# ایران و استعمار انگلیس

مجموعه سخنرانی‌ها و مقالات



موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی

بسم الله الرحمن الرحیم

# اولین همایش ایران و استعمار انگلیس

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

# اولین همایش ایران و استعمار انگلیس

## مشخصات کتاب

سرشناسه : همایش ایران و استعمار انگلیس (۱۳۸۷: تهران )

عنوان و نام پدیدآور : ایران و استعمار انگلیس: مجموعه سخنرانیها، مقالات و میزگرد.

مشخصات نشر : تهران: موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری : ۷۵۰ ص.

شابک : ۷۰۰۰۰ ریال :۹۷۸-۹۶۴-۵۶۴۵-۹۵-۱

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه.

موضوع : ایران -- روابط خارجی -- انگلستان -- کنگره ها .

موضوع : انگلستان -- روابط خارجی -- ایران -- کنگره ها .

موضوع : ایران -- تاریخ - ۱۳۰۴ - ۱۳۵۷ -- دخالت انگلستان -- کنگره ها .

شناسه افزوده : موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی .

رده بندی کنگره : DSR۱۳۹/الف۸ ۸ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی : ۳۲۷/۵۵۰۴۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۶۴۳۶۲۸

ص: ۱

## اشاره

## سخن ناشر

دوران نفوذ استعماری انگلیس طی دو قرن اخیر بخش مهمی از حافظه تاریخی ملت ایران را تشکیل می دهد و عملکرد فعلی دولت آن کشور نیز نشان می دهد که سایه تمایلات استعماری از رفتار وارثان استعمار پیر «بریتانیای کبیر» هنوز رخت بر نبسته است. این امر ضرورت توجه به ریشه های رفتار گذشته و حال سیاستمداران انگلیسی در به فراموشی سپردن سابقه استعماری آن کشور، نشانگر اهمیت موضوع است!

همایش ایران و استعمار انگلیس که در ۲۳ مهر ماه ۱۳۸۷ در تالار علامه امینی دانشگاه تهران برگزار شد، گامی در جهت بازشناسی مبانی رفتاری استعمارگران انگلیسی بوده است. هدف از این همایش که توسط مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی و با همکاری مجمع... مراکز تاریخ پژوهی، اسناد و بانک های اطلاعاتی (مهتاب) ترتیب یافت، بازخوانی مستند و علمی سابقه استعماری انگلیس در ایران عهد قاجار و پهلوی، احیاء و تقویت جریان پژوهی و فرهنگی بازشناسی مناسبات انگلیس با ایران پیش از انقلاب و افزایش سطح فرهنگ سیاسی دانشجویان و پژوهشگران در این خصوص بود.

این همایش، پس از برگزاری دو همایش در زمینه بررسی علل فروپاشی سلطنت پهلوی در تاریخ های دوم اسفند ۱۳۸۲ و اول بهمن ۱۳۸۵ و همچنین همایش جریان های فکری مشروطیت که در ۱۹ تیر ۱۳۸۵ برگزار شد، چهارمین همایش از این دست می باشد.

همایش ایران و استعمار انگلیس با سخنرانی افتتاحیه آیت الله هاشمی رفسنجانی آغاز شد و سپس سخنرانان در دو نوبت صبح و عصر به ارائه مقالات خود پرداختند. پس از پایان سخنرانیها و مقالات، میزگردی با حضور ۶ نفر از صاحبنظران برگزار شد شرکت کنندگان در این میزگرد به سؤالات حاضرین پاسخ گفتند.

کتاب حاضر منتخب مقالات رسیده به دبیرخانه همایش است که از میان بیش از صد مقاله با داوری انتخاب شده است؛ ضمناً سخنرانیها و میزگرد همایش نیز در این کتاب آمده است.

بخش اول این مجموعه، سخنرانی ها و میزگرد را در خود جای داده است.

سخنرانی دکتر فرهاد رهبر، رییس دانشگاه تهران؛ سخنرانی آیت الله علی اکبر هاشمی رفسنجانی، رییس مجلس خبرگان رهبری و سخنرانی دکتر شاپور رواسانی در این قسمت جای گرفته اند.

برنامه پایانی همایش علمی پژوهشی «ایران و استعمار» با میزگردی با عنوان در «نقش انگلستان در برآمدن و تداوم سلسله پهلوی» بود که با حضور تنی چند از صاحبنظران برگزار شد.

دکتر احمد نقیب زاده، عباس سلیمی نمین، دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی، مجتبی سلطانی، قاسم تبریزی و سید مجید تفرشی در این میزگرد شرکت داشتند.

بخش دوم این مجموعه به منتخب مقالات رسیده به دبیرخانه همایش اختصاص دارد که خلاصه تعدادی از آنها در روز همایش ارائه گردید. این مقالات به ترتیب حروف الفبای نام خانوادگی نویسندگان آنها آمده است.

در پایان از همه کسانی که با ارائه مقاله و سخنرانی در همایش ما را یاری کردند سپاسگزاریم.

امیدواریم این اثر بخشی از ناگفته های تاریخ معاصر ایران را به بازار نشر عرضه کند و مورد استفاده پژوهشگران، مورخان و سایر علاقه مندان قرار گیرد.

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

دبیرخانه دایمی همایش ها

## سخنرانی ها و میزگرد

### سخنرانی خیرمقدم

دکتر فرهاد رهبر

بسم الله الرحمن الرحیم. امروز دور هم جمع شده ایم تا اندیشمندان، بزرگان و استادان، موضوع مهمی را به بحث و بررسی بگذارند. در ابتدای بحث جا دارد که از تمامی دست اندرکاران و برگزارکنندگان این همایش قدردانی کنم. چرا که با پرداختن به یکی از مهم ترین موضوعات تاریخی، تلاش کردند همواره حافظه تاریخی ملت ایران بویژه جوانان و نخبگان را زنده نگه دارند. در اهمیت این موضوع همین قدر بس که در این محفل علمی یکی از وزین ترین وزنه های انقلاب اسلامی و یکی از آگاه ترین به تاریخ معاصر ایران و دانشمند بزرگ حضرت آیت الله هاشمی رفسنجانی علی رغم مشغله فراوان در این محفل علمی و در این همایش شرکت نمودند تا با بیانات محققانه خود گوشه ای از زوایای تاریک روابط ایران و انگلیس را تشریح کنند. و این ادعا و این دلیل خود بر اهمیت این موضوع کافی است که ایشان با حضور خودشان به ما علامت می دهند که موضوع مهمی است و باید به آن پرداخته شود. اما اجازه می خواهم قدری پیرامون این اقدام بزرگ، یعنی برگزاری این همایش مطلبی را خدمت عزیزان، بزرگان و سروران عرض کنم. استعمار سیاه انگلیس که برای چندین قرن بخش اعظم جهان را تحت سلطه خودش قرار داده بود به ملتهای مسلمان بیشترین لطمه ها را وارد کرد. در آخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم مسائلی چون ارتباطات و بعد کشف نفت و مسائل استراتژیک و ژئوپولتیک منطقه خاورمیانه باعث علاقه بریتانیا در مستحکم کردن جای پای خود در منطقه و بویژه در خاورمیانه و خلیج فارس شد و ایران، عراق، افغانستان، فلسطین و طیف وسیعی از سایر کشورهای اسلامی را تحت فشار قرار داد و لطمه های جبران ناپذیری بر آن وارد کرد. بخش اعظم این ضربه های وارده هنوز هم زخمهای التیام نیافته ای است که هم اکنون از این زخمهای التیام نیافته خون تازه ملتها جاری

است. نمونه بـارز آن فلسـطین عزیز است که بـا تبـانی اسـتعمار گران شـرور انگلیسـی در اختیار تروریسـتهای صـهیونیست قرار گرفت و هنوز هم انگلیسـیهای شـرور از این مولود نامشـروع حمایت می کنند. پرونده سیاه استعمار انگلیس فقط به کشورهای اسـلامی محـدود نمی شود و اگر قرار باشـد انگلیس به خـاطر جنایتهـا و شـرارتهایش در حق ملتها در گذشـته غرامتی بپردازد، امروز بـایستی انگلیسـیها به بردگی ملتهـایی دربیاینـد که زمانی آنها را تحت اسـتعمار خودشان قرار دادنـد. البته این خود دلیل محکمی اسـت که لنـدن مایـل نیست پرونـده هـای سیاهش را در اختیـار همگـان قرار دهـد و به خـاطر آن غرامـتی به ملتهـای رنجدیـده پرداخت کنـد. لـذا بـا تمام توان تلاش کرد تا مناسـبات گذشـته اش را با ملتها پنهان کنـد به عبارتی برای تضـعیف، مخدوش ساختن و یا محو حافظه تاریخی ملتها از هیچ کوششـی دریغ نکرد. ولی خشم و کینه و نفرتی که ملتها از انگلیسـیهای شرور در دل دارنـد، زخمهـای عمیقی اسـت کـه هرگز التیـام پیـدا نمی کنـد و پایـانی هم نخواهـد داشت. برای اینکه این ادعا ملموس تر باشـد، یکی از این زخمهـای غیرقابـل التیـام [را مثال می زنم که] فاجعه قحطی بزرگ در دوران حضور انگلیس در ایران بود. بـا مرور حـافظه تـاریخی [ملت] ایران در فاصـله سالهای ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹ میلادی درمی یـابیم که بزرگ ترین فاجعه تاریخ بشـریت با قحطی بزرگ در ایران شـکل گرفت به طوری که نزدیک به ۴۰ درصد از جمعیت ایران به سـبب گرسنگی و سوءتغـذیه و بیمـاری ناشـی از آن، از صـفحه روزگـار محو شدنـد. با اینکه قحطی بزرگ ایران از بزرگ ترین قحطیهای دوره معاصـر و از بزرگ ترین نسل کشـیهای قرن بیسـتم است اما هنوز ناشناخته مانده. جالب است که بدانید انگلیسیها نقش حساب شـده ای در این فاجعه بزرگ به عهـده داشـتند و برنامه ریزی شده با تداوم بخشـیدن به این قحطی در پس اسـتحکام پایه های خود در منطقه و ایران بودند. قحطی بزرگ درست در زمانی اتفاق افتاده است که سراسـر ایران در اشغال نظامی انگلیسیان بود و انگلیسیها نه تنها هیچ کاری برای مبارزه با قحطی و کمک به مردم ایران نکردند بلکه عملکرد آنها اوضاع را وخیم تر کرد و سبب مرگ ملیونهـا تن از هم وطنـان مـا در آن سالهـا شـد. درست در زمـانی که مردم ایران از قحطی رنـج می بردنـد، ارتش بریتانیـا مشـغول خریـد غله، مقـادیر عظیمی مواد غـذایی از بـازار ایران بود و بـا این کار خودش هم باعث افزایش قیمت ها در داخل شـد و هم مردم ایران را از مواد غـذایی خودشان محروم کرد و در جبهه هایی که مشـغول به عقب نشـینی می شد آذوقه های غله مواد غـذایی خودش را منهـدم می کرد و اجازه نمی داد مردم ایران از آن اسـتفاد کنند. جالب است بدانید برای اینکه امکان بیشتری برای حمل و نقل ادوات و تجهیزات نظامی داشـته باشند، به جای اینکه غله و مواد غذایی را برای ارتش خودش از خارج وارد کند آن را از داخل تأمین می کرد و اجازه ورود مواد غذایی را نمی داد. به

علاوه درست در همین زمان که مردم ایران از این قحطی بزرگ رنج می برند [انگلیس] از دادن پول درآمدهای نفتی به دولت ایران استنکاف می ورزید و قطعاً چنین اقداماتی می تواند جنایت جنگی و جنایت علیه بشریت به شمار بیاید و برابر مستندات موجود هیچ تردیدی نیست که انگلیسیها از قحطی و نسل کشی به عنوان وسیله ای برای سلطه بر ایران استفاده می کردند. انگلیسیهای شرور با اقدامات حساب شده خودشان توانستند زمینه عملیاتی کردن دو کودتای ننگین سوم اسفند و ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را در ایران فراهم کنند و به این ترتیب سیر تاریخی ملت ایران را تغییر دهند و با حاکم کردن سلسله منحوس پهلوی آن را به قهقرا ببرند. به همین دلیل هم امیدوار بودند بتوانند پس از پیروزی انقلاب اسلامی به توطئه ها و شرارتهای خودشان در کشور ادامه بدهند و سرنوشت انقلاب اسلامی را به ناکامی و شکست بکشانند. اما به حول و قوه الهی ناکام شدند و با احساس سرخوردگی در موضع انفعال قرار گرفتند. عجیب نیست که امروز انگلیسیها بعد از گذشت نزدیک به یک قرن هنوز حاضر نیستند اسناد وزارت جنگ و اسناد نظامی انگلیس درباره ایران در طی سالهای ۱۹۱۴ تا ۱۹۲۱ میلادی را در دسترس همگان قرار بدهند. اعلام کردند این اسناد تا سال ۲۰۵۳ میلادی منتشر نخواهد شد و هیچ امیدی نیست پس از آن نیز منتشر بشود چون آنها همواره مصمم هستند که حافظه ملتها را در مورد انگلیس دستکاری کنند و همچنان تلاش دارند که مسئله نفوذ استعمار انگلیس در ایران مسکوت بماند و یا اینکه این حضور و نفوذ را توجیه کنند ولی ما رسالتی داریم و آن سالت این است که اجازه ندهیم میان نسل امروز و واقعیات تاریخ معاصر فاصله ایجاد شود و یا بیگانگان در تدوین تاریخ معاصر آن طور که مطلوبشان هست و با تاریخ نگاری مغرضانه تاریخ ایران را مخدوش و یا منحرف کنند یا با عدم انتشار اسناد تاریخی موفق به پنهان کردن حقایق تاریخی بشوند و ما وظیفه داریم ضمن احیا و بازسازی حافظه تاریخی مردم ایران، بویژه جوانان به این حافظه تاریخی عمق ببخشیم و با مطالعه و تدوین و انتشار سوابق استعمار انگلیس که اکنون تمامی تجارب آن در خدمت امریکا قرار گرفته، بتوانیم به رشد فکری و سیاسی نسل جوان و تقویت روحیه غیرت و دشمن شناسی در کشور کمک کنیم و علاوه بر آن با افزایش هوشیاری نخبگان جامعه نسبت به مطامع و مداخلات بیگانگان، تمامی طرحها و برنامه های استعماری آنها را خنثی کنیم و در عین حال این کار می تواند درسها و عبرتهای فراوانی از آن حاصل شود که دست مایه ای برای تدوین سیاستهای نظام بویژه در تدوین سیاستهای خارجی مورد استفاده قرار بگیرد.

این همایش امروز این رسالت را بر عهده دارد که این فاصله و حافظه تاریخی نسل امروز و نسل گذشته و تاریخ معاصر را کوتاه کند. حافظه تاریخی را زنده کند و به

نسل جوان این پیام را بدهد که مراقب باشید که در گذشته چنین اتفاقاتی افتاده است تا این اتفاقات هم تکرار نشود و هم زمینه ای باشد برای یک ادعا علیه استعمارگر پیر و استعمارگر گذشته یعنی انگلیس. من امیدوارم همه شما عزیزان امروز که دور هم جمع شدیم در این هدف مقدس موفق و پایدار باشید. والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

## سخنرانی افتتاحیه

حضرت آیت الله هاشمی رفسنجانی

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمدالله والسلام علی رسول الله و آله. متشکریم از مجموعه نهادها و شخصیتهایی که به فکر افتادند تا نسل جوان را با تاریخ معاصر، آن طور که بوده، آشنا کنند. آن قطعه از تاریخ ما مظلوم است به خاطر اینکه در دوره قاجار و بعد از آن در دوران پهلوی عمداً این واقعیات مکتوم مانده و از آن طرف چون طرفهای خارجی ما هم محکوم بوده اند، این قطعه از تاریخ را تا توانسته اند، مکتوم نگه داشته اند و امروز وظیفه دلسوزان و محققانی که به زوایای تاریک این تاریکخانه وارد شوند و ملت را و نسل جدید را آگاه کنند.

من در بیانیه اجلاس و اهداف اجلاس، اهداف مقدسی را دیدم که یک هدف مهم این است که مقایسه ای بکنم بین ایران بعد از انقلاب و ایران سالهای دوران قاجار و رژیم پهلوی که چه تفاوت اساسی از این به بعدِ استقلال دارند. این در اهداف اجلاس شما نبود ولی قطعاً باید جزء اهداف باشد چون هدف دارترین نقطه الآن برای ما از این آگاهیها این است که ببینیم ملت ایران با انقلابش چه کرد؟ بحثهایی که من عرض می کنم، مربوط به حدود دویست سال اخیر است؛ یعنی آنچه که تعریف تاریخ معاصر است، است و بیشتر مربوط به رفتاری است که قدرتهای مسلح دنیا به خصوص روسیه و انگلیس با ما کردند؛ با وضعی که دولتهای ما داشتند. به نظر من این دویست سال گذشته و غیر از سی سالی که انقلاب اسلامی در صحنه است، این ۱۷۰ سال یک نمایشگاه عجیب از حرص و طمع و بی رحمی و حرکات ضدانسانی استعمارگران از یک طرف و بی عرضگی و بی اطلاعی و ضعف مدیریت و ضعف آگاهی از طرف ایران است و این را خیلی خوب می شود به صورت یک سریال تاریخی به مردم نشان داد. واقعاً برای انسانهای امروزی، برای جوانان ما به خصوص دانشجویان ما مطالعه این

قطعه از تاریخ بسیار بسیار اهمیت دارد. خیلی چیزها را می شود از آن فهمید. در انقلابمان سه رکن آن هم از زبان مردم و فطرت مردم مطرح شد. «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» از این سه رکن به استقلالش در بحث امروز تکیه می کنم. در آستانه قرن نوزدهم این ماجرا شروع می شود. آن موقعی که استعمارغرب دوره نشاط و جوانی و تحرکش را داشت و مظاهر استعمار، دست اندازی به مراکز مختلف دنیا (افریقا، امریکای لاتین، آسیا و خاورمیانه) بود، هدفشان هم این بود که اولاً بازار برای محصولات دوران صنعتی شان پیدا کنند و ثانیاً مواد خام ارزان از اینجا برای صنعتشان ببرند و اگر هم لازم بود از نیروی کار ارزان [استفاده کنند] حالا چه در کشور خودشان برای آنها کار کنند یا ببرند به آنجا و از سلطه سیاسی [استفاده کنند] به نحوی که ملتها را در بند نگه دارند تا آنها حرکت ضداستعماری نکنند. ایران یکی از مهم ترین و حساس ترین نقطه های حرکت استعمار بود و میداندار این استعمار هم بیشتر در درجه اول انگلیس و در درجه دوم روسیه است. فرانسه هم گاهی سری می زد. اما به نظر می رسد که فرانسویها بهتر از این دو رقیب عمل می کردند. در آستانه قرن ۱۹ اولین حرکت انگلیس، اهدافش را نشان داد. انگلستان بهترین نقطه ای که در قلمرو استعماری اش داشت، هندوستان بود و آنجا همه چیز برای انگلیس بود. حفاظت از مستعمره شبه قاره هند برای انگلیس در اولویت اول بود، روابط هم بود. فرانسه آمد، پرتغالیها آمدند و روسها حرکت کردند و انگلیس هم با همه آنها مواجه می شد و آنها را طرد می کرد. یکی از راه های مهمی که می توانست دیگران را به هند برساند، همین ایران بود. روسیه دو راه داشت: یکی از آسیای میانه و یکی از راه ایران. اول ایران را در اولویت قرار داد و انگلیس برای اینکه این راه را بر رقبا ببندد و به علاوه [چون] به خود ایران چشم طمع داشت. دو هدف داشتند: هم ایران برایشان مهم بود و هم حفاظت هندوستان به عنوان مهمترین پشتوانه آن جزیره ثروت؛ اما وابسته به خارج و در این جهت قبل از سال ۱۸۰۰ و بدون هیچ دلیلی جزیره قشم را اشغال کرد و در ساحل بوشهر نیرو پیاده کرد و به دنبال آن با تهدید قرارداد بازرگانی را که اولین قرارداد از این نوع بود به ایران تحمیل کرد که ظاهراً هم متساوی بود اما ایران که چیزی نداشت به آنها بدهد (بازرگانی فعالی نداشت) اما آنها همه چیز برای نفوذ به ایران در اختیار داشتند. حرکت از اینجا آغاز می شود. روسیه هم از آن طرف متوجه کار انگلیس می شود. آن هم با وصیتنامه معروف پترکبیر، آرزوی رسیدن به آبهای گرم جنوب ایران را داشت. البته آنها به آبهای دریای سیاه راه داشتند و می توانستند از تنگه هرمز عبور کنند اما برایشان کافی نبود و می بایست به اقیانوس هند از طریق ایران برسند. در این مسیر یا می بایست از آسیای میانه و افغانستان عبور کنند که این را در اولویت قرار

دادنـد. گرچه بعـداً خودشـان را به مرز افغانسـتان رساندنـد و در هر دو میـدان بـا انگلیس رقـابت می کردنـد. ایران قربانی این تنازعات قـدرتهای اسـتکباری شد. نقطه ضـعف ایران، وجود اسـتبداد خفقان آمیز داخلی بود که ملت را اصـلاً در صـحنه نمی خواست. اسـتبدادی که راه خودش را، دوام کار خودش را کم کم در سایه حمایت خارجیها دید و این دو عنصـر شوم مثل دو لبه قیچی، منافع این ملت را قربانی می کردند و اسـتبداد نیاز به استعمارگران داشت و استعمارگران نیاز به مستبدینی داشت که حسـاب روی ملتشان باز نمی کننـد و روی خارجیها باز می کننـد. اتفاقاتی که در ایران افتاده با این استراتژی بایـد تحلیل شود. انگلیس اولین جایگـاه خودش را بـا تحمیـل قرارداد و حضور نظـامی در جنوب ایران آغاز کرده بود. روسـیه بایست کاری می کرد. روسـیه هم بـا ایـده وصـیتنامه پترکبیر و بـا حرکـات تنـد الکسانـدر اول به طرف ایران حرکت کرد و اولین کارش اشـغال گرجسـتان بود. برای اینکه به جنوب قفقـاز و جلوتر به متصـرفات ایران که آن روز تا عمق قفقاز حضور داشتیم، به آنجا برسـد کـه زمینه جنـگ اول روسـیه بـا ایران است و انگلیس هم یـک فرصت اسـتثنایی و طلا-یی [پیـدا کرد] که در سـایه این تهـدید همسایه شـمالی، هر چه می توانـد خودش را در ایران قوی کنـد، نفوذ کند و کرد و در سایه همین تهدید، اولین قرارداد نظامی قبلاً قرارداد بازرگانی بود این بار قرارداد دفاعی نظامی بود با ایران منعقـد می کنـد. در اوایل قرن ۱۹ و در سایه این قرارداد به خیلی از جاهـا ورود می کنـد و نفوذش را آن قـدر قوی می کنـد در ایران که از شـرق و غرب ایران برای خودش سـربازگیری جاسوس و عامل انتخاب می کند و نفوذ عمیقی در دستگاه قاجار می کند و از دریچه نیاز ایران هر روز یک خواسته ناحقی بر ایران تحمیل می کند و برای اینکه هندوسـتان را از آسـیب ناپلئون و روسیه نگاه دارد ایران را وارد درگیری ناخواسته می کند. از فتحعلی شاه می خواهد که به افغانسـتان حمله بکند و با همراهی زمان شاه مزاحم یک حرکت جدیدی را در منطقه به وجود می آورد. البته این کـار را فرانسویهـا هم می خواسـتند بکننـد. انگلیس به یـک دلیـل و فرانسه به یک دلیل. ایران در آن مقطع آلـوده می شـود به مسـئله افغانسـتان که هرات جزئی از ایران بود و برای ایران و برای حرکت خودش مشـروعیت داشت. از آن طرف هم درگیر می شود در مسائل پیچیده روابط اسـتعمارگری. از این به بعد ایران مثل توپ فوتبال در اختیار این سه بازیکن عمـده یعنی روسـیه، فرانسه و انگلیس [قرار می گیرد] که به این طرف و آن طرف پرتـاب می شود. جنگ اول روسـها با ایران شروع می شود و ده سال ایران گرفتار این جنگ است. البته ایران کشور نیرومندی بود از جهاتی و ما همان ایرانی بودیم که در زمان قبل از قاجار تا اعماق آسـیا جلو رفته بودیم و در آسـیای میانه از سـیحون و جیحون گذشـته بودیم و در قفقاز بسیار پیش رفته بودیم و در خیلی جاها اعتبار نظامی ایران بالا بود. در

آن زمان مثل نادرشاه و کریمخان زنـد و کارهایی که اینها می کردنـد، هنوز در حافظه مردم ایران بود و مردم هم این نشاط را داشـتند؛ اما این قـدرت عظیم با این توطئه هایی که اسـتعمارگرها کردند روز به روز ضـعیف شد. در این دوره ایران در جنگ اول روس، بعد از گذشت ده سال شـکست می خورد و انگلستان ماهرانه پیمان گلستان را بر ایران به نفع روسیه تنظیم می کند که البته نفع انگلیس در آنجا بالاست و در خود قرارداد می بینـد که به ایران ظلم شـده، موادی می گذارد که جبران و اصـلاح بشـود. بر سر اصـلاح مواد معیوب دوبـاره جنـگ دوم را آغـاز می کنـد که جنـگ دوم هم بـاز بـا حیله گریهـای انگلسـتان به ترکمانچای می رسـد و در ترکمانچای ما [شاهـد] آن قرارداد فوق العاده ننگین در تاریـخ خودمان هستیم. اثر این حرکات این است که دولت ایران به شـدت ضـعیف می شود و اعتبار نظامی خودش را از دست می دهـد و اولویت [اول] قاجاریه هم حفظ خودشان و تثبیت خودشان را [بود] که این هم چون متکی به مردم نبوده انـد جز با تأییـد روس و انگلیس به دست نمی آمـد و دوران نفوذ عجیب اسـتعمار در عمق جان مردم ایران از این تاریخ اوج می گیرد. فقط یک جمله از میرزا آغاسـی نقل می کنم که در نامه ای به محمـدشاه می نویسد وقتی که فشار سـفارتخانه های اسـتعماری او را مسـتأصل کرده بود، می گوید این نوکر شما آرزوی مرگ می کنـد. ای کاش می مردم و این روز سـیاه را در تاریـخ خودم نمی دیدم. نه می میرم که راحت شوم و نه از دست این زورگویان راحت می شوم و نه اعلی حضرت شفا پیدا می کند که پدر این متجاوزان را از گور در بیاورد و آتش بزنـد. و حالاـ اگر سـالم هم بـود معلـوم نبود چه کـار می کرد. اینهـا انتظـار دارنـد مـا شـال و کلاـه کنیم و برویم آنجـا از آنها عذرخواهی کنیم که چرا دیر ایران را تصرف کردند. این تعبیرات در نامه حاج میرزا آغاسی است به شاه. یعنی این سبک برای ما پیش آمـده بود. هزاران نمونه از این تعبیرها را شـما در تاریـخ داریـد می بینید. ایران مقتدری که آن همه عظمت داشت این طوری گرفتار شـده که ایادی اسـتعمار این طور با اینها برخورد می کردنـد. در جریان جنگ دوم که از ۱۸۲۶ تا ۱۸۲۸ میلادی اتفاق افتاده، انگلیس بیشترین استفاده را کرده، به خاطر ضعف ایران برای تحمیل قرارداد و هم برای حفاظت از هند و هم برای نفوذ بیشتر در ایران. در جنگ دوم ایران و روس، فرانسه دوبـاره به روسـیه نزدیـک می شود. علی رغم اینکه مـدتی با هم می جنگیدند در بالکان و در اروپای شـرقی، بی وفایی فرانسه باعث می شود که سربازان روس از جبهه غرب آزاد شوند و عثمانی را شـکست دهنـد. عثمـانی آن روز در جبهـه بـا ایران بـود و ایران را هـم بـه آن روزگـار ترکمانچـای می انـداخت و بعـداً هم فرانسویهـا خودشـان با رفتن ناپلئون با آن ابهتش از مقابل انگلیس، کنار می رود. وقتی ناپلئون مصـر را از انگلیس گرفته بود و می خواست هند را هم بگیرد که آن قدرت وقتی از میدان در

می رود، روسیه هم آزاد می شود. گاهی متحدند با هم، گاهی درگیر می شوند و ایران تقسیم می شود بین انگلیس و روسیه در منطقه نفوذ و این دو منطقه نفوذ ده ها سال ایران را رنج می دهد. در همین دوره ای که نسبتاً برای قاجاریه بعد از آن جنگ، آرامش نسبی نظامی پیش آمده بود، قطعه بسیار تلخی در تاریخ ایران است. اولاً انگلیس هند ابزارش را به کار گرفته که وحدت ایران را متزلزل کند. حرکاتی قومی از قبیل شیخ خزعل و دیگران، حرکات دینی و ساختن بابیها، صوفیها و آقاخان محلاتی و خیلی از جریانها را به جان ملت ایران انداخته و آشوب درست کرد. و واقعاً وحدت ایران را متزلزل کرد. بخشهایی از خاک ایران را به افغانستان داد، بخشهایی را به پاکستان داد. در منطقه کلات، بخشهایی را به آسیای میانه داد، مثل سرخس و بخشی از مرو را و بخشهایی را هم روسها گرفته بودند. ایران را کوچک کرد، در داخل هم آن گرفتاریهای داخلی به علاوه نفوذ خطرناکی که نهایتاً می رسد به قرارداد سومی که امضا شد، یعنی قرارداد رویتر. احتمالاً ـ همه خاک ایران را مستعمره انگلیس می کردند. البته او به خاطر رقبا و فشارهایی که [وارد] آمد، اجرا نشد اما دوران امتیازات از اینجا شروع می شود. یک مسابقه واقعاً شرمگین کننده تاریخ بین روسیه و انگلیس و ایران شروع می شود که همه امتیازات ایران را مفت و مجانی به دست می آورند در قطعه ای کوتاه، روسیه امتیاز تأسیس تیپ قزاق را می گیرد که چهل سال ایران را در مخمصه قرار داد که به توپ بستن پارلمان ایران یکی از آنها بود. همین افسر قزاق، رضاخان، محصول همین تیپ بود که بالاخره به جان ایران افتاد. انگلیس هم ژاندارم جنوب را تأسیس می کند و جور دیگری از آنجا نفوذ می کند و حتی به عنوان حفظ قراردادها نیرو پیاده می کند. بعد اینها متقابل بوده، انگلیس امتیاز کشتیرانی در رودخانه کارون را می گیرد برای اینکه از آن موقع دیگر به فکر نفت ایران و نفوذ در جنوب بوده، روسها امتیاز کشتیرانی در سواحل بحر خزر را می گیرند. انگلیس امتیاز تأسیس بانک شاهنشاهی را می گیرد. روسها در مقابل امتیاز تأسیس بانک استقراضی را می گیرند. انگلیس راههای جنوب را می گیرد. اینها راههای شمال را می گیرند. انگلیس دنبال کارهای بازرگانی وسیع می رود و روسها امتیاز بهره برداری از جنگلهای ایران را، درختهای زیتون را می گیرد. کاملاً ـ با هم بازی می کردند و ایران هم در این وسط فقط امتیاز می داده و مبلغ ناچیزی هم می گرفتند، برای ادامه حیات خودشان. با این سبک و نهایتاً در این بین یکی از خطرناک ترین کارهای آنها این بود که اگر شخصیت آگاه و دلسوز و مقاومی در ایران پیدا می شد او را از پا درمی آوردند. نمونه آن قائم مقام و امیرکبیر است. ما تنها دوره دو سه ساله ای داریم که امیرکبیر اقدام می کند و آن همه کارهای بزرگ می کند و حتی آن قدر پیش می رود که می فهمد مسئله اصلی هندوستان است. برنامه ریزی کرده بود که انگلیس را از

هندوستان بیرون بکند و آنجا مسائل زیادی را می توانیم پیدا بکنیم که ارتباطاتی برقرار کرده و شاید همانها بود که بعداً منجر شد به انقلاب هند. انگلیس مواظب بود اخبار ژاپن کمتر به ایران برسد. امیرکبیر موظف بود که مسائل ژاپن را که آن روز رو به رشد بود و تحت تأثیر استعمار نبود، آنها را الگو قرار دهد. اینها را از میدان به در می کنند و میدانها به افرادی مثل آقاخان نوری و مثلاً ـ قبل از او آقاسی و قبل از اینها به تیپهای این جوری داده می شود. آخرین امتیازی که قاجار به انگلیس می دهد در سال ۱۹۰۱ یعنی اول قرن بیستم امتیاز نفت است که هنوز تا آخر دوران پهلوی ما گرفتار آن امتیازشان بودیم. دوره امتیازات پیش از مشروطه خیلی بیش از اینهاست. یعنی در بعضی جاها روحانیت وارد میدان شد، [آن مواد را] حذف کرد. مثل امتیاز لاتاری یا امتیاز دخانیات و امثال اینها اما خیلیهایش هم همچنان در پیکر ایران مانده بود تا به مشروطه رسیدیم. و بعد از مشروطه بساط آن را همین دو کشور استعماری به هم ریختند. ظاهراً انگلیس طرفدار مشروطه بود اما مشروطه ای که او می خواست آن بود که بقایای تفکر دینی و ملی را از مردم بگیرد و افراد خودفروخته را در مرکز و کانون تصمیم گیریهای مجلس و جاهای دیگر وارد بکند که این تنازع خیلی خسارت بار شد. بعد از این دوره می رسیم به دوره ای که دست انگلیس کاملاً در ایران باز شد. واقعاً انگلیسی ها خیلی به ما بدهکارند و ما خیلی طلبکاریم. باید خیلی شرمنده باشند. جنگ جهانی اول با شکست آنان و عثمانی تمام شد. در روسیه هم انقلاب بلشویکی، تزار روس را از پا درآورد و روسها هم امتیازاتی که بلشویکها از ماها و دیگران گرفته بودند، لغو کردند و تنها انگلیس در این هیاهوی بعد از جنگ جهانی اول سرِ پا ماند و مقتدر و فعال مایشاء بود و در این دوره دوباره حرکت موذیانه و بلامنازع انگلیس در ایران شروع شد.

اما انگلیس دستش باز بود. آن قدر دستش باز بود که به فکر قرارداد ۱۹۱۹ وثوق الدوله افتاد. آن قرارداد هیچ وقت اجرا نشد. مدرس که خدا او را رحمت کند هوشیارانه مخالفت کرد با اینکه مجلسی آن موقع نبود، متواری بودند، و عده ای دور مدرس جمع شدند و نگذاشتند قرارداد وثوق الدوله اجرا شود. روی کاغذ ماند. اما می فهمیم که انگلیس چقدر طمع کار بود و چه می خواست از ایران در آن وضع. تاریخ باید برای ما تابلوی آگاهی باشد باید بدانیم آنها چه اهدافی را دنبال می کردند و در ایران چه وضعی بود و چه چیزهایی را امضا می کردند. این قرارداد لغو شد اما دست باز انگلیس باعث شد که از جریان نفت و با قرارداد نفت در ایران این همه خسارت را به ما وارد بکند. در دوره خاندان پهلوی که سر تا پا تسلیم اند؛ یعنی با دستور آمدند و با دستور رفتند و قاجار این جور نبود. در دوره قاجار شرارت می شد، جنگ می شد، یکی شکست می خورد، می رفت یا در قرارداد تسلیم می شدند. اصلاً آمدن رضاخان، افسر

بی سواد قزاق با یک دستور، با یک برنامه روشن استعماری است منتهی با رندی، شکل ظاهراً ملی به خودش می گیرد. بعد هم در پایان عمرش چه جوری بود. فقط جنگی نکردند با او که گفتند برو، رفت. آنها برای جنگ دیگری وارد شدند ولی در جنگ جهانی، رضاخان را برداشتند به جزیره افریقا بردند. محمدرضای خام را آوردند، او هم چاره ای نداشت جز اینکه تسلیم اینها شود. همان جریان تا آخرعمر محمدرضا ماند. عجیب است. یعنی آخرین بار هم محمدرضا با فرمان آنها رفت. شما این خاطرات دوران روزهای آخر انقلاب را ببینید، هر روز سفیر انگلیس یا فرانسه یا روس یا دیگری با اینها ملاقات می کردند. امروز چه کار کنیم، امروز چه کار نکنیم. امروز بمانید. امروز بروید. این دولت را بیاورید. آن دولت را بیاورید. کاملاً فرمان می دهند. آن کسی که مدعی تمدن بزرگ ایران بود و آن مدعیهای ادعای بزرگ که اینجا را جزیره امن می دانست، این جوری فرمان اربابان خودش را می برد. البته ملت قیام کردند اما آنها تا نگفتند محمدرضا از ایران نرفت. آنها گفتند باید برود که بعداً مثلاً او را برگردانند. حکومت دکتر مصدق را کی ساقط کرد؟ دستاورد ملی شدن صنعت نفت را کی ضایع کرد؟ جز همین خاندان پهلوی. البته با کمک آنها. می دانید چقدر استبداد و استعمار با هم همکاری می کنند؟ می دانید چقدر اینها از منافع یکدیگر دفاع می کنند. با رفتن محمدرضا آنها مجبور شدند بساطشان را جمع کنند. امریکاییها با آن رسوایی از ایران رفتند. روزی همه ایران را [در اختیار] داشتند. امریکا بعد از جنگ جهانی دوم که اعتبار بالا-یی پیدا کرده بود، با همان اعتبارش آمد در ایران هم [کسب] امتیازات را شروع کرد. او دیر رسید. امتیاز نفت جنوب که مال انگلیس بود. او آمد امتیاز نفت شمال را گرفت ولی آن قدر ایرانیها ضعیف بودند که در یک جلسه رسمی غیرعلنی مجلس به صورت فوریت امتیاز نفت شمال را دادند به امریکا ولی خب رقبایشان با هوشیاری چند نفر از آدمهای جالب، نگذاشتند این امتیاز عملی بشود. آنها چند سال بعد آمدند از طریق شرکت در کنسرسیوم آن آرزوی خودشان را عملی کردند. و بعد از آن هم عمده ایران را از چنگ رقیبشان، انگلیس بیرون آوردند و انگلیس دیگر نفسهایش به شماره افتاده بود، نمی توانست جاهایی مثل ایران را حفظ بکند. از عهده این کار برنمی آمد و تحویل امریکا داد. مثل فلسطین. و امریکاییها آمدند چه کردند با ما، در سالهای آخر عمر شاه ارتش، پلیس، ساواک، سازمان برنامه، فرمان همه چیز در دست امریکاییها بود. با این شکل خاندان پهلوی روسیاه ایران را ترک کرد و تحویل مردم داد. ناچار شد.

امتیاز انقلاب اسلامی این بود که متکی به مردم بود. تفاوتش با آنها این بود که با مردم سر و کار داشت. مردم قدرت زوال ناپذیرند. مردم اقیانوس بی کرانه اند و مردم خالص ترین یار مسئولان هستند. اگر مسئولان در خدمت منافع کشور و مردم باشند و

خودخواهی نکنند و وطن فروشی نکنند، ایران اسلامی با این شعار استقلال، اسلامی، پایه اصلی ما و آزادی، آن نقطه ای است که هر دو رکن دیگر را باید تقویت بکند. این سه رکن باید با هم همراه باشند. اگر اسلامی نباشیم، ملت همکاری نمی کند. اگر آزادی نباشد این مردم با ما نخواهند بود و اگر استقلال نباشد همه چیزمان را از دست می دهیم. مثل اینکه قاجار و پهلوی از دست دادند. من نمی دانم اولین بار چه کسی این سه شعار را مطرح کرد. ولی در فطرت مردم بود. مردم در این دو قرن، از غیبت این سه رکن رنج برده بودند. فطرتشان بیدار شده بود. فطرت مردم این شعار را در بین جامعه ما مطرح کرد و امروز ما روی همین سه رکن باید حرکت بکنیم. قطعاً اگر هر یک از اینها آسیب ببیند، آن دو رکن دیگرش آسیب می بیند. اینها سه پایه است. محال است بدون استقلال بتوانیم جمهوری اسلامی و آزادی داشته باشیم. و محال است بدون آزادی بتوانیم جمهوری اسلامی داشته باشیم و محال است بدون جمهوری اسلامی بتوانیم به آن دو رکن دیگر برسیم. این سه رکن با هم اند. ما دوران سختی را گذراندیم. بعد از انقلاب آن شورشهای اول انقلاب، آن جنگ طولانی هشت ساله و بعد هم همیشه تحریم بودیم و همیشه اموالمان مسدود بود و همیشه معاملاتی که با ما کرده بودند بی وفایی کردند. همین انگلیسیها به آخرین پیمانی هم که با ما بسته بودند عمل نکردند و آن پیمان رافیر بود. موشک رافیر بود. پیمان تاکانشیر بود. تسلیحاتی بود. جنگ که شروع شد به هیچ یک از آنها عمل نکردند. امریکاییها پیمانهایی که برای مسائل پیشرفته بسیار بالای نظامی بسته بودند در همان ده روزی که بختیار مهلت گرفت که امور را تسویه کند، آن پیمانها را ملغی کردند و وفا نکردند و پولهای ما را هم پس ندادند. اینها این جور مردمی هستند. اینها این جور آدمهایی هستند. کشور غیرمستقل، این قدر مشکل دارد. ایران در همین مسیر، در مسیر انقلاب و آزادی و دین جلو آمد و روی پای خودش به تنهایی و با مزاحمت بین المللی، خودش را این قدر جلو برد و امروز ایرانی که شما دارید با ایرانی که از پهلویها پس گرفتید، خیلی فرق دارد. ما در دانشگاه تهران داریم حرف می زنیم. ۱۵۰ هزار دانشجو به زحمت آن هم بیشتر از طبقه اشراف و هزار فامیل و امروز حدود سه میلیون دانشجو و پنج شش میلیون فارغ التحصیل و این همه دانشگاه داریم و آماده شده ایم برای اینکه کنکور را حذف بکنیم که هر کس بتواند وارد دانشگاه بشود و درس بخواند. این همه دانشمند. گرچه متأسفانه دانشمندان ما را دارند می ربایند و ضعف داخلی هم که بعضیها دارند باعث می شود که اینها از دست ما بروند که اینها سرمایه های اصلی هستند. باید واقعاً با اینها کار کشور به سامان برسد. ولی بحمدالله روی استقلالمان ایستاده ایم و تا آخرین قطره خون خواهیم ماند. جمهوری اسلامی شیره جان ماست. پاک شدنی نیست. آزادیها

را ممکن است بعضیها تمایل داشته باشند بگیرند ولی این ملت هوشیار و آگاه و باسواد امروز دیگر زیر بار سلب آزادی نخواهد رفت و هر کس هم وقتش را تلف کند، اشتباه می کند امروز در ایران زیربناها عمدتاً ساخته شده، نیروهای انسانی کاملاً برای خدمت آماده اند. طرحهای بزرگ را می توانیم اجرا بکنیم. در مسائلی مثل هسته ای و نانو و آی.تی و بیوتکنولوژی پیشرفتهای چشم گیری کرده ایم. اکثر صنایع را می توانیم خودمان روی پای خودمان بسازیم و کارهای بزرگی می توانیم انجام دهیم و اینها همه محصول استقلال است. مگر در زمان استعمار می گذاشتند ما اینها را داشته باشیم. مگر ممکن بود؟ اگر می دیدند قطعاً منهدم می کردند. در مونتاژ حرفی نداشتند، که خب صنعت مونتاژ فقط مصرف کننده است نه مولد و بنابراین ما واقعاً راه سختی را پیمودیم و آثار استقلالمان را داریم درک می کنیم و یکی از وظایف نخبگان ما و عالمان ما این است که مقایسه ای بین آن دوره طولانی [و امروز]که دوره حساسی هم بوده، دوره ای که اگر ایران شخصی مثل امیرکبیر و امثال او را در خود داشت می توانست از ژاپن و امثال آنها خیلی جلو بیفتد. چون ما امکاناتمان خیلی بیشتر از ژاپن است. امکانات طبیعی، موقعیت جغرافیایی مان هم بهتر است. منابع انرژی مان قابل مقایسه نیست. آدمهایمان هم قابل مقایسه نیستند. مکتب مان هم قابل مقایسه نیست. خب آن دوره همه این سرمایه ها زایل و تلف شد و بی ثمر ماند. [امروز] ما شروع کردیم به جلو رفتن و باید بسیار هوشیار باشیم که به خاطر کارهای افراطی، بی حساب، نسنجیده، ملتمان این موقعیتی را که به دست آوردیم از دست ندهد و به ملتمان متکی باشیم و ملتمان وفادار باشد. دلگرم باشند. همراه ما باشند. با این سه رکنی که در اختیار داریم ان شاءالله ایران بتواند در آینده نزدیک جایگاه واقعی خودش را در نقشه جهانی پیدا بکند و من چنین آرزویی دارم و امیدوار هم هستم که به آنجا خواهیم رسید و از شما هم تشکر می کنیم که این حرکت را شروع کردید ولی باید خیلی عمیق تر و وسیع تر به کار ادامه بدهید. والسلام علیکم و رحمه الله.

## استعمار انگلیس در ایران

ص: ۲۳

دکتر غلامعلی حدّاد عادل

از مدیران مؤسساتی که همت کردند و فضایی دانشگاهی برای بررسی مسئله ای جدی و حیاتی به وجود آوردند، تشکر می کنم. ضرورت بررسی دقیق و عالمانه استعمار انگلیس در ایران از آنجا احساس می شود که سی سال از پیروزی انقلاب اسلامی گذشته و نسلی که امروز در صحنه کشور حضور دارد، آنچه را که نسل قبل از انقلاب از استعمار انگلیس دیده بود، ندیده است. حتی نشنیده است، گفته اند. شنیدن کی بود مانند دیدن. بنده عرض کنم که نشنیدن کی بود مانند دیدن. فرق نسل امروز با کسانی که چهل و پنجاه سال پیش در صحنه خدمت به کشور بودند، این است که این نسل چیزی نمی داند مگر استثنائاً و ما نباید کاری بکنیم که این فراموشی به نفع دشمنان ایران تمام شود. بیدل می گوید: «ای فراموشی کجایی تا به فریادم رسی» واقعاً ما نباید اجازه بدهیم که فراموشی به فریاد استعمارگر انگلیسی برسد و خدای ناکرده آن زخمها و جای تازیانه ها فراموش شود و دیده نشود.

بنده در نظر داشتم مروری بر استعمار انگلیس در ایران بکنم. تنها با ذکر سرفصل عناوین. منتهی شنیدم که جناب آقای هاشمی رفسنجانی هم همین بحث را مطرح کردند. بنابراین من این بخش اول صحبتم را مختصرتر و فشرده تر بیان می کنم و ابعاد دیگری را هم به این بحث می افزایم. یک نکته که مایلم دانشجویان به آن توجه کنند اصل پدیده استعمار است. قطع نظر از بلایی که استعمار بر سر کشور ما آورده نفس این پدیده برای دانشگاهیان ما و اهل علم ما در طول تاریخ بشری ارزش مطالعه دارد. یعنی استعمار غربی پدیده ای است که صفحه ای یا فصلی سیاه و ننگین و شرم آور از تاریخ بشر است. و فجایعی که استعمار بر سر مردم جهان آورده به مراتب تلخ تر از

بردگی در دوران قدیم است و این پدیده باید فی نفسه شناخته شود. حتی اگر ما قربانی استعمار هم نبودیم و در کشوری دیگر هم زندگی می کردیم که از استعمار صدمه ندیده بود، جا داشت که این پدیده را بررسی و مطالعه کنیم. یکی از سئوالات مطرح این است که واقعاً چطور شد که توازن و تعادل در دنیا به هم خورد و هجومی بی رحمانه و اشغالگرانه از سمت غرب به آسیا و افریقا، و بخش هایی از امریکای لاتین پدید آمد و ملتهایی اسیر دست چند کشور شدند. این مسئله ای است که باید پاسخی علمی به آن داد. شما می دانید که همین انگلیسی ها در زمانی آن چنان جهان را تحت سلطه و سیطره خود گرفته بودند که این ضرب المثل از زبان خودشان شایع شده بود که «آفتاب در امپراتوری انگلیس هرگز غروب نمی کند». یعنی اگر در آن سوی دنیا شب باشد این سوی دنیا روز. همین طور که کره زمین می چرخد در هر جایی یک مستعمره انگلیس وجود دارد که آن وقت یک بیان کنایی هم بود. یعنی بخت استعمار انگلیس هرگز افول نمی کند. آفتاب غروب نمی کند. من یک وقت در لندن با کارمندی از موزه علوم بریتانیا صحبت می کردم می گفت که من در یک کشور خارجی بودم. از من به انگلیسی پرسیدند Are you Foriegner?، شما خارجی هستید؟ گفتم No I'm British، گفتم نه من انگلیسی هستم. خارجی نیستم. بعد می گفت این شعار ما در قرن ۱۹ بود که ما هیچ جایی خودمان را خارجی نمی دانستیم. ما که انگلیسی بودیم، در هیچ جای دنیا خارجی نبودیم. بیگانه نبودیم. ما انگلیسی بودیم. انگلیسی که در جایی بیگانه نمی شود. این روحیه پدید آمده بود. چه شد که امکان برای غربیها پیدا شد که قدرت کشورهای دیگر را در هم بشکنند؟ مسلماً عوامل متعددی دخیل بوده، البته کینه ها و بدبینیها و دشمنیهایی که از قرون وسطی مانده بود، جنگهای صلیبی، همه ادامه داشته ولی چطور شد که دویست سال جنگ صلیبی به پدیده ماندگاری به نام استعمار منتهی نشد و بالاخره مسلمانها توانستند اروپاییهایی را که با هم برای شکست دادن اسلام متحد شده بودند از فلسطین و بیت المقدس بیرون بریزند. ولی در برابر استعمار این اتفاق نیفتاد. من تصور می کنم اختراع تفنگ و اختراع توپ نخست به دست غربیها عامل مؤثری بود در به هم زدن توازن قوا. یعنی قبل از آن سپاهیان دو طرف با شمشیر می جنگیدند. مرد در برابر مرد. فرد در برابر فرد می جنگید. ولی با اختراع تفنگ، یک نفر می خواست با شمشیر از خودش دفاع کند. یکی دیگر از راه دور او را نشانه می گرفت و با توپ او را در هم می کوبید. این سلاح که اختراع شد و این قدرت جنگی که در اختیار یک طرف قرار گرفت، توازن قوا را بر هم زد. حالا چه در افریقا، چه در آسیا و چین و هند. در هر جایی که شما شاهد حضور استعمار هستید. اختراع این سلاح قطعاً در پیروزی استعمارگران و تسلط آنها مؤثر بود. اما یک اختراع دیگر هم بعداً مکمل شد و آن

اختراع تلگراف بود. تلگراف به استعمارگران اجازه داد سرزمینهایی را که با توپ و تانک و تفنگ تصرف کرده بودند از راه دور اداره کنند. اگر به عنوان بخشی از پدیده استعمارگری انگلیس موضوع تلگراف و تلگرافخانه و کشیده شدن سیم تلگراف از لندن به هندوستان را بررسی کنید به اهمیت این موضوع پی می برید. امروز البته چون در دنیای امواج زندگی می کنیم، کمتر این مسئله جلب توجه می کند. ولی با مراجعه به تاریخ متوجه می شویم که وقتی پنج هزار انگلیسی قرار بوده سیصد میلیون هندی را اداره کنند این ارتباط با تلگراف تا مرکز فرماندهی چطور در مدیریت و اداره و ادامه این سلطه مؤثر بوده است. امروز هم می بینید که همین وسائل ارتباطی و قدرت رسانه ای چه قدرتی است در دست استعمار. اگر به دویست سال پیش برگردیم، می ببینید چه تأثیری داشته است. استعمار انگلیس در ایران به اندازه ای مهم است و قابل بررسی که بنده تصور می کنم می شود یک بار تاریخ این دو، سه قرن گذشته کشور را برحسب این موضوع بازنویسی کرد. یعنی از زمان صفویه که پای انگلیسی ها به ایران باز می شود تا بعد در دوران قاجاریه این مسئله را بررسی کرد و در واقع این تاریخ را بر این اساس توضیح داد. در اوایل مسئله هندوستان برای انگلیسی ها بسیار مهم بود و نگران بودند که مبادا فرانسویها و روسها از طریق ایران و مرزهای شرقی ایران سلطه انگلستان را بر هندوستان تهدید بکنند. بسیاری از حوادث با این نظریه قابل تفسیر است؛ یعنی شما باید منافع انگلیس را در هندوستان اصل قرار بدهید. آن وقت ببینید که مسائلی مثل جلوگیری از نفوذ ایران در افغانستان و مخالفت با ادامه حاکمیت ایران بر هرات خیلی راحت تفسیر می شود.

یا مثلاً حمایت از خاندانهای مزدور در شرق ایران، برای اطمینان خاطر از مرزها، مثل خاندان علم. خاندان ابراهیم خان شوکت الملک علم، نسل اندر نسل تأمین کننده منافع انگلستان در بیرجند و سیستان و بلوچستان بودند. خاطرات علم را بخوانید. این یادداشتهای علم که جلد ششم هم این روزها منتشر شده با اینکه دوران وزیر درباری علم، دوران حاکمیت امریکا بر دربار ایران و حکومت ایران است، اما گرایشها و علاقه و ارتباط سنتی علم با انگلیسیها در خلال این خاطرات کاملاً مشهود است. تا چه رسد به پدرش و پدر بزرگش که اصلاً اسنادی که وجود دارد حکایت می کند از اینکه اینها از حکومت مرکزی تبعیت نمی کردند، بلکه تابع انگلیسی ها بودند. به هر حال شرق ایران چه مرزهایش، چه داخل ایران برای انگلیسی ها در دوران تسلطشان بر هندوستان اهمیت حیاتی داشت. هم نگران هجوم روسها از شمال بودند هم از فرانسویها از شرق. در دوره ناپلئون، انگلیسیها رقابتی با نفوذ فرانسه در ایران داشتند که همان ناکام ماندن مأموریت ژنرال گاردان در ایران است. بعد از آن دوران طولانی آغاز شد و آن رقابت

انگلیسیها با روسها بود که ادامه پیدا کرد. این رقابت تا انقلاب کمونیستی در روسیه و پدید آمدن شوروی سابق [ادامه یافت]. اگر این رقابت نبود بعید نبود که انگلیسی ها ایران را هم به طور رسمی مستعمره بکنند. البته در ایران مقاومت مردمی وجود داشت و آن مقاومت علما و مراجع و روحانیت و مردم متدین بود. این یک جنبه بود و اما درگیری بر سر قدرت با روسها هم بود. رجال سیاسی ایران فکر می کردند به نوعی با توازن مثبت، کشور را می توانند حفظ کنند. یک امتیاز به انگلیس بدهند یک امتیاز به روسیه و این دو تا نیرو در واقع با هم در ایران حضور داشتند که نمونه این تقسیم ایران را در قرارداد ۱۹۰۷ می بینید. در دوره ناصرالدین شاه مسئله امیرکبیر یکی از جنایات انگلیسیهاست. قرارداد رژی پدیده دیگری است که طراحی شده بود تا آن نمایشی که در هندوستان اجرا شد از طرف کمپانی هند شرقی در ایران هم تکرار بشود. علمای دین، آیت الله میرزای شیرازی و دیگران با هوشمندی و سیدجمال که نقش او را هرگز نباید فراموش بکنیم، و نامه مؤثری که به میرزای شیرازی نوشته، اینها ملت را بسیج کردند و در برابر ناصرالدین شاه ایستادند و قرارداد تنباکو را به ناکامی کشاندند. ناصرالدین شاه کتابی دارد به نام شهریار جاده ها که سفرنامه عتبات اوست. قبلاً شاید با همان نام سفرنامه عتبات منتشر شده بود. بعد از انقلاب تصحیح مجدد شد. ناصرالدین شاه بعد از حدود بیست سال سلطنت، می رود به زیارت کربلا و نجف و عتبات عالیات. این سفرنامه مثل بقیه سفرنامه های ناصرالدین شاه بسیار خواندنی است. آنجا، علمای شیعه احترام می کنند. شاه ایران رفته بوده به زیارت، آنها هم می آیند دیدن شاه. سفیر هم. مشیرالدوله از استانبول آمده بود، مقدمات را فراهم می کرده، ولی هر کاری می کنند میرزا در سامرا دیدن شاه نمی رود. اصلاً در واقع موافقت نمی کند که برود دیدن ناصرالدین شاه.

ما نمی دانیم میرزا به ناصرالدین شاه چه گفته، ولی ناصرالدین شاه در خاطرات خودش در این سفرنامه می نویسد که این یکی با همه فرق دارد. او چیز دیگری است. و می نویسد که یک مرد عجیبی است. هم وحشت از او در دلش افتاده بوده، هم احترام. و این را نوشته است. من وقتی این قسمت را می خواندم کنارش نوشتم که ناصرالدین شاه خبر نداشت که بیست سال بعد در قضیه تنباکو، همین میرزا، پدر او را درمی آورد.

به هر حال این قصه تنباکو، یک داستان بود. قرارداد رویتر که با مخالفت حاج ملاعلی کنی متوقف شد و ناکام ماند، یک داستان دیگری است.

۱۹۰۷ را هم که عرض کردم. خود مشروطیت که قبل از ۱۹۰۷ است، سال ۱۹۰۶، نقش انگلیسها در پیروزی مشروطیت و جهت دادن به مشروطیت، نقش بسیار مهمی است. اینکه بالاخره بتوانند مردم را بکشانند به سفارت، مشروطیتی که علمای

نجف رهبری اش را بر عهده دارند، چه طور سر از سفارت انگلیس درمی آورد، این مسئله ساده ای نیست. فقط هم در تهران نبوده، در تبریز، در اصفهان، در آنجا هم مردم را به کنسولگری دعوت می کنند.

چه داستانهایی در افواه مردم، راجع به این قضیه بوده، خود این جهت دادن به روایتی از مشروطیت، کار انگلیسی ها بوده. درست کاری که می خواستند در انقلاب اسلامی هم بکنند.

در انقلاب اسلامی در ماههای مهر، آبان، آذر سال ۵۷، شما اگر به بی.بی.سی دقت کنید، اخبار تظاهرات مردم را پخش می کند. موجی ایجاد شده، سیلی به راه افتاده که، نه امریکا، نه انگلیس، هیچ کدام نمی توانند جلویش را بگیرند، ولی، انگلیسیها با ظرافت می خواهند این حرکت مردم ایران را، حرکت ملی گرایانه معرفی کنند، نه حرکت اسلامی.

اگر شما اخبار را از این حیث تجزیه و تحلیل بکنید، متوجه می شوید که چطور می خواستند همان داستانی که در مشروطه بود، که به آن صبغه دینی و رنگ روشنفکرانه ملی گرایانه به مشروطیت بخشیدند و در واقع آن را از جوهر دینی خالی کردند، این را می خواستند در انقلاب اسلامی هم بکنند که هوشیاری امام مانع شد. کاری که امریکاییها در الجزایر کردند. وقتی که آن شوراهای اسلامی پیروز شد اینها بلافاصله کودتا کردند، در برابر حرکت اسلامی و ملی گرایی را به صورت موقت جانشین آن حرکت اسلامی کردند در هفده، هجده سال پیش.

به هر حال در مشروطه انجمنهای سری و ترورها، دست پنهان انگلیس، باید کاملاً تجزیه و تحلیل بشود. اتفاق مهمی که افتاده، فاصله بین ۱۲۸۵ تا ۱۲۹۹ است. دوران چهارده ساله پیروزی مشروطیت تا کودتای ۱۲۹۹ رضاخان. در این چهارده سال انگلیسیها خیلی فعال بودند.

یکی از اقدامات انگلیسیها در این دوران ایجاد ناامنی در ایران است.

مردم همت کردند و مشروطه را به پیروزی رساندند. مجلس تأسیس کردند. می خواهند حکومت خودکامه را مقید به قانون بکنند. می خواهند آزادی ایجاد بکنند و نظمی بدهند به جامعه شان. ایران اگر نظم پیدا بکند، رشد می کند. نباید چنین اتفاقی بیفتد. باید بی نظمی در ایران حاکم بشود. این است که شما می بینید انگلیسیها یاغیان محلی را در این فاصله تحریک می کنند. یکی شیخ خزعل در خوزستان است. خزعل نوکر انگلیسیها بود. او را تقویت می کردند تا در برابر حکومت مرکزی بایستد. یکی دیگر سالارالدوله، برادر محمدعلی شاه بود. انگلیسها او را تقویت می کنند که یاغی شود در برابر حکومت مرکزی. دکتر غنی، در خاطرات خودش هم از قول خزعل ظاهراً و

هم از قول سالارالدوله که در اواخر عمر در مصر بوده، می نویسد که این هر دو به شدت دلخور بودند از انگلیسیها. می گفتند انگلیسیها آمدند، ما را تحریک کردند، ما را تقویت کردند، فرستادند به میدان، بعد یکباره دستشان را از پشت سر ما برداشتند. کِی برداشتند؟ وقتی که عنصری مثل رضاخان را پیدا کردند و دیدند می توانند یک حکومت مرکزی ایجاد بکنند که تابع آنها باشد، ضرورت داشت که قدرت این فرد را در ایران تثبیت بکنند. دیگر احتیاجی نبود در شهرهای مختلف به یاغیها کمک بکنند که ناامنی ایجاد بکنند.

از این رو بلافاصله به آنها گفتند که دیگر شما نقشتان به پایان رسیده و اینها را حذف کردند. این یکی از خصوصیات این دوره چهارده ساله است. که وقتی رضاخان را پیدا کردند، [بقیه را حذف کردند]، ژنرال آیرونساید در خاطراتش می نویسد بعد از اینکه کودتا به پیروزی می رسد در ایران همه جا صحبت از این است که من در کودتا نقش داشته ام و کودتا را من طراحی کرده ام و اگر حقیقت را هم بخواهید، همین است. این اعتراف صریح خود آیرونساید است که رضاخان را آورده روی کار و محللی به نام سیدضیاءالدین طباطبایی. یک حکومت نود روزه، بعد این محلل حذف می شود، رضاخان وارد صحنه می شود. سیدضیاء را هم می برند فلسطین، آنجا نگهش می دارند تا بعد از شهریور ۱۳۲۰ دوباره بیاید و حزبی ایجاد بکند، بلکه مثلاً بتواند نقش مجددی ایفا بکند. این مال این دوران.

در مورد رضاخان یک نکته دیگری خیلی قابل توجه است. کودتای ۱۲۹۹. انگلیسیها از سرگرم شدن روسها به مسائل داخلی استفاده کردند و به حکومت قاجاریه خاتمه دادند. خوب دقت کنید. هم روسها و هم انگلیسیها خواهان تسلط کامل بر ایران بودند. منتها این دو قدرت یک جا سینه به سینه می شدند و مختصری جای تنفس برای ایران باقی می ماند. اما با انقلاب اکتبر، با انقلاب کمونیستی روسیه، حکومت تزاری منقرض شد و روسها علاوه بر شعارهایی که می دادند، اصولاً حواسشان متوجه جنگهای داخلی و سر و سامان دادن به مسائل داخلی خودشان شد. در این خلاء وجود روسها و خلاء قدرت مقابل و مقاوم در داخل ایران بود که انگلیسیها فرصتی به دست آوردند و حکومتی را بر سر کار آوردند که از بن و بنیاد در اختیار خودشان باشد. درست است که قاجاریه خیلی مزدوری می کردند، تمکین می کردند در برابر انگلیسیها، ولی بالاخره سلطنت قاجار را که انگلیسیها ایجاد نکرده بودند، آغامحمدخان خودش با هر ضرب و زوری که داشت، این سلسله را ایجاد کرد. یعنی قاجاریه در اصلِ سلطنت مدیون بیگانه نبودند، ولو اینکه، مظفرالدین شاه نفت را می داد به دارسی، یا ناصرالدین شاه، مهد علیا را حاکم می کرد و او میرزا آقاخان را جانشین امیرکبیر می کرد، اینها همه در جای

خودش محفوظ، ولی بالاخره قاجاریه از اصل به دست انگلیسیها ایجاد نشده بود. آنها از این فرصت استفاده کردند، حکومتی را سر کار آوردند که شاهش غلام شاه جهان باشد و شاه باشد به قول حافظ این باعث شد که آنها سلطنت را کاملاً در اختیار گرفتند و نفوذشان در ایران بسی بیشتر از گذشته شد. یکی اینکه نفت را غارت کردند، همان ادامه قرارداد دارسی و داستان ۱۳۱۲.

در جنگ دوم جهانی هم با اینکه ایران اعلام بی طرفی کرده بود، بالاخره انگلیسیها از جنوب حمله کردند، روسها هم از شمال و ایران را تا مدتها در اشغال داشتند و در فاصله ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ باز این دوران خاصی است از تاریخ ایران. من، برای اینکه بدانید نفوذ انگلیس در کشوری مثل ایران و سایر کشورهای اسلامی در منطقه تا چه اندازه بوده، خاطره دیگری از دکتر قاسم غنی نقل می کنم. اهل تاریخ و شما دوستان که دانشجوی تاریخ هستید، این یادداشتهای دکتر قاسم غنی را بخوانید. یکی از منابع بسیار سودمند برای تاریخ معاصر ماست.

غنی می گوید که وقتی در ۱۳۲۸ سفیر ایران در مصر بوده، رفته بوده، بلکه بتواند فوزیه را که قهر کرده بوده، برگرداند به ایران، در خاطرات خودش می نویسد که مدتی است دولت مصر فلان کس را به عنوان سفیر به حکومت ایران پیشنهاد کرده اما آگرمان نمی آید (یعنی پذیرش نمی آید) از جانب تهران. غنی می گوید که من علت کار را می دانم، علتش این است که انگلیسیها موافق نیستند که این آقا سفیر مصر در ایران بشود.

این را نسل جوان باید بداند. یعنی روزی بوده، خیلی هم دور نبوده، سی سال قبل از پیروزی انقلاب، که اگر دولت مصر می خواسته در ایران سفیر تعیین بکند، باید دولت انگلیس موافقت بکند تا دولت ایران اجازه داشته باشد که به آن سفیر پذیرش بدهد. این حرفهایی نیست که ما بعد از انقلاب بزنیم. اینها یادداشتهای کسی است که خودش سفیر دولت شاه بوده در قاهره. و این یادداشتها هم خارج از ایران بوده و در همانجا هم چاپ شده. این واقعیتی است و خود شاه در رادیو می گفت. بنده با گوش خودم شنیدم. می گفت ما پیشرفت کردیم. من خدمت کردم. روزی که مثلاً ـ من شاه شده بودم، روزگاری وقتی می خواستیم انتخابات مجلس بکنیم، لیست وکلا را از سفارت می آوردند، می گفتند اینها باید وکیل بشوند. البته بعدش هم بهتر نشده بود، ولی این قدر شور بود که خود آشپز هم این جور اعتراف می کرد. حالا می گویند پهلوی آمد و ایران را نجات داد و... خود شاه می گفت لیست وکلایی که باید می آمدند در مجلس، از سفارت می آوردند.

اینها همه نقش انگلیس در نهضت ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد است

و بعـد از آن مخفی شـدن انگلیس پشت سـر آمریکا. از بعد از ۲۸ مرداد امریکـا میراث خـوار اسـتعمار می شود و نقش اول را امریکـا ایفـا می کنـد و انگلیس به نحو مرموزی می رود پشت سـر آمریکا، که هنوز هم این وضـعیت ادامه دارد، در همه جای دنیا.

یکی دیگر از مسائلی که باید در بررسـی اسـتعمار انگلیس و ایران مطالعه بشود، دخالت انگلستان در تعیین مرزهای ماست. چه در اروندرود چه در شرق ایران، در بلوچستان.

این خودش تاریـخ مفصـلی دارد. در زمـان ناصـرالدین شـاه قراردادهایی که بسـته شـده، فشارهایی که انگلیسـیها می آورنـد، داسـتان جـداگانه ای دارد. و بالاخره محـدود کردن قـدرت ایران در خلیج فارس و گرفتن جزایری که به ایران تعلق داشت که انگلیسـیها دهها سال در اینجا سـلطه و سـیطره داشـتند و همین سـی سال پیش مصـلحت دیدند که به این شـیخ نشـینها اسـتقلال بدهند که حالا می بینید بعضیهایشان هم چه زبان درازی پیدا کرده اند.

نکته دیگری که گفتنی است اینکه انگلیسـیها فقط به ملت ایران از حیث ملیت ایرانی و تمامیت سرزمینی صدمه نزدند، بلکه به ما به عنوان یک ملت مسلمان هم از نظر توطئه هایی که در عالم اسلام کردند، صدمه زیادی زدند. اینکه در جنگ جهانی اول انگلیسـیها چه نقشـی داشـتند در فروپاشـی عثمانی و تجزیه جهان اسلام و گماشتن عوامل خودشان از بین خاندانهای مزدور در این منطقه، داستان غم انگیز دیگری است.

اصلاً انگلیسیها نقشه منطقه را طراحی کردند. معروف بود؛ می گفتند عراق کاردستی چرچیل است. مثل بچه ها که می نشینند، جـورچین بـازی می کننـد، پـازل می چیننـد دور هم دیگر. انگلیسـها همین طوری خاورمیـانه را گذاشـتند جلویشـان و طراحی کردنـد. اصـلاً اصـطلاح خاورمیانه را در همین جا جعل کردنـد. ما چنین چیزی نـداشتیم، خاورمیانه نـداشتیم. برای اینکه دیگر جهان اسـلام گفته نشود، عنوان جدیـد خاورمیانه را آوردند و وارد زبان سیاسـی منطقه کردند. خانمی در عراق به نام گرترود بـل، که در واقع مـادر بزرگ همه مزدورهـا و جاسوسـهای عراقی ای بوده که بایـد در تبعیت از انگلیس عراق را اداره بکننـد. امثـال نوری سـعید، در واقع عمه بزرگشـان خـانم گرترود بـل بود. حافـظ را به انگلیسـی ترجمه کرده است. یکی از مترجمـان قـدیمی حافظ، گرترود بـل است. این پیرزن، عراق را اداره می کرد. کمـااینکه خـانم لمبتـون در ایران چنین نقشـی داشـته که چقدر به جاسوسهای انگلیسی خط می داده و تدبیر می کرده در ایران.

به هر حـال مسـئله جنگ جهانی اول و تأثیر آن روی شـکست هیمنه عالم اسـلام به دست انگلیسـیها، مسـئله ای نیست که ملت مسلمان ایران از آثار منفی آن برکنار مانده

باشد. همین طور اشغال فلسطین و ایجاد دولت جعلی صهیونیستی اسرائیل. که همین چه خون دلی، در این شصت سال به همه مسلمانهای دنیا از جمله مردم ایران داده است.

اینها همه از سیئات استعمار انگلیس در منطقه است. تا بالاخره در عراق. یعنی آنها آمدند در عراق چه کارها که کردند و با توجه به ارتباطی که بین ما و عراق بود، چه زیانهایی از ناحیه دخالتها و حضور انگلیسیها در عراق در گذشته و امروز می بینیم.

این بحث را با همین سیر اجمالی تمام می کنم و توجه شما دوستان را به چند نکته جلب می کنم.

یکی اینکه در کنار مرور تاریخی، باید توجه کنیم به روشهایی که استعمار انگلیس از آن روشها استفاده می کرد و ابزارهایی که در اختیار می گرفت. اهمیت شناخت این روشها و ابزارها کمتر از شناخت اصل توطئه ها نیست. اینکه دستگاه جاسوسی انگلیس چه دستگاهی بوده و چه کار می کرده، فصل مفصلی از کتاب استعمار انگلیس در ایران است.

اینکه چطور رجل سیاسی و مدیران کشور را می خریدند و به مزدوری می گرفتند و اگر کسی تسلیم نمی شد، از صحنه حذفش می کردند، کتاب دیگری است.

حدود ده پانزده سال پیش انگلیسیها چهارده جلد کتاب مفصل منتشر کردند از میان اسناد قدیمی خودشان که شرح حال همه رجال ایران در دوران قاجار و اوایل پهلوی، به تفصیل به زبان انگلیسی در آن آمده است، مثلاً فلان کس، فلان الدوله، فلان الملک، این کیست؟ سوادش چیست؟ نفوذش در مردم چیست؟ نقطه ضعفش چیست؟ نقطه قوتش چیست؟ برای هر کسی یک پرونده از سفارت به وزارت امور خارجه رفته. آنها چهارده جلد کتاب منتشر کرده اند. ما خودمان هیچ وقت راجع به رجال قدیمی خودمان چنین مجموعه مدون و یکجایی نداریم. این هم یک بخش.

و دیگر اینکه چطور با خدمات عام المنفعه و حضور در بین مردم سعی داشتند توجه مردم را جلب کنند. یکی عرضه خدمات بهداشتی و درمانی در دوره ای که مردم از فقر و فقد بهداشت رنج می بردند. در دوره ای که تراخم همه جا را گرفته بود، مالاریا، حصبه. مرگ و میر، قحطی، همه چیز. آن وقت با لباسهای سفید، فرشتگان انگلیسی در قالب میسیونرهای مسیحی در ایران آمدند، در شیراز بیمارستان مرسلین را درست کردند، در تهران چه کردند، در جاهای دیگر چه جور عمل کردند و در شرق و غرب ایران. این خودش یک داستان است و یک داستان دیگر هم خدمات آموزشی است. مدرسه درست کردن و تربیت کردن نسلی که مثل آنها فکر بکنند و فردا کشور را آن چنان که آنها می خواهند اداره بکنند و راه را [برای آنها] باز بکنند. یعنی ملتی را تربیت

بکننـد که خودباخته غرب باشـد. کتاب پرویز راجی را بخوانید. خدمتگزار تخت طاووس که بعد از انقلاب نوشـته شده. پرویز راجی آخرین سـفیر ایران در لندن بود که با پیروزی انقلاب حذف شد. راجی می گوید که یک سال پس از انقلاب، یکی دو سال پیش از پیروزی انقلاب، شاه قرار بوده که برود انگلسـتان، میهمان ملکه باشـد. او تعریف می کنـد که آدمی مثل بهبهانیان در دربار چطور التماس می کرده که او که در این سـفر هست اجازه بدهند در شب ضـیافت ملکه، این هم حضور داشته باشد. یعنی رجال درجه اول دربار این کشور با این سابقه ننگینی که انگلیس در ایران داشـته، آرزویشان این بوده که در سـفر شاه به لنـدن اینها برونـد یک گوشه ای بتمرگنـد. در آن شبی که او می خواهـد مثلاً ضـیافت شام بدهـد، آنها آن روز حضور داشـته باشند. برای چنین افتخاری گریه می کردند. این وضع کشور ما بود.

بنـده می خواهم بگویم اسـتعمارگری در جـای خودش محفوظ، ولی این اسـتعمارگری یـک روی سـکه است و روی دیگرش اسـتعمارزدگی. درست است که اسـتعمارگر با بی رحمی و برخلاف همه شـعارهایی که می دهنـد، می خواسـته است که همه جـای دنیا را غارت بکنـد، از جمله کشور ما را. و از هیـچ جنایتی هم فروگـذار نمی کرده. ولی زمینه هایی هم ایجاد کرده که این پذیرش از درون صورت بگیرد. بالاخره هواپیما وقتی می خواسـته فرود بیاید، فرودگاهی احتیاج داشـته، فرودگاه چه بوده؟ چه کرده که عده ای هم زمینه سازی کردند و استعمارزده شدند.

من فکر می کنم بحث بسـیار قابل توجه در مسـئله ایران با اسـتعمار انگلیس، نقش روشـنفکرانی است که به دنیای غرب خوش بین بودنـد. حالاـ عـده ای به فرانسه، عـده ای به انگلیس، عـده ای به آلمان، عـده ای به روسـیه، به قول نسـیم شـمال در دیوان خودش، که:

ملک ایران شده ویران ز سه فیل

روسوفیل، انگلوفیل، آلمانوفیل

آلمانوفیل یعنی دوستدار آلمان، انگلوفیل یعنی دوستدار انگلستان و روسوفیل یعنی دوستدار روسها.

این روشـنفکرهای ایرانی که خیلیهایشان هم در مصادر امور بودند، اینها خوش بین بودند به این قدرتها. عده ای از آنان مزدور بودنـد، آنها جنایتکار بودنـد، پول می گرفتنـد، جاسوسـی می کردنـد، خیانت می کردنـد. ولی اینها را من نمی خواهم بگویم. عـده ای، فکر می کردنـد خـدمت به مملکت این است که پای انگلیسـیها یا پای روسـها و آلمانیها را بایـد باز بکنند. بعداً عده زیادتری فکر کردند که اگر پای امریکاییها را باز بکنند، ایران نجات پیدا می کند.

خُب، این دسته از روشنفکرها، آرزویشان پیشرفت ایران بود. اینها عاشق تجدد بودند. اینها می خواستند ایران را نو بکنند. از نظر علمی، از نظر صنعتی، از نظر ایجاد قانون، دمکراسی، می خواستند ایران هم مثل کشورهای اروپایی بشود و به همین جهت روی خوش به استعمارگران نشان می دادند.

اما باید بعد از این تجربه تاریخی، قضاوت کرد و پرسید آیا این روی خوش نشان دادن به استعمارگر باعث پیشرفت کشور شد؟ یعنی از راه دادن انگلیسیها یا دیگران به ایران، تمکین کردن نسبت به آنها، دنبال کردن آنها، دویدن و به اراده آنها عمل کردن، ایران صنعتی شد؟ علم در ایران پدید آمد؟ ایران یک کشور به معنای اروپایی، متجدد شد؟ ظاهراً بله، اما چه عاید ایران شد. در اثر همین تمایل روشنفکرها؟ آنهایی که کودتای رضاخان را می دانستند کودتای انگلیسی است، روشنفکرانی مثل داور و تیمورتاش و دیگران که رضاخان را حمایت کردند، اینها پیشرفت ایران نصیبشان شد؟ نتیجه ای که شد، پیشرفت نبود، استبداد بود. یعنی استعمار به رغم شعارهایی که می داد و غرب به رغم نویدها و امیدهایی که به روشنفکران می داد که اگر شما غربگرا باشید، کشورتان پیشرفت می کند، و راه نجات از عقب ماندگی این است که بیایید غربگرا بشوید، نتیجه اش پیشرفت نشد. بلکه روی کار آمدن حکومتی مثل رضاخان شد. که می بینید انگلیسیها حمایت می کردند، روزی هم که دیدند این مهره تمایلی به آلمان پیدا کرده، خیلی ساده او را برداشتند و پسرش را گذاشتند و او را در اختیار گرفتند. یعنی استعمار در ایران و در همه جای دنیا، در همه جای کشورهای اسلامی، همیشه علی رغم شعار دمکراسی از حکومتهای استبدادی و حکومتهای فاسد طرفداری کرده. این بهره کسانی بود که فکر می کردند، اگر خوشبین باشند و همکاری بکنند و غربگرایی بکنند، ایران پیشرفت می کند. از خودبیگانگی یک ملت.

امروز هم وضع فرق نکرده. طبیعت استعمار همان است و اگر فرصت پیدا بکنند، دوباره همان داستان را تکرار می کنند. من برای اینکه نسل جوان امروز قدر این انقلاب را بدانند، قدر امام خمینی را بدانند، عرض می کنم که وقتی حدود بیست سال پیش، در یکی از این جزوه هایی که وزارت ارشاد تهیه کرده بود از مطبوعات خارجی، یک خبر خواندم از لندن. همیشه این در ذهن من هست. نوشته بود که: چندی پیش در یک میهمانی که تعدادی از رجال فراری قبل از انقلاب ایران حضور داشتند، مثلاً سناتورها، دیگران، رجال انگلیسی هم بودند. یکی از سناتورهای ایران به یکی از رجال انگلیس (لُردها، آدم های بانفوذ انگلیس) گله می کند و می گوید که چرا شما دخالت نمی کنید در کار ایران، چرا شما به ما کمک نمی کنید که ما بتوانیم برگردیم به ایران، چرا شما ما را تنها گذاشتید؟ جوابی که می دهد، جواب خیلی مهمی است. آن رجل سیاسی انگلیس به

این نامرد رجل سیاسی قبل از انقلاب ایران، جوابی می دهد که خیلی شنیدنی است.

به او می گوید: هر وقت شما توانستید صد هزار نفر آدم را در تهران به طرفداری از خودتان بیاورید توی خیابانها، آن موقع ما به شما کمک می کنیم. دقت کنید. این حرف خیلی مهم است. این اولاً معنی اش این است که: نتوانستند، اگر می توانستند، می کردند. معنی دومش این است که همواره درصدد این هستند که چنین اتفاقی بیفتد و تا وقتی ملت ایران در صحنه باشد، و اجازه ندهد چنین اتفاقی بیفتد، دوباره قطعاً استعمار انگلیس در ایران تکرار نمی شود و ما باید این حضور مردمی، این پشتیبانی مردمی را حفظ بکنیم و بدانیم که هرچه هست به برکت همین حضور است که این حضور هم از برکت همدلی و همراهی نظام با مردم در قضیه دین و دینداری و اسلام حاصل شده است. این رکن را نباید از دست بدهیم. این اگر ضعیف بشود، دوباره این ناخوشی عارض این بدن می شود، که ان شاءالله هرگز نخواهد شد.

من یک بار دیگر از همه شما سپاسگزاری میکنم و ان شاءالله که نسل جوان ما دچار فراموشی نشود. والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

## استقلال اقتصادی، مقدمه استقلال واقعی

دکتر شاپور رواسانی

من نزدیک به پنجاه و چند سال قبل دانشجوی دانشگاه تهران بودم. امروز هم به عنوان [عرایض] یک دانشجو خدمت رسیدم و امیدوارم عرایض من را فقط به عنوان یک دانشجو مورد توجه و مرحمت قرار بدهید. در بررسیهای تاریخی که در مورد کشورمان انجام می گیرد متأسفانه با پاره ای نقایص سر و کار داریم و آن برخورد ناقص با مفاهیم اجتماعی است؛ مثل آزادی، دمکراسی و الی آخر. چرا؟ برای اینکه از دوران قاجار به این طرف ما با ترجمه زندگی کرده ایم. مفاهیم آزادی، استقلال و دمکراسی را از انقلاب کبیر فرانسه، از مونتسکیو و روسو گرفته ایم و تا امروز این کار را انجام داده ایم. رهبران انقلاب کبیر فرانسه علیه فئودالیسم و علیه کلیسای کاتولیک می جنگیدند و با نظام سرمایه داری به عنوان نظام پیشرفته اقتصادی سر و کار داشتند. به همین جهت هم وقتی از آزادی صحبت می کردند محدود می کردند به مسائل سیاسی و مسائل فرهنگی، برای اینکه از نظر اقتصادی از سیستم رضایت داشتند و پیشرفته می دانستند. اما خود شما تصدیق خواهید فرمود اگر هر پدیده اجتماعی را در نظر بگیرید، اقتصاد، سیاست، فرهنگ [با هم] در رابطه قرار دارند و هیچ پدیده اجتماعی را با جدا کردن این مفاهیم از هم نمی شود به درستی تعریف کرد. به همین جهت عنصر اقتصاد را باید در مفاهیم اجتماعی دخالت داد. وقتی ما از آزادی صحبت می کنیم نباید به مسائل فرهنگی و سیاسی محدود کنیم. اگر اقتصاد یک جمع، یک فرد، یک جامعه در دست فرد یا اقلیتی باشد، آزاد نیست. چرا؟ چون با تحمیل شرایط اقتصادی، قدرت فرهنگی و سیاسی خودش را هم از دست خواهد داد. به همین جهت وقتی می گوییم آزادی به این معناست که حق بشر نه فقط در امور فرهنگی و سیاسی بلکه در اقتصاد

هم رعایت شده باشد. جامعه ای که در آن فرهنگ و سیاست آزاد؛ اما اقتصاد در دست اقلیتی باشد، جامعه آزادی نیست. چون اقلیت می تواند با استفاده از اهرم های اقتصادی در فرهنگ و سیاست هم دخالت کند. به همین جهت وقتی از استقلال صحبت می کنیم، مسئله فرهنگ و سیاست به جای خود محفوظ و عالی قدر؛ اما اقتصاد چی؟ وقتی اقتصاد مملکتی در دست قدرت دیگران باشد، استقلال فرهنگی و سیاسی اش هم هر لحظه مورد تهدید قرار می گیرد. به همین جهت وقتی ما از آزادی، استقلال و دمکراسی صحبت می کنیم باید روابط منطقی فرهنگ، سیاست، اقتصاد را در نظر بگیریم و از ترجمه نظریه پردازان اروپایی و امریکایی که متأسفانه هنوز هم ادامه دارد، خارج شویم. این نکاتی است که در بررسی تاریخی باید بدانها توجه شود. نکته دیگری که در مسیر تاریخ متأسفانه کمتر بدان توجه شده است، اینکه تحت تأثیر این نظریات ما یا ذکر وقایع می کنیم یا مسائل سیاسی را مطرح می کنیم و یا مسائل فرهنگی را جدا از مسائل اقتصادی بیان می کنیم، در حالی که وقتی تاریخ را می خواهیم مطرح کنیم ضمن اینکه مطالب فرهنگی، سیاسی و مطالب عام اقتصادی را مطرح می کنیم بالاجبار باید ساختار اجتماع را هم مطرح کنیم. باید بدانیم که ساختار اجتماع به چه شکلی است. دوستان و دشمنان مردم، دشمنان و دوستان آزادی و استقلال چه کسانی بودند و چه کار می کردند.

اگر با این دید به تاریخ ایران توجه کنیم، می توانیم تاریخ ایران را به دو دوره تقسیم کنیم؛ دورانی که از دوران باستان شروع می شود و دوران اسلامی را هم دربر می گیرد. در این دوران چند هزار ساله، عناصر و عوامل داخلی تعیین کننده سرنوشت جامعه بودند. آمدن و رفتن سلاطین، جنگها، همه برخورد نیروهای داخلی بود؛ اما از قرن نوزدهم با ورود ایران به بازار جهانی سرمایه داری و با شروع نفوذ امپریالیسم در ایران (از غرب صحبت نمی کنیم. اسم امپریالیسم را به درستی یادآوری کنیم. امپریالیسم سرمایه داری) دوره جدیدی در تاریخ ایران شروع شد. دو واقعه مهم در دوران دوم تاریخ ایران رخ داد که در دوران اول نبود. یکی تحمیل شیوه تولید مستعمراتی به این معنا که ما بازده باشیم. نیروی کار، مواد خام، مواد ارزان صادر کنیم و کالای ساخته شده وارد کنیم. بازارشان باشیم و تمام تلاشها و ثروتهای ما؛ چه فکری و چه مادی، در اختیار غارتگران خارجی قرار گیرد. یک شیوه تولید که سرمایه داری کلاسیک نیست. فئودالیسم نیست و مشخصات خودش را دارد.

مطلب دیگری که در کشور ما رخ داد، تشکیل طبقه ای بود که در دوره اول وجود نداشت. طبقه پیوسته به استعمار سرمایه داری. این طبقه از درباریان، اشراف، سیاستمداران، خانها، زمیندارهای بزرگ، ثروتمندان بزرگ و بخشی از روشنفکران

تشکیل می شد که در همکاری با هم، پایگاه دولتهای وابسته شدند. این طبقه پیوسته به استعمار، پدیده ای است که در همه کشورهای مستعمراتی شکل گرفته و متأسفانه هنوز هم در بسیاری از مستعمرات پایگاه اجتماعی دولتهای وابسته به خارج است. بنابراین با شناخت طبقه پیوسته به استعمار باید به تاریخ ایران توجه کرد و در این بررسی مسائل سیاسی و فرهنگی را با مسائل اقتصادی ربط داد. من در یکی از نوشته ها تکرار کردم این جمله را «دستی که نان می دزدد، نمی تواند آزادی ببخشد» چرا؟ چون با دزدیدن نان به اساسی ترین حق بشر که حق حیات است تجاوز شده. در معیار بین المللی صدق می کند، در معیار ملی هم صدق می کند. بنابراین جامعه ای آزاد است که حاکمیت خودش را نه فقط در سیاست و فرهنگ بلکه بر اقتصاد هم حاکم کند.

اما در مورد سیاست انگلستان در ایران. استعمار انگلستان در ایران در سه جهت عمل می کرد؛ یکی نفوذ اقتصادی، سلطه کالا-یی، امتیازات و سرمایه گذاریها، از نظر نفوذ سیاسی، تشکیل سازمانهای علنی، بسیاری از احزاب، تشکیل سازمانهای مخفی فراماسون که تاریخچه وسیعی از آنها در اختیار داریم. اسامی شان در اختیار هست و از آن گذشته و در جوارش نفوذ فرهنگی، تحریف تاریخ، باستان شناسی سیاسی، تجزیه های نژادی، ناسیونالیسم نژادی. این سه عامل را وقتی ترکیب می کنند، استعمار می تواند عمل کند. من به هر کدام از این موارد به طور خلاصه اشاره می کنم.

در ۱۲۸۶ ملا عبدالرسول کاشانی می نویسد: «بر سر ورود کالا، خودمان باید بکاریم، نکاشتیم. خودمان باید ببافیم، دیگران بافتند. خودمان باید نفت را از منبع بکشیم، دیگران کشیدند. خودمان باید بسازیم، دیگران ساختند. تمام این کارها را خودمان باید بکنیم، ثروت به هم بزنیم. دیگران کردند. پنج مقابل مزد آن هم از ما گرفتند. پول اصل و فرعمان را زیادتر از ما گرفتند. ما را بی کار گذاشتند و ما هم به حمالی و دستفروشی قناعت کردیم.»

یا زین العابدین مراغه ای در ۱۲۸۴ می نویسد: «اما از مملکت ما دامن دامن پول که روح مملکت است به معده آنان راهی می شود. دیگر از استهزاء و تمسخر آنان که هنگام ساختن و پرداختن امتعه بر عقل و شعور ما می خندند چه می گوییم؟»

ملاحظه می کنید با سلطه بر بازار کالای ایران می توانستند استعمار را ادامه دهند، چرا؟ زیرا وقتی کالا وارد شد، سد محکمی در مقابل اشتغال داشت. در همه کشورهای دنیا، سرمایه تجارت خارجی یکی از حساس ترین زمینه های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی است. تا زمانی که تجارت خارجی را نتوانند کنترل کنند از نظر واردات و صادرات هیچ کشوری در استقلال نمی تواند حرکت کند. در تاریخ جهان این را نشان می دهد. انگلستان تجارت خارجی کالا را در اختیار گرفت. در ۱۷۶۳ تجار انگلیس

وارد ایران شدنـد. انحصار اول در جنوب ایران شـد. بعـد هم امتیاز را ادامه دادنـد. من قصـد ندارم تاریخ ایران را تکرار کنم و مفصلاً به پاره ای از نکات اشاره می کنم.

صـادرات ایران، قـالی و تریـاک بود و وارداتش انواع منسوجـات و کالاهای ساخته شـده. با مراجعه به آمار، می بینیم صادرات ایران به انگلیس مثلاً در ۱۹۰۹ تا ۱۹۲۱ یک میلیارد اما واردات به ایران ۷/۳ یا ۴ میلیارد بود. مصنوعاتی که ساخته شده بود و مـانع از این شـد که ایران وارد نظـام سـرمایه داری جهانی شود. در مورد امتیازات، امتیاز شـرکت تلگراف هنـد اروپایی، امتیاز رویتر که به آن اشاره شد. امتیاز گمرکات. و جالب اینجاست که حتی لورد کرزنتی [کرزن] انگلیسی می نویسد که چطور می شود تمام منافع کشور را به یک کشور خارجی تسلیم می کنند.

چه کسـی تسـلیم می کنـد، پـابرهنه هـای ایران؟ محرومین ایران؟ آزادی خواهـان ایران؟ نه طبقه حـاکم پیوسـته به اسـتعمار که اصـناف و اقشـار مختلفی را در اختیـار خودشـان دارد و حـاکم اسـت بر اقتصـاد. و چـون بر اقتصـاد حـاکم است، می توانـد در سیاست و فرهنگ هم نفوذ و دخالت بکند. تسلط انگلستان بر بازار پولی، امتیاز تنباکو و بعد هم، جالب است، امتیاز نفت که با دادن رشوه هایی انجام شد. سـرنوشت شرکت نفت ایران و انگلیس را خودتان بهتر می دانید که چه طور کشور انگلستان سهام شرکت را گرفت و در اختیـار خـودش قرار داد و از آن زمـان نفت ایران در اختیـار انگلسـتان قرار گرفت. و جـالب تر اینکه ما پس از صـد سـال از اسـتخراج نفت در ایران هنوز بنزین وارد می کنیم. این یکی از نشـانه هـای سـلطه نقشه های اسـتعماری بر تاریخ ایران است.

در مورد نفت، احتیاج به گفتن نیست که چه وقایعی رخ داد. قرارداد دارسـی بود بعد ۱۹۳۳ رضاخان که به دستور انگلیسیها بر سر کار آمـده بود. قرارداد را تمدیـد کرد. نکته جالب اینکه بر حسب قرارداد دارسـی که مـدت شـصت سال بود اگر تمام می شـد، مـایملکی کـه انگلسـتان در خـاک ایران داشـت، به ایران تعلـق می گرفت و اگر فکر کنیـد که این قرارداد در ۱۹۰۴ و یا ۱۹۰۵ بسـته شده، در ۱۹۶۴ تمـام مایملـک به ایران تعلق می گرفت. اما با تمدیـدی که زمان رضاشاه (۱۹۳۳) صـورت گـرفت، تمام این از بین رفت و در اختیار انگلستان قرار گرفت که یک قرارداد خائنانه ای بود که دستگاه پهلوی منعقد کرد.

اما در زمینه نفوذ سیاسی از رشوه دادن به درباریان قاجار شروع شد. در کتابها به طور مفصل اسامی شان ذکر شده و احتیاج به تکرار نیست. پولهای هنگفت [دارند] حتی سـفرای انگلسـتان می نویسند اینجا کشوری است که در آن شخص بدون پول نمی تواند کاری انجام دهد. و به لژهای فراماسونری احتیاجی نیست. کودتای سوم اسـفند هم برای حفظ سـلطه بر منابع نفت جنوب انجام شد. برای اینکه اقتصاد ایران را در اختیار داشته

باشند و از آن مهم تر طبقه پیوسته به استعمار را بر سر قدرت نگه دارند. واقعه مهم دیگر، کودتای ۲۸ مرداد بود. اما یک کار دیگر هم انجام گرفت که چه کسی ستارخان را زخمی کرد. در جریان پارک اتابک، قوام السلطنه دخالت داشت. در جریان کشته شدن محمدتقی خان پسیان، قوام السلنطه دخالت داشت. در جریان کشته شدن خیابانی، مخبرالسلطنه هدایت دخالت داشت. در بر هم زدن نهضت جنگل، وثوق الدوله دخالت داشت و رضاخان. که عناصر وابسته به سرمایه داری و عناصر وابسته به طبقه استعمار چطور به مجرد اینکه نغمه ای خارج از کنترلشان در جهت آزادی و استقلال ایران ساز می شود، از هیچ جنایتی خودداری نمی کنند. بگذریم از اینکه امیرکبیر هم چه شد. اما نکته دیگر اینکه ما به نفوذ فرهنگی استعمار کمتر توجه می کنیم. کتابهای تاریخی مربوط به ما را که می خوانیم، ترجمه است. افرادی که کتابها را به زبان انگلیسی می نویسند به طور عمده وابستگی سیاسی دارند و می دانند که چه می نویسند. فرضیه های نژادی را، ناسیونالیسم نژادی را از طریق کتابهای تاریخی وارد می کنند، بعد ما کتاب را ترجمه می کنیم و فکر می کنیم با تاریخ ایران آشنا شدیم. ما تاریخ ایران را از نظر واقعی هنوز هم نمی شناسیم برای اینکه مورخین برای ما آنچه را می نوشتند که می خواستند. اگر راجع به باستان شناسی صحبت کنیم ملاحظه می کنید باز هم منابع ما ترجمه است، می گوییم کشور زُمِر همچنین کشوری وجود نداشت. می گوییم کشور فینیقیه، همچنین کشوری وجود نداشت. مرزهای کنونی ۱۳۵۳ [ناخوانا] اخیر را منتقل می کنیم به دوران باستان و بعد کوشش می کنیم برای هر کشوری، تاریخچه ای باستان شناسی درست کنیم که به هیچ وجه صادق نیست. بلکه منکر می شود خویشاوندی فعلی و تمدنی منطقه عظیم را و بعد هم به ناسیونالیسم نژادی دامن می زنیم. توصیه من این است که اگر ما واقعاً قصد داریم علیه استعمار و در [ناخوانا] استعمار مبارزه کنیم توجه کنیم که در کشور ما شیوه تولید مسلط چیست؟ نقص آن کجاست؟ عیب آن کجاست؟ امکانات آن کجاست تا بتوانیم آزادی و استقلال اقتصادی را هم به دست بیاوریم و بعد ببینیم آیا این طبقه پیوسته به استعمار که از دوران قاجار تا سقوط پهلوی همچنان فعال مایشاء بود و همه کار کرد، آیا بعد از انقلاب اسلامی توانستیم از این طبقه نه فقط [از بُعد] فرهنگی و سیاسی، که از نظر اقتصادی هم خلع ید بکنیم؟ آیا می توانیم از آزادی و استقلال در کشوری صحبت بکنیم که این آزادی و استقلال نه در فرهنگ و سیاست بلکه در اقتصاد هم حاکم باشد و جامعه بداند که چگونه از این استقلال استفاده بکند. به این ترتیب می توانیم ما با استعمار مبارزه بکنیم و بتوانیم استقلالمان را به دست آوریم.

به من اجازه بدهید با یک قصه افریقایی صحبتم را تمام کنم. قصه کوتاهی است.

یک افریقایی، می رود به ملاقات دوستش. دوستش می گوید من اینجا مرغ دارم. در میان این مرغها یک بچه عقاب هست. من توانسته ام این بچه عقاب را تبدیل به یک بچه مرغ بکنم. مهمان می گوید نه. بچه عقاب، بچه عقاب است. تربیت تو تأثیری نخواهد داشت. صاحبخانه می گوید امتحان کنیم. بچه ای را که فکر می کرد بچه عقاب باشد، بغل می کنند و صبح زود می روند به جنگل و هرچه کوشش می کنند تا تکان بخورد، ولی بچه عقاب مثل بچه مرغ می پرد پایین دانه می خورد و می رود پایین. مرد می گوید دیدی تربیت من چه اثری کرد، من با تزریق عقده حقارت از بچه عقاب، مرغ درست کردم. مرد مهمان می گوید روز آخر من هم امتحان می کنم. صبح روز سوم اول وقت، وقتی آفتاب می خواهد طلوع کند این بچه عقاب را بیرون می آورند و می برند کوهستان. دست می زند زیر گردن بچه عقاب. سر بچه عقاب را کم کم می آورد بالا، وقتی اشعه خورشید به چشم بچه عقاب می افتد، بالهایش را باز می کند و پرواز می کند. خطاب من به جوانها این است؛ به آینده درخشان و پرامید نگاه کنید. به طلوع خورشید آزادی و استقلال نگاه کنید. شما بچه عقاب هستید. استعمار نمی تواند از شما بچه مرغ درست کند. پرواز کنید. آسمانها متعلق به شما خواهد بود.

**میزگرد «نقش انگلیس در برآمدن و تداوم سلسله پهلوی»**

عباس سلیمی نمین (مجری کارشناس): برنامه را با دعوت از عزیزان در میزگرد آغاز می کنیم. آقای دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی، جناب آقای مجتبی سلطانی، جناب آقای تفرشی، جناب آقای قاسم تبریزی و جناب آقای دکتر احمد نقیب زاده

ابتدا از جناب آقای هوشنگ مهدوی خواهش می کنم بحث را آغاز کنند.

عبدالرضا هوشنگ مهدوی: سخنرانیها خوب بود و مطالب جالبی داشت. همه ما استفاده کردیم. ولی بعضی جاها تندروی زیاد بود. یعنی مبالغه شد. در استعمار انگلیس که ما را استعمار کردند و از اول قرن نوزدهم ما امروز صادراتمان چیست؟ چی داریم که اول دویست سال پیش داشتیم. امروز صادرات غیر نفتی ما عبارت از نفت است که آن حسابش جداست. قالی، پسته، خربزه واین چیزهاست. آیا انگلستان با استثمار ایران زندگی می کرد؟ این بوده است؟ البته آنها کالاهایشان را می فروختند. می آوردند و می فروختند ولی آن طوری نبود که انژکسیون گرفته و خون ملت ایران را مکیده باشند. البته وقتی نفت کشف شد به کلی حسابها فرق کرد. آن دیگر استثمار واقعی شد و تا ۱۹۷۸ [یعنی] تا انقلاب اسلامی ادامه داشت ولی من نمی بینم که قبل از آن به آن صورت بوده باشد. اصلاً محصولات ایران در مقابل هند هیچ بود، صفر بود. و بعد کشتیهایی که می آمد و به هند می رفت و جنس می برد به انگلستان در مقایسه با کشتیهایی که وارد خلیج فارس می شد و به بوشهر می آمد سالی مثلاً دو تا سه کشتی بیشتر نمی آمده، بنابراین نباید زیاد مبالغه کنیم. باید مقطعی صحبت کنیم. آن مقطع این طور بود. آن مقطع بعدی این طور بود. یک سره نمی توان همه چیز را با یک قلم در یک جا جمع کنیم.

یکی دیگر اینکه ممکن است که انگلستان مطامع استعماری داشته، آنکه مسلم است

ولی آیا ایجاد شش بیمارستان در ایران در حالی که هیچ بیمارستانی در ایران وجود نداشت، یکی در تهران، یکی در شیراز، یکی در اصفهان، یکی در کرمان، تبریز و رضائیه و دکترهای انگلیسی که تمام عمرشان [را در ایران گذراندند] که آن دکتر داتسون انگلیسی که چهل سال در کرمان مریضها را معالجه می کرد، این هم بد بود؟ آخر انصاف هم لازم است. باید دو طرفه نگاه کرد. سرپرسی ساکس، که زندگی نامه اش را خود من ترجمه کرده ام، تحت عنوان ایران در بازی بزرگ، عکسی از بیمارستانشان را در مشهد چاپ کرده که بغل کنسولگری انگلیس بوده که یک صف هزار نفری زن و بچه و پیرمرد و پیرزن و اینها [در انتظار درمان ایستاده اند] می گوید که روزی ۲۵۰ نفر از دکترهای ما آنها را می دیدند، دوای مجانی بهشان می دادند. خب دولت ایران باید این کارها را می کرد. همه تقصیرات را گردن دیگران نگذاریم. انصاف داشته باشیم. همین، من فقط نظرم همین است. اشتباه می کنم، من را روشن کنید که من هم قانع بشوم.

عباس سلیمی نمین: خُب خیلی ممنون از جناب آقای هوشنگ مهدوی. البته موضوع میزگرد را من یادآور می شوم «میزگرد نقش انگلیس در برآمدن رضاخان و تداوم حمایت از سیاست پهلوی» است. منتهی جناب آقای هوشنگ مهدوی تعرضی به جهت گیریهای آقایان ارائه کننده مقالات سخنرانیها داشتند که جا دارد به نظر من در میزگرد هم به این مسئله پرداخته شود و یا در قالب پاسخ به سئوالات یا در ارتباط با نظریات شرکت کنندگان عزیز در میزگرد قطعاً پرداختن به این مسئله می تواند به جامعیت بخشیدن به بحث ما کمک شایان توجهی بکند. منتهی تقدم با موضوع میزگرد است.

دکتر احمد نقیب زاده: ایراد مهمی که بر تاریخ نگاری کشور وارد است این است که ما تقریباً فاقد روش هستیم. باچه روشی تاریخ را بررسی می کنیم و از روشهای شناخته شده، مسائل را درون چه قالبی می ریزیم. من فکر می کنم که این مسئله اگر برطرف نشود نتایج خوبی هم از تحقیقات به دست نمی آید و در دور باطلی می افتیم و همان حرفها را تکرار می کنیم. آقای دکتر مهدوی که گوشه هایی از عملکرد را گفتند یک طرف است و آنهایی هم که طوری وانمود می کنند که انگار یک پچ پچی در آن گوشه بین عده ای صورت گرفته بعد یک واقعه ای اتفاق افتاده، آن هم یک نوع دیگری باز به نتیجه نمی رسد. ما اگر به روش ساختارگرایانه به قضیه نگاه بکنیم، می بینیم که تاریخ جهان از تقریباً چهارصد سال قبل به این سو به سمتی دارد می رود که یک مرکز و پیرامون تشکیل می شود. عوامل متعددی هم در این امر سهیم هستند. خود به خود ما در پیرامون قرار گرفتیم و کشورهای اروپایی در مرکز. سرنوشت ما به نحوی به سرنوشت آنها وابسته شد و گره خورد. این فرایند کلی تا در سطح جهانی هم عوض نشود، هیچ

کاری نمی شود کرد. شما الآن می بینید که در استقلال جمهوری اسلامی بالاخره شک و تردیدی نیست. من این را قبول دارم. این ساختار را نمی تواند بشکند. به تنهایی هم نمی شود مگر یک انقلاب جهانی صورت بگیرد و کشورهای جهان سوم از این حالت پیرامونی خارج بشوند تا بتوانند در مرکز دخالت کنند. مادامی که این صورت نگرفته انواع و اقسام انقلاب ها به شکست می انجامد. پروژه ها وسط راه می ماند و این تلاش یک تنه ای که ما کرده ایم که می خواهیم رخنه ای در این دیوار ایجاد بکنیم و بعد فکر کنیم که می توانیم به اصطلاح این ساختار مرکز پیرامون را تغییر دهیم و وضعیت بهتری پیدا کنیم و باید حتماً کشورهای دیگری در پیرامون با ما هم سو بشوند، شرایطی فراهم بشود و... [اتفاقی نمی افتد] در دوره قاجاریه به طریقی استعمار به اهداف خودش می رسید و بدترین نوع استعمار هم استعمار انگلیس بود. به این دلیل که از فرهنگ و سنت استفاده می کرد با روشهای بسیار پیچیده. مثلاً شبکه های جاسوسی انگلیسی به آن شکل در دنیا کشف نمی شود. بلکه روابطی را با خانواده های هزار فامیل برقرار می کنند، در مراکز قدرت به طور دوستانه می آیند و می روند و در بیوت آیات عظام همین طور رفت و آمد دارند، اخبار را می گیرند و اطلاعاتی را که می خواهند بدون پرداخت وجه به دست می آورند. همین کار را هم اگر آمریکاییها بخواهند بکنند باید میلیونها دلار خرج بکنند، شبکه ای ایجاد بکنند.

در دوره فعلی به گونه ای دیگر عمل می کنند و حالا در این شرایط که هنوز ما در این مقطع قرار داریم انگلیسیها آمدند و در شرایطی دیدند که در شمال ایران انقلاب بلشویکی شده، ایران هم دچار هرج و مرج است و خلاء قدرت هم وجود دارد. یا ایران به سمت این کشور شوراها می رود و جذب آن می شود و یا اینکه باید فکری کرد. اول با قرارداد وثوق الدوله نشد بعد تصمیم گرفتند که قدرت مرکزی متمرکز باید در ایران شکل بگیرد. بعد می گردند آدمش را پیدا می کنند، می گذارند سر کار و در آن محدوده اختیاراتی به او می دهند، هم سویی هم بین منافع ما و منافع کشوری که در حال تجزیه است. اگر این قدرت مرکزی شکل نگیرد یقیناً دیگر ایرانی باقی نمی ماند. آن موقع آنها از این نمی ترسیدند که ایرانی باقی بماند یا نماند. از این وحشت داشتند که خلاصه این قسمت هم به دست روسها بیفتد و اینها تا خلیج فارس قدرت و محل نفوذشان ادامه پیدا کند. بنابراین بر این اصل توافق کردند. و بعد رضاشاه روی کار آمد. از این به بعد را اگر باز از منطق سیاست نگاه نکنید دچار اشتباه می شوید. اینکه ما فکر کنیم رضاشاه را اینها آوردند و رضاشاه نوکر حلقه به گوش اینها ماند در آخر این با منطق سیاست هم خوانی ندارد. به مجردی که قدرتی تشکیل می شود می رود، به سمت استقلال و قدرت گرفتن بیشتر. حالا هر که می خواهد باشد. مثالهای زیادی می شود زد.

مثلاً- آقای بنی صدر در ایران، اگر امام خمینی از او دفاع نکرده بود یعنی تأییدش نکرده بود یک رأی هم ممکن بود نیاورد. وقتی [رأی] گرفت و رئیس جمهور شد، رفت به سمت افزایش اختیاراتش. حتی با برنامه کودتا... این به این دلیل است که در سیاست وقتی شما شمشیرتان را دادید دست کس دیگر [کسی که] تا حالا به شما التماس می کرد، از این به بعد شما باید به او التماس کنید. از این رو رضاشاه طبق اسنادی که من دیدم و بررسی کردم در مرکز اسناد وزارت امور خارجه به شدت از انگلیسیها هراس داشت. نگران بود و انگلیسیها هم به کرات نامه هایی نوشتند و از رفتار دولت ایران شکوه داشتند. مثلاً در یکی از این نامه ها به رضاشاه نوشته اند که وزیر دربارتان آمد مشهد، کنسول گری ما در چند قدمی هتل ایشان بود یک سر نزد ولی رفت در خارج از شهر و از کنسول گری روسها دیدن کرد و با آنها گفتگو کرد و برگشت. این یعنی حتی رضاشاه داشت به روسها هم نزدیک می شد. به همین دلیل هم بود که در آستانه جنگ جهانی دوم اصرار داشتند که رضاشاه را بردارند برای اینکه به او اعتماد نداشتند. برای اینکه می دانستند اگر آلمانی ها در جبهه ها پیروزیهایی به دست آورند، رضاشاه دوباره به آنها تمایل پیدا می کند، علی رغم وعده وعیدهایی که به همکاری داده است از این رو در برآمدن رضاشاه بسیار نقش داشتند. متأسفانه این حالت سنتی و نوعی فرهنگ روستایی که ما داریم سبب می شود که قضاوتهایمان هم همین طور باشد. یعنی فکر کنیم که اینها با هم توافقی داشتند، بنابراین تا آخر نوکر دست به سینه آنها بود. در حالی که تمام تلاش او اتفاقاً این بود که از زیر بار [انگلیسیها بیرون برود] یعنی قدرت انگلیس را محدود کند. اما قدرت انگلیسی ها محدود نمی شد. به دلیل همان شیوه سنتی که عرض کردم. یعنی تمام خانواده هایی که متنفذ بودند، به نحوی با انگلیسیها در تماس بودند و رضاشاه زمانی متوجه این موضوع شد که در آستانه جنگ جهانی دستور مقاومت و بسیج داد و بعد رفت دید که پادگانها را تخلیه کرده اند. همه خالی شدند. وقتی افسرها را خواست که چرا این کار را کردید و در همان لحظه که داشت با شمشیر می افتاد به جان آنها، پیشخدمت مخصوصش آمد و اولتیماتوم روس و انگلیس را جلویش گذاشت. وقتی مشغول مطالعه می شود آنها یکی یکی از در خارج می شوند. یعنی دورش را مهره هایی چیده بودند که به هر صورت او نتواند تکان بخورد. اگر خودش هم تمایل ندارد.

بنابراین مسئله استعمار یک مسئله ساختاری دارد و یک اینتلیجنسی و پویایی و هوشمندی که در درون خودش هست. یعنی عاملین، آن هوشمندی را دارند و مواظبند که دوباره این اتفاقات نیفتد. وقتی که نخست وزیر انگلستان می گوید ما به امریکاییها اجازه نمی دهیم حتی یک میخ بسازند، یعنی اینکه پشت این مسئله آگاهی هم هست.

مسئله مرکز پیرامون. آن وقت در مقاطع خاصی، کشورهایی فقط توانستند یکباره در مقطعی [از این دایره] خارج شوند. یکی امریکا بود و یکی ژاپن و اگر ایران هم در آن مقطع امیرکبیر توانسته بود از این دور خارج بشود سرنوشت ما قطعاً عوض می شد و می رفت به سمت دیگری. پس با دید تاریخ نگاری ساختارگرایانه ای یعنی همه عوامل را شما در یک چارچوب قرار بدهید و دوره های مختلف تاریخ را هم تشخیص بدهید که ما الآن در چه دوره ای هستیم و این ساختار به چه گونه هست، به نتیجه نمی رسیم. می شود حب و بغضها و اینکه چرا این کار را کرد، چرا آن کار را نکرد، چرا فلان کرد. ولی از ویژگی های دولت، دولت متمرکز، دولت مدرنی هم بود. از ویژگیهای دولت مدرن هم در همه جای تاریخ و دنیا هست که قدرت دیگری در محدوده خودش نمی پذیرد. یعنی همه چیزها باید در اختیار او باشد. همین طور که الآن جمهوری اسلامی این اجازه را به کسی نمی دهد که در محدوده حاکمیتش آن هم در قسمتی، حکمرانی کند یا چیز خاصی را به صورت مستقیم در دست داشته باشد، این دولت مدرن هم همین طور بود. یعنی حب و بغض با روحانیت هم نداشت ولی اجازه هم نمی توانست بدهد که دادگستری و آموزش و پرورش در دست روحانیت باشد یا یک گروه دیگری مستقل از دولت عمل کند. اینها ویژگیهای دولت مدرن است که وقتی آمد به هر صورت به این شکل هم عمل می کند. ولی به هر صورت ما در عین حال در بین کشورهای جهان سوم وضعیت بهتری داشتیم و داریم برای اینکه به هر صورت کشوری شکل گرفت، دولتی شکل گرفت. ایرانیها سطحشان خیلی بالا رفته، خودشان را با سوئیس و آلمان و انگلستان و فرانسه مقایسه می کنند ولی واقعیت این است که دور تا دور ما را کشورهای بی پایه ای گرفته اند. پاکستان سال ۱۹۴۹ متولد شد، افغانستان سرزمینی با خلأ قدرت بود، عراق سال ۱۹۲۱ متولد شد. کشورهایی که از پیشینه ای برخوردار نیستند. ولی در ایران مثلاً همین انقلاب اسلامی که تقریباً به آسانی پیروز شد و مثل عراق دچار هرج و مرج نشد، این به دلیل همین وجود دستگاه دمکراتیکی بود که در دوره رضاشاه قوت گرفته بود و شما وزیر را برمی دارید و وزیر دیگری می گذارید. دیگر لازم نیست وزارتخانه بسازید و آدم بگیرید، تربیت بکنید و بعد عناصر را به تدریج عوض کنید. من بدبینی ام نسبت به قضیه انرژی هسته ای ایران هم از همین تفسیر نشئت می گیرد. می گویم مادامی که این ساختار عوض نشود تمام قدرت خودشان را به هر صورت به خرج خواهند داد برای اینکه این اتفاق بیفتد و اگر این اتفاق بیفتد، ایران از حالت پیرامونی خارج می شود و خودش تبدیل می شود به مرکز قدرت و آن وقت منافع حیاتی کسانی که تا به حال دنیا تسلط داشته اند آن را به خطر می اندازد و آنها هم حرفشان این است که چرا شما سوار پیکان می شوید خب نفتتان را

بفروشید و سوار شورلت شوید. همین کاری که الآن عربستان سعودی می کند و این استقلال خواهی ما باید با ظرافت و با جهان بینی یعنی با تمام جوانب صورت بگیرد و البته به آرامی، وگرنه اگر که با اندکی تندی و خشونت صورت بگیرد، بسیج جهانی علیه ما صورت می دهند. دوباره ما را برمی گردانند به دوردستهای این پیرامون. حالا اگر یک ذره هم به مرکز نزدیک شده ایم این را هم از دست خواهیم داد. به نظر من باید این روشی که چون سوژه را حذف می کند، روش ساختارگرایی درونش سوژه نیست، یعنی آدمها خیلی نقش ندارند و بیشتر ساختارها هست. حب و بغضها هم خود به خود از بین می رود و با نگاه بی طرفانه، می توانید مسائل را تجزیه و تحلیل کنید و بروید دنبال راه حلهایی که واقعاً آدم را به مقصد برساند وگرنه با حب و بغض و این خوب بود، آن بد بود، انسان به جایی نمی رسد.

عباس سلیمی نمین: جناب آقای سلطانی بفرمائید.

مجتبی سلطانی: قبل از وارد شدن به موضوع نکته ای را آقای دکتر هوشنگ مهدوی تذکر دادند که مایلم مطلبی را در این مورد عرض کنم. البته به طور طبیعی بحثهایی که به شکل اختصاصی و خاص، یک قسمت یا برشی از یک موضوع چند وجهی را تحلیل و واکاوی می کنند در معرض این تصور یا این آسیب هست که دچار اغراق یا بزرگ نمایی بشود یا اینکه تصور بشود که بزرگ نمایی شده. مثال خیلی ساده و رایجش در مورد بیماریهای پوستی است که ممکن است یک زخم کوچک در زیر میکروسکوپ وقتی مطالعه شود کسی که در ابتدا وارد این بحث شده و بعد ناتمام بحث را رها کرده و یا از نیمه بحث وارد شده یا اساساً به چهارچوب بحث توجه نداشته بگوید مگر همه مشکل آدم این تصویر زیر میکروسکوپ و این زخمی است که شما دارید نشان می دهید؟ مسلماً موضوع بحث این نیست که ما بخواهیم مجموعه عوامل عقب ماندگی یا مشکلات کشور را در دوران قاجار و پهلوی مطرح کنیم و بعد بگوییم در مورد استعمار اغراق شده است. اتفاقاً بحث ما، یک بحث خاص و دارای تمرکز و به شکل آسیب شناسانه ای است که لازمه اش توجه ویژه و بزرگ دیدن جزئیات موضوع است برای اینکه ما تصویر کامل و دقیقی پیدا بکنیم. بین بزرگ دیدن جزئیات موضوع برای نزدیک شدن به اعماق یک موضوع تفاوت است با بزرگ نمایی که خلاف واقع است. اگر شما پدیده ای را زیر میکروسکوپ قرار بدهید و آن را نشان دهید این بزرگ نمایی خلاف واقع نیست هر چند که این مشترک لفظی را در مورد میکروسکوپ هم می توانید به کار ببرید که میکروسکوپ دارد بزرگ نمایی می کند. ولی در واقع دارد واقعیت را بزرگ می نمایاند تا شما با ابعاد دقیق تر و عمیق تر آن پدیده آشنا شوید.

بنابراین وقتی شما روی موضوع خاص استعمار می خواهید بحث کنید، درباره ابعاد

مختلف این موضوع می توانید چند ساعت صحبت کنید ولی بعد مخاطب می گوید مگر همه علت مشکلات و بدبختیهای ما استعمار بوده و یا انگلیس آن قدر ناتوان و گرفتار و نیازمند بوده که فقط می خواسته از طریق استعمار ما رفع نیاز کند. نه، شما اگر استعمار انگلیس را در کل دنیا بررسی کنید، در شبه قاره، در شرق آسیا، در افریقا، در خود اروپا، آن وقت می بینید که در دامنه ای وسیع، امپراتوری بریتانیا دنبال کسب منافع و کسب برتری و کسب قدرت بوده اما شما می آیید از مجموعه این استعمار، نقش استعمار انگلیس را در ایران بررسی می کنید. بنابراین بحثهایی که مطرح می شود اگر مطابق با واقع و مستند باشد ولو اینکه در ظاهر امر یک ابعاد وسیع و بزرگی را نشان بدهد اما به منزله آگراندیسمان خلاف واقع نیست و به اعتقاد من شایسته جرح و رد هم نیست. ضمن اینکه ما در ادبیات تاریخی و سیاسی مان به سایر عوامل زیاد پرداخته ایم. اتفاقاً به موضوع استعمار به رغم اینکه به نظر می رسد در شعارها زیاد به آن توجه شده در بحثها کمتر پرداخته ایم. یعنی اگر از مجموعه مقالات و کتاب هایی که منتشر شده چه آنهایی که در مورد علل عقب ماندگی یا تحلیل مسائل تاریخی بوده نظیر آن بحثهایی که آقای دکتر مهدوی طرح می کنند و حتی شبیه به بحث های آقای دکتر نقیب زاده به مراتب کماً و کیفاً حجمش بیشتر از مباحثی است که نقش استعمار را در پیدایش و تشدید مشکلات ما واکاوی می کند. من به عنوان یک کتابخوان حرفه ای یا به عنوان یک مقاله خوان حرفه ای می گویم. اما ممکن است چون در صدا و سیما یا در مطبوعات ما نسبت به استعمار، شعار زیاد مطرح می شود، این تصور را هم بکنیم که در مقالات و در کتابها هم به همین نسبت است. در کتابهایی که در مورد نقش انگلستان منتشر شده تعداد کتابهایی که سعی می کند به گونه ای نقش انگلستان را در ایران از منظر روابط بین الملل یا از منظر مشکلات و ضعفها و زمینه هایی که در کشور ما مطرح بوده بررسی کند، کم نیست به عنوان نمونه تعابیری تحت عنوان علل عقب ماندگی ما و یا اینکه ما چگونه ما شدیم، تیراژ و چاپ و تنوع این بحثها را ببینید که اتفاقاً در آنها اصرار می شود که هر عیبی هست از خودمان است، هر مشکلی هست از خودمان است. دشمنان، بیگانگان، استعمارگران آمدند و دیدند ما چون خودمان مصیبت زده ایم، خودمان مشکل داریم، خودمان دچار بدبختی هستیم، احتمالاً هم بعضی جاها با نیت خیر برای رفع مشکلات ما آمده اند. چون اساساً مفهوم استعمار به لحاظ لغوی، طلب عمران و آبادی کردن است. چون همه این دولتها می آمدند کشورهای دیگر را تحت سلطه قرار بدهند، ادعایشان این بود که ما برای عمران و آبادی می آییم. البته این مسئله مدافعان زیادی، هم در غرب، هم در کشور ما دارد که واقعاً همین طور هست. استعمار با خودش هر جا رفته، آبادی و عمران آورده، کسان زیادی هم در این مورد صحبت

کرده انـد و حتی آن مثال بیمارسـتان را هم که یکی از سـخنرانان محترم زدند ممکن است که از این نوع بحثها اسـتفاده بکند. البته الزاماً طرح این موضـوع به مفهـوم این نیست که ایشـان مـدافع این نظریه هسـتند. توجه به ابعـاد اسـتعمار و آثـار ناشـی از استعمار در کشور ما هم به مفهوم این نیست که ما زمینه های داخلی، مشکلات خودمان و سایر عوامل را نادیده بگیریم. اصولاً مشـکلات اجتمـاعی و سیاسـی، چنـد وجهی و چنـد علتی هسـتند. مـا در این جلسه و در این همـایش خواستیم به یـک وجه از موضوع بپردازیم. به یک برش یا قسـمتی از این موضوع که این می توانـد در کنار سایر موضوعات تکمیل کننـده باشـد و بعد تصویر کاملی به دست بیاوریم. شایـد هم این بحث جـدی باشـد که شـما درصدگیری بکنید بگویید درصد نقش اسـتعمار، در مشـکلات مـا، در انحطاط و عقب مانـدگی ما نسـبت به سایر عوامل کمتر هم باشـد. این ممکن است واقعاً جای بحث و اثبات باشـد امـا از طرف دیگر ممکـن اسـت گفتـه بشـود ایـن درصـد ولـو اینکـه بـه لحـاظ کمی ممکن است کم باشـد امـا از حیث تأثیرگـذاری، تـأثیرگزاری اش خیلی اساسـی بوده، تعیین کننـده بوده یـا حتی می شود گفت به نوعی تیرخلاـص بوده. یعنی ما حاکمان نالایق داشتیم، ساختار ناسالم داشتیم، مشکلاتی داشتیم. این آمده مزید بر علت شده و آن مشکلات ناشی از حکومتها و حاکمان نالایق و ساختار ناسالم را تثبیت کرده، در ریشه های جامعه دوانـده و موجب بقا و تداوم همانها شده است. البته این جور نیست که شـما اگر کاملاً سالم باشید محیط هم سالم باشد ویروس و میکروب هر چقدر هم قوی باشد بتواند به شما ضرر بزند.

در مورد انگلسـتان هم آنچه که مسلم است فکر نمی کنم کسـی مـدعی باشد که منافع انگلسـتان در ایران صـرفاً از ابتدا منافع اقتصـادی بـوده، اساسـاً اولین نقطه آغـاز رویکرد اسـتعمار انگلیس از منظر مزیت ژئواستراتژیـک ایران بـوده. به عنوان اینکه ما دروازه هند بودیم، به عنوان اینکه ما مانعی باشـیم برای جلوگیری از دست اندازی رقبای انگلستان به، سرزمین هند و بعداً برای تداوم این سـلطه که در واقع حفظ امنیت منافع انگلسـتان و تداوم برتری انگلستان در معادلات جهانی بود از جیب ملت ایران با هزینه ملت ایران. اگر ملتی دلش بخواهد که خودش حاکمان خودش را تأمین کند، به هر شکلی، ضعیف هست، خوب هست، بـد هست و نخواهـد تحت سـلطه باشـد و مقاومت بکند، آن وقت اینجا دولت انگلسـتان برای خودش این حق را قایل است که منـافع من ایجاب می کنـد که مردم ایران را سـرکوب بکنم و البته لازم هم می دانـد برای اینکه به موقعیت و به جایگاه خودش تداوم ببخشد، روشـهای پیچیده تر دیگری هم اعمال کند. روشهای فرهنگی، اجتماعی، کمک رسانی، ایجاد بیمارستان، اما آیا ملت ایران یا سایر ملتها قبل از اینکه انگلیسیها در ایران بیمارستان درست کنند مشکلات طبی خودشان را چه

جوری حل می کردند؟ حالا یکی ممکن است بگوید ما از فلان سیاح خارجی یا فلان کتاب داریم که مردم ایران با چه وضع سوء بهداشتی زندگی می کردند. خب این نوسانات در تاریخ همه کشورها بوده، در کشور ما هم بوده. ما در دورانهایی شکوفایی تمدنی داشتیم و به تبع آن رفاه اجتماعی و زندگی اجتماعیمان راحت بوده، در دورانهایی هم به دلیل انحطاط و ضعف اجتماعی و سیاسی و حکومتی، مشکلاتی داشتیم؛ اما این طور نبوده که انگلستان از آن سر دنیا بلند شده آمده و تازه برای ما بهداشت به ارمغان آورده، مثلاً شما فکر می کنید در همان زمان خیابانهای لندن چه وضعی داشته، در همان زمان بهداشت در انگلستان چگونه بوده است شما داستانهای چارلز دیکنز را که می خوانید، اینکه ساخته مخالفان استعمار انگلستان و یا مال هزار سال پیش نیست. اتفاقاً مقارن با دوران استعماری انگلستان است. گزارشهای دست اولی که خود انگلیسیها دارند از فلاکت و فقر. واقعاً اگر انگلیسیها انسان دوست بودند، اول بیماران بدبخت شهرهای مختلف انگلستان و کارگرهای معدنی را درمان می کردند که گاهی وقتها هفته ها و ماه ها نور آفتاب نمی دیدند و در بدترین وضعیت زندگی می کردند و یا در همان کوچه پس کوچه های لندن در بین انواع و اقسام ویروسها و بیماریها از بین می رفتند، به جای اینکه بیایند در ایران بیمارستان تأسیس کنند، می رفتند در کشور خودشان این کار را می کردند و این همه خرج نمی کردند، کشتی راه نمی انداختند، میسیون نمی آوردند و [از] اسلحه استفاده نمی کردند، مسلماً آنها در مناطق نفوذ خود برای حفظ منافع خودشان کارهایی هم کردند که البته اگر همان کارها را هم دقیق بررسی کنید قطعاً شما برایش نیت خیر یا آثار درازمدت نمی توانید پیدا کنید. حکایت همین سرمایه دارهایی که بحران مالی جهانی درست کرده اند. خیلی از اینها بنیادهای خیریه هم دارند، بیمارستان هم تأسیس می کنند. یتیم خانه هم دارند. ولی با میلیاردها [دلار] استثمار دهها ملت را به خاک سیاه می نشانند و در جنگهایی که به وجود می آورند هزاران نفر را نابود می کنند. با یک بمبشان صدها هزار نفر را معلول و مقتول می کنند اما در عین حال می روند و به یتیمها هم سر می زنند و دُنِی شِن و اهدا هم می کنند. این بحثهایی که در مورد نقش استعمار می شود اگر از زوایای مختلف بررسی شود، می بینیم چندان اغراقی هم نشده. ۳۸۰ سال انگلستان در ایران نفوذ داشته، حالا هم کم و زیاد بگوییم دویست سالش یا ۱۵۰ سالش نقش اساسی داشته و جنایات بی شماری در این کشور کرده. ما به اندازه این ۱۵۰ سال ضرب در ۳۶۵، آیا نباید بپردازیم به اینکه اینها چه کردند، یعنی به همین راحتی به اصطلاح بذل و بخشش داشته باشیم و از کنار این موضوع بگذریم و پرونده این همه جنایات و این همه مصیبتها که بر کشور ما آوردند با چند جمله می توانیم حل بکنیم؟ یعنی عمق و ابعاد و

دامنه استعمار انگلیس در همه جای دنیا از جمله کشور ما مسئله ساده و کوچک نبوده که ما به همین سادگی بتوانیم بگذریم و اگر کسی آمد و در موردش هیجانی شد، احساساتی شد، حرف تندی هم زد، بگوییم که این اغراق است. چه اغراقی؟ خودتان را بگذارید جای قربانیان استعمار انگلیس. جای خانواده های دلیران تنگستان، جای خانواده هایی که در جنوب و در جاهای دیگر، کارگرهای شرکت نفت، کسانی که در زندانهای رضاخان و محمدرضا شاه بودند. بعد باید ببینیم ما حاضریم بگوییم نسبت به استعمار انگلیس اغراق می شود و باید یک مقدار با ملاطفت و آرامش بیشتر صحبت کنیم؟

عباس سلیمی نمین: جناب آقای تفرشی.

سیدمجید تفرشی: ابتدا تشکر می کنم از برگزارکنندگان این کنفرانس برای برگزاری آن در درجه اول و در درجه دوم به جهت حسن نظری که به خرج دادند و بنده را برای حضور در این کنفرانس و این میزگرد دعوت کردند که اساساً جزء برنامه من نبود.

من چون از اقشار آسیب پذیر هستم و در کشور بریتانیا زندگی می کنم، می ترسم حرفی بزنم و متهم به چیزی بشوم. ولی یک نکته کلی به عنوان آدمی که علاقه مند به تاریخ است و شاید به اندازه جناب آقای سلطانی کمی کمتر کتاب تاریخی خوانده ام یا لااقل پشت جلدش را نگاه کرده ام بعید می دانم که در ایران به سود بریتانیا کتاب بیشتر از استعمار بریتانیا نوشته شده باشد. خیلی بعید می دانم. امیدوارم آماری بگیرند ولی مطمئن نیستم. راجع به مطلبی که ایشان گفتند یک اشکال کلی به نظر من وجود دارد.

من با نگاه دوستانی که راجع به استعمار بریتانیا بحث می کنند یک مشکل کلی دارم. اولاً بحث تاریخ استعمار در جهان و تاریخ استعمار بریتانیا در جهان بحثی نیست که متفکرین و سیاستمداران بریتانیا منکرش باشند. الآن واحدهای درسی در خود بریتانیا و در دانشگاه در رشته تاریخ علوم سیاسی وجود دارد. این بحث کاملاً مشخصی است. مشکلی که من با این نوع نگاه دارم مشکلی است با کل تاریخ نویسی که در کشور ما وجود دارد. همان طور که جناب آقای نقیب زاده هم به نوعی فرمودند، ما در تاریخ نویسی کشورمان شیوه ای را به کار می بریم از جناحهای مختلف نه لزوماً این کنفرانس که این شیوه به نظر من شیوه ناپسندی است. ما در تاریخ نویسی ملتزم شیوه ای داریم که اساساً وظیفه خودمان را آبروبری و آبروخری می دانیم. از یک عده باید آبرو برد، برای یک عده باید آبرو کسب کرد. من وظیفه مورخ را بالاتر از اینها می دانم که کارش فقط آبروبری و آبروخری باشد. مملکت ما مشکلاتی بزرگ تر از این حرفها دارد. با نگاه میکروسکوپی آقای سلطانی هم به شدت مخالفم. نگاه میکروسکوپی کاملاً ـ نگاه آگراندیسمانی است. مورخ وظیفه اش این است که دقیقاً ابعاد مختلف را بررسی

کند. وظیفه اش این نیست که فقط اسنادی را که مورد علاقه اش است جمع کند به عنوان استشهاد محلی و دایرکشنی [جهتی] که خودش دوست دارد به تاریخ بدهد. به نظر من این کار نقض تاریخ است و دروغ گفتن به مردم است و شما به عنوان یک مورخ اگر ۹۰ درصد بدی یک چیز را می گویید حتماً باید به ۱۰ درصد خوبی اش هم اشاره کنید. این نادرستی است به نظر من و من منتقدم مثلاً، در بحث امروز هم که سراسر انتقاد بود و بازنگری انتقادی به تاریخ BBC فارسی بود، من اگر کتابی منتشر کنم و مقاله ای بنویسم موظفم به جنبه های مثبتش هم اشاره کنم. باید بکنم وگرنه خواننده حتماً آن را باور نخواهد کرد و حق هم دارد که باور نکند و بر عکس کسانی که در مورد تاریخ BBC مطلبی مثبت نوشته اند اگر جنبه های منفی اش را ننوشته اند، که خیلیها ننوشته اند، به نظر من آنها هم کارشان بی اعتبار است. وظیفه تاریخ نویس رسیدگی به ابعاد مختلف است. برای اثبات هر ادعایی در تاریخ، سند و مدرک وجود دارد. مورخ بی غرض و مورخی که لااقل تلاش می کند بی غرض باشد باید تلاش کند که آگاهانه همه ابعاد موضوع را بررسی کنند.

بحث دیگر، در مورد استعمار بریتانیا در ایران به خصوص در حکومت پهلوی است. من اساساً به طور کلی چه در دوره پهلوی، چه قبل از دوره پهلوی، با این شیوه که استعمارگران چه انگلیسی، چه روسی، چه امریکایی از پیش برای ما در ایران نقشه می کشند و برنامه می ریزند و تعیین تکلیف می کنند، این نگاه به نظر غیرعالمانه و غیرعلمی است. اعتقاد دقیق دارم که امپراتوری بریتانیا، امپراتوری روسیه، بریتانیا بلکه بیشتر از روسیه با فراست و با نگاه آگاهانه ای که به مسائل ایران داشتند، سوار موجهایی شدند که در ایران ایجاد شده بود و از آن به نفع خودشان به بهترین وجهی بهره برداری کردند، ولی اینکه موج ایجاد کنند، حکومت بیاورند، حکومت ببرند، پادشاه بیاورند، پادشاه ببرند چنین اعتقادی ندارم. جریانات به طوری بر اثر نادانیها و غفلتها و خباثتهای حکومتها و دولتها و سران پیش رفته به سود مطامع و منافع [ایجاد می شد] ولی اینکه از اول بنشینند و پیش پیش برای ما برنامه ریزی کنند که ما بنشینیم تا به جایی برسیم، چه در مورد فرقه سازی چه در مورد آوردن و بردن رژیمها و دولتها، متأسفانه نگاه صد صفر است و نگاه کلی و سیاه و سفید دیدن اوضاع دنیاست و این به هر حال به نظر من تاریخ مصرفش خیلی وقت است که گذشته این نوع نگاه که شما همه چیز را فقط بنشینید و ببینید [مربوط به خیلی پیش است]. به هر حال تئوری توطئه که تئوری جذابی هم هست، البته خیلی هم خوب است ولی من اسمش را می گذارم تئوری تنبلها، برای اینکه تئوری توطئه آدم را راحت می کند از تحلیل و بررسی و تحقیق. اینکه همه اش کار کار خارجیهاست. کار کار انگلیسیهاست. کار کار امریکاییهاست. کار

راحتی است. به هر حال، خیال آدم را از تحقیق و پژوهش راحت می کند. بنابراین، به این نوع نگاه که فقط جنبه های منفی مسئله را ببینند، جنبه های مثبتش را نبینند، معتقد نیستم. حتی معتقد نیستم مطلبی که آقای دکتر مهدوی گفتند صرفاً جنبه بهداشت و درمان بریتانیا را باید دید. مسلماً ایشان هم نظرشان این نبود. ولی نظر ایشان این بود که باید ابعاد مختلفش دیده شود. اگر اسناد وزارت امور خارجه بریتانیا را ببینید، بخشی از فعالیتهای دکترهای سفارت که وظیفه شان طبابت اعضای سفارت بوده، طبابت افراد عادی و مردم دیگر را هم انجام می دادند. یعنی هیچ کس به آنها نگفته بود که این کار را بکنند ولی این کار را می کردند. این جزء وظایف استعماری شان نبوده. بالاخره انسانها آدم اند. از یک پوست و گوشت و استخوان هستند. یک دکتر دیپلمات هم که از انگلیس آمده، بالاخره آن هم وقتی مریض جلویش می میرد، بالاخره آدم است، می رود معالجه اش می کند. چطور ما نباید ببینیم این مسئله ساده انسانی را. چیز عجیبی نیست. قرار نیست هر اتفاقی که در کشور ما می افتد، هر حرکتی که یک دکتر سفارت [می کند، استعماری است؟] من اتفاقاً در مورد یکی شان تحقیق هم کرده ام. آقای دکتر آرتور نلیگان که از زمان مشروطه تا کودتا در ایران بوده است. قرار نیست که تک تک حرکات اینها از دربار بریتانیا یا ملکه یا پادشاه بریتانیا به آنها دیکته شود. این نگاه به نظر من نگاه دقیقی نیست کما اینکه به درستی باید استعمار بریتانیا و به طور عمیق و دقیق ابعادش بررسی شود. هنوز به نظر من خیلی از ابعاد، تلخیها و نکات منفی استعمار به طور دقیق مشاهده و ملاحظه نشده، گفته نشده، دیده نشده و اسنادش منتشر نشده. خیلی کار دارد ولی اینکه فقط شما یک جنبه منفی را بررسی کنید و بگویید به قول خودتان میکروسکوپی است به نظر من این نگاه، نگاه عالمانه ای نیست.

عباس سلیمی نمین: خیلی ممنون که شما سر وقت پایان دادید.

قاسم تبریزی: یکی از برکات این نوع همایشها، طرح مسائل اساسی و ارائه دیدگاه هاست و این خودش ارزش است، پیرامون مسائلی که دوستان هر کدام با نگاه و بینش خودشان به آن اشاره کردند. شاید مشکل اساسی یکی در بینش افراد است که از کدام زاویه و از کدام منظر نگاه می کنند. دوم منابع تاریخی شان است. وقتی که ما در مورد انگلستان یا امریکا یا اسرائیل صحبت کنیم ، یا در مورد هر کشوری، ابتدا ماهیت آن کشور را باید مطرح کنیم. آیا ماهیت حکومت انگلستان البته بریتانیا مُرد، انگلستان مانده. یک کشور آزادی خواه، انسان دوست، مدافع بشریت، مدافع حقوق مردم است؟ یا یک کشور استعمارگر جنایتکار، آدم کشی متجاوز. یک تحلیل در سطح جهان داریم. کارنامه انگلستان را در آسیا و افریقا و جنایاتش در هندوستان و جاهای دیگر باید بررسی شود. آن سهمی که ما ایرانی ها داریم، گاهی از زبان برخی از اندیشمندان

و محققین ما با عنوان اینکه بایـد حرف علمی باشـد، بایـد حرف درست باشـد، بخش اعظم تاریـخ را انکار می کنند. اخیراً من دیدم یک آقایی که هم خیلی تاریخ نمی فهمد مطلبی در مورد خانم لمبتون نوشتند در چهل صفحه. از یک جاسوس حرفه ای خائن این مملکت، یک محقق ترسیم کرده. در اینکه خانم لمبتون، آقای ادوارد براون، سرپرسی ساکس، هر کدام از این چهره هـای انگلیسـی، یـک چهره تـاریخی محقق دارنـد شـکی نیست. پژوهشـگرند امـا آیـا آقای ادوارد براون برای انسان دوستی و فرهنگ ایران به این منطقه آمـد؟ آیا خانم لمبتون برای خدمت به این مملکت آمد؟ چرا به کارنامه اینها اشاره نمی کنیم؟ چرا جنایات سرپرسی ساکس را مطرح نمی کنیم؟ فقط به آن تاریخ ایران باستان و تاریخ ایرانش بسنده می کنیم. این نوعی خیانت به تاریـخ نسـلهای ایران است که از مشـروطه تـا به حال ادامه داشـته. منابع تاریخی ما در دانشـگاه هایمان یا ارجاعاتشان عموماً منابع غربی است. شایـد محققین ما به اسـناد دسترس نداشـتند. شایـد به خودشان زحمت نمی دادنـد. محتملاً بینشـشان مشـکل داشـته، شایـد هم همه اش. ولی آنچه مسـلم است، بیش از صـد سال به ما دروغ گفتنـد. تاریـخ را وارونه نوشـته انـد. تاریخ را تحریف کرده انـد. به نام علمی، به نام دانشـگاهی، به عنوان پژوهشـهای عمیق، بخش اعظم تاریـخ را نگفتنـد. الآن اسـتاد اینجا نشسـته انـد، سرپرسـی ساکس را می شناسـند. جنایاتی که در جنوب مرتکب شـد. بیایـد آن بخش را اول بگویـد، بعـد بگوید خاطراتی هم نوشته، یک کتاب هم در مورد اسـلام و تشیع نوشـته. انگلسـتان که دوره ناصـری رود کارون را به توپ بست و بسـیاری از هموطنان ما را به قتل رساند. من این را جنایت کار نگویـم؟ انگلسـتانی که متجاوز بود در جنوب و آن همه مرتکب جرم و جنایت شـد، سـکوت کنیم؟ انگلسـتانی که در دوران نهضت جنگل رشت را بمباران کرد. آیا مورخین نباید آن را بیان کنند. مسـلماً انگلسـتان اسناد خودش را منتشر نمی کند. اگر منتشر کند سند جنایتش است. اگر منتشر کند ما می توانیم دعوی حقوقی داشـته باشیم. اینکه دو عدد سند احتمالاً BBC یک جا اشـتباه کرد. احتمالاً یعنی چه؟ آیا BBC برای رشد فرهنگی و سیاسی این مملکت تأسیس شد؟ من متأسف شدم آقای تفرشی مسئله جنایت رژیم پهلوی را در ۱۵ خرداد مطرح نکرد. مواضع BBC در آن دوران چه بود؟ من نمی دانم چرا مورخین ما می ترسـند حقیقت را بگویند. چرا شـرم دارند؟ اگر من مسـلمانم به حکم اینکه یـک اجنبی به مملکت اسـلامی تجاوز کرده بایـد علیه انگلسـتان باشم. اگر یک انسان ملی هسـتم، مـدافع مملکت خودم هسـتم، مدافع حدود و ثغور این مملکت هستم، به عنوان یک انسان، به عنوان یک ایرانی، باید علیه استعمار مبارزه کنم. این چه وضـعیتی است که در جـامعه مـا به وجود آمـده که طرف نه ملی است نه مسـلمان. تحت تـأثیر آن منابع قرار می گیرد. خب بیاید بگوید آن جنایاتی که مرتکب شد چی بود؟

قرارداد ۱۹۱۹ وقتی که شکست خورد و رضاخان را آوردند، دولت مدرن یعنی چه؟ رضاخان نه یک تحصیل کرده بود، نه یک نظامی آگاه بود. یک قزاق بی سواد در پشت خط یک جریان فراماسونری بود. بازگشت به ایران باستان ربطی به رضاخان ندارد. کشف حجاب، آن همه جنایات، ربطی به رضاخان ندارد؟ به قول برادرمان عادی است؟ دو تا جاده هم درست کنند. چرا نمی آییم جریان فراماسونری را که قبل از دوره ناصری در اینجا فعال شد مطرح کنیم. آیا آنها هم انسان دوست بودند؟ برای رشد انسانیت و جامعه ما حرکت کردند. اگر واقعاً ماهیت انگلستان این است، شاید حرف بعضی از آقایان یک مقدار درست باشد ولی مقداری بینش تاریخی داشته باشید. مقداری ماهیت حکومتها را بشناسید. آقای رضاخان هم جنایت کار بود هم خیانت کار. جنایت کار بود چون آن همه آدم کشت. به انواع و اقسام خیانتکار بود. وابسته به استعمار انگلیس بود از این دولت مدرن در نمی آید. دولت مدرن یک دولت ملی است. از درون جامعه برمی خیزد. از فرهنگ جامعه متولد می شود. یک کپی از انگلستان، یا از اروپا چهار تا فراماسون یا وابسته آوردند. اینکه نمی شود دولت مدرن. چرا مباحث را تحریف می کنید. چرا حقیقت را به جامعه نمی گویید.

عباس سلیمی نمین: سپاسگزارم. وقت رسماً تمام شده.

قاسم تبریزی: ببخشید من دو جمله بگویم. شاید مشکل اصلی در این باشد؛ در جامعه ما که در طی این سی سال مراکزی به نام انگلیس شناسی، امریکاشناسی، اسرائیل شناسی نداشتیم. اگر آن مراکز پدید بیاید، متخصصین ما با توجه به منابع و مآخذی که خودمان داریم، می توانیم به سامانی در عرصه تاریخ برسیم. باید مراکز تخصصی تأسیس شود. هیچ وقت انگلستان اسنادش را نمی دهد. بی خود هم آنجا نگردید. منتر هم نباشید.

یکی از حاضرین (نوه رئیسعلی دلواری): من می خواهم فقط سؤال بکنم. ما از خودمان گذشته ایم «یا ایها الذین آمنوا لم تقولون مالاـ تفعلون» آن کارهایی که نمی کنید نگویید «فَسیروا فی الارض فَنظرْوا کیف کان عاقبه المکذبین » دروغ، دروغ است. BBC غلط می کند که یک کلمه راست بگوید. همه اش دروغ است. انگلیس غم هیچ کس را نمی خورد. مودت مال مسلمانهاست. مودت مال ایرانیهاست. آقایان دانشگاهی، آقایان آکادمیک این حرفهایی که می زنید مظلمه دارد، اگر حقیقت نباشد. آقای تفرشی شدیداً از انگلیس دفاع کردند. من دلم می خواست که بنویسند استعمار انگلیس دم بریده در ایران، ننویسید ایران استعماری. بعد ایشان بیایند دقیق دفاع کنند. من نوه رئیسعلی دلواری هستم. من را اگر تکه تکه ام کنند از ایران و از اسلام و از حقیقت و از مودت و از دوستی عدول نمی کنم. والسلام.

یکی از حاضرین (سئوال کننده): سؤال من به این شرح است. زمانی که ناصرالدین شاه امیرکبیر را به کاشان برد و می خواست به هلاکت برسانـد، این معممین ما که نفوذ شدیـدی در دستگاه های دولتی و ناصرالدین شاه داشتند چرا اقدامی نکردند که شفاعتی باشد و این را از مرگ و قتل نجات بدهند. چرا در آن زمان که آیت الله میرزای شیرازی بزرگ که در مورد تنباکو دستور دادند چرا در مورد ایشان اقدامی نکردند.

یکی از حاضرین: من صحبتهایی را که شنیدم این بود که رضاخان را همین جوری انگلیسها پیدایش کردند و آوردند. یکی از چیزهایی که برای من مشهود است اینکه تا اینجا که من می دانم احمدشاه حاضر نشد قرارداد دارسی را تمدید کند. اینها مجبور شدند یکی را بیاورند که این کار را انجام دهد. چون اگر محدود می شد به دوران شصت ساله، هیچ چیز گیرشان نمی آمد. باید دائم کاری می کرد که به ۱۹۹۴ می رسید. شش سال اضافه می شد. نکته بعد اینکه من نفهمیدم، اینجا همه جور صحبت شد. در مورد صنعت نفت ما و شرکت نفت و قرارداد نفتی هیچ گونه صحبتی نشد. اشاره های خیلی مختصری در کار رفت و یکی از مسائل اساسی ما مسئله استعمار انگلیس در مورد صنعت نفت ما بوده که چون من پنجاه سال پیش در این جریان وارد بودم، می دانم که چه کردند. آیا به نظر شما نمی رسد که این استعمار قبلی و این استعمار جدید امریکایی با نفوذی که در اساسی ترین مراکز اقتصادی مملکت ما مثل نفت و مثل اقتصاد مملکت ما دارند، هنوز همان کار استعماری را انجام می دهد؟ یعنی می خواهم بگویم که ما الآن عاری از استعمار هستیم یا هنوز این مسئله ادامه دارد و به نوع دیگری ادامه دارد.

یکی از حاضرین: من می خواهم مطلبی اضافه کنم. من معتقدم متهم خودش ادعا کرده ما هم پذیرفتیم او گفته که استعمارگریم و، دور هم جمع شدیم که بگوییم انگلیس استعمارگر بوده. متهم خودش پذیرفته من استعمارگر بوده ام. مشاور امنیتی آقای گردون براون هفت، هشت ماه قبل در تهران بود. وقتی برگشت در روزنامه مقاله ای نوشت و گفت: مردم ایران می گویند هر چه هست زیر سر ماست. وزیر فعلی انگلستان اعتراف می کند [نامفهوم] ولی در ذهن ایرانیها این طور نقش بسته. در پی این جفری آدامز، سفیر انگلستان در تهران در یکی از مصاحبه هایش، با روزنامه کارگزاران (بود فکر کنم)، نوشتند من آمده ام که ذهنیت منفی ایرانیها را عوض کنم. اینکه می گویند همه چیز زیر سر ماست نه آقا همچنین چیزی نیست. ما خیلی هم خوبیم. آمدیم که فلان کنیم و چنان کنیم. در سفارت انگلیس باز است به روی همه. آیا همچنین چیزی هست؟

یکی از حاضرین: من هم به فرمایش آقای تفرشی که گفتند این طوری نیست که انگلیسیها در بردن و آوردن حکومتها دخالت اساسی نداشته، اعتراض دارم.

سیدمجید تفرشی: گفتم که تصمیم گیری، که کشور در آن دخالت نداشته باشد.

عباس سلیمی نمین: ایشان گفتند که انگلیس برای ایجاد یک جریان در داخل کشور ایران برنامه ریزی نکرده، من جمله آوردن دولتها.

یکی از حاضرین: آوردن و بردن. این عبارت را داشتند. من اخیراً یک سند دیدم که قبل از این از قول امام شنیده بودم که ایشان فرمودند رادیوی هند اعلام کرد ما آن را آوردیم ما آن را بردیم. انگلیسیها در رادیوشان گفتند. با اینکه امام فرموده بودند، در ذهن من بود. تا اینکه چند وقت پیش سندی پیدا کردم که ان شاءالله منتشر خواهد شد. در این سند BBC فارسی نبوده، BBC انگلیسی در شهریور ۱۳۲۰ آمده آن را به فارسی ترجمه کرده. عین همان سند را با هواپیماهای انگلیسی در سراسر کشور پخش کردند. به زبان فارسی یعنی از قول رادیوی BBC خیلی راحت گفته ما او (رضاخان) را آوردیم الآن هم او به ما پشت کرده ما او را داریم می بریم. این عبارت داخل همان سندی است که منتشر می شود.

سیدمجید تفرشی: من این سند را دیدم و دارم این سند را، احتیاجی نیست.

یکی از حاضرین: ایشان فرمودند انسان دوستی این همه داستان و کتاب و سند راجع به مبلغهای دینی و میسیونرها که در پوشش کارهای خدماتی اهداف خودشان، نمی گویم استعماری یا سیاسی، اهداف خودشان را دنبال می کردند. همین پریروز رادیوی BBC در سایت BBC زده بود که در تاجیکستان یک سازمان میسیونری وابسته به امریکا ۱۵۰ تاجیک را مسیحی کردند. از راه همین دوستت دارم و خدمتت می کنم.

دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی: اجازه می فرمایید؟ این همکار محترم به کلی صحبتهای من را تحریف کردند. مگر من نمی دانم که انگلستان در قرارداد گلستان دست داشت و به نفع روسیه کار کرد. در قرارداد ترکمانچای دست داشت. در قتل امیرکبیر دست داشت. به شهادت کتاب آقای آدمیت چه جنایاتی مرتکب شد. در آوردن رضاخان دست داشت. در بردن او دست داشت. در کودتای ۲۸ مرداد دست داشت و بعد مرکز اینتلیجنت سرویس از نیکوزیای قبرس بیرونش کرده بودند. تلگراف زده بوده به سفارت انگلیس که مصدق باید به سه سال زندان مجرد و بعد تبعید در احمدآباد محکوم شود و دکتر حسین فاطمی باید اعدام شود. مگر اینها را ما نمی دانیم. مگر آقای جمیزبیل در کتابش به عنوان شیرو عقاب ننوشته که انگلیس بانی و همه کاره کنسرسیوم نفت بود. ۲۴ میلیارد بشکه نفت ایران را در عرض ۲۵ سال بعدی برد به قیمت بشکه ای یک دلار و ۷۰ سنت که سهم ایران در حدود ۵۰ سنت در هر بشکه می شد که

الآن چقدر است؟ ۷۰ دلار است یا بیشتر.

مگر اینها را من نمی دانم؟ در چنین بحث جدی که این چاپ خواهد شد،حیف است مسائل کوچکی را که ارزش ندارد با هم قاطی بکنیم. این سطح کار خودمان را پایین می برد. من منظورم این بود والا نه دفاع از استعمار انگلیس. این چه عادتی است که ما داریم که اگر با یک نفر خوب نیستیم می گوییم زنش هم آن کاره است. خواهرش هم نمی دانم فلان است. من اعتقادم این است که در حد خودمان تحقیق کنیم و در حد خودمان اگر عیوبی هست بگوییم و اگر حسنی هست یا اصلاً نگوییم، و صحبتش را نکنیم یا اگر واقعاً آدم منصفی هستیم چرا به عنوان پانویس بگوییم این کار را هم کردند.

عباس سلیمی نمین: خیلی ممنون و متشکر.

دکتر احمد نقیب زاده: اولاً دولت مدرن متضمن هیچ فضیلتی نیست که شما بگویید چون گفته دولت مدرن، پس خوب است یا بد است. وقتی هست که شما در رادیو تلویزیون یا در کلاسهای درس می خواهید احساسات ملی و مذهبی به بچه ها القا کنید، که [البته] امری واجب و خوب است.آن بحثی جداست. وقتی بحث علمی است، با حب و بغض نمی شود. من پسر رئیس علی دلواری هستم. هر که می خواهی باش. اگر دارید بحث می کنید باید که دلایلش [را] هم بگویید. دنیا چهارصد سال است که تقسیم شده به بالا و پایین. شما چی را دیگر می خواهید ثابت کنید. این استعمار بود چون شما ضعیف بودید آنها قوی بودند. آمدند استعمار کردند. اگر شما این طوری بودید شما هم این کار را می کردید. کمااینکه می بینید وقتی قدرت می گیریم مداخله هم می کنیم. دیگر اینها بحث ندارد که شما باید ببینید چگونه این آثار را می توان برطرف کرد. یا چگونه می شود راهی پیدا کرد که ما از این حالت خارج بشویم. با این بحثها و حب و بغضها هم نمی شود. حالا شما بایستید آنجا صد سال هم فحش بدهید به انگلستان کمااینکه در این داستانهایی که می گویند، می گویند مدتها پول می دادند برای روضه خوانی که برود به انگلیسیها فحش بدهد بعد یک روز هم گفتند که حالا امروز برو بگو انگلیسیها خیلی آدمهای خوبی بودند. من اشتباه می کردم. شاهد بحث بنده هم این است که الآن فرقی با دوره پهلوی از نظر اقتصادی، از نظر ساختار قدرت [نکرده]. وابستگیها هست. نه صنعت رشدی کرده، بلکه نمی گذارند. نه سایر چیزها. حالا مردم قبلاً نماز نمی خواندند حالا می خوانند. بسیار خب. خوب کاری می کنند ولی شما وضعیت را نتوانستید هنوز عوض کنید. بگویید ما از حالت پیرامونی خارج شدیم وارد حالت مرکز شده ایم. داریم می شویم. داریم این تلاش را می کنیم. ولی من این را بعید می دانم که اگر یک انقلاب جهانی صورت نگیرد و این ساختار به هم نخورد ما یک نفره بتوانیم این کار را بکنیم.

دیگر پس بحث علم و اینها چیست؟ علم تاریخ چیست؟

عباس سلیمی نمین: خیلی ممنون. اگر اجازه بدهید من به عنوان ناظم، مداخله جزئی هم بکنم. جناب آقای نقیب زاده فرمودند که در گذشته با الآن هیچ فرقی نداشته. لااقل خاطره های آقای ابتهاج را اگر جناب آقای نقیب راده مطالعه ای بفرمایند، آقای ابتهاج می گوید که در دوران پهلوی دوم وقتی که سد کرج را امریکاییها داشتند می ساختند حالا خارج از مناقصه بود و آن را بسیار پرهزینه می ساختند، ما برای اینکه هیچ ورودی در مورد بحث تکنولوژی سدسازی پیدا نکنیم، امریکاییها حتی ناظر مالی ما را هم با فشاری که به محمدرضا پهلوی آوردند از آن مجموعه اخراج کردند. ایشان اعتراف می کند که ما در زمینه سدسازی هیچ نمی دانستیم و امریکاییها هم اصرار داشتند که ما هیچ ندانیم؛ اما امروز ما یکی از بزرگ ترین کشورهای دارنده تکنولوژی سدسازی هستیم در حالی که خیلی هم زمان نمی گذرد از زمان پهلوی دوم. در زمینه های مختلف می شود این مطلب را اشاره کرد. بنابراین همین طور که خود آقای نقیب زاده هم اصرار دارند، بحث را مقداری مستندتر و مقتن تر کنیم. لطفاً این گونه حکم نرانیم.

دکتر احمد نقیب زاده: برای اینکه صنعت جهان هم پیشرفت کرده است.

عباس سلیمی نمین: آن پیشرفت کرده یک بحث دیگر است. ولی الآن ما یکی از بزرگ ترین کشورهایی هستیم که تکنولوژی سدسازی داریم. در زمینه های مختلف دیگر هم بحث داریم. بنابراین در دوران پهلوی وقتی که استقلال نداریم، هیچ نداریم. وقتی استقلال داریم طبیعتاً می توانیم. یعنی من البته در دوران کیهان هوایی هم بازدیدی از مرکز مطالعات آب داشتم. در زمینه پروژه های آب باید یک مدل کوچک ساخته شود و چند سال روی این مدل کار کنند. کارشناس می گفت در ارتباط با سد کرج حتی این مدل را در ایران نساختند و این مدل را در خود آمریکا ساختند که هیچ کس در ایران کمتر اطلاعاتی از این قضیه پیدا نکند. چرا؟ چون آنجا ما استقلالی نداریم. نه اینکه مثلاً حالا در زمینه تکنولوژی استقلال داشته باشیم. آقای ابتهاج که می دانید از نظر کارشناسی نسبت به سایر وابستگان دوران پهلوی، استقلال شخصیتی دارد. او متعرض این مسئله است که ما به لحاظ استقلال در چنین وضعیتی هستیم که نمی توانیم حتی به لحاظ مالی برای پرداخت هم نظارتی داشته باشیم. این در مورد نفت هم هست. آقای ابتهاج می گوید به رئیس شرکت [...] به ایشان می گوید که من گفتم ما یک طرف قضیه نفت هستیم. قرار است یک درصدی را شما در مورد ما پرداخت کنید. خُب ما باید بدانیم شما چند بشکه می برید که بر اساس آن محاسبه کنیم که چقدر سهم ماست. و باید دفاتر شما را بازدید کنیم. این از پهلوی دوم است. او می گوید مگر این که پشت گوشت را ببینی، دفاتر میزان صادرات ما را ببینی. در اینجا ما این را این جوری وانمود

نکنیم که آنجا هم همین طور بوده. الآن هم همین جوری است. هیچ فرقی نکرده. بنابراین اصلاً ملت ما هیچ دستاوردی نداشته. واقعیتهای فراوانی را من می توانم بر اساس مستنداتی از کتابهای وابستگان رژیم پهلوی بگویم و تفاوت کسب استقلال را در مورد ملت ما به صورت مستند بیان کنم. ببخشید. به عنوان ناظم فقط جمله معترضه گفتم. عذرخواهی می کنم. بفرمایید.

مجتبی سلطانی: نکته ای را تذکر بدهم که مواضع دیدگاه های میهن دوستانه و استقلال خواهانه و ضداستعماری آقای دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی را ما خوانده ایم و شنیدیم. سوءتفاهمی از صحبتهای ایشان حاصل شده بود که این سوءتفاهم با این صحبتها رفع شد. والا ـ اصلاً بحث هم زیر سئوال بردن دیدگاه فکری ایشان و کلیت نظریات ایشان نبود. اما در تحلیل و تبیین وقایع تاریخی نمی توانیم مسئله را انتزاعی ببینیم. یعنی زمینه ها و بسترها، انگیزه ها، اهداف و آثار رفتار و عملکردها را، همه را بگذاریم کنار بعد بگوییم او هم انسان است. وقتی شد انسان، انسان انتزاعی در بحث فلسفی و انسان شناسی دیگر ربطی به استعمار انگلستان ندارد. ما نمی توانیم دچار این استاندارد دوگانه ای بشویم که در دنیا هست. شما در غرب به هیچ وجه نمی توانید از یک پروژه انسانی نازیها صحبت کنید. در مورد بعثی ها به شما اجازه می دهند که بگویند صدام هم بیمارستان ساخت، جاده ساخت؟ یا اجازه می دهند بگویند طالبان امنیت را برای مردم افغانستان آورد؟ طالبان تروریست است. اینجا نمی گویند طالبان آدم بودند. آنها هم بالاخره سیاستمدارهایی داشتند. احساسات داشتند. یک جاهایی دلشان می سوخت. خدمت می کردند. یا بعثیها هم کلی بیمارستان ساختند. مثلاً دزدها را می کشتند. نانوای گرانفروش را مثلاً صدام در تنور می انداخت. مثلاً آبادی برای مردمش درست می کرد. نازیها میلیونها خدمات بهداشتی، جاده سازی و مدرسه سازی در خیلی از جاها حتی در مناطق اشغالی شان کردند. ولی شما اگر در مورد نازیها یک کلمه بگویید که هیتلر هم آدم بوده یا دوستان هیتلر هم انسان بودند گاهی وقتها عواطف انسانی داشتند، در مقابلتان می ایستند. ما اینجا بحث در مورد معنا و ماهیت روح انسانی و احساسات انسانی نداریم که بیاییم اینجا جاسوس انگلیسی را که کارهای خیریه ابزار کارش است، تظاهر به انسان دوستی شیوه اش هست و آموزش دیده که از طبابت به عنوان وسیله ای برای نفوذ و جاسوسی و نابود کردن سرنوشت همان مریض استفاده بکند، در موقعیت یک انسان عادی بررسی کنیم. از دیدگاه او این مریضی که الآن دارد مداوا می شود، در واقع قربانی بعدی است. درست مثل گوسفندی که آب به او می دهند، قبل از اینکه سرش را ببرند. جامعه استعمار زده هم بایستی اول پروار بشود تا قابلیت استعمار و استثمار داشته باشد. اگر جاهایی قرار است از سرزمینش استفاده بشود خب

باید کوچانده شوند. اگر قرار است همانها وظیفه نگهبانی از منافع دولت فخیمه را پیدا بکنند، باید نان و آبشان برسد و بیمارستان هم بگذارند که وقتی تفنگ بر دوششان می گذارند که از خطوط لوله نفت دولت فخیمه در مقابل استقلال طلبها یا راهزنان حفاظت بکنند، آنها باید جان داشته باشند تا بتوانند بجنگند و از تردد انگلیسیها حفاظت کنند. تا سرباز برای پلیس جنوب درست بکنند. تا جاسوسی از هم وطنان خودشان بکنند. بله انگلیسیها هم خیلیها را انتخاب می کردند و می فرستادند کشور خودشان برای تحصیلات دانشگاهی که بعداً به عنوان نخبگان برگردند و دولت مدرن را برای تداوم منافع انگلستان شکل بدهند و تقویت کنند و تداوم ببخشند. بنابراین در تحلیل عملکردها و رفتارها باید حتماً به زمینه ها، بسترها، آثار، اهداف، توجه کنیم. اینجور نیست که بگوییم ما اینجا نیت خوانی نمی کنیم و با نیت ها کاری نداریم. به آثار کاری نداریم. باید دید که یک واقعه در چه زمینه تاریخی رخ داده و واقعاً هم این بحث ها برای حفظ و تقویت حافظه تاریخی جامعه ما مفید است که نشان بدهد اینها چه روشها و شیوه هایی برای حرکتهای استعماری داشتند و الآن مجدداً با حفظ همان روحیه و رویکرد استعماری منتها با شیوه های جدیدتر و پیچیده تر دارند همان آرزوهای خودشان را پی گیری می کنند.

سیدمجید تفرشی: من با صحبتهای جناب آقای تبریزی با قسمت آخرش کاملًا موافقم. صددرصد. شاید اگر بشود می گویم ۲۰۰ درصد. جمله ایشان را می خوانم، خیلی جمله درستی بود. گفتند شاید مشکل اصلی ما در این باشد که مرکزی به نام اسرائیل شناسی، امریکایی شناسی و انگلیسی شناسی نداریم. من هم با این موافقم. چون اگر چنین مرکزی داشتیم، شما این جوری صحبت نمی کردید. در مورد کلمه انگلیس و بریتانیا من توضیح واضحات خدمتتان بگویم که بریتانیا نه چیز مثبتی است نه منفی. انگلستان یک قسمت از یک کشور است به نام United kingdom که چهار تا کشور است. انگلستان، ولز، ایرلند شمالی و اسکاتلند. نه فحش است نه تعریف. یک چیز تکنیکال است. شما یا باید بگویید United Kingdom یا بریتانیا. انگلستان یک تیکه از آن کشور است. من نمی دانم شما این حرفها را از کجا می آورید که بریتانیا مرده. بنده نه نوکر انگلیسم. نه نوکر کشور دیگر. یک چیز تکنیکالی ساده است. هر بچه مدرسه ای هم متوجه می شود. بحث دیگر اینکه من راجع به BBC و ۱۵ خرداد و انقلاب صحبت دارم. اگر هم بخواهند خدمتتان می گویم. خیلی هم بحث دارم. متأسفانه وقت نبود. اینکه وقت نبود تقصیر بنده نیست. متأسفانه ما در تاریخ نویسی کشورمان مشکل داریم. مثال می زنم که بفهمید چقدر ما گرفتاری داریم. من اخیراً مقاله مفصلی در حدود شانزده هزار کلمه که خیلی طولانی بود به صورت کتاب هم قرار است چاپ بشود،

راجع به اعاده حاکمیت ایران بر جزایر خلیج فارس چاپ کردم. جزء مطالبی بود که به خاطر مسئله منافع ملی ایران یک نفر به من زنگ زد در لندن، می گوید شما این مقاله را نوشته اید تا برای رژیم جمهوری اسلامی آبرو کسب کنید. سرنگونی رژیم را مردم فراموش کنند. پشت رژیم متحد شوند. برای جزایر. فردایش یکی دیگر به من زنگ زد. می گوید شما کلک زدید به جمهوری اسلامی به نام حاکمیت جزایر از حکومت شاه تعریف کردید. من نمی دانم کدام یک از اینها درست است. شاه کار خوبی کرده که جزایر را برگرداند. نمی دانم اگر هر دویش درست است که واویلا بر من. اگر هیچ کدام درست نیست نمی دانم. در مورد BBC همین جا صحبت کردم. الآن یقه من را ده نفر گرفته اند که چرا شما BBC را پدرش را درآوردید. سیاه نمایی کردید. ایشان و عده ای می گویند نوکر BBC است. نوکر استعمار است.

عباس سلیمی نمین: نه هر کسی از ظن خودش یار شما شد.

سیدمجید تفرشی: اظهارنظر آزاد است ولی ببینید اینکه ایشان می گوید راجع به ۱۵ خرداد و انقلاب صحبت نکردید. بنده هم چند سری مطلب دارم. راجع به آن موضوع و غیر از اینکه به شما دادم ۵۰ صفحه هم نداده، دارم.

فقط این نوع نگاهی که همه دنیا را ببینیم به خیانت و جنایت و دروغ گویی و تهمت، این جوری نمی توان دنیا را با خودتان همراه کنید. تاریخ نویسی گفتمان خودش را دارد. با فحش و دری وری و زنده باد و مرده باد نمی شود تاریخ نوشت. روزگاری شاید می شد. ولی الآن نمی شود. قربانت بروم. متشکرم.

قاسم تبریزی: عرض کنم که احتمالاً همایش ما پیرامون تاریخ ایران و استعمار انگلیس بود. یعنی دقیقاً یک موضوع تخصصی است که در طی سیصد سال، دویست سال گذشته از جانب انگلستان چه بلاها و مظالم و جنایاتی بر این مملکت وارد شد. این موضوع روشن است. پس موضوع روشن را آدم تحریف نمی کند. حالا- دیگر این عنوان را حداقل نگه دارید که عنوان گم نشود. موضوع دوم. چرا از بیان حقایق فرار می کنیم. انگلستانی که در همه امور سیاسی، فرهنگی ما در اینجا دخالت کرده، دخالت نه در حد اینکه حالا- پایش را گذاشته روی فرش ما از آن طرف دنیا آمده، آدم کشته. توطئه کرده، جنایت کرده، انواع و اقسام خیانتها را کرده، اگر ما این را بیان کنیم علمی نیست؟ این شعار است؟ چرا به عنوان شعار و با این بهانه زبانها و قلمها را ببندیم. آقای تفرشی ببخشید چون من با ایشان کمی دوستم، یعنی بودم.

سیدمجید تفرشی: یادم نمی آید البته.

قاسم تبریزی: بله بودم. عادی است که در انگلستان اسناد را بهش ندهند. اما خودش به عنوان یک ایرانی، یک بینش تاریخی دارد. جامعه خودش را می شناسد.

تاریخ را خوانده، می فهمد بر سر این مملکت چه آمده. حداقل BBC را گوش کرده. درباره منافع، اقتدار ملی، وحدت ملی، فرهنگ ملی ایران از جانب BBC چه ضرباتی وارد شده، این را که می توانید تحلیل کنید. اینکه احتمالاً BBC مستقل بود، احتمالاً ـ آقای مجتبی مینوی چه جوری بود، تاریخ نمی شود برادر من. در دوران این دویست ساله اینجا ما توقعمان این است که جناب آقای [...] گفتند من با این مسائل موافقم. جناب آقای مهدوی بیاید سرپرسی ساکس را معرفی کند. در تعیین مرزهای ایران چه خیانتهایی کرد. به عنوان پلیس جنوب چه جنایتی مرتکب شد. ما می خواهیم این را بگوییم. حالا عیب ندارد بگوید دو تا کتاب هم نوشت. حالا ـ چقدر هم تحریف کرد. چقدر تحریف نکرد. وقتی که ما می گوییم استعمار انگلیس، مشخص است. یعنی اول نه اینکه پیش داوری کردیم. جنایت را لمس کردیم. دیدیم. خواندیم. نقل قول از پدران و نسلهای گذشته منتقل شده. نامه های علمای ما در بیان این جنایات هنوز هست. خاطراتشان هنوز در اذهان هست. بعد این مسائل در اینجا واقع شد. من بروم انگلستان، اروپا بگردم. شاید چیزی پیدا کنم یا آقای ادوارد براون چیزی بگوید یا خانم لمبتون حرفی بزند. آن درست دشمن من است. در برابر من است. این توهم نیست. این یک واقعیت تلخ تاریخ است. شاید اشکال کار در نگاه، همین نداشتن بینش تاریخی است. یا تفاوت بینش تاریخی است. من اگر به منافع ملی خودم نگاه کنم، به مملکت خودم نگاه کنم، دوست و دشمن خودم را می توانم بشناسم. فرض کنید ما مسلمان هم نبودیم. به عنوان یک ایرانی، کشور ما از طرف یک دولت متجاوز از آن طرف دنیا، که نه همسایه ما بود، نه هم مرز بود، نه شریک بود، از آن طرف آمده اینجا و مردم ما را بمباران کرده. به توپ بسته، رفته رشت مردم را قتل عام کرده. این است که من فکر می کنم اگر با این نگاه باشد، مقداری تعدیل در نگاه افراطی آقایان پدید می آید.

عباس سلیمی نمین: من توضیحی در زمینه بحثها بدهم. چون سوءتفاهمهایی ایجاد شد. حالا گاهی دوستان با لحن تندتر، کندتر در مورد اظهار نظریات همدیگر بحث هایی را مطرح می کنند. این به معنی متهم کردن نیست. ما در یک محیط علمی هستیم. شاید غفلتها را به همدیگر یادآور بشویم. که ما از فلان موضوع غفلت کردیم. کمااینکه آقای هوشنگ مهدوی هم می گویند از بعضی از خدمات انگلیس غفلت نکنیم. درست است انگلیس جنایات زیادی در ایران انجام داده اما خدماتی هم در ایران داشته. یک تذکری است که می تواند مورد نقد عالمانه قرار بگیرد. و این تذکر رد بشود یا پذیرفته بشود. بنابراین اگر شما این فرمایش آقای مهدوی را نقد کردید به معنی این نیست که آقای مهدوی را در موضع اتهام طرفداری از انگلیس قرار دادید. بعد بلافاصله خواهند گفت آقای مهدوی چون قبلاً در سفارت ایران در انگلیس بودند مثلاً به این

دلیـل است. نه اینجـا محیـط علمی است و این انتقـاد اگر مطرح می شود فقط تـذکر است برای برادر ارجمنـدمان. منتهی ما در مورد این قضـیه فوری نیاییم سابقه هم برایش درست کنیم. بگوییم آقا چون دوسـتمان در لندن هسـتند حتماً مثلاً بحثش جهت گیری و دلیلی دارد. لااقل اینجا نباید از فرمایش عزیزان چنین اسـتنباط بشود که دارند متهم می کنند چون این، بحث فکری را محـدود می کنـد یا برای دوسـتان محـدودیت ایجاد می کنـد. اینکه نظرشان را بدهنـد. بگذاریـد نظریات مطرح بشود. و ما در ارتباط با آن از عمق بینش یک فرد آشنا بشویم و بعد نظریات مختلفی را گردآوریم. اگر برای همدیگر ایجاد محدودیت کنیم طبعاً بحث فرمایشـی خواهیم داشت. من با این تـذکر امیـدوارم دوسـتان به دل نگیرنـد. یا تصور نکننـد که در محیط دانشـگاه قصدی برای برچسب زدن به فردی بوده ولو اینکه در ارتباط با اظهارنظرها مقداری جانب دقت رعایت نشده باشد.

یکی از حاضـرین: من یک سئوال دارم. در مورد دوست محترممان، استاد محترم جناب آقای تفرشی که در مقاله شان نکته ای گفتند که BBC در اخبارش معمولاً ۹۹درصد

سیدمجید تفرشی: گفتم خودشان می گویند، من نگفتم.

یکی از حاضرین: حالا به هر جهت ۹۹ درصد

سیدمجید تفرشی: نه من گفتم خودشان می گویند. این مهم است.

یکی از حاضـرین: ۹۹ درصـد راسـت می گوینـد برای یـک دروغ بزرگ. این یـک نکته، دوم اینکه، هر کس در تاریـخ برای خودش نگرشـی دارد. من به عنوان یـک دانشـجو به عنوان کسـی که می خواهم تاریـخ را مطـالعه کنم. اولاً به قول کسانی که گفتند ۹۹درصـد دروغ است. آن یک دروغ را از کجا آوردند. کدامها است. این یک نکته. دوم در مورد روشـها. آقای دکتر نقیب زاده فرمودند که ما از روشهای شناخته شده استفاده می کنیم در نوشتن تاریخ.

سیدمجید تفرشی: نمی کنیم.

یکی از حاضرین: من می خواستم این روشهای شناخته شده، و شناخته نشده را بیان کنند.

یکی از حاضرین: اگر مقداری منصفانه قضاوت کنیم و کلاهمان را قاضی کنیم. فرض بفرمایید بنده رساله ای نوشتم، مقاله ای نوشـتم به خصوص در مملکت ما که قانون کپی رایت وجود نـدارد، حتی فیلمنامه را از همـدیگر می دزدند. اگر شـما خودتان در رأس شـرکتی باشـید، تکنولوژیست باشید. همان طور که خودتان گفتید، سدسازی یا هر چیز دیگری مسلماً برایش زحمت بکشید و تحصیل کنید آیا اجازه می دادید بیایم

بالای سرتان بایستم و تکنولوژی را که شما برایش زحمت کشیده اید به راحتی از شما بقاپم و ببرم کپی بکنم؟ که یعنی اگر این را بخواهیم مورد حب و بغض قرار بدهیم موضوعیتی نخواهد داشت.

یکی از حاضرین: خیر من چیز دیگری می خواستم بگویم.

یکی از حاضرین: من خودم، تا الآن سه مطلب از مرا به زبان دوستانه قاپیدند، بردند و در رسانه ها قاپیدند، بردند. از دوست خود من فیلمنامه دزدیدند و از رویش فیلم درست کردند. منظورم این است که اگر این را می خواهیم مبنا قرار دهیم.

عباس سلیمی نمین: من آن را مبنا قرار ندادم. من توضیح دیگری دادم.

یکی از حاضرین: شما در پاسخ حب و بغضها فرمودید. اصلاً منظورم شخص شما نیست. تأکید می کنم به هیچ عنوان نیست. استاد تفرشی می توانند جواب بدهند. خود شما می توانید جواب بدهید. منظورم این است اگر آقای ابتهاج آن موضوع را فرمودند. اگر شخص آقای ابتهاج هم رئیس شرکتی بودند اجازه می دادند شخصی بیاید بالای سرش نگاه کند و آن ایده را ازش بگیرد.

عباس سلیمی نمین: اصلاً من به این منظور نگفتم که مورد اتهام قرار بدهم که چرا امریکاییها بخل می ورزند. می خواهم بگویم که در دوره پهلوی دوم ما در شرایطی بودیم که هیچ آگاهی نسبت به این موضوعات نداشتیم. اما امروز در این موقعیت قرار داریم. فقط این مطلب را گفتم. یعنی می خواهم بگویم بر اساس سندی از رئیس برنامه و بودجه ای که مورد وثوق امریکاییها بود، که بعد از کودتای ۲۸ مرداد روی کارآوردندش، او چنین چیزی را بیان می کند که ما در ارتباط با سدسازی هیچ نبودیم. اما الآن امروز از نظر تکنولوژی [به درجاتی رسیده ایم]، یعنی آنها هم نمی خواستند چیزی را به ما منتقل کنند. یعنی تا آخر حکومت پهلوی هم در این زمینه ها هیچ رشدی نداشتیم. الآن در چنین موقعیتی هستیم.

یکی از حاضرین: این کاملاً صحیح است.

عباس سلیمی نمین: بله همین. فقط این جنبه اش را.

مجتبی سلطانی: البته یک نکته، پولش را گرفتند و ندادند. یعنی پول آن انتقال تکنولوژی را گرفتند، بعد ندادند.

عباس سلیمی نمین: آن یک بحث دیگر است. بفرمایید خانم.

یکی از حاضرین: من یکی از قربانیان حادثه سفارت ایران در انگلیس هستم. ولی این اصلاً ربطی ندارد که بگویم شما دارید مسئله را شخصی می کنید. یا مثلاً چون می خواهید به عنوان یکی از قربانیان این حادثه که برادرم بود و در آنجا شهید شد، می خواستم مطرح کنم که آیا اساساً واقعاً باید این مسائل را مطرح کنیم؟ یا نه، حق

نداریم. برادر من در سفارت ایران در انگلیس شهید می شود و آنجا پلیس انگلیس مسلماً نقش داشته و الآن بعد از ۲۸ سال یکی از باقی مانده های عوامل حمله به سفارت را بعد از چندین سال آزاد می کند و به او حق اقامت می دهد. آیا این یک کار درستی است. ما باید از آنها انتقاد کنیم. من اصلاً نمی گویم با حب و بغض بررسی کنیم. اصلاً برادر من مطرح نیست. ما ایرانی هستیم. برادر من به عنوان یک ایرانی در آنجا دکتری کامپیوتر را در همان سالهایی که در ایران اصلاً کامپیوتر وجود نداشته و اولین شخصی بوده که برنامه های بیمه انگلیس را به صورت کامپیوتری درمی آورد. از شما سئوال کنم آیا ما حق داریم اینها را مطرح کنیم یا نه. به عنوان استشهاد جمع کردن است یا به عنوان اینکه در جزئیات وارد بشویم. یا باید این حرفها را بگوییم، نه به عنوان انسانهایی که در انگلیس هستند ما بخواهیم رو در رو بشویم. من اصلاً با مقام کسانی که در انگلیس هستند هیچ مشکلی ندارم. حتی با آن فوزیه و داودنژاد که امروز آزاد می شود. و در واقع انگلیس به او اقامت می دهد، به او کار و امکانات زندگی می دهند. این واقعاً چه رفتاری است که با ما دارند. اگر ما خودمان نمی خواستیم و نمی گذاشتیم که این رفتارها را با ما بکنند، و بگوییم که نباید این رفتارها با ما می شد، دولت انگلیس آیا واقعاً این کارها را نکرده. در همان مدتی که بود به ایران حمله کرده یا کارهای دیگر. یا همین الآن که دارند با امریکا همان کار را در عراق انجام می دهند. و ما بگوییم که چون می خواهیم حب و بغض نداشته باشیم.

یکی از حاضرین: وقتی برای واکاوی نقش انگلستان در تاریخ معاصر ایران از ما سئوال می کنند که کتاب معرفی کنید. معمولاً ما با مشکل مواجه می شویم. چون کتاب یا مجموعه کتابهایی که به موضوع نقد خاص بپردازد و سعی کرده باشد که برداشت علمی از موضوع ارائه دهد، وجود ندارد. مجبور باشیم به دانشجویان و کسانی که بخواهند تحقیق کنند کتابهای پراکنده، خاطرات یا کتابهایی که انگلیسیها نوشته اند یا کتابها و خاطره هایی که در آن دوره ای کوتاه را بررسی کرده اند معرفی کنیم. درخواست من از استادان محترم این است که چنین همایشی باید به سمتی رود و چیزی تولید کند تا دست دانشجویان مثلاً در مورد سیاست خارجی انگلستان خالی نباشد.

عباس سلیمی نمین: در میزگرد هم مطرح شد که جناب آقای تفرشی گفتند کتابهایی که علیه انگلیس است خیلی بیشتر است.

سیدمجید تفرشی: من نگفتم بیشتر است. گفتم تحقیقی وجود ندارد. من به هیچ وجه نگفتم وجود ندارد. گفتم تحقیق درستی وجود ندارد.

عباس سلیمی نمین: تردید کردید. لااقل در این قضیه و آقای سلطانی معتقد بودند که تعداد کتابهایی که در له انگلیس است خیلی بیشتر است. این خودش موضوعیت

دارد. واقعاً هم قابل مطالعه است و شاید این کنفرانس خودش موجب این شود که مطالعات بیشتری راجع به این قضیه صورت بگیرد. ولی من هم خودم راجع به این قضیه نظر دارم و فکر می کنم نظر آقای سلطانی به واقعیت نزدیک تر باشد. یعنی الآن مثلاً مجله بخارا یک عالم مطلب در دفاع از خانم لمبتون نوشته در حالی که راجع به خانم لمبتون خیلی از واقعیت ها را کسی در جامعه ایران نگفته است. حتی کتابهای کرزن را که وقتی کسی بخواند واقعاً مجذوب ایشان می شود، چاپ کردیم. بعد از انقلاب یک خط ننوشتیم. آقای کرزن مثلاً عامل قرارداد ۱۹۱۹ است. این را بشناسید. حالا این حرفهایی که ایشان در تعریف و تمجید خودش گفته، آن را بشنوید. اقلاً بفهمید ایشان خودش معترف است او تلاش می کند که کاملاً ایران را زیر سلطه بگیرد. اصلاً خیلی از کسانی که در تاریخ ما نقش کلیدی داشتند چهره واقعی شان را نه تنها معرفی نکردیم بلکه آن آثار تبلیغاتی را در مورد آنها منتشر کردیم. الآن انتشارات علمی فرهنگی چندین نوبت کتاب ایران و قضیه ایران را منتشر کرده، اما عرض کردم یک مقدمه چند خطی هم در مورد زاویه دیگری غیر از نگاه آقای کرزن را بدان نیفزوده. بنابراین من فکر می کنم فرمایش آقای سلطانی به واقعیت نزدیک تر است چرا؟ نه اینکه حالا کسی در ایران [مطلبی در مورد انگلیس ننوشته] البته آثاری را داریم مثلاً آقای زیباکلام...

اما در کنار این قضیه آثار فراوانی هم داریم که از عناصر شاکله استعمار در ایران دفاع کرده اند. یعنی تمام فراماسونرها را تطهیر کرده اند که در واقع به نوعی تطهیر انگلیس هم محسوب می شود. من می توانم کتابهای متعددی را در این وادی خدمتتان عرض کنم که تک تک عوامل انگلیسی در ایران هدف قرار گرفته بود و از آنان تعریف و تمجید می کردند که اینها عالم بودند. شاعر بودند. اما هرگز گفته نشده که این در فلان قرارداد استعماری مثلاً تمدید نفت را هم این امضا کرده. این عاملش بوده. حالا شاعر بوده، عالم بوده، همه اینها درست اما در کنار این، قرارداد ۱۹۱۲ را هم این اجرا کرده. این را متأسفانه نداریم. این واقعیتی است. این میزگرد برای نزدیک شدن به واقعیت کمک خواهد کرد.

دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی: به نظر من به ایشان تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، کتاب هشت جلدی محمود محمود را توصیه کنید، نظر بی طرفانه ای دارد. از اول تا ۱۹۰۷ را شامل می شود.

دکتر احمد نقیب زاده: من فکر نمی کنم که ملت و مردمی به اندازه مردم انگلستان منفور ملت ایران باشند. واقعاً جنایات زیادی هم مرتکب شدند و اینها را هم همه می دانیم. استعمارشان هم بدترین نوع استعمار است. برای اینکه از عوامل فرهنگی

استفاده می کنند. مثلاً فرانسویها این کار را نمی کردند. الجزایریها، تا حدی الجزایری باقی ماندند. ولی اینها جایی که می رفتند، [فرهنگ را هم تغییری می دادند] تنها چیزی که می توانیم در این فضا بگوییم که خدا لعنتشان کند. بنده که دارم می روم و از شرکت در این میزگرد [ناخوانا] بسیار ناخرسندم. حیف شد. این همه راه را پاشدم آمدم. ولی از شما خواهش می کنم جلسه را با مرگ بر انگلستان به پایان برسانید. فردا اول وقت هم جلو سفارتشان باشید و بزنید شیشه هایشان را بشکنید. برای اینکه هیچ کار دیگری از دستمان برنمی آید. نه تلاش علمی کردیم برای مقابله با امپریالیسم و استعمار در کلیت و نه چیز دیگر فقط اینجا کمی احساساتمان را بروز دادیم.

مجتبی سلطانی: نزدیک سی سال پیش حکومت مقتدری که می گفتند پنجمین ارتش دنیا را دارد و در اواخر عمرش سه وعده صبح و ظهر و شب سفیر امریکا و انگلیس دیکته می کردند که پادشاهش چه کار کند و همه دنیا هم می گفتند تغییر حکومت به دلیل حمایت امریکا و انگلیس محال است، با اراده و خواست ملت ایران ساقط شد و در این سی سال هم ملت ایران از جایی که امثال دولت امریکا و انگلیس در سر اصل موجودیت نظام ما حرف داشتند، به جایی رسیدیم که آنها می گویند لطفاً در انرژی هسته ای محدودیت را قبول کنید، چهار هزار سانتریفیوژ داشته باشید. نانو تکنولوژی را هم لطفاً در کشور خودتان نگه دارید و به بقیه ندهید و در زمینه مسائل شیمیایی و پیشرفتهای علمی پیچیده هم لطفاً با کشورهای اسلامی همکاری نکنید و در نهایت هم گفته اند بیایید با ما معامله کنید. ما شما را به عنوان قدرت منطقه ای به رسمیت بشناسیم و به تعبیر آقای دکتر از پری فری (حاشیه) در بیایید شریک متن باشید. اما با منافع نامشروع ما کاری نداشته باشید. این نشان دهنده این است که ما در این سی ساله کاری نکردیم!؟ واقعاً باید درود گفت به این ملت.

سیدمجید تفرشی: من خیلی متأسفم از این نگاه که اگر کسی معتقد نباشد که باید برای تحلیل شرایط بریتانیا فحش و مرگ بر و زنده باد نگفت. اگر کسی می خواهد بیوگرافی خانم لمبتون را بنویسند همش نباید فحش اول و آخر نثار کند. باید زندگی علمی اش را هم بررسی کند. این آدم منافع ملی اش را فراموش کرده. به نظر من آدمی است که نگران ایران نیست و طرفدار انگلیس است. آیا اگر کسی معتقد نیست که محمدرضا شاه روزی سه وعده غذا با سفیر انگلستان نمی خورده و کلمه به کلمه زندگی اش دیکته از طرف آنها بوده. حتماً یک مشکل در دیدگاه و بینشش دارد.

بنده اعتقاد ندارم که محمدرضا شاه روزی سه وعده با سفیر انگلیس و امریکا غذا می خورده وقت این کارها را نداشته.

محمدرضا شاه و رضاشاه کسانی بودند که به شدت، بیش از حدی که شما فکر

می کنید، تحت تأثیر امریکا و بریتانیا بودند و بریتانیا و امریکا و دیگر دولتهای استعماری به شدت کشور ما را لطمه زدند یک نمونه خیلی کوچکش که در این کنفرانس به آن اشاره نشد که واقعاً وقتی به آن فکر می کنم بغض گلویم را می گیرد در یک دوره طولانی از حضور شرکت نفت انگلیس و ایران در یک دوره طولانی، پولی را که از نفت ایران به ایران داده می شد تقریباً نصف مالیاتی بود که به دولت انگلیس داده می شد. واقعاً گریه آور است. به هیچ وجه اعتقاد ندارم دوستانی که فکر می کنند باید به شعار و زنده باد و مرده باد علیه انگلیس قیام کرد. نگرانی شان از منافع ملی از من بیشتر است. اصلاً چنین اعتقادی ندارم. خودم را خیلی ایرانی و معتقدتر به منافع ملی از دوستان می دانم. خانم هم که فرمودند راجع به مسئله گروگان گیری بنده راجع به گروگان گیری دو تا مقاله به فارسی و یک مقاله به انگلیسی نوشته ام. دولت انگلیس در آن ماجرا هم دخالت داشت، هم کوتاهی کرده و مسئله استشهاد که جمع کردم هیچ ربطی به آن چیزی که شما گفتید نداشت. بحث شما کاملاً درست است و به جاست و هر چه تا به حال گفته شده کم است. صد برابر بیشتر باید گفته شود. استشهاد که گفتم، گفتم که شما چند تا سند تاریخی را بگیرید و بقیه را فراموش کنید. مثل استشهاد محلی جمع کردن هیچ ربطی به صحبتی که شما کردید نداشت. مطلب شما صد در صد درست است و بحثی که به نظر من وجود دارد اینکه دنیای امروز، دنیای بررسی دقیق است. بحثی هم که راجع به BBC کردم دقیقاً همین است. من معتقدم شما اگر می خواهید مخاطب حرفتان را گوش کند باید به شیوه ای حرف بزنید که دنیا آن را پذیرفته باشد. شما نمی توانید به دنیا فحش بدهید. به لمبتون به براون فحش بدهید و بگویید از اول زندگی اش از تولد تا مرگ خیانت و جنایت و دشمنی و فجیع کاری بود، بعد فکر کنید دنیا هم کتاب شما را باید بخواند. این گفتمان، گفتمان غلطی است و مرده و تاریخ مصرفش گذشته. در زندگی ادوارد براون نکات مثبتی هم بوده، نکات منفی هم داشته. لمبتون نکات منفی داشته، نکات مثبت هم داشته. مثل همه آدمهای دنیا. جاسوس بوده، خائن بوده، برای ما. برای کشور خودش خیانت کرده، من حتماً فکر می کنم جاسوس بوده و خائن بوده، در دوره ای بعد هم رفته درسش را داده. تا آخر عمرش هم معتمد دولتش و سازمان امنیتی کشورش بوده. این ربطی ندارد که بنده طرفدار کشورم نیستم. مطمئناً هم از شما ایرانی تر و ایران دوست تر هستم.

عباس سلیمی نمین: متشکرم من قبل از اینکه آقای تبریزی از دو دقیقه وقتشان استفاده کنند نکته ای را تصحیح بکنم. کدی که آوردند از آقای دکتر مصدق بود. احتمالاً دکتر مصدق گفتند، در یک سال مالیات انگلیسیها ۲۷ میلیون بود در حالی که به ما.

قاسم تبریزی: دوره جنگ جهانی اول

عباس سلیمی نمین: به ما هشت میلیون یا نُه میلیون دادند. یعنی نصف نبود. من اصلاح کنم که دکتر مصدق تأسف خودشان را می گویند که فقط میزان مالیاتی که شرکت نفت داد، دولت انگلیس آن قدر بود. چون ما صاحبش بودیم این رقم ۳/۱ بود.

قاسم تبریزی: من در پایان به دو نکته اشاره می کنم. شاید مقدمه کار جدیدی باشد. مسئله اول اینکه مباحث باید علمی باشد. جنبه مثبت را ببینیم. احتمالاً در این صد سال همیشه مثبت دیده شده. کمتر به آنها پرداخته شده. اگر مثبتی وجود داشته باشد. یعنی همان طور که جناب آقای سلطانی فرمودند حجم کتابهایی را که بیانگر جنایتها، خیانتها، دخالتهای انگلیس باشد چه مقدار است. دوم در مورد امثال ادوارد براون، میس لمبتون، سرپرسی ساکس و امثال اینها چقدر نقد کردند و آن چهره پنهانی و خیانتکار را نوشتند. چند تا پایان نامه دانشگاهی داریم، چند تا تحقیقات داریم؟ موضوع دیگری که فرمودند، مطالب ما باید علمی باشد که بپذیرند. دنیا بپذیرد. کدام دنیا ما را می پذیرد؟ حقوق بشر؟ سازمان ملل؟ که شاهد قضایای عراق و کجا و کجا است که انگلستان یکی از جنایتکارهای این معرکه هاست. رسانه های غربی اجازه می دهند؟ باز اشاره کردند در مسئله آلمان و مسئله دوران نازیها. من فکر می کنم اگر هم فرض محال به نظر خود من و به نظر آقایان فرض علمی، قرار هست که مثبتها را بگوییم، حداقل بیایید علمی آن عیوب را هم مطرح کنید. این همه مطالب در مورد چهره های فراماسونری نوشتند. فقط پرداخته اند که این نویسنده بود. مترجم بود، چند تا اثر داشت. یا آقای فلان چی و چی داشت. چرا آن بخش را به جامعه مان نمی گوییم که جامعه حق ندارد سئوال کند از ما.

البته مرگ بر آمریکا گفتن کار بسیار خوبی است. ما اعتقاد داریم مرگ بر اسرائیل هم می گوییم. البته نه با آن اشاره ای که برادرمان جناب آقای دکتر فرمودند. امیدوارم ایشان در اندیشه اش و در قلمش و در عملش اگر ما زبان داریم، ایشان با قلمشان [یاری کنند]

عباس سلیمی نمین: امیدوارم. این میزگرد دو فکر مختلف و دو پیام دارد که در برابر این پیام نباید مقاومت کرد. آقای تفرشی می فرمایند ما در ارتباط با سخن گفتن به جهان باید دقت کنیم که سخنان و مطلبمان پذیرفته تر باشد. این تذکر به جایی است. به نظر من باید همه محققین ما به نوعی عمل کنند که مخاطبی که با فرهنگ ما و سابقه تاریخی ما هم بیگانه است و نمی تواند لمس کند (من هرگز جرئت نمی کنم به کسی که آنجا با درد صحبت کرد توهین کنم. واقعاً این درد است اما این درد را یک انگلیسی هرگز نمی فهمد. ایشان وقتی می خواهد چیزی بنویسد نمی تواند با این درد بنویسد. این حرف درستی است. آقای تفرشی. ایشان باید بنشینند و قالبش را پیدا کنند. این حرف درستی است ما شکنجه شدیم. شلاق خوردیم. اگر قرار است با همین درد بیان کنیم

مسئله آن کسی که اصلاً با این درد بیگانه است خانم لمبتون برایش استاد دانشگاه است. او اصلاً برایش جاسوس نیست. آقای تفرشی هم باید بپذیرد آن چیزی را که تا به حال در مورد انگلیس و استعمارگران نوشتیم وجه حاکمش آن نیست که به ما مربوط است. به بُعد جهانی آن مربوط بود.

سیدمجید تفرشی: من مخالفش نیستم ولی اگر شما تحقیق کردید...

عباس سلیمی نمین: من می گویم دقت کنید، نمی گویم مخالف هستید. به نظر من دو طرف میزگرد برای همدیگر پیامی دارند. این پیام قابل استماع و قابل تأمل است. ان شاءالله این میزگرد برای همه عزیزان بهره لازم را داشته باشد. سپاسگزارم که تا این موقع روز تحمل فرمودید. امیدوارم با این استقبالی که نشان دادید پشتوانه و پشتگرمی بسیار خوبی برای پژوهشگران کشور باشد. تا با پشتگرمی بیشتری کار کنند و از این همایشها بیشتر برگزار کنند.

## مقالات

## نقش انگلستان در شکل گیری مرزهای شرقی ایران

ص: ۷۳

حسین اسکندری

اگر دوران حکومت صفوی را آغاز روابط سیاسی اقتصادی ایران با دول خارجی بنامیم، دوران حکومت قاجار را باید آغاز روند وابستگی سیاسی اقتصادی ایران نامید. در این دوره دخالتهای خارجی در امور داخلی ایران مشکلات و موانع اقتصادی را افزایش داد. دوره قاجار آغاز تغییرات بنیادی در فرهنگ جامعه ایران هم بود. ایران در عصر قاجار موقعیت استراتژیکی مهمی پیدا کرد. انگلستان به سرزمین ایران و بنادر جنوبی آن به چشم راههایی بر سر راه هند و چین می نگریست و از نظر روسها ایران تنها کشور مطلوب برای دست یافتن به دریاهای آزاد بود. موقعیت سرزمینی ایران حرکات استعمارگران روس و انگلیس را شدت می بخشید. رقابت سیاسی این دو نیروی استعمارگر در مسیر مشترک حمایت از نهادهای کهن حکومتی، حفظ وضع موجود سیاسی، حمایت از اعیان و اشراف، ایجاد اغتشاش و تحریکات در نواحی مختلف ایران تعریف شده بود که در نتیجه آن، با تضعیف حکومت مرکزی، بخش عظیمی از سرزمینهای حاشیه ای از پیکر سرزمین ملی جدا گشت.

انگلیسیها برای حفظ مستعمرات خود در هند و جلوگیری از دستبرد روسها که پی در پی در آسیای مرکزی به هندوستان نزدیک تر می شدند، کوشیدند تا افغانستان را به ناحیه ای حائل بر سر راه هندوستان تبدیل بکنند. روسها نیز برای رسیدن به مرزهای افغانستان و دستیابی بر سراسر آسیای مرکزی باید شتاب می کردند و باید از راه مرو و بلخ و هرات به این مقصود می رسیدند. دولت ایران نیز هرات را جزو خاک خود می دانست و می کوشید از روسها یاری بگیرد و نگذارد که هرات به دست افغانها و در حقیقت به دست انگلیسیها بیفتد. سرزمین هرات تا آن زمان همیشه جزو خاک ایران بود.

جنگ دوم ایران و روسیه از ۱۲۴۱ تا ۱۲۴۳ق و گرفتاریهای پس از آن مانع اقدامات دولت ایران در افغانستان شد از این رو در ۱۲۴۵ کامران میرزا، پسر محمود در افغانستان برابر ایران قیام کرد. پس از آن بار دیگر در ۱۲۵۷ در زمان محمدشاه و بار سوم در ۱۲۷۳ در زمان ناصرالدین شاه ایرانیان تا آستانه فتح هرات پیش رفتند و در هر دو بار هم دخالت مأموران انگلستان مانع شد.

قراردادهای مهم ارضی قاجارها

در حالی که قدرتهای بزرگ غربی نفوذ سیاسی اقتصادی و نظامی خود را در چهار گوشه دنیا توسعه می دادند، ایران ایالات شمال غربی خود را در قفقاز به نفع روسیه (در قراردادهای گلستان ۱۸۱۳م/۱۲۲۸ق و ترکمانچای ۱۸۲۸م/۱۲۴۳ق) و هرات را به سود افغانستان که امپراتوری بریتانیا از آن پشتیبانی می کرد (قرارداد ۱۸۵۷) و مرو را در شمال شرقی به نفع روسیه از دست داد و سرانجام در سال ۱۸۲۷م ایالت سیستان به اجبار میان ایران و افغانستان تقسیم شد.

۱. معاهده پاریس

۲. معاهده آخال

۳. معاهده گلداسمیت

امپراتوری انگلیس، از مدتها قبل هندوستان را قبضه کرده بود و به عنوان ابرقدرتی سلطه جو از هر فرصتی برای استعمار سایر سرزمینها سود می جست. قشون مسلط انگلیس با اشغال افغانستان در مرزهای ترکستان مستقر شد و به هرات حمله کرد و از طریق کارگزاران محلی خود در کابل و قندهار بر آنجا مسلط گردید. پادشاهان قاجار بی درنگ والی خراسان را مأمور سرکوب مهاجمان کرد و نیز نیروهای ایران پس از هشت ماه محاصره هرات را پس گرفتند.

وضع جغرافیایی و طبیعی کشور

پس از شکست ایران در برابر ارتش نیرومند روسیه، با تحمیل دو قرارداد شوم گلستان و ترکمن چای، بخشهایی از سرزمین ایرانی نشین قفقاز از قلمرو حکومتی سلسله قاجار جدا شد و از همان زمان، مرزهای کنونی در شمال غرب دریای خزر پدید آمد.

جنگهای روسیه با ایران و جداسازی بخشهای شمالی از ایران، فرصتهای مناسبی پیش آورد تا دولت استعماری بریتانیا که در هند پایگاهی سیاسی و نظامی پدید آورده بود در سراسر افغانستان و ماوراء النهر نیز نفوذ و سیطره یابد و در رقابت با فرانسه و

روسیه با برخورداری از شیوه های حکومت ملوك الطوایفی و برپا داشتن شورشهای مبتنی بر دسیسه و نیرنگ، بکوشد تا وضعی را پیش آورد که بخشهایی از شرق ایران، زیر سلطه مستقیم استعمار انگلستان درآید و بخشهایی هم به صورت کشوری درآید که بتواند به قول مک نیل «نقش سپری» در برابر چشم داشتهای جغرافیایی احتمالی روسیه نسبت به هندوستان بازی کند.

علت توجه انگلیس به ایران و افغانستان در زمان قاجار

سیاست بین المللی قرن هجدهم در آسیا و اروپا عملاً بر محور اندیشه های توسعه طلبانه سلطه گران اروپایی روسیه تزاری و انگلستان دور می زد. اما وزنه سنگین تر در کفه ترازوی انگلیس بود. از هنگامی که عملاًـ خاك هندوستان به تصرف آن دولت درآمد، روسیه تزاری در آسیای مرکزی دست به تصرفاتی زد و در ۱۸۶۴ تاشکند مرکز ترکستان را تسخیر کرد. این سلطه جویی روسها، دولت امپراتوری را نگران ساخت چرا که از طریق مرزهای شمالی، روسیه به هند نزدیک می شد. ده سال بعد روسیه چنان پیش رفت که عملاً با سرحدات شمالی هند همسایه شد. این برای هند قابل تحمل نبود بنابراین دولت مذکور در مانوری سیاسی قسمت باریکی را در ارتفاعات پامیر به دولت افغانستان واگذاشت و بدین وسیله راه نفوذ روسیه را مسدود ساخت. این تحرکات نظامی و سیاسی روسیه هشداری جدی برای انگلیس بود تا از طریق اظهار علاقه و دوستی با ایران، حائل سیاسی و نظامی تازه ای برای نجات انبار مواد خام خود پدید آورد.

در چنین شرایطی مطامع جهانگشایی ناپلئون بناپارت نیز ایجاب می کرد تا به مستعمرات انگلیس در شرق و جنوب آسیا توجه کند. همین امر خطری جدی تر برای انگلیس محسوب می گردید. زیرا ناپلئون به سادگی می توانست از طریق ایران و افغانستان هند را تسخیر کند. در واقع فتوحات ناپلئون، انگلیس را واداشت تا در فوریه ۱۸۰۰ سروان جان ملکم را به سرپرستی هیأتی به ایران بفرستد. وی در ژانویه ۱۸۰۱ موفق به انعقاد معاهدات تجاری سیاسی با دولت ایران شد. یکی از مفاد این قرارداد چنین بود که اگر افغانستان علیه هندوستان دست به هجوم نظامی بزند دولت ایران متعهد می شود که با افغانستان وارد جنگ شود و دولت انگلیس نیز متعهد شده بود در صورت حمله افغانستان یا فرانسه به سرزمین هند تا سرحد امکان لوازم و تجهیزات جنگی در اختیار دولت ایران قرار بدهد. فرانسه برای دستیابی به هندوستان هیچ راهی ساده تر و نزدیک تر از ایران نیافت و پس از تماسهایی با دربار ایران معاهده فین کنشتاین را با ایران امضا کرد و طی آن دولت ایران متعهد گردید تا بر ضد دولت

انگلستان وارد جنگ شود و تمام روابط سیاسی و تجاری خود را با آن دولت قطع و معاهدات را نیز ملغی اعلام کرد. در برابر به ارتش فرانسه اجازه داد تا از طریق ایران به هندوستان حمله نماید.

به هر حال فتحعلی شاه دریافت که دولت فرانسه نیز جز به فکر منافع و مطامع خود نیست و در این راه تا آنجا پیش رفته که با دشمن ایران روسیه قرارداد صلح بسته است، توصیه های اطرافیان شاه موجب گردید تا فرستادگان انگلیس را بپذیرد. سرهارفورد جونز در اوایل مارس ۱۸۰۹ به تهران رسید و موفق به عقد پیمان تجاری گردید. برخی از مفاد این پیمان چنین بود ۱. ایران بایستی مانع عبور هر نیرویی از خاک خود به سوی هندوستان شود ۲. دولت انگلیس حق دخالت در مخاصمات بین ایران و افغانستان را نخواهد داشت مگر اینکه طرفین از دولت مذکور تقاضای حکمیت نمایند.

مرزهای خاوری

علی رغم ناکافی بودن مطالعه و پژوهش درباره سرزمین های مرزی و مرزهای خاوری ایران با پاکستان و افغانستان، قدر مسلم این است که این مرزها نخستین «نیمه مرز» به معنی کنونی اش در جهان است که در نیمه دوم قرن نوزدهم پدید آمد. پیش از این انسانها با مفهوم «سرحد» آشنا بودند که معمولاً شامل نوار به نسبت پهناوری میان دو کشور می شد که در عمل نقش منطقه برخورد میان دو قدرت یا دو حکومت را بازی می کرد. گسترش رقابتهای امپریالیستی در قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم سبب پدید آمدن «اقتصاد جهانی» شد. از سوی دیگر، گسترش ارتباطات هم گام با نظام اقتصادی جدید در نیمه نخست قرن نوزدهم لزوم تعیین نقاط و خطوط دقیق میان دو حکومت برای تسهیل تماس میان نمایندگان سیاسی و بازرگانی آن دو حکومت و تأسیس گمرکخانه ها را پیش کشید و این مقدمه ای بود که خطوط مرزی به مفهوم کنونی در نیمه دوم قرن نوزدهم را پدید آورد. نخستین خطوط مرزی جدید در استرالیا، اروپا، آمریکای شمالی، افریقای جنوبی و میان ایران و امپراتوری هند بریتانیا ایجاد شد.

مرگ احمدشاه درانی در سال ۱۱۵۱ق فروپاشی کشور تازه تأسیس افغانستان را در پی داشت؛ و هرات و کابل و قندهار دوباره آیین دیرین امیرنشینهای وابسته در فدراتیو «ممالک محروسه» ایران را از سر گرفتند.

کامران خان، پسر محمودشاه ابدالی، امیر دست نشانده و وابسته ایرانی در هرات دست به طغیان زد و گذشته از قطع رابطه های وابستگی نسبت به تهران، با لشکرکشی به فراه و غوریان و سیستان، ماجراجوییهایی را علیه حاکمیت و تمامیت سرزمینی ایران

در آن دیـار آغـاز کرد. حاج میرزا آغاسـی سپاهی به هرات روانه کرد. این نیرو، هرات را در سال ۱۲۱۶ به محاصره درآورد. یـاغی گری و تحریکـات کـامران خـان تـا آن انـدازه زشت و آشـکار بود که حتی سـرجان مکنیـل (Sir John Mc Neil) وزیرمختار بریتانیا در تهران و معمار اصلی تئوری جداسازی هرات از ایران، در اسفند ۱۲۱۶ به دولت خود نوشت که حتی اگر حکومت هرات را حکومتی مسـتقل از ایران فرض کنیم «به نظر من تردیدی نمی تواند وجود داشـته باشد که شاه [ایران] کاملاً موجه است که علیه شاهزادگان کامران اعلام جنگ دهد.»

این هنگام مصادف بود با دوران «سـیاست مسـتقیم» بریتانیا در افغانسـتان؛ دورانی که بریتانیا بخش بزرگی از سرزمین افغانستان کنونی را به زیر نفوذ مسـتقیم خود درآورده بود. در این شـرایط هم مکنیـل به این نـتیجه رسـید که سرکشـیهای کـامران خـان ابدالی در هرات زمینه را برای جداساختن هرات از ایران آماده می سازد و هرات را «کلید دستیابی به هندوسـتان» معرفی کرد و بـه دولت هندوسـتان پیشـنهاد داد تـا تلاـش خـود را در راه جـداساختن آن از ایران به کـار گیرد و آن سـرزمین را به کشـوری مستقل تبدیل کند که بتواند نقش سپر را در برابر نقشه های جغرافیایی سیاسی احتمالی روسیه نسبت به هندوستان بازی کند

به محض این که نیروهای ایرانی هرات را به محاصـره درآوردند، مکنیل روابط سیاسـی هند بریتانیا را با ایران قطع کرد. دولت هند برای جلوگیری از سـقوط هرات، از یک سو کامران خان را تشویق به تجدید وابستگی به حکومت مرکزی ایران کرد و از سوی دیگر نیروی دریایی خود را به خلیج فارس فرستاد تا جزایر و کرانه های ایرانی را اشغال کنند.

این نیرو جزیره خـارک و کرانه های بوشـهر و خوزسـتان تا برازجان را اشـغال کرد. میرزاآقاخان نوری به درستی اهمیت خلیج فارس و کرانه ها و جزایر ایرانی را بر اهمیت هرات ترجیـح داد و فتح هرات را نادیده گرفت و به قرارداد صـلح ۱۲۳۶ (۱۸۵۷) پـاریس بـا بریتانیـا تن داد. این قرارداد توسـط فرخ خان امین الملک از سوی دولت ایران امضا شـد. ماده شـشم قرارداد پاریس زمینه را برای پدید آمدن مرزهای جدید در سرزمین های خاوری ایران آماده ساخت. این در حالی بود که بریتانیا تا این تاریخ نیمه خاوری بلوچسـتان بزرگ و خراسان بزرگ را به زیر کنترل مستقیم یا غیرمستقیم خود درآورده بود. هم زمان نیز برخی از کارگزاران ژئوپولیتیک بریتانیا، همانند سرهنگ هنگرفورد هلدیچ (Colonel Hangerford Holdich) ایده طبیعی بودن مرزهـا را تبلیغ می کردنـد و بر این باور بودنـد که مرزها بایـد جداکننـده سـرزمینها بوده بـدون توجه به یکپارچگی های قومی مردم ساکن در مسیر خطوط مرزی باشد. در نتیجه گیری این ایده

در کار تقسیم سرزمین های مرزی و ایجاد مرزهای سیاسی میان ملتها، مشکلات بزرگ انسانی سیاسی در سراسر جهان بویژه در خاورمیانه به وجود آورد. یکی از تبلیغ کنندگان این فکر، لرد جرج کرزن (Lord George Curzon) نایب الحکومه بریتانیا در هندوستان بود. وی درباره جدایی هرات از ایران نوشت:

ایران هرگز فراموش نخواهد کرد که آنچه امروز افغانستان باختری نامیده می شود در بزرگ ترین بخش تاریخ، خراسان بود که هرات به طور سنتی از سوی حاکمان نایب الحکومه ها و استانداران و یا امیران دست نشانده ایرانی اداره می شد، که این شهر محل سکونت مردمی از آیین و احساسات ایرانی است نه افغانی و اینکه هیچ منابع طبیعی یا تباری این شهر را از مشهد جدا نمی سازد.

این اقرار و تأیید صریح کرزن درباره ایرانی بودن هرات به این صورت در اسناد دولتی بریتانیا منعکس شده است: «دعاوی ایران نسبت به هرات، پیشینه درازی داشته است این شهر پایتخت خراسان خاوری بود و از دید جغرافیایی با هیچ مانع طبیعی از مشهد جدا نمی شد.»

برخلاف این اقرارهای صریح درباره ایرانی بودن هرات، رهبران دولت هند بریتانیا از هیچ تلاش آشکار غیرقانونی در جداساختن هرات از ایران کوتاهی نورزیدند. همین لرد کرزن در کتاب ایران و مسئله ایران، دیزرائیلی نخست وزیر بریتانیا (حکومت لندن) را به خاطر پیشنهادش در زمینه بازگرداندن هرات به ایران سرزنش کرده است و می گوید «لرد بیکنسفیلد (دیزرائیلی) هنگامی که گفت هرات را باید به ایران بازگرداند اشتباه غیرقابل توجیهی را مرتکب شد.»

در عین حال علی رغم اینکه هرات از تاریخ قرارداد ۱۸۵۷ پاریس رسماً از ایران جدا شد و به گونه صورت حکومتی مستقل در تحت الحمایگی بریتانیا درآمد، سلطان احمدشاه بلوچ شاه هرات استقلال یافته، تا شش سال پس از استقلال به دربار ایران، مالیات می فرستاد و انگلستان از درک این وضع که ناشی از آیین دیرین فدراتیو «ممالک محروسه» ایران بود، عاجز ماندند.

ص: ۷۹

مرزهای خاوری ایران و قراردادهای مرزی مربوطه

از زمانی که هندوستان بزرگ (شامل هندوستان، بنگلادش، پاکستان و کشمیر) مستعمره انگلیس شد، دو کشور ایران و افغانستان که مرز مشترک با روسیه تزاری داشتند برای انگلستان اهمیت حیاتی درجه اول یافتند و حریمی برای جلوگیری از توسعه طلبی روسیه تلقی شدند. از این رو امپراتوری بریتانیا برای جلوگیری از توسعه طلبی رقیب روس خود می کوشید تا راه حرکت روسیه را به جنوب سد کند. همواره چنین بوده است که اگر در شمال ایران قدرت انگلیسیها بر روسیه نمی چربید، در استانهای شرقی و جنوبی و مرکزی و تهران ترتیبات محکمی برای جلوگیری از نفوذ روسیه داده می شد در اینجا بود که حکام محلی و رؤسای عشایر اهمیت خاصی برای انگلیس یافتند چون حافظ منافع او در ایران بودند. در مورد افغانستان وصول به آبهای گرم در یک مرحله امکان پذیر نبود بلکه در گام اول باید افغانستان تصرف می شد و در گام دوم بلوچستان و به این ترتیب روسیه ارتش خود را به مرزهای هندوستان بزرگ می رساند. در زمان سلسله قاجاریه انگلستان در ایران و افغانستان بسیار فعال بود. علت اینکه انگلیس به ایران اهمیت بیشتری می داد این بود که با تصرف ایران حتی با تصرف شرق ایران (استانهای خراسان و سیستان و بلوچستان) توسط روسها امپراتوری جهانی انگلیس و بویژه هندوستان بزرگ در معرض مخاطره جدی قرار می گرفت لذا انگلیسیها موفق می شدند در طول قریب به صد سال توسعه طلبی روسیه را در جبال هندوکش متوقف کنند و نفوذ خود را در افغانستان تثبیت نمایند.

تاریخچه شهر هرات

هرات در زمان قاجارها

شهر هرات از دیرباز بخشی از خاک ایران بوده است و حکام آن نیز از طرف دولت مرکزی ایران منصوب می شده اند. از اوایل سلطنت فتحعلی شاه به بعد انگلیسیها در تعقیب برنامه بلندمدت خود دایر بر حراست هندوستان از دست اندازی قدرتهای رقیب مصمم شدند که بر سر راه شبه قاره هند موانعی پدید آوردند. طراحان سیاسی لندن پس از مدتها تأمل به این نتیجه رسیدند که برای سد شدن راه دست یابی به افغانستان از طریق ایران باید آن سرزمین را تماماً زیر نفوذ و سیطره خود داشته باشند و در آنجا شبکه ای از امرای محلی و مطیع سر به راه خود را به قدرت برسانند. هدف این بود که هم از این طریق منطقه ای حایل میان هندوستان و مرزهای غربی آن سرزمین به وجود آورند و هم با به دست گرفتن کنترل امرای محلی از طریق تحریکاتی در میان آنها، به اقتضای منافعشان وسایل مزاحمت دولت ایران را فراهم آورند و خود نیز در آن میان به عنوان داور حل اختلافات عمل کنند و بدین ترتیب منافع استعماری خویش را به

بهترین وجهی پیش برند. یکی از کانونهای عمده این تحریکات شهر تاریخی هرات بود. برابر نقشه آنان به هر ترتیب ممکن این شهر باید از پیکر ایران جدا می شد و به صورت دژی دفاعی بر سر راه هندوستان درمی آمد. سه بار در ایام سلطنت فتحعلی شاه، محمدشاه و ناصرالدین شاه به منظور بازگردانیدن هرات به آغوش ایران به این شهر لشکرکشی شد. یک بار شهر نیز به تصرف نیروهای ایرانی درآمد؛ ولی امپراتوری انگلستان هر بار با تمام قدرت نظامی خود وارد عمل شد و کفه ترازو را در جهت مطامع استعماری خویش و به زیان ایران سنگین کرد.

محاصره هرات و مرگ ناگهانی عباس میرزا

انگلیسها در تمامی پیمانهایی که در فاصله سالهای ۱۸۰۰ تا ۱۸۱۴ میان ایران و انگلستان منعقد گردید، همواره هرات را جزو لاینفک ایران شناخته اند؛ اما همین که ناپلئون شکست خورد و انگلیسیها توانستند پس از بیست سال نفس راحتی بکشند، سیاست خود را تغییر دادند و تصمیم به جداسازی هرات و بلوچستان از ایران گرفتند و حریم امنیتی جدیدی برای هندوستان به وجود آوردند. پس، شروع به تحریک و اغوای افغانها علیه ایران نمودند. به نظر دولت انگلیس و حکومت هند، نفوذ روسیه در اثر قراردادهای گلستان و ترکمنچای در ایران افزایش یافت و لازم بود هر چه زودتر افغانستان به صورت حدفاصل و حریم امنیتی هندوستان درآید. از این رو در میان قبایل افغانی به تبلیغ علیه ایران پرداختند و ماجرای جنگهای قفقاز و شکستهای ایران را در میان افغانها شایع کردند تا به آنها ثابت کنند که با حمایت انگلستان می توانند در مقابل دولت ایران مقاومت ورزند. در سپتامبر ۱۸۳۳ ارتش ایران به فرماندهی محمدمیرزا ولیعهد ثانی پس از تصرف سرخس، سپاه پنج هزار نفری کامران میرزا را در برابر هرات شکست داد و آن شهر را محاصره کرد. نزدیک بود در اثر پشتکار محمدمیرزا کار تصرف هرات خاتمه یابد که در ۱۵ اکتبر ۱۸۳۳ عباس میرزا، ولیعهد در حالی که آثار مرض مهلکی در او مشهود نبود و فقط ۴۸ سال از عمرش می گذشت به ناگهان درگذشت. خبر مرگ ولیعهد با فرمان معاونت محمدمیرزا از طرف فتحعلی شاه یک جا رسید.

هرات در این موقع مانند حوزه ای مستقل به وسیله کامران میرزا، فرزند محمودشاه اداره می شد. وزیر او یارمحمدخان به مأموریتی نزد ولیعهد ایران فرستاده شد و به او ابلاغ گردید که اگر اربابش قدرت شاه ایران را بر قلمرو خود به رسمیت نشناسد و خراج نپردازد هر آینه هرات محاصره خواهد شد. کامران میرزا جواب طفره آمیزی داد و بدین ترتیب لشکرکشی به افغانستان شروع گردید. عباس میرزا در این موقع به دربار

احضـار شـد و فرمانـدهی نظـامی قشون به محمـدمیرزا محول گردیـد و او هم در غوریـان شـروع به پیشـرفت نمود. یـک افسـر لهسـتانی موسوم به بروسـکی، شـاهزاده جوان را یاری می کرد و او در حالی که حلقه محاصـره را تنگ تر می کرد خبر مرگ عبـاس میرزا را دریـافت کرد. بنـابراین با عجله معاهـده ای بسـته شـد که بر طبق آن کامران میرزا پرداخت خراج به شاه ایران و تخریب استحکامات غوریان را پذیرفت. محمدمیرزا نیز با عجله به تهران آمد و به ولیعهدی منصوب شد.

مرگ فتحعلی شاه که با بریتانیای کبیر مناسـبات صـمیمانه داشت و تاج گـذاری محمدشاه که تقریباً به کلی تحت نفوذ روسـها بود برای سـیاست بریتانیا مضـر بود. گذشـته از مسـئله هرات، دولت ایران سیسـتان را یکی از ایالات خود می دانست و ضمیمه شدن آنجا را به دست کامران میرزا توهین و هتک احترامی به خود می دانست. موقعیت سیاسـی بریتانیا خیلی ضـعیف بود، چه در معاهده قطعی با ایران بریتانیا موافقت کرده بود که در صورت وقوع جنگ بین ایران و افغانستان از مداخله خودداری نماید. بـا وجود این چون وسـعت یافتن قلمرو ایران باعث می شـد که جاسوسان روسـی در نزدیکی هندوسـتان مسـتقر گردنـد، سـفیر بریتانیا تمام نفوذ خود را برای متوقف ساختن این لشکرکشی به کار برد.

توافق روسیه و انگلستان در مورد تضمین استقلال ایران

محمدشاه در ۳۱ ژانویه ۱۸۵۳ در تهران تاج گذاری کرد و نفوذ روسیه در دربار ایران به طرز فوق العاده ای افزایش یافت. این امر انگلستان را که از مقاصد نهایی روسیه در مورد افغانستان و هندوستان بیم داشت، نگران ساخت. در نتیجه در دسامبر ۱۸۴۳ لرد پالمرسـتون وزیر امور خارجه انگلسـتان به بلای، سـفیر در پترزبورگ دسـتور داد با زمامـداران روسـیه وارد مذاکره شود و آنان را راضـی کند که به اتفاق، استقلال و تمامیت ارضی ایران را به عنوان کشور حائل بین قلمرو دو دولت تضمین کنند. این پیشـنهاد دولت انگلسـتان که ظاهری فریبنده داشت، روسها را در فشار قرار داد زیرا اگر به آن پاسخ منفی می دادند وجهه آنها نزد ایرانیان به کلی از بین می رفت. لذا علی رغم میل باطنی خود به ناچار با آن موافقت کردند و سندی در همین زمینه بین دو کشور به امضا رسید.

عکس العمل انگلیس در مقابل سیاست آزادسازی شرق ایران

دولت انگلیس متوجه بـود که سـفیر روسـیه نفـوذ زیـادی بر محمـدشاه دارد و می دانست که شـاه ایران در نظر دارد اقـدامات گذشته را در سرکوبی امرای هرات و کابل

قندهار پی گیری کند و برای خنثی کردن نقشه های مطروحه از هیچ اقدامی فروگذار نبود از جمله اقدامات او:

۱. بازداشتن ایران از مداخله در امور افغانستان از طریق نمایندگان سیاسی انگلیس به این معنی که ماک نایل، وزیرمختار انگلیس در دربار محمدشاه مکرر به شاه یادآوری می کرد که ایران نباید در امور افغانستان مداخله کند.

۲. تقویت بنیه افغانستان؛ این امر به عهده فرمانفرمای هند گذاشته شده بود به این شکل که لرد اوکلند، مأموری به افغانستان فرستاد تا امرای افغانستان را به پایداری در مقابل ایران و نقض عهد و پیمان دعوت نماید و ضمناً نیروهای آنها را ارزیابی کند و در این رابطه دوست محمدخان بارگزایی، امیر کابل و کهندل خان، امیر قندهار را به یاری کامران میرزا دعوت کردند.

۳. انگلیس از دولت روسیه در خصوص دلیل تحریک ایران توضیح خواست و کنت نسلرود، وزیر امور خارجه روسیه موضوع را تکذیب نمود و اعلام کرد دولت روسیه در این خصوص نظری ندارد.

۴. ایجاد اغتشاش در داخل ایران؛ انگلیسیها از هر راهی برای رسیدن به مقصود استفاده می کردند. ایجاد بی نظمی و اختلاف هم بهترین راه بود تاریخ تحولات سیاسی و روابط خارجی ایران.

اعزام میرزاحسین خان آجودان باشی به لندن

در همان حالی که هرات در محاصره محمدشاه بود نماینده انگلیس، مک نایل در امور ایران مداخله و مدافعین هرات را با وسایلی به مقاومت تشویق می کرد. میرزاحسین خان آجودان باشی به لندن اعزام شد تا ضمن تبریک جلوس سلطنت ملکه ویکتوریا از سفیر انگلیس شکایت کند و تعویض او را بخواهد. مک نایل قبل از اینکه سفیر ایران اعزام شود، از جریان مطلع شد و تهران را ترک گفت و تصمیم داشت دولت متبوع خود را وادار سازد که سفیر ایران را نپذیرد یا مأموریت او را بلااثر گذارد. مک نایل در جراید لندن مقالاتی علیه ایران انتشار داد تا افکار عمومی را علیه ایران آماده سازد. میرزاحسین خان هم در ۲۳ جمادی الثانی ۱۲۵۴ از راه تبریز عازم اروپا شد و مأموریت داشت در طول راه با اولیای دولت عثمانی و امپراتوری اتریش و دولت فرانسه تماس بگیرد و مقاصد و اهداف ایران را به آنها نیز متذکر شود.

آجودان باشی در محرم ۱۲۵۵ وارد لندن شد. در پایتخت انگلیس از وی استقبال و پذیرایی رسمی به عمل نیامد. ناچار در هتلی اقامت کرد و از چند انگلیسی که مأموریتهایی در ایران داشتند، مثل الیس و سرگوراوزلی راهنمایی خواست و پس از

مـدتی معطلی در نـامه ای به لرد پالمرسـتون وزیرامور خـارجه انگلیس اعلام کرد که از جانب شاه ایران حامل نامه و هـدایایی برای ملکه انگلیس است و مأموریت دیگری هم دارد. لرد پالمرسـتون قرار ملاقاتی با آجودان باشـی گذاشت و در این ملاقات دولت ایران را متهم به عهدشـکنی کرد و با اظهار نارضایتی از نفوذ روسـیه در ایران تصریح کرد که همه اقدامات مک نایل به دسـتور دولـت انگلیس انجام گرفته و تعـویض او بی مـورد است و مـادامی که دولت ایران تقاضاهـای انگلیس را تـأمین نکند سفارت آجودان باشی در دربار انگلیس پذیرفتنی نیست.

میرزاحسـین خان آجودان باشـی نیز به راهنمایی عـده ای که با او در تماس بودند درصدد برآمد ذهن رجال انگلسـتان و افکار عمومی را نسبت به حقانیت ایران جلب نماید. در نتیجه در مجلس عوام سئوالی از لرد پالمرستون وزیر امور خارجه مطرح شد کـه وزیر جـوابی کامـل نـداد. موضـوع مسـکوت مانـد ولی آجـودان باشـی روزانـه امیـدی پیـدا کرد و مجـدداً دو نـامه به لرد پالمرسـتون نـوشت و توضـیح داد که بـا عـدم پـذیرش سـفیر ایران و فراخوانـدن سـفیر انگلیس از تهران موضـوع تیرگی رابطه همچنان ادامه خواهـد یافت در حالی که ممکن است با مـذاکره و تبادل نظر، نتایـج مطلوبی به دست آید. آجودان باشـی چون پاسـخی دریـافت نـداشت درصـدد ترک لنـدن برآمـد. در این هنگـام پیغـامی مبنی بر تأمـل چنـد روزه دریـافت کرد و پس از مشاهده بهانه جوییهای بیشتر انگلستان پس از ۴۱ روز اقامت در لندن از طریق فرانسه و عثمانی به ایران بازگشت.

مذاکره آجودان باشی با پالمرستون

در مذاکرات آجودان باشی با پالمرستون وزیر امور خارجه انگلیس مسائلی مطرح شد که بدین شرح بود:

۱. اعـتراض اصـلی دولت انگلیس این بـود که ایران به تحریـک روسـیه به هرات حمله و آن سـرزمین را محاصـره کرده است. پاسـخ آجودان باشـی این بود که قبلاًـ انگلیس همین اعتراض را به روسـیه کرده و دولت عـدم دخـالت خود را اعلام داشـته و انگلیس آن را پذیرفته است با این وصف چگونه و چرا اعلام عدم مداخله روسیه از جانب ایران در مسئله قابل پذیرش نیست.

۲. لرد پالمرسـتون اصـرار می ورزید که دولت باید از محاصـره هرات منصـرف شود و نقاطی مثل قلعه غوریان را به امیر هرات تعلق داشـته و هنگـام محاصـره اشـغال شـده به وی مسـترد دارد. پاسـخ آجودان باشـی این بود که شـاه ایران دست از محاصـره کشـیده و مراجعت نموده و قلعه غوریـان و نظـایر آن را انگلیس قبلاًـ ملـک ایران شـناخته و معلوم نیست طرح این مسائل برای چیست.

در مقابل اعتراضات انگلستان، سفیر ایران هم مواردی از عهدشکنیهای انگلیس را مطرح ساخت. از آن جمله دولت انگلیس به موجب ماده ای از معاهدات متعهد شده بود که در کشمکش ایران و امرای افغانستان مداخله نکند و حال آن که به نحو بارزی خلاف آن را عمل می کرد و ریشه همه اختلافات موجود، همان مداخله در موضوع هرات است.

بهبود روابط ایران و انگلیس پس از رفع محاصره هرات

با وجود این انگلیس ایران را متهم می کرد که وسیله تحریک روسیه شده، چگونه ممکن است محرک، مقصر شناخته شود. در چنین اوضاع و احوالی محمدشاه دست از محاصره هرات برداشت و متوجه بود که انگلیسیها او را به این بست کشانده اند. حاج میرزاآقاسی صدراعظم محمدشاه، از مداخله انگلیسیها در امور به این نتیجه رسیده بود که اگر در مقام و موقعیتش بماند باید با سیاست انگلیس همراه شود، زیرا گزارش آجودان باشی دلالت داشت که انگلیس هرگونه مانعی را از سر راه برمی دارد تا به مقاصدش برسد، بنابراین، مقامات ایران از شاه تا صدراعظم در مقابل انگلیس تسلیم شدند. قضیه محاصره هرات هم پایان گرفته بود و انگلیس هم دریافته بود که برای ادامه کار و کسب امتیازات با ملایمت و دوستی نتایجی بهتر به دست خواهد آورد زیرا:

۱. برای نفوذ کامل در افغانستان و تبدیل آن به سد محکمی در برابر هندوستان، محتاج دوره ای آرامش با ایران بود تا ایران مزاحمتی برایش فراهم نکند.

۲. نفوذ روزافزون روسیه در ایران بعد از ترکمنچای، انگلیس را به وحشت انداخته بود و تصور می کرد اگر سیاست همکاری روس و انگلیس تغییر ماهیت بدهد، روسیه می تواند با نفوذ در ایران، خطری جدی برای هندوستان انگلیس باشد لذا لازم است با سیاست دوستی، ایران را جذب نماید و نفوذش را گسترش بدهد.

بعد از محاصره هرات، راه نفوذ انگلیس هموار شد. نظر انگلیس این بود که امرای افغان را به طور کامل مطیع خود سازد و آنها را از هرگونه رابطه با ایران منع نماید و در اجرای این برنامه لازم بود تغییر و تبدیلی در امور افغانستان داده شود و اشخاص مورد اعتماد و اطمینان انگلیس مصدر امور قرار گیرند. در این تاریخ دوست محمدخان، امیر کابل و کهندل خان، امیر قندهار و کامران میرزا، حاکم هرات بودند که با کمک وزیرش یارمحمدخان امور را اداره می کرد دو نفر اول مورد اعتماد انگلیس نبودند وزیر با روسیه قول و قرارهایی گذارده و با ایران هم روابطی نزدیک داشتند و بنابراین باید تغییر می کردند و نفر دوم گرچه با کمک انگلیس مسلط شده بود اما در جهت تأمین نظر انگلیس باید تأمین لازم و کافی بدهد و مجری صدیق سیاست انگلیس باشد و از آن عدول ننماید.

## تغییر امرای کابل و قندهار و مستقر ساختن شاه شجاع

فرمانده کل هندوستان تصمیم داشت اتحادی سه گانه بین انگلیس، امیر پنجاب و شاه شجاع منعقد شود تا شاه شجاع با کمک سربازان امیر پنجاب و مساعدت مادی و معنوی دولت انگلستان به افغانستان رفته زمام امور را به دست گیرد. اتحاد سه برقرار شد. اتحادی که جنبه تجاوزکارانه داشت. آنان به این اتحاد جنبه دفاع از افغانستان دادند.

هیچ یک از امرای افغان، قدرت مقاومت در مقابل قوای عظیم فراهم شده را نداشتند. شهرهای غزنه، قندهار و کابل یکی پس از دیگری علی رغم تمایل مردم مسلمان، سقوط کرد و شجاع الملک مانند سلطانی فاتح وارد کابل شد و از آنجا به هندوستان برده شد و در آنجا اقامت گزید و کهندل دوست محمودخان و برادرانش هم پس از مقاومت هایی سرانجام به دولت ایران پناهنده شدند و نقشه انگلیس به طور دقیق در مورد سلطنت شاه شجاع به اجرا درآمد؛ اما کلیه امور افغانستان وسیله مشاورین انگلیسی شاه شجاع که در رأس آنها ماکنوتن و بورنس قرار داشتند انجام می گرفت.

## جنگ هرات

سمیتو در ۱۲۴۹ق به خدمت محمدشاه درآمد و فرمانده قشون برای تصرف هرات شد. وی پس از زحمات بسیار در ۱۲۵۴ق توانست شهر را به محاصره خود درآورد اما بی اطلاعی وی از سیاست دولت ایران سبب شد تا زحمات وی بی اثر بماند. سیاست دوپهلوی ایران در برابر انگلیس و روسیه نتیجه ای جز کشته شدن بیهوده سربازان ایرانی و اتلاف وقت بیشتر، اثری نداشت. سمیتو می نویسد؛ محمدشاه با صدور دستورهای مخفی، کاری می کرد که موفقیتی نصیب ارتش ایران شود تا به این ترتیب انگلیسیها را نیز راضی نگه دارد. زمانی که وی دو روز مهلت از دولت ایران خواست تا محاصره را به حصار اصلی شهر بکشاند و پیروز شود، با مخالفت زمامداران ایرانی مواجه شد. سمیتو می نویسد به حرف من گوش نکرد و دولت متبوعم (ایران) که ده ماه پیرامون هرات وقت هدر داده و یا به کارهای پوچ و بی معنی دست زده بود با دادن تنها دو روز مهلت موافقت نکرد. آنها برای اینکه حمله فوراً آغاز شود ساعت سعد را بهانه می آورند و می گفتند اوضاع ستارگان اکنون به گونه ای است که در صورت حمله فوری موفقیت با لشکر ایران خواهد بود اما حقیقت چیز دیگری بود دولت ایران می خواست با یک حمله شتاب زده شکست بخورم.

## بازگشت هرات به سوی ایران

هرات جزو خاک ایران بود. حاکم آنجا از بابت دولت ایران انتخاب می شد؛ اما سیاست انگلیس با توطئه و نقشه ای خاص آن را به وضعی انداخت که دیدیم تعهداتی

از کامران میرزا گرفت و درواقع دستگاه حاکمه هرات عامل بلااراده ای از انگلیس شد. همین شدت تسلیم و بیچارگی، مردم مسلمان افغانستان را بیدار ساخت و دولتمردان را تحت فشار قرار دادند. یارمحمدخان در این اندیشه بود که انگلیس تنها منافع خود را در نظر دارد و در موارد حساس حتی از مساعدت هم خودداری می کنند. او با توجه به خواسته مردم سرنوشت دوست محمدخان را بررسی کرد و اطمینان یافت دوستی با انگلیس ناپایدار است و بایستی چاره ای اندیشید که از دامی که گرفتار شده خلاص گردد. یارمحمدخان درصدد برآمد که با دولت ایران نزدیک گردد و از رویه گذشته اظهار ندامت کرد. در ۱۲۵۷ هیأتی را به مشهد فرستاد و نقطه اتکایش را در ایران جستجو کرد و کامران میرزا هم از روش وزیر خود، یارمحمدخان تبعیت کرد. نمایندگان انگلیس در هرات متوجه تمایل کامران میزرا و یارمحمدخان به ایران شدند و درصدد برآمدند آنها را دستگیر و هرات را ضمیمه قلمرو شاه شجاع نمایند اما لرد اوکلند با این اقدام موافقت نکرد و اصرار داشت یارمحمدخان را به طرف انگلیس جذب کند ولی در این امر موفق نشد و زحمات نمایندگان انگلیس در هرات بلااثر ماند.

جاسوس ناصرالدین شاه

پس از مرگ محمدشاه هیچ گونه مخالفتی برای جلوس ولیعهد شانزده ساله به تخت به عمل نیامد. هر چند که در ولایات اغتشاشات و ناامنی هایی روی داده بود، ناصرالدین شاه شش هفته پس از مرگ پدرش از تبریز به تهران آمد و در نیمه شب تاج بر سر گذاشت. در زمان ناصرالدین شاه، یارمحمدخان با موفقیت توانسته بود استقلال هرات را در مقابل ایران و طایفه بارگزائی کابل و قندهار حفظ کند. وی در ۱۸۵۱ درگذشت و صیدمحمد، که جوانی تقریباً کودن و هرزه بود به جای پدر بر تخت نشست. چون به واسطه بی لیاقتی او، عده ای به دشمنی او برخاسته بودند. صیدمحمد برای تحکیم موقعیت خود با ایران به مذاکره پرداخت. این اقدام بریتانیا را بر آن داشت تا دو سال بعد، معاهده ای به ایران تکلیف شد که به موجب آن دولت ایران متعهد شد که به هیچ اسمی نیرو به قلمرو هرات نفرستد مگر آنکه یک دولت خارجی به آنجا حمله کند. اگر چه ایران به این معاهده تن داد اما شکی نیست که شاه از آن هیچ رضایت نداشت.

وضع تهدیدآمیز ا یران برای افغانستان ایجاب کرد که دوست محمدخان، به عقد پیمان با بریتانیا روی آورد. بریتانیا بر ضد ایران از دو راه وارد عمل شد یکی غیرمستقیم و آن امضای معاهده دوم در ژانویه ۱۸۵۷ با دوست محمدخان بود و مطابق آن ماهیانه مبلغ یکصد هزار روپیه کمک خرج در طی جنگ به دوست محمدخان عطا می شد به

شرطی که تمام آن مبالغ را صرف ارتش خود نماید. به علاوه مقدار زیادی تفنگ برای تجهیز او روانه شد. دوست محمد هم حمله ای به هرات نکرد.

انگلیس و عدم مداخله ایران در امور هرات

دولت انگلیس به تدریج قسمتهای غربی و شمال غربی هند را که تا آن زمان جزء متصرفات کمپانی هند شرقی نبود، تصرف کرد و رسماً با افغانستان همسایه و هم مرز شد. انگلیس دوست محمدخان، امیر کابل را که سوابق خوبی با انگلیس نداشت با شیوه هایی خاص متحد و همراه خود ساخت. انگلستان بدین ترتیب می خواست هرات را به دوست محمدخان بسپارد و یا آن را به شکل سدی بین ایران و افغانستان قرار دهد. در هرات، یارمحمدخان که از ایران اظهار اطاعت می کرد، در ۱۸۵۰ درگذشت و پسر او صیدمحمدخان جای پدر را گرفت و او هم مثل پدر از شاه اعلام اطاعت می کرد. دولت انگلیس که وضع رابطه هرات و ایران را مغایر منافع خود تشخیص می داد به دولت ایران فشار آورد که از مداخله در امور هرات خودداری نماید و این سرزمین را مستقل تلقی کند و در مقابل ایران مدتی در مقابل این درخواست انگلیس که به زیان ایران بود مقاومت می کرد و بالاخره ناچار به تمکین شد و سرانجام در ۱۲۶۹/ژانویه ۱۸۵۳ ناصرالدین شاه و صدراعظم ایران تعهد کردند که از مداخله در امور هرات خودداری نمایند.

رنجیده شدن اتباع انگلیسی مقیم ایران

چون در ماه صفر سال ۱۲۷۳ شهر هرات افغانستان به دست نواب اشرف و الاحسام السلطنه سلطان مرادمیرزا، عم نامدار شاهنشاه قاجار ادام الله عمره و شوکته گشوده گشت، وکلای دولت بهیه انگلیس در هر شهری از ممالک محروسه ایران بودند. رنجیده خاطر گشته بنای خروج از بلاد ایران را گذاشتند. مثل اینکه وزیرمختار آنها از دارالخلافه تهران بیرون رفت و اخبار حرکت جهازات جنگی دولت بهیه انگلیس به بوشهر رسید. روز بیست و یکم این ماه سه کشتی جنگی انگلیسی وارد خور یعنی لنگرگاه بوشهر گردید و تا روز چهارم ربیع دویم، سی کشتی جنگی در خور بوشهر آمده لنگر انداخت و چندین کشتی دیگر در نواحی بصره و بغداد برای خریدن علوفه و گوسفند روانه شدند و سردار کل کشتیهای جنگی دولت انگلیس اترم بود.

نواب والا مؤیدالدوله به تدارک کارزار پرداخت و محمدتقلی ایلخان فارس و لطف علی خان، سرتیپ فوج قشقایی را روانه نواحی دشتی فرمود در روز هشتم ماه ربیع دویم شجاع الملک نوری شیرازی به عزم رزم انگلیس از شیراز خیمه بیرون زد. در باغ

جهان نما نقل مکان کرد و فوج سرباز خاصه و فوج سرباز چهار از فوج سرباز شیرازی و صد نفر سوار غلام دیوانی و چهار ارابه توپ و یک ارابه خمپاره و قورخانه به سرداری شجاع الملک، بعضی از راه کازرون و بعضی از فیروزآباد روانه بوشهر شدند.

انگلیسیها که به شماره چهار پنج برابر ایرانیها بودند، از هر جانبی با توپ بر ایرانیان تاختند و آنها را در هم شکستند. عید نوروز سنه ئیلان ئیل در شب بیست و چهارم ماه رجب این سال اتفاق افتاد. بزرگان لشکر ایران اردو را به استحکام تمام به جا گذاشته در انتظار خبر جنگ و صلح نشستند و چون امر مصالحه در میانه دولت علیه ایران و علیه انگلیس در شهر پاریس در روز هفتم رجب ماه ۱۲۷۳ به توسط جناب فخامت نصاب فرخ خان امین الملک کاشانی به انجام رسید و نتیجه آن عهدنامه عود سپاه ایران از شهر هرات و رجوع لشکر انگلیس از بندر بوشهر بود و بعد از وصول این عهدنامه سپاه انگلیس از بوشهر به هندوستان و لشکر ایران از هرات به دارالخلافه تهران عود نمودند.

عملیات بریتانیا بر ضد ایران

نقشه های مختلفی به مقامات نظامی بریتانیا عرضه شد از جمله اینکه ارتش هند مستقیماً با ارتش دوست و متفق افغان به سوی هرات حرکت نماید. نقشه دیگر که اجرای آن مشکل تر بود اینکه از بندرعباس به سوی هرات پیشروی کنند این هر دو نقشه محتاج کوشش زیاد و مخارج هنگفتی بود. بالاخره مقرر شد که در خلیج فارس و در محمره (خرمشهر فعلی) دست به عملیات زده شود و در وهله اول جزیره خارک را که در ۴ دسامبر گرفته شد تصرف نمایند. قلعه قدیمی هلندی (ریشر) به وسیله عده ای از تنگستانی ها که به طور ثابت و استوار دفاع می شد در موقع یورش بدان جا چهار افسر انگلیسی به قتل رسیدند و بعداً بوشهر بمباران شد و تسلیم گردید.

عملیات بعدی بر ضد محمره متوجه بود. در ماه مارس نیروی اعزامی سوار کشتی شدند و به سرعت تمام به سوی شط العرب راندند. محمره که مطابق عهدنامه ارزروم به دست ایران افتاده بود قویاً سنگربندی شد و آتشبارهای سنگین در هر دو طرف کارون نصب شده بود. سر جیمز اترم فرمانده قوای انگلیسی یک آتشباره و خمپاره ای روی الوارهای شناور تعبیه شده بود و شبانه با بالای رودخانه در نقطه مقابل آتشباره توپخانه ایرانی در ساحل راست کارون کشیده شد در هنگام صبح روز بعد آتش توپخانه کشتیهای بخار با کمک این آتشبار، قلاع را خاموش ساخت و کشتیهای نقلیه به کارون کشیده شده و نیروها در محلی از دو میلی بالای محمره پیاده شدند. ایرانیان فرار کرده و توپها، مهمات اردوگاه را در پشت سر گذاشتند. اترم یک دسته سفاین جنگی

کوچک در کارون تا به اهواز که تصرف شد روانه ساخت در حالی که ارتش ایران عقب می نشست و بدین طریق عملیات خاتمه یافت.

قطع رابطه انگلیس و نتایج جنگ هرات

دولت انگلیس برای حفظ هند می بایست راه رسیدن به این شبه قاره را از هر حیث در اختیار داشته باشد. افغانستان منطقه حدفاصل خطر بود و هرات هم بر طبق طراحان سیاست انگلیس می بایست از ایران جدا شود. چالرز موری، جانشین سرهنگ شیل به ایران آ مد تا با تهدید و ارعاب سیاست خشن، دولتمردان ایران را وادار به تسلیم نماید و تکلیف هرات به طور قطع به نفع انگلیس روشن شود. موری با ورود به ایران شروع به بهانه جویی کرد. همه جا دولت انگلیس برخلاف تعهدات عمل کرده بود. وساطت بوره نماینده دولت فرانسه برای رفع سوءتفاهم فایده نکرد و سرانجام موری پرچم سفارت را فرود آورد و سفارت را تعطیل کرد و در دسامبر ۱۸۵۵ با اهانتهایی به شاه از تهران خارج شد و روابط دو کشور قطع گردید.

وقایع ایران در رجب ۱۲۷۲ مارس ۱۸۵۶

روسها تقاضای صلح کردند. حسام السلطنه بعد از تصرف غوریان و بادغیسات و غیره به هرات رسیده بود. انگلیسیها در ۲۱ ربیع الاول ۱۲۷۲ چند کشتی جنگی و بادی به بوشهر آوردند و عده ناچیزی سرباز بحری پیاده کردند. میرزا آقاخان خود را دست پاچه وحشت زده نشان داد و از بی حساب بودن قوای انگلیس و اشغال سرتاسر خاک ایران مطالبی به عرض شاه رسانید لذا بدون درنگ مصمم شد فرخ خان کاشی را که صندوق دار شاه بود برای عقد صلح با انگلیسیها به پاریس بفرستد. حسام السلطنه قاصدی بادپیما به تهران فرستاد و نوشت که از آمدن کشتیهای انگلیس به بوشهر نگران نباشید، انگلیسیها هرگز نمی توانند از برازجان بالاتر بیایند. با وجود مراسلات پی در پی حسام السلطنه فرخان امین الملک را در یازدهم ذی القعده ۱۲۷۲ از راه اسلامبول به پاریس فرستادند پیش از آنکه فرخ خان به پاریس برسد در هفتم صفر ۱۲۷۳ هرات فتح شد. حسام السلطنه ضمن فتح نامه عریضه ای به شخص شاه نوشت که شورش سپاهیان هند شروع شده اگر اجازه می فرمایید با همین قشونی که همراه دارم به هندوستان بروم میرزاآقاخان در نزد شاه سعایت کرد و دلایل و شواهدی آورد که اگر حسام السلطنه به هندوستان برود، سلطنت ایران را هم به رایگان به دست آورد. حسام السلطنه قاصدها فرستاد و فریادها کرد که در هندوستان شورش عظیم برپا شده هر چه از انگلیسیها بخواهید خواهند داد. بیدار باشید، مفت نبازید، به خرج کسی نرفت.

ناپلئون سوم امپراتوری فرانسه اش را مرهون کمکهای پالمرستون بود. میرزاآقاخان صدراعظم ایران هم تبعه دولت انگلیس و نوکر سفارت بود. فرخ خان هم انگلیسها آبستن کردند. هنوز هیأت سفارت عراق راهشان خشک نشده بود که در هفتم رجب ۱۲۷۳ آن معاهده ننگین را امضا نمودند و افغانستان را یکسره به دولت انگلیس بخشیدند. با انعقاد معاهده پاریس، دولت ایران از حق خود به افغانستان با صلاح و صوابدید میرزاآقاخان نوری صرف نظر نمود.

نتیجه مخارج کمرشکن قشون کشی به افغانستان و کشته شدن هزارها فرزندان [ایران] به خواهش ناپلئون سوم برای قرضی که به پالمرستون صدراعظم انگلیس داشت به باد رفت و میرزاآقاخان از ملابس خاصه همایونی خلعت گرفت و بلافاصله برای انگلیسیهای بلادیده هندوستان، دفتر اعانه باز کرد و احکام خیلی سخت به حسام السلطنه صادر نمود که فوری هرات را از قشون ایران تخلیه نموده به خراسان مراجعت کند.

عریضه میرزاصادق نوری

میرزاصادق نوری در عریضه ای به شاه، دوازده فقره خیانت برای میرزاآقاخان برمی شمارد از جمله می نویسد:

بند ۹ حسام السلطنه از هرات نوشته بود از آمدن کشتیهای انگلیس به بوشهر مشوش نباشید با این قشون که دارند از برازجان بالاتر نمی توانند بیایند. شورش سپاهیان هند شروع شد، اجازه بفرمایید با این قشون که در اختیار دارم به هندوستان بروم. میرزاآقاخان پیش شاه تیه پاره کرده اگر حسام السلطنه به هندوستان برود شما را خلع و خودش شاهنشاه ایران خواهد شد.

بند ۱۰ فرستادن فرخ خان امین الملك به پاریس برای امضای معاهده صلح ایران و انگلیس با وجود اینکه شورش سپاهیان هند شروع شده بود معاهده را بی درنگ امضا کند.

بند ۱۲ با احضار حسام السلطنه و رها کردن هرات، شیعیان افغانستان گرفتار بلا شدند.

وقایع هرات در عهد ناصرالدین شاه

والی خراسان، حسام السلطنه در زمان ناصرالدین شاه هرات را محاصره و فتح کرد. هرات از رمضان تا صفر ۱۲۷۳ در محاصره سپاه ایران بود و حسام السلطنه با وجود تهدیدهای انگلستان و فشارهای دوست محمدخان هر لحظه حلقه محاصره را تنگ تر می کرد تا مقاومت مدافعین در هم شکسته شد و شهر به تصرف قوای ایران درآمد. خبر فتح هرات به زودی در تمامی ایران پخش شد و موجی از شادمانی کشور را فراگرفت.

سقوط هرات برای دولت انگلستان که چندین سال به منظور همراه کردن دوست محمدخان با خود برای تصرف این شهر زحمت کشیده و هزینه های بسیار سنگین متحمل شده بود ضربه ای هولناک به شمار می رفت و به اعتبار و حیثیت امپراتوری بریتانیا در منطقه لطمه ای بزرگ می زد به همین سبب طراحان سیاسی لندن درصدد برآمدند که به هر قیمتی حتی از طریق دامن زدن به جنگ تمام عیار با ایران، آب رفته را به جوی بازگردانند.

برخورد نظامی مناطق تنگستان با نیروی انگلیس

دولت انگلیس به اعتراف صریح زمامدارانش، هر وقت مصلحت و منافعش ایجاب می کرد، در امور داخلی ایران مداخله می نمود و در تضعیف این کشور پهناور کهنسال می کوشید و حتی به خاک ایران نیز نیرو اعزام می داشت و استقلال و تمامیت ارضی و حق حاکمیت ایران را نقض می کرد.

عملیات نظامی انگلستان در خلیج فارس

هنگامی که انگلستان نتوانست از طریق دیپلماسی مقاصد خویش را پیش ببرد مصمم شد تا با تجاوز نظامی به ایران مقاصد استعماری خود را درباره هرات به کرسی بنشاند. مقامات انگلیسی بر آن شدند تا بندر محمره، جزیره خارک و بندر بوشهر را آماج حملات نیروی دریایی خود قرار دهند. این نقشه در ربیع الثانی ۱۲۷۳ به اجرا درآمد و نیروهای انگلیسی در خارک پیاده شدند. در مرحله بعد بوشهر را به تصرف خود درآوردند. تحت چنین شرایط دشواری بود که هرات در سال ۱۲۷۴ق/۱۸۵۷م طبق معاهده پاریس از ایران جدا شد.

اعلان جنگ انگلیس به ایران در ۱۲۷۳ (۱۸۵۶) و اشغال بنادر جنوب

جنگ کریمه با شکست روسیه پایان یافت و فاتح حقیقی آن، انگلیس بود و این پیروزی موجب شد که به دولت ایران فشار بیشتری وارد سازد تا به کلی از هرات منصرف شده و مناطق افغانستان را به گونه بهتری محافظت کند و دوست«محمدخان که از سیاست انگلیس تبعیت می کرد و از ایران روگردان بود پذیرفت که در تکمیل پیمان ۱۸۵۵ قرارداد دیگری را امضا نماید و به همین منظور در اواخر ۱۸۵۶ به هندوستان رفت. پس از مذاکرات با ادوارد رولانس، پیمان جدیدی منعقد ساخت. این پیمان موقعیت انگلیس را در افغانستان پس از پانزده سال مستحکم نمود در حالی که انگلیس روابطش با ایران قطع شده بود و ایران هم در جریان حمله به هرات آزادی

بیشتری احساس می کرد. سپاهیان ایران به فرماندهی سلطانمراد میرزا حسام السلطنه حملات خود را در زمان محاصره هرات تشدید کردند. افسران انگلیس که پایان کار را نزدیک دیدند از هرات خارج شدند و عیسی خان و سایر مدافعین هرات هم امان خواستند و هرات تسلیم سپاه ایران شد. ناصرالدین شاه از حسام السلطنه و سرداران او تقدیر کرد و به وی خلعت و نشان داد؛ اما دولت انگلیس که در این پیروزی ایران را تحمل ناپذیر می دانست کشتیهای جنگی خود را به خلیج فارس گسیل داشت و در نوامبر ۱۸۵۶ به دولت ایران اعلان جنگ داد. ناوگان جنگی انگلستان جزیره خارک را اشغال و در بوشهر قوا پیاده کرد و به خرمشهر رفت. دولت ایران که انتظار این تهاجم را نداشت در مقابل متجاوزین انگلیسی دفاع لازم را نکرد. ناصرالدین شاه که متکی به ملت نبود و امید به کمک دولت دیگری هم نداشت راضی شد که در مقابل صلح با انگلستان هرات را تخلیه نماید و به این منظور فرخ خان امین الملک را مأمور کرد تا با سفیر انگلستان در قسطنطنیه تماس بگیرد و شرایط صلح را جویا گردد. شرایط پیشنهادی انگلیس سنگین و خلاصه آن به شرح ذیل بود:

۱. شهر هرات از قوای ایران تخلیه شود و خسارت وارده به مردم شهر پرداخت گردد.

۲. دولت ایران به عدم دخالت در امور هرات تعهد نماید.

۳. مطالبات اتباع انگلیسی هر چه زودتر از جانب دولت ایران پرداخت شود.

۴. پیمان تجاری جدیدی بین انگلیس و ایران منعقد شود و دولت انگلیس مجاز باشد در هر یک از شهرهای ایران که مایل باشد کنسولگری دایر نماید.

۵. صدراعظم ایران از صدارت معزول گردد.

۶. بندرعباس به امام مسقط واگذار شود زیرا وی در جهت منافع انگلیس برای ایران مزاحمت ایجاد کرده بود. چون پیشنهادهای انگلیس سنگین بود و نمی توانست مورد قبول ایران قرار گیرد بنابراین ناصرالدین شاه به فرخ خان دستور داد با وزیرمختار امریکا در استانبول مذاکره کند و وساطت امریکا را طلب نماید. دولت امریکا به دلیل اتخاذ سیاست انزواطلبی این پیشنهاد را نپذیرفت و فرخ خان عازم فرانسه شد تا میانجیگری این دولت را مطرح نماید.

وساطت فرانسه و انعقاد پیمان صلح پاریس بین ایران و انگلیس

فرخ خان امین الملک در پاریس به دیدار ناپلئون سوم رفت که روابط خوبی با انگلیس داشت و از او خواست تا شرایط بهتری برای صلح با ایران و انگلیس فراهم کند.

ناپلئون سوم این تقاضا را پذیرفت و مذاکرات سه جانبه ای در شهر پاریس صورت

گرفت و سرانجام با معاهده صلح ۱۵۷۵ بین ایران و انگلیس دوران جدیدی از روابط پیش آمد.

پیمان پاریس دارای یک مقدمه و پانزده ماده است امضاکنندگان پیمان از جانب انگلیس بارون کاولی سفیر انگلیس در فرانسه و از طرف ایران فرخ خان امین الملک بود که مشخصات آنها در مقدمه همراه با علل انعقاد پیمان آمده است.

در ماده پنجم، ایران متعهد شده بود که ظرف سه ماه به تخلیه هرات و دیگر نقاط افغانستان مبادرت نماید.

در ماده ششم، شاه ایران از هر نوع ادعای سلطنت و حاکمیت نسبت به هرات و سایر قسمتهای افغانستان دست برداشته متعهد گردد که در مداخله در امور آن سرزمین خودداری نماید.

هرات و افغانستان را مستقل بشناسد و از امرای آن هیچ گونه علامت اطاعت مثل سکه و خطبه و باج و خراج مطالبه نکند و دولت ایران تعهد می کند که اختلافی با امرای هرات یا سایر نقاط پیدا نمود، قوه قهریه به کار نبرد و موضوع را به اهتمامات دوستانه دولت انگلیس رجوع نماید و دولت انگلستان هم متعهد است که همیشه نفوذ خود را به کار برده و نگذارد از طرف ارتقای افغان مزاحمتی برای دولت ایران ایجاد گردد.

در ماده هفتم پیش بینی شده، چنانچه یکی از امرای افغان به حدود ایران تجاوز نماید و اقدامات اصلاحی مثمرثمر نشود دولت ایران می تواند با به کار بردن قوای مسلح از این تجاوز جلوگیری نماید مشروط بر آنکه قوای ایران پس از تأمین منظور انجام مأموریت خود بلافاصله به خاک ایران مراجعت نماید و دولت ایران این موضوع را وسیله و بهانه تصرف شهر یا قضیه ای از افغانستان قرار ندهد.

ماده چهادهم قرارداد مقرر می دارد بلافاصله پس از مبادله اسناد مصدق عهدنامه سربازان انگلیسی که در خاک ایران هستند از عملیات خصمانه دست خواهند کشید و به محض آنکه خاک افغانستان از سربازان ایران تخلیه و پذیرفته شدن سفیر انگلستان در تهران عملی شد، دولت انگلستان نسبت به تخلیه خاک ایران اقدام خواهد نمود.

پس از امضای پیمان در مدت کوتاهی (۱۲۷۳ مه ۱۸۵۷) وارد مرحله اجرا گردید. اولین نمودار اجرا بازگشت سرچارلز موری وزیرمختار انگلیس بود.

دولت ایران، به حسام السلطنه دستور داد هرات را ترک کند. وی با زحماتی که در این مورد کشیده بود مایل به تخلیه و ترک هرات نبود ولی بالاـخره ناچار به اطاعت و اجرای پیمان شد و با جمعی از اهالی شهر هرات که با او همکاری کرده بودند از هرات خارج شد. حکومت هرات به برادرزاده و داماد دوست محمدخان (سلطان احمدخان) تسلیم شد. آنچه را که روس در ۱۱۸۲۸ به موجب معاهده پاریس، ترکمنچای پس از

۲۵ سال جنگ به دست آورد، انگلیس بعد از ۲۵ سال توطئه و مبارزه و سیاست مزدورانه در ۱۲۷۳ با معاهده پاریس به دست آورد. روسها قفقاز را و انگلیس هم افغانستان را از ایران گرفتند. در تمام مدتی که ایران درگیر با روسها بود عمال انگلیسیها در تمام شهرهای ایران آشنا و دوست تهیه می کردند تا در موقع لزوم از آنها استفاده کنند. حتی در میان عشایر نفوذ یافتند و شیوخ خلیج فارس را عامل خود ساختند. بعد از پیمان پاریس، سیاست انگلیس عوض شد و از این به بعد صرف اخذ امتیاز گردید.

عهدنامه صلح پاریس

ناپلئون سوم، فرخ خان امین الملک را در ۲۵ ژانویه ۱۸۵۷ طی تشریفات باشکوهی به حضور پذیرفت و با وساطت وی، مذاکرات صلح بین فرخ خان و لرد کاولی سفیر انگلیس در پاریس آغاز شد.

طبق عهدنامه ای که در ۴ مارس ۱۸۵۷ (۱۲۷۳ق) بین فرخ خان و لرد کاولی به امضا رسید، صلح برقرار گردید و انگلیسیها متعهد شدند قوایشان را در مدت کوتاهی از خاک ایران خارج سازند و اسرای جنگی ایران را آزاد کنند. در مقابل، دولت ایران متعهد گردید بی درنگ هرات را تخلیه و از هرگونه ادعای حاکمیت نسبت به هرات و سایر نقاط افغانستان صرف نظر کند و در امور داخل آن کشور هیچ گونه دخالتی ننماید. دو دولت حق افتتاح کنسولگری در شهرهای مهم یکدیگر را به رسمیت شناختند. فرمانده نیروهای انگلیسی به محض اطلاع از این خبر دستور تخلیه خاک ایران را داد و در ظرف مدت کوتاهی بوشهر و خارک و اهواز و محمره از قوای انگلیسی تخلیه شد. با سلطان مسقط هم قراردادی منعقد گردید که به موجب آن قرار شد چابهار و بندرعباس به مدت بیست سال و از قرار سالی شانزده هزار تومان به وی اجاره داده شود و جزایر هرمز و قشم را هم جزء قلمرو ایران بشناسد و به آنها تجاوز نکند. اسناد مصوبه عهدنامه صلح در بغداد مبادله شد.

سیستان و اشغال نیمه خاوری

تجاوزهای مداوم حکومتهای کابل و قندهار و بعدها جانشینان دوست محمدخان در افغانستان به سیستان و اشغال نیمه خاوری این استان، زمینه را برای اجرای مفاد ماده ششم قرارداد صلح ۱۸۵۷ پاریس درمورد داوری دولت هند بریتانیا در اختلاف سرزمینی و مرزی با افغانستان آماده ساخت. احمدخان و ابراهیم خان از سرداران بلوچ سیستان، خود و سرزمینهای تحت فرمانروایی خود را در بخش خاوری و شمالی دلتای هیرمند (لاش جوین، چخانسوز و نادعلی) به تابعیت امیرشیرعلی خان امیرخان افغانستان درآوردند. این ماجرا که در سال ۱۲۴۴ (۱۸۶۵) رخ داد سبب تحریک

امیرعلم خان سوم خزیمه حشمت الملک، امیرقاینات و سیستان گردید که با امیرشیرعلی خان افغان در رقابت بود و منجر به واکنش نظامی شد. دولت ایران در پاسخ به شکایت دولت ایران به دولت بریتانیا در لندن شکایت برد. لرد راسل [Lord Russell] وزیر امور خارجه بریتانیا در پاسخ به شکایت دولت ایران بی پرده نوشت که بریتانیا علاقه ای به این مسئله ندارد و دو طرف می توانند با توسل به زور اسلحه، حقوق خود را در سیستان ترمیم کنند.

با دریافت این نامه، امیرعلم خان حشمت الملک به بخش اشغال شده سیستان از سوی افغانان در خاور دلتای هیرمند حمله برد و آن سرزمین ها را همان سال به ایران بازگرداند. سیستان از آن تاریخ رسماً در حکومت مرزداری نیمه مستقل خزیمه ادغام شد و به دلیل حساسیت استراتژیک ویژه اش، در مقام «ولیعهدنشین» آن حکومت مرزداری، سیستم حکومتی محلی نیمه مستقلی را در سازمان حکومتی مرزداری خودمختار خزیمه به وجود آورد. پیش از آن، حکومت مرزداری سیستان در دست خانواده کیانی بود و آنان خود را از بازماندگان کیانیان افسانه ای می شمردند.

امیرعلم خان خزیمه پسر بزرگ خود، امیرعلی اکبرخان حسام الدوله دوم (حشمت الملک دوم) را به عنوان «نایب الحکومه» روانه سیستان کرد و او تا آخر در مقام «امیر سیستان» ماند. وی در اواخر عمر به بیرجند، مرکز حکومت خودمختار مرزداری خزیمه در قاینات بازگشت و پسرجوان خود، امیرمعصوم خان حسام الدوله سوم را مأمور سرپرستی امور سیستان کرد. این وضع تا سال ۱۳۱۶ (۱۹۳۷) ادامه یافت. در آن سال امیرمعصوم خان خزیمه از امیری قاینات و سیستان استعفا کرد و به حکومت مرزداری نیمه مستقل ۱۳۰۰ ساله خزیمه در قاینات و سیستان پایان داد. در آن تاریخ سیستان و بلوچستان در هم ادغام شد و در قالب استان جداگانه ای در نظام سیاسی جدید ایران درآمد. به هر حال، تنبیه سرداران یادشده بلوچی سیستان سبب شد تا امیر افغانستان، امیرشیرعلی خان، به موجب قرارداد سال ۱۸۵۷ خود با هند بریتانیا از ایران به دولت هندوستان شکایت برد. دولت هند بریتانیا نظر وزیر امور خارجه بریتانیا را در زمینه مختار بودن ایران در تأمین حقوق خود در سیستان، ولو با استفاده از زور اسلحه بی ربط و مردود شمرد و حکمیت مرزی افسران خود را به موجب ماده ششم قرارداد پاریس با ایران و قرارداد ۱۸۵۷ خود با افغانستان تحمیل کرد. بدین ترتیب کار شکل گیری نهایی مرزهای خاوری ایران آغاز گردید.

داوری مرزی گلداسمید در سیستان

داوری مرزی گلداسمید در سیستان با مشکلات فراوانی آغاز شد. کارشکنی های

میرزامعصوم خان انصاری، نماینده دولت ایران در کمیسیون به اوج رسید. وی به مأموریت گلداسمید در سیستان شدیداً بدبین بود و در یادداشتهای فراوانش به دولت ایران پافشاری می کرد که گلداسمید در نظر دارد همه سیستان را به افغانستان بدهد.

میرزامعصوم خان، پس از عبور از بلوچستان و ورود به خاک سیستان، حشمت الملک اول امیر قاینات و سیستان را از تردیدهای خود نسبت به مأموریت گلداسمید آگاه ساخت. امیرعلم خان نیز تا توانست در کار کمیسیون گلداسمید کارشکنی کرد. وی در نصرت آباد که یکی از خانه های خود را بنا کرده بود و بعدها «زابل» نام گرفت، میرزامعصوم خان انصاری را در یکی از بناهای مجلل خود سکونت داد و ژنرال گلداسمید و همراهان انگلیسی او را به ساختمانی محقر منتقل ساخت و اجازه نداد نماینده افغانستان در کمیسیون داوری مرزی و سرپرست یا «مشاور» او، ژنرال پولاک (Pollock) گام بر خاک سیستان نهند و تأکید کرد که نخواهد گذاشت خاک سیستان به امیرافغانستان داده شود. وی در این راه تا آنجا پیش رفت که نامه ویژه ناصرالدین شاه دایر بر موافقت دولت وی با داوری گلداسمید را بی ارزش شمرد. در نتیجه این برخوردهای محکم وی، گلداسمید در گزارشی به دولت هند بریتانیا نوشت:

امیر قاین قدرت زیادی دارد. نماینده ایران در کمیسیون مرزی به دست او بازی می کند و مرتباً از نامه لرد راسل یاد می کند. وی می گوید هیچ بخشی از مایملک کنونی ایران، قابل بحث نخواهد بود.

با دریافت این یادداشتها و بر اساس این گونه آگاهیها، دولت هندوستان در نامه ای از ژنرال پولاک، مشاور یا سرپرست نماینده امیرافغانستان در کمیسیون مرزی گلداسمید نوشت:

ایران بخشهای اصلی را چنان محکم در اختیار دارد که نظر داوری مرزی باید به سود ایران باشد ولی... چنین مرزی (روی شاخه اصلی هیرمند در دلتا)، اگرچه همه آنچه را که خواسته افغانستان است برآورده نمی سازد، می تواند منافع افغانستان را تأمین کند.

این نامه از یک سو، نشان می دهد که هند بریتانیا قصد داشت بخشهای بزرگ تری از سیستان را به افغانستان دهد ولی قدرت نمایی های امیرعلم خان خزیمه مانع از این کار شد و از سوی دیگر زمینه ای فراهم ساخت تا بر اساس آن ژنرال گلداسمید توانست مرزهای دو کشور را روی شاخه اصلی هیرمند در دلتا قرار دهد و آنچه را «سیستان داخلی، یا سیستان اصلی» نام داده بود به ایران بدهد و بخش بزرگ تر آن سرزمین را که وی «سیستان خارجی» نامیده بود به افغانستان ببخشد.

اعتراضات و کارشکنیهای امیرعلم خان خزیمه، امیر قاینات و سیستان و میرزامعصوم خان انصاری، نماینده دولت ایران در کمیسیون داوری سبب شکایت

گلداسمید از آنان نزد مقامات بریتانیا و درخواست از آنان برای اعمال نفوذ در تهران شد تا کمیسیون داوری مرزی از شر آن دو رها شود. وی در کتاب خود نیز از کارشکنیهای این دو نفر ناله سر می دهد در نتیجه این شکایتها، نه تنها امیرعلم خان خزیمه در اوایل سال ۱۲۵۱ (۱۸۷۲) از حکومت سیستان معزول شد و شخصی به نام صمصام الملک به جای او حکومت سیستان را گرفت و بخش بزرگی از املاک شخصی و خانوادگی امیرعلم خان در خاور شاخه اصلی هیرمند به افغانستان داده شد، بلکه میرزامعصوم خان انصاری ناگهان ناپدید گردید و دیگر از او در این رابطه نامی و نشانی به میان نیامد. امیرعلم خان خزیمه در فروردین ماه ۱۲۵۳/دسامبر۱۸۷۴ دوباره حکومت سیستان را به دست آورد و ناصرالدین شاه که متوجه اشتباه خود شده بود شمشیر مرصعی را به پاس خدماتش در سیستان به وی اعطا کرد.

گلداسمید کار تعیین مرز سیستان را در سال ۱۲۵۱/۱۸۷۲ به پایان رساند و نتیجه کار را به تهران برد. در تهران این اسناد، در نهایت بی خبری به امضای میرزاملکم خان ناظم الدوله به عنوان نماینده ایران در کمیسیون حکمیت گلداسمید (به جای میرزامعصوم خان انصاری) رسید. میرزاملکم خان در حالی اسناد تعیین مرزهای سیستان را امضا کرد که حتی سیستان را ندیده و از چگونگی کار مطالعات مرزی و تعیین مرز کمترین آگاهی را نداشت. وی پس از دو بار دیدار با گلداسمید در تهران و پس از برخی لفاظیهای بی مورد و بی نتیجه، خطوط مرزی تعیین شده از سوی گلداسمید و نقشه های مربوط را به نمایندگی از سوی دولت ایران امضا کرد. تنها موردی که در تصمیمات مرزی گلداسمید یادی از آب هیرمند دارد به این قرار است «فراتر، باید کاملاً درک شود که هیچ کاری از سوی دو طرف نباید صورت گیرد که نتیجه اش دخالت در آب مورد نیاز برای آبیاری در کرانه باشد.»

پس از تأسیس دولت افغانستان، سیستان موقتاً تحت تسلط امرای کوچک محلی هرات و قندهار و کابل درآمد؛ اما در نیمه دوم سده نوزدهم دوباره ایران قدرت خود را بر قسمت اعظم آن شهرستان مستقر کرد. اختلاف مرزی ایران و افغانستان در سال ۱۸۷۲ با حکمیت هیأتی که سرفردریک گلداسمید در رأس آن قرار داشت حل و فصل شد.

### سیستان از نظر انگلیسیها

از نظر انگلیسیها سیستان ارزش فراوان سوق الجیشی داشت. «تصرف آن اقدام مقدماتی مهمی خواهد بود برای پیشروی همه جانبه به سوی هند یا حمله به افغانستان». در عین آنکه عمال انگلیسی آهسته راه شمال را در پیش می گرفتند، عمال روس با عنوان بازرگانی به آمد و شد در طول مرزهای افغانستان و هندوستان

می پرداختنـد. چالرز هاردینگ، متصدی امور سـفارت انگلیس در تهران در غیاب سـرمورتیمودیورند هدف روسـها را آن می دانست که تـا جنوبی ترین نقطه یعنی تا سیسـتان ریشه بدواننـد تا بتواننـد مرزهای هندوسـتان را دور بزننـد. او در خاطراتش به خویشـتن می بالـد که بـا آوردن عـده ای سـرباز هنـدی به مرز، نقشه روسـها را بر هم زده و آنان را وادار کرده است که بساط خود را برچینند و بروند.

ه. س. بـارنز وزیر امور خـارجه هندوسـتان به هاردینگ نوشت که حکومت هندوسـتان «در تأکیـد این مطلب که بریتانیای کبیر علاقه بسـیار فراوان نسبت به سیستان دارد» بی نهایت اهمیت قایل است. در اواخر سال ۱۹۰۱/۱۳۱۹ عده ناچیزی از افراد نظامی هندی و انگلیسی به فرماندهی سروان وب ویر پاسگاهی در میرجاوه تأسیس کردند. این نقطه، دهی است در ساحل رود تالاب در محلی که عموماً آنجـا را جزو خـاک ایران می شـناختند و می پنداشـتند میرجاوه از نظر مرکز ذخائر راه بازرگانی سیسـتان حائز کمال اهمیت برای انگلیسـیها است و تصور می کردند که دزداب (زاهدان کنونی) نیز چنانچه روسـیه به کشیدن راه آهن مشرق ایران تا خلیج فارس اقدام کند برای دولت بی نهایت اهمیت خواهد داشت.

سیستان پس از معاهده پاریس

یکی از مهم ترین مسائلی که دولت انگلیس پس از امضای معاهده پاریس با آن مواجه شد مسئله سیستان بوده است. شاه ایران در بین سالهـای ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۳ مکرر از دولت بریتانیـا دعوت کرد که در مقابـل تجـاوز افغانهـا وساطت کنـد اما جواب دولت انگلسـتان این بود که چون آن دولت سـلطنت شاه را در سیسـتان به رسـمیت نمی شـناسد نمی توانـد در این کار مداخله نماید بلکه طرفین بایـد آن را حتی به زور شمشـیر حـل کننـد. اعلام این سـیاست و خـط مشـی به نفع ایران بود. در این موقع دولت بریتانیا رویه عـدم مـداخله را ترک کرد و به اسـتناد ماده ۶ عهـدنامه پـاریس پیشـنهاد حکمیت داد و دو دولت مزبور نیز با آن موافقت کردند.

سرفردریـک گلداسـمید، نخستین مـدیر تلگراف در ایران، در ۱۸۶۴ متوجه شـد که در مغرب گوادر هیـچ گونه مأمور رسـمی ثابتی وجود ندارد تا بتواند با او مذاکره نماید. بنابراین از نظر کشـیدن خط تلگراف و نیز حفظ منافع ایران چنین صلاح دید که مرز ثـابت مشخصـی تعیین گردد و برای اجرای این منظور باب مـذاکرات مفتوح شـد و منجر به توافق برای تشـکیل کمیسـیون مشترک از بریتانیای کبیر و ایران و کلات گردید. ژنرال گلداسـمیت به سوی گوادر رفت. در آنجا ماژورلوت که از مرز مورد بحث بازدید و نقشه برداری کرده بود و می توانست اطلاعات جمع شده قبلی را در این ناحیه کامل

سازد، به او پیوست.

پس از آن کمیسر بریتانیا نظر داد که مرز ایران را از یک نقطه واقع در مشرق گوادر تا کوهک محدود و معین نمود. شاه این خط سرحدی را پذیرفت زیرا با نظریات و دعاوی ایران موافق و مساعد بود. گلداسمیت از این موفقیتی که نصیب او شده بود مورد تحسین قرار گرفته و برای دست زدن به کاری مشکل تر تشویق و ترغیب گردید.

کمیسیون حکمیت سیستان

سرفردریک گلداسمیت پس از موفقیت در تعیین و تصویب سرحد مکران مأمور سیستان شد تا در موضوع دعاوی ایران و افغان قضاوت و حکمیت نماید. میسیون انگلیسی از بندرعباس و ژنرال پولوک نماینده لردمایو، فرمانفرمای هند و نیز دکتر بلر مستشرق نیز به آنها پیوستند. ژنرال گلداسمیت در حکم داوری خود بین سیستان اصلی و سیستان رویی فرق گذاشته بود. او سیستان اصلی را از نیزار واقع در شمال کانال اصلی در جنوب معین کرده و این ناحیه در آن موقع به وسیله رود هیرمند در طرف مشرق محدود بود. این قسمت که در حدود ۹۵۰ میل مربع مساحت و ۴۵ هزار نفر جمعیت داشت، به ایران واگذار شد. سیستان رویی یا ناحیه ای که در ساحل راست رود هیرمند بود به افغانستان داده شد. از نقطه ای که کانال اصلی نزدیک سد بزرگ موسوم به بند سیستان شروع می شود سرحد اعلام شده تا کوه ملک سیاه امتداد پیدا می کند. این محل امروزه محل التقاء مرز دو کشور ایران و افغانستان با امپراتوری هندوستان می باشد.

تعیین حدود سرحدی سیستان، دومین وظیفه مأموریت مخصوص جنرال گلداسمیت بود. با خاتمه موضوع سرحد ایران و کلات، جنرال از تهران به لندن رفت و گزارش عملیات خود را به دولت انگلیس داد و برای عملیات آینده خود دستور گرفت و در دهم نوامبر ۱۸۷۱ مجدداً عازم ایران گردید.

برابر این حکمیت، قشون ساخلوی دولت ایران قلعه نادلی را باید ترک می کرد. در این صورت مجرای اصلی رود هیرمند زیردست کوهک سرحد شرقی سیستان دولت ایران خواهد بود. خط سرحدی نیز از کوهک شروع می شد و تا تپه های غربی دشت سیستان ادامه می یافت.

جدایی سیستان از ایران

اما کار دخالت انگلیس در ایران به اینجا ختم نشد. بریتانیا پس از مدتی درصدد برآمد در جنوب شرقی ایران و ساحل شمالی خلیج فارس حریم امنی به دست آورد و طوری اقدام نماید که اگر روسیه روزی خواست به هندوستان حمله نماید پیش بینی

لازم شده باشد. به همین جهت انگلستان ابتدا در سیستان به فتنه انگیزی و آشوب پرداخت و در اوت ۱۸۷۲م نماینده بریتانیا سیستان را به دو قسمت کرد و بخشی از آن را در اختیار افغانستان قرار داد.

میرزاحسین خان سپهسالار هنگام انتصاب به صدارت به جز امتیاز رویتر و تدارک سفر ناصرالدین شاه به فرنگ به تعهدات دیگری نیز در مورد سیستان و بلوچستان به دولت انگلیس داده بود. اختلافات مرزی بین ایران و افغانستان در منطقه سیستان با حکمیت انگلیس به گونه ای که خواست آن دولت بود، حل و فصل گردید. اما در مورد بلوچستان، دولت انگلیس در این دوره موافقت ایران را برای کشیدن سیم تلگراف از جاسک تا کراچی کسب کرد. دولت انگلیس که در پی بسط نفوذ خود در این نواحی بود، در جریان سیم کشی، ناامنی منطقه را بهانه قرار داد و پس از انجام مذاکراتی مقرر گردید که گلداسمیت، مأمور انگلیسی در این موضوع و تعیین مرزهای جدید در بلوچستان حکمیت نماید و بالاخره با حکمیت این شخص قسمتهایی از بلوچستان نیز مانند سیستان از ایران جدا شد.

دومین کمیسیون حکمیت سیستان ۱۹۰۵۱۹۰۳

در سال ۱۸۹۱ رود هیرمند مسیر خود را تغییر داد. ترعه رودی که به نام رود پریان موسوم است به میزان زیادی به طرف مشرق ترعه ای که ژنرال گلداسمیت برای مرز معین نموده بود جریان داشت. این تغییر مسیر، فرستادن دومین حکومت را در تحت فرمانده کلنل مک ماهون ایجاب کرد.

سرحد مطابق فتوای این کمیسیون مانند سابق از کوه ملک سیاه تا بند سیستان سد اصلی کشیده شد. و از آنجا در امتداد هیرمند تا نقطه ای که رودخانه به دو شعبه تقسیم می شود ادامه می یابد. مرز مزبور مانند سابق در امتداد هیرمند تا دو نقطه که رودخانه به دو شعبه تقسیم می شود ادامه می یابد. مرز مزبور مانند سابق دنبال ترعه نادعلی را گرفته ولی خطی که تقریباً به شمال ادامه داشت با دقت و صراحت بیشتری نسبت به کمیسیون اولی معین شد.

تصحیح خطوط مرزی

سرهنگ سی. ای. بیت، نماینده فرمانروای کل هندوستان در بلوچستان می نویسد که تصرف دزداب «پره ای خواهد بود در چرخ راه آهن طرح ریزی شده روسیه». پس از ورود نیروی انگلیسی به میرجاوه، دولت ایران بی درنگ به سرآرتور هاردینگ اعتراض کرد و او درباره روسها بدگمان شد. حکومت هندوستان مشتاق بود که با دولت ایران

درباره «تصحیح» خطوط مرزی به نوعی مذاکره و معامله کند که در نتیجه بتواند هم میرجاوه را به چنگ آورد و هم دزداب را. هاردینگ نظر مخالف داد. شاه نسبت به نقشه های انگلیسیها در بلوچستان سخت سوءظن داشت و محتمل بود که صدراعظم با سفارت روس مشورت کند که البته به او توصیه می کردند که در حفظ دزداب اصرار ورزد و به وی قول می دادند که از پشتیبانی دولت روسیه برخوردار خواهد بود.

دولت ایران روشی محکم و در آن واحد انعطاف پذیر در پیش گرفت و اعلام کرد کرانه راست تالاب مانند قم و کاشان جزو خاک ایران است و انتظار دارد که دولت انگلیس حق مسلم ایران را به رسمیت بشناسد و به مأموران خود دستور دهد که در امور سرحدی مداخله نکنند که این امر برخلاف روابط حسنه فیمابین دولتین است. در ضمن دولت ایران پیشنهاد هاردینگ را درباره تشکیل کمیسیون علامتگذاری مرزی رد نکرد. روسیه از آغاز کار مسئله علاقه دولت متبوع خود را به این مسئله ابراز کرد. هاردینگ از کشانده شدن پای روسها در مسئله میرجاوه ابراز تأسف کرد!

او همچنین اطمینان داد که روسها به آنها اطلاع داده بودند که اگر به ما انگلیسیها اجازه داده شود که میرجاوه را اشغال یا خط مرزی تعیین شده منضم به پروتکل هالدیچ را به سوی خود اصلاح کنیم دولت روسیه اصرار خواهد کرد که تصحیح مشابهی در مورد ایران و روس معمول و یک قطعه خاک در شمال از ایران تجزیه گردد.

ما قبلاً ـ توجه همه را به مساعی انگلیس که می خواهد دست روی بلوچستان ا یران و در صورت امکان سیستان نیز بگذارد جلب کرده ایم با توجه به اهمیت معتنابه سیاسی و سوق الجیشی که این شهرستانها دارد به همین قصد و نیت است که می بینیم این ولایات دائماً مملو از عمال انگلیسی است که سرگرم افشاندن بذر نارضایتی در میان عشایرند و آنان و مقامات دولتی را مزدور خود می کنند و به جنایت برمی انگیزند. بی شک انگلیسیها همه مأموران اداری ایران را در طول مرزهای بلوچستان انگلیس با طلای انگلیس خریده اند و بسیاری از آنان مدتهاست که مزدور بریتانیا هستند کمااینکه بعضی از رؤسای بلوچ چنین اند. بنابراین لازم است در نقاطی که به حقوق ارضی ایران تجاوز شده است، ما نمایندگان مختار روسیه را بفرستیم تا به اتفاق مقامات ایرانی رسیدگی دقیقی نسبت به تمام مسئله مورد اختلاف به عمل آورند. ما نمی توانیم همچنان جنوب شرقی ایران را در اختیار انگلستان بگذاریم این مسئله با منافع مهم حیاتی ما سر و کار دارد. ما مدتها است که از طرح مسئله سیستان پرهیز کرده ایم اما اوضاع و احوال ایجاب می کند که باید آن را مطرح کنیم.

میلر، کنسول روس به انگلیسیها اخطار دیگری کرد. وی همراه اسکورت مفصل مجهز مسلحی در امتداد مرز بین ایران و بلوچستان با بی اعتنایی به انگلیسیها، سفر کرد

و آنـان را در مورد این ادعا که در سیسـتان دارای موقعی خاص می باشـند به مبارزه طلبیـد انگلیسـیها با بی میلی عکس العمل نشان دادند. افزایش قوای هند در بلوچسـتان بی نتیجه بود و روسـها این کار را جدی نگرفتند و مأموران انگلیسـی در آن سوی مرز بلوچسـتان از روی خشم درخواست اقـدام علیه میلر را کردنـد. ماهها گـذشت تا سـرانجام لنزداون مدارک کامل مربوط به قضـیه میرجاوه و دزداب را دریافت کرد. پس از خوانـدن تمام اوراق و مکاتبات، لنز داون دانست که موقع انگلیس در آنجا تا چه حد سـست است. افسـران مرزهای شـمال غربی، خودسـرانه اقداماتی کرده و اسـباب دردسر برای دولت فراهم کرده بودند. سرتـامس. ه. سـندرسون معـاون وزارت امـور خـارجه انگلیس بـه وزارت هندوسـتان نـوشت که لنزداون به خـوبی به نارضـایی افسران از خطوط مرزی که کمیسیون مشترک در سال ۱۸۹۶ تعیین کرده واقف است با این همه تا هنگامی که این مرز با توافق تغییر نیافته است باید محترم شمرده شود.

کمیسیون سرحدی ایران و بلوچستان ۱۸۹۶م

گلداسـمیت بـدین طریق سـرحد ایرانی را اول از گواتاری، بنـدری در دریای عرب، تا کوهک و بعـداً از سیسـتان تا کوه ملک سیاه مشـخص و معین نمود. بین این دو محل سـرزمینی به طول سـیصد میل واقع شده که بیشتر آن صحرا و بیابان و فقط دارای چنـد بیشه خرمـا بود. در سال ۱۸۹۶ یک کمیسـیون سـرحدی تحت ریاست کلنل هولدیـچ تشـکیل شـد و این ناحیه را به ایران واگـذاشت. در صورتی که بیشه های خرما از جمله «لادگشت» به خاران داده شد. چند بیشه خرمای دیگر در انتهای شـمال که شامل هوک سوتک بود به ایران واگذار شد.

مرز ایران از بندر گواتار تا سیسـتان مشخص شد، دشت هشتادان در خراسان که مورد مناقشه بود در سال ۱۸۹۱ به وسیله ژنرال مک لین تحدید حدود شد.

حکمیت دولت انگلیس در بلوچستان

در ۲۲ اوت ۱۸۷۱ وزیرمختار انگلیس به ملاقات وزیر امور خارجه ایران رفت که از تصـمیم شاه در باب حدود سـرحدی مطلع شود. وزیر امور خارجه ایران با اظهار رضایت افزود تلگرافی به وزارت امور خارجه انگلسـتان مخابره نموده است و منتظر است جواب آن برسد. پس از آن به این مسـئله خاتمه خواهد داد. جنرال گلداسمیت با وزیر امور خارجه ایران ملاقات نمود. در این مجلس مـذاکرات زیاد شـد. باز موضوع کوهک حل نگردیـد و کمیسـر انگلیس هیـچ مساعـدتی نمی توانست بکنـد جز اینکه پیشنهاد موضوع کوهک مسکوت بماند و قرار آن بعد داده شود. بالاخره در چهارم

سپتامبر ۱۸۷۱ حدود سرحدی طبق طرح اولیه جنرال گلداسمیت قبول شد و قبولی آن کتباً اطلاع داده شد و نقشه های آن مبادله گردید. قسمتی از بلوچستان مجزا گردید و به قلمرو امپراتوری انگلستان ضمیمه شد.

هر چه میرزا معصوم خان انصاری کمیسر ایران به وزارت امور خارجه نوشت و تلگراف کرد که کیج، تمپ، بلید جالق، درک، مسند، کوهک، اسپندار، پیشین، سرباز، دشت، باهو مطابق اسنادی که در دست داریم همیشه متعلق به ایران بوده و هست چابهار و طبس گوادر بنادر مسلم ایران اند که گلداسمیت نماینده انگلیس می خواهد آنها را به خاک کلات و اگذار شود، کسی گوش نداد و میرزاحسین خان توسط گلداسمیت به میرزاخان تلگراف کرد که موافق رضای مأمور انگلیس عمل نمایند.

مرزهای مکران

اوایل نیمه دوم قرن نوزدهم بود که دولت هند بریتانیا درصدد تأسیس خط تلگراف هند و اروپا برآمد. از آنجا که این خط تلگراف می بایستی از جنوب ایران و خلیج فارس بگذرد، هیأتی به سرپرستی ژنرال فردریک گلداسمیت مأمور مطالعه سرزمینهای واقع در مسیر این خط تلگراف و بلوچستان و مکران شد. همان هنگام بریتانیا در اندیشه تعیین مرز میان خود و ایران نیز بود. شکایت دولت ایران به لندن نسبت به اقدامات امیرعلم خان خزیمه حشمت الملک زمینه لازم را فراهم ساخت تا دولت هندوستان کمیسیونی را برای مطالعه و داوری در این زمینه مأمور نماید. ریاست این کمیسیون به ژنرال گلداسمیت سپرده شد. مطالعات گسترده محلی وی و آشنایی او با سرزمینهای واقع شده میان هند و ایران سبب این انتصاب بود. دولت ایران میرزا معصوم خان انصاری را به نمایندگی خود در کمیسیون حکمیت منصوب کرد.

قرار بر این گذارده شد که کمیسیون داوری مرزی گلداسمیت از سال ۱۸۷۰ آغاز به کار کند؛ اما از آنجا که شورش و هرج و مرج بر افغانستان چیره شد کار این کمیسیون به خواسته امیرافغان، یک سال به تأخیر افتاد. در این فاصله دولت هندوستان موافقت ایران را برای تعیین مرزهای بلوچستان و مکران میان ایران و امپراتوری هند بریتانیا جلب کرد.

ژنرال گلداسمیت مأموریت یافت از آغاز سال ۱۸۷۱ کار مطالعات مرزی در مکران را آغاز کند. سوءنیتهای گلداسمیت نسبت به حاکمیتهای ایران در مکران و بلوچستان از همان آغاز کار هویدا شد. علی رغم ظاهر کار در کمیسیون داوری وی فقط وظیفه مطالعه مناطق مرزی را با مشارکت نماینده دولت ایران داشته و اینکه نتایج مطابعات و مرز پیشنهادی باید در تهران با دولت ایران در میان گذارده شود و با آن دولت توافقهای

مرضـی الطرفین به دست آید، دولت هند بریتانیا دستورالعمل مفصلی به گلداسمیت داد و طی آن مسیر مرز را بنا به خواست یکجانبه خود از پیش مشخص کرد. گذشته از این، میرزا معصوم خان انصاری طی گزارشهای پی درپی کوشید تهران را هوشیار سازد که مأموریت گلداسمیت بر اساس صداقت استوار نیست و او قصدی جز این ندارد که دادن سرزمین های ایرانی به حکومتهای دست نشانده هند بریتانیا درکلات و خران (پاکستان کنونی) را جنبه ای قانونی بخشد. وی به تهران نوشت:

اکنون همه منظورات مأمور مزبور از تحریراتش معلوم و مشهود خاطر می گردد. لهذا به فرستادن کتابچه سئوال و جواب خود و مأمور انگلیس به حضور اولیای دولت علیه اکتفا کرده و جسارت می نماید. که این مأمور به جز حمایت و تقویت خان کلات و تحصیل سند که کج و تمپ و... تعلق بقه خان معزی الیه دارد خیال دیگری نداشته و از این کمترین نهایت دلخوری را دارد که مساعدتی در پیشرفت این منظور مشارالیه نتوانست ظاهر نمود.

نه تنها هشدارهای پی درپی میرزامعصوم خان انصاری به گوش دولت او فرونشست که گلداسمیت بی اعتنا به اعتراضات پی درپی نماینده دولت ایران کار خود را ادامه داد. وی سرانجام در سال ۱۸۷۱ کار تعیین مسیر خط مرزی در مکران از گوادر تا جالق را به پایان برد و شرح چگونگی این خط مرزی را برای تأیید ناصرالدین شاه به تهران فرستاد. تغییراتی که وی در مرز پیشنهادی گلداسمیت به عمل آورد از این قرار بود که کوهک در بخش شمالی این خط مرزی و سرزمینهای واقع در میان رود دشت و رود نهنگ به طرف ایرانی مرز منتقل گردید و خلیج گوادر و سرزمین کج در طرف هندی مرزها شد. گلداسمیت طی نامه ای به دولت هند بریتانیا توضیح داد که ایرانیانی در مورد کوهک خیلی جدی هستند و چاره ای نیست جز موافقت با انتقال این منطقه به درون مرز ایران.

دولت هند پیشنهاد گلداسمیت را نادیده گرفت و وزیرمختار بریتانیا در تهران را مأمور قبولاندن مرزهای پیشنهادی گلداسمیت کرد. دربار ناصرالدین شاه به آسانی تحت تأثیر کارهای وزیرمختار بریتانیا قرار گرفت و مرز پیشنهادی گلداسمیت را پذیرفت. ولی اندکی پس از پایان گرفتن کار تعیین مرز گلداسمیت، ابراهیم خان، حاکم بهپور، کوهک و بخشهای مهمی از دره مشکیل و اسفندک را اشغال کرد و در عمل مرز گلداسمیت را در آن بخش از بلوچستان به طرف خاوری کوهک و مشکیل منحرف ساخت.

این وضع بیش از بیست سال دوام پیدا کرد و در سال ۱۸۹۵ که هند بریتانیا به ناچار پذیرفت که کوهک و اسفندک و دیگر سرزمین هایی را که ابراهیم خان پس گرفته

و ضمیمه قلمرو ایران کرده بود به رسمیت شناسد.

مرزهای بلوچستان شمالی

در سال ۱۸۹۵ سرهنگ هنگرفورد هلدیچ، افسر ورزیده استعماری هند بریتانیا و صاحب اندیشه های درخورتوجهی در جغرافیای سیاسی مرزها، مأموریت یافت مرزهای بخش شمالی بلوچستان را میان هند بریتانیا و ایران تعیین کند. سرهنگ هلدیچ کار مطالعه این مرزها را از نقطه پایانی مرز گلداسمیت آغاز کرد و تا نقطه آغازین سرزمین سیستان ادامه داد. وی در این مرزسازی، بخشهای عمده ای از سرزمینهای زیر حاکمیت مستقیم و بی چون و چرای ایران، از جمله میرجاوه و سرزمینهای اطراف آن را به طول ۳۰۰ مایل، به حکومت خران داد. اعتراضهای ایران در نخستین برخورد مورد قبول واقع نشد. دولت بریتانیا بر مالکیت و حاکمیت ایران بر میرجاوه و اطراف آن واقع بود و علی رغم مقررات بین المللی که خود با دولت ایران داشت می کوشید این منطقه را در دست داشته باشد تا روزی با پس دادن آن امتیازاتی از دولت بگیرد.

آن روز سرانجام در سال ۱۹۰۵ فرارسید و رویدادی در سیستان، هند بریتانیا را تشویق کرد تا پس از دادن میرجاوه امتیازی از دولت ایران بگیرد. موضوع از این قرار بود که سرهنگ هنری مک ماهون، افسر بریتانیا در سال ۱۹۰۳ برای داوری در مورد مرزهای سیستان و تقسیم آب هیرمند با لشکری بزرگ وارد منطقه شد. حضور ناگهانی این گروه بزرگ بر میزان خواربار در بازارهای منطقه اثر مهمی گذاشت و در اندک مدتی گندم در سیستان نایاب گردید. این واقعه بهانه ضروری را برای شورش عمومی مردم سیستان فراهم ساخت. آنان که از داوری ناعادلانه ژنرال گلداسمیت و مأموریت ناخواسته سرهنگ مک ماهون دل آزرده بودند بیم آن داشتند که مک ماهون نیز مانند گلداسمیت حقوق آنان از آب هیرمند را به افغانان خواهد داد.

قیام بزرگی آغاز شد و مردم دست به ویران کردن و آتش زدن اموال و ساختمان های انگلستان در سیستان گشودند و قصد جان آنان را کردند. امیرعلی اکبرخان خزیمه (حشمت الملک دوم) امیرعلی سیستان، نیروهای خود را برای مهار کردن قیام و شورش عمومی به کار گرفت و از قتل عام انگلیسیها جلوگیری نمود. روسیان که در این دوره روابط نزدیکی با امیرعلی اکبرخان خزیمه داشتند و از او و پسرش امیرخزیمه (حسام الدوله سوم) در برابر انگلستان حمایت می کردند از اقدام امیرخزیمه سخت برآشفتند و نفوذ خود را در تهران به کار گرفتند تا وی را از حکومت سیستان عزل کنند. حکم عزل امیرعلی اکبرخان حشمت الملک دوم صادر شد اما قبل از اجرای حکم، نماینده سیاسی هند بریتانیا در سیستان طی نامه ای محرمانه به وزیرمختار بریتانیا در تهران نوشت از آنجا که امیرحشمت الملک به دلیل حفظ جان انگلیسها در

شورش سیستان مورد خشم قرار گرفته است و روسیان آشکارا تهدید کرده اند که وی را به خاطر این کار از حکومت سیستان سرنگون خواهد کرد، اگر عزل وی واقعیت پذیرد به اعتبار بریتانیا در سیستان لطمه بزرگی خواهد خورد. به این دلیل، از هیچ کاری برای جلوگیری از عزل وی نباید خودداری ورزید. وزیرمختار بریتانیا در تهران این نظر را تأیید کرد و به دولت خود پیشنهاد داد. در نتیجه این پیشنهاد بود که دولت هند بریتانیا با دولت ایران به گفت وگو پرداخت و حاضر شد در برابر عدم اجرای حکم عزل امیرعلی اکبرخان خزیمه در سیستان، میرجاوه و ۳۰۰ مایل سرزمین غصب شده ایران را که هلیریچ به هندوستان داده بود به ایران بازگرداند. این تصمیم طی قرارداد مرزی ۱۹۰۵ ایران و هند بریتانیا درباره مرزهای شمالی بلوچستان تا سرزمین سیستان در خطی مستقیم تعیین شد و به روی نقشه آمد. در سال ۱۳۲۹ (۱۹۵۲) دولت ایران و دولت کشور تازه تأسیس پاکستان برای حل و فصل بقیه مشکلات مرزی دو کشور دست به تلاشهایی زدند.

مرزهای ایران و پاکستان

دومین بخش مرزهای ایران و پاکستان در منطقه خط جنوبی مرزهای افغانستان قرار دارد و از کوه ملک سیاه تا خلیج گواتر در دریای عمان که شرقی ترین نقطه مرزی جنوب کشور است، ادامه دارد. در پی مأموریت گلداسمیت در منطقه و تعیین خطوط مرزی بار دیگر در سال ۱۸۹۵ سرهنگ هنگر فورد هولدیچ یکی از افسران ورزیده استعماری بریتانیا در هند که در مسائل جغرافیایی صاحب نظر بود مأموریت یافت تا مرزهای ایران و بلوچستان انگلیس را مشخص نماید. او که به زیان ایران و به سود بریتانیا بخشهایی از سرزمینهای زیر حاکمیت ایران را در حاکمیت بریتانیا برده بود، اعتراض دولت ایران را برانگیخت. با آنکه هم زمان در تهران و بسیاری از شهرهای بزرگ نهضت ملی مشروطه خواهی فرصت دفاع از مرزها را تحت الشعاع قرار داده بود اما شورشهایی نیز در منطقه مرزی بلوچستان و سیستان پدید آمد که در آن رقابت روس و انگلیس و شیوه های موازنه به چشم خورده است. در سال ۱۹۰۵ انگلیسیها به اجبار میرجاوه و بخشی از سرزمینهای غصب شده توسط هولدیچ را به ایران بازگرداندند و قراردادی رسمی به امضا رساندند. این قرارداد با تغییراتی در سال ۱۹۳۳ تا سال ۱۹۴۸ که کشور پاکستان به وجود آمد پایدار ماند و پس از انعقاد معاهده دیگر خط مرزی ایران و پاکستان تعیین گردید.

مرزهای ایران و افغان مطابق حکمیت ژنرال ماکلین

حکمیت مرزهای ایران و افغانستان

تحدید مرزهای جدید ایران و افغانستان در حدود ۸۵۵۰۳۱ کیلومتر از دهانه ذوالفقار (محل تلاقی سه کشور ایران و افغانستان و شوروی سابق یا ترکمنستان جدید) تا ملک سیاه کوه (محل تلاقی سه کشور ایران و افغانستان و بلوچستان سابق انگلیس یا پاکستان جدید) امتداد داشت که البته تحدید و علامت گذاری نشده بود. بر پایه فصل

ششم قرارداد پاریس که آمده است در صورتی که اختلافی مابین دولت ایران و ممالک هرات و افغانستان به ظهور رسید، دولت تعهد می کند که اصلاح آن را به اهتمامات دوستانه دولت انگلیس رجوع نماید؛ زمانی که در منطقه اغتشاشاتی پدید آمد یا لزوم علامت گذاری محسوس تر می شد، با حکمیت دولت انگلیس و یک بار نیز با حکمیت دولت ترکیه تحدید و مرزبندی و علامت گذاری انجام یافت.

حکمیت ژنرال ماکلین

حکمیت ژنرال ماکلین نخستین بار پس از انعقاد قرارداد هرات در منطقه هشتادان پس از گذشت ۳۴ سال از انعقاد قرارداد هرات مشکلاتی پیش آورد و به تعیین کمیسیون و حکمیت دولت انگلیس کشیده شد و ژنرال ماکلین، کنسول انگلیس در مشهد برای این امر انتخاب شد. از طرف ایران نیز میرزامحمدعلی خان ناظم الملک، کارگزار خراسان و پسرش میرزاجهانگیر خان همچنین میرزامحمدعلی خان سرتیپ مهندس و پسرش میرزاعبدالرحیم خان کاشف الملک و نیز حاج مهدی قلی خان میرزاسهام الملک و از طرف امارات افغانستان ژنرال غوث الدین خان به اتفاق چند تن از بزرگان و قاضیان هرات انتخاب شدند.

پس از گفت وگوهای خط مرزی اول با حکمیت ماکلین در سال ۱۸۹۱م، ۹۶ کیلومتر پس از دهانه در وسط المیاه هریرود، وارد اردکان شده و از آنجا تا کنار جاده مشهد به هرات پیوند یافته و پس از عبور از کوه سنجدی به هشتادان و در بلندیهای گدایانه پایان می پذیرد. در این بخش مرزی ۲۹ نشانه نصب گردید.

ص: ۱۱۰

نقشه مرزهای ایران و افغان مطابق حکمیت کلنل ماک ماهون

حکمیت سرفردریک گلداسمیت

پس از چندی به دنبال تجاوزات حکام قندهار و هرات به ایالت سیستان و دلتای رود هیرمند، دولت ایران باز بر پایه قرارداد هرات به حکمیت دولت انگلیس رضایت

داد و گلداسمیت در محل حاضر شد. پس از مختصر بررسی و نقشه برداری از محل اختلاف و منازعه (۱۲۸۹ق/۱۸۷۲م) مقرر گردید ناحیه دست راست هیرمند به افغانستان و ناحیه دست چپ به ایران واگذار شود و در نتیجه قسمت عمده ای از خاک سیستان را که متعلق به ایران بود به افغانها داد و خاک سیستان را از سه طرف محصور ساخت.

حکمیت کلنل سرهنری ماک ماهون

در سال ۱۳۲۳/۱۹۰۵م حکمیت دیگری تحقق یافت و مرزهای جدیدی پدید آمد. این بخش از مرزهای ایران با کشور جدیدالتأسیس افغانستان و پس از عبور از دریاچه ماهون به سیاه کوه می رسد که آخرین نقطه حکمیت است.

حکمیت فخرالدین التای

حکمیت فخرالدین التای از شماره مرزهای ۲۹ تا سیاه کوه، تا اواسط سلطنت رضاشاه تحدید و نشانه گذاری نشده بود تا اینکه دولت ایران و دولت افغانستان بر پایه توافقی به امضای محمدتقی اسفندیاری و فیض محمدخان، حکمیت به دولت جمهوری ترکیه داده شد. دولت ترکیه سپهبد فخرالدین آلتای را همراه چند مشاور و مترجم و نقشه بردار در مهرماه ۱۳۱۳ به تهران اعزام کرد و از طرف ایران نیز کمیسیونی به ریاست مهدی فرخ و از طرف دولت افغانستان نیز کمیسیونی به ریاست عبدالرحیم خان نایب سالار، والی هرات پس از تشکیل جلسه هایی در تهران و مرز و کابل بررسیهای خود را قوام بخشیدند و پس از پایان در ۲۴ اردیبهشت ۱۳۱۴ فخرالدین آلتای مرزهای جدید ایران و افغان را از طریق دولت ترکیه به آگاهی هر دو دولت رساند. اصل قرارداد به زبان ترکی حاوی اطلاعات عمومی راجع به سرحد و نظر تاریخی به منطقه سرحدی و نیز نقطه اختلافات دولتین است.

استمرار اختلافات مرزی با آن که با سه یا چهار حکمیت از سوی ایران و افغانستان برای رفع اختلافات و مشکلات مرزی رضایت داده شد؛ اما به دلایل متعدد سیاسی که ریشه در سلطه گری و استعمار انگلستان داشت، آرامش کامل مرزی پدید نیامد. همواره تعدادی از خوانین و سردارهای منطقه که وابستگیهایی هم داشتند با تحریک از سوی خارجیان، آشوبهایی برپا می داشتند که در تعیین حد و حدود مرزی اثراتی باقی می گذاشت. همچنین خشکسالیها و فرسایشهای زمین و رودخانه های محلی را باید بر عاملهای نابسامانی در منطقه افزود؛ اما به طور ویژه می توان از وضع رودخانه هیرمند سخن به میان آورد. این رودخانه که بر پایه حکمیت ماک ماهون قسمتی از سفلای آن

مرز دو کشور به شمار می آمد و طبیعت خاص این رودخانه و انحراف آن در سیستان معلول فرسایش شدید بادی و خشکی هواست. اما مسائلی به وجود آورده که بعضی از آن ناشی از تغییر مسیر رود و بعضی دیگر مربوط به چگونگی استفاده از آب رود هیرمند در قسمت علیا توسط کشور افغانستان است. با هر تغییر مسیر رودخانه که دولت ایران و افغانستان ناچار بودند مسیر مرز را هم تغییر دهند و تأسیس سد و کانالهای آبیاری در قسمت علیا باعث شد که آب رودخانه در قسمت سفلی خاصه در منطقه سیستان در فصل تابستان بسیار کم و گاهی به کلی خشک گردد و این موضوع لطمه جبران ناپذیری به کشاورزان منطقه وارد کرده و اغلب باعث کوچ این مردم به سایر نقاط کشور شده است.

به دلایل فوق شکل مرزی بین ایران و افغانستان در منطقه سیستان و در امتداد سفلای رود هیرمند همچنان لاینحل مانده بود. این اختلافات و همانند آنها در موسی آباد، دریاچه نمک سار و چند جای دیگر در زمینهای لم یزرع و کوهستانی چون یزدان و چکاب همچنان ادامه داشت تا آنکه در زمان برقراری دوستی خاص ایران با افغانستان در سال ۱۳۱۰ش کوششهای دیگری برای رفع مشکلات مرزی پدید آمد و در سال ۱۳۱۸ش پیمان نامه ای به امضای دو دولت رسید که در ماده نخست آن آمده است دولتهای ایران و افغانستان توافق کردند که همه هیرمند از بند کمال خان به سهم مساوی میان ایران و افغانستان تقسیم گردد. ماده دوم حاکی از آن بود که دولت افغانستان متعهد می شود هیچ کانال تازه ای برای استفاده از آب بیشتر از آنچه هم اکنون میان ده چهار برجک و بند کمال خان می برد احداث نکند و کانالهای موجود را تعمیر نکند.

این قرارداد با اینکه مترقی تر از پیمان های پیشین بود ولی به علتهای سیاسی منطقه ای و جهانی (جنگ دوم، ورود آمریکاییها در مسائل کانال کشیها و خشک سالی غیرمترقبه و جز اینها) تحقق کامل نیافت و میانجی گری آمریکاییان نیز سودمند نیفتاد. کودتای ۱۳۵۲ افغانستان و انقلاب ۱۳۵۷ ایران و به مرور نقش شورویها در منطقه و بویژه افغانستان و جنگهای داخلی در آن کشور که هنوز هم ادامه دارد، وضع مرزی این دو کشور و نحوه بهره برداری از رودخانه هیرمند را به طور دقیق روشن نکرده است.

نقشه مرزهای ایران و افغان مطابق حکمیت فخرالدین آلتای

ص: ۱۱۴

نتیجه

مرزهای شرقی ایران از شمالی ترین نقطه تا محل تلاقی سه کشور ایران و پاکستان و افغانستان و از آنجا تا خلیج گواتر در دریای عمان، با قدرت سیاسی و نظامی بریتانیا گاه آشکار و گاه پنهان تعیین شده است و حفظ منافع انگلستان در هند اساسی ترین خواسته سیاسی و اقتصادی آن دولت استعمارگر بوده است. بریتانیا از پیش از انعقاد قرارداد پاریس تا به قدرت رساندن رضاشاه همواره برای حفظ منافع استعماری خود در هندوستان و اقیانوس هند و دریای عمان و خلیج فارس تلاش کرده و تضعیف نفوذ سیاسی و فرهنگی ایران را در بخشهای شرقی کشور فراهم آورده است و در این راه از ایجاد درگیریهای نظامی و لشکرکشی علیه دولت مرکزی ایران کوتاهی نکرده است. در انزوا ماندن افغانستان را در صدر برنامه های خود قرار داده و به بهانه جلوگیری از نفوذ روسیه و فرانسه کوشیده است تا افغانستان در پناه دولت استعماری و هماهنگ با هدف زیر سلطه قرار گیرد و گاه همین دولت غاصب و استعماری با رقیب خود در چارچوب موازنه مثبت، سیاست دیگری در پیش گرفته است. این سیاست و شیوه های سیاسی دیگر از این نوع و کلیه حکمیتها در مرزسازیهای شرقی ایران نیز مشهود است که بر روی هم طمع ورزی و سلطه طلبی سیاست استعماری بریتانیا و ناآگاهی حاکمان ایران را که بعضاً وابسته به سیاستهای خارجی هم بودند، نشان داده که وضع کنونی مرزها را پدید آورده است.

منابع


۱. آدمیت، فریدون، امیرکبیر و ایران، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۴.

۲. آذر، حسین، تاریخ جنگهای ایران و روس، به تصحیح امیرهوشنگ آذر، ناشر آهنگ سروش، چاپ اول، ۱۳۶۹.

۳. پهلوی، محمدرضا، پاسخ به تاریخ، به کوشش شهریار ماکان، انتشارات شهرآب، چاپ اول، ۱۳۷۱.

۴. تکمیل همایون، ناصر، مرزهای ایران در دوره معاصر، چاپ اول، دفتر پژوهش های فرهنگی، ۱۳۸۰.

۵. خورموجی، محمدجعفر، حقایق الاخبار ناصری، به کوشش حسین خدیوجم، نشر نی، چاپ دوم، ۱۳۶۳.

۶. ریاضی هروی، محمد یوسف، عین الوقایع، به اهتمام محمد آصف فکرت، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۲.

۷. سارلی، اراز محمد، ترکستان در تاریخ، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۹.

ص: ۱۱۵


۸. ساسانی، خان ملک، سیاستگزاران دوره قاجار، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۳۸.

۹. سایکس، سرپرسی، تاریخ ایران، ترجمه سیدمحمدتقی فخردائی گیلانی، تهران، انتشارات افسون، چاپ ۱۳۸۰.

۱۰. شمیم، علی اصغر، ایران در دوره سلطنت قاجار، انتشارات مدبر، چاپ ششم، ۱۳۷۴.

۱۱. صفایی، ابراهیم، یکصد سند تاریخی، چاپ دوم، تهران، انتشارات بابک.

۱۲. عباسی، محمدرضا، حکومت سایه ها، اسناد محرمانه و سیاسی میرزا حسین خان سپهسالار، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۲.

۱۳. عضد قاجار، ابونصر، بازنگری در تاریخ قاجاریه روزگار آنان، چاپ اول، دنیای کتاب، ۱۳۷۶.


پی نوشت ها:

۱. نظریان، اصغر، جغرافیای شهری ایران، انتشارات دانشگاه پیام نور، چاپ سوم، ۱۳۷۷، ص ۴۸.

۲. نفیسی، سعید، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، جلد دوم، چاپ دوم، انتشارات بنیادف ۱۳۴۴، ص ۲۱۰.

۳. پهلوی، محمدرضا، پاسخ به تاریخ، به کوشش شهریار ماکان، انتشار شهرآب، چاپ اول، ۱۳۷۱، ص ۲۵.

۴. در شب مهمانی «بال» به پطرزبورغ توسط میرزایحیی خان ایلچی ایران که رشوه گرفته بود روسیان اجاره تنبیه تراکمه و امتیاز تصرف آخال را از اعلی حضرت پادشاه ایران گرفتند که هرگاه تخطی بدان حدود نمایند موجب کدورت این دولت نشود. توضیح آنکه میرزایحیی خان سفیر ایران در آن شب هنگام گرمی مجلس به حضور همایونی عرضه داشت که چون شرارت طیرف (طوایف) تراکمه آخال همه ساله موجب تصدیعات فوق العاده و خسارات بی اندازه در نواحی خراسان به رجال دولت علیه ایران است و همه وقت باید به جلوگیری آنها جمعی قشون ساخلو آن سرحدات باشند بهتر آنکه تدبیر و تنبیه آنها را دولت علیه به دولت بهیه روس واگذار فرمایند که در همچین مجلسی شخص امپراتور با تمام رجال دولت خود ممنون شوند. اعلی حضرت ناصرالدین شاه هم به اصرار زیاد او امضای نوشته ای که در این باب حاضر کرده بودند فرمود و قول بی طرفی در امور تراکمه آخال به روس داد. (ریاضی هروی، محمدیوسف، عین الوقایع، به اهتمام محمد آصف فکرت، انتشارات آموزشی انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۲، ص ۸۷.)

۵. کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران، صدای معاصر، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۸۰، ص ۶۸.

۶. مجتهدزاده، پیروز، «نگاهی به چگونگی شکل گیری مرزهای خاور ایران»، اطلاعات سیاسی، اقتصادی، شماره ۱۳۲۱۳۱، ص ۵.

۷. سـفیر ایران در اردوگاه فین کنشـتاین به حضور ناپلئون رسـید و عهدنامه ای متضمن یک مقدمه و شانزده ماده در تاریخ ۲۵ صفر ۱۲۲۲ با امپراتور منعقـد ساخت و پس از عقـد این معاهـده ناپلئون تصـمیم گرفت که برای اجرای مواد راجع به همکاری نظامی هیأتی را روان ایران نمایـد. (شـمیم، علی اصـغر، ایران در دوره سـلطنت قاجار، انتشارات مدبر، چاپ شـشم، ۱۳۷۴، ص ۶۳).

۸. آذر، حسین، تاریخ جنگ های ایران و روس، تصحیح، امیرهوشنگ آذر، ناشر، آهنگ سروش، چاپ اول، ۱۳۶۹، ص ۹.

۹. فصلنامه تاریخ معاصر ایران، سال سوم، شماره ۱۲، زمستان ۱۳۷۸، ص ۴۶.

ص: ۱۱۶

۱۰. همان، ص ۴۷.

۱۱. همان، ص ۴۸.

۱۲. فردوست، حسین، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد اول، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، چاپ پنجم، ۱۳۷۱، ص ۲۸۳..

۱۳. عضدقاجار، ابونصر، بازنگری در تاریخ قاجاریه و روزگار آنان، چاپ اول، دنیای کتاب، ۱۳۷۶، ص ۱۸۷.

۱۴. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم، تهران، امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۹؛ ص ۲۴۵.

۱۵. سایکس، سرپرسی، تاریخ ایران، ترجمه: سیدمحمدتقی فخرداعی گیلانی، تهران، انتشارات افسون، چاپ هفتم، ۱۳۸۰، ص ۴۷۰.

۱۶. همان، ص ۴۷۴.

۱۷. تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم، ص ۲۴۸.

۱۸. مدنی، سیدجلال الدین، تاریخ تحولات سیاسی و روابط خارجی ایران، جلد اول، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۹، ص ۲۵۷.

۱۹. همان، ص ۲۵۸..

۲۰. همان، ص ۲۶۷.

۲۱. همان، ص ۲۶۸.

۲۲. همان، ص ۲۶۹.

۲۳. همان، ص ۲۳۰.

۲۴. همان، ص ۲۷۱.

۲۵. همان، ص ۲۷۵.

۲۶. همان، ص ۲۷۵.

۲۷. همان، ص ۲۷۷.

۲۸. همان، ص ۲۷۹.

۲۹. همان، ص ۲۷۹.

۳۰. اتحادیه، منصوره، ژنرال سیمیتقو در ایران عصر قاجار و جنگ هرات، سعید میرمحمدصادق، کتاب ماه تاریخ، جغرافیا، شهریور ۱۳۷۸، ص ۲۰.

۳۱. تاریخ تحولات سیاسی و روابط خارجی ایران، ص ۲۸۲.

۳۲. تاریخ ایران، ص ۴۹۹.

۳۳. همان، ص ۵۰۲.

۳۴. تاریخ تحولات سیاسی و روابط خارجی ایران، ص ۳۳۲.

۳۵. حسینی فسایی، حاج میرزاحسن، فارسنامه ناصری، تصحیح تحشیه منصور رستگار فسایی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۷، ص ۸۰۸.

۳۶. همان، ص ۸۱۸.

۳۷. معاهده ارزنه الروم بین دولت ایران و عثمانی در زمان محمدشاه بسته شده است. بندهایی از مفاد آن بدین قرار است:

۱) دولتین اسلام قرار می دهند که مطالبات نقد به طرفین را که تا به حال از یکدیگر ادعا می کردند ترک کنند.

۲) دولت ایران تعهد می کند که جمیع اراضی بسیط ولایت زهاب یعنی اراضی جانب غربی آن را به دولت عثمانی ترک کند و دولت عثمانی نیز تعهد می کند که جانب شرقی ولایت زهاب یعنی جمیع اراضی جبالیه آن را که دره کرند به دولت ایران ترک کند و دولت ایران قویاً تعهد می کند که در حق شهر و ولایات سلیمانیه از هر گونه ادعا صرف نظر کرده به حق تملکی که دولت عثمانیه در و لایت مذکور دارد وقتاً من الاوقات یک طور

دخل و تعرض ننماید و دولت عثمانی نیز قویاً تعهد می کند که شهر و بندر محمره و جزیره الخضر و لنگرگاه و هم اراضی ساحل شرقی یعنی جانب یسار شط العرب را که در تصرف عشایر متعلقه معروفه ایران است به ملکیت در تصرف دولت ایران باشد و علاوه بر این حق خواهد داشت که کشتیهای ایران به آزادی تمام از محلی که به بحر منصب می شود تا موضوع الحاق حدود طرفین در نهر مذکور آمد و رفت نمایند.

۳) طرفین متعاهدتین تعهد می کنند که با این معاهده حاضره سایر ادعایشان را در حق اراضی ترک کرده از دو جانب بلاتأخیر مهندسین و مأمورین را تعیین نموده تا اینکه مطابق ماده سابقه حدود مابین دولتین را قطع نمایند.

۳۸. فارسنامه ناصری، ص ۵۰۳.

۳۹. تاریخ تحولات سیاسی و روابط خارجی ایران، ص ۳۵۰.

۴۰. خان ملک ساسانی، سیاستگزاران دوره قاجار، کتابخانه طهوری، تهران، ۱۳۳۸، ص ۲۹.

۴۱. سیاستگزاران دوره قاجار، ص ۵۲.

۴۲. بازنگری در تاریخ قاجاریه و روزگار آنان، ص ۱۹۵.

۴۳. فراشبندی، علیمراد، گوشه ای از تاریخ انقلاب مسلحانه مردم مبارز تنگستان، دشتی، دشتستان علیه استعمار، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، ۱۳۶۲، ص ۱۳.

۴۴. بازنگری در تاریخ قاجاریه و روزگار آنان، ص ۱۹۶.

۴۵. تاریخ تحولات سیاسی و روابط خارجی ایران، ص ۳۵۱.

۴۶. همان، ص ۳۵۲.

۴۷. تاریخ تحولات سیاسی و روابط خارجی ایران، ص ۳۵۷.

۴۸. همان، ص ۳۵۷.

۴۹. همان، ص ۳۵۹.

۵۰. در این هنگام دستورالعملی بدین شرح از میرزاآقاخان به فرخ خان رسید «شما اختیار دارید در هر مسئله ای که مورد تقاضای انگلیسیها است موافقت کنید مگر در دو مورد: یکی ناصرالدین شاه دیگری صدارت من».

۵۱. تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم، ص ۲۷۶.

۵۲. کاظم زاده، فیروز، روس و انگلیس در ایران، ترجمه منوچهر امیری، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۱، ص ۳۸۷.

۵۳. تاریخ ایران، ص ۵۱۹.

۵۴. همان، ص ۵۲۱.

۵۵. تاریخ سیاسی معاصر ایران، ص ۴۶.

۵۶. عباسی، محمدرضا، حکومت سایه ها، اسناد محرمانه و سیاسی میرزاحسین خان سپهسالار، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۲، ص ۲۴.

۵۷. تاریخ ایران، ص ۵۲۴.

۵۸. روس و انگلیس در ایران، ص ۴۰۱.

۵۹. همان، ص ۴۰۲.

۶۰. همان، ص ۴۰۵.

۶۱. تاریخ ایران، ص ۵۲۳.

۶۲. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، ص ۹۵۲.

۶۳. سیاستگزاران دوره قاجار، ص ۷۸.

۶۴. فصلنامه تاریخ معاصر ایران، ص ۵۵.

۶۵. فصلنامه تاریخ معاصر ایران، ص ۵۷.

۶۶. تکمیل همایون، ناصر، مرزهای ایران در دوره معاصر، چاپ اول، دفتر پژوهشهای فرهنگی، ۱۳۸۰، ص ۵۳.

۶۷. همان، ص ۵۵.

ص: ۱۱۸

۶۸. همان، ص ۵۵.

۶۹. همان، ص ۵۸

## نقش و جایگاه انگلستان در شکل گیری و تداوم

# فرقه بهائیت در ایران (با تکیه بر عصر پهلوی)

محبوبه اسماعیلی

## مقدمه

عصر قاجار مقارن است با قرن نوزدهم، قرنی که مردم اروپا تحت تأثیر تحولات و تغییرات جدید، در آستانه توسعه و پیشرفت قرار گرفتند و انقلاب صنعتی را خلق کردند. در همین زمان، قاجارها در ایران به دلیل نظام بسته حکومتی این شرایط را خوب درک ننمودند. این نظام راه را برای ورود کشورهایی چون انگلستان هموار کرد که برای توسعه منافع خویش به دنبال نفوذ در خاورمیانه بودند. در این میان ایران اولین کشوری بود که توجه انگلیسیها را به خود جلب کرد، چرا که شرایط جغرافیای سیاسی این کشور شرایط مناسبی را برای انگلیسیها فراهم نمود. آنها در ایران با یک مانع جدی یعنی علمای شیعه روبه رو بودند که استعمارستیزی را در رأس سیاستهای خویش قرار داده بودند. انگلیسیها ترجیح می دادند بیشتر از سیاستهای پنهان استفاده کنند تا سیاستهای آشکار. کشمکشهای مذهبی علمای اخباری و اصولی شیعه، شرایط مناسبی برای آنها فراهم نمود. سیاست فرقه سازی را آنها از طریق همین تنشها ایجاد نمودند. فرقه بابیه با دیدگاه های اخباری در مقابل علمای اصولی شیعه ابتدا از روسها، سپس انگلیسیها استفاده کردند. هرچند در عصر ناصرالدین شاه سرسختانه با آنها مقابله شد و رهبر آنها، سید علی محمد باب به دستور امیرکبیر اعدام شد اما تداوم حرکت آنها از سوی بهاییت با چهره کاملاً متفاوت خود را نشان داد. انگلیسیها از سیاستهای پنهان آنها در ایران و خارج از ایران حمایت می کردند که در نهایت در عصر پهلوی به نتیجه رسید. اما چون آنها بر خلاف بابیه با چهره ای کاملاً ـ ضدانگلیسی وارد عرصه سیاست شدند و آشکارا از سیاستهای رژیم پهلوی، سیاستهای انگلیسیها، امریکاییها و اسرائیل حمایت نمودند. در این دوره آنها به عنوان عاملان استعمار از سوی علما و مردم شناسایی شدند. در واقع می توان گفت یکی از عوامل مؤثر در شکل گیری انقلاب اسلامی ایران، حضور استعمار و عاملان آنها در ایران و حمایت

ص: ۱۲۰

رژیم پهلوی از آنها بود.

بررسی اوضاع سیاسی ایران در آستانه قرن نوزدهم

در قرن نوزدهم میلادی، انگلیسیها با تکیه بر انقلاب صنعتی، در آستانه توسعه و پیشرفت قرار گرفتند. توسعه تجارت، پیدایش طبقه نیرومند تجار و سرمایه دار، دستیابی به مواد خام و اولیه مورد نیاز صنایع به مقدار فراوان و ارزان، استفاده از نیروی کار بردگان، تکیه بر نیروی دریایی مجهز و پیشرفته و کارآمد، توسعه روزافزون اطلاعات علمی و فنی، پیشرفت و تحول در شیوه های کشاورزی و دامداری و برقراری آزادیهای سیاسی... این کشور را در ردیف کشورهای مقتدری قرار داد که می توانست راه نفوذ به کشورهای ضعیف و توسعه نیافته را هموار سازد. هم زمان با این تحولات عظیم در انگلستان، ایران سیر قهقرایی را می پیمود. تداوم حکومت استبدادی و قاجاری نمودن ایران از عوامل مؤثری است که راه را برای استعمار ایران هموار نمود. از بررسی جایگاه و نقش فرمانروا در ایران عصر قاجار برمی آید که تمام تصمیم گیریها به ویژه در مورد امور خارجی کشور و عقد قراردادهای سیاسی و اقتصادی ارتباط مستقیمی با طرز تفکر، جهان بینی و آگاهی پادشاه از مسائل سیاسی و تحولات جهانی داشت. از متون تاریخی و اسناد و مدارک مربوط به دوره قاجار نیز مشخص می شود که پادشاهان عصر قاجار، به ویژه فتحعلی شاه، محمد شاه و ناصرالدین شاه در حصارهای تنگ بینش استبدادی محصور بودند که شباهت زیادی به بینش رهبران ایلات و قبایل داشت و نسبت به تحولات بین المللی نیز اطلاعات بسیار ناچیزی داشتند. شکست متعدد ایرانیها از روسها و تحمیل دو عهدنامه گلستان و ترکمانچای که منجر به از دست رفتن بخشهای وسیعی از سرزمین ایران شد، در نتیجه همین تنگ نظریها (که ویژگی حکومت استبدادی است) بود. استبدادی بودن حکومت قاجارها، ساختار اقتصادی ایران را نیز در آستانه بحران قرار داد زیرا در این دوره ایران بیرون از مدار اقتصاد جهانی قرار داشت و به قبول نقشی حاشیه ای در معاملات اقتصادی تن داده بود. جان فوران، از جمله اندیشمندانی است که ضمن اشاره به مقاومت شکننده ایران در عرصه اقتصادی جهان از یک شیوه تولید سرمایه داری جدیدی سخن می گوید که پا به عرصه وجود نهاده بود و ابتکار عمل را از قاجارها گرفته بود. از این جهت شیوه حکومت قاجارها، ایران را در آستانه وابستگی کامل قرار داد. از دیدگاه جان فوران، وابستگی جنبه های سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیکی دارد. قدرت نظامی این وابستگی را به ایران تحمیل کرد و سلطه اقتصادی به دنبال سلطه نظامی آمد و سرانجام انگلستان به راحتی توانست ایران را در موضع انفعال قرار دهد. ورود انگلستان در واقع، برخورد دو تفکر سنت و

مدرنیته بود که به دلیل ضعف قاجارها تفکر دوم، سلطه و استعمار را در ایران تسریع بخشید. از سوی دیگر ایران به دلیل شرایط ژئوپولیتیکی و استراتژیکی و دارا بودن مرز مشترک با هند، می توانست دروازه ورود رقبای انگلیس از جمله روسیه و فرانسه باشد. از این جهت انگلیسیها ایران را به عنوان پایگاهی نظامی در نظر گرفتند و با تحمیل قراردادهای مجمل در سال ۱۸۰۹م/۱۲۲۴ق و مفصل در سال ۱۸۱۲م/۱۲۲۷ق نه تنها حضور خود را در ایران مستحکم نمودند بلکه موفق شدند با سلطه اقتصادی، امتیازهای فراوانی از ایرانیان بگیرند. از جمله امتیاز رویتر که بر اساس آن کلیه منابع طبیعی ایران به یک سرمایه دار یهودی واگذار شد. حضور انگلیسیها در ایران با ایجاد مؤسسات و انجمن های فراماسونری تا اواخر دوره قاجار ادامه یافت و در دوران حکومت پهلوی نیز ایرانیان هم چنان از سلطه استعمار در رنج بودند.

بابی گری و بهایی گری حربه ای برای مقابله با علمای شیعه

ناکارآمدی نظام سیاسی قاجار، علمای شیعه را به عنوان کارآمدترین عنصر سیاسی و دینی، در مقابل انگلیسیها قرار داد. علمای شیعه در دوران پیشین، به دلیل وجود حکومتهای جائر بنی امیه و بنی عباس که عرصه را بر شیعیان تنگ می نمودند و همچنین در دوران حکومتهای سنی مذهبی ترک (غزنویان، سلجوقیان...) مجال و فرصت مقابله با آنها را نداشتند و ناگزیر برای تداوم حیات اجتماعی شیعیان، تنها زعامت و رهبری جامعه امامیه را در حل و فصل امور مذهبی بر عهده داشتند. و حتی در مواردی به سفارش ائمه اطهار حاضر به همکاری با چنین حکومتهایی شدند. اما با رسمی شدن مذهب تشیع در عصر صفویه و حمایت گسترده آنها از علمای شیعه و دخالت دادن آنها در امر حکومت ، بسترهای مناسب برای فعالیت علما در عصر قاجار فراهم شد. آنها رادیکال ترین اندیشه های سیاسی خود را نه تنها برای مقابله با حکومت استبدادی قاجارها مطرح نمودند بلکه با تکیه بر دین برهانی و با ابزاری به نام اجتهاد، با هرگونه سلطه گری و سلطه پذیری به ستیز برخاستند و در جهان اسلام از جمله ایران، هادی جنبشهای ضداستعماری شدند. تحریم تنباکو که با فتوای میرزا رضا شیرازی صورت گرفت و استبداد قاجار و استعمار انگلیس را مستأصل نمود، بیانگر نقش برجسته علما در این دوره بوده است. از سوی دیگر، در همین زمان با تحولی که در فقه شیعه صورت گرفت و موجب هماهنگی و دقت بیشتر در استخراجهای فقهای اصولی شد. این امر از اعتبار عمومی فقهای اخباری کاست که در رقابت علمی با اصولیون بودند. به نظر فقهای اصولی می توان از عقل در تفسیر وحی بهره برد؛ اما اخباریون به کارگیری عقل را به علت خطا پذیر بودن آن در تفسیر و تبیین وحی مجاز نمی دانستند. در نتیجه

همین اختلافات بود که مکتب شیخیه با ادعای داشتن ارتباط با امام معصوم راه را برای ظهور مکتب بابیه هموار نمود تا آنها نیز پا را فراتر نهاده و با جایگزین کردن شخصیت گرایی به جای شریعت گرایی، زمینه ایجاد فرقه های شبه دینی و الحادی و در نتیجه سوءاستفاده های استعمار انگلیس و حمایت از آنها را برای ضربه زدن به مذهب تشیع و علمای شیعه را فراهم سازد.

بابیه، سپس بهاییان که به پیروان مسلکهای استعماری شهرت دارند، در تهاجم به دین و هویت ملی، سه هدف را دنبال می کردند: ۱. خارج کردن دین از حوزه اجتماعی و در رأس آن سیاست و حکومت ۲. توجیه استعمار در کشور به عنوان یگانه عامل تجدد و ترقی ۳. تثبیت نیروهای غربگرا در ارکان سیاستگذاری و تصمیم گیری کشور.

در رأس این فرقه علی محمد شیرازی از شاگردان سید کاظم رشتی بود که با تکیه بر فلسفه مهدویت تشیع ابتدا خود را نماینده امام زمان خواند، سپس با ادعای مهدویت و حتی ادعای نوبت و نسخ دین اسلام ، شورشهای دامنه داری را در برخی از شهرهای ایران از جمله شیراز، اصفهان، زنجان، شاهرود و مازندران ایجاد نمود. اندیشه های او، برگرفته از اندیشه شیخ احمد احسایی، رهبر فرقه شیخیه بود. این مذهب گونه ای از تشیع جدید است که در قرن دوازدهم هجری از مذهب شیعه اثناعشری منشعب شده است. شیخیه با این توجیه که امام غایب هم دارای دو جنبه یعنی حقیقت، صورت و حجاب است. جنبه حقیقت او، یعنی روح، همیشه ثابت است ولی صورت و حجاب او که همان جسم عنصری باشد، پیوسته در تغییر و دگرگونی است و از این رو، هر کسی که به مقام شیعی کامل برسد، می تواند محل حلول حقیقت و روح امام غایب باشد. یعنی می تواند جنبه حجاب و صورت او گردد ، زمینه را برای فعالیت بابیان فراهم نمودند. سید علی محمد شیرازی با تکیه بر مکتب شیخیه، تعالیم صوفیان، باطنیان و غلاه شیعه و با تأویل نادرست از آیات و احکام قرآن و تغییر و تبدیل قوانین و سنن اسلام ، عملاً در مقابل علمای شیعه قرار گرفت. ناصرالدین شاه در آغاز کوشید برای مقابله با علما از بابیها به عنوان سپر بلا استفاده کند. که خواست کشورهایی چون، روسیه و انگلستان بود. آنها نیز برای مقابله با سیاستهای ضداستعماری علما، بهره برداریهای لازم را از بابیها نمودند و با دامن زدن به کشمکشهای دینی، راه را برای نفوذ هر چه بیشتر آنها در ایران فراهم نمودند. در میان این توطئه ها دوراندیشی و در نهایت فتوای علما به ثمر نشست و با قتل علی محمد باب (۱۸۵۰/۱۲۶۷ق) به فرمان امیرکبیر، اوضاع آرام تر شد. هر چند علی محمد باب بارها در مقابل علما توبه نموده بود ، اما همواره مترصد فرصت بود تا قدرتی به چنگ آورد. از این جهت بعد از مرگ او نیز که بابیان گمان می کردند به دستور ناصرالدین شاه بوده است، آرام ننشستند و

نقشه قتل ناصرالدین شاه را ریختند. و چون ناکام ماند، ناصرالدین شاه نیز در قتل و سرکوب بابیان شرکت نمود به طوری که بسیاری از آنها از جمله حسینعلی نوری (بهاءالله) و برادرش یحیی (صبح ازل) از ایران تبعید شدند. در واقع شکل گیری فرقه بهاییت از همین زمان بود. رهبران بهایی به عنوان سرسپردگان انگلیس در خارج از ایران، تلاشهای خود را معطوف به تبلیغ و ترویج این فرقه نمودند و در مقابله با علمای شیعه باز هم آرام ننشستند. سالها بعد از مرگ ناصرالدین شاه، عبدالبهاء، رهبر بهاییان، برای ستیز با برخی از احکام حماسی و تحرک بخش اسلام مثل جهاد، در الواح خود به انکار این مسئله پرداخت و مردم را به پراکندگی از طرف علما تشویق می کرد. در ازای خوش خدمتی بهاییان، انگلیسیها به تضعیف علمای شیعه ادامه دادند تا راه را برای بهاییان به عنوان کارگزاران آنها در ایران هموار سازند.

انجمنهای فراماسونری و بهاییت

«مانکجی لیمجی هوشنگ هاتریاد» از زردشتیان ایرانی تبعه هند که در زمان محمد شاه خدمات فراوانی به انگلیسیها کرده بود، دوباره به ایران آمد. او برای حمایت از بهاییان ایران با مستمسک قرار دادن نظام باستان گرایی کوشید با ایجاد تغییراتی در بین زرتشتیان، آنها را از تأثیرات بومی ایرانی اسلامی دور سازد و آنها را به بهاییت متمایل سازد. به دلیل شرایط نامناسبی که به دنبال اعدام علی محمد باب و تبعید بسیاری از رهبران بهایی برای آنان ایجاد شده بود، بهاییان ترجیح دادند با حضور در محافل مخفی، از شیوه براندازی نرم استفاده کنند. مانکجی که خود از بانیان این گونه محافل در ایران بود، از چنین ناراضیانی بهره می برد و بهاییان نیز در مقابل حکومت به حمایت چنین فردی نیاز داشتند. اکنون نیز بهاییان از مانکجی به نیکی یاد می کنند.

مانکجی علاوه بر ترویج باستان گرایی و بهایی گری در ایجاد محافل فراماسونری شرکت نمود که نقش تعیین کننده ای در انحراف نهضت مشروطیت داشت، و با حمایت او بهاییان نیز وارد این انجمن شدند. هر چند منابع عصر قاجار به دلیل کوتاه بودن زمان فعالیت این انجمن که به دستور ناصرالدین شاه برچیده شد و سری بودن فعالیت اعضای آن، در مورد بهاییان و حضور آنان در این انجمن سکوت کرده اند؛ اما به دلیل وجود اشتراکات فکری بین فراماسونرها و بهاییان، حضور آنها در این محافل بعید به نظر نمی رسد. فراماسونری یا انجمنهای مخفی که از سوی ایرانیان به عنوان «سلاح سری انگلیسیها» شهرت دارد در دوره ناصرالدین شاه فعالیت خود را آغاز نمود و کسانی چون، مانکجی و ملکم خان، محافظه کارانه این انجمن را به سوی اهداف انگلیسیها در ایران برده اند، از چهره هایی چون ملکم خان به نیکی یاد کرده اند. با

معرفی چنین اشخاصی به ذهن مخاطب خویش القا می کنند که ایرانیان خود مروج فراماسونری در کشورشان بوده اند و از اینکه ایرانیان این انجمن را سلاح سری انگلیسیها می دانند به عنوان یک افسانه یاد می کند و نتیجه می گیرد که هیچ مدرک قانع کننده ای نیافته ایم که اعتقاد ایرانیها را نسبت به استفاده شیطانی انگلیسیها از فراماسونری تأیید کند. به اعتقاد او انگلیسیها کوشش چندانی برای جلب افراد به مجامع فراماسونری و وابسته ساختن لژهای ایرانی با مجامع فراماسونی خودشان به عمل نیاوردند و ابتکار عمل در این زمینه در دست ایرانیان بوده است. در حالی که به گفته بسیاری از نویسندگان معاصر از جمله اسماعیل رائین از رابطه ای پرده برمی دارد که در سالهای بعد بین لژ بزرگ اسکاتلند و محافل فراماسونری ایران برقرار شد و دست کم ده لژ ایرانی (در دوره پهلوی) زیر نظر استادان اعظم اسکاتلند قرار داشتند. نیز در اسناد فراماسونری که از سوی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی انتشار یافته است از هماهنگی آشکار و پنهان بعضی از اعضای فراماسونری با سیاستهای انگلیس در ایران سخن به میان رفته است.

بر پایه اسناد انتشار یافته، تشکیل یک محفل ماسونی، تمهید مناسبی برای سازماندهی اجتماعی نیروهایی در چارچوب تشکیلاتی غیرنظامی بود که می توانست فرصتی مناسب برای تحکیم مناسبات استعماری در ایران ایجاد کند؛ مناسباتی که در مقاطع حساس تاریخی ضامن منافع استعماری در ایران بود. بهاییان نیز به دلیل وجود اشتراکات فکری بین بهاییت و لژهای فراماسونری، بیشتر از سیاستهای آنها استقبال نمودند، داشتن خدای ناسوتی و ترکیبی (انسان + خدا) آزادی رعیت از قید احکام و اخلاق، داعیه حکومت جهانی و تفکرات جهان وطنی، ضدیت با اسلام و مسیحیت از جمله تفکرات مشترک آنان بود. این گونه سیاستها، علمایی چون شیخ فضل الله را در مقابل بهاییان یعنی همان کارگزاران استعمار قرار داد. اصولاً یکی از دلایل مخالفت او با انقلاب مشروطه به دلیل حضور فعال بهاییان در عرصه سیاست و به چالش کشاندن دین اسلام و توهین علیه مقدسات دینی در مطبوعات بود. از این جهت شیخ فضل الله نوری در لوایحی که منتشر نمود با اشاره به حذف آنها برای حفظ اسلام تأکید نمود که بهاییان مثل شیطان مشغول وسوسه و رهزنی و فریبندگی عوام اضل کالانعام هستند. از این جهت یکی از شروط پذیرش مجلس از سوی ایشان اجرای احکام شرع درباره بابیها و بهاییت بود. با تشکیل مجلس، در اصل بیستم متمم قانون اساسی، چاره ای برای جلوگیری از اشاعه افکار ضددینی و مذهبی اندیشیده شد و بر اساس این اصل، عامه مطبوعات غیر از کتب ضلال و مواد مضره به دین مبین اسلام آزاد و ممیزی در آنها ممنوع شد. منظور از عبارت کتب ضلال، کتب و نشریاتی است که درباره مذاهب

غیرحقه نوشته می شد و مراد از مواد مضره به دین مبین اسلام، نوشته هایی بود که دین اسلام را مستقیماً مورد حمله و یا تنقید و ایراد قرار می داد. با تمام تلاشهایی که شیخ فضل الله نوری برای مشروعه نمودن انقلاب کرد اما این بهاییان بودند که با کمک انگلیسیها موفق شدند انقلاب مشروطیت را به انحراف بکشانند و شیخ فضل الله نوری و تفکراتش را به انزوا کشانند و با توطئه ای هماهنگ او را از سر راه خویش بردارند. نقش میرزا مهدی کاشی وزیر همایون، فرزند فرخان امین الدوله (عامل انعقاد معاهده پاریس که منجر به جدایی هرات از ایران شد ) از شخصیتهای معروف بهایی که در استبداد صغیر، علیه آزادی خواهان به حمایت از محمدعلی شاه برخاسته بود، قابل توجه است. او در استحاله شخصیت ابراهیم زنجانی از ماسونهای قدیمی و از اعضای هیأت مدیره دادگاه انقلاب که حکم اعدام شیخ فضل الله را صادر نمود، نقش مؤثری داشت. انگلیسی ها نیز در دشمنی دیرینه خویش با مرجعیت شیعه از این حکم استقبال نمودند. در اسناد منتشر شده وزارت امور خارجه انگلیس کتاب آبی از شیخ فضل الله به عنوان مستبد دشمن مشروطیت که قابل ترحم نبوده است ذکر شده و از اعدام او اظهار خرسندی کرده اند. انگلیسیها با کودتای ۱۲۹۹ با به قدرت رساندن رضاخان نفوذ خود را در ایران گسترش دادند و زمینه را برای نفوذ بهاییت در ایران هموار نمودند و آنها نیز با حکومت رضاخان همراه شدند. حبیب الله عین الملک، پدر هویدا، از جمله بهاییان بود که در این دوره به حمایت از رضاخان برخاست. و به عنوان کارگزار وزارت امور خارجه به سوریه رفت و در جهت تحکیم فرقه بهاییت از هیچ کوششی دریغ نورزید. او آن چنان در تبلیغ این فرقه بی پروا بود که مردم شام خیال می کردند مذهب رسمی ایرانیان، بهایی است. در دوره رضاخان آنها در جلسات و سخنان خود از رضاخان به نیکی یاد می کردند و سیاستهای ضد دینی و مقابله او با علما را ناشی از علاقه رضاخان به فرقه بهاییت می دانستند. سیاست کشف حجاب رضاخان که نشانگر مخالفت و ضدیت وی با یکی از اصول مسلم و حساس شریعت اسلام یعنی حجاب بود، بهاییان منطبق با قانون خود می دانستند.

نفوذ بهاییان در دوران حکومت محمدرضا پهلوی

با کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، بهاییان علی رغم ادعای غیرسیاسی بودن خویش، هماهنگ با سیاستهای موردنظر رژیم در جهت تثبیت موقعیت خویش تلاش می نمودند. یکی از اهداف مهم آنان در این دوره، رسمیت بخشیدن به مسلک بهاییت در ایران بود. بیت العدل اعظم و محفل آنها تلاشهای زیادی کرد تا با ازدیاد نفرات از طریق تبلیغ و گسترش تشکیلات و دادن آمارهای غیرواقعی، به این هدف دست یابند.

اگر بابیه با مستمسک قرار دادن نگرشهای دینی سعی در قدرت طلبی داشتند، بهاییان با نگرشهای غیردینی و فاصله گرفتن از هویت دینی و ملی و با ماهیتی کاملاً غربی در زمان رژیم پهلوی وارد عرصه سیاست شدند و انگلیسیها از بهاییان به عنوان نوماسیونها حمایت کردند. در عصر پهلوی نیز به دلیل نفوذ گسترده امریکاییها در ایران، انگلیسیها در رقابت با آنها انجمنها و لژهای فراماسونری را در شهرهای مختلف ایران گسترش دادند زیرا در عصر مشروطه انگلیسیها از طریق این انجمن ها به موفقیت های زیادی دست یافته بودند. در عصر پهلوی به دلیل فعالیت این انجمنها، انگلستان موفق شد بین سالهای ۱۳۳۲–۱۳۴۲ به تجدید و بازسازی روابط خود با ایران بپردازد و در رقابت با امریکا به پیشرفتهای فراوانی دست یابد. اسناد منتشر شده، خبر از تشکیل لژ بزرگ اسکاتلند می دهد که بسیاری از لژهای ایرانی از جمله سیزده لژ انگلیس را در ایران پوشش می داد. بهاییان با ورود به این لژها، به آسانی بر حساس ترین نهادها و وزارتخانه های کشور مسلط می شوند. آنها در حرکتهای سیاسی خویش، مراکز آموزشی کشور را در خدمت خویش آوردند و با تکیه بر الگوهای مدیریت غربی، مراکز طر ح ریزی، تصمیم گیری و برنامه ریزی را بر عهده گرفتند. از دیدگاه فراماسونرها و بهاییان، برنامه ریزی آموزشی باید به گونه ای باشد که به ضرر بهاییان و فراماسونرها و به طور کلی غرب تمام نشود و به عبارت دیگر برای ایران، استقلال و خودکفایی به وجود نیاورد. بهاییان عضو لژهای فراماسونری در رأس نظام آموزشی کشور، ریاست دانشگاهها و یا تدریس در کلاسهای درس بودند. ذبیح الله قربان، رئیس دانشگاه شیراز و عضو لژ حافظ، دکتر منوچهر تسلیمی، عضو لژ ابن سینا که بعدها به ریاست دانشگاه تبریز رسید و دکتر کامبیز قربان، استاد دانشگاه کشاورزی شیراز و عضو لژ حافظ از جمله بهاییانی بودند که به ازای خوش خدمتی رهبران بهایی نسبت به انگلیسیها، در سیاستگذاریهای فرهنگی کشور نقش مهمی ایفا نمودند. در چنین شرایطی نظام آموزشی کشور نمی توانست از چارچوب تحمیلی خارج شود و در خدمت توسعه جامعه ایران قرار گیرد. بنابراین یکی از عوامل موفقیت بهاییان در ایران عصر پهلوی، پیوند آنها با فراماسونری و لژهایی است که از سوی انگلیسیها اداره می شد. در تحقیقات ساواک روشن شده بود که فراماسونری در حال تجدید سازمان است و هدف آن گسترش لایه های نفوذ در مراکز کلان تصمیم گیری است روشی که با روال سیاست گزاریهای استعماری انگلیس همخوانی دارد. زیرا برنامه انگلیسیها تجدید فعالیت جاسوسی، نظیر سازمانهای مختلف فراماسونری بود. آنها همیشه از عمال سیاسی و جاسوسی خود حمایت می کردند و بر اساس این اصل می توانستند افراد جدید و ناشناخته ای را جهت اجرای مقاصد سیاسی خود در سازمان های مختلف جلب نمایند. با این حربه،

امریکاییها نتوانستند از نفوذ انگلیسیها و کارگزاران و عاملان آنها در ایران جلوگیری کنند و از حضور ریشه دار و تاریخی آنها در ایران بکاهند. امضای قرارداد کنسرسیوم که به حل مسئله نفت انجامید، وجود شرکتهای انگلیسی، حمایت از درباریان و به قدرت رساندن آنها مثل حسین علاء و ورود ایران به پیمان سنتو که نفوذ انگلیسیها را در خاورمیانه گسترش می داد، تأسیس بانک ایران و انگلیس، عقد قراردادهای فرهنگی، تجاری و نفتی بین ایران و انگلیس رهاورد سیاستگزاریهای پنهان فراماسونری در ایران بود. با نفوذ انگلیسیها در ایران، بهاییان شرایط را برای تحقق سیاستهای خویش مناسب دیدند و بیش از هر زمان دیگر برای جلب نظر رژیم پهلوی، هماهنگ با سیاستهای موردنظر آنها در جهت تثبیت موقعیت شاه، گامهای مؤثری برداشتند. تأیید انقلاب سفید، همکاری با ساواک، جلب حمایت دولتهای بزرگ از شاه و سلطنت او و عضویت در حزب رستاخیز قسمتی از مواضع سیاسی فرقه مزبور بود. آنها به تدریج نفوذ خود را در دربار افزایش دادند به خصوص که شاه قدرت خود و خانواده اش را مدیون بهاییان می دانست زیرا او در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ در حالی که سلطنتش در حال سقوط بود، پس از فرار شاه و بستگانش، یکی از عناصر بهایی در امریکا، به نام حبیب ثابت پاسال، با تمامی امکانات از شاه و خانواده او پذیرایی کرد که این اقدام موجب نفوذ بیشتر بهاییان در حکومت می شد و روز به روز اعتماد و توجهات رژیم به آنها بیشتر می شد و زمینه ترقی و پیشرفت روزافزون آنها را فراهم می نمود آن چنان که بهاییان خود لب به اعتراف گشودند که، در هر اداره ایران و تمام وزارتخانه ها یک جاسوس داریم و هفته ای یک بار به طرح های تهیه شده به وسیله دولت به عرض شاهنشاه آریامهر می رسد گزارشهایی در زمینه طرح به محفلهای روحانی بهایی می رسد. هر چند بین سالهای ۴۴-۱۳۴۲ با قبضه کردن قدرت، توسط نیروهای طرفدار توسعه صنعتی به رهبری حسنعلی منصور و امیرعباس هویدا، جنگ قدرت بین نخبگان سیاسی سنتی طرفدار انگلستان به نفع نخبگان سیاسی نوپای طرفدار ایالات متحده امریکا خاتمه یافته تلقی می شد اما این گونه چالشها و تنشها تأثیری در کاهش قدرت بهاییان در دربار نگذاشت بلکه در دسته بندیهای سیاسی، بهاییان نیز به سوی کسانی چون هویدا متمایل شدند که خود بهایی بودند. با کمک انگلیسیها زمینه های کسب قدرت و نفوذ در حکومت پهلوی برای بهاییان فراهم شد و با امریکاییها و هویدا در دربار و در رأس هرم قدرت قرار گرفتند و در دسته بندیهای سیاسی، دربار شاه را به سوی خویش متمایل ساختند. پیشرفت بهاییان در حکومت پهلوی زمانی به اوج خود رسید که امیرعباس هویدا به نخست وزیر شاه، کابینه خود را با حضور بسیاری از بهاییان تشکیل داد. او که در اسناد منتشر شده ساواک از سوی بهاییان به عنوان

کدخدای کوچک بهاییان معروف بود پدرش نیز در به قدرت رسیدن رضاخان نقش اساسی داشت و به همین دلیل محمدرضا شاه را وامدار هویدا و بهاییان نموده بود. حسین فردوست در خاطرات خویش به نفوذ زایدالوصف فرقه ضاله بهاییت در تمام شئون مملکت در دوران هویدا اشاره می کند و آنجا که از طبیب مخصوص شاه به نام دکتر ایادی سخن می گوید، به تلاش این پزشک در قدرت بخشیدن به بهاییان می پردازد که در دوران هویدا، ایادی تا توانست وزیر بهایی وارد کابینه کرد و اینکه دکتر ایادی در ایران سلطنت می کرد و تمام ایرانیان رده بالا چه در ایران باشند و چه در خارج، خواهند پذیرفت که سلطان واقعی ایران، دکتر ایادی بود و در زمان حاکمیت او بهاییها در مشاغل مهم قرار گرفتند و در ایران بهایی بی کار وجود نداشت. دکتر جواد منصوری در کتاب خویش، فهرستی از اسامی اشخاص نظامی و غیرنظامی که در سال ۱۳۳۹ تهیه شده، آورده است که نشان دهنده اشغال غالب پستهای اطلاعاتی، امنیتی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی کشور توسط بهاییان است. آنها با ایجاد تشکیلات گسترده و با برنامه ریزیهای دقیق و برپایی محافل بهایی سعی در تبلیغ فرقه خود در ایران می نمودند و نمایندگانی را به شهرهای مختلف ایران می فرستادند. مرکز این تشکیلات که به نام جریان نوماسونی در ایران معروف بود، در حیفا و در کنار حکومت اسرائیل است که با تلاش فراوان شوقی افندی از سوی صهیونیستها به رسمیت شناخته شده بود. در اداره این تشکیلات، از تفکرات صهیونیستی بسیار بهره برداری شده است و در انجمنهای فراماسونری یهودی که این تشکیلات را اداره می کردند، از مضامین و سروده هایی که در کتاب تورات توسط یهودیان خوانده می شد زیاد استفاده می نمودند. این گونه پیوندهای نزدیک بین صهیونیستها و بهاییان راه را برای نفوذ هر چه بیشتر اسرائیل در ایران هموار نمود و سیاست رژیم پهلوی را به سوی صهیونیستها متمایل ساخت و ایران علی رغم تمام اعتراضات کشورهای اسلامی به عنوان تنها پایگاه صهیونیسم در خاورمیانه مطرح شد. هر چند با نفوذ امریکاییها در ایران از نفوذ انگلیسیها کاسته شد اما صهیونیسم که از فرقه های ساختگی انگلیسیها در مذهب یهودیت بود، توانست با حمایت بهاییان وارد ایران شود و به عنوان مهره ای انگلیسی، کاهش قدرت آنها را در ایران جبران کنند.

عکس العمل روحانیت در مقابل بهاییان

از دوران قاجار تا اواخر دوران پهلوی، فرقه ضاله بهاییت همواره به عنوان عامل استعمار ایفای نقش نمود و به عنوان اهرم فشار در مقابل اسلام و روحانیت قرار گرفت. علما با شناختی که از ماهیت این فرقه و وابستگی آنها به استعمار داشتند به م

مبارزه و مخالفت بر ضد آنان در اشکال مختلف پرداختند. کسانی چون شیخ فضل الله نوری، نواب صفوی وآیت الله بروجردی، حجت الاسلام فلسفی سپس امام خمینی و شاگردان ایشان همواره بهاییان را دشمن مسلمین و عاملان استعمار می شناختند و خطر آنها را به مسلمین گوشزد می نمودند. بهاییان نیز که همانند بابیه با تفکرات التقاطی وارد عرصه سیاسی شده بودند، از یک سوی در نفوذ استعمار به کشور سهیم بودند و از سوی دیگر نقش موثری در مشروعیت بخشیدن به رژیم پهلوی ایفا می کردند؛ اما برخلاف بابیه که با تکیه زدن بر فلسفه تشیع و نظام مهدویت و با رویکردی دینی در مقابله با علما قرار گرفتند، بهاییان با تفکرات التقاطی متکی بر اندیشه های غیردینی، در انجمن های فراماسونری اهداف خود را در چهار جهت متمرکز کردند ۱. در زمینه سیاسی، به لیبرالیسم و رفرمیسم ۲. در زمینه اخلاقی، به رئیسم (اعتقاد به خداوند منهای باور داشتن به پیامبران و کتب آسمانی) و صهیونیسم ۳. در زمینه فرهنگی، به کاسموپولیتیسم (جهان وطنی) ۴. در زمینه اجتماعی، تعصب نورزیدن به ارزشهای مکتبی و اعتقاد به تساهل. از جمله روحانیونی که در مقابل تفکرات التقاطی این فرقه، موضع گیری مناسبی کرد، استاد مطهری بودند که با تألیف کتب مختلف، قاطعانه در مقابل چنین اندیشه هایی ایستاد و با تکیه بر جریان فکری فقاهتی – ولایتی، اسلام ناب را در مقابل تفکرات التقاطی گروههایی چون بهاییت قرار داد. جریان فکری فقاهتی – ولایتی بر محور فعالیتهای فکری و فرهنگی استوار بود. این جریان، پارادایم جدیدی را عرضه کرد که مطابق آن، اجرای احکام الهی منوط به قبضه قدرت سیاسی و اعمال حاکمیت از سوی فقهای جامع الشرایط بود. این جریان به عنوان مبتکر اندیشه انقلاب اسلامی، اندیشه های التقاطی را به چالش کشید و بهاییان را به عنوان پشتوانه رژیم پهلوی در تنگنا قرار داد و مبانی و اصول اندیشه های آنها را مردود و بی اعتبار ساخت. بیان این گونه اندیشه ها از سوی شاگردان امام خمینی، به دلیل تلاشهایی بود که از سوی رژیم شاه برای رسمیت بخشیدن به فرقه ضاله بهاییت، با طرح لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی در سال ۱۳۴۲ صورت گرفته بود.

سیاست اصلی شاه در این لایحه حمایت از بهاییت و صهیونیسم، برای اسلام زدایی و مقابله با علما بود به خصوص که با فوت مرجعیت شیعه، آیت الله بروجردی، خلاء بزرگی در تشکیلات روحانیت به چشم می خورد. نتیجه اجرای چنین لایحه ای، به حذف اسلام از قانون اساسی به منزله دین رسمی کشور، و تسلط اقلیتهای ضداسلامی چون بهاییت بر امور کشور و نابودی سنتهای اسلامی و حریم اخلاقی جامعه در تساوی حقوق زن و مرد می انجامید. اما با حضور به موقع و موضع گیری هوشیارانه امام خمینی به عنوان مرجعیت شیعه، توطئه ها خنثی شد. امام با تلگرافها، اعلامیه ها و

سخنرانی های خویش، علما و مردم را در مقابله با صهیونیسم و بهاییت و رژیم پهلوی به صحنه کشاند. ایشان در یکی از سخنرانی های خویش فرمودند: این جانب حسب وظیفه شرعیه به ملت ایران و مسلمین جهان اعلام خطر می کنم. قرآن کریم و اسلام در خطر است. استقلال مملکت و اقتصاد در قبضه صهیونیستها که در ایران در لباس بهایی ظاهر شدند، است و مدتی نخواهد گذشت که با این قدرت مرگبار، تمام اقتصاد این مملکت را با تأیید عمال خود قبضه می کنند و ملت مسلمان را از هستی در تمام شئون ساقط می کنند. تلویزیون ایران، پایگاه جاسوسی یهود است و دولتها ناظر آن هستند و آن را تأیید می کنند. ملت مسلمان تا رفع این خطرها سکوت نمی کند و اگر کسی سکوت کند در پیشگاه خداوند قاهر مسئول و در این عالم محکوم به زوال است. یکی از دلایل مهم مخالفت امام با این لایحه، وحدت بهاییات با صهیونیسم برای تثبیت قدرت رژیم پهلوی و تلاش آنها برای مقابله با اسلام و علما بود. در حالی که جهان اسلام در غم اشغال فلسطین توسط اسرائیل فرورفته و تمام تلاش خویش را برای کمک به مردم فلسطین به کار برده بود، بهاییان با حمایت از صهیونیسم تمام شرایط لازم را برای نفوذ آنها در ایران فراهم نمود. آنها به منزله عوامل اسرائیل با استفاده از تمامی امکانات دربار، ارتش و دولت در خدمت اسرائیل و بر ضد مسلمین بویژه ملت ایران بودند به طوری که سران ارتش و دولت شاه، سرسپرده و گوش به فرمان سازمان بهاییت و عوامل اسرائیل بودند و اعتنایی به مقامات ایران نداشتند. و در حالی که ساواک از جمع آوری اعانات از سوی مردم برای فلسطینیان جلوگیری و آنها را ضبط می نمود و تظاهرات مردم ایران را علیه اسرائیل در هم می شکست، دستگاههای تبلیغاتی و رسانه های گروهی ایران با کمک یهودیان در اختیار صهیونیسم بین الملل قرار گرفته بود و به نفع اشغالگران فلسطین و تجاوزکاران صهیونیستی فعالیت می کرد.

این گونه سیاستهای ظالمانه، علما را در مقابله با رژیم پهلوی مصمم تر نمود و در این میان نوک حملات ایشان را متوجه بهاییان می کرد. روحانیونی چون سید عبدالکریم هاشمی نژاد با تشکیل کانونهای بحث و انتقاد از بهاییت علیه اسرائیل نیز سخن گفتند. ساواک نیز ضمن بازداشت علما، توقیف روزنامه ها، سرکوب تظاهرات و جلوگیری از جمع آوری اعانه برای مردم فلسطین؛ دست صهیونیستهای ایرانی را در جمع آوری اعانه و برگزاری مجالس شادی در کنیسه ها و فرستادن بودجه های کلان از ثروت و دسترنج ملت ایران برای صهیونیستها باز گذاشته بود.

از دیگر عوامل مخالفت روحانیت با بهاییان، دشمنی گسترده این فرقه با شیعه و دشمنی با مسلمانان بود. یکی از سران فرقه مزبور در ماه محرم گفته بود عموم افراد بهایی باید سعی کنند از نزدیک شدن به این مسلمانان کثیف خودداری کنند. امیدوارم

در آتیه نزدیک کمر مسلمانان را با فعالیت دائم و روزافزون خود بشکنیم و بهاییت را در ایران و جهان پیشرفت دهیم. آنها در کنار این دشمنی درصدد گسترش فساد و فحشا در جامعه ایران برآمدند. زیرا آنها تعهدی به فرهنگ ملی و هویت دینی نداشتند و خود را مقید به رعایت اصول ملی خویش نیز نمی دانستند و نسبت به مردم خویش تعهدی نداشتند زیرا آنها همانند صهیونیستها تابع تفکر جهان وطنی (کاسموپولیتیسم) بودند. آنها با طرح تئوری انطباق و هم سازی با جوامع گوناگون با گریز از فرهنگ ملی بیشترین صدمات را به فرهنگ ایران زدند. اسناد منتشر شده ساواک پرده از سیاستهای ضددینی این فرقه برمی دارد. در یکی از اسناد منتشر شده از فردی بهایی به نام سروان احمد نبیلی، افسر تیپ جام یاد میکند که به اشاعه و تبلیغ بهاییت در بین مردم و به ویژه افسران و درجه داران این تیپ، اقدام به ارتکاب فحشاء می نمود. و از تجارت قاچاق انسان و تحویل دختران ایرانی به شیخ حمدان، معاون نخست وزیر امارات، سخن به میان آمده است. سخنرانیها، اعلامیه ها و تلگرافهای امام به علما و عکس العمل شدیداللحن ایشان در مقابل بهاییان، دانشجویان را نیز به چالش با رژیم پهلوی کشاند. آنها همواره از رهنمودها و راهنمایی های مستقیم و غیرمستقیم امام برخوردار بودند.

نامه یکی از دانشجویان دانشگاه پهلوی شیراز به امام در اعتراض به بهاییان بازگو کننده درجه ارتباط و یکدلی دانشجویان با امام است. در این نامه از بهاییان به عنوان مزدور و عامل استعمار و صهیونیسم یاد کرده و از حمایت رژیم پهلوی از آنها سخن رانده اند و با یادآوری باشگاه حافظ، به عنوان یکی از مراکز مهم فراماسونری و جاسوسی در ایران که به دست بهاییان اداره می شد، از سیاستهای خائنانه آنها پرده برمی دارد و به حضور گسترده بهاییان در حکومت پهلوی اشاره می کند. در بخشی از این نامه آمده است: کشوری که نخست وزیرش آقای عباس هویدا، وزیر جنگش آقای سپهبد صنیعی، وزیر بهداریش آقای شاهقلی، وزیر آب و برقش آقای روحانی و طبیب مخصوص شاهش آقای سپهبد ایادی، همه بهایی و از افراد وابسته به تشکیلات جاسوسی بهاییت و صهیونیسم می باشند؛ کشوری که خریدار واپس زده های اسرائیلی است و خلاصه در کشوری که پستها و مراکز حساس به وابستگان به صهیونیسم تقدیم می گردد و روز به روز رشته های مهم صنعتی و تأسیسات بزرگ کشاورزی به دست آنها سپرده می شود نه تنها این اقدام شاه (بخشیدن زمین به بهاییان شیراز برای ساختن احرامگاه) در شیراز بعید نیست بلکه باید انتظار آن را داشت که نقشه های بدتر از آن هم طراحی گردد و عامل پیشگان، موبه مو اجرا کنند.

جمال عبدالناصر، رئیس جمهور مصر نیز در سال ۱۳۴۹ش بهاییان را جاسوس اسرائیل در جهان معرفی کرد و دفتر دبیرکل العالم الاسلامیه در اسفند ۱۳۵۲ در مکه

طی اعلامیه ای معامله با اسرائیل و بهاییان را تحریم و از کشورهای مسلمانان خواست تا فعالیتهای این فرقه را در کشورهای خود تحریم کنند.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی بسیاری از بهاییان با سرخوردگی کامل از ایران خارج شدند و امروزه در کنار صهیونیسم و دشمنان انقلاب اسلامی، همواره در حال طرح و نقشه و توطئه علیه جمهوری اسلامی هستند.

نتیجه

استبداد همان پدیده ای که در طول تاریخ ایران، مسیر طبیعی خود را بدون هیچ مانعی طی نموده و ایرانیان نیز بدان خو کرده بودند، در عصر قاجار با پدیده ای دیگر به نام استعمار همراه شد و بستر مناسبی را برای ورود کشورهایی چون انگلستان فراهم نمود که به دنبال کسب منافع اقتصادی در خاورمیانه بودند، اما از همان آغاز، این دو پدیده با یک مانع جدی به نام علمای شیعه روبه رو شدند. علما در عصر قاجار برخلاف دوران قبل که در کنار حاکمیت قرار داشتند روز به روز از سلاطین قاجار فاصله گرفتند و قدرت استبداد و استعمار را به چالش و مبارزه کشاندند. انگلیسیها برای حفظ جایگاه خویش از هرگونه حربه برای ضربه زدن به علمای شیعه استفاده نمودند. مطالعه اسناد و مدارک این دوره نشان می دهد که انگلیسیها از تمام بحرانهای موجود در ایران به نفع خویش استفاده نمودند از جمله اختلاف بین علمای اخباری و علمای اصولی شیعه که از درون این اختلافات، فرق های بابیه و بهاییت بیرون آمدند. انگلیسیها با حمایت از این فرقه ها و تشویقشان به حضور در محافل ماسونی به حیات سیاسی خویش در ایران تا پایان حکومت پهلوی ادامه دادند؛ اما در این میان علمای شیعه نیز در این دوره فعال تر از گذشته نه تنها در مقابل استبداد و استعمار آگاهانه و هوشیارانه عمل کردند بلکه در مقابل سرسپردگان آنها نیز کوچکترین غفلتی از خود نشان ندادند. نتیجه چنین تلاشی نه تنها حذف استبداد و استعمار در ایران بود بلکه با پیروزی انقلاب اسلامی بهاییان نیز به آرزوی دیرینه خویش مبنی بر به رسمیت شناخته شدن فرقه بهاییت در ایران نرسیدند و رهبران آنها با ناکامی از ایران خارج شدند.

پی نوشت ها:

۱. راعی گلوجه، سجاد، قاجاریه، افغانستان و قراردادهای استعماری، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۸۰، ص ۱۸.

۲. کرزن، جورج. ن، ایران و قضیه ایران، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، جلد دوم، تهران، شرکت علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷، صص ۳۲۷-۳۲۶؛ ویلز، سفرنامه، ترجمه غلامحسین قراگوزلو، تهران ۱۳۶۸، صفحه ۳۵۵-

ص: ۱۳۳

۱۵۳-۲۹۱؛ ناظم الاسلام، کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی، ج ۱، تهران، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۶۲، صص ۱۰۵-۹۹؛ کاتوزیان، تضاد دولت و ملت، ترجمه علیرضا طیب، تهران، نشر نی، ۱۳۸۴، ص ۱۰۴-۷۳.

۳. قاجاریه، افغانستان و قراردادهای استعماری، ص ۲۸.

۴. برای اطلاع بیشتر ر.ک: هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، تاریخ روابط خارجی ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۹، صص ۲۳۲-۲۳۶.

۵. فوران، جان، مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی ایران، ترجمه احمد تدین، تهران، انتشارات خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۸۰، ص ۲۲.

۶. همان، ص ۲۲۳.

۷. تاریخ روابط خارجی ایران، صص ۲۲۳-۲۱۸.

۸. همان، ص ۲۸۹.

۹. برای اطلاع بیشتر ر.ک: کریمی زنجانی، محمد، امامیه و سیاست، تهران، انتشارات نی، ۱۳۸۰، ص ۱۰۲.

۱۰. لمبتون، آن. کی. اس، دولت و حکومت در اسلام، ترجمه سیدعباس صالحی و محمدمهدی فقیهی، تهران، انتشارت عروج، ۱۳۷۱، صص ۴۳۶-۴۲۷. همچنین ر.ک: جعفریان، رسول، صفویان در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج اول، قم، انتشارات پژوهشکده، حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۹، صص ۲۴۹-۱۹۱.

۱۱. ناظم الاسلام، کرمانی، صص ۴۵-۱۱.

۱۲. زاهدانی، سیدسعید، بهائیت در ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰، ص ۲۸۷.

۱۳. نامدار، مظفر، استعمار و مسلکهای شبه دینی، مجله ایام تهران، شماره ۲۹، ۱۳۸۲، ص ۴۸.

۱۴. فضایی، یوسف، تحقیق در تاریخ و عقاید شیخی گری، بهایی گری و کسروی گرایی، تهران، انتشارات آشیانه کتاب، ۱۳۸۱، صص ۹۵-۸۶.

۱۵. برای بررسی این شورش ها، ر.ک: خورموجی، محمدجعفر، حقایق الاخبار ناصری، به کوشش حسین خدیوجم، تهران، نشر نی، ۱۳۶۳، صص ۵۹-۵۸.

۱۶. فضایی، همان منبع، ص ۵۷.

۱۷. فریدنی، مشایخ و شهیدی، عبدالحسین، دایره المعارف تشیع، ج سوم، تهران، نشر شهید سعید محتبی، تهران، ۱۳۷۵، ص ۴.

۱۸. آبراهامیان، یرواند، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی، محمد ابراهیم فتاحی، تهران، نشر نی، ۱۳۸۴، ص ۲۳.

۱۹. اعتضادالسلطنه، فتنه باب، با مقدمه عبدالحسین نوایی، تهران، نشر علم، ۱۳۷۷، ص ۱۶.

۲۰. افراسیابی، بهرام، تاریخ جامع بهاییت، تهران، نشر مهر نام، ۱۳۸۲، ص ۲۷۱.

۲۱. به نقل از اخبار امری سال ۱۳۵۱ شمسی، ص ۱۸۳، مظفر نامدار، مجله ایام، شماره ۲۹، ۱۳۸۲، ص ۴۹.

۲۲. فقیه حقانی، موسی، مجله ایام، شماره ۲۹، ۱۳۸۲، ص ۱۸. همچنین برای حمایت از بهاییان از سوی انگلیسیها، ر.ک: سفرنامه ویلز، صص ۲۰۵-۲۰۳-۱۹۸.

۲۳. فقیه حقانی، موسی، مجله ایام، شماره بیست و نه، ص ۱۹.

۲۴. زیباکلام، سنت و مدرنیته، انتشارات روزنه، تهران، ۱۳۷۷، ص ۲۷۱.

۲۵. رایت، دنیس، ایرانیان در میان انگلیسیها، ترجمه کریم امامی، تهران، انتشارات نشر فروزان، ۱۳۸۵، ص ۳۰۰.

۲۶. همان منبع، ص ۳۰۱.

۲۷. همان منبع، ص ۳۰۸.

۲۸. مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، تهران، اسناد فراماسونری در ایران، ج اول، ۱۳۸۰، ص ۳۴؛ همچنین ر.ک: فراماسونرها، روتارین ها و لاینزهای ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷.

۲۹. همان منبع، ص ۳۵.

ص: ۱۳۴

۳۰. میر، حسین، تشکیلات فراماسونری در ایران، تهران، انتشارات شرکت چاپ و انتشارات علمی، ۱۳۷۶، ص ۲۰۷.

۳۱. ذاکر حسین، عبدالرحیم، مطبوعات سیاسی ایران در عصر مشروطیت، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۷، ص ۶۵.

۳۲. کسروی، احمد، تاریخ مشروطه، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۰، ص ۴۲۰.

۳۳. دوانی، علی، نهضت روحانیون ایران، ج اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷، ص ۱۲۱.

۳۴. مطبوعات سیاسی ایران در عصر مشروطیت، ص ۶۷.

۳۵. فقیه حقانی، موسی، بهائیت و سرویس اطلاعاتی انگلستان، مجله ایام، شماره بیست و نه، تهران، ۱۳۸۶، ص ۴۱.

۳۶. ناظم الاسلام، کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۴۵۶.

۳۷. مدنی، سیدمحمد، مجله ایام، ص ۴۱.

۳۸. بامداد، مهدی، شرح رجال ایران، ج ۱، انتشارت زوار، تهران، ۱۳۷۸، ص ۱۵.

۳۹. رضازاده ملک،رحیم، انقلاب مشروطه ایران (به روایت اسناد وزارت امور خارجه انگلیس – (کتاب آبی)، انتشارات مازیار، تهران، ۱۳۷۷، صص ۲۸۵-۲۸۲.

۴۰. امیرعباس هویدا به روایت اسناد، ج ۲، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۴، ص ۱۰.

۴۱. همان منبع، ص ۳۱۹.

۴۲. منصوری، جواد، تاریخ قیام پانزده خرداد به روایت اسناد، تهران، ج ۱، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷، ص ۳۲۴.

۴۳. همان، ص ۳۱۹.

۴۴. اسناد فراماسونری در ایران، ص ۴۵.

۴۵. طباطبایی، محمدحسین، نفوذ فراماسونری در مدیریت نهادهای فرهنگی ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰، صص ۳۷-۲۹.

۴۶. همان، ص ۱۱۳.

۴۷. اسناد فراماسونری در ایران، ص ۵۶.

۴۸. ازغندی، علیرضا، روابط خارجی ایران، تهران، نشر قومس، ۱۳۸۴، ص ۲۴۷.

۴۹. تاریخ قیام پانزده خرداد به روایت اسناد، ص ۳۲۵.

۵۰. همان، ص ۳۲۶.

۵۱. نفوذ فراماسونری در مدیریت نهادهای فرهنگی ایران، ص ۱۱۴.

۵۲. همان.

۵۳. امیرعباس هویدا به روایت اسناد، ص ۱۰.

۵۴. فردوست، حسین، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۹، صص ۲۰۳-۲۰۲.

۵۵. تاریخ قیام پانزده خرداد به روایت اسناد، ج ۱، صص ۶-۱.

۵۶. تاریخ جامعیت بهائیت، صص ۶۵۸-۶۵۷.

۵۷. برای اطلاع از تلاش انگلیسیها در شکل گیری صهیونیسم، ر.ك: احمدی، حمید، ریشه های بحران در خاورمیانه، تهران، انتشارات مؤسسه کیهان، ۱۳۶۹، ص ۱۷.

۵۸. نهضت روحانیت ایران، ص ۲۵۷.

۵۹. تشکیلات فراماسونری در ایران، ص ۳۵.

۶۰. شفیعی فر، محمد، مبانی فکری انقلاب اسلامی، قم، دفتر نشر معارف، ۱۳۷۸، ص ۳۲۵.

۶۱. تاریخ قیام پانزده خرداد به روایت اسناد، ج ۱، ص ۲۳۱؛ همچنین ر.ك: میلانی، محسن، شکل گیری انقلاب اسلامی از سلطنت پهلوی تا جمهوری اسلامی، تهران، انتشارات نو، ۱۳۸۱، صص ۱۰۸-۱۰۷؛ عمید زنجانی،

عباسعلی، انقلاب اسلامی ایران، قم، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۱، صص ۱۳۷-۱۳۲.

۶۲. آیت الله خمینی، روح الله، صحیفه نور، ج ۱، تهران، مرکز مدارك فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۶۱، ص ۳۴.

۶۳. تاریخ قیام پانزده خرداد به روایت اسناد، ج ۱، صص ۳۳۲-۳۳۱.

۶۴. روحانی، حمید، نهضت امام خمینی، ج ۲، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۴، ص ۳۳۳.

۶۵. همان، ص ۲۳۴.

۶۶. یاران امام به روایت ساواک، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۷، صص ۲۱۷-۲۱۶.

۶۷. نهضت امام خمینی، ج ۲، ص ۲۴۵.

۶۸. تاریخ قیام پانزده خرداد به روایت اسناد، ج ۱، ص ۳۲۳.

۶۹. همان، ص ۳۲۰.

۷۰. همان، ص ۳۲۱.

۷۱. نهضت امام خمینی، ج ۲، ص ۶۶۷.

۷۲. تاریخ قیام پانزده خرداد به روایت اسناد، ج ۱، ص ۳۲۹.

## انگلیس و نقض حاکمیت ملی و تمامیت ارضی ایران

ص: ۱۳۷

احمدرضا بردبار

مقدمه

در واپسین سالهای سده هجدهم میلادی، حوزه سوداگری و دلبستگیهای سیاسی، دیپلماسی و نظامی انگلستان بیش از پیش در منطقه خلیج فارس رو به گسترش بود. با این حال انگلستان نمی توانست به ویژگیهای حاکم بر منطقه خلیج فارس و همسایگان خاوری ایران بی اعتنا بماند، به ویژه آن که رقیبانی سرسخت مانند فرانسه و روسیه تزاری در همین منطقه منافعی را جستجو می کردند. پس از برقراری حکومت ناپلئون بناپارت در فرانسه، انگلیس بیش از پیش نگران منافعش در هندوستان شد زیرا ناپلئون نقشه یورش زمینی به هندوستان را می کشید و احتمال می رفت که فرانسه و روس در راه دستیابی به هند هم دست شوند.

ایران در سده هجدهم میلادی نسبت به ممالك اوپایی که در آنها مناسبات سرمایه داری رشد و توسعه می یافت، به کشور کشاورزی عقب مانده ای بدل شده بود. اما با وجود عقب ماندگی اقتصادی و اجتماعی هنوز مستعمره دولتهای اروپایی نبود. بر اثر دسایسی که از جانب استعمارگران انگلیسی و فرانسوی و روسی اعمال می شد و در پی جنگ های روس و ایران؛ انگلیس و فرانسه درصدد برآمدند که ایران را به عنوان وسیله ای در مناقشات میان خود علیه روسیه تزاری وارد کنند. تماس انگلیس و الزاماً کمپانی هند شرقی با ایرانیان اعم از تماسهای بازرگانی و یا دیپلماسی از آغاز قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی با انعقاد قراردادهای بعدی انگلیس از جمله قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۹ بستگی کامل دارد.

انگلیسیها در دو زمینه اقتصادی و فکری به ایران هجوم آوردند. بعد از جنگ ایران و روس و پذیرش معاهده های ننگین گلستان و ترکمانچای، بریتانیا که می خواست از

رقیب خود عقب نمانـد و از افغانسـتان به عنوان منطقه ای حایـل در برابر تزارها و پادشاهان قاجار اسـتفاده کنـد، نواحی جنوبی ایران را اشغال و قرارداد پـاریس را به شـاه تحمیـل کرد. شاهـان قاجار در نتیجه این قراردادها تبریز و نواحی جنوبی را بازپس گرفتند و جامعه بین الملل آنها را حاکمان قانونی و مشروع ایران شناخت. اما در مقابل، گرجستان و ارمنستان را از دست دادند و از همه ادعاهای خود نسبت به افغانسـتان چشم پوشـیدند. در این دوره امتیازات بسـیاری به قـدرتهای بزرگ از قبیل انگلیس واگـذار گردیـد و آنهـا توانسـتند مراکز کنسولی و تجاری خود را در همه جای ایران دایر نماینـد و تجار خود را از مشـکلاتی مانند پرداختهای زیاد گمرکی، تعرفه های داخلی، محدودیتهای مسافرت داخلی و قضاوت دادگاههای شرقی آسوده کنند. این معاهـدات دیپلماتیـک آغازگر نفوذ اقتصادی آنها در داخل ایران بود. قراردادهای بسـیاری که در دوران قاجار و بعـد از آن به انگلیسیها داده شد، گواهی بر این مدعاست. این امتیازات به خصوص در دوران حکومت ناصرالدین شاه به آنها داده می شد.

عصـر شـکار امتیـاز که کرزن به درستی آن را شبیخون بین المللی توصـیف می کنـد در سال ۱۲۵۱ آغاز شـد. بارون ژولیوس دورویتر انگلیسی، با پرداخت چهل هزار پوند و ۶۰ درصد سود حاصل از امتیاز گمرکات، امتیاز انحصاری تأسیس یک بانک دولتی، بهره برداری از معـادن (به جز معـادن طلاء نقره و سـنگهای قیمتی)، حق احـداث راه آهن و تراموا، آبراه هـا و قنوات و امور آبیـاری، ایجاد جاده ها، خطوط تلگراف و کارخانه های صـنعتی را به مـدت هفتاد سال و اجاره تمام گمرکات و صـدور انحصـاری هرگونه محصولات به ایران برای مـدت ۲۵ سال را خریـداری نمود. به نوشـته کرزن این قرارداد دربرگیرنده تسـلیم کامل همه منابع یک دولت به خارجیهاست که مانند آن هرگز به وهم و گمان احدی درنیامده و در تاریخ سابقه نداشته است. گرچه امتیاز رویتر لغو شـد؛ اما فروش امتیازات همچنان ادامه داشت. رویتر امتیاز اسـتخراج معادن و تأسـیس بانک را که بعدها به بانـک شاهنشاهی تبـدیل شـد، حفظ کرد. اداره تلگراف هنـد و اروپایی انگلیس به همراه شـرکت انگلیسـی تلگراف هنـد و اروپـا، قراردادهـایی مبنی بر گسترش خطوط تلگراف از اروپـا به هنـد را از طریق ایران، بـا دولت ایران امضـا کردنـد. شـرکت انگلیسـی برادران لینچ خط کشتیرانی در رودخانه کارون را تا شوشتر گشودند و راه شوشتر تا اصـفهان را توسـعه دادند. بانک شاهنشـاهی بریتانیا امتیاز انحصار چاپ اسـکناس، اجازه توسـعه شـعبه ها در ایالات و حق جمع آوری عوارض بیشتر جاده های جنوبی را به دست آورد. علاـوه بر اینهـا امتیـازات حساسـی در طول این دوران به انگلیسـیها واگـذار گردیـد. امتیازات تنباکو، دارسـی و غیره به بریتانیـا داده شـد. آنهـا در ادامه راه هم توانسـتند نفوذ خود را در ایران حفـظ کننـد و این نفوذ را در جریـان انقلاب مشروطیت و بعد از آن در

دوران احمدشاه با قرارداد ۱۹۱۹ گسترش دادنـد. (اگرچه در این مورد ناکام ماندند) اما به هر حال در جریان جنگهای جهانی اول و دوم سپس کودتای ۱۳۳۲ علاقه خود را به بهره برداری هر چه بیشتر از کشوری چون ایران نشان دادنـد. اکنون برآنیم تا در این مقوله پاره ای از اقـدامات و ترفنـدهای این اسـتعمار کهنه را در مقاطعی از تاریخ ایران بنمایانیم و گوشه ای از سیاسـت خدعه آمیز آن را آشکار سازیم.

سیاست انگلستان در قبال خلیج فارس و ایران

در پایان قرن هجدهم میلادی انگلستان جای پای خود را در کشور هند، محکم کرد و مصمم به نفوذ سیاسی در خلیج فارس و کشورهـای اطراف آن گردیـد. اسـتدلال بی اساس دولت انگلیس در اسـتعمار مردم جزایر و کشورهای حاشـیه خلیـج فارس با رواج این نظریه که می گفتنـد: «حاکمیت بر خلیـج فارس متعلق به حکومتی است که بر هنـد حاکم باشد.» آغاز شد. بر اساس این نظریه انگلسـتان در ۱۲۱۳ متوجه سـلطان نشـینی مسـقط شد. سپس قراردادی مبنی بر قبول برتری ناوگان انگلیس در خلیج فـارس بـا سـلطان عمـان امضـا کرد که بر اساس آن، مسـقط اولین پایگاه اسـتعمار انگلیس و شـبه جزیره عربسـتان تبـدیل شـد. همچنین انگلیس به بهانه مبارزه با دزدان دریایی کرانه های ساحلی شـبه جزیره عربسـتان را تصرف نمود. در حالی که انگلیس آن را دست آویزی برای غـارت منطقه قرار داده بود. البته اسـناد حضور دزدان دریـایی انگلسـتان در این زمان در خلیـج فارس وجـود دارد. انگلیسـیها جزیره ایرانی بحریـن را تحـت کنـترل خـود درآوردنـد و بعـدها در ۱۲۷۸ آن را تحت قیمـومیت خـود گرفتنـد. نیروهـای انگلیسـی بـا ورود به بنـدر لنگه تعـدادی کشـتی را به آتش کشـیدند. در پی اعـتراض دولت ایران، انگلیس نیروهای خود را از رأس الخیمه به قشم منتقل کرد.

از سال ۱۲۹۷ق تجـاوز نیروهای انگلیسـی به چهار جزیره ایرانی سیری، تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسـی آغاز شـد و به دنبـال آن اختلافـات طرفین رو به فزونی نهـاد. ایران جزیره سـیری را تحت حـاکمیت خود درآورد و زمانی که قصـد گسترش حـاکمیت خود بر دیگر جزایر را داشت بـا مخالفتهای شدیـد بریتانیا روبه رو شـد. انگلسـتان همواره نسـبت به حقوق حقه ملت ایران در این منطقه بی اعتنا بود و در پی سیاستهای استعماری خود و تصرف این جزیره ها بود.

بایـد سـیاست بریتانیـا را از اوایـل سـلطنت فتحعلی شـاه بویژه از سال ۱۲۱۵ه ق بـه بعـد بـه دو دوره تقسـیم کرد. نخسـتین دوره مصادف با ورود هیأتهای نظامی انگلیس به دربار ایران برای عقـد قراردادهای نظامی جهت جلوگیری از حمله احتمالی فرانسـه به کشور هند است؛ اما آغاز دوره دوم فعالیت دولت انگلیس از سال ۱۲۷۷ق به بعد با تأسیس

مؤسسات تا تلگراف هند و اروپا در ایران شد. با دایر شدن این مؤسسات، فعالیت جاسوسی انگلیس در ایران به مراتب از عملیات نظامی آنها شدیدتر شد و دولت انگلیس آن چنان از مستخدمین محلی تلگرافخانه های خود سوءاستفاده می کرد که هرگز از یک عنصر اطلاعاتی انگلیس میسر نبود. دولت انگلیس زمینه را برای دایر نمودن شبکه وسیع ارتباطات تلگرافی، پستی و خطوط آبی برای حفظ تماس با هند مهیا می کرد و مسئولیت این امر را از مدتها پیش به عهده هیأت بررسی فوق العاده به ریاست کونل واگذار و به صفحات خلیج فارس روانه کرده بود. با حمله ایران به افغانستان، بریتانیا نیز در مقابل ایران واکنش نشان داد و جزیره خارک را به تصرف خود درآورد. ایران چون از بیرون راندن نیروهای انگلیس از خاک خود درمانده شد مجبور به رها کردن افغانستان در قبال آزادی مناطق اشغال شده گردید. این عمل منجر به ازدیاد بیش از حد نفوذ انگلستان در ایران شد تا آنجا که عهدنامه ای بین طرفین امضا شد و بریتانیا مجوز استقرار مأمورین کنسولی و بازرگانی اش را در ایران بویژه در شهرهای موردنظر به دست آورد و تعهداتی مبنی بر حفاظت از جان و مال اتباع خود از دولت ایران کسب نمود. با امضای این قرارداد، عقب نشینی ایران در مقابل انگلیس آغاز شد.

بعد از این، سیاست انگلیس را در دو محور می توان دسته بندی کرد: ۱. تضعیف قدرت مرکزی و جدا کردن بخشهایی از سرزمین ایران ۲. در اختیار گرفتن کلیه منابع و امکانات مالی کشور برای اجرای سیاست نفوذ تدریجی و تحت الحمایه کردن ایران و ضمیمه کردن آن به محور قدرتمند استعمار انگلیس در هند.

از طرف دیگر سیاست استعمار انگلیس در داخل ایران با مشکلاتی مواجه بود که باید آنها را مرتفع می نمود. ایرانیان جمعیتی سنتی و مذهبی بودند و تعصب خاصی نسبت به سرزمین خود داشتند. عنصر مذهب و ملیت دو مؤلفه مهم بر سر راه بریتانیا بود. راه حل اصلی انگلیس برای برداشتن موانع یاد شده، زیر سؤال بردن شخصیت و هویت ایرانی و تحقیر ارزشهای آنان بود. استعمار کهنه از سیاست تفرقه افکنی استفاده نمود و با برجسته کردن ضعف های قومیت های مختلف ایرانی آنها را در مقابل یکدیگر قرار می داد.

جنگ های ایران و روس

دست اندازی روسیه به قفقاز جنوبی و مرکزی که جزیی از خاک کشور ایران محسوب می شد در واقع نقض استقلال و تمامیت ارضی ایران بود و همین امر باعث به وجود آمدن جنگ بین ایران و روسیه گردید. این جنگها در دو دوره بین دو کشور اتفاق افتاد. در دوره اول ایران با وساطت انگلستان مجبور به پذیرفتن عهدنامه ننگین

گلستان گردید. بر اساس این عهدنامه شوم و خفت بار، قسمتی از سرزمین ایران، یعنی گرجستان از دست رفت. همچنین قسمتهایی چون باکو، شیروان، شکی، گنجه، موقان دربند و قراباغ به روسیه واگذار شد. طی این قرارداد ایران حق کشتیرانی در دریای خزر را به روسیه داد و مجبور به اعطای برخی مزایای گمرکی به آنها شد. اما در دوره دوم جنگها، باز هم پیمان نامه ننگین دیگری با وساطت انگلستان بر ایران تحمیل شد. در پیمان نامه ترکمنچای شرایط سخت تری به دولت ایران تحمیل شد.

عهدنامه های گلستان و ترکمنچای تأثیرات مخربی بر ساختار اقتصادی، سیاسی و یا حتی اجتماعی ایران وارد آورد. ضربات جبران ناپذیر این پیمان نامه ها سالها بر دوش ایرانیان سنگینی می کرد و سایه مرگبار خود را بر آنان افکنده بود. در این میان نقش استعمار انگلستان در برقراری این پیمان ها با اهمیت است. با بررسی نقش انگلیس در انعقاد این قراردادها بهتر می توان به ماهیت فریب کارانه این کشور در قبال سرزمین ایران پی برد.

روسیه با عقد قراردادهای گلستان و ترکمنچای نفوذ سیاسی خود را در ایران برقرار ساخت. یکی از علل شکست ایران در جنگهای قفقاز و تسلیم دربار ایران در برابر مطامع استعماری روسیه، سیاست شوم استعماری انگلیس بود. در زمینه جنگهای ایران و روس نیز سیاست خائنانه انگلیس که در خفا با دولت تزاری روس هم داستان شده بود، شاه و درباریان ایران را فریفت و با وجود آنکه طبق پیمان با ایران ملزم بود که از ایران در برابر حملات دولت ثلاث حمایت نماید، هنگام ضرورت از کمک و یاری چشم پوشید و ایران را در برابر حریف زورمندی مانند روسیه تنها گذاشت. انگلستان در جنگهای ایران و روسیه هنگام پرداخت غرامت جنگ، چون شاه را برای تهیه وجه در مضیقه مالی دید با پرداخت دو میلیون ریال او را وادار کرد تا از ماده پنجم قرارداد ایران مبنی بر کمک به ایران هنگام حمله دولت ثلاث به این کشور چشم پوشی کند و آن ماده از قرارداد را که تا حدی صراحت داشت، لغو نماید.

این قرارداد را اوزلی با میرزا محمد شفیع خان، صدراعظم امضا نمود که به عهدنامه مفصل مشهور است و در واقع مکمل عهدنامه مجمل به شمار می رود. به موجب این عهدنامه، دولت انگلستان متعهد می شد هر وقت دولت ثالثی به ایران حمله کند اسلحه و مهمات و کمک نظامی به ایران بدهد و ضمناً کمک مالی خود را در زمان جنگ طبق قول اوزلی به دویست هزار تومان در سال افزایش دهد. دولت انگلیس در اجرای مفاد این قرارداد مبلغ ششصد هزار تومان بابت کمک مالی پرداخت نشده سه سال گذشته و همچنین سی هزار قبضه تفنگ و بیست عراده توپ تسلیم دولت ایران کرد و سی نفر مهندس و معلم نظامی به ایران فرستاد تا فنون جنگ را به سربازان ارتش ایران بیاموزد.

فتحعلی شاه بر اساس وعده های انگلیسیها و به اتکای این عهدنامه در مسیر معادلات نابه جایی قرار گرفت که نتیجه آن شکست و جدایی قطعی ایالات قفقاز ایران بود. اوزلی هم در نهایت کوشش خود را در حفظ منافع دولت متبوعش به کار برد. وی مأموریت خود را با موفقیت به پایان رساند و بازگشت. یک سال بعد از انعقاد قرارداد انگلستان، دولت انگلیس وزیرمختار جدیدی به نام سر هنری الیس به تهران فرستاد. او قرارداد دیگری به ایران به امضا رساند که به عهدنامه تهران معروف شد. این قرارداد هم مانند همان قرارداد قبلی حاوی کمک انگلیس به ایران در جنگ و پرداخت کمک مالی بود.

انگلیسیها قصد جلوگیری از نفوذ روسیه به ایران و یا تعدیل آن را داشتند. از این رو نمی خواستند بعد از حمله روسیه و اشغال ایران، این سرزمین تحت سلطه کامل آنها درآید؛ پس خواهان تمیل قراردادهای صلح به ایران شدند و برای امضای آن هم پادرمیانی نمودند. مک دونالد، وزیرمختار وقت انگلیس که از پیشرفت روسها و خطر سقوط تهران به شدت نگران بود و امیدی هم به نتیجه جنگ بین نیروهای فتحعلی شاه و آریستوف نداشت به اردوی شاه پیوست و پیشنهاد میانجیگری داد. فتحعلی شاه هم که قبلاً از روبه رو شدن با دشمن زورمند و فاتح بیمناک بود فوراً پیشنهاد را پذیرفت. مذاکرات صلح در حضور نماینده انگلیس منجر به تنظیم قرارداد آتش بس شد. زمانی که به موجب قرارداد ترکمنچای قرار شد ژنرال پاسکیویچ پس از دریافت ۵/۲ میلیون تومان بابت قسط اول غرامت جنگ به قشون خود فرمان عقب نشینی دهد و دولت ایران برای پرداخت ۵/۱ میلیون تومان قسط دوم پول به انگلیس متوسل شد؛ دولت انگلیس پاسخ داد چون ایران در حمله به روسیه مقدم بوده است، لذا استحقاق دریافت کمک مالی را ندارد و به همین جهت از پرداخت آن خودداری نمود. اما پیشنهاد کرد مبلغ ۲۵۰ هزار تومان مشروط بر این که عهدنامه تهران اصلاح و دو ماده مربوط به کمک مالی و هزینه قشون از آن حذف گردد به ایران پرداخت شود. ایران هم به ناگزیر مجبور شد شرط انگلیس را بپذیرد و قرارداد را اصلاح نماید.

از سوی دیگر انگلیس در پی سیاست تحدید حدود مرزی و تضعیف دولت ایران بود. نخستین دست اندازی به حدود مرزی، پس از انعقاد قرارداد ترکمنچای بین ایران و روسیه به کمک سرهنگ ویلیام مون تیث، از مرزهای شمال غربی آغاز شد. کمیسیون مختلط مرزی ایران و عثمانی با حضور نمایندگان روسیه و انگلیس به تعیین مرزهای ایران و عثمانی پرداخت. در این کمیسیون سه کمیسر عالی رتبه انگلیسی حضور داشتند. در نتیجه تصمیم گیری این هیأت بخش جنوبی مرز کنونی بین ایران و عراق باعث اختلاف بین این دو کشور شد و جنگ هشت ساله را پیش آورد. در تعیین سرحدات

ایران و هند هم یک انگلیسی انتخاب گردید. کمیسر انگلیس مرزهای هند و افغان را که می توانستند در ناحیه بلوچستان و افغانستان دو پایگاه مهم نیوهای انگلیس باشند به داخل ایران کشاندند و این اختلافات مرزی به نفع دولت بریتانیا بین ایران و افغانستان پایان گرفت. مرز جدید از نقطه ای به نام جاسک در داخل بلوچستان آغاز و به طول چهارصد کیلومتر در شرق چابهار به ساحل دریای عمان ختم گردید و به این ترتیب در اجرای سیاست کوچک کردن سرزمین ایران، قسمت اعظم بلوچستان به دست گلداسمید از ایران جدا شد و نامبرده در ازای این خدمت از دربار بریتانیا لقب سر گرفت. بعدها بر سَر این مرزها اختلافات تازه ای به وجود آمد که باز هم پای انگلیس در میان بود. در علامت گذاری جدید بین طرفین بر سر مسئله هیرمند اختلاف پیش آمد و حل نشد. اما در نهایت بخشهای عظیمی از این ناحیه از ایران به نفع انگلستان جدا گردید.

سیاست انگلیس در قبال هرات

انگلیسیها علاقه چندانی به هرات نداشتند و حتی ایرانیها را برای حمله بدانجا تشویق می کردند، تا زمان شاه افغان را از اجرای نقشه هایش در پنجاب باز دارند. چندی بعد که عهدنامه انگلستان و ایران در سال ۱۸۱۴ به امضا رسید، دولت بریتانیا در آن رسماً متعهد شد که در مناقشات بین ایران و افغانستان مداخله نکند مگر آن که هر دو طرف از آن دولت تقاضای پادرمیانی کنند. اما وحشت فزاینده انگلیسیها از آنچه تهدید روسها نسبت به هندوستان خوانده می شد، موجب ارزیابی دوباره موقعیت و تغییر شدیدی در وضع انگلیسیها گردید. از آن زمان به بعد شهر هرات از نظر انگلیسیها دژی حیاتی در خط استحکامات خارجی هندوستان محسوب شد و اگر این شهر به دست ایرانیها می افتاد، به گمان سیاستمداران انگلیسی، این امر به رخنه نفوذ روسها در منطقه جنوب کوههای هندوکش منجر می شد. از این رو یک رکن مهم از ارکان مهم سیاست خارجی بریتانیا این شد که از سقوط شهر هرات و افتادن آن به دست ایرانیها جلوگیری کنند آن هم درست در زمانی که زمامداران ایرانی برای جبران اراضی از دست رفته خود در آذربایجان و قفقاز متوجه هرات و سیستان می شدند.

شکستهای ایران از روسیه و انعقاد معاهدات گلستان و ترکمنچای موجب بروز شورش میان عشایر ساکن شرق ایران شد و دست عمال انگلیس در این شورشها به وضوح مشهود بود. به نظر دولت انگلیس و حکومت هند نفوذ روسیه در اثر قراردادهای مزبور در ایران افزایش یافته و لازم بود هر چه زودتر افغانستان به صورت حدفاصل و حریم امنیتی هندوستان درآید. از این رو در میان قبائل افغانی شروع به

تبلیغ علیه ایران نمود و ماجرای جنگهای قفقاز و شکستهای ایران را در میان افغانها شایع کردند تا به آنها ثابت کنند که با حمایت انگلستان قادر خواهند بود در مقابل دولت ایران مقاومت ورزند.

با پایان دوره دوم جنگهای ایران و روسیه، فتحعلی شاه متوجه شورش ایالات شرقی شد و عباس میرزا را مأمور سرکوبی یاغیان کرد. عباس میرزا توانست خراسان و سیستان و بلوچستان را آرام کند و امنیت را در سراسر این صفحات برقرار سازد. آن گاه به کامران میرزا، که چند سالی از پرداختن خرج سالیانه خودداری کرد، اخطار داد در پرداخت بدهی خود اقدام کند. با امتناع وی به پسرش محمد میرزا دستور داد در رأس سپاهی عازم تسخیر هرات گردد. این دستور ولیعهد برخلاف تمایل و نظر انگلیسیها بود که در خفا از کامران میرزا حمایت می کردند و لذا آن قدر در نهان و آشکار علیه وی کارشکنی کردند که عباس میرزا مجبور شد به تهران بیاید و پدرش را از واقعیت اوضاع خراسان و هرات مطلع سازد.

محمدمیرزا بعد از رسیدن به مقام پادشاهی با وجود مخالفت انگلیس به هرات لشکر کشید و شهر را به محاصره درآورد، ولی این بار به علت فشار شدید انگلیسیها مجبور به بازگشت به تهران شد. این نقض آشکار تعهد انگلیسیها در عهدنامه تهران بود، مبنی بر اینکه از دخالت در مناقشات بین ایران و افغانستان خودداری کنند مگر آنکه طرفین دعوا آنان را به میانجیگری بخوانند.

وزیرمختار بریتانیا در تهران در آن هنگام دکتر جان مکنیل از سردمداران مکتب سیاسی ضد روسیه بود. او همچنین با ایرانیان آشنایی نزدیک داشت و از سال ۱۸۲۱ به عنوان پزشک معالج سفارت به ایران آمده بود و مأموریتش همواره تمدید می شد. در سالهای بعد، دکتر مکنیل در مذاکرات منجر به عقد پیمان ترکمنچای که به موجب آن ایرانیها در ازای صلح با روسها بقیه اراضی خود را در شمال رود ارس از دست دادند و غرامت سنگینی نیز به روسها پرداختند، نقش مهمی بازی کرد. دکتر مکنیل شخصیت تحکم آمیزی داشت و به حفظ موقعیت بریتانیا در آسیا سخت معتقد بود. در سال ۱۸۳۸ که محمدشاه در تدارک لشکرکشی به هرات بود، مکنیل افسران انگلیس وابسته به هیأت نظامی بریتانیا را از همراهی سپاه ایران منع کرد. سپس به خاطر ترغیب محمدشاه به فراخواندن نیروهایش، شخصاً به اردوی همایونی در بیرون شهر هرات رفت و در طی ملاقاتهایش با شاه خواسته های خفت بار بریتانیا را یکی پس از دیگری مطرح کرد: فراخوان سپاهیان ایران از هرات، مجازات کسانی که مسبب دستگیری و تنبیه چاپار سفارت بودند، عزل حاکم بوشهر و غیره. در همین زمان مکنیل از شاه خواست فرمانی صادر کند که در آن دولت ایران حق دستگیری و تنبیه مستخدمان

انگلیسی را بدون مراجعه به سفیر انگلیس از خود سلب نماید. او همچنین خواستار انعقاد عهدنامه بازرگانی بین انگلیس و ایران شد که در آن حقوق کنسولی اعطا شده به روسها، به انگلیسیها نیز عیناً تفویض شود. محمدشاه در آغاز با خواسته مکنیل موافقت کرد اما بعد با تکیه بر پشتیبانی روسیه زیر قول خود زد. مکنیل اشغال اراضی افغانستان توسط ایران را از نظر دولت بریتانیا اقدامی خصمانه خواند و از این رو نیروهای انگلیسی در جزیره خارک پیاده و آماده حمله به خاک ایران شدند. شرط حمله نکردن آنها به ایران عقب نشینی نیروهای ایران از هرات بود. این اتمام حجت سرانجام شاه را وادار به تسلیم کرد و سپاهیان ایران از محاصره هرات دست کشیدند. محمدشاه از آن پس مکنیل را مسئول شکست و حقارت خود می دانست. آنها حتی شاه ایران را در قبال بازداشت چاپار سفارت و عدم حرف شنوی مجبور به عذرخواهی کردند و بدین ترتیب ایران را از منطقه هرات که جزئی از ایران بود محروم ساختند.

مسئله هرات و تحت الحمایگی آن توسط انگلیسیها

در ۱۷۸۳م که ایران شاهد منازعات خونین جانشینان کریم خان زند بود اعراب قبیله عقوب مقیم شبه جزیره عربستان، بحرین را تصرف و یکی از شیوخ خود را به حکمرانی این مجمع الجزایر منصوب کردند. از سوی دیگر سید سلطان بن ثانی سلطان، مسقط و عمان و بنادر جنوب ایران مانند گواتر، جاسک، چابهار و بندرعباس را به انضمام جزایر هرمز و قشم را به تصرف خود درآورد. در این هنگام دولت ایران به قدری ضعیف و گرفتار اختلافات داخلی بود که نتوانست هیچ عکس العملی نشان بدهد. اما وقتی آقا محمدخان قاجار به سلطنت رسید شیخ نصر خان آل مذکور از رؤسای عشایر طرفدار ایران را به حکومت بحرین منصوب کرد و تصمیم گرفت سلطان مسقط و عمان را گوشمالی دهد. سید سلطان ترسید و نماینده ای نزد والی فارس فرستاد و از در دوستی درآمد و به وسیله او فرمانی از آقا محمدخان گفت مبنی بر آنکه بندرعباس و جزایر هرمز و قشم به مدت ۷۵ سال به اجاره او واگذار شده بود. در مقابل، وی نیز متعهد شد سالی شش هزار تومان بابت مال الاجاره بپردازد. پس از صدور این فرمان قدرت سید سلطان افزایش یافت و شروع به دست اندازی به نواحی اطراف نمود. آقا محمدخان که از جسارت وی ناراحت شده بود در اوایل ۱۷۹۷ به شیخ نصر خان، حاکم بحرین دستور داد به مسقط حمله نماید و سید سلطان را به اطاعت وادارد. اما قتل ناگهانی پادشاه قاجار این نقشه را بر هم زد و سلطان مسقط و عمان همچنان یکه تاز خلیج فارس ماند.

چون در این هنگام انگلیسیها دشمنی و رقابتی شدید با فرانسویها داشتند در قرارداد

دوستی با سید سلطان او را ملزم کردند که در جنگ با فرانسویان به کمک آنها بشتابد. در عین حال چون خودشان نظریات استعماری نسبت به منطقه خلیج فارس داشتند سایر شیوخ آن ناحیه را به زد و خورد با یکدیگر از جمله با سید سلطان تحریم می نمودند به این جهت سالهای اولیه قرن نوزدهم به زد و خورد بین شیوخ محلی خلیج فارس تبدیل شد و این حوادث توأم با دزدیهای دریایی بود و انگلیسیها بهانه خوبی برای دخالت در امور آن ناحیه و برقراری سلطه و سیادت خود به دست آوردند. دولت ایران که گرفتار جنگ با روسیه بود نتوانست اقدامی برای جلوگیری از این وضعیت و استقرار حاکمیت خود در منطقه بنماید. بویژه که به علت نداشتن نیروی دریایی قادر به حفظ حقوق خود نبود.

کاپیتان بروس، فرمانده ناوگان انگلیس در خلیج فارس با حسنعلی میرزا فرمانفرما، والی فارس قراردادی امضا کرد مبنی بر اینکه تا وقتی دولت ایران وسیله حفظ امنیت در خلیج فارس را ندارد این امر به عهده دولت انگلیس واگذار می شود. به این ترتیب ایران یکی از حقوق مسلم خود را به انگلیسیها واگذاشت. به دنبال امضای این قرارداد ناوگانی مرکب از شش کشتی جنگی و سه هزار ملوان از بمبئی عازم خلیج فارس شدند. فرماندهی این ناوگان با ژنرال سرویلیام گرانتاکایر بود که ابتدا رأس الخیمه را با نیروی توپخانه خود فتح کرد، سپس بقیه شیخ نشینها را بدون برخورد یا مقاومت جدی، یکی بعد از دیگری تصرف نمود. پس از خاتمه عملیات فرمانده انگلیسی با یکایک شیوخ وارد مذاکره شد و بین ۶ تا ۱۱ ژانویه ۱۸۲۰ قراردادهایی با آنها در ساحل صلح، واقع در شمال شبه جزیره عمان منعقد کرد که به موجب آن شیوخ یازده گانه متعهد شدند دست از جنگ و ستیز با یکدیگر و تعرض به دریا بردارند. شیخ بحرین نیز در امضای این قرارداد شرکت نمود و این امر مقدمه تحت الحمایگی انگلستان بر منطقه مزبور گردید.

انگلیسی ها حق بازرسی کشتی های ایرانی را به منظور جلوگیری از برده فروشی به دست آوردند و نفوذشان در منطقه خلیج فارس افزایش یافت و به طور دائمی ناوگانی در بحرین مستقر کردند. در ۱۸۶۱ نیز در قراردادی بین شیخ محمد بن خلیفه، شیخ بحرین و فلیکس جونز، نماینده انگلستان، مجمع الجزایر بحرین رسماً تحت الحمایه انگلستان گردید. دولت ایران به این قرارداد اعتراض کرد. اما انگلیسیها در پاسخ، وجود دزدان دریایی را بهانه قرار دادند و متذکر شدند که غرض از انجام این کار برقراری نظم و امنیت در منطقه خلیج فارس است. این پاسخ، دولت ایران را قانع نکرد و به اعتراضات خود ادامه داد. انگلیسیها به این اعتراضات ترتیب اثر ندادند و همچنان بحرین را زیر سلطه خود نگه داشتند.

انگلیس و قرارداد ۱۹۱۹

روز نهم اوت ۱۹۱۹ مصادف با هجدهم مرداد ۱۲۹۸، یک سال پس از استقرار کابینه وثوق الدوله لرد کرزن به منظور عقد قرارداد سیاسی، نظامی و بازرگانی برای همکاران خود در کابینه لوید جرج، در یادداشتی مذاکرات خود را با دولت ایران تشریح کرد. تا این زمان وثوق الدوله نشان داده بود که دیگر مرعوب جوخه های ترور و تحریکات گروه و دمکراتهای ضدتشکیلی نیست. او راهزنانی مثل نایب حسین کاشی و ماشاءالله فرزند او را به مجازات رساند و اعدام کرد.

زندانیان کمیته مجازات را گوشمالی داد و برای اینکه از آنان زهرچشمی بگیرد، دو نفرشان را در ملأعام به دار آویخت و دو تن از سرکردگانشان یعنی منشی زاده و ابوالفتح زاده را با دسیسه ای حساب شده از بین برد. عده ای از دمکراتهای ضدتشکیلی هوادار آنان مثل نیرالسلطان، تقی بینش و ممتاز الدوله را هم تبعید کرد و گروهی دیگر را بازداشت نمود. برخی روزنامه های افراطی را تعطیل کرد و در مجموع بعد از سالها هرج و مرج سیاسی و اجتماعی و انفعال حکومت، جلوه هایی از اقتدار را به نمایش گذاشت. مشاهده موفقیت نسبی وثوق الدوله، کرزن را که علاقه ای ویژه به هندوستان داشت، بار دیگر به موضوع کهنه ضرورت استقرار دولت حایل در ایران متوجه ساخت. او با اشاره به اهمیت سوق الجیشی ایران نقش ایران در حفاظت از هند را به طور مشروح گوشزد ساخت، از هرج و مرج داخلی ایران بعد از مشروطه بحث کرد و اینکه آلمانها و عثمانیها در دوره جنگ برای بهره برداری از وضع موجود به تحریک احساسات مسلمانان دست زده اند و جهاد علیه منافع بریتانیا را در خاورمیانه سرلوحه کار خود قرار داده بودند. او بعد از بیان این مطالب بالاخره موضوع اصلی خود یعنی بحث منافع بلندمدت بریتانیا در ایران را مطرح ساخت.

کرزن خاطرنشان نمود دیگر تهدیدی از سوی آلمان متوجه ایران نیست. بریتانیا از جنگ، پیروز خارج شده است و باید دور جدیدی در مناسبات این کشور با ایران شکل گیرد. به واقع این سیاست جدید با مذاکرات مربوط به قرارداد ۱۹۱۹ شکل نهایی یافت، کرزن از فرصت به دست آمده بعد از انقلاب روسیه بهره برد و کوشید پایه های نفوذ اقتصادی و سیاسی بریتانیا را در ایران مستحکم سازد.

به عبارت بهتر کرزن سعی وافری مبذول داشت تا از رهگذر فقر، گرسنگی و قحطی و مرگ و میر و در یک کلام اوضاع بحرانی ایران، که کشور متبوعش خود به آن دامن زده بود، بهره گیرد و برای همیشه ایران را در مدار منافع سیاسی و اقتصادی بریتانیا هدایت نماید. کرزن که خود بهتر می دانست کشور متبوعش تا چه اندازه در انحطاط همه جانبه ایران تأثیرگذار بوده است، این بار درصدد برآمد تا نقش دایه مهربان تر از

مادر را ایفا کند و این گونه بنمایاند که بریتانیا مایل است ایران را از بحران و هرج و مرج برهاند.

در غیاب لرد جیمز بالفور که نقش عظیمی در بحرانهای ایران داشت لرد کرزن عملاً نقش وزیر امور خارجه را ایفا می نمود.

در همین ایام برخی از ایرانیان درس خوانده تر این نظریه را مطرح کردند که نهضت مشروطه ناشی از رقابت روس و انگلیس در ایران بوده که با پیوستن روسیه به اتحاد بین انگلیس و فرانسه پس از قرارداد ۱۹۰۷ به پایان رسیده است. اکنون آن تحصن بزرگ در سفارت انگلیس به گونه ای دیگر معنا می شد: نه حمایت ایثارگرانه کشوری دوستدار آزادی (چنان که تصور می شد) بلکه توطئه مکارانه قدرتی بزرگ برای کوتاه کردن دست رقیب در منطقه بود. این نظر که انقلاب مشروطه تماماً ساخته و پرداخته انگلیس بوده است تا سالهای سال بویژه در اذهان کهنسالان دوام آورد. سیاستمداران ایرانی، جدای از توافقی که با یکدیگر بر سر نیاز به نظم و ثبات داشتند، در این مورد متفق القول بودند که بدون تجدید سازمان امور مالی کشور و ایجاد ارتش یکپارچه نمی توان به این نیازها پاسخ گفت. ارتباط میان این دو مثل روز روشن بود، بنابراین هر دو را باید با هم انجام می دادند. از این رو در زمینه مهم ترین اهداف سیاسی کشور در میان مشروطه خواهان اعم از محافظه کار و میانه رو و تندرو و تجددخواهان ناسیونالیست وحدت رأی وجود داشت. اختلاف تنها بر سر راه و روش نیل به اهداف بود. مخلص کلام این که برخی هرج و مرج و انحطاط را نتیجه حکومت مشروطه می دانستند و خواهان برقراری نظمی فراگیر در ایران بودند.

از طرف دیگر وزارت امور خارجه بریتانیا و به ویژه لرد کرزن، نیز در پی ایرانی وابسته و طرفدار انگلیس بودند و راه دستیابی به آن را در تجدید سازمان مالیه و ارتش با دخالت و مشارکت تقریباً انحصاری انگلیس می دانستند. ولی همان طور که در ایران بر سر چگونگی اصلاح تشکیلات نظامی و غیرنظامی بسیار اختلاف بود، در انگلستان هم در مورد مناسب ترین نوع ارتباط با ایران اتفاق نظر وجود نداشت. سیاست کرزن در قبال ایران که وثوق الدوله و هوادارانش آن را پذیرفته بودند، ابتدا با مقاومت زیادی در دولت انگلیس روبه رو شد و بعد هم که در خود ایران نیز مخالفت شدیدتری با آن بروز کرد، تردیدهای اولیه مخالفان انگلیسی را دوباره احیا نمود. اغراق نیست اگر بگوییم کرزن سیاست خود را بر هر دو دولت ایران و انگلیس تحمیل کرد. دیوید لوید جرج و آرتور بالفور، نخست وزیر و وزیر امور خارجه که سرگرم مسائل مهم تری بودند، دست کرزن، کارشناس برجسته امور شرق و خاصه ایران را برای رسیدگی به مسائل ایران و کشورهای عرب باز گذاشته بودند. از این رو او از موقعیت مستحکمی در برابر

خزانه داری انگلیس، وزارت هند و دولت هند و تا حدی وزارت جنگ برخوردار بود که هر کدام به دلیلی از درگیر شدن زیاد در ایران ناخرسند بودند.

برکناری قدرت اصلی جهانی روسیه، عثمانی و آلمان، در کنار هرج و مرج و بحران های داخلی ایران فرصت استثنایی و تاریخی برای انگلیسی ها به وجود آورد تا قدرت خود را در مناطق عظیمی از جهان تحکیم بخشند. بزودی انگلیسیها در قفقاز و ماوراءالنهر هم دیده شدند که در تکاپوی استقرار دولتهای وابسته در آن نواحی بودند. مقارن همین اوضاع و احوال، در اوت ۱۹۱۹ برخی از جراید تهران خبر از تشکیل کمپانی جدیدی با سرمایه چهار میلیون لیره توسط شرکت نفت انگلیس و ایران دادند که برای خرید پنج باب کارخانه بزرگ تصفیه نفت ورودی به انگلستان فعالیت خواهد کرد. ایران بعد از جنگ هم به خوبی می توانست به طرف کمکهای رسمی بریتانیا بشتابد: یک دوره قحطی و مرگ و میر ناشی از گرسنگی و ناامنی راهها و شهرها، سر بر آوردن دزدان و غارتگران و... ابزارهای لازم را به دست بریتانیا داد تا برای این کشور نقش ناجی را ایفا کند. کرزن نخستین تحقیرکننده انسانهای شرقی به طور عام و ایرانی به طور خاص، ردای نجات ایران را پوشید تا طرح استعماری خود را به مرحله اجرا گذارد. کرزن با استفاده از فرصت به دست آمده در پی حل مشکل هند بود. کرزن بر این باور بود که اگر قرار است ایران سر پا ایستد و بتواند منافع امپراتوری بریتانیا را در هند حفاظت کند. باید بتواند تا حدی از نظر اقتصادی بار دیگر خود را احیا نماید و بتواند سرمایه های خود را به کار اندازد و از این فقر و هرج و مرج خلاصی یابد. وی در پی ارتقای موقعیت جهانی بریتانیا بود و ایران را یکی از حلقه های مهم این موقعیت می دانست. او وارث مردانی چون لرد سالیسبوری بود و می خواست همان سیاستها را که توسط ادوارد گری هم به نحوی اعمال شده بود، سرلوحه کار خود قرار دهد.

به هر حال سیاست استعماری لرد کرزن در خصوص به دست آوردن امتیاز انحصاری ۱۹۱۹ با شکست مواجه شد. مبارزه پرشوری که با این قرارداد صورت گرفت اصلی ترین علت شکست آن بود ولی این مبارزه، نتیجه عواملی از جمله نحوه پیش بردن مذاکرات توسط اکس و کرزن بود. پنهان کاری شدید و کنار گذاشتن هیأت ایرانی اعزامی به کنفرانس صلح پاریس، موجبات خشم هیأت های آمریکایی و فرانسوی را برانگیخت.

بدین ترتیب حس ملت گرایی اغلب ایرانیان شعله ور شد و به دلیل ایجاد این اعتقاد که استقلال ایران از دست رفته است و دیگر این کشور تحت حکومت دیکتاتوری مرکب عوامل ایرانی بریتانیا و مستشاران فنی آن خواهد بود، خشم و بدگمانی دیگر قدرتها را هم در پی داشت. حتی اگر واکنش بیگانگان به آن تندی و گستردگی مشاهده

نمی شد باز همان طور که عاقدین قرارداد پیش بینی می کردند، مخالفتهایی با این قرارداد به عمل می آمد. ولی واکنش منفی آمریکا، فرانسه و روسیه حتی در اذهان ایرانیان میانه رو و نرم خو، مگر گروه کوچکی از سیاستمداران و روزنامه نگارانی که از گروه سه گانه پشتیبانی می کردند، تردیدی باقی نگذاشت که حکام آن روز ایران کشور را به امپراتوری انگلستان فروخته اند.

جنگ جهانی اول و تجاوز نظامی انگلیس به ایران

با شروع جنگ جهانی اول ایران در این جنگ اعلام بی طرفی کرد. از ابتدای جنگ جهانی اول به بعد عوامل آلمانی وارد ایران می شدند، در بسیاری از نقاط کشور فعالیت آلمانیها مشهود بود، در عین حال آلمانیها به خوبی از حربه احساسات ضد روسی حاکم بر ایران و نیز دسته بندیهای سیاسی کشور استفاده کردند. در این مقطع آلمانیها مشغول قاچاق اسلحه برای طوایف جنوب بودند.

درگیریهای داخلی بین بازیگران سیاسی و نمایندگان مجلس تشدید شده بود. ایالات هم دچار اختلافات داخلی شده بودند و حکومت مرکزی روز به روز ضعیف تر می شد. در شرایط هرج و مرج شدید ایران کشورمان از سه ناحیه مورد حمله نظامی قرار گرفت. روسیه از شمال، عثمانی از غرب و انگلیسیها از جنوب وارد ایران شدند.

انگلیسیها به بهانه نفوذ آلمان به ایران نیروهای خود را وارد کشور کردند. قشون انگلیس قبلاً بصره را به تصرف خود درآورده بود و کشتیهای جنگی آنان در دهانه اروندرود لنگر انداخته بود. توپخانه و قورخانه منظم بریتانیا حکایت از برنامه حضور بلندمدت آنها در منطقه داشت.

به هر حال انگلیس با حملات نظامی خود یک بار دیگر ایران را در آن شرایط بحرانی به سوی تجزیه و از دست دادن استقلال ملی پیش برد و بر گرفتاریهای آن دامن زد. بعد از حمله نظامی به ایران مردم خسارات فراوانی دیدند. از نظر مسائل سیاسی، با شکست آلمان، انگلستان بیشترین بهره را برد. ارگان دولتی که از انقلاب مشروطه به بعد جز سایه ای از آن باقی نمانده بود بیش از پیش گسیخت. در این میان کابوس تجزیه کشور در همه جا سایه افکنده بود. ایجاد حکومت کمونیستی در روسیه مجوز ایدئولوژی برای انگلستان صادر کرد تا به بهانه رویارویی با کمونیستها، دولتهای جهان را متقاعد کند که قیمومیت آن بر ایران ضروری است. اما با وجود تمام اینها حس ایران دوستی در وجود بسیاری از رجال سیاسی وجود داشت که آنها را به تکاپو وامی داشت. همین حس، ایران را در میانه بحرانهای بی کسی و خلاء قدرت و ضعف دولت و فقدان سازماندهی حفظ می کرد.

## جنگ جهانی دوم و نقض بی طرفی ایران توسط انگلیس

با شروع جنگ جهانی دوم در اول سپتامبر ۱۹۳۹ ایران در ۱۷ شهریور ۱۳۱۸ مطابق با ۸ سپتامبر بی طرفی خود را در این جنگ اعلام کرد و به اطلاع کلیه نمایندگیهای کشورهای خارج در ایران رساند. در این زمان پیمان عدم تجاوز شوروی و آلمان دست دو کشور را در تصرف اروپای شرقی و شمالی باز گذاشته بود. حتی پس از حمله شوروی به فنلاند، دولت ایران از احتمال توافقی بین دو کشور بر سر ایران بیمناک شد و گفته می شود که محمدعلی مقدم، وزیرمختار ایران در لندن، در دیدار با وزیر امور خارجه انگلستان به وی پیشنهاد کرد در مقابل خطر شوروی که هر دو کشور را تهدید می کند با یکدیگر متحد شوند. ظاهراً سرلشکر محمد نخجوان، وزیر جنگ ایران هم پیشنهاد مشابهی به وابسته نظامی انگلیس می دهد. جز مطلبی که در روزنامه شانگهای مورخ ۲۳ فوریه ۱۹۴۰ درج شده مبنی بر اینکه دولت انگلیس با اعطای یک قرضه به دولت ایران جهت تقویت ارتش خود موافقت کرده است، هنوز سندی حاکی از قصد واقعی ایران به خروج از بی طرفی و اتحاد با انگلستان در دست نیست. در آن زمان که شوروی و آلمان در یک جبهه قرار داشتند و انگلستان در جبهه دیگر، چنین اتحادی بین ایران و انگلستان می توانست واکنش تند شوروی را در پی داشته باشد. ضعف و ناتوانی در عرصه بین المللی به درماندگی و بلاتکلیفی می انجامد و ایران هم چاره ای جز توسل به این یا آن کشور و انتظار بیهوده برای گشایش احتمالی نداشت.

خوشبختانه آلمان و شوروی چنان درگیر گسترش نفوذ خود در اروپای خاوری و کشورهای شمالی بودند که وقتی برای اقدام در ایران نیافتند تا آن که در ژوئن ۱۹۴۱ مقارن با اول تیرماه ۱۳۲۰ قوای آلمان ناگهان با عملیات بارباروسا به خاک شوروی حمله ور شدند. این واقعه، ایران را با خطر اتحاد شوروی و انگلستان روبه رو یافت. چرچیل بلافاصله پیام همدردی با استالین مخابره کرد و پیشنهاد پیمان فوری ضدهیتلری را مطرح ساخت. دوستی آنها نیازمند یک قربانی بود که آن هم کشوری جز ایران نبود. تبلیغات و آماده سازی روانی برای حمله به ایران شروع شد. محور تبلیغاتی آنها با حضور اتباع آلمانی در ایران بود. اخبار منتشر شده در جراید آن روز کشورهای غربی بویژه انگلستان و طرفداران آن به قدری حضور آلمانیها در ایران را گسترده و خطرناک توصیف می کرد که مشخص بود عملیاتی در راه است. سربولارد، وزیرمختار انگلستان در تهران توجه دولت ایران را به وجود عده زیادی از آلمانیها در ایران جلب نموده بود و خاطرنشان کرده بود که اگر آلمانیهای مقیم ایران بر ضد منافع انگلیس و متفقین عملیاتی انجام دهند بر بی طرفی ایران لطمه خواهد زد. دولت ایران نیز متعهد گردید که در این موضوع بازرسی به عمل آورد و اگر آلمانیهای مقیم ایران برای توقف

خود در کشور دلایل اطمینان بخشی ارائه ندهند دولت ایران برای اخراج آنها اقدام نماید. سپس با این عنوان که پنج هزار تن نازی در ایران هستند اضافه می کند که بسیاری از آلمانیها در سالهای اخیر به ایران آمده اند تا ماشینهای خریداری شده ایران از آلمان را نصب کنند و به کار اندازند و بسیاری از این آلمانیها مشغول آموزش استفاده از این ماشینها به ایرانیان می باشند.

بزرگ جلوه دادن شمار آلمانیها در ایران و خطرناک بودن آنها، همه و همه برای زمینه سازی حمله ای بود که انگلستان به دلایل زیاد و پیچیده تدارک دیده بود. هم حضور مستقیم برای دنیای پس از جنگ، هم اطمینان به نظارت و مهار جریانهای نظامی و سیاسی و هم جلوگیری از گسترش نفوذ سایر کشورها در ایران و بالاخره ایجاد گسست در روند توسعه و ثبات و دهها انگیزه دیگر زمینه چنین سیاستی را فراهم کرده بود.

پس از آنکه تلاشهای ایران برای متقاعد کردن آنها برای احترام گذاشتن به سیاست بی طرفی ایران بی نتیجه ماند و ایران نیز تمام خواسته های انگلیس و شوروی را پذیرفت، باز هم بهانه تراپهای آنها همچنان ادامه یافت. حتی رضاشاه حاضر به قطع رابطه با آلمان و اخراج اتباع آن کشور از ایران شده بود، با این حال آنها به چیزی جز اشغال ایران رضایت نمی دادند و سرانجام در بامداد سوم شهریور سال ۱۳۲۰ تصمیم خود را مبنی بر اقدام نظامی علیه ایران تسلیم نخست وزیر ایران کردند. به دنبال آن نیروهای شوروی از شمال و نیروهای انگلستان از جنوب در خاک ایران پیشروی کردند و به سوی پایتخت سرازیر شدند. در همان حال انگلستان پیشنهاد عقد پیمان سه جانبه بین ایران، انگلیس و شوروی را به فروغی نخست وزیر جدید ایران ارائه داد. این پیشنهاد حتی قبل از خلع رضاشاه از قدرت و اخراج او از ایران عرضه شده بود. اما به هر صورت ایران چاره ای جز خروج از بی طرفی نداشت و در نهایت پیشنهاد انگلیس را با اندک تغییراتی پذیرفت و پیمانی سه جانبه در ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲ به امضای سه کشور رسید. این پیمان نیز ترفندی در جهت بسط نفوذ انگلیس در ایران و تضعیف این کشور توسط استعمار انگلیس بود.

پی نوشت ها:

۱. حائری، عبدالهادی، نخستین رویارویی اندیشه گران ایرانی با تمدن غرب، امیرکبیر، صص ۲۳۳ و ۲۳۴.

۲. ورهام، غلامرضا، نظام سیاسی و سازمانهای اجتماعی ایران در عصر قاجار، معین، ص ۳۲۴.

۳. آبراهامیان، یرواند، ایران بین دو انقلاب، نشر نی، ص ۶۶.

۴. همان، ص ۷۲.

۵. کیا، ایرج، سیر استعمار انگلیس در ایران، نشر آبی، صص ۱۹ الی ۲۲.

۶. همان، صص ۲۳ الی ۲۷

ص: ۱۵۳

۷. به روایت کتاب تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی ایران در دوره قاجار، نوشته دکتر علیرضا امینی (نشر قومس)، بخش جنگهای ایران و روسیه.

۸. شمیم، علی اصغر، ایران در دوره سلطنت قاجار، انتشارات مدبر، ص ۱۰۹.

۹. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، تاریخ روابط خارجی ایران، انتشارات امیرکبیر، صص ۲۲۳ و ۲۲۴ الی ۲۳۶.

۱۰. سیر استعمار انگلیس در ایران، صص ۴۴ الی ۵۰.

۱۱. رایت، دنیس، ایرانیان در میان انگلیسیان، ترجمه کریم امامی، نشر فروزان، ص ۲۴۶.

۱۲. تاریخ روابط خارجی ایران، ص ۲۴۷.

۱۳. ایرانیان در میان انگلیسیها، صص ۱۹۱ و ۱۹۲.

۱۴. تاریخ روابط خارجی ایران، صص ۲۹۲ الی ۲۹۴.

۱۵. آبادیان، حسین، ایران از سقوط مشروطه تا کودتای سوم اسفند، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، صص ۵۱۷ و ۵۱۸.

۱۶. همایون کاتوزیان، محمدعلی، دولت و جامعه در ایران ترجمه حسن افشار، نشر مرکز، ص ۱۲۵.

۱۷. ایران از سقوط مشروطه تا کودتای سوم اسفند، ص ۵۲۰.

۱۸. همایون کاتوزیان، محمدعلی، تضاد دولت و ملت، نظریه تاریخ و سیاست در ایران، نشر نی، ص ۳۱۸.

۱۹. به روایت ایران بین دو انقلاب، ص ۱۲۹.

۲۰. ایران از سقوط مشروطه تا کودتای سوم اسفند، صص ۱۱۹ و ۱۶۰.

۲۱. نقیب زاده، احمد، جامعه شناسی بی طرفی و روان شناسی انزواگرایی در تاریخ دیپلماسی ایران، مرکز اسناد و خدمات پژوهشی، ص ۹۳.

۲۲. همان، بخش فرایند نقض بی طرفی ایران در جنگ جهانی دوم

## بختیاریها، نفت و دولت انگلیس

ص: ۱۵۵

دکتر غفار پوربختیار

زمینه تاریخی روابط

انگلیسی ها سال ها قبل از کشف نفت در مسجد سلیمان، با بختیاری ها روابط دوستانه برقرار نموده بودند. بختیاری یکی از ایلات جنوب ایران است که تابستانها را در چهارمحال بختیاری و زمستانها را در خوزستان می گذرانند. این ایل در تاریخ دارای قدرت نظامی بسیاری بوده که هر از گاهی قدرت خود را به نمایش گذاشته است. فتح تهران و سرنگونی محمدعلی شاه قاجار نمونه آنهاست. به همین جهت، دول خارجی برای حفظ منافع خود علاقه مند به برقراری روابط دوستانه با ایل بختیاری بوده اند؛ به ویژه دولت انگلیس که در قرون ۱۹ و ۲۰ برای حفظ منافع خود در هندوستان به دنبال جلوگیری از ایجاد دولت مرکزی و قوی در ایران بوده است. انگلیسی ها علاقه مند بودند از رهبران محلی به ویژه رهبران ایلات و عشایر حمایت به عمل آورند و با تقویت آنها نگذارند دولت مرکزی قاجار اقتدار و استحکام زیادی بیابد. در صورت تقویت دولت مرکزی ایران، هند مستعمره گران سنگ انگلیس از سوی ایران و به ویژه روسیه تزاری به خطر می افتاد، زیرا در آن روزگار و به ویژه پس از معاهده ترکمان چای، دربار و دولت قاجار به شدت تحت حمایت و وابستگی تزارها قرار داشت. با محاصره هرات توسط محمدشاه قاجار که به تحریک دولت روسیه انجام گرفت، حساسیت دولت انگلیس را نسبت به امنیت هند دوچندان کرد. بنابراین ضمن اعزام نیروهای خود به جنوب ایران و تصرف جزیره خارک و مناطق دیگر، با رهبران محلی ایل بختیاری طرح دوستی و اتحاد بر ضد دولت قاجار ریخت. سر هنری لایارد دیپلمات انگلیسی مأمور این کار گردید و با دست آویز بازدید از آثار باستانی خوزستان به میان ایل بختیاری آمد و با محمدتقی خان چهارلنگ روابط دوستانه برقرار کرد و او را بر ضد محمدشاه قاجار

تحریک نمود. در ادامه، با کمک های راولینسون افسر انگلیسی که در سپاه قاجار فعالیت داشت محمدتقی خان ادعای استقلال بختیاری را مطرح کرد و به مبارزه با دولت مرکزی پرداخت. اما چون محمدشاه قاجار از ترس تجاوزات بیشتر قوای انگلیسی به ایران، محاصره هرات را رها کرد و به تهران بازگشت، دولت انگلیس نیز حمایت از محمدتقی خان چهارلنگ را به فراموشی سپرد و او را به حال خود واگذاشت. خان بختیاری هم دستگیر گردید و تا پایان عمر در زندان قاجارها باقی ماند. تا سالها پس از این واقعه انگلیس و بختیاری ها پیوند دوستانه و محکمی نداشتند و منابع از حضور انگلیسی ها در میان ایل بختیاری ذکر و یا اشاره ای به عمل نمی آورند تا اینکه پس از کسب قدرت حسین قلی خان بختیاری و منصوب شدن به مقام ایلخانی کل بختیاری از جانب ناصرالدین شاه، بار دیگر انگلیسی ها رفت و آمد به میان ایل بختیاری را آغاز و با حسین قلی خان رابطه دوستانه برقرار کردند؛ کسانی چون استاک، مکنزی و لینچ دیدارها و گفتگوهایی با او داشتند. این روابط دوستانه که از جانب دولت قاجار نامطلوب تلقی می گردید بار دیگر خشم قاجارها را نسبت به این خان بختیاری برانگیخت و حسین قلی خان نیز همانند سلفش محمدتقی خان مغضوب و به قتل رسید. اما روابط بختیاری ها و انگلیس دیگر منقطع نگردید بلکه ادامه یافت و مدتی بعد منجر به انعقاد دو قرارداد گردید. ابتدا در ۱۳۱۴ ه ق/۱۸۹۷م قرارداد جاده بختیاری میان شرکت برادران لینچ و خوانین بختیاری بسته شد که این جاده از اهواز آغاز گردیده، از طریق کوههای بختیاری به اصفهان می رسید. بازرگانان انگلیسی از طریق این جاده کوتاه و میان بر کالاهای خود را تحت حفاظت و حراست سواران بختیاری به اصفهان، یکی از مراکز بازرگانی ایران می رساندند و از این طریق سود سرشاری به دست می آوردند. انعقاد این قرارداد باعث شد روابط دوستانه اما غیررسمی دولت انگلیس و خوانین بختیاری جنبه رسمی به خود بگیرد که سرانجام با انعقاد قرارداد نفتی میان طرفین به اوج خود رسید.

## کشف نفت و قرارداد نفت بختیاری

هنری لایارد به هنگام مسافرت خود به خوزستان و حضور در میان بختیاری ها، در مشرق شوشتر با چشمه هایی مواجه گردید که از آن مایه ای تیره رنگ خارج می شد. او می نویسد: «نزدیک ظهر به محلی به نام چشمه نفت رسیدیم، از این چشمه مقداری مایه تیره رنگ به نام مومیایی تولید می گردد که معمولاً ایرانی ها جهت درمان کوفتگی شدید و درد مفاصل به کار می برند. در اینجا ساختمان کوچکی احداث شده و چند نفر تفنگچی هم از طرف محمدتقی خان از آن چشمه محافظت می کنند.» این دومین باری

بود که یک انگلیسی از وجود نفت در خوزستان خبر می داد. پیش از این راولینسون در سال ۱۸۳۶م/۱۲۵۲ق به هنگام همراهی با لشکرکشی دولت ایران به فرماندهی بهرام میرزا و برای سرکوبی محمدتقی خان چهارلنگ بختیاری، از وجود چشمه های قیر بین شوشتر و رامهرمز خبر داده بود. این نکته که فاتح می نویسد انگلیسی ها از طریق نوشته های و. د. مورگان باستان شناس فرانسوی پی به وجود نفت در این منطقه برده اند قابل تأمل و تعجب می باشد.

انگلیسی ها از مدتها قبل به جستجوی نفت در ایران برآمده بودند. سرانجام ویلیام ناکس دارسی در ۲۹ مه ۱۹۰۱/۱۰ صفر ۱۳۱۹ امتیاز نفت را از مظفرالدین شاه به دست آورد. او ابتدا در منطقه چاه سرخ کرمانشاه نزدیک مرز ایران و عراق اقدام به جستجوی نفت نمود اما چون نفت به دست آمده در مقیاس وسیع و تجاری نبود و سود چندانی برای او نداشت کار متوقف شد. دارسی با توجه به گزارش های مسافران و مأموران سابق انگلیس مبنی بر وجود چشمه های نفت در اطراف شوشتر، کاوش نفت را در این منطقه دنبال کرد. لذا دارسی در محلی به نام مسجد سلیمان که در حوالی شوشتر قرار داشت به دنبال کشف نفت برآمد و مهندسین او در دو منطقه ماماتین و نفتون مشغول به کار شدند. این منطقه جزو قلمرو گرمسیری ایل بختیاری بود و عشایر بختیاری زمستان خود را در آنجا می گذراندند. اراضی و املاک آنجا تحت حاکمیت خوانین بختیاری قرار داشت. دارسی درصدد برآمد برای تسهیل کار خود با خوانین بختیاری به عنوان مالکان و حاکمان این منطقه وارد مذاکره شده، قراردادی منعقد نماید. از آنجایی که خوانین قدرت واقعی و برجسته این منطقه بودند و تا این زمان اقتدار دولت مرکزی در این نقطه همچنان ضعیف مانده بود، قبل از انجام هرگونه عملیات اکتشاف و حفاری مذاکره و توافق با آنها ضرورت داشت. دارسی در ابتدا بدون اطلاع و اجازه دولت ایران با اسفندیار خان سردار اسعد ایلخانی و محمدحسین خان سپهدار ایل بیگی بختیاری وارد مذاکره شد. سپهدار پیش نویس قراردادی را تنظیم و به انگلیسی ها پیشنهاد کرد. مواد مندرجه آن به نوشته اوژن بختیاری بسیار محکم، قانونی و حتی از لحاظ قوانین بین المللی متقن بود، اما انگلیسی ها زیر بار نرفتند. آنها که می خواستند با هزینه کم منافع بسیاری به دست آورند تنها حاضر شدند سالیانه مبلغی به عنوان حق الارض به ایلخانی و ایل بیگی بختیاری بپردازند. با مرگ اسفندیارخان و پس از چندی محمدحسین خان، انگلیسی ها که شرایط را مساعد دیدند تصمیم گرفتند با حاکمان جدید بختیاری وارد مذاکره شوند. ابوالفتح اوژن بختیاری حتی احتمال می دهد که مسئله نفت در مرگ مشکوک و پر سر و صدای محمدحسین سپهدار بی تأثیر نبوده باشد. او می نویسد: «بعید هم نیست که محمدحسین خان سپهدار اولین قربانی نفت در

ایران شده باشد.» دارسی، پریس کنسول انگلیس در اصفهان را به عنوان نماینده ویژه و تام الاختیار خود تعیین کرد تا با خوانین بختیاری وارد مذاکره شود. او ابتدا در بهار ۱۹۰۵م/۱۳۲۳ق و بار دیگر در پاییز همان سال به منطقه بختیاری سفر کرد؛ به این امید که بتواند به یک قرارداد پرسود برسد. خوانین قبل از شروع مذاکره می خواستند از مقاصد نهایی صاحب امتیاز در قلمرو بختیاری اطلاع حاصل کنند. در این موقع نجفقلی خان صمصام السلطنه و غلامحسین خان شهاب السلطنه (سردار محتشم بعدی) به ترتیب ایل خانی و ایل بیگی بختیاری بودند. آنها در مذاکرات خود با پریس ده درصد از درآمد شرکت را مطالبه نمودند اما علیقلی خان سردار اسعد پس از نشستن پشت میز مذاکرات، آن رقم را کافی ندانسته و بیست درصد از درآمد را مطالبه کرد. سردار اسعد از هر نظر از خوانین دیگر به ویژه از ایلخانی و ایل بیگی برجسته تر بود. او از دانش و اطلاعات و هوش و ذکاوت زیادتری نسبت به دیگر خوانین برخوردار بود. سالها اقامت در تهران و دوستی اش با امین السلطان صدراعظم و مسافرت به اروپا از جمله امتیازاتی بود که دیگر خوانین فاقد آن بودند. او با شخصیت برجسته خود، نفوذ بسیاری بر همه طوایف بختیاری داشت. سردار اسعد از اینکه ایلخانی و ایل بیگی یک قبضه تفنگ و یک عدد ساعت به عنوان هدیه از طرف دولت انگلستان قبول کرده بودند، بسیار عصبانی بود. او در مقابل پریس، برای کسب امتیازات بیشتر و حفظ منافع بیشتر خوانین تلاش نمود. با وجود مقاومت سردار اسعد، ایلخانی و ایل بیگی بختیاری مواد قراردادی را که پریس بر اساس سه درصد درآمد سهام برای خوانین تنظیم کرده بود، امضا کردند و پس از دو روز با چانه زنی بسیار و تلاش زیاد، سردار اسعد نیز قرارداد را امضاء نمود. این پیروزی بزرگی برای پریس بود که توانسته بود امتیازات ارزانی از خوانین کسب نماید.

نکته عجیب این است که خوانین و به ویژه سردار اسعد که حتی به بیست درصد از درآمد نیز راضی نمی شدند چگونه تنها به سه درصد راضی شدند. به گفته اوژن، خوانین بختیاری می توانستند از موقعیت فراهم آمده در خصوص نفت استفاده ببرند اما چون سیاستمدار نبودند به همان سه درصد تن دادند. آنها به آسانی مغلوب مکر و حیله پریس گردیدند.

در ۱۷ رمضان ۱۳۲۳ مطابق با ۱۵ نوامبر ۱۹۰۵ قراردادی متشکل از شش فصل میان چهار تن از خوانین بختیاری، دو تن از اولاد ایلخانی به نام های نجفقلی خان صمصام السلطنه و علیقلی خان سردار اسعد و دو تن از اولاد حاجی ایلخانی به نام های غلامحسین شهاب السلطنه (سردار محتشم بعدی) و نصیرخان صارم الملک (سردار جنگ بعدی)، به نمایندگی از جانب خود و خانواده هایشان از یک طرف و پریس سرکنسول

انگلیس در اصفهان و نماینده ویلیام ناکس دارسی و شرکاء از طرف دیگر امضاء گردید. دولت ایران نه تنها نقشی در این قرارداد نداشت بلکه بدون اطلاع و اجازه آن صورت گرفته بود. محمدتقی امین الشریعه منشی اول پریس و رینولدز سرمهندس منطقه عملیات حفاری مسجد سلیمان نیز به عنوان شهود آن را امضا نمودند. ماده اول قرارداد درباره زمان پنج ساله عملیات و اقدامات دارسی به اکتشاف نفت در قلمرو بختیاری، احداث راهها و خطوط لوله و منازل مسکونی و غیره بود. برای این کار خوانین بختیاری می باید زمین لازم را به دارسی می دادند؛ زمین های غیر زراعی، رایگان، و زمین های زراعتی را به قیمت عادلانه روز می فروختند و در صورت اختلاف بر سر قیمت زمین، نایب کنسول انگلیس در خرمشهر و رئیس نگهبانان که بختیاری ها تعیین کرده اند میانجی شده، مشکل را حل می نمودند. حفاظت و حراست خانه های مسکونی، راهها و سایر تأسیسات و ابنیه مناطق عملیات حفاری و امنیت تمام کارکنان و مسئولیت هرگونه خسارت و یا ضرری که به کارکنان و یا منازل و تأسیسات نفتی وارد آید، با خوانین بختیاری بود، و در مقابل سالی دو هزار لیره استرلینگ در چهار قسط دریافت می داشتند. خوانین بختیاری موظف شدند دو دسته نگهبانان در دو نطقه ای که عملیات حفاری آغاز شده بود در اختیار دارسی قرار دهند و هنگامی که نفت کشف شد و عملیات حفاری در چند نقطه گسترش یافت، خوانین بختیاری می بایست چند دسته نگهبان در نقاط مختلف جهت حفاظت از منطقه عملیات به محل اعزام بدارند. در ماده دوم قرارداد ذکر شده بود که در صورت کشف و تولید نفت در قلمرو بختیاری به اندازه ای که دارسی بتواند آن را تصفیه و صادر کند، پس از احداث خط لوله و ورود نفت به پالایشگاه، دارسی هر ساله مبلغ یک هزار لیره دیگر (جمعاً سه هزار لیره) جهت حفاظت خط لوله، منازل و تأسیسات نفتی به خوانین بپردازد. همچنین دارسی متعهد شد که پس از تشکیل یک یا چند شرکت جهت کشف نفت در بختیاری، سه درصد از همه سهام عمومی را به خوانین بختیاری واگذار کرده، قیمت آن را از آنها بگیرد. ماده سوم در این باره بود که در صورت خسارت و صدمه احتمالی چشمه های نفت توسط کارکنان دارسی، دارسی به خوانین خسارت بپردازد و در صورت ایجاد اختلاف، کنسول انگلیس در اصفهان میانجی شده، مسئله را حل و فصل نمایند. ماده چهارم باز هم درباره حفاظت میادین و تأسیسات نفتی بود که مطابق آن خوانین متعهد شدند یکی از میان خود را به ریاست امور نگهبانی منصوب کنند تا او بتواند هم مأمورین حفاظتی و هم کارگران ایرانی را که در استخدام دارسی هستند به انجام وظیفه وادارد تا وظایف خود را صادقانه انجام داده، موجب کسب رضایت دارسی شوند. در ماده پنجم ذکر شده بود مبلغی را که خوانین بختیاری بابت اقدامات ذکر شده در این

قرارداد می گیرنـد، در صورت مسـامحه آنهـا یـا مأمورین شان در وظایف و کارهای محوله، شـرکاء نفت حق دارنـد غرامت و ضرر خود را با اطلاع سرکنسول انگلیس در اصفهان از خوانین مطالبه نمایند، اما قرارداد باطل نمی شود و خوانین در مقابل هر شخص مـدعی و مزاحم، ضـامن و جوابگو هسـتند. ماده شـشم یا آخرین فصل قرارداد روشن می کرد که پس از انقضاء مـدت امتیـاز، تمـامی ابنیه، عمـارت و اموال متعلق به دارسـی در خـاک بختیـاری به خوانین تعلق می گرفت. نکته جالب توجه در این قرارداد چگونگی حل اختلاف میان خوانین بختیاری و سندیکای امتیازات دارسی است.

مطـابق مـاده اول و سوم قرارداد در صورت اختلاف میان طرفین، کنسولهای انگلیس در خرمشـهر و اصـفهان میانجی گری می نمودند و روشن است که این دو کنسول قطعاً جانب انگلیس را نگه می داشتند و به ضرر خوانین بختیاری مداخله می کردند.

فروش اراضی نفتی

سرانجام پس از اینکه در ۲۶ مه ۱۹۰۸/۲۵ ربیع الثانی ۱۳۲۶ از اولین چاه در منطقه نفتون، نفت بسیاری فوران کرد، انگلیسی ها پی بردنـد که مقـادیر فراوانی نفت در منطقه مسـجد سـلیمان وجـود دارد، از این رو درصـدد مسـتحکم نمـودن قرارداد خود با خوانین بختیاری و حفظ رابطه خوب با آنها برآمدنـد. از این رو مجموعه ای از امور تجاری و مالی به جریان درآمـد تا شـرایط قرارداد با خوانین اجرا شود. در ۱۴ آوریل ۱۹۰۹/۲۳ ربیع الاول ۱۳۲۷ شرکت نفت انگلیس و ایران تشکیل شد. روز قبل از آن یعنی ۱۳ آوریل ۱۹۰۹ شـرکت نفت بختیاری تشـکیل شد. همچنین شـرکت دیگری موسوم به شرکت بهره برداری اولیه شکل گرفت تـا معاملات شـرکت نفت ایران و انگلیس را بـا خوانین تسـهیل نمایـد. این شـرکتها علی الظـاهر با هـدف فراهم کردن درآمـد خـوانین تأسیس شدنـد. کشف نفت در خوزسـتان و در جـایی که جزء قلمرو بختیـاری هـا به حسـاب می آمـد، دولت انگلیس را به این بـاور کشانـد که بایستی دوستی و اتحاد دیرینه خود را که با افتتاح جاده کاروان رو با بختیاریها گرم تر شـده بود، بیش از پیش مسـتحکم نماید. کشف نفت در سرزمین ایل بختیاری ارزشها و فواید این ایل را برای دولت انگلیس بیش از پیش نشان داد. انگلیسـی ها برای حفظ و گسترش نفوذ خود در خوزستان و به ویژه برای حفظ امنیت میادین نفتی به دوستی و همکـاری خوانین بختیـاری نیـاز داشـتند و خانهـا نیز برای حفـظ خود در مقابـل هرگونه قـدرت رقیب و مخـالفی چون ایلات همسایه و یا دولت مرکزی به حمایت سیاسـی و مالی انگلیس نیاز داشتند. این منافع مشترک، دو طرف را به یک تفاهم متقابل رساند که دست دوستی و همکاری درازمدت به سوی یکدیگر دراز نمایند. از زمان کشف نفت در مسجد سلیمان

تـا هنگـامی که رضاشـاه به قـدرت رسـید، دولت انگلیس به شـدت از خوانین بختیـاری حمایت مالی و سیاسـی به عمل آورد؛ حقوق و پولهای زیادی به آنها پرداخت کرد و بارها در مقابل دولت مرکزی و دیگر مخالفان از آنها پشتیبانی نمود و خانها نیز به عنوان تحت الحمایه انگلیس سیاست های آن دولت را در جنوب ایران به ویژه در خوزستان نفت خیز پیش بردند.

اختلافات خوانین با شرکت نفت جنوب

اگرچه مسئله نفت بـاعث اتحـاد و دوسـتی هرچه بیشـتر بختیـاری هـا و انگلیس گردیـد امـا در طـول زمـان اختلافـات و حـتی نارضایتی های شدیـدی در میان دو طرف ایجاد شد. پس از انعقاد قرارداد میان خوانین بختیاری و نماینـدگان دارسـی و پس از کشف نفت در مقیـاس تجـاری در اراضـی تحت تملـک بختیـاری ها و آغاز عملیات حفاری، خیلی زود اختلافات میان طرفین بروز کرد. این اختلافات بیشتر از همه بر سـر سه مسـئله متمرکز بود: فروش اراضـی، تأمین امنیت و حفاظت و حراست بختیاری ها از میادین نفتی، و سهامی که خوانین در سندیکای نفت داشتند. در خصوص فروش اراضی موردنیاز شرکت مطابق ماده اول قرارداد ۱۹۰۵، میـان دو طرف کشـمکش به وجود آمـد. خوانین امضـا کننـده قرارداد، اراضـی موردنیـاز شـرکت را از طوایف بختیاری به قیمت ارزان خریده و به قیمت گرانتری به شرکت نفت می فروختند در حالی که قیمت پیشنهادی آنها برای شرکت بسیار ارزان و در واقع رایگان بود. این امر باعث شـد تا مـدتها کشـمکش های طولانی میان دولت مرکزی، خوانین بختیاری و شرکت نفت ایران و انگلیس به وجود آیـد. هم خوانین بختیـاری و هم دولت ایران اراضـی منـاطق نفتی را ملـک طلق خود می دانسـتند و شـرکت نیز هر زمانی که بر سـر زیاده طلبی خوانین از آنها خشمگین می شد با توسل به ماده ۳ قرارداد دارسی مبنی بر اینکه دولت نباید اجازه بدهد صاحبان اراضی از قیمت عادلانه تجاوز کرده، تحمیلاتی به شرکت وارد نمایند، به آسانی و با قیمت ارزان اراضی موردنیاز خود را از بختیاری ها خریداری می نمود.

حفـاظت و حراست از میـادین نفتی یکی دیگر از موارد اختلاف و چـانه زنی خوانین بـا شـرکت بود. مطـابق مـاده های اول و چهارم قرارداد خوانین با نماینـدگان دارسـی، حفاظت و حراست از کارکنان و تأسیسات مناطق نفتی بر عهده خوانین بختیاری بود. در مقابل شـرکت سالیانه ۲۰۰۰ لیره انگلیسـی بـابت انجـام این مسـئولیت، هر سه ماه یک بار به آنها پرداخت می نمود که پس از شروع بهره برداری ۱۰۰۰ لیره دیگر نیز بر آن افزوده می گشت.

خوانین برای اجرای این تعهد، عده ای از سواران بختیاری را برای تأمین امنیت

مناطق نفتی به کار گرفتند. از آنجایی که خوانین بختیاری فرمانروایان بلامنازع مناطق نفتی بودند، می توانستند از هرگونه خرابکاری در میادین و لوله های نفتی ممانعت به عمل آورند. اما مسائلی چون ادعای خوانین مبنی بر کم بودن مبلغ حق الحفاظه، عدم پرداخت به موقع حق الحفاظه از سوی شرکت و بویژه اختلاف میان خوانین دو جناح ایلخانی و حاجی ایلخانی بر سر مسئله ایلخانی گری و ایل بیگی گری، بر کیفیت نگهبانی و حفاظت از میادین نفتی تأثیر گذاشت و موجبات نارضایتی و خشم شرکت از یک سو و خوانین بختیاری را از سوی دیگر فراهم آورد. این مشکل باعث گردید در طول سالهای متمادی مذاکرات و چانه زنی های بسیاری توسط طرفین برای حل آن انجام گیرد و گاه به کشمکش های شدیدی میان خوانین و شرکت منجر شود.

هنوز چند ماهی از انعقاد قرارداد ۱۹۰۵م/۱۳۲۳ق نگذشته بود که هر دو طرف ناخشنود شدند، زیرا از یک طرف خوانین معتقد بودند شرکت، آنها را به حقوق ناچیزی قانع کرده است و بایستی حقوق واقعی آنها داده شود و از طرف دیگر شرکت ادعا داشت که حقوق و منافعی که به خوانین می دهد پول زور و تقریباً چیزی شبیه حق السکوت و یا باج سبیل می باشد. مقامات سندیکای نفت و دیگر انگلیسی ها، حتی لوریمر کنسول انگلیس در اهواز خوانین را اشخاص طمع کار و حتی بی شرمی دانست که معامله با آنها بسیار مشکل است. اسپرینگ رایس کاردار انگلیس طی نامه ای به وزارت خارجه متبوعش نوشت: «بیشتر بحث و گفتگوی خوانین نادرست و سفسطه آمیز است. ظاهراً آنها تصمیم گرفته اند تا آنجا که ممکن است پول بیشتری دریافت کنند و احتمالاً ـ تنها در برابر زور تسلیم خواهند بود.» در فوریه ۱۹۰۶/ذیحجه ۱۳۲۳ خوانین بختیاری علائمی از نگماردن نگهبانان در ماماتین و میدان نفت نشان دادند. ادعای آنها این بود که ۲۰۰۰ لیره ای که مطابق قرارداد ۱۹۰۵ جهت حفاظت از مناطق نفتی در نظر گرفته شده است برای تهیه یک نیروی مناسب ناکافی است. آنها از سندیکای نفت تقاضا کردند که یک فوق العاده سالیانه به مبلغ ۵۰۰ لیره به یکی از رؤسای برجسته بختیاری پرداخته شود تا او به عنوان سرپرست محلی نگهبانان منصوب گردد. خوانین یکی دو ماه بعد اظهار تمایل کردند که اصلاحاتی در بعضی مواد قرارداد به ویژه مواد مربوط به مسئولیت نگهبانی صورت گیرد.

در اواسط ۱۹۰۶م/۱۳۲۴ق حکومت هند از دولت انگلیس تقاضا نمود امور بختیاری به جای اینکه به سفارت انگلیس در تهران محول شود، بهتر است به لوریمر کنسول یار انگلیس در اهواز واگذار گردد. این بدان جهت بود که خوانین بختیاری به ویژه در مسئله نفت، بیشتر به دنبال کسب نظرات سفارت انگلیس در تهران بودند تا به واسطه دور بودن و ناآشنایی وزیرمختار از امور نفت بتوانند نظر موافق وی را نسبت به

خود جلب نموده، امتیاز بگیرنـد. اما سرانجام، هم حکومت هند و هم سفارت انگلیس در تهران متوجه این نکته گردیدند که مواضع انگلیسی ها بایـد نسبت به امور بختیاری یکی شده و یک صدا و متحد در مقابل زیاده خواهی های آنها بایستند. در اکتبر ۱۹۰۶/۱۳۲۴ق وزیرمختار انگلیس در تهران به وزارت خارجه متبوع خود پیشنهاد نمود که امور بختیاری تحت تصدی نایب کنسول انگلیس در اهواز قرار گیرد و او تحت نظارت و اداره سفارت، عهده دار امور بختیاری باشد. لوریمر مسئول جدید امور بختیاری در پاییز ۱۹۰۶م/۱۳۲۴ق به منطقه بختیاری سفر کرد و به خواسته های خوانین گوش فرا داده و تقاضای آنها را درباره حفاظت از منطقه عملیات نفتی، با شرکت سندیکای امتیازات مطرح کرد، اما خوانین همچنان به دنبال آن بودند تا از اختلافات مواضع کنسول گری در اهواز و سفارت در تهران امتیازی به سود خود کسب نمایند. در نتیجه در مه ۱۹۰۷م/۱۳۲۵ق سرپرسی لورین دبیر سفارت با حضور در منطقه بختیاری آشکارا اعلام نمود که از آن پس تمامی کارهای سفارت و بختیاری ها بایستی از طریق لوریمر کنسول یار سیار انگلیس که هم اکنون در اهواز است، انجام شود. حتی هنگام مذاکره خوانین در تهران، سفارت بایستی پیش از دخالت در مسئله، با لوریمر در تماس باشد. همچنین اعلام شد که تنها لوریمر می تواند واسطه خانها و طرف انگلیسی باشد، که بدین ترتیب منافع بریتانیا با یک صدا و یک آهنگ در مناطق بختیاری افزایش می یافت. اسپرینگ رایس به هنگام دادن گزارش لورین به ادوارد گری وزیر امور خارجه انگلیس، کاملاً با توصیه های او موافقت کرد. او به وزارت خارجه متبوعش اطلاع داد که مایل است تا آنجا که امکان دارد امور بختیاری ها و نفت را در پس پرده نگه دارد.

لوریمر که اکنون همه کاره امور بختیاریها شده بود به طور مکرر با خوانین بختیاری دیدار و مذاکره می نمود. همین دیدارهای مکرر از مناطق بختیاری نشین باعث گردید در زمینه فرهنگ و ادبیات بختیاری تحقیقاتی نموده، مطالبی بنویسد. او آنان را وادار کرد از همه تقاضاهای خود غیر از درخواست برای افزایش حق الحفاظه، صرفنظر نمایند. مصالحه طرفین تا بدانجا انجامید که با موافقت سندیکا مبلغ حق الحفاظه از ۲۰۰۰ لیره به ۲۵۰۰ لیره افزایش یافت، اما مقرر شد ۵۰۰ لیره اضافه شده به عنوان حق الزحمه، به خانی پرداخت شود که ریاست و مسئولیت نگهبانان را به عهده داشته است. شرکت، افزایش حق الزحمه را به شرطی پذیرفت که خوانین از یک طرف تقاضای دیگری نداشته باشند و از طرف دیگر ادعای لطفعلی خان شجاع السلطان مبنی بر اینکه بعضی اراضی که شرکت در آنجا مشغول عملیات است ملک او است، خود حل و فصل نمایند. با اضافه شدن این مبلغ، خوانین از دیگر ادعاهای خود عقب نشینی کردند، اما

زمان پرداخت حق الحفاظه ها مشکل دیگری بود که باعث عدم رضایت خوانین و نگهبانها و ناآرامی و ناامنی در میادین نفتی می گردید. طی تابستان و پاییز ۱۹۰۶م/۱۳۲۴ق، با عدم پرداخت به موقع اقساط حق الحفاظه اغتشاشاتی در مناطق نفتی ایجاد شد و خوانین و نگهبانها به شدت ناراضی شدند. برای جلوگیری از تکرار چنین مشکلاتی ترتیبی داده شد که اقساط از طریق سرکنسول انگلیس در اصفهان در عوض رسید امضا شده توسط ایلخانی و ایل بیگی بختیاری پرداخت شود. در این هنگام چون نرخ ارز بسیار تنزل کرده بود، خانها در ابتدا حاضر نبودند مبلغی را که توسط بانک با نرخ رایج مبادله می پرداخت، بپذیرند، اما در نهایت حاضر به پذیرش آن گردیدند. با اضافه شدن حق الحفاظه، لوریمر و شرکت سندیکای امتیازات با اتخاذ یک سیاست واحد، خوانین بختیاری را تهدید کردند که اگر تعداد نگهبانان را افزایش ندهند، اقساط حق الحفاظه آنها پرداخت نخواهند شد. در فوریه ۱۹۰۷/ محرم ۱۳۲۵ لوریمر به وزیرمختار انگلیس در تهران گزارش داد که علی رغم تلاش های وی، خوانین بختیاری هیچ ترتیبات صحیحی برای نگهبانی تأسیسات سندیکای نفت نداده اند.

واقعیت این بود که بی نظمی و عدم ترتیب در حفاظت از مناطق نفت خیز تنها در جهت اختلافات خوانین و شرکت سندیکای امتیازات نبود بلکه خوانین بختیاری خود نیز با یکدیگر مشکل داشتند. بی نظمی و ناامنی مناطق نفت خیز معلول همین اختلافات بود. اختلاف میان دو جناح ایلخانی و حاجی ایلخانی بر سر حکومت بختیاری سالها ادامه داشت. اگرچه قرارداد ۱۹۰۵ را، ایلخانی و ایل بیگی که از هر دو طیف بودند امضا کرده بودند، اما دو جناح تلاش می کردند از مسئله نفت به سود حاکمیت خود بر بختیاری بهره ببرند. به هنگام این گونه رقابت های داخلی، خوانین بر سر گرفتن ریاست نگهبانان مناطق نفتی نیز با یکدیگر رقابت می نمودند و یا تلاش می کردند حق الحفاظه فقط به آنها پرداخته شود. در ماه مه ۱۹۰۶/ ربیع الاول ۱۳۲۴ گزارشی به سفارت انگلیس در تهران رسید که سالار ارفع، نگهبانان اعزامی از سوی صمصام السلطنه برای حفاظت از چاههای نفت را دور رانده است. گرانت دوف وزیرمختار انگلیس در تهران این مسئله را به صدراعظم ایران گزارش کرد. صدراعظم بلافاصله فرمانی برای مرتضی قلی خان و معین همایون مبنی بر جایگزینی نگهبانان دیگر صادر نمود. صدراعظم به سردار اسعد دستور داد از ایجاد مشکل دست بردارد. در مورد اختلاف بر سر ۵۰۰ لیره حق الحفاظه اضافه شده، بعداً صمصام السلطنه و شهاب السلطنه بدین ترتیب توافق کردند که سندیکای نفت دارسی به هر یک از چهار خان امضاء کننده، یک چهارم از ۵۰۰ لیره را پرداخت نماید. به نوشته گارثویت، لوریمر و شرکت سندیکای امتیازات در رقابت میان دو جناح ایلخانی و حاجی ایلخانی، غلامحسین خان

شهـاب السـلطنه از جنـاح حـاجی ایلخانی را تشویق کردنـد خود را به مقام ایلخانی برسانـد تا مسـئولیت حفاظت مناطق نفتی را برعهـده او بگذارنـد. شـهاب السـلطنه ایل بیگی بختیاری نیز به لوریمر تعهد کتبی داد که اگر ایلخانی بختیاری شود به شـرکت سنـدیکای امتیـازات اجـازه خواهـد داد مسـتقیماً حقوق نگهبانـان منطقه عملیات نفتی را پرداخت کنـد و آن مبلغ از کل وجوه مستمری او کسر گردد. لوریمر تصور می کرد پیشنهادات شهاب السلطنه قابل پذیرش می باشد، اما اسپرینگ رایس وزیرمختار انگلیس چنـدان تمـایلی به پیش قـدم شـدن در این کار نـداشت. او در آوریل ۱۹۰۷/ صفر ۱۳۲۵ با شـجاع السلطان (امیرمفخم بعدی) برادر شـهاب السـلطنه ملاقات کرد و در آنجا بود که پی برد شهاب السلطنه به جای صمصام السلطنه از سوی محمدعلی شاه به سـمت ایلخانی بختیاری برگزیده شده است. بنابراین مسائل مربوط به نفت مسـتقیماً با او ارتباط پیدا کرد. ظاهراً سفارت بریتانیـا در این انتصاب فشار مسـتقیمی به تهران وارد نیاورد و ترتیبی اتخاذ شـد که این انتصاب صـرفاً به عنوان نزدیکی شـجاع السـلطان با شاه قلمداد شود. با این انتصاب، شـهاب السـلطنه و برادرش شـجاع السـلطان که با سـفارت انگلیس به توافق رسـیده بودند به طوایف تحت فرمان خود دسـتور دادند نظم را در قلمرو بختیاری برقرار سازند و نگهبانان مناطق نفتی بر سـر کار خود باقی بمانند. ولی در مجموع نظم و آرامش در منطقه بختیاری و به ویژه میادین نفت برقرار نگردید، زیرا میان صـمصام السلطنه ایلخانی مخلوع و شـهاب السلطنه ایلخانی جدید درگیری های مسلحانه ای رخ داد. صمصام دستور داد نگهبانان بختیاری حوزه های نفتی را ترک گویند. هر دو طرف به سِرَاسپرینگ رایس شکایت بردند و هر کدام سـعی کردند نظر وی را به خود جلب کننـد و خطراتی را که طرف مقابـل می توانست به جـان و مـال اتبـاع انگلیس وارد آورد، به او خاطرنشان کننـد. در همین ایام تفنگچی های صـمصام به پیک سـفارت انگلیس حمله بردنـد و به احتمال زیاد به تحریک وی، راهزنان کهگیلویه ای به حوزه هـای عملیـات نفتی دسـتبرد زدنـد. ناامنی و بی نظمی در مناطق نفت خیز بختیاری و بی توجهی خوانین بختیاری نسـبت به حل اختلافات خودشان و عمل نکردن به تعهدات حفاظت و حراست از مناطق نفت خیز، قرارداد ۱۹۰۵ نفت را با مشکلات فراوانی مواجه سـاخت تـا جـایی که شـرکت اعلام نمود احتمال قطع عملیات حفاری وجود دارد، زیرا به قـدر کافی نگهبان در اختیار ندارنـد و نگهبانان اعزامی از طرف خوانین نیز چنان از نظر تعـداد کم هسـتند که نمی توانند از تأسـیسات حفاظت کنند. از این رو شـرکت وادار گردیـد جهت حفـاظت از میادین نفتی، سـربازانی را از هنـد وارد نمایـد. بلوشـر می نویسـد: «بختیاری ها که مالک آن خطه به شمار می رفتند همه چادرنشینان راهزنی بودند که خطری دائمی برای جان و مال خارجی ها بودند. گاه کار مزاحمت و سرکشی

آنـان به جایی می کشـید که ناگزیر می شدنـد برای حمایت از کارکنان شـرکت، یک واحـد از سـربازان هنـدی را به خـدمت بگیرند.» در سپتامبر ۱۹۰۷/ شعبان ۱۳۲۵ کنسول انگلیس در اهواز گزارش داد که زندگی مسـتخدمان اروپایی سندیکای نفت دارسی به علت موضع تجاوزکارانه مردان ایل بختیاری ناشی از درگیری مربوط به خلع صمصام از ایلخانی گری بیشتر از زمان دیگر در خطر قرار گرفتـه اسـت و مسـئله حفـاظت مسـلحانه از آنهـا اهمیـت بیشـتری یـافته اسـت. او پیشـنهاد کرد کـه گـارد کنسولگری اهواز بـایستی به ۱۷ نظـامی یـا بیشتر افزایش یابـد که دوازده نفر آنهـا بایستی در تأسیسات نفت و بقیه در ماماتین مسـتقر گردنـد. در واقع این بهانه ای بود که تعـداد گارد کنسولگری خود را افزایش دهند. سـیزدهم اکتبر دولت هند به چارلز مارلینگ اطلاع داد که آنها بایـد اعزام دو افسـر انگلیسـی و ۲۰ سـرباز را تـدارک ببینند. در بیست و هشـتم اکتبر کنسول اهواز پیشنهاد کرد که گارد کنسولگری حداقل باید شامل هشت مرد مسلح باشد. دولت انگلیس در پاسخ به اصرارهای کنسولگری، افزایش نفرات گـارد را پـذیرفت و در بیست و یکم نوامـبر از دولت هنـد خواسـتند ۲۰ سـرباز و دو افسـر انگلیسـی را به سمت مناطق نفت خیز خوزستان اعزام نماید.

دولت هنـد دوازده پیاده و هشت سوار را تحت نظر دو افسـر انگلیسـی به نام های ویلسون و رنکینگ از هنگ هجدهم نیزه دار بنگال در نوامبر ۱۹۰۷/شوال ۱۳۲۵ به ایران اعزام نمود که نیمه دوم ماه دسامبر ۱۹۰۷ به اهواز رسیده و حفاظت از کنسولگری اهواز را برعهده گرفتند.

اعزام این سـربازان در صورت ظاهر برای حفاظت از کنسولگری اهواز بود، ولی مقصود اصـلی حراست از میدان های اکتشاف نفت تـا زمان تولیـد و یا ترک کارشـناسان نفتی از این مناطق بود. حضور این نیرو در مناطق نفت خیز بختیاری موجبات تکـدر خوانین بختیاری را فراهم آورد و آنها از آن پس هر از چند گاه کارشـکنی و اخلال در حراست و امنیت مناطق نفتی ایجاد می کردنـد. با وجود این نگهبانان بختیاری که از جانب خوانین تعیین می شدنـد، همچنان حفاظت و حراست از بخش اعظم مناطق نفتی را برعهده داشـتند و روابط خوانین و شرکت بر سر مسئله نگهبانی تأسیسات نفتی و حق الحفاظه آنها با فراز و نشیب ادامه یـافت. حتی در سال ۱۹۱۹م زمانی که لوله های نفتی قطع گردیـد شـرکت به شدت دولت را مسـئول دانسـته و ادعا کرد که از خسارت های قطع شـدن لوله ها صـرف نظر کرده و اگر چه مجبور است ۳۰۰۰ لیره به خوانین بختیـاری بپردازد اما مطابق ماده چهارده امتیاز دارسـی مسـئولیت همه نوع حفاظت منافع کمپانی بر عهده دولت قرار دارد. تا اینکه پس از قدرت یابی رضاخان و افزایش اقتدار دولت مرکزی، نیروهای ارتش حفاظت از میادین نفتی را به دست گرفتند

و جایگزین نگهبانان بختیاری شدند.

مسئله سهام نفتی

مسئله دیگری که در افزایش اختلافات خوانین بختیاری و شرکت نفت ایران و انگلیس نقش زیادی داشت، مسئله سهام تعلق گرفته به خوانین و سود سالیانه حاصله از آنها بود. مطابق قرارداد ۱۹۰۵، سه درصد از سهام هر شرکتی که برای کشف نفت در بختیاری تأسیس می گردید به خوانین بختیاری تعلق می گرفت، اما وقتی که شرکت نفت ایران و انگلیس به وجود آمد این شرکت باقی ۹۷ درصد از سهام شرکت نفت بختیاری و همه سهام شرکت بهره برداری اولیه را دریافت نمود. یعنی برخلاف قرارداد خوانین و دارسی تنها سه درصد از سهام و درآمد یک شرکت را به خوانین پرداخت نمودند. خوانین متوجه این فریب انگلیسیها نشدند و به این امر اعتراض ننمودند. اگر چه از مدتها قبل روابط میان خوانین و شرکت بر اثر چشم هم چشمی های خصمانه بر سر پول، حقوق و مناصب، مشکلاتی ایجاد کرده بود و هم حق الحفاظه ها و هم فروش اراضی، سوءظن را در میان هر دو طرف گسترده بود، اما جدی ترین علت بر هم خوردن روابط میان خوانین و شرکت، از مسئله سهام خوانین در شرکت نفت بختیاری و شرکت بهره برداری اولیه ناشی می گردید که منجر به آسیبی مهلک به خوانین از سوی بخشی از مدیریت ارشد شرکت گردید. تا ژوئن ۱۹۲۱م/۱۳۰۰ش مقامات شرکت شکایت داشتند که سه درصد حق الامتیاز هایی که آنها در ۱۹۰۵م/۱۲۸۴ش با آن موافقت کردند به زور بر آنها تحمیل شده است. خوانین نیز به نوبه خود به شرکت و متحدش یعنی بانک شاهنشاهی بی نهایت بدگمان بودند و فکر می کردند که هر دوی آنها خواسته اند آنها را فریب بدهند. مدت زمان زیادی از قرارداد ۱۹۰۵ نگذشته بود که خوانین دریافتند آنها تنها مغبون این قرارداد هستند. آنها از کمی سهم خود شکایت داشته، معتقد بودند که بایستی حق السهم بیشتری به آنها پرداخته شود. مطابق قرارداد ۱۹۰۵م/۱۲۸۴ش سهام خوانین به نام چهار خان بزرگ، نیمی به طور شراکتی به نام دو تن از خانواده ایلخانی یعنی صمصام السلطنه و سردار اسعد و نیمه دیگر به طور شراکتی به نام دو تن از خانواده حاجی ایلخانی یعنی سردار محتشم و سردار جنگ ثبت گردیده بود. به محض صدور سهام، خوانین تلاش کردند از وام دهندگان انگلیسی و غیرانگلیسی، در عوض سهام خود قرض بگیرند. قرضه خوانین از منابع غیرانگلیسی در مقابل تضمین سهامشان و بازپرداخت آن سبب مشکلات و نگرانی فراوان مقامات شرکت گردید. تا ۱۹۲۰م/۱۲۹۹ش از ۲۱۰۰۰ سهام ثبت شده خوانین در شرکت نفت بختیاری، ۹۳۳۰ سهام در تصرف آنها بود و ۱۱۶۷۰ سهم در بانک شاهنشاهی ایران تحت عنوان تضمین قرضه ها به وثیقه گذاشته شده بود. شرکت و بانک از

بی ثباتی ناشی از سهام خوانین در عذاب بودند. ترس شرکت از اینکه سهم خوانین ممکن است در نتیجه نیاز سیری ناپذیر خوانین به پول، سرانجام در بیرون از انگلیس و شاید در دست دشمنان انگلیس قرار گیرد، بر معاملات شرکت با خوانین سایه افکند. از این رو مقامات انگلیسی هم در سفارتخانه و هم در شرکت و بانک شاهنشاهی ایران تصمیم گرفتند از مشکلات مالی خوانین و نیاز دائمی آنها به قرضه های فردی به عنوان وسیله ای برای کنترل آنها استفاده نمایند. شرکت نفت ایران و انگلیس سیاستی فعال و تعمدی با هدف ایجاد وابستگی مالی خوانین اعمال نمود و تاکتیک های تهاجمی خود را که از لحاظ حقوقی ایراد داشتند، تا پایان به کار بست. مقامات شرکت در تشویق خوانین به اخذ قرضه های پی در پی، آنان را با یک رشته از موافقت نامه های پیچیده و بی اعتبار مالی، فریب دادند؛ هر چند خود به خوبی می دانستند که خوانین هرگز نخواهند توانست آنها را بازپرداخت نمایند. این گرفتاری ها باعث شکست خیلی از این خوانین گردید. خوانین نیز به نوبه خود را در رفتارهایی که احمقانه، هرزه، آزمندانه و متقلبانه بود، درگیر نمودند؛ رفتارهایی که برای شرکت خیلی مناسب بود و در نهایت به پیروزی آن منجر گردید. خوانین بختیاری حتی برای شرکت نفت ایران و انگلیس نیز دردسر آفرین شدند. اگر چه روابط میان شرکت و خوانین از ابتدای برقراری آن صمیمانه بود و اساساً این روابط برای شرکت ضروری و برای خوانین پرسود بود، اما هرگز در این روابط سازگاری پدید نیامد. شرکت پی برد که خوانین بهانه گیر، مسئولیت ناپذیر و غیرقابل اتکا می باشند خوانین از ابتدا این عقیده را داشتند که شرکت می خواهد سر آنها کلاه بگذارد.

هنگامی که سرانجام دولت رضاشاه بر ضد خوانین بختیاری اقدام نمود، شرکت بی درنگ از حمایت آنها عقب نشینی کرد و علاوه بر این، از اینکه می دید از دست شریکان محلی خود خلاص می گردد، بسیار خوشحال بود. دولت رضاشاه با چراغ سبز شرکت نفت ایران و انگلیس توانست خوانین بختیاری را شکست داده، هم سهام آنها را از چنگشان برباید و هم مالیات چندین ساله سود سهامشان را به طور تمام و کمال از آنها وصول نماید.

پی نوشت ها:

۱. Henry Layard.

۲. لایارد، هنری، سفرنامه لایارد، ترجمه مهراب امیری، تهران، آنزان، چ دوم، ۱۳۷۶، ص ۱۸۶.

۳. Rawlinson.

۴. راولینسون، سرهنری، سفرنامه راولینسون (گذر از زهاب به خوزستان)، ترجمه اسکندر امان اللهی بهاروند

ص: ۱۶۹

تهران، چ اول، آگاه، ۱۳۶۲، ص ۱۰۰.

۵. فاتح، مصطفی، پنجاه سال نفت ایران، تهران، پیام، چ دوم، ۱۳۵۸، ص ۲۵۰.

۶. William N. Darcy.

۷. ابطحی، علیرضا، نفت و بختیاریها، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، چ اول، ۱۳۸۴، صص ۳۹ ۳۸.

۸. اوژن بختیاری، ابوالفتح، تاریخ بختیاری، تهران، وحید، چ اول، ۱۳۴۴، ص ۱۷۵.

۹. همان، ص ۱۷۶.

۱۰. J. R. Preece.

۱۱. گارثویت، جن راف، تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری، ترجمه مهراب امیری، تهران، سهند، چ اول، ۱۳۷۳، ص ۲۰۶.

۱۲. تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری، همان، ص ۲۰۸.

۱۳. تاریخ بختیاری، ص ۱۷۶.

۱۴. Reynolds

۱۵. سازمان اسناد ملی ایران، سند شم ۷۵/۴۹/۳۹۷ ۲۴۰

۱۶. همان سند.

۱۷. Cronin, Stephanie, Politices of Debt: the Anglo-Persian oil company and Bakhtiyari Khans, Middle Eastern Studies, Vol. ۴۰, No. ۴, July ۲۰۰۴, p. ۴.

۱۸. سازمان اسناد ملی ایران، سند شم ۳۰/۱۲۲/۲۸۰ ۲۴۰، نامه شخصی ناشناس به وزارت خارجه در تاریخ ۷ اوت ۱۹۱۹.

۱۹. همان، سند شم ۷/۵/۴۹/۳۹۷ ۲۴۰.

۲۰. بلوشر، ویپرت، سفرنامه بلوشر، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران، خوارزمی، چ اول، ۱۳۶۳، ص ۲۶۱.

۲۱. Cronin, Politics of Debt..., p.

۲۲. Iran Political Diaries, v. ۳, p. ۲۶۱.

۲۳. Spring rice.

۲۴. تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری، ص ۲۱۷.

۲۵. Iran Political Diaries, v. ۳, p. ۱۰۶

۲۶. Lorimer.

۲۷. تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری، ص ۲۱۶.

۲۸. Iran Political Diaries, v. ۳, p. ۲۰۹.

۲۹. Sir Percy Loriane.

۳۰. استرانک، تئودور، حکومت شیخ خزعل...، ص ۱۲۹.

۳۱. Sir Edward Grey.

۳۲. حکومت شیخ خزعل...، همان.

۳۳. مینورسکی، دوبد، ادموندز، دو سفرنامه درباره رساله لرستان و لرها، ترجمه اسکندر امان اللهی بهاروند و لیلی بختیار، تهران، بابک، چ اول، ۱۳۶۲، ص ۳۰.

۳۴. Iran Political Diaries, v. ۳, p. ۱۰۶.

۳۵. Ibid.

۳۶. Ibid.

۳۷. تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری، ص ۲۱۷.

۳۸. Ibid, ۴۸۲.

۳۹. Iran Political Diaries, v. ۳, p. ۱۶۲.

۴۰. Grant Duff.

۴۱. Iran Political Diaries, v. ۳, p. ۱۶۲.

۴۲. Ibid.

۴۳. تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری، ص ۲۱۸.

۴۴. همان، ص ۲۲۰.

۴۵. سفرنامه بلوشر، ص ۲۶۱.

۴۶. Iran Political Diaries, v. ۳, p. ۴۴۵.

۴۷. Ibid, p. ۴۴۶.

۴۸. عباسی، دانش، تاریخ مسجد سلیمان، تهران، هیرمند، ۱۳۷۴، چ اول، صص ۱۰۲ ۱۰۱.

۴۹. سازمان اسناد ملی ایران، سند شم ۳۰/۱۲۲/۲۸۰ ۲۴۰.

۵۱. مکبن روز، الیزابت، با من به سرزمین بختیاری بیایید، ترجمه مهراب امیری، تهران، آنزان، چ اول، ۱۳۷۳، ص ۵۹.

۵۲. Cronin, Politics of Debt..., p. ۸.

۵۳. Ibid, p. ۹.

۵۴. Ibid, p. ۱.

۵۵. Ibid, p. ۲.

## مطالعه موردی بخش فارسی سرویس جهانی بی.بی.سی

سیدمجید تفرشی

بررسی سابقه و عملکرد سرویس جهانی بی.بی.سی و بخش فارسی آن نیازمند توجه به مفهوم و اهداف برنامه های درازمدت دیپلماسی عمومی (Public Diplomacy) دولت بریتانیا در ایران و خاورمیانه است. تاکنون چند گزارش کوتاه و بلند، بیش و کم ارزشمند درباره بخش فارسی سرویس جهانی بی.بی.سی منتشر شده که اغلب آنها را همکاران سابق یا کنونی این مؤسسه نوشته است. این مقاله گزارشی کوتاه از تحقیقی مفصل تر است که درباره دیپلماسی عمومی بریتانیا در ایران با مطالعه موردی سرویس جهانی بی.بی.سی و رویکرد بخش فارسی آن در قبال ایران در دست تهیه است.

پیش از هر چیز باید متذکر شد که در دسترس نبودن آرشیو سرویس جهانی بی.بی.سی در لندن برای عموم که در اقدامی غیرمعمول بسیاری از اسناد آن به آرشیو ملی بریتانیا انتقال نیافته موجب آن شده است که بسیاری از پرونده های موجود درباره بی.بی.سی در آرشیوهای عمومی مختلف در بریتانیا همچنان در معاق بوده و در اختیار محققان قرار نگیرد. از این روی مطالعه کارنامه سرویس جهانی بی.بی.سی برای پژوهشگران مستقل با دشواری بسیار همراه است، بویژه آنکه فقر تاریخ شفاهی و عدم ثبت و ضبط خاطرات در بین ایرانیان و بریتانیاییهای مطلع و مرتبط با بی.بی.سی فارسی، خود مانعی دیگر است.

### دیپلماسی عمومی

«دیپلماسی عمومی» (به تعبیر دیگر، دیپلماسی مردمی و یا به تعبیر حسام الدین آشنا، دیپلماسی مردم محور )، در مقابل دیپلماسی استاندارد یا مرسوم مطرح می شود و

اصطلاحی است که از اواسط دهه ۱۹۶۰ میلادی و در هنگامه جنگ سرد در امریکا و دیگر کشورهای بلوک غرب مطرح شد. مفهوم کلی دیپلماسی عمومی، برقراری روابط حسنه دولتها با ملتها به جای روابط بین دولتها و در جهت فتح قلوب و اذهان عمومی همه یا بخشهای گزیده شده ای از مردم کشورهای هدف از طریق سیاستهای فرهنگی و اجتماعی است.

تعریف رسمی پایگاه رسمی اینترنتی وزارت امور خارجه و مشترک المنافع بریتانیا از دیپلماسی عمومی، «دستیابی به اهداف سیاسی از طریق کار با عموم مردم در کشورهای خارجی» است. تعریف رسمی جدیدتر از دیپلماسی عمومی بریتانیا این گونه است: «کارگر برای رسیدن به اهداف نفوذ مثبت در دیدگاه های افراد و سازمانهای خارجی نسبت به بریتانیا و همکاری آنها با بریتانیا».

تاریخ نویسی مرسوم و کلاسیک معاصر، دولت امریکا و «آژانس اطلاعات ایالات متحده» را بنیان گزار دیپلماسی عمومی در جهان می داند. این سیاست امریکا در ایران نیز کارکردی به نسبت جدی و درازمدت دارد که با وجود اهمیت بسیار، از حوصله و محدوده بحث این نوشته مختصر خارج است.

حکومت بریتانیا و سابقه کار بر روی افکار عمومی در ایران

اگرچه مبحث دیپلماسی عمومی به مفهوم رسمی غربی آن در ایران امری جدید و باسابقه ای حداکثر چهل ساله است، ولی سیاستهای مشابه آن توسط مقامات بریتانیا در ایران از ابتدای قرن نوزدهم با آغاز جدی و بی وقفه مناسبات دیپلماتیک دو کشور شروع شد و به خصوص از نیمه آن سده با استقرار دوایر مختلف دیپلماتیک بریتانیا در شهرهای مختلف ایران گسترش یافت.

به طور کلی بیشترین حجم ارتباطات غیرمتعارف مأموران بریتانیایی در عصر ما قبل دیپلماسی عمومی لندن در ایران، در فاصله نیمه قرن نوزدهم تا نیمه قرن بیستم، یعنی از زمان فعال شدن دیپلماسی بریتانیا در منطقه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و تقسیم تدریجی نفوذ بریتانیا در ایران با امریکا بوده است. در این دوره که حدود یک سده به طول انجامید، در تهران و دیگر ولایاتی که دیپلمات های بریتانیایی در آن مستقر بوده یا رفت و آمد داشتند با مردم عادی و شخصیتهای غیردولتی مراوده و ارتباط مداوم داشتند.

این مراودات عمدتاً در دو محور جداگانه ولی هماهنگ با یکدیگر صورت می گرفت: از یک سو در تهران از طریق «دبیر شرقی» یا «کنسول شرقی» سفارت (Oriental Secretary) یا (Oriental Counsellor) و همکارانش که مأمور تماس با افراد مختلف حایز اهمیت در ایران و بویژه پایتخت بودند و از سوی دیگر در ولایات از

طریق کنسولها، کنسولیارها و مأموران داخلی آنان. در ولایات، ارتباط مأموران محلی بریتانیا با ایرانیان گسترده تر بود. از طریق انبوه مکاتبات متقابل موجود به زبانهای فارسی و انگلیس بین اتباع ایرانی و دیپلماتهای بریتانیایی می توان به روابط گسترده اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و حتی شخصی آنان در دوره ای طولانی دست کم صدساله پی برد.

این مکاتبات شامل مواردی چون خبرچینی، تقاضای حل و فصل مشکلات از راههای غیرعادی، شکایت از مسئولان و چهره های صاحب نفوذ داخلی و خلاصه تقاضای باز کردن گروه های ناگشوده به دست مأموران بریتانیایی و همکاران محلی ایرانی آنان است. باور کلی در سده های نوزده و بیست این بود که کنسولها یا دبیران شرقی سفارت بریتانیا در ایران از اقتدار و نفوذ بسیاری در بین ایرانیان برخوردار بودند و معمولاً مستقیم یا غیرمستقیم با دوایر نظامی و امنیتی کشور خود ارتباط داشتند.

مشهورترین مورد آن، «آلن چارلز ترات» است که در سالهای اولیه پس از شهریور ۱۳۲۰ نخست در ولایات جنوبی و مرکزی ایران به عنوان کنسول سپس در تهران به عنوان دبیر شرقی کار کرد و سر ریدر بولارد، سفیر پیشین لندن در تهران، در خاطرات خود از وی به عنوان یکی از عناصر مهم دیپلماسی بریتانیا در ایران یاد کرده است.

بعدها نیز دیگر مقامات امنیتی دیپلماتیک بریتانیا در ایران راه ترات را ادامه دادند که از میان شناخته شده ترین آنها در سالهای ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۲ می توان به «رابین (رابرت چارلز) زینر» (۱۹۷۴۱۹۱۳) شرق شناس مشهور بعدی در مؤسسه شرقی دانشگاه آکسفورد و «سام فال» نظامی پیشین و دیپلمات ارشد بعدی در کشورهای شمال اروپا یاد کرد.

یکی از مهم ترین موارد ارتباط مقامات دیپلماتیک بریتانیا با ایرانیان در تهران و برخی دیگر از شهرها را می توان در ماجرای بست نشینی در باغ تابستانی سفارت آن کشور در قلهک در تابستان ۱۲۸۵ دید که عملاً برای مدتی چه از طریق بست نشینی مردم و چه از طریق انتقال تلگرافها، مقامات محلی دیپلماتیک بریتانیا برای مدتی واسطه انتقال پیام مشروطه خواهان ایرانی به دیگران شدند.

از این نظر و با توجه به دامنه فعالیتهای متعارف و نامتعارف دیپلماتهای محلی بریتانیا در ایران، شاید بتوان لندن را پیشگام دیپلماسی عمومی دولتهای سلطه جوی خارجی در تاریخ ایران چه بسا دیگر کشورهای خاورمیانه حتی پیش از رایج شدن اصطلاح و سیاستی مشخص با این نام دانست.

ابزارهای کنونی دیپلماسی عمومی بریتانیا

شیوه های اجرایی دیپلماسی عمومی بریتانیا در ایران و دیگر کشورها در سالهای قبل

از جنگ جهانی دوم، در طول دهه های اخیر دستخوش تغییر و تحولات بسیاری شده و از راه های مختلفی اعمال گردیده است. در سال ۲۰۰۴ وزرای امور خارجه و دارایی بریتانیا به طور مشترک کمیسیونی به ریاست لرد «پاتریک کارتر» را مأمور بررسی و بازنگری اساسی در سیاستهای دیپلماسی عمومی آن کشور کرد. نتیجه و خلاصه آشکار این تحقیق که در سال ۲۰۰۵ منتشر شد، در عمل در سالهای اخیر به راهنمایی اجرایی و شیوه نامه دیپلماسی عمومی نوین بریتانیا در قرن بیست و یکم تبدیل شده است.

در واقع سیاستگران و سیاست گزاران بریتانیایی پس از چند دهه دریافته بودند که بدون بازنگری اساسی در برنامه های سنتی مرسوم دیپلماسی عمومی خود قادر به رقابت با دیگر قدرتهای حاضر این صحنه در جهان امروز نخواهند بود. از زمان تدوین و انتشار گزارش لرد کارتر، بخش دیپلماسی عمومی در کمیسیون سیاست خارجی پارلمان بریتانیا نیز فعال و به طرز قابل ملاحظه ای بیشتر از گذشته موجب تعامل قانون گزاران آن کشور با سرویس جهانی بی.بی.سی و بریتیش کانسل و مسئولان آن مؤسسات در جهت دگردیسی و پوست اندازی آن دو نهاد سنتی و رسمی شده است.

وزارت امور خارجه بریتانیا محورهای اساسی کنونی دیپلماسی عمومی این کشور را چنین اعلام کرده است: یک) سرویس جهانی بی.بی.سی ، دو) بریتیش کانسل (شورای فرهنگی بریتانیا) ، سه) شبکه خبری ماهواره ای «بی.اس.ان» (بریتیش ساتلایت نیوز) و چهار) سازمان نمایشگاههای فرهنگی و تجاری بین المللی بریتانیا. بدیهی است که در این مختصر مجال بررسی همه این موارد وجود ندارد و تنها اندکی به سرویس جهانی بی.بی.سی و بیشتر به بخش فارسی آن پرداخته خواهد شد.

سرویس جهانی بی.بی.سی

چند ماه پس از پایان یافتن جنگ جهانی اول، اولین سرویس عمومی بی سیم به نام رادیو در مارس ۱۹۱۹ در بریتانیا آغاز به کار کرد، ولی مسئولان آن کشور تا اواخر سال ۱۹۳۲ به تأسیس رادیویی بین المللی احساس نیاز نکردند. بخش بین المللی بی.بی.سی در دسامبر ۱۹۳۲ با عنوان «سرویس امپراتوری بی.بی.سی» (BBC Empire Service) فقط به زبان انگلیسی و عمدتاً برای جذب مخاطبان انگلیسی زبان در خارج از مرزهای آن کشور آغاز به کار کرد. نامی پر ابهت و پرمعنا در عصر استعمارِ و امپریالیسم که طبعاً امروزه مسئولان این شبکه ترجیح می دهند تا آن را به فراموشی کامل بسپارند و نام جدید «سرویس جهانی بی.بی.سی» را از سال ۱۹۸۸ جای گزین آن کرده اند.

سایت رسمی اینترنتی بی.بی.سی در تشریح این نام قدیمی چنین توجیه می کند که

این نام نه برای پیشبرد اهداف امپریالیستی که برای «متحد کردن مردم انگلیسی زبان کشوری که در آن زمان امپراتوری بریتانیا نامیده می شد» انتخاب شده بود. این سرویس در فاصله چند سال به خصوص به دلیل شرایط نزدیک به آغاز جنگ جهانی دوم و نیاز به تبلیغات و تأثیرگذاری بر مردم کشورهای متخاصم، دایره فعالیت خود را از زبان انگلیسی به دیگر زبانها گسترش داد. در سال ۱۹۳۸ و چند ماه قبل از آغاز جنگ جهانی دوم بخشهای عربی و اسپانیایی بی.بی.سی جهانی آغاز به کار کرد.

از ابتدای تأسیس سرویس جهانی و بخش فارسی آن تاکنون، این شبکه در بین مخاطبان خود در ایران و دیگر کشورهای فارسی زبان با دو تلقی متفاوت و حتی متنافر مواجه بوده است: یکی به عنوان رسانه ای وابسته و پیوسته به وزارت امور خارجه بریتانیا یا یک امکان جهانی برای گسترش جریان آزاد رسانه ای. این تقابل به خوبی در تاریخ رسمی بی.بی.سی به قلم «اندرو واکر» مشاهده می شود. وی در حالی که از قول مقامات دولت برمه این شبکه را «آسمانی پر از دروغ» ذکر می کند، خود در واکنش به این اتهام، سرویس جهانی و به تبع آن، کتاب خود را «یک آسمان پر از آزادی» نام می نهد.

در واقع از همان ابتدای تأسیس در منشورها و اساسنامه های مختلف سرویس جهانی، مسئولان ارشد اجرایی بریتانیا از جمله در دستورالعمل مصوب «کلمنت اتلی» وزیر وقت از حزب کارگر در سال ۱۹۴۶، ضمن تأیید بر ضرورت توجه این رسانه به پیروی از سیاستهای امپراتوری و منافع ملی آن کشور، باید در انجام کار خود مستقل باشند. تجربه تاریخی در کشورهای مختف نشان داده است که در صورت بروز اختلاف بین این دو شعار یعنی التزام به منافع ملی بریتانیا و استقلال عمل، مسئولان سرویس جهان بی.بی.سی تردیدی در پیشبرد مورد اول به خود راه نخواهند داد.

این استقلال عمل در امور روزمره را درباره شبکه های داخلی بی.بی.سی تا حدی می توان پذیرفت، زیرا بودجه هنگفت این شبکه ها از مالیات مستقیم و سالیانه مردم با نام «لایسنس فی/ مالیات تلویزیون» تأمین می شود ، ولی بودجه سرویس جهانی مستقیماً از سوی وزارت امور خارجه آن کشور تأمین و بخش جهانی رسماً از نظر اداری زیرمجموعه و تحت دستگاه دیپلماسی لندن محسوب می شود و سیاستهای کلان آن مرتباً به شکل مستقیم یا غیرمستقیم زیرنظر مسئولان دولتی یا نمایندگان آنان قرار دارد. مسئولان بی.بی.سی در شرایطی اصرار بر استقلال سرویس جهانی خود دارند که برای تصویب و اجرای برنامه های مختلف خود نیازمند ارائه طرحهای خود به مسئولان قانون گذاری و اجرایی بررسی و تأیید مستقیم پارلمان از طریق بخش دیپلماسی عمومی کمیسیون خارجی و وزارت امور خارجه آن کشور هستند.

گزارش مجلس اعیان بریتانیا در بررسی منشور پیشنهادی سرویس جهانی در دوره پارلمانی سالهای ۲۰۰۵ ۲۰۰۶ چنین آمده است: «از زمان تأسیس سرویس جهانی بی.بی.سی، استقلال آن اساس توفیق آن بوده است. با این همه به دلیل آنکه وزارت امور خارجه و مشترک المنافع اداره تأمین کننده مالی سرویس جهانی است، روابط رسمی بین آن [سرویس جهانی بی.بی.سی] و دولت علیاحضرت ملکه وجود دارد. توافق رسانه ای بین بی.بی.سی و وزارت امور خارجه تعیین کننده اهداف راهبردی سرویس جهانی بی.بی.سی است. این [توافق] سرویس جهانی بی.بی.سی را متعهد می سازد که برنامه های تولید و پخش شده و اولویتهای رسانه ای خود را بر اساس قراردادش با وزارت امور خارجه تنظیم کند. همچنین وزارت امور خارجه نقش تصمیم گیرنده ای درباره شیوه کارکرد سرویس جهانی بی.بی.سی خواهد داشت...»

این تعامل از آن زمان تاکنون با تغییر و تحولات جزیی ادامه داشته است و همواره بخش مشخصی در وزارت امور خارجه بر سیاستهای میان مدت و درازمدت بی.بی.سی جهانی نظارت داشته و دارد. برای نمونه «سرنیکلاس برینگتون» دیپلمات شرق شناس سالخورده بریتانیایی، خود سالها در اوایل و اواسط خدمتش، نماینده ناظر و رابط وزارت امور خارجه با سرویس جهانی بوده که جزییات این تعامل در اسناد موجود در آرشیو ملی بریتانیا و آ رشیو سرویس جهانی و نیز خاطراتش قابل پی گیری است.

نکته قابل توجه دیگر در نقد و بررسی سرویس جهانی بی.بی.سی اینکه حتی اگر، به فرض، آزادی و استقلال عمل مسئولان و کارکنان این شبکه از وزارت امور خارجه بریتانیا جدی انگاشته شود، باز هم بر اساس تجربه و اطلاعات موجود می توان گفت که تأسیس کل این شبکه و بخشهای متعدد و مربوط به زبانهای گوناگون آن، دقیقاً بر اساس اهداف آشکار و نهان بین المللی و فرامنطقه ای وزارت امور خارجه بریتانیا می باشد. این قضیه بیشتر از هر قسمت دیگری درباره زمان تأسیس بخشهای سه گانه فارسی (رادیو، تلویزیون و آن لاین) صادق است که به آن خواهیم پرداخت.

تأسیس بخش فارسی سرویس جهانی بی.بی.سی

بیشتر محققان، حتی مورخان رسمی و غیررسمی بی.بی.سی، ابایی از ذکر این نکته ندارند که تأسیس بخش فارسی رادیو بی.بی.سی در اصل برای خنثی کردن فعالیتهای تبلیغاتی بخش فارسی رادیو برلین در میان مخاطبان ایرانی نیز و تحت فشار قرار دادن رضاشاه پهلوی در پیروی از سیاستهای جنگی متفقین و در مرحله بعد توجیه اشغال نظامی ایران توسط نیروهای نظامی بریتانیا و اتحاد جماهیر شوروی صورت گرفت.

تأسیس بخش فارسی رادیو بی.بی.سی تقریباً از ابتدای جنگ، موردنظر مقامات لندن

بود. ظاهراً نخستین بار پیشنهاد و ضرورت این امر از سوی بولارد در گزارش ۲۹ دسامبر ۱۹۳۹ (سه ماه پس از آغاز جنگ) به لندن ارسال شد. این پیشنهاد چهل روز بعد در نهم فوریه ۱۹۴۰ از سوی لندن تأیید و به بولارد ابلاغ شد که وزارت امور خارجه و خزانه داری بودجه لازم برای تأسیس بخش فارسی را مهیا کرده اند.

پیش از تأسیس رادیوی فارسی بی.بی.سی، از سوی سفارت بریتانیا در تهران و بویژه دوشیزه «آن کاترین لمبتون» (۲۰۰۸۱۹۱۲) وابسته مطبوعاتی سفارت در گزارشهای خود به لندن مکرر از تداوم و افزایش نفوذ تبلیغاتی آلمان نازی در میان مقامات و مردم ایران هشدار داده و از ضرورت نوعی ابتکار عمل در ماشین تبلیغات جنگی لندن از قبیل ترجمه اخبار و تفسیرهای جنگی سخن گفته بود.

در ۲۳ دسامبر ۱۹۴۰/۲ دی ۱۳۱۹، پانزده ماه پس از آغاز جنگ جهانی دوم و در هنگامه برنامه ریزی متفقین برای حمله نظامی به ایران (هشت ماه قبل از سوم شهریور ۱۳۲۰ و اشغال ایران)، بخش فارسی رادیو بی.بی.سی آغاز به کار کرد. این در حالی بود که «ویکتور گلدنینگ» نخستین رئیس بخش فارسی با توصیه و نظارت مستقیم «راجر استیونس» رئیس وقت بخش شرقی وزارت امور خارجه بریتانیا و سفیر بعدی آن کشور در تهران به سمت خود برگزیده شد.

بی.بی.سی با درس گرفتن از تجربه بهرام شاهرخ و دیگر همکاران ایرانی وی در تأسیس بخش فارسی رادیو برلین، بنای بخش تازه تأسیس فارسی را با کمک چند ایرانی قرار داد که از آن میان دو نفر شاخص تر از بقیه بودند: حسن موقر بالیوزی و مجتبی مینوی . هم بالیوزی و هم مینوی دیدگاهها و اغراض خاص دینی یا سیاسی داشتند که برخلاف ادعای بی.بی.سی در بی طرفی رسانه ای، نوشته ها و تولیدات رادیویی آنان شبهه انگیز بود.

بالیوزی، از چهره های سرشناس بهایی، پس از ادامه تحصیل در بریتانیا ازدواج کرد و ماندگار شد اما مینوی به دلایل سیاسی و احتمالاً ـ بر اثر سعایت و پاپوشهای مرسوم در اواخر دوره سلطنت رضاشاه پهلوی قادر به بازگشت به ایران نبود. به قول فرزند مینوی، سعایت بدخواهان، سفر نه ماهه تحقیقاتی او را به اقامتی پانزده ساله در لندن تبدیل کرد.

در واقع چه در مسئله دخالت وزارت امور خارجه در تعیین رئیس بخش فارسی و چه در گزینش مسئله رهبر بهایی سرشناس، بی.بی.سی نشان داد که تا چه حد از ادعای بی طرفی خود به دور بوده است. برخی از کارکنان این شبکه معتقدند همه این موارد استثنایی و محصول دوران خاص و تکرارنشدنی جنگ جهانی دوم بود و نمی توان حکم قاعده بر آنها نهاد. ولی تجربه نشان داده است که چه در مسئله تأثیرگذاری

بهاییان در سیاست گزاری بخش فارسی، چه در مورد جذب ناراضیان مستأصل سیاسی ایرانی و چه در مورد مداخلات وزارت امور خارجه بریتانیا با بازنگریها و فراز و فرودهایی، حکایت همچنان باقی است.

لازم به ذکر است که بحث کنونی به جواز استفاده از ناراضیان سیاسی در رسانه ای بین المللی و سمت گیری خاص سیاسی و ایدئولوژیک آنان و یا رد و تأیید پیروی از آموزه های بهاییت مطلقاً ربط ندارد، بلکه مسئله مغایر بودن استفاده از افراد متعصب و با دیدگاه ها و پیش داوریهای سیاسی یا دینی با موازین ادعایی سرویس جهانی مبنی بر رعایت بی طرفی در اخبار و گزارشهای خود و لزوم استفاده از برنامه سازان بی غرض و پیش فرضهای شخصی است که به آن اشاره خواهد شد.

مسئله جذب و گزینش مینوی به عنوان ادیبی آشنا به تحولات جاری روز کشور هدف تبلیغات، برای تأسیس بخش فارسی بی.بی.سی و به خصوص شروع به کار اولیه آن تا بدانجا مهم و سرنوشت ساز بود که در گزارشی محرمانه درباره این گزینش چنین ثبت شد: «اکنون برای راه اندازی بخش فارسی آماده ایم.»

مینوی، تنها ادیب ناراضی ایرانی مقیم لندن در زمان جنگ نبود که در اوایل کار بخش فارسی به استخدام رادیوی بی.بی.سی درآمد، بلکه دیگرانی چون مسعود فرزاد و مجدالدین میرفخرایی (گلچین گیلانی) نیز با مینوی همکاری می کردند. از این میان مینوی و فرزاد در سالهای آغازین جنبش ملی شدن صنعت نفت از بی.بی.سی جدا شدند و به راه های جداگانه ای رفتند. مینوی به تهران بازگشت و به استخدام دانشگاه درآمد، فرزاد به اقامت خود در لندن و پی گیری کارهای ادبی و پژوهشی خود و بعدها کارمندی محلی و رایزنی فرهنگی سفارت ایران پرداخت و میرفخرایی نیز به عنوان مترجم، کارمند محلی و مشاور پزشکی به استخدام همان سفارتخانه درآمد.

یکی از نکات قابل توجه در تاریخ بخش فارسی بی.بی.سی که نگارنده طی سالهای اخیر در موارد بسیاری با آن مواجه بوده و یا دریافته این است که اغلب محققان و نویسندگان ایرانی که در بخشی از زندگی خود به هر دلیل، سیاسی یا اقتصادی، با نام یا بدون نام، تن به همکاری تمام وقت با بی.بی.سی داده اند علاقه ای به ذکر این نکته در کارنامه، خاطرات و بیوگرافی خود نداشته و یا از آن با افتخار و به نیکی یاد نکرده اند.

اگرچه این دسته از نویسندگان و نخبگان ایرانی که در برهه هایی از زندگی خود با بخش فارسی بی.بی.سی همکاری داشته اند اغلب تأثیر بسزا و انکارنشدنی در افزایش سطح کیفی و ارائه برنامه داشته اند، ولی کمتر اثری از آنان در تأثیرگذاریهای کلان، میان مدت و یا درازمدت آن شبکه یافت می شود. به گفته یکی از همین دست افراد در مصاحبه با نگارنده، «با سوءاستفاده از استیصال مالی و سیاسی و بعضاً مشکلات

مهاجرتی، برخلاف شعارهای بی.بی.سی از تواناییهای آنان استفاده ابزاری شده است.»

بر عکس، برخی کسانی که برخلاف دیگران، به طور کامل جذب بدنه اصلی اداری و اجرایی دایمی بی.بی.سی نشده بودند در مواردی زیر ذره بین مقامات سیاسی و امنیتی بریتانیا قرار داشتند که نمونه دقیق و طولانی آن را می توان در ماجرای دوازده سال تعقیب و عملیات پنهانی سازمان «MI۵» سازمان امنیت داخلی بریتانیا و پرونده سازی علیه مسعود فرزاد (از ابتدای ۱۹۴۳ تا پایان ۱۹۵۴) می توان یافت. در مورد او گمان می رفت که با برادرش هومان (همایون) فرزاد مترجم و همکار چتربازهای آلمان هیتلری در ایران در جنگ جهانی دوم، همکاری می کرد.

یکی از مواردی که چه مسئولان سرویس جهانی بی.بی.سی و چه گزارشگران تاریخ بخش فارسی آن، خواسته یا ناخواسته، از کنار آن گذشتند و یا آن را بسیار کم رنگ نشان داده اند، حضور و تأثیر انکارنشدنی حسن موقر بالیوزی (۱۹۸۰۱۹۰۸) و دیگر بهاییان در یک دوره طولانی در سطوح جدی و سیاست گزاری این رسانه است.

بالیوزی نخستین کسی بود که در ابتدای تأسیس بی.بی.سی فارسی از آن رادیو برای مخاطبان سخن گفت. وی از اعضای خاندان افنان و از اقوام نزدیک میرزاعلی محمدباب و فرزند محمدعلی (محمود) موقرالدوله بالیوزی، حاکم پیشین بوشهر و وزیر فواید عامه و تجارت در کابینه کودتای سیدضیاءالدین طباطبایی در اواخر ۱۲۹۹ و اوایل ۱۳۰۰ شمسی بود. بالیوزی در شرایطی به استخدام بی.بی.سی درآمد که چند ماه قبل از آن به عضویت مجمع ملی بهاییان موسوم به رضوان درآمده بود.

بالیوزی در ۱۹۵۶، چند سال بعد از تأسیس بخش فارسی، در سال ۱۹۵۶ به عنوان نزدیک ترین مشاوران شوقی افندی ربانی آخرین رهبر شناخته شده بهاییان جهان با عنوان یکی از «ایادی امرالله» به عضویت بالا-ترین شورای اداری و دینی بهاییت (تقریباً معادل کاردینال ارشد در مذهب کاتولیک) درآمد. بالیوزی علاوه بر نگارش حدود ده اثر با موضوع تاریخ و تبلیغ بهاییت، سالها رئیس «محفل ملی معنوی بهاییان» جزایر بریتانیا، به منزله ریاست کل اداری و اجرایی بهاییان بریتانیا بود. وی در طول حدود دو دهه کار در بی.بی.سی فارسی عملاً به یکی از افراد کلیدی و به شدت تأثیرگذار این شبکه تبدیل شد.

بالیوزی در این مدت با همه قوا به مسئولیتهای رسانه ای و نیز به امورات دینی خود اشتغال داشت تا از این طریق نشان دهد که مسئولان بی.بی.سی دست کم در بخش فارسی، چندان نگران عمل به منشور نیستند که بر خود ضرورت حفظ بی طرفی و خودداری دبیران، تهیه کنندگان و کارکنان در زمینه سیاسی و دینی تصریح و تأکید داشت.

حضـور چشــمگیر بهاییـان در سـطوح مختلـف سـرویس جهـانی بی.بی.سـی از مـدیریتهای کلاـن آن شـبکه بـه پـایین، ضـمن تأثیر گذاریهای نامحسوس پنهان خود در لایه های زیرین این شبکه، گاه نمودهای آشکاری نیز داشته که از آن میان می توان به مصاحبه کاملاً تبلیغاتی و فرمایشـی با «مری مکسول» (ملقب به روحیه خانم) بیوه شوقی افندی، رهبر سابق بهاییان، در تاریخ ۱۸ اگوست ۱۹۸۱ اشاره کرد.

در بی.بی.سـی تهیه رپرتـاژ، یـا آگهی هـای تبلیغاتی گزارش گونه سابقه ای طولانی دارد و به سالهای دور محـدود نمی شود. انتشار اخبار و گزارشهای متعدد در موضوع بهاییان، نشان دهنده تداوم این سیاست و استفاده از کارت بهاییت علیه ایران است. در این بـاره برای نمـونه می تـوان به مجموعه گزارشـهای متعـدد، جانبـدارانه و آگهی گونه خبرنگـاران اعزامی بخش فارسـی بی.بی.سـی به اسـرائیل درباره مرکز مختلف بهایی در عکا و دیگر سـرزمینهای فلسـطینی اشاره کرد. در این گزارش، حکومت ایران به بهایی ستیزی و یهودی ستیزی متهم شده است.

بـا بررسـی موضوعـات، عنـاوین و محتوای این قبیـل نوشـته ها تعجب نخواهیم کرد اگر بـدانیم که همه گزارشـگران اعزامی و ارسـال کننـدگان این قبیـل آگهی های گزارش گونه از عکا و دیگر شـهرهای آن خطه، به سـرعت راه ترقی را در بی.بی.سـی پیموده انـد. همه آنهـا نه تنهـا در تغییر و تحولاـت اخیر این شـبکه ارتقـای رتبه یافته انـد بلکه از هم ا کنون برای ایشان جایگاه بالایی در تلویزیون فارسی آن در نظر گرفته شده است.

در هر حال بی.بی.سی فارسی از ابتدای تأسیس خود تا پایان تابستان ۱۳۲۰ کارزار تبلیغاتی بی وقفه ای را در سه جبهه صورت می داد: بـدبین کردن ایرانیـان نسـبت به آلمان هیتلری و متحـدانش، ایجاد بـدبینی درباره رضاشاه به عنوان همکار آلمان و در نهـایت آمـاده سـازی اذهان عمومی برای اشغال ایران و توجیه راهبردی آن . برای رسـیدن به این اهـداف، یک کارمنـد سابق شرکت نفت انگلیس و ایران به نـام «لـورنس پـاول الول سـاتن» (۱۹۸۴۱۹۱۲) به عنوان مشـاور و ناظر ارشـد به اسـتخدام رادیو بی.بی.سی فارسی درآمد. الول ساتن در سالهای واپسین جنگ و پس از لمبتون، وابسته مطبوعاتی و تبلیغاتی سفارت کشورش در تهران شد. سپس همانند لمبتون به کرسی استادی تاریخ و زبان فارسی (البته در دانشگاه ادینبورو اسکاتلند) دست یافت.

هنگامه جنگ جهانی دوم صـحنه پیکار خاموش وزارت امور خارجه و مسـئولان ارشـد بی.بی.سـی با برخی از کارکنان بخش فارسـی برای انتشار مطالب تبلیغاتی و فرمایشـی دیکته شـده از سوی وزارت امور خارجه بود. این مسـئله در ابتدا این گونه حل شـد که مطالب ارسالی به عنوان خبرنگار به ظاهر مستقل تهیه شود. اختلاف نظر این گونه خاتمه یافت: «بی.بی.سـی پـذیرفت که دولت انگلستان به لحاظ قانونی می تواند با

پذیرش کامل و علنی مسئولیت پخش هر چیزی را از بی.بی.سی فارسی بخواهد.»

در شرایطی که نویسندگان حامی استقلال رأی بخش فارسی بی.بی.سی از پیروزی استقلال رأی کارکنان آن رسانه بر وزارت امور خارجه بریتانیا در مسئله دخالت در محتوای برنامه ها سخن گفته اند، عباس دهقان که از نسل نخستین گزارشگران بخش فارسی بی.بی.سی است، به صراحت درباره موضوع استقلال رأی آن رسانه چنین گفته است: «ما دقیقاً آنچه که به ما داده می شد می خواندیم. ما مجاز به هیچ تغییری نبودیم. دو نفر انگلیسی بودند که به آنچه که ما پخش می کردیم نظارت می کردند. آنها به زبان فارسی صحبت می کردند و به دقت گوش می کردند.»

سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۸ دوره پاگیرشدن بی.بی.سی فارسی در بین ایرانیان بود. در این دوره مقامات وزارت امور خارجه بریتانیا تصمیم گرفتند نفوذ خود بر سرویس جهانی و بخش فارسی را به شکل غیرمستقیم و نامحسوس اعمال کنند. با این همه، با آغاز جنبش ملی شدن صنعت نفت در ایران، بی.بی.سی بار دیگر «استثنائاً» و بر اساس «مصالح ملی بریتانیا»، آشکارا با سیاستهای تأمین کننده مالی خود همراه شد: نخست با تهیه گزارشها و تفسیرهایی در ارائه تصویری مثبت از کارنامه شرکت نفت انگلیس و ایران، سپس با همگامی کامل با دولت لندن در مقابله با ملی شدن صنعت نفت و پایدار ماندن این سیاست و در آخر با هم دستی کامل با طرح سرنگونی مصدق در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲.

به دنبال روی کار آمدن دولت دکتر محمد مصدق در خرداد ۱۳۳۰ و با بالاگرفتن تدریجی مناقشه بین تهران و لندن و طرح احتمال وارد کردن ناوهای جنگی بریتانیا به آبهای ایران و اشغال مراکز نفتی، مسئولان وزارت امور خارجه بریتانیا به بخش فارسی دستور دادند تا به برنامه های روزانه خود نیم ساعت بیفزاید. این افزایش برنامه بی.بی.سی فارسی در ۱۵ دقیقه عملی شد، ولی پس از مدتی با از میان رفتن گزینه نظامی بریتانیا علیه ایران متوقف گشت.

این گونه بود که حتی الول ساتن، که خود روزگاری در ابتدای راه همکار مهم بخش فارسی بی.بی.سی بود، در کتاب کلاسیک خود درباره نفت ایران می نویسد: «از لندن، جایی که بی.بی.سی با دو برابر کردن برنامه های خود به زبان فارسی دردسر آفرین شده بود، به ایرانیان گفته می شد که اگر شرایط شرکت نفت انگلیس و ایران پذیرفته نشود، کارکنان انگلیسی صنعت نفت ایران را ترک خواهند کرد.»

اصرار مسئولان وزارت امور خارجه و سرویس جهانی به پخش برنامه های تبلیغی علیه ملی شدن صنعت نفت در ایران و حکومت مصدق تا آنجا پیش رفت که تهیه کنندگان و کارکنان فارسی این شبکه به عنوان اعتراض به این سیاست، برای مدتی

دست از کار کشیدند.

پرده آخر نمایش همگامی بی.بی.سی فارسی با دولت بریتانیا علیه ملی شدن صنعت نفت در ایران، همکاری مستقیم این شبکه در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سرنگونی حکومت مصدق بود. شبکه چهار رادیو بی.بی.سی در روز ۲۲ آگوست ۲۰۰۵ برنامه ای از سری برنامه های موسوم به «داکیومنت/سند» با عنوان «یک کودتای خیلی بریتانیایی» پخش کرد. در این برنامه که توسط مایک تامپسون مجری و برنامه ساز مشهور این شبکه تولید شده بود، اعلام گشت که گوینده بی.بی.سی با اعلام جمله «اکنون ساعت دقیقاً ۱۲ نیمه شب است» به جای جمله همیشگی «اکنون ساعت ۱۲ نیمه شب است» پیامی رمزی به شاه و همراهانش برای اطمینان بخشیدن به آنان و نشان دادن آمادگی لندن برای عملیات کودتا داد.

بی جهت نبود که در گزارش تهیه شده از سوی بی.بی.سی برای بخش دیپلماسی عمومی کمیسیون روابط خارجی پارلمان بریتانیا در تبیین برنامه های کنونی و آینده آن شبکه برای ایرانیان چنین ذکر شده است: «بسیاری در ایران بی.بی.سی را ابزاری برای مداخله امپراتوری بریتانیا... [می دانند و] بسیاری از ملی گرایان گزارشهای بی.بی.سی را برای ایفای نقشی کلیدی در طرفداری از شاه و مخالفت با مصدق مورد انتقاد قرار می دهند.»

بی جهت نبود که در گزارش تهیه شده از سوی بی.بی.سی برای بخش دیپلماسی عمومی کمیسیون روابط خارجی پارلمان بریتانیا در تبیین برنامه های کنونی و آینده آن شبکه برای ایرانیان چنین ذکر شده است: «بسیاری در ایران بی.بی.سی را ابزاری برای مداخله امپراتوری بریتانیا... بسیاری از ملی گرایان گزارشهای بی.بی.سی را برای ایفای نقشی کلیدی در طرفداری از شاه و مخالفت با مصدق مورد انتقاد قرار می دهند.»

در دو دهه فاصله سالهای ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۲ (۱۹۵۳ تا ۱۹۷۳) بی.بی.سی روابط نسبتاً مناسبی با ایران داشت. شاه به مرور بر قدرت خود می افزود و بریتانیا نیز با پذیرفتن جایگاه دوم در صحنه سیاسی ایران می کوشید تا در جایگاه مبادلات نظامی و اقتصادی به رتبه نخست و بالاتر از دوست و رقیب خود امریکا دست یابد.

تحولات بین المللی در سال ۱۹۷۳ از جمله افزایش چهار تا پنج برابری بهای جهانی نفت و افزایش اقتدار شاه بر همه چیز بویژه مناسبات ایران و بریتانیا و روابط ایران و بی.بی.سی تأثیرگذارد. و از آن پس تهران به روشهای تبلیغی و رسانه ای سرویس های داخلی و خارجی بی.بی.سی حساسیت نشان می داد.

در این مدت بی.بی.سی ضمن ارائه سیاستهای رسمی لندن در قبال تهران، گاه به عنوان اهرم فشار عمل می کرد و با انتقاد از عملکرد نظام سعی داشت تا برای منافع بریتانیا در تهران گروکشی کند. چنان که از مصاحبه های نگارنده با چند تن از مسئولان

حکومت پهلوی برمی آید، محمدرضاشاه صرفاً از باب انتقاد بی.بی.سی فارسی نسبت به خود و خاندانش از این شبکه ناراحت نبود بلکه گاه مشکل ایران با بی.بی.سی با منافع ملی ایران مرتبط می شد. این موضوع به وضوح در مسئله جزایر سه گانه خلیج فارس و اعاده حاکمیت ایران بر آنها و مواضع ضدایرانی و هواداری سرویس جهانی بی.بی.سی از اعراب می توان یافت.

آنتونی پارسونز، سفیر بریتانیا در تهران در روز اول آگوست ۱۹۷۵ (دهم مرداد ۱۳۵۴) در گزارشی انتقادی و محرمانه به لندن درباره عملکرد بی.بی.سی فارسی، ضمن اشاره به پایین بودن مخاطبان این شبکه نوشت: «من سی سال است که درگیر مسائل خاورمیانه ام و می توانم صادقانه بگویم که نه پیش داوری علیه بی.بی.سی دارم و نه ضد اطلاع رسانی هستم... من از موضع فوری مصلحت اندیشی سیاسی به موضوع نگاه نمی کنم... بگذارید ۲۵ سال به عقب برگردیم و به آینده بنگریم، می توانیم قسم بخوریم که در یک دوره ۲۵ ساله، سرویس عربی و فارسی بی.بی.سی کسانی را که در این دوره دولتهای آلترناتیو طرفدار غرب در خاورمیانه تشکیل داده و یا بخشی از آن حاکمیت شده اند، تحت تأثیر خود قرار داده است... واقعیت این است که در این دوره، رژیمهای پوشالی و چینش کنونی خاورمیانه در دوره پس از جنگ جهانی دوم خودکامه تر و مستبدتر [از رژیم های قبلی] هستند.»

پارسونز در این نامه کم سابقه که با اعتراض شدید مقامات لندن روبه رو شد، با اعتراف به دخالت بی.بی.سی در امور کشورهای خاورمیانه و تحت تأثیر قرار دادن دولتهای این منطقه، تصریح کرد که نتیجه این مداخله بریتانیا و بی.بی.سی، روی کار آمدن دولتهایی بدتر از قبل بوده است.

به هنگام آغاز انقلاب اسلامی در ایران، بی.بی.سی ابتدا سعی در کم رنگ نشان دادن این نهضت داشت، ولی به مرور و با اوج گیری انقلاب، این رسانه نیز ناگزیر به انعکاس رویدادها و خواسته های انقلابیون و رهبران آنان شد. تا زمان انتشار اسناد محرمانه مربوط به سالهای ۱۹۷۸ به بعد دقیقاً نمی توان درباره نقش بی.بی.سی در رویدادهای آن هنگام ایران قضاوت کرد و نمی توان به ادعاهای بی پایه و مدرک مبتنی بر تئوری توطئه مرسوم در بین برخی از ایرانیان در این باره توجه کرد. با وجود این، «تیم له ولین» خبرنگار سرویس جهانی بی.بی.سی در ایران در ماه های منتهی به انقلاب اسلامی، در گفتگو با نگارنده، این ادعا که در انقلاب بی.بی.سی نقش یک محرک و مهیج را داشت رد کرد و گفت: من خود به دلایل مواضع پیشرویی که داشتم، برای اجرای سیاست رسمی لندن مبنی بر عدم انتقاد از حکومت پهلوی و به خطر نینداختن مناسبات دوجانبه، از سوی بی.بی.سی تحت فشار بودم.

اگرچه بررسی وضعیت سرویس جهانی بی.بی.سی در سالهای پس از انقلاب اسلامی نیازمند زمان و مجال دیگری است، ولی ذکر چند نکته گذرا ولی قابل تأمل در این باره ضروری است:

در سالهای پس از انقلاب، بی.بی.سی فارسی به دلایل مختلف مأمنی برای فعالیت افرادی شده بود که با حکومت پس از انقلاب سر ناسازگاری داشتند و حتی به شکلی فعال و منظم در سازمانهای سیاسی و شبه نظامی عضو یا هوادار آنها بوده اند. اقدامی که به هر صورت در تضاد آشکار با همه منشورهای قدیم و کنونی بی.بی.سی و ادعای بی طرفی و عدم جانبداری آن شبکه است.

در دهه ۱۹۸۰ با توجه به تحولات رسانه ای و ظهور شبکه هایی چون سی.ان.ان، سرویس جهانی بی.بی.سی و به تبع آن بخش فارسی تا حد زیادی در رقابت با شبکه های بین المللی چون صدای امریکا و حتی سی.ان.ان، از نخبه گرایی چه در مورد کارکنان خود و چه در مورد محتوا و کیفیت برنامه سازی برای مخاطبان دست کشید و به تولید برنامه های لایت و عامه پسند روی آورد.

در دهه های ۱۹۹۰ و با گسترش اینترنت، سرویس جهانی بی.بی.سی نیز به بخش آنلاین و اینترنتی مجهز شد و سرویس فارسی آن رسانه نیز از راهی جدید به ارتباط گیری با مخاطبان فرامرزی خود پرداخت.

سیاست پیروی از منویات وزارت امور خارجه بریتانیا تا جایی برای سرویس جهانی بی.بی.سی پیش رفت که این شبکه در اوج مشکلات اداری و مالی و در میانه خانه تکانی و کم کردن برنامه ها و بخشهای مختلف خود ناگهان در اکتبر ۲۰۰۶، با چراغ سبز وزارت امور خارجه پارلمان آن کشور، تأسیس شبکه تلویزیونی فارسی زبان (یا چنان که خود می گویند پی.تی.وی) را در سال ۲۰۰۸ اعلام کرد.

شانزده ماه قبل، «نایجل چپمن» رئیس سرویس جهانی بی.بی.سی در نشست ۲۷ ژوئن ۲۰۰۷ کمیسیون روابط خارجی مجلس عوام بریتانیا، ضمن اشاره به مشکلات مالی و لزوم تعطیلی یا کاهش شماری از برنامه های این شبکه، به صراحت از تأسیس تلویزیون فارسی زبان بی.بی.سی به عنوان «بالاترین اولویت در برنامه پیشنهادی [به وزارت امور خارجه] که دارای پرونده ای بسیار قوی است یاد کرد.

در سالهای اخیر، برنامه بازنگری جدی بریتانیا در بحث دیپلماسی عمومی صورت گرفت و از حمایت پارلمان آن کشور نیز برخوردار شد. برای نمونه در این باره می توان به فعال شدن مجلس عوام بریتانیا در بحث دیپلماسی عمومی و لزوم تحول رسانه ها در این مورد، حمایت از چند طرح تحقیقاتی درباره ابعاد مختلف سرویس جهانی و برگزاری همایش بزرگ دو روزه در دسامبر سال گذشته در دانشگاه لندن به مناسبت

هفتاد و پنجمین سال تأسیس سرویس جهانی بی.بی.سی اشاره کرد.

سخنرانان متعدد این همایش، طی دو روز، بحثهای گوناگونی مطرح کردند ولی بیت الغزل اکثر مباحث آنان جا انداختن، استقلال رأی، بی طرفی و تعادل رسانه ای سرویس جهانی بی.بی.سی بود. در برخی نوشته ها و مصاحبه های مربوط به بی.بی.سی چنین عنوان شده که دخالت وزارت امور خارجه بریتانیا در بخش فارسی محدود به دوره هایی خاص مانند شهریور ۱۳۲۰، ملی شدن صنعت نفت یا پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بوده است و هیچ دخالتی از بالا در نحوه کار تهیه کنندگان این شبکه وجود ندارد. این دیدگاه و به فرض صحت، از آنجا ناشی می شود که عده ای به نادرست چنین می پندارند که همه کارکنان رده پایین و بالای سرویس جهانی و بخش فارسی آن موظف به نوکری روزمره و اطاعت مداوم از دستورات مقامات بالای اداری و سیاسی هستند و اساساً سرویس جهانی و وزارت امور خارجه نیازی به چنین اقدامی دارند.

در اسنادی که سال گذشته در آرشیو ملی بریتانیا آزاد اما هنوز منتشر نشده، گزارشی درباره بریفینگ اعضای وزارت امور خارجه بریتانیا توسط کارکنان بخش فارسی، از جمله جلسه توجیهی یکی از کارکنان تازه کار بخش فارسی درباره جشن هنر شیراز در سال ۱۹۷۷ وجود دارد.

از سوی دیگر، تجربه موجود دست کم در بخش فارسی نشان داده که برنامه سازان، بیش و کم در انجام کار خود آزادند. ولی آنهایی که هماهنگ با سیستم مرکزی عمل نمی کنند به مرور با انتقاد مدیران خود مواجه و منزوی می شوند، به ندرت و با تأخیر ارتقای درجه می یابند و در نهایت با شرایطی مواجه می شوند که یا باید بی سر و صدا به کار خود به عنوان کارمند دون پایه، تحت مدیریت افراد کم سابقه ای که دارای دانش و تجربه کمتری هستند، به کار خود ادامه دهند و یا مانند شماری دیگر عطای بی.بی.سی را به لقای آن ببخشند.

پایین آمدن تدریجی سطح کیفی و دانش عمومی تصمیم گیرندگان بخش فارسی بی.بی.سی و عدم علاقه آنان به ارجاع مشاغل کلیدی به افراد دارای استقلال رأی موجب شده تا عمدتاً افرادی خارج از کارکنان رسمی برای این شبکه به خصوص در بخش تلویزیون آن استخدام شوند. این افراد با حداقل قابلیتهای فنی، فاقد خصوصیات خلاق و اصول غیرقابل انعطاف حرفه ای رسانه ای هستند. این عده در واقع بار اصلی بخشهای سه گانه بی.بی.سی فارسی (رادیو، آنلاین و تلویزیون) را بر دوش دارند، بدون آنکه در محتوا، سمت و سو و تصمیم گیریهای عمده آن تأثیرگذار باشند.

اصرار بر استخدام افراد «اهل» و «تأیید» شده در جریان عضوگیری برای تلویزیون فارسی بی.بی.سی تا جایی پیش رفته است که در استخدام افراد موردنظر در مشاغل

بالای ادیتوریال، نه تنها شرط اولیه آگاهی از امور تصویری و تلویزیونی حذف شده است، بلکه شبکه پذیرفته است که به جای استخدام افراد واجد شرایط، افراد موردنظر خود را گزینش کند و تمام آموزشهای مربوطه را از صرف به آنان بدهد.

عدم دانش کافی تعدادی از مسئولان و گردانندگان بخش فارسی در عمل موجب آن شده است که این شبکه بیش از پیش نیازمند شبکه مادر و بی.بی.سی اصلی انگلیسی زبان شود و همانند دوران اولیه رادیو بی.بی.سی، بخش فارسی حتی درباره مسائل مربوط به ایران، اسلام و خاورمیانه همانند دارالترجمه عمل کرده است و بازتاب نوشته های گزارشگران انگلیسی زبان، بیش از پیش از استقلال رأی و عمل خود کاسته است.

مسئولان وزارت امور خارجه بریتانیا و سرویس جهانی بی.بی.سی سالهاست به این نتیجه رسیده اند که چرخ تبلیغات راهبردی و دیپلماسی عمومی آن کشور با دروغ پراکنی مستقیم و مداوم نمی چرخد. از این روی بی.بی.سی نیازی به دروغ گویی مداوم ندارد. این شبکه سالهاست که در پی جلب اعتماد مخاطب از طریق ارائه گزارشهای درست، به ارائه تصاویر غلط و ناکامل به مخاطبان خارجی در مواقع خاص مبادرت می ورزد. به بیان دیگر، سرویس جهانی بی.بی.سی برای جا انداختن گزارشها و اخبار خود و القای موارد لازم در موقع ضروری در بین مخاطبان خارجی، نخست باید در آنها این باور را ایجاد کند که رسانه ای راستگو و بی طرف است.

در این زمینه بحث تاریخ نویسان رسمی بی.بی.سی از جمله واکر درباره تقابل ادعای مخالفان بی.بی.سی درباره «یک آسمان دروغ بودن» برنامه های این شبکه در مقابل سیاست «یک آسمان آزادی» آنان بی اساس می نماید، زیرا سرویس جهانی بی.بی.سی نه کاملاً آزاد و نه سراسر دروغ. بلکه اگر قرار بر اعمال سیاست بریتانیا و تأمین منافع درازمدت این کشور باشد، این خواسته با دروغ گویی سیستماتیک و خلاف واقع که به سلب اعتماد مخاطب منجر شود تأمین نخواهد گشت.

در واقع بحث دیپلماسی عمومی بریتانیا، بحث سیاست هماهنگ نهادهای مختلف برای اهداف گوناگون راهبردی و درازمدت است. در این مسیر نباید متوقع بود که لحظه به لحظه فعالیتهای کوتاه مدت و روزمره نهادهایی همانند سرویس جهانی بی.بی.سی و یا بریتیش کانسل، منطبق بر سیاستهای اعلام شده دولتی بنماید، بلکه رسیدن به هدف نهایی و فتح قلوب و اذهان مخاطبان در خارج از مرزهای بریتانیا در میان مدت و درازمدت است که باید از هر طریقی ولو دادن امتیاز و تحمل ضررهای کوتاه مدت حاصل شود. به گفته نیکلاس کال، کارشناس مطرح تاریخ دیپلماسی عمومی، یکی از مشکلاتی که در این راه گریبانگیر سرویس جهانی بی.بی.سی است،

عدم امکان رهایی از خاطره ناخوشایند مخاطبان از گذشته نه چندان قابل دفاع این شبکه و صرفاً پرداختن به آینده ای پرزرق و برق و ظاهراً امیدوارکننده است.

پی نوشت ها:

۱. برای نمونه نوشته هایی از این دست ر.ک:

,The BBC Persian Service ۱۰۴۱-۱۹۷۹ By: Massoumeh Torfeh

http://www.open.ac.uk/socialsciences/diasporas/conference/pdf/history of bbc persian service.pdf Injaa landan ast The BBC Persian Service ۶۰ years on, By: Hossein Shabidi, ,۲۰۰۱

http://www.iranian.com/History/۲۰۰۱/September/BBC

بخش رادیو فارسی بی.بی.سی و جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران از ۱۳۳۲۱۳۲۹ نوشته حسین شهیدی، ۱۳۸۰،htm. I ۶۲ سال فارسی: از اینجا لندن است تا سایت اینترنتی، نوشته مسعود بهنود، ۲۰۰۲ ، ۶۵ http://www.mghaed.com/lawh/articles/bbc http://www.bbc.co.uk/persian/iran/۰۲۱۲۲۴ a-mb-bbc.shtml سال از عمر رادیو فارسی بی.بی.سی گذشت، نوشته مهراد واعظی نژاد، ۲۰۰۵،

mv- http://www.bbc.co.uk/persian/new/story/۲۰۰۵/۱۲/۰۵۱۲۲۸ mv -sixtyfifth- .persian.shtml

۲. http://www.ictfarafoo.com/Default.aspx?TabId=۶۲atId=۱۵۷.

۳. برای مطالعه یکی از تازه ترین آثار منتشر شده آکادمیک غرب درباره دیپلماسی عمومی ر.ک:

The Public Diplomacy Reader, By: J. Mechael Waller, Rutledge, London, ۲۰۰۷

برای مطالعه مجموعه مقالات تألیفی درباره دیپلماسی عمومی از نویسندگان مختلف به زبان فارسی ر.ک: کتاب آمریکا(۶) ویژه دیپلماسی عمومی در آمریکا، به کوشش رضا داددرویس، مؤسسه ابرار معاصر، تهران، ۱۳۸۴.

۴. http://www.fco.gov.uk/en/about-the-fco/what-we-do/funding-programmes/public-diplomacy

۵. Public Diplomacy Review, By Lord Carter of Coles,, p. ۸, British Council, London, ۱۹۹۵

http://www.theyworkforyou.com/peer/lord-carter-of-coles

۶. برای مشاهده دیدگاه جدید رسمی دولت امریکا درباره دیپلماسی عمومی به زبان فارسی ر.ک:

http://www.america.gov/st/freepress-Persian/۲۰۰۸/June/۲۰۰۸۰۹۰۵۱۰۳۸۱۰eaifas۰.ss۴۹۵۷۳.html?CP.rss= true

۷. برای مشاهده تازه ترین و احتمالاً جامع ترین اثر منتشر شده درباره آژانس اطلاعات ایالات متحده ر.ک:

The Cold War and the United States Information Agency: American Propaganda and Public Diplomacy, ۱۹۴۵-۱۹۸۹, By: Nicholas J. Cull, Cambridge University Press, Cambridge, ۲۰۰۸

۸. برای آگاهی از بررسی دقیق درباره نقد تاریخی و عملکرد دیپلماسی عمومی امریکا در ایران ر.ک: فرهنگ، ارتباطات و سیاست خارجی: دیپلماسی فرهنگی امریکا در ایران: ۱۳۳۲۱۳۵۷، حسام الدین آشنا، پایان نامه دکترا، دانشگاه امام صادق، ۱۳۸۲.

۹. برای مطالعه بررسی گسترده و جدید درباره نمایندگیهای دیپلماتیک بریتانیا در ایران و دیگر کشورهای حوزه خلیج فارس ر.ک:

British Missoins Around the [Persian] Gulf, ۱۵۷۵-۲۰۰۵: Iran, Iraq, Oman, Kuwait, By: Hugh Arbuthnott ..., Global Oriental, Kent, ۲۰۰۸

۱۰. برای مرور اجمالی از حدود وظایف و اختیارات دبیر یا کنسول شرقی سفارت بریتانیا در تهران ر.ک به مقاله فخرالدین عظیمی با عنوان:British Influence In Persia: ۱۹۴۱-۷۹ در نسخه اینترنتی دایره المعارف ایرانیکا:

http://www.iranica.com/articles/v۱۱f۳/v۱۱f۳۰۰۱c.html و Ends of British Imperialism, By: William Roger Louis, P. ۷۲۹, I.B. Tauris, London, ۲۰۰۷

ص: ۱۸۸

۱۱. برای سه نمونه مختلف از این مجموعه مکاتبات بین ایرانیان غیردولتی و دیپلماتهای محلی بریتانیا (مکاتبات مأموران بریتانیای با ایرانیها، مکاتبات ایرانیها با مقامات بریتانیایی و هر دو مورد) در اسناد آرشیو ملی بریتانیا (از این پس TNA) به زبان فارسی ر.ک به پرونده های: FO۲۴۸/۳۲۳ مربوط به سال ۱۸۷۶، FO۲۴۸/۲۹۳ مربوط به سال ۱۸۷۳ و FO۲۴۸/۳۴۷ مربوط به سال ۱۸۷۸.

۱۲. The Camels Must Go An Autobiography, Faber, London, ۱۹۶۱, p. ۲۸ برای بررسی انتقادی از زندگی ترات که در مواردی خالی از اشتباه هم نیست ر.ک: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، [خاطرات حسین فردوست، نوشته و ویرایش عبدالله شهبازی]، چاپ دوم، مؤسسه اطلاعات، بهار ۱۳۷۰، ج ۱، صص ۱۰۶۱۰۱ و ج ۲، صص ۴۷۴۰.

۱۳. All the Shah's Men: An American Coup the Roots of Middle East Terror, By: Stephen Kinzer, At Her Majesty's Secret Service The و John Wiley Son, London, ۲۰۰۳, pp. ۱۱۴, ۱۳۹, ۱۵۹, ۱۶۲, Chiefs of British Intelligence Agency MI۶, By: Nigel West (Rupert Allason) Greenhill Books, Newbury, ۲۰۰۶, p. ۱۱۷

۱۴. My Lucky Life, In War, Revolution, Peace Diplomacy, Sam Falle, Book Guild, Sussex, ۱۹۹۶

۱۵. گزارش مستقیم دیپلماتیک انگلیسی از این بست نشینی: TNA, FO۴۱۶/۳۵، روایت ایرانی از این ماجرا ر.ک: کاتوزیان، محمدعلی، انقلاب مشروطیت ایران، شرکت سهامی انتشار، تهران، صص ۱۹۰۱۸۴، بررسی انتقادی از بست نشینی مشروطه خواهان در سفارت بریتانیا در تهران ر.ک: جعفریان، رسول، بست نشینی مشروطه خواهان در سفارت انگلیس، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر، تهران، ۱۳۸۴.

۱۶. http:// www. They workforyou, com/peer/lord-carter-of-coles

۱۷. http://www.britishcouncil. Org/home-carter-report

۱۸. برای نمونه ر.ک: به گزارش مفصل پارلمانی درباره دیپلماسی عمومی که با همکاری مسئولان سرویس جهانی بی.بی.سی در سالهای ۲۰۰۶۲۰۰۵ در ۱۶۰ صفحه تهیه شده است.

http://www.publications.parliament.uk/pa/cm-۲۰۰۵۰۶/cmselect/cmfaff/۹۰۳.pdf

۱۹. http://www.bbc.co.uk/worldservic/ تاریخ رسمی و تبلیغی از سرویس جهانی بی.بی.سی به مناسبت شصتمین سال تأسیس آن مؤسسه:

A Skyful of Freedom ۶۰ Years of The BBC World Service, By: Andrew Walker, Broadside Books, London, ۱۹۹۰

۲۰. http://www.britishcouncil.org/new/ یک تاریخ رسمی و تبلیغی درباره تاریخ و عملکرد شورای فرهنگی بریتانیا:

Around The World in Forty Years A British Council Life, By: Micheal Halstead, Square One Publications, London, ۱۹۹۹

۲۱. http://www.bsn.org.uk/ تشریح اهداف و سیاستهای رسمی شبکه بی.اس.ان توسط وزارت خارجه بریتانیا:

http://www.fco.gov.uk/en/about-the-fco/what-we-do/funding-programmes/public-diplomacy/bsn

۲۲. http://www.fco.gov.uk/en/about-the-fco/what-we-do/funding-programmes/public-diplomacy/expos

۲۳. http://ww.bbc.co.uk/worldservice/faq/news/story/۲۰۰۵/۰۸/۰۵۰۸۱۰-wsstart.shtml

۲۴. Walker, ibid, pp. ۶۵-۶۹.

۲۵. Walker, op, cit, p. ۵

۲۶. http://www.bbc.co.uk/worldservice/history/story/۲۰۰۷/۰۲/۰۷۰۱۲۲-html-۴۰s.shtml

۲۷. http://www.tvlicensing.co.uk/index.jsp

۲۸. تأکید از متن اصلی است.

۲۹. Department for Culture, Media and Sport, Review of the BBC's Royal Charter: A strong BBC independent of government, March ۲۰۰۵, p. ۴۳

۳۰. برای مشاهده چند زندگی نامه از دیدگاه های مختلف درباره لمبتون ر.ک: فصیحی، صیمین، جریانهای اصلی تاریخ نگاری در عصر پهلوی، نشر نوند، مشهد، ۱۳۷۲، آن لمبتون، ایران شناس بریتانیایی از سفارت تا پژوهش، شهران طبری، رادیو فردا، ۱۰ مرداد ۱۳۸۷،

Professor Ann Lambton: http://www.radiofarda.com/Article/۲۰۰۸/۰۷/۳۱/۰۲ lampton iran.html Persian scholar, The Times, July ۲۳ ۲۰۰۸, http://www.timesonline.on.uk/comment/obituaries/article۴۳۷۹۴۶۴.ece

۳۱. TNA, FO۳۷۱/۲۴۵۷۰

۳۲. Professo AKS Lambton, Persian scholar who produced classic works on Iran and there, Daily Telegraph, ۰۸ August ۲۰۰۸, و :was invaluable in professor Ann Lambton protecting Britain's interests Persianist unrivalled in the breadth of her scholarship whose association with SOAS was long and illustrious By: Burzine Waghmar, ۰۱ August ۲۰۰۸, http://www.independent.co.uk/news/obituaries/professor-ann-lambton-persianist-unrivalled-in-the-breadth-of-her-scholarship-whose-association-with-soas-was-long-and-illustrious-۸۸۲۵۶۴.html

http://www.telegraph.co.uk/news/obituaries/۲۵۲۴۸۹۱/Professor-AKS-Lambton.html

۳۳. TNA, FO۳۷۱/۲۴۵۷۰

۳۴. حسین شهیدی،

Injaa landan ast The BBC Persian Service ۶۰ Years on http://www.iranian.com/History/۲۰۰۱/September/BBC

گفتنی است که معصومه طرفه در آغاز چکیده نامه پژوهشی خود به اشتباه تأسیس بخش فارسی شبکه جهانی بی.بی.سی را در سالهای واپسین جنگ جهانی دوم ذکر کرده است:

http://www.open.ac.uk/socialsciences/diasporas/conference/pdf/history-of-bbc-persian-service.pdf,p.۲

۳۵. TNA, FO۳۷۱/۲۴۵۷۰.

۳۶. برای مطالعه زندگی نامه کوتاه از سوی هم کیشان او از موقر بالیوزی ر.ک:

Bahá'íWorld, Vol XVIII, ۱۹۷۹-۱۹۸۳, Heifa http://bahai-Bahá'í World Center, ۱۹۸۶,pp.۳۵۱-۳۶۶.= library.com/file.php۵?file=francis-balyuzi-biography language By: "Hassan M. Retrieved from و Balyuzi, Hand of the Cause of God, the treasure of all humanity http://bahai-library.com/file.php۵?file=francis-balyuzi-biographylanguage=, Richard Francis, ۱۹۹۸

۳۷. برای مشاهده دلایل ادامه حضور مجتبی مینوی در بریتانیا و همکاری او با بخش فارسی رادیوی بی.بی.سی، ر.ک به مقدمه کتاب: مینوی بر گستره ادب فارسی، به کوشش ماه منیر مینوی، تهران توس، ۱۳۸۱.

۳۸. شهیدی، بخش فارسی بی.بی.سی ۱۳۳۲۱۳۲۰ و جنبش ملی شدن نفت ایران.

۳۹. از اینجا لندن است تا سایت اینترنتی.

۴۰. با ترانه باران: زندگی و شعر گلچین گیلانی، کامیار عابدی، نشر ثالث، تهران، ۱۳۷۹.

۴۱. محسن رضوانی از رهبران فعالان جنبش چپ ایران روایت جالبی از ارتباطات پنهانی خود و همفکرانش با فرزاد در دهه های ۶۰ و ۷۰ میلادی در لندن دارد. نگاهی از درون به جنبش چپ ایران مصاحبه حمید شوکت با محسن رضوانی، تهران، اختران، ۱۳۸۶.

۴۲. در هیچ یک از بخشهای بیوگرافی یا خاطرات منتشر شده یا شفاهی چهره های سرشناس ایرانی چون مجتبی مینوی، مسعود فرزاد، مجدالدین میرفخرایی، بهمن فرسی، محمود کیانوش، مهرداد نبیلی، فخرالدین عظیمی، فضل الله نیک آیین و شماری دیگر از ادبا و نویسندگان اشاره ای به همکاری تمام وقت و نسبتاً طولانی این ادبا و پژوهشگران با بخش فارسی بی.بی.سی نشده و اکثر آنان با اسامی مستعار با این شبکه همکاری داشته اند.

۴۳. فرزاد، هومان، سرگذشت من در جنگ بین الملل دوم، استانبول، برلین، شیراز، نشر شهاب، ثاقب، تهران، ۱۳۸۳.

۴۴. برای مشاهده پرونده های آزاد شده سازمان امنیت داخلی بریتانیا درباره دوازده سال تعقیب و مراقبت علیه مسعود فرزاد و همکاری سیستماتیک بی.بی.سی با دستگاههای امنیتی در این مسیر ر.ک:

Massud FARZAD/Homayoun FARZAD:Iranian In ۱۹۴۳ Homayoun FARZAD was parachuted into

Persia as interpereter to a group of SD agents known as the'Anton Group'. He was arrested in ۱۹۴۳ and interrogated. His brother Massud FARZAD worked for the Persian section of the BBC, TNA, KV۲/۱۴۶۹KV۲/۱۴۷۰, January ۱۹۴۳-December ۱۹۵۴.

۴۵. Torfeh, p. ۸.

۴۶. دولتهای ایران از میرزانصرالله خان مشیرالدوله تا میرحسین موسوی بر اساس دفتر ثبت کابینه های نخست وزیری، اداره کل آرشیو، اسناد و موزه ریاست جمهوری، وزارت ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۸، صص ۱۱۴ و ۵۰۵.

۴۷. http://www.bahai-publishing-trust.co.uk/acatalog/BPT-BOOKS-ABOUT-THE-B-B-۱۹.html

۴۸. Hassan M. Balyuzi Hand of the Cause of God the Treasure of All Humanity, By Richard Francis, = http://bahai-library.com/file.php۵?file=francis-balyuzi-biography language

۴۹. . برای مطالعه تازه ترین چارتر (منشور) بی.بی.سی و تأکید آن بر پرهیز از داوریها و تمسک جستن به باورهای دینی و سیاسی ر.ک:

http://www.bbc.co.uk/bbctrust/assets/files/pdf/regulatory-framework/charter-agreement/royalchartersealed-sept۰۶.pdf

۵۰. THE BAHA'I WORLD, AN INTERNATIONAL RECORD, Prepared under the supervision of The Universal House of Justice, VOLUME XVIII, Bahá'í World Centre Haifa ۱۹۸۶, p. ۵۰۳

۵۱. http://www.bbc.uk/persian/multimedia/story/۲۰۰۷/۰۵/۰۷۰۵۱۱-zon-bahaie-garden-glx.shtml

http://ww.bbc.co.uk/persia/iran/story/۲۰۰۷/۰۵/۰۷۰۵۲۱-of-mp-bahai-shtml

http://www.bbc.co.uk/persian/worldnews/story/۲۰۰۷/۰۵/۰۷۰۵۲۲-mp-bahai.shtml

http://www.bbc.co.uk/persian/worldnews/story/۲۰۰۷/۰۵/۰۷۰۵۱۸-mp-kibuts.shtml

http://www.bbc.co.uk/persian/iran/story/۲۰۰۷/۰۵/۰۷۰۵۱۵-of-mp-il-postcard-ped.shtml

http://www.bbc.co.uk/persian/iran/story/۲۰۰۷/۰۵/۰۷۰۵۱۵-of-mp-il-postcard-el.shtml

۵۲. TNA, FO۳۷۱/۲۴۵۷۰.

۵۳. TNA, FO۳۷۱/۲۷۲۱۳.

۵۴. FO۳۷۱/۲۸۹۱۴.

۵۵. http://www.iranica.com/articles/v۸f۴/v۸f۴۲۶.html.

۵۶. برای بررسی بیشتر زندگی الول ساتن ر.ک:

Iran (The Journal of British Institute of Persian Studies/BIPS) No. ۲۳, By: Edmund Bosworth, ۱۹۸۵, pp. iii-iv.

۵۷. بخش فارسی بی.بی.سی ۱۳۳۲۱۳۲۰ و جنبش ملی شدن نفت ایران.

۵۸. مصاحبه دهقان با شهریار رادپور به مناسبت شصت و پنجمین سال تأسیس سرویس جهانی بی.بی.سی، نقل شده در طرفه، ص ۱۲.

۵۹. TNA, FO۳۷۱/۹۱۵۲۳.

۶۰. بخش فارسی بی.بی.سی و جنبش ملی شدن نفت ایران.

۶۱. Persian Oil, A Study in Power Politics, By: L.P. Elwell-Sutton, Lawrence Wishard, London, ۱۹۵۵,pp ۲۴۱-۲۴۲.

۶۲. Torfeh, op, cit, p. ۱۷.

۶۳. http://www.bbc.co.uk/radio۴/history/document/document-۲۰۰۵۰۸۲۲.shtml.

۶۴. http://www.publications.parliament.uk/pa/cm۲۰۰۰۰۱/cmselect/cmfaff/۸۰/۸۰ap۰۹.htm.

۶۵. http://matafreshi.persianblog.ir/post/۱۰.

ص: ۱۹۱

۶۶. تفرشـی، مجید، جدال در خلیج فارس: پژوهشـی در اسـناد منتشـر نشده وزارت امور خارجه بریتانیا درباره جزایر سه گانه»، ضمیمه، هفته نامه شهروند امروز، ش ۶۱، ۱۰ شهریور ۱۳۸۷، ص ۷.

۶۷. http://matafreshi.persiannlog.ir/post/۵۹.

۶۸. مصاحبه نگارنده با تیم لولین در دفتر شبکه پرس تی وی در لندن.

۶۹. برای یـک نمونه از این دست ر.ک: مقـاله «پیشاهنـگ دفاع از انسان و آزادی»، نوشـته صادق صـبا، چاپ شـده در یادنامه منوچهر محجوبی، کانون نویسندگان در تبعید، لندن، ۱۹۹۰، صص ۲۷۴۲۶۹.

۷۰. http://www.bbc.co.uk/blogs/theeditors/۲۰۰۶/۱۰/speaking - to-iran-۱.html.

۷۱. House of Commons, Minutes of Evidence Taken Before Foreign Affairs COMMITTEE, Foreign Commonwealth Office Aunual Report ۲۰۰۶-۲۰۰۷, Lord Kinnock, Martin Davidson,, Margaret Mayne, Nigel Chapman Alison Woodham, Wednesday ۲۷, June ۲۰۰۷, Q ۱۳۷.

۷۲. http://www.cresc.ac.uk/events/broadcasting/index.html

http://mediaresearchhub.ssrc.org/events/international-broadcasting-public-diplomacy-and-cultural-exchange

۷۳. برای نمونه ر.ک: مصـاحبه داریوش رجبیـان بـا معصومه طرفه به مناسـبت همایش دانشـگاه لنـدن درباره عملکرد سـرویس جهانی بی.بی.سی: http://www.radiozamaneh.org/dariush/cat-۳۷۹

۷۴. برای نمونه ای اخیر از این دست و ترجمه یک گزارش ناقص از منبع انگلیسی درباره آزادی تنها بازمانده تروریست حادثه گروگان گیری سفارت ایران در لندن در سال ۱۹۸۰، به جای تحقیق و نگارش یک گزارش اورژینال درباره ایران ر.ک:

http://www.bbc.co.uk/persian/iran/story/۲۰۰۸/۱۰/۰۸۱۰۰۹-v-iran-hostage-embasy-shtml.

۷۵. http://mediarescarchhub.ssrc.org/events/internaional - broadcasting - public - diplomacy - and-cultural- In this great future, you can't forget your past? The implications of the History of Diasporic: exchange Engagement for the Future of Public Diplomacy and International Broadcasting, By Nicholas Cull.

# نقش سیدجمال الدین اسدآبادی در مبارزه با استعمار انگلیس

ص: ۱۹۳

محمدعلی توانا

مقدمه

قرن نوزدهم، قرن استعمار و امپریالیسم و قرن هجوم گسترده استعمار عربی و در رأس آنها استعمار انگلیس به جهان اسلام بود. در عین حال این قرن، قرن بیداری مسلمین و تجدید حیات اسلام نیز بود؛ چه اینکه مواجهه با غرب، مسلمانان را متوجه فاصله خود با آنان و وضعیت عقب ماندگی خود کرد.

نخستین رویارویی سرزمینهای اسلامی با استعمار را باید حمله ناپلئون به مصر دانست. اشغال سه ساله این سرزمین (۱۷۹۸–۱۸۰۱م) تحت حاکمیت عثمانی قرار داشت، نقطه عطفی در تاریخ معاصر مسلمانان به شمار می رود. این حرکت تقریباً، نقطه آغاز هجوم استعماری غرب، در همه ابعاد و جوانب به جهان اسلام بود و ناپلئون، بعد از وقوع انقلاب فرانسه، نماینده تمام عیار تمدن جدید غربی با دو چهره و رویه استعماری و کارشناسی گردید. او شخصاً از سال ۱۷۹۶ به بعد علاقه و دلبستگی خاصی به شرق پیدا کرد.

در تعقیب همین سیاست به مصر لشکر کشید و قصد تصرف شام را نیز در سر داشت که موفق نگردید. از سویی دیگر نیز بریتانیا به اشغال قسمتی از شبه قاره هند پرداخت.

بنابراین مسلمانان، غرب متمدن را به هجوم استعماری و جهانگشایی شان یکجا شناختند. از این رو مسلمانان افزون بر بلایای ریشه دار داخلی، با مصیبت تهاجم استعمار نیز مواجه شدند که همچون خوره ای به جان آنان افتاده بود. برای درمان این دردها، روشنفکران جوامع اسلامی، هر یک به فراخور ادراک سیاسی، فرهنگی، اجتماعی خود، راه حلهای خاصی را پیشنهاد می کردند.

۱. یک پاسخ فکری – فرهنگی

حضور فراگیر استعمار در سرزمینهای اسلامی واکنشهای مسلمانان را نیز به همراه داشت؛ از جمله می توان به جنبش محمدعلی پاشا در مصر، قیام سیداحمد هندی در ۱۸۲۶ در هند علیه انگلیسیها و پس از آن قیام سراسری هند در ۱۸۵۷، قیام امیر عبدالقادر در خلال چند دهه در الجزایر و قیام محمد احمد سودانی در ۱۸۷۲ اشاره کرد. این واکنشها بیشتر نظامی و کمتر به جنبه های فکری– فرهنگی مبارزه معطوف بود. واکنش سید جمال الدین یکی از مهم ترین آنهاست. او بر جنبه های فکری و فرهنگی تأکید بیشتری دارد. از این رو بسیاری سید جمال الدین را قهرمان مبارزه با استعمار و امپریالیسم می دانند. شخصیتی که ضمن شناخت معضل استعمار، آن را از رویه کارشناسی غربی متمایز ساخت و در صدد پاسخ گویی به مسئله استعمار برآمد. سید جمال در پاسخ به استعمار انگلیس، اتحاد اسلامی را مطرح کرد. به اعتقاد سید جمال پشتوانه هرگونه حرکت سیاسی را باید در بستر عمیق فکری و فرهنگی استوار ساخت و هیچ مبارزه سیاسی – اجتماعی بدون پشتوانه عمیق فکری، عقیدتی و فرهنگی در میان توده ها به طور کامل به بار نخواهد نشست. بدین منظور سید جمال ابتدا به شناساندن چهره استعمار انگلیس در میان جوامع مسلمان پرداخت تا آنان را با خطرات این پدیده آشنا سازد.

۱-۱. شناسایی استعمار (انگلیس)

سیدجمال استعمار را چنین معرفی می کند: «این استعمار که از نظر لغت به معنی آباد کردن است از لحاظ معنی حقیقی و اصیل به عقیده من مانند اسماء اضداد است. زیرا این استعمار یعنی استعباد و بنده و برده ساختن آزادگان و خاصه استعمار به معنی تخریب نزدیک تر است تا به تعمیر و عمران.» وی نفوذ روزافزون استعمار بر کشورهای اسلامی را چنین فریاد می زند: «یاللمصیبه! یاللرزیه! این چه حالت است؟ این چه فلاکت است؟ مصر و سودان و شبه جزیره بزرگ هندوستان را که قسمت بزرگی از ممالک اسلامی است انگلستان تصرف کرده. مراکش، تونس و الجزایر را فرانسه تصاحب نموده، جاوه و جزایر بحر محیط را هلند مالک الرقاب گشته، ترکستان غربی و بلاد وسیعه ماوراءالنهر و قفقاز و داغستان را روس به حیطه تسخیر آورده، ترکستان شرقی را چین متصرف شده و از ممالک اسلامی جز معدودی بر حالت استقلال نمانده اینها نیز در خوف و خطر عظیم اند.»

سید جمال الدین پدیده استعمار را به مثابه سیاست خارجی کشورهای اروپایی بویژه بریتانیا می دید. بنابراین بیشترین درگیری سیدجمال با استعمار را باید مبارزه وی با استعمار بریتانیا دانست. سید جمال در ستیز با استعمار بریتانیا چندان جدی و پی گیر

بود که کوچک ترین سازشی را برنمی تافت تا آنجا که شاگرد و دوست دیرینش شیخ محمد عبده را، به دلیل کوتاه آمدن با سیاست انگلیس در مصر، سخت مورد ملامت قرار داد و با گزنده ترین کلمات به باد انتقاد گرفت. وی استعمار بریتانیا را چنین معرفی می کند: «آن کفتاری که به گرسنگی شدید دچار است و گرفتار تشنگی است که بلعیدن دویست میلیون مسلمان و آشامیدن آب تایمز او را سیراب نکرده است و امروز این جانور، دهان آزمند خود را بیشتر باز کرده است تا سراسر قلمرو مسلمانان از نیل تا جیحون را ببلعد.» وی معتقد است که استعمار انگلیس خود را با شعار آزادی و استقلال بر دیگر سرزمینها مسلط می نماید. البته وی استعمار انگلیس را به سان شیری ضعیف می پندارد که اینک در حالت ضعف به سر می برد و اگر مسلمانان بر ترس و وهم خود غلبه کنند بلاشک بر او پیروز خواهند شد. این موضع ضعف استعمار انگلیس از نظر شرقیها پوشیده است و در حجابی از وهم قرار دارد و هر شرقی به گونه ای دچار توهم است و تصور می نماید انگلیسها هنوز هم بمانند زمان گذشته خویش قدرتمند است. سید جمال درصدد زدودن این ترس و وهم از دل مسلمانان بود. وی فریاد آگاهی سر داد تا مسلمانان را بیدار سازد.

سید جمال، درباره سیاست انگلیس در شرق می گوید: «کسی چشم طمع به داخل خانه ای داشت و باز حرص به اینکه دروازه را بر خود ببندد، همان بود که پله آن بیرون آمد و به دنبال وی دیوار هم فروریخت.» وی می افزاید: «نیرنگ و حیله انگلیسیها برای پوشش ناتوانی و ضعف خود چنین است که از میان مسلمانان از مردمی که دارای قدرت زیاد و شوکت فراوان اند، جهت برقراری صلح و تثبیت امنیت کمک بخواهند.» همچنین سید جمال الدین استعمار فرهنگی بریتانیا را گوشزد می کند و می نویسد: «هر ملتی که اخلاق و رفتار و تمدن ملتهای دیگر را بدون توجه به خصوصیات قوی خود، تقلید کند، طبعاً در میان وحدت آن ملت روزنه کوچکی و راهی برای دخول دشمنان به میان آنان باز می شود.» سید جمال الدین ظلم مضاعف استعمار انگلیس در ممالک اسلامی را عامل تشدیدکننده در بیداری مسلمانان می داند و می گوید: «اینک دیگر اعمال دولت انگلیس و تجاوز او به حقوق عثمانیها و مسلمانان اسباب دلتنگی مسلمانان را فراهم آورده است. ستم انگلیس، دیگر غیرقابل تحمل است. از این رو بعید نیست که دلها به خشم آمده و صبرها لبریز گشته و مرزبندیها فروپاشد.» سید جمال الدین اسلام را دین منفعل و پذیرای ظلم نمی دانست. این روحیه نهفته در دین اسلام است که مسلمانان را به استرداد آنچه غصب شده و نهایتاً اتحاد با هم سوق می دهد. وقتی انگلیس پا به هند گذاشت خود را در میدان تنها دید و دریافت که زندگی مسلمانان با آموزه های دینی پیوند خورده است.

درباره عوامل اساسی سلطه انگلیس بر دنیای شرق از زبان سیدجمال باید گفت:

«انگلیس ملتی بود با نیروهای متحد و با عده کامل و آماده برای فتوحات و این در زمانی بود که شرقیها به اختلاف رأی و تعارض خواسته ها آغشته بودند و به واسطه جهالت خویش، بر احوال غربیها و صنایع و ثروتشان آگاهی نداشتند و هر امر عجیبی را معجزه می دانستند و هر چیز بدیعی از اختراعات را سحر یا کرامت می پنداشتند. انگلیسیها این فرصت را غنیمت شمرده و به سوی شرق کشیده شدند و نفوذ خود را در بیشتر سرزمینهای آن گسترش دادند و باشندگان (ساکنان) مشرق زمین جز به پاره ای از عجایب صنعت اروپایی آشنا نشدند که تنها خاطره ها و اوهام را، در آنان برانگیخت و این توهم با دامهای مکر و حیله که انگلیسیها گسترده بودند افزون و تقویت شد تا که دلهای بیچارگان را سحر کردند و ایشان را از آنچه در اختیار داشتند، غافل نگه داشتند و حتی در افکار و انگیزه های قلبی آنان تصرف کردند. همان بود که اموال را گرفتند و اراضی را از دستشان بیرون کشیدند و آنان را مجبور به جلای وطن کردند.»

در مجموع، سید جمال الدین استعمار را به مثابه سیاست خارجی انگلیس می دیده است. سیاست خارجی ای که کسب امتیازات اقتصادی و بازارهای کشورهای عقب مانده را برای ادامه حیات خود ضروری می دانسته است. در این اوضاع سید جمال الدین پاسخی فکری –فرهنگی برای مقابله با استعمار انگلیس که ریشه در فرهنگ اسلامی داشت، این پاسخ همانا اتحاد اسلامی بود. در حالی که دیگران راه حل نظامی در برابر استعمار انگلیس را برگزیده بودند. به لحاظ اهمیت، پاسخ سید جمال الدین نمونه ای بود که سایر نهضتهای اسلامی ضداستعماری پس از خود را تحت تأثیر فراوان قرار داد. پاسخی که بر بنیادهای فکری –فرهنگی و سیاسی –اجتماعی بنا گردیده بود.

۲. سازش آموزه های مدرن و اسلام

پاسخ سید جمال الدین به استعمار انگلیس یعنی اتحاد اسلامی در بستری مدرن عرضه گردید، بنابراین سید جمال تلاش نمود میان آموزه های اسلامی و اندیشه های مدرن سازگاری ایجاد کند. برای این منظور سید جمال ابتدا به پیرایش دینی مبادرت نمود و آن گاه میان اسلام و مدرنیته سازش برقرار ساخت. چنین است که وی را آغازگر جنبش اصلاح طلبی دینی یا مدرنیسم اسلامی می دانند.

۱–۲. اصلاح طلبی دینی

جریان اصلاح طلبی دینی به رهبری سید جمال الدین اسدآبادی در واکنش به مسئله غرب و بویژه هجوم و فشار استعماری آن شکل گرفت. سید جمال الدین اسدآبادی را

آغازگر جریان اصلاح طلبی دینی و به تعبیری پروتستانیزم اسلامی دانسته اند که می کوشید با مایه ها و جهت گیریهای عقلی، فلسفی، اجتهادی و متناسب با مقتضیات زمان و نوخواه و آینده نگر، به احیا و بازسازی تفکر دینی و تصحیح جهان بینی مسلمانان بپردازد.

هدف اصلی جریان اصلاح طلبی دینی در قرن نوزدهم واکنش در برابر خطر فرهنگی و سیاسی اروپا و رفع سلطه و نفوذ استعمار انگلیس و بازگرداندن سیادت گذشته اسلام و قدرت سیاسی مسلمانان بود؛ ولی پیش شرط این هدف، احیا و بازسازی تفکر دینی از نظر داخلی بود. اصلاح طلبی در اصل مقید به سنت بود؛ هدف نخستین آن حفظ اسلام و ساختارهای نهادی تقویت کننده آن بود. اصلاح طلبی به عنوان جنبشی احیاگر در واقع همان محافظه کاری روشنفکری بود که از موقعیت و نیازهایش آگاهی معقول تری داشت. اصلاح طلبی، جنبش علمای جوان آزادیخواه بود که می دانستند اگر که باید به درستی از اسلام دفاع شود، باید بر ضعف خود غلبه یابد و قدرت و زندگی جدیدی پیدا کند. برخی بر این عقیده اند که جنبش تجدید حیات دینی به پیشگامی سیدجمال الدین و محمد عبده، تردیدی در مورد آیین پدید نیاورد. از آنجا که مبارزه جویی تحمیلی غرب بر جامعه اسلامی، سرچشمه انگیزه اصلی جنبش اصلاح طلبی بود، هدف این جنبش آن بود که از راه پاسخ دادن به مبارزه جویی غرب به طریق «مثبت» از جامعه اسلامی دفاع کند. اصلاح طلبی بر آن بود که حقیقت اسلامی را دوباره برقرار و تقویت کند، اما آن را در معرض انتقاد آزاد قرار ندهد. نخستین گام اصلاح طلبی سده نوزدهم میلادی گذر از تبعیت کورکورانه از تفسیر سنتی به رهیافتی نو و آزادتر بود. حاصل فرجامین این گذار، برقراری تحلیل عقلی (تمحیص) به مثابه شرط اولیه تفسیر بود. از این رو سیدجمال الدین اسدآبادی و محمد عبده را پرنفوذترین چهره های جنبش اصلاح طلبی اسلامی می دانند.

اکنون می توان سازش میان آ موزه های مدرن و اسلام در اندیشه سید جمال الدین بر مبنای پیرایشگری دینی را مشاهده نمود. این سازگاری را در دو حوزه یکی سازگاری اسلام با عقلانیت مدرن و دیگری سازگاری آن با سوژه خود بنیاد بررسی می کنیم.

۲-۲. سازگاری اسلام و عقلانیت مدرن در اندیشه سید جمال الدین

از نظر سید جمال الدین اسلام هر خرافه ای را که برای کوری عقل کافی است، پاک می سازد، [زیرا] غالب ادیان موجود از این اوهام و خرافات خالی نیست. به اعتقاد سید جمال الدین دین اسلام یگانه دینی است که اعتقاد بلادلیل و اتباع ظنون را ذم می کند و پیروی از روی کوری را سرزنش می نماید و مطالبه برهان را در امور به متدینین نشان

می دهد و در هر جا عقل خطاب می کند. بدین مناسبت سید جمال الدین میان عقل به معنای مدرن آن و مبانی دیانت اسلامی تناقضی نمی دید و چنین عقلانیتی را موجب درستی و تعدیل اخلاق و سبب مدنیت عالم می دانست. از نظر وی چنین عقلی است که علم مدرن را پی ریزی می نماید و علم مدرن نیز به نوبه خود زمینه ساز پیشرفت و ترقی جوامع می گردد. بنابراین از نظر سید جمال الدین اسدآبادی با اصلاح و پیرایش آیین اسلامی، ظرفیتهای پنهان آن آشکار می گردد و سازگاری آن با عقلانیت و علم مدرن عیان خواهد شد. به اعتقاد سید جمال الدین علم به هیچ تمدن و مکانی تعلق ندارد و پادشاهی عالم از آن عقل و دانش می باشد.

سید جمال الدین میان عقلانیت بر آمده از انگاره های اسلامی و عقلانیت مدرن همسانی می انگارد و پایه های ایمان را در عقلانیت می جوید و آن را زمینه ساز اتحاد اسلامی می داند. وی در این باره می نویسد:

برای مطابقت با شرایط علمی دنیای مدرن باید اعتقادات را به محل عقل سنجید و کلام خدا را در جهت آزادی سیاسی و بی نیازی اقتصادی و حقوق حقه انسانی آنها فهمید. مسلمانی که بدینسان از بند خرافات و تعصبهای ناروا رها می شود و به حقایق دینی خود آگاهی می یابد و امکانات جدید آن را درمی یابد، نه فقط تعدی غیرانسانی را به شخصیت خود نمی پذیرد، بلکه عملاً با اتحاد با دیگر برادران مسلمان خود شائق می شود و از این رهگذر اسلام را به عالی ترین درجه قدرت می رساند.

بر اساس نظر سید جمال الدین چنین فضایل اخلاقی که با عقلانیت و آزادی مدرن سازگار بوده، افراد رد حول محور منافع و آرمانهای عمومی گرد می آورد، از راه تقویت عصبیت و اتحاد، باعث نیرومندی و ترقی و تعالی ملت می گردد.

در کل باید گفت که سید جمال الدین میان اسلام و عقلانیت مدرن همسانی جوهری برقرار می سازد. وی عقلانیت مدرن را ابزاری برای ظهور هویت دینی مسلمانان و خودآگاهی نسبت به آموزه های اسلامی می داند که به واسطه آن می توان تفسیری دگرگونه از اسلام عرضه کرد و همچنین با بنیان نهادن اتحاد بر پایه چنین تفسیری در صدد پاسخی در خور به معضل استعمار و افول قدرت مسلمانان بود. به عبارت دیگر سید جمال از عقلانیت مدرن برای رستاخیز اسلامی و رهایی مسلمانان از وهم و تقلید استفاده نمود تا آنان را به خودآگاهی و توجه به هویت اسلامی سوق دهد.

### ۳-۲. سازگاری اسلام و سوژه خود بنیاد در اندیشه سید جمال الدین

سید جمال الدین جهت بیداری مسلمانان با تکیه و تأکید بر مفهوم اختیار و آزادی و نفی اندیشه جبری، انسان را عامل و علت سازنده تاریخ می دانست. وی انسان و فطرت

انسـانی را زیربنـای همه تحولاـت تـاریخی می دانست و از این لحـاظ انـدیشه هـای او در برخی وجوه با انـدیشه ها و باورهای اومانیستی شباهتی آشکار دارد. تأکیـد مدرنیته بر سوژه خود بنیانگذار و انسان به عنوان سازنده تاریخی در آرا و اندیشه های وی نمایان بود. سید جمال الدین به پیشرفت انسان در طول تاریخ ایمان داشت و از این لحاظ به فلسفه روشنگری نزدیک می گردد. تفاوت سیدجمال الـدین با فلسـفه روشـنگری را باید در این مسئله دانست که وی برخلاف فلسـفه روشـنگری برداشتی جمع گرایـانه از فـاعلیت انسـانی دارد، در حـالی که فلسـفه روشـنگری بر جنبه فردگرایانه آن تأکیـد دارد. سید جمال تلاش و کاربرد آزادتر عقل انسانی را در جهت احراز هویت جمعی مسلمانان به کار می برد. علاوه بر این وی احیای فضایل معنوی در افراد مسلمان را تعقیب می نمود، چه فضایل را اساس وحدت میان هیأت اجتماع و موجب همبستگی افراد جامعه می دانست.

در پاسـخ سـید جمـال الـدین، می خواست هم دیـدگاههای نـادرست اعتقاد مسـلمانان و هم نقـد اروپاییان از اسـلام را از میان بردارد. بدینسان بسیاری از جنبه های اسلام سنتی را نقد کرد و از سویی دگر بسیاری از انگاره های مدرن را ستود. سید جمال الـدین اسـدآبادی واکنش خود در مقابـل اسـتعمار را با الهام از ذهنیت انـدیشه های مـدرن اما در قالبی اسـلامی ارائه نمود. به عبارتی سـید جمال الـدین در مواجهه با اسـتعمار غربی از رویه دیگر تمـدن غربی یعنی افکار و آرای مـدرن برای پاسـخگویی بـدان سود جست. بخشـی از طرح اتحاد اسـلامی سـید جمال در پاسخ به امپریالیسم و اسـتعمار انگلیس برگرفته از اندیشه های مدرنی بود که میان آنها و اصول اساسی دیانت اسلام همسانی جوهری داشت. چنین است که سید جمال الدین از سویی تحت تأثیر مفهوم سوژه یا ذهن خودآگاه مسـتقل، انسان مسلمان را به تعیین کنندگی فرامی خواند و از سویی دیگر با الهام از مفهوم دینی، برادری، برابری و اتحـاد را مراد می کنـد. اسـاس گفتمـان سـید جمـال الـدین این پیش فرض قوی بود که جهان مـدرن ایجـاب می کنـد که فاعلیت انسان در کوشـندگی، کاربرد آزادتر عقل انسان و توان سیاسـی و نظامی او بیان شود. سـید جمال الدین متکی بر چنین پشتوانه نظری بود.

۳. بازسازی هویت اسلامی: پاسخی حول محور هویت اسلامی

در مواجهه با مدرنیته، سـید جمال الدین درصدد سازش میان سـنت اسلامی با آموزه های مدرن برآمد و بدین منظور به عرضه تفسـیری نو از اسـلام مبـادرت نمود. وی بر این اعتقـاد بود که دیـانت اسـلام هیـچ گونه منافات و مغایرتی با مـدنیت و ترقیات دنیوی ندارد. اسلام سید جمال الدین، بازخوانی مبانی سنتی در پرتو اعتقادات جدید

است، کاربرد منطق مدرن غربی در چیزی است که پیشرفت واقعی و هم تحول غایی جامعه اسلامی است. سید جمال الدین بر لزوم رفتار مبتنی بر عقل و پذیرش عقاید منطقی تأکید می ورزد و می پنداشت که اگر جامعه، ایده های اسلامی را بپذیرد و متحد باشد، می تواند بار دیگر به تعالی برسد. وی بر این اعتقاد بود که دین اساس مدنیت و پایه عمران است. عقیده، مسلمانان را متحد و قرآن، نام آنان را پیوند می دهد. و چنین وحدتی خاستگاه قدرت می باشد. وی دین را اساس قدرت و مدنیت مسلمانان دانست و ریشه ها و مبانی عقلانیت روشنگری را در درون دیانت اسلامی جستجو نمود.

مبانی بازسازی اسلام در اندیشه سید جمال الدین را می توان مشتمل بر خردگرایی، نفی تقلید، خرافه زدایی، غبارروبی و پیرایشگری، پرهیز از تک نگری دینی و اجتهاد مستمر دانست. سید جمال الدین باز تأویل دین اسلام را وجهه همت خود قرار داد و بر این اعتقاد بود که این اسلام بازسازی شده همواره یگانه حقیقت بوده است.

در نتیجه سید جمال الدین ابتدا میان رویه دانشی و رهاننده مدرنیته و اسلام باز تفسیر شده خود این همانی برقرار می سازد. سپس با بازسازی ذهنیت جمعی مسلمانان به عنوان هویت غیرغربی اما مدرن به مقابله با رویه دیگر مدرنیته یعنی استعمار می پردازد. به عبارتی دیگر، سید جمال الدین با درونی نمودن عناصر رهاننده ذهنیت مدرن در درون گفتمان اسلامی اصلاح شده، از طریق تأکید بر ذهنیت جمعی مسلمانان به بازسازی هویت اسلامی مبادرت می نماید. این هویت تازه اسلامی عبارت است از جنبه رهاننده و مترقی ذهنیت مدرن به اضافه فضایل اسلامی است که سید جمال الدین به عنوان مؤثرترین ابزار مقابله با استعمار و هویت غربی از آن سود می جوید.

چنین است که گفتمان جدید سید جمال الدین را در کلی ترین مفهوم آن می توان آزادی جمعی به علاوه فضایل اخلاقی دانست. اتحاد اسلامی سید جمال الدین، همان خودآگاهی نسبت به هویت اسلامی است که نابودکننده استعمار از بعد عینی زندگی مسلمانان می باشد. این اتحاد اسلامی در شکل پاسخی به استعمار با توجه به انسان شناسی خاص سید جمال بر مبنای همسانی و برابری میان افراد مسلمان، خود را نمایان می سازد.

۴. استراتژی دو وجهی

اتحاد اسلامی به عنوان پاسخ و استراتژی خاص سید جمال در مقابل استعمار انگلیس دو چهره دارد؛ یکی اتحاد ملل اسلامی و دیگری اتحاد دول اسلامی. قبل از پرداختن به این دو وجه (چهره) پاسخ سید جمال، لازم است نگاهی به اقدامات وی در مسیر اتحاد اسلامی انداخت.

۱-۴. اقدامات سیدجمال برای ایجاد اتحاد اسلامی

از مفاهیم محوری در تفکر سید جمال الدین اتحاد اسلامی و همبستگی اجتماعی است که رفع تفرقه در میان مسلمانان را مدنظر دارد. البته مقصود و هدف سید جمال الدین این نبود که حکومتهای اسلامی تشکیل حکومت واحدی بدهند. بلکه مقصودش این بود که به اوضاع و احوال یکدیگر آشنا شده و در کارها تشکیک مساعی نمایند. از نظر سید جمال الدین اسدآبادی اتحاد، خودآگاهی نسبت به منافع مشترکی است که برتری و عظمت را به ارمغان می آورد.

بررسی زندگی سید جمال الدین اسدآبادی نشان می دهد که اندیشه وحدت اسلامی وی برای ایجاد مقاومت در برابر سیاستهای تجاوزگرانه به اروپاییان بود و اولین انگیزه خود را از تجاوز بریتانیا به هند و نیز تجاوز روسیه تزاری در آسیای مرکزی گرفت. سید در دوران توقف در کلکته وحدت میان مسلمانان و هندوها را مطرح نمود. انگیزه وی در این باره وضع نامناسب هندوستان بود هر چند کوشش او برای ایجاد وحدت عمل میان مسلمانان و هندوها در کلکته به نتیجه نرسید. از این رو سید جمال الدین در دوران اقامت چهار ساله اش در هندوستان جمعیت عروه را برای ایجاد اتحاد اسلامی بنیان نهاد. چون سید از اقامت خود در هند برای تربیت و تقویت این فکر سودی نیافت با وعده پشتیبانی عده ای از مسلمانان روشنفکر هند، عازم اروپا شد تا در آنجا کانون فعالیت اجتماعی خود را ایجاد کند.

از دیگر گامهای مهم سید جمال در راه اتحاد جهان اسلام باید از تلاش وی در جهت ایجاد مؤتمر اسلامی یاد کرد. سید جمال الدین در همین راستا در سال ۱۸۹۴ به تأسیس انجمن اتحاد اسلامی مبادرت نمود. «سید انجمنی از ایرانیان و دیگر شیعیان صاحب رسائل و ارباب قلم که در استانبول به سر می بردند تشکیل داد. این انجمن از دوازده نفر تشکیل شده بود... هنگامی که گروه سید شکل گرفت وی سخنانی به شرح زیر خطاب به آنان ایراد کرد: امروز دین اسلام مانند یک کشتی است که ناخدای آن حضرت محمد(ص) است و تمام مسلمین مسافران این کشتی مقدس هستند، اما متأسفانه این کشتی گرفتار توفان گشته و در معرض غرق شدن قرار دارد. و کفار و اهل زندقه نیز از هر سو این کشتی را سوراخ کرده اند. در این میان وظیفه مسافران این کشتی که در معرض غرق شدن قرار دارند و سرنشینان آن که در آستانه هلاکت قرار دارند چیست؟ آیا قبل از هر چیز باید این کشتی را از توفان و غرق شدن نجات دهند و تمام تلاش خود را برای حفظ و نگهداری آن به خرج دهند. یا اینکه با خودخواهی ها، مخالفت ها، انگیزه های شخصی و اختلافات جزئی کشتی و خودشان را به هلاکت اندازند.»
در حالیکه برخی طرح نظریه اتحاد اسلامی را به دوران توقف سید جمال الدین در مصر (۱۸۷۱) و جلسات درس وی در خانه اش برمی گردانند، اما

دوران اقامت سید جمال الدین در پاریس و انتشار مجله عروه الوثقی را باید نقشه فکری منتظم در زمینه اتحاد اسلامی دانست.

امروز اگر کسی بخواهد برای اتحاد اسلام اسناد و ادبیاتی فراهم آورد؛ بعد از نامه های مبسوط و متعدد نادرشاه افشار، باید به سراغ مقالات سید جمال الدین در عروه الوثقی برود که کامل ترین و رساترین مفسر روح این اندیشه به شمار می رود. از نظر محتوا و مضمون، مقالات عروه الوثقی را باید تراوشات فکری سید جمال دانست زیرا روش انقلابی عروه الوثقی در برابر سیاست استعماری انگلیس و عیب گیریهایش از محافظه کاران و آشتی جویان بیشتر با اندیشه و خوی سیدجمال سازگار درمی آید تا با طرز فکر عبده.

اینها پاره ای از اقدامات سید جمال الدین برای ایجاد اتحاد اسلامی بود. تمامی این تلاشها و فعالیتهای سیدجمال الدین در جهت استقرار اتحاد اسلامی، کوششی بود به منظور رفع سلطه بیگانگان از ممالک اسلامی.

۲-۴. اتحاد دول اسلامی به عنوان پاسخ اول

سید جمال الدین برای مقابله با استعمار انگلیس ابتدا اتحاد میان دول اسلامی را وجهه همت خود قرار داد. از این رو سید جمال الدین ابتدا امید به پادشاهان مسلمانان می بندد و حتی در صدد سود جستن از نفوذ علما در نیل بدین مقصود برمی آید. وی حاکمان و علمای اسلامی را چنین خطاب قرار می دهد: «ما از پادشاهان مسلمانان و علمای آنها که اهل حمیت و اصحاب حقیقت اند، آرزو می بریم که صاحبان غیرت را تأیید کنند و در آنچه که باعث اتحاد جمعیت و توحید پراکندگی آنان می گردد، سهل انگاری نکنند.» سید جمال الدین که در این زمان دل امید به پادشاهان مسلمان بسته بود، می نویسد: «ما یقین کامل داشتیم و داریم که ذات شاهانه به رسم پدر همه مسلمانان و به عنوان حامی شریعت و نگهبان دین بیشتر از همه مردم شایستگی آن را دارد که نگران حرکات دشمنان در کشورهای اسلامی باشد و از هیچ نوع تلاش در راه به تعویق انداختن حرکات و خنثی ساختن اعمالشان دریغ نمی ورزد.»

سید جمال الدین برای دفع سلطه استعمار از ممالک اسلامی اتحاد میان امرای اسلامی را مدنظر قرار می دهد و تنفر و اختلاف میان آنان را عامل اضمحلال ملت و دولتهای آنان و موجب تسلط بیگانه بر مملکتشان می داند. وی در این باره می نویسد: «بیشتر اوقات تنفر میان دو امیر، ملتی را سراپا به تباهی می کشاند و هر یکی حریف خود را ناتوان می کند و همسایه اش را بر وی می شوراند و باز یک آدم بیگانه در این هر دو، نیروی مضمحل شده و ضعف کشنده ای را می بیند و از کشورهای هر دو آنچه را که بخواهد، بدون

سپاه و سلاح می گیرد.»

سید جمال الدین برای مقابله با استعمار انگلستان، در دوره ای اتحاد دول افغان و ایران را مورد توجه قرار داده، سلاطین ایران و افغانستان را دعوت به اتحاد می نماید: «عبدالرحمن خان با تجاربی که آموخته نخستین کسی است که به چنین اتحادی پیشی می گیرد و شکی نیست که شاه ایران هم با اطلاعاتی که از سیاحتهای خود به دست آورده و مشاهداتی که در مسافرتهای خود کرده از مبادرت به چنین کاری و تلاش در آن ابایی ندارد.» وی در جایی دیگر می نویسد: «هجوم روسیه به هند فرا رسیده و مسیر سیاست دول اروپایی و تلاش آنان در راه تثبیت صلح در اروپا، روسیه را در مقاصد آن کمک می کند... این روش نوینی در سیاست است و اگر دولت ایران با افغانستان متحد گردد، برای هر یکی بهره کافی و سود فراوانی است.» سید جمال الدین همچنین در صدد اتحاد دول عثمانی و هند برآمد. اما پس از مدتی در باب اتحاد دول اسلامی دچار یأس و نومیدی گشت و نوشت؛ «ما از این در هراسیم و لا-حول می گوییم که امرا و بزرگان ما وسیله اضمحلال و فنای ما گردند به خاطر اینکه غرق در عیش و نوش و شهوترانی اند و همت آنان پایین آمده و بزدلی بر آنها چیره شده و حرص و طمع در طبایع آنان راه یافته است.»

سید جمال الدین سرانجام به این نتیجه می رسد که سلاطین اسلامی در خدمت استعمار قرار دارند و بقای خود را در انتساب به استعمار دنبال می کنند. وی در این باره نیز می نویسد: «شاهان سرزمین های مسلمان در این روزها بقای خود را در انتساب به همان دول بیگانه می دانند.» وی معتقد است که پراکندگی و تشتتی که در بعضی از ممالک اسلامی دیده می شود، منشأ آن قصور حکام و انحرافات آنان، از اصول ثابتی است که دیانت اسلامی بر روی آن بنا یافته و به خاطر آن است که از روش گذشتگان و اسلاف خود عدول نموده اند.

سیدجمال الدین حتی اتکای سلاطین مسلمان به استعمار جهت بقای سلطنت خود و در نتیجه فدا نمودن ملت را در رفتار این سلاطین می دید و خواستار اتکای سلاطین مسلمان بر ملتهای خویش می گردید. وی می گوید؛ «سلاطین مسلمانان، دوستی بیگانگان را که مخالف دیانت و جنسیت آنان بود، پذیرفته اند و از آن جهت طلب نصرت و کمک علیه فرزندان ملت خویش، به منظور دوام این شبح فرتوت و نعمت گذار، استفاده کنند. ای امرای بزرگ شما را با این کسانی که بیگانه از شمایند، چه کار...، به سوی فرزندان وطنهای خویش و برادران دین و ملت خود بیایید.»

سید جمال الدین در مبارزه با استعمار انگلیس ابتدا راه حل اتحاد دول اسلامی را مطرح نمود اما به خاطر مواجهه با قدرتهای استبدادی مطلقه در جهان اسلام – که یکی از معضلات علمی جدی این طرح بود – از این سیاست صرف نظر کرد و اتحاد ملتهای

اسلامی را دنبال نمود. سید جمال الدین در ناکامی از رویکرد اصلاح طلبانه از بالا به رویکرد توده ای – انقلابی بر ضد حاکمیتهای مطلقه روی آورد. چرا که به نظر وی امپریالیسم خارجی از طریق سلطنت مطلقه عمل می نماید و این به واسطه فساد سلطنت در کشورهای مسلمان است. وی در این باره می نویسد: «اگر ولی امر، منافع خصوصی خود را بر وجایب عمومی مقدم شمارد، در نتیجه، خلل در نظام ملت به وجود می آید و فساد در آن راه می یابد.» سید جمال الدین دولتهای اسلامی را به واسطه استیلای جبن و وهم بر آنان و تطمیع توسط دول استعمارگر سخت نکوهش می کند و چنین نتیجه می گیرد که اساساً استعمارگران سلطه خود را با رسوخ در دل امرای اسلامی ممکن می سازند:

«کشورگشایان و سلطه جویان بیش از بسیج سپاه و سران لشکر، دلهای امرا و صاحبان حق حاکمیت را در ملتی که می خواهند بر آن پیروز گردند تسخیر می نمایند و آن را به ترس و تهدید رام می سازند و یا با حیله و آرایش آرزوها مالک آن می گردند و به هدف خود می رسند و سرزمین ملتها را اشغال می نمایند.»

در مجموع باید گفت رویکرد اولیه سید جمال الدین مبنی بر اتحاد دولتهای اسلامی در نتیجه ضعف و به تعبیر سید جمال الدین خیانت آنان به ملتهای خود، تغییر نمود چرا که اتحاد دولتهای اسلامی با چنین فتور و سستی ممکن نبود. سید جمال الدین هنگامی که دید استعمار از طریق همان استبداد داخلی عمل می نماید، مبارزه با استبداد را نیز به عنوان گامی در جهت مبارزه با استعمار در نظر گرفت. بدین سان سید جمال رویکرد به توده های مسلمان را در پیش گرفت تا بذرهای خود را در دامن آنان بکارد.

۳-۴. اتحاد ملل اسلامی به عنوان پاسخ دوم

سید جمال الدین پس از ناامیدی از حکام اسلامی درصدد برآمد که دلهای افراد پراکنده این ملت بزرگ را که آفاق آن دور از هم و اطراف آن جدا از یکدیگر است با وجود عادات و طبایع مختلف به هم جمع کند. البته سید جمال الدین از غفلت مردم و انجمان آنان گله داشت. او می نویسد: «کدام صداها مردمی را که در بستر غفلت آرمیده اند، بیدار می کند و باز کدام تندبادی طبیعتهای منجمد را تحریک و افکار کسل را تکان می دهد و کدام دم و نفسی و روح را در بدن می دمد و آن را به صوب فلاح و صلاح آنان، حشر و نشر می کند.» به باور سید جمال الدین فشار بر مردم و همه گیر شدن ظلم هر چند در ابتدا باعث سردرگمی و پراکندگی و اضطراب توده های مردم می گردد اما پس از مدتی تداوم ظلم و آگاهی مردم نسبت به خطر دشمن مشترک، خود علت رفع اختلاف آرا میان مردم می گردد و اتحاد و همبستگی آنان را به دنبال خواهد داشت.

سید جمال الدین به منظور ایجاد اتحاد اسلامی در میان ملل مسلمان، آنها را مخاطب

اصلی خود قرار می دهد و می گوید:

ای ملت بیچاره این زندگی شماست که آن را حفاظت کنید و این خونهای شماست که آن را بیهوده نریزید و ارواح شماست که آن را هلاک نسازید و سعادت شماست که تا پای مرگ آن را به پول نفروشید و این هم پیوندهای دین شماست که وسوسه ها شما را غره نکند و نیرنگها شما را نفریبد و مزخرفات باطل شما را به حیرت اندر نکند. پرده وهم را از باصره فهم دور کنید و به پیوندهای دینی چنگ بزنید که همین علاقه عربی را با ترکی و فارسی را با هندی و مصری را با مغربی یکجا کرده و جای علاقه نژادی را گرفته است تا به مرحله ای که شخص از مصیبتی که برادر وی را از مصائب روزگار می رسد، متألم می گردد، هر چندی که شهر وی دور از آن و به اقصی مناطق جهان هم باشد. این پیوند از محکم ترین پیوندهاست که خدا آن را به شما ارزانی داشته که در آن عزت و آبرو و سلطه و حاکمیت شماست و نباید آن را خوار بشمارید و همان طور در رعایت آن وظیفه دارید که از سلطه عدل فرمان ببرید. چه عدالت اساس جهان و باعث هستی آن است و مردمی که عدالت را در میانه خود تحقیر می کنند، پیروز نمی شوند.

سید جمال الدین عدالت را از مهم ترین فضایلی می داند که باعث پیوند دینی است، عدالت در اندیشه وی بر پایه برابری میان توده ها استقرار می یابد و برابری و همسانی بنیانی است برای وحدت. چنین وحدتی عزت، آبرو، سلطه و حاکمیت ملت را در پی دارد. بنابراین سید جمال الدین توده ها را به عصبیت دینی که لازمه آن همانا احساس برابری است فرامی خواند.

با تدقیق در آرای سید جمال الدین اسدآبادی مشخص می گردد که وی فضیلت را اس و اساس اتحاد و همبستگی افراد جامعه می داند. «فضایل اساس وحدت میان هیأت اجتماع و رابطه اتحاد» میان افراد آن است. بنابراین سید جمال الدین اتحاد را در سطح اجتماعی یعنی رابطه میان افراد ملت یا به عبارتی در عرصه مدنی مطرح می نماید، برخلاف دوره اول که اتحاد در حوزه سیاسی یعنی دولتمردان موردنظر بود. از نظر سید جمال الدین نیروی ملت، حاصل اجتماع و اتحاد افراد آن می باشد که بدین وسیله ضمن احراز هویت خود، قادر به دفاع از این هویت در تقابل با بیگانگان می گردد. چنین اتحادی که باعث نیرومندی ملت می گردد بر پایه حکومت فضایل اخلاقی در میان آن ملت ممکن می شود. چنین فضایل اخلاقی بر اصل توانایی درونی افراد ملت بر نیک سرشتی، آموزه ای که اسلام شدیداً بدان تأکید دارد، قرار دارد. بر این اساس نیک سرشتی، انسان مسلمان را به سوی فضایل اخلاقی مشترکی سوق می دهد، که نتیجه آن، اتحاد می باشد. چه اینکه از منظر اسلامی، انسانها همه برابر و ذاتاً نیک سرشت هستند.

برابری آنـان عصبیت را تقویت می نمایـد و نیـک سـرشتی آنـان فضـیلت را که نتیجه آن همانا اتحاد می باشـد. از نیروی همه، نیرویی برای ملت فراهم می آید که به کمک آن موقعیت خود را حفظ و از مجد و شـرف خود دفاع و غارت بیگانگان را دفع می کنـد. این همـان ملتی است که فضایـل در آن حکومت می کنـد و مکارم اخلاق در آن مرتبه بلنـدی یافته است و ملتی که حـال آن چنیـن باشـد، افراد آن جز برای همبسـتگی، مخـالفتی بـا هم ندارنـد و جز برای اتحـاد، اختلافـی بـا یکـدیگر ندارنـد. مسیرهای افراد چنین ملتی با ارتباطی که میان خود برقرار کرده انـد، هماننـد شـعاعهای یک دایره است که مرکز آن عظمت و حیات ملت است و هیچ یک از افراد از محیط جنسیت خویش خارج نمی گردد. چنین ارتباط تنگاتنگی میان افراد ملت شکل دهنده هویت و حیات آن ملت می باشد که وی را همچون هویتی مستقل از غیر (other) محفوظ می دارد.

از نظر سـید جمال الدین اسدآبادی فضایل عبارت است از: تعقل و تدبیر، رهایی فکر از اوهام، عفت، سـخاوت، قناعت، نرمی، تمکین و تواضع، بلندهمتی، صبر و حلم، شجاعت و ایثار، کمک و جوانمردی، راستی و وفاداری و امانت، سلامت دل از بغض و حسـد، عفو و ملایمت، مروت و حمیت و عدالت پسـندی و شـفقت. به باور سـید جمال الدین این فضایل در دل آموزه های اسـلامی وجود دارد و از طریق پیرایشگری دینی می توان آنها را متحقق نمود. این صفحات پسندیده همین که در ملتی از ملتها عام گردد و یا میان افراد آن غلبه پیدا کند، حاصل آن آیا غیر از اتحاد و همبستگی کامل میان آن ملت چیز دیگری است؟

پس فضیلت باعث حیات یک ملت است. فضـیلت شـکل دهنـده هویت و هویت تداوم دهنده حیات یک ملت است. فضـیلت، حیات ملتهاست که تا ابد آنان را از نفوذ عناصر بیگانه برکنار نگه می دارد و آن را از انحلالی که باعث زوال است، حفظ می کند. به نظر سید جمال الدین ریشه های چنین فضایلی را می بایست در درون اصول دین اسلام سراغ گرفت. اعتدال در اصول اخلاق و آراسـتگی به اصول فضایل و آماده کردن نیروها و وسایل بدنی بر کار و عمل، به واسطه دین است. سید جمال الدین می گویـد؛ دین انگیزه سـعادت در دنیـاست همـان طور که بـاعث بر آن در آخرت هم هست. از نظر سـید جمـال الـدین نبود فضـیلت یعنی رذیلـت کـه مـوجب تفرقـه میگردد و تفرقـه زمینه تسـلط بیگانگـان را برجـامعه فراهم می آورد که پیامـد این امر اضـمحلال ملت است. بنابراین سـید جمال الـدین اتکا بر افراد ملت اسـلامی می کنـد و درصدد بیداری پیوندگاههای عقیدتی آنان یعنی فضایل اخلاقی و عصبیت دینی بر می آید تا اتحاد اسـلامی حاصل گردد: «به واسطه برادری که با پیوندهای عقیده، تقویت می شود هر یکی می پندارد که سقوط یک طایفه از فرزندان ملت وی در تحت نفوذ بیگانه، سقوط خود وی

است.» عقیده برادری در میان مسلمانان همانا عقیده برابری و یگانگی است که کل را ایجاد نموده است تا از اجزای خود در برابر تهاجم بیگانه حمایت کند. این نگاه همانا نگاه ارگانیسمی وی به ملت و جامعه می باشد.

سید جمال می افزاید؛ مسلمانان در اتحاد محتاج چیزی نیستند، جز این که افکار آنان متوجه شناخت وسیله دفاع آنان گردد و در وقت اقدام به آن، آرا متفق بماند و احساس مشترکی نسبت به خطرهایی که ملت را عاید گردیده، دلها را به هم پیوند می دهد. سید جمال الدین در این زمینه می گوید:

مسلمانان به واسطه اتحاد، سدی را درست کنند تا که خود را از این سیل هایی که آنان را از هر طرفی فراگرفته به کنار نگه دارند. من در این گفته اصرار نمی کنم که زمام امور همه به دست شخص واحدی باشد. زیرا این امر غالباً دشوار است لکن آرزو دارم که قرآن حاکم همه و دین هم جهت وحدت آنان باشد و هر کسی کوشش خود را تا حد امکان صرف حفاظت دیگری نماید، چه حیات وی به حیات آن دیگر و بقای وی به بقای آن مربوط است.

از این رو باید گفت سید جمال الدین از نخستین افراد در عالم اسلام در دوران معاصر بود که به حقوق مردم در حاکمیت و ضرورت دخالت ایشان در مصالح عامه خود اشاره نموده، رأی و اراده ملت و شورای آنان را اساس مشروعیت قدرت می داند. وی در این زمینه می نویسد: «مگر نمی بینی که خداوند اتفاق رأی را در مصلحت عامه و پیوند به رابطه الفت در منافع کلی را سبب قوت و کامل شدن لوازم راحت در زندگی این دنیا و نیل به خیر ابدی در آخرت گردانید.» سید جمال الدین درباره نقش مردم در سیاست، خواستار مداخله آنان به عنوان نیروهای حوزه اجتماعی در حوزه سیاست و قدرت می گردد. وی معتقد است که ملت از طریق اتحاد و پیوند، منافع و مصالح ملی را تشخیص داده به حمایت از آن برمی خیزد.

۱-۳-۴. نقش علما در اتحاد ملل اسلامی

در اینجا لازم است به نقش علما، در طرح اتحاد ملل اسلامی در اندیشه سید جمال الدین توجه نمود. مشارکت تبعی ملت به واسطه ارشاد علمای دین را می توان در چهارچوب رویکرد تازه به اتحاد ملت اسلامی تحلیل نمود. از نظر سید جمال الدین، علما، رهبری ملت را به طور سنتی بر عهده دارند، بنابراین اینان واسطه پرنفوذی در اتحاد ملل اسلامی می باشند. این وظیفه علمای دین بود تا به عنوان ایفای حق وراثت نبوی که به فرمان شارع مقدس به آنان تعلق گرفته بود، برای احیای رابطه دینی قیام کنند و اختلافی را که در دیار آنان به وجود آمده به وسیله اتحادی که دین به آن دعوت

می کنـد حل نماینـد. بنابراین سـید جمال الـدین درصـدد نزدیکی علمای ممالک اسـلامی برآمد. وی که از پراکندگی و عدم ارتباط علما گله دارد، می نویسـد: «علما که حمایت عقاید و هدایت مردم را به عهده گرفته اند، با هم ملاقات و مکاتبه ندارند و عالم ترکی از حال عالم حجازی با فاصله دوری که از هم دارند، خبری ندارد.» وی درصدد تشکیل مجمع علما برمی آمد تا علمـا و خطبـا و امامهـا و وعـاظ در تمام حوزه اسـلامی بعضـی با بعضـی دیگر ارتباط برقرار نماینـد و برای خود مراکزی را در سرزمینهای مختلف ایجاد کننـد تا در آنجاها گرد هم آینـد و عامه مردم را به آنچه که قرآن و حدیث صـحیح ارشاد می نماید رهنمون کننـد و پیونـدهایی را که پراکنـده است در محل واحـدی که مرکز آن در اماکن مقدسه باشد، جمع کنند که مناسـب ترین آن خانه خداست تا به تقویت بنیاد دین و حمایت آن از ضـربات تجاوزگران توانا باشـند و به احتجاجات مردم رسـیدگی کنند مخصوصاً در فرصتی که نقصانی پیش می آید و هنگامی که بیگانگان برای تضعیف بنیان ملت، مداخله می نمایند.

از نظر سـید جمال الـدین علما به عنوان واسـطه در میان ملتهای مسـلمان بایـد به ترویـج آراء و عقایدی که شـکل دهنده اتحاد است، بپردازند.

بنابراین سـید جمال الدین برای مقابله با استعمار و حفظ سرزمینهای اسلامی به نفوذ علما در میان توده های مسلمان متوسل شد تا به واسطه علما اتحاد دینی (اسلامی) را در میان آنان تقویت کند، عوام الناس را به صحنه مبارزات سیاسی بکشاند. چه اینکه اگر علمای دیانت اسلام وظایفی را که مقر شده به حکم وراثتی که از صاحب شرع دارند... انجام بدهند و به پند و اندرز عامه مردم در آنچه که قرآن گفته بپردازند، خواهی دید که از بندهای خود آزاد می گردند و بر اعاده مجد و حفظ متصرفه خویش از هر نوع ضـعف برکنارنـد. و تنها با یک فریاد است که به پا می خیزند. وی بر این اعتقاد است که علمای عامل اگر فکر خود را متوجه به هم رسانیدن صداهای بعضـی از مسـلمانان به گوش بعضـی دیگر از آنان برسانند، برای آنها میسر است تا خواسته های خود را در نزدیک ترین وقت وحدت بخشند.

البته سـید جمـال الـدین توده هـای مسـلمانان در عرصه اجتمـاعی و سیاسـی را بی اطلاع و مهجور می دانست، که تنها از طریق ثبات قـدم طبقه دانا یعنی علما درصدد پاسداری از معتقدات خود برمی آیند. وی می نویسد: «توده نادان در معتقدات خود جز اسـتقامت و ثبات قـدمی که طبقه دانا در عقایدش نشان می دهد، دلیلی ندارد.» وی بر نفوذ طبقه علماء در میان توده های مردم واقف بود و بر همین اسـاس پس از انعقاد قرارداد رژی خطاب به میرزای شـیرازی چنین می نویسـد؛ اگر بخواهی، می توانی با یک کلمه، افراد پراکنده را جمع کنی و با متفق ساختن آنها دشمن خداوند، دشمن مسلمانان را بترسانی و شر کفار را از

سرشان بر طرف نمائی. هیچ کس جز در پناه تو نمی تواند برای نجات ملت برخیزد و آنها نیز به غیر از تو اطمینان ندارند.» وی سپس میرزای شیرازی را تشویق به شورش بر ضد ناصرالدین شاه می کند، می نویسد: «پیشوای بزرگ، پادشاه ایران سست عنصر و بد سیرت گشته و مشاعرش ضعیف شده، بدرفتاری را پیش گرفته خودش از اداره کشور و حفظ منافع عمومی عاجز است.» از این رو می بایست واقعه تحریم تنباکو را به عنوان جنبه ای بارز از اتحاد ملت اسلامی بر ضد استبداد داخلی و استعمار خارجی تلقی نمود. واقعه ای که با رهبری رهبران ملت و مشارکت ارشادی توده ها همراه گردید. در این جنبش توده ای، علما و ملت به عنوان قدرت سوم در مقابل قدرت استبداد و استعمار سربلند نمود. به عبارتی نقش علما به عنوان رهبران ملت و بانفوذترین مقام اجتماعی به حوزه سیاسی نیز تعمیم یافت.

سید جمال الدین اسدآبادی از نفوذ علما در عرصه اجتماعی و توانایی آنان در عرصه سیاسی آگاه بود و درصدد استفاده از این حربه بر ضد استعمارگران برآمد. چنان که وی در نامه به علمای ایران چنین آنان را خطاب قرار می دهد: «هر کجا بایستید در نظر توده فرمان علما رد شدنی نیست و هرچه بخواهید تغییرپذیر نخواهد بود. در هر نقطه ای که نیروی علما کم شده، قدرت اروپاییان در آنجا بیشتر گردیده، به حدی که شوکت اسلام را در هم شکسته، نام دین را از آنجا محو ساخته اند. بیگانگان عموماً فهمیدند در مقابل اقتدار شما، در مقابل نیروی شما، مقاومت ممکن نیست، دانستند شما دیوار کشورید و زمام ملت به دست شماست.»

بر این اساس می توان اتحاد ملت اسلامی با وساطت علما را در گسست با رویکرد اتحاد دول اسلامی جهت پاسخ گویی به استعمار دانست. از نظر تاریخی نخستین تلاش سازمان یافته سید جمال برای انتشار اندیشه اتحاد میان ملت اسلامی و رویکرد گسترده به علما و مردم را باید زمانی دانست که وی به دنبال اخراج از ایران و استقرار نهایی در عثمانی به تأسیس انجمن اتحاد اسلام در عثمانی پرداخت. اعضای این انجمن را افرادی از ملیتهای متعدد و به خصوص ایرانیان تشکیل می دادند. در این دوره سیدجمال، تحول را در درون مردم و در افکار و عقاید و اخلاق و شخصیت توده ها جستجو می کرد. منتها به دلیل عدم بلوغ سیاسی — اجتماعی مردم و نفوذ زیاد علما این امر باید با وساطت علما انجام گیرد. سید جمال معتقد بود که پشتوانه هرگونه حرکت سیاسی را باید در بستر عمیق فکری و فرهنگی استوار ساخت و هیچ مبارزه سیاسی اجتماعی بدون پشتوانه عمیق فکری، عقیدتی و فرهنگی در میان توده ها به طور کامل به بار نخواهد نشست، گرچه این اصلی بود که سید از ابتدا بدان معتقد بود، لیکن بعدها به طور همه جانبه آن را لمس نمود و تلاش کرد تا در مراحل بعدی مبارزات خویش آن را

عملی سازد، اما عمر وی کفاف آن را نداد. وی در آخرین نامه خود به هم وطنان ایرانی چنین اظهار پشیمانی می نماید: «ای کاش من تمام تخم افکار خود را در مزرعه مستعد افکار ملت کاشته بودم، چه خوش بود تخمهای بارور و مفید خود را در سرزمین شوره زار سلطنت فاسد نمی نمودم، آنچه در آن مزرعه کاشتم به نمو رسید. هر چه در این زمین کویر غرس نمودم فاسد گردید. در این مدت هیچ یک از تکالیف خیرخواهانه من به گوش سلاطین مشرق فرو نرفت همه را شهوت و جهالت مانع از قبول گشت.

جمع بندی

در پایان باید گفت که سید جمال الدین در قرنی می زیست که قرن استعمار و امپریالیسم نام گرفته است. این پدیده (استعمار و امپریالیسم) مسئله و مشکل اساسی است که سید جمال الدین با آن روبه رو بود. وی در صدد پاسخ گویی بدین مسئله برمی آید، پاسخی که سید جمال الدین برای مسئله استعمار می یابد، همانا اتحاد اسلامی است که ریشه در سنت و آموزه های دینی این جوامع دارد. وی ابتدا اتحاد دول اسلامی را مطرح نمود. علت این امر را می بایست در این تصور سید جمال الدین سراغ گرفت که دول اسلامی به عنوان مهم ترین کانون قدرت در کشورهای مسلمان تنها منبع مقابله با استعمار می باشند و اتحاد آنان، ممالک اسلامی را از چنگال استعمار خواهد رهاند. اما ضعف و انحطاط این دولتها در برابر استعمار و اختلاف رأی آنان به قدری بود، که سید جمال الدین را نومید ساخت. بدیل سید جمال الدین برای مقابله با هجوم استعمار، نیروی امت اسلامی بود. بنابراین وی اندیشه اتحاد ملل اسلامی را طرح نمود. از سویی دیگر تحول اندیشه سید جمال الدین را می توان نتیجه آشنایی سیدجمال با اندیشه های مدرن و تلفیق این اندیشه ها با آموزه های دینی اسلامی از یک سو و از سوی دیگر فضای مدنی ضعیفی که پیامد مدنیت جدید بود، دانست. سید جمال الدین از دیده مدرن فاعلیت سوژه برای خروج از انفعال انسان مسلمان سود جست تا وی را به سمت حق تعیین سرنوشت خویش سوق دهد. مقاله «قضا و قدر» سید جمال الدین را می توان بارزترین نمونه این ایده دانست. ایده ای که به تعبیر سیدجمال الدین در صدر اسلام نیز وجود داشت و باعث شکوفایی تمدن اسلامی گردید. از دیگر مصادیق مشترک میان اندیشه مدرن و اسلام به زعم سید جمال الدین مفهوم محوری عقلانیت بود. چنین است که سید جمال الدین، اسلام را دین تعقل و تدبیر می خواند که باعث حرکت مسلمانان اولیه از جهل به سمت علم گردید. استفاده سید جمال الدین از اندیشه ناسیونالیسم و معنای مدرن ملت، به عنوان محصول دنیای جدید، در مبارزه با امپریالیسم نیز در همین جهت قرار دارد. از این رو اتحاد اسلامی به عنوان ایده محوری سید جمال الدین در

مبارزه با استعمار (انگلیس)، در نسبت میان دولت و ملت در جوامع مسلمان به تدریج از اتکا به دولتهای اسلامی کاسته و به سمت ملل اسلامی گرایش می یافت.

پی نوشت ها:

۱. موثقی، احمد، جنبشهای اسلامی معاصر، تهران، سمت، ۱۳۷۴، ص ۸۷.

۲. موثقی، احمد، استراتژی وحدت در اندیشه سیاسی اسلام، قم، انتشارات تبلیغات اسلامی قم، ۱۳۶۵، ص ۲۰۰.

۳. زرگری نژاد، غلامحسین، «کاوشی در اندیشه های سیاسی سیدجمال الدین اسدآبادی»، اندیشه ها و مبارزات، تهران، انتشارات حسینیه ارشاد، ۱۳۷۶، ص ۷.

۴. یوسفی اشکوری، حسن، «اندیشه های سیاسی سید جمال الدین اسدآبادی»، اندیشه ها و مبارزات، تهران، انتشارات حسینیه ارشاد، ۱۳۷۶، ص ۵۲.

۵. اسدآبادی، سید جمال الدین، ملاقات جمالیه، به کوشش لطف الله اسدآبادی، تهران، ایرانشهر، ۱۳۵۸، ص ۱۶۸.

۶. همان، ص ۱۷۰.

۷. اسدآبادی، سید جمال الدین، عروه الوثقی، مترجم؛ عبدالله سمندر، کابل، حوت، ۱۳۵۵، ص ۱۷۶.

۸. همان، صص ۱۸۱-۱۷۴.

۹. همان، ص ۱۹۶.

۱۰. همان، ص ۲۱۲.

۱۱. همان، صص ۱۸ و ۱۹.

۱۲. همان، ص ۱۸۹.

۱۳. همان، ص ۵۹.

۱۴. همان، صص ۱۷۴ و ۱۷۵.

۱۵. همان، ص ۲۱۵.

۱۶. جنبشهای اسلامی معاصر، ص ۱۳۹.

۱۷. همان، ص ۱۱۰.

۱۸. همان، ص ۱۱۳.

۱۹. شرابی، هشام، روشنفکران عرب و غرب، مترجم؛ عبدالرحمن عالم، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۶۸، ص ۱۴.

۲۰. همان، ص ۳۲.

۲۱. همان، ص ۳۱.

۲۲. اسدآبادی، سید جمال الدین، حقیقت مذهب نیچریه، کلکته، بی نا، ۱۲۹۸ ه ق، ص ۷۶.

۲۳. همان.

۲۴. مقالات جمالیه، ص ۸۸.

۲۵. همان، ص ۸۹.

۲۶. مجتهدی، کریم، سید جمال الدین اسدآبادی و تفکر جدید، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳، ص ۱۹ (به نقل از اسدآبادی).

۲۷. حقیقت مذهب نیچریه، ص ۷۶.

۲۸. وحدت، فرزین، رویارویی فکری ایران با مدرنیت، مترجم؛ مهدی حقیقت خواه، تهران، قنوس، ۱۳۸۳، ص ۹۹.

۲۹. رویارویی فکری ایران با مدرنیته، ص ۹۸.

۳۰. مقالات جمالیه، ص ۱۰۴.

۳۱. العروی، عبدالله، اسلام و مدرنیته، مترجم؛ امیررضایی، تهران، قصیدسرا، ۱۳۸۱، ص ۱۸۳.

۳۲. هـاپوود، درک، «رشـد و گسـترش مـدرنیته در اسـلام و خاورمیـانه»، اسـلام و مـدرنیته، مترجم؛ محمـد محمودی و سودابه کریمی، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰، ص ۱۸.

۳۳. عروه الوثقی، ص ۲۴۱.

۳۴. همان، ص ۹۴.

۳۵. همان، ص ۱۴۰.

۳۶. فراستخواه، مقصود (۱۳۷۷)، نوگرایی اندیشه دینی، چاپ دوم، تهران، ص ۱۶۸.

۳۷. اسلام مدرنیته، ص ۱۸۳.

۳۸. عروه الوثقی، ص ۹۸.

۳۹. رئیسی طوسی، رضا، «تجدید حیات اسلامی و ملی در مصر»، اندیشه ها و مبارزات، انتشارات حسینیه ارشاد، تهران، ۱۳۷۶، ص ۲۲۲.

۴۰. محیط طباطبایی، محمد، نقش سید جمال الدین اسدآبادی در بیداری مشرق زمین، قم، دارالتبلیغ اسلامی، ۱۳۵۰، ص ۹۸.

۴۱. عروه الوثقی، ص ۶.

۴۲. عروه الوثقی به زبان عربی در آغاز قرن چهاردهم هجری با همکاری محمد عبده منتشر می شد.

۴۳. نقش سید جمال الدین اسدآبادی در بیداری مشرق زمین، ص ۱۰۵.

۴۴. همان، صص ۳۷ و ۳۸.

۴۵. مراد از دولتهای اسلامی، همانا دستگاه سلطنت حاکم بر جوامع مسلمان می باشد.

۴۶. عروه الوثقی، ص ۴۶.

۴۷. همان، ص ۱۹۱.

۴۸. همان، ص ۶۶.

۴۹. همان، ص ۱۴۱.

۵۰. همان، ص ۱۶۲.

۵۱. همان، ص ۲۳۲.

۵۲. همان، ص ۱۶۸.

۵۳. همان، ص ۱۶.

۵۴. همان، صص ۱۲۱ و ۱۲۲.

۵۵. فلاح توتکار، حجت، «آزادی و عدالت از دیدگاه سید جمال الدین اسدآبادی»، اندیشه ها و مبارزات، تهران، انتشارات حسینیه ارشاد، ۱۳۷۶، ص ۷۰.

۵۶. عروه الوثقی، ص ۲۰.

۵۷. همان، ص ۵.

۵۸. همان، ص ۶۲.

۵۹. همان، ص ۷۶.

۶۰. همان، ص ۷۸.

۶۱. همان، ص ۷۹.

۶۲. همان، ص ۸۰.

۶۳. همان، ص ۸۰.

۶۴. همان، ص ۸۱.

۶۵. همان، ص ۷۹.

۶۶. همان، ص ۹۲.

۶۷. آزادی و عدالت از دیدگاه سید جمال الدین اسدآبادی، ص ۱۵۴.

۶۸. عروه الوثقی، ص ۴۵.

۶۹. همان، ص ۴۶.

۷۰. همان، ص ۷۳ و. ۷۴.

۷۱. همان، صص ۸۵ و. ۸۶.

۷۲. همان، ص ۱۰۵.

۷۳. نقش سید جمال الدین اسدآبادی در بیداری مشرق زمین، ص ۲۰۰.

۷۴. کاوشی در اندیشه های سیاسی سید جمال الدین اسدآبادی، ص ۷۷.

۷۵. زرگری نژاد، غلامحسین، رسائل مشروطیت، تهران، انتشارات کویر، چاپ دوم، ۱۳۷۹، ص ۲۴.

**استعمار بریتانیا در منطقه خلیج فارس و دریای عمان**

ص: ۲۱۵

(از شکل گیری تا پایان قاجاریه)

دکتر محمدجعفر چمنکار

مقدمه

روابط ایران و انگلستان با ارسال سفرا و مراسلات همکاری از دوره حکومت ایلخانان آغاز گشت. مراودات اقتصادی و جبهه گیری مشترک بر ضد مسلمانان شامات از مهم ترین دلایل این گونه ارتباطات اولیه بود. در دوره تیموریان نیز این روابط شکننده و بدون هدفمندی درازمدت ادامه یافت. دوره صفوی نقطه عطفی در توسعه روابط خارجی ایران با انگلستان محسوب می گردد. استفاده از فن آوری نظامی از مبارزه با دشمن مشترک پرتغالی و عثمانی این روند را تشدید کرد.

با تشکیل کمپانی هند شرقی در آغازین سالهای قرن هفدهم، هندوستان و خلیج فارس، به عنوان یکی از دروازه های ورودی اصلی آن، در کانون توجهات سیاسی، اقتصادی و نظامی لندن قرار گرفت. به تدریج نمایندگیهای بازرگانی انگلیس در اصفهان، جاسک و شیراز تأسیس گردید و بر تکاپوهای عناصر خود در کرانه های خلیج فارس و دریای عمان نظارت نمود.

با شکست و اخراج پرتغال، موقعیت کمپانی هند شرقی و انگلیس در منطقه تثبیت شد. در دوره حکومت افغانها و عصر نادرشاه با وجود تمامی مشکلات و نابسامانیها، تکاپوی عناصر انگلیسی در سرحدات جنوبی ایران ادامه یافت. از این برهه، تلاشهای استعمار بریتانیا برای حاکمیت بلامنازع بر خلیج فارس و دریای عمان و تقابل و نقض حاکمیت و منافع ملی ایران نمود مشهودی یافت که در دوره حکومت زندیه و به خصوص قاجاریه به اوج خود رسید. تلاش در جهت انزوا، ناتوان سازی و محدود نمودن نقش آفرینی ایران در حوزه استراتژیک خلیج فارس و دریای عمان، سیاست

راهبردی استعمار بریتانیا محسوب می گردید.

روابط ایران و انگلستان، از آغاز تا دوره صفویه:

نخستین گامها در ایجاد روابط بین ایران و انگلستان از دوره ایلخانان مغول به شکل ارسال نامه و سفیر برداشته شد. این پیوندهای آغازین با وجود آنکه ناپایدار، زودگذر و بدون هدفمندی و برنامه های طولانی مدت بود، در بنیادگذاری شالوده های اولیه روابط پرفراز و نشیب دو سرزمین نقش مهمی ایفا نمود.

اباقاخان، ایلخان مغول به سال ۱۲۷۴م نامه ای برای ادوارد اول پادشاه انگلستان ارسال نمود.

در سال ۱۲۷۷م نیز نماینده ای از سوی اباقاخان مذاکراتی را در دربار ادوارد اول به انجام رسانیدند.

در دوره حکومت ارغون شاه که روابط ایران با دول مسیحی اروپا گسترش یافت، تبادل مراسلات پستی و ارسال سفیران بین دو کشور تشدید گشت. در سال ۱۲۸۷م، نامه ارغون شاه را رابان صومای، رئیس هیأت ایران به ادوارد اول پادشاه انگلستان تقدیم کرد. این گروه با نامه ای از سوی ادوارد اول به ایران بازگشت. در سالهای ۶۸۹ و ۶۹۰ه نیز بیس کارلو (بوسکارلی) و چغا یا اندره ایلچیاین ارغون شاه نامه های دیگری برای ادوارد اول ارسال نمودند.

کهن ترین سابقه موجود از یک مأمور سیاسی رسمی انگلستان در ایران مربوط به مأموریت جفری دولنگلی است که در سال ۱۲۹۰ با هدف یافتن راههایی جدید برای مقابله با مسالمانان از سوی ادوارد اول به دربار ارغون شاه، ایلخان مغول اعزام گردید.

در زمان حکومت غازان خان (۶۹۴۷۰۳ه ) نیز هیأت هایی به دربار ادوارد اول گسیل شدند. مقارن با زمامداری اولیجایتو ایلخان مغول (۷۰۳-۷۱۶ه ) گروه اعزامی ایران به سرپرستی توماس ایلدوچی نامه ای به ادوارد دوم پادشاه جدید انگلستان تقدیم نمود و او نیز مکتوباتی در پاسخ به این مراسلات در ۱۷ ربیع الثانی ۷۰۷ ارسال کرد.

بخش عمده این تحرکات دیپلماتیک به علت دوری مسافت، اختلاف در اهداف و تضادهای بنیادی بین انگلستان و ایلخانان به فرجام بسنده ای دست نیافت.

با فروپاشی ایلخانان و ظهور حکومتهای کوچک محلی متقارن، روابط دو کشور به رکود کامل رسید. با ظهور تیموریان (۷۷۱-۹۰۶ه ) روابط میان ایران و انگلستان با هدف مبارزه با ترکان، به عنوان دشمن مشترک، تجدید حیات یافت. تیمور پس از نبرد انقوره در ۱۴۰۲م و شکست سلطان ایلدرم بایزید عثمانی، نامه هایی را به وسیله جان گرینلا، مبلغ فرانسیکن انگلیسی الاصل مقیم تبریز به دربار هانری چهارم، پادشاه

انگلستان ارسال نمود و خواستار تداوم همکاریهای سیاسی و تجاری میان دو کشور گردید. هانری چهارم نیز با ارسال نامه ای، پیروزی او را در نبرد با ترکان تبریک گفت.

در سال ۱۴۰۳م، فردی جوان مارحیسا مطران، معروف به جان دوم، اسقف اعظم منطقه سلطانیه برای دیدار از دربارهای اروپا از جمله انگلستان و گفتگو با پادشاهان این منطقه از سوی تیمور مأموریت یافت.

۲. دوره صفوی، نوزایی و توسعه روابط

با تشکیل دولت صفوی، روابط سیاسی، اقتصادی و نظامی ایران با انگلستان، مرحله جدیدی از رونق و نوزایی را تجربه کرد. تحرکات همه جانبه انگلستان در منطقه خلیج فارس و دریای عمان نیز به تدریج از این دوران شکل گرفت.

در سال ۱۵۵۳م/۹۶۰ه ریچارد چنسلر بازرگان انگلیسی در جریان سفری دریایی به بندر ارخانگلسک رسید و با کسب اجازه از ایوان مخوف، تزار روسیه «شرکت مسکوی» را در مسکو بنیان گذاشت. این شرکت ریشه در کمپانی بازرگانان ماجراجو داشت که در سال ۱۵۵۱ به وسیله چنسلر، سباستین کابوت و هوگ ویلوگبی تأسیس گشته بود.

پس از مرگ چنسلر، آنتونی جنکیسن از همراهان وی به ریاست کل ناوگان شرکت مسکوی منصوب شد. او در سال ۹۶۹ه با هدف ایجاد روابط بازرگانی با مناطق ابریشم خیز شمال ایران و مبارزه با تجار پرتغالی که انحصار خرید و فروش ابریشم به اروپا را از طریق خلیج فارس و دریای عمان و جنوب آفریقا در اختیار داشتند، با دریافت عنوان سفارت از ایوان چهارم (ایوان مخوف، ۱۵۳۳-۱۵۸۴) و الیزابت، ملکه انگلستان (۱۵۳۳-۱۶۰۳) به ایران آمد. او حامل نامه ای به تاریخ ۲۵ آوریل ۱۵۶۱ از ملکه الیزابت برای شاه طهماسب اول بود که در ۳۰ نوامبر ۱۵۶۲، در قزوین آن را تقدیم کرد. با اینکه مأموریت وی به علت عدم تمایل شاه صفوی به نتیجه موردنظر نرسید. با این حال، جنکینسن، نخستین فرستاده انگلیسی در ایران است که به صورت هدفمند و رسمی خواستار برقراری روابط اقتصادی میان دو کشور گردید.

جنکینسن در سال ۱۵۶۲ نیز بار دیگر از جانب شرکت مسکوی در رأس هیأتی متشکل از توماس الکک و ریچارد چنی به مأموریت ایران اعزام گردید که به مقصود نرسید.

در ذی حجه ۹۷۶، هیأت دیگری از سوی شرکت مسکوی به سرپرستی آرتور ادواردز و ریچارد ویلز در قزوین با شاه طهماسب صفوی دیدار کرد. به موجب فرمان شاه صفوی، شرکت مسکوی علاوه بر فعالیت گمرکی و راهداری، اجازه یافت

در تمام نواحی ایران با آزادی کامل به سفر و تجارت بپردازد. این شرکت از سال ۹۶۹ تا سال انحلال آن در ۹۸۹ه شش هیأت گوناگون را برای مذاکرات و انعقاد قرارداد به ایران اعزام نمود.

با مرگ شاه طهماسب اول و مشکلات داخلی و خارجی و عدم تمرکز سیاسی و اقتصادی فراوان دولت صفوی، روابط میان ایران با اروپا به ویژه با انگلستان به سردی گرایید، چنان که در زمان شاه محمد خدابنده، آرتور ادواردز با مأموریتی از سوی شرکت مسکوی (۱۵۷۹م) و نامه ای از سوی ملکه الیزابت به دربار ایران گسیل شد که پیامد مثبتی به همراه نداشت.

با این حال، نخستین عناصر انگلیسی که از منطقه خلیج فارس و دریای عمان دیدار نمودند، در دوران حکومت شاه محمد خدابنده (۹۸۵-۹۹۶ه) بود.

هنگامی که شرکت مسکوی در گشایش راه بازرگانی شمال ایران و گسترش تکاپوهای تجاری از این مسیر و اتصال آن به روسیه سپس سایر مناطق اروپا، ناکام ماند؛ به تدریج تلاش برای یافتن راههای جدید بازرگانی دریایی افزایش یافت. جهانگردان و بازرگانانی که از اواخر قرن شانزده میلادی از انگلستان، شمال اروپا و یا کرانه های شرقی دریای مدیترانه به سوی ایران رهسپار می گشتند، ابتدا خود را به حلب، طرابلس و شام می رساندند. سپس از طریق بیابان شام به خلیج فارس و کرانه های جنوب ایران می آمدند.

نخستین سوداگر انگلیسی که خود را از این طریق به بصره در رأس خلیج فارس رسانید و در سال ۱۵۸۱م به جزیره هرمز وارد شد، جان نیوبری بود.

پس از گذشت دو سال، وی به همراه چند تن از بازرگانان و ماجراجویان انگلیسی از جمله رالف فیچ که پیش از این در شرکت انگلیسی ترکیه به فعالیت می پرداختند با ورود به جزیره هرمز، به شناسایی قابلیتهای اقتصادی خلیج فارس پرداختند.

مقارن با این تحولات، امپراتوری پرتغال حاکمیت بلامنازعی را در منطقه خلیج فارس و دریای عمان اعمال می نمود. فیچ و همراهانش پس از مدتی عذاب و حبس در سال ۱۵۸۵ از زندان پرتغالیان آزاد شدند و به اروپا بازگشتند. فیچ پس از کنکاشی در ایران و هندوستان در مراجعت به لندن شرح مختصری از سفر خود را منتشر کرد و همین کتاب انگیزه اصلی بازرگانان انگلیسی برای ایجاد شرکت قدرتمند و گسترده هند شرقی در آینده ای نزدیک گردید که پیدایش و سیاستهای آن بخشی جدایی ناپذیر از تحولات خلیج فارس، دریای عمان، اقیانوس هند و کرانه های جنوبی و مناطق پسابندر ایران می باشد.

روابط ایران با انگلستان در دوره حکومت شاه عباس اول (۱۵۸۷-۱۶۲۸م) توسعه

یافت. تلاش ایران برای ایجاد [روابط تجاری] با دول اروپایی با هدف مبارزه بر ضد عثمانی و بهره مندی از توانایی آنان در زمینه نیروی دریایی که می توانست قدرت مانور عناصر پرتغالی را در منطقه خلیج فارس محدود سازد و سبب گسترش نقش آفرینی ایران گردد، از عمده ترین اهداف صفویان در توسعه این مراودات بود.

در سال ۱۵۹۷، سر آنتونی و سر رابرت شرلی در رأس هیأتی ۲۶ نفره که حامل پیامی غیررسمی از سوی ارل آف اسکس امیر منطقه اسکس انگلستان بودند، با شاه عباس دیدار کردند و به گرمی مورد پذیرش قرار گرفتند.

دولت ایران علاوه بر بهره گیری از برادران شرلی در جهت تقابل با دولت عثمانی و بازگشایی روابط بازرگانی با انگلستان، از توانمندی آنان در بنیادگذاری واحدهای مجهز به تسلیحات آتشین استفاده فراوان برد.

شاه عباس در اواخر ۱۵۹۸م/۱۰۰۷ه آنتونی شرلی را به همراهی حسینعلی بیک بیات و در سال ۱۶۲۲م/۱۰۳۲ه رابرت شرلی و نقدعلی بیک را به دربار انگلستان اعزام کرد. دولت انگلستان نیز در سال ۱۶۵۷م/۱۰۳۶ه سر درمرکوتن را به دربار ایران گسیل داشت.

مقارن با این تحولات، زمینه های پیدایش کمپانی هند شرقی انگلیس شکل گرفت.

۳. تشکیل کمپانی هند شرقی انگلیس و سیاست نگاه به خلیج فارس و دریای عمان

پس از پیروزی نیروی دریایی انگلستان بر ناوگان قدرتمند نظامی اسپانیا موسوم به آرمادا در ۱۵۸۸، روند سیاست توسعه لندن در اقیانوس هند مهیا گردید.

از آن پس، بازرگانان انگلیسی خواستار تأسیس شرکتی تحت حمایت دولت گردیدند که دامنه فعالیت آن سرزمینهای ماورای بحار مشرق زمین را پوشش می داد. در ۳۱ دسامبر ۱۶۰۰ (۱۰۰۹ه ) با فرمان ملکه الیزابت اول و اعطای امتیاز شاهی، شرکت هند شرقی شکل گرفت. هدف اولیه از تأسیس این شرکت که به نام های دیگری چون «شرکت محترم هند شرقی» ، «شرکت جان» و در هند به نام «شرکت بهادر» نیز خوانده می شد، کسب امتیازات تجاری و تکاپوهای اقتصادی در محدوده سرزمین پهناور هندوستان بود که عمدتاً در حاکمیت سلسله مغولان بابری قرار داشت.

این شرکت سهامی عام، ۱۲۵ سهام دار عمده داشت که سرمایه آن ۷۲ هزار پوند بود. کمپانی را یک سرپرست و ۲۴ مدی رهبری می کردند که در مجموع هیأت مدیره را تشکیل می دادند و منتسب و زیرنظر گروه مالکان به فعالیت می پرداختند. هیأت مدیره با کمک ده کمیته فرعی، امور گوناگون این شرکت را اداره می کردند.

شرکت هند شرقی انگلیس در ۱۷۱۷م با دریافت فرمان شاهی از فرمانروای مغول

هندوستان، از پرداخت عوارض واردات کالا به بنگال معاف شد که عاملی بسیار مؤثر در پیروزی آن بر سایر رقیبان اقتصادی اش بود. با پیروزی سررابرت کلایو در نبرد پلاسی در سال ۱۷۵۷ و اخراج عناصر فرانسوی فعال در هندوستان در سال ۱۷۶۰، تسلط بر راههای ارتباطی میان آفریقا و هند، استیلا بر مناطق کلیدی جهان چون آفریقای جنوبی، جزیره سنت هلن، هنگ کنگ و سنگاپور و گسترش تحرکات اقتصادی در آمریکای شمالی و بویژه روابط تنگاتنگ با دولت لندن که بخشی از قلمرو پهناور خود را از طریق فرمانداری هندوستان، سورات و بمبئی اداره می کرد، سبب گردید تا شرکت هند شرقی تا فروپاشی آن در سال ۱۸۵۸، عاملی راهبردی در سیاستهای اقتصادی، نظامی و نظام سلطه امپراتوری بریتانیا باشد.

نخستین مسافرت دریایی این شرکت در سال ۱۶۰۱۴م، به فرماندهی جیمز لنکستر انجام گرفت که پس از دو سال با محموله ای گرانبها شامل یک میلیون پوند فلفل و انواع بازگشت.

این مسافرتهای اولیه، سرآغاز آشنایی زمامداران و دریانوردان شرکت هند شرقی با منطقه بکر خلیج فارس و دریای عمان گردید. با اشباع بازار منسوجات هندوستان، رؤسای شرکت در جستجوی بازارهای جدید تقاضا و فروش برآمدند. بر اساس مشاوره با ریچارد استیل بازرگان و ماجراجوی انگلیسی که از طریق مسیر خشکی حلب به هندوستان مسافرت کرده بود، ایران بازار مناسبی برای فروش پارچه های انگلستان و خرید ابریشم خام معرفی گردید.

بر این اساس استیل به همراه جان کروتر با هدف کسب اجازه فعالیت تجاری از سوی شرکت هند شرقی به خلیج فارس و اصفهان اعزام گردیدند. نمایندگان مزبور با مساعدت رابرت شرلی، فرامینی از شاه عباس در سال ۱۶۱۴ دریافت نمودند که بر اساس آن تمامی فرمانداران بنادر ایران در خلیج فارس نباید از هرگونه مساعدتی به آنان خودداری کنند. یکی از این فرامین خطاب به بندر جاسک بود که نخستین محموله عمده کالاهای انگلیسی در تاریخ خلیج فارس در آن وارد و بارانداز گردید.

در سال ۱۶۱۶م/۱۰۲۵ه کشتی تجاری جیمز، هیأتی را به ریاست ادوارد کوناک که پیش از این در کمپانی بازرگانی لوانت، مشغول به فعالیت بود، از بندر سورات هند به بندر جاسک ایران منتقل کرد. این کشتی نخستین کالاهای انگلستان را پس از آشنایی مقدماتی با جزایر و بنادر خلیج فارس در اوایل ۱۶۱۷م/۱۰۲۶ه وارد این بندر کرد سپس آنان تجارت خانه ای را که می توان آن را نخستین جای پا و مقر شرکت هند شرقی و انگلستان در نیمه شمالی خلیج فارس دانست، برپا ساختند.

کوناک برای دیدار با شاه عباس رهسپار اصفهان شد سپس به همراه ویلیام روبنز،

تاجر جواهرات به اردوگاه شاه در مرز عثمانی عزیمت نمود و به گرمی مورد استقبال قرار گرفتند. بر اساس فرامین شاه عباس، انگلستان نمایندگی دائمی به دست می آورد و در تمامی نقاط ایران بویژه کرانه های خلیج فارس و دریای عمان حق استقرار نمایندگی تجاری و فعالیتهای بازرگانی می یافت. عناصر انگلیسی، آزادی مذهبی داشتند و در صورت ارتکاب جرایم، دارای مصونیت قضایی بودند و عملکرد آنان به وسیله عوامل نمایندگی بررسی می گردید.

پیرو این توافقات به سال ۱۶۱۷ در اصفهان سپس در جاسک و شیراز قرارگاههای بازرگانی انگلستان تأسیس گردید. نمایندگی تجاری جاسک، کالاهای وارداتی از بریتانیا و هندوستان را پس از بارانـدازی در خلیج فارس از طریق راههای خشکی به شیراز و اصفهان انتقال می دادند و از این شهر به وسیله گروههای متعددی از بازرگانان عمده و سوداگران خرده پا در سراسر ایران توزیع می کردند.

سیاست عمده انگلستان در این مقطع زمانی در منطقه خلیج فارس و دریای عمان بر مسائل تجاری و بویژه بر بازرگانی ابریشم تمرکز می یافت که در انحصاری دولت صفوی بود و هنوز تمایلات گسترده نظامی و سیاسی استعماری آن شکل نگرفته بود.

ایران نیز در پی ایجاد پیوندهای اقتصادی با نمایندگان انگلستان، فروش گران تر ابریشم و تسهیل در جهت انتقال این کالا به اروپا و کاهش اتکا به راههای بازرگانی بود که از سرزمینهای عثمانی می گذشت. مبارزه با توسعه طلبیهای استعمار پرتغال در خلیج فارس که به علت ضعف شدید نیروی دریایی ایران، تشدید شده بود از دیگر اهداف عمده شاه عباس صفوی در گسترش روابط با دولت انگلستان بود.

ضعف نیروی دریایی ایران و تقابل میان انگلستان و پرتغال، زمینه ساز تدریجی گسترش نقش آفرینی همه جانبه دولت لندن در منطقه خلیج فارس و دریای عمان گردید. تضاد منافع میان این دو امپراتوری دریای استعمارگر از آغازین روزهای تکاپوهای انگلستان در این حوزه آشکار گشت.

چنان که در ۲۸ دسامبر ۱۶۲۰ در جنگ دریایی مشهور به نبرد جاسک، ناوگان رزمی انگلستان که از بندر سورات هندوستان حرکت نموده بود، رزمناوهای پرتغال را در شرق بندر جاسک منهدم کردند.

سرپرسی سایکس، نماینده برجسته انگلستان و فرمانده تفنگداران جنوب ایران با تفاخر به این نبرد می نویسد:

من هر بار که در جاسک پیاده شده ام فکر کرده ام که آیا می شود در آنجا یک یادگاری از پیروزی او برپا کرد و این یادگار یک نشانه ای از دلاوری پیشینیان ما خواهد بود و به علاوه باعث تهییج و تحریک بازماندگان آنان خواهد شد.

پیترو دلاواله جهانگرد مشهور ایتالیایی در دوره صفویه با اشاره به تقابلات میان این دو قدرت اروپایی بر سر منافع اقتصادی خلیج فارس که از دیدگاه سیاستمداران و توده های عام ایران پنهان نمی گشت، می نویسد:

اصولاً مردم ایران به انگلستان به چشم کینه می نگرند، زیرا با خرید ابریشم ایران بسیاری از تجار و وزراء و اعیان کشور را از سودی که می بردند، محروم ساخته اند. شاه نیز در مجالس خصوصی از ایشان به نیکی نام نمی برد زیرا آگاه است که دزدان دریا هستند و در ایران، دزد آبرویی ندارد.

پس از مرگ کانوک، توماس بارکر و در سال ۱۶۲۰م/۱۰۲۹ه ادوارد مونوکس از سوی کمپانی هند شرقی به منصب نمایندگی در بندر جاسک گمارده شدند.

مونوکس از سوی کمپانی هند شرقی و با توافق جیمز اول، پادشاه انگلستان، قرارداد مشهور به میناب را با امام قلی خان، نماینده دولت صفوی در هشتم ژانویه ۱۶۲۲ منعقد نمود. بر اساس این توافق نامه، دولت ایران با استفاده از توانمندی ناوگان نظامی شرکت هند شرقی به حاکمیت پرتغالیها بر جزایر هرمز و قشم خاتمه می بخشید.

منافع مادی حاصل از دسترسی به تجارت ابریشم و انحطاط رقیب دیرینه از مهم ترین دلایل شراکت آنان در این نبردها بود.

سایکس با اشاره به این مسئله می نویسد:

تجار و سوداگران (انگلیسی) ابداً مایل نبودند تجارتی را که با چه زحمتی به دست آورده اند، قربانی کنند و آنها مردمان انگلیس زمان خود بوده و حاضر بودند که با خطرات عظیم مواجه شوند.

بر اساس تعهدات ایران نسبت به انگلستان در این قرارداد، عواید گمرکی جزیره هرمز پس از اخراج عناصر پرتغالی میان طرفین به تساوی تقسیم می گردید و تمامی کالاهای تجاری انگلیس نیز از پرداخت حقوق گمرکی و سایر عوارض معاف می باشد.

با شکست و اخراج پرتغالیها از جزایر مذکور، موقعیت کمپانی هند شرقی انگلستان در منطقه خلیج فارس و دریای عمان تثبیت گشت و از آن پس، کمپانی هند شرقی هلند که به عنوان رقیبی جدید در این حوزه دریایی به توسعه فعالیت خود پرداخته بود در کانون توجه سردمداران اقتصادی و نظامی دولت لندن و هند قرار گرفت.

تسخیر جزیره هرمز برای انگلیسیها بزرگ ترین موفقیت آنان در مشرق به شمار می رفت و چون خبر این فتح به هندوستان رسید، قدرت و نفوذ دولت انگلستان به بالاترین حد رسید. در ایران نیز انگلیسیها در اثر این فتح، رونق و اعتبار بیشتری یافتند. از اینجا می توان به اهمیت نقش عمده ای که اجداد جنگجوی ما در آبهای شرق بازی کرده اند

پی برد(۳۲).

با شکل گیری بندر گمبرون یا بندرعباس (جرون سابق)، پایگاه تجاری انگلستان در سال ۱۹۲۳م از بندر جاسک به آن انتقال یافت.

مرگ شاه عباس اول، عدم تمرکز سیاسی و اقتصادی در ایران، درگیریهای مداوم و تضعیف کننده با کمپانی هند شرقی هلند که از حمایت همه جانبه دولت آن کشور بهره می جست، تحولات سیاسی در انگلستان چون ظهور کرامول و اعدام چارلز اول و حمایت او از شرکت رقیب یعنی کمپانی تجاری بازرگانان حادثه جو، تحرکات کمپانی هند شرقی انگلستان را در منطقه خلیج فارس و دریای عمان به صورت موقت دچار رکود و فترت نمود.

در دوره حکومت شاه صفی، بر اساس فرامین رسمی بازرگانان انگلیسی حق تجارت آزاد در سراسر ایران را به دست آوردند. به موجب قراردادی که با شاه صفی منعقد گردید، کمپانی هند شرقی انگلیس موظف به پرداخت سالیانه ۱۵۰۰ لیره به عنوان پیشکش و ده هزار لیره برای بهای ابریشم به دولت ایران شد که یک چهارم این مبلغ به صورت نقد و دو چهارم دیگر به صورت کالا پرداخت می گردید. در مقابل، عایدات گمرک جنوب در بندرعباس به آنان تعلق گرفت.

از مهم ترین نمایندگان سیاسی انگلستان که از دوره شاه صفی تا پایان حکومت صفویان به ایران عزیمت نمودند، می توان به ویلیام دنبیگ، پسرعموی چارلز، پادشاه انگلستان، توماس میجر و ویلیام لی در زمان شاه سلطان حسین، آخرین حکمران صفوی اشاره نمود.

با ادغام شرکت تجار ماجراجو در شرکت هند شرقی که به فرمان الیور کرامول، حکمران انگلستان در ۱۶۵۵م صورت پذیرفت، رکورد تجاری این شرکت به پایان رسید و توانمندی و تحرکات آنان در منطقه خلیج فارس و دریای عمان افزایش یافت که این فرایند تا حملات افغانها به ایران و سقوط دولت صفویه استمرار یافت.

از سال ۱۶۶۸م/۱۰۷۸ه شاخه نظامی ناوگان شرکت هند شرقی به توسعه تحرکات خود در منطقه خلیج فارس و دریای عمان پرداخت. بر این اساس با تأسیس بخشی موسوم به دریانوردی کمپانی، بحریه جنگی شرکت، تمامی فعل و انفعالات جاری در این حوزه استراتژیک را تحت نظارت دقیق خود قرار داد. این امر با توجه به ضعف نیروی دریایی ایران، به مهم ترین اهرم فشار و ابزار توسعه انگلستان تبدیل گشت.

این واحد که به کمک نیروی دریایی بمبئی هندوستان تقویت می شد از دیدگاه سیاستمداران دولت لندن عاملی قاطع در پیشبرد برنامه ها و دستیابی به اهداف موردنظر بود:

به عقیده ما هیچ چیز به جز قدرتی مشهود امکان ندارد بتواند جبران مافات کند

و آوازه گذشته ما را بازگرداند. در خلیج فارس مشکلات تنها می تواند با پدیدار شدن و حضور رزمناوهای بریتانیا درمان شود.

در سال ۱۶۸۲م مصادف با حکومت شاه سلیمان صفوی، دو برادر به نامهای سرجوسیا چایلد در لندن و سرجان چایلد در هندوستان، امور کمپانی هند شرقی را در اختیار داشتند. آنان در ارتباط با ایران کوشیدند تا تجار ارمنی را به جای استفاده از راههای حلب و شامات تشویق به انتقال مال التجاره خود از طریق بمبئی نمایند.

در سال ۱۷۰۸م پرسکوت رئیس نمایندگی هند شرقی در اصفهان که به مثابه نماینده اکرودیته پادشاه انگلستان بود، نامه ای از ملکه آن به شاه سلطان حسین آخرین تسلیم کرد که بر توسعه روابط دوجانبه تأکید داشت.

۴. از حکومت افغانها تا پیدایش زندیه

مقارن با حملات افغانها، عدم تمرکز سیاسی و اقتصادی ایران و افزایش تجاوزات خوارج عمان و اقوام جاسمی یا اعراب هوله به کرانه های جنوب، اوضاع نابسامانی در منطقه خلیج فارس و دریای عمان پدیدار آمد. با این حال ارزش اقتصادی آن سبب تداوم تکاپوهای تجاری عناصر اروپایی در آن گردید چنانکه در سال ۱۷۲۰، هجده تا بیست فروند کشتی انگلیسی در بندرعباس به بارگیری و باراندازی انواع کالا پرداختند.

در نوامبر ۱۷۲۳، سربازان کمپانی هند شرقی انگلیس، به دستور هنری فولر، وابسته کل تجاری شرکت با استفاده از ناوگان نظامی، مرکز شاه بندر بندرعباس را که از هواداران شاه طهماسب دوم صفوی بود در نبردی دو هفته ای، گلوله باران نمودند و با قتل شاه بندر و دویست تن از سربازان وی بر این بندر استیلا یافتند. افغانها نیز در ۱۳ نوامبر ۱۷۲۴ با ورود به بندرعباس و مشورت با فولر، خسروبیک نامی از حامیان افغانان را با کشتی انگلیسی دوک آویورک از جزیره هرمز به این بندر منتقل نمودند و او را به مقام شاه بندری منصوب نمودند. امری که نشانگر توجه عمیق سیاستمداران انگلستان به حفظ منافع اقتصادی و نظامی و جایگاه خود در منطقه خلیج فارس و دریای عمان بدون توجه به تغییر حکومتها و یا مشروعیت مردمی آنان در ایران بود.

نمونه ای دیگر از اقدامات نظامی انگلستان با هدف تداوم جریان موافق اقتصادی خود و از میان بدر بردن رقیبان، حمله به بندر باسعید و در آوریل ۱۷۲۷ و انهدام تأسیسات ساخته شده به وسیله شیخ قاسمی رأس الخیمه بدون کسب اجازه از مقامات ایران بود. نیروهای انگلیسی شیخ قاسمی را مجبور به پرداخت خسارت در عوض مشکلاتی کردند که به سبب تأسیس این بندر به تجارت آنان در بندرعباس وارد نموده بود.

مقارن با قدرت گیری نادرشاه، ویلیام کوکل، کمیسر و جان گیلی، معاون شرکت هند

شرقی در ایران به فعالیت می پرداختند. با فروپاشی حکومت افغانان و گریز آنان از طریق معابر خلیج فارس و دریای عمان، ایران از ناوگان شرکت هند شرقی خواستار مساعدت در مبارزه با آنان گردید.

نادرشاه به منظور تنوع در شرکت های تجاری فعال در ایران، از یک شرکت انگلیسی به نام کمپانی روسیه حمایت نمود که خواستار فعالیت در زمینه داد و ستد ابریشم از شمال به نواحی ماورای خزر بود. در این دوره تجارتخانه های شرکت هند شرقی علاوه بر کرانه های جنوبی ایران در رشت و مشهد نیز فعال بودند.

بر اساس اسناد کمپانی هند شرقی در این مقطع زمانی «مهم ترین فصل و بند سوددهی شرکت در تجارت با ایران بود.»

سیاست و نقش اساسی انگلستان در عدم دستیابی ایران به ناوگان نظامی و تأسیس نیروی دریایی قدرتمند از دوره نادری به صورتی صریح و واضح نمود یافت. مخالفت دولت لندن با شکل گیری نیروی دریایی که سبب تثبیت قدرت و حاکمیت نظامی، اقتصادی و سیاسی ایران در منطقه خلیج فارس و دریای عمان می گردید، بخشی از سیاست راهبردی استعمار بریتانیا با هدف ناتوان سازی ایران در این حوزه دریایی استراتژیک و به حاشیه راندن آن بود.

این کارشکنی های نابودکننده، بخش مهمی از تکاپوهای انگلستان را در منطقه خلیج فارس و دریای عمان بر ضد منافع و حقوق قانونی ملت و حکومتهای ایران بود که تا ادوار معاصر با جدیت پی گیری شد.

در سال ۱۷۳۵م/۱۱۴۸ه نادرشاه از نمایندگان شرکت هند شرقی انگلستان خواستار اعطای چند فروند کشتی به ایران گردید تا بدین وسیله تعداد پنج هزار سرباز پیاده و ۱۵۰۰ سواره نظام را به عمان اعزام نماید که از اواخر دوره شاه سلطان حسین صفوی به جزایر و بندرهای ایران تجاوز می کردند. مقامات شرکت مزبور این تقاضا را رد کردند. پیامد این عدم مساعدت، تیرگی روابط ایران با شرکت هند شرقی و عدم اعطای هرگونه قرارداد و امتیازات جدید به آنان بود.

در سال ۱۷۳۴، ودل و کوک که در منطقه خلیج فارس و دریای عمان به تجارت مشغول بودند کشتیهای خود موسوم به پتنا و روپرال را به لطیف خان، دریاسالار ایران واگذار نمودند.

نماینده شرکت هند شرقی در گمبرون (بندرعباس)، ضمن یادداشتهای روزانه خود با اشاره به مخالفت انگلستان با تأسیس نیروی دریایی ایران، می نویسد: «امید است اقدام وحشیانه این دو فروشنده کشتی از طرف خان (نادرشاه) برای ما زحمتی تولید نکند زیرا قبلاً برای خرید کشتی به ما مراجعه کردند، روی موافقتی نشان ندادیم.»

پیرو این رویداد، کمپانی هند شرقی دستوراتی صادر کرد که بر اساس آن صاحبان کشتیهایی که تحت حمایت آنان قرار داشتند حق فروش بحریه خود را به عناصر ایرانی نداشتند.

در بخشی دیگر از یادداشتهای نمایندگی انگلیس در گمبرون (بندرعباس) در مورد درخواست مقامات ایران عصر نادری برای دستیابی به ناوگان نظامی به تاریخ ۱۸ ژوئیه ۱۷۳۷ آمده است:

میرزا تقی البته مایل است که شرکت هند شرقی را برای واگذاری کشتی کافی به منظور حمله به مسقط آماده بسازد، ولی برای ما امکان اعتماد به اقوال واهی وی وجود ندارد، اما گمان می بریم با مقاصد ما در باب عدم مساعدت به نیروهای دریایی ایران آشنا شده اند.

کارشکنیهای مداوم انگلستان سبب گردید تا ایجاد نیروی دریایی کارآمد در منطقه خلیج فارس که ضامن بقا و حافظ منافع ملی ایران باشد، به صورت یک رویایی دست نیافتنی جلوه نماید.

فلور، مستشرق هلندی در پژوهشی درباره نیروی دریایی ایران و وضعیت آن در منطقه خلیج فارس در سده هجده میلادی با اشاره به این مسئله می نویسد:

قدرتهای اروپایی هیچ گاه رسماً برای حفظ و حراست از محدوده خاک ایران در خلیج فارس با دولت ایران توافقی ننمودند هر چند که تماسهایی در این باب بین مقامات ایران و هلند صورت گرفت. اساساً قدرتهای دریایی اروپایی بیشتر مایل به حراست از مسیر کشتیهای بازرگانی خود بودند، بنابراین به حملاتی که بر ساحل ایران وارد می آمد و در رفت و آمد کشتیهای بازرگانی خللی وارد نمی آورده و توجه نمی کردند. نه انگلیسیها و نه هلندیها به عملیات نظامی در خلیج فارس علاقه ای نشان نمی دادند. بالاخره هدف آنها سوداگری بود نه رزم. وقتی که ایران برای دفع حملات از سوی مسقط نیازمند نیروی دریایی شد، بی اثر بودن این سیاست اتکا بر هلندیها و انگلیسیها هویدا شد. زیان این سیاست همچنین وقتی که ایران به جدال با این قدرتهای دریایی پرداخت، بیشتر مسجل شد. وقتی که این درگیری به عملیات نظامی چون سالهای ۱۶۴۵ و ۱۶۸۵ منجر شد، ایران نتوانست از محاصره بندرهای جنوبی خود جلوگیری کند. علاوه بر این نداشتن نیروی دریایی مانع از تحقق طرح های گسترش طلبانه ایران در خلیج فارس شد.»

۵. دوره زندیه

با ظهور سلسله زندیه، کریم خان تسهیلات جدیدی را برای رونق کار شرکت هند

شرقی انگلیس در ایران تدارک دید. حق انحصاری واردات پارچه های پشمی به ایران، معافیت از حقوق گمرکی و حق تأسیس تجارتخانه در بندر بوشهر نمونه هایی از این دست است. امکانات در ازای عدم خروج طلا و نقره از ایران اجرایی می گشت. شرکت هند شرقی این شروط را به سود خود نیافت و در سال ۱۷۷۰ه مرکز نمایندگی خود را از بوشهر به بصره منتقل نمود.

پس از گذشت سه سال، نمایندگی بوشهر دوباره فعالیت خود را آغاز کرد و به تدریج به مهم ترین مرکز فعالیت های سیاسی، اقتصادی و نظامی انگلستان در خلیج فارس و دریای عمان تبدیل گشت.

از دیدگاه مقامات شرکت، طلا و ابریشم عمده ترین و سودآورترین کالاهای صادراتی ایران به شمار می رفت و هدف اصلی آنان خرید ارزان این اقلام از تولیدکنندگان اصلی و ارسال آن به هندوستان و تمامی خاک اروپا بود. هندوستان به عنوان حلقه واسطی در این زنجیره اقتصادی از اهمیتی فراوان برخوردار بود.

در سال ۱۷۵۱، بهای کالاهای صادراتی شرکت هند شرقی از طریق بنادر خلیج فارس برابر ۴۵ هزار لیره بود که عمدتاً از طریق بندرعباس انجام می گرفت و این رقم برابر یک چهارم مجموع کل صادرات شرکت به شرق بود. از مجموع ۹۰ لک روپیه، بازرگانی خارجی ایران در اواخر دوره زندیه، چهل لک با سواحل خلیج فارس و دریای سرخ و سی لک روپیه با هندوستان بود. تجارت با هندوستان نیز در حدود ۳۰ درصد تمام بهای تجارت ایران را تشکیل می داد.

شرکت هند شرقی، بازرگانان محلی را به همکاری با عناصر انگلیسی و داد و ستد کالاهای ساخت انگلستان ترغیب می کرد. عوارض کنسولی که از کشتیها می گرفتند، هزینه نگهداری تأسیسات آنان در خلیج فارس می شد. کرایه مال التجاره گوناگونی که ناوگان تجاری انگلیس از هند به خلیج فارس می آوردند نیز سود فراوانی برای آنان در پی داشت. خلیج فارس، جایگاه مناسبی برای فروش انواع منسوجات انگلیسی و مازاد تولیدات کارخانه های آنان بود. فروش این اقلام به صورت مستقیم به صنعت ملی انگلستان یاری می رساند. ۷۵ درصد فروش انگلستان در خاورزمین در ایران انجام می گرفت.

سیاست شناور انگلستان و شرکت هند شرقی و چگونگی موضع گیریهای آنان درباره ایران، ارتباط تنگاتنگ و ناگسستنی با میزان سودبری از جریانات داشت و سیاست منفعت طلبی این عناصر همواره بر منافع ملی و رعایت حقوق قانونی ملتهای منطقه برتری داشت.

لوریمر سرکنسول انگلستان در بوشهر در سال ۱۹۱۳ با اشاره به درخواست

کریم خان زند از شرکت هند شرقی برای دستیابی به ناوگان نظامی در خلیج فارس می نویسد:

او در سال ۱۷۶۴ تقاضای یک یا دو فروند ناوشکن کرد، همچنین خواستار شد که دو کشتی به صورت دائم برای حفظ در خلیج فارس اختصاص دهد و پذیرفت که شهر ریگ را به شرکت هند شرقی واگذارد. ولی آن طور که معلوم است، حکومت بمبئی توجهی به این پیشنهادها ننموده اما با واگذاری یک کشتی موافقت کرد مشروط به اینکه به گونه ای از کشتی استفاده شود که ضامن منافع شرکت باشد و موجب تیرگی فضای تجاری نشود.

نمونه ای از اقدامات عناصر انگلیسی در منطقه خلیج فارس را که نشانگر اهمیت و رجحان منافع اقتصادی آن دولت بر تمامی شئونات حیات اجتماعی ایران در دوره زندیه می شود به عنوان یک واحد سیاسی مستقل در جریان تحولات فوریه ۱۷۶۳ بندرعباس یافت:

در پایان فوریه ۱۷۶۳ انگلستان آماده شد تا با همه کارکنان تجارتخانه و کالاها بندرعباس را ترک کنند. اما برای تنبیه جعفرخان (برادر سفیرخان لاری حاکم جدید بندرعباس که درخواست افزایش مالیاتها را داشت) که در آن زمان در لار بود، اندک کالاهای باقیمانده ایرانیان را که در تجارتخانه هلند نگهداری می شد غارت کردند، همه درها و پنجره های تجارتخانه را شکستند و در سکوهای محل استقرار توپ، آتش افکندند.

در جریان حملات ارتش ایران بر بصره در حدود سالهای ۱۷۶۶-۱۷۵۵/۱۹۹۰-۱۱۸۹ه که در نتیجه حمایت این والی نشین تحت نظر عثمانی از حملات خوارج عمان به سرحدات دریایی ایران، ضبط اموال حجاج و زائران انجام می گرفت، ناوگان شرکت هند شرقی که در این شهر نمایندگی داشت، با چندین فروند کشتی توپدار از طریق شط العرب، سپاهیان ایران را مورد تهاجم و آتش باری قرار دادند.

ناوگان شرکت هند شرقی انگلیس در جریان تحولات سال ۱۷۶۱ و تلاش کریم خان برای تسلط بر بندر ریگ و جزیره خارک و تقابل با میرمهنا، حاکم خودخوانده در این مناطق که تمرکز سیاسی و نظامی ایران را تهدید می نمود، از حمایت نیروهای زندیه خودداری نمود و عملیات آنان را با ناکامی روبه رو ساخت.

در سال ۱۷۷۱ هنگامی که نماینده و مجلس هیأت مدیره، شرکت هند شرقی در لندن در تقابل با سیاست کریم خان زند، رقابت با کمپانی هند شرقی هلند و مبارزه با آنچه را که راهزنی دریایی می دانست. خواستار حملات شدیدی به خلیج فارس با استفاده از قدرت آتش بارهای ناوگان سلطنتی انگلیس گردید. مجلس هیأت مدیره در

لندن اجازه صدور دستور را صادر نمود:

هنگامی که تمام کوششها برای ریشه کن ساختن دزدی دریایی در نزد ایرانیها و قدرتهای دیگر خلیج فارس، ناموفق مانده شما موظف هستید که موضوع را به اطلاع مقام ریاست شرکت برسانید تا جریان به فرمانده ناوگان سلطنتی در جزایر هند شرقی اعلام گردد و تضمین برای کمک رسانی برای هر یک از موارد جداگانه گرفته شود.

سیاستهای دوگانه انگلستان و عوامل تابعه آن در ایران سبب گردید تا به قول جان پری «کمپانی هند شرقی چیزی جز سوءظن و بدگمانی عمیق ایرانیها» را به دست نیاورد.

وی در این ارتباط می نویسد:

کریم خان و مشاورانش زمانی که برای ترقی سطح بازرگانی در تلاش بودند، هرگز از فهم مقاصد امپریالیستی کمپانی هند شرقی بیگانه نبودند. سیاست وی علی الاصول بر آن بود که از تکنولوژی پیشرفته اروپاییان بهره گیرد ولی آنها را از خود دور نگاه دارد.

در دوران پس از مرگ کریم خان که نبرد قدرت میان جانشینان او، عدم تمرکز سیاسی و نظامی شدیدی را موجب گشت، انگلستان با استفاده از این شرایط پریشان، جزیره قشم را اشغال و آن را یکی از عمده ترین پایگاه های ناوگان نظامی خود در خلیج فارس قرار داد.

در پاییز سال ۱۷۸۷ هیأت اعزامی کمپانی هند شرقی از بصره با جعفرخان، حکمران زندیه در شیراز دیدار کرد و او در ۱۸ ژانویه ۱۷۸۷ طی فرمانی با اعطای آزادیهای همه جانبه به تجار انگلیسی، آنان را از تمامی مالیات، عوارض و حق راهداری معاف دانست، رفت و آمد مأموران آنها را در سراسر خاک ایران تسهیل و نقل و انتقال پول را نیز برای آنان آزاد اعلام کرد. هدف عمده پادشاه زندیه از این فرمان، کمک به توسعه و رونق اقتصادی ایران بود که در نتیجه بحرانهای جانشینی کریم خان دچار رکود و فترت شده بود؛ اما عوامل انگلستان با سوءاستفاده از این فرمان، حق انحصاری تجارت خلیج فارس را مخصوص خود می دانستند و به گسترش نقش آفرینی و سیاست سلطه خود در منطقه پرداختند.

از عمده ترین عوامل سیاسی و اقتصادی انگلستان در نمایندگی بوشهر مقارن با حکومت زندیه در ایران، می توان به بنجامین جرویس در ۱۷۶۲ با حکم ویلیام اندرو پرایس فرماندار کل ناحیه خلیج فارس، ویلیام بویر در ۱۷۶۶، جیمز مارلی در ۱۷۶۸، جان بیومونت در ۱۷۷۵، ادوارد گالی در ۱۷۸۰، چارلز وات کینز در ۱۷۸۹ و نیکلاس هنکلی اسمیت در ۱۷۹۵ اشاره نمود.

۶. استعمار هندوستان و اهمیت راهبردی آن در سیاست بریتانیا در خلیج فارس و دریای عمان

پس از کشف دماغه امید نیک، بازرگانان و دریانوردان پرتغالی از این مسیر به هندوستان راه یافتند و به تأسیس تجارتخانه هایی در این سرزمین پهناور و ثروتمند پرداختند. به دنبال این تحولات، تاجران انگلیسی نیز مشتاق بهره برداری از منافع هندوستان گردیدند. توماس استیفنس نخستین سیاح انگلیسی بود که در سال ۱۵۷۹م/۹۸۷ه به هند عزیمت نمود و نامه های او به خانواده اش، زمینه ساز توجه بیشتر انگلیسیان به این سرزمین شد. در سال ۱۵۸۷م/۹۹۵ه فرانسیس دریک دریانورد مشهور انگلیسی با تصرف کشتی پرتغالی سن فیلیپ و کشف اسناد و مدارکی از سفرهای پرمنفعت پرتغالیان به هندوستان، بر شدت این علاقه مندی افزود.

با پیروزی دریایی انگلستان بر ناوگان فیلیپ دوم، پادشاه اسپانیا موسوم به آرمادا یا شکست ناپذیر در سال ۱۵۸۸/۹۹۶ه نقش آفرینی امپراتوری اسپانیا و پرتغال در اقیانوس هند محدود گشت و زمینه برای تسلط انگلستان بر شبه قاره هند مهیا گشت.

با تشکیل کمپانی هند شرقی، روابط مستقیم میان دو کشور آغاز گردید و در سال ۱۶۰۸م/۱۰۱۷ه نخستین کشتی شرکت مزبور به فرماندهی ویلیام هاوکین ، حامل نامه ای از جیمز اول پادشاه انگلستان برای نورالدین جهانگیر، حکمران بابری هند به بندر سورات در غرب هند رسید. پس از گذشت چهار سال ناوگانی از کشتیهای انگلیسی به فرماندهی توماس بست در بندر سورات موفق به انعقاد معاهدات تجاری و ایجاد نمایندگی گردید.

سر توماس رو دیگر مأمور انگلیسی بود که از سوی جیمز اول به دربار جهانگیر اعزام شد.

در سال ۱۷۵۷ و مقارن با دوران حکومت کریم خان زند در ایران، سیاست تهاجمی رابرت کلایو ، موجب تثبیت امپراتوری انگلستان در هند گشت. کلایو که از سال ۱۷۴۳ در امور تجاری و نفت شرکت هند شرقی به فعالیت می پرداخت، در سال ۱۷۵۶ و مصادف با جنگهای هفت ساله فرانسه و انگلستان به تجهیز و سازماندهی نیروی انگلیسی در هند پرداخت و به تدریج زمینه ساز خروج فرانسه از هندوستان گردید.

در ۲۳ ژوئن ۱۷۵۷، نیروهای انگلستان به فرماندهی کلایو در منطقه پلاسی در بخش بنگان هند و در کرانه رودخانه بقراسی (بگراتی) در حدود ۱۵۰ کیلومتری شمال کلکته و مجاور مرشدآباد (پایتخت نواب بنگال) سراج الدوله، آخرین نواب را شکست دادند و با نابودی این حکومت مستقل محلی و ضمیمه نمودن سرزمینهای او

به کمپانی هند شرقی، تقریباً بر تمامی بخشهای مهم هندوستان استیلا یافتند که این حاکمیت استعماری، بیش از ۳۵۰ سال به درازا انجامید.

کلایو را به عنوان فاتح هندوستان بنیادگذار اصلی امپراتوری انگلستان در هند و رئیس بزرگ بنگال خوانده اند.

انگلستان به تدریج بر تمامی شئونات حیات سیاسی، اقتصادی و نظامی این سرزمین استیلای تام یافت. جفری ساکس، استاد دانشگاه کلمبیا و از کارشناسان مسائل کشورهای جهان سوم در کتاب خود، پایان فقر، امکانات اقتصادی در روزگار ما به خوبی روند این حاکمیت را تشریح نموده است:

به کمک نبوغ سیاسی و بی رحمی مطلق، نیروهای بریتانیا با استراتژی تفرقه بینداز و حکومت کن، راه خود را در هند باز کردند. به جز این شیوه چگونه ممکن بود یک شرکت تجاری کوچک از کشوری با شاید پنج میلیون نفر جمعیت، از آن سر دنیا بتواند در شبه قاره ای با ۱۱۰ میلیون جمعیت یا بیشتر جاپایی باز کند؟ کمپانی هند شرقی از تاریخ ورود نامیمونش در سال ۱۶۰۲ تا فتح کامل شبه قاره در سال ۱۸۵۷ قدم به قدم به پشتیبانی پادشاهی بریتانیا با فریب و نیرنگ به قدرت رسید. یک بار طرف یک حاکم را می گرفت و بار دیگر دومی را حمایت می کرد، به متحدانش خیانت می کرد و دشمنان را با شکست در میدان جنگ و با رشوه از پا درمی آورد و نهایتاً راه خود را به قدرت کامل گشود.

نهرو نیز در این مورد می نویسد:

آسیا و آفریقا در آن وقت ضعیف بودند و اروپا همچون حیوان درنده ای که به جان طعمه و شکار بیفتد، به این سرزمینها حمله برد. در مسابقه تشکیل امپراتوریهای استعماری، انگلستان به خاطر آنکه از نظر صنعتی پیشرفته بود و تسلط دریایی هم داشت، به آسانی مقام اول را به دست آورد.

هندوستان منبع اصلی تهیه مواد خام اولیه و نیروی کار ارزان قیمت بریتانیا بود و کشتزارهای آن به کارخانجات انگلیس بیش از سرزمین خود سود می رساند. صنایع بافندگی لانکشایر یعنی قلب انقلاب صنعتی به پنبه حاصل از مزارع هند وابسته بود و منسوجات تولیدی را نیز در بازارهای بزرگ آن سرزمین به فروش می رساند. ۶۰ درصد از کل پارچه های پنبه ای انگلستان به هند و خاور دور صادر می شد که به تنهایی ۴۵ درصد از این مقدار را به خود اختصاص می داد.

صادرات منسوجات انگلستان به هند از سال ۱۸۱۳ روند صعودی پیمود، چنان که از یک میلیون یارد در سال ۱۸۱۴ به ۵۱۰ میلیون یارد در سال ۱۸۳۰ و ۹۹۵ یارد در سال ساخت. در سال ۱۹۱۳ و مقارن با جنگ جهانی اول، صادرات پارچه های

نخی انگلستان به هند بیش از سه میلیارد یارد در سال بود.

بخش کشاورزی هند بر اساس بازارهای مصرف در انگلستان و اروپا و بنا به توصیه های آنان به زیر کشت می رفت. زمینداران و حکام هندی و انگلیسی با استفاده از سرمایه های بریتانیایی به فعالیت می پرداختند و با دریافت ۸۶ درصد از درآمد خالص زمین به عنوان اجاره بها از دهقانان به ثروت هنگفتی دست می یافتند.

محصول تریاک که در نیمه سده ۱۹م، ۴۰ درصد از کل صادرات هند را شامل می شد، با تزریق به بازارهای پرتقاضای چین، کسری موازنه تجارت انگلستان را برطرف می ساخت.

نیل، نیشکر، غله و بویژه کنف از دیگر محصولات زراعی مورد علاقه انگلستان بود. یک چهارم صادرات هند را کنف تشکیل می داد که سخت مورد نیاز کارخانجات انگلیسی بود. و عمدتاً به وسیله سرمایه داران اسکاتلندی اداره می گردید.

تولیدات صنایع هندوستان با استفاده از سرمایه گذاریهای ماوراء بحار انگلستان، کارگزاران و عدم پرداخت مالیات در بازارهای داخلی و اروپا داد و ستد می گشت. چرخه تجاری حمل کالا به هند و بالعکس سود فراوانی را نصیب تجار انگلیسی می کرد چنان که در سال ۱۹۰۰م، ۵/۳ میلیون پوند از محل درآمدهای عمومی هند و ۷/۴ میلیون پوند از خطوط راه آهن آن به دست آوردند.

تاراج و چپاول ثروتهای هندوستان، ابزاری کارآمد در پرداخت هزینه ها و کسری بودجه عمومی انگلستان بود.

هابزبام، از صاحب نظران در تاریخ امپراتوری بریتانیا، با اشاره به این موضوع می نویسد:

بدین گونه نه تنها وجوه سرمایه گذاری شده در هند، بلکه بخش عمده ای از درآمد کل سرمایه گذاری شده در خارج که تراز پرداختهای بریتانیا را در ربع آخر قرن نوزدهم از مازاد برخوردار کرد به وسیله هند فراهم آمده بود، هند به راستی گوهری بر دیهیم امپراتوری بود.

از دیدگاه نظامی، نیروی انسانی هند در بسیاری از تهاجمات استعماری بریتانیا شرکت داده می شد و به صورت مزدور در برمه، چین، ایران، اروپا، خاورمیانه و حوزه های اقیانوس هند و آرام می جنگیدند، چنان که در خلال جنگ جهانی اول،ارتش هند با ۶۷۰ هزار نیرو در چین، ایران و خلیج فارس به تحکیم موقعیت انگلیس می پرداختند.

نایب السلطنه هند در طی جنگ بین المللی دوم بدون توجه به منافع ملی و یا کسب اجازه از ملت تحت حکومت خود به دول محور اعلام جنگ نمود و بیش از دو

میلیون سرباز هندی در کنار نیروهای انگلیسی به نبرد و ویران گری پرداختند.

بیش از سی هزار نفر از نیروهای دریایی هندی، نیروی دریایی سلطنتی انگلستان را در حوزه اقیانوس هند، دریای عمان و خلیج فارس یاری می رساندند.

در خلال این نبردها، بخش اعظم تأسیسات نظامی متفقین از اروپا به هندوستان منتقل شد و در این سرزمین به تولید انواع جنگ افزار و رفع نیازمندیهای جبهه های خاور دور، شمال آفریقا و آسیای جنوب شرقی پرداختند.

بدین گونه هندوستان به منزله قلب تپنده امپراتوری مستعمراتی انگلستان عمل می کرد و مرکز ثقل سیاست خارجی، اقتصادی و نظامی آن بود و هرگونه تحولی حتی در اروپا با سنجش وضعیت هند و چگونگی تأثیر جریانات بر آن مطرح می گردید. حفظ هندوستان، بخش اصلی سیاستهای راهبردی حکومتگران انگلستان در شرق محسوب می گشت، امری که همواره به وضوح در کلام و عملکرد سیاستمداران لندن مشهود بود.

در سال ۱۸۵۵، ای. ار سی لی با اشاره به این موضوع، می نویسد:

وظیفه ما حکم می کند که هر جنبشی را در ترکیه، هر نوع تحول جدیدی را در مصر، هر اتفاقی را در ایران، برمه و یا افغانستان را با هوشیاری بسیار بالا بنگریم، زیرا ما صاحب کشور هندوستان هستیم. به همین علت ما دارای موقعیت مهمی در سیستم قدرتهای آسیایی بوده و نسبت به اوضاع و احوال کشورهایی که در مسیر راه ما از اروپا به هند قرار گرفته اند، دارای حساسیت بسیار قوی هستیم.

لرد کرزن نایب السلطنه هند و از طراحان سیاست توسعه، در این مورد می گوید:

انگلستان بدون هند امکان زیستن ندارد. در دست داشتن هند سند تعویض ناپذیری از فرمانروایی در جهان شرق است. شما نمی دانید که هند چیست. این مملکت قدرت و عظمت انگلستان را تشکیل می دهد. هر یک از ملت انگلیس، فرد به فرد باید تمام قوای خود را به کار برد تا رابطه هندوستان را با انگلستان محکم کرده و این مملکت را برای انگلستان همیشه نگاه دارد.

وینستون چرچیل وزیر دفاع و نخست وزیر انگلستان در سال ۱۹۳۰ نیز بر این مسئله تأکید نمود:

ملت انگلستان قادر نیست از تسلط بر هند دست بردارد. ما قصد نداریم از این جواهر واقعاً درخشان و گرانبها که بر تاج پادشاهی انگلستان وجود دارد و بیش از هر متملک دیگری موجب افتخار و قدرت امپراتوری بریتانیا شده است، صرف نظر کنیم. انگلستان اگر امپراتوری خود را از دست بدهد، دیگر هرگز دولت و قدرت بزرگی نخواهد بود.

از هر ده نفر انگلیسی، دو نفر زندگی شان از هندوستان تأمین می شود.

۷. سیاست استعماری انگلستان در تقابل با حاکمیت و منافع ملی ایران عصر قاجاریه در منطقه خلیج فارس و دریای عمان

مقارن با تشکیل سلسله قاجاریه، امپراتوریهای عظیم روسیه تزاری، فرانسه عصر ناپلئون و بریتانیا به منظور گسترش استعمارگریهای خود در جهان، در رقابت تنگاتنگی به سر می بردند. ایران با داشتن مجموعه شرایط ژئوپولتیک و ژئواکونومیک در مرکز توجه این دولتها قرار داشت. روسیه با هدف اشغال بخشهای شمالی، دستیابی به آبهای گرم خلیج فارس و وارد آوردن فشار هر چه بیشتر بر انگلستان با ایجاد التهاب در مرزهای هند و سرزمینهای مجاور آن بویژه ایران که دروازه ورود به آن شمرده می شد، به کشورمان توجه داشت. فرانسه پس از ناامیدی از شکست انگلستان در خاک اروپا به علت موقعیت جزیره ای و توانمند دریایی، سعی کرد با تصرف هندوستان، گلوگاه عمده بریتانیا را در آسیا خفه کند و زمینه های تضعیف آن را در قاره اروپا مهیا سازد.

بر این اساس سرزمین ایران به عنوان منطقه ای بسیار حساس در ورودی مستعمره هندوستان، به محل تمرکز سیاسی، اقتصادی و نظامی دقیق سیاستمداران دولت لندن قرار گرفت و حفظ موقعیت برتر در آن بویژه در حوزه خلیج فارس و دریای عمان که از سهل الوصول ترین راههای دسترسی به شبه قاره هند بود، بخش تفکیک ناپذیر سیاست خارجی انگلستان گردید.

چارلز بلگریو نماینده سیاسی بریتانیا در بحرین و از مهم ترین تئوریسینهای دولت لندن در پروژه ایران زدایی در منطقه خلیج فارس، با اشاره به اهمیت هندوستان و ارتباط آن با تحولات خلیج فارس می گوید:

با ظهور امپراتوری هندوستان، اهمیت خلیج فارس از یک مرکز تجاری با ایران و عربستان زیر فرمان ترکان به یک قرارگاه سیاسی و نظامی برای هندوستان تغییر یافت. با گذشت زمان خلیج فارس به طور روزافزونی به عنوان مرز شرقی هندوستان تلقی شد و به علت عدم ثبات ایران و عثمانی ما به تدریج مسئولیت تجارت، نوررسانی، نصب راهنمای شناورها و ادارات پست و تلگراف را برعهده گرفتیم و همواره مراقب بودیم تا مبادا دیگری در قلمرو ما دست به این کار بزند.

بر اساس این سیاست، انگلستان به تحکیم موقعیت برتر خود در منطقه خلیج فارس و دریای عمان پرداخت و کوشید تا با تضعیف ابزارهای قدرت ایران در این حوزه استراتژیک، استیلای خود را توسعه بخشد. سیاست انگلستان در برابر ایران عصر قاجاریه، حفظ استقلال آن بود تا از حملات خودسرانه روسیه تزاری بکاهد که همواره خطری دائمی برای سرحدات هندوستان بود و همچنین در پی تضعیف هر چه بیشتر

سیاسی، نظامی و اقتصادی تهران بود، تا در تلاش برای تهاجم مستقیم به هند و سرزمین حایل آن چون افغانستان نباشد. انعقاد پیمانهای اتحاد با ایران و یا گسستن آن، گرایش به سوی دوستان و یا دشمنان ایران با حملات نظامی و اشغال بخشهایی از خاک ایران در چارچوب این سیاست کلی قابل بررسی است.

در گزارش نایب السلطنه هندوستان به شعبه شورای هند در وزارت امور خارجه انگلستان مورخ ۲۱ دسامبر ۱۸۹۹ آمده است:

مصالح سوق الجیشی بریتانیای کبیر در ایران از نزدیکی و ارتباط صمیمانه آن کشور با هندوستان سرچشمه می گیرد و از مدتها پیش حدود هندوستان به مرزهای فعلی محدود بوده است. حال کشور ایران یک قطعه حساس و حیاتی از جهت هندوستان برای انگلستان گردیده است. اکنون که سرحدات افغانستان تحدید حدود و به وسیله بریتانیای کبیر تأمین می شود، نسبت به موقعیت ایران نمی توان به نظر بی اعتنایی نگریست، زیرا با عبور از ایران که صدها کیلومتر با بلوچستان انگلیس هم مرز می باشد و با در اختیار داشتن دریای جنوبی ایران که قابل نفوذ در دریای هند است، امکان هرگونه مخاطره ای برای انگلستان متصور است.

در گزارش دیگری از ژرژ هامیلتون وزیر امور خارجه انگلستان تأکید شده است: «ما در خلیج فارس علاقه [علائق] تجارتی زیادی داریم. ما با ایران دارای مجاورت سرحدی می باشیم که از انتهای ایالت کلات تا سواحل دریا ممتد می شود. ما با رؤسای خلیج دارای قراردادهایی می باشیم و آنها ما را به منزله یک حامی می دانند. دولت اعلی حضرت پادشاهی انگلستان، دولت ایران را هوشیار کرده است که غفلت از مصالح مشروع بریتانیای کبیر و هندوستان در بنادر خلیج و ایران جنوبی منتج به نتایج وخیم خواهد شد.

سیاست بریتانیا در قبال ایران و منطقه خلیج فارس و دریای عمان در تلگرافی از لرد لانسداون انگلیسی به هاردینگ سفیر دولت لندن در تهران در ۶ ژانویه ۱۹۰۲، چنین تشریح شده است:

دولت ایران باید تجارب صدساله داشته باشد که یکی از منظورهای اساسی ما این است که دولتی را که در ماوراء سرحدات امپراتوری هندوستان واقع است، تقویت نموده به استحکام مبانی آن بکوشیم. از طرف دیگر در جنوب ایران مجاهدات ما طی یک قرن مصروف به تحکیم یک موقعیت مهم تجاری بوده و در نتیجه یک علاقه فوق العاده ای در این قسمت ایران پیدا کرده ایم. با هیچ منطقی نمی توان تصور کرد که بریتانیای کبیر از موقعیتی که در اثر مجاهدات متمادی که چندین سال به دست آورده، صرف نظر کند و یا در مقابل مجاهدات دول دیگر برای تحلیل اولویت سیاسی در جنوب ایران ساکت بماند. دولت لندن لازم می داند هرگونه اقداماتی را که مقتضی

بداند برای حفظ مصالح بریتانیا به عمل آورد و این اقدامات به واسطه استحکامات بحری آن در آن آبها بدون هیچ مانع خواهد بود. دولت اعلی حضرت بریتانیا به خود حق می دهد که برای حفظ و حراست مصالح و منافع خود که در مخاطره واقع شده، حتی اگر لازم شود تمامیت و استقلال ایران را منظور اولیه قرار ندهد.

در ۱۷ ژانویه ۱۹۰۲ ویسکونت کرانبورن، معاون وزیر امور خارجه انگلستان در مجلس این کشور تأکید نمود:

موقعیت ما در خلیج فارس چه از نظر تجاری و چه از لحاظ سیاسی همیشه دارای یک ماهیت ویژه بوده است و دولت بریتانیا اهل تفوق و برتری بریتانیا را اساس و زیربنای سیاست خود قرار داده است و این مسئله نه به صورت تئوری و نظری، بلکه یک واقعیت است، چرا که منافع تجاری و اقتصادی ما در خلیج فارس از هر کشور دیگری بیشتر است.

لرد کرزن با اشاره به اهمیت خلیج فارس در سیاستهای راهبردی دولت لندن، می نویسد:

ایران سرزمینی است که خواه و ناخواه از سرنوشت امپراتوری انگلیس در شرق تأثیر خواهد داشت، بی اعتنایی در کار ایران یعنی از دست دادن تجارتی که هم اکنون مایه ارتزاق هزاران نفر از هم وطنان ما و افراد هندی است. توجه دوستانه در کار ایران، نتیجه اش تهیه کار بیشتر برای کشتیها و کارگران دستگاههای بافندگی انگلستان است. موقعیت جغرافیای ایران یا دامنه منافع ما در آن کشور و امنیت آینده امپراتوری خاوری ما در حال حاضر مانند هر زمان دیگری طی پنجاه سال اخیر این را برای ما غیرممکن می سازد که از آنچه در ایران رخ می دهد، سلب علاقه کنیم. این میراث مشروع گذشته است که از هر جمعیت ما را دلیل سرافرازی است.

توقعی که انگلستان دارد این است که در ازای مال و جانی که نثار نموده و امنیتی که فراهم ساخته و حافظ آن است، هیچ عامل سیاسی بیگانه حق مداخله ای را در این صحنه (خلیج فارس) نداشته باشد.

نتیجه

سیاست بریتانیا در منطقه خلیج فارس و دریای عمان تا پایان دوره قاجاریه را می توان در موارد ذیل بررسی کرد:

۱. حفاظت از مستعمره هندوستان به عنوان سیاست راهبردی انگلستان و مرکز ثقل تمامی تکاپوهای دولت لندن در مشرق زمین.

۲. حفظ استقلال ایران به عنوان عاملی برای جلوگیری از حملات لجام گسیخته روسیه

تزاری و تضعیف هر چه بیشتر تهران برای جلوگیری از تهاجم به سرحدات هندوستان.

۳. ایجاد کمربندهای امنیتی در پیرامون سرزمین هند، سیاستی که به جدایی کامل افغانستان از ایران منجر گردید.

۴. علائق اقتصادی در منطقه خلیج فارس و دریای عمان با تشکیل کمپانی هند شرقی که با صادرات گسترده بویژه پس از انقلاب صنعتی توان رقابت را از تولید کنندگان بومی سلب می کرد و تراز بازرگانی همواره به سود بازرگانان بریتانیا بود.

۵. گسترش توانمندی نظامی با استقرار پایگاه های متعدد در نیمه جنوبی و برخی جزایر شمالی خلیج فارس و حضور ثابت یگانهایی از ناوگان سلطنتی انگلیس در منطقه.

۶. انعقاد قراردادهای حمایتی، قیمومیتی و سرپرستی با شیوخ جنوب خلیج فارس که امکان اداره این مناطق را به دولت لندن می داد.

۷. استمرار سیاست و پروژه ایران زدایی در منطقه خلیج فارس با محدود نمودن افزون تر قدرت مانور سیاسی، اقتصادی و نظامی عناصر ایرانی و تلاش برای انزوای تهران.

۸. تأکید بر سیاست ایران هراسی در حوزه خلیج فارس با تلقین این موضوع که دولت تهران اهداف توسعه طلبانه داشته و در نهایت خواستار حاکمیت بر تمامی منطقه است.

۹. استفاده از ابزار نظامی و سیاست قایقهای توپدار به منظور سرکوب هرگونه تقابل با سیاست انگلیس و یا ایجاد فشار بر دولتهای منطقه بویژه ایران، امری که نقض آشکار تمامیت ارضی آن را به دنبال داشت، مانند اشغال جزیره خارک و بوشهر، در ماجرای نبرد هرات دردوران محمدشاه قاجار و عصر ناصری، حملات به بنادر ایران چون بندر لنگه به بهانه مبارزه با برده داری و استقرارکامل نیروهای انگلیسی در پهنه جنوبی در خلال جنگ بین الملل اول و یا در هم کوبیدن گروههای مخالف در رأس الخیمه در خلال مبارزه با گروههای جواسم.

۱۰. حمایت از شیوخ خلیج فارس در مورد ادعاهای آنان بر سر جزایر چهارگانه تنب کوچک، بزرگ، ابوموسی و جزیره سیری.

۱۱. تلاش برای دور کردن مجمع الجزایر بحرین از حیطه تسلط و حاکمیت ایران.

۱۲. تداوم فشار بر حکومت ایران برای تمدید قرار داد اجاره برخی از جزایر و بنادر خلیج فارس بویژه بندرعباس با حاکمان مسقط و عمان که سبب تضعیف افزون تر موقعیت آن در منطقه می گردید.

۱۳. سوءاستفاده از ضعفهای بنیادی و فراگیر اقتصادی و نظامی ایران در جزایر، بنادر و مناطق پسابندر با اعمالی چون تحریک

عناصر کلیدی سیاسی و به خصوص

بازرگانان عمده به پذیرش تابعیت انگلیسی.

۱۴. ایجاد تحریکات برای حرکتهای مرکز گریزانه و زمینه سازی برای عدم فرمانبری از فرامین دولت تهران در میان برخی از مناطق و عناصر مستعد چون گروه های بختیاری، عشیره های عرب ایرانی و شیخ خزعل، با استفاده این عناصر نفوذی انگلیسی چون هنری لایارد.

۱۵. نقض تمامیت ارضی با اشغال برخی از جزایر ایران در خلیج فارس چون ابوسعید و هنگام، ساخت و ساز نظامی و اداری در آنان بدون توجه به حق حاکمیت ایران، اخذ مجوز از دولت مرکزی و یا توجه به اعتراضات.

۱۶. تلاش برای تضعیف هر چه بیشتر نقش آفرینی ایران در حوزه خلیج فارس و دریای عمان با انجام برنامه هایی چون مبارزه با برده داری، حق تفتیش تمام ناوگان در حال فعالیت در منطقه و مبارزه با تجارت اسلحه.

۱۷. ایجاد بحرانهای مصنوعی غذایی و محاصره اقتصادی در کرانه های دریایی جنوب به منظور فشار بر گروه های مبارز با سیاستهای انگلیس در ایران به مانند دوران جنگ جهانی اول.

۱۸. تلقین این تفکر و ذهنیت در میان مردم که انگلستان به علت سوابق طولانی در منطقه خلیج فارس و دریای عمان دارای حق قیومیت و بزرگی پدرسالارگونه مشروعی می باشد.

۱۹. استقرار آرامش و ثبات در منطقه خلیج فارس و دریای عمان بر اساس منافع دولت لندن و آنچه که صلح انگلیسی خوانده می شد.

۲۰. تبدیل خلیج فارس و دریای عمان به دریای انگلیسی و ارتقای نمایندگان آن در بندر بوشهر به پادشاه بی تخت و تاج خلیج فارس که نشانگر حاکمیت نامحدود و بلامنازع دولت لندن بود.

۲۱. تأکید دولت لندن بر انجام سیاست شناور، به روز و بر اساس منافع خود در قبال حکومت تهران، بدون توجه به منافع و یا استقلال ایران؛ چون نقش آن در انعقاد قراردادهای گلستان و ترکمانچای با روسیه تزاری، ارسال سفرای متعدد سیاسی و اقتصادی، قرارداد مجمل و مفصل، قرارداد پاریس، تقسیم سرحدات شرقی ایران، قرارداد ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ و ۱۹۱۹م. ضعفهای ریشه ای ایران در ابعاد اقتصادی و نظامی، سیاست خارجی و عدم آشنایی با صحنه دیپلماسی جهانی و رویدادهای پیرامونی و ناکارآمدی مقامات از مهم ترین علل شکل گیری این فرایند بود.

۲۲. استمرار سیاست ناتوان سازی ایران در منطقه خلیج فارس و دریای عمان با تأکید بر جلوگیری از دستیابی آن به تکنولوژی جدید نظامی بویژه تأسیس نیروی دریایی.

این سیاست راهبردی از ورود استعمار بریتانیا به خلیج فارس در آغازین سالهای قرن هفدهم میلادی با دقت و شدت دنبال گردید.

۲۳. عزل و نصب ایران و مقامات در نیمه جنوبی خلیج فارس بر اساس میزان همکاری و تعامل و یا تقابل برنامه های دولت لندن.

۲۴. نقش گسترده بریتانیا در تقسیم اراضی، خطوط مرزی و سرزمینهای مورد اختلاف که عمدتاً بر اساس منافع انگلیس صورت می پذیرفت و گاه سبب ساز اختلافات و مناقشات عمده منطقه ای گردید، چون تقسیم اراضی و تعیین سرحدات شرق ایران، سیستان خارجی و داخلی و بلوچستان با افغانستان و بلوچستان انگلیس و یا تقسیم اراضی مورد اختلاف میان عراق، حجاز و نجد و کویت پس از جنگ اول جهانی که با هدایت ژنرال سرپرسی سایکس صورت گرفت.

منابع

فارسی


۱. اشپولر، برتولد، تاریخ مغول در ایران، محمود میرآفتاب، تهران، ۱۳۷۶، علمی و فرهنگی.

۲. الهی، همایون، خلیج فارس و مسائل آن، تهران، ۱۳۷۰، قومس.

۳. براون، نویل، تاریخ جهان در قرم بیستم، مرتضی کاظمی یزدی، تهران، ۱۳۷۵، پاژنگ.

۴. بیانی، شیرین، دین و دولت در ایران عهد مغول، ج ۳، تهران، ۱۳۷۵، مرکز نشر دانشگاهی.

۵. بیانی، شیرین، مغولان و حکومت ایلخانی در ایران، تهران، ۱۳۸۵، سمت.

۶. بینا، علی اکبر، «تاریخ دو هزار و پانصد ساله در خلیج فارس»، مجموعه مقالات خلیج فارس، تهران، ۱۳۶۹، وزارت امور خارجه.

۷. پری، جان روحانیون، کریم خان زند، تاریخ ایران بین سالهای ۱۷۴۷-۱۷۷۹، علی محمد ساکی، تهران، ۱۳۸۲، آسونه.

۸. پیگولوسکایا، ن. و، تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی، کریم کشاورز، ج ۲، تهران، ۱۳۴۹، انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران.

۹. تاپیتون، فرانک. ب، تاریخ اقتصادی و اجتماعی اروپا، کریم پیرحیاتی، ج ۱، تهران، ۱۳۷۵، علمی و فرهنگی.

۱۰. حکمت، علی اصغر، سرزمین هند، تهران، ۱۳۳۷، دانشگاه تهران.

۱۱. دو سرسو، سقوط شاه حسین، ولی الله شاردن، تهران، ۱۳۶۴، کتابسرا.

۱۲. ذوقی، ایرج، تاریخ روابط ایران و قدرت های بزرگ، تهران، ۱۳۶۸، پاژنگ.

۱۳. رایت، دنیس، انگلیسی ها در میان ایرانیان، لطفعلی خنجی، تهران، ۱۳۵۹، امیرکبیر.

۱۴. رابینو، لویی، دیپلماتها و کنسول های ایران و انگلیس، غلامحسین میرزاصالح، تهران، ۱۳۶۳، نشر تاریخ ایران.

۱۵. ساکس، جفری، «پیروزی امید بر وحشت، اطلاعات بازار در هند»، لیلی نوربخش، دنیای اقتصاد، ۸/۵/۱۳۸۵.

۱۶. سایکس، سرپرسی، تاریخ ایران، سید محمدتقی فخر داعی گلانی، ج ۲، تهران، ۱۳۶۸، دنیای کتاب.

۱۷. ستاندیش، جان، ایران و خلیج فارس، دورنمای گذشته و چشم انداز آینده، عبدالرضا سالار بهزادی، تهران، ۱۳۸۳، نشر نی.

۱۸. سلیمی، علی اکبر، اسناد محرمانه سیاسی یا سیاست انگلیس و روس در ایران قبل از جنگ، تهران، ۱۳۱۱، مطبعه.

۱۹. سیوری، راجرز، ایران در دوره صفوی، کامبیز عزیزی، تهران، ۱۳۶۶، سحر.

۲۰. شعبانی، رضا، تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، ج ۱، تهران، ۱۳۶۹، نوین.

۲۱. طاهری، ابوالقاسم، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس، تهران، ۱۳۸۰، علمی و فرهنگی.

۲۲. غفور، ، بوباجان و دیگران، پژوهش چند درباره هند، مجید ترابی، تهران، بی تا، میر و گوتنبرگ

۲۳. فرامرزی، احمد، کریم خان زند و خلیج فارس، به کوشش حسن فرامرزی، تهران، ۱۳۴۶، ابن سینا.

۲۴. فربد، ناصر، عصر استعمارزدایی، تهران، ۱۳۵۷، امیرکبیر.

۲۵. فلسفی، نصرالله، سیاست خارجی ایران در دوره صفویه، تهران، ۱۳۴۲، جیبی.

۲۶. فلور، ویلم، اشرف افغان بر تخت گاه اصفهان، ابوالقاسم سری، تهران، ۱۳۶۷، توس.

۲۷. فلور، ویلم، «نیروی دریایی ایران در قرن هجدهم در خلیج فارس»، عبدالله ظهیری، فصلنامه مطالعات تاریخی، سال دوم، ش ۴، شماره مسلسل ۸.

۲۸. فلور، ویلم، اختلاف تجاری ایران و هند و بازرگانی هلند در عصر افشاریان و زندیان ۱۷۱۲-۱۷۱۵، ابوالقاسم سری، تهران، ۱۳۷۱، توس.

۲۹. فلور، ویلم، هلندیان در جزیره خارک، خلیج فارس در عصر کریم خان زند، ابوالقاسم سری، تهران، ۱۳۷۱، توس.

۳۰. فلور، ویلم، «ظهور و سقوط بوشهر»، حسن زنگنه، روزنامه صدای بوشهر، ۵/۷/۱۳۸۲.

ص: ۲۴۱


۳۱. کالواکورسی، پیتر، تاریخ معاصر، سیاست جهان بعد از جنگ بزرگ، هاشم رجب زاده، تهران، ۱۳۳۹، دانشگاه تهران.

۳۲. کشمیری، محمد، «تصرف بصره به دست ایرانیان در زمان شهریاری زند»، بررسیهای تاریخی، فروردین و اردیبهشت، ۱۳۵۰، سنت پترزبورگ ۶، ش ۱.

۳۳. کراس، کالین، «چگونه امپراطوری بریتانیا به زوال گرایید»، ا. سنت پترزبورگ زندنیا، روزنامه رستاخیز، ۱/۱۰/۱۳۵۴، ۴/۱۰/۱۳۵۴، ۷/۱۰/۱۳۵۴، ۱۷/۱۰/۱۳۵۴.

۳۴. کراس، کالین، چگونه امپراطوری بریتانیا به زوال گرایید؟ زندنیا، تهران، ۱۳۶۰، ایران زمین.

۳۵. کریستال، جلیل، نفت و سیاست در خلیج فارس، ناهید سلامی، شاپور جورکش، تهران، ۱۳۷۸، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر.

۳۶. کلی، جی. بی، لشکرکشی ناپلئون به مصر و رقابت فرانسه و انگلیس در ایران، حسن زنگنه، قم، ۱۳۷۸، نشر همسایه.

۳۷. کندی، پل، ظهور و سقوط قدرتهای بزرگ، تغییرات اقتصادی و برخوردهای نظامی از سال ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ میلادی، محمود ریاضی، تهران، ۱۳۶۹، خجسته.

۳۸. گرانتوسکی، ا. آ، تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، کیخسرو کشاورزی، تهران، ۱۳۵۹، پویش.

۳۹. گروسه، رنه، امپراطوری صحرانوردان، عبدالحسین میکده، تهران، ۱۳۷۹، علمی و فرهنگی.

۴۰. لکهارت، لورنس، «تأسیس نیروی دریایی ایران»، مجله وحید، شماره ۸، س ۶، مردادماه ۱۳۴۹.

۴۱. لکهارت، لورنس، نادرشاه، مشفق همدانی، تهران، ۱۳۵۷، امیرکبیر.

۴۲. لکهارت، لورنس، «آخرین تحقیقات درباره قشون کشی نادرشاه به عمان»، نامور، سنت پترزبورگ ۳، شماره ۱۱ و ۱۲، ۱۳۱۵.

۴۳. لکهارت، لورنس، انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افاغنه در ایران، مصطفی قلی عماد، شیراز، ۱۳۶۸، نوید.

۴۴. لویمر، ج. راهنمای خلیج فارس، حسن نبوی، تهران، ۱۳۷۹، مروارید.

۴۵. مارتین، وانسا، «توقف تجارت برده و اوضاع داخلی ایران»، ایرج وفایی، تاریخ روابط خارجی، سنت پترزبورگ ۴، ش ۱۷، زمستان.

۴۶. مارموداک، مانورا، سرزمین و مردم هند، فریدون گرگانی، تهران، ۱۳۴۵، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۴۷. مشکور، محمدجواد، تاریخ ایران زمین از روزگار باستان تا انقراض قاجاریه، تهران، ۱۳۷۲، اشراقی.

۴۸. مرعشی صفوی، میرزا محمدخلیل، مجمع التواریخ در تاریخ انقراض صفویه، به اهتمام عباس اقبال، تهران، ۱۳۶۲، سنائی و طهموری، مهدی زاده، جواد، هند دیگر، تهران، ۱۳۵۷، علم.

۴۹. میراحمدی، مریم، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر صفوی، تهران، ۱۳۷۱، امیرکبیر.

۵۰. میراحمدی، مریم، دین و دولت در عصر صفوی، تهران، ۱۳۶۹، امیرکبیر.

۵۱. میرجعفری، حسین، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره تیموریان و ترکمانان، تهران، ۱۳۷۹، سمت.

۵۲. نشأت، صادق، تاریخ سیاسی خلیج فارس،تهران، ۱۳۴۴، شرکت نسبی کانون کتاب.

۵۳. نوایی، عبدالحسین، کریم خان زند، تهران، جیبی و امیرکبیر.

۵۴. نوایی، عبدالحسین، روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه، تهران، ۱۳۷۷، سمت.

۵۵. نوایی، عبدالحسین، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره صفویه، تهران، ۱۳۸۱، سمت.

۵۶. نهرو، جواهر لعل، نگاهی به تاریخ جهان، محمود تفضلی، ج ۱، تهران، ۱۳۵۰، امیرکبیر.

۵۷. ورهرام، غلامرضا، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر زند، تهران، ۱۳۶۸، معین.

۵۸. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، تاریخ روابط خارجی ایران، از ابتدای دوره صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم، تهران، ۱۳۶۹، امیرکبیر.

۵۹. هنوی، جونس، زندگی نادرشاه، اسماعیل دولتشاهی، تهران، ۱۳۸۳، علمی و فرهنگی.

۶۰. هابزبام، اریک، صنعت و امپراطوری، عبدالله کوثری، تهران، ۱۳۶۱، انتشارات ما.


لاتین


۱. Amadkhan, Shaf: ۱۹۷۸, Sources for the History of British India in the Seventeen the Century, University of Michiyan.

۲. Baladuni, Vahe. Makepea, Maryaret: ۱۹۹۸, Armenian Marchants of the Seventeen the and Early Eiyteen Centuries, American Philosophical Society.

۳. Balley, Jan: ۲۰۰۶, the Black hole, Money, Muth and Empire, London, Fiytree.

۴. Dirks, Kicholas: ۲۰۰۶, Scandal of the Empire India and the Creation of Imperial Britain .Harvard University Press

۵. Domainhelp Search: ۲۰۰۷/۱۰/۱۱, Iran-United Kingdom Relations. Domainhelp Scarch. .Com

۶. East India Company. ۱۹۰۲ and ۲۰۰۵, Letters Received by the East India Company .from its Servants in the East, S.Low Marston and Company Limited Yreat Britain

۷. Yaleresarch inc: ۱۹۹۸, Encyclopedia of Word Biography, gale Research, Volume۴.

۸. Garrett, Richard: ۱۹۷۰, Robert Clive, A. Barker.

۹. Gipson, Lawrence Henry: ۱۹۸۵, The British Empire Before the American Revolution, .Knopf

۱۰. Kelein, P.W, T. K. Ragg, theodorek. Rabb: ۱۹۹۹, Emeryenceof International Business .۱۲۰۰-۱۸۰۰, Tayla and Francis

۱۱. Lockhart, Laurence, Jackson, Peter: ۱۹۸۶. The Cambridge history of Iran, eignt .Volume, the Timurid and Safavid Period Cambridge University Press

۱۲. Manas: ۲۰۰۷/۱۱/۶, History and Politics, British India, WWW. Sscent, cla.edu.

۱۳. Manas: ۲۰۰۷/۱۱/۵, Robert Clive. www. Sschet. Ucla. Edu.

۱۴. Purchas. Samuel: ۱۹۰۵ and ۲۰۰۶, Hakytus Posthamas, Contoying a History of the .World in Sea Royages J. Maclehose and Sons University of Varying

۱۵. Partington, Norman: ۱۹۷۶, Master of Bengal, Anovel of Robert Clive of India, st. .Martins Press

۱۶. Foster, William: ۱۹۰۶ And ۲۰۰۶. The Enylisn Factories in India, ۱۶۱۸-۱۶۲۱, Clarendaon .Press

۱۷. Wikipedia: ۲۰۰۷/۹/۹, Battle of Plassey, the Free encyclopedia wikipedia.

۱۸. Wilson, Charles William: ۱۹۲۵, Robert Clive, Macmillan and Colimited.

پی نوشت ها:

۱. ۱ Edward.

۲. دین و دولت در ایران عهد مغول، ص ۹۰۵.

۳. امپراطوری صحرانوردان، ص ۶۰۵.

۴. همان، ص ۶۱۱.

۵. همان، ص ۶۱۲.

ص: ۲۴۴

۶. دین و دولت در ایران عهد مغول، صـص ۹۹۹، ۹۶۳؛ مغولـان و حکومت ایلخانی در ایران، ص ۳۱۹؛ تاریخ مغول در ایران، صص ۴۲۳۳.

۷- jefry Dolengly

۸. انگلیسی ها در میان ایرانیان، ص ۱۲؛ ایران و خلیج فارس، ص ۱۵۵.

۹. دین و دولت در ایران عهد مغول، ص ۱۰۲۴؛ تاریخ مغول در ایران، ص ۲۳۵؛ امپراطوری صحرانوردان، ص ۶۳۰.

۱۰. تاریخ ایران، ج ۲، ص ۱۸۴.

۱۱. تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره تیموریان و ترکمانان، ص ۱۸۷.

۱۲. Richard Chancellor.

۱۳. Archangelsk.

۱۴. Muscovy Company.

۱۵. Company of Merchant Adventurers (infull: mystery) And Company of Mercnant Adventurers For the Discovery of Reyions, Dominions, Islands And Places unknown).

۱۶. Sebastian Cabot.

۱۷. Sir Hugh Willaughby.

۱۸. The Free Encyclopedia Wikipedia, PP ۱-۶.

۱۹. Anthony Jenkinson.

۲۰. سیاست خارجی ایران در دوره صفویه، صص ۶ و ۱۶۵.

۲۱. تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، ص ۳۵۴؛ دیپلماتها و کنسولهای ایران و انگلیس، ص ۹؛ سیاست خارجی ایران در دوره صفویه، ص ۱۶۸.

۲۲. Thomas Aleeck.

۲۳. Richard Chenie.

۲۴. Arthur Edwards.

۲۵. Richard Wills.

۲۶. سیاست خارجی ایران در دوره صفویه، ص ۱۶۸.

۲۷. همان، ص ۱۷۲.

۲۸. Jhon Newbury.

۲۹. Ralph Fitch.

۳۰. East India Company.

۳۱. تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس، صص ۹ و ۵۸؛ ایران و خلیج فارس، ص ۱۵۵.

۳۲. دین و دولت در عصر صفوی، ص ۱۰۳.

۳۳. Sir Anthony.

۳۴ Sir Robert Sherly.

۳۵. Iran-United Kingdom relations.p.۱.

۳۶. تاریخ ایران زمین از روزگار باستان تا انقراض صفویه، ص ۲۷۵؛ سیاست خارجی ایران در دوره صفویه، صص ۳۱۸۰؛ انگلیسی ها در میان ایرانیان، ص ۱۲؛ ایران در دوره صفوی، ص ۹۴؛ تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر صفوی، ص ۱۹۲؛ روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه، صص ۱۲۱-۱۱۷؛ تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره صفویه، ص ۱۹۸.

۳۷. Sir Dormor Cotton.

۳۸. Armada: (old Spanish: Grandey Felicisima Armada, meaning "Great And Most "Fortunate Navy.

۳۹. The Free encyclopedia Wikipedia. Pp, ۱-۱۱??

۴۰. تاریخ ایران، ج ۲، صص ۲۷۷.

۴۱. Elizabeth ۱.

۴۲. Honourable.

۴۳. John Company.

۴۴. Company Bahadur.

۴۵. The Free encyclopedia Wikipedia. Pp. ۱-۱۳.

۴۶. James Lankester.

۴۷. Richard Stelle.

۴۸. John Crowther.

۴۹. تاریخ ایران، ج ۲، صص ۹-۲۶۸.

۵۰. James.

۵۱. Edward Connock.

۵۲. Levant.

۵۳. انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افاغنه در ایران، ص ۴۱۲؛ The History of British India in the Seventeen the Century, P.۸۰, ۱۰; PP. ۱۱۱.

۵۴. انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افاغنه در ایران، ص ۴۱۲؛ تاریخ ایران، ج ۲، ص ۲۶۹؛ The Cambridge History of Iran; ppxxv, xxvi, ۱۶Y pp. ۸۰-۴۹۱ pp ۲۲۰, ۴, ۶.

۵۵. انگلیسی ها در میان ایرانیان، ص ۱۲.

۵۶. تاریخ ایران، ج ۲، ص ۲۷۲.

۵۷. Pietro dellavalle.

۵۸. سیاست خارجی ایران در دوره صفویه، ص ۲۲۰؛ روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه، ص ۱۵۲.

۵۹. Tomas Barker.

۶۰۰. Edward Monox.

۶۱. تاریخ ایران، ج ۲، ص ۲۷۳.

۶۲. تاریخ ایران، ج ۲، ص ۲۷۳؛ روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه، ص ۱۵۳؛ تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر صفوی، ص ۱۹۳؛ سیاست خارجی ایران در دوره صفویه، ص ۲۲۲.

۶۳. تاریخ ایران، ج ۲، ص ۲۷۶.

۶۴. Cromwell.

۶۵. Merchant Adventurs.

۶۶. روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه، ص ۲۵۰.

۶۷. تاریخ ایران، ج ۲، ص ۲۸۱.

۶۸. William Earl of Denbigh.

۶۹. Tomas Majer.

۷۰. William Lee.

۷۱. تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر صفوی، ص ۱۹۵.

۷۲. تاریخ ایران، ج ۲، ص ۲۸۱؛ تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر صفوی، ص ۱۹۵.

۷۳. Company Marine.

ص: ۲۴۶

۷۴. Bombay Marine.

۷۵. ایران و خلیج فارس، ص ۱۷۱.

۷۶. همان.

۷۷. انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افاغنه در ایران، ص ۴۲۱.

۷۸. دیپلماتها و کنسولهای ایران و انگلیس، صص ۱۰ و ۱۱.

۷۹. انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افاغنه در ایران، ص ۴۵۹.

۸۰. همان، ص ۴۷۲.

۸۱. راهنمای خلیج فارس، ص ۲۲.

۸۲. نادرشاه، ص ۶۲ و ۵۸؛ ؟؟؛ اشرف افغان بر تخت گاه اصفهان، ص ۱۰۰.

۸۳. تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی، ج ۲، ص ۶۴۱.

۸۴. راهنمای خلیج فارس، ص ۱۶.

۸۵. تاریخ روابط خارجی ایران، از ابتدای دوره صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم، ص ۱۷۱؛ تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، ص ۴۶۳؛ زندگی نادرشاه، صص ۲۷۵-۲۶۹؛ تاریخ سیاسی خلیج فارس، صص ۲۱-۳۱۹؛ سقوط شاه حسین، ص ۱۳۱، سنت پترزبورگ ۳، صص ۱۱۶۸-۱۱۵۳؛ مجمع التواریخ در تاریخ انقراض صفویه، صص ۳ و ۳۲.

۸۶. Wodell.

۸۷. Cook.

۸۸. Patna.

۸۹. Ruperall.

۹۰. تأسیس نیروی دریایی ایران، صص ۹ و ۶۴۸.

۹۱. همان.

۹۲. فصلنامه مطالعات تاریخی، ص ۳۹۹.

۹۳. تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، ص ۴۵۸.

۹۴. فصلنامه مطالعات تاریخی، ص ۱۸.

۹۵. Willem Floor.

۹۶. همان، صص ۹۰ و ۳۸۹.

۹۷. تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی، ص ۶۵۰.

۹۸. تاریخ ایران، ج ۲، ص ۴۰۶؛ ص ۲۱۴؛ کریم خان زند و خلیج فارس، ص ۴۹؛ تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر زند، ص ۲۰۳.

۹۹. همان، ص ۶۶.

۱۰۰. کریم خان زند، تاریخ ایران بین سالهای ۱۷۴۷-۱۷۷۹، ص ۳۶۱.

۱۰۱. Lac، صدهزار.

۱۰۲. همان، صص ۳۶۹-۳۵۱.

۱۰۳. هلندیان در جزیره خارک، خلیج فارس در عصر کریم خان زند، ص ۲۱۵.

۱۰۴. John Yordon Lorimer.

۱۰۵. راهنمای خلیج فارس، ص ۵۱.

۱۰۶. اختلاف تجاری ایران و هلند و بازرگانی هلند در عصر افشاریان و زندیان، ۱۷۱۲-۱۷۱۵، ص ۲۰۴.

۱۰۷. کریم خان زند، تاریخ ایران بین سالهای ۱۷۴۷-۱۷۷۹، صص ۲۶۰-۲۵۷؛ تاریخ ایران، ج ۲، ص ۴۰۷، ص ۲۶۶؛ کریم خان زند، ص ۱۴۲؛ تصرف بصره به دست ایرانیان در زمان شهریاری زند، صص ۵ و ۹۴، ص ۴.

ص: ۲۴۷

۱۰۸. کریم خان زند، تاریخ ایران بین سالهای ۱۷۴۷-۱۷۷۹، ص ۲۳۰.

۱۰۹. راهنمای خلیج فارس، ص ۹.

۱۱۰. John, Perry.

۱۱۱. همان، ص ۷۴.

۱۱۲. سیاست خارجی ایران در دوره صفویه، ص ۱۵.

۱۱۳. همان، ص ۱۹۰

۱۱۴. Benjamin Jervis.

۱۱۵. William Bowyear.

۱۱۶. James Morley.

۱۱۷. John Beaument.

۱۱۸. Edward Yalley.

۱۱۹. Kinez.

۱۲۰. Nicolas Hankely.

۱۲۱. دیپلماتها و کنسولهای ایران و انگلیس، ص ۳۸.

۱۲۲. Thomas Stephens.

۱۲۳. St Philipe.

۱۲۴. سیاست خارجی ایران در دوره صفویه.

۱۲۵. William Hawkins.

۱۲۶ Thomas Best.

۱۲۷. Sir Thomas Roe.

۱۲۸. همان، ص ۲۰۱.

۱۲۹. Sir Robert Clive.

۱۳۰. . ؟؟؟

۱۳۱. Pelassy.

۱۳۲. Bnayiratni.

۱۳۳. Conqueror of India.

۱۳۴. پیروزی امید بر وحشت، ص ۳۳.

۱۳۵. نگاهی به تاریخ جهان، ص ۷۷۱.

۱۳۶. صنعت و امپراطوری، ص ۱۴۸.

۱۳۷. واحد طول در آمریکا و انگلیس. یارد برابر ۹۱۴۴/۰ متر است.

۱۳۸. ظهور و سقوط قدرت های بزرگ، تغییرات اقتصادی و برخوردهای نظامی از سال ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ میلادی، ص ۲۳۶.

۱۳۹. تاریخ اقتصادی و اجتماعی اروپا، ص ۲۲۰.

۱۴۰. پژوهشی چند درباره هند، ص ۴۱.

۱۴۱. پژوهشی چند درباره هند، ص ۴۵.

۱۴۲. سرزمین هند، ص ۵۴۹.

۱۴۳. نگاهی به تاریخ جهان، ص ۵۴۹.

۱۴۴. تاریخ اقتصادی و اجتماعی اروپا، ص ۶۲.

۱۴۵. صنعت و امپراطوری، ص ۱۵۱.

۱۴۶. چگونه امپراطوری بریتانیا به زوال گرائید؟، ص ۱۷؛ همان، ص ۴.

ص: ۲۴۸

۱۴۷. تاریخ معاصر، سیاست جهان بعد از جنگ بزرگ، ص ۲۱۸.

۱۴۸. تاریخ جهان در قرن بیستم، ص ۱۲۹.

۱۴۹. سرزمین هند، ص ۴۱۵.

۱۵۰. چگونه امپراطوری بریتانیا به زوال گرائید؟، ص ۱۷.

۱۵۱. I. R. Seely.

۱۵۲. خلیج فارس و مسائل آن، ص ۴۴.

۱۵۳. نگاهی به تاریخ جهان، ص ۷۳۰.

۱۵۴. سرزمین و مردم هند، ص ۱۲۱.

۱۵۵. لشکرکشی ناپلئون به مصر و رقابت فرانسه و انگلیس در ایران، ص ۲۱-۱۹.

۱۵۶. Belgrove.

۱۵۷. نفت و سیاست در خلیج فارس، ص ۳۲.

۱۵۸. عصر استعمار زدایی، ص ۱۲.

۱۵۹. Yeorye Hamilton.

۱۶۰. اسناد محرمانه سیاسی یا سیاست انگلیس و روس در ایران قبل از جنگ، ص ۱۶.

۱۶۱. Lord Lansdowne.

۱۶۲. Sir Arthur Henry Hardinge.

۱۶۳. همان، ص ۲۳.

۱۶۴. تاریخ روابط ایران و قدرت های بزرگ، ص ۱۳.

۱۶۵. انگلیسیها در میان ایرانیان، ص ۲۳، ج ۲، صص ۶۹۹، ۶۶۰، ۵۵۵.

# سیدضیاءالدین طباطبایی و انتخابات دوره چهاردهم یزد

ص: ۲۴۹

(از شکل گیری تا پایان قاجاریه)

هادی حکیمیان

زمینه سازی برای بازگشت سیدضیاءالدین طباطبایی

آنچه که انتخابات دوره چهاردهم مجلس شورای ملی در یزد را پرهیاهو ساخت، بیرون آمدن نام سیدضیاءالدین طباطبایی از صندوق بود. هر چند که انتخاب سیدضیاء از یزد با اعمال نفوذ مستقیم دولت وقت و نیز عوامل انگلیسی صورت گرفت اما انتخاب وی چندان هم بی مقدمه نبود. پدر سیدضیاء یعنی آقا سیدعلی یزدی، از آخوندهای درباری عصر قاجار و در ابتدا یکی از مخالفان سرسخت مشروطه، بعد از جریان به توپ بسته شدن مجلس به تشویق سیدضیاء که در آن زمان جوانی مشروطه خواه بود، به خیل هواداران مشروطه پیوست و حتی در جهت حمایت از مشروطه و مخالفت با محمد علی شاه با گروهی از پیروان خود چند ماهی را در حرم حضرت عبدالعظیم بست نشست. وی بعد از پایان دوران استبداد صغیر در سال ۱۲۸۸ش به هنگام انتخابات مجلس دوم به نمایندگی مردم یزد انتخاب شد اما از قبول نمایندگی و رفتن به مجلس امتناع کرد.

دیگر آنکه هشت سال بعد در ۱۸ اردیبهشت ۱۲۹۶ فرمان انتخابات مجلس چهارم به وسیله احمدشاه صادر و چند ماه بعد انتخابات برگزار شد و از جمله در این دوره سیدضیاء نیز از یزد انتخاب شد. (شجیعی، ۱۳۴۴، ص ۳۴۲) علاوه بر سیدضیاء، سید ابوالحسن حایری زاده و سیدکاظم جلیلی هم از یزد انتخاب شدند ولی به علت شرایط ناشی از جنگ جهانی اول، افتتاح مجلس چهارم تا چهار سال بعد یعنی تیرماه ۱۳۰۰ به تعویق افتاد. در روز اول تیر ۱۳۰۰، مجلس چهارم در شرایطی گشایش یافت که حدود یک ماه قبل کابینه سیدضیاء سقوط کرده و او روانه تبعید شده بود. بنابراین اعتبارنامه

سیدضیاء مسکوت مانـد و حتی اعتبار نامه عدل الملک دادگر و سلطان محمد عامری هم به علت همکاری با سید ضیاء در جریان کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ رد شد. مدتی بعد دکتر هادی طاهری به جای سیدضیاء انتخاب و به عنوان سومین نماینده مردم یزد روانه مجلس شورای ملی شد. گفتنی است پس از سقوط کابینه سیدضیاء در چهارم خرداد ۱۳۰۰ به وی مبلغ ۲۵ هزار تومان خرج سفر دادند و وی را در معیت قزاقها روانه تبعید کردند. سیدضیاء ابتدا به فرانسه، سپس به سوئیس رفت. در این سفر عفت خانم، همسر سیدضیاء و کلنل کاظم خان سیاح و برادرش نیز با همسرانشان حضور داشتند. سیدضیاء در ابتدا تصور می کرد بزودی ورق برمی گردد و دولت و ملت ایران از وی برای بازگشت به صحنه سیاست دعوت می کنند. سپس به محض ورود به سوئیس به شهر زیبای مونترو رفت و در کنار دریاچه لمان در هتل مجلل و باشکوه مونتروپالاس که مخصوص پادشاهان، امرا و میلیونرها بود اقامت گزید. به همین سبب هم خیلی زود بی پول شد. چنان که حتی کارش به جایی رسید که مجبور شد قوطی سیگار طلایش را بفروشد و اغلب چشم به راه بود تا برادرش سید علاءالدین از عایدات چاپخانه روشنایی در تهران برای او پولی بفرستد که اغلب هم این پول دیر می رسید و یا اصلاً نمی رسید و همین باعث شده بود که سید ضیاء در شرایط معیشتی بدی قرار بگیرد چنان که جمالزاده می گوید: «به چشم خود روزی او را در خیابانی از خیابانهای شهر ژنو دیدم که چند قالیچه بر روی دوش داشت و به مغازه های فرش فروشی می رفت تا بلکه جنس خود را بفروشد.» سیدضیاء در ۱۳۱۰ش از سوی امین الحسینی، مفتی اعظم فلسطین برای شرکت در کنگره مسلمین به این کشور دعوت شد. در این کنگره که شخصیتهایی نظیر محمد اقبال لاهوری، عزام پاشا، شکری قوتلی، مولوی شوکت، محمد علویه پاشا، وزیرمختار مصر و... حضور داشتند، سیدضیاء به عنوان نایب رئیس کنگره مسلمین انتخاب شد. سیدضیاء به هنگام اقامت در سوئیس هر چند که از عرصه سیاست ایران به دور افتاده بود؛ اما همچنان مورد توجه بود. چنان که در این هنگام به واسطه یکی از تجار ایرانی ساکن برلن به نام حسین دانش به ایتالیا رفت و با موسولینی دیدار کرد. در این دیدار موسولینی از سیدضیا خواست تا عده ای از جوانان ایرانی شاغل به تحصیل در آلمان را به ایتالیا بیاورد تا با کمک و مساعدت دولت ایتالیا و شخص موسولینی در ایتالیا تحصیل کنند. با این حال همکاری سیدضیا با کنگره مسلمین کماکان ادامه داشت و حتی در ۱۳۱۲ش برای رسیدگی به امور تشکیلاتی کنگره مسلمین به فلسطین رفت. اما سرانجام وی در ۱۳۱۶ش خود را از اروپا به فلسطین منتقل کرد که در این زمان تحت قیمومت انگلیس بود و با خرید چند هکتار زمین مشغول کشاورزی شد.

سیدضیاء در نزدیکی غزه، باغ بزرگی ایجاد کرد که ایرانیها به آن «حدیقه الوزیر» می گفتند. بعد از بازگشت وی به ایران، یک مباشر یزدی از باغ او نگهداری می کرد. مباشر یزدی، باغ را به چند قسمت تقسیم کرد و به هر قسمت نام یکی از شهرهای ایران را داد. سیدضیاء در مجموع بیست سال به دور از تحولات ایران گذراند؛ اما با وقوع جنگ جهانی دوم و به خطر افتادن منافع متفقین در ایران، دوباره یاد سیدضیاء در اذهان زنده شد؛ چه زمانی حامی و بعد رقیب و دشمن رضاشاه شده بود. انگلیسیها در صدد برآمدند تا در آخرین روزهای سلطنت رضاشاه، سیدضیا را به عنوان نخست وزیر به او تحمیل کنند. اولین کسی که حتی پیش از هجوم متفقین به ایران با سیدضیا وارد مذاکره شد یک مقام نظامی – امنیتی انگلیس یعنی کلنل جان تیگ بود. وی در سال ۱۹۳۹ رئیس اینتلیجنس سرویس در عراق و اکنون همین سمت را در فلسطین داشت. در اوایل اوت ۱۹۴۱ (مرداد ۱۳۲۰) طبق دستورالعمل دولت انگلیس، کلنل جان تیگ با سیدضیا در مزرعه اش در نزدیکی غزه ملاقات کرد و با قول حمایت از نخست وزیری وی توسط انگلیسیها نظرش را برای بازگشت به ایران جلب کرد.

بعد از این مقالات، سیدضیا به عنوان یکی از کاندیداهای جدی تصدی پست نخست وزیری مورد توجه انگلیسیها قرار گرفت. سرریدی ویلیام بولارد، سفیرکبیر بریتانیا در ایران طی گزارشی به وزارت امور خارجه انگلیس در ۲۴ اکتبر ۱۹۴۱، ۲ آبان ۱۳۲۰ می نویسد: «اگر ما شروع به کابینه سازی بکنیم ممکن است نظریات سفارتخانه شوروی کاملاً با ما تفاوت داشته باشد با این وصف ممکن است یافتن یک نخست وزیر فعال تر و ثابت قدم تر از فروغی ضرورت پیدا کند. در حال حاضر نامزد دیگری در این مملکت وجود ندارد. تقی زاده یا سیدضیا ممکن است مناسب باشند ولی اگر معلوم شود هر یک از این دو به وسیله ما به قدرت رسیده است فاتحه آنان خوانده خواهد شد.»

علی رغم همه تلاش انگلیسیها در سال ۱۳۲۰ شرایطی برای بازگشت سیدضیا مهیا نشد و بولارد در دوم فوریه ۱۹۴۲/۱۳ بهمن ۱۳۲۰ در گزارش محرمانه خود به وزارت امور خارجه ضمن برشمردن افرادی همچون تقی زاده، سهیلی، حسین علاء و وثوق الدوله و طرح شرایط آنها برای نخست وزیری و جای گزینی با فروغی می نویسد: «فعلاً سیدضیا طالبی ندارد که بازگشتش را توجیه کند و به نظر می رسد بیشتر ایرانیان او را از یاد برده اند.» اما انگلیسیها به این سادگی سیدضیا را رها نکرده و همچنان وی را به عنوان گزینه ای ارزشمند و قابل تأمل مدنظر داشتند.

بویژه که در این زمان حزب توده دست به فعالیت گسترده ای زده بود و هم زمان، اوج گیری حس همدلی و همراهی ایرانیان با آلمانیها منافع انگلستان را با خطر مواجه ساخته بود. همین مسائل آنان را واداشت تا روی شخص سیدضیا بیش از پیش

سرمایه گذاری کنند. در ۱۴ آوریل ۱۹۴۲/۲۵ فروردین ۱۳۲۱ بولارد، سفیرکبیر انگلستان در ایران، در نامه ای به وزیر کشور بریتانیا مقیم قاهره درباره لزوم بازگشت سیدضیا از او خواست تا در این باره اقدامات لازم را به عمل آورد. در تعقیب نامه بولارد، آدریان هولمن، کاردار سفارت انگلیس در تهران در ۳۰ ژوئن ۱۹۴۲/۹تیر ۱۳۲۱ طی نامه ای خطاب به هاپکینسون، رئیس دفتر وزیر مقیم قاهره نوشت: «من احساس می کنم که ما باید نزدیک ترین تماس ممکن را در مورد مسئله سیدضیا با هم داشته باشیم زیرا ممکن است که او در آینده ای نزدیک ارزش زیادی برای ما پیدا کند. نظر من این است که فعلاً منتظر بمانیم تا موقعیت کابینه فعلی (کابینه سهیلی) کمی بیشتر متزلزل شود. آن گاه خیلی محتاطانه ببینیم که آیا نمی توانیم مشکلاتی را که اکنون بر سر راه بازگشت او موجود است برطرف نماییم؟»

در ژوئیه ۱۹۴۲/شهریور ۱۳۲۱ کلنل جان تیگ، رئیس اینتلیجنس سرویس در فلسطین برای بار دوم در غزه با سیدضیا ملاقات کرد. سیدضیا در این زمان معتقد بود که قادر است با تشکیل سازمانهای چریکی در نقاطی از ایران که تحت اشغال متفقین نیست و او در آن نقاط نفوذی دارد، به مبارزه با عوامل نازیها در ایران بپردازد. سیدضیا به کلنل تیگ پیشنهاد داد که حتی حاضر است برای بحث و بررسی درباره این موضوع به قاهره برود و با مقامات ارشد انگلیس درباره طرح خود گفتگو کند. در این زمان S.O.E یکی از سازمانهای نظامی – امنیتی انگلیس طرحی برای سازماندهی دسته های چریکی در میان ایلات قشقایی و بختیاری در دست بررسی داشت و مایل بود که در صورت امکان از سیدضیا به عنوان رهبر و عامل تشکیلاتی استفاده کند. انگلیسیها نیز ابراز تمایل کردند در صورت اشغال ایران به وسیله آلمانیها از سیدضیا به عنوان رهبر جنبش ایران آزاد استفاده کنند. پیشنهاد بولارد، آلن چارلز ترات، دبیر قسمت شرقی سفارت و نیز رئیس سرویس اطلاعاتی انگلیس (MI-۶) که تحت پوشش کاردار سفارت انگلیس در تهران خدمت می کرد، برای مذاکره با سیدضیا مأموریت یافت. مستر ترات در ۲۴ سپتامبر ۱۹۴۲/۲مهر ۱۳۲۱ برای مذاکره با سیدضیا و آشنایی با دیدگاههای وی تهران را به مقصد بیت المقدس ترک کرد. کمیسر عالی انگلیس در فلسطین دستور داشت تا ترتیب ملاقات محرمانه ترات و سیدضیا را بدهد. قبل از این هم انگلیسیها سر و صدای زیادی درباره تشکیل کنفرانس تبلیغات جنگ در بیت المقدس به راه انداخته بودند و این مسئله پوششی بود تا هدف اصلی مسافرت ترات به بیت المقدس را مخفی نگه دارند و هدف از این سفر را صرفاً شرکت ترات در آن کنفرانس وانمود کنند.

ترات بعد از ملاقات با سیدضیا به بولارد گزارش داد که؛ «سیدضیا هنوز هم یک ایرانی وطن پرست است و مشتاق انجام خدماتی برای کشور خود می باشد و شدیداً معتقد

است به اینکه کشورش باید با انگلیسیها به هر نحو ممکن همکاری نماید.» بولارد پس از دریافت گزارش ترات درباره ملاقاتش با سیدضیا در ۶ اکتبر ۱۹۴۲/۱۴ مهر ۱۳۲۱ طی گزارشی به آنتونی ایدن، وزیر امور خارجه انگلستان نوشت: «این ملاقات برای مقصود ما بسیار مفید و قابل استفاده بوده و باعث شده است تا درباره استفاده از وجود سیدضیا در صورتی که موقعیت ایجاب نماید تصمیم روشن و قاطعی بگیریم.» بولارد در ادامه گزارش خود درباره شرایط اساسی ایران و مشکلات موجود در مورد بازگشت سیدضیا می نویسد: «در صورت سقوط کابینه فعلی ایران (کابینه قوام) ضیاء می تواند کاندیدای رضایت بخشی برای نخست وزیری ایران باشد... بدبختانه این موضوع که کاندیداتوری ضیا برای نخست وزیری مورد قبول شاه و یا سفارت شوروی قرار گیرد مورد تردید است ولی من فکر می کنم با وجود چنین مسئله ای ما باید تمام مشکلات را تا بازگشت قریب الوقوع ضیا به ایران ندیده بگیریم.»

بعد از وقایع شهریور ۱۳۲۰ علاوه بر انگلیسیها، گروهی از رجال سیاسی ایران هم به سیدضیا نامه نوشتند و او را تشویق به بازگشت نمودند چند نفر هم برای دیدار و ترغیب وی برای بازگشت، به فلسطین سفر کردند که مطرح ترین آنها مظفر فیروز بود. مظفر فیروز که رضاشاه و خانواده پهلوی را قاتلان پدرش نصرت الدوله فیروز می دانست، سعی داشت تا با آوردن سیدضیا به عنوان کسی که رقیب رضاشاه بود ارکان سلطنت پهلوی را به لرزه اندازد. مظفر فیروز در آذرماه ۱۳۲۱ به غزه رفت و دو هفته مهمان سیدضیا بود. وی در آنجا ترتیب مصاحبه ای با سیدضیا را داد. بعد از بازگشتش به تهران مدیران جراید برای چاپ این مصاحبه جنجالی به سوی او هجوم آوردند اما مظفر فیروز به سفارش خود سیدضیا، متن مصاحبه را در اختیار عباس خلیلی، مدیر روزنامه اقدام گذاشت چرا که پیش از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، عباس خلیلی از همکاران سیدضیا در روزنامه رعد بود. این مصاحبه روز پنجشنبه ۸ بهمن ۱۳۲۱ در روزنامه اقدام با تیراژی وسیع چاپ شد. سیدضیا در این مصاحبه درباره اوضاع ایران و خطرهایی که ایران را از نظر سیاسی و جغرافیایی تهدید می کرد و بویژه خطر کمونیسم و راههایی که باید برای رهایی از این خطرات در پیش گرفت، سخن گفته بود. در این روز، روزنامه فروشها در سطح شهر تهران با صدای بلند چاپ و انتشار مصاحبه جنجالی سیدضیاء را به همه اعلام می کردند، مصاحبه ای که بیش از همه خشم حزب توده و دولت شوروی را برانگیخت. در این هنگام کم کم مقدمات بازگشت سیدضیا فراهم می شد.

بولارد در چهاردهم فوریه ۱۹۴۳/۲۵ بهمن ۱۳۲۱ در گزارش خود به وزارت امور خارجه می نویسد: «به نظرم می رسد جنبشی به طرفداری از سیدضیا در حال قد برافراشتن

است که در آغاز قابل توجه نبود.»

در این زمان علاوه بر شاه، تعدادی از نمایندگان مجلس، رجال سیاسی مستقل و سفیر شوروی هم به شدت با بازگشت سیدضیا مخالف بودند.

در ۱۴ ژوئن ۱۹۴۳/۲۴ خرداد ۱۳۲۲ به دعوت حزب وطن تجمعی در تهران تشکیل شد که در آن هواداران سیدضیا شرکت کردند و در پایان مراسم قطع نامه ای صادر شد که طی آن از سیدضیا خواسته شده بود به ایران بازگردد و قدرت را به دست گیرد. انگلیسی ها این گونه با کمک دوستان خود در ایران زمینه های بازگشت سیدضیا به صفحه سیاست را چنان ماهرانه فراهم آوردند که حتی برای شاه و سفیر شوروی هم این شبهه پیش آمده بود که دولت انگلیس در این مورد نقشی نداشته است و سیدضیا به دعوت احزاب و مردم ایران به کشورش بازمی گردد. وزیرمختار امریکا در تهران نیز چندان از موضوع اطلاع نداشت ولی به درستی به نقش انگلیسیها پی برده بود. در اوت ۱۹۴۳/مرداد ۱۳۲۲ وزیرمختار امریکا طی گزارشی به وزارت خارجه امریکا نوشت که دلایل بسیاری او را متقاعد ساخته است که انگلیسیها ضیا را تحریک به بازگشت به ایران نموده اند.

اما انگلیسیها با همه تلاشی که به خرج دادند در نهایت باز هم افکار عمومی سررشته امور را در دست ایشان می دید چنان که بولارد در خاطرات خود در آستانه بازگشت سیدضیا به ایران می گوید: «موقعی که شنیدم سیدضیا قصد بازگشت به ایران دارد تا بار دیگر به امور سیاسی مشغول شود با خود اندیشیدم که بازگشت او در چنین موقعیتی اصلاً به صلاح نیست زیرا شک نداشتم او به دلیل آنکه از یک کشور تحت قیمومت انگلیس می آید مسلماً هر برنامه سیاسی که در پیش بگیرد همگان ما را به عنوان پشتوانه اقداماتش قلمداد خواهند کرد... به این ترتیب معلوم است که بازگشت سیدضیا به ایران نمی توانست هیچ ارتباطی با ما داشته باشد.»

مبارزات انتخاباتی در یزد

در اول تیر ۱۳۲۲، شاه فرمان انتخابات مجلس چهاردهم را صادر کرد و بلافاصله بعد از این بود که گروه های مختلف وارد کارزار انتخاباتی شدند. در این زمان سید علی اکبر موسوی زاده هم بعد از سالها دوری از تحولات سیاسی یزد به میدان آمد. سید علی اکبر موسوی زاده از اواخر دوره قاجار و در جریان انتخابات دوره چهارم (سال ۱۲۹۶) به عنوان یکی از لیدرهای آزادی خواهان در برابر جناح مرتجعین به سرکردگی دکتر هادی طاهری و سیدکاظم جلیلی، وارد رقابتهای سیاسی یزد شده بود. بعدها این رقابت در جریان انتخابات مجلس ششم اوج گرفت. همکاری موسوی زاده با فرخی

یزدی در انتشار روزنامه های قیام، طوفان و پیکار و نیز مبارزه با ضد رضاشاه وی را در یزد به چهره ای وجیه المله تبدیل ساخته بود. بویژه که از مرداد ۱۳۲۱ وی با بر عهده گرفتن ریاست دادگاه محاکمه متهمین شهربانی دوره رضاشاه یعنی افرادی نظیر سرپاس مختاری، پزشک احمدی و قاتلان سیدحسن مدرس و سردار اسعد بختیاری، شهرت و محبوبیتی زایدالوصف یافته بود. در این شرایط، جمعیت آزادی خواهان یزد به وسیله محمد گلشن از تجار مطرح و با محوریت شخص سید علی اکبر موسوی زاده تشکیل شد. جمعیت آزادی خواهان یزد که از همان ابتدا در مقابل گروه مرتجعین یعنی باند دکتر طاهری و سید کاظم جلیلی صف آرایی کرده بود با شعار آزادی و رفاه برای جامعه به میدان آمد. این جمعیت با صدور بیانیه هایی مردم را به فعالیت سیاسی فراخواند اما در عین حال برای جلوگیری از درگیریهای پیش بینی نشده اعلام کرد که در انتخابات شورای شهرداری که در آن زمان در حال برگزاری بود هیچ دخالتی نخواهد کرد.

موسوی زاده از اوایل تیرماه وارد یزد شد و ملاقاتهایی را با برخی تجار و رجال بانفوذ یزد آغاز نمود. در این مدت تقریباً همه مخالفان گروه مرتجعین گرد وی جمع شده بودند. او همچنین یک روز با گروه خود به دیدار آیت الله میرزا سید علی مدرس لب خندقی، مطرح ترین روحانی و مجتهد طراز اول یزد رفت. موسوی زاده در این دیدار شمه ای از طرح و برنامه و اقدامات خود را در دیوان کیفر بیان نمود و همچنین در مورد برنامه های بعدی خود از جمله درباره انتخابات سخنانی گفت. از آنجا که آیت الله لب خندقی همواره از دخالت در امور سیاسی خودداری می کرد در مورد فعالیتها و برنامه های سیاسی موسوی زاده اظهارنظری نکرد و در پایان از وی پرسید: «خوب سید علی اکبر بگو ببینم برای دینت چه کردی؟»

در روز چهارشنبه ۸ تیرماه ۱۳۲۲ ساعت ۷ بعد از ظهر در مسجد امیر چقماق میتینگی از طرف جمعیت آزادی خواهان برگزار شد و موسوی زاده با توجه به شرایط جدید حاکم بر فضای کشور به سخنرانی پرداخت و ضمن صحبتهای خود به انتقاد از دولت پرداخت و نیز برنامه های خود را برای حضور در انتخابات بیان کرد.

این میتینگ انتخاباتی با استقبال پرشور مردم یزد روبه رو شد و حتی گروهی از سران مرتجعین هم در آن شرکت داشتند. همچنین متن کامل سخنان موسوی زاده که به وسیله عده ای از تندنویسان تهیه شده بود بلافاصله در چاپخانه گلبهار چاپ و در سطح شهر منتشر شد. جالب اینکه به فاصله کوتاهی از پایان این مراسم، تلگرافی از طرف وزارت دادگستری برای موسوی زاده، رئیس دیوان کیفر رسید که به محض وصول این تلگراف نامبرده موظف است از یزد حرکت و در تهران خود را به معاونت وزارت دادگستری معرفی کند. در این تلگراف همچنین تأکید شده بود که هیچ عذر و بهانه ای

برای تأخیر احتمالی وی در اجرای این دستور پذیرفته نیست. به ناچار موسوی زاده همان شب یزد را به سوی تهران ترک کرد و البته بعدها معلوم شد که این تلگراف با اعمال نفوذ شخص دکتر طاهری و به منظور ناکام گذاشتن موسوی زاده در رسیدن به اهدافش از طرف وزارت دادگستری به یزد مخابره شده است.

با این همه نه تنها از میزان فعالیتهای جمعیت آزادی خواهان یزد پس از این ماجرا کاسته نشد بلکه گسترش هم یافت به گونه ای که جوّ ساکن و یزد بعد از قریب به بیست سال بر هم خورده بود. مستقیم، رئیس پست و تلگراف یزد در ۱۴ تیرماه ۱۳۲۲ طی تلگرافی کوتاه به وزارت پست و تلگراف در تهران اوضاع یزد را چنین گزارش می دهد: «وزارت — اخیراً در یزد کنفرانسهایی داده می شود که موجب تحقیر دولت و منجر به اغتشاش خواهد شد.» چنان که گفته شد در این زمان اختلافات کهنه آزادی خواهان یزد با گروه مرتجعین به سردستگی دکتر طاهری و سید کاظم جلیلی، یادگار اواخر دوره قاجار، از نو احیاء شده بود. احمد صدری، فرماندار یزد به عنوان بالا ـ ترین مقام مسئول در یزد هوادار جناح دکتر طاهری و جلیلی بود. صدری در مسیر ممانعت از فعالیتهای موسوی زاده و هوادارانش برآمد و علناً می گفت: «من به دستور نمایندگان مجلس (طاهری و جلیلی) پشت این میز نشسته ام و نخواهم گذاشت مخالفان این نمایندگی در حوزه مأموریت من نفوذی پیدا کنند.»

رقابتهای سیاسی یزد به عرصه مطبوعات تهران هم کشیده شد و روزنامه اقدام در ۱۶ تیرماه ذیل تیتری با عنوان «سهل ممتنع» نوشت: «کشاکشی در یزد بر پا شده، فرماندار آن دیار بدعتی ایجاد کرده که در هیچ تاریخی نظیری نداشته، ژاندارم و پاسبان مسلح برای انتخاب انجمن شهرداری آماده کرده، به دست یاران وکلاء کنونی کارت دعوت داده، سایرین را محروم نموده که بر اثر رفتار او محترمین شهر به هیجان آمده اند، تلگرافهای آنان را منتشر نمودیم، این چه وضع انتخابات و چه نحو آزادی و مقصود از این رفتار و فشار چیست؟ بنابراین باید گفت انتخاب سهل و ممتنع است. خوب و بد است. باید خوب را از بد مجزی و مجرد نمود، بدی را باید زدود و بد را باید کشت، در کیش زردشت قتل حشرات واجب آمده برای اینکه مضر کشت و زرع و مفسد زندگانی است، این حشرات موذیه (مرتجعین یزد) که به اندازه فیل و کرگدن ضخیم شده اند، باید نابود شوند که قتل آنها در نظر خردمندان شریفه دلیر به اندازه حشره تأثیر ندارد، قتل مادی و معنوی ضرورت دارد تا حیات ما از تجاوز آنان مصون شود... آزادی را به ما ذره ذره می دهند ولی حیات ما را خرمن خرمن غارت می کنند. در حریت ما، در زندگانی و سعادت و آسایش این قوم تأمل و مطالعه و تشکیل جلسه و گفتگو و تبادل رأی پرورت دارد. در جنایت و ربودن رمق ملت با سرعت تصمیم می گیرند، در عزل یک فرماندار جانی پرهیزکارند، در نصب یک پرهیزکار احتیاط می کنند! در گذرانیدن

قانون مضر عجول و بی تابند در قانون نافع و مفید مردد و حیرانند!»

در این زمان کمیسیون انتشارات جمعیت آزادی خواهان به شدت فعال بود و علاوه بر پخش اعلامیه ها و بیانیه هایی که نمایانگر سمت و سو و برنامه های این گروه بود، همواره خلاصه ای از ابار یا مطالبی را که روزنامه های تهران در مورد یزد منتشر می کردند به صورت اطلاعیه هایی چاپ و در بین مردم منتشر می نمود. از جمله در یکی از اطلاعیه های مزبور آمده بود: «روزنامه های پایتخت درباره نمایندگان یزد چه می نویسند؟ شماره ۱۳ باباشمل... یکی از آل طاهر (دکتر طاهری) و یک نفر هم دست او در شرکت بیمه مبلغی به جیب زده و بعداً به چاک زده اند و یکی از محترمین کرسی نشینان مبلغی برای مسکوت ماندن قضیه جور او را کشیده است.

بابا شمل: چیزی که عوض دارد گله ندارد. انشاءالله در انتخابات دوره چهاردهم با همان پولها این یکی جور آن یکی را می کشد و از خجالتش درمی آید.

شماره ۳۵ میهن پرستان: حقه وافور نمایان گردید. دستهایی که با قبضه شمشیر و دسته گرز آشنا بود با چوب وافور مأنوس شد.

شماره ۱۳ باباشمل: هم قطار چه چیز نمایان شد! اسلحه ای که در دست بیشتر کرسی نشینان و رجال مملکت ماست از همین رقم می باشد که از انبار مهمات مرشد جلیل (سیدکاظم جلیلی) بیرون آمده است و با همین اسلحه است که روزی افراد جور فتح نمایان می کنند.»

تقریباً از نیمه مرداد ۱۳۲۲ فرمانداری یزد آماده برگزاری انتخابات شد. در این زمان بخش نامه های وزارت کشور مبنی بر لزوم تلاش کارمندان دولت در جهت حفظ سلامت انتخابات و جلوگیری از هرگونه عملیات خلاف قانون برای توابع و بخشداری های یزد فرستاده شد. آن گاه مقدمات شروع انتخابات دوره چهاردهم مجلس در یزد فراهم شد و فرمانداری برای تشکیل انجمن نظارت بر انتخابات و تعیین اعضای اصلی و علی البدل از طبقات شش گانه دعوت به عمل آورد اما از آنجا که اکثر دعوت شدگان جزء عوامل و بعضاً وابستگان و فامیلهای نزدیک دکتر طاهری و سیدکاظم جلیلی، وکلای یزد بودند این اقدام فرمانداری با مخالفت موسوی زاده و هواداران وی روبه رو شد. در نتیجه فعالیت و پی گیریهای جمعیت آزادی خواهان یزد که گاه با مراجعه مستقیم به منزل بسیاری از مدعوین فرمانداری همراه بود در روز موعود، تنها عده کمی از مدعوین در فرمانداری حاضر شدند و در نتیجه فرمانداری مجبور شد مدتی بعد دوباره از همان مدعوین قبلی دعوت به عمل آورد. در نهایت روز ۲۹ مرداد انجمن نظارت تعیین شدند و هیأت مدیره انتخاب و پس از تعیین حوزه های فرعی، آگهی انتخابات که از طرف انجمن نظارت تهیه و چاپ شده بود در شهر و بخشهای

تابعه منتشر شد. معترضین که حامیانی هم در تهران داشتند شروع به فرستادن تلگرافهایی مبنی بر اعمال نفوذهای فرمانداری به نفع دکتر طاهری و جلیلی کردند که در مطبوعات تهران نیز چاپ می شد. در نهایت عده ای از اهالی به نشانه اعتراض به دخالتهای غیرقانونی احمد صدری (فرماندار) در تلگراف خانه تحصن کردند و به وسیله تلگراف علیه صدری اعلام جرم کردند و خواستار تعویض او شدند. کم کم مخالفتها اوج گرفت و دسته هایی دو سه هزار نفری در سطح شهر به تظاهرات پرداختند و در نتیجه این اقدامات عوامل و نزدیکان دکتر طاهری و جلیلی که چندی پیش به شدت فعال بودند مرعوب شدند و تا حدودی جو عمومی به نفع موسوی زاده برگشت. در این شرایط، وزارت کشور فردی را به نام ساری اصلان به عنوان بازرس و برای رسیدگی به شکایات معترضین روانه یزد کرد. به هنگام ورود او به یزد، جمع معترضین با هدایت و سازمان دهی جمعیت آزادی خواهان چندین بار بر ضد دکتر طاهری و جلیلی دست به تظاهرات زدند و خواستار تغییر اعضای انجمن نظارت بر انتخابات شدند که اکثریت آنان با وابستگان این دو نفر بود. در جریان این تظاهرات عده ای هنگام عبور از نزدیکی خانه فرماندار شعارهای «مرده باد فرمانده دست نشانده قانون شکن» و «مرده باد وکلای تحمیلی یزد» سر دادند. ساری اصلان که قبلاً با توصیه های دکتر طاهری و جلیلی روانه یزد شده بود با مشاهده وضع موجود بنای اعتراض به اقدامات غیرقانونی و اعمال نفوذهای صدری را نهاد و در آخرین روز حضورش در یزد جلسه فرمانداری را به حالت قهر و اعتراض ترک گفت و روانه تهران شد.

در ۸ شهریور ۱۳۲۲ سید علی اکبر موسوی زاده ک در این زمان در کانون توجهات مردم یزد بود و یکی از برندگان انتخابات به حساب می آمد و در ضمن یکی از قضات ارشد دادگستری و رئیس دیوان کیفر هم بود به جرم حمایت از آلمانیها توسط نیروهای انگلیسی دستگیر و به بازداشتگاه متفقین در اراک منتقل شد. بدین ترتیب زمینه برای انتخاب سیدضیا فراهم آمد.

از سوی دیگر سرتیپ قدر، فرمانده لشکر ۹ اصفهان، یکی از واحدهای پیاده این لشکر را با تجهیزات کامل و به فرماندهی ستوان وجدانی به بهانه تعقیب اشرار نایین و یزد با حکم مأموریت روانه این ناحیه کرد که چند روز بعد این واحد ارتش برای حفظ انتظامات شهر و در اصل برای مقابله با گروه معترضین در اختیار فرمانداری یزد قرار گرفت. این واحدها علاوه بر گروهان پادگان یزد بودند. با ورود نیروهای ارتش به معرکه، فرمانداری درصدد ارعاب و تهدید مخالفین برآمد به نحوی که عده ای از ایشان یزد را به سوی تهران ترک کردند. عده ای هم انتخابات را تحریم کردند و از سویی با توجه به وضع پیش آمده و نیز جریان دستگیری و بازداشت موسوی زاده که ۲۲ ماه

طول کشید، اکثر سران جمعیت آزادی خواهان یزد به جز چند نفر معدود همگی به سوی باند طاهری، جلیلی و سیدضیا کشیده شدند که چند روز بعد وارد بازی شد و با ایشان نه تنها سازش که همراهی و همکاری هم کردند. در این شرایط، از روز شنبه ۲ مهر دادن تعرفه و اخذ رأی در حوزه های مرکزی و فرعی آغاز شد و ظاهراً در همین روزها بود که سیدضیا هم روانه کشور شد. در روز رأی گیری عده ای سرباز با مسلسل بر پشت بام مصلای یزد (محل رأی گیری) مستقر شدند و عده ای مسلح هم در اطراف حوزه رأی گیری پاس می دادند و انتخابات تحت شرایط امنیتی و پلیسی برگزار شد.

علاوه بر این آرای یزدیها از سی تا پنجاه ریال خرید و فروش می شد. زمانی که سیدضیا در آستانه ورود به کشور بود، انتخابات یزد تمام شده بود و مشغول شمارش آرا بودند که طبق سنت نانوشته دوره های قبل، دکتر طاهری و سیدکاظم جلیلی در صدر بودند و همچنین به جای محمدحسین نواب، دیگر وکیل یزد در سالهای سلطنت رضاشاه که بعد از شهریور ۱۳۲۰ به جمعیت آزادی خواهان و دار و دسته موسوی زاده پیوسته بود، این بار قاسم هراتی، تاجر و ملّاک معروف یزدی به مدد و پشتوانه هزینه کردن مبلغ دو میلیون ریال در رده سوم قرار و مقدار زیادی از آرای وی نیز خوانده شده بود. در این هنگامه نیز سفارت انگلیس در تهران دست به کار شد. چنان که بولارد بعدها در تاریخ ۲۶ فوریه ۱۹۴۴/۶اسفند ۱۳۲۲ طی گزارشی به وزارت امور خارجه انگلیس نوشت: «شیوه ما در طول انتخابات هرگز آن نبوده است که با فهرستی از پیش تعیین شده از نمایندگان، با دولت ایران روبه رو شویم، ولی ما همیشه از طریق نخست وزیر و وزیر کشور طرف مشورت قرار گرفته ایم و نظر خودمان را به آنها و کاندیداهایی که مایل اند حداکثر سعی را برای منافع ایران انجام دهند گفته ایم. ما همچنین به مأموران کنسولگریهای خودمان دستور داده ایم که اهالی محلی را به حمایت از کاندیداهای مناسب مترقی و بیشتر محلی تشویق و ترغیب کنند.»

سفارت انگلیس همچنین در دستوری به کنسولگری کرمان، مرکز فعالیت انگلیسیها در جنوب، کنسولگری یزد به نفع سیدضیا وارد عمل شود. از سویی وزارت کشور در تلگراف رمزی به فرمانداری یزد خواستار بیرون آوردن نام سیدضیاء از صندوق انتخابات شد. مقبول الرحمن، نایب کنسول انگلیس در یزد نیز به دنبال قاسم هراتی فرستاد و گفت چون سیدضیا تازه از فلسطین آمده است و بناست بزودی نخست وزیر شود فعلاً لازم است که پایگاه و جاپایی داشته باشد و بدین ترتیب او را راضی کرد که اجازه بدهد سیدضیا در انتخابات نفر سوم شود. ضمن اینکه مقبول الرحمن قول داد که سیدضیا نمایندگی را قبول نمی کند و به محض آماده شدن شرایط برای نخست وزیری اش از نمایندگی استعفا خواهد کرد و قاسم هراتی که نفر چهارم شده

است می تواند به جای سیدضیا وارد مجلس شود. بدین ترتیب با جلب نظر قاسم هراتی آرای او را به نام سیدضیا خواندند. در نتیجه سیدضیا سوم و قاسم هراتی چهارم شد. هم زمان با این وقایع در یزد، سیدضیا از طریق مرز کرمانشاهان (احتمالاً روز ۴ یا ۵ مهرماه) وارد کشور شد. سیدضیا به سفارش مظفر فیروز در طول زمان برگزاری انتخابات کرمانشاه که اینک تحت اشغال نیروهای انگلیسی بود، وارد این منطقه شد تا هوادارانش که توسط برخی از افراد خانواده بزرگ فرمانفرماییان سازمان دهی شده بودند بتوانند ورود پیروزمندانه نخست وزیر آینده کشور را جشن بگیرند. از تهران هم نصرالله و اسدالله رشیدیان برای حمایت مالی و نیز محافظت و همراهی سید ضیا به کرمانشاه رفته بودند. طبق برنامه ریزی قبلی، گروهی از اعیان و اشراف و نیز اهالی کرمانشاه به همراه افرادی از خانواده فرمانفرماییان و نیز برادران رشیدیان تا فاصله ۳۲ کیلومتری خارج شهر برای استقبال از سیدضیا رفتند. سیدضیا در این محل سخنرانی کوتاهی ایراد کرد که با تشویق حاضران روبه رو شد. سپس روانه منزل علیرضا خان اعتضادالسلطان برادرزن عبدالحسین میرزا فرمانفرما شد. منوچهر فرمانفرماییان که خود جزء سردستگان مستقبلین بود می گوید:

آن شب سر میز شاه سیدضیا را مردی بی نهایت جذب کننده و سخنرانی چنان چیره دست یافتم که با وجود لکنت زبان آشکارش، همه ما را واداشته بود به دقت به سخنانش گوش دهیم... هنوز دور میز شام ننشسته بودیم که در زدند. خدمت کار وارد شد و تلگرامی را آورد که از نتایج انتخابات آن روز در یزد خبر می داد. با وجود آنکه سیدضیا بیشتر از بیست سال بود که به شهر خودش پانگذاشته بود و حتی اصلاً در کشور حضور نداشت، در صدر فهرست نتایج انتخابات قرار گرفته بود.

با توجه به اینکه کار شمارش آرا در یزد روز نهم مهر به پایان رسید و با در نظر گرفتن خاطرات منوچهر فرمانفرماییان باید گفت حتی پیش از پایان شمارش آرا یعنی در همان روزهای ۴ یا ۵ مهر بود که پیشاپیش خبر پیروزی سیدضیا را به وی دادند تا با خاطری مطمئن وارد تهران شود. علی رغم نقش روشن انگلیسیها در بازگشت، سپس پیروزی او در انتخابات یزد؛ اما ایشان همچنان اصرار داشتند که در این قضایا هیچ دخالتی نداشته اند. بولارد در خاطرات خود می نویسد:

ما در ایران متهم بودیم که از یکی از سیاستمداران ایرانی به نام سیدضیاءالدین طباطبایی حمایت می کنیم. در حالی که واقعاً چنین نبود ولی برای خنثی کردن و رفع این شبهه نیز کاری از دستمان برنمی آمد.

به هر روی در انتخابات یزد از مجموع ۲۷۱۹۴ ورقه تعرفه توزیع شده سیدکاظم جلیلی با ۲۵۵۷۴ رأی اول، دکتر طاهری با ۲۵۳۵۶ رأی دوم و سیدضیاءالدین

طباطبایی با ۲۱۹۱۴ رأی سوم و قاسم هراتی هم چهارم شد. پس از پایان مدت قانونی ارائه شکایات، انجمن نظارت بر انتخابات شکایات واصله را که تعداد آن هم کم نبود قانونی ندانست و ضمن تنظیم صورت مجلس و تأیید صحت جریان انتخابات، اعتبارنامه های سه نفر منتخب اول را صادر کرد. پس از پایان جریان انتخابات، فرمانداری یزد اطلاعیه ذیل را برای اطلاع اهالی منتشر کرد:

تاریخ ۲۴/۷/۲۲

علامت شیر و خورشید وزارت کشور

اداره فرمانداری یزد

آگهی

طبق ماده ۳۹ انتخابات برای اطلاع اهالی آگهی می شود

جناب آقای سید ضیاءالدین طباطبایی با ۲۱۹۱۴ رأی

آقای سید کاظم جلیلی با ۲۵۵۷۴ رأی

آقای دکتر هادی طاهری با ۲۵۳۵۶ رأی

حائز اکثریت بوده چون قبولی خودشان را به وسیله وزارت کشور اعلام داشته اند برای نمایندگی دوره چهاردهم قانون گذاری مجلس شورای ملی انتخاب و استوارنامه صادر گردید:

فرماندار یزد - صدری

انتخابات زرتشتیان یزد هم در آبان ماه همان سال برگزار شد و از ۱۶۱۹ رأی مأخوذه رستم گیو با اکثریت ۱۵۵۹ رأی از طرف زرتشتیان یزد برگزیده شد که در حقیقت همین رأی حکم پیروزی رستم گیو در انتخابات زرتشتیان کل کشور را داشت. چرا که یزد با دارا بودن بیشترین تعداد زرتشتی، نقش اصلی را در تحولات سیاسی اجتماعی این اقلیت ایفا می کرد. در کرمان هم رستم گیو از مجموع ۷۴۹ رأی مأخوذه ۷۳۹ رأی به دست آورد. در تهران نیز وی از مجموع ۳۵۴ رأی اخذ شده ۳۱۹ رأی را به خود اختصاص داد. علاوه بر اینها در شیراز هم فرد مزبور از مجموع ۲۶ رأی اخذ شده ۲۵ رأی داشت و در کل؛ رستم گیو با اکثریت ۲۶۴۲ رأی، که بیش از نیمی از آن را مرهون زرتشتیان یزد بود، به عنوان نماینده زرتشتیان ایران راهی مجلس شد.

بازتابهای انتخابات یزد در مرکز

سیدضیا در روز ۷ مهر ۱۳۲۲ در میان استقبال عده ای از هوادارانش و نیز گروهی از رجال سیاسی و رؤسای ادارات تهران که وی را نخست وزیر بعدی می دانستند وارد

تهران شد. در این روز کاروانی از اتومبیلهای شیک و گران قیمت برای استقبال سیدضیا در تهران به راه افتاد.

خبرگزاری رویتر ضمن اعلام خبر ورود سیدضیا به تهران گفت: «مدتی است که پیشنهادهایی به وی شده که به ایران بازگردد و مقام نخست وزیری را اشغال کند. تمام روزنامه ها خبر بازگشت او را به خط درشت نگاشته و به تمجید و تحسین وی پرداخته و برخی نیز نوشته اند که آقای سیدضیاء الدین طباطبایی همواره بین هم میهنان خویش دمکرات تمام عیار بوده و علاقه تام و تمامی نسبت به متفقین دارد.»

سیدضیا در همان روز ورود به تهران ساعت ۵/۶ عصر به دیدار شاه رفت و در این دیدار دو ساعته به او اطمینان داد که هیچ گونه داعیه زمامداری ندارد و تنها به قصد خدمت به کشور و پاسخ به عواطف مردم یزد که او را به نمایندگی برگزیده اند به تهران بازگشته است. سیدضیا در خانه ای مجلل واقع در فیشرآباد از طرف رضا صراف زاده، تاجر معروف یزدی به وی اهدا شده بود، سکونت یافت. این خانه که در و پنجره ها و تمام نمای بیرونی و حتی وسایل داخلی و مبلمان آن هم به رنگ سبز درآمده بود تا ضمن تأکید بر سیادت صاحبخانه به وی نوعی قداست هم بدهد به کاخ سبز یا قصر الخضراء شهرت یافت و از همان روز نخست هر روز دسته دسته مریدان سیدضیا در این خانه به دیدار وی می رفتند و در روز ۸ مهرماه، سهیلی نخست وزیر هم به دیدار وی رفت. چه بسا برخی ویژگیهای شخصیتی سیدضیا بود که باعث شد تا گروه زیادی از رجال سیاسی بر گرد وی جمع شوند. چنان که جمالزاده در این باره می گوید: «به اصطلاح فرنگی ها، سید تریبون و سر دسته حزب و علمدار حزب خلق شده بود.»

پس از بازگشت سیدضیا بلافاصله حزب توده علیه وی موضع گرفت و میتینگ عظیمی در میدان سنگلج بر ضد او برپا نمود که بین طرفداران سیدضیا و هواداران حزب توده درگیری شدیدی رخ داد. با بازگشت سیدضیا به ایران عده زیادی از جمله تعدادی از تجار و بازرگانان یزدی از قبیل محمد هراتی، رضا صراف زاده و حتی ارباب مهدی یزدی اطراف وی را گرفتند و منابع مالی او و بعدها منابع مالی حزب اراده ملی را تأمین کردند. بر سر تصویب اعتبارنامه سیدضیا هم از همان ابتدا درگیریهایی بین طرفین ایجاد شد. در ۷ دی ماه سهیلی، نخست وزیر در اطلاعیه ای اعلام کرد که مجلس چهاردهم اول بهمن افتتاح خواهد شد. اما برای این کار موانع عمده ای بود چرا که شمارش آرای تهران هنوز تمام نشده و از سویی انتخابات تبریز هم به علت پاره ای مشکلات از جمله شبهه تقلب از آذرماه به حالت تعلیق درآمده بود.

در این شرایط عده ای از نمایندگان عمدتاً هوادار سیاست انگلیس در ایران درصدد بودند که دکتر هادی طاهری، وکیل یزد را به ریاست مجلس انتخاب کنند و تا قبل از

حضور وکلای تهران که تعدادی چهره های ملی و مخالف انگلیس هم در میانشان بود و نیز وکلای آذربایجان که گمان می رفت تعدادی از آنها عضو حزب توده باشند، اعتبارنامه های خود و بویژه اعتبارنامه سیدضیا را تصویب کنند. در برخی مجامع سیاسی چنین شایع شده بود که نمایندگان مذکور می خواهند اعتبارنامه تعدادی از وکلای توده ای را رد کنند و زمام مجلس را به دست سیدضیا بسپارند. همین مسئله باعث نگرانی شاه، برخی سیاستمدارانی که در زمان نخست وزیری سیدضیا به دستور وی بازداشت شده بودند و نیز هول و هراس سفیر شوروی و حزب توده شده بود. از این رو تعدادی از وکلای توده ای به بهانه مسافرت، از تهران خارج شدند تا مجلس را از اکثریت بیندازند. در نتیجه افتتاح مجلس به اسفندماه موکول شد.

در این میان شمارش آرای تهران در ۱۵ بهمن ماه پایان یافت و دکتر محمد مصدق یکی از مخالفان سیدضیا در صدر فهرست تهران جای گرفت. در ۶ اسفند مجلس گشایش یافت و پرونده انتخابات یزد برای بررسی به شعبه سوم مجلس رفت که پس از رسیدگی، این شعبه شکایات واصله به روند انتخابات یزد را غیرقانونی دانست و صحت آن را تأیید کرد.

اعتبارنامه های دکتر طاهری، سید کاظم جلیلی و رستم گیو در روز یکشنبه ۱۴ اسفند ۱۳۲۲ مطرح و با اکثریت آرا تصویب شد؛ اما به هنگام طرح اعتبارنامه سیدضیا، کسانی چون تقی فداکار و دکتر رضا رادمنش از طرف فراکسیون حزب توده و نیز دکتر مصدق مخالفت خود را با آن اعلام کردند که بدین ترتیب طرح اعتبارنامه سیدضیا به جلسات بعد موکول شد. لازم به ذکر است پیش از این جمع کثیری از مخالفان سیدضیا به دکتر مصدق متوسل شده بودند و از جمله تعدادی از جوانان و دانشجویان یزدی مقیم تهران ضمن شرح جریانات انتخابات یزد مدارکی را مبنی بر تقلب و چگونگی اعلام نام سیدضیاء به وی عرضه کردند و ضمن شرحی از اجحافات وکلای تحمیلی یزد، خواستار مخالفت با اعتبارنامه سیدضیا شده بودند.

روزنامه رهبر ارگان رسمی حزب توده هم در روز ۱۴ اسفند، همان روزی که بنا بود اعتبارنامه سیدضیا در مجلس مطرح شود، تیتر اصلی خود را چنین انتخاب کرد: «بزرگ ترین ننگ تاریخ در دوره دمکراسی وکالت سیدضیا است.»

در طی این مدت انگلیسیها به شدت نگران مخالفت با اعتبارنامه سیدضیا در مجلس بودند. بولارد در ۲۱ ژانویه ۱۹۴۴/۳۰ دی ۱۳۲۲ طی گزارشی می نویسد: «اعتبارنامه نمایندگان به وسیله کل مجلس مورد بررسی قرار می گیرد و اگر این کار جدی گرفته می شد عده بسیار معدودی بر جای می ماند، ولی امر محتمل این است که آنها با یکدیگر تبانی می کنند که چیزی نگویند هر چند می شنوم مقامات بیشتر نگران رد اعتبارنامه مردی (سیدضیا)

هستند که گفته می شود هم درستکار است و هم لایق و نترس. مردی که در ایران حکم سیمرغ و کیمیا را دارد و احتمالاً موی دماغ جماعت راحت طلب قدیمی خواهد شد.

در جلسه سه شنبه ۱۶ اسفند ۱۳۲۲ مجلس شورای ملی، دکتر مصدق ابتدا از رادمنش و فداکار خواست شکایت خود را پس بگیرند تا مخالفت وی با سیدضیا به حزب توده نسبت داده نشود. همچنین مصدق گفت دفاع از وطن واجب کفایی است و هنگامی که یک نفر داوطلب شد تکلیف از دیگران ساقط می شود. بدین ترتیب دکتر مصدق یک تنه به مخالفت با سیدضیا برخاست. مصدق ضمن نطق خود حقایقی را پیرامون وابستگی سیدضیا به انگلستان و نیز نقش غیرقابل انکار وی در کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ بیان کرد. سپس نحوه انتخاب او را از یزد زیرسئوال برد و گفت: «اهالی یزد که کاغذ و تلگراف تا آنجا چند روز لااقل می رسد از ورود آقا چطور مستحضر شدند و آقا را که بعد از ۲۲ سال نسیاً منسیاً بوده از روی چه نظر انتخاب نمودند؟ فقط یزدی بودن که برای مدرک انتخاب کافی نیست. من اهل آشتیان هستم و از آشتیان یک رأی هم ندارم. از خواص آقا شنیده شد که دو میلیون تومان اهالی یزد برای تشکیلات حزبی آقا داده اند. یزدیها هم این تمول را از کجا آورده اند و این سخاوت محیرالعقول را برای چه به خرج داده اند؟»

ادامه نطق مصدق به روز بعد موکول شد و او در ادامه صحبتهایش ضمن ذکر سابقه سیدضیا وی را دارای مأموریت جدیدی دانست و گفت: «طرز ورود آقا بعد از ۲۲ سال به ایران و اینکه فوراً از یزد انتخاب شدند ثابت می کند که آقا باز هم برای کاری مأمور هستند. بسیار جای تأسف است که وعده های سهیلی و تدین راجع به عدم دخالت در انتخابات لباس عمل نپوشید. در هر کجا هم که تحت نفوذ واقع نشدند انتقادات بسیار نمودند و ناموس مملکت را به باد دادند. ای کاش این قبیل اشخاص یک روز اگر می شد شاگرد دبستان سید یزدی بودند. شخص متوفی نقل می کرد که در زمان صدارت حاج میرزا حسین خان سپهسالار به امر ناصرالدین شاه کسی را می بردند بکشند در جواب سئوال سپهسالار گفتند که سید یزدی سارق است که از خانه ظهیرالدوله اشیاء مهمی سرقت کرده است. سپهسالار او را خواست و گفت که چون تو اولاد رسولی توبه کن تا نزد شاه از تو شفاعت کنم. سید یزدی گفت من دزدم ولی راستگو و صدیقم و تاکنون با کسی عهدی ننموده ام که از آن تخلف نمایم من از مرگ هراسی ندارم من می خواهم کشته شوم و کسی را به دروغ امیدوار نکنم، من به درستی و راستی ایمان دارم و خود را فدای عقیده می نمایم من نمی توانم عهدی ببندم که به عهد وفا ننمایم. هر قدر سپهسالار اصرار نمود اظهار ندامت نکرد. ای کاش می گفت گوش دروغ گو را باید برید تا صورتاً هم مصداق حقیقی و من یشابه أبه فما ظلم باشد.»

مصدق صلاحیت سیدضیا را برای نمایندگی مجلس رد کرد و او را جاده صاف کن

دیکتاتوری عهد رضاخان دانست. بعد از پایان نطق دکتر مصدق، نقابت یکی از نمایندگان مجلس به دفاع از سیدضیا پرداخت و برخی اقدامات کابینه سیدضیا مثل اولین قرارداد با دولت شوروی، الغای کاپیتولاسیون و... را برشمرد. نقابت در مورد حمایت یزدیها و پولی که توسط برخی از آنها برای سیدضیا خرج شده بود در جواب دکتر مصدق گفت: «فرمودند یزدیها این تمول را از کجا آورده اند که با هم در امور مالی کمک بکنند. بنده تصور نمی کنم که اینها محتاج به جواب باشد فقط این را باید عرض کنم، البته شهر یزد و کرمان یا جای دیگر با داشتن زراعت و تجارت، مخصوصاً یزدیها که فوق العاده در هوش و ذکاوت و پشت کار و همه چیز معروف هستند البته می توانند نسبت به یک کسی که عقیده دارند ثروتی جمع آوری کنند.»

پس از آن سیدضیا به دفاع از خود پراخت و ضمن شرح سوابق خود در صدر مشروطیت گفت: «پس از ورود من به ایران، در تهران شنیدم اهالی یزد مرا به سمت وکالت مجلس شورای ملی انتخاب کرده اند. تعجب کردم زیرا چنانچه عرض کردم قصد اشغال مقاماتی را نداشتم. گفتم بعد از ۲۳ سال می روم ایران مملکت محنت زده خود را ببینم اگر توانستم خدمتی می کنم اگر نتوانستم خدمتی بکنم یا در ایران می مانم یا چنانچه ۲۳ سال از این مملکت دور بودم باز هم مراجعت می کنم، خبر وکالت بنده از یزد مرا تکان داد و نمی خواستم قبول کنم زیرا به کسی ننوشته بودم و از هیچ یک از رفقا و دوستان خودم یا اهالی یزد تقاضا نکرده بودم در همین حال دچار یک محذوری شدم و آن این بود که ۳۲ سال قبل اهالی یزد پدر مرا به سمت وکالت مجلس شورای ملی انتخاب کردند. ۲۴ سال پیش هم خود من وکیل شدم که وقایع کودتا پیش آمد. این مرتبه سوم بود، اخلاقاً نمی توانستم به اهالی یزد بگویم که من شانه خود را از زیر بار مسئولیت خالی می کنم. اصرار اهالی یزد و تلگرافات متولی که به من مخابره کردند و اصرار دوستان باعث شد که من وکالت را قبول کنم.»

همچنین سیدضیا خود را از کلیه اقدامات انجام شده در دوره سلطنت پهلوی مبرّا دانست و گفت من در تمام این مدت در خارج از کشور بودم. علاوه بر این درباره کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ با انکار نقش انگلیسیها خطاب به مصدق گفت: «خیر آقا! این کودتای انگلیسی نبود، انگلیسیها پیش بین هستند — انگلیسیها سیاست سه ماهه ندارند — اگر انگلستان می خواست سیاست سه ماهه داشته باشد کار انگلستان چند قرن پیش مثل کار امروز ما شده بود. نه خیر، این یک کودتای انگلیسی نبود. (دکتر مصدق: پس چه بود؟) فداکاری سیدضیاءالدین بود. حال این اقرارات من شما را قانع نکرد حقایق دیگری هست که نگفتم و نمی گویم. اگر می خواهید بدانید محکمه علیای عدالت ملی را تشکیل دهید من برای محاکمه حاضر هستم. من مسئولیت مسبب بودن وقایع سوم حوت را به عهده می گیرم.»

پس از رأی گیری مخفی از ۸۶ نفر عده حاضرین ۵۷ نفر به اعتبارنامه سیدضیا رأی

مثبت دادنـد و اعتبارنامه وی با اکثریت او را واداشت تا بعـد از تصویب اعتبارنامه وی با اکثریت آرا تأیید شد. دمکرات منشـی دکتر مصدق او را واداشت تا بعد از تصویب اعتبارنامه سیدضـیا به عنوان نخستین فرد با او روبوسـی کرد و به او تبریک گفت. هر چنـد که به ظـاهر بحث نماینـدگی سیدضـیا در مجامع داخلی ایران پایان یافت اما درگیری بین انگلسـتان و شوروی در این مورد همچنـان ادامه داشت. بولارد در ۱۸ فوریه ۱۹۴۵/۲۹بهمن ۱۳۲۳ خطـاب به سـفیرکبیر شـوروی در ایران که سیدضـیا را عامل بریتانیا می دانست نوشت: «در ایران که ایرانی نمی توانـد آب بخورد بـدون آنکه متهم نشود تحت نفوذ انگلیس یا روس یا امریکا یا قدرت خارجی دیگر عمل می کند، اغلب گفته می شود دولت انگلستان سیدضیا را به ایران آورد. از قضا این اتهام نادرست است.» بدین ترتیب با انتخاب سیدضیا از یزد، صف آرایی شمال و جنوب در کشور پدید آمد.

منابع

۱. اسناد و دیدگاهها (حزب توده ایران از آغاز پیدایی تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷)، بی جا، حزب توده، ۱۳۶۰.

۲. بولارد، ریـدر ویلیـام، خـاطرات سرریدر ویلیـام بولارد، سـفیرکبیر انگلسـتان در ایران (نـامه های خصوصـی و گزارشـهای محرمانه)، ترجمه غلامحسین میرزا صالح، چ دوم، تهران، طرح نو، ۱۳۷۸.

۳. بولارد، ریدر – کلارمونت، اسکراین، شترها باید بروند، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، نشر نو، ۱۳۶۲.

۴. تشکری بافقی، علی اکبر، مشروطیت در یزد، تهران، مرکز یزدشناسی، ۱۳۷۷.

۵. جامی، گذشته چراغ راه آینده است، ویرایش دوم، تهران، ققنوس، ۱۳۷۷.

۶. جمالزاده، سـید محمدعلی، خاطرات سـید محمدعلی جمالزاده، به کوشـش ایرج افشار و علی دهباشی، تهران، شهاب ثاقب، سخن، ۱۳۷۸.

۷. ذوقی، ایرج، ایران و قدرت های بزرگ در جنگ جهانی دوم، تهران، پاژنگ، ۱۳۶۷.

۸. رسولی پور، مرتضی، نگاهی از درون (خاطرات سیاسی دکتر جواد صدر)، تهران، علم، ۱۳۸۱.

۹. سیف پور فاطمی، نصرالله، گزند روزگار، تهران، شیرازه، ۱۳۷۹.

۱۰. شـجیعی، زهرا، نماینـدگان مجلس شـورای ملی در بیسـت و یـک دوره قـانون گـذاری، تهران، دانشـگاه تهران، مؤسسـه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۴.

۱۱. صفایی، ابراهیم، پنجاه خاطره از پنجاه سال، تهران، بی نا، ۱۳۷۱.

۱۲. صفایی، ابراهیم، خاطره های تاریخی، تهران، کتاب سرا، ۱۳۶۸.

ص: ۲۶۷


۱۳. فرمانفرماییان، منوچهر، خون و نفت (خاطرات یک شاهزاده ایرانی)، ترجمه مهدی حقیقت خواه، تهران، ققنوس، ۱۳۷۷.

۱۴. کی استوان، حسین، سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم، چ دوم، بی جا، مصدق، ۱۳۵۵.

۱۵. گلشن، جلال، یزد دیروز، قم، صحیفه خرد، ۱۳۸۴.

۱۶. مجموعه اسناد یزد، ج سوم، یزد، بنیاد ریحانه الرسول، ۱۳۸۰.

۱۷. مکی، حسین، تاریخ بیست ساله ایران، ج هشتم، چ اول، تهران، علمی، ۱۳۶۴.

۱۸. موسوی زاده، جهانگیر، محاکمه (رضاشاه در برابر تاریخ)، ج دوم، تهران، موسوی زاده، ۱۳۸۰.

۱۹. مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (جستارهایی از تاریخ معاصر ایران)، ج دوم، چ هفتم، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۴.

۲۰. میرحسینی، محمدحسن، خاطرات سعیدی فیروزآبادی، یزد، دانشگاه یزد، ۱۳۸۳.


مقالات


۱. اندرمانی زاده، جلال، اسنادی از انتخابات در ایران (عصر قاجار و پهلوی)، مجله تاریخ معاصر ایران، سال سوم، شماره ۱۲، زمستان ۱۳۷۸.

۲. مکی، حسین، انتخابات آزاد یزد! دکتر طاهری و سیدکاظم و سید ضیاءالدین چگونه انتخاب شدند؟، روزنامه رهبر، سال اول، شماره ۱۴۵، مورخ ۲۴/۷/۱۳۲۲.

۳. هاشم زاده محمدیه، عباس، آقا سیدعلی علوی یزدی و انقلاب مشروطه، کاوش نامه علوم انسانی دانشگاه یزد، شماره اول، پاییز و زمستان ۱۳۷۹.


پایان نامه


۱. هاشم زاده محمدیه، عباس، زندگانی سیاسی و آثار سیدضیاءالدین طباطبایی یزدی، پایان نامه کارشناسی ارشد، گروه تاریخ، دانشگاه فردوسی مشهد، نیم سال دوم تحصیلی ۱۳۷۰-۱۳۶۹.


روزنامه ها


۱. روزنامه اقدام، شماره ۱۶۶، مورخ ۸/۱۱/۱۳۲۱

۲. روزنامه اقدام، شماره ۲۵۷، مورخ ۱۶/۴/۱۳۲۲

۳. روزنامه رهبر یزد، سال اول، شماره ۱۰، مورخ ۱۱/۷/۱۳۲۵

۴. روزنامه رهبر، سال اول، شماره ۱۴۲، مورخ ۲۰/۷/۱۳۲۲

ص: ۲۶۸

۵. روزنامه رهبر، سال دوم، شماره ۲۳۸، مورخ ۱۴/۱۲/۱۳۲۲

۶. مذاکرات مجلس دوره چهاردهم، مورخ ۱۴/۱۲/۱۳۲۲

۷. مذاکرات مجلس دوره چهاردهم، مورخ ۱۶/۱۲/۱۳۲۲

۸. مذاکرات مجلس دوره چهاردهم، مورخ ۱۷/۱۲/۱۳۲۲

اسناد

۱. آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران

۲. آرشیو سازمان اسناد ملی یزد

منابع شفاهی

۱. آرشیو شفاهی سازمان اسناد ملی یزد: مصاحبه با بمانعلی حُسنی (روزنامه نگار و فعال سیاسی یزد در دهه های بیست و سی)

۲. مصاحبه با حسین بشارت (از مطلعین تاریخ و تحولات سیاسی یزد)

پی نوشت ها:

۱. آقا هاشم زاده محمدیه، عباس، «آقا سیدعلی علوی یزدی و انقلاب مشروطه»، کاوش نامه علوم انسانی دانشگاه یزد، شماره اول، پاییز و زمستان ۱۳۷۹، صص ۵ و ۱۰۴.

۲. تشکری بافقی، علی اکبر، مشروطیت در یزد، تهران، مرکز یزدشناسی، ۱۳۷۷، ص ۱۳۰.

۳. جمالزاده، سید محمدعلی، خاطرات سید محمدعلی جمالزاده، به کوشش ایرج افشار و علی دهباشی، تهران، شهاب ثاقب، سخن، ۱۳۷۸، صص ۶ و ۲۳۵.

۴. همان، صص ۵-۲۴۳.

۵. هاشم زاده محمدیه، عباس، زندگانی سیاسی و آثار سیدضیاءالدین طباطبایی یزدی، پایان نامه کارشناسی ارشد، گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد، ۷۰-۱۳۶۹، صص ۹ و ۲۰۸.

۶. خاطرات جمالزاده، صص ۸ و ۲۴۷.

۷. زندگانی سیاسی و آثار سیدضیاء، صص ۲ و ۲۱۱.

۸. رسولی پور، مرتضی، نگاهی از درون (خاطرات سیاسی دکتر جواد صدر)، تهران،علم، ۱۳۸۱، صص ۱۶۹ و ۱۷۰.

۹. مکی، حسین، تاریخ بیست ساله ایران، ج هشتم، چ اول، تهران، علمی، ۱۳۶۴، ص ۱۰۷.

۱۰. فردوست، حسین، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج دوم، چ هفتم، اطلاعات، ۱۳۷۴، ص ۴۸.

۱۱. ذوقی، ایرج، ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ جهانی دوم، تهران، پاژنگ، ۱۳۶۷، ص ۹۲.

۱۲. بولارد، ریدر ویلیام، خاطرات سرریدر بولارد، سفیرکبیر انگلستان در ایران، ترجمه میرزا صالح،چ دوم، تهران، طرح نو، ۱۳۷۸، ص ۱۴۰.

۱۳. همان، ص ۱۷۲.

۱۴. ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ جهانی دوم، ص ۹۳.

۱۵. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ص ۴۷.

ص: ۲۶۹

۱۶. ایران و قدرتهای بزرگ...، ص ۹۴.

۱۷. همان، ص ۹۵.

۱۸. صفایی، ابراهیم، پنجاه خاطره از پنجاه سال، تهران، بی نا، ۱۳۷۱، ص ۱۲۹.

۱۹. روزنامه اقدام، شماره ۱۶۶، ۱۸/۱۱/۱۳۲۱.

۲۰. خاطرات بولارد، ص ۲۴۸.

۲۱. ایران و قدرتهای بزرگ، ص ۹۲.

۲۲. همان، ص ۹۶.

۲۳. بولارد، ریدر، اسکراین کلارمونت، شترها باید بروند، ترجمه ابوترابیان، تهران، نشر نو، ۱۳۶۲، ص ۱۱۰.

۲۴. مشروطیت در یزد، ص ۱۲۸.

۲۵. آرشیو شفاهی سازمان اسناد ملی یزد، مصاحبه با بمانعلی حسنی

۲۶. یزد، بنیاد ریحانه الرسول، ۱۳۸۰.سند شماره ۸

۲۷. گلشن، جلال، یزد دیروز، قم، صحیفه فرد، ۱۳۸۴، ص ۲۹۷.

۲۸. مجموعه اسناد یزد، ج ۳، یزد، بنیاد ریحانهالرسول، ۱۳۸۰، سند شماره ۸

۲۹. یزد دیروز، صص ۸ و ۲۹۷.

۳۰. آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران سند شماره ۳۱۰ ۲۵/۴/۹/۳

۳۱. روزنامه رهبر یزد، شماره ۱۰، ص ۳.

۳۲. روزنامه اقدام، شماره ۲۵۷

۳۳. مجموعه اسناد یزد، ج ۳، شماره ۱۴.

۳۴. آرشیو سازمان اسناد ملی یزد، سند شماره ۲۲۹۱۹، ۳۳

۳۵. آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، سند شماره ۲۹۳ ۱/۱۰۹/۴۴

۳۶. روزنامه رهبر، شماره ۱۴۵، ص ۲.

۳۷. موسوی زاده، جهانگیر، محاکمه (رضاشاه در برابر تاریخ)، ج دوم، تهران، موسوی زاده، ۱۳۸۰، ص ۱۱۹۱.

۳۸. موسوی زاده، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۱۹۱.

۳۹. اسناد و دیدگاهها، ص ۵۹.

۴۰. روزنامه رهبر، شماره ۱۴۵، ص ۲.

۴۱. همان، ۱۴۲، ص ۲.

۴۲. میرحسینی، محمدحسن، خاطرات سعیدی فیروزآبادی، یزد، دانشگاه یزد، ۱۳۸۳، ص ۲۶.

۴۳. خاطرات بولارد، ص ۳۴۲.

۴۴. کنسولگری یزد تابع کنسولگری کرمان بود.

۴۵. خاطرات سعیدی فیروزآبادی، ص ۲۶.

۴۶. مصاحبه با حسین بشارت، از مطلعین تاریخ تحولات سیاسی یزد.

۴۷. فرمانفرماییان، منوچهر، خون و نفت، ترجمه مهدی حقیقت خواه، تهران، ققنوس، ۱۳۷۷، صص ۵ و ۱۸۴.

۴۸. شترها باید بروند، ص ۱۰۹.

۴۹. مذاکرات مجلس دوره چهاردهم، مورخ ۱۴/۱۲/۱۳۲۲، ص ۱۰.

۵۰. آرشیو سازمان اسناد ملی یزد، سند شماره ۳۹۴۷

۵۱. مذاکرات مجلس دوره چهاردهم، مورخ ۱۴/۱۲/۱۳۲۲، ص ۱۵.

۵۲. اسناد و دیدگاهها، ص ۵۸.

۵۳. جامی، گذشته چراغ راه آینده، ویرایش دوم، تهران، ققنوس، ۱۳۷۷، ص ۱۷۵.

۵۴. صفایی، ابراهیم، خاطره های تاریخی، تهران، کتابسرا، ۱۳۶۸، صص ۸ و ۲۱۷.

۵۵. خاطرات جمالزاده، ص ۲۴۹.

۵۶. جامی، ۱۳۷۷، ص ۱۷۵.

۵۷. سیف پور فاطمی، نصرالله، گزند روزگار، تهران، شیراز، ۱۳۷۹، ص ۳۰۸.

۵۸. خاطرات بولارد، ص ۳۳۱.

۵۹. انـدرمانی زاده، جلال، «اسـنادی از انتخابات در ایران (عصـر قاجار و پهلوی)، مجله تاریخ معاصـر ایران، سال سوم، شـماره ۱۲، زمستان ۱۳۷۸، ص ۲۰۸.

۶۰. مذاکرات مجلس دوره چهاردهم، مورخ ۱۴/۱۲/۱۳۲۲، ص ۱۳ ۱۱.

۶۱. همان، ص ۱۳.

۶۲. خاطرات سعیدی فیروزآبادی، ص ۲۶.

۶۳. روزنامه رهبر، شماره ۲۳۸، ص ۱.

۶۴. خاطرات بولارد، ص ۳۳۲.

۶۵. مذاکرات مجلس دوره چهاردهم، مورخ ۱۶/۱۲/۱۳۲۲، ص ۳۴.

۶۶. مذاکرات مجلس دوره چهاردهم، مورخ ۱۷/۱۲/۱۳۲۲، ص ۴۰.

۶۷. همان، ص ۴۴.

۶۸. همان، صص ۷ و ۴۶.

۶۹. کی استوان، حسین، سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم، چاپ دوم، بی جا، مصدق، ۱۳۵۵، صص ۱ و۵۰.

۷۰. مذاکرات مجلس دوره چهاردهم، مورخ ۱۷/۱۲/۱۳۲۲، ص ۸۵.

۷۱. خاطرات بولارد، ص ۳۷۹.

## دولت استعماری انگلیس در آیینه شعر معاصر فارسی

ص: ۲۷۱

غلامعلی زارع

اشاره

از ویژگیهای شعر فارسی در دوران معاصر، گرایش هدفمند و آگاهانه به جامعه و سیاست بوده است. این خود از تفاوتهای آشکار شعر معاصر با شعر کلاسیک ایران است که در دوران معاصر با مداخلات کشورهای استعماری مواجه بوده است.

چند و چون حضور استعمار در ایران، به ویژه در قرن بیستم میلادی از موضوعات پردامنه تاریخ معاصر ایران و نقش دولت استعماری انگلیس در این میان به دلیل مداخلات بی انقطاع و گسترده، چشمگیرتر است.

حضور مداخله جویانه استعمار مخصوصاً دولت استعماری انگلیس، از مسائل مهم و مؤثر اجتماعی بوده است که علی رغم گستردگی و پیچیدگی آن، هیچگاه پذیرفته نشد.

بر پایه گرایش شعر معاصر فارسی به اجتماع، بسیاری از مسائل تاریخی را به خوبی می توان در شعر این دوران پیگیری کرد. به واقع میان تاریخ معاصر ایران با شعر این دوره، ارتباطی تنگاتنگ وجود دارد. از این رو به بررسی، تبیین و تحلیل مداخلات دولتهای استعماری، به ویژه دولت استعماری انگلیس و مقاومت علیه این مداخلات می پردازیم تا ضمن دریافت علل و انگیزه های این مقاومتها از منظر شعر و شاعران و آشنایی بیشتر با استعمار، عاطفه، احساس و ادراک ایرانیان را نیز درباره استعمار انگلیس بیشتر بشناسیم.

چنانکه اشاره شد، یکی از شاخصه های مهم تاریخ معاصر ایران، تأثیر دخالتهای دولتهای استعماری در آن است که عمدتاً نیز برای دستیابی بیشتر به مطامع خود، با همدیگر در رقابت بودند و رقابت میان انگلیس و روسیه تزاری یکی از آنهاست.

در سال ۱۹۰۷م یعنی حدود یک سال پس از اعلان مشروطیت، دولت انگلیس از

اوضاع آشفته ایران سوءاستفاده نموده، برای مقابله با آلمان که در آن هنگام به رقیبی سرسخت برای دولت های بزرگ اروپا تبدیل شده بود با دولت تزاری روس متحد شد و در پی آن توافقنامه معروف به ۱۹۰۷م را با آن دولت منعقد ساخت. در پی انتشار مفاد قرارداد که عملاً ـ در حکم الغای استقلال ایران بود، در سراسر کشور، علیه آن اعتراض شد و گذشته از مجلس شورای ملی، دولت وقت هم، آن را به رسمیت نشناخت. این رخداد از چشم شاعران این دوره به دور نماند. آنان به انگیزه میهن دوستی، به نکوهش مداخلات استعماری پرداختند و اشعاری در این زمینه سرودند. ایرج میرزا انعقاد این قرارداد را از غفلت بزرگان کشور دانسته، نسبت بدان هشدار می دهد:

گویند که انگلیس با روس

کاندر پلتیک هم در ایران

افسوس که کافیان این ملک

کز صلح میان گربه و موشعهدی کردست تازه امسال

زین پس نکند هیچ اهمال

بنشسته و فارغند از این حال

بر باد رود دکان بقال

ادیب الممالک این قرارداد را سازش گربه و موش علیه خیک پنیر بقال بی خرد، تلقی کرده است:

گربه و موش به هم ساخته اند ای بقال

می توان چاره این درد گران کرد ولیوای بر خیک پنیر و سبد میوه تو

خرد و هوش ندارد سر کالیوه تو

و یکی دیگر از شاعران این عصر در اعتراض بدان گفت :

ملک جم تقسیم شد ما بین روس و انگلیس

آن یکی خونخوار و این دیگر از آن خونخوارتر

برای مثال ملک الشعرای بهار با سرودن «ترجیع بند وطنیه» هشدار می دهد که «وطن در خطر است» و از هموطنان خود می

خواهد که علیه دشمنان متحد باشند و با اشاره به مفاد همین قرارداد می گوید:

رقبا را به هم امروز سر صلح و صفاست

کس نگوید زشما خانه من در خطر استآری این صلح و صفاشان زپی ذلّت ماست

ای وطن خواهان زنهار وطن در خطر است

او با تأثر از این قرارداد، قصیده «پیام به وزیر خارجه انگلستان» را نیز سرود و در آن وزیر خارجه انگلستان را چنین به باد انتقاد گرفت:

تو بدین دانش، افسوس که چون بی خردان

به لجاج و به غرض کردی کاری که بدوکردی آن کار که جز افسوس از وی نبری

طعنه راند عرب دشتی و ترک تتری

تحمیل قرارداد ۱۹۱۵م، برابر با ۱۲۹۴ شمسی نیز اوج مداخلات استعماری بود.

این قرارداد حیثیت و استقلالی برای ایران باقی نگذاشت. در طی این قرارداد، دولت انگلیس با دولت روس، امور مالی ایران را هم زیر نظر گرفتند. بهار در قصیده «خیانت»، عاملان خارجی و داخلی این قرارداد را سرزنش می کند و بر رئیس کابینه به دلیل امضای این قرارداد لعنت می فرستد. او این قرارداد را موجب «ذلت و اسارت قوم و وطن» می شمارد.

گویند سپهدار داده خط

قوم و وطن خود کند ذلیل

بخشد وطن خود به رایگانلعنت به خط پرمخافتش

وانگاه بخندد بر ذلتش

وانگاه گریزد زِ خشیتش

قرارداد ۱۹۱۹م برابر با ۱۲۹۸ شمسی، هنگام نخست وزیری حسن وثوق الدوله بسته شد. دولت استعماری انگلیس می کوشید با انعقاد این قرارداد شش ماده ای سلطه عملی خود را بر تمام ایران رسمیت بخشد. به موجب این قرارداد دو رکن اعظم کشور، یعنی ارتش و دارایی، تحت نظر مستشاران انگلیسی قرار می گرفت. و به تعبیر «عشقی» ایران مستملک انگلیس می شد:

صلاح این طور می داند که ایران شود مستملکاتی ز انگلستان

میرزاده عشقی با تأثر از عشق صمیمانه اش به وطن از این واقعه به درد نالید که حاکی از حساسیت، غیرت و از طرفی هوشیاری اش بود. عشقی این قرارداد را «معامله فروش ایران» شمرد و اشعار بسیاری در مخالفت با آن سرود. او در یکی از این اشعار برای ایران مرثیه سرایی می کند. زیرا می بیند که «گرگهای انگلوساکسون»، «خوانی اندر ملک ما از خون خلق آراسته اند.» او در قصیده «عشق وطن» مبنای مخالفت و ستیز خود را با این قرارداد استعماری، «وطن دوستی» می داند و چنین می سراید:

خاکم به سر زغصه به سر خاک اگر کنم

آوخ کلاه نیست وطن تا که از سرم

عشقت نه سرسری است که از سر به در شود

عشق تو در وجودم و مهر تو در دلمخاک وطن که رفت چه خاکی به سر کنم

برداشته فکر کلاه دگر کنم

مهرت نه عارضی است که جای دگر کنم

با شیر اندرون شد و با جان به در کنم

از دیگر شاعرانی که این قرارداد را سخت به باد انتقاد گرفت، فرخی یزدی بود. او وثوق الدوله را عامل ویرانی ایران دانست و از مردم خواست تا همتی کنند و مانع پذیرش این قرارداد از سوی دولتمردان شوند:

داد که دستور دیو خوی ز بیداد

داد قراری که بی قراری ملت

همتی ای ملت سلاله قارنکشور جم را به باد بی هنری داد

زان به فلک می رسد ز لوله و داد...

غیرتی ای مردم بهره گشواد

در جنگ جهانی اول هم، ایران بی نصیب از سیاستهای استعماری، از جمله انگلیس

نماند. با آنکه بی طرفی خود را نسبت به طرفهای درگیر در جنگ اعلام کرده بود، بهار با تأثر از پیامدهای شوم این جنگ که ایران را به «ویرانه ای بی بها» تبدیل کرده بود، با حالتی «آشفته و نژند» لب به انتقاد می گشاید و خطاب به احمدشاه می گوید:

در کشور تو اجنبیان را

بیدادها کنند و کسی را

هر سو سپه کشند و رعیتکار جز انقلاب و فتن نیست

یک دم مجال داد زدن نیست

ایمن به دشت و کوه و دمن نیست

مداخلات وقیحانه دولت استعماری انگلیس چنان عرصه را بر ایرانیان میهن دوست تنگ کرده بود که حاضر بودند برای رهایی از آن به هر دستاویزی اگرچه سست چنگ زنند. حتی آلمان دوستی شاعرانی همچون ادیب پیشاوری، وحید دستگردی، میرزا محمود غنی زاده و حتی ملک الشعرای بهار، عمدتاً نوعی مبارزه علیه استعمارگران روسی و انگلیسی بود.

در عصر رضاشاه نیز مداخلات دولتهای استعماری از جمله دولت انگلیس در ایران ادامه داشت و یکی از مسائل مندرج در شعر این دوره است. البته شیوه سلطه و دخالت دول استعماری، به ویژه انگلیس در این دوره نسبت به دوره پیش دگرگون شد. در پی دگرگونی اوضاع جهانی و برپایی نهضتهای آزادی بخش در نقاط مختلف جهان، به خصوص انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه، ادامه سلطه استعماری به شکل گذشته، برای استعمارگران مشکل می نمود. راحت ترین راه برای حفظ سلطه و استمرار آن، حضور غیرمستقیم و پنهان از طریق افرادی بود که مانع اهداف استعماری آنان نباشند و کودتای ۱۲۹۹ شمسی متأثر از چنین رویکردی بود. با وجود این هرگاه منافع استعماری ایجاب می کرد، از دخالت مستقیم و حتی اشغال نظامی هم، ابا نداشتند و قرارداد نفتی معروف به امتیاز دارسی نیز هجوم نظامی متفقین به ایران در پایان این دوره از مصادیق بارز آن است و طبعاً این تاخت و تازها برای ایرانیان غیرتمند قابل پذیرش نبود و شاعران وطن دوست این دوره علی رغم تمایل استبداد حاکم، بخشی از این ناخشنودیها را در شعر خویش، گزارش کردند. برای مثال اسماعیل فراهانی در شعری کوتاه اوضاع ایران را در آن هنگام چنین توصیف می کند:

طرفه ایران بین که ماند از فرط غفلت بی طرف

تا شدند از هر طرف همسایگان با وی طرف

تا کنند این بی طرف را با طرفداران طرف

انگلیس از یک طرف بگرفت و روس از یک طرف

محمدتقی بهار مردم را به هوشیاری در برابر دولتهای استعماری و حتی در صورت لزوم به شورش علیه آنان فراخوانده است:

هستی ما یکسره پامال شد

اجنبیانی همه اهل چپو

دفع اجانب را جدی شویمدستخوش رهزن و رمّال شد

فرقه بردار و بدزد و بدو

لازم اگر شد، متعدی شویم

واژه «بیگانگـان» اگرچه منحصـر به دولت اسـتعماری انگلیس نبوده و نیست، بی شک یکی از مصادیق برجسـته آن بوده است. بهار به یکی از روزنامه نویسان کشور می تازد که چرا به جای پرداختن به مسائل اصـلی کشور، که عمـدتاً از حضور بیگانگان حادث شده است، «به فحش و بهتان پرانی» علیه هم وطنان خویش پرداخته است:

هیچ می دانی چرا بیگانگان بر روی تو

زانکه با لاقیدی و بی آبرویی، روز و شبخوب می خندند؟ زیرا بار بهتر می کشی

فحش و بهتان می پرانی، جر و منجر می کشی

پیش از جنگ جهانی دوم، در حالی که دول استعماری در ظاهر از «ترک سـلاح» سـخن می گفتند و در باطن به دلیل حرص در اسـتعمار ملل ضـعیف به سوی جنگ پیش می رفتنـد، او قصـیده «خیال خام» را سـرود و در آن به مردم درباره اهداف شوم استعمار هشدار داد:

کسان که شور به ترک سلاح عام کنند

مسلم است که جنگ از جهان نخواهد رفت

سه چهار دولت کیهان مدار هم پیمان

خیالشان همه این است کاین سعادت را

نعوذبالله اگر مردم ستمدیدهخدنگ غمزه خونریز را چه نام کنند

ز روی وهم گروهی خیال خام کنند

پی موازنه این گفتگو مدام کنند

به خود حلال و به دیگر کسان حرام کنند

فریب خورده بر این معنی احترام کنند

شاعران هوشیار جامعه اندیش این دوره، از فریبکاریهای فریبکاران جهانی به خوبی آگاهند. خود «بهار» به صراحت می گوید که «ندای صلح» جهانخواران فریبی بیش نیست. او ایرانشهر را بازیچه دسیسه های تبار اهریمن می داند که همچون کرکسان در انتظار تلاشی آنند:

شده گویی به ایرانشهر با عزّ و فخار اندر

ز بی برگی درافتاده به حال احتضار اندرتبار اهرمن چیره به یزدانی تبار اندر

جهانخواران به گرد او چو جوفی لاشخوار اندر

نیما یوشیج این معنا را چنین سروده است:

ما را چه که در فرنگ چون ساخته اند

زان خیل درندگان خبر بس کانانفواره هیون و پل نگون ساخته اند

هر چیز پی ریزش خون ساخته اند

اما مقابله و مبارزه با استعمار مصادیق متعدد و متنوعی دارد. زیرا استعمار تنها یک چهره نداشته و نخواهد داشت. بلکه در نیل به مطامع خود در چهره های مختلف ظاهر شده، به شیوه های گوناگون عمل می کند. از این روی چند و چون مبارزه با آن نیز متنوع است. یکی از شیوه های سلطه جویانه استعمارگران دگرگون کردن فرهنگ ملتهای

تحت سلطه است تا ریشه هر نوع مقاومتی را در برابر خود از درون بخشکانند و قدرت و سلطنت رضاشاه در این دوره فرصت مناسبی بود تا این هدف شوم به دست او محقق شود. شعرهای پروین اعتصامی از این منظر قابل توجه است. او در برابر هجوم غرب زدگی و وابستگی به دولتهای استعماری کوشید تا از فرهنگ بومی دفاع کند و مانع استحاله فرهنگی باشد. یکی از اندیشه های مشخص مندرج در شعر او تأکید بر خودباوری و تحذیر از بیگانه گرایی است. از نظر او:

از آن حریر که بیگانه بود نساجش هزار بار برازنده تر بود خلقان

از همین منظر او به همه هم وطنان خود از جمله زنان هشدار می دهد که نسبت به دسیسه های پر زرق و برقی که بیگانگان به نام «تجدد» اجرا می کنند، بپرهیزند.

با سقوط رضاشاه، حضور مستقیم و گسترده بیگانگان در ایران، چشمگیر بود. با توجه به سابقه حضور و دخالتهای مستقیم یا غیرمستقیم دولتهای استعماری در کشور، عمدتاً آگاهان سیاسی و اجتماعی به آنان خوشبین نبودند. بسیاری از اشعار که پس از شهریور ۲۰ سروده شده اند، حاکی از بدگمانی به بیگانگان است. بهار به پهلوی دوم می گوید:

مردن از هر چیز در عالم بتر باشد ولی بنده بیگانگان بودن زمردن بدتر است

در این میان غرب و به ویژه انگلیس آماج حملات او در این دوره است. قصاید «صفحه ای از تاریخ»، «نفرین به انگلستان»، «یک صفحه از تاریخ» و حتی قصیده «پیام به انگلستان» دالّ بر این مدعا می باشند. او قصیده «پیام به انگلستان» را در سال ۱۳۲۱ شمسی، به هنگام جنگ جهانگیر دوم و اشغال ایران به وسیله نیروهای انگلیس و شوروی سرود و در آن به شدت از اشغال ایران از سوی آنان انتقاد کرد:

برزگر گرسنه و جِیش بریتانی سیر

آخر این دشمنی از چیست بدین قوم فقیر

دیو با مردم این ملک نکرد آنچه کنندشهر بی توشه و اردو ز خورش مالامال

نه شما زاده مرغید و نه ما نسل شغال

این گروه متمدن به جنوب و به شمال

او سیاست انگلستان را در شرق، بالاخص در ایران مانع اصلاحات و پیشرفت کشور می دانست. بهار انگلستان را موجب جنگ جهانی دوم و هجوم قوای بیگانه به ایران معرفی می کرد. به همین دلیل در قصیده «نفرین به انگلستان» می گوید:

انگلیسا در جهان بیچاره و رسوا شوی

ساختی از نادرستی کار مردان بزرگ

هر کجا دیدی جوانمردی وطن خواه و غیورز آسیا آواره گردی وز اروپا پا شوی

باش تا خود بر سر این نادرستیها شوی

از میان بردیش تا خود در جهان آقا شوی

در اشعاری که نیما نیز در این دوره سروده، این درون مایه هست. او در «ناقوس» به شیطنت جهانخواران هشدار می دهد. و در «آقاتوکا» هموطنان خود را به استقلال

و عـدم اتکا به بیگانگان فرا می خوانـد. نیما در این شـعر نجات ملت را در گرو همت هموطنان می دانـد، چنانکه، آقا توکا در این شـعر به این نتیجه می رسـد که نجـاتش جز بـا اسـتمداد از نیروهـا و خلاـقیت هـای درونی خودش، ممکن نیست. در «مرغ آمین»، «جهانخواره» تعبیری از استعمارگران است که مردم آنان را مانع پیشرفت خود و کشورشان می دانند. مردم در گفتگوی خود با مرغ آمین از دشـمن سخن می گویند. «آنها از قدرت شیطانی دشمن و دسیسه های مکارانه او، از یک سو و بی و بی سامانی و ناایمن بودن خود، از سوی دیگر، در هراسند. مردم به پرنده شکایت می کنند که زبانهایشان بسته است و گوشهایشان آکنده از غرش طبـل جنگ طلبی دشـمن است و پاهایشان در غل و زنجیر است» و مرغ آمین با وعـده های خود آنان را به پیروزی بر دشـمن امیـدوار می کنـد. پس از جنـگ جهانی دوم و سـقوط رضاشاه در مواردی وجوه اسـتعمارستیزانه شـعر معاصـر فارسـی آشکارتر است. از آن جمله است:

الف: مخالفت با جنگ جهانی دوم

ایران که سالهـا بـازیچه قـدرتهای جهـانی بوده، در این دوره نیز بی آنکه بخواهـد با جنگ جهانی دوم درگیر بود. رادیو لنـدن سیاست اسـتعماری انگلیس را در آبان ۱۳۲۰ شمسـی چنین شـرح می دهد: ... ما مصـلحت خود را چنین تشخیص داده ایم که ایران باید مسـتقل و تمامیت خاکی آن محفوظ و امنیت در آن مستقر باشد، چرا که ایران نه فقط دروازه هندوستان است، بلکه دروازه تمام آسـیاست و عدم اسـتقلال و بی نظمی و اغتشاش در آن جا برای ما مضر، بلکه خطرناک است... دولت انگلیس از این سـیاست اصـلی منحرف نمی شود مگر به یکی از دو علت: یکی این که مـأیوس شود که دولت ایران بر پـای خود بمانـد و دیگر این که منافع حیاتی خود را در ایران در مخاطره ببینـد. سـرانجام همین منفعت جویی بود که آنان را به هجوم علیه کشور مـا واداشت و طبیعی است که آنچه آنان در جنگ می جسـتند، چیزی جز رنـج برای هموطنان ما در پی نـداشت. نیما در «مرغ آمین» مخالفت خود را با جنگ چنین اظهار می کند:

خلـق می گوینـد: «امـا آن جهـانخواره (آدمی را دشـمن دیرین) جهـان را خـورد یکسـر.» مرغ می گویـد: «در دل او آرزوی او محالش باد.» خلق می گوید: «اما کینه های جنگ ایشان در پی مقصود/همچنان هر لحظه می کوبد به طبلش...»

ملک الشـعرای بهار نیز بارها مخالفت خود را با جنگ و جنگ افروزان ابراز کرد و به دفاع از صـلح پرداخت. او در بسیاری از اشعارش در این دوره این معنا را گزارش کرده است. قصیده «جغد جنگ» گویاترین شعر او درباره این مسئله است:

فغان ز جغد جنگ و مرغوای او

دو چشم و گوش دهر کور و کر شود

جهانخواران گنج بر به جنگ بر

بقای غول جنگ هست درد ما

زغول جنگ و جنگبارگی بتر

همه فریب و حیلت است و رهزنی

کجاست روزگار صلح و ایمنی

فنای جنگ خواهم از خدا که شدکه تا ابد بریده باد نای او

چون بر شود نفیر کرنای او

مسلطند و رنج و ابتلای او

فنای جنگبارگان دوای او

سرشت جنگباره و بقای او

مخور فریب جاه و اعتلای او

شکفته مرز و باغ دلگشای او

بقای خلق بسته در فنای او

ب: مطالبه منافع ملی در ملی کردن صنعت نفت

یکی از برجسته ترین مظاهر استعمارستیزی در این دوره، کوشش ایرانیان برای حاکمیت بر صنعت نفت و استیفای حقوق خود از طریق ملی کردن آن بود. امری که عمده احزاب و فعالان اجتماعی سیاسی در آن اشتراک نظر داشتند.

بسیاری از شاعران نیز هماهنگ با احساسات وطن دوستانه هموطنان خود، اشعاری سرودند و آنان را به مبارزه علیه انگلیس و ملی کردن صنعت نفت برانگیختند. عبدالعلی ادیب برومند هنگامی که نهضت ملی کردن نفت ایران شکل گرفته بود، ملت را به مبارزه بر «اهرمنان پلید و خون آشام» تشویق کرده، اشعاری در این زمینه سرود. او در یکی از قصایدش علیه شرکت نفت انگلیس فریاد و فغان برآورده، می گوید:

ای ملت آزاده، بپا خیز

از سلطه بیگانه بپرداز وطن را

برکن زوطن، بیخ غم و رنج و محن را

بر ثروت و سرمایه خود دست بیندازای خلق ستمدیده زجا خیز

وز زاغ و زغن، ساحت این باغ و چمن را

آباد کن از سبزه همه دشت و دمن را

وندر صف مردان قد مردانه برافراز...

نیما در ۱۳۳۱، شعر «ری را» را سروده است. علیرغم ابهامی که در شعر هست، به نظر پورنامداریان ، او نگرانی خود را از عدم تحقق قیام ۳۰ تیر در این شعر اظهار می کند:

ری را... صدا می آید امشب / از پشت «کاج» که بند آب / برق سیاه تابش تصویری از خراب / در چشم می کشاند / گو کسی است که می خواند... / اما صدای آدمی این نیست...

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ش، غرب در چهره استعماری خود، همچنان منفور طیفهای مختلف اجتماعی است که به حفظ و بقای وطن خویش می اندیشند. این اندیشه در اشکال گوناگون از متن آنان جوشیده است و شعر این دوره نیز حاوی نمونه هایی است که به خوبی این مدعا را ثابت می کنند. شعر اخوان ثالث از این نظر

قابل توجه است. بدبینی به غرب و تقبیح هجوم استعماری قدرتهای سلطه جوی غربی از برجسته ترین مظاهر استعمارستیزی در شعر اخوان است. او در بسیاری از اشعارش آشکارا و نهان به این درون مایه می پردازد. در «آن گاه پس از تندر» با تبیین خوابهای خود، که «کاروان هول و هذیان است»، از دسیسه های پشت پرده استعمار، پرده برمی دارد:

... من می گریزم سوی درهایی که می بینم/ باز است، اما پنجه ای خونین که پیدا نیست / از کیست / تا می رسم، در را به رویم کیپ می بندد / آن گاه زالی جغد و جادو می رسد از راه / قهقاه می خندد / وان بسته درها را نشانم می دهد، با مُهر و موم پنجه خونین / سبابه اش جنبان به ترساندن، گوید: «بنشین. شطرنج»،... / اما گمانم روشنیهای فراوانی / در خانه همسایه می دیدم / شاید چراغان بود، شاید روز / شاید نه این بود و نه آن، باری / بر پشت بام خانه مان، روی گلیم تیره و تاری / با پیردختی زردگون گیسو... / غرق عرصه شطرنج بودم من...

شعر که تاریخ بهمن ۱۳۳۹ را با خود دارد، نماینده ذهنیت بسیاری از معاصران خود است که به خوبی دریافته اند که استعمار در اشکال گوناگونش تنها به مطامع خود می اندیشد و قابل اعتماد نیست. «زال جغد و جادو می تواند رمزی از استعمار انگلیس باشد و پیردخت زردگون، همان زال جغد و جادو است که خود را همرنگ دیگران کرده است. خانه همسایه هم می تواند اشاره به شوروی سابق باشد.»

اخوان در «قصه شهر سنگستان» سرگذشته شهزاده ای را روایت می کند که «گله هایش را گرگ خورده و مردمش به ورد و افسون بیگانه سنگ شده اند.» او حضور بیگانگان و دخالت و تاخت و تاز آنان را در کشور یکی از عوامل رکود و انجماد آن می داند که مانع رویش جوانه های بهروزی و رستگاری است:

... همان شهزاده بیچاره است او که شبی دزدان دریایی/ به شهرش حمله آوردند / بلی، دزدان دریایی و قوم جاودان و خیل غوغایی / به شهرش حمله آوردند / ... و سنگستان گمنامش / که روزی روزگاری شب چراغ روزگاران بود / ... کنون ننگ آشیانی نفرت آباد است، سوگش سور / چنان چون آبخوستی روسپی، آغوش زی آفاق بگشوده / در او جاری هزاران جوی پر آب گل آلوده / و صیادان دریا بارهای دور / و بردنها و بردنها و بردنها / و کشتی ها و کشتی ها و کشتی ها / ... سخن می گفت، سر در غار کرده، شهریارِ شهر سنگستان / ... ز بیداد انیران شِکوه ها می کرد.

اخوان ایران را در زیر سلطه دشمنانی می بیند که موجب ویرانی آنند. دشمنانی که «موذیانه خنده های فتحشان بر لب» است و با شادی، از فراز بامهایشان ویرانیهای وطنش را نظاره گرند. او در این ستیز تا آنجا پیش می رود که «همه مصائب موجود را

به علت حضور بیگانگان در کشور می داند.»

پس از کودتای ۲۸ مرداد اگرچه دولت آمریکا به تدریج جانشین استعمار پیر شد، نقش انگلیس هیچ گاه از اذهان ایرانیان پاک نشد و همواره این دولت استعماری، یکی از مصادیق قدرتهای مداخله گر بیگانه بوده است. بنابراین اصل مبارزه از منظری دیگر قابل بررسی است که عمدتاً در رویگردانی از غرب و روی آوردی به فرهنگ خودی جلوه گر می شود. به واقع مبارزه وارد مرحله تازه ای شده است. این مرحله به تعبیر آشوری «مرحله به خود آمدن از آن رؤیاهای باطل و طغیان علیه مجموعه عوارض بیماری گونه در بنیادهای فرهنگ و تمدن سرزمین های استعمارزده است. عوارضی که در نتیجه رابطه با غرب پدید آمده است.»

توجه به خود در برابر غرب، تخطئه غرب و روشنفکران غربی مآب و گرایش به شرق و گریز از مادیگری به ویژه در اشعار سهراب سپهری و حتی فروغ فرخزاد از جمله پیامدهای آشکار این مرحله است که در شعر فارسی این سالها منعکس شده است. مثلاً سپهری با گریز از مادیگرایی که عمدتاً منبعث از غرب بود و گرایش به شرق و فرهنگ خودی نسبت به این پدیده، واکنش نشان می دهد. این نکته که حاکی از بدبینی او به دستاوردهایی از فرهنگ و تمدن غرب است:

... پله هایی که به گلخانه شهوت می رفت / پله هایی که به سردابه الکل می رفت / پله هایی که به قانون فساد گل سرخ... شهر پیدا بود: / رویش هندسی سیمان، آهن، سنگ/ سقف بی کفتر صدها اتوبوس/ گل فروشی گلهایش را می کرد حراج/ در میان دو درخت گل یاس، شاعری تابی می بست / پسری سنگ به دیوار دبستان می زد / کودکی هسته زردآلو را روی سجاده بی رنگ پدر تف می کرد.

او از اینکه غلبه صنعت و ماشین، اصالتهای زندگی گذشته را به حاشیه رانده است، ناراحت است. وقتی به دنیای آلوده به صنعت و ماشین، با نگاهی صمیمانه و طنزآمیز اشاره می کند، در واقع می خواهد عواطف زیبای مخاطب را تحریک کند و او را به جایی برساند، که خودش در آن است.

سهراب می گوید:

من از سطح سیمانی قرن می ترسم/ بیا تا نترسم من از شهرهایی که خاک سیاشان چراگاه جرثقیل است/ مرا باز کن مثل یک در به روی هبوط گلابی در این عصر معراج پولاد / مرا خواب کن زیر یک شاخه دور از شب اصطکاک فلزات / اگر کاشف معدن صبح آمد، صدا کن مرا / و، در طلوع گل یاسی از پشت انگشتهای تو بیدار خواهم شد / و آن وقت / حکایت کن از بمبهایی که من خواب بودم، و افتاد / حکایت کن از گونه هایی که من خواب بودم و تر شد / بگو چند مرغابی از روی دریا پریدند / در آن

گیر و داری که چرخ زره پوش از روی رؤیای کودک گذر داشت / قناری نخ زرد آواز خود را به پای احساس آسایشی بست...

این شعر که درون مایه آن توصیف توبیخ آمیز «قرن» است با آنچه اخوان چند سال پیش از این گفته، بسیار نزدیک است:

... قرن شکلک چهر/ بر گذشته از مدار ماه/ لیک بس دور از قرار مهر/ قرن خون آشام/ قرن وحشتناک تر پیغام / کاندران با فضله موهوم مرغِ دور پروازی / چار رکن هفت اقلیم خدا را در زمانی برمی آشوبند / هر چه هستی، هر چه پستی، هر چه بالایی / سخت می کوبند/ پاک می روبند...

اخوان در سال ۱۳۴۷ در مقابله با هجوم فرهنگی «فرنگان جادوی طرّار» خوان هشتم و آدمک را سرود و در آن به مبارزه با «نقش آن حَرّافک جادو» و «محتال بیگانه» می پردازد:

... باز یک شب، یک شب سردِ زمستانی است/ ... لیک / سرپناه قهوه خانه هم بدانسان گرم / از سماور... / از فرنگی نطفه، از ینگی فرنگی مام / اینت افسونکارتر اهریمنی طرّار؛/ گرچه آن انبوه این دانند، / باز هم اما / گردِ پُر فنّ جعبه جادوش دزد دین و دنیاشان / همچنان غوغا و جنجال است/ راست پنداری که این محتالِ بیگانه / آن گرامی نازنین، پارینه نقّال است/ ... جعبه جادوی طرّار فرنگان همچنان گرم فسون سازی/ و پراکندن فریب و چربک اندازی...

بی شک او با دستاوردهای فنی علم و صنعت جدید مخالف نیست. او نگران خودباختگی ملت در برابر زرق و برق تمدن مادی مدرن و منفعل شدن از دسیسه های قدرت های استعماری است. «به نظر می رسد اخوان می خواهد بگوید که دوره جدیدی در تاریخ ما آغاز شده که در این دوره استعمار غرب به یاری دست نشاندگان خود در داخل کشور می خواهد علیه تمامی نظام های ارزشی ما که ریشه در فرهنگ و تاریخ ما دارد، برخیزد و ما را بی ارزش قلمداد کند و آن گاه به جای فرهنگ خودی، فرهنگ بیگانه را بر ما تحمیل کند.» البته این گرایش به «خود» در برابر خود«باختگی» نسبت به غرب در میان شاعران معاصر، دارای مبانی متعددی است و دیگر متفکران معاصر نیز در حوزه های دیگر با دیدگاه های متفاوت بدان پرداخته اند و خود مقوله ای مستقل است.

## نتیجه

اشعار مورد استناد در این پژوهش، به روشنی بر تحول نگرش شاعران معاصر نسبت به شاعران گذشته درباره شعر و شاعری دلالت دارد. یکی از ویژگی های آشکار شعر معاصر ایران در حوزه اندیشه، اشتمال بر مسائل اجتماعی سیاسی است و حضور

دولت های استعماری از جمله موضوعات اجتماعی سیاسی است که شاعران معاصر عمدتاً به انگیزه مخالفت و ستیز بدان پرداخته اند. بر پایه این بخش از اشعار فارسی، دولت استعماری انگلیس از مصادیق بارز استعمار در شعر معاصر است و مخالفت با مداخلات استعماری این دولت دارای وجوه متعدد و متنوع است.

وطن دوستی از دیدگاه شاعران معاصر یکی از مهم ترین مبانی استعمارستیزی است که خود مرکب از مؤلفه هایی چون غیرت ملی، علاقه به استقلال ملی، احساس حقارت از استیلای بیگانه، علاقه به توسعه و پیشرفت، آزادگی ایرانیان و علاقه به رهایی از سلطه بیگانگان است.

از جمله نکات قابل استنباط از اشعار مزبور، دشمنی مستمر دولتهای استعماری و تصریح به موانعی است که این دولتها با مداخلات خود در راه پیشرفت و رشد ایران ایجاد کرده اند و در این میان ممانعت های دولت استعماری انگلیس آشکارتر از بقیه بوده است.

بررسی رخدادهای مهم تاریخ معاصر ایران و تأمل در اشعاری که به تأثر از این رخدادها سروده شده اند، نقش دولت استعماری انگلیس را آشکار می سازد. نقش این دولت به ویژه در مواردی، به گونه ای است که نشان می دهد این دولت هرگاه توانسته است، در عمل تمام اصول روابط انسانی و بین الملل را به بهانه های سست و نحیف زیر پا گذاشته است. از دیگر نتایج این پژوهش تبیین سیر تحول مبارزات است به این معنا که معمولاً ـ در طی دوره های مختلف متناسب با تحولات سیاسی اجتماعی، این نوع مبارزات ضداستعماری نیز متحول شده است. مثلاً دخالتهای انگلیس در بعضی از دوره ها آشکار است. شاعران نیز آشکارا علیه این دولت استعماری سرودند و در بعضی از دوره ها این دخالتها پنهانی است. در این موارد، عمدتاً اشعار نیز آن صراحت را ندارند و معمولاً از معادلهایی چون بیگانه، فرنگی، غرب و... استفاده می کنند. جالب است که نتیجه حاصل از چند دوره مبارزات ضداستعماری مندرج در شعر فارسی، بازگشت به خود و عدم اعتماد به بیگانگانی بوده است که جز به استثمار بیشتر و راحت تر نیندیشیده اند و این نکته در تعاملات امروز بسی قابل تأمل است.

پی نوشت ها:

۱. مدنی، جلال الدین، تاریخ سیاسی معاصر ایران، ج ۱، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱، ص ۷۲؛ یحیی، آرین پور، از صبا تا نیما، ج ۲، تهران، زوار، چ پنجم، ۱۳۷۲، صص ۷ ۶.

۲. ذاکر حسین، عبدالرحیم، ادبیات سیاسی ایران در عصر مشروطیت، ج ۱، تهران، نشر علم،چ اول، ۱۳۷۷، ص ۵۷؛ خارابی، فاروق، سیاست و اجتماع در شعر عصر مشروطه، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه

تهران، چ اول، ۱۳۸۰، صص ۶۸ ۶۷.

۳. بهار، محمدتقی، دیوان اشعار، تهران، نشر آزادمهر، ۱۳۸۲، ص ۱۶۷.

۴. همو، صص ۱۷۴ ۱۷۳.

۵. تاریخ سیاسی معاصر ایران، ص ۷۴؛ ادبیات سیاسی ایران...، ج ۱، ص ۴۴۸.

۶. دیوان اشعار، ص ۲۴۵.

۷. ادبیات سیاسی ایران...، ص ۴۶۴؛ سیاست و اجتماع...، ص ۷۰.

۸. عشقی، محمدرضا میرزاده، دیوان عشقی، به کوشش اکبر سلیمی، تهران، علمی، ۱۳۱۵، صص ۱۰۱ ۹۸.

۹. همو، صص ۱۶۹ ۱۶۸ و ۹۸ ۹۵ و ۱۰۵ ۱۰۱ و ۱۵۴ ۱۵۱ و ۱۵۹ ۱۵۷ و ۱۶۱.

۱۰. فرخی یزدی، دیوان فرخی، به کوشش حسین مکی، تهران، امیرکبیر، چ هفتم، ۱۳۶۳، صص ۲۰۳ ۲۰۲ و ۲۴۶ و ۱۹۶ و ۱۳۴ و ۱۱۷ و ۳۰۴ ۳۰۳.

۱۱. دیوان اشعار، ص ۲۳۳.

۱۲. بهار، محمدتقی، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱، تهران، امیرکبیر، چ چهارم، ۱۳۸۰، صص ۱۲ و ۱۶؛ تاریخ سیاسی معاصر ایران، ص ۷۵؛ ادبیات سیاسی ایران...، صص ۵۸ و ۴۳۹ ۴۱۲.

۱۳. تاریخ سیاسی معاصر ایران، ص ۱۰۴ و صص ۱۰۱ ۹۷.

۱۴. آوری، پیتر، تاریخ معاصر ایران، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، عطایی، چ دوم، ۱۳۶۹، صص ۱۴۲ ۱۳۸؛ قاضی، نعمت الله، علل سقوط حکومت رضاشاه، تهران، آثار، چ اول، ۱۳۷۲، صص ۲۱۰ ۱۷۹.

۱۵. تاریخ سیاسی معاصر ایران، صص ۱۲۸ ۱۲۵.

۱۶. ادبیات سیاسی ایران...، ج ۳، ص ۳۰.

۱۷. دیوان اشعار، صص ۸۰۵ ۸۰۱.

۱۸. همان، ص ۲۹۵.

۱۹. همان، ص ۵۲۳.

۲۰. همان، ص ۵۲۲.

۲۱. نیما یوشیج، مجموعه کامل اشعار نیما یوشیج، به کوشش سیروس طاهباز، تهران، نگاه، چ سوم، ۱۳۷۳، ص ۵۴۱ و ۱۰۸ ۱۰۷.

۲۲. اعتصامی، پروین، دیوان قصاید و مثنویات و تمثیلات و مقطعات، تهران، ابوالفتح اعتصامی، چ هفتم، ۱۳۵۵، ص ۱۴۶.

۲۳. همو، صص ۱۱۹ ۱۱۸.

۲۴. دیوان اشعار، ص ۵۵۰.

۲۵. همان، صص ۵۵۳ ۵۵۲ و ۵۵۵ ۵۵۳ و ۵۹۸ ۵۹۶ و ۵۵۸ ۵۵۶.

۲۶. مجموعه کامل اشعار نیما...، صص ۳۵۰ ۳۳۸.

۲۷. پورنامداریان، تقی، خانه ام ابری است، تهران، سروش، چ دوم، ۱۳۸۱، ص ۱۰۳.

۲۸. مجموعه کامل اشعار نیما...، صص ۴۴۰ ۴۳۸.

۲۹. نخستین همایش نیماشناسی، ساری، شلفین، ۱۳۸۱، ص ۱۲۶.

۳۰. کریمی حکاک، احمد، طلیعه تجدد در شعر فارسی، ترجمه مسعود جعفری، تهران، مروارید، چ اول، ۱۳۸۴، ص ۴۶۱.

۳۱. تاریخ سیاسی معاصر ایران...، صص ۱۲۸ ۱۲۵.

۳۲. مجموعه کامل اشعار نیما...، ص ۴۹۳.

۳۳. دیوان اشعار، صص ۸۲۶ ۸۲۲ و ۷۵۹ ۷۵۶ و ۷۵۵ ۷۵۱.

۳۴. ادبیات سیاسی ایران...، ج ۳، صص ۴۳۵ ۴۱۳.

۳۵. همان، صص ۴۶۴ ۴۶۳.

ص: ۲۸۴

۳۶. خانه ام ابری است، ص ۳۵۱.

۳۷. مجموعه کامل اشعار نیما، صص ۵۰۶ ۵۰۵.

۳۸. تاریخ معاصر ایران، صص ۷۶ ۷۵.

۳۹. اخوان ثالث، مهدی، آن گاه پس از تندر، تهران، سخن، چ سوم، ۱۳۸۴، صص ۱۴۸ ۱۴۶.

۴۰. قبادی، حسینعلی، مقایسه یأس و امید در شعر کهن و معاصر، پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی، ۱۳۸۳، ص ۱۶۰.

۴۱. دستغیب، عبدالعلی، تحلیلی از شعر نو فارسی، تهران، انتشارات صائب، چ اول، ۱۳۴۵، ص ۱۰۳؛ همو، نگاهی به مهدی اخوان ثالث، تهران، مروارید، چ اول، ۱۳۷۳، ص ۲۳۵.

۴۲. آن گاه پس از تندر، صص ۱۴۴ ۱۳۴.

۴۳. همان، ص ۳۴.

۴۴. محمد آملی، محمدرضا، آواز چگور، تهران، نشر ثالث، چ اول، ۱۳۷۷، ص ۱۵۴.

۴۵. یادنامه جلال آل احمد، مقاله ها و خطابه ها، به کوشش علی دهباشی، تهران، شهاب ثاقب، چ اول، ۱۳۷۸، صص ۳۲۶ ۳۲۵.

۴۶. مسکوب، شاهرخ، هویت ایرانی و زبان فارسی، تهران، فرزان، چ اول، ۱۳۷۹، ص ۲۶.

۴۷. طاهباز، سیروس، بدرودی با مهدی اخوان ثالث و دیدار و شناخت م. امید، نشر گردآورنده، چ اول، ۱۳۷۰، ص ۱۲۲؛ آل احمد، جلال، غربزدگی، تهران، فردوس، چ دوم، ۱۳۷۹، صص ۱۳۷ ۱۳۶.

۴۸. بدرودی با مهدی...، ص ۱۸۹؛ فرخزاد، فروغ، دیوان اشعار، تهران، مروارید،چ هفتم، ۱۳۷۲، صص ۳۶۴ ۳۶۳ و ۴۰۹۴۰۱ و ۳۵۶ ۳۵۰ و ۳۷۷ ۳۶۹؛ سپهری، سهراب، هشت کتاب، تهران، طهوری، چ پانزدهم، ۱۳۷۵، صص ۱۶۴ ۱۶۲.

۴۹. هشت کتاب، صص ۲۸۰ و ۱۶۴ ۱۶۲؛ عابدی، کامیار، از مصاحبت آفتاب، تهران، ثالث، چ اول، ۱۳۷۵، ص ۱۵۱.

۵۰. از مصاحبت آفتاب، صص ۲۳۹ ۲۳۸ و ۲۸۰ ۲۷۶.

۵۱. هشت کتاب، صص ۳۹۷ ۳۹۶.

۵۲. آن گاه پس از تندر، صص ۱۰۶ ۱۰۵.

۵۳. همان، صص ۲۱۱ ۲۰۷.

۵۴. آواز چگور، ص ۲۰۴.

## بررسی اوضاع سیاسی و اجتماعی بلوچستان در دوره قاجار

ص: ۲۸۵

عبدالودود سپاهی

اشاره

بررسی اوضاع سیاسی و اجتماعی بلوچستان در دوره قاجار یکی از مسائل مهم تاریخ معاصر ایران است که کمتر بدان پرداخته شده است. بلوچستان از نخستین مناطق جنوبی ایران بود که در جریان رقابت کشورهای اروپایی بر سر کنترل و تسلط بر هندوستان، مورد توجه آنها قرار گرفت. در جریان این رقابت ها سرزمین های مجاور هندوستان به عنوان معابر دسترسی به آن سرزمین اهمیت خاصی یافت. انگلیسی ها که پس از سال ها مبارزه با رقیبان، توانسته بودند دست آنان را از هندوستان کوتاه نموده، کنترل تجارت و سیاست در هندوستان را به دست بگیرند، برای امنیت بخشیدن به سرحدات آن، مصمم بودند مناطق حایلی را در مرزهای شمال غربی هندوستان تشکیل دهند؛ و از این زمان است که سیاست استعماری انگلیسی ها در این ناحیه از ایران آغاز شد.

از جانب دیگر با تشکیل حکومت قاجار در ایران، شاهان این سلسله تلاش کردند مرزهای شرقی کشور را در سرزمین های ایرانی گسترش دهند. توجه همزمان انگلیسی ها و دولت قاجار به بلوچستان موجب تقابل سیاست آنان شد. در این مبارزه دیپلماسی فعال انگلستان در برابر سیاست منفعل قاجاری قرار گرفت و انگلیسی ها برای رسیدن به اهداف خود اقدامات وسیع و برنامه ریزی شده ای را انجام دادند و تلاش نمودند بلوچستان را به عنوان سنگ بنای سپر دفاعی هندوستان، از ایران جدا نمایند. در این مقاله کوشش شده است ادوار دخالت انگلیس در بلوچستان و شیوه ها و راهکارهای آنان در پیشبرد اهدافشان در بلوچستان مورد بررسی قرار گرفته و به واکنش های مردم بلوچستان در قبال آن توطئه ها پرداخته شود.

رقابت فرانسه و انگلستان در هند و آغاز سیاست انگلیس در بلوچستان

خطر حمله ناپلئون به هندوستان موجب توجه دولت انگلیس و کمپانی هند شرقی به مناطق هم جوار هندوستان و راههایی شد که احتمال حمله ناپلئون از آن طریق وجود داشت. ناپلئون که در این سالها قصد حمله به هندوستان را داشت پس از ناکامی در اجرای نقشه خود با همکاری پل اول تزار روسیه، متوجه دربار ایران شد. انگلیسی ها از توجه ناپلئون به ایران به وحشت افتادند، زیرا در آن زمان گمان می رفت که ناپلئون پس از اشغال مصر در سوریه و ترکیه کنونی پیش رفته و از راه ایران (افغانستان و بلوچستان) به هند حمله نماید.

در چنین شرایطی انگلیسی ها جان ملکم را به دربار ایران فرستادند و او پیمانی با دولت ایران بست که طبق آن، هر گاه ایران مورد حمله کشوری دیگر قرار گرفت، آنها مهمات جنگی لازم را به ایران برسانند. چون پس از شروع جنگ های ایران و روسیه، دولتمردان ایران به استناد معاهده یادشده، خواستار مساعدت انگلیسی ها شدند و آنها از کمک به ایران خودداری کردند، در چنین شرایطی دولت ایران متوجه فرانسه شد و پیمان فین کنشتاین در ۴ مه ۱۸۰۷م/۲۵ صفر ۱۲۲۲ق بین دو کشور به امضا رسید. ایران در این معاهده در برابر تعهدات فرانسه متعهد شد که هرگاه امپراطور فرانسه قصد نماید از راه خشکی قشونی را برای یورش به هند بفرستد، هرگونه امکاناتی برای آنها فراهم نماید.

با اعزام ژنرال گاردان از جانب ناپلئون به ایران، حکومت بریتانیا در لندن که از تهدید فرانسوی ها به اندازه مقامات کلکته متوحش شده بود، به فعالیت پرداخت و نمایندگانی را به دربار ایران فرستاد. از جمله این مأموران سروان جان ملکم بود که او را به درجه سرتیپی ارتقاء دادند، اما از آنجایی که در این زمان رابطه ایران و فرانسه دوستانه بود، ملکم از جانب دولت ایران پذیرفته نشد.

خطر حمله ناپلئون از طریق ایران به هندوستان و پذیرفته نشدن ملکم موجب شد تا کمپانی هند شرقی و دولت انگلیس به شناسایی و بررسی سرزمین های هم جوار هندوستان در مرزهای شمال غربی این کشور بپردازند. یکی از این سرزمین ها بلوچستان بود. چنین بود که سیاست مداخله جویانه انگلیسی ها در این بخش از ایران آغاز شد و تا پایان قاجار به شکل های مختلفی ادامه یافت.

تلاش های انگلیسی ها برای شناسایی بلوچستان به طور رسمی هم زمان با سفر سوم جان ملکم به ایران در سال ۱۸۱۰م/۱۲۲۵ق آغاز شد. یکی از اهداف مأموریت ملکم کسب اطلاعات صحیح درباره سرزمین هایی بود که در شمال غربی هند قرار داشت. به دست آوردن اطلاعات از این نواحی از مدتها پیش در هندوستان مورد علاقه بود و

به خصوص در این زمان که تهاجم به هند توسط دشمن اروپایی امکان داشت، چندین افسر مستعد برای این منظور همراه ملکم بودند. نخستین شخص از این گروه، سروان گرانت بود که مأموریت داشت درباره بخش غربی بلوچستان تحقیقاتی انجام و نتیجه را گزارش دهد.

شناسایی بلوچستان فقط توسط خود انگلیسی ها انجام نگرفت، زیرا نقشه برداری و کسب اطلاعات دقیق در پاره ای نواحی برای اروپاییان ولو در لباس مبدل بسیار خطرناک یا از نظر سیاسی بسیار حساس به شمار می آمد؛ با این حال برای دفاع از هند چاره ای جز شناسایی و نقشه برداری از این قسمت ها نبود. طولی نکشید که برای حل این مشکل راه حل زیرکانه ای پیدا شد. شماری از هندیان را در فنون نقشه برداری آموزش دادند و در هیأت و لباس روحانیان مسلمان به این نواحی فرستادند. این افراد با به خطر انداختن جان خود و طی صدها فرسنگ، سرزمین هایی را که شناسایی نشده بود، مخفیانه نقشه برداری کردند.

گرانت توانست طی مأموریت خود تمام سرزمین های بین خلیج گُواتْر و جاسک را شناسایی کند و راه ورود به بلوچستان را برای دیگر هم وطنان خود بگشاید.

از جمله دیگر مأموران سیاسی و نظامی هیأت سِرجان ملکم، دو افسر انگلیسی در هندوستان، سروان چارلز کریستی و ستوان هنری پاتینجر بودند که مأمور شدند از راه خشکی استعداد طبیعی و اقتصادی و مناطق سوق الجیشی بلوچستان و بخش دیگری از ایران را ارزیابی کنند. پاتینجر و همکارش سفر خود را از بمبئی در سال ۱۸۱۰م/۱۲۲۵ق آغاز کردند و در لباس نمایندگان یک تاجر هندی برای خرید اسب به طرف شهر کلات که در آن زمان مرکز بلوچستان شرقی بود، حرکت کردند. پاتینجر در کتاب خود گزارش کاملی از شهر کلات آورده است. او در این شهر از یک واعظ کرمانی اطلاعاتی درباره بمپور و کیچ کسب می کند. پاتینجر و همکارش از کلات به نوشکی که مرکز اتصال راههای بلوچستان و سیستان بود می روند و کریستی مأمور شناسایی سیستان می شود و پاتینجر مأموریتش را در بلوچستان ادامه می دهد. در نتیجه این مسافرت، اطلاعات فراوانی در مورد قبایل و رؤسای آنها، شمار جنگجویان تحت فرمان هر یک از قبایل و اوضاع طبیعی این سرزمین ها به دست آمد که موجب آشنایی اروپاییان با این بخش از ایران شد.

ایران و گسترش مرزهای شرقی

با پایان یافتن جنگ های ایران و روسیه و با بسته شدن معاهده ترکمانچای در سال ۱۲۴۳ق/۱۸۲۸م دولتمردان ایران تصمیم گرفتند مرزهای شرقی ایران را به نواحی

اصلی آن گسترش دهند، اما انگلیسی ها در این زمان تصور می کردند که «دولت ایران هر قدمی به سمت هندوستان برمی دارد، به طور قطع به اشاره دولت روسیه است.»

از آنجایی که بعد از معاهده ترکمانچای دولت روسیه نفوذ زیادی در ایران به دست آورده بود، انگلیسی ها تصمیم ایران را به پیشروی در سرزمین های شرقی، زمینه سازی برای حضور روس ها در مرزهای هندوستان می دانستند، چرا که روسها در این زمان در آسیای مرکزی مشغول پیشروی بودند و انگلیسی ها عقیده داشتند که روس ها هیچ وقت از قدم هایی که به جلو برداشته اند، به عقب نخواهند نشست و سیاست جاه طلبی روسها، آنها را مدام به طرف جلو تشویق خواهد کرد. بنابراین انگلیسی ها درصدد ممانعت از پیشروی ایران به طرف شرق برآمدند که اولین مورد آن مسئله هرات بود.

خطر دیگری که در این زمان به نظر انگلیسی ها از جانب ایران متوجه هندوستان بود، اقدام ایرانیان در مقابل کمک خواهی ساکنان هندوستان بود، زیرا رفتار انگلیسی ها با سلاطین هند و ضبط اموال و اراضی آنها، تمام هندوستان را علیه انگلیس برانگیخته بود، اما آن قدرت و امکانات را نداشتند که بتوانند علیه سلطه آنها قیام کنند. از این رو چشم سکنه آن جا به راههای ایران و افغانستان متوجه بود، چنانکه هم زمان با مأموریت مهدی علی خان در سال ۱۲۱۴ق/۱۷۹۹م نماینده ای از جانب تیپوسلطان از «بقایای سلاطین دکن» به دربار ایران آمد و از دولت ایران تقاضا کرد: «به دولت بهیه انگلیس سفارش رود که در ولایت دکن طمع و تصرف نکرده باشند و چنانچه سلاطین صفویه، ملوک قطب شاهیه دکن را رعایت و حمایت می فرمود، پادشاه ایران نیز جانب ایشان را مرعی دارد.»

در همین زمان نماینده ای از جانب تالپورهای سند که از رویه تجاوزکارانه دولت انگلیس در شرق دچار اضطراب و خواهان حمایت و اتحاد با شاه بر ضد انگلیسی ها بودند به دربار ایران آمد، اما سیاست انگلستان در این زمان چنان قوی و ضعف دولت ایران و ناآگاهی دولتمردان آن، چنان جدی بود که جوابی به این نمایندگان داده نشد. باید توجه داشت که امکان کمک خواهی مردم هندوستان از بلوچ ها نیز وجود داشت، زیرا قبلاً راجه های هند از بلوچ ها برای رهایی از حملات افغانها کمک خواسته بودند.

با توجه به چنین اوضاعی و خطرهای فرضی برای هندوستان است که سیاست ایجاد کمربند حایل برای این سرزمین شکل می گیرد. تا ایجاد چنین منطقه امنی در اطراف هندوستان، سیاست اصلی انگلستان در این دوره متأثر از این اندیشه بود. سرانجام نتیجه این سیاست جدا شدن بخش های مهمی از ایران و شکل گیری مرزهای خاوری ایران به عنوان نخستین نمونه از خطوط مرزی جدید بود.

آنچه که در این زمان موجبات پیشبرد اهداف انگلیسی ها را تا حدودی فراهم می کرد، عدم تسلط دولت مرکزی ایران و حضور کم رنگ دولت مرکزی تا دوره

فتحعلیشاه بود. آنچه باعث شده بود که قاجارها با گذشت چند سال از تأسیس این سلسله نتوانند مرزهای شرقی ایران را تا بلوچستان گسترش دهند، چند عامل بود:

اول اینکه آقا محمدخان مؤسس سلسله قاجاریه چنان با مسائل دیگری درگیر و عمر حکومت او کوتاه بود که فرصت نیافت تا به شرق ایران توجه کند.

دوم این که با روی کار آمدن فتحعلی شاه و شروع جنگ های ایران و روسیه، تمام توجه دولت قاجار معطوف به جنگ با روس ها شد. بنابراین تا پایان دوره دوم جنگ های ایران و روسیه فرصت توجه به بلوچستان پدید نیامد. در فاصله بسته شدن پیمان گلستان و شروع دور دوم جنگ های ایران و روسیه، قاجارها فرصت توجه به بلوچستان را نیافتند. در این فاصله، درگیری با کشور عثمانی، شورش ترکمن های استرآباد، شورش برخی از سران طوایف خراسان و حمله حاکم بخارا به خراسان فرصت کافی برای توجه به بلوچستان باقی نگذاشت. حتی در سال ۱۲۴۶ق/۱۸۳۰م که عباس میرزا از یزد و کرمان بازدید کرد، فرصت توجه به سرزمین های مجاور این نواحی یعنی بلوچستان را نیافت، زیرا در کرمان بود که به او دستور حرکت به طرف خراسان داده شد تا به سرکوب شورش های آن حدود بپردازد.

انگلیسی ها از چنین اوضاعی برای پیشبرد اهداف و برنامه های خود در بلوچستان استفاده کردند و توانستند در چنین شرایطی مأمورانی را در لباس مبدل به بلوچستان اعزام نمایند تا این منطقه را شناسایی کنند.

عدم تسلط دولت مرکزی ایران بر بلوچستان در آن دوره به معنی چشم پوشی دولتمردان بر این بخش از ایران نبود و گسترش نفوذ دولت مرکزی در این مناطق از جمله اهداف دولت ایران به شمار می آمد. این هدف را می توانیم در پاسخ فتحعلی شاه به زمان شاه حاکم افغان تشخیص دهیم، زیرا هنگامی که زمان شاه حاکم افغان نماینده ای نزد حاجی ابراهیم کلانتر صدراعظم ایران گسیل داشته، تقاضای واگذاری خراسان را نمود، شاه در جواب فرستاده زمان شاه دستور داد بنویسند: «عزم همایونی این بوده است که حدود جنوب شرقی ایران را به وضعی که در زمان پادشاهی صفوی بوده است برگرداند.» و این تهدید چندان بی اساس نبود، زیرا فتحعلی شاه دستورهایی برای آمادگی نیروهای دولتی جهت انجام این مأموریت صادر کرده بود.

با توجه به پاسخی که فتحعلی شاه در مقابل امیر افغان نوشت، پیداست که شاه قصد داشته است، حدود قلمرو ایران را به نزدیکی رود سند برساند، اما شروع جنگ با روسیه و گرفتاری نیروهای ایران در نواحی شمال، برای چندین سال مانع از تحقق این هدف گردید و در نتیجه بلوچستان تا اواخر پادشاهی فتحعلی شاه و اوایل سلطنت محمدشاه استقلال داخلی خود را حفظ نمود.

ص: ۲۹۰

نخستین حضور حاکمیت قاجاری در بلوچستان

آنچه در منابع داخلی در مورد نخستین حضور قاجارها در بلوچستان موجود است متفاوت با گزارش های مأموران انگلیسی است. انگلیسی ها که اصلی ترین هدف آنها در بلوچستان زمینه سازی برای جدایی این بخش از ایران بود در گزارش های خود نوشته بودند: «نه تنها در بمپور از قدرت و نفوذ شاه اثری نیست بلکه در مکران که منتها نقطه غربی است هیچ نشانه ای از قدرت شاه وجود ندارد.»

کاپیتان گرانت اولین انگلیسی که در سال ۱۸۰۹م/۱۲۲۴ق وارد بلوچستان شد و از قسمت های غربی مکران عبور نمود، درباره بلوچستان چنین نوشته است: «آن مملکت به کلی از ایران جدا بود.» پیداست که چنین گزارشهایی با هدف زمینه سازی جدایی این بخش از ایران از خاک اصلی بود.

مهم ترین منبعی که به چگونگی گسترش قدرت قاجارها در بلوچستان پرداخته است «رساله جغرافیا و تاریخ بلوچستان» است. با توجه به گزارش های این منبع ارزشمند، ابراهیم خان ظهیرالدوله، حاکم کرمان در سال ۱۲۱۹ق با آماده کردن سپاهی، فرماندهی آن را به ابوالقاسم خان گروسی داد و او تا نزدیکی بمپور رفته و از «بعضی دهات و ایلات آنجا شتر و گوسفند زیادی غارت کرد و پنجاه شصت نفر از پسر و دختر از بلوچیه اسیر نمود و به بندگی به شهر کرمان خدمت ابراهیم خان فرستاد.» این حملات تا دو سال دیگر نیز ادامه یافت.

حملات اولیه قاجارها به بلوچستان برای گشودن این بخش از ایران که بعد از نادرشاه یک دوره خودمختاری را تجربه می کرد، غارت هایی بیش نبود. نتیجه حملات سالهای ۱۲۱۹ تا ۱۲۲۱ق اسارت گروهی از مردم بی پناه و غارت اموال آنها بود. مهم ترین نتیجه این حملات ایجاد جوّ وحشت و بدبینی در بلوچستان نسبت به حکومت مرکزی بود.

اما در شرایطی که برخورد خشن قاجارها، موجب نارضایتی مردم این بخش از ایران شده بود و انتظار می رفت که چنین اوضاعی موجب پیشبرد اهداف انگلیسی ها در بلوچستان شود، هیچ یک از سرداران بلوچ حاضر نبودند با ترجیح منافع شخصی بر منافع ملی با انگلیسی ها در این زمینه همکاری نمایند؛ و از این جا بود که برنامه های انگلیسی ها برای پیشبرد مقاصدشان در جریانی دیگر خلاصه شد و آن تحریک آقاخان محلاتی برای جدایی بلوچستان و کرمان از ایران بود.

شورش آقاخان محلاتی و گسترش آن در بلوچستان

محمدشاه در اولین سال سلطنت خود (۱۲۵۰) آقاخان اسماعیلی مذهب را به

حکومت کرمان منصوب کرد و در سال ۱۲۵۲ طی فرمانی به او دستور داد «به سمت کیج و مکران و سیستان حرکت کند و آن بلاد را مفتوح نماید.» آقاخان در اجرای دستور شاه، برادرش ابوالحسن خان را مأمور فتح بمپور و بلوچستان نمود. پس از برکناری و قتل قائم مقام و به قدرت رسیدن حاج میرزا آقاسی، آقاخان معزول شد.

الف. پیشروی ایران به سوی هرات و تحریک آقاخان

پس از بسته شدن معاهده ترکمانچای در شعبان ۱۲۴۳ق/فوریه ۱۸۲۸م نفوذ سیاسی و اقتصادی روسیه در ایران افزایش یافت و روس ها در این زمینه از انگلیسی ها پیش افتادند. افزایش نفوذ روسیه در ایران موجب نگرانی انگلیسی ها شد، زیرا آنها نفوذ روسیه را در ایران قدمی جهت نزدیک شدن به هندوستان می پنداشتند.

به دنبال تصمیم دولتمردان ایران به پیشروی در بخش های شرقی کشور از جمله هرات و بلوچستان پالمرستون وزیر خارجه انگلستان، در سال ۱۸۳۵م/۱۲۵۳ق به الیسون وزیرمختار انگلیس در ایران دستور داد که به پادشاه جدید ایران (محمدشاه) بگوید راضی نشود که اقدامات او منجر به جنگ با افغانستان گردد.

محمدشاه که علی رغم درخواست انگلیسی ها هرات را به محاصره گرفته بود در اثر تهدیدهای آنها و تصرف جزیره خارک، به ناچار دست از محاصره هرات کشید و در جمادی الثانی ۱۲۵۴ق به تهران بازگشت.

دولت انگلیس و کارگزاران حکومت هندوستان بعد از رفع محاصره هرات، رابطه سیاسی خود را با ایران قطع کردند، اما با پایان دادن به ارتباطات رسمی جاسوس های انگلیسی در لباس های مختلف در ایران به فعالیت پرداختند و برای این که دولت ایران دوباره فرصت پیشروی در مرزهای شرقی را نداشته باشد، موجبات شورش ها و طغیان هایی را در ایران فراهم نمودند که سال ها ادامه داشت. از جمله این اقدامات حمایت انگلیسی ها از آقاخان و تحریک او به فعالیت هایی برای جدایی بلوچستان از ایران بود.

ب. آغاز شورش آقاخان

آقاخان با جعل چند فرمان حکومتی به نام محمدشاه به طرف کرمان حرکت کرد. هنگامی که آقاخان وارد کرمان شد، عوامل انگلیس در کرمان و بلوچستان جمعی از سواران سیستانی و بلوچ و افغان را به هواخواهی او گرد آورده بودند. تعداد این نیروها را چهار هزار نفر نوشته اند.

این مرحله از شورش آقاخان با اعزام حبیب الله خان امیر توپخانه سرکوب شد. بعد

از در هم شکسته شدن شورش، آقاخان از بلوچستان به سوی قندهار فرار کرد.

این بار انگلیسی ها تصمیم گرفتند در جایی دیگر از او استفاده نمایند. بنا شد آقاخان با حمایت آنها هرات را تصرف کرده، در آنجا ساکن شود، تا بخش دیگری از سپر دفاعی هند ساخته شود؛ هر چند که تلاش انگلیسی ها نخستین بار برای انجام این هدف در بلوچستان با شکست مواجه شده بود.

زمانی که انگلیسی ها می خواستند، هرات را به وسیله آقاخان جدا کنند، خبر حوادث کابل و قیام مردم افغان علیه انگلیسی ها به آقاخان رسید و چنین بود که «تقدیر مخالف تدبیر آمد و خلل فاحشی در احوال صاحبان انگریز [انگلیس] ظاهر شد.»

پس از این ماجرا انگلیسی ها مجدداً به آقاخان مأموریت دادند بار دیگر تلاش خود را برای جدایی بلوچستان انجام دهد. این بار او برادر خود محمدباقرخان را با تجهیزات کامل، روانه بلوچستان نمود (۱۲۶۱ق/۱۸۴۴م).

اما آنچه این بار موجب شکست آقاخان در دومین تلاشش برای جدایی بلوچستان شد، مسئله ای نبود مگر همکاری بلوچ ها با نیروهای دولتی و تحریک عده ای از سرداران ناحیه سرحد بلوچستان توسط دولت در حمله به مناطقی که در دست برادران و طرفداران آقاخان بود. آقاخان نیز یکی از علل ناکامی برادرانش را «نفاق خوانین بلوچیه و نوکرها بعد از اقتدار و تحریک نمودن بعضی از سالارهای سرحد» می داند.

در آخرین سال سلطنت محمدشاه (۱۲۶۳ق/۱۸۴۶م) انگلیسی ها تلاش کردند با ترفند پایه گذاری فرقه ای جدید، آقاخان را مأمور بلوچستان نمایند به همین منظور به کلنل استوارت رئیس سازمان جاسوسی انگلیس در هند دستور داده شد که هر چه زودتر عده ای را به دور آقاخان جمع کند و مقدمات کار را فراهم نماید؛ فرقه ای که خود آقاخان نیز مطالب زیادی درباره آن نمی دانست.

این بار، این برنامه انگلیسی ها با مخالفت حاجی میرزا آقاسی صدراعظم در برابر درخواست شیل وزیرمختار انگلیس مبنی بر اجازه ورود آقاخان به ایران، ناکام شد. حاجی میرزا آقاسی در جواب شیل نوشته بود: «در صورتی که از راه فارس یا عتبات عالیات یا از راه کرمانشاه با عیال خود بخواهد به محلات بیاید و در خانه بنشیند کسی با او حرفی ندارد.»

بی تردید، علت اصلی حمایت انگلیسی ها از آقاخان استفاده از او برای گذاشتن نخستین سنگ بنای کمربند حفاظتی هند بود. انگلیسی ها که از سال ها قبل، اجرای چنین نقشه ای را دنبال می کردند، جدایی بلوچستان و واگذاری حکومت این ناحیه را به آقاخان، نقطه شروع مناسبی برای ایجاد کمربند حفاظتی هندوستان می دیدند و عدم تسلط دولت مرکزی بر بلوچستان، آنها را به انجام موفقیت آمیز این نقشه امیدوار می کرد.

## سیاست انگلیسی ها در بلوچستان در دوره ناصرالدین شاه

با آغاز سلطنت ناصرالدین شاه و توجه دولت مرکزی به بلوچستان، سرداران و حاکمان نواحی مختلف این ناحیه داوطلبانه اطاعت خود را از دولت مرکزی اعلام نمودند. انگلیسی ها که تحولات این بخش از ایران را زیر نظر داشتند، نگران شدند، زیرا با گسترش مرزهای شرقی ایران، ایران و همچنین روسیه را چند قدم نزدیک تر به هند می دیدند.

با توجه به چنین اوضاعی، دولت انگلیس در سال ۱۲۷۰ق/۱۸۵۳م به منظور جلوگیری از گسترش نفوذ بیشتر ایران بر بلوچستان مأمورانی را از سند به بلوچستان اعزام کرد. جاسوسان انگلیسی مردم بلوچستان را تحریک به شورش علیه ایران نموده و به مردم این ناحیه قول دادند در صورت حمله دولت ایران به آنها «هر نوع اعانت پولی که بخواهید ما از شما کرده و سرب و باروت و تنخواه در خفیه خواهیم داد.»

مأموران انگلیسی با دامن زدن به حوادثی ازجمله فاجعه بمپور که در زمان محمدشاه روی داده بود، به مردم بلوچستان، اعلام کرده بودند که هدف دولت انگلیس «آسودگی و رفاهیت جمیع خلق الله است و هرگز ظلم و ستم نزد ما یافت نمی شود و هرگاه دولت ایران قدری از حالا قوی تر شود، همه شما را کشته و زن و بچه شما را اسیر کرده و شما را نابود خواهد ساخت.»

انگلیسی ها در این سالها سعی می کردند با ایجاد جو بدبینی در میان مردم بلوچستان، آنها را به شورش علیه دولت مرکزی وادارند. ولی اقدامات آنها در این زمان هم به نتیجه ای نرسید، زیرا هیچ یک از مردم بلوچستان و سرداران بلوچ به این پیشنهاد انگلیسی ها توجهی نکردند و حاضر به همکاری با دولت بیگانه انگلیس علیه آب و خاک خود نشدند.

## معاهده پاریس (۱۸۵۷م/۱۲۷۳ق) و ارتباط آن با بلوچستان

به دنبال تحولاتی که در سال ۱۲۷۲ق در شرق ایران روی داد و درخواست کمک محمد یوسف خان درانی حاکم شهر هرات از حسام السلطنه فرمانفرمای خراسان در برابر حملات دوست محمدخان امیر کابل، حاکم خراسان به همراه حسینعلی میرزا فرمانفرما توانست هرات را گشوده و به نام ناصرالدین شاه در این شهر خطبه بخواند. سقوط هرات انگلیسی ها را به وحشت انداخت، زیرا علاوه بر اینکه آنها با سقوط این شهر مرزهای هند را در خطر می دیدند، در این زمان مقدمات یک شورش بزرگ در هند علیه انگلیسی ها آماده می شد. بنابراین اقدام به تصرف جزیره خارک، کرانه های بوشهر و محمره (خرمشهر) نمودند و با این کار دولت ایران را مجبور به انعقاد معاهده

پاریس کردند که طی آن بخشی از شرق ایران با عنوان افغانستان به طور رسمی از خاک اصلی ایران جدا شد.

با بسته شدن این پیمان راه برای جدایی بخش دیگری از شرق ایران یعنی بلوچستان و کامل شدن منطقه حایل هندوستان باز شد.

شورش هند و تصمیم دولت انگلیس برای کشیدن خطوط تلگراف از خاک ایران

به هنگام شورش بزرگ مردم هندوستان در سال ۱۸۵۷م/۱۲۷۴ق، ضرورت ایجاد ارتباط تلگرافی با هندوستان برای دولتمردان انگلیس آشکار شد، زیرا در این زمان ارسال و دریافت یک پیغام بین هند و انگلیس نزدیک به سه ماه طول می کشید. چنین بود که انگلیسی ها توانستند امتیاز کشیدن خطوط تلگرافی را در سال ۱۲۷۹ق/۱۸۶۲م با دولت ایران به امضا رساندند. بعد از کسب این امتیاز وزارت خارجه بریتانیا به دولتمردان انگلیسی توصیه کرد که چند هزار لیره به منظور اهداء به شاه ایران و وزیران و مأمورانی که به عقد قرارداد کمک کرده اند، فراهم آورد و بدین ترتیب «از خدمت بزرگ دولتمردان ایران به ملت بریتانیا به ویژه حکومت هندوستان» قدردانی شود.

محمود محمود مؤلف کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزده، در مورد اهمیت کشیدن خطوط تلگراف انگلیس در ایران نوشته است «رشته سیم تلگراف» با رشته سیاست انگلیس در ایران مربوط می باشد. چرا که از هر محلی که سیم تلگراف عبور می کرد، نفوذ دولت انگلیس بر آنجا برقرار می شد.

با کشیده شدن سیم های تلگراف، سواحل ایران از اروندرود تا بلوچستان که دارای اهمیت استراتژیک بود و یکی از راههایی به شمار می رفت که روس ها برای دسترسی به آب های آزاد و رقابت با انگلیسی ها در نظر داشتند، با شبکه تلگرافی، تحت نظارت و کنترل انگلیسی ها قرار می گرفت.

به هنگام شروع به کار انگلیسی ها در مناطق ساحلی بلوچستان برای احداث خط تلگراف، ابراهیم خان سرهنگ حاکم بم و بلوچستان، مأموران انگلیسی را که مشغول کشیدن خطوط تلگرافی بودند تهدید کرد و افراد ایل رند بلوچ را تحریک کرد تا منطقه را ناامن سازند.

در چنین اوضاعی بود که وزیرمختار انگلیس، تامسون در دیدار با میرزا مهدی خان نماینده وزارت خارجه ایران درخواست کرد که «حکمی به ابراهیم خان سرهنگ نوشته شود که متعرض نباشد که مایه زحمت و معطلی گماشتگان این کشور بشود.»

با شروع به کار مأموران انگلیسی برای کشیدن خطوط تلگرافی، مسئله حقوق دولت ایران در جنوب بلوچستان به طور رسمی مطرح شد و دولت ایران به سفیر انگلیس در تهران اعلام نمود: «اگر قبل از قرارداد شرایط لازم گماشتگان دولت انگلیس بخواهند

اسباب کشیدن آن را در خشکی خاک این دولت فراهم آورند، حکام و سردمداران این دولت حق ممانعت خواهند داشت و اولیای دولت علیه هم، رفتار آنها را تصدیق خواهند نمود.»

اصرار ایران بر حفظ حقوق خود در بلوچستان، دست آویز مناسبی بود برای انگلیسی ها در جهت جدایی بخش هایی از بلوچستان. بنابراین در چنین شرایطی کمیسیون مشترکی بین ایران و خان نشین کلات که بر بخش های شرقی بلوچستان حکومت داشت به حکمیت انگلیس تشکیل گردید. قبل از بیان وقایع و رویدادهایی که در جریان تشکیل این کمیسیون روی داد لازم است، زمینه های تشکیل این کمیسیون بیان شود.

زمینه های تشکیل کمیسیون اول مرزی بلوچستان

الف. گسترش حاکمیت ایران در شرق و نگرانی انگلیسی ها

کشیدن خطوط تلگراف از بلوچستان و نادیده گرفتن حقوق ایران در این منطقه موجب گردید دولتمردان تصمیم به گسترش دایره نفوذ خود در بلوچستان بگیرند. با پیشروی نیروهای ایران در شرق کشور، تامسون وزیرمختار دولت انگلیس در دیدار با مستوفی الممالک در مورد توجه نیروهای ایران به بلوچستان گفته بود: «اگر واقع شود خلاف رضای انگلیس و اگر نشود موجب امتنان آن دولت خواهد بود.» در چنین شرایطی وقتی در مارس ۱۸۶۹م/۱۲۸۵ق ایران به سوی کلات پیشروی کرد، نایب السلطنه هندوستان و حکمران بمبئی از چارلز الیسون خواستند که در این کار دخالت کند. میرزا سعیدخان وزیر خارجه طی یادداشتی توضیح داد که سرزمین های مورد بحث پیوسته جزو خاک ایران بوده اند و دولت می خواهد دوباره در آنجا نظم برقرار کند.

ب. فتوحات روس ها در آسیای مرکزی و به خطر افتادن امنیت هندوستان

پیشروی سریع روس ها به سوی هند، در زمان الکساندر دوم، مایه وحشت انگلیسی ها شد و در نظر آنان حتی وسیع ترین کویرها و بلندترین کوهها و ژرف ترین دریاها برای نگهبانی هند ارزشمندترین مستعمره آنها کافی نبود، زیرا از زمان نقشه ناپلئون برای حمله به هند، ترس و بدگمانی اسباب وسوسه و خیال انگلیسی ها شده بود، اما خطر روسیه برای هند جنبه پایدار و مداوم داشت، چرا که روسیه خیلی بیشتر به هندوستان نزدیک بود و با ممالک همسایه آن امپراتوری مرزهای مشترک داشت و یکی از این همسایه ها ایران بود.

به دنبال پیروزی های نظامی روسیه در دور دوم جنگ هایش با ایران، بر نفوذ سیاسی اقتصادی آن کشور در ایران افزوده شد و روس ها بعد از عهدنامه ترکمانچای توانستند کاملاً در امور ایران دخالت کنند. در این سالها سیاست روس ها در ایران تغییر کرده و دیگر از ایران برای تهدید مستقیم هند استفاده نمی کردند، بلکه قصد داشتند به تدریج تسلط اقتصادی خود را بر ایران تثبیت کنند و از این راه خود را به تدریج به سواحل اقیانوس هند نزدیک کرده، از آنجا به عنوان مبدأ صدور کالاهای تجاری امپراتوری روسیه و رقابت با انگلستان و تهدید هندوستان استفاده نمایند.

در چنین شرایطی و بر اثر فشارها و اصرار انگلیسی ها دولت ایران موافقت کرد خطوط مرزی در شرق ایران را تعیین نماید. به همین منظور گلد اسمید از طرف دولت انگلستان، حرکت نمود و دستور داشت به تهران برود و سپس به همراه کمیسر دولت ایران عازم سیستان گردد و در آنجا با معاینه محل و رسیدگی به ادعاهای طرفین اظهار عقیده نموده، رأی بدهد و حدود و سرحدی را معین نماید تا برای دولت ایران و افغانستان حدود دایمی شناخته شود.

درخواست امیر افغان شیرعلی خان مبنی بر مداخله بریتانیا در اختلافات مرزی با ایران فرصت مناسبی برای حکومت هند بود تا خط مرزی بلوچستان را که مدتها در پی تعیین آن بودند نیز مشخص کنند.

از طرف دولت ایران میرزا معصوم خان انصاری به عنوان رئیس کمیسیون مرزی انتخاب شد و نمایندگان ایران و انگلیس برای تعیین مرز سیستان از تهران حرکت کردند.

در تاریخ ۱۶ شعبان ۱۲۸۷ق میرزا معصوم خان از اصفهان نامه ای به وزیرخارجه ایران، میرزا سعیدخان فرستاد. او در این نامه نوشته بود: «مأمور مخصوص دولت انگلیس در رفتن به سیستان مضایقه می کند و فقط منظورش رفتن به بلوچستان است.»

اختلاف نظر بین نماینده ایران و انگلستان ادامه یافت و سرانجام بعد از مکاتبات مکرر نماینده ایران، در شوال ۱۲۸۷ق به او جواب داده شد که می تواند قبل از تعیین حدود سیستان به همراه گلد اسمید، حدود بلوچستان را تعیین نماید. گلد اسمید که در جریان کشیدن خطوط تلگراف از جنوب بلوچستان در سال ۱۲۷۹ق اطلاعات کاملی از بلوچستان به دست آورده بود، توانست از این اطلاعات به سود دولت هند انگلیس در جریان کمیسیون مرزی استفاده نماید.

در جریان تشکیل کمیسیون اول مرزی، دولت ایران متوجه نقش سرداران بلوچ در تعیین مرز و حفظ حقوق ملکی ایران در بلوچستان گردید و این در حالی بود که از

سال ها قبل، انگلیسی ها فعالیت هایی برای جلب سرداران بلوچ به سوی خود آغاز کرده بودند که موفقیت آمیز نبود. از طرف دیگر نارضایتی از عملکرد و سیاست های دولت قاجار به حدی بود که احتمال از دست رفتن بخش های وسیعی از بلوچستان وجود داشت، زیرا با اظهار تمایل سرداران بلوچ به دولت هند انگلیس، بهانه ای به دست انگلیسی ها می افتاد تا آن نواحی را جزو قلمروی خان کلات به شمار آورند. در توصیه نامه ای که گلداسمید از طرف دولت هند انگلیس همراه داشت، یکی از مسائلی که به نظر انگلیسی ها در تعیین حدود مرزی نقش زیادی داشت اقرار سرداران نواحی مورد اختلاف به پذیرش و اطاعت از دولت ایران و یا خان کلات بود.

انگلیسی ها در چنین شرایطی از هرگونه اقدامی برای متمایل ساختن مردم بلوچستان و حاکمان بخش های مختلف آن خودداری نمی کردند. گلداسمید زمانی که برای شروع به کار در تعیین حدود مرزی به طرف بمپور حرکت می کرد در بین راه به بلوچی برخورد که پای او شکسته شده بود. به دستور گلداسمید آن شخص مصدوم را به بمپور آوردند و او به پزشک انگلیسی همراه هیأت خود دستور داد که «پای او را بسته و چاق نماید» و در همان روزهایی که در بمپور بود برای «نمایش انسانیت و مهربانی ملت انگلیس» بندبازی را برای انجام عملیات نمایشی در میدان اصلی بمپور خواسته بود و همان روز آن شخص پا شکسته را جلوی چادر خود بر روی تختی جا داده و بالین سفیدی زیر سرش گذاشت به ملاحظه اینکه شاید همه مردم او را نبینند و ریسمان بازی بی ثمر بماند خود پیش مصدوم رفت و پای مصدوم را باز کرد و شروع به مداوای آن کرد، «حال بندگان جنابعالی تصور فرمایند خود این عمل در انظار مردم بلوچ به حد پایه مستحسن و غریبه و تا چه اندازه از مردم جلب قلوب می کند.» بسیار جالب است در شهری که مردم هنوز جنایت امیر توپخانه را فراموش نکرده بودند انگلیسی ها چگونه به جلب قلوب مردم می پرداختند.

انگلیسی ها برای جلب سرداران بلوچ ایرانی عده ای از سرداران معروف ناحیه کلات را با خود به بمپور آورده بودند. گلداسمید می خواست از رابطه دوستانه و پیوندهای خانوادگی سرداران بلوچستان ایران و خانه نشین کلات استفاده کند و با متمایل ساختن سرداران بلوچ تحت حاکمیت ایران، بخش بیشتری از خاک ایران را در بلوچستان جدا نموده و به خان کلات واگذار نماید.

میرزامعصوم خان نیز قصد داشت با همراه بردن سرداران بلوچ تحت حاکمیت ایران به گوادر و ایجاد زمینه برای ملاقات بین آنها، وسیله جلب حاکمان آن نواحی را به ایران فراهم نماید. گلداسمید که بر این امر واقف بود به نماینده ایران اجازه نداد به همراه سرداران بلوچ وارد گوادر شود، زیرا به نظر او ممکن بود سرداران آن بخش از

بلوچستان در نتیجه ملاقات با سرداران بلوچ ایرانی به حکومت ایران مایل شوند.

وحشت انگلیسی ها از سرداران و خوانین بلوچ به حدی بود که گلداسمید در یکی از نامه هایش به میرزا معصوم خان تأکید کرده بود که «خوانین با اطلاع بلوچستان» و ابراهیم خان سرتیپ حاکم بم و بلوچستان، نباید به همراه میرزا معصوم خان به منطقه پیشِن که او به عنوان یکی از محل های مذاکره تعیین کرده بود، بیایند.

نماینده انگلیس در کمیسیون اول مرزی، از آمدن سرداران بلوچ و ابراهیم خان به گوادر که به نظر انگلیسی ها قلمروی خان کلات بود، وحشت داشت، زیرا علاوه بر احتمال اقدام نظامی این سرداران، امکان داشت که سرداران قلمرو خان کلات در دیدار با دیگر سرداران بلوچ به جانب ایران متمایل شوند. در چنین شرایطی بود که گلداسمید در نامه ای به الیسون وزیرمختار انگلیس در ایران از او خواست از اولیای دولت ایران خواهش نماید که «بلادرنگ احکامات موکد صادر شود تا ابراهیم خان با قشون ایرانی از بمپور به سوی سرحد حالیه حرکت نکند و حکم بدهند که مأمور ایران فقط با عملجات شخصی خودش به گوادر برای گفتگو با من بیاید.»

در مقابل میرزا معصوم خان نماینده کشورمان در این کمیسیون طی نامه محرمانه ای که برای وزارت امور خارجه ارسال کرد، با توجه به اعلام آمادگی سرداران بلوچ برای دفاع از حدود قلمرو ایران و حفظ حقوق ایران در بلوچستان، نوشت: «به اندک توجهی از طرف دولت تمام بلوچستان به تصرف ایران درخواهد آمد.»

نمونه های دیگری از وطن خواهی و میهن دوستی مردم بلوچستان را در این وقایع می بینیم؛ از جمله: هنگامی که میرزا معصوم خان برای انجام مأموریت حدود مرزی به بمپور آمده بود، آزادخان خارانی ، بلوچ خان برادرزاده خود را همراه با عده ای از سرداران ناحیه خاران، نزد او فرستاده بود تا بدین وسیله اطاعت خود را از دولت ایران اعلام نماید. نمایندگان آزادخان در دیدار با میرزا معصوم خان گفته بودند که «خدادادخان (حاکم کلات) مثل ما یکی از نوکران دولت ایران است و کلات را مرحوم نادرشاه (افشار) در عوض خدمات اجداد او به آنها تیول مرحمت فرموده، چنانچه پنجگور را به اسلاف ما محل مواجب مقرر دانسته و به موجب این رقم نادر سالها در دست ما بود.» بلوچ خان سواد دستور نادرشاه را برای نماینده ایران به همراه آورده بود و او نیز این رقم نادری را برای وزیر خارجه ارسال داشت.

نماینده حاکم خاران همچنین در این مأموریت به میرزا معصوم خان و ابراهیم خان اعلام داشته بود، اگر وکیل الملک اجازه بدهد «و اگر بخواهد صدق دعوت و غیرت فردیت من و طایفه مرا نسبت به سرکار اعلیحضرت شاهنشاهی به رأی العین مشاهده نماید اجازه بدهند در فاصله چند روز کیچ را از لشکر و توپ خدادادخان خالی و به

دست گماشتگان ایشان بسپارد.»

ابراهیم خان حاکم بلوچستان عقیده داشت «از جانب دولت ایران مرحمتی در حق سردار آزادخان مبذول شود و او به جان و مال خدمتگزاری دولت علیه ایران را قبول می کند و چون صاحب ایل بزرگ و طایفه دلیر و جنگجو است در فقره سیستان هم به خدمت دولت قوی شوکت درمی آید.»

علاوه بر آزادخان، هنگامی که میرزا معصوم خان به دستور میرزا سعیدخان مأمور شد به گوادر برود، در این شهر یکی از سرداران بلوچ از طرف خود نماینده ای نزد میرزا معصوم خان فرستاده بود و نماینده این سردار به میرزا معصوم خان گفته بود: «مأمور کلات سردار فقیر محمدخان منتهای آرزو دارد که شما را ببیند و درد دلی از انگلیس با شما داشته باشد ولی هاریسن صاحب مأمور کلات شب و روز مواظب است و نمی گذارد و به جناب ختمی مآب صد قسم که ما را هاریسن صاحب به گوادر آورده و ابراهیم خان سرتیپ می داند که من یکی از چاکران شاه ایرانم و اگر تمپ و بلیده به دست انگلیسی ها افتاد یقیناً خود و اقوام من به بمپور رفته رعیتی دولت علیه را اختیار خواهیم کرد.» این سردار بلوچ همچنین گفته بود «جنرال گولداسمید ... در کوچه و باهه مردم را به خود رام می کند که به مقام تبعیت خان کلات برآیند.»

دلبستگی بلوچ هایی که در قلمروی خان کلات سکونت داشتند به ایران به حدی بود که بعد از مأموریت گلداسمید و میرزا معصوم خان، پنج نفر سواره نظام با لباس و اسلحه و ملزومات نظامی از کلات فرار کرده و به کرمان آمدند تا به این وسیله اعتراض خود را به دخالت انگلیسی ها در تقسیم بلوچستان نشان دهند.

به هر حال با تمام آمادگی مردم بلوچستان برای حفاظت از حقوق حقه ایران در بلوچستان متأسفانه دولتمردان آن دوره از این فرصت مناسب برای حفظ حقوق کشورمان استفاده نکردند و به ندای آنها که ریشه در وطن دوستی و هویت ایرانی آنها داشت، پاسخ مثبتی داده نشد.

سرانجام با همه ایستادگی های مردم بلوچستان و میرزا معصوم خان و تلاشهای ابراهیم خان سعدالدوله حاکم بم و بلوچستان در مقابل تحریکات و فزون طلبی های انگلیسی ها، در هفتم ذی الحجه ۱۲۸۷ از جانب وزیر امور خارجه به میرزا معصوم خان ابلاغ شد که «به من حکم شد که به شما اطلاع بدهم که در امر ملاحظه کردن مکان های نزدیک سرحد در امر جستجو نمودن و خبر گرفتن به رضای جنرال گلداسمید عمل نمایید.» و در ادامه از نماینده ایران خواسته بود که نقشه ای از نواحی مورد اختلاف تهیه کرده و به تهران بیاورد و مأمور کلات را در هیأت مرزی بپذیرد و به همراه خود افراد مسلح غیر ضرور نبرد. و چنین بود که با همه این تلاش ها، دولت

ایران در اوت سال ۱۸۷۱/جمادی الآخر ۱۲۸۸ پـذیرفت که نقشه و یافته های یکجانبه گلداسـمید مبنای صدور رأی نهایی قرار بگیرد.

قیام مردم بلوچستان علیه دخالت انگلیسی ها، در دوره مظفرالدین شاه

از ابتدای استقرار انگلیسی ها در سواحل بلوچستان، حملات پراکنده ای که نشانه اعتراض مردم به حضور بیگانگان بود، به نفع آنهـا انجامیـد. اما از آنجایی که مأموران و تلگرافچیان انگلیسـی از حمایت دولت مرکزی ایران برخوردار بودنـد، اعتراض علیه حضور بیگانگـان به صورت حملاتی پراکنـده و سازمان نیافته بود. پس از کشـته شـدن ناصـرالدین شاه که شورش علیه ظلم و ستم حکـام، بلوچسـتان را فرا گرفت، زمان مناسبی برای حمله به انگلیسـی ها که مردم بلوچسـتان به آنها به چشم کافر و بیگانه می نگریسـتند، فراهم شد. چنین بود که هم زمان با شورش سردار حسین خان، خلیفه خیرمحمد که از روحانیان بلوچستان بود، مقابل حضور انگلیسی ها قیام کرده و علیه آنها اعلام جهاد نمود.

حمله به منافع انگلیسـی ها با تصرف پایگاه آنها در چابهار آغاز شد، اما بعد از مدت کوتاهی انگلیسی ها که تجهیزات پیشرفته تری داشـتند، توانسـتند پایگاه خود را بازپس گیرند و از آنجا که مقابله مسـتقیم با نیروهای انگلیسـی که از سلاح های پیشرفته ای استفاده می کردند، امکان نداشت، خلیفه خیرمحمد و نیروهایش، شروع به قطع سیم های خطوط تلگراف نمودند.

در جریـان یکی از حملات به تلگرافخانه انگلسـتان گریوز که رئیس خطوط تلگرافی از جاسک تا گوادر بود در اواخر نوامبر ۱۸۹۸/جمادی الاول ۱۳۱۶ق در کنار رودخانه راپیچ به قتل رسید. با کشته شدن این مأمور انگلیسی، سرپرسی سایکس که می تـوان او را مطلع تریـن مـأمور انگلیسـی دربـاره بلوچسـتان دانسـت، مـأمور سـرکوب مردم شـد. به نظر سـایکس قیـام مردم در بلوچستان در این زمان دو علت داشت:

۱. اعزام نشدن نیروهای دولتی بعد از مرگ ناصرالدین شاه به بلوچستان

۲. پیشرفت قوای سلطان عثمانی در خاک یونان که به نظر او شادی و غوغای کم نظیری بین تمام مسلمانان ایجاد کرده بود

سـایکس همچنین نوشـته است که غلبه سـلطان عثمـانی بر موطن اسـکندر کبیر واجـد اهمیت شایـانی بود و عـامه به ویژه طبقه روحانیون استفاده های تبلیغاتی زیادی از آن کردند.

پس از آغـاز شـورش علیه انگلیسـی هـا از طرف دولت ایران احمـدخان دریـابیگی بـا اطلاع از کشـته شـدن مـأمور انگلیسـی، مأموریت یافت از بوشهر برای سرکوبی مهاجمان

حرکت کند و به سایکس نیز با ناو پیجن مأموریت داده شد «به محل وقوع حادثه برود و برای کشف مجرم حقیقی و محاکمه مرتکبین با مأموران ایران مساعدت و به طور کلی بر جریانات نظارت نماید.»

قبل از شروع عملیات علیه معترضان، سایکس لازم می دید که بداند آنها چه نوع سلاح هایی در اختیار دارند و تعدادشان چند نفر است و «ضمناً در اطراف نفاق و یا بر عکس اتفاق و به عبارت اخری روابط خصوصی آنها با یکدیگر تحقیقات کافی به عمل آید.» بعد از تحقیقات معلوم شد، تعداد شورشیان ۸۰۰ نفر است و دارای اسلحه های ته پر می باشند. اطلاعات لازم برای سرکوبی مردم از رئیس یکی از قبایل محل جمع آوری شد.

بعد از موفق نشدن به دستگیری شورشیان، انگلیسی ها، شماری از هموطنان تنگستانی را که برای سرکوب مردم بلوچستان به خدمت گرفته بودند، به غارت خانه ها، ساکنین سواحل بلوچستان مأمور کردند. سایکس در این مورد نوشته است: «تنگستانی ها را به تعقیب بلوچ ها مأمور نموده، از دور مجادله آنها را با دوربین تماشا می کردیم.»

بلوچ ها در این زمان تنها راه مقابله با نیروهای انگلیسی را، دفاع در تنگه ها و نواحی کوهستانی می دانستند، در نتیجه در این مکان ها، به مقابله با آنها برخاستند. بعد از موفق نبودن عملیات انگلیسی ها، دریابیگی به مردم این ناحیه پیام فرستاد، که اگر از تسلیم مجرمان خودداری نمایند، کلیه نخلستان های منطقه به آتش کشیده خواهد شد. سایکس در این مورد نوشته است که سردار سعیدخان از او درخواست نموده بود که از آتش زدن نخیلات صرف نظر شود و به سایکس قول داده بود که مخالفان انگلیسی ها را در منطقه دستگیر خواهد کرد. اما باید توجه داشت که آتش زدن نخلستان های منطقه که تنها منبع درآمد و تغذیه مردم بود، باعث گسترده تر شدن قیام و تحریک مردم می شد، و در واقع صرف نظر نمودن از آتش زدن نخلستان ها به درخواست سردار حسین خان دست آویزی بیش نبود.

سایکس در این زمان از ناحیه راپیج حرکت کرده و مأموریت مهم تری در بخش دیگری از بلوچستان داشت. روزنامه حبل المتین درباره وقایع بلوچستان در این زمان نوشته است:

بزرگان و اراکین و اعیان دولت و ملت به طرف مسئله بندر جاسک توجه نفرموده اند یا از سرگرمی امورات شخصیه خود، ملاحظه خرابی های داخله سرحدات ایران و وقایع مؤلمه و حوادث معظمه که همه روز هر یک باعث هزار گونه خرابی و علت خطرهای بزرگ دولت و ملت است نمی نمایند و تصور نمی کنند که دولت همسایه برای کشته شدن یک

نفر تلگرافچی به چه خیال سه جهاز جنگی خود را در بندر جاسک، لنگر اقامت داده و این همه مخارج را به امید کدام روز متحمل شده و می شود، دولت ایران را به بعضی چیزها دچار لشکرکشی کرده و خانه جنگی رعایای خود نموده، تا به حال پنجاه نفر از طایفه بلوچ مقهور و مظلوم کشته شده اند و همگی به جبال فرار کرده و زراعت و فلاحت آنها خراب شده است. آقایان صاحب منصبان و مأمورین دولت ایران در این وقت نازک اگر واقعه عظیمی از برای دولت ایران با این دولت حریص مملکت رخ نماید چه خواهند کرد. آنچه موجب شد سایکس عملیاتش را در این ناحیه نیمه کاره رها کند، گسترش قیام مردم بلوچ در بلوچستان تحت الحمایه انگلستان بود. سهراب خان گچکی حاکم ناحیه کیچ «خود را غازی و مجاهد قلم داده» نماینده انگلیسی ها را در قلعه تربت (کیچ) دستگیر نموده و شرط آزادی او را تخلیه آن ناحیه توسط انگلیسی ها دانسته بود. مرکز مخالفت با انگلیسی ها بندر پسنی بود که درجنوب کیچ قرار داشت. بلوچ ها سیم های تلگراف را در این منطقه تا چندین مایل قطع کرده، دیرک ها را واژگون ساخته بودند و «چون مسلم بود که هرگاه این خبرها در بلوچستان شایع شود، عکس العمل های ناگواری خواهد داشت، لذا به وسایل مقتضی از شیوع آن جلوگیری به عمل آمد.»

سایکس اوضاع را در این زمان چنین گزارش داده است: «در این گیرودار یک عده از زمین پیمایان و مهندسین تلگراف که در نقاط مختلف بلوچستان انگلیس مأمور و مشغول انجام وظیفه بودند مورد حمله بلوچ ها واقع می شوند. خلاصه اوضاع گوادر مغشوش و درهم و برهم بود و طایفه معروف رِندینر در اغتشاش شرکت کرده و غوغای غریبی برپا ساخته بودند، متصدی پست که زرتشتی بود، محرمانه به این جانب اظهار داشت، که هر شب انتظار دارد، سر او را از بدن جدا نمایند.»

انگلیسی ها که از گسترش حرکت مردم بلوچستان، علیه منافع خود به شدت وحشت داشتند، اردویی را از هندوستان مأمور سرکوبی مردم این ناحیه نمودند. نیروهای اعزامی از هند در حوالی بندر پسنی با بلوچ های مسلح که سایکس تعداد آنها را هزار نفر نوشته است روبرو شدند و نتوانستند در برابر توپ های انگلیسی مقاومت کنند و شکست خوردند. مهراب خان که رهبری شورش علیه انگلیس را در دست داشت از میدان نبرد نجات یافت ولی چند نفر دیگر از رهبران این قیام در جنگ کشته شدند و بدین ترتیب قیامی که داشت در سراسر بلوچستان گسترش می یافت خاموش گردید.

سایکس پس از شورش های بلوچستان تحت الحمایه انگلیس به بلوچستان ایران و به منطقه کروان در نزدیکی جاسک که شورش اولین بار از آنجا شروع شده بود، بازگشت.

در هنگـام مـأموریت او در بلوچسـتان تحت الحمـایه انگلیس، پایگاه مشترک نیروهای ایرانی و انگلیسـی مورد حمله قرارگرفته بود و نیروهای این پادگان از هم پاشیده و دریابیگی نیز در یکی از جنگ هایش با بلوچ ها زخمی شده بود.

آصف الدوله حاکم کرمان و بلوچستان، با اطلاع از ناکامی نیروهای دولتی، لشکری مجهز را به دستور صدراعظم ایران، امین السلطان برای مقابله با شورشیان اعزام کرد. نیروی اعزامی از کرمان که از مقابله نظامی مستقیم ناتوان بود نخلستان های مردم ساکن در حوالی جاسک را به آتش کشید. سایکس در سفرنامه خود نوشته است که رهبر این قیام (خلیفه خیرمحمد) «دستگیر و در حضور جمعی از سران محل برای عبرت سایرین به دار زده شد.» اما روایات محلی این حادثه را تأیید نمی کند و رهبر قیام به مرگ طبیعی درگذشته است. و بنابر شواهدی انگلیسی ها پس از این حرکت مردمی چابهار را تخلیه نموده و کلیه تجار هندی و حیدرآبادی که در چابهار و در پناه آنها به تجارت می پرداختند، به بندر گوادر رفتند. از آن پس سیاست انگلیسی ها در بلوچستان دچار تغییرات عمده ای شد.

پی نوشت ها:

۱. این کمپانی در اواخر سال ۱۶۰۰م به موجب فرمان ملکه الیزابت با عنوان «شرکت تجار لندن که با هند شرقی معامله و تجارت می کنند» تأسیس گردید.

۲. هاپکرک، پیتر، بازی بزرگ، ترجمه رضا کامشاد، تهران، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۹، ص ۳۹.

۳. مجموعه عهدنامه های تاریخی ایران از عهد هخامنشی تا عصر پهلوی، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۵۰، صص ۱۵۲ و ۱۵۳.

۴. رایت، دنیس، ایرانیان در میان انگلیسی ها، ترجمه لطفعلی خنجی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۹، ص ۱۰۹.

۵. کرزن، جرج. ن، ایران و قضیه ایران، ج ۲، ترجمه ع. وحید مازندرانی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲، ج دوم، ص ۳۰۹.

۶. بازی بزرگ، ص ۱۹.

۷. خلیج گواتر، محلی که رودخانه باهوکلات (سرباز) در بلوچستان به دریای عمان می ریزد و مرز مشترک ایران و پاکستان در جنوب از این خلیج، شروع می شود.

۸. در آن زمان جاسک بخشی از بلوچستان به شمار می رفت.

۹. شهر بمپور در این زمان مهم ترین شهر در بخش غربی بلوچستان بود و شهر مهم دیگر بلوچستان در این زمان در بخش

شرقی شهر کلات بود که شهر کویته مرکز ایالت بلوچستان پاکستان در نزدیکی این شهر قرار گرفته است.

۱۰. شهر کیچ از شهرهای مهم در جنوب بلوچستان، این شهر امروزه با نام تربت یکی از شهرهای ایالت بلوچستان پاکستان است.

۱۱. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه ر.ک: پاتینجر، هنری، مسافرت سند و بلوچستان، ترجمه دکتر شاهپور گودرزی، تهران، انتشارات کتابفروشی دهخدا، ۱۳۴۹.

۱۲. هِنت، جنگ ایران و انگلیس در سال ۱۲۷۳ق، ترجمه حسین سعادت نوری، تهران، شرکت سهامی چاپ،

ص: ۳۰۴

۱۳۲۷، مقدمه کتاب، ص ۳.

۱۳. رضاقلی خان هدایت، روضه الصفای ناصری، تهران، ج ۹، کتابفروشی مرکزی، ۱۳۳۹، ص ۳۵۹.

۱۴. واتسون، رابرت گرانت، تاریخ ایران در دوره قاجاریه، ترجمه ع. وحید مازندرانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۸، ص ۱۵۲.

۱۵. جعفری، علی اکبر، «بلوچ و بلوچی» مجله سخن، اردیبهشت ماه ۱۳۴۳، ص ۷۹۲.

۱۶. بازی بزرگ، ص ۱۶۸.

۱۷. همان، ص ۱۲۲.

۱۸. گلـد اسـمید، ایران شـرقی به نقـل از: محمود محمود، تاریـخ روابط سیاسـی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، ج ۳، تهران، اقبال، ۱۳۵۸، ص ۹۶۵.

۱۹. تاریخ روابط ایران و...، پیشین، ص ۹۶۶.

۲۰. رساله جغرافیا و تاریخ بلوچستان، به چاپ رسیده در نشریه فرهنگ ایران زمین، جلد ۲۸، (کتابچه های بلوچستان).

۲۱. رساله جغرافیا و تاریخ بلوچستان، ص ۲۴۶.

۲۲. سازمان اسناد ملی ایران، میکروفیلم ۲۹۵، حلقه شماره ۶، پرونده ۵۸۰.

۲۳. محمدحسن حسینی معروف به آقاخان محلاتی، عبرت افزا، به اهتمام کوهی کرمانی، تهران، بی نا، ۱۳۲۵، ص ۱۰.

۲۴. خورموجی، محمدجعفر، حقایق الاخبار ناصری، به کوشش حسین خدیو جم، تهران، کتابفروشی زوار، ۱۳۴۴، ص ۲۹.

۲۵. ویلیام کی، جان، تاریـخ جنگ های افغانسـتان، به نقل از: تاریخ روابط سیاسـی ایران و انگلسـتان در قرن نوزده، ج ۱، ص ۳۳۷.

۲۶. سـپهر، محمدتقی لسان الملک، ناسخ التواریخ، ج ۲، به تصـحیح و حواشی محمدباقر بهبودی، تهران، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۸۵ق، ص ۳۵۱.

۲۷. عبرت افزا، ص ۵۶.

۲۸. همان، ص ۷۳.

۲۹. اداره اسناد و دیپلماسی وزارت امور خارجه، اسناد سال ۱۲۶۳قمری، کارتن ۵، پوشه ۴۰، ص ۱.

۳۰. رایین، اسماعیل، حقوق بگیران انگلیس در ایران، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۵۲، ص ۳۴۳. نقل از یادداشت های کلنل استوارت، مجموعه ایندین افیس.

۳۱. همانجا.

۳۲. نامه یکی از اخبارنگارهای ایران به وزارت امور خارجه، اداره کل اسناد و دیپلماسی وزارت امور خارجه، اسناد مکمل سال ۱۲۷۰ قمری، دفتر شماره ۵.

۳۳. برای کسب اطلاعات بیشتر درباره حادثه بمپور، ر.ک: روضه الصفای ناصری، ج ۱۰، رضاقلی خان هدایت، تهران، کتابفروشی های مرکزی، پیروز و خیام، ۱۳۳۹، ص ۳۶۳؛ و ناسخ التواریخ، ج ۲، تهران، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۸۵ق. ص ۳۶۴.

۳۴. اداره کل اسناد و دیپلماسی وزارت امور خارجه، سند پیشین.

۳۵. رایت، دنیس، انگلیسی ها در میان ایرانیان، ج ۱، ترجمه کریم امامی، تهران، نشر نو با همکاری انتشارات زمینه، ۱۳۶۴، ص ۱۵۶.

۳۶. تاریخ روابط ایران و...، ج ۳، ص ۷۸۴.

۳۷. این ایل از بزرگ ترین و مهم ترین ایلات بلوچستان به شمار می آید. امروزه بیشتر افراد این ایل در بلوچستان پاکستان زندگی می کنند، رندها به مانند سایر قبایل بلوچ همواره مدافع مرزهای ایران بودند و همیشه با سیاست های دولت های مرکزی همسو بوده اند

۳۸. مکاتبات وزارت خارجه ایران با سفارت انگلیس در مورد خطوط تلگراف به تاریخ چهاردهم ذیقعده ۱۲۷۹ق. اسناد سال ۱۲۷۷-۸، کارتن ۹، پوشه ۱۳، صص ۸ و ۱۰.

۳۹. همانجا.

۴۰. همانجا.

۴۱. سازمان اسناد ملی ایران، میکروفیلم ۲۹۵، حلقه ۴، پرونده ۲۲۰، ص ۴.

۴۲. نامه دیکسون به الیسون، ۱۴ مارس ۱۸۹۶، به نقل از کاظم زاده فیروز، روس و انگلیس در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران، انتشارات کتاب های جیبی، ۱۳۵۴، ص ۳۷.

۴۳. ترنر یو، پیوکارلو، رقابت های روس و انگلیس در ایران و افغانستان، ترجمه عباس آذرین، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۳، ص ۱۲۱.

۴۴. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، ج ۳، ص ۹۴۵.

۴۵. مجتهدزاده، پیروز، امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران، ترجمه حمیدرضا ملک محمدی نوری، تهران، شیراز، ۱۳۷۸، ص ۳۴۶.

۴۶. نامه میرزا معصوم خان به میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه، ۱۶ شعبان سال ۱۲۸۷، کارتن ۱۶، پوشه ۱۳.

۴۷. نامه محرمانه حکومت هند به گلداسمید به تاریخ ژانویه ۱۸۷۱، به نقل از امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران، ص ۳۴۷.

۴۸. نامه میرزا معصوم خان به وزیر امور خارجه در مورد اقدامات گلداسمید، ۱۲ ذی الحجه ۱۲۸۷، اسناد سال ۱۲۸۷، ک ۱۳، پ ۱۷، ص ۳۸.

۴۹. نامه میرزا معصوم خان به وزیر امور خارجه، ک ۱۳، پ ۱۷، ص ۳۹.

۵۰. همانجا.

۵۱. نامه میرزا معصوم خان به وزارت امور خارجه، به تاریخ ۲۶ ذیقعده ۱۲۸۷، ک ۱۳، پ ۱۵، ص ۲۶.

۵۲. ازشهرهای بندری بلوچستان پاکستان در سواحل دریای عمان.

۵۳. تلگراف گلداسمید به الیسون وزیرمختار انگلیس در تهران، به تاریخ ۲۱ فوریه ۱۸۷۱، اسناد سال ۱۲۸۷، ک ۱۳، پ ۲۵.

۵۴. نامه محرمانه میرزا معصوم خان به میرزا سعیدخان، ۱۳ ذی الحجه ۱۲۸۷، ک ۱۳، پ ۱۷، ص ۲.

۵۵. از نواحی وسیع و مهم بلوچستان که امروزه بخشی از منطقه شمالی ایالت بلوچستان پاکستان را تشکیل می دهد.

۵۶. از شهرهای بلوچستان پاکستان.

۵۷. نامه میرزا معصوم خان به میرزا سعیدخان، ۲۴ ذی الحجه ۱۲۸۷، ک ۱۳، پ ۱۷، ص ۹.

۵۸. حاکم کرمان و بلوچستان.

۵۹. سند پیشین.

۶۰. نامه میرزا معصوم خان به وزیر امور خارجه درباره درخواست ابراهیم خان، ذی الحجه ۱۲۸۷، ک ۱۳، پ ۱۷، ص ۵.

۶۱. سردار فقید محمدخان نایب خان کلات و نماینده او در کمیسیون مرزی و مأمور سیاسی دولت هند انگلیس در کلات بود.

۶۲. نماینده انگلیسی ها در دربار خان کلات. پس از درگیری خان کلات (محراب خان) با انگلیسی ها و کشته شدن او به همراه ۴۰۰ نفر از همراهانش انگلیسی ها به منظور نظارت بر اوضاع کلات یکی از مأموران خود را به عنوان نایب الحکومه در کلات مستقر کردند.

۶۳. نامه میرزا معصوم خان به وزیر امور خارجه به تاریخ ۹ ربیع الاول ۱۲۸۸ق، ک ۱۳، پ ۲۵، ص ۴۳.

۶۴. همانجا.

۶۵. نامه وزارت امور خارجه به وکیل الملک حاکم کرمان و بلوچستان، صفر ۱۲۸۸، ک ۱۳، پ ۲۵.

ص: ۳۰۶

۶۶. تلگراف از میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه به میرزا معصوم خان، اسناد سال ۱۲۸۷، ک ۱۳، پ ۱۷.

۶۷. دامنی، عبدالغنی، سیمای تاریخی بلوچستان، تهران، انتشارات پاسارگاد، ۱۳۸۰، ص ۲۵۲.

۶۸. سایکس، سرپرسی، سفرنامه سایکس یا ده هزار میل در ایران، ترجمه حسین سعادت نوری، تهران، ابن سینا، ۱۳۳۶، چ دوم، ص ۳۰۶.

۶۹. سفرنامه سایکس...، صص ۳۰۶ و ۳۰۷.

۷۰. همانجا.

۷۱. همان، ص ۳۱۰.

۷۲. همان، ص ۳۱۱.

۷۳. روزنامه حبل المتین، دوشنبه ۲۶ ذیقعده ۱۳۱۵، ۱۸ آوریل ۱۸۹۸.

۷۴. سفرنامه سایکس...، ص ۳۱۶.

۷۵. همانجا.

۷۶. به هنگام تعیین حدود مرزی بلوچستان در کمیسیون اول، محل سکونت ایل رند در دو سوی خط مرزی قرار گرفت، این طایفه با واگذاری بخش وسیعی از محل زندگی خود به صورت تحت الحمایه انگلیسی ها ناراضی بودند و با مشخص شدن حدود مرزی اولین اعتراض ها در بلوچستان توسط این گروه ظاهر شد و در سال ۱۲۸۹ق یک سال بعد از تشکیل کمیسیون مرزی، انگلیسی ها را در بلوچستان مورد حمله قرار دادند.

۷۷. سفرنامه سایکس...، صص ۳۱۸ ۳۱۷.

۷۸. همانجا.

۷۹. سفرنامه سایکس...، صص ۳۲۶ ۲۳۵.

۸۰. همان، ص ۳۳۰.

۸۱. همانجا.

۸۲. سیمای تاریخی بلوچستان، ص ۲۵۴.

## امتیاز واگذاری کشتی رانی کارون به انگلستان و زمینه های آن

ص: ۳۰۷

حبیب الله سعیدی نیا

مقدمه

از قرن نوزدهم به بعد اروپاییان به تجارت در خلیج فارس توجه نشان دادند و کارون، تنها رودخانه قابل کشتی رانی ایران و خلیج فارس به دلیل موقعیت خاص ژئوپولتیکی و تجاری اش از نیمه اول قرن نوزدهم توجه سیاحان و نمایندگان سیاسی انگلیس را به خود جلب کرد. دولت انگلیس نیز برای محافظت از منافع خود در هندوستان و رقابت با روسیه و انتقال کالا به نواحی مرکزی ایران درصدد کسب مجوز کشتی رانی بر روی کارون برآمد و سرانجام اگرچه ناصرالدین شاه فرمان آزادی کشتی رانی کارون را به سال ۱۳۰۶ق/۱۸۸۸م صادر کرد و این رودخانه به روی تمام کشتیهای تجاری خارجی گشوده شد؛ اما دولت انگلستان به دلیل برخورداری از ابزارهای قدرتمند سیاسی، اقتصادی لازم توانست تجارت بر روی کارون را در انحصار خود بگیرد. از جمله مزیتهای سیاسی، اقتصادی رودخانه کارون در آن دوره برای دولت انگلستان عبارت بود از:

مسیر تجارتی کارون نسبت به راههای خشکی مانند مسیر بوشهر شیراز اصفهان کوتاه تر و امن تر و هزینه حمل و نقل رودخانه ای از مسیر خشکی به مراتب پایین تر بود. از این رو انگلستان به راحتی کالاهای خود را تا شوشتر حمل و از طریق جاده لینچ به شهرهای اصفهان و تهران ارسال می کرد.

به دلیل پراکندگی قدرت سیاسی و عدم نفوذ و حضور حکومت مرکزی در ایالت خوزستان، انگلیس به راحتی توانست در این منطقه، نفوذ سیاسی، اقتصادی خود را گسترش دهد و از توان عشایر و قبایل برای مقابله با حکومت مرکزی و سایر رقبای خارجی بهره ببرد.

دامنه تجارت در کارون وسیع و شامل سه حوزه عمده منطقه ای و محلی، ملی و بین المللی بود. در حوزه منطقه ای با کانونهای اساسی اقتصادی خوزستان مانند محمره، ناصری، شوشتر و دزفول ارتباط داشت. در حوزه ملی با ایلات بختیاری و لر و شهرهای داخلی ایران نظیر اصفهان و تهران رابطه تجاری داشت و حوزه مهم و پرحجم بین المللی شامل بنادر حوزه خلیج فارس (بصره، کویت) و کشورهای اروپایی (بخصوص انگلستان و در مرحله بعدی روسیه و آلمان و شرق دور مانند هنگ کنگ و سرزمین هند) بود. در این حوزه، بیشترین مبادلات تجاری میان بنادر کارون با هند و انگلستان انجام می شد. و شرکتهای مختلف داخلی و خارجی به خصوص ناصری، لینچ، هاتس و پسران و ونک هاوس، کار حمل و نقل مال التجاره را در کارون برعهده داشتند.

با ورود نفت به عرصه اقتصادی و تجاری ایران، کم کم از اهمیت تجاری کارون کاسته شد و از آغاز جنگ جهانی و تحولات پس از آن در جهان بویژه در انگلستان و ایران، نفت برای انگلستان به مراتب از سود بیشتری برخوردار بود و جای گزین تجارت در کارون شد و پس از آن با گسترش خطوط راه آهن، کارون اهمیت تجاری خود را از دست داد و بیشترین حمل و نقل کالا و مسافر از طریق راه آهن انجام می شد.

مسئله این مقاله به بررسی چگونگی واگذاری امتیاز کشتیرانی بر کارون در نیمه دوم قرن سیزدهم هجری (۱۹۲۰۱۸۷۰م) می پردازد و بر آن است تا آثار واگذاری امتیاز کشتیرانی بر کارون را در تحولات سیاسی، اقتصادی ایران بررسی کند و به دلایل کاهش اهمیت تجارت در کارون پس از کشف نفت بپردازد. بنابراین مهم ترین پرسش این است که موقعیت جغرافیایی، تجاری و ویژگیهای ژئوپولتیک کارون چه نقشی در افزایش نفوذ سیاسی، اقتصادی انگلستان در ایران داشته است؟ برای پاسخ به این پرسش، به مزیتهای تجارت در کارون پرداخته ایم. تجارتی که دولت انگلستان در به انحصار درآوردن کشتیرانی و تجارت در آن اصرار داشت.

فرضیه تحقیق حاضر عبارت است از اینکه موقعیت، ویژگیها و امتیازات تجاری و ژئوپولتیک کارون و ضعف ساختار سیاسی، اقتصادی ایران در این دوره باعث اعمال نفوذ انگلستان در جهت گیریهای سیاسی، اقتصادی ایران شد و با آغاز جنگ جهانی اول استراتژی انگلستان از تجارت در کارون متوجه پدیده نفت شد.

امتیاز کشتیرانی در کارون و زمینه های آن

کشتیرانی در کارون از نظر سیاسی، اقتصادی برای انگلستان اهمیت زیادی داشت زیرا با استفاده از این مسیر، هم می توانست نفوذ سیاسی خود را در نواحی جنوب غربی و مرکزی ایران گسترش دهد و به مواجهه با روسیه بپردازد و هم کالاهای خود را

سریع تر، ارزان تر و با امنیت بیشتری به نواحی داخلی و مرکزی ایران انتقال دهد. از این رو، انگلیسیها از اواسط قرن نوزدهم کوشش زیادی برای آزادی کشتیرانی بر کارون به خرج دادند. نخستین سیاحان انگلیسی که پی به اهمیت این مسیر تجارتی بردند، سرهنری لایارد و ستوان سلبی بودند. لایارد با ارتباط خوبی که با محمدتقی خان بختیاری و نیز تجار شوشتر پیدا کرده بود، این مسیر را برای دستیابی به شهرها و مراکز بزرگ غله خیز غربی ایران بویژه راه تجارت هند و انگلستان حائز اهمیت دانست. وی ضمن ارسال گزارشی جامع به دولت انگلستان و نامه ای به اتاق تجارت بمبئی، هر دو طرف را برای گسترش کشتیرانی در رود کارون ترغیب نمود. مرگ محمدتقی خان، که تمایل زیادی به گسترش تجارت از طریق کارون داشت و پریشانی امور داخلی ایران در آن زمان، مانع از انجام چنین نیتی شد.

اقدام بعدی را در این زمینه مکنزی، نماینده کمپانی گری وپل در ۱۲۹۵ق/۱۸۷۸م صورت داد که در بوشهر اقامت داشت. دولت انگلیس از طریق این شرکت درصدد به دست آوردن امتیاز کشتیرانی در کارون برآمد. شرکت گری و پل از «لوئیس پلی» نماینده سیاسی انگلستان مقیم خلیج فارس خواست تا «چالرز الیسون»، وزیرمختار انگلیس در تهران با دولت ایران برای گرفتن امتیاز کشتیرانی بر کارون مذاکره نماید. لوئیس پلی درخواست کمپانی مزبور را به همراه نامه ای به الیسون فرستاد. پلی که خود در جریان حمله انگلیس به خرمشهر در ۱۲۷۳ق/۱۸۵۷م، از کارون دیدن کرده بود انتقال کالا از این مسیر به مناطق داخلی ایران را باصرفه تر و امن تر از راههای خشکی چون راه بوشهر اصفهان می دانست زیرا طول این راه تا اصفهان ده روز کمتر از جاده بوشهر اصفهان بود.

این تلاش انگلیس با وجود ارتباط خوب مکنزی با حسن قلی خان بختیاری که از وی قول مساعد همکاری گرفته بود، باز به نتیجه نرسید. زیرا ناصرالدین شاه در آن زمان در پی تقویت نیروی دریای ایران از طریق خرید کشتی جنگی بود و نمی خواست تنها رود قابل کشتیرانی در قلمرو شاهنشاهی خود را به انگلیسیها واگذار کند، یا دست کم تا حد امکان در برابر این اقدام پایداری می کرد. مسئله کشتیرانی کارون بار دیگر توسط شرکت گری و پل به همراهی گری و داس در حالی مطرح شد که نفوذ روسیه در ایران بیشتر شده و توانسته بود خطوط کشتیرانی بین مصب ولگا و بنادر ایران احداث کند و کالاهای خود را به اصفهان و حتی مناطق جنوبی تر برساند. در این مرحله انگلیسیها فعالیت بیشتری برای دریافت امتیاز کشتیرانی در کارون نمودند و حکومت هندوستان هم آمادگی خود را برای کمك مالی اعلام کرد. در همین زمان که انگلیسیها سخت در تلاش بودند ناگهان فرانسویها وارد صحنه شدند و دکتر تولوزان حق انحصاری

کشتیرانی در کارون و بهره برداری از اراضی مجاور این رود را به دست آورد. طبق ماده ۸ قرارداد مزبور، حق ساخت و اداره تراموا‌ها، راه آهن و راههای در امتداد کارون به تولوزان واگذار شد و طبق ماده ۱۰، به وی اجازه داده بودند که تمام زمینهای کشاورزی را از اهواز تا خلیج فارس زیر کشت ببرد. این قرارداد با مخالفت انگلیسیها روبه رو شد و به نتیجه نرسید. در این شرایط که انگلیسیها شاهد نفوذ رقبای خود در خلیج فارس بودند دوباره برای دریافت امتیاز کشتیرانی بر کارون شروع به فعالیت کردند. این بار رانلد تامسون وزیرمختار و ایلچی مخصوص پادشاه انگلستان مأمور این کار شد. وی با ارسال یادداشتهایی به میرزاحسین خان مشیرالدوله در سال ۱۲۸۸ق/۲۱ سپتامبر ۱۸۷۱ خواستار اعطای این امتیاز به انگلیس شد. همچنین در ۲۲ رمضان ۱۲۹۰/۱۸۷۳م ضمن ارسال نامه ای محرمانه به وزیر امور خارجه ایران و بیان مزیتهای تجاری کارون نسبت به دجله، خواستار تسریع در واگذاری امتیاز کشتیرانی در کارون شد. بعد از آن نیز تامسون نامه های متعددی به وزیر امور خارجه ایران فرستاد ولی دولت ایران با ارسال جوابیه ای مخالفت خود را با اجرای کشتیرانی در کارون اعلام نمود. دولت ایران چون نمی خواست در کوتاه مدت اقدام به واگذاری امتیاز کشتیرانی در کارون نماید به وقت گذرانی روی آورد و جواب نامه های بعدی وزیرمختار انگلیس را نداد. به همین دلیل تامسون در ۲۲ ذی قعده ۱۲۹۸/۱۶ اوت ۱۸۸۱ ضمن ارسال نامه ای به میرزاسعیدخان، وزیر امور خارجه ایران، خواستار جوابیه دولت ایران شد. تامسون چون از طرف دولت ایران واکنشی ندید شروع به شکوه و تهدید کرد. گستاخی تامسون خشم ناصرالدین شاه را برانگیخت و با واگذاری امتیاز مزبور مخالفت کرد و از میرزاملکم خان، سفیر ایران در لندن خواستار تحقیق بیشتری در این زمینه شد. ملکم خان که حافظ منافع انگلیس بود در ۲۲ ذی قعده ۱۳۰۱/۱۳ سپتامبر ۱۸۸۴ با ارسال تلگراف رمزی از لندن به وزارت امور خارجه، ضمن یادآوری علاقه دولت انگلستان به رشد تجارت در جنوب ایران، آزادی کشتیرانی در کارون را موجب آبادی، رفاه و سعادت ملت ایران دانست. دولت انگلیس نیز در ۱۳۰۴ق/۱۸۸۶م با ارسال نامه ای به وزارت امور خارجه ایران، به تلاش خود در اخذ امتیاز کشتیرانی بر کارون ادامه داد. در ۱۳۰۵ق/۱۸۸۷م سرهنری درومونددولف را با مأموریت فوق العاده به وزیرمختاری در تهران منصوب کرد. ولف ضمن مذاکره با امین السلطان که رابطه ای دوستانه با انگلیس داشت و ارسال نامه ای به قوام الدوله، وزیر امور خارجه در ۱۱ محرم ۱۳۰۶/۱۸ سپتامبر ۱۸۸۸م، بر آزادی کشتیرانی در کارون اصرار ورزید و هدف دولت انگلستان را از این اقدام، کمک به گسترش تجارت تمام کشورها با ایران دانست و تأکید کرد که چون پادشاه انگلستان دوست متحد دولت ایران است حق دارد نصایح

خود را در مورد آزادی کشتیرانی در کارون که برای ایران هزینه ای نیز دربرندارد، اعلام کند. در پایان هم مجدداً محبت پادشاه انگلیس نسبت به دولت ایران را ذکر کرد.

اکنون دولت ایران در شرایط نامناسبی قرار داشت. از یک سو روسها مناطق شمال شرقی کشور را تهدید کرده بودند و از سوی دیگر شاه از عواقب آزادی کشتیرانی در کارون بیمناک بود ولی به دلیل فشار و تهدیدات وزیرمختار انگلیس و نظر موافق امین السلطان، مخالفت دوباره با انگلیس پس از لغو امتیازنامه رویتر را به صلاح ندید و از این رو ناصرالدین شاه با تشکیل شورایی ۲۱ نفره از وزیران، شاهزادگان و مقامات عالی رتبه و پس از یک ماه بحث و گفت وگو، سرانجام در فرمانی کشتیرانی در رود کارون را از مصب تا اهواز برای کشتیهای بازرگانی تمام ملل آزاد اعلام کرد. این فرمان در ۲۴ صفر ۱۳۰۶/۳۰ اکتبر ۱۸۸۸ به تمام نمایندگان سیاسی مقیم تهران به شرح زیر ابلاغ شد.

به سفرای دول متحابه

دولت علیه ایران نظر به وسعت تجارت و آبادی مملکت خود و ترقی فلاحت خوزستان و اهواز قرار داده است که کشتیهای بخاری تجارتی عموم دول بدون استثناء علاوه بر کشتیهای بادبانی که سابقاً در رود کارون عبور و مرور می کردند در رود کارون از محمره الی سد اهواز به حمل و نقل مال التجاره مشغول باشند ولی مشروط است بر اینکه از سد اهواز به بالا تجاوز نکنند زیرا که از سد به بالا مخصوص کشتیهای بادبانی و تجارتی خود دولت ایران و تبعه دولت ایران است و حق العبوری هم که دولت ایران قرار داده است در محمره ادا کنند و حامل اشیائی که قدغن دولت ایران است نباشند و بیشتر از اندازه که برای گرفتن و گذاشتن بارهای تجارتی لازم است توقف نکنند. به جهت استحضار خاطر آنجناب زحمت داد. مورخه ۲۴ شهر صفر ۱۳۰۶.

ولف که با تلاش فراوان توانسته بود امتیاز مهمی برای دولت خود به دست آورد در ۲۵ صفر ۱۳۰۶/۳۱ اکتبر ۱۸۸۸، با ارسال نامه ای به وزارت امور خارجه ایران، پیام تشکر پادشاه و وزیر امور خارجه انگلیس را به پادشاه ایران ابلاغ نمود. دولت ایران پس از مدت کوتاهی، شرایط و مقررات کشتیرانی در کارون را تهیه کرد و تحت عنوان «اعلان دولتی» بدین شرح منتشر ساخت:

اعلان دولتی

دولت علیه ایران برای تسهیل تجارت و مزید ثروت و انتفاع ملکیه رود کارون را در تحت شروط مشروحه ذیل مفتوح و آمد و شد کشتیهای تجارتی عموم ملل را از

محمره الی اهواز مجاز و مأذون داشته است کشتیها در رود مزبور سیر و مرور کرده مقررات دولت را لازم الاجرا خواهند شمرد و این قرارداد در ظرف ده سال بلاتخلف مجرا و پس از این مدت به اقتضای وقت تغییرات خواهد یافت.

۱. کشتیهای تجارتی دولت متحابه زیاده بر ضرورت بارگیری و باراندازی و حمل آذوقه مسافرت در اسکله و رودخانه توقف ننمایند.

۲. در کشتیها اشخاصی که وجود آنها مضر نظم و باعث گفت وگو و زحمت شود نباید باشند هر کس می آید باید تذکره از دولت متبوعه خود داشته باشد زیرا که اگر تذکره نداشته باشد فهمیده نمی شود که کارش چه چیز است.

۳. هیچ کشتی حق هیچ گونه حمایت به هیچ اسم و رسم از رعایای دولت ایران نخواهد داشت.

۴. حمل اسلحه مطلقاً قدغن است و اگر به خلاف قدغن دولت در کشتیها اسلحه حمل شده باشد ضبط خواهد شد.

۵. اشیاء محترقه و ترکنده به هیچ وجه در کشتیها حمل نخواهد شد.

۶. صاحبان کشتی وجهاً من الوجوه ایجاد هیچ گونه ابنیه از قبیل انبار زغال و مال التجاره و دکان و کاروانسرا و کارخانه و غیره ها در اطراف رود کارون نخواهند کرد.

۷. از برای وضع مال التجاره و زغال کشتیها از طرف دولت یا تجار ایران انبار و مکان اسکله به قدر کفایت ساخته خواهد شد.

۸. از برای انبارهای مال التجاره و زغال یک مبلغ معتدل معمولی اجاره معین خواهد شد که صاحبان کشتی ادا خواهند نمود.

۹. تحویلدار انبار زغال رعایای ایران خواهند بود.

۱۰. کشتیها از بند اهواز تجاوز به بالا نخواهند نمود.

۱۱. از برای انبار مال التجاره یک امینی از ایران منتخب خواهد شد و یک نفر هم از جانب کل صاحب کشتیها وکالتاً مشخص خواهد شد که متفقاً مراقب باشند.

۱۲. مستحفظین انبارها از قبیل قراول ها و غیره کلًا از جانب ایران خواهند بود.

۱۳. اهل هیچ یک از کشتیها حق ندارند وجهاً من الوجوه از احدی از رعایای ایران هیچ گونه ملک بیع و شراء و رهن و غیره نمایند.

۱۴. از کشتیها که در رود کارون الی نقطه اهواز عبور و مرور می کنند ذهاباً و ایاباً اگر کشتی بخار است به هر تن یک قران و اگر بادبانی باشد ده شاهی باج و حق العبور گرفته می شود اگر بی بار باشند نصف باج از آنها گرفته خواهد شد و کشتیهای

بادبانی رعایای داخله ایران که از سی تن کمتر باشد از رسوم مزبور معاف خواهند بود.

۱۵. حمالها برای حمل مال التجاره از اسکله به کشتی و از کشتی به اسکله با علامت

و ثبت مخصوص از جانب دولت ایران معین خواهد شد.

۱۶. در صورتی که در کشتیها به اجازه دولت ایران عملجات ایرانی مستخدم شوند در زمانی که تحت محاکمات بیایند یا متهم شوند محاکمه و مجازات آنها مستقیماً بدون مداخله احدی با مأمورین ایران خواهد بود.

۱۷. در باب بیرق کشتیها تحت قانون کلیه بحریه خواهند بود.

۱۸. اهل کشتیها به عموم رعایای ایران به استثنای عمل داد و ستد تجارت زیاده از دو تومان قرض نخواهند داد والا حق مطالبه نخواهند داشت.

۱۹. هیچ یک از دول متحابه حق ندارند مداخله در عمق طرح و مجرای رودخانه وجهاً من الوجوه نمایند.

۲۰. عدد و اسم و رسم اشخاصی که به اذن و اجازه دولت داخل خدمت کشتیهای دول متحابه می شوند باید در دفتر حکومت مقید باشد و تذکره از ایران داشته باشند والا نمی توانند مستخدم شوند.

۲۱. چون این اجازه عبور و مرور کشتیهای تجارتی دول متحابه در رود کارون منحصراً و مخصوصاً محض ترویج و تسهیل تجارت است ولاغیر به استناد این عمل به هیچ وجه من الوجوه مذاکره پلتیکی و غیره قبول نخواهد شد.

۲۲. در وقتی که یک کشتی غرق بشود همان معامله که در عموم سواحل دریاها معمول است حق خلاصی مال و نفوس را به اهل ساحل رودخانه ادا خواهند نمود.

۲۳. اهالی کشتیها اشیاء مضره از قبیل اسلحه و غیره به هیچ یک از رعایای ایران و ایلات و عشایر نخواهند فروخت والا اسلحه ضبط و قیمت مسترد خواهد شد.

۲۴. هرگاه هر یک از کشتیهای یکی از دول متحابه برخلاف این شروط و قرارداد رفتار نماید اگر کشتی بخار است ششصد تومان و اگر بادی است سیصد تومان جریمه گرفته خواهد شد و آن کشتی تا دو سال ممنوع از آمد و شد خواهد بود.

با صدور فرمان آزادی کشتیرانی در کارون، بیش از همه دولت انگلیس خوشحال و خرسند بود. زیرا موفق شده بود با دستیابی راحت تر به مناطق مرکزی ایران به رقابت بیشتر سیاسی، اقتصادی با روسیه بپردازد. اما دولت روسیه که همواره خواستار گسترش تجارت در خلیج فارس بود از این اقدام بسیار ناراحت و نگران شد و بلافاصله اعتراض خود را به دولت ایران ابلاغ کرد. ناصرالدین شاه نیز در پاسخ به تشریح علل صدور این فرمان و اوضاع داخلی ایران و رقابت دولتهای روس و انگلیس پرداخت.

روزنامه های روسی نیز دست به حملات شدیدی علیه دولت ایران زدند و امتیاز کشتیرانی در کارون را صرفاً امتیازی برای

دولت انگلیس قلمداد کردند. دالگورکی وزیرمختار روسیه نیز در ملاقات با امین السلطان و قوام الدوله مخالفت دولت خود را

مجدداً اعلام کرد و خواستار امتیازاتی مشابه برای دولت روسیه شد. پس از مذاکراتی، سرانجام دولت ایران به ناچار خواسته های دولت روسیه را پذیرفت و در رجب ۱۳۰۶/۱۸۸۸م ناصرالدین شاه، تعهدات دولت ایران را در قبال روسیه تأیید کرد. به موجب مفاد این عهدنامه کشتیرانی تجاری در مرداب انزلی و رودخانه هایی که مصب آنها خزر بود برای دولت روسیه و اتباع این کشور آزاد اعلام شد. همچنین دولت ایران متعهد شد که برای تسهیل در امر تجارت، انبارهایی را به کمک رعایای ایران بسازد و به کارگزاران روسیه اجاره دهد. علاوه بر آن ساختن و تعمیر راه شوسه از مبارک آباد تا تهران، راه عراده از تبریز به جلفا و از تبریز به اواجق و راه آستارا تا اردبیل به دولت روسیه واگذار گردید و در نهایت دولت ایران به کمپانی روس به مدت پنجاه سال مهلت داد تا راه آهن را در تمام نقاط ایران که متناسب با منافع دولت روسیه باشد، بسازد.

اگرچه رودخانه کارون به روی کشتیهای تجارتی تمام کشورها گشوده شد، ولی در عمل به طور انحصاری در خدمت اهداف سیاسی، اقتصادی انگلیس قرار گرفت. این دولت به خصوص پس از تمدید امتیاز کارون در ۱۳۱۶ق/۱۸۹۸م، همواره می کوشید تا از طرق مختلف مجوز ورود کشتیهای تجاری خود را به قسمت بالای کارون یعنی از اهواز تا شوشتر بگیرد. اگرچه به طور رسمی موفق به این کار نشد ولی به صورت غیرقانونی و توسط کمپانی لینچ، بارها اقدام به رفت و آمد در قسمت بالای کارون نمود چنان که در آستانه جنگ جهانی اول، چند کشتی تجاری انگلیسی در بالای کارون مشغول فعالیت بودند.

دولت انگلستان برای پیشبرد اهداف سیاسی، اقتصادی خود حتی از کشتیهای جنگی همچون «لارنس» و «اسفنکس» نیز به کرّات استفاده کرد و به تذکرات وزارت امور خارجه و کارگزاری دولت ایران در خرمشهر بی توجه بود. همچنین در سال ۱۳۲۰ق/۱۹۰۲م، برخلاف متن امتیاز کارون، جهاز دولتی مخصوص سواری کنسول انگلیس در بغداد موسوم به «کامیت» نیز وارد خرمشهر شد و از طریق کارون به اهواز رفت و کارگزاری دولت ایران نتوانست آن را متوقف سازد.

در سال ۱۳۲۰ق/۱۹۰۲م دولت انگلستان تلاش خود را برای استفاده انحصاری از کارون آشکارتر ساخت و کارگزاری محمره ضمن ارسال نامه ای به وزارت امور خارجه، به تشریح اقدامات و اهداف انحصارگرایانه دولت انگلیس پرداخت.

دولت انگلیس بر اساس سیاست انحصارگرایانه اش در کارون، با حضور و فعالیت تمام شرکتهای غیرانگلیسی مخالف بود و نیز از واگذاری هرگونه امتیازی در کارون به افراد خارجی غیرانگلیسی جلوگیری می کرد. از جمله پس از واگذاری امتیاز سد اهواز به مسیو استورلر هلندی که مدتی وزیرمختار هلند در تهران بود، مانع از انجام این امتیاز

شـد. و بـدین ترتیب دولت انگلسـتان مزد تلاشـهای چنـدین سـاله خود را گرفت و توانست از کشـتیرانی در کـارون، در جهت اهداف سیاسی، اقتصادی خود استفاده نماید.

سند شماره ۱ (صفحه ۱)

نامه درامند ولف وزیرمختار انگلستان به وزیر خارجه ایران در خصوص انجام

اقداماتی جهت واگذاری امتیاز کشتی رانی کارون

سند شماره ۱ (صفحه ۲)

سند شماره ۱ (صفحه ۳)

سند شماره ۱ (صفحه ۴)

سند شماره ۱ (صفحه ۵)

ص: ۳۲۰

سند شماره ۱ (صفحه ۶)

سند شماره ۱ (صفحه ۷)

سند شماره ۱ (صفحه ۸)

سند شماره ۲ (صفحه ۱)

سند شماره ۲ (صفحه ۲)

ص: ۳۲۵

پی نوشت ها:

۱. کــــاظم زاده، فیروز، روس و انگلیس در ایران ۱۸۶۴۱۹۱۴، ترجمه منوچهر امیری، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۴، صص ۱۳۹۱۳۶.

۲. اسناد وزارت امور خارجه، کارتن ۲۳، پرونده ۱۸، ص ۶، به تاریخ ۲۲ رمضان ۱۲۹۰.

۳. اسناد وزارت امور خارجه، کارتن ۱۵، پرونده ۲۱، ص ۱، به تاریخ ۲۰ شوال ۱۲۹۴.

۴. اسناد وزارت امور خارجه، کارتن ۲۳، پرونده ۱۸، ص ۹، به تاریخ ۲۲ ذی قعده، ۱۲۹۸.

۵. تیموری، ابراهیم، عصر بی خبری یا تاریخ امتیازات در ایران، تهران، اقبال، ۱۳۳۲، صص ۱۵۹۱۵۸.

۶. اسناد وزارت امور خارجه، کارتن ۱۸، پرونده ۲۱، ص ۴، به تاریخ ۲۲ ذی قعده ۱۳۰۱.

۷. اسناد وزارت امور خارجه، کارتن ۱۹، پرونده ۲۴، ص ۱، به تاریخ ۱۳۰۴.

۸. اسناد وزارت امور خارجه، کارتن ۲۰، پرونده ۴، صص ۵ و ۶، به تاریخ ۱۱ محرم ۱۳۰۶، جهت رؤیت تصویر سند، نک به: سند ضمیمه شماره ۱.

۹. عصر بی خبری یا تاریخ امتیازات در ایران، ص ۱۶۶.

۱۰. همان، ص ۱۶۷.

۱۱. اسناد وزارت امور خارجه، کارتن ۳۰، پرونده ۱۲، صص ۷ و ۸، به تاریخ ۱۳۱۵.

۱۲. اسناد وزارت امور خارجه، کارتن ۳۰، پرونده ۱۲، ص ۸، به تاریخ ۱۳۱۵، جهت رؤیت تصویر سند نک به: سند ضمیمه شماره ۲.

۱۳. اسناد وزارت امور خارجه، کارتن ۲۰، پرونده ۱۵، صص ۶۱، کتابچه متعلق به رود کارون، مشروح اعتراض روسیه و جواب ناصرالدین شاه.

۱۴. صفایی، ابراهیم، اسناد وزارت امور خارجه، اسناد سیاسی دوران قاجار، تهران، بی نا، ۱۳۴۶، ص ۱۳۲.

۱۵. عصر بی خبری...، صص ۳۲۴۳۲۲.

۱۶. اسناد وزارت امور خارجه، کارتن ۲۳، پرونده ۱۸، ص ۵، به تاریخ ۱۳۱۱.

۱۷. لیتن، ویلهلم، ایران از نفوذ مسالمت آمیز تا تحت الحمایگی (۱۹۱۹۱۸۶۰)، ترجمه مریم میراحمدی، تهران، معین، ۱۳۶۷، ص ۴۸.

۱۸. اسناد وزارت امور خارجه، کارتن ۳۵، پرونده ۷، صص ۱۹۱۸. به تاریخ ۱۶ و ۲۷ صفر ۱۳۱۶ و کارتن ۳۵، پرونده ۳، ص ۴۸، به تاریخ ۱۳۱۶ و کارتن ۱۵، پرونده ۹، صص ۱۱۸ و ۱۲۰ به تاریخ ۱۴ ربیع الاول و ۸ شوال ۱۳۲۰ و کارتن ۱۶، پرونده ۲۱، ص ۷۰ به تاریخ ۱۲ ذی حجه ۱۳۲۰.

۱۹. اسناد وزارت امور خارجه، کارتن ۱۵، پرونده ۹، ص ۱، به تاریخ ۱۳۲۰.

۲۰. اسناد وزارت امور خارجه، کارتن ۱۵، پرونده ۸، صص ۱۴۸۱۴۷.

۲۱. اسناد وزارت امور خارجه، کارتن ۴۴، پرونده ۵۴، ص ۱، به تاریخ ۲۹ ذی حجه ۱۳۲۶.

## تهدید منافع انگلستان و سفر لرد کرزن به خلیج فارس

ص: ۳۲۷

سلمان قاسمیان

مقدمه

پس از انعقاد معاهده ۱۸۲۰، طی دهه های سوم تا هشتم قرن نوزدهم میلادی جز یکی دو مورد منازعه با ایران، منافع انگلستان در خلیج فارس با خطری جدی مواجه نگردید. انگلیس در این دوره بارها برتری خود را در خلیج فارس به نمایش گذاشت. در دهه های پایانی قرن نوزدهم با ظهور امپراتوری آلمان در صحنه روابط بین الملل، توازن قوا در میان قدرتهای اروپایی تهدید شد. این تهدیدات با نفوذ اقتصادی و سیاسی دول غربی در خلیج فارس و بویژه نفوذ روسیه از طریق ایران شرایط سختی را برای انگلستان فراهم ساخت. در حالی که دولت ایران سعی در تجدید حاکمیت خود در خلیج فارس با کمک مستقیم روسها داشت و فرانسه نیز به عنوان رقیب دیرین انگلستان تحرکات جدیدی را در مناطق تحت نفوذ انگلستان آغاز کرده بود. هند جزو امپراتوری بریتانیا به حساب می آمد و همواره از سوی روسیه، فرانسه و آلمان تازه وارد تهدید می شد. در حالی که از همین زمان تا سال ۱۹۰۳، پنج نمایندگی مسقط، کویت، بحرین، بوشهر و بندرعباس منافع انگلستان را تأمین می کردند. در سال ۱۹۰۰ از دو میلیون و ۸۳۷ هزار لیره استرلینگ واردات خلیج فارس دو میلیون و ۴۷۱ هزار لیره متعلق به انگلستان و تنها ۳۶۶ هزار لیره مربوط به سایر کشورها بود. سهم آلمان ۲۳ هزار و سهم روسها ۵۷۲ لیره بود. میزان صادرات از خلی ج فارس نیز دو میلیون و هشتاد و هفت هزار لیره و مقصد آن اغلب لندن و بمبئی بود. با وجود این انگلستان در مقاطعی از این دوره در مقابل ضربات احتمالی دشمن، سردرگم و مشوش شد و سیاستمداران این کشور برای یافتن راه حل مناسب، به مشاجره با یکدیگر پرداختند.

روسها از طریق کسب امتیازات بیشتر از ایران و نفوذ در سیستم گمرکی جنوب

سعی داشتند موقعیت خود را مستحکم ساخته و از این طریق، لزوم تأسیس پایگاه دریایی و حفاظت از منافع تجاری خود را بهانه حضور در منطقه بدانند. فرانسویان مستقیماً به عمان نزدیک شدند و امتیازاتی از این سلطان نشین گرفتند. آنان قصد نفوذ در سواحل متصالح را داشتند که انگلستان با جدیت از پیشرفت کار آنان جلوگیری کرد. اهمیت فرانسه در اینجاست که تلاش این کشور در نفوذ در سواحل متصالح و هم پیمانی با قواسم موجب انعقاد معاهده ۱۸۹۲ انگلستان و شیوخ شد که در نتیجه آن، شیوخ متصالح از این پس اجازه انعقاد معاهده یا مذاکره سیاسی با دیگر کشورها را نداشتند. در این نوشتار مسئله حضور رقبای بریتانیا در خلیج فارس در فاصله سالهای ۱۸۹۵ تا ۱۹۰۳ و همچنین سفر لرد کرزن و اهمیت آن که تحت الشعاع خطر تهدید منافع انگلستان بود بررسی شده است.

ورود رقبای جدید انگلستان در خلیج فارس

با سقوط ناپلئون موقعیت تجاری و سیاسی فرانسه در خلیج فارس با رکود شدیدی مواجه شد. در ۱۸۵۵ یعنی در زمان ناصرالدین شاه، ناپلئون سوم با هدف کسب پایگاهی در خلیج فارس، نیکلا- پروسه را به ایران فرستاد. این سفر با وجود پیشرفتهای اولیه با ممانعت مقامات انگلیسی مواجه شد. در نتیجه حضور فرانسه در این منطقه نمودی نداشت. با حمله آلمان به فرانسه در ۱۸۷۰۱۸۷۱م/۱۲۸۸۱۲۸۹ق وقفه ای در تلاشهای فرانسه به وجود آمد. اما از آغاز دهه هشتاد قرن نوزدهم تلاشهای این کشور شدت گرفت و از ۱۸۷۸م/۱۲۹۶ق به بعد با دریافت امتیازاتی در خوزستان و عراق (در زمینه کشاورزی و باستان شناسی) فعالیت سیاسی خود را آغاز کرد. وقتی به سال ۱۸۹۱م/۱۲۸۹ق سفیر فرانسه در لندن نسبت به دخالت انگلستان در کار جانشینی مسقط و عمان اعتراض کرد، ظهور فرانسه در خلیج فارس جنبه رسمی به خود گرفت. در ۱۸۹۴م/۱۲۹۲ق کنسولگری فرانسه در مسقط تأسیس شد.

دولت فرانسه به منظور نفوذ در سواحل متصالح کوشید تا امتیازات مهمی را که انگلستان از آنها سلب کرده بود به آنها بازگرداند. در نتیجه به کشتیهای بومی اجازه داد تا پرچم این کشور را بر کشتیهای خود نصب و بدون مزاحمت انگلیسیها در خلیج فارس رفت و آمد کنند. یکی از اهداف این کشور تجهیز شیوخ به سلاحهای جدید بود که با معاهده ۱۹۰۲ انگلستان با شیوخ، مبنی بر منع تجارت اسلحه از عملی شدن چنین اقدامی ممانعت به عمل آمد. این اسلحه در ایران به فروش می رسید و بخش عظیمی از آن نیز به افغانستان و مناطق شمال و مرکز هند ارسال می شد تا هند را علیه بریتانیا تجهیز کند. روش دیگری که علیه بریتانیا دنبال می شد، انتشار مجلاتی به زبانهای

گوناگون عربی، فارسی، اردو، فرانسوی و غیره بود که از شرق آفریقا تا کویت توزیع می شد، مهم ترین این نشریات، مجله فتح الباصر یا فتح البصائر بود که بعدها به مرشد الالباب تغییر نام داد. در این نشریات بریتانیا را «شیطان» و «فتنه انگیز» می خواندند. این روزنامه ها به تحریک احساسات مذهبی ساحل نشینان می پرداخت و دلکاسه وزیر امور خارجه انگلستان عملکرد این روزنامه ها را مثبت خواند. روزنامه دیگر الاهرام بود که لوریمر آن را روزنامه فرانسوی مصر می نامد که نقش زیادی در تحریک ساحل نشینان خلیج فارس داشت.

طی سالهای ۱۹۰۴۱۹۰۰م/۱۳۲۲۱۳۱۸ق، ناوهای نظامی فرانسه با حمایت روسها چهار بار به انجام عملیات گشت زنی در خلیج فارس پرداختند.

طی همین دوره فرانسه کوشید تا با ایجاد ارتباط با شیوخ قواسم، آنان را به سوی خود بکشاند و در سواحل متصالح جای پایی باز کند. از این رو افرادی را مخفیانه به نزد شیوخ فرستاد. البته شیوخ از ترس واکنش های انگلستان تمایل چندانی به برقراری روابط دوستان با آنان نداشتند. در سال ۱۸۹۱م/۱۳۰۸ق دو فرانسوی به نامهای شاپوی و ترامیه سعی کردند تا شیوخ قواسم را به سوی فرانسه بکشانند. آن دو هم زمان با تحریک شیخ ام القوین اتباع شیخ را نیز به مراهی با سیاستهای فرانسه دعوت کردند. لوریمر آن دو را «توطئه گران و ماجراجویان تاجرنما» می نامید. آنان به شیخ هدایایی دادند و شیخ ام القوین در مقابل قول داد که در اسرع وقت مکاتبات خود را با فرانسه آغاز کند. ظاهراً با دیگر شیوخ نیز ملاقاتهایی صورت گرفت. همین موارد باعث شد که تالبوت، نماینده سیاسی انگلستان از حکومت هند بخواهد که معاهده ای رسمی با همان مفاد تضمین نامه رس نماینده سیاسی انگلستان در خلیج فارس به مورد اجرا درآورد. تالبوت در سال ۱۸۹۲م/۱۳۰۹ق این معاهده را با شیوخ منعقد کرد و شیوخ در این «قولنامه» متعهد شدند که هرگز با دول دیگر وارد مذاکره نشوند، زمین در اختیار آنان قرار ندهند و هیچ معاهده ای را بدون اطلاع انگلستان به امضا نرسانند و به علاوه وارثانشان هم به آن پای بند بمانند. در سال ۱۸۹۶م/۱۳۱۴ق، معلوم شد که فرانسه با شیخ ابوظبی ارتباط دارد. و مخفیانه مکاتباتی میان دو طرف صورت گرفته است. شیخ ابوظبی طی نامه ای به کنسول فرانسه در مسقط، اعلام کرد که خواهان تأسیس مرکز تجاری فرانسه در مسقط و ایجاد روابط سیاسی با این کشور است. شیخ زاید، که پس از افول قدرت رقبایش در منطقه عمان متصالح به قدرت برتر این منطقه تبدیل شده بود، در سال ۱۹۰۰ با مقامات ایرانی نیز مکاتباتی داشت.

ابوظبی در این زمان در بوریمی و نقاط دیگر به توسعه نفوذ خود می پرداخت. کاکس نیز به این نکته واقف بود که این کار او در قبال خاندان غافری، در ارتباط با

وهابیها، تهدیدی برای منافع انگلستان است. به تأکید او، بدویان بنی کتب باید تقویت شوند. انگلستان پس از آگاهی از این موضوع، متقابلاً سیاست خود را در قبال شیخ زاید تغییر داد. بخشی از برنامه سفر لرد کرزن تفهیم این سیاست به شیخ ابوظبی بود.

آلمان نیز از دو طریق سعی در توسعه مستعمرات خود داشت؛ افریقا و عثمانی که از این میان عثمانی بهترین راه نفوذ به خلیج فارس بود. خط آهن بزرگ آلمان از هامبورگ تا کویت امتداد می یافت و در نتیجه خطر بزرگی را متوجه انگلستان کرد.

در سال ۱۸۹۵م/۱۳۱۳ق اولین کشتی بخار آلمان وارد خلیج فارس شد و یک سال بعد فردی به نام رابرت ونگهاوس در بندرلنگه به تحریک اهالی بر ضد انگلستان پرداخت. او در حین تجارت محدود مروارید، اوضاع منطقه را نیز تحت نظر داشت. با حمایت بانکداران و صاحبان کشتی های تجاری آلمان، دفاتر تجاری خود را در بنادر خلیج فارس احداث کرد. در همین حال می کوشید در سواحل متصالح نفوذ کند که نمونه آن کسب امتیاز اکسید آهن در ابوموسی بود، اما در این راه موفقیتی نیافت. با وجود این تهدیدات آلمانها تا ۱۹۱۶ ادامه یافت.

روسها با اعطای وامهای کلان، در پی کسب امتیازاتی در نواحی جنوبی ایران بودند تا از این طریق به آرزوی دیرین خود دست یابند. در سال ۱۹۰۰ وامی به مبلغ چهار میلیون لیره به مظفرالدین شاه اعطا شد. لرد کرزن آن را موجب افزایش حضور روسها در مناطق تحت نفوذ انگلیس دانست. در سال ۱۸۸۴م/۱۳۰۱ق، کاپیتان فن بلومر به بوشهر رفت تا زمینه های تأسیس کنسولگری روسیه را بررسی نماید. هم زمان، یک افسر قزاق در بوشهر به تحریک اهالی برضد انگلستان پرداخت. در سال ۱۸۹۵م/۱۳۱۳ق، متخصصین روسی برای بررسی امکان احداث خط آهن و انبار زغال سنگ به بندرعباس آمدند و یک کشتی روسی قصد تخلیه مقادیری زغال سنگ در محل داشت. طی سالهای ۱۹۰۰۱۹۰۲م، کشتیهای روسی چندین بار همراه با ناوهای فرانسوی به نمایش نظامی در خلیج فارس پرداختند. طی سالهای ۱۸۹۹۱۹۰۰م/۱۳۱۷۱۳۱۸ق، چهار هیأت برای بررسی راههای جنوب به این نواحی اعزام شدند تا مسیر راه آهن شمال جنوب را بررسی کنند. در نهایت، مسیر کرمان به چابهار انتخاب شد. قرار بر این بود که هرمز یا قشم به عنوان محل تأسیس پایانه راه آهن انتخاب شود و در صورت امکان، پادگان نیروی دریایی نیز در این جزیره احداث گردد. در همین زمان پزشکان روسی در سطحی وسیع به سواحل شمالی خلیج فارس بویژه بوشهر و بندرعباس اعزام شدند. آنان در حین انجام کار به جاسوسی و مطالعه موقعیت بنادر و جزایر خلیج فارس نیز می پرداختند.

ایران قرارداد دریافت وام ۵/۲۲ میلیون دلاری را با روسیه منعقد ساخت و روسها

نیز در مقابل امتیازاتی را در جنوب ایران کسب کردند. یکی از این امتیازات احداث خط لوله نفت از خزر به خلیج فارس بود. ایران همچنین متعهد شد که راجع به احداث راه آهن با هیچ کشوری وارد مذاکره نشود و این قرارداد مختص روسها باشد. روسها از گرفتاری انگلستان در جنگ ترانسول (۱۸۹۹۱۹۰۲) نهایت بهره را بردند و مطبوعات روسیه نیز علناً به دولت پیشنهاد تعرض به منافع انگلستان در ایران و به دست آوردن پایگاه نظامی در خلیج فارس را می دادند.

در آغاز قرن بیستم فردی به نام میلر که در تبلیغ برضد انگلستان شهرت داشت با حس کینه نسبت به انگلستان، در سیستان فعالیت گسترده ای بر ضد این کشور به راه انداخت. شایع شده بود که یکی از مقامات روسی به عنوان هدیه، اسلحه میان عشایر سیستان تقسیم کرده است. در همین زمان، روزنامه مسکوئی رووئه ورمیا، یکی از روزنامه های تندرو مسکو و حامی سیاستهای تزار روس نوشت: «بگذارید بریتانیا بداند که ما هندوستان را نمی خواهیم بلکه تنها خلیج فارس را می خواهیم، همین قدر که این را دانستند مطلب تمام است.» مقامات انگلیسی اظهارات روزنامه مذکور را نشانه بروز حادثه ای مهم در مرزهای هند می دانستند. روسها املاک سیستان را به نام فلان شعبه ایران می خریدند و به این طریق مقادیر زیادی زمین خریداری شد. لرد کرزن اوضاع را به دقت زیر نظر داشت. حشمت الملك حاکم موروثی محل و از دوستان بریتانیا پیشنهاد کرد که او نیز زمینها را خریداری نماید. هاردینگ به شرط مخفی ماندن کار این پیشنهاد را پذیرفت. روسها تا آنجا پیش رفتند که می خواستند حشمت الملك را از میان بردارند. سیستان از دیدگاه انگلستان ارزش فراوانی داشت و تصرف آن مقدمه فتح هند بود. کرزن راه حل حفظ سیستان را احداث راه آهن کویته به نوشکی و از آنجا به مرز ایران و تأسیس پستهای نگهبانی، پست و تلگراف برای تسهیل ارتباطات هند و خلیج فارس می دانست. او همچون هاردینگ، بر این نظر بود اگر روسها حمله کنند بندرعباس، سیستان، بوشهر و یا هر منطقه دیگری که فتح آن به دست روسها منافع انگلستان را به مخاطره می اندازد، باید فتح شود.

طرح دیگری که روسها درصدد اجرای آن بودند، اسکان ارمنیهای تابع روسیه در نواحی شمال غربی خلیج فارس، به خصوص در کویت بود که این طرح با مخالفت انگلستان به بهانه مغایرت آن با معاهده ۱۸۹۹م عملی نشد. در سال ۱۸۹۹م/۱۳۱۷ق دوره احداث خط آهن شمال تمدید شد. روسها تا سال ۱۹۰۰ در سیستان، کرمانشاه و اصفهان کنسولخانه هایی احداث کردند. در سال ۱۹۰۰ کمیته سن پطرزبورگ، تصمیم به تأسیس کمپانی تجاری اودسا در بوشهر گرفت. این کمپانی اولین کشتی تجاری خود را در سال ۱۹۰۱ روانه خلیج فارس کرد. در سال ۱۹۰۰ کشتی جنگی گیلیاك و در

سال ۱۹۰۱ کشتی وارياک در خليج فارس به گشت زنی پرداختند. از اکتبر ۱۹۰۱م/۱۳۱۹ کشتی کورنيلف دائماً از اودسا به بوشهر، بصره، بندر لنگه، بندرعباس و ديگر بنادری که قابليت پهلوگيری اين کشتی را داشت، در رفت و آمد بود. کشتی سينکلر نيز بعدها به آن پيوست. مدتی بعد دولت روسيه با اين کمپانی قراردادی بست و آن را تحت حمايت مالی خود قرار داد. در سال ۱۹۰۳ کشتی جنگی سريع السير روسی بويارين به خليج فارس آمد و سرويس دريايی کمپانی اودسا افتتاح شد که تا ۱۹۱۴ برقرار بود.

تلاش ايران در تجديد حاکميت خود بر خليج فارس

تلاش ايران برای اعاده حاکميت خود بر خليج فارس که از نيمه دوم عصر ناصرالدين شاه شدت گرفت نيز يکی از عوامل نگرانی انگلستان بود. از ۱۸۸۲م/۱۳۰۰ه.ق بنادر و جزايرخليج فارس زيرنظر امين السلطان قرار گرفت و در ۱۸۸۷م/۱۳۰۵ه ايالت جديدی به نام «بنادر و جزاير خليج فارس» ايجاد شد. از افراد خاندان سلطنتی فردی با والی گری آن (به مرکزيت بوشهر) انتخاب شد. در ۱۳۰۵ گارد ساحلی ايستگاه تلگراف جاسک که در نظارت بر راه های ورودی هند اهميت فراوانی داشت، منحل شد. مقاومت رسمی ايران در برابر ادعاهای نمايندگان سياسی بوشهر و لنگه باعث می شد که تجار انگليسی در همه جا به توهين و استهزا گرفته شوند. البته کنسول روس در بوشهر نيز در اين ميان نقش زيادی داشت. در خوزستان و سيستان نيز وضع به همين منوال بود، در همين زمان، پايگاه باسعيد و منحل و پرچم ايران در جزيره سيری نصب شد. در سالهای پايانی قرن ۱۹ ايران سعی کرد شيوخ سواحل جنوبی را عليه انگلستان بسيج کند و در صورت امکان آنها را بار ديگر تحت حمايت خود قرار دهد. سپس به درخواست دولت مرکزی، حاج احمد دريابيگی حاکم کل بنادر و جزاير خليج فارس، همراه با ملک التجار بوشهر از بحرين، ابوظبی و دُبی بازديد کرد و چند روزی با شيخ زايد به مذاکره پرداخت. او از شيوخ خواست تا اتباع خود را از نفوذ مسيحيان خارج کنند. شيخ دُبی رشيد بن طهنون حاضر به ادامه صحبت در اين باره نشد.

بندر لنگه تا سال ۱۸۷۴م/۱۲۹۲ق در دست شاخه ای از قواسم تابع حکومت مرکزی ايران بود. قواسم لنگه به نيابت از دولت مرکزی ايران، جزاير سه گانه را تحت نظارت خود داشتند. در سال ۱۸۸۷م/۱۳۰۵ق، مسائل خانوادگی آنان باعث دخالت دولت ايران در لنگه شد. در نتيجه بررسيهای نمايندگان دولت مرکزی شيخ قضيب القاسمی حاکم جديد لنگه مقصر ناآراميهای آن منطقه شناخته شد. مأموران

حکومتی او را دستگیر و به حکومت شاخه قاسمی بر لنگه پایان دادند. در نتیجه لنگه و جزایر تابعه تحت نظارت مستقیم ایران قرار گرفت. دریابیگی طی نامه ای به تمامی حکام محلی که شیخ قضیب آنها را گماشته بود، خواست بدون هیچ دل نگرانی به کار خود ادامه دهند. او اعلام کرد که از این پس دویست سرباز در لنگه مستقر خواهد شد. در ژانویه ۱۹۰۰ دولت ایران محمدبن خلیفه را متهم به تدارک سپاه در رأس الخیمه برای حمله به لنگه کرد. نماینده سیاسی انگلستان در بوشهر بالاجبار ملپومین را به رأس الخیمه فرستاد تا او را از مداخله در امور لنگه بازدارد. لنگه در نیمه دوم قرن ۱۹ چنان برای انگلستان اهمیت یافت که به منظور حمایت از صد تاجر هندی ساکن در آن، یک نمایندگی دائم تأسیس کرد. در ۲۲ مارس ۱۹۰۰ سیمه بلژیکی به ریاست کل گمرک خلیج فارس منصوب شد. پس از او دامبرین به این کار گماشته شد. یکی از اقدامات جدی هیأتهای بلژیکی، مطالعه راجع به مالکیت جزایر ایرانی خلیج فارس بود. از سوی دیگر مظفرالدین شاه طی سفرهایش به روسیه، فرانسه و دیگر کشورهای اروپایی با استقبال گرم آنان روبه رو شد که این خود موجب نگرانی بیشتر انگلستان را فراهم آورد. در ۱۸محرم ۱۳۱۸ برابر با ۱۹۰۱ شاه ایران از طریق جلفا به روسیه رفت و میهمانداران روسی از وی به گرمی استقبال کردند. او سپس از طریق آلمان به فرانسه رفت و یک ماه در آن کشور ماند و به روسیه بازگشت. در این سفر، پزشکان آلمانی و فرانسوی به معالجه او پرداختند. در هنگام ورود به روسیه با استقبال گرم امپراتور و بزرگان این کشور مواجه و در کاخ آرمیتاژ ساکن شد و تزار، نشان «سنت آندره» را به او اعطا کرد. او پس از بازدید از مرکز نظامی روسیه در ۲۵ ربیع الاول با بدرقه تزار عازم فرانسه شد. این بار با استقبال رسمی رئیس جمهور فرانسه «امیل لوبه» و دلکاسه، طراح استعمار نو فرانسه، وارد پاریس شد و از مقبره ناپلئون، برج ایفل و کارخانه فشنگ سازی و اسلحه سازی دیدن کرد. در دژ نظامی ژنرال «فلورانتین» اقامت گزید و در جلسه ای با حضور وزیر جنگ فرانسه و ژنرال آندره شرکت کرد.

در همین سفر از طریق وامی که گرفته بود، کشتی پرسپولیس را سعدالدوله خریداری کرد و در سواحل بوشهر لنگر انداخت. اگر چه قرار بود مظفرالدین شاه به انگلستان نیز سفر کند ولی مرگ دومین پسر ملکه ویکتوریا باعث لغو سفر او به آلمان، ایتالیا و انگلستان شد. به هر حال، تنها روسیه و فرانسه توانستند از میزبان خود استفاده نمایند.

واکنش انگلستان در قبال تهدیدات

تهدید هند و دیگر مراکز استعماری انگلستان در خلیج فارس و اقیانوس هند در

سالهـای پایـانی قرن نوزدهم و اوایـل قرن بیسـتم بر تحرکـات سیاسـی این کشور برای حفظ منافع خود در منطقه افزود از جمله نخستین اقدامات انگلسـتان تا پیش از آغاز قرن بیسـتم تحت الحمایگی کویت، تلاش برای ورود دیگر شـیوخ به سیسـتم عمان متصالـح، توجه به شـیوخ قواسم و تقویت آنـان در مقابـل ابوظبی، تقویت حضور ناوگان دریایی خود در خلیـج فارس، مطالعه دقیق ویژگیهای سواحل و جزایر و مواردی دیگر بود. در آغاز سال ۱۹۰۲ لرد لانسدون که مدتی مدیریت مستعمرات انگلستان در هنـد را بر عهـده داشت، به وزارت امور خارجه انگلسـتان منصوب شد. در همین سال طرح پیوسـتن دیگر شـیوخ، من جمله شیـخ قطر به سیسـتم عمـان متصالـح دنبـال شـد. همچنین، در همین سـال کنفرانسـی بـا شـرکت نیروی دریایی، وزارت جنگ، وزارت امور خارجه، وزارت هنـد، وزارت مسـتعمرات و کمیته دفاع امپراتوری در لندن برگزار شد که در جلسات آن راجع به موقعیت انگلسـتان در خلیـج فارس و کارهایی که برای حفظ این موقعیت بایـد صورت گیرد، بحث شـد. مستر جوزف والتون، نماینـده پارلمـان انگلسـتان، اعلام کرد: «بـا وضع نامناسبی که روسـها به وجود آورده انـد، جـداً بایـد مبارزه کنیم... حکومت هندوسـتان هم بایـد در حفـظ این منـافع تحرک بیشتری از خود نشـان بدهـد. چرا که از وظایف حکومت هنـد است که به این موضوع توجه داشـته باشـد تا منافع بریتانیا محفوظ بمانـد.» والتون راجع به آلمان و روس گفت: «مدتهاست که می خواهند در خلیـج فارس یک بنـدر داشـته باشـند، امروز دولت روس خواهان این بنـدر است و بـدون شک [آن را] تصاحب خواهد کرد». «زمان و مقتضیات عوض شده و باید در سیاست خود تجدیدنظر کنیم... اینکه تا حال در این راه قدم برداشـته نشده دلیل عدم قـدرت مـاست که نمی توانیم آن را از روال کنونی خود بازگردانـده و تغییر دهیم.» کرزن نیز در این بـاره می افزایـد: «هرگـاه جنگی میان ما و روسـها پیش آیـد و ایران به طرفـداری ما قیام کنـد، ما این طرفداری را به مبلغ گزافی خریداری خواهیم کرد. مسئله همین است... من به یک چنین سیاستی جز اینکه اظهار تأسف بکنم چیز دیگری نمی توانم علاوه کنم.» «من واگـذاری یک بندر به روسیه را توسط هر دولتی که باشد توهین عمدی به بریتانیا، نقض بی جهت وضع موجود و تحریک به جنگ بین الملل تلقی می کنم.» «برخی پیشـنهاد کرده انـد که بهتر است روسـها تا خلیـج فارس پیشـروی کنند تا از نزدیک دچار نهیب و ضربت شوند. این اسـتدلال مبتنی بر تصور و خیال و سـخت ابلهانه است و من هیچ وقت نشنیده ام که فلان سرباز، دشمن خود را تا آسـتانه قلعه راه داده باشـد، با این خیال که هر وقت دلخواه اوست آسان با دشـمن گلاویز شود.» «روس یا بایـد با عثمانی گلاویز شود و بغـداد را تصرف کنـد، و یا از راه ایران خود را به خلیـج فارس برسانـد، که دومی مایه امیـدواری است و خطر کمتری دارد.»

در نامه ای که لرد کرزن به جرج هامیلتون و گروهی از صاحب منصبان وزارت هند

نوشته آمده است: «در این اواخر علائمی مشاهده شده حاکی از اینکه برخی اشخاص مایل به دست برداشتن از این طرز تفکرند [نفوذ بریتانیا در ایران و خلیج فارس و حفظ برتری این کشور] و اینکه تفوق سیاسی را که با آن همه کوشش و صرف مال به دست آمده می توان در معرض مبارزه مصون از مجازات دیگران قرار داد و می توان آن را با دیگران تقسیم کرد.» در واقع هامیلتون به عنوان وزیر هند در لندن با نظر کرزن برای فشار بر ایران در عدم اعطای امتیاز جدید به روسیه مخالف بود. او به گروه «چشم به راه شکست» تعلق داشت و هیچ نظری درباره روسها نداشت. لرد لانسدون عقاید کرزن را کارساز می دانست و با او موافق بود.

کنفرانس ۱۹ نوامبر و مذاکرات هاردینگ و لانسدون به این نتیجه ختم شد که در صورت حمله روسها به نیرویی یکصدهزار نفره نیاز است که تدارک آن ناممکن است. پس باید پیش از آنکه فرصت از دست برود، بنادر و جزایر استراتژیک خلیج فارس فتح شود. لرد کرزن نایب السلطنه هند در همین زمان هیأتی متشکل از افسران نیروی دریایی، کارمندان وزارت هند و وزارت امور خارجه برای بررسی اوضاع به خلیج فارس فرستاد. این هیأت از اوایل سال ۱۹۰۳م/۱۳۲۱ق برای بررسی عمومی کرانه های ایران و قسمتی از بلوچستان به این منطقه آمدند. در نتیجه این بررسیها، معلوم شد که روسها به شدت در حال فعالیت اند. در جلسه علنی مجلس قانون گذاری، وزارت امور خارجه انگلستان در ۱۷ ژانویه ۱۹۰۲ اعلام کرد:

«موقعیت ما در خلیج [فارس] چه از نظر تجاری و چه از نظر سیاسی یک ماهیت ویژه دارد و دولت بریتانیا اصل تفوق و برتری خود را در خلیج فارس اساس و زیربنای سیاست خود قرار داده است. این مسئله نه به صورت تئوری و نظری، بلکه یک واقعیت است، چرا که منافع تجاری و اقتصادی ما در خلیج فارس از هر کشور دیگری بیشتر می باشد.»

در ۱۹۰۳م/۱۳۲۱ق کرزن با نهایت دقت، ولیز ، دریادار هندوستان را به خلیج فارس فرستاد تا به مطالعه درباره سواحل و جزایر آن بپردازد. مجموعه گزارش های ویلز در سال ۱۹۰۴ تدوین و به لندن فرستاده شد و در نتیجه آن در کرانه های بحرین، الاحسا و قطر نیز اقداماتی صورت گرفت.

لانسدون، وزیر امور خارجه انگلستان، در پنجم مه ۱۹۰۳، در مجلس این کشور اعلام کرد: «ما باید تأسیس هر پایگاه نیروی دریایی یا ایجاد و تجهیز استحکامات بندری، توسط هر قدرتی را تهدیدی جدی علیه منافع بریتانیا بدانیم و تا آنجا که در توانمان است با آن به مقابله برخیزیم.»

سفر روسیه در لندن در دیدار با لانسدون این اظهارات را خطاب به روسها ارزیابی

کرد و گفت ما هرگز در چنین اندیشه ای نبوده ایم. او از مذاکره بیشتر راجع به مسائل مربوطه طفره رفت و گفت که زمان آن هنوز فرانرسیده است.

کرزن این اعلامیه را که گاهی از آن به نخستین اعلامیه بالفور (نخست وزیر وقت بریتانیا) یاد می شود و سرآغاز تعیین حدود نفوذ روس و انگلستان در ایران است اعلامیه مونروی ما در خاورمیانه خواند که باید نمایشی به خود بگیرد تا دوست و دشمن را به طور یکسان قانع کند. منظور لرد کرزن از نمایش، همان سفر به خلیج فارس است تا قدرت نیروی دریایی بریتانیا را به نمایش بگذارد. پس از انتشار اعلامیه لانسدون، کرزن در نامه ای کنایه آمیز خطاب به هامیلتون (وزیر امور هند در کابینه لندن) نوشت: «این همان چیزی است که من به زبانی که یازده سال قبل در کتابم آمد، درباره آن مجادله می کردم... این همان چیزی است که من طی ده ها نامه ای که من در چهار سال اخیر به شما نوشتم راجع به آن به بحث و جدل با شما پرداختم...»

سفر لرد کرزن به خلیج فارس (۱۹۰۳م/۱۳۲۱ه ق)

با به خطر افتادن منافع انگلستان در خلیج فارس، لرد کرزن، نایب السلطنه هند را واداشت که خود به خلیج فارس بیاید و از نزدیک موقعیت جزایر و بنادر آن را ارزیابی کند و در ملاقات با شیوخ قواسم به دلگرمی آنان بپردازد. در سال ۱۳۲۱ق/۱۹۰۳م، پس از عزل اتابک، چند واقعه مهم روی داد که بنا به خواست لرد کرزن صورت گرفت: ۱. نصب پرچم قواسم بر جزایر سه گانه و آغاز بحث جزایر سه گانه ۲. اعزام هاردینگ و جرج چرچیل به عتبات و دیدار با اشخاص بانفوذ ۳. اعزام کلنل مک ماهان به سیستان ۴. سفر لرد کرزن به خلیج فارس ۵. تأسیس پایگاههای دریایی و نصب پرچم انگلستان در مدخل ورودی خلیج فارس (دماغه رأس مسندم).

اگرچه همه این موارد حائز اهمیت بود؛ اما دو واقعه نصب پرچم شیوخ تحت الحمایه انگلستان بر جزایر استراتژیک تنگه هرمز و سفر لرد کرزن به دلیل تعیین سیاست انگلستان در خلیج فارس از اهمیت بیشتری برخوردار است.

اهداف سفر کرزن طبق گزارش شماره ۱۴۸، مورخه ۱۷ سپتامبر ۱۹۰۳م/۱۳۲۱ق به قرار ذیل است:

۱. بازدید از پایگاه ها و تأسیساتی که بریتانیا در سواحل و جزایر خلیج فارس مستقر کرده (تجاری و نظامی).

۲. دیدار با شیوخی که با بریتانیا قرارداد تحت الحمایگی نسبی امضا کرده اند.

۳. نمایش قدرت تجاری سیاسی بریتانیا، برای به رسمیت شناساندن این قدرت به آنان.

از دیـد نویسـندگان ایرانی هـدف او از انجام سـفر این بود که: «زهرچشـمی از روسـها بگیرد تا در پی ایجاد پایگاهی نظامی و اقتصـادی در خلیـج فـارس نباشـد. هم علاـقه انگلیس کبیر را به اعراب مزدور سواحـل جنوبی بیان دارد و از ایشان اسـتمالت و تفقدی کند تا امرای عرب بدانند در قبال هر دولتی که باشد خواه ایران، خواه روسیه، از آنان حراست خواهد شد... البته شیوخ عرب هم بایـد پـاس حقوق ولی نعمت بدارنـد و به جـان ملکه بریتانیـا دعـا کننـد... و در برابر تـاج امپراتوری خـاضع و خاشع باشـند.» نـامه ای در ۱۲ اکتبر ۱۹۰۳ به هاردینـگ سـفیرکبیر انگلسـتان در ایران فرسـتاده شـد تـا آن را به دست مقامات ایرانی برسانـد، در این نامه آمده است: «خطاست اگر سـفر نایب السـلطنه در حکم تهدید به حال کسـی شـمرده شود، این سـفر نتیجه طبیعی علاـقه دوسـتانه ای است که مـا به امور ایران داریم و نیز مولود روابـط موجود میان ما و سـلطان مسـقط و رؤسای محلی قسـمت غربی به خلیـج فـارس است.» هاردینـگ در نامه خود به وزارت امور خارجه ایران منافعی را که کرزن به دنبال کسـب آنها بود تأمین کننده منافع ایران می دانست و در جایی دیگر می افزاید: «حضـرت مسـتطاب معظم هیچ گونه رسالت پولیتیکی در بنـادر ایران نـدارد و محض احترام اعلی حضـرت همـایونی در دوره مسافرت خود به مشایـخ اعرابی که با دولت هندوسـتان طرف معاهده هستند، به این بنادر تشریف خواهند آورد.»

لرد کرزن نیز در ۱۷ دسامبر در نامه ای به لندن نوشت:

«این مأموریت نه تنها مسائل حیاتی موجود را حل و فصل خواهد ساخت بلکه نایب السـلطنه را قادر می سازد که به موضوعات متعـدد مورد علاـقه بریتانیـا نیز بپردازد و همچنین شـخص نـایب السـلطنه همراه بـا دریادار ویلز و اسـکادران نیروی دریایی هند شرقی قـادر خواهـد بود تـا بنـادر سـاحلی، پایگـاه هـا، مراکز تلگراف، تأسـیسات، انبارهای زغال سـنگ، لنگرگاه ها و غیره را بازرسی و ارزیابی کند.»

لرد کرزن بـا کشتی آرگنوت همراه بـا دریادار ویلز و ناو فکس ، هاردینگ و چهار اژدرافکن و چنـدین ناو کوچک به سـمت مسـقط حرکت کرد. کرزن نشان «صلیب اعظم ستاره هند» را به سلطان مسقط اعطا کرد و در کشتی آرگنوت خطاب به سلطان اعلام کرد که اگر گروههایی از عمان داخلی بخواهنـد باعث ایجاد ناامنی در نواحی تحت نظارت سـلطان شوند، در واقع اتباع بریتانیا را متضرر خواهند ساخت. پس بریتانیا در دفع این شورشها همواره از سلطان حمایت خواهد کرد.

کرزن پس از ترک مسـقط یـک روز تمـام به بررسـی سواحل شـرقی و غربی رأس مسـندم و بعـد صـخره های دریایی مـدخل ورودی خلیج فارس پرداخت. یک ناوگان متشـکل از هفت ناوچه کوچک مأمور بررسـی دماغه مسندم شدند. در ۱۸ نوامبر از خورهای شبه جزیره مسندم که به عنوان نقطه ای استراتژیک در ورودی خلیج فارس

و موقعیت قواسم اهمیت داشت بازرسی کرد. کرزن بعد از بررسیهای لازم در این مناطق به سمت شارجه رفت. او در ۲۱ نوامبر به شارجه رسید. در هنگام ورود به شارجه اعلام شد که نایب السلطنه قصد دارد با تمامی شیوخ متصالح ملاقات کند و شیوخ باید به عرشه کشتی او بیایند.» آنان نیز در ۲۳ نوامبر خود را به شارجه رساندند. لرد کرزن در این دیدار بیش از هر چیز به اهمیت حضور بریتانیا در خلیج فارس برای حفظ امنیت شیوخ پرداخت و گذشته تاریک شیوخ را نمونه ای از عواقب احتمالی خروج آنان از جرگه حمایت بریتانیا دانست. او همچنین با مهارت تمام نتیجه دوره یکصد ساله حاکمیت بریتانیا بر خلیج فارس را ایجاد امنیت برای شیوخ دانست و خطاب به آنان گفت: «ای آقایان؛ از خلال روابطی که بدین سان به وجود آمده، وظیفه پاسداری و صیانت از این صلح و وداد در منطقه با رضایت خود شما به عهده انگلیس کبیر واگذار شد و علقه های سیاسی میان هند و فرد فرد شماها جوانه زد و رشد یافت. در نتیجه این پیوندها بود که بریتانیا، بزرگ این دریا و نگهبان رسمی شما شناخته شده است. آن چنان که اکنون هیچ یک از شما با هیچ دولتی به جز بریتانیا رابطه ای ندارید... و اکنون که آسایش و آرامش بر این صفحات سایه گسترده و به هیچ روی خیال نداریم که حاصل یک قرن کوشش و تلاشی که نتیجه ای چنین پرشکوه و پیروز داشته است، به رایگان از دست بدهیم. هیچ کس نباید این انتظار عبث را از ما داشته باشد که بی غرض ترین صفحه تاریخ را که با این زحمات و فداکاریها نوشته شده است با دست خود بشوییم و نابود گردانیم... ای آقایان! اینها روابطی هستند که میان امپراتوری بریتانیا و فرد فرد شما برقرار است. سرور تاجدار ما، حکمران بزرگ این امپراتوری، در نقطه ای چنان دور از سرزمین شما زندگی می کند که کسی از شما تاکنون صورت او را به چشم ندیده است و در آینده هم هرگز نخواهد دید، اما اوامر و دستورهای او در سراسر این سرزمینهای پهناور که مستملکات او هستند، توسط عمال و کارگزاران حکومتی او اجرا می شوند. من امروز به عنوان نماینده او در قلمرو هندوستان تأمین رفاه شما را به عهده دارم و از این بابت پیش امپراتور مسئول می باشم...»

در واقع، کرزن می خواست قواسم در سیاست جدید انگلستان نقش مهمی را ایفا کنند. حمایت او از حق حاکمیت شیخ شارجه بر حمیریه و فجیره و ممانعت از استقلال طلبی آنها از طرفی نشان از سیاست تسلط قواسم بر رأس مسندم و تنگه هرمز را داشت و از سوی دیگر باعث شد که شیخ صقر بن سلطان شیخ قاسمی نسبت به پیوند دوستی با انگلستان اطمینان پیدا کند. دوستی که از آغاز قرن نوزدهم به تیرگی گراییده بود. از طرف دیگر حکومت هند چندی پیش جزایر سه گانه را متعلق به قواسم دانسته و این خود باعث اهمیت بیشتر قواسم و لزوم تقویت آنان از سوی انگلستان می شد.

بحث مالکیت رأس الجبال، مشرف به تنگه هرمز، به دلیل موقعیت ویژه آن در دهانه خلیج فارس، از مسائلی بود که لرد کرزن به آن پرداخت. انگلستان از سال ۱۸۱۹ این ناحیه را متعلق به متحد خود سعیدبن سلطان و سلطان مسقط می دانست اما در ۱۹۰۳م/۱۳۲۱ق عمان قدرت چندانی نداشت و گرفتار مسائل داخلی خود بود. مسئله رأس الجبار همچنان مشکلی مهم میان سلطان مسقط و قواسم بود. او به منظور اعلام سیاست جدید انگلستان در قبال سواحل متصالح، یعنی تقویت قواسم در مقابل ابوظبی، اعلام کرد:

شما می دانید که مناطق شمالیا یعنی محدوده سواحلی که به باطنه معروف است و در پشت شبه جزیره عمان [رأس مسندم] قرار دارد تحت نظارت شیخ قواسم است ولی نظارت آنها بر این منطقه مدتی است که مورد شناسایی واقع نمی شود. این مسئله باید بدون اینکه منجر به تنش شود، خاتمه یابد.

او با درک اهمیت حفظ ارتباط با قواسم و لزوم قدرت یابی آنان در مقابل زیاده خواهیهای ابوظبی، شدیداً با استقلال طلبی شیوخ عجمان، ام القوین و جزیره الحمرا مخالفت کرد. در هنگام بازدید وی از سواحل حیمریه، صیب بن عبدالرحمن، شیخ حمیریه، از او خواست استقلال مناطق تحت نظارت قبیله اش را از طرف حکومت هند انگلستان، به طور رسمی شناسایی کند. ولی کرزن ناتوانی شارجه در حمایت از آنان را در مقابل دشمن بی اساس دانست و شکایات آنان را نپذیرفت.

پس از اجتماع شارجه، لرد کرزن در ۲۲ نوامبر وارد بندرعباس شد. سالار معظم به نیابت از حکومت مرکزی از او استقبال کرد. قرار بود علاءالدوله حاکم فارس با او ملاقات کند. لرد کرزن در جمع تجار انگلیسی و هندی بندرعباس گفت: «این بریتانیا بود که راه تجارت هند و ایران را هموار نمود و این سیستم وسیع تجاری را برقرار کرد. اگرچه شهرت بندرعباس مربوط به گذشته های دور است اما زمانی که انگلستان پا به عرصه نهاد بندرعباس موقعیت کنونی اش را کسب کرد.»

و حتی رونق تجارت در خراسان و افغانستان و آسیای مرکزی با خلیج فارس یا خلیج فارس با نواحی مرکزی ایران را مدیون وجود کالاهای انگلیسی دانست. کرزن در هنگام حضور در شارجه، بندرعباس، قشم و لنگه در فرصتهای مختلف از جزایر تنگه هرمز نیز دیدن کرد و با دریادار خود راجع به برقراری سیستم دفاعی این مناطق به گفتگو پرداخت. پس از بندرعباس، همراه با هاردینگ قشم را دور زد و در تنگه هنگام توقف کرد. پس از اندکی مشورت با همراهان، تصمیم به برقراری دوباره مرکز تلگراف در جزیره هنگام و فتح این جزیره گرفت. سپس از باسعیدو در قشم دیدن کرد. آن گاه به لنگه رفت و به ملاقات با تجار انگلیسی و هندی پرداخت و سخنانی نیز خطاب به

روسـها بیان کرد. پس از لنگه به دیـدار شـیخ بحرین رفت و در این دیدار سـعی کرد تا انگلسـتان را تنها دوست شـیخ و حامی همیشـگی او بدانـد. در کویت نیز همین سـیاست دنبـال شـد و او به حمایت صـریح خود از کویت در مقابل تهدیـدات عثمانی پرداخت. پس از دیدار دو روزه از کویت قصد داشت تا با شـیخ خزعل نیز به عنوان شـیخ مسـتقل خوزستان ملاقات کند که او حاضـر به چنین کاری نشد. کرزن همراه با فرمانده ناوگان خود با کشتی اسـفینکس از خور ابوموسی که موقعیت مناسبی برای پایانه خط آهن آلمان به خلیج فارس داشت بازدید کرد. سـپس به بررسـی وضعیت و موقعیت خورالعرب و سواحل عثمانی در ام القصـر پرداخت. آن گـاه از آنجـا تـا سواحل ایران در بوشـهر را نیز بررسـی کرد و طی نامه هایی به تهران خواسـتار ملاقات رسمی با مقامات ایرانی در بوشهر شد که این درخواستها به جایی نرسید و او با ناراحتی بوشهر را ترک کرد و راهی هند شد.

لرد کرزن پس از اتمام گردش در خلیج فارس اعلام کرد: «در اینجا من گردش سراسر سواحل را به پایان رسانده و خاطرنشان می کنم که دولت ایران در حال حاضـر بیش از هر موقع دیگر از زمان شاه عباس در کرانه های شـمالی حکومت قدرتمندانه و نظـارت بلامعارضـی دارد... امـارت نشـینهای عربی هم اسـتقلال تـام یا فقط نسبی دارنـد. ولی در میان این همه عوامل، بریتانیا شاهین ترازو را در دست دارد.» او پیش از این در کتاب ایران و مسـئله ایران که پیش از انتصاب او به نیابت سلطنت هند نوشته بود، شـرط برتری انگلسـتان را چنین توصـیف کرده بود: «نیروی بحری بریتانیا در دریای مـدیترانه و اقتدار غیرقابل انکارش در خلیج فارس شـرط احراز این برتری است. تقویت بریتانیا از نظر تجاری در سراسـر کرانه شمالی خلیج فارس از گواتر تا محمره و در شـهرهای داخلی تـا حـدود اصـفهان عامـل ثـانوی این تخمین به شـمار می رود. اما قوی تر از هر دو موجب مزبور، وجود احساسـاتی است که در نـواحی جنوب نسـبت به کشور مـا مشـهود است.» بـا وجود این برای اینکه انگلسـتان را خیرخواه مردم منـاطق جنوبی ایران نشان دهـد می گویـد: «بریتانیا حتی به یک وجب از خاک ایران چشم طمع نـدارد. فرمانهای هشـتم و نهم احکام عشره (تورات) هیچ وقت از جانب ما در خطر نقض نخواهد بود.»

نتیجه

رقابتهـای سیاسـی کشورهـای اروپـایی در دهـه هـای پایـانی قرن نـوزدهم بـا هـدف تسـلط بر کانونهـای تجـاری، به خصـوص هندوستان، موجب شد تا اهمیت خلیج فارس به عنوان دروازه هند افزایش یابد. انگلستان که موقعیت خود را در خطر می دید، به طرق مختلف می کوشید تا این خطرات را رفع نماید. سفر لرد کرزن به خلیج فارس و

سخنرانی اش در اجتماع شیوخ در شارجه نقطه اقدامات انگلستان در مقابله با این تهدیدات دول بزرگ بود. اگرچه در این مقطع اقدامات دیگری نیز از سوی این کشور صورت گرفت؛ اما آنچه که در ظاهر امر نمود بیشتری یافت، سفر لرد کرزن بود. لرد کرزن از همان زمانی که به ایران و آسیای میانه سفر کرد، تنها روسیه تزاری را تهدیدی برای منافع انگلستان دانست و به همین دلیل از سال ۱۸۹۵ که به نیابت سلطنت مستعمرات انگلستان در هند و خلیج فارس منصوب شد به بررسی اقدامات روسیه در ایران، خلیج فارس و آسیای مرکزی پرداخت. از آغاز سال ۱۹۰۱ بارها بر لزوم انجام سفر هدفمند و نمایش قدرت انگلستان تأکید داشت، اما مقامات لندن و وزارت هند با دیدگاه او چندان موافق نبودند. با انتصاب لانسدون، سیاست دولت مرکزی انگلستان به کمک کرزن آمد و از این پس اقدامات مهمی در زمینه مقابله با دول رقیب به انجام رسید. این اقدامات در مناطق مختلف خلیج فارس به اجرا درآمد. کمک به شیخ کویت در مقابل دشمنان، تجهیز آل سعود در کویت و همراهی با آنان در فتح ریاض و دیگر مناطق نجد که از ۱۹۰۳ عملی شد، تقویت روابط با دیگر شیوخ عمان متصالح و به خصوص توجه ویژه به قواسم که پس از ۱۸۲۰ در مقابل شیوخ بنی یاس ابوظبی (که متهم به مذاکره با ایران و فرانسه بود) و دبی قدرت چندانی نداشتند. ارسال نیروهایی همراه به مک ماهون برای تقویت نفوذ خود در سیستان، مذاکره با برخی سرشناسان در بغداد و نجف و مهم تر از همه تحریک قواسم به ادعای مالکیت جزایر ایرانی تنگه هرمز و تأسیس پایگاه هایی در این تنگه، بخشی از اقدامات این کشور بود. از دیدگاه نایب السلطنه این سفر مهم ترین بخش از اقدامات لازمی بود که نتایج مهمی را به همراه داشت. همین موضع گیریهای تند زمینه انعقاد معاهده ۱۹۰۷ با روسیه را فراهم کرد که البته از دیدگاه لرد کرزن روسها برنده این قرارداد بودند. با وجود این حوادث بعدی به لرد کرزن نشان داد که سیاستهای او در هند و خلیج فارس نقشی مهم در ادامه حضور این کشور در منطقه داشته است.

منابع

۱. تطور قطرالسیاسی من نشاءت الاماره الی استقلال الدوله، جمعی از نویسندگان، الدوحه، ۲۰۰۵.

۲. العابد، صالح محمد، دور القواسم فی خلیج الفارسی، ۱۷۴۷۱۸۲۰، مطبعه الالعانی، بغداد، ۱۹۸۶.

۳. قاسم، جمال زکریا، تاریخ الخلیج الفارسی الحدیث و المعاصر، ج ۲، قاهره، دارالحضاره القومی و والثقافه، ۱۹۹۸.

ص: ۳۴۲


۴. جناب، محمدعلی، خلیج فارس، نفوذ بیگانگان و رویدادهای سیاسی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، بی تا.

۵. کاظم زاده، فیروز، روابط روس و انگلستان در ایران، ۱۸۶۴۱۹۱۴، ترجمه منوچهر امیری، تهران، جیبی، ۱۳۵۴.

۶. گرگانی، م. منشور، سیاست انگلستان در خلیج فارس و جزایر بحرین (نفت و مروارید)، تهران، چاپخانه مظاهری، ۱۳۲۵.

۷. رایت، دنیس، ایرانیان در میان انگلیسیها، تهران، نشر نو، ۱۳۶۴.

۸. سفرنامه فرنگستان، سفرنامه اول مظفرالدین شاه، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۳.

۹. سیستانی، محمود افشار، سیاست اروپا در ایران، ترجمه سیدضیاءالدین دهشیری، تهران، نشر موقوفات افشاریزدی، ۱۳۵۸.

۱۰. فرامرزی، احمد، راه آهن اروپا و خلیج فارس، تهران، داورپناه، ۱۳۴۶.

۱۱. کرزن، لرد، ایران و قضیه ایران، ترجمه غلامرضا وحید مازندرانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰.

۱۲. لرد کرزن در خلیج فارس، بر پایه اسناد وزارت امور خارجه واحد نشر اسناد، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین الملل، ۱۳۷۰.

۱۳. محمود، محمود، دگرگونی نظام بین الملل، تسلط جهانی اروپا، ارزشهای اروپایی ۱۸۹۵۱۳۲۸.

۱۴. مستقیمی، بهرام، دگرگونی نظام بین الملل، تسلط جهانی اروپا، ارزشهای اروپایی ۱۸۹۵۱۹۱۴، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین الملل، ۱۳۷۳.

۱۵. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، تاریخ روابط خارجی، تهران، سیمرغ، ۱۳۵۵.

۱۶. نوایی، عبدالحسین، ایران و جهان، از مشروطیت تا پایان قاجاریه، ج ۳، تهران، هما، چاپ اول، ۱۳۷۵.

۱۷. وادالا، رامی، خلیج فارس در عصر استعمار، ترجمه محمد شفیع جوادی، تهران، کتاب سحاب، ۱۳۶۴.

۱۸. ویلسون، آرنولد، خلیج فارس، ترجمه محمد سعیدی، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶.

۱۹. هاولی دونالد، دریای پارس و سرزمین های متصالح، ترجمه حسن زنگنه، بوشهر: بوشهرشناسی، ۱۳۷۷.

۲۰. Amirahamdi, Hoshang, Small Island, Big Policies (The Tohnb's and Abumusa in the Persian gulf st),. NewYork, Martins Press, ۱۹۹۶.

Bombay Government Selection, From The Records of The Bombay Government, .٢١
Historical and Other Information With The Province of Oman, Muscat

.And Other Places in Persian Gulf, Bombay Edition;' Vol. XXIV. Bombay, ۱۸۵۶

۲۲. Bavand, Davoud, H., The Historical, Political and Legal Bases of Irans Soverignty over the Islands of Tonb and Abu Musa, NewYork, Internet Cocepts Incorporated, ۱۹۹۴.

۲۳. Busch, K. Britain and The Persian Gulf, ۱۸۹۴-۱۹۱۴, Berkeley University of California Press, ۱۹۶۷.

۲۴. Constable, Captain C.G., and Stiffe, Lieutenant A.W., The Persian Gulf Pilot,. Inclouding The Gulf of Oman, London: Hidrographic Admirality. ۱۸۶۴.

۲۵. India Office Recobds, [I.O], Annual Administration Reports of the Persian gulf Residency and Muscat Political Agancy. Calcutta): Province of Fars.

۲۶. J. G. L orimer, Gazetteer of the Persian gulf, Oman and central Arabia Vol. I,p.art IA Historical, Calcutta, ۱۹۰۸-۱۹۱۵, Republished by grey International West Mead, England, ۱۹۷۰.

۲۷. John Mc Cluer, An Account of Navigation between India and Persian Gulf, London, ۱۹۸۶.

۲۸. Kelly. J.B. Great Britain and the Persian gulf, ۱۷۹۵-۱۸۸۰, oxford university press. ۱۹۶۸.

۲۹. Kinner. John Macdonald, A Geographical Memoir of Persian gulf Emirate, London, unknown publisher, ۱۸۱۳.

۳۰. Kumar, Parinder, India and the Persian gulf ۱۸۵۸-۱۹۰۷, London Asia Publishing House, ۱۹۶۶.

۳۱. Mirfendereski, "The Tamb Islands Controversy, ۱۸۸۷-۱۹۷۱, A Cace Study in Claims to Territory in International Law, Tufts University of Massachusetts, ۱۹۸۵.

۳۲. Mojtahed Zadeh, pirouz, The Changing World Order and the Geographical Regions

.of Caspian-Centeral Asia and the Persian gulf, London, Urosevic Foundation, ۱۹۹۲

.Mohammad Morcy Abdollah, The United Arab .۳۳

P. L. Toye, The Lower Gulf Islands: Abu Musa and the Tonbs, London, Archive .۳۴
.Edition, ۱۹۹۳, Vol. I and ۲

Saldanha. J. a: Precise of the Persian gulf, Vol., IV, ۱۸۷۰-۱۹۰۴, Archive edition, . ۳۵
.London, ۱۹۸۶

ص: ۳۴۴

پی نوشت ها:

۱. کاظم زاده، فیروز، روابط روس و انگلستان در ایران، پژوهشی درباره امپریالیسم، ترجمه منوچهر امیری، تهران، فرانکلین، ۱۳۵۴ ۳۶۵، ۳۸۰.

۲. سیستانی، محمودافشار، سیاست اروپا در ایران، ترجمه سیدضیاءالدین دهشیری، تهران، نشر موقوفات افشاریزدی، ۱۳۵۸، صص ۲۸۸۲۸۹؛ حقیقت، عبدالرفیع، روابط خارجی ایران از کهن ترین زمان تاریخی تا عصر حاضر، پژوهش و نگارش از عبدالرفیع حقیقت، تهران، نشر کومش، چ ۱۳۸۱، ص ۴۴۶.

۳. محمود، محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلستان در قرن نوزدهم، ج ۱، تهران، اقبال، ۱۳۲۸۳۳، ص ۵۱.

۴. در این باره نک:

Amirahmadi, Hoshang Small Island, Big Policis. The Thonb's and Abumusa in the Persiangulf,st. Martins Press. NewYork, ۱۹۹۶.

۵. هاولی، دونالد، دریای پارس و سرزمینهای متصالح، ترجمه حسن زنگنه، بوشهر: بوشهرشناسی ۱۳۷۷، صص ۱۹۸۲۰۵.

۶. همان، ص ۲۰۵.

۷. گوگیر، عرب شناس و سفیر پیشین فرانسه در تونس به عنوان تاجر در مسقط ساکن شد. او طی دوره اقامت خود در این شهر سرسختانه در مقابل توطئه های کارگزاران انگلیسی ایستاد و در این راه از سوی سیاستمداران با نفوذ حزب استعمارطلب پاریس و روزنامه های فرانسه حمایت می شد.

Mohammad Morcy Abdollah, op.cit, p. ۲۸.

۸. جناب، محمدعلی، خلیج فارس، نفوذ بیگانگان و رویدادهای سیاسی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، بی تا، ص ۱۶۷.

۹. همان، ص ۱۴۸.

۱۰. همان، ص ۱۶۳.

۱۱. Shapuy.

۱۲. Tramuye.

۱۳. دریای پارس و سرزمینهای متصالح، ص ۲۰۶.

۱۴. فرستاده ویژه لرد کرزن که برای بررسی جغرافیایی و تاریخی سواحل و قبایل ساکن در سواحل خلیج فارس به این منطقه آمد و تا سال ۱۹۰۶ گزارشهای مفصلی راجع به این منطقه به وزارت امور خارجه انگلستان ارائه داد. این گزارشها به صورت مجموعه ای دو جلدی تا عصر حاضر به عنوان یک منبع مهم تاریخی، جغرافیایی و مردم شناسی مورد استفاده محققین حوزه خلیج فارس است.

۱۵. J.G, Gazetteer of the Persian gulf, Oman and Central Arabia, Vol. I, P. art IA Historical Calcutta, ۱۹۰۸-۱۹۱۵, Republished by grey International West Mead, England, ۱۹۷۰, p. ۷۳۲.

۱۶. Ross این تضمین نامه سه ماده ای شیوخ را از برقراری روابط سیاسی با دول دیگر، اعطای زمین یا انعقاد قرارداد با آنان منع نمود.

۱۷. Lorimer, op. cit, pp. ۷۳۰-۷۳۹.

۱۸. Ibid, pp. ۳۲۰.۷۳۸.

۱۹. خلیج فارس، نفوذ بیگانگان و رویدادهای سیاسی، ص ۶۳.

۲۰. Morcy Abdollah, Op.cit, pp. ۹۶-۹۹. Saldanha, Op. cit, precise of Affairs of Persian gulf and Iran, pp.

۲۱. منطقه ای مرزی میان عربستان سعودی، عمان و ابوظبی که سالها مهم ترین مسئله مرزی میان این شیخ نشینها را ایجاد کرده بود. هم اکنون بخش مهمی از آن در اختیار شیخ ابوظبی است.

۲۲. کاکس، نماینده سیاسی انگلستان در خلیج فارس که تا آغاز جنگ جهانی اول این مسئولیت را بر عهده داشت و سیاست راهبردی او باعث شد آن گونه که کرزن انتظار داشت، خلیج فارس را به دریاچه انگلیسی تبدیل کند. درباره اقدامات او در مقابل مداخلات روس و بریتانیا در مناطق داخلی ایران و خلیج فارس نگاه کنید به منابع زیر:

میراحمدی، مریم، پژوهشی در تاریخ معاصر، ایران (برخورد شرق و غرب در ایران ۱۹۰۰۱۹۵۰)، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ دوم، ۱۳۶۸، صص ۶۵۷۷.

اوکانر، فردریک، خاطرات فردریک اوکانر، کنسول بریتانیا در فارس، ترجمه حسن زنگنه، چاپ اول، نشر شیرازه، ۱۳۷۶، ص ۱۱۹.

مایر، نیدراسکارفن، زیر آفتاب سوزان ایران، ترجمه کیکاوس جهانداری، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳، ص ۲۷۸.

لمبتون، آن. ک. س. ایران در عصر قاجار، ترجمه سیمین دانشور، تهران، جاودان خرد، چاپ اول، ۱۳۸۱، ص ۳۵۹.

رایس، دنیس، ایرانیان در میان انگلیسیها، تهران، نشر نو، ۱۳۶۴.

شمیم، علی‌اصغر، ایران در عصر سلطنت قاجار، تهران، انتشارات مدبر، ۱۳۷۸، ص ۹.

Kumar, Parinder, India and the Persian gulf ۱۸۵۸-۱۹۰۷, London, Asia Publishing House, ۱۹۶۶.

۲۳. یکی از قبایل ساکن در عمان متصالح و از ارکان اصلی بازوی نظامی قواسم، که مهم ترین بخش نیروی زمینی قواسم در مقابله با تهدیدات بنی یاس و عمان بودند.

۲۴. Mohammad morcy Abdollah, op. cit, pp. ۲۸,۸۹.

۲۵. Ibid, pp. ۹۹-۱۰۰.

۲۶. فرامرزی، احمد، راه آهن اروپا و خلیج فارس، تهران، داورپناه، ۱۳۴۶، ص ۵۴.

۲۷. صدراعظم سابق آلمان شاهزاده بولو در سال ۱۹۰۲ گفته بود که «آلمان در مشرق زمین هیچ گونه سیاست فعالی اجرا نمی کند» و در جای دیگر اعلام کرد که طرح راه آهن هامبورگ بغداد خلیج فارس، بر روی نفوذ و روحیه اقدامات آلمان در

میـان مـدیترانه و خلیـج فـارس و کرانه های رودهای تاریخی دجله و فرات زمینه هایی می گشایـد.» آنـدره شـرآدم Andere sher Adamse در کتـاب طرح پـان ژرمنیست میگویـد: «اگر نقشه هـامبورگ خلیـج فارس اجرا می شـد، به دولت برلن و آلمـان یـک قـدرت اقتصـادی فـوق العـاده می داد که تـاکنون در جهـان دیـده نشـده است.» (خلیـج فـارس، نفوذ بیگانگـان و رویدادهای سیاسی، ص ۵۵). این طرح در سال ۱۸۹۸م/۱۳۱۶ق، جنبه عملی به خود گرفت.- Lorimer, Op.cit, pp. ۳۱۰-۳۱۱ در سال ۱۹۰۰ کنسول آلمان در استانبول اشتم ریخ Herr stemrich هیأتی به کویت فرستاد و زمینی را که پایانه خط راه آهـن بـه آن ختـم می شـد از امیر خریـداری کرد. مهم ترین عکس العمـل انگلسـتان این بـود که در سـال ۱۸۹۹م/۱۳۱۷ق کویت را تحت الحمایه خود ساخت. ممانعت از اجرای طرح خط آهن از سوی شـیخ یکی از شـروط معاهـده تحت الحمایگی بود. در نتیجه قرارداد ۱۸۹۹م امیر کویت با انگلستان مانع پیشبرد این کار شد.

۲۸. وادالا، رامی، خلیج فارس در عصر استعمار، ترجمه محمدشفیع جوادی، تهران، کتاب سحاب، ۱۳۶۴، ص ۵۶.

۲۹. Saldanha, Op.cit, precise of Koweit affairs, pp. ۱۰۴-۱۱۶.

۳۰. پطرکـبیر در وصـیت نـامه خود گفته است: «در کارشـکنی مربوط به امور ایران تسـریع نماییـد، به خلیـج فـارس راه یابیـد، تجـارت قـدیمی حوزه شـرق نزدیـک و مـدیترانه را احیا کنیـد و به سوی هنـد که انبار گنجهای جهان است پیش برانیـد.» البته بسیاری از مورخان این وصیت نامه را دروغین می دانند.

۳۱.. Saldanha, Op.cit, Precise correspoundens, pp. ۹۲-۹۳.

ص: ۳۴۶

۳۲. خلیج فارس در عصر استعمار، صص ۵۴۵۳.

۳۳. Mohammad morcy Abdollah, op.cit, pp. ۲۸-۲۹.

۳۴. Ibid, p. ۲۹.

۳۵. خلیج فارس، نفوذ بیگانگان و رویدادهای سیاسی، ص ۱۲۹.

۳۶. راجع به این موضوع نـک: کرزن، لرد، ایران و قضـیه ایران، ترجمه غلامرضـا وحیدمازنـدرانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشـر کتاب، ۱۳۵۰.

۳۷. Saldanha, op.cit, p. ۵۳.

۳۸. روابط روس و بریتانیا در ایران، صص ۳۹۸۳۹۲.

۳۹. Korniloff.

۴۰. خلیج فارس، نفوذ بیگانگان ...، ص ۱۲۹.

۴۱. روابط روس و انگلستان در ایران، ص ۴۲۲.

۴۲. Boyarine.

۴۳. خلیج فارس، نفوذ بیگانگان...، صص ۴۱۴۰.

۴۴. در این باره نگاه کنید به:

Toye, The Lower Gulf Islands: Abu Musa and the Tonbs, London, Archive Edition, ۱۹۹۳, Vol. I and ۲.

۴۵. Saldanha, Op. cit, Vol. ۸, Precise of negd affairs, pp. ۵۶-۵۹. Kelly, op. cit, pp. ۶۵۶-۶۶۱.

۴۶. لاوارنس از سوی نماینده سیاسـی انگلستان به ابوظبی اعزام شد تا از نزدیک به بررسی اوضاع بپردازد، مذاکرات دو طرف مخفیانه صورت گرفت و بعدها که انگلسـتان از حقیقت موضوع باخبر شد، ابوظبی اعلام کرد که این سـفر به منظور رسـیدگی به مسائل اتباع شیخ در ایران صورت گرفته است.

۴۷. درباره اهمیت لنگه در نیمه دوم قرن نوزدهم نک: کامله بنت الشیخ عبدالله بن علی القاسمی، تاریخ لنجه، مجد الثانی، ط ۲۰، دبی، مکتبه الدبی للتوزیع، ۱۹۹۳. همچنین: Lorimer, Op.cit, Vol. BII, pp. ۱۰۹۷-۸.

۴۸. Melpomene.

۴۹. Saldanha, Op. cit, Vol. ۸, Precise of correspoundens, p. ۱۹.

۵۰. Ibid, pp. ۲۰۶۳-۵.

با وجود این تعداد زیادی از تجار، شهر را به قصد دُبی ترک کردند. به خصوص پس از استقرار گمرک در بندر در سال ۱۹۰۲ دُبی جانشین لنگه شد و تجار مروارید در آنجا اقامت گزیدند. دُبی از این پس راه پیشرفت را پیمود.

۵۱. Simais.

۵۲. سفرنامه انگلستان، سفرنامه اول مظفرالدین شاه، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۳، ص ۱۲۳.

۵۳. همان، ص ۱۲۸.

۵۴. همان، ص ۱۴۶.

۵۵. همان، صص ۱۵۳۱۵۲.

۵۶. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلستان در قرن نوزدهم، جلد ۴ و ۵، ص ۳۸.

۵۷. در این باره نک: تطور قصرالسیاسی من نشاءت الاماره الی استقلال الدوله، جمعی از نویسندگان، الدوحه، ۲۰۰۵، صص ۲۰۰۱۱۹.

۵۸. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلستان در قرن نوزدهم، جلد ۴ و ۷، صص ۹۰۸۹.

۵۹. ایران و قضیه ایران، ص ۵۵۳.

۶۰. راجع به اوج گیری رقابت های دوطرف طی این دوره، نک: روابط روس و انگلستان در ایران، صص ۴۱۹۴۰۳.

۶۱. ایران و قضیه ایران، ص ۷۱۲.

ص: ۳۴۷

۶۲. همان، مقدمه کتاب.

۶۳. همان، ص ۷۱۶.

۶۴. Saldanha, Op.cit, Vol. ۸, Precise of corespoundens, pp. ۹۲-۹۳.

۶۵. خلیج فارس، نفوذ روس و انگلستان در ایران، ص ۱۷۳.

۶۶. تاریخ روابط خارجی ایران، ص ۲۷۳.

۶۷. Wiles.

۶۸. Lorimer, Op. cit, pp. ۳۷۴-۵.

در سال ۱۹۰۱ و ۱۹۰۲ طرح فتح مجدد باسعیدو در لندن مطرح شد. پس از بررسیهای متعدد قرار شد یکی دو روستای اطراف پادگان قدیمی که پیش تر آنها را خارج از محدوده پادگان به حساب می آوردند تسخیر شود و این محل به یک بندر آزاد تجاری یا پادگان نیروی دریایی تبدیل شود. همچنین مقرر گردید که از ورود اتباع غیرانگلیسی به باسعیدو جلوگیری شود. ولی همین جلوگیری باعث هجوم تجار به این محل شد و در نتیجه طرح باسعیدو لغو شد. (خلیج فارس، نفوذ بیگانگان...، ص ۱۷۵).

۶۹. Amir Ahmadi, op. cit, pp. ۸۹-۹۰.

۷۰. روابط فارسی ایران از کهن ترین زمان...، ص ۴۴۶.

۷۱. ایران و قضیه ایران، ص ۵۵۳.

۷۲. لرد کرزن که طرح فتح جزایر ایرانی را تهیه نمود، در کتاب ایران و قضیه ایران، پس از شرح موقعیت لنگه، جزایر لنگه را با عنوان «جزایر اطراف لنگه» تابع این بندر می داند و ادامه می دهد که شیخ قاسمی به نیابت از حکومت مرکزی بر آنها نظارت دارد. از همان ابتدای سال ۱۹۰۰ دستور فتح جزایر به مقامات رسمی هند ارسال شد و شایعه اعزام هیأت روسی برای اجاره یک جزیره در جنوب ایران باعث شدت عمل انگلیسیها شد. وزیر امور خارجه انگلستان دستور برافراشتن پرچم این کشور در هر جزیره ای را که مناسب تأسیس پایگاه نیروی دریایی باشد صادر نمود. طبق دستور، باید از ایجاد ارتباط میان شیوخ و مقامات ایرانی و روسی جلوگیری شود. دولت ایران در سالهای ۱۹۰۲۱۹۰۱ در قشم و کیش ایستگاه بازرسی گمرک تأسیس نمود. قرار بود در جزایر هنگام، شعیب، ابوموسی و تنب بزرگ نیز ایستگاههای دیگری تأسیس شود. اهالی خرمشهر و بوشهر به استقبال مأموران گمرک رفتند. این حرکت ایرانیان زنگ خطری دیگر برای انگلستان بود. گمرک ایران در این زمان

شش فروند کشتی مجهز داشت. کمبل به هند پیشنهاد داد که جزیره ابوموسی به نام شارجه فتح شود و در توجیه این کار چند نامه جعلی رد و بدل شده میان لنگه و شارجه و همچنین عدم اعلام رسمی ایران نسبت به حاکمیت بر جزایر را مدنظر قرار داد. یکی از این نامه ها مربوط به ۱۸۶۸م/۱۲۸۵ق می باشد که از نظر نماینده سیاسی انگلستان، وزارت هند بریتانیا در بوشهر ارزش جواب دادن هم نداشت. در نوامبر ۱۹۰۰ طی نامه ای به وزارت امور خارجه نوشت: «در اوایل امسال گزارشی مبنی بر اقدام روسها در پیاده سازی نیرو در بندرعباس واصل گردید. پیرو نامه ۱۳ فوریه ۱۸۹۹م/۱۳۱۷ق اینجانب به حضرتعالی در ۱۴ فوریه اختیار داده شد... در صورت ملاحظه شرایط خاص پرچم انگلستان هرمز، هنگام، قشم یا هر جزیره دیگری که بنا بر مصلحت مقامات بحیه مناسب پایگاه دریایی باشد اقدام فرمایید.

.India Office to Forign Office, dated ۱st November, ۱۹۰, enclosure no. ۲ F.O. ۶۰/۷۳۳

وزارت امور خارجه در پاسخ، جزایر واقع در تنگه هرمز را جزء مناطق مورد تهدید و در نتیجه مناسب برای برافراشتن پرچم انگلستان دانست.

Georje Hamilton to the Governor-General of India in Council, secret no. ۳۰, dated ۲۳rd .November ۱۹۰۰ F.O. ۴۱۶/۷۳۳

در اوایل سال ۱۹۰۲ مقرر شد جزایر استراتژیک تنگه هرمز و حوالی آن فتح شود. در نتیجه در سال ۱۹۰۳/۱۳۲۱ق با این ادعا که جزایر تنب و ابوموسی رسماً از سوی ایران اشغال نشده اند، ناوگان دریایی انگلستان آنها را تحت نظارت خود قرار داد. در آوریل همان سال، شارجه «به عنوان نشانه ای از مالکیت» پرچم

خود را بر جزایر تنب ابوموسی برافراشت.

Bavand, Davoud, H,. The Historical, Political and Legal Bases of Irans Soverignty over the Islands of Tonb and Abu Musa, New York, Internet Cocepts Incorporated, ۱۹۹۴, pp. ۶۴-۶۶.

۷۳. کلنل سرهنری مک ماهان همراه با ۱۵۰۰ نیرو تا سال ۱۹۰۶ دست به یک سری اقداماتی زد که در نظر لرد کرزن برای پاکسازی مدخل ورودی هند و حمایت از رهبران بلوچ الزامی بود. در همین حال طی سالهای ۱۸۹۵ تا پایان عصر لرد کرزن در هند (۱۹۰۵) مرز ایران و هند تعیین گردید. (تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلستان در قرن نوزدهم، جلد ۴ و ۷، صص ۹۵۹۱).

۷۴. تا پایان حضور بریتانیا در سال ۱۹۷۱، تنها دو نایب السلطنه انگلیسی هند از خلیج فارس دیدن کردند، یکی لرد کرزن و دیگری لرد هاردینگ که در سال ۱۹۱۵، ۱۳۳۳ق، یعنی با آغاز جنگ جهانی اول در خاورمیانه به بصره رفت.

۷۵. Saldanha, Op. cit, Percise of correspoundens, p. ۵۲.

۷۶. نوایی، عبدالحسین، ایران و جهان، از مشروطیت تا پایان قاجاریه، ج ۳، تهران، هما، چاپ اول، ۱۳۷۵، صص ۴۶۴۵.

۷۷. خلیج فارس، نفوذ بیگانگان...، ص ۱۶۳.

۷۸. لرد کرزن در خلیج فارس، بر پایه اسناد وزارت امور خارجه واحد نشر اسناد، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین الملل، ۱۳۷۰، ص ۲۴. Saldanha, Op.cit. p. ۵۰.

۷۹. Ibid.

۸۰. آرگنوت Argonaut یا آرگوناتا نام کشتی افسانه ای است که طبق افسانه های یونانی به دست آرگون ساخته شد تا فردی به نام پیوس از طرف پادشاهی از سرزمین یونان در جستجوی پشم طلایی یا نماد فرمانروایی بر دریاها، به سفری دور و دراز برود. رزمناو آرگنوت بزرگ ترین کشتی ای بود که تا قبل از جنگ جهانی از خلیج فارس دیدن کرده بود.

۸۱. H. n.ss. Hyachinth.

۸۲. H. m.ss.fox.

۸۳. R. Im. Harding.

۸۴. Saldanha, Op. cit, Vol. III, Precise of Maskat Affairs, p. ۵۱.

۸۵. Insignia G. C. I. E.

۸۶. Saldanha, Op. cit, p. ۵۱.

۸۷. متن کامل این سخنرانی در پیوست کتاب لویمر:

Gazetteer of the Persian gulf, Oman and central Arabia, Vol. l, p. art IA

و همچنین در پیوست کتاب دریای پارس و سرزمینهای متصالح، از دونالد هاولی آمده است.

۸۸. شمالیا عنوانی است که قبایل عمان به طور سنتی برای شناسایی بخشی از مناطق شرقی رأس مسندم واقع در سواحل دریای عمان عنوان می کردند و هم اکنون جزئی از امارات متحده عربی است.

۸۹. Lorimer, Op. cit, part. B. II, P. ۲۶۳۹.

۹۰. Saldanha, Op. cit, Precise of Msskat Affairs, Vol. III, P. ۵۰.

۹۱. Ibid, p. ۵۱.

۹۲. Ibid, Vol. V, Precise of koweit affairs, pp. ۸۰-۹۲.

۹۳. Ibid, Precise of Muskat Affairs, Vol. III, P. ۵۳.

۹۴. Ibid, p. ۵۴.

۹۵. ایران و قضیه ایران، ص ۷۳۷.

۹۶. ۱) از شنیدن غیبت و بدگویی به همسایگان احتراز کنید. ۲) به اموال همسایه با نظر طمع نگاه نکنید،( ایران

ص: ۳۴۹

و قضیه ایران، ص ۷۳۷)

## «انگلستان و غارت منابع نفتی ایران»

ص: ۳۵۱

بازخوانی تاریخی و بررسی تعهدات حقوقی متقابل ایران و انگلیس

در قراردادهای دارسی و کنسرسیوم

شهروز شریعتی جلیل دارا

مقدمه

نگاهی به قراردادهای نفتی ایران با دولتهای انگلیس و امریکا در دوره قاجار و پهلوی مبین این نکته است که در بیشتر این امتیازات هیچ گونه موازنه ای از لحاظ قدرت سیاسی و نظامی بین گیرندگان امتیاز و کشور ایران وجود نداشت و مذاکرات در شرایط مساوی بین طرفین صورت نمی گرفت. در این بین، قراردادهای دارسی و کنسرسیوم را که هردو آنها در شرایط بحران، فقر و ضعف دولتهای وقت ایران با ابتکار انگلیسیها به کشور تحمیل شد می توان فقط نمونه ای از تضییع حقوق ملت ایران از سوی سیاستمداران بریتانیا دانست. به عبارت بهتر، سیاستمداران دولت استعماری انگلستان که همواره مترصد بودند تا از وضع نابسامان ایران در جهت افزایش منافع و تحقق خواسته های خود بهره گیرند، در قالب دو قرارداد دارسی و کنسرسیوم توانستند منافعی سرشار از منابع زیرزمینی ایران برای مدتی طولانی تضمین کنند. این مقاله ضمن بازخوانی تاریخی قراردادهای دارسی و کنسرسیوم می کوشد تا با مطالعه ابعاد حقوقی دو قرارداد مذکور، میزان منافع انگلستان را در این قراردادها بررسی کند و به این پرسش پاسخ دهد که قراردادهای دارسی و کنسرسیوم چه منافعی را نصیب دولتین ایران و انگلستان ساخت. مقاله در پاسخ به پرسش مذکور این فرضیه را به آزمون می گذارد که: «دولت انگلستان با بهره گیری از ضعف سیاسی، حقوقی و تکنولوژیک دولتهای وقت ایران توانست قراردادهای نفتی دارسی و کنسرسیوم را به ایرانیان تحمیل کند و از این رهگذر ضمن مغبون ساختن ملت ایران منافع سرشاری را عاید خود سازد.» این فرضیه بر مبنای این مفروض قرار دارد که

انگلستان در دوره مورد بررسی، دولتی توسعه طلب و امپریالیست بوده است. مقاله برای تسهیل فهم قراردادهای مذکور با بررسی و بازخوانی مجدد «متن کامل» این قراردادها، آنها را بر اساس پنج شاخصه دوره زمانی قرارداد، مالکیت مخزن، مالکیت تأسیسات، مالکیت اکتشاف و نحوه پرداختها به دولت ایران و در قالب جدولهایی مستقل بررسی می کند تا به صورت مشخص منافع هر یک از طرفین را از قراردادهای مذکور نشان دهد. این نوشتار همچنین با مروری بر برخی از اسناد و خاطرات موجود نحوه نگرش و دیدگاه مقامات وقت ایران و انگلستان را در قبال دو قرارداد بررسی خواهد کرد. این مقاله نخست به زمینه و زمانه شکل گیری قرارداد دارسی و ابعاد حقوقی آن می پردازد سپس با بررسی نکات مشابه در مورد نحوه تکوین قرارداد کنسرسیوم، نتیجه گیری هایی را عرضه خواهد کرد.

زمینه و زمانه انعقاد قرارداد امتیازنامه دارسی

امتیاز دارسی با مساعدت آرتور هاردینگ، وزیرمختار وقت بریتانیا در تهران به آلفرد ماریوت، نماینده دارسی واگذار شد. اما با نهایی شدن قرارداد از آنجایی که دولت انگلیس درصدد تبدیل سوخت کشتیهای جنگی خود از زغال سنگ به نفت بود در نتیجه امتیاز دارسی به توافق نامه ای بین المللی بدل گشت. هنگام وقوع جنگ جهانی اول در ۱۹۱۴ حدود شش سال از فوران نفت در مسجد سلیمان سپری می شد و ناتوانی دارسی در تدبیر امور امتیازنامه سرانجام موجب شد تا دولت انگلستان در این سال در معامله ای به ارزش دویست هزار لیره ۵۱ درصد از سهام شرکت نفت ایران و انگلیس را خریداری کند و بدین ترتیب تقاضای نیروی دریایی خود را برای تأمین نفت مطمئن و ارزان برای مدتی طولانی برآورده سازد.

معامله مذکور با اعتراض شدید دولت ایران روبه رو شد و افرادی از مردم آگاه به سیاست و آزادی خواهانی نظیر شیخ محمد خیابانی را به واکنش وادار ساخت. مرحوم خیابانی در یکی از سخنرانیهای خود با خدعه آمیز و خائنانه خواندن معامله مذکور تصریح کرد: دولت انگلستان هیچ گاه توفیق نمی یافت چنین امتیازی را مستقیم از دولت ایران به دست آورد و بنابراین دارسی را به میدان آورد تا بدین ترتیب، صورت شوم امپریالیزم را پشت سر او پنهان دارد. البته دولت انگلیس همواره در پاسخ به این اعتراضات مدعی می شد که این معامله فقط ترتیبی برای فروش نفت است و دولت انگلستان نه در اداره و نه در روابط تجاری و سیاسی شرکت با دولت ایران دخالتی نخواهد داشت. در همین حال، این معامله که مقارن با ساخت کشتیهای مدرن نفت سوز از سوی انگلستان و بیشتر برای رفع نیازهای ناوگان نظامی آن کشور صورت

می گرفت در عین حال موجب شد انگلیس در مقابل رقیبان خود در ایران آسیب پذیر شود و به همین دلیل در میانه جنگ جهانی اول، مأموران آلمانی و ترک با تحریک اعراب و بختیاریهای غرب و جنوب غرب ایران، به لوله ها و تأسیسات نفتی (که در واقع متعلق به انگلیس بود) حمله کنند. هرچند مطابق محاسبات حساب رسانی که از سوی دولت ایران مسئول رسیدگی به زیان انگلیس از این حوادث شده بودند کل خسارت انگلیسها از این رهگذر به بیش از بیست هزار لیره بالغ نمی شد اما همین امر بهانه ای برای انگلیس شد تا از پرداخت ۱۶ درصد حق الامتیاز ایران خودداری ورزد. این امر موجب بروز اختلافاتی شد که سرانجام ایران در سال ۱۹۲۰ برای حل اختلاف، قرارداد موسوم به آرمیتاژ – اسمیت را امضا نمود. هر چند بر اساس این قرارداد شرکت نفت ایران – انگلیس ادعای خود را مبنی بر دریافت خسارت قطع لوله های نفتی پس گرفت! و حاضر به پرداخت یک میلیون لیره بابت اختلاف محاسبات حق الامتیاز شد اما این مابه التفاوت در برابر امتیازات جدیدی که انگلستان بویژه طی مواد ۳ و ۴ مبنی بر دریافت تخفیفها پیش از احتساب منافع خالص برای تخصیص ۱۶ درصد حق امتیاز ایران به دست آورد، بسیار ناچیز بود. سرانجام، آن چنان که فریدون فشارکی نیز می نویسد «صنعت نفتی که از امتیاز دارسی نشأت گرفت نه ارتباطی با اقتصاد ایران داشت و نه تأثیر چندانی در مخارج اقتصادی کشور بازی کرد. این صنعت نفت که در راستای منافع خارجیان بود به امور اقتصادی ایران توجهی نداشت و شاید تنها سود این صنعت در ابتدا درآمد بسیار ناچیزی بود که برای دستگاه دولت ایجاد می کرد.» این در حالی بود که به نوشته خبرگزاری رویترز: «نفت ایران ۷۵ درصد از دستگاههای صنعتی و وسایل نقلیه امپراتوری انگلستان را به گردش درمی آورد و روزی که این معادن تعطیل شود به همان نسبت نیروی دریایی و هوایی انگلستان نیز تعطیل خواهد شد.»

جدول ذیل منافع ایران و انگلستان را در منابع نفتی ایران طی سالهای ۱۹۳۱-۱۹۱۳ به صورت مقایسه ای نشان می دهد: (ارقام به هزار لیره است)

خلاصه ای از جزییات قرارداد نفتی دارسی که در هجده ماده تدوین یافت، بدین

ترتیب عرضه می شود:

نگاهی به تعهدات حقوقی طرفین

دوره زمانی قرارداد

ماده ۱) دولت ایران امتیاز نفتی دارسی را برای مدت شصت سال در سال ۱۲۸۰ (۱۹۰۱م) به دارسی اعطا نمود که در عین حال مطابق ماده ۱۶، در صورت عدم تأسیس شرکتی از سوی صاحب امتیاز پس از گذشت دو سال، امتیاز فاقد اعتبار می شد. در این توافق نامه و بر مبنای مواد ۱۷ و ۱۸ قرار شد اختلافات بر سر قرارداد با قضاوت دو نفر حَکَم منتخب از سوی طرفین یا با مشارکت حَکَم ثالث رفع گردد و متن فرانسوی امتیاز به هنگام اختلاف مورد قضاوت قرار بگیرد.

مالکیت اکتشاف

ماده ۱ و ۶) حق تفحص، استخراج و حمل و نقل و فروش نفت، گاز طبیعی، قیر و موم طبیعی در سراسر ایران به استثنای گیلان، آذربایجان، مازندران، خراسان و استرآباد به صاحب امتیاز داده شد و در ماده ۸ تصریح شد تا صاحب امتیاز در عملیات کشف تعلل نورزد.

مالکیت مخزن

ماده ۳) دولت ایران حق استفاده از اراضی دولتی به طور مجانی و حق خرید عادلانه اراضی دایر دولتی و دیگر اراضی غیردولتی جز اماکن مقدس و تاریخی را به صاحب امتیاز واگذار کرد و صاحب امتیاز مالک کلیه مخازن نفتی تحت حوزه عملیاتی خود بود.

مالکیت تأسیسات

ماده ۲) صاحب امتیاز مالک تمام تأسیسات مربوط به عملیات محسوب می شد. همچنین حق انحصاری لوله کشی و... از محل استخراج به منطقه خلیج فارس و نیز حق بنای چاه های نفت، تأسیس کارخانه و... به شرکت داده شد.

پرداخت های متقابل

ماده ۱۰) شرکت موظف شد سالیانه ۱۶درصد منافع خالص خود را به دولت ایران اختصاص دهد و بیست هزار لیره نقد و بیست هزار لیره سهام به محض تأسیس اولین شرکت از طرف صاحب امتیاز به دولت پرداخت نماید. در همین حال، مطابق ماده ۴ به علت دایر بودن معادن نفت شوشتر، قزوین و دالکی بندر بوشهر که متعلق به دیوان

همایونی بود ضمیمه شدن آنها به قرارداد منوط به پرداخت سالیانه ۱۶درصد از مبلغ دو هزار تومان جمع دیوانی آنها از سوی صاحب امتیاز گردید.

تسهیلات به صاحب امتیاز

ماده ۹) دولت ایران اجازه تأسیس شرکتها جهت بهره وری از امتیاز را به شرط گزارش به دولت به صاحب امتیاز داد. این شرکتها نیز مشمول تمامی امتیازات و تعهدات صاحب امتیاز شدند. معافیت از پرداخت مالیات و حقوق گمرکی تمامی اراضی، وسایل، تجهیزات و تولیدات از دیگر امتیازاتی بود که به شرکت داده شد.

حقوق دولت

ماده ۱۱) قرار شد پس از انقضای امتیاز، دولت مالک تمامی متعلقات مربوط به صاحب امتیاز شود. همچنین حق تعیین یک نماینده جهت کسب اطلاع از روند کار و پرداخت حقوق سالیانه هزار لیره وی از طرف صاحب امتیاز برای دولت ایران در نظر گرفته شد و در قرارداد کلیه کارکنان، رعیت شاه نامیده شدند.

وظیفه صاحب امتیاز

ماده ۸) صاحب امتیاز متعهد شد تعللی در امر تفحص و حفر چاپ صورت ندهد.

وظیفه دولت

ماده ۱۴) دولت متعهد شد امنیت لازم را جهت اجرای قرارداد فراهم نماید.

جدول ذیل اصلی ترین تعهدات متقابل ایران و شرکت نفت ایران و انگلیس را نشان می دهد:

ایران

(House Government)شرکت نفت ایران و انگلیس

(Investor)

مالکیت مخزن نفت*

مالکیت تأسیسات*

مالکیت نفت تولیدی*

بازاریابی*

حق اکتشاف*

حق بهره برداری*

پرداختهای متقابل۱۶ درصد از منافع خالص

۲۰ هزار لیره نقد و ۲۰ هزار لیره سهام۸۴ درصد از منافع خالص و مابقی مزایا

دوره زمانی قرارداد ۶۰ سال

زمینه و زمانه قانون امتیاز نفت به شرکت نفت انگلیس و ایران (مصوب ۷/۳/۱۳۱۲)

با گـذشت بیش از دو دهه از انعقاد قرارداد دارسـی، زمزمه هایی در مورد لزوم تجدیدنظر در قرارداد مذکور در محافل داخلی و خارجی منتشر شد و در نهایت دولت انگلستان را ناگزیر ساخت تا سهم ایران را از سود خالص سالیانه ۶ درصد به ۲۰ درصد افزایش و حـوزه عملیـات نفـتی را نیز به ۲۵ درصـد تقلیل دهـد. همچنین به پیشـنهاد آنها انحصار لوله کشـی به خلیج فارس از اختیار شـرکت خارج شد. اما زمانی که مذاکره نسبت به این موضوع ادامه داشت در سال ۱۹۳۱ حق امتیاز ایران به حدود ۳۰۷ هزار لیره تقلیـل یافت در حالی که در سال ۱۹۳۰ سـهم ایران حدود چهار برابر این میزان بود. این کاهش چشمگیر در شرایطی بود که تولیـد نفت شـرکت در سال ۱۹۳۱ بسیار بیشتر از تولیـد آن در سال ۱۹۳۰ بود. از آنجـایی که تـأمین هزینه های مالی توسـعه کشور در نتیجه وقوع رکود جهـانی طی سالهـای ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۱ و کـاهش پرداختهـای شـرکت نفت ایران و انگلیس با بحران مواجه شـده بود و تـأمین این هزینه هـا بـا بحرانهـای مـالی جدیـد ناسازگار به نظر می رسـید، رضاخان در پایان یکی از جلسات هیأت وزیران در ۱۶ نوامبر ۱۹۳۲ تأکیـد کرد که دیگر قرارداد نفت ایران با شـرکت ایران و انگلیس فایده ای ندارد و این قرارداد باید لغو شود. در واکنش به این تصـمیم، دولت انگلیس در ۱۴ دسامبر ۱۹۳۲ شکواییه ای علیه ایران به سازمان ملل تسلیم کرد. اما سـرانجام قرار شد با توافق طرفین مسئله حل گردد. حاصل این مذاکرات و توافقات، انعقاد قراردادی بود که در ماه مه سال ۱۹۳۳ به تصویب مجلس رسـید که حاکی از ادامه فعالیت شـرکت انگلیسی بود. هر چند درباره تفاوت این قرارداد نسبت به قرارداد دارسـی عده ای معتقد بودند که حوزه عملیات کمپانی از چهارصد هزار مایل مربع به یکصد هزار مایل مربع کاهش یافت، حق انحصاری لوله کشـی به خلیج فارس از کمپانی سلب شد، سهم ایران از ۱۶ درصد به ۲۰ درصد ارتقاء یافت و همچنیـن کمپـانی موظـف بـه پرداخـت سالیـانه ده هزار لیره برای اعزام محصـلین ایرانی بـه خـارج و جـای گزینی تـدریجی کارکنان ایرانی به جای کارکنان خارجی شـد؛ اما در واقع بایـد قرارداد ۱۹۳۳ را تـداوم امتیاز دارسـی دانست و حتی آن را در وضـعیتی بـدتر از آن قرارداد ارزیـابی کرد چرا که بر اساس این قرارداد، کمپـانی و شـرکتهای تابعه از پرداخت کلیه مالیاتهای گمرکی معاف شدند. ضمن اینکه در این قرارداد که تا سی سال دیگر نیز تمدید شده بود کمپانی ملزم نبود حتی یک سنت از درآمد حاصل از فروش را به پول ایران تبدیل کند و حق لغو امتیاز نیز برای ایران به کلی از بین رفت.

خلاصه، توافقات صورت گرفته در این قرارداد که در قالب ۲۷ ماده ارائه گردید

ص: ۳۵۷

تحت عناوین ذیل مورد بررسی قرار گرفته است.

نگاهی به تعهدات حقوقی طرفین

دوره زمانی قرارداد

ماده ۲۶) دولت ایران به شرکت نفت ایران و انگلیس برای مدت شصت سال، تا ۳۱ دسامبر ۱۹۹۳ امتیاز استخراج نفت را واگذار کرد و بر اساس ماده ۲۲ قرار شد هر نوع اختلاف میان طرفین با انتخاب حَکَم مرضی الطرفین حل گردد که در صورت عدم توافق بر سر انتخاب حَکَم، رئیس دیوان داوری بین المللی این انتخاب را انجام خواهد داد و در هر صورت این حَکَم نباید تابع انگلیس یا ایران باشد.

مالکیت اکتشاف

ماده ۱ بند ب و ج) حق انحصاری تفحص، استخراج و تصفیه و هر نوع عمل مربوط به نفت در زمین حداکثر صد هزار مایل مربع انگلیسی به شرکت ایران و انگلیس داده شد.

مالکیت مخزن

ماده ۲ بند ج و ماده ۴) مالکیت همه مخازن و چاههای نفت مندرج در قرارداد به کمپانی اعطا شد.

به تبع آن حق استفاده از زمینهای بایر متعلق به دولت به طور مجانی و خرید با قیمت عادلانه اراضی دایر دولتی و اراضی غیردولتی برای تفحص و نیز حق غیرانحصاری در استفاده از خاک، شن، سنگ و هر زمین بایر دولتی در حوزه امتیاز نیز به این کمپانی داده شد. اماکن مقدس و تاریخی از حوزه قرارداد مستثنی شد.

مالکیت تأسیسات

ماده ۵) حق غیرانحصاری حمل و نقل نفت و ساخت لوله های انتقال و... و مالکیت کلیه تأسیسات مربوط به کشف و استخراج و... به کمپانی داده شد. همچنین حق احداث خط آهن، بندر، توسعه ارتباط تلفنی و... با اجازه دولت برای کمپانی در نظر گرفته شد.

پرداخت به دولت

ماده ۱۰) مقرر شد کمپانی علاوه بر پرداخت چهار شیلینگ برای هر تن نفت تولیدی، مبلغی معادل ۲۰ درصد اضافه بر ۶۷۱۲۵۰ لیره را به صاحبان سهام عادی

کمپانی بپردازد که مجموع دو مبلغ فوق نباید کمتر از ۷۵۰ هزار لیره باشد. در صورت انقضا یا ترک امتیاز، ۲۰ درصد مبلغ کل ذخایر و وسایل منقول حاصل از تفاضل میان سال قرارداد تا سال انقضا یا ترک امتیاز به دولت تعلق می گیرد. در پانزده سال اول پرداخت ۹ پنس بابت هر تن از شش میلیون بشکه و شش پنس بابت هر تن اضافه از این رقم و در پانزده سال بعد یک شیلینگ بابت هر تن و ۹ پنس بابت هر تن اضافه آن به دولت داده می شود. قرار شد برای جلوگیری از امکان توجه ضرر به دولت در موقع ترقی و تنزل قیمت پول انگلیس، قیمتهای جدید لحاظ شود. (جزییات این تغییرات در ماده ۱۰ متن قرارداد آمده است).

تسهیلات به کمپانی

ماده ۶، ۷ و ماده ۱۱) کمپانی حق وارد کردن تمام تجهیزات دارویی و وسایل مورد نیاز مستخدمین بدون تحصیل جواز اما با پرداخت حقوق گمرکی را دارد. نیز اعطای حق ورود هرگونه وسایل مربوط به عملیات تولید بدون تحصیل جواز و پرداخت حق گمرکی و معافیت از هرگونه مالیات در سی سال اول به اضافه معافیت کلی صادرات نفتی از مالیات از دیگر امتیازاتی بود که به کمپانی اعطا گردید.

وظیفه دولت

دولت متعهد گردید با هیچ قانون عمومی و خصوصی و هیچ یک از دستورات و نظامات اداری امتیاز را تغییر نداده و لغو نکند.

جدول ذیل اصلی ترین تعهدات متقابل ایران و شرکت نفت ایران و انگلیس را در قرارداد ۱۹۳۳ نشان می دهد:

ایران

(House Government)شرکت نفت ایران و انگلیس

(Investor)

مالکیت مخزن نفت*

مالکیت تأسیسات*

مالکیت نفت تولیدی*

بازاریابی*

حق اکتشاف*

حق بهره برداری*

پرداختهای متقابلبه شرح قراردادبه شرح قرارداد

دوره زمانی قرارداد ۶۰ سال از سال ۱۹۳۳ همراه با پیش بینی حق لغو از سوی طرفین در سال ۱۹۶۱

پیشینه تاریخی و تعهدات حقوقی متقابل ایران و اعضای کنسرسیوم

زمینه و زمانه انعقاد قرارداد کنسرسیوم

قرارداد کنسرسیوم را که در سال ۱۳۳۳ش ۱۹۵۴م به تصویب ایران رسید از یک منظر باید نقطه پایانی کشمکشهایی دانست که دست کم حدود یک دهه بر روابط خارجی ایران با شرکتها و کشورهای غربی و از جمله انگلستان و شرکت نفت ایران و انگلیس بر سر تقسیم درآمدهای نفتی سایه افکنده بود. این کشمکشها که ایران و انگلستان را حتی تا آستانه رویارویی نظامی کشانده بود سرانجام به کودتای امریکایی – انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ منجر شد. با وجود این، راه حل نهایی مسئله نفت ایران این بود که شرکتهای بزرگ نفتی گردهم آیند و گروه بزرگ و نیرومندی را به عنوان کنسرسیوم تشکیل دهند. این تمهید هر چند راه سیطره همه جانبه و مجدد شرکت نفت ایران و انگلیس بر منابع نفت ایران را برای همیشه مسدود ساخت؛ اما از سوی دیگر پای شرکتهای نفتی امریکا را به طور جدی به عرصه نفت ایران باز کرد. قرارداد کنسرسیوم در زمانی به امضا رسید که اضافه تولید کشورهای دیگر خاورمیانه به تدریج جای گزین نفت ایران شده بود و بنابراین بازگشت نفت ایران به چرخه تولید به معنای پذیرش یکی از دو گزینه کاهش قیمتها و یا کاهش تولید دیگر صادرکنندگان جهانی نفت بود. در همین حال، غولهای نفتی بر این باور بودند که راه حل نهایی برای حل مسئله نفت ایران لزوماً نباید شرایطی بهتر از آن باشد که دولتهای خاورمیانه تا آن زمان از آن برخوردار بودند چرا که در غیر این صورت کشورهای نفت خیز منطقه نیز می کوشند از رهگذر ملی کردن نفت، امتیازات جدیدی را از شرکتها و دولتهای غربی کسب خواهند کرد. فرمول حقوقی پذیرفته شده طرفین برای تدوین قرارداد کنسرسیوم این بود که اعضای کنسرسیوم به عنوان خریداران نفت و با تأسیس دو شرکت متولی اکتشاف و تصفیه موسوم به «شرکتهای عامل» قراردادی را با شرکت ملی نفت ایران به امضا می رسانند که به موجب این قرارداد شرکت ملی نفت ایران، نفت خام استحصالی از سوی شرکت عامل اکتشاف و تولید در حوزه قرارداد کنسرسیوم را بر سر چاه به اعضای کنسرسیوم می فروخت. مطابق قرارداد کنسرسیوم مقرر شد چهل درصد از سهام کنسرسیوم به شرکت نفت ایران و انگلیس، چهل درصد به صورت متساوی بین پنج شرکت امریکایی گالف اویل، استاندارد اویل کمپانی، استاندارد اویل نیوجرسی، موبیل (سوکونی واکیوم) و تگزاکو و از بیست درصد بقیه نیز ۱۴ درصد به شرکت هلندی –

انگلیسی رویال داچ شل و ۶ درصد نیز به شرکت نفت فرانسه واگذار شود. بر اساس این قرارداد، اعضای کنسرسیوم می توانستند به ترتیب مقرر و به نوبت نفت را در بنادر ایران به قیمت فوب به فروش رسانند. قیمت فوب از سوی کنسرسیوم بر اساس قیمت نفت مشابه خلیج فارس تعیین و اعلام می شد. قرارداد مذکور تفاوت بین قیمت اعمال شده و هزینه استحصال نفت را درآمد ویژه تلقی می کرد و ۵۰ درصد آن به عنوان مالیات به دولت ایران پرداخت می شد.

یادآوری می شود که شرکت ملی نفت ایران در برابر فروش نفت خام به اعضای کنسرسیوم، وجوهی دریافت می کرد که در قرارداد «پرداخت مشخص» (Stated Payment) عنوان شده بود. این پرداخت مشخص که معادل یک هشتم بهای نفت خام بود به موجب قرارداد اصلی کنسرسیوم جزو مالیات محسوب می شد و در نتیجه آخر هر سال از حساب مالیات دولت کسر می گردید به طوری که درآمد ایران در مجموع از ۵۰ درصد درآمد ویژه کنسرسیوم تجاوز نمی کرد. هر چند قرارداد کنسرسیوم در ظاهر، ملی شدن صنعت نفت ایران را پذیرفته تلقی می کرد و شرکتهای عامل، تصدی عملیات را به نمایندگی از ایران برعهده داشتند؛ اما نگاهی به وسعت حوزه عملیات که تقریباً معادل حوزه امتیازی پیش از ملی شدن صنعت نفت بود و دیگر شرایط قرارداد نشان می دهد که این قرارداد از بسیاری جهات تفاوت چندانی با سایر قراردادهای موجود تا آن زمان نداشت. قراردادهایی که با کشورهای نفت خیز منعقد می شد. درآمد ایران نیز در آن قرارداد به همان میزانی پیش بینی شده بود که به دیگر کشورهای صاحب منابع نفتی تعلق می گرفت بدون آنکه نفت خود را ملی اعلام کنند.

نگاهی به تعهدات حقوق طرفین

مالکیت مخزن نفت

ماده ۴ ، جزء الف، بند ۱) اعطای حقوق و اختیارات لازم برای اکتشاف از طریق زمین شناسی، ژئوفیزیکی و طرق دیگر به انضمام حفر چاه به منظور تعیین شرایط زمین شناسی قشرهای تحتانی و حفاری و تولید و استخراج و برداشت نفت خام و گاز و گرداندن دستگاههای تقطیر میدان نفت به شرکت اکتشاف و تولید.

ماده ۴ ، جزء ب) اعطای حق ایجاد تغییرات و بهره گیری از تأسیسات موجود و به طور کلی هر عملی که برای ایفای وظایف شرکتهای عامل لازم باشد به شرکتهای مذکور.

ماده ۴ ، جزء و ، بند ۱: لزوم انطباق عملیات شرکتهای عامل با «روش خوب صنعت نفت و تبعیت از اصول صحیح مهندسی در حفاظت ذخایر هیدروکربور در اداره فنی

میدان نفتی و پالایشگاهها و در اقدامات مربوط به آماده کردن به طرقی که در عملیات مشابه متداول و معمول است.»

ماده ۴ ، جزء و، بند ۲) «انجام عملیات اکتشاف تا حدودی که از لحاظ اقتصادی موجه باشد به منظور اینکه ذخیره کافی به مقدار متناسب با میزان تولید نفت در ناحیه عملیات تأمین گردد.»

رابطه با نفت تولیدی

ماده ۱، جزء ط) «نفت خام» عبارت است از نفت خام طبیعی، آسفالت و کلیه هیدروکربورهای مایع به حالت طبیعی یا آنچه از طریق فشردن گاز یا سوا کردن از گاز طبیعی به دست می آید.

ماده ۴، جزء الف، بند ۲) «شرکت تصفیه، حقوق و اختیارات لازم را برای اجرای عملیات زیر خواهد داشت. تصفیه و به عمل آوردن نفت خام و گاز طبیعی محصول شرکت اکتشاف و تولید تصفیه و تصفیه مشتقات و محصولات دیگر با همین مواد یا به وسیله اختلاط آنها با مواد دیگر، انبارداری و بسته بندی و حمل و نقل و تحویل نفت خام و گاز طبیعی و مشتقات به محصولات دیگر با جمیع وسایل به انضمام وسایل بارگیری کشتی.»

ماده ۱۰، جزء الف) اعطای «حق مصرف» و استفاده بلاعوض از نفت تولیدی و محصولات نفتی تصفیه شده به شرکتهای عامل برای تداوم عملیات.

ماده ۱۲) «شرکت اکتشاف و تولید حق خواهد داشت با رعایت شرایط و مقرراتی که کتباً بین شرکت ملی نفت ایران و اعضای کنسرسیوم توافق شود نفت تقطیر شده و تفاله آن و یا هر دو را از دستگاههای تقطیر میدان نفت به میزانی که شرکت تصفیه تقاضا کند به مخازن نفتی زیرزمینی بازگرداند.»

ماده ۱۴، جزء الف و جزء ب) الزام مشروط دو شرکت اکتشاف و تولید و شرکت تصفیه به تحویل هرنوع محصول نفتی یا مشتقات آن و همچنین مشتقات نفتی تصفیه شده که برای عملیات شرکتهای عامل لازم نیست و شرکت ملی نفت ایران به آن نیاز دارد.

ماده ۱۸، جزء الف) الزام شرکت ملی نفت ایران به فروش نفت و گاز محدوده عملیات به اعضای کنسرسیوم و یا شرکتهای بازرگانی وابسته به آنان.

ماده ۱۸، جزء د، بند ۳) اعطای مالکیت نفت خام و گاز طبیعی از سوی شرکت ملی نفت ایران به شرکتهای بازرگانی بر سر چاه های حوزه عملیات.

ماده ۱۹) «جمع مقدار نفت خامی که شرکت اکتشاف و تولید و استخراج می کند علاوه

بر آن مقدار که برای محصولات نفتی لازم است و آن مقدار که به صورت نفت خام منحصراً برای عملیات شرکت اکتشاف و تولید و نیز برای جبران ضایعات ضمن عملیات لازم است، مرکب از اقلام ذیل خواهد بود:

بند ۱: مقداری که برای تهیه مواد نفتی و مشتقات آن جهت مصرف داخلی ایران مورد احتیاج شرکت ملی نفت ایران است.

بند ۲: مقداری که (در صورت لزوم) طبق مقررات ماده (۲۳) این قرارداد به صورت نفت خام برای شرکت ملی نفت ایران مورد نیاز است.

بند ۳: مقداری که شرکتهای بازرگانی به طریقی که شرکتهای مزبور تعیین می نمایند لازم دارند.»

ماده ۲۱) تعیین و تضمین حداقل میزان تولید و صادرات نفت ایران از سوی کنسرسیوم طی سال های ۱۹۵۵-۱۹۵۷ به شرح ذیل:

«اعضای کنسرسیوم ضمانت می کنند که حجم ذیل را تولید کنند:

در سال ۱۹۵۵، ۱۷۵۰۰ متر مکعب، در ۱۹۵۶، ۲۷۵۰۰ متر مکعب و در سال ۱۹۵۷، ۳۵ میلیون متر مکعب، پس از سال سوم مقدار تولید شده را باید با جریان عرضه و تقاضای نفت خاورمیانه تعدیل شود.»

رابطه با تأسیسات تولید و فرآوری

ماده ۶، جزء الف) اجازه استفاده از تأسیساتی که در تاریخ اجرای قرارداد در ناحیه عملیات وجود دارند به شرکتهای عامل.

ماده ۶، جزء ب و ماده ۶، جزء ه ، بند ۱ و ۲) واگذاری مالکیت تأسیسات جدید یا اضافی یا تعویضی از سوی شرکتهای عامل در پایان عملیات در قبال دریافت هزینه های تجهیزات نصب شده به صورت اقساط متساوی ده ساله.

ماده ۱۷، جزء ب) الزام شرکت ملی نفت ایران به حفظ و نگهداری تأسیسات غیرصنعتی موجود در منطقه مورد عملیات، نظیر منازل، راه ها، تأسیسات بهداشتی، فروشگاه ها، رستورانها و انبارها.

ماده ۱۷، جزء د، بند ۱) مکلف بودن شرکت ملی نفت ایران به تأمین نیمی از سرمایه لازم برای انجام «هزینه های سرمایه ای مجاز» برای ایجاد تأسیسات عملیات غیرصنعتی.

پرداختهای متقابل

ماده ۱، جزء ن) «بهای اعلان شده نفت خام ایران:

۱. در مورد نفت خام که برای صدور از ایران بار کشتی نفت کش شده باشد عبارت است از قیمت فوب کشتی نفت کش در مرکز نهایی ساحلی و آن قیمتی است که شرکت بازرگانی یا وابسته آن، نفت خام برابر آن را چه از حیث جنس و چه از لحاظ وزن مخصوص به منظور فروش و تحویل به خریداران عموماً تحت شرایط مشابه و در همان مرکز نهایی ساحل عرضه می دارد.

۲. در مورد نفت خام تحویلی به پالایشگاه عبارت است از قیمت نفت خام مشابه آن، چه از حیث جنس و چه از لحاظ وزن مخصوص که به شرح فوق فوب کشتی در بندر پالایشگاه برای فروش عرضه شود منهای مبلغی (حداکثر هشت پنس برای هر متر مکعب) که به طور عادلانه و منصفانه به عنوان هزینه بارگیری نفت خام در بندر پالایشگاه مزبور قابل احتساب باشد.»

ماده ۱ جزء س) «بهای اعلان شده مربوطه در مورد نفت خام ایران عبارت است از بهای اعلان شده خاصه هر یک از شرکتهای بازرگانی یا شرکت وابسته آن برای این قبیل نفت خام در تاریخ صدور یا در موقع تحویل به پالایشگاه بر حسب مورد.»

ماده ۱۱، جزء الف) اعطای اجازه برداشت بدون پرداخت وجه گاز طبیعی به شرکت اکتشاف و تولید از سوی شرکت ملی نفت ایران.

ماده ۱۱، جزء ب، بندهای ۱ و ۲) الزام شرکت تصفیه به پرداخت ۵ درصد قیمت گاز تولیدی به شرکت ملی نفت ایران.

ماده ۱۳) الزام شرکت ملی نفت ایران به پرداخت یک شیلینگ برای استخراج هر متر مکعب از نفت خام و پرداخت یک شیلینگ برای تصفیه هر متر مکعب به شرکتهای عامل به انضمام پرداخت سایر هزینه های این دو شرکت نظیر هزینه های اداری، عمومی، تأسیسی، استهلاک و...

ماده ۱۶) الزام شرکت ملی نفت ایران به پرداخت هر دوره سه ماهه بدهی تخمینی به شرکتهای عامل (طبق مواد ۱۴ و ۱۵) حداکثر تا پانزده روز پس از دریافت صورت حساب شرکتهای عامل که بر اساس «هزینه های جاری» آنان تنظیم شده است.

ماده ۱۷، جزء د، بند ۱) الزام شرکت ملی نفت ایران به پرداخت نیمی از «هزینه های سرمایه ای مجاز» برای ایجاد تأسیسات غیرصنعتی در قالب ده قسط متساوی سالیانه.

ماده ۱۷، جزء ه ، بند ۲) الزام شرکتهای عامل به پرداخت بدهیهای علی الحساب به صورت ماهیانه و تصفیه حساب نهایی سالیانه بر اساس صورت حسابی که شرکت ملی نفت ایران در ظرف سه ماه پس از انقضای آن سال، تسلیم شرکتهای عامل خواهد کرد.

ماده ۱۷، جزء و) منظور شدن همه هزینه های استهلاک تأسیسات غیرصنعتی به حساب هزینه های جاری شرکتهای عامل (در نتیجه تحمیل این هزینه ها به شرکت ملی

نفت ایران).

ماده ۲۲، جزء الف) تعیین رقم ۵/۱۲ درصد قیمت اعلان شده (معادل یک هشتم بهای نفت خام) به عنوان «پرداخت مشخص» هر یک از اعضای کنسرسیوم به شرکت ملی نفت ایران.

ماده ۲۳) حق شرکت ملی نفت ایران برای اخذ «پرداخت مشخص» به صورت جنسی و در قالب نفت خام.

ماده ۲۸، جزء ب) لحاظ شدن «پرداختهای مشخص» ذیل مالیات بر درآمد اعضای کنسرسیوم (در نتیجه کسر شدن پرداختهای مشخص از حساب مالیات دولت در آخر سال که پیامد آن نیز محدود ماندن درآمد ایران به ۵۰ درصد حاصل از مالیات بود).

ماده ۳۰، جزء الف) تعیین لیره استرلینگ به عنوان واحد ارزی معتبر برای کلیه پرداختهای کنسرسیوم و شرکتهای عامل به ایران.

سایر تکالیف متقابل

ماده ۳) اعضای کنسرسیوم یک شرکت اکتشاف و تولید و یک شرکت تصفیه به نام شرکتهای عامل بر طبق قوانین کشور هلند تأسیس می کنند و متعهد می شوند که این قرارداد را به امضای شرکتهای عامل برسانند؛ این شرکتها باید در ایران به ثبت برسند و هیأت مدیره هر شرکت باید از هفت نفر عضو تشکیل شود که دو نفر از آنها را شرکت ملی نفت ایران تعیین خواهد کرد. ضمن این که پرداخت هزینه ها و حق الزحمه مربوط به حضور مدیران شرکتهای عامل به شرکت ملی نفت ایران واگذار می شود.

ماده ۴، جزء ز، بندهای ۱ و ۲ و ۳ و همچنین جزء ح، بندهای ۱ و ۲) در صورت عدم پذیرش اطلاعات و حسابرسی عادی حسابهای شرکت ازسوی شرکت ملی نفت ایران، حق دستیابی به اطلاعات شرکتهای عامل و اجازه حسابرسی مستقل به این شرکت از محل هزینه های خود داده می شود، به نحوی منجر به عدم پیشرفت و تداخل در روند شرکتهای عامل نشود.

ماده ۵، جزء ب، بند ۱) اعطای حق اکتشاف به شرکت ملی نفت ایران در شرایطی که شرکت عامل اکتشاف و تولید، عملیات در برخی از حوزه ها را مقرون به صرفه تشخیص ندهد اما شرکت ملی نفت ایران بر مقرون به صرفه بودن آن اصرار داشته باشد.

ماده ۷) حق استفاده مانع للغیر از اراضی عملیات برای شرکتهای عامل.

ماده ۹) حق استفاده از انواع معادن خاک، شن، آهک، سنگ گچ و سایر مصالح برای شرکتهای عامل با رعایت حقوق اشخاص حقیقی و حقوقی ثالث که طرف قرارداد

نیستند.

ماده ۱۷، جزء ز) الزام شرکت ملی نفت ایران به ارائه حساب های عملیات غیرنفتی در صورت درخواست شرکتهای عامل.

ماده ۲۸، جزء الف و د) معافیت شرکتهای عامل و شرکتهای بازرگانی از مالیاتهای گمرکی و همچنین معافیت مالیاتی سود سهام شرکتهای مذکور در ایران.

ماده ۳۶) اعطای «آزادی کامل» به کارمندان و خانواده های کارمندان شرکتهای عامل و شرکتهای بازرگانی برای رفت و آمد و حمل اثاثیه و آلات و ادوات چه در داخل ناحیه عملیات و چه بین ناحیه عملیات و سایر نقاط ایران که شرکت مذکور در آن فعالیت می کند.

ماده ۳۸) واگذاری مسئولیت تمام تعهدات شرکت ملی نفت ایران به «ایران» در صورت از میان رفتن شرکت ملی نفت ایران و فقدان شخصیت حقیقی و حقوقی که تعهدات این شرکت را برعهده بگیرد.

ماده ۴۴) پیش بینی چگونگی حل اختلافات و ارجاع امر به داوری به انضمام تعیین متن انگلیسی به عنوان متن معتبر در صورت اختلاف در تأویل و تفسیر قرارداد.

دوره زمانی قرارداد

ماده ۱، جزء ث) تعیین مدت مصرح در قرارداد بر مبنای سالنمای شمسی و تعریف سال به صورت ذیل: «سال عبارت است از سال تقویمی که از اول ژانویه شروع می شود و دوره سه ماهه عبارت است از اول ژانویه، اول آوریل یا اول ژوئیه یا اول اکتبر» که طبق تقویم گریگوری محاسبه شده است.

ماده ۴۹، جزء الف، ب و ج) تعیین مدت ۲۵ سال از تاریخ اجرا به عنوان مدت قرارداد به همراه پیش بینی و اعطای حق تمدید سه دوره پنج ساله به کنسرسیوم از طریق اخطاریه شرکت اکتشاف و تولید که باید هم زمان با انقضای سال سوم دوره پنج ساله اضافی یا قبل از آن داده شود.

جدول ذیل اصلی ترین تعهدات متقابل ایران و اعضای کنسرسیوم را نشان می دهد:

ایران

(House Government)شرکت نفت ایران و انگلیس

(Investor)

مالکیت مخزن نفت*

مالکیت تأسیسات*

مالکیت نفت تولیدی*

بازاریابی*

حق اکتشاف*

حق بهره برداری*

پرداختهای متقابل ۵۰ درصد درآمد ویژه ۵۰ درصد درآمد ویژه

دوره زمانی قرارداد۲۵ سال همراه با پیش بینی سه دوره تمدید پنج ساله در صورت اخطار شرکت اکتشاف و تولید هم زمان با انقضای سال سوم دوره پنج ساله یا قبل از آن

نتیجه

این مقاله با بازخوانی و بررسی قراردادهای دارسی و کنسرسیوم بر اساس متن کامل این دو قرارداد سهم منافع ایران و انگلیس را در قراردادهای مذکور بررسی کرد. در مجموع به نظر می رسد برنده اصلی قراردادهای دارسی و کنسرسیوم دولت انگلستان و شرکت نفت ایران و انگلیس باشد. در مورد قرارداد دارسی آن گونه که اشاره شد دولت انگلستان توانست با صرف تنها هزینه ای معادل هزینه چند سال خرید نفت ایران، این نفت را تا چند دهه به تملک خود درآورد و میلیونها لیره نصیب خود سازد و در عین حال نیازهای ناوگان نظامی خود را نیز تا مدتها مرتفع سازد. بنا بر مندرجات کتابهای پنجاه سال نفت ایران و گنج شایگان، دولت انگلستان به واسطه قراردادی که با شرکت نفت ایران و انگلیس منعقد کرد توانست دو میلیون لیره سهام عادی و هزار لیره سهم ممتاز را از نفت ایران به خود تخصیص دهد که این میزان سهام با احتساب سهامی که نصیب کارکنان انگلیسی شرکت مذکور شد به بیش از چهار میلیون لیره سهم بالغ می شد. این میزان سهام در حالی بود که سهام دولت ایران از بابت قرارداد مذکور فقط بیست هزار لیره سهام بود.

در همین حال در مورد قرارداد کنسرسیوم که می توانست نقطه پایانی بر غارت منابع ایران از سوی انگلستان باشد، شرکت نفت ایران و انگلیس و دولت آن کشور در نتیجه این قرارداد نه فقط از پرداخت ۵۱ میلیون لیره (معادل ۱۴۲ میلیون دلار) که در صورت تصویب قرارداد الحاقی به ایران تعلق می گرفت، معاف شدند بلکه به موجب قرارداد کنسرسیوم، شرکت ملی نفت ایران نیز متعهد شد ۲۵ میلیون لیره به عنوان غرامت و بهای داراییهای مربوط به پخش و پالایشگاه کرمانشاه به شرکت نفت ایران و انگلیس بپردازد.

افزون بر این، شرکت نفت ایران و انگلیس موفق شد در ازای شصت درصد سهمی که از نفت ایران در اختیار شرکای خود در کنسرسیوم قرار داده بود سرقفلی معادل ۲۱۴ میلیون لیره دریافت کند. از سوی دیگر نیز مقرر شد به مدت ده سال و هر سال شش میلیون و هفتصد هزار لیره در مجموع ۶۷ میلیون لیره به عنوان هزینه استهلاک تأسیسات مستهلک نشده حوزه قرارداد به شرکت نفت ایران و انگلیس از سوی اعضای کنسرسیوم پرداخت شود. بدین ترتیب نه فقط ادعای یک میلیارد دلاری انگلستان بابت خسارات ناشی از ملی شدن صنعت نفت محقق شد بلکه کنترل بر ۴۰ درصد از صادرات نفت ایران نیز در طول مدت قرارداد دوباره به انگلستان واگذار شد. آن چنان

که بنجامین شوادران می نویسد: «سود شرکت نفت ایران و انگلیس از محل قرارداد کنسرسیوم به حدی بود که این شرکت در اقدامی سخاوتمندانه به سهامداران خود به نسبت هر سهم ثبت شده چهار سهم جدید جایزه داد و علت اقدام خود را نیز رشد ثروت شرکت به واسطه ایجاد ثبات در ایران اعلام کرد. این در حالی بود که دولت امریکا نیز رضایت خود را از انعقاد قرارداد کنسرسیوم پنهان نمی کرد به گونه ای که دوایت دیوید آیزنهاور، رئیس جمهوری وقت امریکا لازم دید تا شخصاً نه فقط از شاه ایران بلکه از لوی هندرسون، سفیر ایالات متحده در تهران به علت نقشی که در حل موفقیت آمیز این اختلاف داشت، تشکر و قدردانی کند. سرانجام اینکه اگرچه قرارداد کنسرسیوم در پی ملی شدن صنعت نفت ایران به امضای مقامات تهران رسید؛ اما این قرارداد از زوایای اعمال حاکمیت ملی، مدت قرارداد، نحوه تقسیم منافع و نادیده گرفته شدن حق مسلم ایران برای عملیات اکتشاف، استخراج و بهره برداری با آرمان ملی شدن صنت نفت مغایر بود.

منابع


۱. .............................، مجموعه قوانین نفت، گاز و پتروشیمی ۱۳۸۱-۱۲۵۱، ج ۱، (تهران: انتشارات وزارت نفت، ۱۳۸۲).

۲. بنجامین شوادران، نفت؛ خاورمیانه و قدرت های بزرگ، ترجمه عبدالحسین شریفیان، (تهران: شرکت سهامی کتاب های جیبی و مؤسسه انتشاراتی فرانکلین، ۱۳۵۴).

۳. محمدعلی موحد، نفت ما و مسائل حقوقی آن، (تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۷).

۴. محمدعلی جمال زاده، گنج شایگان یا اوضاع اقتصادی ایران، برلین: ۱۳۳۵.

۵. ابوالفضل لسانی، نفت طلای سیاه یا بلای سیاه، (تهران: ۱۳۲۹).

۶. مصطفی فاتح، پنجاه سال نفت ایران، (تهران: پیام، ۱۳۵۸).

۷. Masaud Ghaffari Political Economy of Oil In Iran,) London: Book Extra, ۲۰۰۰.

۸. Fereydun Fesharaki, Development of the Iranian Oil Industry; International and domestic aspect, New York: Praeger, ۱۹۷۶.


پی نوشت ها:

۱. فاتح، مصطفی، پنجاه سال نفت ایران، ص ۲۶۵.

۲. شوادران، بنجامین، نفت؛ خاورمیانه و قدرتهای بزرگ، ص ۲۷.

ص: ۳۶۸

۳. Fesharaki, Ferydun; Development ment of the Iranian oil Industry, p. ۲.

۴. لسانی، ابوالفضل، نفت طلای سیاه یا بلای سیاه، ص ۲.

۵. در متن قرارداد به جای «ماده» از «فصل» استفاده شده بود.

۶. Ghaffari, Masaud, Political Economy of Oil in Iran, p. ۱۲۷.

۷. موحد، محمدعلی، نفت ما و مسائل حقوقی آن، ص ۸۹.

۸. نگاه کنید به ضمیمه شماره یک قرارداد کنسرسیوم.

۹. نفت؛ خاورمیانه و قدرتهای بزرگ، ص ۱۶۶.

**استعمار انگلیس، تأسیس محافل و لژهای فراماسونری**

در ایران و تأثیر آن در تحولات تاریخ معاصر ایران

ثریا شهسواری

## مقدمه

هم زمان با دوران رشد و شکوفایی دانش و آگاهی و نوآوری و نوگرایی در غرب، پدیده ای دیگر در سراسر جهان خودنمایی کرد که «استعمار غرب» نام گفت. مورخی در این باره می نویسد: «جهان غرب دگرگونیهایی یافت و جنبشهای بزرگ علمی، فکری، فرهنگی و مذهبی رنسانس و رفورماسیون را آزمود و رفته رفته تمدن بورژوازی غرب با دو رویهویژه شکل گرفت؛ رویه دانشی و کارشناسی و رویه استعمار. در پایان سده هجدهم تمدن دورویه، بورژوازی غرب تا بدان جا گسترش یافت و نیرو گفت که سراسر جهان را ناگزیر از رویارویی با خویش ساخت بدین معنی که جهانیان به دانش و کارشناسی غرب نیازی گریزناپذیر یافتند و در همان حال رویه استعماری غرب همه جهان واپس مانده را سخت مورد تهدید قرار داد.»

فراماسونری در شکل جدیدش ساخته و پرداخته اندیشه های بورژوازی غرب بود و به آزادی از بندهای فئودالیته سیاسی و مذهبی کلیسایی می اندیشید و از این رهگذر شعارهای زیبا و سودمندی سر دادند و مردم زیر سلطه و ستم کشیده و تشنه آزادی را به هم نوایی با شعارهای خویش فراخواندند. عبدالهادی حائری در کتاب تاریخ جنبشها و تکاپوهای فراماسونگری در کشورهای اسلامی می نویسد: «انگلیسیها، هر جا به عنوان دیپلمات، بازرگان استعمارگر و یا یورشگر گام می نهادند، فراماسونگری را نیز به همراه خود می بردند و با برقراری پیوندهای «برابری، برادری» شماری از دوستان، هم پیمانان و «برادران» رازدار در آن سرزمین به دست می آورند.»

تمدن غرب با شروع قرن هجدهم رویه دیگری از استعمار را به مرحله اجرا گذارد.

از فراماسونگری به عنوان شاخه مناسب در پیشبرد اهداف خود استفاده کرد. از این رو استعمارگران هلندی پس از بنیاد نهادن فراماسونگری در کشور خود (۱۷۵۶م) شاخه ای از آن را چند سال بعد در سرزمین زیر سلطه خود، اندونزی، بنیاد گذارد. انگلیسیان نیز نخستین لژ فراماسونگری هندوستان را در سال ۱۷۳۰م گشودند و ناپلئون بناپارت که به سال ۱۷۹۸ به مصر لشکر کشید چند تن فراماسون را به همراه خود برد تا بی درنگ شاخه ای از فراماسونری را در آن کشور بنیان نهد.

انگلیسیها در فراماسونری

درباره ریشه های تاریخی فراماسونری افسانه ها و داستان های بسیاری بافته اند. از جمله این که آن را به دیر سلیمان و هندسه اقلیدس پیوند می دهند. ولی بنابر گواهی تاریخ فراماسونری از سال ۱۷۱۷م در انگلیس آغاز شد. در این سال چهار لژ انگلیسی با یکدیگر متحد شدند و لژ بزرگ «Grand Lodge» را تشکیل دادند. در این لژ، افزون بر شماری چند از صاحبان حرف و صنایع، سران و بلندپایگان انگلیسی از جمله شاهزادگان وابسته به خاندان سلطنتی انگلیسی نیز عضویت داشتند. شاهزاده «ولز» که به عنوان «ادوارد هفتم» بر تخت پادشاهی نشست «استاد بزرگ» فراماسونری انگلستان بود. از آن پس شبکه فراماسونری انگلستان، با شتابی فراوان گسترش یافت تا جایی که «لژ بزرگ» در سال ۱۷۲۹م ۶۳ انجمن و در سال ۱۷۳۳م، ۱۲۶ انجمن را در انگلستان زیر پوشش گرفت و از ۱۷۳۷م تا ۱۹۰۷م در حدود شانزده شاهزاده انگلیسی به فراماسونری پیوستند. در پی گسترش نفوذ فراماسونری، ماسونهای انگلیسی به فکر جذب اشخاص سرشناس در کشورهای دیگر برآمدند. به این ترتیب تکاپوهای سازمان فراماسونری انگلیسی در سده های ۱۹ و ۲۰ را از نظر اصولی جز در چارچوب رویه استعماری تمدن غرب نمی توان بررسی کرد.

روشن است که استعمار انگلیس می کوشید برای توسعه رویه استعماری خویش سیاستگزاران و چهره های سرشناس کشورهای واپس مانده جهان به ویژه کشورهای اسلامی مانند ایران، عثمانی، هند و اندونزی را در جرگه فراماسونری درآورد و آنان را با شعار «آزادی»، برابری و برادری» بفریبد. چنان که در ادامه این پژوهش روشن خواهد شد، استعمار در سیر تلاشی خود موفقیتهای چشم گیری نیز به دست آورد.

نخستین رویکرد ایرانیان به سازمان فراماسونری انگلیس

در کشاکش جنگهای ایران و روس، دربار ایران در پی یافتن متحدی قوی، از در دوستی با فرانسه آمد تا بتواند در برابر درازدستیهای روسیه تزاری ایستادگی کند. به این

منظور عسکرخان افشار رومی را به عنوان نماینـده ایران به پاریس فرستاد. در حالی که سرهارفورد جونز، نماینده انگلیس در عراق به دنبال کشاندن ایران در مسیر منافع دولت متبوعش بود. دیگر کارگزاران امپراتوری انگلیس در فرانسه نیز کوششهای ایران را برای پیوند سیاسی نظامی با فرانسه به سود انگلیس نقش بر آب ساختند. به این ترتیب عسکرخان در مأموریت سیاسی خود به پاریس، نه تنها موفق نشد بلکه بر عکس دیری نپایید که سر از انجمن فراماسونگری وابسته بریتانیا در پاریس به نام «آیین فلسفی اسکاتلند» (Philosophic-sco..ish- Ri...e)) درآورد و پس از چند روز به مقام «استادی» رسید و سپس مأموریت یافت که شاخه ای از فراماسونگری را در ایران بنیان نهد. دومین فرد وابسته به دولت ایران که به جرگه فراماسونری پیوست، میرزاابوالحسن خان ایلچی معروف فتحعلی شاه بود که به سال ۱۲۲۴ه/۱۸۰۹م از سوی دربار ایران مأمور تصویب پیمان دوستی میان ایران و انگلیس توسط مقامات انگلیس شده بود. پیمانی که پیشاپیش به امضای شاه رسیده بود. در همین سفر مأمور ایرانی به جرگه سرسپردگان انگلیسی درآمد و در ۱۵ ژوئن ۱۲۲۵/۱۸۱۰ه به نوشته خودش «شب به خانه فری مسن میهمان بودم و محبت بسیار به ظهور رسانیدند من هم فردی مسن شدم و نهایت خشنودی حاصل نمودیم...»

در بازگشت به ایران، میرزاابوالحسن خان را سر گوراوزلی، رهبر فراماسونگری ایران همراهی کرد و آن دو یار هم پیمان، راهنمایی دولتمردان ایرانی به انجمنهای فراماسونری شدند.

تقریباً تمام سرشناسان ایرانی، که در سده نوزدهم به اروپا سفر کرده بودند خواه محصلان اعزامی برای تحصیل در کشورهای اروپایی و خواه شاهزادگان تبعیدی قاجار مانند رضاقلی، نجفقلی و تیمور و یا نمایندگان سیاسی دیپلماسی مانند فرخ خان امین الدوله به جرگه فراماسونان پیوستند، برابر برخی گزارشها، ایرانیها خیلی کنجکاو بودند تا چگونگی فراماسونگری را دریابند، به آنها این گونه فهمانده شده بود که فراماسونگری دارای ریشه شرقی است و بر ایرانیان است که به این سنت باستانی زندگی دوباره بخشند.

تکاپوهای انگلیسیها در تأسیس لژهای فراماسونری

نخستین انجمن فراماسونری ایران که از سوی سازمان های فراماسونگری جهانی به رسمیت شناخته شد، «لژ بیداری ایران» نام داشت که شعبه ای از «گرانـد اوریان» فرانسه بود و به سال ۱۳۲۵ه/۱۹۰۷م در تهران تأسیس شد. مبارزه پنهانی بین روس و انگیس بر سر به دست گرفتن قدرت و نفوذ در دربار و دستگاه حاکمه ایران سبب شد

تا فکر تأسیس شعبه فراماسونری فرانسه همه جا را فراگیرد. زیرا در آن زمان طبقات مختلف ایران از انگلیسیها نفرت داشتند و به عمال آنها به شکل جاسوس و خائن می نگریستند، به علاوه در اواخر قرن نوزدهم، مردم روشنفکر و تحصیل کرده ایران و درباریان به فرانسه و فرانسویان علاقه بیشتری نشان می دادند و به علت اشتیاق آنان به رهایی از شر دو سیاست روس و انگلیس نزدیکی به فرانسویان را به علت حسن شهرت و دوری از سیاست استعماری انگلیس جایز می دانستند. نفیسی در این باره می نویسد: «از روزی که صحبت از فراماسون در ایران شد طبقات عالیه ایران و کسانی که موردنظر و توجه فراماسونهای انگلیسی واقع می شدند، بیشتر مایل بودند از (لژ لندن) فرار کرده و به (لژ فرانسه) روی آورند. به همین جهت از روزی که اولین هسته لژ فراماسونری فرانسه در ایران شروع به فعالیت کرد بیشتر ایرانیان [فراماسون] به این [لژ] روی آوردند.»

دیگر اینکه ماسونهای انگلیسی در این زمان در فکر تشکیل سازمان های خود در کشورهایی نظیر مصر، هند و کشورهای عربی بودند و با زیرکی در انتظار نهادینه شدن سازمان های جاسوسی در ایران نشستند تا از این طریق حُسن شهرت مناسبی در ایران پیدا کنند. آرتور هاردینگ سفیر انگلیس در ایران (۱۹۰۵۱۹۰۲) که خود و پدرش فراماسون بودند، می نویسد در هنگام درنگ خود در ایران یکی از وابستگان به «فراماسونری» منحل شده از سوی ناصرالدین شاه (یعنی فراموشخانه ملکم خان) از او خواست که انجمن آنان را به لژ بزرگ انگلیسی پیوند دهد. هاردینگ در این مورد از بلندپایگان فراماسونری انگلیس کمک خواست ولی آنان با این پیشنهاد موافق نبودند، زیرا نظارت انجمن فراماسونری در کشوری دوردست و ناآشنا با ویژگیهای فراماسونگری مانند ایران را دشوار دانستند.

لژهای ماسونی انگلیس در ایران

از روزی که وزارت مستعمرات انگلیس برای پیش برد مقاصد شوم استعماری و استثماری خود در صدد استفاده از سازمان های فراماسونری برآمد، ایجاد لژهای نظامی انگلیس، در مناطق موردنظر استعمارگران بریتانیا آغاز شد و گسترش یافت. نخستین باری که استعمارگران انگلیسی در صدد استفاده از لژهای فراماسونری نظامی در مناطق مختلف جهان برآمدند،به سال ۱۷۲۸م در جبل الطارق بود. در آن ایام تنگه جبل الطارق شاهراه حیاتی و پایگاه منحصر به فردی برای نفوذ و هجوم ارتش امپراتوری به افریقا و خاورمیانه بود.

لژ نظامی مانند سایر تأسیسات هنگهای ارتش انگلیس که به افریقا یا خاورمیانه اعزام می شدند در خارج از محیط سربازخانه استقرار داشت و غیرمتحرک بود. بعد از

تشکیل این لژ فراماسونری انگلیس در ۱۷۳۲م گراندلژ ایرلند، فرمانی برای تأسیس لژ ماسونی در هنگ شماره یک ایرلند صادر کرد و در ۱۷۴۷م گراندلژ اسکاتلند، لژ «دوک اف نور فوک» را در دوازدهمین هنگ پیاده «سافوک» اسکاتلند تأسیس کرد.

نتایج سودمند استعمارگران انگلیسی از تأسیس لژهای فراماسونری نظامی انگلستان سبب شد تا همه ساله لژهای نظامی در کشورهای هدف وزارت مستعمرات انگلیس، تأسیس شود. «لژ روشنایی در ایران»، نخستین لژ فراماسونری بود که به وسیله افسران نظامی انگلیس و قشون مستعمراتی، «اس پی آر» در شیراز تأسیس شد. «گراندلژ اسکاتلند در سال ۱۹۱۸م اجازه تأسیس (لژی) در شیراز به نام ژنرال سایکس رئیس قشون راس، پی، آر) در آن شهر داد. در آن تاریخ شهر شیراز و جنوب ایران [پذیرای] ۵۸۹۳ افسر و سرباز انگلیسی و هندی و عده زیادی از افسران و سربازان و ریک محلی ایران بود. گراندلژ اسکاتلند با اعزام نماینده ای به ایران روز ۲۰ فوریه ۱۹۱۹ (اسفند ۱۲۹۸) لژی که شعبه ای با اجازه رسمی بود در شیراز تشکیل داد و بدان نام (روشنایی در ایران) گذارد و مؤسس این لژ ژنرال سایکس انگلیسی بود و سپس سرهنگ (هنتر) و سرهنگ (اورنت) هر دو از رؤسای این لژ بودند، لژ مزبور در شهر شیراز در خانه فتح الملک شیرازی تشکیل شد و در اکتبر ۱۹۲۱ (آبان ۱۳۰۰) که سازمان اس پی آر منحل شد، این لژ نیز منحل شد و از بین رفت.»

لژ روشنایی در ایران را از لژهای مادر فراماسونری در دوره موخر فراماسونری در ایران می شناسند. تشکیلات بعدی فراماسونری در ایران همگی بر بستر فعالیتهای اعضای لژ روشنایی شکل گرفت و گسترش یافت. لژ روشنایی همچنین زمینه اصلی تشکیل سازمانهای بزرگ فراماسونری در ایران، نظیر لژ اعظم ناحیه ایران و بعد لژ بزرگ ایران به شمار می رفت. پس از انحلال لژ روشنایی در ایران، کارگزاران انگلیسی زیرنظر لژ بزرگ اسکاتلند، سازمان جدیدی را با همان نام «لژ روشنایی در ایران» به راه انداختند. در این ایام دولت ایران مشغول مبارزه با تراست بزرگ نفتی انگلیس «بریتیش پترولیوم» بود. از این رو نفرت شدیدی در میان طبقات ایرانی نسبت به انگلیس حاکم شده بود. انگلیسیها برای آنکه بتوانند هسته مرکزی قابل اعتمادی تحت پوشش نام فراماسونری در ایران داشته باشند، ارتباط خود را با لژ فراماسونری اسکاتلند، وابسته به لژ متحد انگلستان، برقرار کردند. لذا به فاصله کوتاهی، محافل و سازمانهای فراماسونری در ایران تحت تابعیت لژ فراماسونری اسکاتلند درآمد.

به این ترتیب، به سال ۱۳۳۶ه/۱۹۵۷م «لژ تهران» را تأسیس کردند. این لژ که با صدور منشوری از طرف استاد اعظم گراندلژ اسکاتلند در ایران رسمیت یافت، پایه اولیه ای برای تربیت و تعلیم فراماسونهای ایرانی، در تشکیل لژهای فارسی زبان در

سالهای بعد شد.

در این زمان دولت انگلیس به دنبال راه چاره ای برای سیاست شکست خورده خود در ایران بویژه پس از جنگ جهانی دوم و حوادثی بود که منجر به ملی شدن صنعت نفت شد، لذا تأسیس لژ فراماسونری فارسی زبان را وسیله مناسبی برای توسعه اهداف خود می دانست. نکته مهم اینکه بلافاصله بعد از تأسیس لژ تهران، بیشتر هیأت حاکمه ایران و بسیاری از نمایندگان مجلس شورای ملی و سناتورها به عضویت این لژ درآمدند.

بیشتر رؤسا و مؤسسین لژهای فراماسونری انگلیس در ایران عمدتاً از کارگزاران سیاسی آن کشور در ایران بودند. L.D.Straker (استراکر) استاد اعظم سرپرست لژهای فراماسونری انگلیس در ایران، سالها رئیس شرکت لینچ در ایران بود. او در سال ۱۳۳۸ه از ایران رفت و تغییر مأموریت یافت ولی بار دیگر برای سرپرستی لژهای ناحیه ایران در سال ۱۳۴۰ه به تهران بازگشت، مدتی نیز در آبادان و اهواز ماند.

کریستوفر اسحق فری، یهودی و از فعال ترین چهره های فراماسونری در حمایت بی پرده از منافع انگلستان در ایران و استاد اعظم لژ بزرگ منطقه ای ایران و از کارکنان شرکت سابق نفت انگلیس ایران بود.

او در تأسیس لژهای فراماسونری وابسته به انگلیس در ایران تلاش بسزایی کرد و در جلسات اکثر لژهای فراماسونری تابع انگلیس از جمله تهران، کوروش و خیام شرکت می کرد، کریستوفر برای پیشبرد مقاصد خود به ظاهر دین اسلام را پذیرفت و نام خود را از اسحق به علی تبدیل کرد.

صالح چیتایات، الیاس دبی از دیگر یهودیان ماسونی فعال در تشکیلات فراماسونری وابسته به انگلیس در ایران بود، آنها از سهامداران عمده شرکتهای عربی بودند و از این طریق مسائل مالی لژها را تأمین می کردند.

به فاصله کوتاهی پس از تأسیس لژ تهران، ماسونهای انگلیس لژهای دیگری نیز تأسیس کردند. از جمله لژ کوروش در ۱۳۳۹ه/۱۹۶۰م، لژ خیام در ۱۳۴۰ه/۱۹۶۱م، لژ ژاندارک در ۱۳۴۳ه/۱۹۶۴، لژ اصفهان در ۱۳۴۴ه /۱۹۶۵م، لژ آریا در ۱۹۶۶م/۱۳۴۵ه ، لژ خوزستان در ۱۹۶۶م/۱۳۴۵ه ، لژ اهواز در ۱۹۶۶م/۱۳۴۵ه ، لژ نور در ۱۹۶۷م/۱۳۴۷ه و لژ شیراز در ۱۹۴۷م/۱۳۶۸ه. «هاری کاری» استاد اعظم لژ بزرگ متحد انگلستان درباره کیفیت لژهای فراماسونری تابع انگلیس در ایران می گوید: قریب پنجاه سال است که از پیدایش و گسترش فراماسونری در ایران می گذرد، فراماسونری در این کشور از کیفیت بالایی برخوردار است و اعضای لژهای آن را بیشتر مدیران اداری و بازرگانی تشکیل می دهند و اکثر آنها از پزشکان و مهندسان و معلمان و استادان دانشگاه ها و شخصیتهای

سیاسی ایران هستند.

گسترش تعداد سازمان های ماسونی وابسته به انگلیس و گرایش جمع کثیری از ایرانیان به این سازمان ها، نه تنها اعتراض سازمان های فراماسونری فرانسوی و آلمانی را برانگیخت بلکه موجب بدگمانی شاه را نسبت به تشکیلات فراماسونری انگلیس شد و این سوءظن به خصوص پس از اقدام خودسرانه چند تن از اعضای تشکیلات فراماسونری تابع انگلیس در مخالفت با لایحه اعطای مصونیت سیاسی به مستشاران نظامی آمریکا در ایران در مجلس شورای ملی تشدید گردید.

به این ترتیب ماسونهای ایرانی به فکر تشکیل لژ مستقل ملی افتادند، لذا پس از مذاکراتی که میان سه شاخه فراماسونری در ایران یعنی انگلیس، فرانسه، آلمان صورت گرفت، سرانجام در خرداد ۱۳۴۷، «لژ اعظم ایران» به عنوان لژی مستقل تأسیس شد و از سوی سایر لژهای فراماسونری در ایران تأیید شد.

در جریان تشکیل «لژ بزرگ ایران» مذاکرات طولانی به مدت دو سال میان ماسونهای ایرانی و اعضای فراماسونهای سه شاخه فرانسوی، انگلیسی و آلمانی صورت گرفت. این جریان مشخص می سازد که ایران چگونه به میدان مانور استعمارگران و دولتهای بیگانه تبدیل شده بود و جریان ملی و مستقل سازی فراماسونری و لژهای آن نیز چیزی جز تلاشی نافرجام برای راست نمودن دیواری که ابتدا از بن کج نهاد شده بود، مفهوم دیگری نداشت مگر اینکه اقدامی به اسم استقلال طلبی و سنت خواهی محسوب شود، همچون «سیاست مستقل ملی» که محمدرضا پهلوی در امور اقتصادی و گاه سیاسی از آن دم می زد.

درباره لژهای فراماسونری تابع انگلیس توجه به جایگاه اعضایی چون رجال دولتی و کارگزاران حکومتی نظیر حسین علاء، سیاستمداران محافظه کار و مطیع سلطنت که نه تنها از نخست وزیران پس از مشروطه بود و قبل و بعد از مستوفی الممالک تشکیل کابینه داد، بلکه در دوران پهلوی نیز قدرت خود را حفظ کرد و علاوه بر وزارت دربار در زمان محمدرضا به نخست وزیری پس از قتل رزم آرا در سال ۱۳۳۰ و همچنین بعد از عزل زاهدی نایل گشت و حتی ترور نافرجام او در سال ۱۳۳۵ توسط فداییان اسلام موجب دستگیری و محاکمه آنان شد، بسیاری از رخدادهای مهم سیاسی کشور نیز در زمان مسئولیت او اتفاق افتاد که از آن جمله می توان به الحاق ایران به پیمان استعماری بغداد، تلاش برای گسترش دوستی با امریکا، همراه با حفظ تعادل بین آن کشور و انگلیس به پذیرش موجودیت اسرائیل به شکل دوفاکتو در سال ۱۳۲۸، فعالیت شدید علیه اقبال و امینی با کمک لژهای فراماسونری بویژه لژ روشنایی اشاره کرد؛ لژی که اعضایش نقش مهمی در سقوط محمد مصدق ایفا نمودند.

ص: ۳۷۶

پی نوشت ها:

۱ حائری، عبدالهادی، «امپراتوری عثمانی و دو رویه تمدن بورژوازی غرب»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، شماره ۱۸۰، سال ۱۳۶۴، ص ۳.

۲ حائری، عبدالهادی، تاریخ جنبشها و تکاپوهای فراماسونگری در کشورهای اسلامی، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۸، ص ۳۴.

R.F. Gould, Gould's History of Freemusonery, revised, editef, and brought up to date.۳ .by Herbert Poole (London, ۱۹۵۲) Vol. IV, P. ۶۱. ۶۲

mid Algar, An Introduction to the History of Freemasonery in Iran; MES, VI (۱۹۷۰) P. .۴ .۲۹۳

.William Jams Hugher, et al, "Freemasonery, EB, Vol. ۹ (۱۹۶۱) PP. ۷۳۲-۳۶ .۵

۶. تاریخ جنبشها و تکاپوهای فراماسونگری در کشورهای اسلامی، ص ۳۴.

۷. حائری، عبدالهادی، «واکنش ایران پیش از قاجار در برابر استعمار غرب»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، شماره ۱۶، سال ۱۳۶۲، صص ۵۱۲۴۵۷.

۸. رائین، اسماعیل، فراموشخانه و فراماسونری در ایران، چ ۱، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۷، ص ۳۰۶.

۹. ایلچی، ابوالحسن خان، حیرت نامه، به کوشش حسن مرسلوند، تهران، ۱۳۶۴، ص ۱۲۰.

۱۰. رائین، اسماعیل، میرزاابوالحسن خان ایلچی، تهران، ۱۳۴۷، ص ۹۸.

۱۱. شیرازی، میرزاصالح، گزارش سفر میرزاصالح شیرازی (مشهور به مهندس)، به کوشش همایون شهیدی، تهران، ۱۳۶۲، ص ۱۸۸.

۱۲. فراموشخانه و فراماسونری ایران، ج ۱، ص ۴۸۶.

۱۳. تاریخ جنبشها و تکاپوهای فراماسونگری در کشورهای اسلامی، ص ۴۸.

۱۴. برای آگاهی از «لژ بیداری ایران» بنگرید به شاه آبادی، حمیدرضا، تاریخ آغازین فراماسونری در ایران، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۷۸.

۱۵. نفیسی، سعید، نیمه راه بهشت، بی تا، بی نا، ص ۱۷۲.

۱۶. Arthur H. Hardinge, A Diplomatist, in the East (London) ۱۹۲۸. P. ۷۷.

۱۷. زاوش، ح.م، نخستین کارگزاران استعمار، نشر بهاره، بی تا، ص ۱۶۲.

۱۸. فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ج ۲، ص ۱۱۲.

۱۹. همان.

۲۰. مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، اسناد فراماسونری در ایران، ج ۲، تهران، ۱۳۸۰، ص ۲۹۳.

۲۱. فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ج ۲، ص ۱۲۱.

۲۲. همان، ج ۲، صص ۱۲۱۱۲۳؛ طلوعی، محمود، راز بزرگ (فراماسونها و سلطنت پهلوی)، ج ۲، نشر علم، تهران، ۱۳۸۰، ص ۷۴۵.

۲۳. همان، ج ۲، صص ۷۴۴۷۴۵.

۲۴. فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ج ۲، صص ۱۸۹۱۹۰: راز بزرگ، چ ۲، صص ۷۴۷۷۴۸.

۲۵. فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ج ۲، ص ۱۹۴.

۲۶. راز بزرگ، ج ۲، ص ۷۱۱.

۲۷. همان، فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ج ۲، صص ۱۷۵۱۷۴.

۲۸. راز بزرگ، چ ۲، صص ۷۴۶۷۴۷.

۲۹. همان، صص ۷۲۴۷۲۵.

۳۰. اسناد فراماسونری در ایران، ج ۱، ص ۴۲۴.

۳۱. عقیلی، نورالله، «انجمن اخوت، فراماسونری و کارگزاران دوران پهلوی»، فصلنامه مطالعات تاریخی، مؤسسه

ص: ۳۷۷

مطالعات و پژوهشهای سیاسی، سال چهارم، شماره ۱۶، بهار ۱۳۸۶، ص ۱۹۱.

۳۲. همایون کاتوزیان، محمدعلی، اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۹، صص ۱۹۳۲۱۶، ۲۴۱۲۴۰؛ دولت و جامعه در ایران (انقراض قاجار و استقرار پهلوی)، ترجمه حسن افشار، نشر مرکز، تهران، ۱۳۸۰، ص ۹۰.

**بررسی اجمالی نقش انگلستان در غارت منابع ملی ایران**

## به هنگام جنگ جهانی دوم

محبوبه صدیقی

### مقدمه

انگلستان از هیچ کوششی برای حفظ و حمایت از هندوستان به عنوان ستون اصلی امپراتوری استعماری خود، فروگذار نمی کرد. از آن جمله نه تنها کمربندی از کشورهای قرنطینه در اطراف هندوستان ایجاد کرده بود بلکه راههای سوق الجیشی مهمی را هم که به این سرزمین ختم می شد، تحت کنترل خویش درآورده بود. تسلط و کنترل راههای زمینی و دریایی منتهی به هندوستان می شد، فقط به معنی حفظ امنیت مرزهای هندوستان نبود، بلکه از نظر اقتصادی نیز منافع عظیمی را برای امپراتوری استعماری انگلستان با خود به ارمغان می آورد. به علاوه وجود موادی مانند نفت نه تنها منبع درآمدی عظیم برای این کشور تشکیل می داد بلکه دستیابی به نفت این منطقه، حفاظت از راههای سوق الجیشی را نیز تسهیل می کرد.

زیرا نیروی دریایی انگلستان بدون دغدغه خاطر می توانست از نفت ارزان و فراوان خلیج فارس استفاده کند.

این پژوهش به بررسی سیاست انگلستان در ایران به هنگام جنگ جهانی دوم می پردازد.

محورهای اصلی در این پژوهش عبارت است از:

۱. چگونگی روابط با انگلستان و برنامه های تبلیغاتی آن در ایران.

۲. ارزیابی نفوذ و تسلط انگلستان با تکیه بر اهمیت اقتصادی ایران در جنگ جهانی دوم.

۳. نقش انگلستان در ایجاد قحطی و بحران غذایی.

۴. بی اعتمادی و انزجار مردم نسبت به سیاست انگلستان و تأثیر آن در ملی کردن صنعت نفت.

اهمیت جغرافیایی ایران در خاورمیانه هنگام جنگ جهانی دوم

ایران سر پلی بین آسیای مرکزی و هندوستان بود و کمربند دفاعی مهمی را در مرزهای هندوستان از بلوچستان (جنوب غربی) تا خلیج فارس، به عنوان بخشی از اقیانوس هند، تشکیل می داد. خلیج فارس از نظر بین المللی به هیچ وجه اهمیت کمتری از کانال سوئز نداشت و مرکزی برای تجارت و سیاست بود. از نظر مقامات انگلیسی، خلیج فارس می بایست کاملاً تحت کنترل آن کشور قرار می گرفت تا علاوه بر تأمین سایر امتیازات، انگلستان بتواند حاکمیت خود را نیز بر حوزه های نفتی این منطقه نیز تحمیل کند و به علت همین اهمیت خارق العاده، انگلستان مصمم بود تا هرگونه کوشش دیگر دولتها برای افزایش نفوذ و یا ایجاد پایگاههای دریایی در خلیج فارس، مقابله کند.

در قالب اتخاذ چنین سیاستی، انگلستان توانست نفوذ خود را بر تمامی منطقه خلیج فارس گسترش دهد به گونه ای که با شروع جنگ جهانی دوم از شط العرب تا جنوب تنگه هرمز در حوزه آبهای تحت حاکمیت نماینده سیاسی انگلستان قرار داشت که برای سراسر خلیج فارس تعیین شده بود.

مجمع الجزایر بحرین خود به عنوان پایگاهی برای کنترل منطقه نفوذ انگلستان در عراق و مهم تر از همه برای کنترل چاههای نفت شرکت ایران و انگلیس در جنوب ایران اهمیت بسزایی داشت. این مجمع الجزایر نه تنها پایگاه مهمی برای نیروی دریایی انگلستان بلکه ایستگاه سوخت گیری هواپیماهای انگلیسی به مقصد هندوستان و آسیای دور نیز بود.

سیاست جدید تبلیغاتی انگلستان

در خاورمیانه و به خصوص در ایران و در افغانستان که مستقیماً در معرض خطر روسیه شوروی قرار داشت، سیاست جدید تبلیغاتی انگلستان می بایست قدرت و خواست مردم را برای ایستادگی در مقابل افزایش نفوذ روسیه بالا می برد. در اینجا نیز کوششهای تبلیغاتی ضد روسیه می بایست ضمن تأکید بر خطر تجاوزکارانه این کشور در منطقه خاورمیانه از خارق العاده جلوه دادن این خطر بپرهیزد چرا که ایجاد رعب و وحشت از حمله احتمالی روسیه می توانست منجر به هرج و مرج و تسلیم شود. از این رو انگلیسیها باید در تبلیغات خود ضمن تبیین به خطر افتادن منافعشان در این منطقه از

سوی شوروی واکنش قاطعی نیز از خود نشان می دادند تا به حیثیت و نفوذ شوروی در کشورهای خاورمیانه هرچه بیشتر صدمه وارد آورند.

نافرجامی برنامه های تبلیغاتی انگلستان در ایران

انگلستان به عنوان قدرتی استعماری که برای حفظ مستعمرات خود در شبه قاره هند و خاورمیانه، اجازه ایجاد کردن کشوری کاملاً مستقل و پیشرفته را در این منطقه به هیچ کس نمی داد و از آنجا که ایرانی قوی از نظر سیاسی و اقتصادی و با رژیمی مردمی می توانست به مرکز جنگهای آزادی بخش بر ضد تسلط انگلستان در شبه قاره هند و خاورمیانه درآید؛ انگلستان همه قدرت خویش را به کار می گرفت تا هرگونه تلاش در جهت پیشرفتهای صنعتی و اقتصادی در ایران را خنثی کند. این روش و خط مشی انگلستان یکی از علل بروز خشم و نفرت گروههای مترقی در ایران بر ضد آن کشور به حساب می آمد به علاوه چپاول ثروت نفت ایران عامل دیگری بود برای برانگیختن احساسات ضدانگلیسی مردم ایران. از آنجایی که تبلیغات ضدانگلیسی شوروی و آلمان بر دامنه نفرت مردم ایران می افزود و منافع استعماری انگلستان را در ایران به شدت به خطر می انداخت، بنا به پیشنهاد یکی از مقامات بلندپایه وزارت امور خارجه انگلستان، باید عده ای جاسوس انگلیسی به ایران گسیل شود تا با نفوذ در پستهای مهم اقتصادی و سیاسی منافع انگلستان را حفظ نمایند. از آنجا که به تعداد کافی جاسوس انگلیسی در ایران مشغول به کار بودند و در موقعیتی قرار داشتند که می توانستند منافع انگلستان را در مقابل اقدامات گروههای مترقی حفظ کنند؛ اما قادر نبودند احساسات مردم را به طرفداری از انگلستان برانگیزانند. مشکل انگلستان در ایران طبق نظر مقامات مسئول دولت مزبور باید به طریقی دیگر و نه فقط به وسیله گروهی از جاسوسان حل می شد.

پس، انگلستان تمام کوشش خود را صرف آن کرد تا در این موقعیت نفوذ خویش را دست کم در میان گروه حاکم بر ایران حفظ کند. بدین منظور جاسوسان انگلیسی چنین وانمود می کردند که آلمان و شوروی از گروههای مبارز و مخفی حمایت می کنند که در پی براندازی رژیم حاکم بر ایران هستند. گسترش چنین شایعاتی بنا به اعتقاد سیاستمداران انگلیسی سبب می شد که رژیم ایران برای حفظ بقای خود بیش از پیش به سوی انگلستان کشانده شود. برای انگلستان اکنون بیشتر از هر وقت دیگری مهم بود که قدرت در تهران در دست رژیم طرفدار انگلستان باشد. چنانچه رژیمی ضدانگلیسی با حمایت قدرت سوم بر ایران حاکم می شد انگلستان در موقعیت بسیار سختی قرار می گرفت و همه کشورهای خاورمیانه منتظر عکس العمل انگلستان بر ضد این رژیم

می ماندنـد و انگلسـتان ممکن بود ارتش خود را برای حمایت از رژیم موردنظر خود در تهران وارد عمل کنـد و به این ترتیب عملاً خود را در مقابل خواست مردم ایران قرار دهد.

برای انگلستان مهم نبود که چه کسی دولت را در ایران کنترل می کند، به شرطی که این دولت منافع نفتی انگلستان را به خطر نیندازد. در گزارشی محرمانه وزارت امور خارجه انگلسـتان به تاریخ ۲۲ مه ۱۹۴۰ (۱ خرداد ۱۳۱۹) به امضای متصدی بخش خاورمیانه وزارت امور خارجه انگلستان آمده است:

من هیـچ دلیلی نمی بینم که تصرف شـمال ایران توسط روسـیه شوروی به شـرطی که در عوض مـا آبادان و چاههای نفت را متصـرف شویم غیرقابـل قبول باشـد. در مقـایسه بین آلمـان و روسـیه شوروی، مادام که منافع ما در خطر نیفتاده باشـد، برای ما کاملاً بی تفاوت است که کدامیک از این دو قدرت دولت ایران را کنترل کند.

روابط انگلستان با ایران

الف) ایران و مسائل دفاعی آن

بـا وجود زمینه هـای تـاریخی در مورد تهدیـد تمـامیت ارضـی ایران توسط شوروی و بزرگ جلوه دادن خطر بیش از حـد این کشور توسط دسـتگاههای تبلیغاتی انگلسـتان، دولت ایران برای آمادگی و مقابله با چنین خطری، اقـدامات وسـیعی را در زمینه تقویت بنیه نظـامی کشور آغـاز کرد. در ژانویه ۱۹۴۰ (دی ۱۳۱۸) وزیر جنگ ایران در مذاکره غیررسـمی با وابسـته غیرنظامی انگلستان در تهران دو پیشنهاد ذیل را مطرح کرد:

۱) فروش هواپیماهای نظامی برای دفاع از ایران.

۲) فرارسیدن زمان مذاکره جدی برای بحث در مورد هماهنگ کردن نقشه های نظامی انگلستان و ایران بر ضد شوروی.

در حقیقت هـدف رضاشـاه انعقـاد قرارداد محرمـانه با دولت انگلسـتان بود که در آن تضـمین کافی برای حمایت از ایران داده شده باشد. محرمانه بودن این قرارداد تضمینی، از توسعه بیشتر بحران در روابط ایران و شوروی جلوگیری کرده باعث تحریک این کشور نمی شد.

در مورد تحویل هواپیماهای جنگی به ایران، یادداشت وزارت امور خارجه تأکید می کند که با استناد به گزارش وزارت تولید هواپیمـا، برآوردن تقاضـای ایران به سـختی امکـان پـذیر است. بنا به نظر آنها چنانچه دولت انگلسـتان تصـمیم به دفاع از ایران بگیرد و بخواهـد هواپیماهـای خـود را در این راه به کـار انـدازد بهـتر است این هواپیماهـا تحت اختیـار و کنـترل نیروی هوایی انگلستان باشد، تا در دست نیروی هوایی ایران. دولت

انگلستان اعتبار پنج میلیون پوندی به دولت ایران اعطاء کرده بود که البته به هیچ وجه حاضر به فروش اسلحه از محل این اعتبار به دولت ایران نبود. در مورد پیشنهاد دوم به وضوح و صراحت از دولت انگلستان برای دفاع از ایران درخواست شده بود. در هر موقعیتی که ایران در دفاع از مرزهایش اقدام کند، سیاست دفاعی انگلستان جلوگیری از پیشروی دشمن به بغداد و خوزستان (محل چاههای نفت ایران) خواهد بود تا این مناطق را برای خود حفظ کند. طبق نقشه پیش بینی شده در مذاکره انگلستان می بایست اقدامات خود را در این مورد با نظر و موافقت دولت ایران و در غیر این صورت بدون در نظر گرفتن موافقت و یا مخالفت دولت مزبور به مرحله اجرا درآورد.

در مورد استفاده از نیروی هوایی در یادداشت وزارت امور خارجه انگلستان آمده بود که در صورت حمله شوروی به ایران ممکن است هواپیماهای نیروی هوایی انگلستان در پایگاههایی در شمال ایران مستقر شده در صورت لزوم بدون دخالت و نظارت مقامات ایرانی از این پایگاهها برای بمباران مناطق نفتی باکو استفاده شود. چنین ترتیباتی این حسن را داشت که انگلستان می توانست در صورت لزوم و به خصوص هرگاه این پایگاه ها در خطر تسخیر توسط ارتش شوروی قرارگیرد بلافاصله هواپیماهای خود را به پایگاه های دیگری مثلاً در عراق منتقل کند.

وزارت امور خارجه انگلستان در ۱۵ فوریه ۱۹۴۰ (۲۶ بهمن ۱۳۱۸) توصیه کرد که در پاسخ به پیشنهادهای وزیر جنگ ایران، باید از رنجاندن رژیم ایران خودداری کرد تا بدین وسیله بهانه ای به دست شاه برای گشودن باب مذاکره در جهت بهبود روابط با شوروی ندهد. این یادداشت سپس توصیه می کند که روابط انگلستان با ایران باید چنان باشد که از هرگونه پیشرفت اقتصادی و تقویت ارتش ایران جلوگیری به عمل آورده، اجازه ندهد که رژیم ایران سیاستی مستقل در مقابل انگلستان اتخاذ کند و بدین ترتیب منافع انگلستان را به خطر اندازد. اما در ضمن چون وزارت امور خارجه انگلستان بر این نظر بود که هرگاه بمباران مناطق نفتی روسیه شوروی در باکو لازم شود این عمل فقط با استفاده از نیروی هوایی انگلستان مستقر در پایگاههای ترکیه و ایران ممکن است. همچنین نباید بیشتر از آنچه که مورد نیاز است به ایران اسلحه بفروشد. روابط و همکاری با ایران با هر قدم که پیش برود مشکلات بیشتری را پیش خواهد آورد. همکاری با ایران درجهت تقویت نظامی یا پیشرفت اقتصادی این کشور، می تواند بعداً، با کاهش خطر شوروی، اثری منفی بر روابط ایران و انگلستان بگذارد. در یادداشت وزارت امور خارجه انگلستان نتیجه گیری می شود که: «به علل فوق الذکر نبایستی ما در این زمان الزاماً تصمیم نهایی خود را اتخاذ کنیم، ما بایستی با ادامه روش «دفع الوقت» از متعهد کردن خود سر باز زنیم، تا زمانی که جریانات سیاسی جهان چنان تغییرشکل دهند که

دیگر ما محتاج به آن نباشیم که در سیاست فعلی خود نسبت به ایران تغییری بدهیم.»

هـدف اصـلی انگلسـتان در ایران عبـارت بود از حفـظ منـافع خویش و به خصوص حفظ مناطق نفتی در مقابل هر گونه تهـدید احتمالی از خارج، اما حفظ این منافع، چنانچه در یادداشت وزارت امور خارجه و گزارش ستاد ارتش انگلسـتان نیز آمده بود، می بایست بـدون تقویت بنیاد نظامی و اقتصادی ایران انجام گیرد. از آنجا که انگلسـتان نیروی نظامی کافی برای فراهم آوردن منافع در این منطقه نداشت، دولت انگلسـتان راه سومی را برگزید و آن توافق با شوروی از طریق مذاکره مستقیم بود. انگلستان اکنون در نظر داشت که تصـرف اسـتانهای شـمالی کشور را توسط شوروی، که در قرارداد سـری ۱۹۰۷م (۱۲۸۶ش) به عنوان منطقه نفوذ شوروی شناخته شده بود با این شرایط مورد موافقت قرار دهد:

۱) انگلستان مناطق نفتی ایران را به تصرف کامل خود درآورد؛

۲) شوروی متعهد شود که بعد از اشغال استانهای شمالی سعی در ادامه پیشروی به سمت جنوب ایران نکند.

نه تنها جواب منفی انگلستان به تقاضاهای کمک دولت ایران، بلکه روش انگلستان در سایر مسائل مربوط به روابط دو کشور، نشان می داد که این کشور همواره منافع ایران را بدون کوچک ترین احساس مسئولیتی قربانی منافع خود خواهد کرد. پس از آنکه در ژوئن ۱۹۴۱ (تیر ۱۳۲۰) شوروی و انگلستان بر ضد قدرتهای محور متحد شدند، خیلی زود بر سر موضوع اشغال ایران نیز به توافق نهایی رسیدند.

اهمیت سوق الجیشی ایران

اهمیت سوق الجیشی اشغال نظامی ایران عبارت بود از:

الف) نیاز به ایجاد خطوط ارتباطی مستقیم و مطمئن برای حمل کمکهای نظامی انگلیس و امریکا به شوروی

وجود راه آهن سراسری و راه شوسه که خلیج فارس را به مرزهای شوروی پیوند می زد، امکان فرستادن کالا را به طور مطمئن و بدون خطر نابودی توسط نیروهای دشمن، به شوروی ممکن می ساخت.

ب) حراست از مناطق نفتی در جنوب ایران

در صورتی که نفت ایران از تسـلط دولت انگلسـتان خارج می شـد، آغاز رویه عملیاتی نظامی بر ضد دول محور در خاورمیانه برای ارتش انگلستان تقریباً غیرممکن می گردید،

زیرا تمامی نیروی دریایی انگلستان در اقیانوس هند و خلیج فارس و تمامی کشتیهای تجارتی انگلستان در قسمت جنوبی کانال سوئز به طور کامل متکی به نفت ایران بودند.

دفاع از موقعیت انگلستان

در سلسله کشورهایی که بین جزایر انگلستان تا سنگاپور قرار داشتند و امپراتوری مستعمراتی عظیم انگلستان را به هم پیوند می دادند، ایران اهمیتی خاص داشت. زیرا هم صاحب نفت بود و هم موقعیتی مناسب برای انجام دادن عملیات و فعالیتهای دشمن ارائه می داد.

اهمیت اقتصادی ایران در جنگ جهانی دوم

کنترلی که بر خطوط مختلف و پراکنده راه آهن موجود در ایران، بعد از جنگ جهانی اول حاکم بود، نمونه ای از سیاستهای استعماری، رقابتها و همکاریهای روسیه و انگلستان در این کشور است که به هر صورت ناقض منافع ایران بود.

در سال ۱۹۲۱م (۱۳۰۰ش) حدود ۳۲۰ کیلومتر راه آهن در ایران وجود داشت، که ۱۶۰ کیلومتر آن تحت کنترل دولت شوروی و حدود ۱۵۰ کیلومتر آن نیز تحت کنترل دولت انگلستان قرار داشت.

بعد از چند سال توقف، کارهای ساختمانی راه آهن سراسری ایران هم زمان و هم سو با سیاست «سازشکارانه» انگلستان در قبال هیتلر، از سر گرفته شد. تصمیم به ادامه مجدد اجرای طرح راه آهن در ایران در وهله نخست احتمالاً ـ به منظور ایجاد تسهیلات در کار استخراج و حمل و نقل منابع زیرزمینی ایران اتخاذ شده بود، زیرا بدون وسیله حمل و نقل ارزان و مطمئن چه بسا استخراج معادن ایران و صدور منابع آن نمی توانست به مرحله اجرا درآید.

به علاوه وجود راه آهن سراسری ایران از نظر نظامی نیز حائز اهمیت بسزایی بود و با توجه به اهداف ضدکمونیستی دولتهای سرمایه داری، به خصوص انگلستان و آلمان، این خطوط سراسری می توانست در لحظه مناسب برای حمله به خاک شوروی مورد استفاده قرار گیرد. بخش اصلی راه آهن سراسری ایران که در سال ۱۹۳۸م/۱۳۱۷ش افتتاح شد، بنادر خلیج فارس را به مرزهای شمالی ایران در دریای مازندران متصل می کرد. هزینه احداث راه آهن، که آن را در حدود دویست میلیون دلار تخمین زده اند، توسط ملت ایران و از طریق تحمیل مالیاتهای سنگین تأمین گردید. با وجود این راه آهن سراسری پس از مدتی کوتاه، وسیله ای شد در دست دولتهای استعمارگر بین المللی برای استثمار همین ملت!

بی شک مطالبه غرامت، آن هم پس از چهار سال، استفاده رایگان از راه آهن سراسری ایران و تجهیزاتی که در اثر شدت استعمال فرسوده شده بود، اقدام چپاولگرانه دیگری بود برای استثمار ملت ایران توسط سه دولت امریکا، انگلستان و شوروی. با وجود این در پایان جنگ، دولتهای انگلیس و امریکا با موفقیت از یک سو، مبلغی معادل پانزده میلیون دلار غرامت واگذاری تجهیزات مربوط به راه آهن را از ایران دریافت داشتند، و از سوی دیگر نه تنها این تجهیزات، بلکه قسمت اعظم وسایل موجود متعلق به راه آهن سراسری ایران را نیز از ایران خارج کردند تا بدین ترتیب بتوانند ظرفیت راه آهن ایران را به پنجاه هزار تن در ماه برسانند و اقدام مؤثری در راه جلوگیری از پیشرفت ایران به عمل آورند.

راههای شوسه

راههای شوسه ایران نیز، همچون راه آهن سراسری، اهمیت بسزایی برای حمل و نقل کمکهای آمریکا و انگلستان داشت. این مقدار عظیم کالا بر روی جاده های ایران مشکل ترافیک را به جایی رسانید که دولتهای متجاوز امریکا، انگلستان و شوروی مجبور شدند با امضای توافقنامه ای، برنامه ای برای استفاده از راههای شوسه تنظیم کنند.

مطابق ماده ۳، بند ب، قرارداد ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲ (۹ بهمن ۱۳۲۰) (متن کامل قرارداد در بخش الصاقی) متفقین تمامی وسایل حمل و نقل خصوصی، دولتی و نظامی ایران را به تصرف خود درآورده بودند. آنها تمامی کامیونهای موجود، تانکرهای نفتکش، اتوبوسهای مسافربری و حتی اتوبوسهای خطوط شهری را نیز متصرف شدند. تنها تعداد کامیونهای غیرارتشی متصرفی متفقین به سه هزار دستگاه می رسید. این تصرف وسایل نقلیه در ایران توسط متفقین اثر فاجعه انگیزی بر اقتصاد کشور بر جای گذاشت. سیستم حمل و نقل کالا و مواد مصرفی و غذا در سطح کشور به کلی از هم پاشید و گرانی و قحطی را گسترش داد. آثار مخرب از هم گسیختگی خطوط ارتباطی و فرسودگی وسایل نقلیه در ایران حتی تا سالها بعد از خاتمه جنگ نیز ادامه یافت و ضایعات مالی و جانی غیرقابل تخمینی را باعث شد.

دفاع از پایگاههای دریایی و خطوط ارتباطی انگلستان در خلیج فارس

خدمات رسانی به کشتیهای حمل و نقل، و نیروی دریایی انگلستان مستقر در آبهای خلیج فارس و اقیانوس هند، هم در بنادر ایران انجام می گرفت. امکانات تأسیسات بندری ایران نیز همچون تأسیسات راه آهن و راه شوسه تا سرحد نابودی به خدمت ماشین جنگی متفقین درآمد و چون در پایان جنگ دولتهای امریکا و انگلستان بسیاری

از تجهیزات بنـدری را پیاده نموده و از کشور خارج کردنـد از بنادر مزبور جز تأسـیسات اسـقاط و فرسوده چیزی نمانـد که در بسیاری از موارد این تأسیسات اصولاً دیگر قابل استفاده نبود.

خطوط هوایی

در آغـاز سال ۱۹۳۹م (۱۳۱۷ش) در تهران یـک کارخـانه هواپیماسازی مشـغول به کار بود که در آن متخصصـین انگلیسـی با استفاده از قطعات پیش ساخته، هواپیمای انگلیسی هاریکن را مونتاژ می کردند.

وابسـتگی کارخـانه به قطعـات و متخصصـین انگلیسـی، به آن کشور این امکـان را داده بود که از کارخانه هواپیماسازی به دو طریق در جهت منـافع اسـتعماری خود اسـتفاده کننـد. مقامـات دولتی و نظامی انگلسـتان اولاً این کارخانه را به عنوان پایگاهی برای هواپیماهـای نیروی هوایی انگلسـتان در نظر گرفته بودنـد که در صورت لزوم به عنوان مرکز سوخت گیری، تعمیر و انبار قطعات یدکی هواپیماهای جنگی انگلستان در ایران استفاده شود.

بـه علاـوه طراحـان نظـامی انگلسـتان تأسیسات هـوایی موجـود در تهران و شـمال ایران را به عنـوان توقفگاههـای بین راه برای سوخت گیری و تعمیرات هواپیماهای نیروی هوایی انگلستان در درگیریهای احتمالی با شوروی، در نظر گرفته بودند. همچنین این کارخانه مونتاژ هواپیما تبـدیل به مرکز جاسوسـی انگلسـتان در نیروهای نظامی ایران شده بود و به سـبب امکان تماس دائم بین متخصصـین ایرانی و انگلیسی، مناسب ترین محل برای برقراری رابطه بین جاسوسان انگلیسی و مزدوران ایرانی آنها بود. با آغاز جنگ جهانی دوم کارخانه هواپیماسازی ایران موقعیت جدیدی در مناسبات انگلستان با ایران پیدا کرد. از یک سو مونتاژ هواپیماسازی ایران موقعیت جدیدی در مناسبات انگلستان با ایران پیدا کرد. از یک سو مونتاژ هواپیمای جنگی در تهران سبب تقویت نیروی هوایی ایران می شـد که بـا توجه به تمایـل توده هـای ایرانی به آلمان، این هواپیماها می توانسـتند روزی بر ضـد انگلسـتان به کار گرفته شونـد و از طرف دیگر انگلسـتان سـیاست محاصـره پنهانی اقتصادی را به عنوان وسـیله تنبیه ملت ایران اتخاذ کرده بود و بنابراین تا حد ممکن می بایست تحویل کالا به ایران محدود شود.

اتخاذ سـیاست قطع فروش قطعات هواپیما به ایران برای انگلستان مسائل جدیدی را به وجود آورد که عبارت بود از: خطر روی آوری ایران به کشورهای دیگر از جمله کانادا و آمریکا برای ادامه کار کارخانه هواپیماسازی.

۱) خطر جای گزینی متخصصین انگلیسی توسط متخصصین سایر ملتها

۲) امکان توقف کامل تولید و تعطیل کارخانه

از آنجایی که کارخانه، مرکز جاسوسی انگلستان در ارتش ایران به شمار می رفت، بنابراین، ادامه کار کارخانه به دست متخصصین انگلیسی برای تعقیب عملیات جاسوسی و در نتیجه کنترل بر ارتش ایران جنبه حیاتی داشت. به همین علت مسئله اصلی برای دولت انگلستان آن بود که با تمام قدرت از وقوع هر یک از سه مرحله فوق جلوگیری به عمل آورد. در اولین قدم دولت انگلستان فشار دیپلماسی بر دولتهای کانادا و ایالات متحده، به منظور جلوگیری از فروش قطعات مورد نیاز کارخانه هواپیماسازی به ایران را افزایش داد.

اما این موفقیت در ممنوعیت فروش، مسائل مهم تری را به وجود آورد. خیلی زود مسلم شد که اگر کارخانه مونتاژ در تهران از دریافت قطعات مورد نیاز محروم شود، وجود کارخانه دیگر معنی نداشته، به زودی به حالت تعطیل درخواهد آمد. اما تعطیل کارخانه برخلاف مقاصد و منافع انگلستان بود، زیرا این لانه جاسوسی می بایست به هر ترتیب به کار خود ادامه دهد. در این زمینه وزارت امور خارجه انگلستان در نامه ای به نیروی هوایی آن کشور تأکید می کند که بایستی چاره ای برای رفع ممنوعیت صادرات قطعات یدکی به ایران اندیشید و در تصمیم قبلی تجدیدنظر به عمل آورد.

اکنون سیاست سوق الجیشی دولت انگلستان بر ادامه کار کارخانه هواپیماسازی در تهران به عنوان پایگاه نیروی هوایی آن کشور تأکید داشت و از این رو لغو ممنوعیت صدور قطعات هواپیما به ایران از طرف دولت انگلستان صادر شد.

نتیجه امتیازات لغو تحریم

۱. جاسوسان انگلیسی به عنوان متخصص و مشاوران کارخانه در ایران باقی بمانند.

۲. بهانه ای در دست انگلستان بود تا برای کسب امتیازهای اقتصادی و سیاسی به ایران فشار آورد.

غارت منابع نفت ایران

تبدیل کشتیهای جنگی زغال سوز به نفت سوز، انگلستان را که دارای بزرگ ترین نیروی جنگی و تجاری دریایی بود، بر آن داشت تا به موضوع نفت بیشتر توجه کند. انگلستان به زودی به اهمیت نفت برای ادامه و کنترل راههای دریایی پی برد که خود عامل اصلی نگهداری و کنترل امپراتوری انگلستان بود.

دولت انگلستان به خصوص خیلی زود به اهمیت و آینده درخشان صنعت نفت در ایران پی برد و به سرعت اقدام به خرید سهام شرکت نفت ایران و انگلیس کرد. به

طوری که در زمان آغاز بهره برداری از اولین چاه نفت در ایران، از طریق وزارت دریاداری، کنترل کامل این شرکت را در اختیار داشت. با آغاز بهره برداری از مناطق نفتی ایران که تحت کنترل دولت انگلستان بود، آن دولت نه تنها به منبع مطمئن سرشار نفت برای تأمین سوخت نیروی دریایی خود به رایگان دست یافته بود، بلکه از این راه منبع درآمد عظیم مالی نیز برای خود ایجاد کرده بود.

به دنبال کوشش برای دستیابی به منابع نفتی در جهان، نفت ایران، اهمیت بیشتری یافت. چاههای نفت ایران در حدود ۵/۱۰ میلیون تن نفت در سال تولید می کردند (۱۹۴۱م/۱۳۲۰ش) که این میزان در حدود ۳۵ درصد مجموع تولید جهانی نفت بود. تولید این چاههای نفت، تحت کنترل کامل دولت انگلستان قرار داشت.

اشغال نظامی، عامل بحران غذایی

تأمین مواد غذایی مورد نیاز ارتش اشغالگر یکصد هزار نفری و نیز گروه یک صد هزار نفری از آوارگان جنگی لهستانی، که از زندانهای روسیه آزاد شده و به ایران اعزام شده بودند، از طریق واردات مواد غذایی غیرممکن بود. زیرا گذشته از مشکلات حمل و نقل و فقدان تعداد کافی کشتیهای باری برای حمل خواربار مورد نیاز از اقصی نقاط دنیا به ایران، مسئله اساسی همانا عدم دسترس متفقین به مواد غذایی کافی برای صدور به ایران بود. به همین علت مقامات اشغالگر ارتشهای تجاوزکار به سرعت تمامی غلات قابل دسترس را با زور سرنیزه و یا با پرداخت حداقل بهای ممکنه تصاحب کردند.

بدین ترتیب مقامات انگلیسی از طریق کمپانی انگلیسی «یونایتد» غلات قابل دسترس را تقریباً به مفت، خریداری کرده و در اهواز (مرکز قوای انگلستان) انبار کردند.

کمبود مواد غذایی همراه با تورمی در حدود ۱۰۰۰ درصد، که در اثر اتخاذ سیاست پولی قوای اشغالگر به وجود آمده بود، قدرت خرید مردم را به شدت کاهش داد و در نتیجه میلیونها نفر در سراسر کشور دچار گرسنگی شدند. وضع تا آخر سال ۱۹۴۲م (۱۳۲۱ش) باز هم وخیم تر شد تا آنجا که در دسامبر ۱۹۴۲ (آذر ۱۳۲۱) بالاخره مردم در تهران به خاطر کمبود خواربار دست به راهپیمایی اعتراض آمیز زدند و ساختمان مجلس را اشغال کردند. این عمل در حقیقت بیان نارضایتی و مخالفت آنها از خیانت رژیم بود که سرزمین ایران را دربست به دست بیگانگان سپرده بود. چند روز پس از این واقعه، هنگامی که سربازان انگلیسی برای نمایش قدرت و ارعاب مردم وارد تهران شدند، مردم با حمله به آنها انزجار و نفرت خویش را بیان داشتند. این حادثه، که تبدیل به جنگ خیابانی بین ارتش تا دندان مسلح انگلستان و مردم بی سلاح تهران شد،

صدها کشته و زخمی به جای نهاد که البته در تمام این مدت رژیم سرسپرده وقت بر این اتفاقات سرپوش نهاده و دولتهای متفق را در تجاوز و غارت این مرز و بوم یاری می کرد.

سیاست انگلستان بر این اصل قرار داشت که با متزلزل کردن سیستم اداره کشور از طریق اشاعه قحطی، گرسنگی و فقر آخرین بقایای مقاومت را در ملت ایران نابود سازد تا بدان وسیله از یک طرف به هدف کوتاه مدت خود، یعنی کنترل کامل دولت ایران و تسخیر تهران نایل آید.

با توجه به شدت یافتن بحران سیاسی جهان، در سالهای پس از جنگ جهانی دوم و اوج گرفتن جنگ سرد بین دولتهای کاپیتالیستی از یک سو و کشورهای کمونیستی از سوی دیگر، مجلس ایران موقع را مناسب یافت تا در راه رهایی ایران از یوغ ابرقدرتها بکوشد. از آنجا که بهترین راه رسیدن به آزادی و استقلال، همان توسعه اقتصادی و خودکفا کردن کشور است، مجلس ایران طرح برنامه هفت ساله توسعه اقتصادی را عرضه کرد. برای تأمین هزینه های مالی این برنامه نیز سهم بیشتری از درآمد نفت از شرکت نفت ایران و انگلیس خواسته شد.

انگلستان که سالهای متمادی نفت ایران را غارت کرده و به طور نامحدود آن را در اختیار خود داشت، حاضر نبود حتی در این خصوص مذاکره کند، چه رسد به آنکه سهمی از درآمد عظیم نفت ایران را به ایرانیان بدهد. دولت مزبور برای قدرت نمایی نه تنها به درخواست افزایش درآمد ایران از نفت وقعی ننهاد، بلکه بر عکس با تصمیمات و ترتیبات جدیدی که اتخاذ کرد عملاً ـ درآمد جاری ایران را از نفت نیز کاهش داد به دنبال این اقدام دولت انگلستان، بحرانی در روابط دو کشور انگلستان و ایران به وجود آمد که دو سال به طور انجامید و مذاکرات دوجانبه ایران و انگلیس به بن بست رسید و موجب قطع روابط دیپلماسی بین دو کشور شود. به دنبال این بحران، دکتر محمد مصدق نخست وزیر وقت ایران در ۲۰ مارس ۱۹۵۱ (۲۹ اسفند ۱۳۳۰) صنایع نفت را در ایران ملی کرد. این اقدام متهورانه، که خود منشأ تحولات بسیاری در جهان شد در حقیقت پایه های قدرت ۱۵۰ ساله امپراتوری انگلستان را در خاورمیانه لرزاند. سیر تاریخ بعد از آن نشان می دهد که استعمارگران انگلیسی نه تنها از این ضربه جان به در نبردند، بلکه ملی شدن صنایع نفت، ناقوس مرگ امپراتوری را به صدا درآورد.

نتیجه

اهمیت جغرافیایی ایران در خاورمیانه هنگام جنگ جهانی دوم در ارتباط با نفوذ و سلطه انگلستان بر ایران اجمالاً عبارت است از:

تمامی نیروی دریایی انگلستان در اقیانوس هند و خلیج فارس و تمامی کشتیهای تجارتی انگلستان در قسمت جنوبی کانال سوئز به طور کامل متکی به نفت ایران بود.

امکانات تأسیسات بندری ایران نیز همچون تأسیسات راه آهن و راههای شوسه تا سرحد نابودی به خدمت ماشین جنگی متفقین از جمله انگلستان درآمد و چون در پایان جنگ دولتهای امریکا و انگلستان بسیاری از تجهیزات بندری را پیاده نموده از کشور خارج کردند از بنادر مزبور جز تأسیسات اسقاط و فرسوده چیزی نماند که در بسیاری از موارد این تأسیسات اصولاً دیگر قابل استفاده نبود.

مقامات دولتی و نظامی انگلستان کارخانه هواپیماسازی را به عنوان پایگاهی برای هواپیماهای نیروی هوایی خود در نظر گرفته بودند که در صورت لزوم به عنوان مرکز سوخت گیری، تعمیر و انبار قطعات یدکی هواپیماهای جنگی انگلستان استفاده می شد.

همچنین کارخانه مونتاژ هواپیما تبدیل به مرکز جاسوسی انگلستان در میان نیروهای نظامی ایران شده بود و به سبب امکان تماس دائمی بین متخصصین ایرانی و انگلیسی، مناسب ترین محل جهت برقراری رابطه بین جاسوسان انگلیسی و مزدوران ایرانی آنها بود.

اقدام متهورانه ایران، (ملی شدن صنعت نفت) بعد از قطع روابط دیپلماسی با انگلستان، که خود منشأ تحولات بسیاری در جهان شد، در حقیقت پایه های قدرت ۱۵۰ ساله امپراتوری این استعمارگر را در خاورمیانه لرزاند.

منابع

فارسی

مسعود انصاری، ابوالحسن، تاریخ زندگانی من و ایران و جهان، ج دوم، تهران، ۱۳۵۰.

مختاری، حبیب الله، تاریخ بیداری ایران، تهران، ۲۷-۱۳۲۶.

لاتین

(Fisher, Louis: The Soviet in World affairs. a. a. o, s۴۳۰ (Anm. ۵

.(f.o. ۳۷۱: Persia, ۲۴۵۸۳, e ۲۰۵۸/G,۲۷.۵.۴۰. a. a. o. (Abn. ۳۰

.Foreign office documents, f.o: Persia ۲۴۵۸۳, e ۲۰۵۸/G.۲۷. may ۱۹۴۰ -

- (F.o.۳۷۱: Persia, ۲۴۵۷۱, E۲۰۳۲, ۲۲ may ۱۹۴۰. (foreign office. London

- Vol. f.o.۳۷۱: Soviet union: ۲۴۸۴۹: Soviet threat to the middle East. N ۱۰۶۸/G.۲۶.Janary .۱۹۴۰

ص: ۳۹۲

- ۱.Anm) .۱۸۷ .T.V.Vail Mother: a. a. o, s)

- F.o. ۳۷۱: Persia ۲۷۱۷۶: E ۱۵۰/۱۱۲/۳۴: From foreign office. Minutes (Mr. Baxter). ۹th January ۱۹۴۱. Secret.

- f. o ۳۷۱: Persia: situation in Persia ۲۷۱۷۹: e ۴۵۲۲/۱۱۲/۳۴: mr, chadwck (dominions office) to mr. cacia, ۷th August ۱۹۴۱. secret.

- ۱۹۴۱ ,f. o ۳۷۱: Persia: situation in Persia ۲۷۱۵۰: E۳۵۵۶. foreign office Minutes, ۴th july.

- Vgl. F. O. ۳۷۱: Persia ۲۷۱۷۹: E ۷۸۹۸: sir Bullard to foreign office Teheran ۲۷th November ۱۹۴۱, No. ۱۲۱۵. secret.

- ۵ .Turyn, iwan karl: Englisches Gold aus iranischem ۰۱. wien ۱۹۴۱, s.

- ۳۶ .Vgl, Elwell-sutton: Persia oil: A study in power politics. London ۱۹۵۵. s.

- Lenczowsk I, G: RSSia and the west in tran ۱۹۱۸-۱۹۴۸, Astory in Big power rivalry. N.Y. ۱۹۴۹. S. ۱۹۵.

- ۶۱ .Amm) ۰ .Vgl. Foreign relations of the united states. Vol. iv. ۱۹۴۲. s. ۱۸۴. a. a)

- ۵۷ .Anm) .۶۲۷ .Bleiber, fritz; a.a.۰., s).

- ۶۱ .Anm) .۱۴۹ .Foreign relations of the united states, a.a.۰. s).

پی نوشت ها:

۱. ۵ .Anm) ۴۳۰ Fisher, Louis: The soviet in world affairs. a. a. ۰, s).

۲ مسعود انصاری، ابوالحسن، تاریخ زندگانی من و ایران و جهان، ص ۶۷.

۳ همان، ص ۶۶.

۴ همان، ص ۳۷۵.

۵. Abn. ۳۰ (f.۰.۳۷۱: Persia, ۲۴۵۸۳, e ۲۰۵۸/G, ۲۷. ۵. ۴۰. a. a. ۰.).

۶. Foreign office documents, f. o: Persia ۲۴۵۸۳, e ۲۰۵۸/G. ۲۷. may ۱۹۴۰.

۷. تاریخ زندگانی من و ایران و جهان، ص ۷۱.

۸. foreign office. London (F. ۰. ۳۷۱: Persia, ۲۴۵۷۱, E ۲۰۳۲, ۲۲ may ۱۹۴۰.).

۹. Ebd.

۱۰. Vol. f. ۰. ۳۷۱: soviet union: ۲۴۸۴۹: soviet threat to the middle East. N۱۰۶۸/G. ۲۶. Janary ۱۹۴۰.

۱۱. Anm. ۱ (T. V. Vail Mother: a. a. o, s. ۱۸۷.).

۱۲. F.o. ۳۷۱: Persia ۲۷۱۷۶: E ۱۵۰/۱۱۲/۳۴: from foreign office. Minutes (Mr. Baxter). ۹th January ۱۹۴۱. secret.

۱۳. F.o. ۳۷۱: Persia: situation in Persia ۲۷۱۵۰: E ۳۶۵۹, foreign office minutes, ۹th july ۱۹۴۱.

۱۴. F.o. ۳۷۱: Persia ۲۷۱۷۹: e ۴۵۲۲/۱۱۲/۳۴:mr, chadwck (dominions office) to mr. cacia, ۷th August ۱۹۴۱. secret.

ص: ۳۹۳

۱۵. Turyn, iwan karl: Englisches Gold aus iranischem o۱. wien ۱۹۴۱, s. ۵.

۱۶. Vgl, Elwell-sutton: Persian oil: A study in power politics. London ۱۹۵۵. s. ۳۶.

۱۷. Lenczowsk I, G.: RSSia and the west in Iran ۱۹۱۸-۱۹۴۸, Astory in Big power rivalry. N.Y. ۱۹۴۹. S. ۱۹۵.Vgl. Foreign relations of the united states. Vol. iv. ۱۹۴۲. s. ۱۸۴. a. a. o. (Anm. ۶۱)).

۱۸. مختاری، حبیب الله، تاریخ بیداری ایران، ص ۷۵۶.

۱۹. Bleiber, fritz: a.a.o., s. ۶۲۷. (Anm. ۵۷).

۲۰. Foreign relations of the united states, a.a.۰. s. ۱۴۹. (Anm. ۶۱).

## ایجاد اختلافات مذهبی و تداوم سلطه پنهان انگلیس در ایران

ص: ۳۹۵

مجتبی عطارزاده

مقدمه و طرح موضوع

ایران به لحاظ موقعیت استراتژیک خاص ناشی از هم جواری با امپراتوری روسیه، همواره چونان سپر بلایی در برابر دست اندازی به سرزمین هند، در رویکرد سیاسی انگلستان از اهمیت سرشاری برخوردار بود. از این رو، حضور و نفوذ در دربار قاجار می توانست در ایفای نقش مورد انتظار از ایران مؤثر واقع گردد. از این رو برای اداره مستعمرات خود به نیروهای محلی نیاز داشتند.

انگلستان بار دیگر سیاست معروف «تفرقه بینداز و حکومت کن» را که همواره آزموده بود و کارآمدی اش در عرصه تأمین منافع آن کشور به اثبات رسیده بود، به کار گرفت. ایجاد اختلاف مذهبی و در نتیجه دامن زدن به تفرقه مذهبی پیش تر در عثمانی آزمایش شده و انگلستان را برای سلطه بر آن کشور، قرین توفیق ساخته بود. البته در این کاربرد دوباره، انگلستان با استفاده از اثر روانی ناشی از احساس اقلیت بودن بر استحکام کارکرد، سیاست بهره گیری از اقلیتهای مذهبی را به منظور دستیابی به هدف موردنظر در دستور کار قرار داد و با عنایت به خدماتش در ایجاد کشور مستقل یهود، نخست جبران تلاشهای مذکور را از رهگذر فعالیت اقلیت یهودی ساکن در ایران به انتظار نشست. دشمنی یهودیان با مسلمانان به دلیل پیشینه تاریخی اعتقادی، قابلیت لازم برای ورود آنان به عرصه بازی و تأمین اهداف سیاسی موردنظر انگلستان را با خود داشت.

اتکای انگلستان به یهود به منظور کارگزاری سیاست نفوذ خود در ایران، حساسیت علمای مذهبی ایران را به دنبال آورد و در نتیجه انگلیسیها بر آن شدند تا از رهگذر فرقه ای در چارچوب باورهای اسلامی، نیل به مقصود خود را با آرامش بیشتری دنبال

کنند. اینجا هم باز این گمشده را یهودیان به انگلیسیها نمایاندند. یکی از مظاهر دشمن دیرین یهودیان نسبت به مسلمانان این بود که از هر نیروی ضداسلامی حمایت می کردند. پیگیری این نقشه پس از پایان جنگ اول جهانی آغاز شد. پس از سقوط و تجزیه امپراتوری عثمانی، فلسطین تحت قیمومت بریتانیا قرار گرفت تا چرچیل (وزیر مستعمرات انگلیس که خود را «یک صهیونیست ریشه دار» می خواند) به عنوان کمک به ایجاد «کانون ملی یهود» در فلسطین، مقدمات تأسیس دولت اسرائیل را فراهم سازد. آن گاه که شورای عالی متفقین، قیمومیت فلسطین را به دولت بریتانیا واگذارد، در ۳۰ ژوئن ۱۹۲۰ سرهربرت ساموئل به عنوان نخستین کمیسر عالی فلسطین در این سرزمین مستقر شد. ساموئل از اندیشمندان و فعالان برجسته و نامدار صهیونیسم و از خانواده معروف ساموئل مونتاگ بود. در دوران قیمومیت، تشکیلات بهائیت در فلسطین از تسهیلات و امتیازات ویژه ای برخوردار گشت. در دوران پنج ساله حکومت مقتدرانه «شاه ساموئل» در فلسطین (نامی که چرچیل بر او نهاده بود) دوستی و همکاری نزدیکی میان او و عباس افندی (پشتوانه فرقه بهاییت) برقرار بود؛ و در اوایل حکومت ساموئل در فلسطین، دربار بریتانیا عنوان «شهسوار طریقت امپراتوری بریتانیا» را به عباس افندی اعطا کرد. اعطای این نشان به پاس قدردانی از خدمات و کارکردهای اطلاعاتی جدی بهاییان به سود دولت بریتانیا در دوران جنگ بود. به نوشته شوقی افندی: در آن دوران، «شعبه ای به نام موقوفات بهایی در فلسطین دایر گشت» و «هر چیزی که به نام مقام متبرکه بهایی از اطراف عالم به اراضی مقدسه می رسید، از پرداخت عوارض و حقوق گمرکی معاف بود و همچنین موقوفات بهایی از پرداخت مالیات معاف بودند...» پیداست که استعمار «سوداگر و فزونخواه» بریتانیا این امتیازات را رایگان در اختیار بهاییت قرار نمی دهد.

اندکی بعد، کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ رضاخان میرپنج و سیدضیاءالدین طباطبایی با حمایت مستقیم انگلستان در ایران رخ داد و بستری برای فعالیت ستون پنجم استعمار انگلیس با هدف هدم اسلام و برداشتن این مانع از سر راه منافع آن کشور بیش از پیش فراهم و مهیا گشت. تاریخ معاصر ایران در زمینه تشکیل بهاییت حاکی از آن است که تعداد زیادی از جدیدالاسلامهای یهودی در همان اوایل کار بابیت و بهاییت به این فرقه پیوستند و به تقویت بدنه اجتماعی این گروه پرداختند. این امر حاکی از دو نکته است: اول اینکه بابیت در میان مردم چندانجایی نیافته بود و عوام الناس به آن گرایش چندانی پیدا نکرده بودند. چه در غیر این صورت نیازی به سیاهی لشکر و تهیه طرفداران دروغینی از میان یهودیان نبود و همین امر که عده ای کثیر از یهودیان گروه گروه اسلام می آورند و بعد هم ادعای طرفداری از باب را می کنند و از میان این همه فرق اسلامی

به این فرقه ضاله غیراسلامی معتقد می شوند، حاکی از آن است که بابیت در ایجاد بدنه اجتماعی موردنیاز خود ناتوان بوده است.

نکته دوم اینکه باب کاملاً مورد حمایت و دست پرورده کانونهای زرسالار یهودی صهیونیست بوده است، چرا که آنان با نگرانی از نبود طرفداران مردمی برای باب به یک سری از نیروهای تحت امر خود در میان جامعه یهود ایران دستور تغییر دروغین آیین خود را داده اند که این یهودیان به دروغ اظهار اسلام، سپس اظهار بهاییت و پذیرش دعوی بابی گری کنند. اگر بابی گری و ادعای علی محمد شیرازی دست ساخته استعمارگران و یهودیان نبود، هرگز در مراحل اولیه این ادعا، چنین از آن حمایت نمی شد و یهودیان با تغییر ظاهری دین خود به حمایت از آن نمی شتافتند به نحوی که به اعتقاد برخی تاریخ دانان «گرویدن وسیع یهودیان به بهایی گری سبب افزایش کمی و کیفی این فرقه و گسترش جدی آن در ایران شد.»

پس از تکوین و تقویت ساختار بهاییت در ایران، نوبت به اجرای مرحله دوم نقشه نفوذ مؤثر رسید که دستیابی به مقامات عالی اجرایی کشور بود و تحقق آن، دغدغه فکری انگلستان از تأمین منافع خود را در ایران برای همیشه راحت می کرد تا آنجا که به اذعان «سرآنتونی پارسونز» آخرین سفیر انگلستان در ایران قبل از انقلاب، ایران دوران پهلوی برای انگلستان به صورت یک متحد با ارزش و هم یک بازار وسیع و پرمنفعت درآمد.

بهره وری از مذهب در فرآیند استعمار

اغلب جنبشهای اجتماعی معاصر ایران، به نوعی از دین بهره گرفته اند، اما این واقعیت که برای ایجاد تغییرات سیاسی در این سرزمین، می توان از علایق مذهبی مردم آن بهره برد، حکم شمشیر دو لبه را دارد زیرا هم می تواند از جانب اصلاح گران و در جهت بهبود اوضاع به کار گرفته شود و هم می توانـد به عنوان برگ برنده در اختیار استعمارگران قرار گیرد تا با شناختی که از تاریخ و علایق مذهبی مردم کشور ما دارند، به اهداف خود نزدیک شوند. در مورد اخیر از مذهب برای جذب مردم استفاده می شد و استعمارگران هدف خود را با نام دین پیش می برند.

استعمارگران از بدعت گذاری در دین ملت ایران و ایجاد انشعاب مذهبی میان آنها چه نفعی می برند؟ به عبارت دیگر، وحدت دینی مردم چه مانعی در مقابل استعمارگران به وجود می آورد؟

پاسخ به این سئوالها را باید در مقطعی از تاریخ جست وجو کنیم که به «عصر امتیازات» معروف است. دوره ای که ظهور سرمایه داری در غرب موجب شد کشورهای

صنعتی هر کدام به میزان توانایی خود، برای به دست آوردن مواد اولیه و بازار مصرف، به آسیا و افریقا چنگ اندازی کنند و این درست مقارن با دوره زمامداری شاهان بی کفایت قاجار بود. بزودی کشور ما صحنه رقابتهای استعماری سه کشور فرانسه، انگلستان و روسیه گردید و هر یک از آنها طی معاهدات و قراردادهای سیاسی یا اقتصادی، گوشه ای از خاکش را تصاحب کردند، یا ثروتی را به غارت بردند.

پذیرش معاهدات ننگینی چون پاریس، گلستان و ترکمانچای و واگذاری امتیازات گزافی چون تأسیس بانک شاهی، کشتیرانی بر کارون، رویتر و اکتشاف معادن ایران به انگلستان؛ تأسیس بانک استقراضی، ماهیگیری در دریای خزر، احداث خط تلفن، احداث خط راه شوسه و سرانجام اجازه تأسیس بریگاد مستقل قزاق که در حقیقت تسلط بر نیروی نظامی کشور بود ، نشان از ذلت دولت ایران در برابر استعمارگران بود و توان مقاومت در مقابل زیاده خواهی آنان را نداشت. اما به رغم دریوزگی دولت، شواهد محکمی مبنی براستقامت ملت و مقابله با این دزدیهای آشکار وجود دارد. نمونه های بارز این تقابل، فتوای جهاد توسط علما و بسیج مردم در جنگهای ایران و روس و پیروزیهای شگفت حاصل از آن، مقاومت نهضت تنگستان علیه نیروهای نظامی انگلیس و سرانجام نهضت تنباکو به رهبری علما و با حمایت مردم در مقابل واگذاری امتیاز رویتر است.

بنابراین، با آنکه استعمارگران با اعطای وامهای کلان، دولتیان ایران را خریده بودند یا از بی کفایتی رجال آن بهره می گرفتند، در مقابل ملت پابرهنه، اما متحد ایران، هیچ توفیقی به دست نیاورده بودند. ملتی که به زور اسلحه تسلیم نمی شد، با اتکای به دین و آیین، با دست خالی، در مقابل بیگانگان می جنگید. نقش عظیم روحانیت، بویژه علمای شیعه، در ایجاد وحدت و پیشبرد اهداف مردم، چیزی نبود که از نگاه تیزبین استعمارگران به دور مانده باشد. آنان می دیدند که صدور فتوا از جانب یک روحانی سالخورده، می تواند چه موج عظیمی میان مردم ایجاد کند و قوی ترین سدها را بشکند. وحدت دینی و همبستگی مردم با اتکا به علمای مذهبی، تنها مانع برای نفوذ هر چه بیشتر استعمارگران در ایران بود، مانعی که می بایست پیش از سرایت به سایر مستعمرات، چاره ای برای آن اندیشید.

استفاده از رویکردهای به ظاهر مذهبی نظیر صهیونیزم ریشه گرفته از میان یهودیان که اهداف آنان در جهت تأمین منافع قدرتهای استعماری بود و یا حمایت از بدعتهای مذهبی نظیر بهاییت که با حمله به اصول عقاید توده ها که منشأ تحریک علیه منافع استعمار بود و ایجاد تردید و تزلزل در آنها، می توانست در جهت سست نمودن این بنیان قوی و استوار مؤثر واقع گردد.

بهره گیری از یهود؛ نخستین تجربه نفوذ سیاسی

سابقه تلاش انگلستان به منظور تثبیت پایه های حضور غیرمستقیم خود در عرصه سیاسی اقتصادی ایران به عنوان ضرورتی برای نفوذ خزنده به لایه های قدرت، به سالها قبل بازمی گردد. در این راه سیاستگزاران انگلیسی با بهره برداری کامل از خوی توسعه طلبانه یهودیان، از آنان به مثابه ابزار دستیابی به این هدف مهم استفاده کامل بردند. سازمان «آلیانس اسرائیلیت اونیورسال» یا «اتحادیه جهانی یهود» از جمله نخستین سازمانهای یهودی با اندیشه صهیونی بود که در سال ۱۸۶۱م/۱۲۴۰ش در فرانسه تأسیس و فعالیت خود را آغاز کرد.

آلیانس به موازات تلاش در مسیر اجرای طرح استقرار یهود در فلسطین می کوشید تا با تأسیس شعبه هایی در بعضی کشورهای جهان از جمله ممالک آسیایی و عربی، حضور خود در عرصه جهانی را گسترش دهد.

به این منظور، سفرهای شاهان ایران به اروپا فرصت مناسبی برای جلب اعتماد آنان به شمار می رفت. از این رو ناصرالدین شاه در یکی از سفرهای خود به اروپا و البته انگلستان، در سال ۱۸۸۸م/۱۲۶۷ش، در زمان ملکه ویکتوریا و ولیعهد او، ادوارد، عمدتاً میهمان دوستان یهودی ملکه انگلیس و ولیعهد او گردید. به طوری که نوشته اند: در این سفر بار اصلی پذیرایی از پادشاه ایران به دوش آلفرد فردیناند روچیلد [یهودی] بود، به نوشته آلفری، اکنون، سرآلبرت ساسون [یهودی] که پیر و سالخورده بود خود حکمران یک امپراتوری شرقی محسوب می شد. او در کنار ادوارد [ولیعهد وقت و پادشاه بعدی با عنوان ادوارد هفتم] در انتظار شاه ایران نشست.

شاه در لندن برای شام میهمان روزبری ها (کنت و کنتس/ حنا روچیلد) بود و فردای آن روز آلبرت [ساسون یهودی]او را به نهار [ناهار] دعوت کرد. آلفری معتقد است توجه آلبرت ساسون به شاه ایران یک مسئله اخلاقی نبود. در این سفر دو نفر از رهبران سرشناس جامعه یهود انگلستان که از پیشگامان حرکت صهیونیستی به شمار می آمدند با ناصرالدین شاه ملاقات و گفت وگو کردند. این دو، بارون ادموند روچیلد و موسی مونته فیوری بودند.

بارون ادموند روچیلد (۱۹۳۴۱۸۴۵) کوچک ترین پسر جیمز روچیلد، همان کسی است که نام وی با استقرار یهودیان در فلسطین و تأسیس دولت اسرائیل پیوندی ناگسستنی دارد و بر اساس برخی اسناد، ادموند روچیلد هفتاد میلیون فرانک در راه انتقال و اسکان یهودیان در فلسطین سرمایه گذاری کرد.

موسی (موزز) مونته فیوری از دیگر پیشگامان بزرگ صهیونیسم انگلو یهودی است که قبل از برگزاری کنگره بال در مسیر پیشبرد آرمان صهیونیسم تلاش بی وقفه

داشت.

نبایـد از یـاد برد که ارتبـاط محافـل مرموز یهود اروپا با ناصـرالدین شاه قاجار و دربار او مسـبوق به سابقه است. حضور و نفوذ گسترده و همه جـانبه یهودیـانی چون حکیم یحزقل (حق نظر) و یاکوب ادوارد پولاک با عنوان طبیب در دربار ایران تنها یک نمونه آشکار آن است. حکیم یحزقـل که پیش از این طـبیب مخصوص محمـدشاه بود بـا نفوذ مرموزی که بر مهـدعلیا، مـادر ناصـرالدین شاه داشت می توانست منشأ بسـیاری از رویـدادهای حساس باشد. همان گونه که ادوارد یاکوب پولاک یهودی از سال ۱۸۵۵ تا ۱۸۶۰م/۱۲۳۴ تا ۱۲۳۹ش، به عنوان طبیب مخصوص ناصـرالدین شاه از چنین موقعیت و نفوذ و تأثیری برخوردار بود. به اعتراف نویسـنده تاریـخ یهود ایران، یـاکوب وسـیله ای برای اطلاـع یهودیان خارجی، بویژه انگلسـتان از وضع یهودیان ایران گردید.

به هر روی، سـفر اول ناصـرالدین شـاه قاجـار به اروپا، زمینه ساز تأسـیس شـعبه های آلیانس در ایران شـد و سـفر دوم او ایجاد مـدارس آلیانس را به دنبال داشت. به این ترتیب، حدود ۳۸ سال بعد از تأسـیس آلیانس در فرانسه، در سال ۱۸۹۸م/۱۲۷۷ش، مدارس وابسته به آن در ایران ایجاد و شروع به فعالیت کرد.

تا گشایش نخستین مـدرسه آ لیانس در تهران، با یاری انگلیسـیها چنـد آموزگار پروتسـتان، تبلیغ و تـدریس فرزنـدان جماعت یهود ایرانی را عهـده دار بودنـد. یکی از آنـان میرزابابا نامی بود که یک سال پس از گفت وگوهای پاریس و کسب اجازه از ناصرالدین شاه، مدرسه کوچکش را در ۱۸۷۵م (۱۲۹۱ق/۱۲۵۴ش)، گشود.

درباره فعالیت به اصـطلاح آموزشـی و فرهنگی آموزشگاههای آلیانس، بویژه در ایران، دو نکته حائز اهمیت وجود دارد. نکته اول آنکه، مدارس و مؤسـسات مزبور، مرموزانه و تقریباً نیمه آشـکار، کودکان و نوجوانان غیریهودی، از جمله مسلمانان را نیز جـذب و تحت آمـوزش قرار می دادنـد. این موضـوع در برخی نقـاط ایران عکس العمـل مردم مسـلمان، بویژه عالمـان دین را برانگیخت. طوری که در بعضـی بلاـد ایران عالمان بزرگ و سرشـناس، ورود و حضور کودکان و نوجوانان مسـلمان را به این آموزشگاهها منع و تحریم کردند.

در سال ۱۹۰۰م مدرسه آلیانس در اصفهان افتتاح شد و چند سال بعد در سال ۱۹۷۰م سیّدی [... از عالمان مسلمان] از عده ای از بزرگان یهود تعهـد گرفت [...] اطفال مسـلمان حق ندارند در مدارس یهود (آلیانس) حضور یابند. این دسـتورات هم در اثر دخالت وزیرمختار ایران عقیم ماند.

بسـیار شـگفت آور و سئوال برانگیز اینکه بعدها، کسانی که وارد دستگاهها و مراکز قدرت در عرصه سیاست و فرهنگ کشور می شدند، از فارغ التحصیلان آلیانس بودند.

کوهنکا رئیس آموزشگاههای آلیانس در ایران در این باره گفته بود: خوش وقت است وقتی ملاحظه می کند اکثر دانشمندان، نویسندگان و رجال سیاسی و نظامی این کشور از تحصیل کردگان مدارس آلیانس می باشند. و باز هم مزید افتخار است که همین تربیت یافتگان مدارس ایران امروز از بهترین دوستان این مؤسسه می باشند. در این راه پرافتخار، آلیانس اسرائیلیت دوستانی هم دارد که با کمکهای مادی و معنوی خود تسهیلات لازم در راه پیشرفت مقاصد فرهنگی او را فراهم می سازند. در یکی از منابع یهودی با اشاره به حضور دانش آموزان مسلمان در مدارس آلیانس، آمده است که در برخی مناطق کشور، تعداد دانش آموزان مسلمان حتی از یهودیها بیشتر بوده است: «به مثل در مدرسه همدان از ۶۵۴ شاگرد تنها ۱۷۳ نفر یهودی بودند.» منابع یهودی مدعی جذب کودکان مسلمان در مدارس آلیانس برای ایجاد هم گرایی فکری و فرهنگی بین یهودیان و مسلمانان هستند: سیاست آلیانس اسرائیلی از آغاز این بود که در حدود ۲۰ درصد دانش آموزان مسلمان را به منظور نزدیکی دو جامعه، ایجاد ارتباط و انواع اهداف مثبت دیگر در خود جای دهد. نکته قابل توجه دیگر در مدارس آلیانس در ایران، بی توجهی به زبان، ادبیات، تاریخ و فرهنگ ایران، در برنامه های آموزشی بود: بنابر گزارشهای مفتش وزارت معارف، در مدرسه آلیانس یهود چندان توجهی به زبان فارسی و تاریخ و فرهنگ ایران نداشتند. برنامه های مدارس دولتی و آیین نامه وزارت معارف را پشت گوش می انداختند و وا می نهادند. در بخش متوسطه، تدریس ادبیات فارسی، بویژه اشعار و قطعات برگزیده که در سایر مدارس اجباری بودند، در اینجا «خوانده» نمی شدند و به طور کلی فارسی این کلاسها با پروگرام وزارت معارف هماهنگ نبود. نیز در سال یکم متوسطه حساب تدریس نمی شد. فارسی شاگردان مدرسه «ضعیف» بود. نمایندگان و مأموران آلیانس مرکزی پیوسته به ایران سرکشی و چگونگی فعالیت مدارس وابسته را از نزدیک تحت کنترل و مراقبت و هدایت داشتند. آموزشگاه ها و مؤسسات وابسته به آلیانس تا سال ۱۳۵۷ش، در ایران فعالیت می کردند و تحت راهبری و اداره مرکزیت فرانسوی آن، به مدت هشتاد سال، اهداف و برنامه های این کانون جهانی صهیونی مستقر در پاریس را در ایران پیاده می کردند.

به گواهی اسناد تاریخی موجود، پس از جنگ جهانی اول و صدور اعلامیه معروف «بالفور» وزیر امور خارجه وقت بریتانیا، در سال ۱۹۱۷م/۱۲۹۶ش، زمزمه های صهیونیستی در جامعه یهود ایران آشکار و هویدا شد.

اعلامیه بالفور که کاملاً مطابق با آرمان صهیونیسم تدوین و تنظیم شده بود، موجی از حرکت در جوامع مختلف یهودی، از جمله در میان جمعی از یهود ایران به وجود آورد.

در اعلامیه موافقت انگلستان با ایجاد «کانون ملی یهود» در فلسطین خطاب به

روچیلد تصریح شده است: «وزارت امور خارجه ۲ نوامبر ۱۹۱۷ لرد روچیلد عزیز مشعوفم به نمایندگی از سوی دولت اعلی حضرت، اعلامیه حمایت از آمال صهیونیستی یهود را که به کابینه تسلیم شده و مورد تصویب قرار گرفته به شما ابلاغ کنم: دولت اعلی حضرت تأسیس یک موطن ملی برای قوم یهود را در فلسطین با دیده مساعد می نگرد و همه تلاشهای خود را برای تسهیل تحقق این هدف به کار خواهد گرفت. [...] سپاسگزار خواهم شد چنانچه این اعلامیه را به اطلاع فدراسیون صهیونیست برسانید. ارادتمند شما آرتور جیمز بالفور.»

این اعلامیه برای جوامع یهودی جهان بیش از پیش آشکار ساخت که حرکت صهیونیستی کاملاً- تحت حمایت و پشتیبانی قدرتهای جهانی است.

نخستین واکنش صهیونیستی که شکل سازمانی در تهران و سپس در سایر شهرستانهای ایران به خود گرفت، با اعلامیه بالفور بستگی دارد. اکثر اعضای اصلی تشکیلات صهیونیسم ایران، از ابتدا، همان شاگردان و دانش آموختگان و پرورش یافتگان آموزشگاههای آلیانس بودند. بنابراین، نه تنها آلیانس نقش پایه ای در ایجاد و تأسیس و پیدایی تشکیلات صهیونیسم ایران داشتند، بلکه سران و سردمداران آلیانس نیز در همکاری و پشتیبانی تشکیل صهیونیسم ایران نقش اساسی داشتند.

فعالیت آزادانه مؤسسات صهیونیستی آلیانس و نیز انجمن صهیونیسم و انتشار رسمی و علنی نشریه صهیونی هگئولا، همه، نشانگر آزادی عمل صهیونیستها در ایران و آگاهی و توافق کامل سران حکومتها و دولتهای وقت ایران، در این باره است: در دوره احمدشاه، تقریباً تمام رجال سیاسی ایران، از جمله سردارسپه، رضا پهلوی، از فعالیتهای صهیونیستی در ایران باخبر بودند و حتی در پاره ای از جشنهای صهیونیستی شرکت می جستند. جز در مورد مهاجرت، وزارتخانه های ایران آن دوره سد راه فعالیتهای صهیونیستی نمی شدند. [...]

رضاشاه در چند مورد دستور داد که تبلیغات ضدصهیونیستی مجامع اسلامی علیه مهاجرت یهودیان ایران در جراید ایران چاپ و منتشر نشود.

به قدرت رسیدن رضاخان زمینه ها و شرایط حضور و نفوذ صهیونیستها را در ایران بیش از پیش تسهیل کرد. اما پس از آن، این تشکیلات جهانی صهیونیسم بود که موجب روی کار آمدن رضاخان در ایران شده بود.

امپراتوری جهانی صهیونیسم تحت رهبری خاندان روچیلد در صعود رضاشاه نقش اصلی و اساسی به عهده داشت.

استراتژی صبورانه روچیلدها به منظور تأسیس «تمدن بزرگ یهود» در خاورمیانه از نیمه قرن نوزدهم آغاز شد و در انطباق با سیاستهای استعمار و امپریالیسم غرب به

سوی هـدف خود گامهایی خاموش و سـنجیده برداشت. به اعتقاد ما، ایران در استراتژی روچیلدها جایگاه اساسـی داشت و لذا می توانیم صـعود سلطنت رضاخـان را گـامی از سوی صـهیونیسم به منظور تـأمین شـرایط لازم برای تأسـیس «تمـدن یهود» در خاورمیانه ارزیابی کنیم. این گام توسط اردشـیر ریپورتر، سـرجاسوس انگلیس در ایران به فرجام رسـید و رژیمی ضداسلامی و لائیک اسـتقرار یافت که وظیفه داشت با سـرکوب فرهنگ اسـلامی مردم ایران، این نیروی عظیم را در منطقه خاورمیانه منزوی سازد. هم زمان در خاورمیانه عربی نیز رژیمهای پوشالی و خلق الساعه تأسـیس گردید. بر این اساس که کانونهای صهیونیستی داخل ایران همه ساله به مناسبت کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ مراسم جشن و یادبود برگزار می کردند و این حادثه را گرامی می داشـتند. منـدرجات نشـریات یهودیـان ایران در دوره پهلوی سـندی گویـا در این بـاره است. منابع یهودی و صـهیونیستی نیز از دوران مزبـور به عنـوان «عصـر طلا-یی یهـود» یـاد کرده انـد. در برابر، رضاشـاه نیز به یهودیـان اعتمـاد تـام و کامـل داشت و به یهودیـان جهـان بویژه آلمـان احترام می گـذاشت. یکی از بهترین دلایـل این ادعـا همین که پزشـک مخصوص رضاشاه «دکتر کورت اریش نومان» که نخست در برلین طبابت می کرد و بعدها به ایران مهاجرت کرد یک آلمانی یهودی تبار بود.

بـدین سان علی رغم فرهنگ اسـلامی مردم ایران ترویج فرهنگ ماقبل اسـلامی در دسـتور کار قرار گرفت و چنین القا شد که گویـا بین آیین کهن ایرانیان و دین یهود وجوه اشتراک فراوان بوده است و همان گونه که کورش منجی «قوم سـتمدیده یهود» بود، ایران کنونی نیز باید حامی و نجات بخش قوم آواره یهود باشد! روشن است که این تبلیغات هدفی جز جدایی مردم ایران از مردم مسـلمان منطقه و ایجاد هم دردی با مهاجرین یهودی در فلسـطین و یا حداقل بی تفاوتی، را پی نمی گرفت. این مشـی تبلیغاتی نقش پس پرده روچیلدهای انگلسـتان را در هدایت عوامل ایرانی اینتلیجنس سرویس نشان می دهد. توجه داشته باشیم که برخی عوامل ایرانی بریتانیا چون قوام الملک شیرازی و ذکاءالملک فروغی، طبق روایت مشهور، یهودی الاصل بوده اند.

بهاییت؛ نماد استراتژی نفوذ مذهبی معطوف به سلطه

رویـداد جنگ اول جهانی و پیامـدهای آن بویژه سـقوط اقتصادی اروپاییان، طبعاً سـقوط سیاسـی و حتی فرهنگی آنها را نیز به دنبال داشت. از این رو قدرت آنها در مسـتعمرات نیز رو به افول نهاد. با پایان یافتن جنگ در ۱۹۱۹ همان آغاز سال ۱۹۱۹ که جنگ پایان گرفت، در هنـد و در شـمال افریقا (مصـر) نهضـتهای اسـتقلال طلبانه آغاز شـد. در نتیجه این تحولات، دولتمردان انگلیسی دریافتند که بریتانیا تعهداتی بیش از

اندازه به گردن گرفته و ایجاد پاره ای تغییرات در روابط خارجی آن دولت ضروری است. از این رو انگلستان به فکر استفاده از ابزارهای موجود برای نفوذ در مناطق تحت سلطه افتاد و در منطقه خاورمیانه هیچ ابزاری را کارآمدتر از مذهب نیافت. سیاستمداران و دولتمردان انگلیسی کینه ای آشتی ناپذیر با اسلام و مسلمانان داشتند و آنها را سد راه تسلط خود بر ملل و سرزمینهای مشرق زمین می دانستند. از همین رو نایب السلطنه و فرمانروای هندوستان اعلام کرد که غازی حیدرالدین پادشاه «صوبه اود» و فرمانفرمای «لکنهو» تمام مایملك و دارایی خود را وقف مراکز دینی شیعیان جهان کرده است تا درآمد حاصله از آن در هر سال صرف امور معیشتی و تحصیل علوم دینی طلاب شیعه مذهب شود.

از همین زمان شعبه ویژه امور دینی و اوقاف در کنسولگریهای انگلیس درشهرهای ایران، بویژه شهرهای مذهبی مشهد و قم و شیراز و نیز در شهرهای عراق و بین النهرین مانند شهرهای کربلا و نجف و سامره آغاز به کار کرد. در این شعبه های نوبنیاد که زیرنظر سفارت بریتانیای کبیر در تهران اداره می شد، چندین کارشناس امور دینی و مسلط به زبانهای فارسی و عربی عضو وزارت مستعمرات انگلستان مشغول به کار گردیدند. دیپلماتهایی که در این شعبه ها فعالیت می کردند، ظاهراً صاحب عنوان «دبیر» بودند. اینان اطلاعاتی فراوان درباره ادیان و مذاهب داشتند و در هر شهر، عوامل و جاسوسان مخصوصی با این «دبیران ادیان» در ارتباط بودند و با بودجه مخصوصی که دولت انگلستان به نام «موقوفه صوبه اود» در اختیار آنان گذاشته بود، در فعالیتهای مذهبی و اسلامی مردم اخلال می کردند. سرآرتور هاردینگ، دیپلمات معروف و سفیر وقت دولت انگلستان در ایران، این بودجه را به اهرمی قدرتمند تشبیه می نماید و می نویسد: «اختیار تقسیم وجوه موقوفه صوبه اود، در دستهای من مانند اهرمی بود که با آن می توانستم همه چیز را در ایران و در بین النهرین بلند کنم و هر مشکلی را حل و تصفیه نمایم...» انگلیسیها که از همان ابتدای ورود به ایران در زمان صفویه، شیعه را سد راه وصول به اهداف استعمارگرایانه خود یافته بودند، در اندیشه تضعیف باورهای اسلامی و اعتقادات ضدسلطه بیگانه مردم شیعه مذهب ایران بودند و با هدف تضعیف قدرت نظامی و اقتصادی شیعیان، همواره سلاطین عثمانی را به جنگ با ایران و درگیری و نبرد خونین با پادشاهان شیعه مذهب صفوی تشویق می کردند. بر این اساس یکی از محورهای عمده تلاشهای کارگزاران استعماری و مأموران و دبیرهای شعبه ادیان وزارت مستعمرات انگلستان، پیدا کردن، تشویق و پشتیبانی و حمایت از مدعیان مهدویت (به عنوان یکی از اصول اعتقادی شیعه) با هدف ایجاد تشتت و پریشانی و چنددستگی در میان مسلمین بود. این حرکت در ایران که در همسایگی هندوستان،

یعنی بزرگ ترین و زرخیزترین مستعمره بریتانیا قرار داشت، واجد ویژگی و اهمیت خاص بود. تنها در فاصله زمانی پنجاه سال، چندین مدعی مهدویت در سرزمینهای اسلامی پیدا شدند که به شهادت اسناد و مدارک تاریخی که همگی و بدون استثنا از حمایت دولت انگلستان برخوردار بودند.

بر اساس مدارک موجود، مأموران دولت انگلستان مدتها پیش از آنکه سیدعلی محمد شیرازی (باب) ادعای خویش را مطرح سازد او را زیرنظر داشتند و همواره گزارش فعالیتهای وی و پیروانش را به لندن می فرستادند. برابر سند موجود در بایگانی وزارت امور خارجه انگلیس، به تاریخ ۲۱ ژوئن ۱۸۵۰ که یک مأمور ناشناس انگلیسی از تهران به لندن ارسال داشته چنین آمده است: «جناب لرد پالمرستون. بر حسب تعلیمات جناب لرد، اینجانب افتخار دارد شرحی درباره مسلک جدید «باب» را لفاً ارسال دارم. مطالب ضمیمه را یکی از پیروان باب به من داد و من تردیدی در صحت آن ندارم... در یک جمله، این (در شمار) ساده ترین مذاهب است که اصول آن در ماتریالیسم، کمونیسم و لاقیدی نسبت به خیر و شر کلیه اعمال بشر خلاصه می شود. افتخار دارم که منقادترین چاکر ناچیز باشم. (امضاء ناخوانا).»

کارکرد بهاییت در تأمین اهداف انگلیس در ایران

استعمارگران انگلیسی با استفاده از اندوخته مذهبی خود یعنی فرقه بهاییت که با هدف از میان بردن نفوذ تشیع و روحانیت شیعه، در ایران شکل گرفته بود، به فکر اجرای نقشه نابودی اندیشه های ملی و مذهبی در ایران افتاد. بهاییت با تفسیری یهودی از مذهب تشیع در ایران آغاز شد که بر «فردیت دینی» استوار است؛ یعنی جدایی معرفت از سازمان دینی و روحانیت که در نهایت به نوعی «تدین فردی» می رسد. در بهاییت این فردیت به اوج می رسد: فردیت دینی و تکیه بر الهامات فردی و عرفانی؛ به همین دلیل عبادت خود را در معبدهای «سکوت» قرار داده اند.

انگلیسیها در جهت بسترسازی مناسب برای تداوم چپاول و یغماگری بی دغدغه ثروت جهانی، کاملاً موجه و معنادار خواهد بود.

نزدیکی بهاییت با سازمان جهانی یهود، در همین چارچوب معرفتی قابل مطالعه و بررسی است. فردیت معرفتی حاکم بر یهودیت و بهاییت، آنها را به نفی هرگونه چارچوب فلسفی در تاریخ می کشاند.

الف) پیشینه بهاییت

بهایی گری ناشی از بابیت و بابیت خود ریشه در شیخی گری دارد. عقاید اولیه فرقه بهایی تلفیق و ترکیبی از عقاید تشیع، عرفان ایرانی، نظریه های حکمای اسلامی و

یونانی است که به صورت شیخی گری، سپس بابی گری و سرانجام بهاییت درآمد. اما آن چه امروز در فرقه بهایی مطرح می شود، با شیوه و افکار بنیانگذاران آن تفاوت دارد.

ظهور شیخیه مصادف با دوران فتحعلی شاه قاجار (۱۲۵۰۱۲۱۲ق) و بدعت بابیان مقارن با سلطنت محمدشاه (۱۲۶۴۱۲۵۰ق) بود. بنیانگذار فرقه بابیه، سیدعلی محمد شیرازی بود که مدتی در عتبات درس خواند و چند سالی در حومه بغداد، سپس بوشهر، گوشه نشینی اختیار کرد و به ریاضت روی آورد. او پس از اعتکاف چهل روزه در مسجد کوفه و سفر به مکه، به بوشهر بازگشت و خود را «باب الهی» نامید. سپس مبلغینی به شیراز فرستاد و عده ای از جاهلان و ساده لوحان را به عنوان مرید به دور خود جمع کرد. البته عمال انگلیسی کمپانی هند شرقی نیز از او و پیروانش حمایت مالی می کردند و با همین پولها هم بود که منوچهرخان معتمدالدوله، حاکم اصفهان، باب را به اصفهان فراخواند و در آنجا آزادی کامل به او داد. به این ترتیب، باب تا ۱۲۶۳ق که معتمدالدوله مُرد در سایه حمایت او به تبلیغ پرداخت و مریدانش در زنجان و یزد رو به فزونی گذاشتند. عمده فعالیتهای بابیه در این زمان پیرامون اندیشه مهدویت دور می زد. اما با گذشت زمان، علی محمد باب که نخست خود را باب امام زمان(عج) می خواند، پس از چندی ادعای مهدویت کرد و نغمه ایجاد دین تازه ای سر داد. سپس ادعای نبوت کرد و سرانجام نیز دعوی ربوبیت و الوهیت نمود. اما با مرگ حاکم اصفهان، به دستور محمدشاه قاجار، باب را در قلعه چهریق اردبیل زندانی کردند و او تا زمانی که به دستور امیرکبیر در تبریز اعدام (شعبان ۱۲۶۶ق) شد، در آن قلعه به سر می برد. با این حال، پیامد حرکت باب همچنان ادامه یافت. چرا که سنگینی فشارهای روزافزون و طاقت فرسای اقتصادی بر پیکره جامعه عصر قاجار نارضایتیهای اجتماعی را گسترش می داد و باب، در بافت و پوشش مذهب، بهترین فرصت را برای اظهار وجود یافته بود. البته گسترش دعوی باب دلایل سیاسی دیگری نیز داشت. باب یک سال پیش از اعدامش، میرزایحیی نوری ملقب به «ازل» را به جانشینی برگزیده بود. اما ازل که از ترس دولت زندگی مخفی اختیار کرده بود، همه کارها را به برادر پدری اش میرزاحسینعلی بهاء سپرد و بهاء به عنوان پیشکار او، رشد و نفوذ بسیاری در میان طرفداران باب یافت. چندی نگذشت که به دلیل فشارهای حکومت ناصری، بابیان جایی برای ماندن در ایران نیافتند و سر از بغداد درآوردند که در این زمان تحت امر سلطان عثمانی بود. در آنجا حسینعلی بها برای ارضای حس جاه طلبی خود، دست به اقدامی عجیب و بی سابقه زد. بدین ترتیب که باب در زمان حیات خود کتابی به نام بیان نوشت که کتاب احکام او به شمار می آمد. او در این کتاب وعده داد که در آینده ای بس دور، از میان بابیان، کسی به نام «من یظهره الله» ظهور خواهد کرد و همه باید

اطاعت او را گردن نهند. ولی بهاء تنها چند سال پس از مرگ باب، ادعا کرد که او همان من یظهره الله است که وعده اش در کتاب بیان آمده بود.

این ادعا و جاه طلبی بهاء موجب اختلاف شدید میان او و ازل گردید. دولت عثمانی چون وضع را به این منوال دید، بهتر دانست که بابیان را از بغداد به استانبول و از آنجا به «آورند» در یونان، کوچ دهد. دو برادر در این مدت هم چنان به درگیری خود ادامه می دادند و علاوه بر دشمنی با شیعیان، با دامن زدن به اختلاف داخلی، موجب ناراحتی مردم را نیز به وجود می آوردند. لذا، دولت عثمانی چاره را در آن دید که به طور رسمی و با رأی دادگاه، هر یک از دو برادر را به همراه پیروانشان به نقطه ای دور از یکدیگر بفرستد. سپس، میرزایحیی ازل به جزیره قبرس و حسینعلی بهاء به عکا، گسیل داده شدند. از آن پس در میان بابیان دو فرقه ازلی و بهایی پدید آمد. بهاء پس از جدایی از برادر و به هنگام اقامت در عکا از دعوی من یظهره الله هم فراتر رفت و نه تنها خود را برانگیخته الهی نامید، بلکه ادعای خدایی نیز کرد. فعالیت بهاءالله در عکا باعث شد که بیشتر بابیان و بویژه بابیان ایران پیرو او شوند.

ب) سازوکار شکل گیری و گسترش

پیروان و پذیرندگان اولیه ادعاهای دروغین باب، گروهی از عوام و جهال نبودند، بلکه برخی از اهل سیاست و دقیقاً همانهایی بودند که وابستگی ایشان به قدرتهای خارجی و کانونهای استعماری برجسته و زبانزد همگان است. به تعبیر نویسنده کتاب ایران در راهیابی فرهنگی، باب نخستین مریدان خود را نه در میان جهال، بلکه در طبقات بالای کشور یافت... حاج میرزاآقاسی که جای خود داشت، باب از او به ستایش یاد می کند و می نویسد: «بدیهی است که حاجی به حقیقت آگاه است.» به نوشته یکی از محققان: «برخلاف نظر مورخینی چون احمد کسروی و فریدون آدمیت که بابیگری اولیه را جنبشی خودجوش و ناوابسته به قدرتهای استعماری می دانند (و علی رغم بدبین بودن نسبت به این فرقه نفوذ استعمار در این فرقه را از زمان انشعاب بابیگری به دو فرقه ازلی و بهایی می دانند)، پژوهش من بر پیوندهای اولیه علی محمد باب و پیروان او با کانونهای معینی تأکید دارد که شبکه ای از خاندانهای قدرتمند و ثروتمند یهودی در زمره شرکای اصلی آن بودند. این تصویر بابیگری را از اساس و از بدو پیدایش، فرقه ای مشابه با دونمدهای ترکیه و فرانکیستهای اروپای شرقی جلوه گر می سازد.»

اسماعیل رائین نیز در همین رابطه و در واپسین کتابش می نویسد: «نه تنها سران بهاییت در گذشته و هیأتهای محافل بهایی کنونی متفقاً دولت اسرائیل و صهیونیسم جهانی را تأیید و همراهی کرده و می کنند، بلکه در بسیاری از نقاط جهان به خصوص در کشورهای

اسلامی و عرب اکثر از بهاییان متمایل به جهودان و دولت اسرائیل بوده و هستند. در بسیاری از کشورها، به خصوص کشورهای عربی، شنیده و دیده شده که بهاییان داخل در تشکیلات جاسوسی موساد شده و همه جا به نفع اسرائیلیان به خبرچینی و جاسوسی و نوکری مشغول اند.»

نقش شبکه زرسالاران یهودی و شرکاء و کارگزاران ایشان در گسترش بابی گری و بهایی گری را از دو طریق می توان پی گرفت: اول، حرکتهای سنجیده و برنامه ریزی شده برخی از دولتمردان قجر، بویژه حاج میرزا آقاسی صدراعظم و منوچهرخان معتمدالدوله گرجی حاکم اصفهان، که به گسترش بابی گری انجامید. دوم، گرویدن وسیع یهودیان به بهایی گری که سبب افزایش کمی و کیفی این فرقه و گسترش جدی آن در ایران شد.

در اواخر دوران قاجار، تعداد زیادی از بهاییان را به عنوان کارگزاران سفارتخانه های اروپایی و بانک شاهی انگلیس و بانک استقراضی روسیه و کمپانی تلگراف و برخی دیگر از نهادهای غربی فعال در ایران می شناسیم. لازم به توضیح است که مالکین اصلی بانک شاهی انگلیس و بانک استقراضی روسیه در ایران برخی از خاندانهای سرشناس یهودی بودند. ساسونها مالکین اصلی بانک شاهی بودند و پولیاکوفها مالکین اصلی بانک استقراضی. این دو خاندان نامدار یهودی رابطه ای نزدیک با هم داشتند. برای نمونه، روبن گبادی داماد یاکوب پولیاکوف بود و پدرش از شرکای بنیاد دیوید ساسون.

سابقه عضویت بابیها و بهاییها در سفارتخانه های دولتهای غربی در ایران بسیار مفصل است و برخی از اعضا و خویشان خاندان نوری از نخستین بابیان و بهاییانی بودند که به استخدام سفارتخانه های فوق درآمدند. در این میان بویژه باید به میرزاحسن نوری، برادر ارشد میرزاحسینعلی بهاء و میرزا یحیی صبح ازل، که منشی سفارت روسیه بود و نیز به میرزامجیدخان آهی، شوهرخواهر میرزاحسینعلی بهاء اشاره کرد. این سنت در خاندان آهی ادامه یافت و بعدها میرزاابوالقاسم آهی، خواهرزاده بهاء نیز منشی سفارت روسیه شد. میرزاابوالقاسم آهی پدر مجید آهی، از رجال دوران پهلوی است.

گذشته از حمایت سردمداران سیاسی، نقش «یهودیان مخفی» (انوسیها) در پیدایش و گسترش بابیگری و بهایی گری عامل مهمی در تحولات معاصر ایران است.

در بررسی تاریخ پیدایش و گسترش بابی گری در ایران، نمونه های فراوانی از گرویدن یهودیان جدیدالاسلام به این فرقه مشاهده می شود که به مروجین اولیه بابی گری و عناصر مؤثر در رشد و گسترش آن بدل شدند.

تمایل این یهودیان به اسلام، واقعی نبود. دایره المعارف یهود پدیده جدیدالاسلامهای مشهد را در ذیل مدخل «یهودیان مخفی» مطرح کرده است نه در محل «مرتدین» و در جای دیگر تصریح می کند که آنان به عنوان «یهودیانی در لباس اسلام» به حیات خود

ادامه دادند.

رائین می نویسد: «بهاییان از بدو پیدایش تا به امروز همواره از جهودان ممالک استفاده کرده آنها را بهایی کرده اند. می دانیم که ذات یهودی با پول و ازدیاد سرمایه عجین شده است. یهودیان ممالک مسلمان، که عده کثیری از آنها دشمن مسلمانان هستند و همه جا در پی آزار رسانیدن و دشمنی با مسلمین می باشند، خیلی زودتر از مسلمانان به بهاییت گرویده اند و از امتیازهای مالی بهره فراوان برده و می برند و مقداری نیز به مرکز بهاییت (عکا) می فرستند.»

فضل الله مهتدی معروف به صبحی، مُبَلغ پیشین بهایی که سالها منشی مخصوص عباس افندی بود، می نویسد: «به نظر این بنده بیشتر آنان برای فرار از یهودیت، بهایی شده اند تا گذشته از اینکه اسم جهود از روی آنها برداشته شود، در فسق و فجور نیز فی الجمله آزادی داشته باشند. و من از این قبیل یهودیان نه در همدان بلکه در طهران نیز سراغ دارم و بر اعمال آنان واقفم.» گرایش یهودیان به بهاییت و تلاش برای تبدیل این فرقه به یک دین متنفذ جهانی به ایران محدود نیست و در سایر کشورها، بویژه در اروپا و ایالات متحده امریکا نیز یهودیان و یهودیان مخفی (به ظاهر مسیحی) به این فرقه پیوسته اند.

بر اساس چنین بستری و با اتکا بر چنین حمایتهایی است که بهایی گری در طول بیش از یک قرن فعالیت خود در ایالات متحده امریکا به سازمانی بسیار متنفذ، هم از نظر کمی و هم از نظر کیفی، در این کشور بدل شده است. مرکز بهاییان جهان در آوریل ۱۹۸۵ تعداد اعضای این فرقه در کل قاره امریکا را ۸۵۷ هزار نفر اعلام کرده است. بخش مهمی از این گروه بهاییان ایرانی مهاجر در سالهای پس از انقلاب اسلامی هستند و بخشی بهاییان ایرانی که در طول یکصد سال اخیر به تدریج به ایالات متحده و سایر کشورهای قاره امریکا مهاجرت کرده اند. صرف نظر از جمعیت بهاییان در امریکا، باید به نفوذ این فرقه در نهادهای دانشگاهی و پژوهشی ایالات متحده امریکا نیز توجه کرد که به حاکمیت ایشان بر حوزه مطالعات ایرانی در ایالات متحده امریکا انجامیده است.

ج) کارگزاری سیاست انگلیس

نخستین حضور ابزاری بهاییت برای تأمین اهداف انگلیس را باید در مقطع پس از مشروطه جست. در اوایل شهریور ۱۲۹۵/ذی قعده ۱۳۳۴ گروه جدیدی به نام کمیته مجازات آغاز به فعالیت کرد و قتلهایی را مرتکب و اعلامیه هایی منتشر کرد که بازتاب اجتماعی و سیاسی فراوان داشت و فضایی از رعب و وحشت در تهران آفرید و تأثیرات سیاسی عمیق بر جای نهاد. عملیات کمیته مجازات را باید بخشی از سناریوی بغرنجی ارزیابی کرد که حدود چهار سال بعد به کودتای رضاخان و سیدضیاء طباطبایی

(۳ اسفند ۱۲۹۹) و سرانجام به سقوط حکومت قاجار و استقرار دیکتاتوری پهلوی انجامید.

هر چند برخی مورخین کوشیده اند تا گردانندگان و دست اندرکاران کمیته مجازات را انقلابیونی صادق و خشمگین جلوه دهند که از نابسامانی پس از انقلاب مشروطه و عدم تحقق آرمانهایشان سرخورده و به ترور روی آورده اند؛ اما بررسی دقیق زندگی نامه گردانندگان کمیته مجازات چهره ای به کلی ناسالم و وابسته به کانونهای استعماری از ایشان به دست می دهد و کارگزاران ایشان نیز گروهی اوباش و آدمکش حرفه ای، چون کریم دواتگر بودند که افراد مبارز و وطن پرستی چون میرزاعبدالحمیدخان متین السلطنه ثقفی، مدیر روزنامه عصر جدید، را ترور کردند که در روزنامه مظفری بوشهر (شماره های ۶۷ و ۶۸ مورخ شعبان ۱۳۲۲ق) مقاله ای تند علیه اردشیر ریپورتر منتشر کرده بود. برخی دیگر از نویسندگان هم عملیات کمیته مجازات را اعتراض انقلابی علیه قرارداد ۱۹۱۹ و دولت وثوق الدوله خوانده اند. این ادعا نیز به کلی بی پایه است. کمیته مجازات هم زمان با اولین کابینه وثوق الدوله در سال ۱۲۹۵ش/۱۹۱۶م تشکیل شد و تنها پنج ماه (تا پاییز ۱۲۹۶/۱۹۱۷) فعالیت کرد. بنابراین، عملکرد آن ربطی به قرارداد ۱۹۱۹ نداشت.

در هر حال مدتی بعد، اعضای کمیته شناسایی و تعدادی از ایشان دستگیر شدند. در زمان دستگیری اعضای کمیته مجازات، فرقه بهایی در دستگاه نظمیه از چنان نفوذی برخوردار بود که بتواند پرونده را به شیوه دلخواه خود فیصله دهد. نفوذ بهاییان در نظمیه از زمان ریاست «کنت دو مونت فورت» بر نظمیه تهران آغاز شد. عبدالرحیم ضرابی (بهایی کاشانی) معاون او و کلانتر تهران بود و به این دلیل به عبدالرحیم خان کلانتر شهرت داشت. او با مانکجی هاتریا، رئیس شبکه اطلاعاتی بریتانیا در ایران، مرتبط بود و کتاب تاریخ کاشان را به سفارش مانکجی نوشت.

پاداش خدمت بهاییان در زمینه سازی به قدرت رسیدن کارگزار انگلیس، از نحوه تعامل بهاییان در دولت کودتا مشهود است. در کابینه سیدضیاء یکی از سران درجه اول بهاییان ایران به نام علی محمدخان موقرالدوله، وزیر فواید عامه و تجارت و فلاحت شد. این مقام نیز به دلیل خدمات بهاییان در پیروزی کودتا به وی اعطا شد. موقرالدوله پدر حسن موقر باليوزی (۱۹۰۸۱۹۸۰م)، بنیانگذار بخش فارسی رادیو بی.بی.سی است که در سالهای ۱۹۳۷۱۹۶۰ ریاست محفل ملی روحانی بریتانیا را به دست داشت. در سال ۱۹۵۷ شوقی افندی، رهبر بهاییان، باليوزی را به عنوان یکی از «ایادی امرالله» منصوب کرد.

شبکه بهاییت در مقام حافظ منافع انگلستان در ایران، در شکست و سرکوب نهضت

ضداستعماری جنگل نیز نقش اطلاعاتی و خرابکارانه بسیار مؤثر و مرموزی ایفا کرده است: احسان الله خان دوستدار، چهره سرشناس تروریستی که در صفوف نهضت جنگل تفرقه انداخت و «کودتای سرخ» را علیه میرزاکوچک خان هدایت کرد، به یکی از خانواده های سرشناس بهایی ساری (خانواده دوستدار) تعلق داشت و سردارمحیی (عبدالحسین خان معزالسلطان)، همدست او، از اعضای خاندان اکبر بود که برخی از اعضای آن، بویژه میرزاکریم خان رشتی، به رابطه با اینتلیجنس سرویس انگلیس شهرت فراوان دارند. حداقل دو تن از برادران میرزاکریم خان رشتی و سردارمحیی، مبصرالملک و سعیدالملک به عنوان بهایی فعال شناخته می شوند. فتح الله اکبر (سردارمنصور و سپهدار رشتی) برادر دیگر وی است که در آستانه کودتای ۱۲۹۹ رئیس الوزراء بود و نقش مهمی در هموار کردن راه کودتا ایفا نمود.

مأمور اطلاعاتی اعزامی حزب بلشویک به جنگل در گزاشی سرّی به باکو ارزیابی خود را از میرزاکوچک خان و احسان الله خان دوستدار چنین بیان می دارد: «ثابت قدمی فوق العاده میرزاکوچک خان و دقت فوق العاده، علاقه و هم دردی او نسبت به اطرافیان و وضع وخیم روستاییان و خویشاوندان، احترام شدید اطرافیان و علاقه به او را برانگیخته است... زندگی کوچک خان خیلی ساده است، او در اتاق ساده ای زندگی می کند، همراه رفقای خود و مجاهدها روی تشک کاه می خوابد، هیچ گونه مبل و زرق و برقی که مخصوص خانهاست، وجود ندارد. او زندگی کاملاً متواضعانه ای دارد، سیگار نمی کشد، خوشگذرانی نمی کند، مشروب نمی خورد و از ساعت شش صبح تا نصف شب کار می کند.»

مأمور اطلاعاتی حزب بلشویک در مقابل، تصویری به غایت منفی از احسان الله خان به دست می دهد و علت کودتای او علیه میرزاکوچک خان را به تعصبات بهاییگری وی منتسب می کند: «احسان الله خان... دارای شخصیت ضعیف، خودخواه، دارای نظرات اغراق آمیز و آدمی شهرت پرست است. او جزو فرقه بابیها (یکی از فرقه های ایران) است و پدرزن او میرزاحسن خان یکی از مقامات مهم این فرقه است. از مشخصات ویژه او عدم ابتکار و نداشتن آگاهی سیاسی است. احسان الله معتاد و الکلی است به طوری که مصرف ودکای او در روز پنج بطری و مصرف تریاکش تا دو مثقال است و این مقدار زیادی است. او در اثر نفوذ گروه سردارمحیی سریعاً ترقی کرده است... او می خواست کوچک خان را به مرام باب جلب کند ولی کوچک خان اعتراض کرد که حالا وقت پرداختن به مذهب نیست، لازم است برای آزادی وطن از انگلیسیها و از ظلم شاه کار کرد. این امر سبب شد که این بابی، که به تدریج شبکه دسایش خود را تنیده بود، با درودسته خود از اردوی کوچک خان خارج شود...»

موارد فراوان دیگری از حضور مأموران بهایی اینتلیجنس سرویس بریتانیا در صفوف نهضت جنگل وجود دارد. یک نمونه، میرزاشفیع خان نعیم، بهایی گیلانی است که در

انزلی به دست جنگلیها به قتل رسید.

نمونه دیگر، غلامحسین ابتهاج (پسر ابراهیم خان ابتهاج الملک و برادر ابوالحسن ابتهاج) است که به وسیله انقلابیون جنگل دستگیر شد. جنگلیها قصد محاکمه و مجازات او را داشتند ولی با وساطت احسان الله خان دوستدار و میرزارضاخان افشار آزاد شد.

میرزارضاخان افشار نیز بهایی بود و نقش مخرب و مرموزی در حوادث نهضت جنگل ایفا کرد. او که در زمان آغاز نهضت، پیشکار مالیه گیلان بود، به همراهی با جنگلیها پرداخت و مسئول مالی «کمیته اتحاد اسلام» شد. او سپس ۸۴ هزار تومان از پول کمیته را به سرقت برد و به تهران گریخت و بعدها به امریکا رفت. افشار پس از بازگشت از امریکا مترجم هیأت امریکایی میلسپو شد و در دوران سلطنت رضاشاه مشاغل مهمی چون حکومت گیلان (۱۳۰۷)، حکومت کرمان (۱۳۱۰)، مسئول راهسازی کشور (۱۳۱۱) و استانداری اصفهان را به عهده داشت.

د) اجرایی ساختن استراتژی نفوذ

انگلستان از بهاییت در تمام دوران سلطنت پهلوی و در مقاطع حساس زیرکانه و مخفیانه در جهت تثبیت موقعیت خود در ایران کمال استفاده را برد. یکی از مبلغان بهایی درباره تأثیر متقابل بهاییت بر شاه و خاندان پهلوی گفته بود: «کارهایی که اکنون به دست اعلی حضرت شاهنشاه صورت می گیرد، هیچ کدامشان روی اصول دین اسلام نیست زیرا شاه به تمام دستورهای بهایی آشنایی دارد.»

آغاز حکومت رضاشاه مصادف با رهبری شوقی افندی بود و به نظر می رسد شاه نظر بسیار مساعدی نسبت به این فرقه داشت، به طوری که یکی از افسران بهایی را به عنوان آجودان مخصوص ولیعهد خود برگزید.

در دوران پهلوی، بهاییت به یکی از شاخه های پرنفوذ در تشکیلات سیاسی دولت و به تبع آن ساختارهای فرهنگی و اقتصادی کشور تبدیل شد. رضاشاه از این جریان در جهت سیاست دین زدایی و روحانیت ستیزی خود نهایت استفاده را برد و این مقابله تا حد کشف حجاب پیش رفت. به این ترتیب، دشمنی میان بهاییان و حکومت مرکزی در دوره پهلوی از میان رفت و برعکس به همکاری میان آنها علیه دین اسلام انجامید. نفوذ عناصر بهایی در دستگاه حکومت پهلوی دوم بسیار زیاد شد. محمدرضاشاه که علاوه بر فقدان اصالت خانوادگی از جسارت پدر هم بی بهره بود، در میان اطرافیان خود، بهاییان را بیش از همه شایسته اعتماد می دانست. از آن پس نقش عناصر بهایی در حکومت از حالت غیرعلنی دوره رضاشاه خارج گردید و بسیاری از مناصب و شغلهای مهم و حساس در اختیار آنها قرار گرفت. به خصوص که با شدت عمل رضاشاه در

سیاست اسلام زدایی، روحانیت تا اندازه زیادی قدرت خود را از دست داده بود و بسیاری از اختیارات علما در حیطه دستگاه قضایی و تعلیم و تربیت، به دولت منتقل شده بود.

به نوشته دنیس مک ایون، استاد دانشگاه نیوکاسل انگلیس، در دایره المعارف ایرانیکا، بهایی گری در سالهای ۱۹۲۸۱۹۵۲ رشدی کند داشت ولی از سال ۱۹۵۲م/۱۳۳۱ش (دوره پهلوی دوم) گسترش آن شتاب گرفت و این امر به دلیل برنامه ریزیها و سازماندهیهایی بود که با برنامه «جهاد ده ساله» شوقی افندی آغاز شد. دایره المعارف اسلام (ویرایش جدید، ۱۹۶۰) مرکز اصلی جمعیتی بهاییان را در ایران می داند و تعداد آنان را در حوالی سال ۱۳۳۸ش بین پانصدهزار تا یک میلیون نفر تخمین می زند. در این زمان در شهر تهران حدود سی هزار بهایی زندگی می کردند.

رشد سریع بهاییت در ایران در دو دهه ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ش در اثر تبلیغ بود. با همه دشواریهای ریز و درشت دست و پاگیر، روشهای گسترش کیش بهایی، رفته رفته افزایش می یافت و هر روز با شیوه هایی کارآتر لا‌یه های گوناگون مردم ایران هدف می گرفت. آزادی در بده بستانهای کیش مدارانه و برپایی انجمنها (اجازه قانونی تبلیغات مذهبی) و یاری به نیازمندان (ایجاد صندوقهای تعاونی) بویژه برای جوانانی که برای گزینش همسر و برپایی خانواده دشواریهای مالی داشتند، ابزاری کارساز بود. پشتیبانیهای سازمان یافته گروهی در ورود به دستگاههای دولتی و بالا‌ـ کشیدن دیگر هم کیشان، راه را برای یارگیریهای بیشتری باز می کرد.

همچنین حضور بزرگ مالکان بهایی در تمامی دوران سلطنت پهلوی، در تأمین امکانات مالی لازم برای رشد و گسترش این فرقه و نفوذ در بدنه اجرایی کشور مؤثر بود. سیاست تقسیم اراضی دهه ۱۳۴۰ش این روند را تقویت کرد. زیرا با سلب مالکیت از مالکان مسلمان و ایجاد آشفتگی در ساختار مالکیت و مدیریت روستایی، راه را برای رشد بزرگ مالکان وابسته به دربار پهلوی، بویژه بهاییان، هموار کرد. سلطه بهاییان بر دو نهاد اصلی متولی اراضی (اصلاحات ارضی و منابع طبیعی) عامل مهمی در تجدید ساختار مالکیت به سود اعضای متنفذ فرقه بهایی بود. برای مثال، ناصر گلسرخی، وزیر منابع طبیعی در دولت هویدا، در زمینه واگذاری و تملک اراضی چنان بی پروا بود که کارش به رسوایی کشید؛ و سپهبد پرویز خسروانی از طریق نهادهای تحت امر خود، سازمان تربیت بدنی و باشگاه تاج، به کمک گلسرخی، اراضی پهناوری را تملک کرد.

محسن پزشکپور، نماینده آخرین دوره مجلس شورای ملی، در جلسه طرح و بررسی لایحه بودجه سال ۱۳۵۷ با اشاره به هژبر یزدانی، بزرگ مالک بهایی دوران

متأخر پهلوی، می گوید: «در مسیر اصلاحات ارضی یک فئودالیسم جدید به وجود آوردند... زمین را به روستائیان صاحب نسق دادند و بعد با برنامه کشت و صنعت از آنها گرفتند و آن وقت آن زمینها را به دست عده معدودی دادند... این زمینها را به نام ملی شدن از هزار نفر گرفتند و به یک نفر دادند... مراد از تقسیمات ارضی این بود که قسمت اعظمی از منابع مملکت را در اختیار عده معدودی قرار دهند. این بود که وقتی شما از مشهد حرکت می کنید و به سمت مازندران می روید، دو طرف جاده مدام یک تابلو می بینید که نوشته مزارع فلان شخص [هژبر یزدانی]... نتیجه اش همین است که در روزنامه ها خواندیم که فلان کس [هژبر یزدانی] انگشتری هشتاد میلیونی در دست دارد و بادی گارد دارد و لابد می دانید که به وسیله بادی گاردهایش هم در مواردی اقدام کرده است...»

پس از تمهید مالی، نوبت به نفوذ بهاییان در پیکره اجرایی کشور فرارسیده بود. این نقشه با روی کار آمدن «حسنعلی منصور» در ایران پیاده شد و برای نخستین بار پای بهاییان به کابینه وزیران ایران باز شد. گرچه با ترور منصور، نقشه های وی جامه عمل نپوشید، اما به هر حال، کابینه بهایی هویدا روی کار آمد. در کابینه نخست وی، چهار وزیر بهایی حضور داشتند. هویدا در مدت حکومت خود با به کار بستن تصمیمات کادر رهبری تشکیلات بهاییت، نفوذ آنان را در همه سطوح سیاسی، اقتصادی و نظامی کامل کرد.

هویدا، از روزی که با حسنعلی منصور ارتباط برقرار کرد، بهاییان را در تشکیلاتش برتری داد. هویدا در شرکت ملی نفت، معاون اداری مدیرعامل شد و با دستیاران خود، فؤاد روحانی و مهندس فرخان، سه تفنگداران بهاییها در چنین مؤسسه عظیمی به هم پیوستند و کوشیدند افراد بهایی را در کارهای مؤثر شرکت بگمارند و همین کار را هم کردند... همچنین پس از آن که کابینه او را تحویل گرفت، پس از چندی وزرای بهایی را جایگزین بعضی دیگر از وزرا کرد و مهم ترین وزارتخانه کشور یعنی آموزش و پرورش را در اختیار فرخ رو پارسای قرار داد تا آیین بهاییت را در مدارس رسوخ دهد، هر چند در ایران که مرکز تشیع جهان اسلام است، این امر ناشدنی بود.

چشمهای متعددی حرکات او را زیرنظر داشت و علی رغم تغییرات گسترده مدیریتی به نفع خود، باز هم شمه ای از این اقدامات، به گوش دست اندرکاران امور می رسید. از جمله این موارد، اظهارات افشاگرانه حسین کی استوان در منزل سناتور سیدجلال الدین تهرانی بود که از دخالت مستقیم شخص هویدا در جلوگیری از وصول مالیات دو میلیون تومانی صاحب پپسی کولا که همانا حبیب ثابت پاسال از بزرگان فرقه بهاییت بود بیان نمود.

بهایی بودن امیرعباس هویدا کارشناسان ساواک را بر آن داشت تا آقای نخست وزیر

را از این مهلکه نجات بخشند. طبیعی بود که در ساواک به مسئله امنیت اجتماعی توجه خاصی مبذول می شد. از این رو روابط عمومی، طی گزارش مفصلی برای ریاست ساواک نوشت: «با توجه به نارضایتی عمومی از لحاظ گرانی ارزاق بویژه پس از گران شدن بنزین که قیمتها بالا رفت و پایین نیامد، امکان آن را دارد که مخالفین از این راه بهره برداری کرده و به امنیت و آرامش کنونی... لطمه وارد سازند... چنان چه اولیای امور صلاح بدانند، مراتب زیر اجرا گردد:

۱. همان قسم که در پاره ای از ممالک خارجی، دولتها اجناس را با قیمت گران خریداری و با قیمت ارزان در اختیار آنها می گذارند، اعلی حضرت همایون شاهنشاه... امر و مقرر فرمایند برای مدت شش ماه (تا به دست آمدن محصول جدید) ولو دولت چند میلیون ریال هم مثل پولی که به دهقانان دادند یا گندم خریدند، متضرر گردد، قیمت نان، گوشت قند چای که عموماً انحصاری و مورد مصرف و احتیاج طبقه سه می باشد، تقلیل دهند.

۲. برای این که شایعه پردازی مخالفین درباره شخص نخست وزیر و اتهام به بهایی گری... اثری در بین توده عوام باقی نگذارد و نتوانند از این راه، به نفع خویش و اجانب بهره برداری نمایند، ... مراتب زیر بدون خودنمایی و البته به تواتر، نه یک مرتبه، از طرف دولت انجام گردد:

۱. تقویت برنامه های مذهبی رادیو ایران...

۲. صدور دستور به وزارت آموزش و پرورش مبنی بر ابلاغ اوامر شاهانه، دایر بر اینکه ظهرهای پنجشنبه که مدارس تعطیل می شود، دانش آموزان کلاسهای یک و دو و سه ابتدایی ه مطیع ترین و ساده لوح ترین عوامل فرهنگی می باشند، در دبستان مربوطه یا نزدیک ترین مساجد نزدیک دبستان، حضور یافته با تشکیل صف نماز جماعت، نماز برگزار و در خاتمه نماز برای تقویت شیعیان جهان و شاهنشاه که پیشوای آن می باشد، دعا نمایند...

۳. به وزارت آموزش و پرورش دستور صادر شود در این موقع که مشغول استخدام معلم می باشند، از طلاب علوم دینی که دارای گواهی نامه مدرسی و حائز شرایط استخدام می باشند، استفاده نمایند که در آموزش و پرورش، شرعیات و تعلیمات مدنی و جلب توجه دانش آموزان به حقایق اسلامی، پاکی، درستی، میهن پرسیتی و شاه دوستی، در دبستانها یا دبیرستانها مورد استفاده قرار گیرند.

۴. مجانی کردن آب و برق مساجد و نصب شیر برای وضو و تطهیر.

۵. صدور دستور برای نظافت شهرهای مذهبی مثل شهر قم، مشهد، شهرری و تعمیرات لازمه با بودجه اوقاف.

۶. عدم انجام هیچ نوع معامله تجارتی و دادوستد که دال بر نزدیکی با اسرائیل باشد، زیرا عناصر مخرب، بهاییان را عوامل اسرائیل در ایران به مردم معرفی کرده اند.

۷. ملی کردن تلویزیون و گرفتن آن از ثابت پاسال و اخراج بهاییان از آن دستگاه.

۸. توجه به برنامه رادیو ایران که برخلاف اصول مذهبی برنامه ای اجرا ننماید...»

از جمله اقدامات هویدا که از حساسیت افکار عمومی نسبت به کیش خودآگاهی یافته بود، در تلاشی برای رد گم کردن و مسلمان جلوه دادن خود، به دفن آن قرآن همراه جسد منصور دستور داد با وجود این، «دفن کردن قرآن با جنازه مرحوم حسنعلی منصور به وسیله آقای هویدا نخست وزیر شدیداً مورد اعتراض متعصبین قرآن قرار گرفته و اظهار می دارند که نمی توان قرآن مجید را دفن کرد و دفن آن با جنازه گناه کبیره است زیرا پس از اینکه جنازه متعفن شد، نسبت به قرآن بی احترامی می شود.»

از همین رو حدود سه هفته پس از انتصاب هویدا به نخست وزیری، سرهنگ نشاط از مقامات وقت ساواک به نخست وزیری رفت تا او را در کم و کیف واقعیت وضعیت موجود در جامعه قرار دهد. او در پاسخ به سئوال نخست وزیر پیرامون اوضاع مملکت، پرده از ناشی گری هویدا برمی دارد. او می گوید: «در حال حاضر وضعیت از هر حیث، رضایت بخش و کمال آرامش برقرار می باشد، لیکن در باطن مخالفین ساکت ننشسته و به انواع و اقسام سمپاشیها مشغول، کما این که جناب عالی را به مردم بهایی معرفی می نمایند و مدعی اند که مرحوم عین الملک، پدر شما، از مبلغین به نام بهایی بوده و اضافه می نمایند: قرآنی را که آقای هویدا در قبر مرحوم منصور گذاردند برحسب خواسته بهاییان و برخلاف مذهب اسلام بوده است.»

برای خنثی کردن اقدام و اظهارات مخالفین، خیلی بجاست که آقای نخست وزیر مراتب زیر را به تواتر اجرا نمایند:

۱. در سخنرانیها یا مصاحبه های مطبوعاتی از دین اسلام و قرآن و ائمه اطهار یادآوری و محاسن آن را برای مردم بیان نمایند.

۲. به اداره تبلیغات دستور دهند برنامه ای انجام ندهند که مغایر با مذاهب اسلام و قرآن باشد.

۳. تلویزیون که منبع مهم تبلیغات می باشد و به وسیله یک عده بهایی اداره می شود از ید آنها خارج و به وسیله اداره تبلیغات وزارت اطلاعات و کارمندان غیربهایی اداره شود.

۴. از نزدیکی با بهاییان و استخدام آنها در وزارتخانه ها خودداری نمایند... مخالفین به مردم گفته و می گویند که بهاییها، ایادی صهیونیست و اسرائیل یگانه دشمن اسلام در ایران می باشند.

۵. عدم هیچ گونه معامله تجارتی با اسرائیل.

۶. تهیه جواز و اجازه نامچه رسمی برای وعاظ...

۷. مجانی کردن آب و برق پاره ای از مساجد...

۸. صدور دستور مبنی بر نظافت شهرهای مذهبی...

۹. دولت... وسیله عزیمت زائرین به عتبات عالیات را فراهم سازد

هویدا درخواست کرد تا این مطالب به صورت مکتوب به وی ارائه شود و پس از آن گفت: «چون اداره اوقاف ضمیمه نخست وزیری شده، استدعا دارم تیمسار ریاست ساواک در موارد ذیل با این جانب همکاری و مساعدت فرمایند:

۱. تعیین یک فرد برای ریاست اوقاف که تا اندازه ای با روحانیون درجه یک، آشنا و مربوط باشد ولی دارای فکر و مغز متجدد باشد.

۲. تشکیل دانشگاه الهیات»

از پیش مشخص بود که این توصیه ها، هرگز عملی نیست. از این رو، با گذشت دو هفته از این حرفها، سناریوی ساواک، «به منظور عکس العمل در مقابله با شایعه بهایی بودن جناب آقای نخست وزیر» در قالب یک طرح ضعیف به شکل زیر تبدیل شد: «سی نفر از اعضای اتاق بازرگانی در ساعت ۳۰/۱۶ روز پنجشنبه ۶/۱۲/۴۳ در نخست وزیری از آقای نخست وزیر دیدن نموده و ضمن بحث در امور اقتصادی از ایشان تقاضا می نمایند که روزی در جلسه اتاق بازرگانی... شرکت فرمایند. در این روز که طبق توافق قبلی بعد از چهلم مرحوم حسنعلی منصور تعیین می گردد... مراسمی به شرح ذیل اجرا خواهد شد:

۱. در صورتی که آقای نخست وزیر با رایگان شدن آب و برق مساجد یا یکی از آنها موافق باشد در این صورت پس از بحث در مورد خواسته های صنفی و اقتصادی، آقای ابوحسین ضمن طرفداری از دولت و یادآوری خدمات مرحوم حسنعلی منصور، خواستار رایگان شدن آب و برق مساجد می شود. سپس آقای نخست وزیر، سخنانی ایراد و با این امر موافقت می نماید. در این موقع یکی از معمرین مذهبی بازار یک جلد قرآن به ایشان هدیه خواهد نمود. آقای نخست وزیر قرآن را بوسیده و به سخنان خود ادامه خواهند داد.

۲. در صورتی که آقای نخست وزیر با رایگان شدن آب و برق موافق نباشند، در این صورت پس از ذکر مطالب اقتصادی، آقای ابوحسین یک جلد قرآن به ایشان هدیه و آقای نخست وزیر در جواب مطالبی ایراد خواهند نمود. جریان به وسیله جراید و عوامل تبلیغاتی منعکس خواهد شد.»

این پیشنهاد تعدیل شده نیز مقبول نخست وزیر بهایی رژیم پهلوی نبود و در جلسه ای که در اتاق بازرگانی برگزار شد، هویدا تنها در برابر خواسته های اقتصادی آنان، نرمش نشان داد که همین مقدار، رضایت برخی از بازرگانان را به دنبال داشت.

در نوروز ۱۳۴۴ امیرعباس هویدا برای خنثی ساختن تبلیغات مربوط به بهایی بودنش، راهی شهرهای قم و مشهد شد و شبکه

مطبوعاتی او نیز این مسافرت را که

همراه با زیارت قبور مطهر حضرت معصومه(س) و امام رضا(ع) بود، به صورت گسترده پوشش دادند و ساواک نیز گزارش داد: «مسافرت اخیر آقای امیرعباس هویدا به شهرستانهای قم و مشهد و زیارت قبور ائمه، به شایعاتی که بین عوام و محافل مذهبی و روحانی مخالف دولت، مبنی بر بهایی بودن ایشان وجود داشت، بین طبقات مختلف حسن اثر داشته است.»

پس از این اقدام، افسرالملوک سرداری را راهی مکه معظمه کرد و بعد از آن، این شایعه را در جامعه شهرت داد که به منظور برائت از اتهامات بهاییت به ملاقات آیت الله حاج میرزااحمد آشتیانی رفته و ضمن تکذیب وابستگی به فرقه بهاییان گفته: «دولت من، کمال مساعدت و همکاری را با علما و روحانیون خواهد داشت.»

عوام فریبیها به همراه دستگیریها و زندان کردنها و تطمیعها، باعث شد تا نخست وزیر بهایی، از حرارت همه گیر شدن وابستگی خود به بهاییت بکاهد و صحبت از این موضوع را به انحصار افرادی درآورد که دستی در دیوان سالاری رژیم پهلوی داشتند، با این حال عباس اقدسی از بهاییان شیراز، هنگام سخنرانی در کمیسیون «نشر نفحات الله» در محفل شماره ۴، از گزارش هویدا از فعالیتهای خود به بیت العدل پرده برداشت و ضمن ستایش از صهیونیستها، درباره نفوذ بهاییان در ایران گفت: «پیشرفت و ترقی ما بهاییان این است که در هر اداره ایران و تمام وزارتخانه ها، یک جاسوس داریم و هفته ای یک بار که طرحهای تهیه شده وسیله دولت که به عرض شاهنشاه آریامهر می رسد، گزارشاتی در زمینه طرح به محفلهای روحانی بهایی می رسد.»

و دست آخر در خصوص بهایی بودن شخص امیرعباس هویدا همین بس که ناصرقلی هوشمند از عوامل بنام فرقه بهاییت که پس از پیروزی انقلاب اسلامی دستگیر، محاکمه و به اعدام محکوم شد اما در راه انتقال به زندان، با مأمورین درگیر و کشته شد، در محفلی که دوازده تن از بهاییان شرکت داشتند، پس از مطالعه صفحاتی از کتابهای لوح احمد و ایقان درباره وضعیت بهاییان در ایران اظهار داشته بود: «بهاییان در کشورهای اسلامی پیروز هستند و می توانند امتیاز هر چیزی را که می خواهند بگیرند. تمام سرمایه های بانکی و ادارات و رواج پول در اجتماع ایران، مربوط به بهاییان و کلیمیان می باشد. تمام آسمان خراشهای تهران و شیراز و اصفهان، مال بهاییان است. چرخ اقتصاد این مملکت به دست بهاییان و کلیمیان می چرخد. شخص هویدا بهایی زاده است. عده ای مأمورین مخفی ایران که در دربار شاهنشاهی می باشند، می خواهند هویدا را محکوم کنند ولی او یکی از بهترین خادمین امر الله است و امسال مبلغ پانزده هزار تومان به محفل ما کمک کرده است. آقایان بهاییان نگذارید کمر مسلمانان راست شود.»

یکی از ابهامات تاریخ معاصر، گستردگی شبکه جاسوسی بهاییت در هرم

دیوان سالاری رژیم پهلوی است. طرفداران این فرقه در عصر پهلوی دوم منابع اطلاعاتی و جاسوسی انگلستان در ایران به شمار می آمدند و اسناد بسیاری درباره رابطه عناصر بهایی با سرویسهای اطلاعاتی سفارت و مقامات انگلیسی در دست است. از جمله این افراد اسدالله علم است، که خود و پدرش در خدمت به استعمار انگلستان شهره بودند و طبیعی است که شبکه جاسوسی در به کارگیری مأمورین بومی خود و بهره گیری از فرق های خودساخته، وحدت نظر و عمل دارد. در محفل بهاییان شیراز از لطفی که اسدالله علم، وزیر دربار شاهنشاهی به آن داشته، سخن به میان می آمد و آرزو می شد تا کدخدای کوچک بهاییان باشد.

نمونه مؤید این مسائل برخی نوشته های دیگر علم است. از جمله در جایی می نویسد:

امروز سیزده نوروز است. اولاً ـ بدبخت دولت گیر عجیبی کرده بود. آن، این بود که وقتی انسان تسلیم آخوند شد و به مزخرفات آنها گوش داد دیگر نمی تواند زندگی بکند. چون سلام عید را به تصادف چهارده محرم موقوف کردیم، که هیچ دلیلی نداشت و حتی من عقیده داشتم که اگر در روز عاشورا هم بود باید مراسم ملی را ترک نمی کردیم[!؟] آخوندها چسبیدند که امروز مصادف با رحلت زین العابدین[ع] است. باید موسیقی رادیو موقوف باشد. دولت بیچاره که ضعیف و مفلوک است و در عین حال می خواهد همه را راضی نگه دارد به بدبختی عجیبی افتاده بود. اولاً اگر موسیقی رادیو را تعطیل بکند، جواب مردم را که در سیزده عید واقعاً موسیقی و تفریح می خواهند، چه بدهد؟ و اگر نکند، جواب آخوندها را چه بگوید؟ بالاخره پس از مدتها بیچارگی و بدبختی، باز هم تسلیم آخوندها شدند و موسیقی را تعطیل کردند و فحش عجیبی به جان خریدند.

یکی دیگر از سرشناسان کیش بهایی که از رهگذر وجود وی، نفوذ انگلیس در دربار پهلوی حفظ می شد، سرلشکر دکتر ایادی، پزشک ویژه شاه بود. ایادی افسری بدنام بود و به چشم و گوش شاه می مانست. او بهداری ارتش و بیمارستانها، اداره خرید دارو و ابزار پزشکی برای یگانهای ارتش را سرپرستی می کرد و با همه توان به هم کیشانش یاری می داد.

پروانه ورود داروهای خریداری شده از کشورهای بیگانه که باید به بازارهای ایران می رسید، در کمیته ای در وزارت بهداری، متشکل از گروهی از پزشکان و کارشناسان کارکشته، ارزیابی می شد.

دکتر ایادی یکی از کارشناسان این کمیته بود. او هر درخواستی از شاه می کرد، پذیرفته می شد. شاید همین پیوند ایادی با شاه بود که هرگاه سران کشور با شاه به نکته دشواری برمی خوردند، دست به دامن ایادی می شدند و او می توانست گره گشایی کند.

ایادی با یهودیان پیوندی ناگسستنی داشت و آنها را مردمی درد دیده و شایسته بی پیرایه ترین یاریها می دانست.

نتیجه

ایران همواره جامعه ای محکم و یکدست در سایه اتحاد عقیدتی و باورهای اسلامی داشته است. استعمارگران دریافته بودند که برای نفوذ در این جامعه و کشاندن ایران به جاده استعمار و استثمار، باید از طریق مذهب و ایجاد اختلاف و انحراف در عقاید دینی مردم استفاده کنند. بر این اساس دولت انگلستان به عنوان قدرت طراز اول و مسلط استعماری آن روزگار، برای نفوذ در سرزمینهای اسلامی بویژه ایران، طرح و برنامه ای مفصل تدارک دید و به این منظور با حمایت و پرورش کارگزارانی از سایر ادیان بویژه یهودیت در وهله نخست، سپس سرمایه گذاری بر روی فرقه خودساخته بهاییت، در پی تثبیت منافع و تداوم حضور غیرمستقیم استعماری خود در ایران برآمد.

از سال ۱۸۶۸ که میرزاحسینعلی نوری (بهاء) و همراهانش به بندر عکا منتقل شدند، پیوند بهاییان با کانونهای مقتدر یهودی غرب تداوم یافت و مرکز بهایی گری در سرزمین فلسطین به ابزاری مهم برای عملیات بغرنج ایشان و شرکای آنان در دستگاه استعماری بریتانیا بدل شد تا آنجا که به نوشته فریدون آدمیت: عنصر بهایی چون عنصر جهود به عنوان یکی از عوامل پیشرفت سیاست انگلیس در ایران درآمد. تحرک جدی مبلغین بهایی و به تبع آن رشد بهاییت در ایران از دوران سلطنت مظفرالدین شاه آغاز شد و در دوران سلطنت احمدشاه قاجار و رضاشاه پهلوی، که بهاییان از نفوذ و حمایت فراوان در دستگاه دولتی برخوردار بودند، شدت یافت.

ارتباط بهاییان با اسرائیل که در حقیقت پادگان کشورهای غربی در قلب ملتهای مسلمان است موجب شد که با توجه به نفوذ آنها در حکومت پهلوی، غرب بویژه انگلیس بتواند به اطلاعات دست اول و مهم دربار ایران دست یابد و از این طریق نفوذ و حضور خود را در ساختار تصمیم گیری این کشور حفظ نماید؛ چراکه آرامش نسبی و سیاست طرفدار غرب ایران از اواسط دهه ۱۹۵۰ تا اواخر دهه ۱۹۷۰، در دورانی که تمام منطقه از کشورهای خاورمیانه عربی تا شبه قاره هند آشفته و در معرض خطر نفوذ شوروی و بالقوه برای منافع انگلستان خطرناک بود، برای انگلستان ارزش و اهمیت زیادی داشت.

پی نوشت ها:

۱. شمیم، علی اصغر، ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران، مدبر، ۱۳۷۴، ص ۲۴۳.

۲. Aliance Israelite Uneverselle.

۳. شهبازی، عبدالله، نظریه توطئه، صعود سطنت پهلوی و تاریخ نگاری جدید در ایران، مؤسسه مطالعات و

ص: ۴۲۱

پژوهشهای سیاسی، چاپ اول، ۱۳۷۷، صص ۱۰۰۹۹.

۴. لوی، حبیب، تاریخ یهود ایران، ج سوم، کتاب فروشی یهودا بروخیم، ۱۳۳۹، ص ۶۳۵.

۵. رهبر، پرویز، تاریخ یهود، چاپخانه سپهر، ۱۳۲۵، ص ۳۴۷.

۶. عالم یهود، فروردین ۱۳۳۴ش/۶ آوریل ۱۹۵۴م، شماره ۱۶، ۱۷ و ۱۸.

۷. یهودیان ایرانی در تاریخ معاصر، ج دوم.

۸. همان، به نقل از راپورت مدرسه اسرائیلی به مقام ریاست وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه، ۲۶/۱۱/۱۳۱۰.

۹. همان، ص ۳۴۹.

۱۰. همان.

۱۱. ر.ک: سوکولوف، ناهوم، ج دوم، ص ۱۲۵؛ عبدالوهاب کیالی، ص ۱۰۳؛ احمدی، حمید، ریشه های بحران در خاورمیانه، انتشارات مؤسسه کیهان، چاپ دوم، ۱۳۷۷، ص ۳۴۳.

۱۲. نتصر، آمنون، چشم انداز، ویژه نامه یکصدمین سالگرد اولین کنگره جهانی صهیونیزم ۱۹۹۷۱۸۹۷م، چاپ آمریکا.

۱۳. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جستارهایی از تاریخ معاصر ایران، ج دوم، چاپ سوم، ۱۳۷۰، (پیوست ویراستار)، ص ۱۲۴.

۱۴. ر.ک: عالم یهود، شماره ۴۰، ۱۶/۱۲/۱۳۳۴.

۱۵. یهودیان ایران در تاریخ معاصر، مرکز تاریخ شفاهی یهودیان ایرانی، ج سوم، ۱۹۹۹، چاپ آمریکا، ص ۷۱.

۱۶. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، پانویس ص ۱۲۷.

۱۷. افول قدرت اروپا بیشتر مشتمل بر اعمال قدرت به صورت مستقیم رودررو و چهره به چهره بویژه در ابعاد سیاسی آن بود. از این رو چگونگی «استقلال» بعد از دوران استعمار به صورت مسئله ای بغرنج و چالشی برای کشورهای تحت استعمار درآمد.

۱۸. نقیب زاده، احمد، تحولات روابط بین الملل (از کنگره وین تا امروز)، تهران، قومس، ۱۳۷۵، صص ۱۴۰۱۳۰.

۱۹. ساسانی، خان ملک، دست پنهان سیاست انگلیس در ایران، به نقل از کتاب حقوق بگیران انگلیس در ایران، اثر اسماعیل رائین، صص ۱۱۲۹۷.

۲۰. هاردینگ، سرآرتور، یک دیپلمات در شرق، ص ۳۳۴.

۲۱. اسناد وزارت امور خارجه انگلیس، پرونده شماره ۳۷۹۶۰۱۵۲ و FO ، به نقل از اسماعیل رائین، حقوق بگیران انگلیس در ایران، ص ۱۱۲.

۲۲. شیخی گری انشعابی از شیعه اثنی عشری است که در قرن دوازدهم هجری قمری پدید آمد و بنیانگذار آن شیخ احمد احسایی بود.

۲۳. زاهدانی، سیدسعید زاهد، بهاییت در ایران، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱، صص ۱۰۵۱۰۴.

۲۴. ایران در دوره سلطنت قاجار، صص ۱۵۲۱۵۱.

۲۵. افراسیابی، بهرام، تاریخ جامع بهاییت، تهران، سخن، ۱۳۶۸، ص ۲۱.

۲۶. ناطق، همان، ایران در راهیابی فرهنگی ۱۸۳۴۱۸۴۸، پاریس، خاوران، ۱۹۹۰، ص ۲۲۳.

۲۷. شهبازی، عبدالله، جستارهایی از تاریخ بهایی گری در ایران، ص ۲۱.

۲۸. رائین، اسماعیل، انشعاب در بهاییت پس از مرگ شوقی ربانی، به ضمیمه اسناد وزارت خارجه انگلیس و اسناد دولتی ایران، تهران: مؤسسه تحقیقاتی رائین، ۱۳۵۷، ص ۲۳۱.

۲۹. منصوری، جواد، تاریخ قیام پانزدهم خرداد به روایت اسناد، ج ۱، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷، ص ۳۲۶.

۳۰. سرگرد صنیعی در آن زمان از بهاییهای طراز اول بود. او بعدها سپهبد و مدتی هم وزیر جنگ شد. انتصاب او

ص: ۴۲۲

به آجودانی مخصوص ولیعهد، حاکی از احترام و اعتماد رضاخان به بهاییها و میزان نفوذ آنان در دستگاه دولتی است (خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۵)، ج ۱، صص ۵۹۵۷.

۳۱. بهاییت در ایران، ص ۲۳۸.

۳۲. یکی از طرفداران سرسخت باب، دختری به نام قره العین بود که از پیشگامان امر بی حجابی در ایران به شمار می رود. همچنین آزادی معاشرت میان زنان و مردان یکی از اعتقادات بهاییان است (باب ۱۵ از واحد چهارم کتاب بیان).

۳۳. اختریان، محمد، نقش امیرعباس هویدا در تحولات سیاسی اجتماعی ایران، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۵، ص ۱۶۴.

۳۴. اسناد انقلاب اسلامی، تهیه و تنظیم مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۹، سند ۲۰/۱۱۲۸۳ الف، ۲/۶/۴۳.

۳۵. همان، سند ۴۲۳، ۱۸/۱۱/۴۳.

۳۶. همان، سند ۲۲۱۷۸/۲۰ الف، ۱۹/۱۱/۴۳.

۳۷. ذوالفقاری، ابراهیم، قصه هویدا، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، چاپ اول، تهران: ۱۳۸۶، ص ۱۳۴.

۳۸. اسناد انقلاب اسلامی، سند ۴۳۲/ز، ۲۴/۱۱/۴۳.

۳۹. همان، سند ۱۱۱۴۸/۳۲۸، ۲۲/۱۲/۴۳.

۴۰. همان، سند ۳۲۶/۳۲۶۱۱۱۴۸، ۲۲/۱۱/۴۳.

۴۱. همان، سند ۱۱۲/۳۲۲، ۸/۱/۴۴.

۴۲. همان، سند بدون شماره، ۲۲/۱/۴۴.

۴۳. همان، سند ۶۹۴۶ ه ، ۱۱/۳/۴۷.

۴۴. همان، سند ۱۱۱۸۱/ه ، ۱۹/۵/۱۳۵۰.

۴۵. همان، سند ۶۹۴۶/ه ، ۱۱/۳/۴۷.

۴۶. یادداشتهای علم، ویرایش و مقدمه از علینقی عالیخانی، تهران: کتابسرا، ۱۳۷۱ (یادداشت پنجشنبه ۱۳/۱/۴۹).

## رابطه ساواک با اینتلیجنت سرویس

ص: ۴۲۳

علی اکبر علیمردانی

ایران به لحاظ جغرافیایی در تقاطع چهارراه بین المللی واقع شده است. در طول تاریخ چند هزار ساله، غربیان برای رسیدن به چین از ایران عبور می کردند و کاروانهای تجاری که از چین می آمدند پس از عبور از ایران به آسیای صغیر و اروپا و یا به شبه جزیره و شمال آفریقا می رفتند.

این موقعیت مهم سیاسی و جغرافیایی باعث دو رویکرد می شد یا گذرگاه فاتحان و جنگ افروزان همچون مغولان و تیموریان می شد و یا باعث تجارت و انتقال فرهنگ به اقصی نقاط جهان می گردید.

در قرون جدید کشورهای استعمارگر جهانی از جمله بریتانیا، سوئد، اسپانیا، پرتغال، فرانسه و بعدها روسیه تزاری برای عملی نمودن برنامه های توسعه طلبانه خود متوجه ایران شدند و ضرر و زیانهای زیادی به ایران وارد نمودند. با روی کار آمدن پهلویها در ایران این چرخه به شکل نوین وجود داشت و حاکمان ایران بازیچه دست قدرتهای جهانی شدند و در راستای منافع بیگانگان با آنان رابطه برقرار کردند و برنامه های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی و اطلاعاتی شان را بر اساس منافع آنان تنظیم نمودند. ایجاد سیستم اطلاعاتی ساواک در ایران نیز در راستای منافع غربیان شکل گرفت و توسعه این روابط برای تحکیم موقعیت رژیم پهلوی برای ادامه حکومت آن رژیم و تأمین منابع بیانگان تعریف شده بود. آموزش، تجهیز ساواک و تبادل اطلاعات بین ساواک و سایر سرویس های اطلاعاتی غربی از جمله سیا، موساد و اینتلیجنت سرویس نیز خارج از این چارچوب نبود. لذا پس از تأسیس ساواک در اواخر سال ۱۳۳۵، به اشکال مختلف به تقویت آن پرداختند و کشورهای مختلف عربی از جمله انگلستان به برقراری رابطه با ساواک اقدام نمودند.

از زمـانی که هندوسـتان بزرگ (شامـل هندوسـتان، پاکسـتان، بنگلادش و کشـمیر) مسـتعمره انگلیس شـد، دو کشـور ایران و افغانسـتان که مرز مشترک با روسـیه تزاری و بعـداً شوروی کمونیست داشـتند برای انگلسـتان اهمیت حیاتی درجه اول یافتند و حریمی برای جلوگیری از توسـعه طلبی روسـیه تلقی شدنـد. پتر کبیر در وصـیت خود وصول به «آب های گرم» خلیج فارس و بحر عمان را عامل کلیدی در توسـعه جهانی امپراتوری روسیه ذکر کرده بود... به همین دلیل امپراتوری بریتانیا برای جلوگیری از توسعه طلبی رقیب روس خود در طول تاریـخ می کوشـید تا راه حرکت روسـیه را به جنوب رد کند. اگر به تاریخ اسـتعمار بریتانیا مراجعه کنیم، می بینیم که اگر در شـمال ایران گاهی قدرت انگلیسـی ها بر روسـیه نمی چربید، در اسـتان های شرقی و جنـوبی و مرکزی و تهران، ترتیبـات محکمی برای جلـوگیری از نفـوذ روسـیه داده بـود. طـبیعی است که انگلسـتان برای تحقق اهداف خود در ایران به اطلاعات دقیق و شناخت عمیق و همه جانبه و شبکه های جاسوسی گسترده نیاز داشت و به علاوه و به خصوص باید حمایت و وفاداری حکام محلی و سران ایلات و عشایر این مناطق را جلب می نمود، لذا آنها را مورد توجه دقیق قرار داد، تـا آنجـا که توانست آنهـا را خریـد و به شـدت حمـایت و ثروتمنـد نمود و در جایی که نتوانست آنها را از بین برد و نـابود کرد، مهمترین خانـدانهای معروف وابسته بـا انگلستان که کارکرد اطلاعاتی داشـتند، شـیخ خزعل ، در خوزسـتان، قوام الملـک شـیرازی در فـارس، شوکت الملک علم در شـرق، جنوب خراسان و سیسـتان و بلوچسـتان، صارم الـدوله در اصـفهان، خانواده خان اکبر در گیلان، اسـعد بختیاری در بختیار، خانـدان قراگوزلو و زاهـدی در همـدان و در تهران، انگلسـتان تعدادی سیاسـتمدار حرفـه ای تربیـت کرده بـود کـه اسـتعداد وکـالت و وزارت و صـدارت داشـتند و همـه پسـتهای کلیـدی را به خـود اختصاص می دادنـد تعـداد آنها بسـیار زیاد بود، از قبیل محمود جم، منصورالملک و غیره و غیره . پس از جنگ جهانی اول و شروع جنگ سـرد بین شـرق و غرب، ایران به عنوان کشور هم مرز با اتحاد جماهیر شوروی مورد توجه قدرتهای مسلط جهانی از جمله همسـایه شـمالی، بریتانیـا و آمریکـا قرار گرفت و بریتانیـا بـا بهره برداری از دلمشـغولیهای بلشویکهـا در مسائل داخلی رضاخان را طی کودتایی به قدرت رساند تا بتواند از طریق او به اهدافشان در منطقه برسـند. رضاخان طی سلطنت ۱۶ ساله اش سعی نمود آمال و برنامه های بریتانیا را در ایران برآورده نماید. اما با شروع جنگ جهانی دوم و شکست بلوک متفق از آلمان و پیشـروی هیتلر تا پشت دروازه های اسـتالینگراد، یک بار دیگر ایران مورد توجه قرار گرفت و با توجه به گرایش رضاخان به آلمـان هیتلری ایران اشـغال، رضاخـان برکنـار و پسـرش را به سـلطنت رساندنـد و ایران به پلی برای کمـک رسانی به شورویها تبدیل گردید. نفوذ اطلاعاتی انگلیس در ایران به

نقطه اوج خود رسید و فرصتی برای غربی ها به وجود آورد تا مجدداً از ایران برای اهداف سیاسی، اطلاعاتی و ... خود استفاده نمایند. اگر چه بعد از پایان جنگ نیروهای اشغالگر در شمال و جنوب به تدریج ایران را تخلیه کردند اما نفوذ اطلاعاتی آنان همچنان پابرجا بود. لذا در ادامه برای تقویت ایران در مقابل همسایه شمالی ارتباطشان گسترش یافت. بویژه در زمینه سیاسی، اقتصادی و اطلاعاتی با ایران زیرا غربیان نگران نفوذ اتحادیه جماهیر شوروی در ایران بودند و برای مقابله بهتر به تجهیز نظامی و اطلاعاتی ایران پرداختند و پس از سپری شدن دوران بحران های بنیان برافکن دهه ۲۰ و جنبش ملی شدن نفت و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ضرورت ایجاد سیستم اطلاعاتی مستقل و قوی برای مقابله با بلوک شرق مبارزین مسلمان مخالفان داخلی به تقویت هر چه بیشتر محمدرضا پهلوی پرداختند اما بریتانیای پس از جنگ توان قبل از جنگ برای حضوری قوی در ایران را نداشت و میدان را به آمریکا وانهاد و ساواک بر اساس سیستم سازمان سیاسی آمریکا تشکیل و شروع به کار نمود. اما به دلایل مختلف از جمله ترس محمدرضا از آمریکایی ها و نفوذ غیرقابل کنترل آن کشور در ارتش، سیاست و اقتصاد و ... ایران، بریتانیا را بر آن داشت برای بی بهره نبودن از خوان گسترده ایران مجدداً روابط اطلاعاتی و امنیتی خود را با رژیم و ساواک تجدید و گسترش دهد تا از این بیشتر از سازمانهای جاسوسی سیا و موساد عقب نماند. لذا به طور رسمی با ساواک ارتباط برقرار نمود.

زمان و سطح ارتباطات طولانی و گسترده بود و دو طرف از توانمندی های یکدیگر استفاده می کردند. در این نوشته سعی می شود به ابعاد مختلف و جزئیات این ارتباطات بپردازیم.

۱ سوابق همکاری اطلاعاتی ایران و انگلستان در دوره رضاخان

در دوران قاجار دستگاه اطلاعاتی و امنیتی سازمان یافته وجود نداشت و در واقع در دوران رضاشاه نیز وضع تفاوت اساسی با زمان قاجار نداشت و انگلیسیها شاید به عمد، حتی تشویق هم نکردند که به سازمان اطلاعاتی و امنیتی توجه شود.

لذا کار اطلاعاتی به طور ناقص توسط شهربانی و رکن ۲ ارتش کارمند اطلاعاتی و در سفارتخانه های ایران در کشورهای هدف نیز کارها توسط وزارت امور خارجه انجام می گرفت... در دورانهای طولانی نیز ژاندارمری جزء ارتش، ولی مجزا و تابع ارتش بود و رکن ۲ ارتش کار ضداطلاعاتی ارتش و ژاندارمری، هر دو در مسائل اطلاعاتی، اطلاعات انگلیسها داشت، که در موارد مهم مانند جریان تیمورتاش، به رضاخان کمک می رساند.

۲ انگلیسی ها و دفتر ویژه اطلاعات

اساس روابط اطلاعاتی ایران و انگلستان از سفر سال ۱۳۳۸ شاه به آن کشور شروع شد. مبنای این ارتباط مذاکرات شاه با ملکه انگلیس بود، شاه از ملکه سئوال می کند که شما چگونه از اخبار مملکت خود و دنیا به طور روزانه مطلع می شوید؟ و می افزاید: هر روز ۴۰۰۵۰۰ برگ گزارش برای من می فرستند، در روز که کار دارم و در شب هم وقت مطالعه ندارم، لذا دستور می دهم در حضور خودم این گزارشها را در بخاری بسوزانند. ملکه توضیح داد که حل مسئله بسیار ساده است و ما حدود ۷۰ سال است که برای این کار سازمان ویژه ای داریم که همین ۴۰۰۵۰۰ برگ را به ۲۳ برگ تبدیل می کند و روزانه فقط در دو نسخه به اطلاع من و نخست وزیر می رسانند. کشور انگلستان و ملکه در این زمان آمریکا را فعال مایشاء در مسائل اطلاعاتی ایران می دیدند.

این موضوع را فرصت خوبی برای برقراری ارتباط اطلاعاتی با رژیم تشخیص دادند و پیشنهاد همکاری و آموزش نیرو در این زمینه را به شاه می دهند و شاه نیز از آن استقبال و پس از مراجعت به ایران فردوست را به شاپور ریپورتر آشنا و مقدمات کار که سفر فردوست به انگلستان بود انجام و او به لندن می رود و پس از طی دوره لازم مراجعت و دفتر ویژه اطلاعات را راه اندازی می کند.

۳ انگلیسیها و شبکه ماهوتیان

انگلیسیها برخلاف آمریکاییها که به سازمان اطلاعاتی متمرکز، حجیم، پرتظاهر و طبعاً نیمه علنی از نوع سیا، اعتقاد ندارند و برعکس سازمان کوچك و غیرمتمرکز و در حد اعلای اختفاء را ترجیح می دهند. در مورد شبکه های اطلاعاتی انگلیس در ایران نیز چنین بود و آنها یك تشکیلات را برای کسب خبر کافی نمی دانستند و در اهداف هم گاه چند شبکه موازی، که از یکدیگر هیچ اطلاعی نداشتند، ایجاد می کردند. شمال ایران به علت هم جواری با شوروی از جمله این اهداف بسیار مهم برای انگلیسی ها بود. آنها در این منطقه از دو کانال کسب خبر می کردند: اول شبکه رسمی و نیمه علنی ساواک در نواحی شمالی کشور که کلیه اطلاعات را به MI-۶ و همچنین به سیا و سرویس اطلاعاتی اسرائیل می داد و دوم شبکه سرتیپ ماهوتیان. سازمان اخیر مستقیماً توسط MI-۶ ایجاد شد. نخستین شبکه مخفی اطلاعاتی انگلیس در ایران که تحت نظارت فردوست در زمان قائم مقامی اش قرار گرفت شبکه ای بود که توسط ماهوتیان ایجاد شده بود.

با آنچه در فوق ذکر شد می توان ادعا نمود که اینتلیجنت سرویس از ابتدای تشکیل ساواک از طریق MI-۶ با آن ارتباط داشته است و در زمینه ضدجاسوسی و ضدبراندازی و در مقابله با K.G.B با ساواک همکاری داشت. اما از آنجایی که این ارتباط تنهایی

بوده، چنین تلقی گردید که ارتباطی با هم نداشته اند.

۴ سازمان بی سیم

سازمان بی سیم نیز احتمالاً از نتایج مذاکرات و توافقات شاه و ملکه انگلیس در سال ۱۳۳۸ بود. این سازمان کاملاً مخفی بود که انگلیسیها بر اساس تجربیات نهضت مقاومت فرانسه به تدوین آیین نامه آن پرداخته و در مرحله اول در خاک انگلستان و ایرلند به تشکیل آن دست زده و سپس به ایجاد آن در برخی کشورهای موردنظر پرداختند. این آیین نامه چنین بود که در شرایط صلح باید به تدریج خانه های امن در سراسر کشور با پوشش بسیار بالا و در نهایت اختفاء تهیه شود. در هر خانه یک یا دو بی سیم بسیار قوی در جاسازی کاملاً ـ مناسب و غیرقابل کشف مستقر شود. در هر خانه یک بی سیم چی ورزیده با خانواده اش در پوشش کاملاً موجه سکنی داده شود تا در طول سالها در محیط خود کاملاً جا بیفتد.

به تدریج در نقاط معین «دفینه»هایی شامل سکه طلا و اسلحه نیز پنهان شود. پس از اشغال کشور توسط نیروی دشمن، این پایگاههای بی سیم به مراکز واحدهای مخفی ارتش آزادیبخش تبدیل می شود و هر واحد می تواند با دسترسی به دفینه ها، که نقش آن از مرکز اطلاع داده می شود، امکانات مالی و تسلیحاتی خود را تأمین کند و به عملیات پارتیزانی دست زند و در عین حال از طریق بی سیم فعالیت اطلاعاتی بالایی را انجام دهد.

در مورد ایران، انگلیسی ها سازمان بی سیم را به عنوان طرحی برای مقابله با اشغال شمال کشور توسط شوروی ارائه دادند. بدین ترتیب، توسط یک ستاد مرکزی که در تهران مستقر بود و زیر نظر MI-۶ کار می کرد پایگاه های مخفی بی سیم در مشهد، گنبد، گرگان، ساری، رشت، تبریز و اصفهان ایجاد شده بود. این پایگاه ها توسط بی سیم های بسیار قوی با ایستگاه MI-۶ در قبرس در ارتباط مدام بودند. ستاد مرکزی مستقر در تهران به عنوان مرکز سازمان دهنده و هدایت کننده در زمان صلح تلقی می شد، ولی پس از سقوط ایران فرض بر این بود که نیروهای شوروی تنها موفق به اشغال استان های شمالی کشور و تهران خواهند شد و لذا اصفهان در کنترل نیروهای طرفدار غرب و یا نیروهای نظامی غرب قرار خواهد گرفت. اگرچه سازمان بی سیم هزینه های خود را از ساواک اخذ می نمود اما با بدنه ساواک ارتباطی نداشت و کارهایش را رأساً انجام و نتایج به رئیس MI-۶ سفارت تحویل می شد. سازمان بی سیم تا انقلاب به فعالیت خود ادامه داد. در آذر ۱۳۵۷ بود که سرهنگ فروزین به دستور مأمور انگلیسی کلید مدارک سازمان که در دفتر ویژه و یا در ساختمان مرکزی موجود بود، از قبیل نتایج مخابرات با قبرس و نظایر آن را تحویل گرفت و به عامل MI-۶ سفارت داد.

۵ روابط ساواک با اینتلیجنت سرویس

موقعیت مهم جغرافیـایی ایران، به عنوان مرکز ثقل تحولات خاورمیانه همسایگی ایران با شوروی در شـمال، کشورهای حاشـیه خلیـج فـارس در جنوب و منـابع سـرشار. مجموعه عواملی بودنـد که انگلسـتان نمی توانست از کنـار آن بی تفـاوت رد شود و مواردی از ارتبـاط اطلاعـاتی که پیش از این ذکر شـد حکـایت از اهمیت روابـط اطلاعـاتی ساواک و اینتلیجنس سـرویس می نماید و اگر تا به حال نیز اقدام به برقراری ارتباط مسـتقیم ننموده بود حساب آن را باید به حساب ضعف او و در مقابل آمریکا و یا ممانعت سازمان سـیا دانست، لذا آنچه در اسـناد ذکر شد. اولین ارتباطات سـندی به سال ۱۳۴۶ برمی گردد ولی بـا این حال تعیین دقیق این ارتباطـات نامشـخص است. جـالب اینکه سـران اطلاعـاتی رژیم پهلوی از جمله فردوست نیز اشاره ای به ارتباط مستقیم ساواک با اینتلیجنس نکرده اند و اسناد موجود ارتباط، نیز محدود می باشد.

همانطور که پیش از این ذکر شـد مبادلات و ارتباطات ساواک و اینتلیجنت سـرویس وسـیع و گسترده بود. این دو سـرویس به لحاظ اطلاعاتی در حوزه های مهم جغرافیایی از جمله خاورمیانه شامل کشورهای حوزه خلیج فارس عربستان، کویت، بحرین، قطر، امـارات و عمـان و سایر کشورهای عربی منطقه از جمله یمن، سوریه، فلسـطین، لبنان، اردن و عراق بود. همچنین در شاخ آفریقـا، از مصـر، سودان، الجزایر، لیبی، اریتره، سومـالی، جیبوتی و اتیوپی را شامـل می شـد. در شـرق ایران و شـبه قـاره شامل هندوسـتان، پاکسـتان، افغانستان و تا حدودی بنگلادش را دربر می گرفت و مهم ترین هدف نیز اتحاد جماهیر شوروی بود که مرزی ۲۲۰۰ کیلومتری با ایران داشت. علاوه بر جمع آوری اطلاعاتی راجع به مناطق جغرافیایی ذکر شـده، موضوعات دیگری نیز که برای طرفین اهمیت حیـاتی داشت که می تـوان به مقـوله تروریسم نیز اشـاره کرد، دو سـرویس علاقمنـد به همکـاری و تبادل اطلاعات داشـتند. حمایت از اکراد عراق نیز اهـداف دو کشور محسوب می شد. موضوع دیگر همکاری دو سـرویس در حوزه پشتیبانی اطلاعاتی بود، که موادی همچون مبادلات آموزشـی و کمک های فنی برای تقویت و بهره برداری بهتر در کار اطلاعـاتی و فنی تر کردن سـاواک برای مقـابله با رقبای اطلاعاتی را می توان ذکر نمود. لـذا مباحث مطروحه فوق در این متن سعی می شود کلیه مبادلاـت و همکـاری هـای اطلاعاتی در سه موضوع: ۱ سوابق و ارتباطـات و همکـاری برای تبادل راجع به کشورها ۲ تروریسم و ۳ همکاریهای آموزشی و فنی تعریف و تدوین نماییم.

۵ جمع آوری از کشورها و سرویس های حریف

عمده فعالیت های ضدبراندازی اینتلیجنت سرویس با سرویسهای بلوک شرق به ویژه

کـا.گ.ب در اقـدامات شبکه ماهوتیان و بی سـیم خلاصه می شـد که ماهیتاً مسـتقل توسط آن سـرویس انجام و ساواک فقط نقش هماهنگی کننده و پشتیبانی داشت و مسـتقیماً در آن دخالت نداشت. اما درباره جمع آوری اطلاعات راجع به حوزه های نفوذ شوروی در کشورهای منطقه که گرایش به شوروی داشـته و یا هم پیمان آن کشور بودند از شبکه های فوق بود. ساواک با MI-۶ فعالیت مشترک داشـتند که می توان به افغانسـتان و عراق اشاره کرد که در شـرق ایران در کشور افغانستان کودتایی توسط عوامل کمونیستی صورت گرفت و محمد داود از کار برکنار و عناصـر وابسته به شوروی حکومت را به دست گرفتند و در زمینه هـای نظامی و اقتصادی ارتباط برقرار نمودنـد. و قبل از آن نیز کیس های مشترک برای جمع آوری اطلاعات داشـتند ولی پس از کودتا بیشتر شد زیرا این موضوع پیشرفت شوروی تلقی گردید و برای کنترل آن، ساواک و MI-۶ به جمع آوری اطلاعات می پرداختنـد. در عراق نیز حکومتی وابسـته و متمایل به شوروی روی کار آمـد و حساسیت این دو کشور واقع شده در غرب و شـرق برای ایران بسیار بود و سرویس های بیگانه از جمله سیا، موساد و MI-۶ نیز به تحولات این کشورها حساس بودند و به همین لحاظ اقدامات گوناگونی را اجرا نمودند که در ذیل به تفصیل به آن می پردازیم.

۱۵ افغانستان

تا زمانی که انگلسـتان در شـبه قاره حضور داشت سـعی می کرد از نفوذ روسـیه و بعـداً اتحاد جماهیر شوروی به طرف جنوب جلوگیری نمایـد و برای عملی شـدن این هـدف حتی از جنگیدن نیز ملاحظه ای نداشـتند. اما روس ها همیشه کم و بیش نفوذ خود را در شـمال جبال هندوکش حفظ کردند ولی پس از اسـتقلال هندوسـتان و تقسـیم آن، دیگر انگلسـتان منافع قبلی را در افغانسـتان نداشت. اما شوروی بعد از تأسـیس دنبال اشاعه ایدئولوژی کمونیسم بود. به همین دلیل افغانستان را نیز هدف توسعه طلبی خود قرار داد. ابتـدا روسـها خود را به محمـد ظـاهر شـاه افغانسـتان و رجـال دربار کابل نزدیک کردنـد و علاوه بر انجام فعالیتهای عمرانی و سـرمایه گذاری در شـمال جبال هندوکش، شـمال و جنوب افغانسـتان را به وسـیله جاده اساسی کوهستانی وصل نمودنـد و راه نفوذ به جنوب را هموار کردند. سـپس به تدریج به آموزش کادر ارتش افغانسـتان پرداختند و حدود ۹۰٪ افسران و درجه داران افغانستان را در شوروی آموزش نظامی دادند. موضوعی که اسناد تبادل مؤید آن می باشد:

اعزام دانشجویی خلبانی به شوروی

از بین ۱۸۰ نفر از فارغ التحصیلان دبیرستانهای افغانستان که به منظور آموزش فنی

خلبانی در نظر گرفته شده بودند ۵۹ نفر در آزمایشات قبول شدند. قرار است این عده از تاریخ ۲/۱/۲۵۳۶ در دانشکده افسری آموزشهای مقدماتی را طی نموده و سپس به شوروی اعزام گردند. بنابراین واضح شد که شوروی یکه تاز میدان افغانستان است... و روشن بود که آمریکایی ها دست روسها را در افغانستان بازگذارده اند تا در ازای آن ایران را حفظ کنند. برکناری ظاهرشاه توسط محمود داود که رابطه حسنه ای با شاه داشت باعث نگرانی رژیم پهلوی شد و به مقابله با او برآمد. اما کودتا علیه داود توسط احزاب کمونیستی در افغانستان بر نگرانی رژیم پهلوی افزود و تبانی و توافق سازمان سیا و کا.گ.ب برای روی کار آمدن احزاب کمونیستی نیز توسط رابط MI-۶ تأیید و به اطلاع ساواک رسید: نماینده سرویس انگلستان در کویت در تاریخ ۱۰ مه ۱۹۷۸ (۲۰/۲/۲۵۳۷) با عبدالستار شالیزی (معاون سابق نخست وزیر و وزیر کشور افغانستان در زمان سلطنت محمد ظاهرشاه) در یک میهمانی در کویت ملاقات نمود. در این ملاقات شالیزی اظهار داشت مدارک مثبتی دارد که شوروی در کودتای اخیر افغانستان دست داشته و در طرح ریزی آن شرکت نموده است. نامبرده ضمناً ادعا کرد «سیا» احتمالاً قبل از شروع کودتا در جریان آن اطلاع داشته و در برابر گرفتن امتیازاتی در مناطق دیگر دنیا از شوروی در این مورد سکوت اختیار نمود. سندی دیگر جزئیات کودتا را بیان می کند.

ایران در زمان رژیم پهلوی مسائل دیگری نیز در افغانستان داشت از جمله می توان به دخالت درباریان در قاچاق مواد مخدر و ترانزیت آن از طریق ایران به اروپا، بلوچ های افغانی و ارتباط آنان با بلوچهای پاکستان و ایران، رود هیرمند و مسئله تقسیم آب آن اشاره نمود.

۲۵ پاکستان

روابط ساواک با سرویس پاکستان بسیار خوب بود و نیازی به کارهای اطلاعاتی عمیق نبود و هر آنچه لازم داشت از آنها می گرفت و از طریق پیمان سنتو نیز کارهای مشترکی انجام می گرفت که اینتلیجنت سرویس نیز در آن دخالت داشت. تنها مسئله مهم راجع به پاکستان بلوچ های تجزیه طلبی بودند که توسط دشمنان ایران از جمله عراق تقویت و سازماندهی می شدند و ساواک در این زمینه با MI-۶ مبادلاتی داشت و سعی می کرد از توان اطلاعاتی آنان در عراق برای جمع آوری روی این گروه استفاده نماید.

پاکستان از منظر دیگر نیز مورد توجه ایران و بریتانیا بود و آن حایل بودن این کشور بین ایران و شبه قاره هند بود. هندوستان با افغانستان و شوروی رابطه حسنه داشت و همچنین اختلافات سیاسی و ارضی پاکستان با هندوستان و بنگلادش باعث شده بود

دو سرویس چتر اطلاعاتی خود را در منطقه فعال نموده و راجع به هندوستان و بنگلادش نیز تبادل اطلاعات داشته باشند.

۳۵ عراق

کشور عراق نیز به دلایل گوناگون برای رژیم پهلوی مهم بود و انگلستان نیز در زمانی در آنجا حکومت های دست نشانده داشت اما پس از کودتای سرتیپ عبدالکریم قاسم و سقوط رژیم سلطنتی آن کشور به بلوک شرق و شوروی گرایشی یافت و پس از شوروی و افغانستان، سومین کشور با گرایش به بلوک شرق در عراق رأس حکومت قرار گرفت. این اتفاق باعث تشدید اختلافات ایران و عراق گردید و اختلافات ارضی گذشته مزید علت بود. لذا روابط دو کشور تیره شد و رقابت برای فعالیت یکدیگر شروع و گروه های مخالف تقویت شدند و در این میان بلوک غرب نیز کودتای قاسم را پیشرفت مواضع شوروی در منطقه تلقی نمود و با توسعه فعالیت کمونیست ها در عراق ثبات منطقه به نفع غرب را به خطر انداخت. لذا آمریکا و انگلیس به تقویت رژیم محمدرضا و رژیم اردن دست زدند ولی همزمان نیز تلاش هایی صورت گرفت تا با نفوذ در ارتش عراق به تدریج نیروهای متمایل به شوروی و ناسیونالیست ها پس زده شوند. بدین ترتیب، قدم به قدم راه برای صعود صدام حسین هموار شد. موضوعی که کشورهای منطقه را بیش از چهار دهه به خود مشغول کرد و موجب چندین جنگ ویرانگر شد، در این بین بررسی رژیم پهلوی جمع آوری اطلاعات از کشور حریف یعنی عراق دارای اولویت بود و از چندین کانال با معاهدات دوجانبه و چند جانبه اطلاعاتی برای نیل به مقصود تلاش نمود. اینتلیجنس سرویس و سابقه حضور آن در عراق نیز از نکات مثبت همکاری با ساواک در موضوع عراق بود، لذا دو سرویس در زمینه جمع آوری اطلاعات از آن کشور نیز همکاری داشتند. حضور گروههای فلسطینی که گاهاً در کشورهای غربی از جمله اروپا نیز عملیات می نمودند و استقرار رهبر نهضت اسلامی بعد از قیام ۱۵ خرداد امام خمینی(ره) در عراق و وجود حوزه های بزرگ و با اهمیت شیعیان در نجف بر اولویت همکاری آنها می افزود.

اختلافات ارضی عراق با ایران و کویت و دست درازی آن کشور به مناطق جنوبی حوزه خلیج فارس و راه اندازی گروه های مختلف برای بهره برداری از اقدامات آنان در مقابله با ایران باعث تشدید اختلافات و به تبع اهمیت موضوع بود. انگلستان هم که در این حوزه دارای منافع سرشاری به ویژه در حوزه های نفتی داشت را تحریک می نمود که هر چه بیشتر در منطقه موردنظر حضور اطلاعاتی و یا نظامی داشته باشد تا تهدیدها را به حداقل برسانند. همانطور که پیش از این ذکر شد مقابله با حضور نظامی شوروی

از اولویت خاصی برای بلوک غرب و کشورهای هم پیمان آن از جمله ایران بود. از قسمتی از اقدامات اطلاعاتی جمع آوری سرویس ها از توانمندیهای نظامی عراق بود: در تاریخ ۲۸/۲/۱۳۵۶ سی نفر از افسران نیروی دریایی و لشکر ۵ ارتش عراق برای دیدن یک دوره سه ماهه آموزشی به شوروی اعزام گردیدند. در سندی دیگر صحبت از حمل یک کشتی تجهیزات نظامی از شوروی به عراق می باشد: یک کشتی روسی وارد ام القصر شده و محمولات خود را تخلیه نمود.

عراق در این زمان، قراردادهای گوناگونی با کشورهای بلوک شرق از جمله لهستان و چکسلواکی منعقد نمود و مقامات نظامی شان از کشورهای یکدیگر بازدید می کردند. عراق رابط نزدیکی با کشورهای اقمار بلوک شرق در منطقه از جمله با یمن جنوبی داشت و دنبال تقویت سیاسی و نظامی آنها بود و برای برتری نظامی شان در مقابل سعودی و یمن شمالی تلاش کرده و کمک نظامی ارسال می کرد.

این اقدام عراق عکس العمل کشورهای رقیب را به دنبال داشت. آنچه اقدامات عراق را برای ایران و انگلستان حساس می نمود کمک به سازمانهای جدایی طلب و یا گروهها و سازمانهای مختلفی که در مخالفت با رژیم های کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس شکل گرفته بود. عراق به این سازمانها در کشورش پایگاه داده و به سازماندهی و آموزش آنها می پرداخت، از جمله این اقدامات تأسیس پایگاهی در منطقه زبیر (جنوب عراق) برای جبهه چپ گرای بحرین (NLF) و جبهه ملی بحرین (PLFO) بود. از جمله مهمترین موضوعات مورد توجه ایران و اسرائیل مسئله اتمی شدن عراق در منطقه بود. دو سرویس انگلستان و ایران برای فعالیتهای عراق در این زمینه اهمیت قائل شده و به شدت در این رابطه به جمع آوری اطلاعات پرداختند. عراق از طریق شوروی و فرانسه قصد احداث نیروگاه هسته ای برای تولید برق را داشت اما با توجه به ماهیت این رژیم و اهداف توسعه طلبانه اش، همسایگان آن کشور از جمله ایران نگران دستیابی آن رژیم به سلاح اتمی بودند. موضوع اخیر از طرف اسرائیل نیز با حساسیت دنبال شد تا نهایتاً به بمباران و انهدام مراکز هسته ای عراق توسط هواپیماهای اسرائیلی در سال ۱۹۸۱ انجامید. اینتلیجنت سرویس و ساواک در عراق اهدافی داشتند که برنامه های اطلاعاتی شان را عملیاتی می کردند. از جمله اینتلیجنت سرویس از طریق ایران به عراق موشک و سلاح حمل می کرد و در مرز به کردها تحویل می داد. از علایق دیگر در عراق بحث اکراد بود که برای ایران از اهمیت بسزایی برخوردار بود و در مقاطع مختلف سیاستهای خاصی را دنبال می کردند و در اوج اختلافات سیاسی ایران و عراق، اکراد عراقی وسیله ای بر تضعیف آن رژیم توسط ایران گردید و ساواک و نیروهای امنیتی آن به تقویت اکراد بارزانی و رهبر آنان ملامصطفی پرداخت. روابط دو سرویس

در قبال بحرین و جزایر ابوموسی و تنب نشأت گرفته از مذاکرات سیاسی فیمابین وزارت خانه های خارجه دو کشور بود و آن مذاکرات مبنای ارتباطات بود که نهایتاً به چشم پوشی رژیم پهلوی از بحرین منجر شد.

۴۵ کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس (قطر کویت بحرین امارات عمان)

در طول قرون گذشته خلیج فارس و حاشیه جنوبی آن به دلایل گوناگون مورد توجه قدرتهای جهانی و منطقه ای بوده است. کشورهای اروپایی از جمله پرتغال، اسپانیا و بریتانیا از قرون گذشته در مناطق مختلف خلیج فارس دارای پایگاه بودند و از این پایگاهها کشتی های تجاری شان را محافظت نموده و به اهداف استعماری خود جامه عمل می پوشاندند. قبل از خروج نیروهای انگلیسی از منطقه در سال ۱۹۷۱ ترتیبات امنیتی لازم بین این رژیم ها و انگلستان داده شد و آمریکا نیز دنبال تجهیز ایران برای کنترل منطقه و به قول مشهور قصد دادن مقام ژاندارمی منطقه به محمدرضا پهلوی بود. لذا انگلستان، آمریکا و ایران دنبال کنترل منطقه بود تا کشورهای مخالفشان از جمله شوروی و احیاناً بعضی از کشورهای اروپایی از جمله فرانسه و آلمان موقعیت برتر را به دست نیاورند. به همین دلیل قبل از خروج انگلستان از خلیج فارس تمهیدات لازم دیده شد. از جمله این کارها تجهیز و تقویت کشورهای جدیدالتأسیس منطقه و از طرفی امضای پیمان های دوجانبه و چند جانبه بین این کشورها با یکدیگر و یا کشورهای غربی از جمله بریتانیا برآمدند.

در زمینه اطلاعات نیز ایران و انگلستان قبل از خروج نیروهای بریتانیایی از این حوزه به هماهنگی های لازم اقدام نمودند که مهم ترین آن تبادل اطلاعات برای کنترل منطقه بود و از توانمندیهای دیگر در این حوزه نیز استفاده کردند. مهم ترین اقدامات ساواک و اینتلیجنت سرویس برای جمع آوری اطلاعات حول محورهای ذیل بود:

۱ کنترل رژیم های وابسته به بلوک شرق و عناصر اطلاعاتی و نظامی آنان در کشورهای قطر عراق جمهوری دموکراتیک خلق یمن کویت عمان امارات بحرین و...

۲ کنترل مقامات سیاسی و اطلاعاتی شوروی

۳ کنترل گروههایی با گرایش چپی و برانداز

۴ ارتباطات سیاسی، اقتصادی و نظامی کشورهای منطقه با سایر دول

۵ کنترل مخالفان ایرانی رژیم پهلوی

اسناد تبادل حکایت از ارزشمند بودن این همکاریها در حوزه خلیج فارس برای ساواک می باشد و علیرغم ارتباط ساواک بارها سرویس های مطرحی همچون سیا و

موساد، اما اسناد MI-۶ از اهمیت ویژه ای برخوردار بود. درخواست اداره بررسی اداره کل هفتم به مدیریت آن سازمان گویای این مطلب می باشد.

از بین سرویس های خارجی، سرویس انگلستان در گذشته اطلاعات جالب و مفیدی درباره امارات خلیج فارس ارسال می داشت، اما بیش از یک سال است این گزارشات به حداقل رسیده به طوری که پس از ماهها اخیراً (اواخر آبانماه) گزارشی از وقایع امارات متحده عربی در شهریور و مهر ۲۵۳۶ واصل شده است که حاوی مطالب آشکار می باشد... در ادامه سند کارشناس موضوع خواهان فعال نمودن منبع موردنظر بوده است.

شناسایی و کنترل سازمانهای برانداز در خلیج فارس از جمله جبهه آزادیبخش خلق خلیج عربی، جبهه آزادیبخش دموکراتیک ملی عمان و خلیج عربی، جنبش ناسیونالیست های عرب، دفتر سیاسی جنبش انقلابی خلق در عمان، جنبش انقلابی خلق، حزب کار عربی، حزب بعث، جبهه آزادیبخش ملی.

۵۵ فلسطین، لبنان، سوریه و اردن

با اشغال سرزمین کشورهای اسلامی توسط رژیم صهیونیستی و جنگ، قتل و غارت و آوارگی مردم مسلمان کشورهای فلسطین و لبنان و وقوع چندین جنگ بین دشمن غاصب صهیونیستی و کشورهای مسلمان، باعث شد مردم مسلمان منطقه و مبارزین کشورهای فوق، ضمن درگیری و جنگ با دشمن صهیونیستی از حامیان آن رژیم در سایر نقاط جهان از جمله اروپا غافل نبودند. به همین دلیل بعضاً عملیاتی علیه اهداف رژیم صهیونیستی در آن کشورها انجام می دادند. لذا سرویس اطلاعاتی ایران نیز که با اسرائیل و سازمان موساد رابطه تنگاتنگ و نزدیکی داشت به همکاری برای شناسایی و تبادل اطلاعات در این زمینه نیز اقدام کردند و ساواک با MI-۶ نیز به تبادل اطلاعات در این رابطه پرداخت. اسناد تبادل از تلاش بی وقفه دو سرویس برای کنترل هر چه بیشتر عناصر فعال مبارزاتی و تضعیف گروهها و کشورهای مورد نظر برآمدند. اطلاعات موجود به لحاظ موضوعی گسترده و شامل زوایای مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، نظامی و فرهنگی گروهها و کشورهای متخاصم با رژیم صهیونیستی را دربر می گرفت. برخی از محورهای عمده اسناد بدین شرح می باشد:

۱ شناسایی پایگاه ها و پادگانهای آموزشی گروههای مبارز فلسطینی در کشورهای منطقه و رهبران و عناصر تعیین کننده آنها

۲ جمع آوری اطلاعات از انواع سلاحهای استفاده شده و محل تأمین آن و مسائل مالی و تدارکاتی

۳ پیگیری اختلافات درون تشکیلاتی و هدایت و حمایت عوامل نفوذی خودی و

بهره برداری از اختلافات درونی آنها

۴ جمع آوری اطلاعات از کشورهای اسلامی در زمینه های مختلف سیاسی، اقتصادی، نظامی و اجتماعی، روابط کشورها با هم و اتحاد و انشقاق و...

۵ شناسایی و کنترل انقلابیون ایرانی خارج از کشور در لبنان، سوریه، مصر و... در رابطه با دستگیری یکی از مبارزین فلسطینی توسط سرویس های اطلاعاتی و امنیتی انگلستان سند تبادل می نویسد:

مقامات پلیس انگلستان یک فرد فلسطینی بنام فهد محی متولد ۱۹۵۶ اورشلیم فرزند محی الدین را به اتهام حمله به اتوبوس شرکت هواپیمایی اِل آل و کشتن یک میهماندار اسرائیلی بازداشت کرده اند. نامبرده ضمن بازجویی اعتراف نمود در بیروت توسط شخصی به نام تارک (رئیس واحد متبوعه وی) برای این مأموریت توجیه و در حدود دو هفته قبل نیز به لندن وارد شده است. در ادامه سرویس انگلستان اطلاعات بیشتری را در این مورد از ساواک درخواست نموده است.

آنچه تا اینجا ذکر شد حکایت حجم وسیع همکاریهای دو سرویس بود که طرفین از آن رضایت داشتند، در این قسمت به ارزیابی ساواک راجع به همکاریهای اطلاعاتی دو سرویس در حوزه هایی که قبلاً ذکر شد، نیازهای آتی و درخواست همکاری بیشتر از سرویس انگلستان در قالب سندی می خوانیم: درباره مبادله اطلاعات بین دو سرویس: تبادل اطلاعات بین دو سرویس که بر اساس فهرست نیازمندیهای اطلاعاتی مبادله شده صورت می گیرد برای ساواک اهمیت و ارزش قابل توجهی داشته و در طول مدت این همکاری گزارشهای مفیدی دریافت داشته ایم و درباره گزارشهای مبادله شده نیز نظر ساواک به موقع به آن سرویس منعکس گردیده است. با توجه به امکانات و دسترسیهای آن سرویس انتظار داریم به نیازمندیهای اساسی ما در کشورها و مناطق هدف که می تواند به وسیله آن سرویس تأمین گردد پاسخ داده شود. به عنوان مثال گزارشهای محدودی که درباره عراق دریافت شده بسیار سودمند بوده است و به همین جهت موجب امتنان خواهد بود که گزارشهای بیشتری درباره عراق به ویژه درباره موقعیت رژیم نفوذ شوروی در این کشور فعالیت های عراق در خلیج فارس و وضع روابط دولت و اکراد دریافت نماییم.

درباره کویت (فعالیت های عوامل مخالف رژیم) امارات متحده عرب (اختلافات داخلی شیوخ) قطر و بحرین (عوامل برانداز و فعالیت های آنها) نیز مطالب زیادی دریافت ننموده ایم. همچنین دریافت اطلاعاتی از فعالیت های عربستان سعودی و کویت در خلیج فارس مورد نیاز ما می باشد و گزارشهایی که از فعالیت بعثی ها در خلیج فارس دریافت شده سودمند بوده و مورد توجه می باشد.

گزارشـهایی که درباره «نهضت بلوچسـتان آزاد» دریافت شـده مفید بوده و در ادامه وصول این گزارشـها موجب امتنان خواهد بود. ضـمناً دریافت اطلاعات خواسـته شده درباره افغانستان نیز مورد توجه ما است. باید خاطرنشان گردد که اظهارنظرهای آن سرویس درباره گزارشـهایی که از ساواک دریافت می نماید مورد اسـتقبال ما است و تاکنون از این نظریات در هدایت عوامل جمع آوری بهره برداری گردیده است.

۶ ۵ قاره آفریقا

رژیم پهلوی در زمان ریاست جمهوری عبدالناصر، با مصر اختلاف سیاسی داشت و دلیل این اختلاف حمایت مصر از فلسطین و روابط ایران با رژیم صهیونیستی بود. لذا ایران با کشورهایی که گرایش به شوروی و بلوک شرق داشتند رابطه حسنه نداشت و معمولاً روابطی همراه با تشـنج بود که گاهی به ستیز جوییها و بگو و مگوها و نطق های تند علیه یکدیگر نیز چاشـنی آن می شـد. در منطقه شـاخ و شـمال آفریقـا، کشورهـای دیگری از جمله لیـبی، الجزایر، مراکش (مغرب) و در شـاخ آفریقـا سـودان، جیبوتی، اریتره، سومالی و اتیوپی وجود داشت که این کشورها هر کدام به دول غربی و شـرقی روابطی داشتند و در این منطقه به نوعی جنگ سـرد بین بلوک شرق و غرب حاکم بود. مثلاً ایران با بعضی از رژیم که در دایره بلوک بندی کشورهای غربی بودن رابطه داشت مثـل مراکش (مغرب) و بـا بعضـی مثل لیبی مخالفت داشت. از طرفی رابطه ایران با بلوک غرب باعث شـده بود این کشور جزء توابع و اقمار دول غربی محسوب شود و مخالف با کشورهای شـرقی و بلوک شـرق، لـذا در شاخ و شـمال آفریقـا ایران مصـالحی داشت و نیـاز به جمع آوری اطلاعات و برای رسـیدن به مقصود در این حوزه نیز با سـرویس انگلسـتان تبادل داشت و از اطلاعات یکدیگر بهره برداری می کردند. کشورهایی که به شوروی گرایش داشـتند، از طرف حامیانشان از جمله عراق، کره شـمالی و شوروی و... کمـک دریـافت می کردنـد. در مقابل کشورهای بلوک غربی مثل آمریکا به مخالفان آنها کمک می رساند: در حال حاضر احزاب اتحادیه جوانان سومالی (SVL) اتحادیه بزرگ سومالی ESL مجمع دمکراتیک سومالی SDU که دارای افکـار متمایـل به کمونیسم می باشـند در سومـالی فعالیت دارنـد. اکثریت اعضاء این احزاب را که از دولت کوبـا و حزب کمونیست ایتالیـا کمـک دریـافت می کننـد، جوانان تحصـیلکرده در شوروی را تشـیکل می دهنـد که در سومالی دارای مشاغلی مهم می باشند.

به هر حال رژیم در منطقه شـمال و شاخ آفریقا بنا به مصالـح شخصـی و یا مصالـح غربی و دسـتور آنان مسائل آنجا را پیگیری می کرد و مسـئول اطلاعـات خـارجی سـاواک دربـاره ملاقـات خـود بـا معـاون مـدیرکل خاورمیـانه سـرویس انگلسـتان از او درخواست

تبادل اطلاعات حوادث و وقایع آن منطقه را نموده و شرح این ملاقات را به مافوق خود گزارش می کند:

به عرض جناب قائم مقام ساواک رسید که از مقام مزبور خواسته شد: «هرگاه اطلاعات بیشتری در زمینه رویدادهای کشورهای آفریقایی مانند سومالی، جیبوتی، آنگولا، آفریقای جنوبی، لیبی و غیره ارسال و ضمناً اطلاعات مهم مربوط به مسائل حاد روز از قبیل بحران لبنان سریعتر تحویل شود، مزید تشکر خواهد بود.

۶ سایر موضوعات اطلاعاتی

تروریسم بین الملل: از دیگر موضوعات مورد علاقه مبادله بین دو سرویس مقوله تروریسم بود. اطلاع گروه های تروریستی بین المللی برای دو سرویس از اهمیت ویژه ای برخوردار بود. البته تروریستی که از دید رژیم پهلوی و کورهای غربی تعریف می شد و آنان مبارزان فلسطینی و ایرانی را نیز جزء این گروه دانسته و برای مقابله با این افراد و جریان و گروهها تبادل اطلاعات داشتند. اما گروه های تروریستی دیگری نیز بودند که در سطح بین المللی مطرح بوده مثل سازمان تروریستی ارتش سرخ ژاپن یا گروه کارلوس که گاهاً با گروههایی از کشورهای عربی و غیره در تماس بودند. سندی در این زمینه می نویسد:

۱۶ الف: سازمان تروریستی ارتش سرخ ژاپن

۱ سازمان تروریستی ارتش سرخ ژاپن یک سازمان چپ گرای مارکسیستی می باشد.

۲ سازمان تروریستی ارتش سرخ ژاپن با سازمان وابسته به ودیع حداد ارتباط دارد و...

سندی دیگر صحبت از تشکیل کنفرانس مشترک بین گروههای تروریستی با گروه کارلوس در قبرس می باشد:

در هفته اول اردیبهشت قرار بود کنفرانسی از گروه جرج حبش ارتش سرخ گروه کارسول و برخی از گروههای افراطی مقیم قبرس در قبرس تشکیل جلسه دهند. این کنفرانس زیر نظر دولت لیبی اداره خواهد شد و منظور آن تهیه طرح اخلالگری و آشوب در خاورمیانه خواهد بود. همچنین اسناد به شکل گیری گروهی به نام نور اشاره دارد.

۲۶ همکاری برای کنترل و دستگیری مخالفان ایرانی رژیم پهلوی

یکی از مهم ترین درخواست های ساواک از سرویس انگلستان، درخواست همکاری و مساعدت برای کنترل نیروهای مخالف رژیم در انگلستان و اروپا برای ایجاد محدودیت فعالیتشان در آن مناطق را داشت. رژیم پهلوی به دلیل ماهیت استبدادی کوچکترین و کمترین مخالفت را برنمی تابید و فعالین خارج کشور با توجه به جوّ

سیاسی آن کشورها و گاهاً با اغراض سیاسی و اقتصادی و فشار وارد نمودن به رژیم پهلوی، در کشورهای اروپایی تا حدودی می توانستند در چارچوب معینی به فعالیت های تبلیغی شان بپردازند.

اما رژیم پهلوی تحمل این حداقل ها و اعتراضات را نیز نداشت و از سرویس انگلستان مستمراً درخواست ایجاد محدودیت برای مخالفان رژیم را می نمود و آن نیز از طریق هماهنگی با MI-۵ به همکاری با ساواک پرداختند و اقدام به دستگیری و ایجاد محدودیت برای مخالفین رژیم پهلوی در انگلستان برآمدند. یا سرویس انگلستان در حوزه خلیج فارس همکاری نزدیکی با ساواک برای شناسایی و معرفی مخالفین رژیم به ساواک می نمود؛ ساواک در جلسات مشترک به تشریح و معرفی این کشورها برای مقابله طرف انگلیسی می پرداخت: در ملاقات نماینده اداره کل سوم مطالبی درباره تاریخچه کنفدراسیون دانشجویان ایرانی، نحوه فعالیت آن در اروپا و آمریکا بیان داشت و نیازمندیهای امنیت داخلی را در زمینه این فعالیت ها تشریح و درخواست نمود که آقای شپرد زمینه همکاری و کمک سرویس (س) و پلیس این کشور را با رئیس نمایندگی ساواک در لندن (آقای جهان بین) فراهم نماید.

سندی درباره همکاری بین نمایندگی ساواک در لندن و اسکاتلندیارد برای کنترل و عکسبرداری از اسناد فردی به نام خلیل رستم خانی می نویسد: با توجه به گزارشات واصله در مورد رفت و آمد مداوم خلیل رستم خانی به کشورهای اروپایی و تماس وی با مسئولین کنفدراسیون در کشورهای مزبور به نظر می رسد که مدارک ارزنده ای در منزل مسکونی وی موجود باشد علیهذا در جلسه ای با همکاران اسکاتلندیارد مذاکره و خواسته شد تا چنانچه امکان داشته باشد با استفاده از همکاران آنان در یک موقعیت خاص و با استفاده از غیبت وی به منزل مسکونی نامبرده ورود پنهانی شود. همکاران مذکور خصوصاً افسر رابط به این نمایندگی قول همکاری در این مورد را داده و ضمناً این مقدمه ورود پنهانی به منزل دیگر گردانندگان گروههای مخالف در صورت موافقت خواهد بود.

۷ همکاریهای آموزشی و فنی و تجهیز ساواک

سابقه چند سده ای فعالیت اطلاعاتی بریتانیا و اهداف گوناگون و متعدد اطلاعاتی آن کشور در سطح بین المللی باعث عطف توجه آن سرویس به ابزار و آلات جاسوسی و خبرگیری برای رسیدن به استانداردهای بالای اطلاعاتی در شقوق مختلف آن می گردید و دلیل گرایش سرویس های اطلاعاتی اکثر کشورها به اینتلیجنت سرویس استفاده از آخرین اختراعات این سرویس در زمینه جاسوسی و ضدجاسوسی بود، لذا علیرغم

اینکه ساواک با سرویس های عمده و مطرحی همچون سیا و موساد تبادل و همکاری داشت اما خود را بی نیاز از مبادله آموزشی و فنی با سرویس انگلستان نمی دید و برای فراگیری و کسب آخرین فن آوری های اطلاعاتی درخواست آموزش، خرید تجهیزات بازجویی تحت فشار، شنود، فیلم برداری و... از آن سرویس را داشت و در طول مدت همکاری و تبادل یکی از موارد مهم همکاری، فعالیت برای ارتقاء سطح آموزش و کسب آخرین دستاوردهای فنی و اطلاعاتی انگلستان بود. در این قسمت برای داشتن دیدی کلی از حجم و سطح این ارتباطات، تبادلات آموزشی و فنی را به عنوان دو بخش آموزشی و فنی تقسیم و جداگانه هر کدام از آنها را به صورت جزئی تر تشریح می نماییم.

۸ آموزش

ارتشبد حسین فردوست در خاطراتش به گوشه ای از آموزش هایی که توسط سرویس های انگلستان دیده را بیان می کند که شامل آموزش تلخیص و ارزیابی خبر، آموزش حفاظت، گزارش نویسی، آموزش شبکه های پنهان اطلاعاتی، آموزش استخدام و عضویابی و اطلاعات و ضداطلاعات می باشد. ولی اینگونه آموزش ها ارتباطش با ساواک کم بود و بیشتر برای تأمین دفتر ویژه اطلاعات که مستقل از ساواک عمل می کرد را دربر می گرفت ولی بعضی از آموزش ها به دلیل قائم مقامی او در ساواک به طور طبیعی در ساواک نیز استفاده می شد. ولی محور مطالب این قسمت تبادلات ساواک با اینتلیجنت سرویس می باشد.

۹ آموزش های فنی و اطلاعاتی

مقوله آموزش و مهارت های فنی اطلاعاتی از مهم ترین پیش شرط های کار اطلاعاتی امنیتی است. برای ساواک به عنوان سازمان اطلاعاتی امنیتی بهره گیری از آموزشهای فنی و اطلاعاتی جایگاه مهمی داشت... ساواک تحت هدایت و مدیریت سیا و آمریکا تشکیل شد و به تبع آن بخش اعظمی از آموزش آن نیز بر عهده این سازمان قرار گرفت. از دیگر سرویس های اطلاعاتی غرب که بسیاری از نیروهای ساواک را آموزش می داد، MI-۶ بود. مدیران و افسران ارشد، برخی دوره های عالی آموزش را زیرنظر آنها در انگلستان می گذرانیدند. همکاری ساواک با MI-۶ در رابطه با تکنولوژی اطلاعاتی و ابزارآلات مربوطه از مزیت های متعددی برخوردار بود. سابقه طولانی فعالیت های اطلاعاتی کشور انگلستان و بهره گیری از آخرین دستاوردهای علمی در زمینه جاسوسی و ضدجاسوسی و داشتن تجربه زیاد در این زمینه مهم ترین دلایل

همکاری با آن سرویس بود. لذا تبادلات MI-۶ با ساواک در این رابطه به طور کلی در دو زمینه الف) آموزش های فنی و اطلاعاتی و ب) خرید وسایل و ابزار پیشرفته جاسوسی و ضدجاسوسی را شامل می شد و دو طرف از آن استقبال می کردند.

الف) آموزش های فنی و اطلاعاتی:

آموزش یکی از ارکان مهم هر سازمان می باشد. اما این مقوله در یک سازمان اطلاعاتی با توجه به پیچیدگی های کار اطلاعاتی مهم تر و از اولویت بیشتری برخوردار است. زیرا هر سازمان اطلاعاتی سعی می نماید از آخرین استانداردهای علمی و آموزشی بهره برداری نماید. لذا سازمان اطلاعاتی برای پیگیری و انجام امور محوله به آن نیاز داشته و هر سازمان اطلاعاتی که از آخرین دستاوردهای علمی روز و اختراعات و اکتشافات استفاده نکند نمی تواند در رسیدن به اهداف و برنامه هایش موفق باشد. اهمیت این مسئله هنگامی دوچندان می شود که بدانیم رقیب و حریف اطلاعاتی از همان تکنولوژی که ما استفاده می کنیم، استفاده می نماید و حتی سعی می نماید با ابتکارات اطلاعاتی و علمی و بهینه کردن ابزار اطلاعاتی و ضد اطلاعاتی از ما جلوتر باشد. با این استدلال بدیهی است که هر سرویس اطلاعاتی سعی می نماید از بالاترین و آخرین استانداردهای علمی و آموزشی برخوردار باشد تا بتواند در جنگ اطلاعاتی بازنده و مغلوب رقبای قدرتمند نشود. سازمان اطلاعاتی و امنیتی رژیم پهلوی ساواک نیز به دلایل مختلف به این مهم نیاز بنیادی داشت و سعی می نمود نیازمندیهایش را به طرق مختلف برآورده نماید و اسناد تبادل حکایت از درخواست های مکرر رؤسای ساواک از رؤسای اینتلیجنت سرویس برای آموزش کارمندانش می باشد. در این قسمت به گوشه ای از دوره های آموزشی طی شده توسط پرسنل ساواک در لندن اشاره می گردد.

۱۰ دوره ضداطلاعات و اطلاعات

ساواک با استفاده از تجربیات ممتد MI-۶ سعی می نمود در این موضوع نیز از آن سرویس استفاده نماید. و توان اطلاعاتی و ضداطلاعاتی خودشان را ارتقاء دهند. به همین دلیل در دوره های آموزشی MI-۶ شرکت می نمود: سینمای ضدجاسوسی انگلستان.

طبق تصویب تیمسار ارتشبد ریاست ساواک مقرر است پنج نفر از کارمندان اداره کل هشتم و یک نفر از اداره کل آموزش و یک نفر مترجم از تاریخ پانزدهم شهریور ۱۳۵۵ به مدت یک هفته در سمینار مشترک ضدجاسوسی ایران و انگلستان در لندن تشکیل خواهد شد شرکت نمایند.

۱۱۰ دوره الکتریکی

اعزام پرسنل ساواک برای دیدن دوره های مختلف فنی و الکترونیکی نیز از موارد دیگر این همکاریها بود. اداره کل ششم ساواک که مسئولیت فنی و تجهیزات را برعهده داشت متخصصین موردنظر را برای کسب آموزشهای لازم به لندن اعزام می کرد: دوره ویژه الکترونیک در انگلستان.

بنا به پیشنهاد سرویس انگلستان و تصویب ریاست معظم ساواک مقرر است دوره ای در زمینه کشف و خنثی کردن جدیدترین وسائل و متدهای استراق سمع در انگلستان برگزار می شود.

۲۱۰ بازدید از زندانهای انگلستان

برای حفاظت از زندانهای رژیم و مراقبت هر چه مطمئن تر از زندانیان، مسئولین ساواک تعدادی از کارمندانش را برای بازدید از زندانهای انگلستان نمود تا از نحوه حفاظت زندانها و نوع ساختمان های زندان در آنجا آشنا شده و تکنولوژی و تجربیات لازم را منتقل نمایند: در اجرای اوامر در تاریخ ۴/۹/۵۳ با رابط سرویس انگلستان ملاقات و به او اظهار داشتم که چندی پیش عده ای از کارمندان ساواک از زندان های انگلستان دیدن نموده اند. به دنبال ای مسافرت ساواک مایل است یک نفر کارشناس امور ساختمانی از طرف ساواک مجدداً به انگلستان مسافرت نموده و از زندان های آنجا بازدید به عمل آورد تا پس از بازگشت به ایران مانند آنها را در ایران بسازد و...

۱۰ ۳ تبادل فیلم های آموزشی

بخشی از آموزش را فیلم هایی با محتوای آموزشی تشکیل می داد، ساواک از طریق حفاظت سنتو نیز فیلم هایی که آموزشی بود دریافت می کرد و اسناد موجود حکایت از این مطلب می باشد که حجم عمده ای از آموزشها از این طریق انجام می گرفت: آقای منوچهر نادری لیست فیلم های موردنیاز اداره کل آموزش را که در دوره آموزش حفاظتی سنتو در سال جاری ارائه شده بود به رابط سرویس داد و از طرف اداره کل آموزش درخواست نمود که فیلم های مزبور به طور امانت و یا برای فروش در اختیار اداره کل آموزش گذاشته شود.

۴۱۰ آموزش روابط عمومی

به دنبال تقاضای ساواک در رابطه با ویژگی های یک کارشناس آگاه به امور روابط عمومی، سرویس انگلستان اعلام نمود حاضر است آموزش لازم را به فرد اعزامی بدهد

به شرطی که این ساواک حدود کار، اختیارات و سطح حوزه مدیریت وی را مشخص کند.

۵ ۱۰ آموزش مکاتبه ای

گاهی اوقات نیز در قالب مکاتبه آموزش انجام می گرفت. مثلاً دی سندس از اهمیت استفاده از زنان در تعقیب و مراقبت و برتری و مزیت آن نسبت به تیم مردان و یا مخلوطی از زن و مرد می نویسد:

۱ اگر سوژه مرد باشد بانوان در تعقیب و مراقبت خیلی مفید هستند. از طرف دیگر سوژه زن زودتر از سوژه مرد یک زن تعقیب کننده را شناسایی می کند.

۲ استفاده از بانوان و آقایان در یک تیم مختلط در محله هایی که زن و مرد به راحتی می توانند معاشرت و آمد و شد داشته باشند، بسیار مؤثر است اما استفاده از تیم مختلط در بعضی از نقاط تهران و شهرستانها ممکن است با اشکال روبرو شود. گاهی اوقات پرسنلی از ساواک در دوره های توجیهی پیمان سنتو که توسط اینتلیجنت سرویس در لندن برگزار می شد شرکت می کردند و آموزش هایی که محورهای آن گوناگون بود، صورت می گرفت.

ب) خرید وسایل فنی

عقب ماندگی رژیم پهلوی در رشته های گوناگون صنعتی باعث وابستگی آن به خارج شده بود، لذا در زمینه اطلاعاتی نیز بیشتر ابزار فنی اطلاعاتی از خارج کشور وارد می شد و مهم ترین سرویس هایی که تجهیزات اطلاعاتی ساواک را تأمین می کردند، سازمان موساد، سیا و اینتلیجنت سرویس بودند. از جمله مهم ترین وسایلی که به انگلستان برای تجهیز ساواک سفارش داده می شد عبارت بودند از:

۱ تلویزیون مدار بسته

۲ انواع دوربین های فیلمبرداری در شب

۳ انواع و اقسام میکروفن

۴ انواع گوناگون ضبط صوت و شنود

۵ فلزیاب مخصوص کنترل پاکات مشکوک

۶ دوربین

دو سرویس از نمایشگاههای تجهیزات فنی که در لندن برگزار می شد مطلع بوده و پرسنل ساواک برای آشنایی با آخرین

دستاوردهای فنی از این نمایشگاهها بازدید و وسایل موردنیاز را سفارش می دادند.

ص: ۴۴۳

۱۱ نشست های دوجانبه مشترک

دو سرویس برای بررسی و تجزیه و تحلیل همکاریهای اطلاعاتی و ارزیابی آخرین دستاوردهایشان با فاصله زمانی معین در بالاترین سطح به مذاکره با هم می پرداختند و طرح مباحث مورد علاقه دو طرف، نیازمندیهای جدید و نوع همکاری برای دستیابی به اهدافشان به مشورت می نشستند. حضور رئیس ساواک در جلسات بیانگر این موضوع می باشد که ساواک در بالاترین سطح در این مذاکرات شرکت می کرد و از مسئولین MI-۶ معمولاً در سطح معاون خاورمیانه سرویس بود، بعضی از مهم ترین موضوعات طرح شده در این جلسات عبارت بود از:

۱ اوضاع عراق

۲ شوروی سابق

۳ افغانستان

۴ پاکستان

۵ شبه قاره (هندوستان و بنگلادش)

۶ فلسطین، اردن، لبنان و سوریه

۷ شاخ و شمال آفریقا (مصر سودان لیبی سومالی جیبوتی اتیوپی)

۸ عربستان

۹ یمن شمالی و جنوبی

۱۰ کشورهای حوزه خلیج فارس (کویت قطر بحرین امارات عمان)

دستور مذاکرات سال ۱۳۴۹ بین نصیری و داسیلوا بدین شرح اعلام شد:

۱ گسترش منابع ساواک و اینتلیجنت سرویس در خلیج فارس

۲ طرح های ساواک در زمینه گسترش آتی در خلیج فارس و نقشی را که انتظار می رفت ساواک در خلیج فارس ایفا نماید، به ویژه پس از خروج نیروهای انگلیسی از منطقه.

۳ ارزیابی ساواک درباره مقاصد عراق در خلیج فارس و خطری که از جانب عراق متوجه کویت بود.

۴ ارزیابی ساواک از اختلافات عراق و مصر

۵ ارزیابی ساواک درباره مسئله اکراد، بدیهی است آقای داسیلوا نظرات سرویس اطلاعات انگلستان را درباره نکات فوق بیان می نماید.

۱۲ نتیجه

با ظهور نشانه های فروپاشی رژیم پهلوی و درک این مهم توسط نهادهای سیاسی

و اطلاعاتی انگلستان، مسئولین اطلاعاتی ابتدا بر آن شدند تا بر حجم کمک ها به رژیم بیفزایند تا بتوانند رژیم را از وضعیت بحرانی برهانند و با اقدامات بعدی، همچون گذشته موقعیت شاه را تثبیت نمایند و مجدداً بساط غارتگری شان را ادامه دهند و رژیم پهلوی آلت دست آنان و مجری دستوراتشان باشد. اما انقلاب اسلامی این بار با حرکتهای بنیان برافکن استبداد و استعمار خود تمام موانع را از سر راه برمی داشت و به طلیعه پیروزی نزدیک می شد. ماههای منتهی به سقوط رژیم پهلوی، ماههای نگرانی و اضطراب دستگاههای اطلاعاتی و امنیتی غربیان، سیا، موساد و MI-۶ بود و تحولات به نحوی رقم می خورد که قدرت تصمیم گیری را از رژیم و حامیان خارجی آن سلب کرده بود و به تدریج به این نتیجه رسیدند که پیروزی انقلاب حتمی، پس باید برای بعد از پیروزی انقلاب فکری بیاندیشند و خودشان را آماده مبارزه با نظام اسلامی بنمایند.

اولین اقدام در این زمینه خارج نمودن مستشارانشان از ایران و به لحاظ اطلاعاتی، حفظ جاسوسان و منابع برای ادامه کار و جلوگیری از لو رفتن آنان بود لذا به دنبال امحاء یا انتقال اسناد و مدارکشان برآمدند. یکی از مهم ترین این گونه مدارک، اسناد همکاری دو سرویس اطلاعاتی رژیم پهلوی و انگلستان بود ه پرده از بسیا ری از مسائل برمی داشت.

لذا MI-۶ بر آن شد تا اسناد تبادل را از ساواک پس بگیرد تا در صورت سقوط رژیم، لااقل منابع و عواملش در ایران لو نرونـد. اما بیان این مطلب به سران ساواک دشوار بود و تحلیل ها و حرف و حدیث های گوناگونی را به دنبال داشت، اما گریزی از این موضوع نبود و با انواع و اقسام تعارفات و بهانه ها درخواست برگشت دادن اسناد تبادل شدند ولی مسئولین ساواک، رژیم را پایاتر و ماندگارتر از آن می دانستند که با درخواستی اینچنینی اسناد را برگردانند و از طرفی این عمل به لحاظ روانی حکم خودکشی را برایشان داشت و موضوع برای پرسنل ساواک و یا حداقل افراد دست اندرکار تبادل غیرقابل توجیه بود. لذا با توجه به تبعاتی که این کار داشت اصل موضوع را رد کردند. و این قول را به سرویس حریف دادند که از اسناد حفاظت بیشتری خواهد شد.

اگر چه پیگیری های MI-۶ تا روز قبل از مراجعت تاریخی امام خمینی(ره) از پاریس به تهران همچنان ادامه داشت اما نتیجه ای عاید دستگاه اطلاعاتی انگلستان نشد و با پیروزی انقلاب اسلامی و برچیده شدن نظام ستم شاهی، ساواک منحل و بر همکاری های گذشته که در خدمت دستگاه های حیله گر و سیاستمداران زورمدار غربی بود خط بطلان کشیده شد.

ص: ۴۴۵

پی نوشت ها:

۱. شیخ خزعل در بامداد هشتم محرم الحرام ۱۲۸۱ ه ق یا ۱۲۸۰ ه ق (۱۸۶۴م) از ازدواج سیاسی شیخ جابر با نوره دختر طلال بن علوان بن خزعل رئیس قبایل باوی متولد شد. بعد از به قتل رسیدن برادرش مزعل در سال ۱۳۱۵ه ق (۱۸۹۸م) به عنوان حکمران محمره صاحب القابی چون نصره الملک، معزالسلطنه، سردار ارفع، سردار اقدس و امیر نویان شد. حدود قلمرو شیخ خزعل در اواخر دوره قاجاریه به نوشته کسروی بخش عمده خوزستان را دربر می گرفت و بخش دیگر، به رغم مقر حکمران منصوبی تهران در نهان همه اختیار بخش در دست شیخ بود. حکمران عبادان و محمره و فلاحیه و هویزه و اهواز و سرپرستی همه عشایر عرب و همچنین سرپرستی ایلهای لر مستقر در خوزستان از طرف دولت به عهده شیخ گذاشته شده بود و مالیات همه این شهرها و آبادی ها در کنترات او بود و تمام سرزمین خوزستان از هندیجان تا دامنه های پشتکوه و از کنار شط العرب تا نزدیکی های شوشتر و دزفول که بیش از دو سوم خاک خوزستان از آن شیخ شد. خزعل سپس مجموعه اقداماتی از جمله تفرقه بین قبایل برای تثبیت موقعیتش انجام داد و با وقوع جنگ جهانی اول و کمک او به بریتانیا در عراق و پیروزی بریتانیا باعث برتری او گردید و اوضاع داخلی کشور نیز مزید بر علت شد تا از ناتوانی دولت مرکزی به دلیل وقوع انقلاب مشروطه و عدم کنترل بر ایالات و جنگ جهانی، استفاده نموده و به حاکمیت بلامنازع ادامه داد. وقوع نظام اشتراکی در روسیه و تضعیف بریتانیا در جنگ جهانی و توسعه طلبی های شوروی از جمله دلایلی بودند که بریتانیا را وادار به حمایت از تمرکز و تقویت قدرت مرکزی در ایران کرد تا از تعهداتش نسبت به خارج از بریتانیا کاسته شود و قدرت مرکزی بتواند در مقابل توسعه طلبی های شوروی مقاومت نماید. به همین دلیل بریتانیا خزعل را مجبور به تسلیم در مقابل رضاخان کرد تا هم یکی از متحدان خود را حفظ و متحد جدید و عامل کودتا را که رضاخان باشد تقویت کند. مجموعه عوامل فوق باعث استقرار دولت مرکزی در سال ۱۳۰۴ در خوزستان و دستگیری و اعزام خزعل به تهران به صورت تبعید گردید.

۲. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ارتشبد سابق حسین فردوست، انتشارات اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۶۹، صص ۲۸۵ تا ۲۸۷.

۳. همان، ص ۸۰.

۴. همان، ص ۸۱.

۵. همان، صص ۲۹۱ و ۲۹۲.

۶. همان، صص ۲۹۹ تا ۳۰۸.

۷. همان، ص ۳۴۶.

۸. همان، صص ۳۵۵ تا ۳۵۸.

۹. همان، ص ۳۶۳.

۱۰. اسناد ساواک، اسناد تبادل با اینتلیجنت سرویس.

۱۱. منبع سابق ظهور و سقوط ص ۵۴۴.

۱۲. اسناد ساواک، همان، مورخ ۱۶/۱۲/۱۳۵۵، سندی دیگر در همین رابطه می نویسد: در تاریخ ۱۱/۹/۵۵ سی و شش نفر از افسران خلبان جهت آموزش و پرواز با هواپیماهای جدید که افغانستان از شوروی خریداری نمود، برای مدت شش ماه عازم آن کشور شدند. (اسناد تبادل، مورخ ۳۰/۱۱/۵۵).

۱۳. همان، ظهور و سقوط...، صص ۵۴۵ ۵۴۳.

۱۴. همان، اسناد تبادل، مورخ ۲۸/۲/۱۳۵۸.

۱۵. همان، مورخ ۱۴/۲/۳۷، کودتای افغانستان: ۱ نحوه کودتا: رژیم محمد داود در ۷/۲/۲۵۳۷ به دنبال یک کودتای نظامی که طی آن عده زیادی به قتل رسیدند سرنگون شد و جای خود را به یک حکومت دست چپی داد. کودتا در ساعت ۱۲ به وقت محلی با حمله چند واحد از لشکر ۴ زرهی کابل با حمایت یک واحد از

نیروی هوایی آغاز شد که در ابتدا با مقاومت نیروهای وفادار به محمد داود به ویژه گارد جمهوری و پلیس روبرو شد که مؤثر واقع نگردید و عوامل کودتا بر اوضاع مسلط شدند. البته تا اواخر روز بعد هم زد و خوردهای پراکنده ای در کابل و اطراف آن وجود داشت و واحدهای جلال آباد و قندهار نیز تا روز ۱۰/۲/۳۷ از اعلام وفاداری خودداری کردند. در جریان کودتا رئیس جمهوری و تمام اعضاء خاندانش از جمله محمد نعیم به علت مقاومت وعدم اطاعت به قتل رسیدند. ضمناً عده زیادی از محافظین کاخ و نیروهای وفادار کشته شدند و کاخ ویران شد، ضمناً وزیر دفاع، وزیر کشور، معاون رئیس جمهور و فرمانده نیروی هوایی هم کشته و سایر اعضای کابینه دستگیر شدند. در ادامه سند از عوامل کودتا، نتایج آن و حاکمان جدید و کابینه اش بحث می نماید...

۱۶. همان، ظهور و سقوط...، صص ۵۴۴ و ۵۴۵.

۱۷. همان، ص ۵۴۶.

۱۸. همان، ص ۵۴۷.

۱۹. سند تبادل در این باره می نویسد: در تاریخ ۳۰/۱/۲۵۳۶ تعداد ۲۰ نفر از افراد بلوچ که آموزشهای نظامی و چریکی را در عراق فراگرفته بودند توسط رکن ۲ ارتش به افغانستان اعزام شدند. مورخ ۱۱/۲/۲۵۳۶.

۲۰. همان، اسناد تبادل، مورخ ۲۵/۱۲/۲۵۳۵.

۲۱. همان، مورخ ۷/۸/۲۵۳۶.

۲۲. منبع سابق، ظهور و سقوط...، صص ۵۵۴ و ۵۵۵.

۲۳. همان، اسناد تبادل، مورخ ۱۵/۳/۱۳۵۶.

۲۴. همان، مورخ ۱۴/۴/۲۵۳۶.

۲۵. در یکی از این اسناد می خوانیم: در تاریخ ۲۲/۹/۲۵۳۶ وزیر دفاع چکسلواکی در رأس هیأتی به بغداد وارد و با همتای عراقی خویش، رئیس ستاد ارتش و دیگر مقامات عالیرتبه نظامی مذاکراتی انجام داد. مورخ ۸/۱۰/۲۵۳۶.

۲۶. همان، مورخ ۱۰/۱۰/۱۳۵۶.

۲۷. شرح کامل سند چنین می باشد: اخیراً در منطقه ای به نام زبیر (جنوب عراق) یک اردوگاه نظامی برای آموزش چریکی افراد خرابکار تأسیس شده و یا در نظر است تأسیس شود. در این اردوگاه عناصر و سازمانهای مخالف رژیم های منطقه خلیج فارس از جمله افراد دو جبهه چپ گرای بحرین (جبهه آزادیبخش ملی بحرین NLF و جبهه ملی بحرین PLFO تحت

آموزش قرار می گیرنـد. قرار اسـت ایـن افراد پس از تعلیمـات لازم بـه کشورهـای مـوردنظر نفـوذ داده شونـد. تاریـخ سـند ۵/۲/۱۳۵۶.

۲۸. در این سند با عنوان تلاش عراق برای دستیابی به انرژی هسته ای می نویسد: اخیراً دولت عراق ۳۰ نفر از دانشجویان آن کشور را برای دیدن آموزش های لازم در زمینه انرژی هسته ای به فرانسه اعزام نموده است. نظریه: اولین مرکز اتمی عراق که برای هدفهای تحقیقاتی در بغداد تأسیس شد با کمک کارشناسان شوروی در سال ۲۵۳۰ آغاز به کار کرد. در سال ۲۵۳۲ هیأتی از شوروی برای مطالعه در مورد انرژی هسته ای و تکمیل راکتور اتمی بغداد وارد عراق شد و در تاریخ ۱۱/۱۲/۲۵۳۵ ۷۵ نفر عراقی برای آموزشهای لازم به شوروی اعزام گردیدند. قرار بود ظرفیت راکتور اتمی بغداد با کمک کارشناسان شوروی تا سال ۲۵۳۲ از دو به پنج مگاوات برسد. دولت عراق با فرانسه نیز قراردادی در سال ۲۵۳۴ منعقد نموده است که به موجب آن شرکت تکنی کاتوم فرانسه متعهد به ایجاد یک راکتور تحقیقاتی در عراق شده است. در حال حاضر تعدادی از کارشناسان فرانسوی برای ساختن این مرکز در عراق به سر می برند. تاریخ سند ۱۹/۳/۲۵۳۶.

۲۹. همان، مورخ ۱۶/۸/۱۳۵۳.

۳۰. همان، مورخ ۹/فوریه/۱۹۷۸.

۳۱. همان، مورخ ۲۰/۹/۱۳۵۶.

۳۲. همان، مورخ ۳/۱۰/۱۳۵۶

ص: ۴۴۷

۳۳. همان، مورخ ۴/۱۰/۱۳۵۶.

۳۴. همان، مورخ ۳/۱/۱۹۷۱.

۳۵. همان، مورخ ۸/۹/۱۳۵۶.

۳۶. همان، مورخ ۲۷/۱۰/۱۳۴۹.

۳۷. همان، مورخ ۲۲/۱/۱۹۷۱.

۳۸. همان، مورخ ۱۱/۱۲/...

۳۹. همان، بدون تاریخ.

۴۰. همان، مورخ ۱۳/۱۲/۲۵۳۷.

۴۱. همان، مورخ ۸/۳/۱۳۵۵. در یکی دیگر از اسناد تبادل در این زمینه می خوانیم: در ماه گذشته آقای Doan tran canh عضو برجسته حزب کمونیست ویتنام به اتیوپی مسافرت نمود. ناظران سیاسی معتقدند که دولت اتیوپی خواهان دریافت قطعات یدکی سلاحهای آمریکایی از ویتنام گردیده و ضمناً پیش بینی می شود که از ویتنام کارشناسانی برای تعلیم استعمال سلاحهای روسی منجمله موشک به اتیوپی بیایند.

۴۲. همان، مورخ ۲۷/۵/۱۳۵۶، ۱۴/سپتامبر/۱۹۷۷.

۴۳. همان، مورخ ۴/۲/۱۳۵۶.

۴۴. همان، مورخ ۱۸/اگوست/۱۹۷۷.

۴۵. همان، مورخ ۱۳/۱/۱۹۷۱.

۴۶. همان، بدون تاریخ.

۴۷. همان، مورخ ۱۱/۱۲/۱۳۵۶.

۴۸. همان، ظهور و سقوط...، ۵۲۰ تا ۵۲۹.

۴۹. شاهدی، مظفر، ساواک، چاپ اول تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ص ۱۵۴.

۵۰. همان، مورخ ۱۷/۲/۱۳۵۱، اسناد نشست های دوجانبه.

۵۱. همان، مورخ ۱۹/۴/۱۳۵۴.

۵۲. همان، مورخ ۸/۹/۱۳۵۴.

۵۳. همان، مورخ ۲/۱۲/۱۳۵۲.

۵۴. همان، مورخ ۳۰/۱۲/۱۳۵۴.

۵۵. همان، مورخ ۲۱/۵/۱۳۵۲.

۵۶. همان، بدون تاریخ.

۵۷. همان، مورخ ۱۵/۲/۱۳۵۳.

۵۸. همان، مورخ ۱۸/۵/۱۳۵۲.

۵۹. همان، مورخ ۱۰/۱۱/۱۳۵۲.

۶۰. همان، مورخ ۱۰/۱۱/۱۳۵۲.

۶۱. همان، مورخ ۱۷/۲/۱۳۵۱.

۶۲. همان، مورخ ۲۳/۶/۱۳۴۹.

۶۳. فصلنامه مطالعات تاریخی ویژه ۲۲ بهمن، سال سوم، شماره ۱۱، زمستان ۱۳۸۴، عنوان مقاله: گوادلوپ، هدایت الله بهبودی، ص ۲۳۸.

۶۴. همان، اسناد، مورخ ۹/۱۰/۱۳۵۷.

۶۵. همان، مورخ ۱۱/۱۱/۱۳۵۷.

## گذری بر امتیازات پی در پی انگلیس در عهد ناصری

علی فرهمند

مـا انگلیسـی هـا با آنها با کمال خشونت رفتار می کنیم. ما خود را مظهر پاک مسیحیت و خیرخواه بشـر معرفی می کنیم و می گوییم بـا همسایگـان بایـد بـا رأفت و مهربـانی رفتار کنیم ولی عادتاً رفتار ما با ملل شـرقی با خشونت و درشتی است. این نوع رفتـار ابـداً برتری و بزرگی مـا را در انظـار آنها جلوه نمی دهـد. ما تصور می کنیم اگر درشتی کنیم و به آنها بی اعتنایی کنیم ارزش و اهمیت ما را در نظر آنها خواهـد افزود بر عکس در نظر آنها ما یک نوع مردمان فرومایه و مضـحک به شـمار خواهیم رفت...

لندور انگلیسی

ایـل قاجـار که طایفه ای از ترکان نواحی شـرقی دریای خزر بودنـد با پشتیبانی از آقا محمـدخان قاجار، پسـر محمـدحسن خان قاجـار (بزرگ طـایفه اشـاقه باش) حکومت قاجاریه را در سال ۱۲۱۰ه ق تأسـیس کردنـد. از این زمان دورانی در تاریـخ ایران آغـاز شـد که همزمانی آن با گسترش قـدرت های امپریالیستی، سـرمایه های ملی این آب و خاک را بر باد داد. قاجارها قلمرو ایران را که در زمان نادرشاه افشار از رود سـند و هندوسـتان در خاور تا بغداد و دیار بکر در باختر و از عمان و شـیخ نشـینهای جنوبی خلیـج فـارس در جنوب تـا به کرانه های شـمالی دریای مازنـدران و خوارزم در شـمال بود، بی محابا از دست دادنـد و سفره ایران را جلوی اشـتهای سـیری ناپذیر اجانب گستردند تا هر آنچه می خواهند از این سفره به یغما برند و ایران و ایرانی را با واگذاری امتیازات بی حد و حصر به بیگانگان به ورشکستگی کامل کشاندند.

مجال آن نیست که تمام امتیازات واگـذار شـده در دوره قاجار را که موجب پریشانی سیاسـی و اقتصادی ایران گردید بررسـی کنیم؛ پس تنها به بررسی مهم ترین امتیازات واگذار شده در عصر ناصری به انگلیس، که گوی سبقت را از سایرین ربوده بود،

می پردازیم.

پس از مرگ محمدشاه، فرزند ارشدش ناصرالدین میرزا در روز ۱۲ ذیقعده سال ۱۲۶۴ در تهران رسماً به تخت سلطنت نشست. حکومت ناصرالدین شاه به دو دوره تقسیم شده است:

۱) دوره ایجاد تحولات مثبت و اصلاحات در زمان امیرکبیر.

۲) دوره اضمحلال ایران بعد از قتل امیرکبیر.

دوره دوم بسیار طولانی تر از مرحله اول بوده است.

عمده مواردی که دوره ناصرالدین شاه را در تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران، از دیگر دوران متمایز می کند عبارتند از:

۱. شکل گرفتن دولت (کابینه) در نظام سیاسی ایران

۲. شروع اصلاحات سیاسی و اجتماعی در ایران توسط امیرکبیر

۳. قتل امیرکبیر

۴. ایجاد و تقویت فرقه بابیت و بهاییت

۵. واگذاری بی حد و حصر امتیازات به بیگانگان

۶. جدایی افغانستان از ایران

۷. سلطنت طولانی ناصرالدین شاه

سلطنت طولانی ناصرالدین شاه در ایران همزمان با تحولات سریع اروپا بود: سرایت موج آزادیخواهی انقلاب فرانسه به سراسر اروپا، ظهور ناسیونالیسم و اندیشه های برتری جویانه در اروپا، گسترش سرمایه داری ناشی از انقلاب صنعتی و نیاز مبرم به بازارهای هدف و در نتیجه، رقابت کشورهای اروپایی با یکدیگر برای تسلط بر سایر کشورها.

در نخستین سال سلطنت ناصرالدین شاه موضوع اختلاف سرحدی بین ایران و عثمانی پیش آمد؛ مسئله ای که سالیان دراز باعث اختلاف بین دو دولت بود و خارجیان هرگاه لازم می دیدند آن را پیش کشیده و بین دو دولت اسلامی اختلاف انداخته و هرگاه لازم بود آن را مسکوت می گذاردند. این قضیه به بهترین نحو با درایت میرزاتقی خان امیرنظام خاتمه یافت.

موضوع مهمی که در مناسبات با انگلیسی ها در دوران صدارت امیرکبیر پیش آمد از این قرار بود که انگلیسیها خواستار اجازه نامه ای بودند که طبق آن کشتی های دولت انگلیس بتوانند برای جلوگیری از تجارت کنیز و برده در خلیج فارس حرکت کنند. در شوال ۱۲۶۷ق قراردادی بین دو کشور بسته شد که طبق آن دولت ایران به کشتیهای انگلیس به مدت یازده سال اجازه می داد که کشتیهای بازرگانی ایران را بازرسی کنند.

کشتیهای دولتی از این امر مستثنی بودند و بازرسی کشتیهای رعیتی باید به دست صاحب منصبان ایرانی مستقر در کشتیهای انگلیسی صورت می گرفت. البته قرارداد دارای جزئیات دیگری نیز بود که زیاد مهم نیست و به آن نمی پردازیم.

امتیازات انگلیس

هفت امتیاز عمده به انگلستان داده شد: ۱. امتیاز تلگراف (۱۸۶۲م) ۲. امتیاز رویتر (۱۸۷۲م) ۳. امتیاز کشتیرانی بر روی کارون (۱۸۸۸م) ۴. امتیاز بانک شاهنشاهی (۱۸۸۹م) ۵. امتیاز بخت آزمایی لاتاری (۱۸۸۹م) ۶. قرارداد امتیاز انحصار توتون و تنباکو (۱۸۸۹م) ۷. امتیاز استخراج معادن نفت (۱۹۰۱م).

جداسازی افغانستان از ایران از طریق معاهده پاریس نیز امتیاز مهم دیگری بود که انگلیسیها در دوره ناصری کسب کردند که از این رو پیش از پرداختن به امتیازات مورد اشاره، نگاهی به این رخداد مهم خواهیم داشت.

واگذاری هرات به انگلیسیها

در جلد دوم کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس نوشته محمود محمود این واقعه چنین ذکر شده است:

هنوز سال مرگ امیرنظام آن مرد بزرگ و تاریخی درست برگزار نشده بود که میرزا آقاخان برای قدردانی از همراهی های دولت انگلیس قباله هرات را مسجل کرده، به آنها واگذار نمود... در این باب هیچ سابقه ای در دست نیست و معلوم هم نیست بین وزیرمختار انگلیس مقیم تهران و میرزا آقاخان نوری صدراعظم دولت علیه ایران چه مکاتباتی در این باب رد و بدل شده است. هیچ آثاری از آنها باقی نمانده است جز اینکه بدون مقدمه دولت ایران یک تعهدنامه نوشته به سفارت انگلیس در طهران تسلیم می کند.

خلاصه ای از تعهدات دولت ایران در باب هرات، بنا به قرارداد مورخه ۱۵ ربیع الثانی ۱۲۶۹ (مطابق ۲۵ ژانویه ۱۸۵۳) با لیدی شیل وزیرمختار انگلیس در تهران به قرار زیر است:

دولت علیه ایران قرار می دهد که وجهاً من الوجوه قشون به خاک هرات نفرستد، مگر وقتی که قشون از خارج به سر هرات بیاید، یعنی از سمت کابل و قندهار و خارج دیگر. و در صورت فرستادن قشون، در آن حالت دولت ایران تعهد می کند که قشون مزبور داخل شهر هرات نشود و به محض مراجعت قشون خارج رو به خاک خود، فوراً بلاتأمل قشون ایرانی مراجعت به خاک ایران نماید. و نیز دولت ایران قرار می دهد

که وجهاً من الوجوه مداخله در امورات داخله هرات ننماید. همچنین از تصرف یا تصاحب یا تملک یا حکومتی مگر همانطور که در ایام ظهیرالدوله یارمحمدخان مرحوم، مداخله فیمابین بود، عماً بعد نیز کما فی السابق برقرار باشد. بناءً علیهذا دولت ایران قرار می دهد که نوشته ای که مبنی و مشتمل بر این مضامین باشد، خطاب به سیدمحمد خان نوشته، به اتفاق آدمی که از سفارت انگلیس که در مشهد باشد به معزی الیه داده شود.

و نیز دولت ایران قرار می دهد که ترک کند ادعای مطالبه سکه و خطبه یا هرگونه علامتی از علامات رعیتی یا زیر حکومت ایران بودن اهالی هرات باشد...

و نیز قرار می دهند که عباسقلی خان را احضار کنند بعد از چهار ماه توقف از تاریخ ورود که مقیم نباشد و بعد هم وکیل مقیم در هرات نگذارد [هیچ نماینده دائمی دولت ایران در هرات نباشد]...

و هم دولت ایران قرار می دهد که بدون شرط و استثناء جمیع خوانین هراتی را که در مشهد و در تهران و یا در [هر] جای دیگر ایران هستند مستخلص و مطلق العنان نموده و من بعد، به هیچ وجه مقصر و محبوس و یا متهم از سید محمدخان را قبول نکند...

درست است که واگذاری هرات از سوی ایران در قالب امتیاز نامه ها نمی گنجد اما از آنجا که در آن امتیازات و فرصت های بزرگی برای انگلیس نهفته بود، باید به این موضوع اشاره می شد.

بزرگ ترین امتیاز انگلیس از جدایی افغانستان از ایران، ایجاد سد حائلی برای دفاع از هندوستان یعنی چشم و چراغ مستعمرات انگلیس بود. انگلیسی ها نیک می دانستند که ایرانیان هرگاه فرصت یافته اند، چه در ادوار باستان و چه در آخرین مرحله در زمان نادرشاه افشار، دروازه های هندوستان را درنوردیده اند؛ و از سویی نگران آن بودند که حتی اگر ایران بار دیگر قدرت تصرف هند را نداشته باشد، به دلیل همسایگی با آن، امکان صدور اجازه لشکرکشی قدرت سومی مانند فرانسه یا روسیه از خاک ایران به مقصد هند را خواهد داشت. لذا جداسازی افغانستان از ایران و ایجاد کشوری حائل میان ایران و هند، بسان امتیازی بزرگ برای انگلیس در راستای حفظ مستعمره خود از هرگونه خطر احتمالی بود. به قول شهید راه مبارزه با انگلیس دکتر حسین فاطمی: «وضع جغرافیایی ایران، بزرگ ترین بلای مردم این سرزمین شده است که آن گناه ایرانی آن بود که وطنش سر راه هندوستان است و تحریکات مدام و مداخلات روزافزون انگلیس در این کشور بدین منظور صورت می گرفت که روسیه تزاری یا بناپارت نتوانند به دروازه های هند خود را برسانند»

موارد مورد اشاره در نامه میرزا آقاخان نیز گویی عیناً از سوی انگلیسی ها دیکته شده

بود؛ به طوری که هر اقدامی که بوی تابعیت هرات از ایران می داد، در این نامه مطرح و خنثی شده بود. مثلاً از عدم بازداشت هراتی ها در ایران که می توانست به نوعی مدعی حاکمیت ایران بر هرات باشد گرفته تا سایر مسائل در این نامه یاد شده است.

اما این نامه هنوز تا یک سند رسمی مانند عهدنامه پاریس فاصله ای داشت که عهدنامه سری ایران و روسیه این فاصله را پر کرد؛ پس ناگزیر، گریزی به عهدنامه سری خواهیم داشت.

عهدنامه سرّی

در سال ۱۸۵۳ درگیری روسیه و عثمانی منجر به آغاز جنگ کریمه می شود که به دنبال آن فرانسه و انگلیس به عنوان متحدان عثمانی در جنگ داخل شدند. روسیه برای کاهش فشار جنگ ناگزیر از توسل به ایران گردید و مبتکر قراردادی شد که در تاریخ ۱۸ محرم ۱۲۷۱/۲۸ سپتامبر ۱۸۵۴ بین نیکلای انچیکف کاردار روسیه در تهران، از طرف نیکلای اول امپراتور روسیه با میرزا آقاخان نوری صدراعظم ایران از طرف ناصرالدین شاه قاجار منعقد گردید. خلاصه مفاد عهدنامه سری به شرح زیر است:

۱. دولت ایران تعهد می کرد که به دشمنان روسیه هیچ کمک نظامی را مادامی که با روسیه در جنگ می باشند نکند و از عبور ارتش های دشمن روسیه از خاک ایران جلوگیری نماید.

۲. دولت ایران مانع شود که اسباب و آلات جنگ برای ارتش های دشمن روسیه فرستاده شود.

۳. دولت روسیه چنانچه مشاهده کند از سوی ایران در مدت جنگ عمل خلافی روی نداده یک کرور تومان بدهی باقی مانده ایران به روسیه را می بخشد.

۴. این عهدنامه کاملاً سری باقی بماند.

اما هنوز مرکّب این عهدنامه خشک نشده بود که راز برملا شد و انگلیسیها از آن آگاه شدند و این امر موجب تیرگی روابط ایران و انگلیس و به تدریج باعث قطع روابط دو دولت گردید..

عهدنامه پاریس

پس از پایان جنگهای کریمه چون خیال انگلیس از بابت روسیه راحت شده بود تنها نگرانی اش در منطقه ایران بود که در آسیای مرکزی نفوذ و اقتداری داشت؛ این بود که به بهانه ای پیش پا افتاده با دولت ایران قطع رابطه کرد که منظور از آن، پایان دادن نفوذ ایران در این قسمت از آسیا بود.

به دنبال این سیاست، انگلیسی ها بنای دوستی با دوست محمد خان حاکم کابل را

گذاشتند، و با او یک عهدنامه امضا کردند. طبق این عهدنامه کمپانی هند شرقی تعهد می کرد استقلال آن قسمت از افغانستان را که در دست امیر دوست محمدخان می باشد به رسمیت شناخته و در امور آن دخالت نکند. دوست محمدخان نیز تعهد کرد که از آن تاریخ، دوست دوستان و دشمن دشمنان کمپانی هند شرقی باشد. دوست محمدخان سپس به قندهار حمله کرده و آنجا را تصرف کرد و عده ای از سرداران قندهار که این اقدام را در نتیجه تحریکات انگلیسیها می دانستند به ایران آمدند. انگلیسیها اقدامات تحریک آمیزی را بر ضد ایران آغاز کردند؛ عده ای را به هرات فرستادند تا مردم آنجا را بر ضد دولت ایران بشورانند، پرچم انگلیس را در هرات بالا بردند و از رابطه مردم هرات با ایران جلوگیری کردند. همچنین امام مسقط را تحریک کرده و با فرستادن وی به بندرعباس، همزمان به درگیر کردن ایران در خلیج فارس پرداختند.

دولت ایران نیز به والی خراسان فرمان دفاع از هرات و قندهار داد. در سال ۱۲۷۳ق ایرانیان هرات را تصرف کردند و سپاه ایران به سمت قندهار و سایر نقاط افغانستان به حرکت درآمد.

انگلیسی ها (افزون بر کمک های مالی، نظامی و آموزشی به امیر دوست محمدخان) در همه عرصه ها ایران را تحت فشار قرار دادند.

سفیر انگلیس در تهران در ربیع الثانی ۱۲۷۳ به نشانه اعتراض به اقدامات دولت ایران در هرات، تهران را ترک کرد و به دنبال آن کشتی های انگلیسی به فرماندهی ژنرال اوترام مبادرت به بمباران و اشغال بوشهر نمودند (دوشنبه ۹ ربیع الثانی ۱۲۷۳/دسامبر ۱۸۵۶) و یک ماه بعد خرمشهر را اشغال کردند.

میرزا آقاخان نوری بلافاصله فرخ خان امین الملک را مأمور کرد که هر طور شده با انگلیسیها صلح کند. فرخ خان به پاریس رفت و در آنجا معاهده صلح پاریس را در ۱۲۷۳ق/ چهارم مارس ۱۸۵۷م، در ۱۵ فصل امضاء کرد که فصل ششم آن به شرح ذیل، استقلال کامل افغانستان از ایران را رسمیت بخشید:

اعلیحضرت پادشاه ایران قبول می فرمایند که از هر نوع ادعا به سلطنت شهر و خاک هرات و ممالک افغانستان صرف نظر نموده و هیچ وقت از رؤسای هرات و ممالک افغانستان هیچ گونه علامت اطاعت از قبیل سکه و خطبه یا باج مطالبه ننمایند. و نیز اعلیحضرت پادشاه ایران متعهد می شوند که من بعد از هرگونه مداخله در امورات داخله افغانستان احتراز کنند و قول می دهند که هرات و تمام افغانستان را مستقل شناخته و هرگز در صدد اخلال استقلال این ولایت برنیایند. در صورتی که اختلافی مابین دولت ایران و ممالک هرات و افغانستان به ظهور رسد دولت ایران تعهد می کند که اصلاح آن را به اهتمامات دوستانه دولت انگلیس رجوع نموده و قوای جبریه به

کار نبرد مگر آنکه اهتمامات دوستانه مثمرثمر نشود. از طرف دیگر دولت انگلیس تعهد می کند که تمام مواقع نفوذ خود را نسبت به ممالک افغانستان به کار برده و نگذارد که از طرف ممالک مزبوره یا یکی از آنها هیچ گونه اسباب رنجش و کدورتی برای دولت ایران ایجاد شود. هر گاه دولت ایران در موقع حدوث اشکالات به دولت انگلیس مراجعه نمود دولت مشارالیه نهایت سعی و کوشش را خواهد کرد که این گونه اختلافات را موافق حق و مطابق شرف دولت ایران اصلاح نماید.

امتیاز تلگراف

همان قدر که کشیدن تلگراف از ایران به هندوستان برای انگلیس مفید فایده بود برای ایران نیز محاسن بسیاری داشت؛ از جمله اینکه ایرانیان را با اروپا مرتبط گردانید و در نتیجه موجب آگاهی از پیشرفتهای سایر کشورهای جهان گردید. تلگراف، کمک شایانی نیز به انقلابیون مشروطه خواه در جریان انقلاب مشروطه نمود.

آگاهی اروپاییها نیز از ایران و ایرانی بسیار محدود بود، ولی با کشیده شدن تلگراف اروپاییان نیز بیشتر با اوضاع ایران آشنا شدند. فایده دیگر تلگراف این بود که به وسیله خطوط فرعی آن که در کشور کشیده شده بود اخبار ایالات و ولایات سریع به پایتخت رسیده و احکام حکومتی نیز به سرعت به ولایات می رسید. البته انگلیسیها علاقه ای به پیامدهای مثبت تلگراف برای ایران نداشتند، به طوری که لرد کرزن در خصوص احداث تلگراف در ایران می نویسد:

هر گاه قلمرو شهریار ایران در سر راه مملکت وسیع هندوستان واقع نشده بود که دولت انگلیس بدان محتاج باشد، این مملکت می بایست سالهای متمادی در انتظار داشتن سیم تلگرافی بماند تا اینکه فشار احتیاجات زندگی تأسیس سیمهای تلگرافی را در آن مملکت عملی کند.

این امتیاز شش ماده ای را یک انگلیسی به نام استویک در ۱۷ دسامبر ۱۸۶۲، در تهران از ناصرالدین شاه گرفت و بر طبق فصل اول آن، دولت ایران اجازه می داد که یک خط تلگراف از خانقین به تهران و از آنجا به بندر بوشهر کشیده شود و دولت ایران می پذیرفت که هرگاه انگلیسیها نیاز داشتند، در صورت پرداخت وجه از این سیم استفاده کنند. بر طبق فصل دوم، دولت ایران باید برای ساختن این خط تلگراف و خرید اسباب آن مبلغ کافی معین می کرد. مطابق فصل سوم دولت ایران می پذیرفت که برای خرید اسبابی که در اروپا بهتر تحصیل می شد، این خرید را به دولت انگلیس سفارش داده، انگلیسیها نیز تخفیف در قیمت آن بدهند. در فصل چهارم قید شده بود که برای بهتر کار کردن خط تلگراف، این خط زیر نظارت یک صاحب منصب و

مهندس انگلیسی باشد که البته حقوق آنها بر عهده دولت انگلیس بوده و در ضمن اعتضادالسلطنه وزیر علوم و امین الدوله باید از اقدامات صاحب منصب مزبور آگاه باشند. بر طبق فصل پنجم، صاحب منصب انگلیسی اختیار تام داشت که هرگونه ابزارآلات لازم برای کار را از دولت ایران مطالبه نموده و یک نفر صاحب منصب ایرانی همراه با شخص انگلیسی باشد که از گزارشها و قیمت ملزومات آگاهی یابد. بنا به فصل ششم، انگلیس باید ملزومات کار را به ایران می فروخت و در مرز تحویل می داد و مبلغ آن را در پنج سال و به پنج قسط از دولت ایران دریافت می کرد.

امتیاز تلگراف که بر اساس آن انگلیس می توانست یک خط تلگراف بین ایران و هندوستان از ایران ایجاد کند بعدها زمینه ساز آن شد تا خطوط ارتباطی تهران با رشت، تبریز، همدان و کاشان ایجاد شود. مدت این قرارداد تا سال ۱۹۲۵ بود که با روی کار آمدن رضاشاه این قرارداد خاتمه یافت.

بر اساس این قرارداد (۱۷ دسامبر ۱۸۶۲) و قراردادهای بعدی که در ۲۳ نوامبر ۱۸۶۵، ۲ دسامبر ۱۸۷۲ و ۳ ژوئیه ۱۸۸۷ به امضاء رسید، ایران و انگلیس بر سر احداث خط تلگراف تهران بوشهر به طول ۱۰۹۰ کیلومتر توافق کردند. البته به تدریج خطوط فرعی دیگر مانند: خط تبریز تهران، خط زمینی بلوچستان، خط خوزستان، خط تهران مشهد و خط تهران شاهرود احداث گردید.

یکی از عمده ترین مشکلات انگلیس برای احداث بی دردسر خط تلگراف در ایران همانا، برخورد با پدیده ای به نام غرور ایرانی بود که سردنیس رایت سفیرکبیر انگلیس در ایران شرح جالبی از این مسئله می دهد. فرماندار کرمانشاه به دلیل جلوگیری از بروز سوءتفاهم در خصوص مناطق مرزی مورد اختلاف ایران و عثمانی، سیم های تلگراف را قطع کرد. چرا که تیرهای عثمانی، فلزی و در ایران چوبی بود. تا زمانی که انگلیس پذیرفت در مناطق مرزی مورد اختلاف تیرهای تلگراف به طور یک در میان چوبی و فلزی باشد.

در شیراز به دنبال اظهارات مقامات انگلیسی در خصوص عدم توانایی ایرانیان برای کار با دستگاههای پیچیده تلگراف، غرور ملی مردم جریحه دار گردید، به طوری که ضمن قطع سیم ها، دستگاه ها را به دور انداختند. در اصفهان، انگلیسی ها ناچار به انعقاد موافقت نامه ای شدند که مطابق آن تعهد می کردند، فقط ۵ ماه اداره انحصاری خط تلگراف توسط ایشان صورت بگیرد و پس از آن باید کلیه افراد خود را از ایران خارج کرده، اداره خطوط تلگراف را به ایرانیان بسپارند.

سرهنگ فردریک گلد اسمیت رئیس تلگرافخانه لندن که برای انعقاد یک موافقتنامه تکمیلی به ایران آمده بود در این رابطه اظهار داشت:

جان کلام اینکه آنها مردمانی با غرور بودند و مایل نبودند اعتراف کنند که نیازمند به کمک خارجی هستند.

امتیاز رویتر

...پس از اعطای امتیاز تلگراف از سوی بیگانگان البته به صورت مشخصی پیشنهادهای زیادی به ایران داده می شد که در طرح های گوناگون وارد شوند. البته بیشتر این پیشنهادها از سوی افرادی بود که اعتبار آنها مورد سئوال بود. این بود که دولت ایران بهتر آن دانست که امتیاز تمام موارد مذکور تنها به یک شرکت داده شود. این امتیاز در ۱۸ جمادی الاول ۱۲۸۹/۲۵ ژوئیه ۱۸۷۳، به واسطه میرزا حسین خان سپهسالار به یک یهودی انگلیسی به نام بارون جولیوس دو رویتر واگذار شد که بر طبق آن بهره برداری از کلیه معادن و جنگلها و احداث قنوات و انحصار احداث راه آهن و بهره برداری از اداره گمرکات و حق صدور فرآورده های آن، به رویتر واگذار شده بود. امتیاز، شامل واگذاری موارد زیر بود: احداث مجراهای آب برای کشت و زرع تا هر اندازه که لازم باشد، حق انحصاری برای کارهای عام المنفعه از قبیل تهیه روشنایی شهرها به وسیله گاز، ساختن راهها، سدها، خیابانهای پایتخت، ایجاد بانک و تهیه یک قرضه به مبلغ شش میلیون لیره به شرطی که دولت ایران پنج درصد نزول آن را ضمانت کند و همین طور توسعه خطوط پستی و تلگرافی، واگذاری گمرکات به مدت بیست و پنج سال و تأسیس کارخانه های صنعتی و آسیابها.

میرزاحسین خان سپهسالار صدراعظم ناصرالدین شاه همراه با مستشار خود میرزا ملکم خان دلال واگذاری این امتیاز بودند. البته در این امتیاز منافعی هم برای دولت ایران در نظر گرفته شده بود، مثلاً در مورد گمرکات قرار بر این بود که به مدت پنج سال سالیانه بیست هزار لیره به عایدات گمرک اضافه شود و برای سالهای بعد نیز شصت درصد اضافه درآمد از میزان کنونی به دولت ایران داده شود. همچنین بیست درصد از منافع راه آهن و پانزده درصد از منافع خالص همه درآمدهای شرکت می بایست به دولت ایران پرداخته شود. انتشار خبر واگذاری این امتیاز موجب شگفتی و بهت زدگی مردم شد و مخالفتهای شدید با آن آغاز شد.

در مورد انگیزه سپهسالار از واسطه گری واگذاری چنین امتیازی موارد مختلفی طرح شده است. از جمله اینکه سپهسالار به شدت نگران پیشروی روسیه در ایران بود و با واگذاری چنین امتیاز عمده ای به انگلیس ضمن کسب برخی منافع اقتصادی برای ایران در اصل به دنبال جلب پشتیبانی انگلیس از ایران در مقابل تسلط احتمالی روسیه بود.

با شدت گرفتن اعتراضات، دولت ایران مجبور به لغو امتیاز شد و ناصرالدین شاه،

میرزا حسین خان سپهسالار را از صدراعظمی برکنار کرد. سه نظریه وجود دارد که چرا این امتیاز ابطال شد:

۱. فشار روسها ۲. مقاومتهای مردمی ۳. خواست و میل خود انگلیسیها

با لغو قرارداد، انگلیسیها امتیاز بانک شاهنشاهی را به دست آوردند که لقمه ای چرب تر از قرارداد اولی بود. رویتر تمام پولش را با احتساب بهره از شاه گرفت. علاوه بر این ناصرالدین شاه امتیاز تأسیس بانک شاهنشاهی را به انگلیسها داد؛ بانکی که تا زمان تأسیس بانک ملی، نقش بانک مرکزی را داشت. رویتر بعد از چند سال امتیاز استخراج معادن را به اسم بانک شاهنشاهی می گیرد؛ و پس از مدتی احداث خط آهن تهران رشت و تهران جنوب به بانک داده می شود.

امتیاز کشتیرانی در رود کارون

انگلیسی ها، مدتهای مدیدی بود که به دنبال دریافت امتیاز کشتیرانی در رود کارون بودند، اما مخالفت ناصرالدین شاه با این امر، مانعی در مقابل ایشان بود. تا اینکه در جریان مسائل هرات و مذاکرات انعقاد عهدنامه صلح پاریس، حتی حاضر شده بودند حاکمیت ایران بر هرات را به شرط دریافت امتیاز کشتی رانی در کارون به رسمیت بشناسند.

ناصرالدین شاه در پاسخ به یکی از یادداشتهای سفارت انگلیس در پیگیری درخواست امتیاز فوق، به میرزا سعید خان مؤتمن الملک وزیر خارجه می نویسد: «جناب وزیر اولاً ـ فقره رود کارون و ساختن راههای عراده از بوشهر به تهران در وقتی طرح شده بود که مسئله هرات در میان بود که دولت ایران در ازای تصرف هرات این کار را قبول کند و واضح است این دو کار چقدر عمده بوده است که در مقابل تصرف هرات جزء قرارنامه و عهدنامه کرده بودند...»

انگلیسی ها برای رسیدن به هدف خود دست به سلسله نامه نگاریهایی می زدند که بعضی از آنها را دولت ایران بدون جواب می گذارد. اما دست بردار نبودند.

ناصرالدین شاه که از نامه نگاری مورخه دوم جمادی الاول ۱۲۹۹ رانلد تامسون وزیرمختار انگلیس عصبانی شده بود، با خط خود به وزیر خارجه می نویسد: «... صریح می نویسم که دولت ایران نمی تواند اذن به کشتی های خارجه بدهد که در رود کارون تردد نمایند...»، شاه ساعتی بعد، در نامه دیگری مطلب را پیگیری می کند و می نویسد: «... حقیقتاً اینجا همان مثل قدیم خیلی مناسب است که بی گدار نمی توان به آب زد و غور و تدقیق نکرده، چیزی را قبول کرد و بالمآل خدا می داند که چه ضررها را در پی داشته باشد، فهمیدن عقیده ملکم خان نیز لازم است.»

سرانجام در پی فشارهای بی امان انگلیس و در پی انتخاب سرهنری درومونـد ولف به وزیرمختاری انگلیس در تهران و روابط نزدیـک وی بـا میرزا علی اصـغر خـان اتابـک صـدراعظم ایران، فرمـان آزادی کشتی رانی در رود کـارون در تاریـخ ۲۴ صفر ۱۳۰۶/۳۰ اکتبر ۱۸۸۸، توسط مجلسی که از سوی شاه برای بررسی این مسئله تشکیل شده بود صادر شد.

به این ترتیب انگلیسیها اجازه یافتنـد که تـا اهـواز کشـتی رانی کننـد. البته درومونـد ولف این امتیـاز را برای برادران لینـچ که صاحب شرکت لینچ (Lynch) بودند تحصیل کرد. این امتیاز دارای شـرایطی بود، از جمله اینکه کشتی ها تنها حق داشتند تا اهواز بیایند و از اهواز به بالا حق کشتیرانی متعلق به دولت ایران بود و همین طور کشتیها حق نداشتند کالایی را حمل کنند که دولت ایران حمل آن را ممنوع کرده باشد. روس ها از واگذاری این امتیاز برآشـفته شدند، به طوری که روزنامه نوی ورمیا در مقاله تند و زننده ای به تهدید مشـهد، تبریز و بارفروش پرداخت و از سوی دیگر دالگورکی وزیرمختار روسـیه، ایران را تهدید به قطع روابط سیاسـی با روسیه کرد. در چنین شرایطی، ناصرالدین شاه ناچار به واگذاری اجازه کشتی رانی در مرداب انزلی و رودخانه های منتهی به دریای مازنـدران و همین طور مجوز راه سازی در مناطق شـمالی به روسـیه شـد. (تا در اجرای سیاسـت موازنه مثبت کم نگذاشته باشد).

برادران لینـچ انگلیسـی بـا اهـداء یـک لنـج به ناصـرالدین شـاه این امتیـاز را به دست آوردنـد و انگلیس از این امتیاز در جهت گسترش نفوذ سیاسـی، مـالی و اطلاعـاتی خود در کـل منطقه اسـتفاده کرد. در مقابـل این امتیـاز هیـچ مقـاومتی از سوی مردم صـورت نگرفت مگر توسـط عـده ای از سـرمایه داران جنوب که شـرکتهای کشـتیرانی خود را به منظور شـکست برادران لینچ ایجاد کردند، اما انگلیسیها پول بیشتر و نیروی دریایی قوی تری داشتند و در این مبارزه پیروز شدند.

امتیاز بانک شاهنشاهی

همـانطور که پیش از این اشـاره شـد، به دنبال مخالفت های گسترده با امتیاز رویتر، این امتیاز لغو شـد و چهل هزار لیره ای که بارون جولیوس دورویتر به عنوان ودیعه پرداخته بود، به دلیل دیرکرد در شروع به کار توسط دولت ایران ضبط گردید.

پس از روی کـار آمـدن امین السلطان و مـأموریت سـرهنری درومونـد ولف قضـیه دوباره مطرح شـد؛ به این صورت که برای جبران خسارات وارده از امتیاز پیشـین، امتیاز تأسیس بانک شاهنشاهی و شعبات آن در ایالات داده شود. در نتیجه در ۱۳۰۶ق/ ژانویه ۱۸۸۹، امتیاز تأسیس بانک شاهنشاهی به رویتر داده شد. سرمایه این بانک چهار

میلیون لیره بود که یک میلیون آن نقداً به جریان گذاشته شد. مدت این امتیاز شصت سال از ابتدای سال ۱۸۸۹ بود.

از جمله موارد دیگر این امتیاز، اجازه نشر اسکناس تا ۸۰۰ هزار لیره و البته با اطلاع دولت ایران بود و همین طور از کل درآمدهای خالص دولت ایران شش درصد سهم داشت؛ به شرط آنکه سهم دولت ایران از چهار هزار لیره در سال کمتر نشود. صاحب امتیاز اجازه بهره برداری از همه معادن ایران را به غیر از معادن طلا و نقره یا معادنی که پیش از این به دیگران واگذار شده بود پیدا می کرد. البته قید شده بود در صورت برخورد مهندسین بانک به معادن طلا و نقره باید فوراً دولت ایران را باخبر می کردند؛ و قرار شده بود تمامی کارگران معادن ایرانی باشند. دیگر آنکه در هر جا بانک برای کارهای خود نیاز به زمین داشت، اگر آن زمین متعلق به دولت ایران بود، آن را به صورت رایگان واگذار نماید و در غیر این صورت نیز باید دولت ایران کمک می کرد تا زمین با قیمت مناسب از صاحب آن خریداری و به بانک برسد. سهم دولت ایران از درآمد معادن نیز ۱۶ درصد تعیین شد.

یکی از زیانهای بزرگ این امتیاز برای ایران این بود که تا آن زمان معاملات در ایران بر مقیاس طلا استوار بود، ولی با رواج اسکناس این موضوع به تدریج فراموش گردید و در نتیجه ارزش پول ایران رو به سرازیری نهاد.

امتیاز لاتاری

در جریان مسافرت ناصرالدین شاه قاجار به اروپا و اقامت وی در اسکاتلند، یکی از اتباع فرانسه به نام بوزی دوکاردول [وابسته دفتر ملکم خان در لندن] در ژوئیه سال ۱۸۸۹ امتیاز لاتاری (قرعه کشی) در ایران را از شاه گرفت، که به موجب آن طی مدت هفتاد و پنج سال انحصار هرگونه فعالیت لاتاری و وام های مربوطه، تشکیل شرکت های مرتبط، فروش بلیت ها و ترتیب بازی های لاتاری و درآمد حاصل از آن را به دست آورد و در عوض متعهد به پرداخت ۲۰ درصد سود خالص سالانه به خزانه ایران گردید.

صاحب امتیاز با فروش امتیاز خود به یک شرکت انگلیسی به نام انگلو ایشیاتیک سندیکیت به مبلغ ۱۲۰۰۰۰ لیره (سوم اکتبر ۱۸۸۹) به نوعی انگلیس را وارد این میدان کرد؛ در نتیجه روس ها که همواره نگران افزایش نفوذ رقیب خود در ایران بودند، به مخالفت برخاستند.

ناصرالدین شاه در بازگشت از سفر اروپا خود را مواجه با جبهه ای از مخالفان امتیاز دید که متشکل از روس ها، علما و میرزا علی اصغر خان اتابک صدراعظم بود. تا آنکه ناچار دستور فسخ امتیاز صادره را برای میرزا عباس خان قوام الدوله وزیر امور خارجه

صادر می کند و نامبرده در تلگراف نمره ۷۷ مورخه ۱۱ ربیع الثانی ۱۳۰۷ با صدور تلگرافی به میرزا ملکم خان وزیرمختار ایران در لندن مراتب را ابلاغ می کند.

همچنین نامه ای با مضمون ذیل برای سفارت انگلیس فرستاده می شود.

بر حسب امر اقدس اعلی، زحمت افزا می شود که امتیاز لاتاری که به جناب ناظم الدوله داده شده بود، بعد از آنکه معزی الیه صورت قرارنامه آن را فرستاد و در مضمون آن دقت شد، معلوم شد که بازی های دیگر هم داخل امتیازنامه آن کرده است که مخالف قانون شریفه شریعت اسلام و اجرای آن در ممالک محروسه ایران متحمل ظهور بسی مفاسد است. لهذا لزوماً قرارنامه مزبور فسخ و ابطال شده به جهت اطلاع و استحضار سفارت محترمه و آگاهی دادن هر عملی که لازم دانند زحمت اظهار داد. مورخه ۱۶ ربیع الثانی ۱۳۰۷

البته ماجرا به همین جا ختم نشد. عزل ملکم خان از سفارت ایران در لندن و شکایت شرکت های خریدار امتیاز از ایران دنباله ماجرای امتیاز لاتاری بود که البته پرداختن به تمام جزئیات در این مختصر نمی گنجد.

امتیاز رژی یا انحصار تنباکو و توتون

این امتیاز در سال ۱۳۰۸ هجری قمری (۱۸۹۰م) در پانزده فصل تنظیم و به ماژور تالبوت و شرکاء وی از سوی ناصرالدین شاه داده شد. به طور خلاصه ماحصل پانزده فصل به قرار زیر است که صاحبان امتیاز موظف به پرداخت سالی پانزده هزار لیره انگلیس به خزانه ایران می باشند؛ خواه در کار سود برده خواه ضرر. صاحبان امتیاز حق نظارت و صدور اجازه نامه برای فروش توتون، تنباکو و غیره دارند. پس از تقسیم صدی پنج سرمایه بین صاحبان امتیاز یک چهارم منفعت باقی مانده عاید خزانه ایران شود و دولت ایران هر ساله حق خواهد داشت دفاتر را وارسی کند. ورود اسباب و لوازم کارخانه شامل عوارض گمرکی نخواهد شد.

حمل و نقل توتون و تنباکو به جز به میزان مصرف روزانه در داخل کشور بدون اجازه صاحبان امتیاز ممنوع است. صاحبان امتیاز تمامی توتون و تنباکوی موجود در ممالک محروسه را خریده و وجه نقد می پردازند. دولت ایران تا پنجاه سال هیچ اضافه مالیات و عوارضی درباره توتون، تنباکو و سیگار اعمال نکند. کسانی که از مواد این امتیاز تخطی داشته باشند به جریمه و مجازات دولت گرفتار خواهند شد و صاحبان امتیاز تعهد می کنند که از حقوق مندرج در امتیاز پافراتر ننهند.

صاحبان امتیاز حق خواهند داشت امتیاز و حقوق خود را به غیر واگذار کنند ولی پیش از این کار به دولت ایران اطلاع خواهند داد. کشتکاران توتون و تنباکو پس از

برداشت محصول بایـد سـریعاً میزان حاصـل خود را به نزدیک ترین وکیل صاحب خبر بدهنـد. صاحبان امتیاز حق خریـد زمین نخواهند داشت مگر به مقدار نیاز جهت انبار. کشاورزان می توانند برای محصول خود مبلغی پیشاپیش دریافت کنند.

چنانچه از تاریخ امضای این امتیازنامه تا مدت یک سال شـرکت تشکیل نشود، امتیاز از درجه اعتبار ساقط می شود، مگر آنکه عاملی مانند جنگ و یا مانند آن مانع تشکیل شرکت شده باشد.

همچنین قرار شـده بود که در صورت بروز اختلاف بین دولت ایران و ماژور تالبوت و صاحبان امتیاز برای حل و فصل آن، به حکمی مراجعه شـود که هر دو طرف به آن رضـایت داشـته و در صورت پیـدا نشـدن چنین حکمی، موضوع حکمیت به تعیین یکی از نماینـدگان دولت آمریکا یا آلمان یا اتریش مقیم تهران، در دسـتور کار قرار گیرد. امتیاز توتون و تنباکو در تاریخ ۲۷ رجب ۱۳۰۸ مطابق ۸ مارس ۱۸۹۰ به امضاء رسید.

در مورد وقایع بعدی این امتیاز ناظم الاسلام کرمانی در تاریخ بیداری ایرانیان چنین می نویسد:

در سنه ۱۳۰۹ق، کمپانی رژی امتیاز دخانیات را از ناصرالدین شاه گرفت که بیع و شرای دخانیات منحصر به یک اداره باشد و به عوض چند کرور [به] شاه و درباریها داد و به همه بلاد ایران گماشـتگان فرسـتاده و اداره خود را دایر نمود و حتی در قراء و دهـات کس فرسـتاده و به مردم سـخت گرفتنـد. بزرگان ایران از علماء و غیرهم بر معایب و وخامت این عمل واقف شدنـد که امروز دخانیـات محـدود شـده، فردا نمـک و روز دیگر هیزم و ذغـال و آب و غیره و بـه ازای آن مبـالغی گرفته خواهـد شـد و صرف آبادی مملکت نخواهـد شد. یا تفاوت مواجب فلان شاهزاده است یا مدد معاش فلان آقازاده یا خرج سـفر فرنگ یا نیاز خـانم قشـنگ. در هر حـال مملکت و ملت متضـرر شـده است، نفع را خـارجه برده، بر مملکت هم مسـلط و نفوذ تامی حاصـل خواهند کرد. جمعی از عقلا خدمت مرحوم حاج میرزا حسن مجتهد آشتیانی رسیده معایب متضمنه و مستتره این کار را عرضه داشـتند و هم به علماء اصـفهان ضـرر و عاقبت امتیاز و نتایـج مترتبه بر آن را نوشـتند. لذا مرحوم میرزا آشتیانی حکم به حرمت اسـتعمال دخانیات کرده و حکمی به این عبارت نوشـته و نسـبت آن را به مرحوم میرزا حسن شـیرازی دادنـد و منتشـر ساختند: «صورت حکم به حرمت دخانیـات بسم الله الرحمن الرحیم الیوم اسـتعمال تنبـاکو و توتون بای نحوکان در حکم محاربه با امام زمان عجل الله فرجه است.

شرکت به ناصـرالدین شاه شـکایت کرد و شاه نیز به صاحب فتوا حکم فرستاد که باید در ملأعام قلیان کشیده و یا جلای وطن کند و میرزا آشتیانی جلای وطن را پذیرفت، ولی در تهران ولوله ای شد و بازار بسته و مرد و زن به خیابانها ریختند. با

ادامه این وضع شاه پذیرفت امتیاز داخله لغو شود و امتیاز خارجه به قوت خود باقی بماند. ولی میرزا دست از مخالفت برنداشت. خلاصه کار به جایی کشید که عده ای به ارگ حمله کردند و مأموران به روی مردم آتش گشودند. مردم هم نعش ها را برداشته و به درب خانه میرزا آشتیانی آمدند. بالا گرفتن ماجرا موجب شد که ناصرالدین شاه در ۲۶ ژانویه ۱۸۹۲ فرمان لغو امتیاز را صادر کند. دولت ایران بابت خسارت کمپانی شش کرور تومان پرداخت کرد. بنا به گفته ناظم الاسلام کرمانی این اولین قرضی بود که دولت ایران به خارجیها مدیون شد. لغو این امتیاز و زیر بار قرض رفتن ایران بار سنگینی بر دوش ملت ایران بود و برای معامله ای که دولت ایران هنوز سودی از آن نبرده بود می بایست سالی سی هزار لیره نزول آن را بپردازد. برای پرداخت آن گمرکات جنوب به ودیعه گذاشته شد که ظرف چهل سال اصل و فرع آن را بپردازد.

و اما نتیجه مثبت این حرکت آن بود که ایرانیان فهمیدند آنطورها هم خاموش و مرده نیستند و می توانند جلوی استبداد داخلی و استعمار خارجی بایستند و آنها را به زانو درآورند.

مرگ ناصرالدین شاه

ناصرالدین شاه در روز ۱۷ ذی القعده ۱۳۱۳ کشته شد و دفتر سلطنت پنجاه ساله وی بسته شد. چهل روز بعد فرزند وی مظفرالدین شاه تاج گذاری کرد. ناصرالدین شاه اگر می خواست در دوران سلطنت خود بهترین فرصت را برای پیشرفت کشور داشت زیرا در آن زمان اروپاییان درگیر جنجالهای بین خود بودند. نفوذ بیگانگان در ایران تا این حد زیاد نبود و مردان کاردانی چون میرزا قائم مقام فراهانی و میرزا تقی خان امیرکبیر بودند. ولی وی ایشان را زیر خاک کرد و خائنان را بر کار گمارد و چنین بود که بعد از مرگش و شکستن بت پوشالی وی مملکتی باقی ماند فاقد یک سیاستمدار کارآمد، و فاقد هرگونه سرمایه. به طور خلاصه میراث وی یک اقتصاد مفلوک و پوسیده بود. مظفرالدین شاه علیل و بیمار یک چنین کشوری را در دست گرفت که انگلیسیها شیره آن را مکیده بودند.

پی نوشت ها:

۱. نصر، سیدتقی، ایران در برخورد با استعمارگران از آغاز قاجار تا مشروطیت، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، چ اول، بهار ۱۳۶۳، ص ۳۶۱.

۲. محمود، محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، ج ۲، انتشارات اقبال، تابستان ۱۳۶۷، ص ۶۰۱.

۳. همان، ص ۶۴۹.

ص: ۴۶۴

۴. مازنـدرانی، وحیـد، مجموعه عهـدنامه هـای تاریخی ایران از عهـد هخامنشـی تا عصـر پهلوی، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه شاهنشاهی، چاپخانه بانک ملی، ۱۳۵۰، ص ۱۰۷.

۵. بهبودی، هدایت الله، «نامه های دکتر فاطمی»، فصلنامه مطالعات تاریخی، ش هشتم، س دوم، تابستان ۱۳۸۴، ص ۸۴.

۶. تاریخ روابط سیاسی...، ص ۶۸۹.

۷. نشات، صادق، تاریخ سیاسی خلیج فارس، تهران، شرکت نسبی کانون کتاب، ص ۵۳۱.

۸. مجموعه عهدنامه ها...، پیشین، ص ۱۰۸.

۹. تاریخ روابط سیاسی...، پیشین، ص ۷۸۶.

۱۰. تاریخ روابط سیاسی...، ص ۷۹۹.

۱۱. لیتـن، ویلهلـم، ایران از نفـوذ مسـالمت آمیز تـا تحـت الحمـایگی، ترجمـه دکـتر مریـم میراحمــدی، تهران، ۱۳۶۷، مؤسسه انتشارات معین، ص ۲۲.

۱۲. رایت، سـردنیس، انگلیسـیها در میان ایرانیان، ترجمه اسـکندر دلـدم، تهران، انتشارات نهال، اردیبهشت ۱۳۶۴، چ اول، ص ۲۶۳.

۱۳. همان، ص ۲۶۵.

۱۴. تیموری، ابراهیم، عصر بی خبری یا تاریخ امتیازات در ایران، انتشارات اقبال، چ چهارم، ۱۳۶۳، صص ۱۰۸ تا ۱۰۹.

۱۵. ایران در برخورد...، ص ۲۶۰.

۱۶. عصر بی خبری، ص ۱۵۳.

۱۷. همان، ص ۱۶۱.

۱۸. همان، ص ۱۶۶.

۱۹. ایران در برخورد...، ص ۳۷۵.

۲۰. تاریخ روابط سیاسی...، ص ۱۵۳۳.

۲۱. عصر بی خبری، صص ۱۹۳ تا ۱۹۷.

۲۲. رایت، سردنیس، ایرانیان در میان انگلیسیها، مترجم: منوچهر طاهرنیا، تهران، انتشارات آشتیانی، چ اول، خرداد ۱۳۶۴، ص ۲۹۴.

۲۳. عصر بی خبری، ص ۲۱۵.

۲۴. همان، ص ۲۱۶.

۲۵. تاریخ روابط سیاسی...، صص ۱۵۸۵ تا ۱۵۸۸.

۲۶. کرمانی، ناظم الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان، ج اول، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۱، چ سوم، ص ۱۹.

۲۷. ایران در برخورد...، صص ۳۶۸ تا ۳۶۹.

۲۸. تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۲۱.

## نفوذ انگلیس در جریان جنگ های ایران و روس

ص: ۴۶۵

دوره فتحعلی شاه

فریده فرهمندزاده

مقدمه

ایران پس از صفویان حکومتهای گذرا و ناپایداری را تجربه کرد که به تمامی مشغول جنگهای خارجی و یا خانگی شد و هرگز فرصت ثبات و دوام نیافت. افشاریان و زندیان دوره کوتاهی از تاریخ حکومتهای ایران را به نام خود ثبت کردند که هرگز به استقرار سلسله ای با دوام و متمرکز نینجامید که قدرتهای محلی را کاملاً تابع خود کند و یا این تابعیت را استمرار بخشد. در این زمان، ایران کشوری بحران زده و نیمه ویران بر اثر جای گزینی پی در پی حکومتها و ناامن بر اثر جنگهای داخلی و تجاوزهای خارجی است. ژنرال گاردان فرانسوی، سفیر ناپلئون در ایران می نویسد که ایران مملکتی است کم جمعیت و فقیر که بر اثر جنگهای داخلی، کشاورزی آن دچار نقصان است؛ توجهی به تجارت نیست و معادن آن استخراج نمی شود و دادوستد و معاملات در حکم صفر است.

قاجارها در چنین شرایطی، موقعیت خود را به عنوان ایل مدعی قدرت در پناه درایت آقامحمدخان قاجار مستحکم کردند. جنگهای داخلی آقامحمدخان سپس لشکرکشیهای خارجی او، ایل قاجار را در موقعیت جدیدی در طبقه بندی قدرت قرار داد.

این زمان، ایران در میان کشورهایی قرار گرفته بود که قدرتهای نوپا یا کهن استعماری هر روز به شیوه ای برای نفوذ هر چه بیشتر در دیگر کشورها و کسب قدرت و البته ثروت بیش از پیش می کوشیدند. در این بین موقعیت خاص جغرافیایی و تاریخی ایران، آن را در معرض توجه بیشتر قرار داده بود. ایران که به نوعی چهارراه ارتباط شرق و غرب و به تعبیر آن زمان دروازه هندوستان بود، تحت تأثیر همین

موقعیت، قدرتهای استعماری را متوجه خود کرد. پس از پیروزی انقلاب بزرگ فرانسه در ۱۲۰۴ق/۱۷۸۷۸۹م ناپلئون به عنوان امپراتور تاجگذاری کرد و به دنبال آن در پی کسب جایگاه ویژه ای در عرصه مناسبات جهانی برآمد که مشخصه بارز آن داشتن مناطق استعماری و قوای نظامی برتر بود؛ و صد البته بورژوازی نوظهور فرانسه نیز خواهان کسب این جایگاه و افتخارات و بهره های حاصل از آن بود. ناپلئون نیز با درک این نیازها تنها راه دستیابی به همه این خواسته ها را رسیدن به هند می دانست.

پیشینه استعمار انگلیس بیش از سابقه حضور آنها در سرزمین ماست. در حقیقت انگلیس از نخستین دولتهایی بود که راه پیشرفت و توسعه خود را در مدخلات نظامی و سیاسی و اقتصادی در دیگر ممالک جستجو می کرد. سابقه حضور آنان در ایران به دوران صفویه بازمی گردد که البته قدرت سیاسی و نظامی ایران آن عصر، تا حد زیادی مانع از مداخله های انگلیس در ایران می شد؛ و اگرچه در مواردی مانند آنچه در جریان بیرون راندن پرتغالیها از بندر گمبرون پیش آمد از نیروی نظامی انگلیس، به عنوان متحد، یاری نیز گرفته می شد؛ ولی این هرگز به معنای نفوذ یا تسلط انگلیسیها بر امور داخلی ایران نبود. در زمان افشاریه و زندیه نیز به جز دوره ای کوتاه از قدرت نمایی نادرشاه افشار و کریم خان زند، بی کفایتی جانشینان این دو، کوتاهی عمر سلسله های آنان، مداخلات و تجاوزهای همسایگان و دولتهای مترصد فرصت را باعث شد. آنچه برای انگلیس قابل توجه می نمود، حفظ هندوستان و جلوگیری از نفوذ سایر رقبا در ایران و هندوستان بویژه روسیه و فرانسه بود.

سال ۱۲۲۱ق/۱۸۰۶م ناپلئون به کشورهای تابع فرانسه دستور داد تا بنادرشان را به روی تجارت با انگلیس ببندند. سال بعد ناپلئون برای یافتن جای پایی در نزدیکی هندوستان با ایران پیمان اتحاد «فین کنشتاین» بست که در آن وعده می داد تا از منافع ایران در برابر روسیه و هر کشور دیگری حمایت کند. در همین حین برای به انزوا کشیدن انگلستان در عرصه مناسبات بین الملل و همچنین یافتن متحدی در برابر انگلستان، با روسیه، تزار الکساندر اول، پیمان اتحاد امضا می کند. این در واقع همان «پیمان تیلسیت» بود که ایران امید داشت مسائلی درباره الحاق گرجستان به قلمرو این کشور در آن مطرح شود که هرگز چنین نشد. ازسوی دیگر میدان دادن به فرانسه، کینه انگلیس علیه ایران را برمی انگیخت. ولی چند سال بعد، زمانی که فرانسه خود را به اندازه کافی نیرومند یافت، با حمله به روسیه مسکو را تصرف کرد. (۱۲۲۷ق/۱۸۱۲) گواینکه این خطای بزرگی بود و فرانسه به دلیل نبود آذوقه و سرمای شدید شکست خورد. ولی فرانسه با این کار تصمیم به حذف مانع بزرگی در راه رسیدن به هندوستان گرفته بود. همچنین با تصرف روسیه، در حقیقت شرق اروپا را به دست می آورد که

خود اهرم مناسبی برای بی رقیب شدن فرانسه در صحنه قدرت جهانی بود. به هر صورت شکست ناپلئون در واترلو بلژیک پس از عقب نشینی از روسیه (۹۱۲۲۸ق/۱۸۱۴م) به دنبال آن کنگره وین (۱۲۳۰ق/۱۸۱۵م) و تبعید ناپلئون به جزیره سنت هلن ، منجر به خالی شدن عرصه قدرت برای انگلیس و روسیه شد. این درست همان هدفی بود که انگلیس دنبال می کرد و به این منظور ترجیح داده بود حتی به صورت موقت صلحی میان ایران و روسیه برقرار شود تا کار فرانسه با استفاده از به کارگیری تمام قدرت روسیه در اروپا یکسره شود.

با نگاهی به اوضاع ایران و روسیه مقارن تحولات اروپا، تأثیرپذیری مستقیم فراز و فرودهای جنگ از این تحولات را به روشنی می بینیم. پس از معاهده تیلسیت و نزدیکی فرانسه و روسیه، انگلستان با احساس خطر از جانب این اتحاد، سعی کرد با تشویق ایران به جنگ با روسیه، باعث تفکیک و در نتیجه تضعیف نیروهای مخالفانش شود. ولی پس ازحمله فرانسه به روسیه در اتحاد جدید علیه فرانسه می اندیشید و بنابراین مایل بود که جنگ ایران و روسیه هرچه زودتر پایان پذیرد. انعکاس اتحادها و پیمان شکنیها و جبهه بندیهای اروپا، که با تغییر سیاستهای دول درگیر همراه بود، در این ارتباط به روشنی هویداست.

حضور انگلیس در خلیج پارس، سابقه ای طولانی تر از عمر سلسله قاجار داشت. توجه انگلیس به همه راههایی که به نحوی به هندوستان ختم می شد، پیش از این آغاز شده بود و اکنون نیز ادامه داشت. اشتغال آقامحمدخان به جنگهای داخلی و عمر کوتاه حکمروایی او سپس بی خبری و بی توجهی فتحعلی شاه به آبهای جنوب، این حضور را استمرار و پایداری بیشتری بخشید.

نگرانیهای انگلیس از حضور روسیه، دانستن مقصود نهایی آنها یعنی رسیدن به آبهای گرم، سپس هندوستان بود.

گذشته از آن، ایران خود نیز منافع و امتیازهای فراوانی داشت که در جلب توجه انگلیس یا هردولت استعماری دیگری مؤثر بود. بازار سودآور ایران و موقعیت استراتژیک آن، از نظر انگلیس که به سوی انقلاب صنعتی پیش می رفت، دور نمی ماند. هر چند که ایران بیش از هر چیز به عنوان دروازه هند مورد توجه انگلیس بود. از این رو انگلیس و در واقع شرکت هند شرقی مصمم شد که راه نفوذ بیشتری در ایران بیابد.

اواخر ربیع الاول ۱۲۱۴/اوت ۱۷۹۹ نماینده شرکت هند شرقی با عنوان ارباب مهدیقلی خان از هند درتهران به حضور فتحعلی شاه رسید و درخواستهای دولت متبوعش مبنی بر سرکوب افغانها را به شاه عرضه کرد. گویا این شخص مقیم بوشهر بود و اصل مطلب او هم استمداد از شاه برای مقابله با حکام افغانی بود که قصد حمله

به هند داشتند.

توجه به حضور روسها و مراقبت از فعالیتهای آنها و همچنین ترس از نفوذ آرام فرانسویها در منطقه را نیز باید به انگیزه های شرکت هند شرقی از فرستادن این سفیر به ایران، اضافه کرد.

سال ۱۲۱۵ق/۱۸۰۰م جان مالکوم به ایران آمد. هدف او نیز مشخصاً تفاوتی با اهداف مهدیقلی خان نداشت. او موظف بود شاه ایران را علیه زمانشاه افغانی ترغیب کند و علاوه بر جلوگیری از نفوذ فرانسویان، سطح بازرگانی ایران و شرکت هند شرقی را ارتقا بخشد. این تلاش به انعقاد قرارداد بازرگانی میان مالکوم به نمایندگی از شرکت هند شرقی و حاج ابراهیم خان کلانتر به نمایندگی از دربار ایران منجر شد. در بند مربوط به همکاریهای نظامی، ایران متعهد شده بود که «با زمانشاه قراردادی نبندد مگر آنکه زمانشاه ادعایی راجع به متعلقات بریتانیا در هند نداشته باشد»؛ در مقابل شرکت هند شرقی وعده داد در صورت تجاوز افغانیها یا فرانسویها به ایران، مهمات جنگی بفرستد. نیز گمرك و مالیات ایران از بازرگانان هندی و انگلیسی برداشته شود. در پیش نویس پیمان بازرگانی با ایران، مالکوم درخواست واگذاری جزایر قشم، هنگام و خارك در خلیج پارس به انگلستان را مطرح کرد و اجازه خواست که انگلیس نیرو و استحکامات نظامی در این جزایر برپا کند. این درخواست که از سوی شاه ایران رد شد، خواست انگلیس مبنی بر کنترل اوضاع ایران را آشکار می سازد. اما تلاش انگلیس در این پیمان نامه ها منجر به گرفتن نوعی حق کاپیتولاسیون از ایران شد: «استقلال قضایی، تا جایی که مجازاتها منجر به قتل یا جرح نشود.»

فعالیتهای سیاسی نمایندگان و سفرای انگلیس در ایران منجر به فرستادن ملك التجار ایران، حاج خلیل خان قزوینی از سوی دربار ایران به شرکت هند شرقی در پاسخ به سفارت مالکو (۱۲۱۵ق/۱۸۰۰م ) شد که با عهدنامه ای به مهر سلیمان خان نظام الدوله به همراهی مالکوم صورت گرفت. انتخابیك بازرگان به عنوان نماینده به دلیل ارتباط بیشتر آنان با مسائل خارج از مرزها بود. پس از قتل حاج خلیل خان، اولیاء شرکت هند شرقی با نگرانی از نارضایتی دربار ایران و قطع روابط با انگلیس، از لحاظ مالی به خوبی نظر مساعد شاه و باقیماندگان حاج خلیل خان را جلب کردند. سه سال پس از آن آقانبی خان برادرزاده حاج خلیل خان به سفارت هند رفت. ولی سفیر، بی گرفتن نتیجه رضایت بخشی، به ایران بازگشت. تلاشهای این سفیر در اضافه کردن ماده ای به قرارداد ۱۸۰۰م، مبنی برکمك نظامی انگلیس به ایران در صورت حمله روسها به ایران با بی اعتنایی و مخالفت فرمانروای هندوستان، لرد مینتو، مواجه شد. زیرا این زمان علاوه بر شکست فرانسه در سوریه و مصر ، روسیه نیز با انگلیس طرح دوستی ریخته بود و

در افغانستان نیز فعلاً نیازی به کمک ایران نبود.

هم زمـان با تغییر اوضاع بین المللی، سطح روابط ایران و انگلیس نیز تغییر می یافت و در عین حال میزان اهمیت این روابط نیز متغیر بود. زمزمه های آغاز روابط میان فرانسه و ایران؛ نامه ها و نمایندگانی که یکی پس از دیگری از دربار فرانسه خود را به حضور شاه ایران می رساندند؛ و رقابت شدید فرانسه و انگلیس و چشمداشت فرانسه به هندوستان، بار دیگر توجه انگلیسیها را به ایران جلب کرد. بویژه که ژنرال گاردان فرانسوی پس از عقد معاهده فین کنشتاین بین ایران و فرانسه (۱۲۲۲ق/۱۸۰۷م) و با همراهی سفیر ایران، به تهران وارد شد.

هم زمان دو نماینده از سوی شرکت هند شرقی و دولت بریتانیا، جان مالکوم و هارفورد جونز در ۱۲۲۳ق/۱۸۰۸م وارد خلیج پارس شدند. البته این دو نماینده وارد تهران نشدند؛ چرا که یکی از شروط گاردان برای سفارتش از سوی فرانسه در ایران، قطع هرگونه رابطه ایران با انگلیس بود. سرهارفورد جوزن با اینکه تحت تابعیت فرمانروای قلمرو شرکت هند شرقی لرد مینتو بود، از سوی دولت بریتانیا مأمور سفارت در ایران گردید؛ ولی لرد مینتو، جان مالکوم را خود به خلیج پارس فرستاد. جونز در اجرای مأموریتش موفق تر عمل کرد. با اینکه مالکوم همه گونه ترفندی به کار بست تهدید به تصرف خارك و یا ادعای همراه داشتن یکی از شاهزادگان زند در کشتی اش و یا پیشنهاد پرداخت پانصد هزار تومان پیشکش به دربار ایران و جنگ با دشمنان ایران در صورت پذیرفته شدن سفیر اما موفق نشد.

چون گاردان در ایران توفیقی نیافت، حکومت ایران تصمیم گرفت سفیر انگلیسی را بپذیرد. وسوسه ها و وعده های سفرای انگلیس در آن شرایط بحرانی برای ایران، علاوه بر بدقولیهای فرانسویان و سردرگمی و ناتوانی گاردان در حل و فصل مسائل مربوط به جنگ و صلح ایران و روس و عمل نکردن فرانسویان به تعهداتشان، نتیجه ای جز جلب توجه ایرانیان نداشت. به عنوان مثال مالکم نامه ای به دربار ایران فرستاد که در آن بر دوستی انگلیس با روسیه و نفوذ انگلیس بر روسیه و استفاده ای که می تواند از این دوستی به نفع ایران و برای برگرداندن گرجستان به ایران، به عمل آورد، تأکید کرده است. همچنین یادآور شده که ادعای فرانسویان در این باب بی پایه است و پیشنهاد کرده دولت ایران مهلتی به فرانسه و انگلیس برای این موضوع بدهد تا هر کدام توانایی و درستی گفتار خود را ثابت کنند. ظاهر نامه در جلب توجه مثبت دربار ایران نسبت به انگلیسیها و سلب اطمینان ایرانیان از فرانسویان مؤثر بود.

با فرستادن میرزاابوالحسن خان شیرازی به لندن، تکلیف سفارت مالکوم و جونز نیز مشخص شد. مالکوم پس از ورود به بوشهر و تقدیر هدایایی به حضور شاه در چمن

سلطانیه، باید به هند بازمی گشت و جونز به سفارت انگلیس در ایران منصوب شد (۱۲۲۴ق/۱۸۰۹م ). جونز بی فوت وقت، عهدنامه مجمل را در ۲۵ محرم ۱۲۲۴/۱۹ مارس ۱۸۰۹ میان ایران و انگلیس منعقد کرد. با این حال باید اهداف دیگری از جمله آماده کردن زندیان برای شورش در صورت مقاومت و مخالفت دربار ایران را نیز به سایر اهداف جونز در ایران افزود. همچنین، جونز پیشنهاد داد که دولت انگلیس تا زمانی که با دولت روسیه در جنگ است، سالیانه مبلغ ۱۶۰ هزار تومان یا ۱۲۰ هزار لیره به ایران بپردازد و افسران انگلیسی را برای تربیت قشون ایران به کار گیرد. شاید این امیدواری بود که شاه ایران را ترغیب کرد که با دادن گذرنامه به گاردان برای خروج از ایران موافقت کند.

با وجود خدمات جونز برای انگلیس، تعارض میان شرکت هند شرقی و دولت لندن به تعویض جونز و جای گزینی مالکوم در ربیع الثانی ۱۲۲۵ق/۱۸۱۰م به جای وی و فرستادن مالکوم به بوشهر به همراه لیندسی، افسر توپخانه و کریستی، افسر پیاده نظام برای تعلیم سپاه عباس میرزا، منجر شد.

پس از مالکوم، سرگوراوزلی به عنوان سفیر انگلستان به ایران آمد. جونز و مالکوم، و پس از آنها سرگوراوزلی و هنری الیس که به ترتیب باعث بستن قراردادهایی چون پیمان نامه های مجمل (۲۵ محرم ۱۲۲۴/۱۲ مارس ۱۸۰۹ سرهارفورد جونز از انگلیس و میرزامحمدشفیع از ایران)، مفصل (۲۹ صفر ۱۲۲۷/۱۴ مارس ۱۸۱۲ سرگوراوزلی از سوی انگلیس و میرزامحمدشفیع صدراعظم از سوی ایران) و پیمان نامه تهران (۱۲ ذی حجه ۱۲۲۹/۲۵ نوامبر ۱۸۱۴ هانری الیس از طرف انگلیس و میرزاشفیع از طرف ایران) شدند، سالها در ایران حضوری فعال داشتند و در آنچه که حین جنگهای ایران و روس بر ایران رفت، دست داشته اند.

به عنوان مثال، با در نظر گرفتن این حقیقت که جنگ روسیه با عثمانی و ایران، این کشور را از فکر حمله به اتریش بازخواهد داشت و بر مبنای این فکر که از سوی رابرت ادیر سفیر انگلیس در استانبول مطرح می شد، جونز در سال ۱۲۲۴ق/۱۸۰۹م به عباس میرزا گفت که در صورت ادامه جنگ ایران و روس، انگلیس کمک هزینه ای شش ماهه به ایران پرداخت می کند. اگر چه نه این هزینه ها پرداخت شد و نه کمک چندانی صورت گرفت.

زمانی که انگلیسیها با روسیه علیه فرانسه متحد شدند (۱۲۲۷ق/۱۸۱۲م) درصدد تحمیل صلح به ایران برآمدند. روسیه، به اوزلی متوسل شد و او میرزاشفیع صدراعظم را با خود همراه ساخت و علی رغم میل عباس میرزا، صلح برقرار شد. مذاکرات صلح در گلستان قراباغ، میان نمایندگان ایران میرزاابوالحسن خان شیرازی، وزیر دول خارجه

و سر گوراوزلی وزیرمختار انگلیس در ایران و ژنرال رویشچوف نماینده روسیه آغاز شد. همان گونه که پرسی سایکس گفته است، سر گوراوزلی «مساعی جمیله» خود را به کار برد تا این قرارداد بسته شود. اگرچه قرار بود میرزابزرگ عیسی خان فراخانی قائم مقام از سوی ایران در مذاکرات شرکت کند، ولی هم به دلیل سعی اوزلی در جای گزین کردن میرزاابوالحسن خان شیرازی معروف به ایلچی (هواخواه و تابع سیاستهای انگلیس) به جای میرزابزرگ و هم به دلیل مذاکرات بی نتیجه قبلی با روسها که طی آن هیچ گاه میرزابزرگ در موضع ضعف قرار نمی گرفت و از مصالح و منافع ایران چشم نمی پوشید و شاید عدم تمایل روسها به مذاکره با او، در نهایت میزراابوالحسن ایلچی و سر گوراوزلی به عنوان نمایندگان ایران در مذاکرات شرکت کردند.

پس از معاهده صلح گلستان نیز حتی مانع از اصرار ایران برای بازپس گیری سرزمینهای اشغالی شدند، به این بهانه که روسیه به دلیل شکست دادن ناپلئون، مغرور شده است و صلاح نیست که ایران اصرار کند. هر چند که در آن اوضاع، موقعیت ایران بدتر از آنکه بود، نمی شد. چرا که به هر حال انگلیس با در نظر گرفتن منافع خود نیز، اجازه پیشرفت بیشتر در ایران را به روسها نمی داد و روسها نیز خود را در آن وهله دارای موقعیت مناسب برای پیشروی نمی دیدند.

زمانی که قرار شد پیمان نامه گلستان را که به امضای شاه ایران رسیده بود، برای تأیید و امضای تزار به روسیه ببرند، اوزلی پس از گذاشتن جیمز موریه به نیابت خود در ایران و بدون همراهی با میرزاابوالحسن خان ایلچی و زودتر از او به سوی پترزبورگ رفت. در حالی که به عنوان یکی از نمایندگان ایران در بستن قرارداد موظف بود میرزاابوالحسن خان ایلچی را در بردن عهدنامه به پترزبورگ همراهی کند. اگرچه در حقایق الاخبار ناصری ذکر شده که این دو «به اتفاق» روانه روسیه شدند ، ولی منابع دیگر، از عدم همراهی این دو سخن گفته اند.

در جریان دوره دوم جنگهای ایران و روس که به شکست دوباره ایران و پیمان نامه ترکمانچای انجامید، نیز دست پیدا و پنهان انگلیس دیده می شود. از طرف ایران مک نیل انگلیسی، پزشک همراه مک دونالد، سفیرمختار انگلیس در ایران و منوچهر خان ایشیک آقاسی و میرزاابوالقاسم قائم مقام فراهانی و میرزاابوالحسن خان شیرازی و اللهیار خان آصف الدوله و نایب السلطنه حضور داشتند و از سوی روسها پاسکویچ و همراهان روسی اش.

از مهم ترین شرایط پیمان نامه، الحاق ایروان و نخجوان و اردوباد و طالش و موغان به روسیه و قرار دادن ارس به عنوان سرحد دو کشور روسیه و ایران بود. در این بین،

شاه از پرداخت همه غرامت سر باز زد و پرداخت بخشی از غرامت را به عهده ولیعهد گذاشت. نایب السلطنه که پول کافی نداشت، به ناچار پیشنهاد انگلیسیها را پذیرفت، که در ازای پرداخت دویست هزار تومان کمک مالی به ایران، بند ۳ و ۴ قرارداد مبتنی بر کمک سالیانه انگلیس به ایران، حذف شود.

دولت بریتانیا، هم به دلیل حفاظت از هندوستان و هم به دلیل یافتن منابع تازه تر برای اقتصاد استعماریش و هم به دلیل حفظ موازنه قدرت در اروپا، هرگز ایران را به حال خود رها نمی کرد. کمپل یکی از مشاورین جان مالکوم درباره پیوندهای اقتصادی هند و انگلیس و ایران می نویسد؛ بسیاری از کالاهای اروپایی و یا هندی در ایران پیش فروش می شوند. مسلم است که چنین بازاری را هرگز از دست نمی دادند. اوزلی در نامه ای به تاریخ ۱۲۲۹ق/۲۵ اکتبر ۱۸۱۴ به لرد کاسلری می نویسد:

باور صادقانه من آن است اکنون که صرفاً ایمنی سرزمینهای [تحت اشغال انگلیس] در هندوستان مورد توجه است، برگزیدن سیاست واگذاری ایران در ناتوانی وحشیگری کنونی اش از دنبال کردن برنامه ای ناسازگار با این سیاست بهتر است.

پی نوشت ها:

۱. دوگاردان، کنت آلفرد، مأموریت ژنرال گاردان در ایران، ترجمه عباس اقبال، تهران، انتشارات نگاه، ۱۳۶۲، ص ۱۶۷.

۲. حائری، عبدالهادی، نخستین رویارویی های اندیشه گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب، تهران، انتشارات امیرکبیر، فروردین ۱۳۶۵، ص ۲۴۳.

۳. نصر، سیدتقی، ایران در برخورد با استعمارگران از آغاز قاجاریه تا مشروطیت، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، بهار ۱۳۶۳، ص ۳۳.

۴. ترنزیو، پیوکارلو، رقابت روس و انگلیس در ایران و افغانستان، ترجمه عباس آذرین، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹، ص ۱۴.

۵. ایران در برخورد، ص ۳۳.

۶. رقابت روس و انگلیس؛ ص ۱۴.

۷. نفیسی، سعید، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، تهران، انتشارات بنیاد، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۹۲.

۸. ایران در برخورد، صص ۳۳ و ۳۴.

۹. همان.

۱۰. اشاره به صلح گلستان به تاریخ ۲۹ شوال ۱۲۲۸ق/۱۲ اکتبر ۱۸۱۳م در: هدایت، میرزاقلی خان، تاریخ روضه الصفای ناصری، به تصحیح و تحشیه جمشید کیانفر، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۰، ج نهم، صص ۷۶۵۰ و ۷۶۵۱؛ تاجبخش، احمد، سیاست های استعماری روسیه تزاری، انگلستان و فرانسه در ایران در نیمه اول قرن نوزدهم، تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۶۲، صص ۲۱۳ و ۲۱۴.

۱۱. روضه الصفا، ج نهم، صص ۷۴۹۰ و ۷۴۹۱؛ خورموجی، محمدجعفر، حقایق الاخبار ناصری، به کوشش حسین خدیوجم، تهران، نشر نی، ۱۳۶۲، ص ۱۲؛ «مهدیقلی خان»، در: نخستین رویارویی ها، ص ۲۴۴.

۱۲. بویژه زمانشاه افغانی که تعرضات گاه به گاه او به هندوستان باعث دردسرهایی برای شکست هندشرقی

می شد، موردنظر او بوده است. در: سیاستهای استعماری، ص ۲۰۸.

۱۳. نخستین رویارویی ها، ص ۲۴۴.

۱۴. روضه الصفا، ج نهم، ص ۷۴۹۸؛ حقایق الاخبار ناصری، ص ۱۲.

۱۵. سایکس، سرپرسی، تاریخ ایران، ترجمه سیدمحمدتقی فخرداعی گیلانی، تهران، نشر دنیای کتاب، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۴۳۷.

۱۶. سیاستهای استعماری، ص ۲۰۸

۱۷. تاریخ ایران، ج ۲، ص ۴۳۷.

۱۸. همان.

۱۹. نخستین رویارویی ها، ص ۲۴۸.

۲۰. قرارداد شعبان ۱۲۱۵/ژانویه ۱۸۰۱ در: همان، ص ۲۴۷؛ مازندرانی، وحید، مجموعه عهدنامه های تاریخی ایران، تهران، امور خارجه، ۱۳۵۰، ص ۹۱.

۲۱. روضه الصفا، ج نهم، ص ۷۵۰۰.

۲۲. حقایق الاخبار ناصری، ص ۱۲.

۲۳. شرح واقعه در: روضه الصفا، ج نهم، صص ۷۵۳۰ و ۷۵۳۱؛ تاریخ ایران، ج ۲، ص ۴۳۸.

۲۴. به دلیل شکست فرانسه در سوریه و مصر، موقعیت به نفع انگلیس بود، در: همان؛ سیاستهای استعماری، ص ۲۰۹.

۲۵. تاریخ ایران، ج ۲، ص ۴۳۸.

۲۶. سیاستهای استعماری، ص ۲۰۹.

۲۷. واتسن، رابرت گرنت، تاریخ ایران در دوره قاجاریه، ترجمه ع. وحید مازندرانی، تهران، انتشارات کتاب های سیمرغ (وابسته به مؤسسه انتشارات امیرکبیر)، ۱۳۵۴، تاریخ ایران، صص ۱۵۴ و ۱۵۵.

۲۸. سیاستهای استعماری، صص ۲۰۹ و ۲۱۰.

۲۹. همان.

۳۰. همان.

۳۱. اشاره به درخواست ورود سرجان مالکوم و یا سرهارد فورد و جونز به ایران، نارضایتی و مخالفت گاردان و بازگشت مالکوم به هندوستان در: روضه الصفا، ج نهم، صص ۷۵۹۴ و ۷۵۹۵ و ۷۶۰۴؛ مأموریت گاردان، صص ۱۳۹ و ۱۴۰.

۳۲. روضه الصفا، ج نهم، ص ۷۶۱۰.

۳۳. همان، صص ۷۶۰۶ و ۷۶۲۲ و ۷۶۲۳؛ حقایق الاخبار ناصری، ص ۱۴.

۳۴. نخستین رویارویی ها، ص ۲۵۵.

۳۵. همان، ص ۲۵۳.

۳۶. تاریخ ایران، ج ۲، ص ۴۴۵.

۳۷. همان، ص ۴۴۶؛ سیاستهای استعماری، ص ۲۱۲.

۳۸. قرارداد هنری الیس در ۱۲ ذی حجه ۱۲۲۹/۲۵ نوامبر ۱۸۱۴ در: روضه الصفا، ج نهم، ص ۷۶۷۸؛ تاریخ ایران، ج ۲، صص ۴۴۸ و ۴۴۹؛ تاریخ ایران، ص ۱۷۶.

۳۹. نخستین رویارویی ها، ص ۲۵۴.

۴۰. این کار بر عهده سرگوراوزلی بود، در: همان، ص ۲۶۰.

۴۱. همان، ص ۲۶۱.

۴۲. روضه الصفا، ج ۹، صص ۷۶۵۰ و ۷۶۵۱.

۴۳. همان؛ به تاریخ ۱۲ اکتبر ۱۸۱۳ در: تاریخ ایران، ج ۲، ص ۴۵۵.

۴۴. شیرازی خاوری، میرزافضل الله، تاریخ ذوالقرنین، تصحیح و تحقیق ناصر افشارفر، تهران، سازمان انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳۶۰؛ مجموعه عهدنامه های تاریخی، صص ۱۲۷ تا ۱۳۰.

۴۵. جیمز موریه اذعـان می دارد که رفتـار انگلیس در قبـال ایران به عنوان هم پیمـان، در ارتبـاط با جنگها و صـلحهای ایران و روس، خیانت است، در: همان، ص ۲۶۳.

۴۶. مفتـون دنبلی، عبـدالرزاق، مـآثر سـلطانیه (تاریـخ جنگهـای ایران و روس)، بـه اهتمـام غلامحسـین صـدری افشـار، تهران، انتشارات ابن سـینا، ۱۳۵۱، ص ۳۱۳؛ محمـدتقی لسان الملک سپهر، ناسـخ التواریـخ (تاریخ قاجاریه) از آغاز تا پایان سـلطنت فتحعلیشاه، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۲۴۷؛ روضه الصفا، ج ۹، ص ۷۶۶۹.

۴۷. حقایق الاخبار ناصری، ص ۱۵.

۴۸. ناسـخ التواریـخ، ج ۱، ص ۳۹۳؛ روضـه الصـفا، ج نهـم، ص ۷۸۸۰؛ تاریـخ ذوالقرنیـن، ج ۲، ص ۶۶۹؛ علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه، اکسیرالتواریخ (تاریخ قاجاریه از آغاز تا ۱۲۵۹ه ق)، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران، انتشارات ویسمن، ۱۳۷۰، ص ۳۸۳؛ حقایق الاخبار ناصری، ص ۱۹؛ تاریخ ایران، ص ۲۲۴.

۴۹. صورت عهـدنامه در: ناسخ التواریخ، ج ۱، صص ۳۹۳ تا ۴۰۴؛ روضه الصفا، ج نهم، صص ۷۸۹۲۷۸۸۱؛ تاریخ ذوالقرنین، ج ۲، صص ۶۷۱ تا ۶۸۱؛ مختصری از عهدنامه در: تاریخ ایران، ج ۲، صص ۴۶۳ و ۴۶۴.

۵۰. قرارداد یادشـده در تاریخ ۲۹ صفر ۱۲۲۷/۱۴ مارس ۱۸۱۲ بین سـرهارفورد جونز و میرزاابوالحسن خان ایلچی منعقـد شده بود، در: تاریـخ ایران، ج ۲، ص ۴۶۵؛ رایـت، دنیس، نقش انگلیس در ایران، ترجمه فرامرز فرامرزی، تهران، انتشـارات فرخی، ۱۳۶۱، صص ۲۴ و ۲۵.

۵۱. همان، ص ۲۳۲.

۵۲. همان، صص ۲۶۲ و ۲۶۳.

**انگلستان و نقش آفرینی آقاخان در تحولات ایران**

ص: ۴۷۵

حامد قرائتی

مقدمه

بـا کمرنگ شـدن مرجعیت دینی در عرصه های مختلف اجتماعی، مکاتبی فرصت ظهور یافتنـد که به دلیل ضـعف در پشـتوانه فکری و علمی، بیشـتر نیازمنـد حمـایت قـدرت هـای سیاسـی بودنـد تـا تکیه گـاه نظری و کلامـی. مورد توجه برخی دولتهـا و دولتمردان بـه ایـن تفکر، ائتلافی را به وجـود می آورد که در سـایه آن، هم اقلیتهـای بی ریشه دینی فرصت بروز و ظهـور می یافتند و هم دولتمردان با اسـتفاده ابزاری از این اقلیتهای وابسته، هر چه بیشتر در استعمار و استثمار ملتها می کوشیدند. در دوره قاجـار، اسـتعمار انگلیس بـا شـناسایی این تفکرات نهفته در جوامع مختلف اسـلامی و بهره منـدی از آنهـا به واسـطه حمایت و برجسـته کردن برخی فرقه ها و حتی تأسـیس آنها، رویکردی را در پیش گرفت که در سایه آن تدابیر سیاسی خود را در قالب آموزه هـا و یـا آرمانهـای فرقه ای در جوامع و کشورهـای هـدف به اجرا درآورد و تجزیه و اشـغال کشورهـا، ایجـاد بحرانهای اجتماعی و سیاسـی، الگوسازی و به انزوا کشاندن حرکتها و نهضـتهای اسـلامی و ضداسـتعماری تنها بخشی از پیامدهای چنین رویکردی بود.

در پیشاپیش مکاتب و فرقه های دینی عواملی چون تفاسـیر مختلف از نصوص دینی، اختلاف در جانشینی، دوری از آرمانهای اولیه، جـاه طلبی برخی نخبگـان و عوامـل سیاسـی مؤثر دانسـته می شونـد، هر چنـد که در قرنهـای اخیر و به خصوص در دوره قاجـار که علی رغم تظـاهر به دین داری، انـدیشه هـای دینی مـوردنظر حکومت از عمق کمـتر و آمیزش بیشـتر بـا آموزه هـای صوفیـانه برخوردار است، عامـل سـیاست نقش مهمی در احیـا و پیـدایش فرقه ها ایفا کرده است. از جمله فرقه هایی که حیات مجدد خود را مدیون چنین شرایطی است، فرقه اسماعیلیان نزاری قاسم شاهی (آقاخانیه) است. چرا که آنها

پس از سقوط دژهای الموت توسط هلاکوخان در سال ۶۵۴ه و کشته شدن رکن الدین خورشاه، امام اسماعیلی و بسیاری از پیروانش ، وارد مرحله ای شدند که قبلاً نیز آن را تجربه کرده بودند؛ در این دوره اسماعیلیان زعامت آشکار امام خود را پایان یافته تلقی می کردند و امامت را پس از این، در ستر و خفا می دیدند. در این دوره امامان نزاری با حرکت در بلادی چون آذربایجان و جنوب قفقاز با در پیش گرفتن رویکرد تقیه در گمنامی می زیستند. رویکردی که آنها را در مقابل تهدیدات سیاسی اجتماعی و حتی فکری حفظ کرد و برای چندمین بار در تاریخ این فرقه، و تأکید امامانشان بود. به طوری که کمیابی منابع تاریخی در موضوع امامان و جوامع اسماعیلی در فاصله قرن هفتم تا دهم هجری یکی از پیامدهای این رویکرد می باشد. دومین عامل در انزوای سیاسی، اجتماعی و مذهبی نزاریان ایران ویژگیهای فکری و اندیشه ای آنها است، چرا که علی رغم انشعابشان از جریان اصلی تشیع، تحولاتی را تجربه کرده بودند که هر چه بیشتر آنها را از جوامع شیعی دور می ساخت به طوری که اعلام قیامت، لغو شریعت و بازگشت به فقه شافعی از بارزترین دگرگونیهای این فرقه به خصوص در دوره امامان الموت و پس از آن در دوره امامان انجدان می باشد. عامل سوم در گوشه نشینی امامان نزاری و مجهول بودن جوامع آنها در عرصه های مختلف اجتماعی، به قدرت رسیدن سلاطین صفوی و اهتمامشان بر رسمیت یافتن تشیع اثنی عشری در ایران است که عرصه را بر دیگر فرقه ها تنگ می نمود. به طوری که گروه زیادی از شیعیان زیدی طبرستان، در عصر این سلاطین به مذهب اثنی عشری درآمدند و چاره ای برای اسماعیلیان جز هجرت به آسیای مرکزی و شمال غربی هند و یا ماندن در ایران و عمل به تقیه نماند. به طوری که در نزد عموم مردم و حاکمان از آنها به عنوان گروهی از صوفیان و یا سادات حسینی یادشده است و حتی شاه خلیل الله، امام سی و هفتم نزاریان (۱۰۴۳ق) تحت عنوان شیعه ای دوازده امامی توانسته بود روابط دوستانه ای با سلاطین صفوی برقرار سازد. این پوشش در نسلهای بعدی در مرحله ای از مقبولیت نزد نزاریان قرار گرفت که محمدحسن حسینی مجدد این فرقه که به آقاخان شهرت یافت، در کتاب خود چنین می نویسد: «در مصر چند پشت از اجدادم سلطنت و خلافت را متصدی بودند و رواج مذهب جعفری را به قانون اثنی عشری که حال نسبت به شاه اسمعیل صفوی می دهند، ایشان دادند و من بقیه آن خاندانم.» البته شاید بتوان این اعتراف او را متأثر از گرایشهای صوفیانه او دانست چرا که عدم تقید به مذهبی خاص را از ویژگیهای تصوف دانسته اند.

به هر ترتیب امامان نزاری پس از چند قرن انزوا و گوشه نشینی با بهره مندی از فرصتهایی که روابط و معادلات سیاسی داخلی و خارجی ایران و انگلستان به بازیابی و

نوزایی فرقه خود پرداختند که از آن به دوره تجدید حیات انجدان یاد می شود، که البته در این راه از حمایتهای ویژه انگلستان حتی در منازعات داخلی نیز بهره بردند و آقاخانها شخصیت مذهبی، اجتماعی، اقتصادی و حتی بین المللی خود را مدیون دولتمردان انگلیس و ملکه آن هستند و البته توانستند به خوبی قدردان چنین حمایتهایی باشند چرا که انگلستان نیز توفیقات خود را در برخی تحولات ایران از جمله مسئله هرات، رقابت با روسیه در مستعمره هند، تجزیه امپراتوری عثمانی و تحولات داخلی هند، مرهون تلاشهای صادقانه آقاخان ها می باشد. این تعامل تجربه ای است که انگلستان در مقاطع و مناطق مختلف بارها از آن بهره برده است، چرا که استفاده از اختلافات مذهبی و حمایت از اقلیتها و حتی حاکم ساختن آنها از بهترین شیوه های استقرار حکومتهای دست نشانده و وابسته است. آرزویی که انگلستان با حمایت از شورش آقاخان آن را دست یافتنی می دید.

۱) تجدید حیات نزاریان ایران

پس از انقراض سلسله صفویه، عرصه برای ظهور فرقه ها و گروه هایی فراهم شد که شرایط سیاسی، اجتماعی و مذهبی عصر صفوی آنها را مجبور به انزوا نموده بود. از ویژگیهای این دوره که تا به قدرت رسیدن شاهان قاجار استمرار یافت، عدم اصرار سلاطین بر تشیع اثناعشری، آشفتگی اوضاع سیاسی و غلبه یافتن منافع سیاسی بر مصالح دینی و مذهبی است. در این دوره امامان نزاری با در پیش گرفتن تدابیری، ورود به عرصه های سیاسی و اجتماعی را گام نخست در احیای ریاست و زعامت از دست رفته خود می دیدند که برخی از این تدابیر از این قرارند:

۱۱) ارتباط با جماعتهای نزاری و احیای امامت در این فرقه

در مدتی کوتاه، امامان نزاری قائم شاهی توانستند با استفاده از شبکه گسترده و سنتی داعیان، موقعیت دینی اجتماعی و حتی اقتصادی خود را تحکیم و گسترش داده و حمایتهای مادی و معنوی جوامع نزاری را متوجه خود سازند، به طوری که نمایندگان این امامان در شبه قاره هند، ایران، افغانستان کنونی و آسیای مرکزی، جوامع نزاری را به امامت ائمه انجدان فرا می خواندند. آنها دستورات و فرامین خود را مستقیماً از امام خویش دریافت و وجوه مذهبی را نیز به وی تسلیم می کردند. از پیامدهای چنین رویکردی سرازیر شدن هدایا، نذورات و دیون مذهبی به انجدان و در نتیجه توجه سلاطینی چون نادرشاه افشار و فتحعلی شاه قاجار به این امامان دانسته شده است. از این رو ارسال هدایای گران قیمت از هند برای ناصرالدین شاه توسط حسنعلی شاه (یا

چنان که خود می گوید محمدحسن حسینی، آقاخان اول ) با توجه به چنین پیشینه ای بین شاهان قاجار و امامان نزاری بوده است.

۲۱) ورود به عرصه و معاملات سیاسی

در این دوره امامان نزاری با ایجاد روابط نزدیک و دوستانه با سلاطین، درصدد دستیابی به قدرت سیاسی بودند و حمایتهای مالی پیروانشان در خارج از ایران آنها را بدین کار ترغیب می کرد. چنان که پیشکشی سالیانه نزاریان هند به ابوالحسن شاه (چهل و چهارمین امام نزاری) را بالغ بر بیست هزار تومان برآورد کرده اند. این توان اقتصادی امامان نزاری اغلب مورد توجه سلاطین قرار می گرفت به طوری که سیدحسن بیک (چهل و دومین امام نزاری) با شاهرخ افشار (حاکم افشاری کرمان) روابط دوستانه ای برقرار و آن را با پیوند خویشاوندی مستحکم کرد. ابوالحسن شاه نیز که در کرمان به «آقای مطلق» شهرت داشت روابطی با کریم خان زند برقرار کرد و در سایه آن به مقام بیگلربیگی میرزاحسین خان (حاکم زندی کرمان) نایل آمد و حتی «با استفاده از هرج و مرج زندیه و قاجار، برای خود حکومتی تشکیل [داد]» که تا سال ۱۱۹۳ه/۱۷۹۹م ادامه یافت.

در عصر قاجار نیز روابط میان امامان نزاری و سلاطین رو به افزایش نهاد، به طوری که شاه خلیل الله (امام جدید نزاری) روابط دوستانه ای با فتحعلی شاه قاجار (۱۲۱۱ه ۱۲۵۰ه) برقرار کرد. برخی این مناسبات را از حد ارتباط سیاسی یا اقتصادی به سبب منافعی که زایران هندی برای ایران در پی داشتند فراتر دانسته و گرایش شاه قاجار به کیش اسماعیلیه را پشتیبان این روابط دانسته اند.

۳۱) ظهور محمدحسن حسینی (آقاخان اول)

شاه خلیل الله در نزاع بین برخی پیروانش با گروهی از مردم به رهبری ملاحسین در یزد و نیز غصب املاکشان در قم و بروز مشکلات اقتصادی، «بی بی سرکاره» همسر شاه خلیل الله را برای دادخواهی به دربار قاجار کشاند، این دادخواهی منشأ تحولاتی برای این فرقه بود که تنبیه قاتلان شاه خلیل الله، استرداد املاک قم، ازدواج محمدحسن (فرزند و جانشین شاه خلیل الله) با سروجهان خانم، بیست و چهارمین دختر فتحعلی شاه و واگذاری حکومت قم و محلات به او و در نهایت ملقب شدنش به «آقاخان» از سوی شاه قاجار از آن جمله بود.

با روی کار آمدن محمد شاه قاجار، حکومت کرمان در ۱۸۳۴م به آقاخان واگذار شد. وی با سپاهی که از مدتها پیش در محلات گرد آورده بود، و با ردّ پیشنهاد شاه

مبنی بر استفاده از قشون دولتی، مستقلاً به سامان دادن اوضاع آشفته کرمان پرداخت. عزل وی از حکومت پس از موفقیت در آرام ساختن کرمان، اعتراض و طغیان او را در پی داشت. او به نشانه اعتراض با تکمیل استحکامات ارگ بم در آن متحصن شد و حتی در مقابل سهراب خان، فرستاده محمدشاه قاجار ایستادگی کرد و چهارده ماه به جنگ و گریز و مقاومت در ارگ بم پرداخت، وی در نهایت با وساطت و امان دادن محمدصادق خان (پسرعموی محمدشاه قاجار) سرتسلیم فرود آورد و تنها پس از گذشت هشت ماه اسارت در زندان کرمان اجازه ملاقات با محمدشاه قاجار را به دست آورد. محمدشاه پس از بازگشت از لشکرکشی ناموفق به هرات، آقاخان را در شهر ری به حضور پذیرفت و چشم پوشی از طغیان او را تنها در گرو بازگشت آقاخان به محلات و قناعت به املاک خانوادگی اش دانست.

۲) آشنایی غرب با نزاریان

گرچه می توان مواردی چون تعامل و تقابل صلیبیون با فاطمیون در موضوعات خلافت عباسی و تخریب کلیسای مهد، همچنین جنگهای صلیبی و افسانه حشّاشین را از پیشینه های تاریخی آشنایی غرب با اسماعیلیه برشمرد، ولی در قرون اخیر باید کارگزاران سیاسی غرب در خاورمیانه را می توان کاشفان جماعتهای اسماعیلی در کوه های شام و بیابانهای ایران دانست. به طوری که م. روسیو کنسول فرانسه در شام در پی برقراری ارتباط هایی با اسماعیلیان شام (سوریه)، در سفر خود به ایران اطلاعاتی را در موضوع فرقه اسماعیلیه و رهبرشان و حتی مراکز اجتماع و نحوه معاشرت دیگر شیعیان با این فرقه را در ایران جمع آوری نمود. او در گزارش ها به خصومت علمای اثنا عشری ایران با نزاریان و امامشان شاه خلیل الله و همچنین حمایتهای فتحعلی شاه از ایشان به سبب درآمدهایی اشاره کرده است که زایران هندی برای ایران داشتند. در اوایل قرن نوزدهم میلادی نیز جیمز فریزر (۱۸۵۶۱۷۸۳م) جهانگرد اسکاتلندی گزارشهایی در مورد اقلیتهای اسماعیلی و رهبرانشان از خراسان و همسایگان شمال شرقی ایران در سالهای ۱۸۲۲ و ۱۸۲۱م ارائه داده است.

شاید بتوان این گزارشها را زمینه اصلی توجه اروپاییان به این استعداد نهفته در مناطقی چون سوریه، ایران، هند، آسیای مرکزی، شمال افریقا و تلاشهای بعدی دانست، چنان که سرگرد هنری راولینسون (۱۸۹۵۱۸۱۰م) نماینده سیاسی انگلیس در قندهار از آقاخان پس از شورش و فرار از ایران، استقبال کرد و با توجه به سابقه حضورش در ایران ، پناهندگی آقاخان به انگلستان را به ویلیام ماک ناتن (۱۸۴۱۱۷۹۳م) وزیرمختار و سفیر انگلستان در کابل چنین گزارش می کند: «اخیراً قدرت این رئیس چنان

رو به فزونی بود که دربار ایران ناچار شده است تصمیمات سختی علیه او اتخاذ کند. دکتر فوربس از مشهد گزارش داده که قرار بود در ماه آوریل گذشته نیروی نظامی ایران با شش هزار سپاهی از تهران به کرمان اعزام شوند تا شورش کرمان را سرکوب کنند و من تصور می کنم پیشقراولان این سپاه، آقاخان را مجبور به فرار به قندهار کرده اند.»

از دیگر زمینه های آشنایی غرب با این فرقه را می توان شکایتهای متعدد پیروان و جوخه های ناراضی به دادگاه های انگلیسی هند و تحقیقات تاریخی قضات در مورد این فرقه دانست. لذا اگرچه دادخواست جوخه های مخالف علیه آقاخان را می توان نقطه اوج بحران داخلی و فرقه ای برای حرکت نوپای آقاخان در هند قلمداد نمود ولی مطرح شدن مباحث مربوط به سلسله امامت اسماعیلیان نزاری و «مطالب مطروحه در دادگاه و انبوه شواهد و مدارك گرد آمده، توجه بسیاری از دانشمندان و مورخان را به ادبیات، تاریخ و مباحث کلامی اسماعیلیان جلب کرد و انگیزه مطالعات وسیع در این زمینه شد.»

گرچه سابقه فرقه آقاخانیه به همان قرون نخست اسلامی بازمی گردد ولی تجدید حیات و عبور از بحرانهای سیاسی، اجتماعی و حتی درونی خود را در این دوره مدیون حمایتهای همه جانبه استعمار انگلیس است هر چند که چنین شناخت و تعاملی منحصر به دولتهای غربی نبود و سابقه نه چندان دوری در ایران داشت چنانچه نادرشاه افشار نیز در لشکرکشی سال ۱۷۳۸۱۷۳۹م به هند، ابوالحسن شاه (امام نزاری) را که کودکی بیش نبود به همراه خود برد تا هم خاطرش از اسماعیلیان ایران آسوده باشد و هم به این وسیله حمایت اسماعیلیان هند را در این فتوحات جلب کند هر چند که این امام اسماعیلی نیز از این فرصت در ترویج و گسترش امامت خود بهره برد.

به هر ترتیب این ارتباط که نشانه های آن پیش از شورش ۱۸۴۰م به چشم می خورد، اقلیتی را که می رفت در اکثریت شیعیان اثنی عشری ایران مضمحل شود دگر بار به معادلات منطقه ای بازگرداند هرچند که نوزایی این فرقه بیشتر در عرصه های اقتصادی و سیاسی بروز و ظهور داشت و بیشتر به عنوان حرکت و نهضتی روشنفکرانه در جهان اسلام مطرح بود تا فرقه و انشعابی دینی.

۳) سیر اندیشه های آقاخان ها

نزاریان قاسم شاهی ایران به اقتضای شرایط سیاسی، اجتماعی و دینی و برخی مشترکات مذهبی، زندگی مسالمت آمیزی با دیگر هم وطنان خود داشتند و البته با اتخاذ رویکرد تقیه توسط امامشان چه بسا که در زمره شیعیان اثنی عشری درمی آمدند؛ اما این شرایط پس از ظهور آقاخان اول به کلی تغییر کرد، به طوری که داعیه های سیاسی او، همچنین ویژگیهای اندیشه ای نزاریان توجه قدرتهای فرامنطقه ای را به خود جلب کرد،

که استمرار روابط و تعاملات سیاسی هر چه بیشتر، وابستگی آنها به غرب و فاصله گرفتن از جوامع اسلامی را بیشتر می نمود. گرچه گرایشهای غربی آنها با روابط سیاسی آغاز شد ولی در طی مراحلی این تعامل به تمایل فکری و فرهنگی بدل گشت.

این روند در دوره امامت سِرّمحمد شاه حسینی (آقاخان سوم) چنان سرعتی به خود گرفت که حتی هراس و اظهار تأسف دولتمردان انگلیس را نیز به دنبال داشت، به طوری که لرد لامینگتون حاکم بمبئی نیز از بی توجهی آقاخان سوم به وجوب روزه بر مسلمانان بسیار متعجب و حتی متأسف بود. چرا که وجود رهبری بانفوذ در میان مسلمانان منافع بیشتری برای انگلستان داشت تا رهبری بی مبالات.

آقاخان سوم به برکت معلمان انگلیسی و مراودات سنتی خاندان خود با حاکمان انگلیسی با دیدی جدید و فارق از تقیدات فکری فرهنگی و حتی مذهبی به جهان می نگریست. او به تدریج همانند دیگر هندیان انگلیسی شده به انگلستان به چشم وطن می نگریست هر چند که انگلستان در نظر بیشتر مردم هند و عموم پیروان او «جایگاه و سرچشمه صاحبها و مَم صاحبهایی است که می آیند تا بر هند حکومت کنند.» آقاخان که اینک احساس تعلق کمتری به هند می کرد با تدابیری کوشید خود را به زندگی و تمدن غربی نزدیک تر سازد. با توجه به این رویکرد، یکی از عوامل مهم بی رغبتی آقاخان به زندگی با همسر اول و دختر عموی خود شاهزاده بیگم را که خود آن را وصلتی بین دو آدم نادان و بی گناه می دانست فاصله فکری و اجتماعی ایشان می دانند. از تدابیر آقاخان در نزدیکی به غرب که نمود اجتماعی بیشتری داشت، انتقال محل سکونتش از محله هندی به محله اروپایی بمبئی بود، در حالی که تا آن زمان دربار آقاخان اول و دوم در محله هندی ها و در بین پیروانشان قرار داشت ولی سِرسلطان محمدشاه (آقاخان سوم) در رویکرد جدیدش خانه ای در محله اروپایی بمبئی برای سکونت برگزید که در باارزش ترین نقاط این محله یعنی تپه «مالایا» واقع بود و «آخر زمین» نام داشت. از دیگر اقدامات او در این چرخش فکری، تغییر ساختار فکری پیروان خود در بمبئی بود، او در این مقصود با کمک پلیس بمبئی و لرد نورث کوت (حاکم انگلیسی بمبئی) و به تشویق سِرّ ویلیام لی وارنر در لندن، گروهی از پیروان سنتی خود را که تعاریف سخت گیرانه ای در مورد امام خود داشتند و آقاخان را ملزم به رعایت شئون امامت دانستند (آنها غالباً پیروان کرمانی، بردگان آفریقایی و نزاریان ایالتهای مرزی شمال غربی هند را تشکیل می دادند) به خلیج فارس و مناطق کوهستانی و دور تبعید کرد. ازدواجهای متعدد با زنان اروپایی نیز از عواملی بود که هر چه بیشتر این دگرگونی را آشکار می ساخت. آقاخان چهارم نیز همین مسیر را طی کرد و موجب طرح این سئوال شد که «چرا جامعه اسماعیلی که اساساً آسیایی است

رهبری دارد که عملاً در غرب زندگی می کند؟ وقتی پرنس رحیم، آقاخان شود تقریباً به کلی انگلیسی خواهد بود، جواب این سئوال علاقه غربیها به جاهل نگهداشتن مردم آسیا و افریقاست.» آنها به این وسیله جماعتی از مردم افریقا و آسیا را به پیروی از رهبری غربی واداشتند.

۴) نقش آفرینی آقاخان و انگلستان در تحولات ایران

ویژگیهای محمدحسن حسینی (آقاخان اول) همچون رهبری اقلیت دینی با سابقه ای طولانی در معادلات سیاسی ایران در سه قرن پنجم، ششم و هفتم ارتباط با دولتمردان و دربار قاجار و در نهایت اتکا به پشتوانه اقتصادی مستمری چون هدایا و دیون مذهبی پیروان، از طرفی و هنر استعمار در شناسایی استعدادهای پنهان در جوامع مختلف و بهره برداری مناسب و به موقع از آنها از طرف دیگر، باعث شد که هر دو گروه خواسته یا ناخواسته یکدیگر را در رسیدن به اهداف خود یاری نمایند. از نمونه های چنین ائتلافی می توان از تلاشهای گسترده آقاخان برای تحصیل اقتدار سیاسی، حداقل در بخشی از ایران و بهره برداری انگلستان از بحران ایجاد شده در دستیابی به منافع سیاسی و نظامی در منطقه نام برد.

۱۴) شورش آقاخان

هنوز مدتی از لشکرکشی نافرجام محمدشاه به هرات نگذشته بود که وی مدعی جدیدی برای تاج و تخت خود یافت، کسی که ادعایش پشتوانه مذهبی داشت ، آقاخان محلاتی بود که به خصوص پس از حکومت کوتاه مدتش بر کرمان در سال ۱۸۳۴م، تحقق آرزوهای خود را در گرو دستیابی به اقتدار سیاسی در کرمان ترجیحاً با جدا کردن آن از ایران می دید. او مرحله دیگری از تلاشهای خود را در سال ۱۸۴۰م برای کسب قدرت و حکومت بر کرمان آغاز کرد، او که پس از شورش اولش در سال ۱۲۵۳ه و هم زمان با لشکرکشی محمدشاه به هرات دوباره به حکومت قم و محلات منصوب شده بود مرحله دوم شورش خود را بنا بر آنچه که در مکاتباتش با دولتمردان انگلیسی در هند آمده است با تشویق و حمایت انگلستان آغاز کرد. «من بارها با نایب حاکم بمبئی (احتمالاً به واسطه پیروان اهل بمبئی خود) که خود می گفت از من بسیار راضی است و همین طور با سرگرد تاد در هرات مکاتبه کردم، سرگرد وعده داد و همچنین نوشت که قرار است شما با محمدشاه مقابله کنید. من دستوراتی از دولت [انگلیس] دریافت کردم که هر هزینه ای که متحمل شوم به من بازپس داده خواهد شد... و از طرق تجار هندو، از صاحب مک نیل وعده های بسیار شنیدم که اگر نیمی از آن را برای شما نقل کنم دچار

دردسر خواهید شد.» او در یکم سپتامبر ۱۸۴۰ خانواده اش را به عتبات عالیات فرستاده و خود به بهانه تشرف به مکه برای خروج از محلات از شاه قاجار اجازه گرفت، وی همچنین اسنادی مبنی بر انتصاب خود به حکومت کرمان به وسیله منشی خود (میرزااحمد یا میرزاحبیب الله اصفهانی) جعل کرد و با کمک عمال انگلیسی سپاه و چندین عراده توپ در چهارم رجب ۱۲۵۶ عازم کرمان شد. او در مسیر خود به کرمان، با غارت و چپاول به تدارکات خود افزود و فرامینی برای برکناری حکام شهرها صادر کرد. آقاخان در نزدیکی یزد به حاکم آن (بهمن میرزا) نوشت: «می خواستم به بندرعباس و از آنجا به عربستان بروم، ولی در میان راه فرمانی دریافت داشتم که به کرمان بروم و حکومت خود را در آنجا از سر بگیرم» ، روز بعد بهمن میرزا از جعلی بودن فرمان مطلع شد و راه را بر آقاخان بست و در جریان جنگ و گریزی که بین او و آقاخان درگرفت، مغلوب قشون آقاخان شد. آقاخان پس از یزد در شهر بابک و سیرجان نیز به نبردهایی با قشون دولتی پرداخت.

قشون وی در محرم ۱۲۵۷ با دریافت کمک مالی، توپخانه و مهمات جنگی که انگلیسیها به وسیله سعیدخان بلوچ برای او فرستاده بودند، جان تازه ای گرفته و دوباره عازم کرمان شد و در جنگی توانست با استفاده از توپ، لشکر کرمان را شکست دهد و اسفندیارخان، برادر حاکم کرمان را به قتل رساند.

انگلستان علاوه بر حمایتهای مالی و نظامی در اثنای جنگ، با کمک جاسوسان خود در کرمان و بلوچستان، مریدان و جمعی از سواران سیستانی و افغانی را به هواداری از آقاخان فراخواند، به طوری که هنگام ورود آقاخان به بم، نزدیک به چهارهزار داوطلب آماده جنگ در رکاب او بودند. آقاخان علی رغم برخورداری از حمایت های مالی و نظامی، در رویارویی با فضلعلی خان (حاکم کرمان) متحمل شکست شد و با رها کردن اردوگاه و یاران خود به بلوچستان و نرماشیر گریخت.

با ائتلاف فضلعلی خان، عبدالله خان (حاکم ارگ) و علی خان لاری (فرمانده سپاه فارس) در «ریگان» از توابع نرماشیر، آقاخان را به رغم داشتن سپاهی ۲۴۰۰۰ نفری متحمل شکست کردند که او نیز چاره ای جز خروج از ایران نیافت. خروج او گرچه بازگشتی به دنبال نداشت ولی تنها با هدف تجدید قوا و بهره مندی بیشتر از حمایتهای انگلستان صورت گرفت چرا که آقاخان به خوبی می دانست که انگلستان در اجرای طرحهای خود در خراسان خاوری و هند شدیداً نیازمند شورش و بحرانی در ایران، بویژه در ایالتهای جنوبی است و «عمال کمپانی هند انگلیسی، برای سرگرم کردن دربار ایران هر روز بهانه و وسیله ای تازه [می جویند]» ، آقاخان در ملاقات خود با راولینسون، نماینده سیاسی انگلستان در قندهار علت حضور خود در قندهار را کمک

گرفتن از انگلستان عنوان کرد نه فرار. (چرا که فرار به بمبئی یا بغداد از طریق بندرعباس بسیار راحت تر از گذشتن از کویر مرکزی ایران بود) او می گفت: پیامهای جان مک نیل وزیرمختار انگلیس در ایران و سرگرد تاد نماینده انگلیس در هرات او را به قندهار کشانده تا «ببینم سلاحهای نیرومند شما برای من چه می توانند بکنند.» او همچنین در نامه ای به ماک تانن می نویسد: «بر همگان آشکار است که من کشورم را به امید دریافت کمک از دولت شما، ترک کرده ام.»

شورش آقاخان به دلیل ویژگیهای زمانی و مکانی و حامیان نه چندان پنهان آن، از چنان اهمیتی یافت که به یکی از موضوعات مورد مذاکره در روابط خارجی ایران و حتی کشورهای تأثیرگذار در منطقه تبدیل شد، چنانچه در آوریل ۱۸۴۰ ژنرال دوهامل سفیر روسیه در تهران برای دولتش این چنین گزارش می دهد: «به نظر می رسد آقاخان اغتشاشی جدی در حکومت این ایالت دور به وجود آورده است، گفته می شود که مأموران مخفی انگلیس که از ایران می گذرند اگرچه مأموریتی در این مورد ندارند[اما] از این قیام جدید اشرار آگاه بوده اند.»

بارون برونف سفیر روسیه در انگلستان، موضوع شورش آقاخان را با پالمرستون وزیر امور خارجه انگلیس در میان گذاشت و وزرای ایرانی نیز در مذاکرات دیپلماتیک خود با روسها، شورش آقاخان را نمونه ای از دورویی انگلیسی قلمداد کردند. در تحلیل و بررسی علل و زمینه های شورش آقاخان به این امور می توان اشاره کرد:

۱۱۴) اهمیت کرمان

منطقه کرمان از چند جهت برای آقاخان حائز اهمیت بود: اول سابقه موفق حکومت ابوالحسن شاه (چهل و چهارمین امام نزاری) بر کرمان از سال (۱۱۷۰۱۱۹۳ه) ؛ دوم وجود هواداران و پیروانی در کرمان و شهر بابک از جمله طوایف عطاءاللهی؛ سوم سهل الوصول بودن کرمان برای زایران هندی وی. از دیگر عوامل اهمیت کرمان در تحرکات و خیزش سیاسی آقاخان، ناخرسندی و خصومت مردم کرمان از قاجاریه، چرا که قتل عام مردم کرمان توسط آقامحمدخان قاجار خاطره ای فراموش ناشدنی بود به طوری که هم زمانی برخی شورشها و نارضایتیهای محلی با مرحله دوم شورش آقاخان از شواهد این ویژگی اجتماعی کرمان است و شاید همین امر باعث شده بود که حاکمان قاجاری کرمان از پیوستن مردم به شورش آقاخان بهراسند. البته بعید نیست که حکومت بر کرمان از خواسته های دیرینه امامان نزاری بوده باشد، به طوری که برخی مهاجرت قبایل و اجتماعات اسماعیلیان نزاری خراسان به منطقه کرمان و حتی نام گذاری ایشان به عطاءاللهی را از اقدامات شاه نزار دوم (متوفی ذی حجه

۱۱۳۴/سپتامبر ۱۷۲۲) و مقدمه ای برای دستیابی به ابوالحسن شاه و آقاخان به حکومت کرمان دانسته اند.

۲۱۴) منازعات سیاسی و دسته بندیهای صوفیان در دربار قاجار

با به قدرت رسیدن سلاطین قاجار، گرایشهای صوفیانه بار دیگر گسترش یافت و حتی به دربار سلاطین نیز نفوذ کرد به طوری که در عهد محمدشاه که «خود گرایشهای صوفیانه استواری» داشت، حاجی زین العابدین شیروانی و حاجی میرزاآقاسی از بزرگان طریقت نعمت اللهی، منصب صدراعظمی را برعهده گرفتند و البته در اقتدار سیاسی و پیشوایی این طریقت پس از مرگ [ناخوانا] علیشاه در سال ۱۲۳۸ه/۱۸۲۳م به رقابت برخاسته بودند، آقاخان نیز به دلیل گرایشهای صوفیانه و روابط دوستانه اش با زین العابدین شیروانی ، ناخواسته وارد این رقابتها شد و صدراعظمی حاجی میرزاآقاسی، شکستی برای آقاخان به شمار می رفت و عزل آقاخان از حکومت کرمان را از پیامدهای آن دانسته اند.

شورش آقاخان نقش مهمی در تضعیف جایگاه ایران در منازعات هرات و خراسان خاوری داشت به طوری که «شاید تصادفی نبود که نخستین گام شورش آقاخان، درست زمانی آغاز شد که سپاهیان ایران به رغم خواسته های بریتانیا به سوی هرات پیش می رفتند و اندک انحراف توجه ایرانیان به سوی جنوب (کرمان و فارس) برای صاحب نظران جنگی بریتانیا بسیار دلپسند بوده است.» از این رو دولتمردان انگلستان شورش آقاخان را به دقت پی می گرفتند. مک نیل، سفیر انگلیس در تهران در تلگرافی به پالمرستون، وزیر امور خارجه: «اقدام آقاخان با تصویب آشکار به منزله پاره سنگی است برای حمله محمدشاه به شرق، در ضمن آقاخان در حفظ ارگ بم واقع در نزدیکی کرمان، همچنان پایداری می کند و تاختنهای پیروزمندانه ای علیه نیروهای گرد پیچ کننده انجام داده است.»

اهمیت شورش آقاخان نزد مقامات انگلستان و نقش آن در دور کردن توجه شاه قاجار از مناطق و مرزهای شرقی به اندازه ای بود که دولتمردان انگلیسی آشکارا شاه قاجار را متوجه این بحران می کردند و ایشان را از اهتمام به تحرکات و تهدیدات انگلستان در ایالات شرقی بازمی داشتند و به دولت ایران چنین القا می نمودند که «برخی از ایالتهای کشور شاهنشاهی، مانند کرمان و مازندران و جز آن نیازمند آنند که نظم شایسته ای یابند» از این رو حمایت از آقاخان حتی در اثنای شورش برای انگلستان اهمیتی حیاتی داشت و دولتمردان ایران با اطلاع از حمایت انگلستان از این شورش و تهدیدات دیگری که انگلستان در سواحل جنوبی متوجه ایران ساخته بود، انفعال بیشتری در مذاکره با انگلستان از خود نشان دادند، به طوری که یکی از نمایندگان

انگلیسی با رضایتمندی می نویسد: «[شورش آقاخان] به احتمال قوی صدای حاج میرزاآقاسی... را پایین می آورد و او را نسبت به قبول نظرات انگلیس [پذیراتر می کند].»

دکتر ریاچ رئیس گروه مذاکره کننده با محمدشاه پس از قطع رابطه دو کشور، سفرش را به تهران با هدف قبولاندن سه شرط به دولتمردان ایران (بازگشت مک نیل به تهران، تخلیه هرات، قرارداد تجاری) به انجام رسانید و از آمادگی ایران برای پذیرش شرایط انگلستان اظهار شگفتی کرد. محمدشاه نیز پس از پذیرش شرایط انگلیس در ژوئن ۱۸۴۱ به دلیل نقش آقاخان در تضعیف توان نظامی و دیپلماسی ایران در جنگ با ترکمنها، لشکرکشی به هرات و قطع روابط با انگلستان، فرمانی مبنی بر سرکوب شدید شورش آقاخان صادر کرد و به فرمانده توپخانه دستور داد هر روستایی که با آقاخان همراهی کرد، تخریب و سوزانده شود.

۲۴) آقاخان و ضمیمه کردن ایران به مستعمرات انگلستان

آقاخان که نه برای افراد بلکه برای جلب کمک به نماینده انگلیس در قندهار پناه آورده بود، برخلاف اظهارات وفادارانه خود به ایران و سلطنت قاجار ، تصمیم جدیدش را برای ایران با راولینسون در میان گذارد. او با تکیه بر جایگاه مذهبی خود و روابط نه چندان دوستانه ایران با انگلیس، شاه ایران را دشمن مشترک اسماعیلیه و انگلستان دانست و بر ضرورت ائتلاف علیه دولت ایران تأکید کرد. او پیشنهاد خود را مبنی بر حمایت انگلستان از وی در براندازی حکومت و یا تسخیر قسمتی از ایران و در مقابل ضمیمه نمودن ایران به مستعمرات بریتانیا، چنین مطرح کرد: «من تعهد می کنم عراق، فارس، کرمان و خراسان را تسخیر کنم، این سرزمینها را بدون کوچک ترین مشکلی برایتان می گیرم، اگر منظور شما گرفتن ایران باشد، قول می دهم بدون هیچ زیانی آن را برایتان بگیرم... در صورتی که دلیل بیاورید که با ایران در حال صلح هستید، احتراماً به اطلاع شما می رسانم که در آن کشور همه می دانند که من دوستانی در ترکستان، بدخشان، کابل و در میان هندوها هم دارم. اجازه دهید گروهی از مردان را گردآورم. وقتی این افراد به من در ایران ملحق شدند آن کشور را می گیرم، من از راه بنادر ایران، کرمان، فارس و از بم و سیستان اقدام به تسخیر ایران می کنم، اگر تصور می کنید این نقشه من مخالف مصلحتی است، باید از هر راهی که ممکن است به من یاری دهید تا خود را آماده تسخیر آن سرزمین کنم و وقتی این کار انجام شد، ایران به دولت انگلستان ضمیمه خواهد شد.» او که در مقاطع بعدی از حمایت انگلستان در تحصیل قدرت سیاسی در ایران دلسرد شده بود به احتمال در جستجوی هم پیمان دیگری در لابه لای فرصتهای پیش آمده در روابط ایران با دیگر

کشورها بود. او در مه ۱۸۴۳ در نامه ای به حاکم کل هند نوشت: «چون به التفات دولت انگلیس به خود پشت گرمی دارم، می شتابم تا مردمم را از دست ستمگر آزاد کنم.» آقاخان به انگلیسیها پیشنهاد کرد که از طریق بلوچستان وارد ایران شود و اگر ممکن نیست، با حمایتهای مالی انگلیس عازم بغداد و از آنجا وارد ایران شود. او این بار چشم طمع به روابط نه چندان خوب ایران و عثمانی داشت و احتمالاً ـ می خواست از بغداد با حمایت عثمانی و یا شاهزادگان ناراضی ایرانی ساکن عراق جبهه جدیدی برضد ایران بگشاید. سِرآلن بورو با درک تحلیل آقاخان به سِرچارلز ناپیر نوشت: «هدف ما این است که از جنگ بین سلطان [عثمانی] و شاه [قاجار] جلوگیری کنیم و نمی توانیم ابزاری به دست سلطان بدهیم که بتواند از آن به عنوان حربه ای مؤثر بر ضد شاه استفاده کند. بنابراین آقاخان باید همانجا که هست بماند.» وی همچنین از ناپیر خواست «که آقا و افرادش خلع سلاح و در صورت لزوم زندانی شوند» تا شرایط مناسبی که در روابط انگلستان و ایران به وجود آمده بود به واسطه ماجراجوییهای آقاخان متشنج نگردد.

۳۴) آقاخان و انگلستان در خراسان خاوری و بلوچستان

خراسان خاوری و بلوچستان از جمله مناطقی بود که انگلستان تسلط بر آن را لازمه استقرار و تثبیت سلطه خود در هند می دانست. به علاوه نفوذ روسیه و حتی ایران را تهدیدی جدی برای مستعمره خود برمی شمرد. به این دلیل که ایران با روسیه و برخی دشمنان سرسخت بریتانیا همچون کهندل خان و امیردوست محمدخان کابلی روابط دوستانه داشته است و حاکمیت ایران بر هرات به عنوان عاملی در جهت تأثیرگذاری روسیه و عامل فشاری بر ضد حاکمیت انگلستان در هند دانسته می شد. از این رو لشکرکشی محمدشاه قاجار به هرات چنان جدی گرفته شد که انگلستان تصمیم گرفته بود «اگر فشار سیاسی نتواند به پس نشینی ایرانیان انجامد گرد پیچ هرات را بشکنند.» همچنین سِرویلیام ماک ناتن که در ۱۸۳۷ مشاور لرد اوکلند، حکمران کل هند بود «از مداخله انگلیس در افغانستان [کنونی] برای مقابله با نفوذ روسها جانبداری کرد. او انگلیسیها را متقاعد کرد که روسها با افغانها در ارتباط بوده و در خیال توسعه نفوذ خود در آسیای مرکزی هستند.» این شرایط به همراه آگاهی انگلیسیها به نفوذ آقاخان در میان قبایلی از نزاریان و هندوها موجب شد که این بار آقاخان علاوه بر کارکردی نظامی به کارگزاری برای وادار کردن امیران و فراهم نمودن زمینه استقرار سلطه انگلستان در خراسان خاوری و بلوچستان تبدیل شود.

دولتمردان انگلیسی هر چند در ابتدا به خاطر علاقه به برقراری روابط دوستانه با

ایران، مایـل نبودنـد که مناسـبات خـود را بـا آقاخـان به صورت رسـمی از سـر گیرنـد ولی بیش از پیش بر لزوم بهره گیری از جایگاه معنوی و اجتماعی او در اسـتقرار و تثبیت موقعیت انگلسـتان در سـرزمینهای شـرقی ایران و حتی هنـد تأکیـد می کردند چنانچه «آلن بورو، حکمران جدید کل هند از چارلز ناپیر، فرمانده نیروهای انگلیسـی در «سـند» خواسته بود از نفوذ آقاخان در میان اسـماعیلیه برای پیشبرد اهداف انگلسـتان در سـند استفاده کند» و البته آقاخان توانست به خوبی خواسته های سیاستمداران انگلیس در خراسـان خـاوری و بلوچسـتان و بعـدها در هنـد را برآورده سـازد. برخی از اقـدامات او در تثبیت اوضـاع بـه نفع انگلستان را می توان در چند محور خلاصه نمود:

۱۳۴) رایزنی با امیران و سرداران جبهه مقاومت

آقاخـان که به دلال انگلسـتان در سـند و سـرزمینهای شـرقی ایران تبـدیل شـده بود تلاشـهایی را برای همراه نمودن حاکمان و امیران محلی با سیاسـتهای انگلسـتان به انجام رسانیـد، او در زندگی نامه خود می نویسد: «چون صاحبان انکریز (انگلیسـی) مرا خیرخواه خلق الله می دانسـتند و به مناسـبت مسلمانی از من خواهش کردند که از چند نفر آدمان به دلالت میرشیرخوان و سایر خوانین بلوچیه بفرسـتم که بی غـائله اطمینـان حاصل نماینـد، من هم به خواهش ایشان عمل نمودم، مگر نصایحم به بعضـی اثر کرد و به اکثری مفیـد نیفتـاد.» آقاخـان که خود به سِرّ چـارلز نـاپیر پیشـنهاد همکـاری داده بود سـعی می نمود که با یادآوری قدرت انگلیسها «امیران را وادار کند که منطق انگلیسها را بپذیرند»

۲۳۴) نفوذ و کارشکنی در جبهه مقاومت

آقاخان که در برخی مذاکراتش برای سـرسپردگی امیران به انگلسـتان، نتیجه نمی گرفت، طرحی برای تضـعیف جبهه مقاومت در پیش گرفت. او که نتوانسـته بود نصیرخان (امیر تالبرکلات) را از مقاومت در مقابل انگلستان باز دارد، ابتدا خواست با نفوذ در سپاه وی به کارشـکنی در عملیات نظامی او بپردازد، ولی با مخالفت نصیرخان، در میان لشکریان و اردوی نظامی او حاضر شـد تا آنها را در جنگ با نیروهای انگلیس مردد سازد. آقاخان می نویسـد: «رفتم در اردوی مدیر موصوف (نصـیرخان) و اولاً آنچه لوازم نصیحت و خیرخواهی بود در ممانعت از جنگ و واگذاری کراچی ها به جا آوردم، مفید نیفتاد.»

۳۳۴) سوءاستفاده از اعتماد امیران و خیانت به آنها

آقاخان که نتوانسته بود سند و بلوچستان را بدون زحمت برای انگلستان به دست

آورد، سرگرد جیمز اوترم را از نقشه نصیرخان در حمله شبانه به اردوگاه نیروهای انگلیسی مطلع ساخت و او و نیروهایش را از شبیخون نصیرخان نجات داد. کمترین پیامد این خیانت، تصرف حیدرآباد توسط سرگرد اوترم در روز بعد بود. وی پس از حیدرآباد به کمکٔ قوای انگلیسی در سرکوب خوانین (جرکه) شتافت. آقاخان این خیانت خود را این گونه شرح می دهد: «چون قرار داده بودند که شبانه بی خبر در (چهاونی) شبیخون بزنند و اوطرم صاحب [سرگرد اوترم] و کسانی که در چهاونی بودند قتل کنند، من محض رضای الهی شبانه فرستادم و او را اطلاع دادم و شب چهاونی را تخلیه نموده و به جهازات سوار شدند و به سلامت ماندند. پس روز دیگر که اردوی آنها [نصیرخان] به جهت مقابله با افواج انکریزی حرکت کردند من هم از حیدرآباد روانه جرکه شدم و بعد از شکست و گرفتاری میرهای سند و تصرف نمودن حیدرآباد...» با این قبیل اقدامات آقاخان بود که برخی امیران خطر بیشتری از جانب او احساس می کردند تا از نیروهای انگلیسی، او خود درباره این دشمنی می نویسد: «سرداران و خوانین یاغی کاغذ ممهور به من نوشتند به ایمان مؤکد که اگر بیرون آمدی و به ما ملحق شدی فبها المطلوب والا هر وقت دست یابیم اول تو و کسان تو را قتل می کنیم بعد انکریزان (انگلیسیها) را.»

۴۳۴) استفاده از جایگاه اجتماعی و مذهبی در جهت منافع انگلستان

آقاخان که با خروج از ایران احساس وابستگی بیشتری به دولتمردان انگلیسی می کرد از تمام توان نظامی و دیپلماسی و حتی ملی مذهبی خود در خدمت به بریتانیا استفاده کرد، به طوری که گاهی به عنوان «تکلیف مسلمانی» یا «معاونت خلق الله [انگلیسیها]» و در مقاطعی دیگر با فراخواندن هواداران خود به حمایت از نیروهای انگلیسی و یا عدم همراهی در جبهه مقاومت، آنچه از جایگاه دینی اجتماعی در اختیار داشت در خدمت به انگلستان به کار می گرفت.

حاکمان انگلیسی قندهار با استفاده از آقاخان که شخصیتی شیعی و رهبر اسماعیلیان شناخته می شد، از ائتلاف شیعیان و اهل سنت بر ضد نیروهای انگلیسی جلوگیری می کردند به طوری که آقاخان «نامه هایی را که سنی های درّانی به شیعیان قندهار نوشته و آنها را ترغیب کرده بودند جبهه مشترکٔ مذهبی علیه انگلیسها تشکیل دهند ضبط کرد» و احتمالاً مانع از رسیدن آنها به دست شیعیان شد.

همچنین وی در تمام مسافرتهای راولینسون به مناطق اطراف قندهار با همراهی او حمایت همه جانبه خود را از نیروهای انگلیسی به نمایش می گذاشت، راولینسون در گرایش به حکمران کل هند درباره همراهی و نقش آقاخان در تحرکات انگلیس در خراسان خاوری نوشت: «فکر می کنم اگر توانستیم مدتی طولانی و با عزت در قندهار

پایداری کنیم و آرام و با کارایی از آنجا بیرون رویم، مرهون مساعی روزافزون و نفوذ نیرومند آقا[خان] بوده ایم.»

از دیگر اقداماتی که آقاخان با استفاده از عنوان اجتماعی و مذهبی خود برای نفوذ و استقرار هر چه بیشتر انگلستان در خراسان خاوری انجام داد به کارگیری گروهی از هواداران و پیروان مذهبی خود در جمع آوری اخبار و گزارشها و تبادل آن از میان بومیان که حداقل آنهایی بود که بیگانه دانسته نمی شدند. وی «گزارشهایی از حرکتهای سرّی افغانهای قندهار که با بلوچهای سند متحد شده بودند، نقشه به راه انداختن جهاد مقدس بر علیه انگلستان و اطلاعاتی در مورد اوضاع ایران و گسترش مشکلات مرزی بین ایران و عثمانی» را به وسیله یاران خود در مناطق شرقی و مرکزی ایران تهیه و به اطلاع مستشاران انگلیسی می رساند، همچنین «راولینسون در اوضاع آشفته قندهار که احتمال حمله یارمحمد (امیرهرات) به مواضع انگلیسیها در قندهار نیز مطرح شده بود، از سواران آقاخان به عنوان پیک بین هرات و قندهار استفاده می کرد» و البته در برخی مواقع نیز مانند گذشته با سوءاستفاده از اعتبار مذهبی اش و البته به پیشنهاد دوستان انگلیسی اش اعلامیه ها و اسنادی را جعل می نمود، که جعل چند نامه و بیانیه برای مأیوس کردن امیران از حمایت شاه شجاع بر ضد نیروهای انگلیسی از آن جمله است.

۵۳۴) یاری انگلستان در سرکوب مقاومتهای مردمی

آقاخان که تنها مسلمان قابل اعتماد برای راولینسون بود با استفاده از تجربیات نظامی خود به «تشکیل یک گروه شبه نظامی پرداخته» و نیروهای انگلیسی را در مقاطع مختلف یاری نمود، چنانچه وقتی ژنرال «نات» برای تعقیب مهاجمان افغان از قندهار خارج شد، آقاخان و گروه سه هزار نفری او از عقبه و اردوگاه نظامیان انگلیسی حفاظت کرد به طوری که نات، خدمات او را سزاوار تقدیر دانست. او همچنین در ماههای آوریل و می که به علت کمی نیروهای انگلیسی، قندهار شب هنگام مورد هجوم قوای ضدانگلیسی قرار می گرفت، کنترل و حفاظت شهر را به عهده داشت، جان نثاری آقاخان و شبه نظامیان هوادارش به حدی بود که راولینسون، جنگیدن آقاخان را چنین توصیف می کند: «چون در تمام مدت عملیات جنگی، ما (او و آقاخان) سواره با هم بودیم، می توانم مثبت درباه دلاوریهای آقا در این جنگ به خصوص، و همچنین درباره برادرزاده اش که در کنار من سوار بر اسب بود و هنگام حمله تیری به سرش اصابت کرد، صحبت کنم.» آقاخان در زندگی نامه خود همکاریهای نظامی اش را با نیروهای انگلیسی چنین شرح می دهد: «مکرر جنگها واقع شد و من در همه جنگها

بودم و بعد امکان معاونت خلق الله (نیروهای انگلیسی) را مواظبت می نمودم چون تفصیلش در دفاتر انکریزیه ثبت است.»

۴۴) توطئه چینی و ایجاد فتنه در ایران

انگلستان که مقاومت برخی سران بلوچ را مانع از دستیابی به مناطق غربی و هم مرز با ایران می دید برای به فرمان درآوردن آنان طرحی را برای تصرف قلعه (بمفهل) در بلوچستان ایران، با هدف محصور شدن سران بلوچ و تهدید آنها آماده کرد و اجرای آن را به محمدباقر خان، برادر آقاخان سپرد. آقاخان در اجرای این طرح که آن را راهی برای تحقق آرزوی دیرینه خود و حکومت بر کرمان می دانست، ابتدا نیروهای تحت فرمان خود را به فرماندهی برادرش محمدباقرخان در ربیع الاول ۱۲۶۰ از راه مکران و چابهار به بلوچستان ایران فرستاد و در مرحله بعد با نامه نگاری، خواستار حمایت برخی سران محلی در ایران، از این سپاه شد. او در نامه های خود «با جملاتی شاهانه هوادارانش را تشویق به شورش کرده و وعده می داد که در صورت پیروزی، ثروتمند خواهند شد و تهدید می کرد که مجازاتی سخت در انتظار دشمنان اوست (و به لطف خدا با کشتن بزرگ و کوچک انتقام می گیرد).» او به برادرزاده خود گفته بود «اگر ده لک هم خرج می شود مضایقه نکنند و حتماً بمفهل را تسخیر نمایند.»

وی همچنین می نویسد: «بعد از مدتی به جهت تقویت و تأکید در تسخیر ملک مذکور، برادر دیگرم سردار ابوالحسن خان را نیز با تدارک تمام، مأمور کردم که بعد از تلاقی بالاتفاق در فتح بمفهل لوازم جد و جهد را مبذول دارند.» انگلستان نیز این تهاجم جدید آقاخان به ایران را حمایت می کرد، به طوری که عاملان کمپانی هند شرقی «مکرر از نارضایتی طوایف بلوچ و ساده لوحی آنان علیه دولت مرکزی ایران استفاده کردند.» همچنین «آن طور که ایرانیها بعدها کشف کردند پیکهای آقاخان به کرمان «تفنگهایی نیز برای کمک به شورشیان با خود می بردند.» اما بعد از دو سال این لشکرکشی به سبب مقاومت قشون ایران با شکست روبه رو شد و ابوالحسن خان به اسارت قشون قاجار درآمد. در نامه هایی که از وی به دست آمده بود، آقاخان «به برادرش سفارش کرده بود شورش و بلوا را با شدت دنبال و در عین حال شاه را با هدایایی از جمله فیل و دیگر حیوانات سرگرم کند.»

برخی محققان بر این باورند که این گونه اقدامات آقاخان علیه سرزمین مادری خود، بیانگر آرزوی دیرینه وی (حکومت بر ایران) بوده است: «زمانی که آقاخان اول برای نخستین بار به هند آمد، قصد نداشت که در این سرزمین ماندگار شود، او امیدوار بود قوایی در آنجا گرد آورده و احتمالاً با جلب حمایت انگلیسیها برای تصرف ایران وارد جنگ با این کشور شود.» حتی آقاخان سوم نیز که به طورکلی از حکومت بر ایران مأیوس شده

بود، این آرزو را در هند جستجو می کرد، چنان که در مناسبتهای مختلف از حاکمان انگلیسی تقاضا کرده بود که مناطقی را به او واگذار نمایند تا در آن تشکیل حکومت دهد.

۵) روابط ایران و انگلستان در موضوع آقاخان

تحرکات جدید آقاخان در کرمان و بلوچستان، از سوی شاه ایران عملی خصمانه تلقی شده بود، بر اساس ماده ۱۰ پیمان نامه ۱۸۱۴ بین دولتهای ایران و انگلستان مبنی بر استرداد فراریان و گریختگان، دولت ایران خواستار استرداد آقاخان شد. همچنین دولت ایران شکوائیه دیگری را علیه انگلستان مبنی بر استفاده قلمرو آن کشور برای لشکرکشی به بمفهل در ایران و تحریک قبایل به شورش علیه دولت مرکزی و همراهی در تجاوز، مطرح ساخت. در پاسخ، دولت انگلستان از ایران خواسته بود که با توجه به خدمتهای آقاخان به امپراتوری بریتانیا از اجرای این ماده پیمان نامه ۱۸۱۴م «با روحیه دوستانه» چشم پوشی شود در عوض دولت انگلستان متعهد می شود که اقامتگاه آقاخان را از بمبئی به کلکته منتقل سازد.

۱۵) وساطت انگلستان برای بازگشت عزتمندانه آقاخان به ایران

در ۱۴ فوریه ۱۸۴۷ جاستین شیل، سفیر انگلستان در تهران درخواستی را از سوی فرماندار انگلیسی هند به دولت ایران تسلیم کرد که به موجب آن از دولت ایران خواسته شده بود که آقاخان بدون هیچ گونه اعلام جرمی، با احترام و نفوذ سابق به ایران بازگردد و به حکومت کرمان منصوب شود. حاجی میرزاآقاسی، صدراعظم وقت ایران با این درخواست با وجود خسارات و تهدیداتی که آقاخان، متوجه دولت ایران نموده بود، مشروط بر اینکه به سیستان و کرمان متوجه نشود و به زندگی معمول خود در محلات بپردازد، موافقت کرد.

۲۵) پاسخ امیرکبیر به درخواست انگلستان

بعد از مرگ محمدشاه قاجار در ۶ شوال ۱۲۶۴/۴ سپتامبر ۱۸۴۸ و روی کار آمدن شاه و صدراعظم جدید، روزنه هایی از امید در دل آقاخان گشوده شد. وی در هفتم دسامبر همان سال با حمایت دولتمردان انگلستان برای بازگشت آزادانه به ایران و دستیابی به حکومت کرمان به رایزنی پرداخت، اما پاسخ قاطع و سرسختانه امیرکبیر به درخواست انگلستان، آقاخان را بار دیگر از بازگشت به ایران ناامید کرد، چرا که امیرکبیر در صورتی با بازگشت آقاخان به ایران موافقت کرده بود که او در مرز به عنوان

مجرمی فراری تحویل مقامات ایرانی گردد.

۳۵) توسل به فیل برای بازگشت به ایران

آقاخـان که به راستی از بازگشت به ایران ناامیـد شـده بود با انتصاب میرزاآقاخان نوری به منصب صـدراعظمی، آخرین تلاش خود را با توجه به روابط دوستانه اش با صدراعظم جدید به کار بست. وی با شناختی که از شاهان قاجار داشت هدایایی را که یـک فیل و یک زرافه از آن جمله بود به دربار ایران فرسـتاده و خواسـتار بازگشت آزادانه به کشور شـد. ولی ناصـرالدین شاه قاجار تنها با رفع حصر املاک او موافقت کرد.

اصـرار آقاخـان بر تأثیرگـذاری در تحولات ایران و طرح ریزی شورشـهای متعـدد در مناطقی از ایران باعث شـده بـود که دولتمردان انگلیسـی، حضور او را در قلمرو بریتانیا به سود روابطشان با ایران نداننـد. چنانچه جاستین شـیل، سـفیر انگلسـتان در تهران به پالمرسـتون، وزیر امور خـارجه گوشـزد کرده بود که ادامه حضور آقاخـان در بمبئی به روابـط ایران و انگلسـتان لطمه خواهـد زد. از ایـن تاریـخ که روابـط ایران بـا انگلسـتان پس از منازعـات هرات رو به بهبـود می رفت و به تدریـج از کـارآیی آقاخان و نقش آفرینی آقاخان در تحولات هند کاسته می شد، دولتمردان انگلیسی نیز تمایل چندانی به حضور آقاخان در هند نداشـتند و حتی از بازگشت او به ایران حمایت می کردنـد. از حوالی سال ۱۸۴۹م دولت ایران نیز تقاضـایی را مبنی بر استرداد آقاخـان ارائه نـداد و حتی خواهـان اقامت آقاخان در هنـد شـد. «در سپتامبر ۱۸۴۹م سروان فارانت یکی از نمایندگان رسـمی انگلیس در تهران به پالمرسـتون گزارش داد که مقامات ایرانی می خواهند که انگلیسیها آقا را فعلاً در هند نگهدارند.» در این مقطع که آقاخـان به مشابه مهره سوخته دانسته می شـد پالمرسـتون (وزیر امور خارجه انگلسـتان) از سـفیر این کشور در تهران خواسـته بود که بـا انجـام تحقیقـاتی گزارش دهـد که «آیا دلیل واقعاً باارزشـی برای نگهداشـتن آن شـخص در خارج از ایران وجود دارد یا نه. در هفتم فوریه ۱۸۵۰ شـیل پاسخ داد که با امیرانتظام ملاقات کرده و وزیر ایرانی پاسخ داده است که اگر این خائن رسوا به کشور بازگردد اسـباب زحمت بسـیار خواهـد بود... او با شاه جنگیـده و بعد از رانده شدن از ایران در فرصـتهای مختلف کوشـیده است با انتشار اسناد فتنه انگیز در کرمان شورش به پا کند.» در ۱۷ آوریل ۱۸۵۱ اجلاس مدیران کمپانی هند شرقی پس از دریـافت درخواست ایران مبنی بر اقامت آقاخان در هنـد چنین تصـمیم گرفت: «لازم نیست آقا به بنگال بازگردد مگر اینکه پس از مشورت بـا دولت ایران، آن دولت مخـالفت خود را بـا اقـامت او در بمبئی تجدیـد کنـد و یـا آقا در توطئه یا دسیسه ای شرکت کند، باید به روشنی به او گفته شود، اجازه اقامت او در بمبئی منوط به اجرای

این دو شرط است.» آقاخان که شدیداً در موضع انفعال قرار گرفته بود در فردای همان روز به ویکونت فالکلند حاکم بمبئی نوشت: «هرگز قصد نداشتم در انجام وظایفم در قبال دولت ایران کوتاهی کنم، دلیل مقصر دانستن من در گذشته حالت و مشرب تند حاج میرزا آقاسی بود که وادارم کرد دربار ایران را ترک کنم، الحمدالله همه مردم ایران در دوره شاه فعلی و حکومت صدراعظم کنونی خوشبخت اند و من جز دعا برای حفظ دولت ایران کار دیگری نخواهم کرد که احتمالاً به توطئه و دسیسه بینجامد.» و این در حالی بود که او هدف خود را در شورش کرمان رها ساختن مردم از ستمگری محمدشاه قاجار اعلام نموده بود. از این زمان به بعد، دیگر آقاخان از دولت ایران درخواست بازگشت عزتمندانه نکرد و به اقامت در هند تحت حمایت بریتانیا رضایت داد.

نتیجه

فرقه آقاخانیه که نسخه ای جدید و به روز از اسماعیلیان نزاری قاسم شاهی اند با اصلاحات و تجدیدنظرهای گسترده در آموزه ها و رویکردهای دینی، اجتماعی و سیاسی، دوره ای را تجربه می کنند که کمتر به سابقه ادعایی زعامتشان در «الموت» یا «مصر» شباهت دارد، چرا که رهبران این فرقه با فاصله گرفتن از حوزه های نظری و کلامی، تجدید حیات خود را تنها در گرو تحصیل اقتدار سیاسی به واسطه سود جستن از فرصتهایی دانسته اند که در خلال منازعات و معادلات سیاسی واقع می شود. چنانچه سیدابوالحسن شاه (جدّ آقاخان) که در کرمان به آقای مطلق شهرت داشت «با استفاده از هرج و مرج [دوره] زندیه و قاجار برای خود حکومتی تشکیل داد.» امامان نزاری در دوره جدید (انجدان) نیز با دیدگاهی بلندپروازانه و البته موفق توانستند حتی از منازعات قدرتهای منطقه ای و فرامنطقه ای درصدد دستیابی به جایگاهی سیاسی و اجتماعی برآیند. این نیاز عمومی و متقابل اقلیتها به حامیان بیگانه و قدرتهای فرامنطقه ای و گروههای وابسته و وفادار باعث شد که طرف مقابل این تعامل نیز به خوبی از تواناییها و استعدادهای ذاتی، اجتماعی و دینی این اقلیت چنانچه در جوامع و کشورهای دیگر آزموده بود، بهره ببرد. نه تنها رهبران این فرقه بلکه دولتمردان انگلیس نیز در اجرای رویکردهای سیاسی خود در منطقه وجود چنین اقلیتهایی را ضروری یافتند، چرا که پیدایش و احیای چنین فرقه هایی، عامل مهم در از هم گسیختگی مذهبی و در نتیجه اجتماعی و سیاسی خواهد بود و به این وسیله آنها قادر خواهند بود علاوه بر یافتن حامیان داخلی و تحت تأثیر قرار دادن نهضتها و حرکتهای اصلاحی، زمینه ساز شکل گیری نظامهای سیاسی وابسته و غیرمتکی به ملتها به واسطه حاکمیت اقلیت بر

اکثریت باشند که در این صورت سلطه قدرتهای استعمارگر حتی پس از استقلال ظاهری کشورها استمرار خواهد یافت. انگلستان با حمایت اقتصادی، نظامی و حقوقی از رهبر و امام فرقه آقاخانیه چه در تحرکات سیاسی وی در ایران و چه در بحرانهای اجتماعی و حتی اغتشاشات داخلی و فرقه ای، زمینه ساز شکل گیری فرقه ای شد که در آینده توانست خدمات فراوانی را نه تنها در معادلات داخلی ایران و هند بلکه در عرصه بین المللی به انگلستان نماید، آقاخانها در حقیقت نمایندگان و مدافعان سرسخت انگلستان در جوامع شیعی، اسلامی و حتی ملی ایران و هند بودند. آنها گاهی زبان انگلستان در وعده و وعید دادن به دیگران و گاهی زبان مسلمانان در حمایت از انگلستان و در برخی مقاطع دیگر به عنوان شمشیر انگلستان در سرکوبی مقاومتها به ایفای نقش پرداختند. اگرچه با خروج انگلستان از خراسان خاوری، آقاخان به مهره ای سوخته تبدیل می شد ولی بار دیگر چالشها و بحرانهای پیش روی انگلستان در هند و جهان اسلام فرصتی در اختیار آنها گذاشت که وفاداری خود را به نمایش گذاشته و بر کارآیی خود در این بحرانها تأکید ورزند، آقاخانها در این دوره که توسط انگلیسیها شایسته شخصیت سازی دانسته شده بودند، فرصت آن را یافتند که در جنگ جهانی اول و دوم و در عرصه بین الملل البته به صورت محدود و تنها در حوزه حفظ منافع بریتانیا نقش آفرینی کنند.

جانشینان آقاخان گرچه تمایلی برای بازگشت به ایران از خود نشان نمی دادند ولی به تحولات ایران علاقه مند بودند چنان چه آقاخان سوم «در طلوع جنگ جهانی دوم با رضاشاه مکاتبه داشت و در ۱۳۶۰ق/۱۹۴۱م برای جلوگیری از سقوط او، کمی قبل از اشغال ایران توسط متفقین، طی تلگرافی از سوئیس، وی را تشویق به مداخله در جنگ به سود متفقین کرد.»

عادی سازی روابط آقاخانها با پادشاه ایران به خصوص در دوره پهلوی چنان رونق یافت که در ۱۳۶۸ق/۱۹۴۹م با درخواست آقاخان سوم برای دریافت تابعیت ایران از طرف محمدرضا پهلوی موافقت و حتی مفتخر به عنوان «حضرت والا» از سوی شاه ایران شد. البته می توان یکی از عوامل تقویت روابط با سلسله پهلوی را علاوه بر وجود منافع و مصالح سیاسی، هم گرایی در برخی از اندیشه ها دانست. چنانچه آقاخان سوم در عرصه سیاسی، با ترویج نظریه جدایی دین از سیاست معتقد بود: «سیاست از مذاهب باید جدا باشد و فکر من این است که اتحاد ممالک مسلمان دنیا، روی تعلیم و تربیت و اقتصادیات باشد و بس.» بر این اساس وی رضاخان پهلوی و تغییرات فکری و فرهنگی و اجتماعی او را در ایران چنین توصیف می کرد: «دوره جدید ایران شروع شده است و تحت نظر رضاشاه که مردی سیاسی و صاحب نفوذ و قدرت و

تدبیر است، حکومت ایران بزودی ترقی خواهد کرد.»

آقاخان (پرنس کریم آقاخان، آقاخان چهارم) در دوران معاصر بیشتر سعی دارد به عنوان مدیری توانا و انسان دوست شناخته شود تا وارث سلسله ای که می کوشید به قدرت سیاسی حتی به قیمت به استعمار کشیده شدن کشورشان دست یابد. او را که می توان بیگانه از افکار و اندیشه های بلند پروازانه و خشونت آمیز پدرانش دانست، اقدامات و فعالیتهای خود را در سرمایه گذاریهای اقتصادی، خدمات بهداشتی و آموزشی، مؤسسات علمی و پژوهشی و گروههای رسانه ای متمرکز نموده است، که شاید بتوان آن را تلاشی در جهت تطهیر تاریخ این فرقه یا بازگشتی آشکار از رویکردهای گذشته شان دانست. هر چند که گروهی بر این باورند «هم زمانی قدرت گرفتن و گسترش اسماعیلیان در قرون اخیر با بروز و ایجاد فرقه های استعماری بهاییت و بابیت در ایران مصادف بوده است که این مسئله نزدیکی شعارها و آموزه های بهاییت و اسماعیلیان مدرن را کاملاً محسوس می کند... تجربه نشان داده است که غرب برای به حاشیه راندن و تضعیف انگیزه ها و حرکتهای اسلامی، از سیاست موازی سازی و ایجاد تفرقه مذهبی و قومی استفاده کرده است و می توان انتظار داشت غرب مجدداً از این حربه در جهت مقابله با امواج شیعی در منطقه استفاده نماید... به نظر می رسد بازیگران عرصه بین الملل، به خصوص انگلستان، برای به حاشیه راندن جریان اصلی شیعه در منطقه که نشانه های خیزش آن در عراق نیز به چشم می خورد از فرقه اسماعیلیه و شبکه آقاخان استفاده خواهند کرد.»

منابع

۱. الگار، حامد، شورش آقاخان محلاتی و چند مقاله دیگر، ترجمه ابوالقاسم سرّی، تهران، انتشارات توس، ۱۳۷۰.

۲. بخش تاریخ، «آقاخان»، دایره المعارف بزرگ اسلامی، تهران، مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۴.

۳. بوس، ماهر، آقاخان ها، ترجمه محمد هاتف، تهران، کتابسرا، ۱۳۷۶.

۴. بهمن پور، محمد سعید، اسماعیلیه از گذشته تا حال، تهران، فرهنگ مکتوب، ۱۳۸۶.

۵. پی هاردی، مسلمانان هند بریتانیا، ترجمه حسن لاهوتی، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی، آستان قدس، ۱۳۶۹.

۶. تارم، میثم، تاریخ و عقاید اسماعیلیه آقاخانیه، کرمان، کرمان شناسی، ۱۳۸۱.

۷. حسینی، محمدحسن (آقاخان)، عبرت افزا، تهران، چهر، ۱۳۲۵.

۸. خورموجی، محمدجعفر، حقایق الاخبار ناصری، به کوشش حسین خدیو جم [بی جا،

بی نا]، ۱۳۶۳.

۹. دفتری، فرهاد، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره ای، تهران، فزان روز، ۱۳۷۵.

۱۰. دفتری، فرهاد، مختصری در تاریخ اسماعیلیه، فریدون بدره ای، تهران، فرزان روز، ۱۳۷۸.

۱۱. ساسانی، خان ملک، سیاستگزاران دوره قاجار، تهران، بابک، ۱۳۳۸.

۱۲. ساعی، محسن، آقاخان محلاتی و فرقه اسمعیلیه، تهران، ۱۳۲۹.

۱۳. سایکس، سرپرسی، تاریخ ایران، ترجمه سید محمدتقی فخرداعی گیلانی، تهران، کتب ایران، ۱۳۳۰.

۱۴. شمیم، علی اصغر، ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران، افکار، ۱۳۷۴.

۱۵. شیرازی، محمد معصوم، طرائق الحقایق، تصحیح محمدجعفر محجوب، تهران، کتابخانه سنایی، [بی تا].

پی نوشت ها:

۱. «اسماعیلیه امروز به دو طایفه «آقاخانیه» و «بهره» تقسیم می شوند که بازماندگان دو فرقه نزاری و مستعلوی هستند... آقاخانیه غریب به یک میلیون نفر در ایران و آسیا و افریقا و هند پراکنده اند» (مشکور، محمدجواد، فرهنگ فرق اسلامی، صص ۵۴۵۳).

۲. الگار، حامد، شورش آقاخان محلاتی و چند مقاله دیگر، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، انتشارات توس، ۱۳۷۰، ص ۱۴.

۳. همان.

۴. گروه مذاهب اسلامی، اسماعیلیه، ص ۲۴.

۵. حسن بن محمد بن حسن بن محمد بن کیا بزرگ امید، ملقب به جلال الدین و مشهور به حسن سوم، پس از احراز منصب امامت نزاریان، نظریه و فرمان حسن دوم مبنی بر اعلام قیامت و لغو شریعت را رد و به پیروان خود فرمان بازگشت به شریعت را صادر کرد ولی آنچه به نظر شگفت انگیز می رسد انتخاب مذهب شافعی به عنوان شریعت اسماعیلیان می باشد نه شریعت اسماعیلی. البته برخی این انتخاب او را با هدف ملحق نمودن مجدد فرقه اسماعیلیه به عالم اسلام دانسته اند، چرا که اعلام قیامت و لغو شریعت توسط یکی از امامان اسماعیلیه، انزوای این فرقه را در جوامع اسلامی در پی داشت (فرمانیان، مهدی، درسنامه تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۱۱۱).

۶. «نزاریان قاسم شاهی دوران انجدان، اساس تعلیم دوره الموت را، بویژه به صورتی که بعد از اعلام قیامت پرداخته شده بود،

پیروی می کردند. نوشته ها و آثار اسماعیلی دوره فاطمی (که تشابه بیشتری به آموزه های تشیع اثنی عشری داشت) که در مجموعه های طیبی مستعلوی یمن حفظ شده بود، اینک دیگر در دسترس نزاریان ایران و مناطق همجوار قرار نداشت، در نتیجه نزاریان هیچ علاقه اصولی به جهان شناسی یا تاریخ دوری، یعنی موضوعاتی که در نوشته های طیبی سده های میانه مطرح استریال نداشته است» (دفتری، فرهاد، مختصری در تاریخ اسماعیلیه، ص ۲۳۸).

۷. همان، ص ۲۴۰.

۸. «به گونه ای خارق العاده امامان اسماعیلی به طریقت نعمت اللهی که یک طریقت شیعه اثنی عشری بود وابسته شدند و به طور ضمنی از عنوان امامت خود چشم پوشیدند.» (شورش آقاخان محلاتی و...، ص ۲۹).

۹. از آن جهت که یکی از پوششهای جوامع نزاری در رویکرد قضیه، تظاهر به تصوف بود، مرور زمان و استمرار رویکرد تقیه موجب شده بود که این گروه از شیعیان به عنوان گروهی از صوفیه شناخته شوند و امامان نزاری همچون مشایخ صوفیه، عناوینی چون شاه و علی بر نام خود بیفزایند.

۱۰. درسنامه تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۱۲۳.

۱۱. حسینی، محمدحسن (آقاخان اول)، عبرت افزا، تهران، چهر، ۱۳۲۵، ص ۲۱.

۱۲. انجدان در مرکز ایران و در حوالی قم و محلات واقع است که بیش از دو قرن مقر امامان نزاری قاسم شاهی بوده است. شاید اسلام شاه که از معاصران تیمور و خداوند محمد باشد نخستین امام سلسله قائم شاهی بوده باشد که در انجدان اقامت گزیده است. مقبره مستنصر بالله دوم که در ۸۸۵ق وفات یافت، در انجدان است.

۱۳. دفتری، فرهاد، مختصری در تاریخ اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره ای، تهران، فرزان روز، ۱۳۷۸، ص ۲۳۵.

۱۴. «فتحعلی شاه قاجار چنان تحت تأثیر ثروت خلیل الله (پدر آقاخان) قرار گرفته بود که او را به تهران دعوت کرده و با وجود اختلاف مذهبی، به او اجازه داد با یکی از شاهزاده های خانواده سلطنتی ازدواج کند.» (بوس، ماهر، آقاخان ها، ترجمه محمد هاتف، تهران، کتابسرا، ۱۳۷۶، ص ۶۱).

۱۵. شورش آقاخان محلاتی، ص ۳۶.

۱۶. همان، ص ۴۶۱.

۱۷. همان، ص ۱۶.

۱۸. تارم، میثم، تاریخ و عقاید اسماعیلیه آقاخانیه، کرمان، کرمان شناسی، ۱۳۸۱، ص ۱۲.

۱۹. همان.

۲۰. همان، ص ۵۷۱.

۲۱. شورش آقاخان محلاتی، ص ۱۷.

۲۲. ظل السلطان، مسعودمیرزا، تاریخ مسعودی، ص ۱۹۷ و عبرت افزا، ص ۷: «(فتحعلی شاه قاجار) مادام الحیات رعایت عزت

و احترام مرا زیاده از شاهزادگان عظام می کردند، بلکه در اکثر محافل از وصلت با من اظهار مفاخرت می فرمودند».

۲۳. میرخواند، تاریخ روضه الصفاء، ج ۹، ص ۵۵۲ و دفتری، فرهاد، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره ای، تهران، فرزان روز، ۱۳۷۵، ص ۵۷۶.

۲۴. عبرت افزا، ص ۵.

۲۵. میرزااحمدخان عضدالدوله، تاریخ عضدی، ص ۲۲۴.

۲۶. فقیدی نیشابوری، محمدکریم، تاریخ و عقاید فرقه آقاخانیه، ص ۱۱۲.

۲۷. غالب، مصطفی، اعلام الاسماعیلیه، ص ۲۱۴.

۲۸. خورموجی، محمدجعفر، حقایق الاخبار ناصری، به کوشش حسین خدیوجم، ۱۳۶۳، ص ۲۵.

۲۹. تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۵۷۶.

۳۰. عبرت افزا، ص ۹.

۳۱. تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۵۷۷.

۳۲. همان، ص ۲۵.

۳۳. همان، ص ۵۷۸.

۳۴. M. Rorsseau.

۳۵. شورش آقاخان محلاتی، ص ۳۲.

۳۶. James Jraser.

۳۷. آقاخان ها، صص ۶۲۶۱.

ص: ۴۹۹

۳۸. Major Henry Rawlinson.

۳۹. او افسر ارتش و شرق شناس انگلیسی بود که توانست کتیبه بیستون را ترجمه کند و در این زمینه کتابهایی نیز به رشته تحریر درآورد. او در سال ۱۸۳۳م و در ۲۳ سالگی به عنوان عضوی از دسته افسران انگلیسی به ایران آمد تا به سپاه ایران آموزش نظامی دهد. او بیشتر وقت خود را در ایران به مطالعه و بازدید از مناطق مختلف صرف نموده و می توانست به زبان فارسی صحبت کند. وی همچنین در سال ۱۸۵۹م سفیر انگلستان در ایران شد. (آقاخان ها، ص ۲۲).

۴۰. William Macnaghten.

۴۱. Dr. Forbes.

۴۲. آقاخان ها، ص ۲۲.

۴۳. آقاخان ها، ج ۱، ص ۴۶۳.

۴۴. شورش آقاخان محلاتی، ص ۱۶.

۴۵. آقاخان ها، ص ۶۱.

۴۶. «آقاخان اول علی رغم اینکه در ایران خود را رهبر جماعت اسماعیلی می دانست، هنگام حضور در دربار قاجار، آداب دینی خود را همچون شیعیان اثنی عشری به جا می آورد و به دلیل موقعیت اجتماعی و سیاسی خود چندان به اسماعیلی بودن تظاهر نمی کرد.» (شیخ عطار، علیرضا، دین و سیاست: مورد هند، ص ۲۲۹).

۴۷. «دیدگاه رسمی آنها نسبت به اصول دین و عبادات، مشابه دیگر اسماعیلیان است. اما درعمل اعتقاد به الوهیت امام علی(ع) که ریشه در تجسد الهی آیین هندو است دارد»، «آنها مطالعه سخنان آقاخان را لازم تر از قرآن می دانند و محبت به امام علی(ع) را اصل ایمان می دانند، نماز تحت عنوان دعا و در اوقات متفاوتی از سایر مسلمین به جای می آورند و در آیین آنها حج به معنای زیارت امام است لذا در حج و عمره شرکت نمی کنند، آنها بیش از هر چیز بر زکات که به امام داده می شود تأکید دارند، آنها جهاد را با جنگ با نفس اماره تأویل می کنند و در مورد حجاب زنان مقید نبوده و حتی کنار گذاشتن آن را تشویق می کنند.» پیروان او با تکیه بر اندیشه های التقاطی متأثر از هندوئیزم آقاخان را «تمام حقایق هستی و تجلی خداوند» می دانند. (دین و سیاست: مورد هند، صص ۲۳۲۲۳۰). «در آن هنگام شراب و مشروبات الکلی در قندهار کمیاب و کیفیت آن معمولاً ـ وحشتناک بود ولی برای آقا [خان] که مشروب خوار بزرگی بود، دو بطر شراب پیش از شام چندان غیرعادی نبود.» (آقاخان ها، ص ۲۱).

۴۸. آقاخان در نامه های خود به دولتمردان انگلیسی معمولاً کلمات خود را با یک تقاضای «کلاسیک و همیشگی» به پایان

می رسانید «هر شرایطی که می خواهید بگذارید، مرتب برایم نامه بنویسید و از خدماتم استفاده کنید.» (آقاخان ها، ص ۷۳).

۴۹. آقاخان ها، ص ۱۴۲.

۵۰. «گرفتار آمدن در آداب و رسوم و نزاکت امامت برای یک کودک [آقاخان سوم در هشت سالگی به امامت رسید] و آشنایی با معلمان انگلیسی را که دنیای رنگارنگ و آسان تری را برای او تصویر می نمودند می توان مهم ترین عوامل شکل گیری اندیشه های نو او و چرخشی کم نظیر در مبانی امامت در اندیشه نزاریان آقاخانی دانست»، معلمان آقاخان که آقایان گالاگر (Gallagher)، کنی (Kenny) از ایرلند و لارنس (Lawrence) از انگلستان بودند دنیای جدیدی را به آقاخان نمایاندند به طوری که آقاخان خود چنین می گفت: من خود را غرق در ادبیات و تاریخ قرن نوزدهم فرانسه خصوصاً پاریس یافتم. (آقاخان ها، ص ۱۲۶).

۵۱. آقاخان ها، ص ۱۳۱.

۵۲. همان.

۵۳. همان.

۵۴. همان، ص ۱۳۱.

۵۵. همان، ص ۱۳۵.

۵۶. «فرزندان و نوادگان او نیز [آقاخان اول] مانند او روابط خوبی با انگلستان برقرار نمودند که این روابط با ازدواجهای متعدد آقاخان سوم با همسران اروپایی مستحکم تر می شد.» (دین و سیاست، ص ۲۳۰). آقاخان سوم با اینکه اولین ازدواجش را با دخترعموی خود تجربه کرد ولی در خاطراتش بیشتر از سه زن اروپایی اش سخن می گوید. (آقاخان ها، ص ۱۳۰). «آقاخان چهارم با یک بانوی انگلیسی روشنفکر به نام سالی کروکر پول (Sally Croker poole) که زمانی مانکن بوده ازدواج کرده و از او سه فرزند به نامهای رحیم، زهرا و حسین دارد.» (همان، ص ۱۱).

۵۷. آقاخان ها، ص ۱۴.

۵۸. سایکس، ژنرال سرپرسی، تاریخ ایران، ترجمه سیدمحمدتقی فخرداعی گیلانی، کتب ایران، ۱۳۳۰، صص ۳۰۹۳۰۸.

۵۹. ساسانی، خان ملک، سیاستگذاران دوره قاجار، جزء ۲، تهران، بابک، ۱۳۳۸، ص ۱۱۹.

۶۰. آقاخان ها، ص ۸.

۶۱. Major todd.

۶۲. Sir John Mc Neil.

۶۳. آقاخان ها، ص ۶۷.

۶۴. حقایق الاخبار ناصری، ص ۳۰ و تاریخ و عقاید فرقه آقاخانیه، صص ۱۴۱۳.

۶۵. شمیم، علی اصغر، ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران، افکار، ۱۳۷۴، ص ۱۵۰ و آقاخان ها، ص ۸.

۶۶. آقاخان ها، ص ۶۹.

۶۷. شورش آقاخان محلاتی، ص ۲۹.

۶۸. لسان الملک، محمدتقی، ناسخ التواریخ، صص ۷۵۹ و ۷۶۰ و همان، ص ۶۴۱.

۶۹. ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۱۵۰.

۷۰. تاریخ ایران، ص ۳۱۰.

۷۱. آقاخان ها، ص ۷۰.

۷۲. رابرت واتسون که وابسته هیأت نماینـدگی انگلیس در ایران بود، شورش آقاخـان در کرمـان را یـک عمل فرصت طلبانه برای بهره برداری از مشکلات محمدشاه دانسته است چرا که شورش او در زمانی بود که روابط انگلستان و ایران به پایین ترین درجه خود رسیده و انگلیس در اواخر [سـال] ۱۸۳۸م روابـط دیپلماسـی خود را بـا ایران قطع کرده بود. (آقاخـان هـا، صـص ۶۷۶۶).

۷۳. ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۱۵۱.

۷۴. ماهر بوس، همان، ص ۲۷.

۷۵. همان، ص ۲۸.

۷۶. General Duhamel.

۷۷. آقاخان ها، ص ۷۰.

۷۸. Baron Brunnov.

۷۹. Palmerston.

۸۰. آقاخان ها، ص ۷۰.

۸۱. همان.

۸۲. تاریخ و عقاید اسماعیلیه آقاخانیه، ص ۵۷۱.

۸۳. مختصری در تاریخ اسماعیلیه، ص ۱۵.

۸۴. شورش آقاخان محلاتی، ص ۲۸.

۸۵. تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۲۸.

۸۶. «نام طریقتی وی (شاه نزار دوم) عطاءالله بود. این نکته روشن می سازد که چرا بعضی از پیروان وی در بخشهایی

از کرمان عطاءاللهی خوانده می شدند. این نزاریان که اصلاً از قبایل چادرنشین خراسان بودند به ابتکار خود نزار در ناحیه سیرجان و جاهای دیگر در کرمان اسکان یافتند.» (تاریخ وعقاید اسماعیلیه، ص ۵۴۶).

۸۷. شورش آقاخان محلاتی، ص ۳۰.

۸۸. «از فِرَق معروف صوفیه، منسوب به عارف مشهور شاه نعمت الله ولی کرمانی هستند که متخلص به سید و معروف به شاه بود و از بزرگان و عرفای قرن هشتم هجری به شمار می رفت.» (فرهنگ فرق اسلامی، ص ۴۴۷).

۸۹. «نام طریقتی [آقاخان] عطاءالله شاه بود و خود می گوید که از آغاز به موضوعات تصوف علاقه داشته چنانکه معلم خود را به مخالفت واداشته است. گواه ادامه این علاقه شمار زیاد ادبیات صوفیانه است که در سراسر زندگی نامه ذاتی او آمده است.» (شورش آقاخان محلاتی، ص ۲۹). این پیوستگی بین آقاخانها و صوفیان نعمت اللهی پس از خروج آقاخان از ایران نیز ادامه پیدا کرد چنانچه آقاخان دوم نیز به رویکرد پدرش در نزدیکی با صوفیان نعمت اللهی ادامه داد. «در بمبئی از چند تن از بزرگان نعمت اللهی ایران از جمله محمد معصوم شیرازی، نایب الصدر فرزند رحمت علی مؤلف طرایق الحقایق (مشهور به معصوم علیشاه)... [و] صفی علیشاه از مهمان نوازی آقا علیشاه [آقاخان دوم] برخوردار شدند.» همچنین آقاخان دوم برای تعظیم مقابر برخی از بزرگان صوفیه مبالغی را به ایران می فرستاد (تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۵۹۱).

۹۰. آقاخان او را مرشد خود در طریقت دانسته و همچنین جان او را در نزاعی که بین او و عالمان اثنی عشری درگرفته بود رهانیده و در روستای دولت آباد محلات پناه داده بود، از شواهد این پیوند سخنان غرورآمیز حاجی زین العابدین نزد محمد شاه قاجار است که می گفت: «من مریدی مانند آقاخان دارم که او به نوبه خود هزاران مرید در بیشتر کشورهای جهان دارد.» (شورش آقاخان محلاتی، ص ۳۰).

۹۱. «سوء رفتار و زشتی گفتار حاجی میرزا آقاسی مایه اسباب گردیده» (حقایق الاخبار ناصری، ص ۲۹).

۹۲. شورش آقاخان محلاتی، ص ۳۱.

۹۳. همان.

۹۴. تاریخ عضدی، ص ۲۲۵.

۹۵. آقاخان ها، ص ۷۱.

۹۶. Dr. Riach.

۹۷. آقاخان ها، ص ۷۰.

۹۸. آقاخان ها، ص ۷۱.

۹۹. او قبل از شورش در کرمان به محمدشاه قاجار پیشنهاد می دهد «با وجود وجع و اَلَم پای مبارک چه لازم به نفس نفیس، زحمت مسافرت قرار می دهند، پنج فوج لشکر به من بدهید تا ان شاءالله به اندک زمانی تا هرات را مفتوح و به ممالک محروسه منضم سازم و این کیفیت علاوه بر فتوحات کرمان و بم و نرماشیر در ضمیر آفتاب تأثیر سلطانی مؤثر افتاد...» (عبرت افزا، ص ۱۶).

۱۰۰. «چون به خدا و ظل او، اعلیحضرت پادشاه، معلوم بوده و هست که در سر من سودای حکومت کرمان بلکه هوای سلطنت ایران و توران نبوده و نیست» (عبرت افزا، ص ۲۰).

۱۰۱. آقاخان ها، ص ۲۱.

۱۰۲. آقاخان ها، ص ۲۹.

۱۰۳. همان، ص ۷۳.

۱۰۴. همان.

۱۰۵. Lord Edward Ellenborough.

۱۰۶. Charles Napier.

۱۰۷. ماهر بوس، همان، ص ۷۳.

۱۰۸. همان، ص ۷۵.

ص: ۵۰۲

۱۰۹. شورش آقاخان محلاتی، ص ۳۱.

۱۱۰. ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۱۵۰.

۱۱۱. آقاخان ها، صص ۲۱ و ۲۲.

۱۱۲. وجود هواداران آقاخان در افغانستان کنونی و مرزهای شمال غربی هند برای انگلیسیها بسیار خوشایند بود چرا که «سر داگلاس فورسایت (Sir Douglas Forsyhte) در رأس هیأتی به (جارکند) رفته و دریافته بود که جوامعی از شیعه در آنجا و از هواداران آقاخان زندگی می کنند.» (آقاخان ها، ص ۱۳۷).

۱۱۳. «یک صد خانواده هندو در کابل اعتقاد به خدا بودن آقاخان دارند» (آقاخان ها، ص ۴۵).

۱۱۴. در ابتدای ورود آقاخان، انگلیسیها بسیار محتاط عمل می کردند تا ورود او به قلمرو آنها به موضوعی برای مشاجره دولت انگلیس و ایران تبدیل نشود ولی ماک تانن سفیر انگلستان در کابل علی رغم درخواستهای مکرر آقاخان از ملاقات با او به دلیل پیامدهای سیاسی می هراسید. (آقاخان ها، صص ۲۴ و ۲۸).

۱۱۵. سِرچارلز ناپیر در سال ۱۲۶۰ه در مورد آقاخان چنین می نویسد: «شاهزاده سالخورده ایرانی (آقاخان) از دوستان صمیمی من در اینجا است... او (در نظر پیروانش) خداست و درآمد هنگفتی دارد... که گزافه نیست اگر بگویم که پیروانش از انجام هیچ یک از خواسته های او سر باز نمی زنند... [حتی] اگر بخواهد می تواند دستور دهد مرا بکشند. به کمترین اشاره او، یکی از مریدانش این کار را خواهد کرد و به پاداش آن یک راست به بهشت خواهد رفت.» (هالیستر، جان نورمن، تشیع در هند، ص ۴۰۸).

۱۱۶. آقاخان ها، همان، ص ۴۷.

۱۱۷. عبرت افزا، ص ۶۱.

۱۱۸. آقاخان ها، ص ۵۰.

۱۱۹. عبرت افزا، ص ۵۹.

۱۲۰. همان، ص ۶۱.

۱۲۱. همان، ص ۵۷.

۱۲۲. همان، ص ۵۹.

۱۲۳. آقاخان در کتاب خود عبرت افزا می نویسد: «مکرر جنگها واقع شد و من در همه جنگها بودم و بعد امکان معاونت خلق الله را مواظبت می نمودم» (ص ۵۶).

۱۲۴. ماهر بوس، همان، ص ۳۷.

۱۲۵. همان.

۱۲۶. همان.

۱۲۷. رقابتهای دولتهایی چون فرانسه و روسیه در شبه قاره هند، انگلستان را هر چه بیشتر به کمک یک گروه مؤثر اجتماعی و در عین حال وابسته و وفادار به انگلستان نیازمند می نمود. جواهر لعل نهرو، رقابتهای فرانسه و انگلستان را این چنین توصیف می کند:

«مبارزاتی که در هند، بین فرانسه و انگلیس در قرن هجدهم صورت می گرفت گاهی اوقات حتی در مواقعی که دولتهای آنها در اروپا رسماً با هم در حال صلح بودند نیز دنبال می شد.» (نهرو، جواهر لعل، نگاهی به تاریخ جهان، ج ۱، ص ۶۲۹). همچنین روسیه تزاری در شمال غربی هند تهدیدی برای انگلستان تلقی می شد که وجود پیروانی از آقاخان در این مناطق برای دولتمردان انگلیسی بسیار خوشایند بود چرا که جوخه های اسماعیلی از تقید دینی کمتر و تمایل بیشتری برای ورود به عرصه های سیاسی نسبت به دیگر هم کیشان «بهره» خود برخوردار بودند (دین و سیاست، ص ۲۳۲). ویژگی جمع آوری گزارشها در موضوع تحرکات روسیه در مرزهای شمال غربی هند در جانشینان آقاخان نیز ادامه یافته و موجب استمرار کارآیی این فرقه برای انگلستان و در نتیجه استمرار حمایت های حاکمان انگلیسی هند از آقاخان ها و هواداران او می شد. (آقاخان ها، صص ۱۳۷۱۳۵).

۱۲۸. آقاخان ها، ص ۵۵.

۱۲۹. همان، ص ۳۵.

۱۳۰. همان، ص ۳۶.

۱۳۱. همان.

۱۳۲. دین و سیاست، ص ۲۳۰.

۱۳۳. آقاخان ها، ص ۳۷.

۱۳۴. همان.

۱۳۵. همان، ص ۳۸.

۱۳۶. عبرت افزا، ص ۵۶.

۱۳۷. شورش آقاخان محلاتی، ص ۳۴.

۱۳۸. همان و عبرت افزا، ص ۶۵.

۱۳۹. آقاخان ها، صص ۷۷ ۷۸.

۱۴۰. عبرت افزا، صص ۶۴ و ۶۵.

۱۴۱. همان، ص ۷۰.

۱۴۲. ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۱۵۱.

۱۴۳. آقاخان ها، ص ۷۸.

۱۴۴. همان، ص ۸۱.

۱۴۵. جان نورمن هالیستر، همان، ص ۴۲۱.

۱۴۶. همان.

۱۴۷. شورش آقاخان محلاتی، ص ۳۴.

۱۴۸. همان، ص ۳۶.

۱۴۹. عبرت افزا، ص ۸۱.

۱۵۰. همان.

۱۵۱. آقاخان ها، ص ۸۱.

۱۵۲. همان، ص ۹۲.

۱۵۳. همان.

۱۵۴. Farrant.

۱۵۵. آقاخان ها، ص ۹۲.

۱۵۶. آقاخان ها، ص ۹۳.

۱۵۷. همان، ص ۹۵.

۱۵۸. Viscount Falkland.

۱۵۹. آقاخان ها، ص ۹۵.

۱۶۰. همان، ص ۶۵.

۱۶۱. تاریخ و عقاید اسماعیلیه آقاخانیه، ص ۱۲ و مختصری در تاریخ اسماعیلیه، ص ۲۶۷.

۱۶۲. آقاخان ها، ص ۶۷.

۱۶۳. به موجب شکوائیه گروهی از جوخه ها در مورد دخالتهای آقاخان در جماعتهای خود و تصرفات غیرقانونی او در اموال ایشان، قاضی سِرجوزف آرنولد پس از ۲۵ روز بررسی و تحقیق در مورد تاریخ و پیشینه جامعه خوجه ها برخلاف رویه دادگاههای انگلیسی حکمی را در ۳ رجب ۱۲۸۳ صادر کرد که به موجب آن، نزاریان شیعه امامی بوده و آقاخان مرشد یا رئیس روحانی آن جماعت و وارث سلسله امامان الموت شناخته می شد (لوئیس، برنارد، تاریخ اسماعیلیان، ص ۱۵۷) همچنین حق تصرف آقاخان بر تمام اموال عمومی خوجه ها و دیونی که از ایشان گرفته می شد به رسمیت شناخته شد و همه اموال عمومی آنها به نام آقاخان و تحت اختیار

وی قرار گرفت (تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۵۹۰).

۱۶۴. «آقاخان سوم تنها مسلمانی بود که در جشنهای بیست و پنجمین سال سلطنت ویکتوریا به عنوان نماینده مسلمانان غرب هند سخنرانی کرد و با آنکه هنوز شانزده سال بیشتر از سنش نمی گذشت به ملکه اطمینان داد که به همان اندازه که پدر بزرگش به تاج و تخت انگلستان وفادار بود و در میدانهای جنگ سند و افغانستان برای آن جنگید وی به ملکه وفادار خواهد بود. (بهمن پور، محمدسعید، اسماعیلیه از گذشته تا حال، ص ۳۵۳).

۱۶۵. عضویت وی در شورای قانونگذاری هند در سال ۱۹۰۲م (مصطفی غالب، همان، ص ۴۶۹). انتخاب او به عنوان نماینده هند در کنفرانس خلع سلاح در سال ۱۹۳۲م، ریاست هیأت نمایندگی هند در جامعه ملل از (۱۹۳۷۱۹۳۴م) و ریاست جامعه ملل در سال ۱۹۳۷م (عبرت افزا، ص ۲۷ [مقدمه]) این در حالی بود که گرچه او تلاش می کرد خود را به عنوان رهبری جدی و مؤثر در امور آشفته جهان اسلام و دنیا معرفی کند (آقاخان ها، صص ۱۱ و ۱۲) اما به اعتقاد برخی «آقاخان جوان [سوم] در جریانات سیاسی مسلمانان موقعیتی داشت که با وضع او در جامعه روشنفکران دوره ادوارد مناسب تر بود تا با هرگونه لیاقت و استعداد شخصی در امور سیاسی... او بیشتر در کافه ها و میخانه ها صاحب نظر است تا در کار اصلاحات (پی هاردی، مسلمانان هند بریتانیا، ص ۲۲۱).

۱۶۶. با افروخته شدن جنگ جهانی اول و پیام آقاخان سوم به عنوان یک رهبر مسلمان به مسلمانان مبنی بر حمایت از منافع بریتانیا (تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۹۴) اهمیت سیاسی وی برای انگلستان دو چندان شد «آقاخان نه فقط قدرت و ثروت خود و هم کیشانش را در اختیار متفقین گذاشت بلکه خود داوطلب شد تا مانند یک سرباز عادی داوطلبانه در جنگ شرکت کند» (ساعی، محسن، آقاخان محلاتی و فرقه اسمعیلیه، ص ۷۷). اهتمام وی در حمایت از بریتانیا در جنگ جهانی به حدی بود که یکی از پسرعموهای وی به نام «آقا فرخ شاه» که برای جلب حمایت نزاریان از متفقین به کرمان رفته بود به تحریک عوامل آلمانی کشته شد. خود آقاخان سوم نیز هدف بعدی تروریستهای آلمانی در سال ۱۹۱۷م در سوئیس قرار گرفت (تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۵۹۵) گرچه وی از این سوءقصد جان سالم به در برد، ولی طرح ترور وی حاکی از اهمیت نقش او در معادلات سیاسی آن مقطع زمانی خواهد بود.

۱۶۷. آقاخان محلاتی و فرقه اسماعیلیه، ص ۱۷.

۱۶۸. تاریخ و عقاید اسماعیلیه آقاخانیه، ص ۹۶.

۱۶۹. آقاخان محلاتی و فرقه اسماعیلیه، ص ۱۱۰ و میثم تارم، همان، ص ۹۸.

۱۷۰. تاریخ و عقاید اسماعیلیه آقاخانیه، ص ۹۶.

۱۷۱. www. Sharif news. Com.

# نقش انگلیس در عزل و قتل میرزاتقی خان امیرکبیر

نیلوفر کسری

میرزاتقی خان امیرکبیر، صدراعظم بزرگ عصر ناصری از رجال برجسته، آزادیخواه و اصلاح گر تاریخ معاصر ایران بود.

امیرکبیر یکی از پایه های اصلی مبارزه با استعمار و استثمار در تاریخ معاصر ایران به شمار می آید. وی همواره سدی در مقابل مطامع دول روس و انگلیس بود و مانع از رسیدن آنان به اهداف شومشان می شد. بنابراین بررسی زوایای شخصیتی امیرکبیر و عملکرد او در برخورد با دول استعمارگر و نقش این دولتها به ویژه انگلیس در عزل و قتل امیر حائز اهمیت است.

میرزاتقی خان در خانواده ای از طبقات پایین به دنیا آمد و در دامان یکی از بهترین و اصیل ترین خاندانها پرورش یافت. تقی، فرزند کربلائی محمد قربان از اهالی قریه هزاوه اراک، در مجاورت فراهان، که زادگاه خانواده بزرگ قائم مقام بزرگ درآمد و آشپز وی شد و در زمان میرزا ابوالقاسم قائم مقام دوم، صدراعظم محمدشاه به نظارت بر آشپزخانه خاندان گمارده شد. میرزاتقی هم با اطفال خانواده قائم مقام محشور بود. به طوری که هوش ذاتی و دانش او باعث شد در اندک مدتی ترقی یابد و به مدارج عالی علمی دست یازد.

امیر در کودکی که ناهار اولاد قائم مقام را می آورد و در حجره معلمشان ایستاده برای باز بردن ظروف، آنچه معلم به آنها می آموخت فرامی گرفت تا روزی قائم مقام به آزمایش پسرانش آمده، هر چه از آنها پرسید، ندانستند. امیر جواب می داد. قائم مقام پرسید: تقی تو کجا درس خوانده[ای]، عرض نمود، روزها که غذای آقازاده ها را آورده ایستاده می شنودم. قائم مقام انعامی به او داد، او نگرفت و گریه کرد. بدو فرمود چه می خواهی. عرض کرد به معلم امر فرمائید درس که به آقازاده ها می دهد به من هم

بیاموزد. قائم مقام را دل سوخته، معلم را فرمود تا به او نیز می آموخت.

بدین ترتیب با پرورش در دو خانواده فقیر و غنی، هم رفاه و آسایش و ناز و نعمت طبقات ممتاز را از نزدیک دید و هم درد و رنج و زحمات و محرومیتهای طبقات زحمتکش ملت را لمس کرد و از نزدیک با شرایط هر دو طبقه آشنا گردید. دوران رشد و جوانی تقی با شکست ایران در برابر روس و عقد عهدنامه ننگین ترکمان چای، دسیسه های دول خارجی از جمله انگلستان در این عهدنامه، اقدامات انگلیس در خراسان، بلوچستان و ماوراءالنهر برای حفظ هندوستان و خلاصه تماس مستقیم با عملکرد استعمارگرایانه آن کشورها در ایران مصادف بود و البته حضور او در کنار میرزاابوالقاسم خان فراهانی، قائم مقام اول، در اواخر عهد فتحعلی شاه و اوایل محمدشاه، چشم و گوش امیر را بر جنایات و خیانتهای دول استعماری و فساد دستگاه حاکمه گشود.

شروع کار میرزاتقی به طور رسمی و جدی از زمان به تخت نشستن ناصرالدین شاه قاجار بود. گرچه سفرهای او به روسیه در هیأت عذرخواهی از بابت قتل گریبایدوف (۱۶ شوال ۱۲۴۴-۳ رمضان ۱۲۴۵) مسافرت به ایروان (۱۲۵۳ق) هنگامی که محمدشاه برای تسخیر هرات به خراسان رفته بود و امپراتور روسیه عازم بازدید از مناطق جنوبی روسیه و نواحی منتزعه از ایران بود و می خواست با شاه ایران ملاقات کند، میرزاتقی به همراه ناصرالدین میرزا ولیعهد هشت ساله ایران عازم آن نواحی شد و با نیکلای امپراتور روس ملاقات کرد. همچنین مسافرت به ارزنه الروم برای رفع کشمکشهای عثمانی و ایران (اواخر سال ۱۲۳۵۹-۱۲۶۲ق) و تدبیر مدبرانه اش در این قرارداد؛ رجال خارجی و نمایندگان آنان را با او آشنا کرده بود. به طوری که رابرت کرزن انگلیسی درباره نقش میرزاتقی خان در آن کمیسیون نوشت:

میرزاتقی از تمام نمایندگان عثمانی، روسیه و انگلیس که در ارزنه الروم جمع شده بودند قابل ملاحظه تر و مشخص تر بود و با هیچ یک از آنها قابل مقایسه نبود.

اما هنوز امیر قابلیتهایش را آشکار نکرده بود.

صدارت و نخستین جرقه های مخالفت

چند روز قبل از مرگ محمدشاه، مهدعلیا همسر اول او و مادر ناصرالدین شاه و سفرای روس و انگلیس از وخامت حال شاه باخبر شده بودند. طبیب مخصوص شاه، دکتر بل مراتب را به طور رسمی به اطلاع وزیرمختار انگلیس رسانده بود. مهدعلیا مادر ناصرالدین شاه بلافاصله دست به دامان وزرای مختار روس و انگلیس شد تا برای آوردن ولیعهد از تبریز اقدام کنند. او در تهران گوش به زنگ ماند تا در صورت خبر

فوت شوهر، کلیه مدعیان سلطنت را به کمک یاران خود نابود سازد. البته در این مورد قول مساعد سفرای روس و انگلیس را به دست آورده بود. دالگورکی وزیرمختار روس پس از مشورت با کلنل فرانت، کاردار سفارت انگلیس مقرر داشت به محض وصول خبر مرگ محمدشاه فوراً یکی از اعضای سفارت را به چاپاری روانه تبریز نمایند و ولیعهد را در اسرع وقت به تهران برسانند و بدین ترتیب خیالات سوء جمعی از درباریان و امرا را که هر یک به نفع خود فعالیت می کردند و نقشه هایی در سر می پروراندند، بگیرند. اما در عین حال هر یک از سفرا جداگانه خیال سبقت گرفتن از یکدیگر را داشتند و می خواستند در تقرب و همراهی ولیعهد، پنهانی و قبل از فوت محمدشاه، قاصدی روانه تبریز کنند. از این رو کلنل فرانت پس از اطلاع از وخامت حال شاه، قاصدی از جانب خود به تبریز فرستاد. دالگورکی هم سفیری روانه تبریز کرد.

یازدهم شوال ۱۲۶۴ خبر مرگ محمدشاه، پس از پنج روز، در تبریز به ولیعهد هفده ساله رسید. ناصرالدین میرزا فوراً به وزیر خود میرزافضل الله نصیرالملک دستور داد مبلغی پول برای پرداختن قرضهای هجده هزار تومانی اش و مخارج سفر تهران تهیه نماید و مقدمات سفر را آماده سازد. اما نصیرالملک نتوانست پول را تهیه کند و رسماً معذرت خواست.

ولیعهد به میرزاتقی خان فراهانی، وزیرنظام متوسل شد، که شغل امارت نظام را بعد از مرگ امیرنظام، محمدخان زنگنه به عهده داشت، که او نیز این مسئولیت را پذیرفت.

امیرنظام از ناصرالدین میرزا خواست دستخطی تحت عنوان «سند تقی سند من است.» بدو بدهد. تا او با این دستخط هر قدر تنخواه لازم باشد، فراهم آورد. ناصرالدین میرزا چنین کرد و امیر مقداری پول از بازرگانان تبریز وام گفت. وی با مراجعه به یکی از تجار تبریز (حاج شیخ کاظم پدر شیخ محسن خان مشیرالدوله) مبلغ سی هزار تومان قرض کرد و با پشتکار فراوان، وسایل حرکت ولیعهد و سپاهیانش را به تهران فراهم نمود. ناصرالدین میرزا در ۱۴ شوال ۱۲۶۴/۱۸۴۸ش در تبریز تاجگذاری کرد و روز بعد همراه وزیرنظام و سپاهیانش راهی تهران گردید. امیر قبل از حرکت برای اینکه مشکلی در آذربایجان پیش نیاید، ابتدا در دستگاه حکومت تغییراتی داد و افراد مطمئن و معتمد را به کار گمارد و همچنین مانع از همراهی بعضی از نزدیکان ولیعهد در سفر به تهران شد و به آنان گفت: «حقوق شما اضافه می شود ولی حق آمدن به تهران را ندارید تا موقع اقتضا کند. فعلاً در تبریز بمانید.»

همچنین به شاه گفت که اینها در کودکی شما را دیده اند و حالا احترام مقام سلطنت را درست نگه نمی دارند. بهتر است در تبریز بمانند و فقط شش نفر از آنان را اجازه

آمدن داد.

حسن خدمت و تدابیر میرزاتقی باعث شد که در باسمنج، دو فرسنگی تبریز، ناصرالدین شاه منشور لقب و مقام امارت نظام را که سابقاً با محمدخان زنگنه بود به میرزاتقی خان امیرکبیر تفویض کرد و او را از آن تاریخ به بعد به نام امیرنظام ملقب ساخت. کاروان شاه در روز هجدهم ذی قعده سال ۱۲۶۴ به تهران رسید. اوضاع پایتخت در این زمان بسیار آشفته بود. مهدعلیا از ترس مدعیان سلطنت بویژه طرفداران عباس میرزا ملك آرا، دیگر فرزند ذکور محمدشاه که به او و مادرش خدیجه سلطان علاقه ای خاص داشت، به سفارتخانه های انگلیس و روس متوسل شد و پس از کسب حمایت آنها برای ۴۵ روز با قدرت زمام امور را در دست گرفت. او علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه را به پیشکاری خود برگزید و هر روز در تالار بزرگ پشت پرده زنبوری قرار می گرفت و راجع به کارها با آنان گفت وگو و دستورات لازم را صادر می کرد.

وی جمله «مهین مادر ناصرالدین شهم» را بر چهارگوش بزرگی حك کرده بود و فرمانهای خود را با آن مهر می کرد.

در این زمان تهران و ولایات در بی نظمی کامل به سر می برد. حاج میرزاآقاسی، وزیر بی کفایت محمدشاه که در طول مدت صدارتش عده بی شماری از رجال و درباریان را از خود رنجانده بود و در حفظ مقام، جز شخص محمدشاه پشت و پناهی نداشت در روزهای آخر حکومت شاه از ترس در قلعه عباس آباد مستقر شده بود و می خواست از عباس میرزا ملك آرا به عنوان جانشین پادشاه حمایت کند. او حتی چند مراسله به رضاقلی خان هدایت، لله باشی عباس میرزا نوشت و از او خواست تا عباس م میرزا ملك آرا را به قلعه عباس آباد بیاورد تا از طریق نایب السلطنه کردن او و همچنان زمامدار باشد. اما رضاقلی خان از ترس مهدعلیا و مخالفتهای سرسختانه رجال درباری از این اقدام حذر کرد.

در این زمان عده ای از امرا و متنفذین دولت همچون میرزایوسف مستوفی الممالك و میرزامحمدخان کشیکچی باشی و عباس قلی خان والی و محمدحسن خان سردار ایروانی شبانه به سفارت انگلیس رفتند و متعهد شدند تا ورود ولیعهد، زمام امور دولتی را در دست بگیرند و پس از ورود ولیعهد خدمت گزار صمیمی او باشند اما حاضر نیستند زیر بار امر حاج میرزا آقاسی بروند و حتی حاضر به جنگ و مقابله با او هستند. کاردار سفارت انگلیس آنان را به جلب نظر سفیر روس فرستاد. آنان نیز در دیدار با دالگورکی بر وفاداری به ناصرالدین شاه تعهد کردند و تأکید کردند که حاجی میرزاآقاسی باید به کلی از کارها کناره بگیرد و نظامیانی را که گرد خود جمع نموده متفرق سازد. دالگورکی و فرنت پس از گرفتن این تعهد قول دادند که حاجی را وادارند که در قلعه

عباس آباد آسوده بنشیند و از تحریک و تشبث دست بردارد.

وقتی این خبر به گوش مهدعلیا رسید بلافاصله به علی قلی میرزا اعتضادالسلطنه، عمّ محمدشاه و پیشکار خود دستور داد که دستخطی دایر بر عزل حاج میرزا آقاسی صادر و به کلیه بلاد ارسال نماید.

آغاسی پس از صدارت میرزاتقی خان به عتبات رفت و همانجا در ۱۲ رمضان ۱۲۶۵ درگذشت.

پس از خلع حاج میرزاآقاسی مدعیان از گوشه و کنار سربرآوردند. از جمله این افراد میرزاآقاخان نوری بود که به حمایت سفارت انگلیس به تهران آمد. وی دو سال قبل از فوت محمدشاه از دربار مطرود و پس از خوردن چوب مفصل و مصادره دوازده هزار تومان و عزل از وزارت کشور به کاشان تبعید شده بود. سفارت انگلیس درصدد برآمد که پیش از ورود شاه به پایتخت با کمک مهدعلیا زمینه های صدارت او را پی ریزی نماید. در این زمینه فرانت به پالمرستون می نویسد: «... در ملاقات خصوصی با مهدعلیا او به من اطمینان داد که پیوسته به شاه تلقین خواهد نمود که به اندرز و راهنمایی انگلستان گوش بدهد.»

خبر بازگشت میرزاآقاخان نوری به پایتخت در بین راه به امیر رسید. او نیز برای اینکه دخالت بی جای نماینده انگلیس را محکوم نماید، فرمانی از شاه خطاب به نوری گرفت که فوراً به تبعیدگاه خود، کاشان، مراجعت کند. میرزاآقاخان باز به سفیر انگلیس و مهدعلیا متوسل شد و در سفارتخانه انگلیس متحصن گردید. سفیر انگلیس رسماً از او دفاع کرد و به امیر اطلاع داد که میرزاآقاخان از تبعه دولت انگلیس و تحت حمایت سفارت آن کشور می باشد و کشور بریتانیا نمی گذارد او را تبعید کنند. سپهر در ناسخ التواریخ می نویسد:

ابتدا میرزاآقاخان خواست فرمان شاه را اطاعت کند و گفت به کاشان برمی گردم ولی صاحبان مناصب سفارتخانه انگلیس به میان ارگ سلطنتی درآمدند و در خدمت مهدعلیا و [ناخوانا] معروض داشتند. سالها است دولت انگلیس و ایران با هم از در مودت و موالاتند و سود یکدیگر را نمی گذارند، ما از قبل دولت خود ابلاغ این خبر می کنیم که هرگز رضا نخواهیم داد کسی مانند وزیر کشور از این در دور باشد.

امیر با مشاهده پشتیبانی مهدعلیا و سفارت انگلیس از میرزاآقاخان نوری، مصلحت ندانست بیش از این با این مسئله مخالفت کند و او را واسطه خود و سفارت انگلیس قرار داد. سرانجام موکب ناصرالدین شاه روز پنجشنبه ۲۰ ذی قعده ۱۲۶۴ به قریه یافت آباد در غرب تهران رسید و عده زیادی از درباریان که منتظر صدارت بودند از جمله صدرالملک که مدتی در منزل حاج میرزاآقاسی منزل گرفته بود، مأیوس شد. چرا

که شاه در همان شبی که بر تخت سلطنت جلوس کرد فرمان صدارت اعظمی با لقب پرطمطراق اتابک اعظم را به نام میرزاتقی خان بدین شرح صادر نمود:

امیرنظام

ما تمام امور ایران را به دست شما سپردیم و شما را مسئول هر خوب و بدی که اتفاق افتد می دانیم. همین امروز شما را شخص اول ایران کردیم و به عدالت و حسن رفتار شما با مردم کمال اعتماد و وثوق داریم و به جز شما به هیچ شخص دیگری چنین اعتقادی نداریم و به همین جهت این دستخط را نوشتیم.

مخالفان داخلی

کاخ آرزوهای مهدعلیا و پاره ای از رجال درباری با انتصاب امیرکبیر به صدارت در هم شکست. مهدعلیا که در دل خیال شراکت در سلطنت را داشت، مأیوس شد چرا که امیر را مردی آهنین یافته بود و در تفکر و قدرت کمتر از مردان مقتدر پیشین نبود. مهدعلیا از همان لحظه اول از نفوذ امیر بر پسرش آگاهی یافت و دانست که ناصرالدین شاه جوان تصمیمات او را بر تصمیمات خود برتری خواهد داد. مهدعلیا که پس از سالها انتظار برای پادشاهی پسرش آرزوهایش را برباد رفته می دید، کمر به حذف امیر بست. بویژه که امیر در اولین اقدام خود مقرری مهدعلیا و شاهزادگان را کم یا قطع کرد و این امر برای کسانی که به بذل و بخشش و ریخت و پاش فراوان عادت کرده بودند، بسیار گران می آمد.

از این رو، مهدعلیا مخالفان را به دور خود جمع کرد و به مبارزه رودررو با او پرداخت. امیر در آغاز با مهدعلیا مدارا کرد و تقریباً هر چه او می خواست اگر به مصالح مملکتی خدشه ای وارد نمی ساخت، مهیا می نمود.

علاقه قلبی شاه به امیر یکی از دلایل عمده حسادت مهدعلیا به حساب می آمد. این ارادت و محبت خالصانه ناصرالدین شاه جوان به امیر و بی توجهی به مادر که در طول حکومت محمدشاه از شوهر محبتی ندیده بود، مهدعلیا را به خشم می آورد و او را به مبارزه وامی داشت، چه شاه جوان هنوز در چشم مادر خام و بی تجربه می آمد و بی اعتنایی او سخت گران بود. محفل درباریهای ناراضی و شاهزادگان و امرای دولت پیشین که به دور مهدعلیا گرد آمده بودند به شایعاتی دامن می زد که این شایعات خشم شاه جوان را برمی انگیخت اما امیرکبیر دوراندیش که می دانست خطرات گوناگونی دولت نوپای ناصری را تهدید می کند به ترفندی دست می زد تا روابط شاه و مادرش را بهبود ببخشد. او در نامه ای به شاه می نویسد:

دیروز والده سرکار را زیاد دلگیر دیدم. خودم فردا خاکپای مبارک عرض می کنم اگر

جسارت نباشد عرض می کند که زودتر زیاد مهربانی و دلجویی قلبی بفرمائید. امیدوار است که عرایض این غلام که از راه بی غرضی است، خاکپای همایون مقبول باشد.

در نامه ای دیگر سعی به حل اختلاف پسر و مادر دارد و به شاه می نویسد:

گمان ندارم نواب به شکست حکم همایون در این شش ماهه اول سلطنت راضی شود. زیرا که دنیا را معلوم است برای وجود مبارك شما و استقامت احکام شما می خواهد... به هر صورت امر با خود سرکار همایون است.

این دو نامه در بیان نامه های خصوصی امیر به ناصرالدین شاه بیانگر تلاش امیر در جلوگیری از نفاق و دوگانگی در دستگاه حکومت است. زیرا که در دوران سلطنت ناصرالدین شاه، دولت با مشکلات و شورشهای گوناگونی روبه رو بود و امیر که به ناصرالدین شاه به مثابه فرزندی علاقه داشت نمی خواست پایه های سلطنت شاه جوان به هر دلیلی سست گردد. بنابراین اختلاف بین مادر و فرزند را جایز نمی دانست و شاه را به دلجویی از مادر تشویق می کرد. اما دشمنان این بی میلی و بی علاقگی را ناشی از وجود امیر جلوه می دادند و مادر را بیشتر تحریک می کردند. مقارن با همین زمان، ناصرالدین شاه برخلاف میل مادر خواستار ازدواج یگانه خواهرتنی خود عزت الدوله با امیرکبیر شد. امری که شرایط را بر مهدعلیا تنگ تر می ساخت. او امیر را لایق ازدواج با شاهزاده خانم نمی دانست و از همه بدتر می ترسید که امیر با این ازدواج بر نفوذ و قدرت خود در دربار بیفزاید و در زمان مقتضی خاندان سلطنت را نابود کند و زمام قدرت را در دست گیرد. طعنه های رجال و شاهزادگان بر شدت این حسادتها می افزود.

چنانچه از نامه های امیر برمی آید خود او نیز خواهان این ازدواج نبود و از طعن مخالفان و توطئه های آنان باخبر بود. او در نامه ای به ناصرالدین شاه می نویسد:

فدوی از اول برخورد قبله عالم... معلوم است که نمی خواستم در این شهر صاحب خانه و عیال شوم. بعد به حکم همایون و برای پیشرفت خدمت شاه این عمل را اقدام کردم.

در تمامی این مراحل امیر سعی داشت با مدارا و ملایمت با مهدعلیا برخورد کند و از این طریق از متشکل شدن قدرت بدخواهانش در زیر لوای مادر شاه جلوگیری نماید.

مهدعلیا در نهایت با تصور اینکه دخترش در نابودی دشمنش او را یاری خواهد کرد، با این پیوند موافقت کرد و در نامه ای به ناصرالدین شاه نوشت:

قربانت گردم

ملك زاده کنیزی است از شما، اختیار او با من نیست، با قبله عالم است. همان طور که شما مصلحت دیده اید من حرفی ندارم. صلاح من همه آن است کان تراست. صلاح البته بهتر و لایق تر از جناب امیرنظام کسی نیست. ان شاءالله زیر سایه پادشاه

مبارك است.

ناصرالدین شاه هم در نامه ای به امیر نوشت:

خدمت امیرنظام

چنانچه نواب نوشته است، ما هم اذن دادیم که شما در تدارک این امر باشید. ان شاءالله مبارک است. به زودی باید انجام بگیرد. فی شهر ربیع الاول سنه ۱۲۶۵.

به هر حال عزت الدوله در ۲۲ ربیع الاول ۱۲۶۵ به عقد امیرکبیر درآمد. مهدعلیا می خواست از طریق دختر به امیر نزدیک شود و بر اعمال او نظاره کند. اما شخصیت امیر قوی تر از آن بود که دختری سیزده ساله بر او تسلط یابد. از بد حادثه اندکی پس از ازدواج، ملک زاده خانم جوان مانند برادرش شیفته و دلبسته امیر شد و از اندرونی و مادرش دل برید. ملک زاده خانم بعدها با وجود فشارهای شدید مادر و برادرش هرگز امیر را ترک نکرد و در بدترین شرایط در کنار امیر ماند.

نامه های شیل، کاردار سفارت انگلیس در تهران درباره امیرکبیر بر تحکیم قدرت او در دربار اذعان دارد به طوری که چهار ماه پس از سلطنت شاه و صدارت امیر می نویسد:

امیرنظام مورد نهایت اعتماد شاه است، رأی و میل او تنها راهنمای سلطنت در انجام کارها و اصلاحات مملکت می باشد... شاه نسبت به هوش و کاردانی امیرنظام همان اعتقادی را دارد که محمدشاه نسبت به حاجی میرزاآقاسی. امیر کاری را انجام نمی دهد مگر اینکه قبلاً با شاه مشورت نماید. این معنی حتی در امور بسیار جزئی صادق است. در هر مطلبی اگر فرصت توضیح زبانی نداشته باشد، یادداشت مفصلی به شاه می فرستد و نظر خود را می دهد. شاه نیز معمولاً تصمیم خود را به خط خودش می نگارد.

یک سال و نیم بعد شیل نوشت:

قدرت امیرنظام همچنان برجاست، از اعتماد شاه نسبت به او هیچ کاسته نشده، اما امیرنظام خردمندانه از تسلط مطلق خود بر شاه کم کرده است... شاه آن قدر کوشاست که گزارشهای روزانه کشور را می خواند، گرچه به ندرت ممکن است بدون مشورت و تصویب امیرنظام دستوری صادر نماید. زندگی خصوصی شاه از قاعده درست بیرون نیست. رفتارش ساده و بی پیرایه است و حتی شاید بیش از اندازه برای ایران ساده باشد...

اعتماد بیش از حد شاه به امیر در نهایت باعث شد که مادر شاه بر آن شود که اعتماد شاه را به امیرنظام متزلزل کند. پس کمر به تباه کردن اقدامات دولت بست.

رفتار مهدعلیا پسرش را نیز می آزرد به طوری که شاه دستور داد آمد و شد شاهزادگان و رجال به دربار مهدعلیا محدود شود و رسماً اعلام کرد که هیچ کدام از شاهزادگان یا کسان دیگر بدون اجازه نامه کتبی اذن دیدار مادرش را ندارند.

او به شاه در نامه ای نوشت:

چون شاهزادگان و دیگر کسان از زمین و آسمان دستشان بریده شده بود، به جهت اینکه خفیف نشوند یا در دل خودشان را و عرضشان را بکنند، ناچار رو به من می آوردند ... اگر پشت سر شاهزاده ها هم بزنند، بی قاعده و بی اذن نخواهند آمد.

اما باز محفل مهدعلیا محفل دسیسه کاری و توطئه سازی علیه امیر بود. و البته این محفل با ارتباط نزدیک با میرزاآقاخان نوری و مادام حاجی عباس گلساز تحت نظارت و نفوذ مستقیم انگلیسیها قرار داشت.

در اولین اقدام علیه امیر، افواج مسلح ماکویی و آذربایجانی به بهانه اینکه برادر امیرکبیر وزیرنظام در آذربایجان با سربازان بدرفتاری می کند، خواستار عزل او شدند و به خانه امیر حمله کردند و دو تن از محافظان او را کشتند.

امیر به صلاحدید عزت الدوله و پاره ای از نزدیکانش به خانه میرزاآقاخان نوری پناهنده شد. گواینکه می دانست این شورش با سفارت انگلیس و دسیسه های عمال آنان بی ارتباط نیست و چون میرزاآقاخان نوری از عمال رسمی سفارت انگلیس به حساب می آمد، سربازان شورشی به خانه او حمله نمی کردند.

با یاری مردم شورش سربازان آذری خاموش شد و مردم امیر را از خانه میرزاآقاخان نوری با تجلیل و احترام به ارگ سلطنتی بردند. وزیرمختار انگلیس کلنل شیل در این باره می نویسد:

در راه امیر به مقر سلطنتی، تمام مردم شهر به دنبال او روان بودند، گوسفندها قربانی کردند و استقبال شاهانه ای از او نمودند. در این مملکت هیچ وقت چنین تظاهراتی به نفع وزیری دیده نشد.

پس از شکست نقشه مهدعلیا و یارانش، محفل او بار دیگر محل تجمع مخالفان امیر شد و شاه که با اصرار عده ای از یاران و نزدیکان مادرش مبنی بر عزل امیر پی به توطئه برده بود، بیشتر از قبل به مادرش بدبین شد. او در جواب عده ای مبنی بر عزل امیر استقامت کرده و گفت: «اگر ما بخواهیم به این گونه چیزها ترتیب اثر بدهیم، از این به بعد باید تسلیم سربازان باشیم و هر چه را که بخواهند به این ترتیب از ما خواهند گرفت.»

نامه های بعدی مهدعلیا به پسرش و اظهار عجز بیش از اندازه او گواه این مسئله است:

قربانت گردم

شما باید چند وقت دیگر مرا بشناسید؟ من چه کار دارم به این حرفها؟ چه وقت دخل و تصرف به کار شما و دولت کرده ام؟ با وجودی که من از همه کس با احتیاط تر راه می روم، شما از همه کس مرا نامحرم تر می دانید. از قصر که آمدم بعضی حرفها شنیدم،

گفتم گاه هست که خدمت شما عرض نکرده باشند، خواستم به شما حالی کنم. والا به من چه پادشاهید و مختارید. خدا شاهد است نه با وزیرتان آشنایی دارم، نه نوکرهاتان مرا می شناسند. نه من آنها را. خداوند عالم شما را به سلامت بدارد. پیشه من مثل مادر اسدالله دعاگویی است. به حق خدا این حرفها را که خدمت شما گفتم از مردم شنیدم، همه کس می گفتند. اگر می دانستم باید نگفت، نمی گفتم. من هرگز از حرف زدن خدمت شما بی احتیاط نیستم.

نامه دیگر مهدعلیا به شاه نشانگر این است که شاه محمدولی میرزا، پسر فتحعلی شاه را مأمور کرده بود تا در اندرونی بنشیند و به هیچ کس اذن ملاقات با مهدعلیا را ندهد و شاهزادگان و رجال تنها در روزهای عید اجازه ملاقات با او را داشته باشند. مهدعلیا در این نامه می نویسد:

قربانت گردم

قرار شاهزاده همان است. روزی که از سفر آمدم، دادم. البته نکول نخواهم کرد. حالا اگر پشت گردن شاهزاده ها هم بزنند بی قاعده و بی اذن نخواهند آمد. آن، روز راه دیگر داشت. از خدمت شما محروم بودند. میرزاتقی هم که این طایفه را و شاهزاده های بیچاره را از سگ کمتر کرده بود، از زمین و آسمان دستشان بریده شده بود. به جهت اینکه خفیف نشوند یا درد دل یا عرضشان را [بکنند] ناچار رو به من می آوردند. حال بحمدالله این التفات که پادشاه درحق ایران فرمودند، همه کارشان را فهمیدند، عرضشان را به پادشاه می کنند. به من دیگر چه کار دارند؟ والله من هم بحمدالله آسوده شدم. به علیقلی میرزا هم گفتم: کاغذی در این باب به شاهزاده ولی میرزا نوشت که به شاهزاده ها کلاً اعلام بکند که روزهای عید به دیدن من بیایند و در وقتهای دیگر مرخص نیستند. کاغذ را هم دادم به نظر شما برسد بفرستم پیش محمدولی میرزا.

وقتی مهدعلیا از نامه نگاری با شاه ناامید شد، واسطه تراشید تا در نزد شاه وساطت کند و کدورت را از بین ببرند. و چه کسی بهتر از میرزاآقاخان نوری.

در نامه میرزاآقاخان نوری به شاه از زبان مهدعلیا آمده است:

پریروز خدمت نواب رسیدم. اول دلتنگی بسیاری کرد که هرگز به جز رضای شاه چیزی نخواستم. بعد گله زیادی از اینکه زن معیرالممالک به خانه فخرالدوله و هرجا رفت خودش رفت. تملق کرد و زنش را راضی کرده بود. حالا- که به خانه من می آید، پدرسوخته هر جا نشسته گفته است، شاه فرمود: زنی که به خانه مادر من رفت به کار تو نمی خورد، طلاق بده. و آن بی حیا طلاق نامه را نوشته، دختر فتحعلی شاه را طلاق داده، آن هم در خانه من... قربان، دستخط مبارکی به سرکار مهدعلیا نواب [مرقوم] قدری مهربانی بفرمائید. اگرچه دلتنگی ایشان رفع شد، لیکن از شاهنشاه زیاده از حد

متوقع است.

مهدعلیا در نامه ای دیگر که به شیرخان عین الملک برادرزاده خود و رئیس ایل قاجار (پسردایی ناصرالدین شاه) نوشت نکته های معنی داری از این کدورت و اختلاف را بیان می کند:

عین الملک جان

کاغذت رسید، نوشته بودی پیغامهای تو را خدمت قبله عالم رسانیدم، زیاد از تو راضی شدند و باور کردند. خدا سایه مبارکشان را کم نکند اگر انصاف داشتند و حق مرا می دانستند، و من را به خودشان مادر می دانستند که تا حال دانسته بودند که من برای ایشان چطور مادر باغیرتی بودم که به یک روز دلتنگی ایشان راضی نبود و راضی بودم پسرم یک نقض برای دولتشان اتفاق نیفتد، هرگز ضرور نبود که تو یا دیگری پیغام مرا خدمت شاه ببری. چرا کاری بکنند که میان من و شاه کار به واسطه و پیغام برسد، واسطه همه کس باید من بودم و پیغام همه را باید من می بردم. کاری کردند به حرف ارباب غرض، با زور مادر خودشان را مقصر ساختند که خودشان را در دولتها و در روی زمین به هیچ و پوچ رسوا کردند. اینکه کار دنیاشان شد. گمان داشتم از اول دنیا تا حال هیچ مادری مثل من فرزندش را دوست نداشت و زحمت نکشید. حالا کار به جایی رسید که من شاه را نخواستم، مردم دیگر خواستند و آن قدر را نمی دانند که خواستن مردم از چه راهست و خواستن من از چه راه. اگر شاه را هیچ نخواهم از حاجی علیخان که قطعاً زیادتر می خواهم. اقلاً دلسوزی او را گوش نفرمایند. باری حرف بسیار است میل ندارم بنویسم. اگر خداوند به خودشان انصاف داد، آخر یک روزی به سر حرف من خواهند [آمد]. خداوند حق را از باطل زود جدا خواهد کرد و در ماده صداقت با شاه معلوم است من حق صرفم و حضرات باطل صرف. البته طوری می شود. حالا که بلاتشبیه مثل سیدالشهدا در صحرای کربلا تنها مانده ام. به هر طرف نگاه می کنم نه یاری می بینم و نه پشت و پناهی. در پادشاهی الآن از من بی پناه تر کسی نیست. پناه برده ام به همان سیدالشهدا که هر کس می خواهد پادشاه را از من برنجاند، مرا از اینجا فراری بکند و شاه را رسوا بکند، همان به غضب خود شاه گرفتار شود. دعایی است که در حضرت معصومه از برای میرزاتقی خان کرده ام. با من سر به سر نگذارند. اگر من در درگاه خداوند روسیاهم، ولیکن بسیار کارهای بزرگ برای من کرده است. حالا هم خدا راضی نمی شود که به این شدت مادر و فرزند را از هم جدا بکنند.

باری می خواستم جهانسوزخان را بفرستم بارخانه ناقابلی خدمت شاه بفرستم، بعد از آمدن آنجا دیدم معرکه است. حاجی علیخان بعضی حرفها منتشر کرده است. در شهر

نیاوران که آدم گاهی خنـده اش می آید، گاهی تعجب می کند. به جز علیخان هم حضـرات نیاورانی خیلی حرف می زنند. با وجود این حرفهـا چه اظهـار حیـاتی؟ چه ضـرر که مـا شـاه را بشناسـیم؟ یا خودمان را داخل کنیزهای شاه حساب کنیم؟ عجب هنگـامه ای است. تـا حال حرف زنانه بود و انـدرونی، حال دولتی شـده و بیرونی. برای من نقلی نیست ولیکن به حق خـدا شاه رسوا می شود. تا زود است معالجه این کار را بکنیـد. من مقصـرم چاره مرا بکنـد. دیگران جعل می کننـد، قراری بگذارنـد. از این جعلهـا نشود. الله، بالله از برای دولت خودشان نقض دارد. خوب دشـمن حالا هر چه بخواهـد حالا سرسـبد است، اسـباب به دسـتش افتـاده است، می گویـد شاه چرا باور می کنـد. دور از جان شاه، خداونـد اول مرا قربان شاه بکنـد، بعـد همه را. حاجی میرزاآقا هم به شاه مرحوم می گفت مادرت ترا نمی خواهد، آخر مادر سوختنی شد. حاجی از نصفه راه فرار کرد. الهی خدا به این زودی ها مرا مرگ بدهـد. قربان سـر شاه بکند که دیگر من از این حرفها را نمی توانم بشـنوم. کار زیاد بی مزه شده است. اگر خود شاه معالجه نکننـد، مردم کار پیـدا کرده انـد. بـدهنگامه ای خواهـد شـد. اگر تنها بیرون کردن من باشـد رسوایی من باشـد، برای شاه بـدنامی نداشـته باشـد. باز والله حرفی ندارم. حاجی علیخان زیاد چرند گفته است از قول خودش. از بزرگ تر ها، حالا که نمی توان نوشت. خیلی قباحت دارد. باباجان، شما ما را خسته کردید. یکباره بکشید، تمام بشویم.

مهـدعلیا هیـچ گاه در زندگی تا این اندازه خوار نشده بود. پس دست به کار شد، بنابه نوشـته محمدتقی خان احتساب الملک (نوه حـاج علی خـان اعتمادالسـلطنه) محفـل مشاوره و مبارزه را به بیرون از دربار کشانـد و در بی بی زبیـده، سـر راه حضـرت عبـدالعظیم پیرمردی حـاجی علی نـام، امـام زاده ای برپـا کرده بود و به قرار معروف در جـای گور دخترش دو سه اتـاق پاکیزه سـاخته بود. مهـدعلیا هر هفته به عنوان زیـارت به آنجـا می رفت و ملاقاتهـای او همانجا انجام می گرفت. کار حاجی علی بالا گرفت. اشـخاص چه واسـطه ها برای آشـنایی با حاجی برمی انگیختنـد و چه پولها خرج می کردند که شـرف ملاقات خانم را درک کنند.

مهدعلیا تمام همِّ خود را جزم کرد و هدفش را آشکارا نابودی امیر قرار داد. او کوشید در ذهن شاه میرزاتقی خان را به خیانت و تصـاحب تـاج و تخت متهم گردانـد. او در بین بزرگـان قاجـار و زنـان دربـار این انـدیشه را گسـترش داد و خود را در بسـتر انـداخت و با بیان خوابی وَهْم گونه ناصـرالدین شاه را که تا حـدی خرافاتی بود به امیر بدگمان ساخت. در این میان توهینها و اهانتهای امیر نیز وضع را آشفته تر کرد و مهدعلیا توجه و محبت امیر را به عباس میرزا ملک آرا برادر ناتنی ناصرالدین شاه که بدو پناه آورده بود وسیله قرار داد و امیر را متهم نمود که با آماده سازی عباس میرزا ملک آرا

قصد برکناری شاه از مسند پادشاهی و به سلطنت رساندن او را دارد تا خود در مقام نایب السلطنه بتواند بی چون و چرا بر کشور حکم براند. در این میان دستور امیرکبیر بدون کسب اجازه از شاه مبنی بر مشق نظام دیدن عباس میرزا بر سوءظن ناصرالدین شاه افزود. او روزی با عصبانیت گفت: «فرزندم، امیر قصد دارد که با در اختیار داشتن عباس میرزا هرگاه بخواهد به بهانه عدم لیاقت و کاردانی شما تاج و تخت را در دست گیرد و با توجه به صغر سن عباس میرزا خود حکومت کند.» مجموع این شایعات کم کم تخم بدبینی را در دل شاه کاشت.

حادثه سفر اصفهان، آخرین قطره ای بود که این جام را لبریز ساخت. در غره رجب ۱۲۶۷ ناصرالدین شاه در معیت امیرکبیر از راه سلطان آباد عراق و بروجرد به قصد اصفهان به راه افتاد. امیر به عباس میرزا و مادرش نیز امر نمود تا در رکاب شاه باشند. با اینکه عباس میرزا و مادرش عذر آوردند امیر ماندن آنها را در تهران صلاح ندید و حرکت آنان را جداً خواست. مهدعلیا از این امر به شدت ناراحت شد و اظهار نارضایتی نمود. او از شاه مصرانه خواست تا از این اقدام امیرکبیر جلوگیری کند، اما امیر، شاه جوان را قانع ساخت.

در این سفر امیرکبیر و حاج آقاخان نوری و سفرای روس و انگلیس همراه شاه بودند. هنگامی که هیأت به اصفهان رسید مردم به امیر بیشتر توجه نشان دادند و امیر نیز از فرط توجه مردم و استقبال در جلو صف قرار گرفت. این عمل باعث شد تا بدخواهان راه سعایت را نزد شاه بیابند و به شاه بگویند که در هنگام استقبال هر کس از تماشاچیان از دیگری می پرسید که این جوان کیست که عقب تر از امیر حرکت می کند. می گفتند: او برادرزن امیر است؟

در مراجعت از اصفهان، امیرکبیر دستور اخراج یکی از پیش خدمتهای مخصوص و محرم اسرار شاه را به نام «میرزامحمدعلی خان» صادر کرد. شاه از این اقدام خودسرانه امیر ناراحت شد ولی در طی مسافرت به این اقدام اعتراضی نکرد. هنگامی که موکب شاهی به قم رسید، شاه به عباس میرزا ملك آرا امر کرد که به جهت حکومت در این شهر بماند. عباس میرزا ملك آرا در آن هنگام بیش از ده، یازده سال نداشت و قم محل تبعید شاهزادگان بود. مهدعلیا از این پیشنهاد استقبال کرد اما امیر حکم پادشاه را دایر بر توقف عباس میرزا در قم کان لم یکن شمرد. او به عباس میرزا و مادرش دستور داد که بار و بنه خود را زودتر جمع کنند و روانه تهران شوند.

این اقدامات بی پروایانه امیر شرایط را برای بدبینی شاه و عزل او مهیا نمود. ناصرالدین شاه نیز که از امیر به شدت رنجیده بود نامه ای سخت درباره سوءظن خود به امیر نگاشت. اما شاه به محض رسیدن به تهران دستور داد که این پسر و مادرش در

حرمسرای شاهی تحت الحفظ باشند و این دستور تا اندکی بعد از قتل امیرکبیر ادامه داشت.

در این امر سعایت بدخواهان و بدگویان بویژه میرزاآقاخان نوری مؤثر بود به طوری که او علاوه بر ملاقاتهای متعدد با مهدعلیا و همکاری با مخالفان داخلی، با سفارت انگلیس هم تماس مداوم داشت و خود نیز گاه به دیدار شاه می رفت و در ملاقاتهای پراکنده به شاه می گفت که هدف امیرکبیر از اینکه دست شاه را به خون مادرش آلوده کند این است که بعد بگوید پادشاهی که دستش به خون مادر آلوده است لیاقت سلطنت ندارد. پس باید خلع شود و برادرش به سلطنت برداشته شود و خود به عنوان نایب السلطنه حکمران واقعی کشور گردد. امیرکبیر به توطئه های مهدعلیا و میرزاآقاخان نوری که در واقع همان سفارت انگلیس بود آگاهی داشت و حتی در مقطعی دستور توقیف و تبعید میرزاآقاخان را صادر نمود؛ اما سفارت انگلیس وارد معرکه شد و کلنل شیل وزیرمختار انگلیس در یک ملاقات خصوصی از امیر جداً خواست که از اعدام نوری صرف نظر کند. سفارت در پایان مذاکرات از امیر سند کتبی می گیرد که به جان میرزاآقاخان نوری خطری وارد نشود و امیرکبیر در حالی که تعهدنامه کتبی را امضا می کرد گفت:

پس شما به این ترتیب می خواهید سند قتل مرا بگیرید.

مخالفان خارجی

تصادم عملکرد حکومتی امیرکبیر با سیاستهای استعماری روس و انگلیس طبیعی بود. بنابراین از همان آغاز اختلافاتی با دو سفارت انگلیس و روس پیدا کرد. زمینه های اختلاف سفارت انگلیس با امیرکبیر را در چندین مورد می توان دسته بندی کرد. فنه سالار= الهیارخان آصف الدوله، از آغاز سلطنت محمدشاه به حکمرانی خراسان منصوب شده بود. در اوایل ۱۲۶۲ق به بهانه پیری و خستگی از اداره امور آن ناحیه امتناع ورزید و فقط تولیت آستان قدس را عهده دار شد. فرزند دیگر آصف الدوله به نام محمدقلی خان در دربار محمدشاه منصب حاجبی داشت. وی ایشیک آقاسی دربار بود و از رجال متنفذ عصر خود به حساب می آمد! در مکاتبه با پدرخود از بی تدبیری و بی کفایتی حاج میرزاآقاسی سخن گفت و یادآور شد که امکان بروز فتنه در کشور و تزلزل سلطنت محمدشاه می رود. پس پدرش دست به کار شد و فرزندش سالار را وادار ساخت به بهانه ای در خراسان قیام کند. محمدشاه به محض بروز فتنه، آصف الدوله را به عتبات عالیات تبعید کرد و برادر سالار را که در دربار به عنوان بیگلربیگی حضور داشت به آن منطقه فرستاد ولیکن او با کمک برادرش خراسان را

تصرف کرد. شاه نیز حمزه میرزا عموی خود را برای دفع فتنه فرستاد اما در جنگ و گریزها خبر مرگ محمدشاه رسید و فتنه سالار معوق ماند.

پس از صدارت امیرکبیر، انگلستان به دلیل اهمیت هند و دفاع از مرزهای آن درصدد برآمد تا بین سالار و دربار ایران میانجی گری کند. اما امیرکبیر که دست سیاست انگلیس را در این فتنه عیان می دید و از حمایت آنها از سالار باخبر بود، از این پیشنهاد استقبال نکرد و به نمایندگان روس و انگلیس گفت:

اگر آشنا کردن مردم مشهد به وظیفه خود مستلزم کشته شدن بیست هزار نفر باشد، من آن را ترجیح می دهم بر اینکه آشوب را با کمک خارجیها خاموش کنم.

واتسن کاردار سفارت انگلیس در تهران در این باره می نویسد:

... امیر معتقد بود که دخالت بیگانگان در امور ایران به حدی توسعه یافته که با حیثیت دولت ایران منافات داشته و بنابراین نمی تواند از دخالت اجنبی برای ایجاد آرامش در خراسان استفاده کند و گفته اند حتی اظهار داشت که برای ایرانی بهتر است با فدا شدن بیست هزار تن از اهالی مشهد به وظایف خود بازگرداند تا آنکه آن شهر از طریق دخالت اجنبی به دست شاه بیفتد.

سرانجام امیر در روز شنبه هشتم جمادی الاولی ۱۲۶۶ مقارن عید نوروز مشهد را فتح و سالار و پسرش را دستگیر کرد. شیل کوشید تا آنان را در حمایت خود بگیرد اما امیر نپذیرفت. شفاعت و حتی تهدید وزیرمختار به کدورت روابط دو کشور نیز مؤثر واقع نشد و محمدحسن خان سالار و پسر او امیراصلان خان در شب دوشنبه ۱۶ جمادی الآخر همان سال به وسیله حسین پاشاخان سرتیپ مراغه ای به قتل رسیدند و دو تن دیگر از پسران سالار به تهران آورده و محاکمه شدند. یکی از آنها پس از محاکمه اعدام و دیگری بخشوده شد.

کشمکش سیاسی امیر و سفارت انگلیس هنگامی که امیر می خواست بنابر رسم موجود در ایران اموال یاغی گران را ضبط کند و خانه های آصف الدوله را جزء خالصه جات و ملک دیوان بگیرد، شدت گرفت و با وجود آنکه امیر به اعوان و انصار آصف الدوله خانه هایی داد، باز از حدّت آن کاسته نشد.

شیل، سفیرکبیر انگلیس در ایران در ۲۲ جمادی الثانی ۱۲۶۶ به امیر نوشت:

...آن جناب استحضار دارند که دولت علیه انگلیس چقدر مراقبت در امورات جناب آصف الدوله را منظور دارد و چقدر مایل هست که اموال و املاکش از ضبط محفوظ باشد و باعث این مراقبت دولت علیه انگلیس این است که جناب معزی الیه در ایام حکومت همواره اوقات کمال رعایت و حمایت و مراقبت از کسان و مأمورین و سیاحان دولت علیه انگلیس منظور می کرد. خصوص جد و جهد و اهتمامی که درباره

صاحبان انگلیسی که در بخارا مقتول شدند به عمل آورده بود... دوستدار خوب می داند که منظور باطنی آن جناب این است که قواعد نیک مردم ایران را ترقی دهند و قواعد ظلم و تعدی و اجحاف را از میان آنها و حکام برطرف سازند. اما آشکار است که انجام این نیت مطبوع و مرغوب بهتر به عمل می آید که اگر آن جناب خود به نفسه در پایتخت معمول می داشتند تا آنکه سرمشق از برای حکام سایر ولایات گردد...

امیر در مقابل این تقاضاهای مکرر سفارت انگلیس، جواب تند می داد و به خواسته های آنها وقعی نمی نهاد. وزیرمختار انگلیس در مقابل متوسل به تهدید و زور شد؛ اما امیر با دلایل قاطع از خواسته های سفیر انگلیس دوری کرد و در نهایت اموال آصف الدوله مصادره و به دولت رسید.

منع برده فروشی

از سال ۱۸۳۴م دولت انگلیس کلیه برده های خود را آزاد کرد و مسئله جلوگیری از برده فروشی را مطرح ساخت. این امر بهانه ای به دست کشتیهای انگلیسی داد که کلیه دریاها و سواحل خلیج فارس را از این سیاست بی نصیب نگذارند و انگلیسیها همواره درخواست می کردند که دولت ایران اجازه دهد تا کشتیهای انگلیسی کلیه کشتیهایی را که در خلیج فارس و دریای عمان تردد می کنند بازرسی و بازبینی کنند و از ورود برده و غلام به سواحل خلیج فارس جلوگیری نمایند. لیکن محمدشاه که به واسطه جریان جنگ هرات دل خوشی از انگلیسیها نداشت، ابتدا با این پیشنهاد مخالفت کرد ولی بالاخره بر اثر اصرار حاج میرزاآقاسی چهار ماه قبل از مرگ خود (ژانویه ۱۸۴۸م) فرمان جلوگیری از ورود برده از راه دریا را صادر کرد. بدیهی است که هدف انگلیس از این اقدام تنها بسط نفوذ و قدرت خود در خلیج فارس بود. هنگامی که امیرکبیر به صدارت رسید، انگلیسیها باز درخواست تمدید این مجوز را کردند، اما امیرکبیر جواب قانع کننده ای به آنها نداد.

ناصرالدین شاه در ربیع الاول ۱۲۶۵ به فرانت، کاردار سفارت انگلیس نوشت:

... ما محض به این رعایت دوستی دولت بهیه انگلیس و التقات مخصوصی که به عالیجاه قولونل فرانت داریم، آن قراری که شاهنشاه مرحوم در باب سیاه دستخط فرمودند، ممضی داشتیم که تبعیه سیاه را از راه دریا نیاورند. دیگر قرار تازه ای نخواهیم داد. زیرا محل تنبیه و تنبه آنها به عهده خود ماست و به عهده دولت دیگری نخواهد بود.

دولت انگلیس به ترفندهایی دیگر توسل جست و به دولت ایران نوشت که چون جهازات جنگی متعلق به دولت ایران نیست و متعلق به شیوخ بندرات گرمسیر می باشد،

آنان به هیچ وجه حکم دولت ایران را اجرا نمی کنند و دولت ایران نیز به دلیل نداشتن جهازات جنگی قادر نیست این امر را انجام دهد، دولت انگلیس حاضر است تا با جستجوی کشتی ها، هر کشتی که بنده وارد کند نگه دارد.

اما امیر این براهین را نپذیرفت. امیر به صراحت به دولت انگلیس نوشت: «دولت ایران بستن این قرارداد را به صرفه و صلاح خود نمی داند.»

شیل به دیدار شاه رفت اما شاه نیز در جواب گفت: «اجازه تفتیش موجب بر هم خوردن تجارت خلیج فارس و سلب اطمینان بازرگانان خواهد گشت.»

چند عامل باعث مقاومت امیر در این امر می شد. اول اینکه دولت انگلیس نفوذ خود را در خلیج فارس گسترش دهد و شیوخ و سواحل خلیج فارس را به سوی خود جلب نماید و مقام ایران را در خلیج فارس تضعیف کند. دوم اینکه حق تفتیش به یک دولت بیگانه باعث استیلای سیاسی آن دولت در آن سواحل می گردید و همان طور که انگلستان بر شیوخ و سواحل عربستان تسلط یافته بود، می توانست بر این نواحی نیز مسلط شود. سوم اینکه هدف امیر بسط قدرت مرکزی و گسترش حوزه نفوذ آن بود و چهارم اینکه سیاست تعادل امیر در امور خارجه ایجاب نمی کرد که چنین امتیازی به انگلیس بدهد. چون دادن این حق به انگلیس در خلیج فارس موجب می شد که چنین امتیازی را روسها نیز در بحر خزر مطالبه کنند.

شیل در مقابل این اقدام به امیر گفت که دولت انگلیس در همه موارد حسن روابط خود را دریغ خواهد داشت و روابط ایران و انگلیس رو به تیرگی خواهد گذاشت. شیل از این به بعد امیر را خطری عمده در سیاست استعماری انگلیس می یافت و در صف مخالفان امیر قرار گرفت.

فشار شدید مقامات انگلیسی در نهایت به صدور مجوزی برای بازرسی کشتیهای ایرانی از سوی ناوگان انگلیسی گردید، مشروط بر اینکه این کار با نظارت یک مأمور ایرانی در عرشه ناو انگلیسی صورت پذیرد و حق تنبیه فقط با ایرانیان باشد و این قانون فقط شامل کشتیهای تجاری باشد نه کشتیهای دولتی.

از مسائل دیگری که باعث رودررویی امیر و سفارت انگلیس شد قضیه سرپرستی ارامنه تبریز بود.

تحت الحمایگی و سرپرستی ارامنه تبریز

سفارت انگلیس با تحت الحمایه قرار دادن اتباع ایرانی بویژه آنها که جرم و جنایتی مرتکب شده بودند موجبات ایجاد بی نظمی و اغتشاش در ولایات ایران را فراهم می کرد و بدین ترتیب با تأمین دادن به اتباع ایرانی که متهم به جرم و جنایت و یا در

زمره بدهکاران دیوان بودند نه تنها از حقوق دیپلماسی خود سوءاستفاده می کرد، بلکه به انحای گوناگون نیز در امور داخلی ایران مداخله می نمود. بدین صورت حق مصونیت وسیله ای برای اعمال نفوذ سیاسی قرار داده شده بود. به طور مثال هنگامی که یکی از قداره بندان شهر تبریز مرتکب جنایت شده بود و به کنسولخانه تبریز پناه برده بود، استیونس حاضر به استرداد وی به دولت ایران نشد و می گفت هر کس که به کنسولگری پناه آورد در تحت حمایت خواهد بود و نمی شود او را از کنسولگری به محاکمه برد. در نهایت امیرکبیر با این گونه مداخلات که موجب عدم امنیت بود و قدرت دولت مرکزی را کاهش می داد، مقابله کرد و مسئله تحت الحمایگی سفارتخانه ها و کنسولخانه های انگلیس را لغو کرد و رفت و آمد مردم را به سفارتخانه و کنسولخانه های انگلیس را تحت مراقبت قرار داد.

در مورد قضیه سرپرستی ارامنه تبریز که محل تلاقی سیاستهای سفارتخانه های روس و انگلیس و دیگر دول خارجی چون فرانسه بود، امیرکبیر خواهان رسیدگی به دعاوی ارامنه توسط دولت مرکزی و بزرگان تبریز بود. اما سرپرستی ارامنه تبریز از زمان محمدشاه قاجار بر عهده استیونس، کنسول سفارت انگلیس در تبریز سپرده شده بود. امیرکبیر تصمیم گرفت که دست کنسول را از مداخله غیرقانونی در کار مملکت قطع کند. بنابراین ابتدا شفاهاً به شیل ابلاغ کرد که از این پس استیونس اختیاری در کار ارامنه ندارد. به دنبال ابلاغ شفاهی، تصمیم دولت را به طور کتبی در مارس ۱۸۵۰/۱۲۶۶ق به سفیر انگلیس و محمدرضاخان فراهانی، وزیر آذربایجان اعلام کرد. این تصمیم امیرکبیر که حوزه نفوذ و قدرت انگلیس را در تبریز کاهش می داد و از مداخله کنسول انگلیس در امور ارامنه تبریز جلوگیری می کرد، برای شیل، سفیر انگلیس گران تمام شد و در دل کینه امیرکبیر را پروراند.

پایان کار امیر

در نهایت کلیه بدگوییها و بدخواهیهای مخالفان امیرکبیر و دسایس پنهان بیگانگان به بارنشست و ناصرالدین شاه امیر را از صدارت خلع کرد. در ابتدا می خواست حکومت فارس، اصفهان یا قم را به امیر دهد اما امیرنظام که می دانست دوری از تهران به منزله حکم قتل اوست، این امر را نپذیرفت اما در نهایت با وساطت مستقیم وزیرمختار انگلیس قرار شد امیرنظام به حکومت کاشان برود. در این میان اشتباه دالگورکی، سفیرمختار روس که به دسایس سفارت انگلیس و آقامحمدخان نوری در توطئه برکناری و حتی برنامه ریزی قتل امیر آگاه بود و برای حمایت از جان امیر چندین سرباز به در خانه او فرستاده بود خشم شاه را نسبت به امیر افزون تر کرد و این عمل را

توهین بزرگ برای خود دانست. شاه بلافاصله به دولت روسیه اعتراض کرد به طوری که پرنس دالگورکی مجبور شد سربازان خود را از اطراف خانه امیر دور کند. بلافاصله سفارت انگلیس هم به ظاهر اعلام کرد که از هرگونه دخالت در امر میرزاتقی خان امیرنظام احتراز خواهد کرد و مقدرات امیر به دست اطرافیان بدخواه شاه افتاد و در نهایت به تبعید و قتل وی انجامید.

پی نوشت ها:

۱. اقبال آشتیانی، عباس، میرزاتقی خان امیرکبیر، ص ۶۵.

۲. آدمیت، فریدون، امیرکبیر و ایران، ص ۴۳.

۳. میرزاتقی خان امیرکبیر، ص ۸۴؛ امیرکبیر و ایران، ص ۱۹۲.

۴. پاره ای از مورخان مانند عباس اقبال آشتیانی به استناد گفته اعتمادالسلطنه، دشمن امیرکبیر که می خواست امیر را متمایل به سیاست روسیه معرفی کند نقل می کند که امیر این پول را با وساطت قنسول انگلیس از سفراندی تاجر یونانی قرض کرد. اما این سخن بعید به نظر می رسد زیرا که در صورت وجود چنین امکانی نیازی به درایت امیرکبیر نبود و دیگر همراهان ولیعهد نیز می توانستند مخارج سفر شاه را تهیه کنند.

۵. امین الدوله، علی، خاطرات سیاسی امین الدوله، ص ۲۵۵.

۶. امیرکبیر و ایران، ص ۱۹۳.

۷. اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، مرآه البلدان، ج ۲ و ۳، ص ۹۵۸.

۸. معیرالممالک، دوستعلی، رجال عصر ناصری، ص ۲۳۳.

۹. خان ملک ساسانی، سیاستگزاران دوره قاجار، ص ۱۵.

۱۰. میرزاتقی خان امیرکبیر، صص ۸۶۸۵.

۱۱. همان.

۱۲. آدمیت، فریدون، امیرکبیر و ایران، ص ۶۶۶.

۱۳.سپهر، مورخ الدوله، ناسخ التواریخ (سلاطین قاجاریه)، ج ۳، چاپ جدید اسلامیه، ص ۱۸۹.

۱۴. امیرکبیر و ایران، ص ۱۹۶.

۱۵.همان، ص ۱۹۷.

۱۶. امیرکبیر و ایران، ص ۶۶۷.

۱۷. همان، صص ۶۶۷۶۶۶.

۱۸. همان، ص ۶۶۷.

۱۹. همان.

۲۰. آل داود، سیدعلی، اسناد و نامه های امیرکبیر، صص ۲۰۰۱۹۹ (چاپ سازمان اسناد ملی).

۲۱. همان.

۲۲. نوایی، «مهدعلیا جهان خانم»، مجله تاریخ معاصر ایران، کتاب پنجم، زمستان ۱۳۷۲، ش ۵، ص ۲۵.

۲۳. امیرکبیر و ایران، صص ۶۶۴۶۶۳ (برداشته از نامه های فرانت پالمرستون).

۲۴. همان، ص ۶۸۸.

۲۵. همان.

۲۶. مادام حاجی عباس گلساز، زنی اروپایی بود که با حاجی عباس شیرازی به ایران آمد و به واسطه هنر خود در گلسازی به دربار قاجار راه یافت. وی از نزدیکان مهدعلیا بود و مهدعلیا تربیت کودکان خود را به او سپرده

بود. او نفوذ فراوانی بر مهد علیا داشت و از همین طریق بر امور دربار دخالت می نمود.

۲۷. هاشمی رفسنجانی، اکبر، امیرکبیر قهرمان مبارزه با استعمار، ص ۶۳.

۲۸. اسناد وزارت امور خارجه، به نقل از میراث خوار استعمار، ص ۴۶۱.

۲۹. نوایی، عبدالحسین، مهدعلیا به روایت اسناد، ص ۴۰ (نقل ازکتاب سیاستگزاران عصر قاجار، ص ۴۸).

۳۰. همان، ص ۳۸؛ سیاستگزاران عصر قاجار، ص ۴۸.

۳۱. امیرکبیر و ایران، ص ۶۶۹.

۳۲. امیرکبیر و ایران، صص ۶۷۲۶۷۱.

۳۳. سیاستگزاران دوره قاجار، ص ۴۲.

۳۴. متن نامه در کتاب شرح حال عباس میرزا ملک آرا، تصحیح دکتر نوایی، صص ۲۲۲۱ موجود است.

۳۵. همان.

۳۶. میرزاتقی خان امیرکبیر، صص ۳۸۵۳۵۱.

۳۷. واتسن، گرانت، تاریخ قاجاریه، ص ۳۵۵.

۳۸. حبلی، علیرضا، سیاست خارجی امیرکبیر، صص ۱۰۸ ۱۰۷.

۳۹. امیرکبیر و ایران، ص ۲۴۱.

۴۰. از اسناد وزارت امور خارجه انگلیس (نقل از امیرکبیر قهرمان مبارزه با استعمار، ص ۱۶۲).

۴۱. همان.

۴۲. امیرکبیر و ایران، ص ۵۲۱.

۴۳. همان، ص ۵۲۳.

۴۴. سیاست خارجی ایران، صص ۱۶۰۱۵۹.

۴۵. امیرکبیر و ایران، صص ۵۴۷۵۴۰.

۴۶. محمود، محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، ج ۲، ص ۴۷۷.

## بریتانیا و خطوط آهن ایران و خاورمیانه

ص: ۵۲۵

(۱۳۳۷ه ق / ۱۹۱۹-۱۹۱۸م)

دکتر محمدعلی کاظم بیگی

ایران کشوری پهناور با اوضاع اقلیمی و عوارض طبیعی گوناگون است. در چنین قلمروی، توسعه به مفهوم گسترده آن مستلزم تحقق شرایطی است که یکی از مهم ترین آنها وجود راه های مواصلاتی مناسب می باشد. از نخستین گام دولت ایران در عصر ناصری برای احداث خط آهنی سراسری در چارچوب امتیاز اعطایی به بارون ژولیوس دورویتر، تبعه بریتانیا (۱۲۸۹ه ق/۱۸۷۲) تا ساخت آن در دوران رضاشاه پهلوی (۱۳۱۷ش/ ۱۹۳۸) نزدیک به هفت دهه به طول انجامید. مهمتر آن که از دیدگاه برخی از نویسندگان در انتخاب مسیر این خط آهن نیز به جای توجه به منافع ملی، منافع بریتانیا لحاظ شده بود.

نوشته حاضر در سه بخش به مسیرهای مطروحه برای خط آهن ایران و خاورمیانه در دو دهه آغازین قرن بیستم اختصاص دارد تا دستمایه ای برای مطالعه احداث خط آهن ایران در عصر پهلوی فراهم آید:

۱ مسیرهای مطروحه تا ۱۳۳۶ ه ق/۱۹۱۷

۲ ترجمه گزارشی سری از ستاد ارتش بریتانیا در ۱۳۳۷ه ق/ ۱۹۱۸ تحت عنوان «سیاست [احداث] راه آهن در ارتباط با سیاست کلی نظامی [بریتانیا] در خاورمیانه» (با دو سند ضمیمه)

۳ ترجمه «پیش نویس صورت جلسه کنفرانس بین وزارتخانه ای در وزارت امور خارجه بریتانیا در ۱۱ ژانویه ۱۹۱۹ [۸ ربیع الثانی ۱۳۳۷ ه ق]» در مورد خطوط آهن خاورمیانه.

در راه احداث خط آهن در ایران دشواریهای گوناگونی چون کمبود منابع مالی یا

امور فنی مربوط به راه سازی وجود داشت، اما مهمتر از همه موانعی بود که از سیاستهای قدرتهای رقیب اروپایی در آسیا و ایران ناشی می شد. دو دولت استعمارگر و توسعه طلب بریتانیا (هندوستان) و روسیه با وجود اختصاص سرمایه و تلاش چشمگیر به توسعه حمل و نقل ریلی در قلمرو خود ، وجود خط آهن سراسری در ایران را تهدیدی علیه منافع خویش محسوب می کردند. از دیدگاه سنت پتربورگ موقعیت برتر روسیه در سراسر ولایات شمالی ایران از نبود ارتباطات مناسب بین آن مناطق و جنوب کشور ناشی می شد. از این رو احداث خط آهن شمال جنوب، با هموار کردن راه گسترش نفوذ بریتانیا از ولایات جنوبی به مناطق شمالی و کم رنگ کردن مزیت همجواری روسیه، منافع سیاسی، اقتصادی و راهبردی سنت پتربورگ را در ایران به مخاطره می انداخت. متقابلاً از منظر بریتانیا چنین خط آهنی دسترسی به ولایات جنوبی ایران و آبهای آزاد را در کنار تسهیل پیشروی نظامی به سوی هندوستان برای روسیه به ارمغان می آورد. بدین ترتیب موضوع راه آهن سراسری همه ملاحظات سیاسی، اقتصادی و راهبردی روسیه و بریتانیا را دربر می گرفت. به همین سبب تا پایان قرن نوزدهم مخالفتهای این دو قدرت موجب ناکامی طرح های راه آهن سراسری در ایران شده بود گفتنی است که روسیه جهت اطمینان از عدم احداث خط آهن و در نتیجه پیچیده تر شدن رقابت و مناسباتش با بریتانیا، ابتدا در ربیع الاول ۱۳۰۸ ه ق/ نوامبر ۱۸۹۰ از ناصرالدین شاه تعهد کتبی گرفت که برای ده سال یعنی تا ۱۳۱۸ه ق هیچ راه آهنی در ایران تأسیس نشود. آنگاه در دوران مظفرالدین شاه و پیش از سررسید این موعد، در مذاکرات برای اعطای وامی جدید، دولت امین السلطان را در ۱۳۱۷ه ق/۱۸۹۹ متعهد کرد که برای ده سال دیگر یعنی تا ۱۳۲۸ه ق/۱۹۱۰ نیز احداث هر خط آهنی در کشور مشروط به موافقت قبلی سنت پتربورگ باشد.

از آغاز قرن بیستم عواملی چند با تضعیف موقعیت روسیه، موجب تجدیدنظر سنت پتربورگ در سیاست خود در قبال راه آهن سراسری در ایران گشت. در ایران انقلاب مشروطیت (۱۳۲۴ه ق به بعد) با دامن زدن به احساسات ضد روسیه در مناطق شمالی کشور، موقعیت تجاری روسیه را با تهدید مواجه کرده بود، به ویژه آن که در همین دوران و در پاسخ به اقدامات روسیه در ایران تحریم کالاهای روسی از سوی علما و مراجع حامی مشروطیت توصیه می شد. افزون آن که در فضای سیاسی حاکم بر ایران این احتمال وجود داشت که دولتی ملی، با پشتوانه حمایت مردم و مجلس، از تمدید تعهد، عدم احداث راه آهن خودداری ورزد و حتی امتیاز آن را به دیگر قدرتهای اروپایی اعطا کند، خاصه اینکه زمان زیادی تا پایان تعهد مذکور ۱۳۲۸ه ق/۱۹۱۰ باقی نمانده بود.

در سطح منطقه رویکرد اقتصادی آلمان به خاورمیانه خود تهدیدی دیگر برای روسیه محسوب می شد. از واپسین سالهای قرن نوزدهم، از سوی آلمان که پیشتر خطوط آهنی را در مناطق جنوبی آسیای صغیر ساخته بود، موضوع امتداد آن به بغداد و خلیج فارس مطرح می شد. اعطای امتیاز این خط از جانب عثمانی به آلمانها در بهار ۱۹۰۲ واکنشهایی را در لندن به ویژه در میان محافظه کارها و نظامیان برانگیخته بود که بر لزوم کنترل کامل بخش بغداد خلیج فارس این خط به وسیله بریتانیا تأکید و اصرار می ورزیدند. آلمانها بر اساس مطالعات و بررسی های خود، احداث خطی در مسیر قونیه حلب موصل و آنگاه در امتداد دجله تا بغداد را در نظر گرفته بودند. پایانه این خط در خلیج فارس نیز کویت بود که بریتانیا، به رغم ادعای مالکیت عثمانی، شیخ کویت را دست نشانده و تحت الحمایه خود و در نتیجه مستقل از عثمانی می دانست.

برای روسیه سیاست آلمان و خط آهن بغداد تهدید جدی تری بود. احداث این خط می توانست مسیر تجارت زمینی اروپا با خاورمیانه را از روسیه تغییر دهد که این موجب کاهش درآمد روسیه از ترانزیت کالاها می شد. افزون بر این، تصمیم آلمان برای ساختن راه آهنی از بغداد به خانقین نیز مطرح بود که در صورت تحقق، با تحت الشعاع قرار دادن مزیت همجواری روسیه، بازار ایران را به هدفی برای کالاهای آلمانی تبدیل می کرد.

بر آنچه ذکر شد باید افزود که تحولات داخلی روسیه خود عاملی دیگر برای تجدیدنظر سنت پتربورگ در سیاست خارجی اش بود. پس از شکست نظامی روسیه از ژاپن که انقلاب ۱۳۲۳ه ق/۱۹۰۵ را در آن کشور به دنبال داشت، سیاست خارجی سنت پتربورگ برخلاف گذشته تابعی از اوضاع داخلی و گرایشهای احزاب و رجال سیاسی شده بود که در مورد سیاست خارجی نیز همانند سیاست داخلی وحدت نظر نداشتند هر چند که از ابتدای قرن ۲۰ عرصه سیاست و دیپلماسی در اروپا بیش از پیش سیال شده بود.

مجموع عوامل یادشده تجدیدنظر روسیه در سیاست خارجی و نیز در قبال احداث خط آهن در ایران را به دنبال داشت. آ. پ. ایزولسکی وزیر امور خارجه روسیه (۱۹۰۶-۱۹۱۰)، از ابتدای کار خویش مشی رفع اختلاف با قدرتهای بزرگ را پیش گرفت و با بریتانیا و نیز آلمان وارد مذاکره شد. مذاکرات با بریتانیا انعقاد توافقنامه ۳۱ آگوست ۱۹۰۷/۱۳۲۵ ه ق روسیه انگلیس را در مورد ایران، افغانستان و تبت در پی آورد. در این توافقنامه، ایران به سه بخش تقسیم شده بود، هر چند که هر دو دولت احترام به تمامیت ارضی، استقلال و رعایت سیاست اقتصادی درهای باز را در آن پذیرفته بودند. در حالیکه بریتانیا متعهد می شد که از مداخله یا تحصیل امتیازات

اقتصادی در سراسر بخش شمالی ایران که منطقه نفوذ روسها شده بود، خودداری کند، روسیه نیز تعهدی مشابه را در مورد بخش جنوب شرق ایران داشت که به عنوان منطقه نفوذ، سهم بریتانیا شده بود. این دو بخش را یک منطقه بی طرف از هم جدا می کرد.

تلاش ایزولسکی برای برقراری روابط حسنه با آلمان، حل قضیه خط آهن بغداد و سیاست برلین در قبال ایران موفقیتی به دنبال نداشت. مذاکرات نشان داد که آلمان درصدد بود که جای روسیه را در ولایات شمال ایران بگیرد. از این رو پیش دستی پتربورگ در احداث خط آهنی در ایران به یک ضرورت تبدیل شده بود. در ماه جون ۱۹۰۸/۱۳۲۶ه ق در ملاقات ادوارد هفتم (پادشاه بریتانیا) و نیکلای دوم (تزار روسیه) موضوع راه آهن سراسری در ایران مورد بحث قرار گرفت. به گفته ایزولسکی برای اتصال شبکه راه آهن روسیه و هندوستان سه مسیر قابل بررسی بود:

۱) جلفا تهران کرمان نوشکی (هندوستان)

۲) عشق آباد مشهد سیستان

۳) تاشکند افغانستان پیشاور

در مقابل این اظهارات، از سوی انگلیسیها پیشنهاد شد که خطی از جلفا به محمره (خرمشهر) احداث شود. از منظر ایزولسکی، اگر چه خط پیشنهادی انگلیسیها خط آهن آلمانی بغداد را خنثی می کرد، موقعیت تجاری برتر روسیه در شمال ایران را نیز به خطر می انداخت. زیرا رقابت تولیدات کشورهای صاحب تجارت دریایی را با کالاهای روسی تسهیل می کرد. از آنجا که در اجلاس مذکور موضوع اتصال راه آهن روسیه و هند به نتیجه ای نرسید، مسئله راه آهن بغداد مایه دل نگرانی سنت پتربورگ باقی ماند.

در مورد مخالفت روسیه با خط جلفا محمره گفتنی است که بنا بر مطالعات و.آ.ساخانسکی، مهندس روسی (در ۱۹۰۰م) بر اساس منافع روسیه، مسیرهای مناسب برای خط آهن در ایران از این قرار بودند:

۱) خط غربی: جلفا تبریز

۲) خط شرقی: آلیات رشت تهران

۳) خط جنوبی: تهران شیراز بوشهر؛ تهران اصفهان شیراز بندرعباس؛ تهران کاشان یزد کرمان چابهار

بنابراین رد پیشنهاد خط جلفا محمره چندان غیرمنطقی نبود.

عدم توافق در نشست جون ۱۹۰۸، روسیه و بریتانیا را وادار به اقداماتی جدید کرد. ابتدا با استفاده از نیاز مالی دولت ایران، در

یادداشتی مشترک، اعطای وامی جدید به ایران را مشروط به شروطی از جمله جلب موافقت روسیه و بریتانیا با واگذاری هرگونه امتیاز راه آهن به اتباع بیگانه کردند. در مورد اتباع ایران نیز اعطای امتیاز راه آهن مشروط

به اطمینان دولتین از سرمایه ایرانی گیرنده امتیاز بود (۱۶ فوریه ۱۹۱۰/۵ صفر ۱۳۲۸). مقاومت مجلس و دولت ایران در برابر شروط، موانع دولتین را در استقراض ایران از منبعث ثالث به دنبال داشت (مارس ۱۹۱۰)، به ویژه اینکه سفر نماینده دویچه بانک آلمان به تهران برای مذاکره در مورد راه تهران خانقین با دولت ایران قریب الوقوع بود.

اقدام دیگر سنت پتربورگ کوشش برای حصول توافقی با آلمان بود. در ملاقات تزار نیکلای دوم و قیصر آلمان، ویلهلم دوم، در پتسدام (۵۴ نوامبر ۱۹۱۰/ذیقعده ۱۳۲۸ه ق) روسیه با اعلام موافقت خود با ساخت راه آهن بغداد و امتداد آن تا خانقین به وسیله آلمان، پذیرفت که خط آهن قفقاز تبریز تهران خانقین را خود احداث کند. در مقابل آلمان هم منطقه نفوذ روسیه در شمال ایران را که حاصل توافقنامه ۱۹۰۷ روسیه بریتانیا بود، به رسمیت شناخت تا بدون اقدامی جهت تحصیل امتیاز راه، راه آهن و تلگراف، بر اساس سیاست درهای باز، در منطقه مذکور به فعالیت اقتصادی بپردازد. در ادامه مذاکرات، روسیه متعهد شد که در مدت دو سال از اتمام ساخت خط بغداد خانقین، کار احداث خط تهران خانقین را به پایان برساند، در غیر این صورت امتیاز احداث آن را به آلمان واگذار کند (آگوست ۱۹۱۱/۱۳۲۹). ظاهراً عدم علاقمندی روسیه به شروع فوری کار خط خانقین از آنجا ناشی می شد که برای ساخت خطوط جلفا تبریز، باکو انزلی رشت تهران و استرآباد مشهد اولویت بیشتری قایل بود.

هم زمان با مذاکره با آلمان، شورای وزرای روسیه موافقت کرده بود که انجمن بین المللی برای مطالعه راه آهن سراسری ایران تشکیل شود تا بر اساس نتیجه کارشناسی آن، با سرمایه بخش خصوصی روسی و غیرروسی به احداث راه آهن سراسری ایران مبادرت شود. (ژانویه ۱۹۱۱/محرم ۱۳۲۹ه ق) این انجمن تحت عنوان «انجمن مطالعه خط آهن سراسری ایران» با مشارکت سرمایه داران، مهندسین و سیاستمداران روسی، بریتانیایی و فرانسوی در پاریس تشکیل شد. در رأس آن شورایی متشکل از ۲۴ نفر (۸ نماینده از هر یک از کشورهای مذکور) قرار داشت (جون ۱۹۱۲/۱۳۳۰ ه ق). پیش از این نیز طرحی از سوی یک سندیکای بریتانیایی موسوم به «سندیکای خطوط آهن ایران» که مستقل از انجمن فوق الذکر بود، جهت احداث خطوط آهن در منطقه بی طرف جنوب به وزیرمختار ایران در لندن ارائه شده بود. (جولای ۱۹۱۱/رجب۱۳۲۹ه ق) از پنج گروه سرمایه گذاری که مؤسس این سندیکا بودند، سه گروه از مدتها قبل در ایران به فعالیت اقتصادی اشتغال داشتند.

به رغم تفاوت اهداف و سرمایه گذاران در انجمن مطالعه خط آهن سراسری و

سندیکای خطوط آهن ایران، مهم ترین مانعی که بر سر راه هر دو وجود داشت موضوع مسیر خطوط بود. مسیرهای پیشنهادی سندیکای بریتانیایی عبارت بودند از:

۱) محمره (یا خور موسی) خرم آباد یا بروجرد که در منطقه نفوذ روسیه قرار داشت.

۲) بندرعباس کرمان

۳) بندرعباس شیراز

۴) بندرعباس محمره

سه مسیر اول خطوط فوق با توجه به مقصدهای نهایی زیر به اجرا درمی آمد:

۱) محمره خرم آباد بروجرد دولت آباد همدان تهران یا محمره خرم آباد بروجرد سلطان آباد قم تهران

۲) بندرعباس کرمان یزد اصفهان

۳) بندرعباس شیراز اصفهان کاشان قم تهران

بدین ترتیب چشم انداز بلندپروازانه این طرح گسترش خطوط از منطقه بی طرف به منطقه نفوذ روسیه بود.

اگر چه طرح سندیکای بریتانیایی به منطقه بی طرف مربوط می شد، اما اجرای آن نیز مشروط به موافقت روسیه و انگلیس بود. از دیدگاه لندن از مسیرهای مطروحه، خط محمره خرم آباد به سبب کمک به تجارت بریتانیا تأیید می شد.

روسیه نیز با وجود سابقه مخالفتش با خط محمره خرم آباد، تنها برای وادار کردن بریتانیا به مشارکت در «انجمن مطالعه خط آهن سراسری ایران»، قول داد که از آن حمایت کند. به هر حال ارائه طرح مزبور از سوی سندیکای بریتانیایی و تأیید خط محمره خرم آباد به هیچ وجه به مفهوم موافقت لندن با عبور خط آهن از بندرعباس یا کرمان در منطقه نفوذ بریتانیا محسوب نمی شد (اکتبر ۱۹۱۲/شوال ۱۳۳۰ ه ق). با وجود این بریتانیا خود را آماده کرده بود که در صورت تقاضای روسیه از ایران برای امتیاز خط آهنی در شمال، وزیرمختار بریتانیا نیز از دولت ایران امتیاز خط محمره خرم آباد را درخواست کند هر چند که راه آهن مذکور در منطقه بی طرف احداث می شد.

اگر چه انجمن مطالعه خط آهن سراسری ایران به خواست بریتانیا و روسیه تأسیس شده بود، هیچ یک از این دو دولت خود را موظف به اجرای تصمیمات آن در مورد مسیر راه آهن نمی دانستند. این در حالی بود که دولت ایران به سبب نیاز مالی خود و ضرورت توسعه برای کشور، از تصمیمات انجمن و احداث خط آهن سراسری استقبال می کرد.

در مورد خط آهن سراسری، اگر چه آن بخش که در منطقه نفوذ روسیه واقع می شد، یعنی آستارا اصفهان مورد توافق روسیه و بریتانیا بود، دولتین در مورد مسیر آن در منطقه بی طرف و پایانه اش اختلاف داشتند. دولت بریتانیا، به دلایل استراتژیکی و دور نگاه داشتن روسیه از مرزهای هندوستان، در مورد طرح های انجمن و نیز سندیکای بریتانیایی تأکید می کرد که در خارج از منطقه نفوذ روسیه، حتی منطقه بی طرف، هر خط آهنی باید در کنترل بریتانیایی ها باشد. دیگر آنکه مقصد و پایانه و نیز فاصله بین دو ریل با مشورت و تصویب دولت بریتانیا انتخاب شود. همچنین پایانه راه آهن سراسری در منطقه بی طرف قرار داشته باشد. شرقی ترین نقطه مورد قبول لندن برای این منظور بندرعباس بود که آبهای اطرافش برای استقرار یک ناوگان از بحریه بریتانیا مناسب بود.

این ناوگان می توانست تمام خط ساحلی طولانی بین بندرعباس و هند را تحت پوشش آتش خود داشته باشد. بر این اساس مسیرهای پیشنهادی لندن برای راه آهن سراسری عبارت بودند از:

۱) تهران اصفهان شیراز بندرعباس

۲) تهران اصفهان یزد انار بهرام آباد (با انشعابی به طول ۷۰ مایل به کرمان سعیدآباد بندرعباس (یا بندری دیگر در تنگه هرمز)

از دیدگاه روسیه مسیری مطلوب بود که شبکه راه آهن آن کشور را به هندوستان متصل می کرد. از این رو سازونُف ، وزیر امور خارجه روسیه، بر خط تهران یزد کرمان چا بهار اصرار می ورزد که نه تنها تا مرز هندوستان امتداد داشت بلکه به سبب طول بیشتر، برای تجارت روسیه در شمال ایران خطر کمتری داشت. ناگفته نماند که از دیدگاه انجمن مطالعه خط آهن سراسری، انتخاب بندرعباس به عنوان پایان فاقد ارزش اقتصادی بود، زیرا خط مورد بحث را به یک بن بست منتهی می کرد.

ادامه مذاکرات در مورد مسیر نتوانست موجبات توافقی روسیه و بریتانیا را فراهم آورد. در ۱۹۱۴، هنگامی که شمارش معکوس برای آغاز جنگ جهانی اول شروع شده بود، لندن برای حفظ مناسباتش با روسیه، در مورد مسیر خط سراسری از خود نرمش نشان داد. کمیته ای بین وزارتخانه ای با بررسی موضوع، گزارش داد که دولت بریتانیا نمی تواند از عهده مرگ پروژه راه آهن سراسری ایران برآید. بنابر پیشنهاد این کمیته، خط آهن می توانست به جای مسیر اصفهان شیراز، از کرمان عبور کند. اما پایانه آن می بایست بندرعباس باشد. مسئله اتصال به راه آهن هند نیز به مذاکرات آتی موکول می شد (۱۹ مارس ۱۹۱۴/ ربیع الاول ۱۳۳۲). به هر روی، این توصیه نه تنها با خواست روسیه و انجمن مطالعه همخوانی نداشت بلکه موجب ادعای سندیکای

بریتانیایی می شد که طرح خط کرمان بندرعباس را پیشتر ارائه داده بود، هر چند که این سندیکا خود نیز موفق به تحصیل امتیازی نشد.

در دورانی که مذاکرات درباره مسیر خط آهن سراسری ادامه داشت، روسیه برای جلوگیری از اتلاف وقت و نیز مقدمه ای برای خط آهن سراسری، با بهره گرفتن از نیاز مالی ایران موفق به دریافت امتیاز راه آهن جلفا تبریز از دولت ایران شده بود (صفر ۱۳۳۱ه ق/ فوریه ۱۹۱۳). به رغم عدم پیشرفت مذاکرات خط آهن سراسری، روسیه سریعاً کار ساخت راه آهن جلفا تبریز را آغاز کرد. کار احداث این خط با شاخه صوفیان شرفخانه در اوایل رجب ۱۳۳۴ه ق/م ۱۹۱۶ در حالی به پایان رسید که با آغاز جنگ جهانی موضوع راه آهن سراسری ایران و انجمن مطالعه آن عملاً پرونده ای راکد شده بود.

اگر چه از قرن نوزدهم دفاع از هند انگیزه اصلی مخالفت بریتانیا با احداث خط آهن در ایران شده بود، اما همین انگیزه موجب آن گشت که در خلال جنگ جهانی اول، لندن، با تجدیدنظر در سیاست گذشته و برای مصارف نظامی، ابتدا راه آهن کویته را تا نوشکی (۱۹۱۶/۱۳۳۴ه ق) و سپس در خاک ایران تا میرجاوه و نه (نهبندان) امتداد دهد. (۱۹۱۸/۱۳۳۶ه ق). برای طرحهای امپریالیستی بریتانیا در آسیای مرکزی، این خط از اهمیت بسیار برخوردار بود.

برای بریتانیا پایان پیروزمندانه جنگ جهانی، با توجه به درگیری روسیه در جنگ داخلی بین بلشویکها و ضدانقلاب و نیز حذف آلمان و فروپاشی عثمانی، فرصتی گرانبها برای ترسیم نقشه سیاسی خاورمیانه محسوب می شد، هر چند که فرانسه به عنوان متحد سابق و رقیب بعد از جنگ سهم خود را از غنایم طلب می کرد، حضور درازمدت بریتانیا در خاورمیانه جدید و ایران در کنار حفظ هندوستان مستلزم فراهم آوردن شرایط و ابزارهایی بود که بی گمان ارتباطات به ویژه خطوط آهن موجود و آتی منطقه در زمره مهمترین آنها بود. اسناد بریتانیایی که ترجمه آنها در ذیل آمده است، مربوط به سیاستگزاری در مورد خطوط آهن بین النهرین و ایران می باشد. اطلاعات آنها می تواند برای درک بهتر رویدادهای ایران در دوران جنگ جهانی اول و پس از آن و نیز موضوع احداث راه آهن در عصر پهلوی مفید واقع شود.

سرّی

سیاست [احداث] راه آهن در ارتباط با سیاست کلی نظام [بریتانیا] در خاورمیانه

۱. پروژه های راه آهن خاورمیانه به خوبی می توانند به ترتیب زیر مورد توجه قرار گیرند:

بین النهرین و ایران

I) پروژه سراسری فرات

II) پروژه بغداد خانقین کرمانشاه

III) توسعه در امتداد دجله در شمال تکریت

IV) امتداد از خانقین به آلتون کوپری

V) امتداد خط بغداد فلوجه ذبّان

ایران

I) پروژه راه آهن سراسر ایران

II) راه آهن بندرعباس کرمان

III) اتصال خط آهن سیستان (میرجاوه) به راه آهن سراسری ایران

IV) راه آهن محمره [خرمشهر] خرم آباد

هندوستان

نام ذخایر [مواد و مصالح احداث راه آهن] چمن

سوریه و فلسطین

توسعه سیستم راه آهن مصر فلسطین به حیفا

۲. پروژه های بین النهرین

کلیات

توسعه سیستم راه آهن بین النهرین باید در رابطه با سیاست کلی ما [بریتانیا] در قبال راه آهن در سراسر خاورمیانه و به ویژه با توجه به دفاع از هندوستان در آینده مورد ملاحظه قرار گیرد.

در حال حاضر [دسامبر ۱۹۱۸/ ربیع الاول ۱۳۳۷ه ق] دشمنان بالقوه ما ناپدید شده اند، اما نمی توانیم روی تداوم این شرایط مساعد حساب کنیم. از این رو برای بهره برداری متناسب با تلاش نظامی بزرگی که در بین النهرین به عمل آورده ایم، شاید

توسعه هر چه بیشتر ساخت راه آهن مآلاً آسان ترین، اقتصادی ترین و احتمالاً تنها راه باشد.

منافع فوری وجود دارد که از طریق رفع موانع ارتباطی سریعاً حاصل می شود. احداث راه آهن امتیازات سیاسی چشمگیری نیز دارد. زیرا اشتغال و درآمد را در دوره ای برای مردم سرزمینهای اشغالی فراهم می کند که در غیر این صورت ممکن است که در نتیجه جنگ دچار سختی بسیار شوند.

در مورد احداث راه آهن در بین النهرین، از منظری راهبردی به این موضوع توجه می شود که باید برای تکمیل سیستم ریلی توسعه یافته ای جهت دهی شود که ما را قادر به استقرار سریع سربازان در هر بخش از مرزهایی کند که ممکن است تهدید شود. از

این رو مسئله راه آهن به نیات نهایی ما در مورد تأسیس یک کشور تحت الحمایه در این منطقه ارتباط نزدیک دارد.

I) پروژه سراسری فرات

همان گونه که افسر سیاسی در بغداد متذکر شده است [تلگرام ش R۹۸۳۹، مورخ ۱۴ نوامبر ۱۹۱۸، ضمیمه الف همین گزارش]، این طرح دارای مزایای سیاسی و تجاری است. [مضافاً] تا زمانی که نیرویی را در اطراف بغداد حفظ کنیم که قطعاً خواهیم کرد، این نیز باید مورد توجه قرار گیرد که پروژه مطروحه دارای مزایای نظامی هم می باشد. امتیازات این پروژه به قرار زیر هستند:

الف) ناوگان رودخانه ای دجله که خدمه آن عمدتاً از افراد [به خدمت فراخوانده شده] «دوره جنگ» هستند، می تواند به مقدار زیادی کاهش یابد.

ب) صرفه جویی فراوان در نیروی کاری که اکنون در اماره و کوت برای انتقال محموله ها از یک شناور به شناوری دیگر ضرورت دارد.

ج) صرفه جویی در سوخت، زیرا ناوگان دجله به سبب پیچ و خم ها، شدت جریان، عمق کم و ... رود مقادیر نسبتاً زیادی سوخت مصرف می کند.

د) صرفه جویی بزرگ در وقت، برخلاف پنج روز زمان لازم برای سفر به وسیله قطار و کشتی (دجله) از بصره به بغداد، این پروژه یک قطار معمولی حمل کالا را قادر می سازد که با خط سراسری فرات، این مسافت را در ۳۶ ساعت طی کند.

ه) با تکمیل این راه آهن، دیگر احداث خط آهن کوت بغداد ضرورت ندارد و مواد اولیه و مصالح ۱۰۰ مایل خط آهن با فاصله ریلی متری [یعنی ۳ فوت و ۳۷/۳ اینچ/۵۹۸/۹۹۹ میلیمتر] آزاد می شود.

راه آهن سراسری فرات همواره یک سرمایه استراتژیک خواهد بود. از حاصلخیزترین نواحی بین النهرین عبور می کند و از لحاظ مادی به مقداری تولید مواد غذایی در امپراتوری [بریتانیا] کمک خواهد کرد.

این راه آهن یک خط ارتباطی کاملاً خوب از پایگاهمان در خلیج فارس به پایگاه مقدم ما در بغداد خواهد بود و با تغذیه مرزهای مختلف حوزه تحت حفاظتمان در آینده، ستون فقرات دفاع از بین النهرین بریتانیا خواهد بود.

قضیه فاصله ریلها در بند ۶ مورد بررسی قرار می گیرد.

II) پروژه بغداد خانقین کرمانشاه

احداث این راه آهن به عنوان تنها وسیله برای حفظ نیروهای [بریتانیا] در شمال غرب ایران و به دست آوردن کنترل دریای

مازندران شروع شد.

اکنون پیشروی دشمن از طریق قفقاز و دریای مازندران خاتمه یافته است. آلمانها

مجبور به ترک قفقاز خواهند بود و ترکها از پیش در حال عقب نشینی به پشت مرزهای سابق خود هستند. در حال حاضر هر چه پیش آید، ما از طریق باتوم و باکو خط پیشروی سهل تری داریم و درصدد استفاده از آن هستیم. در این شرایط دیگر قصد کنترل دریای مازندران از بغداد را نداریم. هدف فوری ما در ایران تنها کسب تفوق سیاسی و اقتصادی است که از طریق ساخت یک راه آهن به فلات ایران به مقدار زیاد تقویت خواهد شد.

هیچ تضمینی نداریم که در آینده، شرایط نظامی مشابه آنچه ما را مجبور به رفتن به ایران کرد، تکرار نشود. در این وضعیت یک راه آهن به فلات ایران ضرورتی نظامی است. این که مسیر کنونی از بغداد [به خانقین و کرمانشاه] به سبب موازات با جبهه اشکال استراتژیکی دارد، یک واقعیت است، اما [همین راه] به سبب طبیعت کوهستانی کردستان به مقدار زیاد [از دست اندازی از سوی شمال] حفاظت می شود.

طرح پیشنهادی برای امتداد راه آهن در دست ساخت به مناطقی در شرق خانقین قطعاً سهل ترین شیوه برای دستیابی به اهداف سیاسی و اقتصادی فوری ما [در ایران] است و می تواند به خوبی اثبات کند که در آینده تنها وسیله ممکن برای پاسخ به نیاز نظامی احتمالی خواهد بود.

به هر روی در مورد نکته اخیرالذکر تنها از طریق بررسی بیشتر خط بصره خرم آباد کرمانشاه یا همدان (بخش سوم گزارش، بند IV) می توان تصمیم گرفت. در هر حال خط بغداد خانقین را باید تا مرز ایران کامل کنیم. معلوم نیست که هیچ گونه حقی برای امتدادش در خاک ایران داشته باشیم. باید در نخستین فرصت مناسب جواز آن از دولت ایران گرفته شود. برای امتداد بیشتر این خط در خاک ایران توجه به نظر ژنرال دوکاندول مبنی بر لزوم انتخاب فاصله ریلی متری [۳ فوت و ۳۷/۳ اینچ] ضرورت دارد. (نک ضمیمه ب، تلگرام شX۹۲۷۸، مورخ ۵ دسامبر ۱۹۱۸ از ژنرال دوکاندول).

III) امتداد در شمال تکریت

این امتداد تنها به دلایل تکنیکی ساخته شده است و اکنون متوقف می باشد. ادامه این خط که موصل مقصد نهایی آن است، در حال حاضر دیگر یک طرح زمان جنگ محسوب نمی شود. برای به پایان رساندن آن مواد اولیه و وقت نداریم. نظر به نامشخص بودن مرز آینده، هیچ هدف فوری برای خاتمه آن وجود ندارد.

به عنوان پیشنهادی برای بعد از جنگ باید این واقعیتها را بپذیریم که در آینده همه بخش نصیبین به بغداد ساخته و از بیشترین اهمیت برخوردار خواهد شد، زیرا حلقه ارتباط زمینی بریتانیای کبیر به هندوستان را تشکیل می دهد. ضرورت خواهد داشت که این موضوع در ارتباط با فیصله امور آناتولی و نیز با توجه به تصمیم ما و دیگر

قدرتهای بزرگ در تعیین حدود مناطق نفوذ مورد مداقه قرار گیرد.

IV) امتداد از خانقین به آلتون کوپری

افسر سیاسی [بریتانیا] در بغداد برای اهداف سیاسی و اقتصادی حامی امتداد راه آهن از خانقین از مسیر کفری کرکوک آلتون کوپری موصل است که همانند راه آهن بخش بغداد به خانقین می تواند در مرحله اول تا مرز ما [با ایران] با فاصله ریلی ۳ فوت و ۳۷/۳ اینچی باشد. این خط می تواند با مصالحی که از تغییر فاصله ریلی خطوط مناطق دیگر به اندازه استاندارد [یعنی ۴ فوت و ۵/۸ اینچ] به دست می آید، ساخته شود. اگر این راه تا موصل ادامه یابد، امتداد خط طرح III را تا دجله غیرضروری می کند.

V) امتداد خط بغداد فلوجه ذبّان

این یک خط فرعی با فاصله ریلی استاندارد است که برای حفظ نیروی ما در [جبهه] فرات و مقابله با هرگونه پیشروی ترکها در امتداد فرات به سوی جنوب، در فاصله ای کافی از بغداد ساخته شده است.

مسئله امتداد این خط برای اتصال با سیستم راه آهن فلسطین تنها هنگامی می تواند مورد تصمیم گیری قرار گیرد که بین ما و فرانسوی ها موضوع حوزه نفوذ حل و فصل شده باشد. آنگاه برای اطمینان باید بررسی هایی صورت گیرد که آیا در درون حوزه نفوذ ما هیچ راهی وجود دارد که بتواند کاملاً با راه بغداد موصل اسکندرون رقابت کند. از لحاظ استراتژیکی وجود ارتباط ریلی بین فلسطین و بین النهرین مطلوب ترین است، [زیرا] در غیر این صورت همواره باید از جانب دشمنی که بتواند از مسیر مُسیلمی هر دو منطقه مذکور را تهدید کند، در وضعیتی نامناسب باشیم.

VI) امتداد از آلتون کوپری از طریق گردنه وَسنا به تبریز

این خط به دلایل اقتصادی به عنوان خطی فرعی از سوی ژنرال دوکاندول توصیه شده است. دارای فوریت نظامی نیست، هر چند که باید مورد مطالعه قرار گیرد.

۳. پروژه های مربوط به ایران

دشت بین النهرین هیچ گاه در امان نخواهد بود مگر اینکه در موقعیتی باشیم که ما را به اشغال فلات ایران حداقل تا کرمانشاه قادر سازد. با داشتن چنین موقعیتی می توانیم جناح راست خود در بین النهرین را حفظ کنیم و همچنین علیه دشمنی که از طریق ایران به نفوذ به جانب هندوستان مبادرت ورزد، اقدام نظامی به عمل آوریم.

افزون بر پروژه راه آهن خانقین کرمانشاه که پیشتر اشاره شد، گزینه های زیر پیشنهاد شده اند:

I) راه آهن سراسری ایران

برای ارتباط با سیستم راه آهن هندوستان، پروژه احداث یک خط آهن از پایانه سیستم راه آهن روسیه در تبریز سالها مورد بحث بوده است. [برای این منظور] مطلوب ترین مسیر، خطی از تبریز از طریق تهران اصفهان کرمان به نوشکی بود. طرحهای دیگر این خط از کرمان به بندری در خلیج فارس و از آنجا از مسیر ساحلی به کراچی می آورد. در گذشته ستاد ارتش با هرگونه ارتباط از این نوع مخالف بوده است، اکنون نیز به همان نظر پای بند است هر چند که طرح راه آهن ساحلی از طرح اول کم خطرتر می باشد، زیرا از جانب دریا راحت تر کنترل می شود.

II) راه آهن بندرعباس کرمان

به دلایل مربوط به راه آهن سراسری فوق الذکر (I)، پروژه راه آهن بندرعباس کرمان ترجیح داده شده است. هدف از آن انحراف خط آهن سراسری از دسترسی مستقیم به هندوستان می باشد. به هر حال برای این منظور گزینه دیگر (IV) مرجح است مشروط به این که در نتیجه بررسی ثابت شود که پیشنهادی عملی است.

III) امتداد راه آهن میرجاوه

این خط برای حل مشکلاتی موقتی امتداد یافته است. پیشتر ضرورت استراتژیکی آن برطرف شده است. هرگز جنگ با بالشویکها در منطقه دورافتاده ماوراء خزر مقصود ما نبوده و سیاست ما باید بازگشت اسرای جنگی [قدرتهای مرکزی] و بدین ترتیب رفع تنها خطر بالقوه از هندوستان باشد. امتداد راه آهن میرجاوه از لحاظ استراتژیکی ناصحیح است زیرا پلی بر روی فاصله بین سیستم های راه آهن روسیه و هندوستان می باشد و کار [امتداد] آن باید متوقف شود.

IV) راه آهن محمره [خرمشهر] خرم آباد

این راه آهن وسیله ای برای کنترل سرزمین [ایل] بختیاری است که همواره تهدیدی برای جناح راست ما [بین النهرین] و به ویژه برای اراضی نفت خیز هستند. در آینده این اراضی بیشترین اهمیت را خواهند داشت. تا جایی که اطلاعات ما نشان می دهد، دشواریهای مهندسی در منطقه شمال خرم آباد تقریباً غیرقابل حل است، در حالی که از منظر اقتصادی بعید به نظر می رسد که هیچ گاه این خط بتواند با راه همدان کرمانشاه خانقین به بغداد رقابت کند. راه بغداد از دیرباز شاهراه تجارت بوده است. به هر روی برای این خط باید بررسی به عمل آید.

۴. هندوستان

I) ذخایر چمن

معمولاً ذخیره ای از مصالح و مواد اولیه راه آهن در پایانه چمن نگاهداری می شود تا در صورت الزامات نظامی برای امتداد فوری سیستم راه آهن هندوستان به سوی قندهار

به کار گرفته شود. این ذخیره با پلهای لازم کاملاً حفظ شده، اما در دو سال گذشته استفاده از ریلهای آن برای احداث خطوط آهن نظامی ضرورت داشته است. این ریلها نهایتاً باید جایگزین شوند، اما ضرورتی فوری برای این کار وجود ندارد و باید به زمانی موکول گردد که برای عملی کردن احداث راه آهن قندهار نیروی کار ارزان وجود داشته باشد.

۵. سوریه و فلسطین

با اشغال حلب سرانجام فتح سوریه کامل می شود، و همه نقشه ها برای امتداد سیستم راه آهن فلسطین به طور نسبی پروژه پس از جنگ می گردند و از همین روی وابسته به حدود حوزه های نفوذ [قدرت های بزرگ در خاورمیانه] می شوند.

کار بر روی راه آهنی با فاصله ریلی استاندارد از محل کنونی انتهای راه آهن فلسطین در طولکرم برای امتداد آن تا حیفا ادامه می یابد تا نیازهای نیروهای اشغالگر [بریتانیایی] را برآورده کند.

۶. مسئله فاصله بین دو ریل

فاصله ریلی مسئله ای اساسی است که ریشه اصلی آن به سیاست ما در مورد راه آهن در بین النهرین و ایران بازمی گردد. این مسئله سرانجام باید در ارتباط با سیاست کلی پس از جنگ ما در این دو کشور حل شود.

(i) فاصله های ریلی مورد بحث عبارتند از فاصله دو ریل در سیستم های راه آهن در هندوستان (۵ فوت و ۶ اینچ)، روسیه (۵ فوت)، استاندارد (۴ فوت و ۵/۸ اینچ) و متری [۳ فوت و ۳۷/۳ اینچ]. وضع کنونی آنها در نقشه نشان داده شده است (ضمیمه ج، نقشه فاصله ریلی در خطوط آهن خاورمیانه).

برای مقایسه امتیازات و کاستیهای فواصل ریلی فوق الذکر، ملاحظات نظامی اصلی از این قرار هستند:

(الف) به عنوان یک احتیاط، فاصله ریلی کم برتر از فاصله ریلی پهن تر است، زیرا تغییر [فاصله] آن دشوارتر می باشد.

(ب) تهدید از جانب روسها نهایتاً بزرگتر از سوی ترکها خواهد بود. از این روی فاصله ریلی ۴ فوت و ۵/۸ اینچ [استاندارد] بر فاصله ریلی ۵ فوت و ۶ اینچ متداول در هندوستان رجحان دارد.

(ج) ۴ فوت و ۵/۸ اینچ کمترین فاصله ریلی است که بتوان آن را برای مسافت بی توقف و طولانی در نظر گرفت. امتیاز آن بر فاصله ریلی متری در لشکرکشی [ژنرال آلنبی] به فلسطین به وضوح ثابت شده است.

(د) فاصله ریلی ۴ فوت و ۵/۸ اینچ پیشرفت [پروژه ها] را تسهیل می کند و سرانجام

به سیستم راه آهن فلسطین متصل می شود.

در مقابل نکات فوق الذکر، کاستیهای زیر را باید مطرح کرد:

(الف) بندر بصره برای تردد راه آهن با فاصله ریلی متری اما با در نظر گرفتن امکان تغییر آن به فاصله ریلی استاندارد ساخته شده است. بخش بصره به ناصری نیز با توجه به تغییر فاصله ریلی به استاندارد احداث شده است.

به هر حال می توان متذکر شد که بصره لزوماً بهترین بندر قابل دستیابی نیست. مدخل خور عبدالله از مانع فلات قاره آزاد است و در آبهای عمیق نزدیک ساحل خود، لنگرگاه امنی را فراهم می آورد. از این رو به عنوان جایگزینی برای بصره یا کویت ارزش تأمل دارد.

(ب) در بغداد به منظور تغییر فاصله ریلی بخش بغداد حله از استاندارد به متری، راه آهن به شکلی طراحی شده است که این تغییر را تسهیل کند.

(ج) [انتخاب] فاصله ریلی استاندارد موجب رقابت بر سر تهیه ریلهای سنگین تر با هندوستان می شود، در آنجا تقاضای زیادی برای این نوع ریل وجود دارد. با این وجود این، مقادیری مواد اولیه و مصالح فاصله ریلی استاندارد وجود دارد که باید از مصر تحصیل شود.

(د) برای کار خط استاندارد موجود تعداد کنونی قطارها به سختی کفایت می کند. گمان می رود که در هندوستان هیچ یا تعداد کمی کارخانه برای ساخت یا انطباق لوکوموتیوها با فاصله ریلی استاندارد وجود داشته باشد. از این روی در حال حاضر همه قطارهای اضافی باید از بازارهای اروپایی یا آمریکایی بیایند.

در جمع بندی مطالب فوق می توان گفت که حفظ راه های آهن با فاصله ریلی متری نیازهای کنونی را کفایت می کند و ارزانتر خواهد بود. اما از منظر آینده نگری جای سئوال نیست که برای تردد بدون توقف سراسری فاصله ریلی بزرگ تر ترجیح بسیار دارد و سرانجام اختیار خواهد شد. دیگر آن که به نظر می رسد فاصله ریلی استاندارد مناسب ترین باشد.

(II) خط بصره خرم آباد کرمانشاه یا همدان، اگر احداث آن عملی باشد، از لحاظ استراتژیکی دارای اهمیت بسیار خواهد بود. اما ممکن به نظر می رسد که به محض ارتباط همدان با بغداد به وسیله راه آهن، جریان اصلی تجارت به سوی بغداد شود و این شهر همانند گذشته بازار مرکزی گردد. ژنرال دوکاندول گزارش می دهد که در ایران به دلایل تکنیکی، این یا هر پروژه راه آهن برای مسافتهای طولانی باید با فاصله ریلی متری باشد.

(III) راه فرعی از بغداد به سوی شرق و امتدادش تا جایی که از پیش کار اتمام آن

در دست است، یعنی خط بغداد خانقین کفری کرکوک آلتون کوپری، در مرحله اول می توانـد با فاصـله ریلی متری باشد. با وجود این اگر مسیر مزبور برای راه آهن سراسری انتخاب شود، تغییر فاصله ریلی از متری به استاندارد ضرورت خواهد داشت و کار ساخت راه نیز باید متناسب با این تغییر طراحی شود.

(IV مسیر بغداد فلوجه ذبّان هم اکنون با فاصـله ریلی استاندارد می باشد. از آنجا که ممکن است این خط سرانجام به سیستم راه آهن فلسطین متصل شود، فاصله ریلی آن باید به شکل کنونی باقی بماند.

(V خط بغداد کوت را که فاصله ریلی آن متری است، می توان برچید و از مصالح آن در جای دیگر استفاده کرد.

V. نتیجه

۱) اولویت را بایـد به احداث خط آهن دره فرات داد که در بین النهرین سـتون فقرات هر سیسـتم آتی راه آهن خواهد بود. در این کار باید تغییر فاصله ریلی به استاندارد لحاظ شود.

۲) کار بر روی امتداد خط خانقین تا مرز [ایران] ادامه یابد و فاصله ریلی این بخش همچنان متری باشد. اگر برای امتداد آن به فلات ایران توافق با دولت ایران ضرورت داشته باشد، چنین توافقی به دست آید و کار با جدیت ادامه یابد.

۳) برای انتخاب مسیری از طریق کفری و کرکوک و نیز آلتون کوپری تا گردنه وسنا بررسی لازم به عمل آید.

۴) در حال حاضر نباید هیچ خطی به سوی هیت و موصل امتداد یابد.

۵) در مورد طرح های مختلف راه آهن از خلیج فارس به فلات ایران بررسی لازم به عمل آید.

۶) پروژه های فوق الـذکر باید تا جایی که مواد اولیه قابل تهیه از هندوسـتان و نیز نیروی کار نظامی، زندانیان و سایر کارگران ارزان وجود دارند، به اجرا درآیند.

۷) کار بر روی امتداد سیستم راه آهن هندوستان در میرجاوه نه [نهبندان] باید متوقف شود.

۸) ذخایر چمن تنها هنگامی عودت داده شوند که در بین النهرین برای احداث راه آهن نیروی کار ارزان موجود نباشد.

ستاد ارتش [بریتانیا]

۸ دسامبر ۱۹۱۸ [۴ ربیع الاول ۱۳۳۷ ه ق]

ضمیمه الف

افسر سیاسی (بغداد) به ستاد ارتش (رونوشت به وزارت امور خارجه)، تلگرام ش R.۹۸۳۹ ۱۴ نوامبر ۱۹۱۸.

تـاکنون سیاست مـا در قبال راه آهن بین النهرین را نیازهای استراتژیک آنی تعیین کرده است. حال بی گمان کل این موضوع در گسترده ترین وجوه آن توجه دولت را جلب می کنـد. با وجود این، با موافقت فرمانـده کل نیروی بریتانیا در عراق، جسارتاً شرح مختصر زیر را در مورد برخی از جنبه های محلی این قضیه که می تواند برای تأمل در موضوع فوق لازم باشد، تقدیم می دارم.

خطوط آهن با فاصـله ریلی متری از بصره به ناصریه، از بصره به اماره و از کوت از طریق بغداد به نزدیکی خانقین وجود دارد. یک خط با فاصله ریلی ۲ فوت و ۶ اینچ نیز از حله به کفل امتداد دارد.

خطوط زیر با فاصله ریلی استاندارد از بغداد می گذرند:

(۱) بغداد به حله

(۲) بغداد به ذبّان، دقیقاً در شمال فلوجه در مسیر فرات

(۳) بغداد به شمال تکریت در مسیر موصل

احداث پل و کارهای زمینی برای اتصال ناصـریه و حله با خطوط آهنی که بر حسب مورد فاصـله ریلی آنها اسـتاندارد یا متری است، در دست اجرا می باشد و باید تا ماه مارس [۱۹۱۹] به پایان رسد. نظر به ترک مخاصمه عمومی، احداث این راه آهن از اهمیت بیشتری برخوردار شده است. از این رو در صورت امکان باید فاصـله ریلی آن استاندارد باشد، در غیر این صورت باید با فاصـله ریلی متری ساخته شود و بعداً به اسـتاندارد تغییر یابد. این خط از لحاظ سیاسـی و اقتصادی دارای اهمیت چشـمگیری است. راه آهن بغـداد به کوت تنها یک ضـرورت نظامی است و می تواند پس از کاهش نیرو تکمیل خط بصـره بغداد به پایان برسد.

احداث راه با فاصـله ریلی اسـتاندارد از تکریت به سوی شـمال با جدیت ادامه دارد و تا پایان این ماه باید به حد شمالی ولایت بغـداد برسـد. اگر قرار باشـد که مـا این ولایت را در داخل محـدوده کشور عراق قرار دهیم، ادامه راه اخیر به موصل به سـبب اهمیت آن، دارای اولویت می شود. از سوی دیگر اگر قرار باشد که ولایت بغداد در حوزه نفوذ فرانسه واقع گردد، این سـئوال مطرح می شود که آیا ضـرورت دارد. مصالحی که در جاهای دیگر به شدت مورد نیاز هسـتند، در این سـرزمین و برای امتداد سیسـتم خـط آهن مـا به موصل به مصـرف رسـد. راه آهن موصل ممکن است که برای سالها به مـدیترانه متصل نشود و در هر حال تکمیل آن احتمالاً از احـداث یک خط آهن تحت کنترل بریتانیا از فرات به مـدیترانه ممانعت می کند. در صورت تمایل، بررسی چنین خطی در

حال حاضر که ما کرح القائم را در اشغال داریم، می تواند با جدیت دنبال شود.

بی گمان آشکار است که تقریباً تمام طول راه آهن بغداد موصل از سرزمینی بیابانی عبور می کند که جز در فاصله بین بغداد و سامرا حتی بالقوه نیز حاصلخیز نیست. این مسیر با هدف ارتباط بین حلب و بغداد طراحی شده است. برای توسعه کشور (تعدادی از حروف به دلایل مخابراتی به درستی دریافت نشده است) در طول مسیر خانقین کفری کرکوک آلتون کوپری اربیل موصل با شعبه هایی به سلیمانیه و رانیه می باشد، اما از قرار معلوم اکنون ملزم به احداث راه آهن دجله هستیم.

خواه موصل نهایتاً از عراق منتزع گردد و عراق به زاب بزرگ محدود شود یا نه، هنوز این امکان وجود دارد که سیاست کلی اخیر برای کردستان را از طریق امتداد خط آهن مورد بحث از تکریت به سوی شمال تا زاب کوچک و آلتون کوپری و رانیه به اجرا گذاشت. اگر قرار باشد که با اعمال کنترل مؤثر بر کردها از مقدرات ارامنه حمایت کنیم، خط آهن مذکور را برای این هدف اساسی می دانم. این خط از سرزمینی بسیار حاصلخیز و مولد گندم عبور می کند و در صورت تمایل می تواند نهایتاً تا شمال عراق امتداد یابد. این خط می تواند فوراً مورد بررسی قرار گیرد. ساخت راه آهن مورد بحث به خودی خود بسیاری از مشکلات را حل می کند که هم اکنون در کردستان، ارمنستان و شمال غرب ایران در مقابل ما قرار دارند و می تواند امتداد خط خانقین به کرمانشاه را در حال حاضر غیرضروری کند.

اگر قرار باشد که زاب کوچک حد شمال غرب عراق شود، گرفتن حداکثر بهره از سلیمانیه به عنوان یک مرکز کُردی، حائز کمال اهمیت سیاسی می گردد. برای این مقصود به خوبی می توانیم سیستم راه آهن با فاصله ریلی متری را از خانقین در شمال دیاله تا دشت حلبچه و سلیمانیه امتداد دهیم. تقریباً قطعی است که این خط سودآور خواهد بود. این گونه برمی آید که پیش از جنگ، کمپانی رژی عثمانی از بابت تنباکوی این بخش سالانه ۱۰۰/۰۰۰ لیره استرلینگ سود خالص به دست می آورد. این منطقه بازاری برای همه نوع تولیدات دامی و جنگلی و همچنین گندم خیز است. توصیه می کنم که احداث این خط در اسرع وقت ممکن بررسی شود.

در پایان اجازه می خواهم که بر اهمیت اتخاذ هر چه زودتر تصمیم در مورد کل قضیه راه آهن در بین النهرین و ماورای آن اصرار ورزم. جدا از موضوعات سیاسی و استراتژیکی که در آن نهفته است، باید به خاطر داشت که تقریباً همه حمل و نقل رودخانه ای نظامی می باشد. در حال حاضر برای کار در ناوگان [رودخانه ای]، افراد تنها تا «پایان جنگ» استخدام می شوند. در صورت عدم حفظ بخشی مناسب از ناوگان و خدمه برای ادامه کار، انتظار آن می رود که برای رفع نیاز پادگان و جمعیت غیرنظامی،

ناوگان موجود ناکافی باشد، مگر اینکه راه آهنی سراسری اضافه شود.

ملاحظاتی مشابه به مقداری کمتر شامل مستخدمین راه آهن نیز می شود، اما تعداد ایشان به طور نسبی بستگی به وزن محموله ها دارد و بسیار کمتر می باشد و باید خیلی آسانتر فراهم آیند.

ضمیمه ب

از ژنرال دو کاندول (بغداد) به مدیرکل حمل و نقل و خطوط راه آهن، تلگرام X.۴۲۷۸ ۵ دسامبر ۱۹۱۸.

مطابق دستورالعمل تلگرافی وزارت جنگ، شماره ۷۰۵۰۳، رمز شماره ۶۲۹ (M.R.۲ (A مورخ ۹ نوامبر [۱۹۱۸]، گزارش خود را با پیشنهادهایی درباره کارهای مطالعاتی که می توانند به شکلی مفید به عهده گرفته شوند، تسلیم می کنم. شاید خواستار نوع این بررسی ها باشید تا با این هدف توزیع و محول شوند که اطلاعات لازم برای اجلاس کنفرانس صلح مهیا گردد. وقت تنگ است، حمل و نقل و محافظت دشوار می باشد. از این روی احتمالاً شناسایی های موردی را باید جایگزین بررسی های پیشنهادی زیر کرد. از لحاظ فنی تنها مبنای قابل اتکا برای رسیدگی دقیق به مشکل راه آهن ایران، مطالعاتی می باشد که اخیراً تحت نظارت مدیریت راه های آهن درباره خطی از طریق کرمانشاه به عمل آمده است.

از منظر تجاری، مشکل به نحوی غیرقابل تفکیک به چشم انداز توسعه در بین النهرین مربوط می شود. بررسی ها و شناسایی های اولیه کرمانشاه اثبات کرده است که خطی مناسب از بغداد به کرمانشاه به طول ۲۵۸ مایل را می توان اختیار کرد. [در این مسیر] تنها دو بخش دشوار، در نزول به دشت ماهیدشت در ۲۳۱ ۲۲۵ مایلی و گردنه دردوند در ۱۷۸ ۱۷۰ مایلی وجود دارد. هر دو نیازمند شیب یک سی ام و انحنای ۱۶ درجه ای (چند کلمه رمزگشایی نشده است) هستند، اما هیچ تونل مهم یا دیگر کارهای ویژه ضرورت ندارد. باقیمانده خط خانقین، از مایل صد و سوم به کرمانشاه نسبتاً آسان می باشد.

اقدامات شناسایی از کرمانشاه تا همدان، ۳۹۲ مایل، خطی را آشکار ساخت که به شکلی غیرمنتظره سبک است. در احداث راه آهن در این مسیر هیچ دشواری وجود ندارد جز در بالا رفتن از سراشیبی کنار فلات همدان، از مایل ۳۵۱ تا ۳۶۱ و صعود در گردنه های صخره ای سربندان در سومین مایل بخش اعظم راه از مسیری مستقیم اما صخره ای به ۳۰۰ و ۳۶۲ مایلی می رسد. تمام این فواصل از بغداد هستند.

از منظر ساختن راه آهن، تمام پروژه خانقین همدان جز در دشواری ناشی از طبیعت کوه شناسی به نحو چشمگیری آسان است. اما به سبب انحناء در ایران هیچ

فاصله ریلی بیش از نوع متری در این مسیر یا هر مسافت طولانی دیگر عملی نخواهد بود. این موضوعی بی اهمیت است، زیرا مقدر است که در اکثر این خطوط حمل و نقل سبک باقی ماند.

در احداث راه آهن بین همدان و تهران، انتظار نمی رود که هیچ مانع خاصی وجود داشته باشد. این مسافت باید مورد بررسی قرار گیرد، اما تصمیم گیری در مورد ساخت راه آهن در ورای همدان را برای چند سال پیشنهاد نمی کنم.

باز گردیم به موضوع چشم انداز توسعه در بین النهرین، تقریباً همه چیز جز تولید نفت وابسته به فیصله قضیه دجله و فرات است. به نظر کلنل گِرو که اخیراً از بررسی بیشتر دجله مراجعت کرده است، و نیز عقیده دیگر رودشناسها می توان طرح احیای رودها را تدریجاً و با هزینه کم به اجرا گذاشت. من با این نظر کاملاً موافق هستم. تنها نکته اساسی، شروع فوری بر مبنای برنامه ای جامع است که کلنل گِرو اکنون می تواند آن را تنظیم کند. آبیاری، زهکشی و امنیت کشور خیلی زود شروع به سوددهی می کند، اما کمترین زمان برای احساس تأثیر خوب به کشتیرانی، از هر نوع، و از این رو به بهبود ارتباطات داخلی مربوط می شود. بدین معنی که بهبود هم زمان مهاجرت و کشتیرانی، رونق آبیاری را بیشتر و توسعه کشاورزی را سریع تر از چیزی می کند که در شرایطی متفاوت واقع شود. در آینده ای دور راه آهن سبک با فاصله ریلی باریک جای کشتیرانی را بیشتر خواهد گرفت. مرکز ثقل توسعه نهایی کشاورزی که با اقدامات به موقع می توان روی آن حساب کرد به خلیج فارس خیلی بیشتر از مدیترانه نزدیک خواهد بود. از این رو سنگین ترین حمل و نقل از منطقه بغداد به سوی خلیج فارس خواهد بود. توصیه من برای [احداث خط آهن با] فاصله ریلی استاندارد بین بغداد و بصره تا حدی از همین دلیل ناشی می شود.

برای مبادلات سریع بین المللی، حمل و نقل خوب محموله ها و زائران بین النهرینی و ایرانی مکه نیز نهایتاً باید یک خط با فاصله ریلی استاندارد طراحی گردد که بین النهرین را به مدیترانه متصل کند. برای چنین خطی پایانه پیشنهادی در شرق بغداد است. برای پایانه غربی، با انتخاب بندری در جنوبی ترین حد قابل دستیابی در [سواحل شرقی] مدیترانه، منافع بریتانیا به بهترین نحو ممکن تأمین خواهد شد. سرزمین آتیه دار اطراف دیر در شمال القوین باید با همین خط یا شعبه ای از آن تجهیز گردد. در صورت اهمیت یافتن این موضوع در مذاکرات صلح، باید خط ارتباط با مدیترانه فوراً شناسایی شود. ضمناً چشم اندازهای فوق به اندازه کافی دلالت دارد که الزاماً در این بخش از آسیا بغداد باید مرکز اصلی راه آهن شود.

سیستم اصلی راه آهن ایران نیز باید بر اساس فوق باشد. این یک امتیاز است که خط

بغداد از طریق کرمانشاه به تهران بسی آسانتر از چیزی است که بیم آن می رفت. در مورد طرح های مختلف راه آهن ایران در شمال خط کرمانشاه، واضح است که بخش اعظم ثروت سواحل دریای مازندران باید برای همیشه باج روسیه باقی بماند. از احداث یک راه آهن میان آن سواحل و فلات ایران منافع بریتانیا و بین النهرین لطمه می خورد [در صورت ایجاد یک خط] صادرات فلات ایران نیز جذب روسیه می شود؛ مواد غذایی از ولایات ساحلی دریای مازندران، نفت و کالاهای روسی واردات [فلات] می گردد. از دیدگاه ما تمام این کالاها می توانند و باید از طریق کرمانشاه انتقال یابند و برای فلات ایران تهیه شوند. به همین دلایل و به مقدار کمتر به سبب اینکه به دلالت شناسایی ها شیب موجود بین فلات و منجیل دشوارترین بخش در همه مسافت از بغداد به دریای مازندران است، توصیه می کنم که فکر امتداد خط آهن به شمال کرمانشاه و حتی شناسایی مسیر همدان قزوین انزلی رها شود. برای حمل و نقل فوری از پیش یک راه شوسه خوب و ارابه رو در آن امتداد موجود است.

به همان دلایل احداث هر راه آهن بریتانیایی از فلات ایران از طریق زنجان یا سرزمین اکتشاف نشده قزل اوزن به تبریز را نیز مردود می دانم. از سوی دیگر، اگرچه آذربایجان به وسیله قشونهای روس و ترک تخریب و کم جمعیت شده است، اما هنوز جمعیت و تولیدات آن از بقیه [ولایات] ایران بیشتر می باشد. می توان از قرار دادن آذربایجان در موقعیتی که باجگزار بغداد شود، سود برد. بدین منظور از خط پیشنهادی بغداد آلتون کوپری می توان راهی با فاصله ریلی متری را به تبریز احداث کرد که از آذربایجان عبور کند. ضمناً مناسبات بین نژادهای قفقاز، ماوراء خزر و بین النهرین که قطعاً امتیاز برای بین النهرین است، با احداث خط تبریز تقویت می شود، از این رو مسیر این خط باید تا بالای گردنه وسنا بررسی شود.

افزون آنکه، هدایت هر چه بیشتر جریان تردد از حوزه های [نفوذ قدرتهای دیگر] در شمال غرب به بغداد ارزش مطالعه این موضوع را دارد که آیا شاخه سلیمانیه به جای عبور از سرزمین سهل تر غرب و کرکوک نمی تواند از طریق منطقه ناهموار و رود دیاله به خانقین امتداد یابد.

سخن پایانی اینکه در مورد پروژه های خط آهن برای جنوب کرمانشاه اطلاعات پراکنده می باشد. درک من از موضوع بدین قرار است:

یک راه آهن جایگزین از دریا به فلات اصلی ایران (چند کلمه غیرقابل رمز گشایی) که منظور از آن [حمل محموله ها] بدون انتقال از یک کشتی به کشتی دیگر برای تمام ایران است، تنها می تواند از محمره [خرمشهر] مبادرت شود تا از طریق دزفول و دشت بروجرد، در دامنه شیب همدان به مسیر خط آهن کرمانشاه بپیوندد. هدف عملیات

شناسایی برای این خط جایگزین باید خط سیر دره های آب دز را شامل شود. مسیر آب دز بسیار کوتاه تر از راه خرم آباد است و خیلی کمتر فراز و نشیب دارد.

تاکنون هیچ قسمت این مسیر مورد مطالعه قرار نگرفته است. احداث بخش دزفول و بروجرد خط آهن، حتی در صورت تحقق، هزینه ای گزافتر از هر راه دیگر دارد، و اگر ساخته شود، با کاهش مسافت، بر خط قزل [اوزن] مزیت بیشتری دارد. از این رو شناسایی این مسیر و نیز هیچ مسیر دیگری در جانب شیراز توصیه نمی شود. ممکن است که شناسایی مسیر محمره، اهواز، اصفهان کمی دلگرم کننده تر باشد.

اما حتی این نیز باید تنها در صورتی به عهده گرفته شود که یک بررسی یا (کلماتی محذوف) به مقدار فراوان موجود باشد.

برای احداث یک خط آهن از هند، شاید کراسنوودسک و سمرقند اهداف سیاسی مناسب باشند، اما اطلاعات کنونی یک راه آهن سراسری در ایران را از هند به آسیای مرکزی توجیه نمی کند. احتمالاً منفعت آن نمی تواند هزینه زیاد ساخت و فعالیتش را جبران کند. هرگاه چنین خط سراسری احداث شود، مسیر قزن [اوزن] را در نزدیکی قم به تهران متصل می کند. بررسی ها و شناسایی های توصیه شده در این گزارش، جز در سرزمینهای اطراف همدان و در جانب تهران، می توانند در ماههای زمستان انجام شوند.

پیش نویس صورت جلسه کنفرانس بین وزارت خانه ای در وزارت امور خارجه بریتانیا

در ۱۱ ژانویه ۱۹۱۹ [۸ ربیع الثانی ۱۳۳۷ه ق]، ساعت (۴/۱) ۱۱ صبح

موضوع: راه آهن بین النهرین و امتداد آن

حاضرین: لرد کرزن رئیس جلسه [وزارت امور خارجه]

ژنرال کاکس

سر ه بیرت وزارت هندوستان

آقای جی. ای. شاکبرگ

ژنرال ثویتس وزارت جنگ

ژنرال رادکلیف

آقای ج. بارستو خزانه داری

لرد کرزن با این سخنان اجلاس را افتتاح کرد که هدف این گردهمایی تصمیم گیری راجع به خطوط آهنی بود که می باید با برنـامه ریزی پیش برده شود، و اینکه فاصـله بین دو ریـل آنهـا چه انـدازه ای باشـد؛ همچنین اینکه ضـرورت دارد برای خطوط اولویت تعیین شود و به ملاحظات سیاسی چون حوزه های نفوذ [قدرت های بزرگ] و غیره

توجه به عمل آید. به عقیده او شایسته این بود که پیش از بحث بیشتر، نمایندگان وزارت جنگ شرحی مختصر راجع به کل سیستم راه آهن بین النهرین ارائه دهند و نظر خود را درباره برنامه آینده اعلام کنند.

ژنرال رادکلیف سیستم موجود راه آهن را تشریح کرد و با اشاره به تفاوت فاصله های ریلی، توجه حضار را به مشکلاتی جلب کرد که در مقابل مهندسین قرار دارند. او درباره نظر وزارت جنگ راجع به برنامه ریزی برای آینده، بر این واقعیت تأکید کرد که موضوع مورد توجه ایشان تحقق پروژه خط آهن «سراسری فرات»، یعنی ارتباط بصره با بغداد از طریق اتصال ریلی حله و ناصریه است؛ و اینکه خط آهن بغداد کوت متوقف شود و از ریلها در بخش حله ناصریه استفاده گردد.

لرد کرزن سئوال کرد که چرا خط حله ناصریه که در نقشه طولانی تر به نظر می رسد بر تکمیل بخش اماره کوت برتری داشت. ژنرال رادکلیف تشریح کرد که اگر چه این راه طولانی تر به نظر می رسد، برای مهندسین مشکلات خیلی کمتری دارد.

ژنرال رادکلیف گفت وزارت جنگ تمایل داشت که خط آهن فلات تا حد ممکن به سوی مرز ایران امتداد یابد. مهندسین خطی از خانقین به کرمانشاه را توصیه کرده بودند که اکنون تحت بررسی قرار داشت. او اشاره کرد که برای مقاصد استراتژیکی، در اختیار داشتن یک ورودی به ایران مطلوب بود.

وزارت جنگ در مورد خط آهن دجله با هرگونه پیشروی در مسیر موصل مخالفت داشت. او بر مطلوبیت ادامه کار بر روی خط خانقین به کرمانشاه و در صورت امکان امتداد دادن آن به همدان پافشاری کرد.

لرد کرزن پرسید که آیا وزارت جنگ موافق بود که باید با سیستم راه آهن قفقاز کمترین اتصال ممکن وجود داشته باشد. ژنرال رادکلیف پاسخ داد که وزارت جنگ قاطعانه مخالف هر امتدادی در جهت تبریز بود.

ژنرال ثویتس با نظرهای ابراز شده ژنرال رادکلیف موافقت داشت.

آنگاه لرد کرزن نظر وزارت هندوستان را جویا شد.

ژنرال کاکس گفت که وزارت هندوستان با طرح توسعه خط «سراسری فرات» و نیز امتداد خط آهن از خانقین به مرز ایران موافق بود. با وجود این تأکید کرد که وقتی که تصمیمات کنفرانس صلح موجب بهبود شرایط شود، در راه اتخاذ هر طرح کلی برای آینده دشواری وجود داشت. او یادداشتی از سِر هامیلتون گرنت را قرائت کرد که هر کوششی برای توافق در زمانی که آینده سیاسی نامعلوم بود، فاقد اهمیت می دانست و از این رو از انجام اموری حمایت می کرد که به دلایل نظامی و توسعه ارتباطات محلی می توانست لازم باشد. ژنرال تشریح کرد که سِر ه بیرت بر این باور بود که هرگاه

فکری برای وضع یک برنامه کلی وجود داشت، ضروری بود که فوراً با دولت هندوستان مشورت بیشتری صورت گیرد.

ژنرال کاکس همچنین خلاصه ای از یک یادداشت سِر. ه . هیرتزل را خواند که توصیه هایی مشابه [گرنت] می کرد.

در خاتمه ژنرال کاکس گفت که به نظر شخصی اش مطلوب این بود که بررسی راه آهن تا حد امکان ادامه یابد، اما نمی دانست که چگونه مناسبات ما با ایران بررسی بیشتر را اجازه خواهد داد. آقای شاکبرگ موافقت خود را با او اعلام کرد.

آقای بارستو اظهار داشت که [به عنوان نماینده] خزانه داری در جلسه شرکت کرده است تا تحقیق کند که هر یک از طرح های مصوب چگونه تغذیه مالی می شود و مسئولیت مخارج با کدام وزارتخانه است. تصمیم گرفته که قضیه مالی بعداً مطرح شود.

لرد کرزن در مرور اوضاع کلی سیاسی اظهار عقیده کرد که بغداد به سبب موقعیت مرکزی اش و نیز این واقعیت مسلم که تنها از آنجا بود که هرگونه پیشروی علیه تهران می توانست هدایت شود، آن شهر را نقطه محوری نفوذ سیاسی ما دانست. همچنین به مشکلاتی اشاره کرد که بختیاریها می توانستند در راه ساخت خط آهن خانقین کرمانشاه ایجاد کنند. این در حالی بود که خط آهن از طریق شوشتر دزفول به سوی شمال به سبب مخالفت قبایل دشمن غیرقابل عبور می شد.

[به گفته او] ما باید خط آهن را از بغداد به خانقین امتداد دهیم؛ ادامه آن به کرمانشاه بدون رضایت ایران نمی توانست ترتیب داده شود.

او در مورد طرح های خط دجله نگران بود و اعتقاد داشت که هرگونه پیشروی در آن جهت به گونه ای اجتناب ناپذیر به برخورد با فرانسویها منجر می شود؛ و به نظر می رسد که هر چه بیشتر در مسیر موصل پیش رویم، مشکل بیشتری داشته باشیم. او به همین دلیل ترجیح می دهد که کار خط آهن به سوی شمال دجله متوقف شود.

در مورد ادامه خط به کرمانشاه و امتداد نهایی آن به همدان، نظر موافق داشت و این طرح را منطقی دانست. آنگاه مسئله فاصله ریلی که قرار بود برای خط فرات اختیار شود، مورد بحث قرار گرفت.

سِر ه بیرت گفت: آن گونه که او درک می کرد راه مذکور دائمی اما با نیت تغییر فاصله ریلی آن از متری به استاندارد ساخته شده بود. او با این تغییر فاصله ریلی مخالفت کرد.

پس از آنکه دیگر اعضای کنفرانس نظر خود را دادند، موافقت شد که احداث یک خط دائمی که فاصله ریلی اش تغییر پذیر باشد، محتاطانه بود؛ خود تغییر مورد تأیید قرار نگرفت. آنگاه قضیه [منبع] مالی مطرح شد.

آقای شاکبرگ اشاره کرد که عدم الزام دولت هندوستان به پرداخت مخارج بین النهرین، سیاست پذیرفته شده بود.

لرد کرزن با تأیید این سیاست، تشریح کرد در حالیکه آینده دقیق بین النهرین تاکنون تعیین نشده اداره آن از طریق وزارت امور خارجه بریتانیا و مخارج اداره آن در تخمینهای [بودجه] همان وزارتخانه می آید.

آقای بارستو گفت که تاکنون هزینه خطوط آهن بین النهرین به حساب اعتبارات تخصیصی دولت گذاشته می شد، اما تعهد شده بود که این شیوه عمل بعد از سی و یکم مارس آتی [۲۸ جمادی الثانی ۱۳۳۷ ه ق] متوقف شود. او معتقد بود که با یک اعتبار اختصاصی، تأمین منابع مالی جداگانه برای مخارج این راهها ضرورت نداشت.

ژنرال ثویتس و ژنرال رادکلیف این موضوع را تأیید کردند.

پس از بحث توافق شد که کار احداث خط فرات ادامه یابد و برای مخارجش تدارک لازم به عمل آید. آنگاه لرد کرزن گفت که فکر می کرد که کنفرانس به نتایجی قطعی رسیده بود و حضار در موقعیتی بودند که توصیه های زیر را به عمل آورند:

۱. خط فرات باید بین ناصریه و حله ادامه یابد. راه احداثی دائمی با قابلیت تغییر فاصله ریلی از متری به استاندارد باشد. با وجود این، تغییر فاصله ریلی نباید مدنظر قرار گیرد.

۲. کار بر روی خط خانقین ادامه یابد اما در حال حاضر زمان برای مذاکرات با دولت ایران برای ادامه این خط تا کرمانشاه مناسب نیست.

۳. مطلوب است که به بررسی خطی از مسیر کفری به موصل اقدام شود، اما بررسی مسیر دره وسنا را باید رها کرد.

۴. در حال حاضر امتداد بیشتر خط موصل به صلاح نیست.

۵. کار بر روی خط میرجاوه نه [نهبندان] باید متوقف شود.

این توصیه ها مورد موافقت قرار گرفتند و کنفرانس در ساعت ۵/۱۲ خاتمه یافت.

پی نوشت ها:

۱. Baron J. de Reuter.

۲. به عنوان نمونه، ر.ک: ح. مکی، ج ۴، تاریخ بیست ساله ایران، تهران، ۱۳۶۱، صص ۲۵۷ به بعد؛ ن. جامی، گذشته چراغ راه آینده است، تهران، ققنوس، چ ۲، ۱۳۶۲، صص ۲۶۲۴؛ متقابلاً برخی بر این باورند که مسیر خط احداثی رضاشاه یک طرح

«ایرانی» بود، ر.ک: م.ک. مکملی، تاریخ جامع راه آهن، ج ۲ (راه آهن ایران تا انقلاب اسلامی)، تهران، راه آهن جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۹، صص ۴۲۹ به بعد.

۳. به عنوان نمونه در روسیه طول خطوط آهن از ۱۰۶۰ کیلومتر در ۱۸۵۷ به ۱۸۶۵۶ کیلومتر در ۱۸۷۶ افزایش یافت و در دهه بعد از ۲۲۸۶۵ کیلومتر در ۱۸۸۰ به ۳۰۵۹۶ کیلومتر در ۱۸۹۰ و سپس ۵۹۶۱۶

کیلومتر در ۱۹۰۴ بالغ گشت. در طی این مدت احداث راه آهن در سرزمینهای پیرامونی روسیه در مجاورت ایران هم با جدیت دنبال می شد. در آسیای مرکزی کار احداث خط آهن غرب به شرق بندر کراسینوودسک (در سواحل شرقی دریای مازندران) به تاشکند در دهه ۱۸۸۰ آغاز گردید. خط شمال جنوب اونبورگ تاشکند نیز در فاصله ۱۹۰۶۱۹۰۰ تأسیس شد. در قفقاز خط باکو تفلیس باتوم دو دریای مازندران و سیاه را در ۱۸۸۳ به یکدیگر متصل کرد. اگرچه این توسعه از اهداف راهبردی دولت روسیه ناشی می شد که مالک دو سوم راههای آهن کشور بود، اما نتایج اقتصادی بزرگی را بار آورد، ر.ک:

H. Seton-Watson, The Russian Empire, ۱۸۰۱-۱۹۱۷,۲nd, New York, ۱۹۸۸, pp. ۴۰۵-۴۰۶, ۵۲۰-۵۲۱;۱.

برای خطوط آسیای مرکزی و تأثیر آنها در مناسبات و محاسبات استراتژیک روسیه و بریتانیا، ر.ک:

J. Siegel, Endgame: Britain, Russia and Final Struggle For Central Asla, London, ۲۰۰۲;

در هندوستان طول خطوط آهن از ۱۴۵۰۰ کیلومتر در ۱۸۷۰ به ۶۱۲۲۰ کیلومتر در ۱۹۲۰ رسید و این توسعه از ۱۹۰۰ که دولت مستعمراتی بریتانیا در هندوستان مالکیت راه های آهن را به خود اختصاص داد، رشد فزاینده یافت؛ برای راه آهن هندوستان، ر.ک:

Government oo India Railway Board, History of Indian Railways Constructed and in Progress corrected up to ۳۱st March ۱۹۱۸, India, Government Gentral Press, ۱۹۱۹; A. Awasthi, History ahd Development of Railways in India, Delhi, ۱۹۹۴.

۴. برای تفصیل رقابت و کارشکنی روسیه و بریتانیا در کار احداث راه آهن تا ۱۹۱۱، ر.ک:

F. Kazemzadeh, Russia and Britain in Persia, ۱۸۶۴-۱۹۱۴, New Haven, Connt. Harvard Slavic Studies, Iv (۱۹۵۷), pp. ۳۵۵-۳۷۳.

۵. R.L. Greaves, Persia and the defence of India, ۱۸۸۴-۱۸۹۲, London, ۱۹۵۹, pp. ۱۸۰-۱۸۱; A.P.thornton, “British Policy in Persia, ۱۸۵۸-۱۸۹۰ (pt. III)”, The English Historical Review, LXX (۱۹۵۵), PP. ۶۷-۶۸; cf. Kazemzadeh, Russia and Britain in Persia, pp. ۲۳۸-۲۳۹.

۶. ر.ک: گزارش ارفع الدوله از مذاکراتش با مقامات روسیه در سنت پتربورگ، مورخ ۱۰ شعبان ۱۳۱۷ در ا. تیموری، عصر بی خبری، تهران، ۱۳۳۲، صص ۳۷۸۳۷۶؛ قس.

R. A. Greaves, “British Policy in Persia, ۱۸۹۲-۱۹۰۳ (pt.II), BSOAS, ۲۸ (۱۹۶۵), PP. ۲۸۶-۲۸۸; cf,

.Kazemzadeh, Russia and Britain in Persia, p. ۳۲۴

۷. به عنوان نمونه ر.ک. تلگرام آخوند ملاکاظم خراسانی و حجت الاسلام مازندرانی به مجلس شورای ملی و نیز مکتوب حجت الاسلام مازندرانی به شیخ اسدالله مامقانی در اسنادی درباره هجوم انگلیس و روس به ایران، به کوشش م. ترکمان، تهران، ۱۳۷۰، صص ۱۲۷۱۲۴.

R. Adelson, London and the Invention of the Middle East ۱۹۰۲-۱۹۲۲, New Haven, ۱۹۹۵, .۸ pp. ۴۰-۴۴; cf. C.J.Lowe and M.L. Dockrill, the Mirage of Power, vol. I, London, ۱۹۷۲, pp. ۳-.۴

۹. برای مخالفت روسیه با تلاشهای آلمان جهت نفوذ در ایران ر.ک.ب. جی. مارتین، تاریخ روابط ایران و آلمان، ترجمه پ. آزاد و ع. امید، تهران، پیک ترجمه و نشر، ۱۳۶۸، صص ۸۶ به بعد؛ برای رقابت روسیه و آلمان در مورد امتیاز کشتیرانی در دریاچه ارومیه، ر.ک.م.ع. کاظم بیگی، دریاچه شاهی و قدرتهای بزرگ، تهران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، صص ۳۸۳۴؛ برای تلاش آلمان جهت امتیاز خط خانقین و نفوذ اقتصادی، ر.ک: و. لیتین، ایران از نفوذ مسالمت آمیز تا تحت الحمایگی، ترجمه م. میراحمدی، تهران، معین، ۱۳۶۷، صص ۱۶۰۱۵۵؛ همچنین نک:

C. Issowi, the Economic History of Iran, ۱۸۰۰-۱۹۱۴, Chicago, ۱۹۷۰, pp. ۱۹۰-۱۹۱; Kazemzadeh, Russia and Britain in Persia, p. ۵۹۲; Lowe and Dockerill, vol. i, pp. ۸۶-۹۰; .Seton-Watson, pp. ۶۸۴-۶۸۵

D.M. Mc Donald, “A Lever without a fulcrum: domestic foctors and Russian foreign .۱۰ policy, ۱۹۰۵-۱۹۱۴,” in H. Ragsdole ed. Imperial Russian foreign policy, New York, ۱۹۹۳, .pp. ۲۶۸-۳۱۱

ص: ۵۵۱

.۱۱ A. P. Isvolski.

.۱۲ H. Nazem, Russia and Great Britain in Iran (۱۹۰۰-۱۹۱۴), Tehran, ۱۹۷۵, pp. ۲۱; Lowe and Dockrill, vol. I, PP. ۵۹; Adelson, pp. ۵۹-۶۲; Saton-Watson, pp. ۶۷۶-۶۸۲.

.۱۳ Ibid, pp. ۳۳-۳۵; c. D. W. Spring, "The Trans-Persian Railway Project and Anglo-Russian Relations, ۱۹۰۹-۱۴," The Slavonic and East European Review, Index to ۵۴ (۱۹۷۶), p. ۶۱.

.۱۴ Ibid, p. ۳۶.

۱۵. برای متن گزارش ر.ک: Issowi, pp. ۱۸۵-۱۸۶

۱۶. ترجمه یادداشت مشترک سفیران امپراتوری [روسیه] و بریتانیای کبیر به ثقه الملک (۳ فوریه ۱۹۱۰)، ضمیمه د. پوکلوسکی کوزل به وزارت خارجه روسیه، ۶ فوریه ۱۹۱۰، کتاب نارنجی، ترجمه پ. منزوی، ج ۴، تهران، پرواز، ۱۳۶۸، صص ۳۶۳۵؛ قس مراسله خطاب به ثقه الملک، ضمیمه ج. بارکلی به گری، ۱۶ فوریه ۱۹۱۰، کتاب آبی، به کوشش ا. بشیری، ج ۴، تهران، نشر نو، ۱۳۶۳، صص ۸۱۹ ۸۱۸).

۱۷. برای مخالفت مجلس و مردم، ر.ک: پوکلوسکی کوزل به وزارت خارجه روسیه، ۱۳ و ۲۰ فوریه ۱۹۱۰، کتاب نارنجی، ج ۴، صص ۴۳۴۱ و ۵۰۴۶؛ قس بارکلی به گری، تلگرام، ۱۷ مارس ۱۹۱۰، کتاب آبی، ج ۴، ص ۸۲۸؛ برای ممانعت از استقراض، نک ترجمه یادداشت سفیر روسیه در تهران به کفیل وزارت امور خارجه شاهی در دوم مارس ۱۹۱۰، ضمیمه پوکلوسکی، کوزل به وزارت خارجه روسیه، ۵ مارس ۱۹۱۰، کتاب نارنجی، ج ۴، صص ۶۷۶۵، قس بارکلی به گری، تلگرام، ۲۳ مارس ۱۹۱۰ و مکتوب ۲۴ مارس ۱۹۱۰، کتاب آبی، ج ۴، صص ۸۲۸ و ۸۳۲ ۸۳۰؛ برای سفر نماینده دویچه بانک، نک پوکلوسکی کوزل به وزارت خارجه روسیه، ۲ مارس ۱۹۱۰، کتاب نارنجی، ج ۴، ص ۶۳؛ برای تلاش آلمان جهت افتتاح بانک در ایران، ر.ک مارتین، صص ۱۷۰ به بعد.

.۱۸ R. R. Mclean, Royalty and Diplomacy in Europe, ۱۸۹۰-۱۹۱۴, New York, ۲۰۰۱, pp. ۶۲-۶۴; Seton- Watson, pp. ۶۸۴-۶۸۶.

برای جزئیات بیشتری راجع به مذاکرات درباره ایران ر.ک: مارتین صص ۲۷۱ به بعد؛ همچنین ر.ک:

Nazem, pp. ۶۳-۶۸; Kazemzadeh, Russia and Britain in Persia, pp. ۵۹۲-۵۹۴;

موضوع تحصیل امتیاز خط تهران خانقین حتی پس ازجنگ جهانی اول نیز از سوی برخی از دیپلماتهای آلمانی توصیه می

شد، به عنوان نمونه ر.ک: لیتن، ص ۲۷۵.

.Spring, pp. ۶۴; Nazem, pp. ۱۳۱-۱۳۲ .۱۹

توجه به این نکته ضروریست که در کنار امتیاز راه آهن برخی امتیازات دیگر نیز مطرح بود که روسیه و انگلیس در مورد آنها توافق و همکاری داشتند، به عنوان نمونه ر.ک. گری به تنلی، ۷ مه ۱۹۱۲، کتاب آبی، ج ۸، صص ۱۷۴۷۱۷۴۶.

۲۰. از گروههای پنج گانه مؤسس سندیکا، شرکت نفت ایران انگلیس، بانک شاهنشاهی و شرکت حمل و نقل ایران، شرکت کشتیرانی بخاری بریتانیا هند از سالها قبل در ایران فعالیت اقتصادی داشتند، برای جزئیات شکل گیری و اعضای سندیکا و طرح پیشنهادی آن، ر.ک:

Anglo-Persian Oil Company to Foreign Office, "Memorandum Respecting Persian .Railway, ۱۵July ۱۹۱۱" in Issawi, pp. ۱۹۳-۱۹۴

.Loc, cit .۲۱

۲۲. گری به بیوکانان، ۲۴سپتامبر ۱۹۱۲ و ضمیمه آن، کتاب آبی، ج ۸، صص ۱۹۵۰ ۱۹۴۹.

۲۳. ر.ک: ضمیمه گری به بیوکانان، ۱۴اکتبر ۱۹۱۲، همان مأخذ، صص ۱۹۵۶ ۱۹۵۵.

۲۴. گری به تنلی، تلگرام، ۲۲اکتبر ۱۹۱۲؛ تنلی به گری، تلگرام، ۱۷ نوامبر ۱۹۱۲، همان مأخذ، صص ۱۹۸۴ و ۲۰۰۴

۲۵. گری به بیوکانان، ۲۹ سپتامبر ۱۹۱۲ و همو به تنلی، تلگرام، ۳۰ سپتامبر ۱۹۱۲، همان مأخذ، صص ۱۹۵۵

ص: ۵۵۲

۱۹۵۴

۲۶. تنلی به گری، ۹ اکتبر ۱۹۱۲، همان مأخذ، صص ۱۹۸۲ ۱۹۷۹.

۲۷. gauge.

۲۸. Spring, pp. ۷۴-۷۶.

اهمیت خلیج فارس برای بریتانیا و دور نگاه داشتن دیگر قدرتها از این پهنه آبی موجب آن شده بود که در ۱۹۱۱ نیز لندن برای امتداد خط آهن از بغداد به خلیج فارس شرایط سنگینی را برای تأمین بخشی از نیاز مالی عثمانی برای احداث خط مذکور تعیین کند، ر.ک: Adelson, p. ۹۴

۲۹. S. D. Sazanov.

۳۰. Spring, p. ۷۵; Nazem, pp. ۱۳۲.

۳۱. Ibid., pp. ۷۹-۸۰.

۳۲. اگر چه بریتانیا امید آن داشت که هم زمان با اعطای امتیاز خط جلفا تبریز به روسیه، امتیاز خط محمره خرم آباد به سندیکای بریتانیایی داده شود، چنین نشد، ر.ک: کتاب آبی، ج ۸، صص ۲۱۴۱ ۲۱۳۹ و ۲۱۵۲.

۳۳. کاظم بیگی، دریاچه شاهی و قدرتهای بزرگ، صص ۴۹ ۴۸، ۵۳، ۶۳؛ قس. Spring, pp. ۷۷-۷۷.

۳۴. F. J. Moberly, Operation in Persia, ۱۹۱۴-۱۹۱۹, London, ۱۹۸۷, pp. ۱۹۲-۱۹۳, ۴۳۳.۴۵۲.

۳۵. General Sta, Railway Policy in Relation to General Military Policy in the Meddle East, Secret, ۸th December ۱۹۱۸, WO ۱۰۶/۵۵.

۳۶. Metre-gauge.

۳۷. برای مشروح علل و اقدامات بریتانیا برای کنترل دریای مازندران. ر.ک: م.ع. کاظم بیگی، دریای خزر و قدرتهای بزرگ: امپریالیزم بریتانیا (۱۳۳۸ ۱۳۳۵ ه ق)، تهران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۴م.

۳۸. General de Candolle.

۳۹. برای نگرانی بریتانیا از نگاهداری اسرای جنگی قدرتهای مرکزی در آسیای مرکزی و پیوستن آنها به بلشویکها، ر.ک.

کاظم بیگی، دریای خزر و قدرتهای بزرگ، ص ۷۹ (یادداشت ۴).م

۴۰. Colonel Garrow.

۴۱. Draft Minutes of Inter Departmentl Conference held at the Foreign Office on Saturday January ۱۱ the, [۱۹۱۹], at ۱۱/۱۵ am, Wo ۱۰۶/۵۵.

۴۲. Lord Curzon.

۴۳. Major General Cox.

۴۴. Sir H. Birt.

۴۵. Mr. J. E. Shuckburgh.

۴۶. Major General thwaites.

۴۷. Major General Radeliffe.

۴۸. Mr. G. Barstow.

۴۹. Sir Hamilton Grant.

۵۰. Sir H. Hirtzel.

**انگلیس و بحران آذربایجان**

محمود لالوی

آغـاز جنگ جهانی دوم سـرفصل جدیـدی در تاریـخ معاصـر ایران گشود. گرچه اشـغال ایران توسط متفقین در سوم شـهریور ۱۳۲۰ مُهر پایـانی بر اسـتبداد رضاخـانی و موجب شادی و شـعف مردم ایران بود اما به نوبه خود سـرآغاز مشـکلات و مصائب جدیدی شد که ناشی از دخالتهای ناروای متفقین در امور داخلی ایران بود.

در ابتـدای اشـغال ایران، اهمیت این کشور جهت ترانزیت کالاـ و مهمـات جنگی به شوروی بود امـا با گـذشت زمان و شـروع پیروزی هـای متفقین گسـست و شـکاف در بین متفقین آغـاز و مطـامع متفـاوت هر کشور به تدریـج نمایان شـد. از فرصت به دست آمـده یعنی ایران تحت اشـغال، به ویژه دو کشور شوروی و انگلیس نهایت اسـتفاده را یکی در کسب نفوذ و دیگری در حفظ نفوذ خود به عمل آوردند.

انگلیس از مـدتها قبـل امتیـاز نفت جنـوب را به دست آورده و ایران از سالهـا پیش به ویژه پس از انقلاـب ۱۹۱۷ روسیه حیات خلوت سـیاست آن کشور گردیده بود. جنگ جهانی اول قدرت این کشور اسـتعمارگر را ضـعیف ساخت و جنگ دوم ضـربه دیگری بر پیکره فرتوت و نحیف استعمارگری این کشور وارد آورد.

امتیاز نفت جنوب ایران جزء آخرین سـنگرهای استعماری انگلیس در خاورمیانه بود که این کشور برای رفع احتیاجات خویش وابسـته به آن بود. پس می بـایست به هر نحو ممکن و بـا هر ترفنـدی آن را حفـظ کنـد. اما حفظ این امتیاز سودآور به راحتی ممکن نبود چرا که شوروی توانسـته بود بـا شـعارهای آزادی خواهی و انقلاـبی و بعـدها بـا شـکست آلمان اعتباری ویژه برای خویش کسب کرده، در لفافه حمایت از پرولتاریا و زحمتکشان بار دیگر مطامع اسـتعماری خود را زنده ساخته و تعقیب نماید. این سیاست خواه ناخواه به رویارویی شوروی و انگلیس در ایران منجر می شد که به نوعی یادآور

دخالتهای این دو کشور در امور ایران در دوره قاجاریه بود.

پس از اشغال ایران بر اساس پیمان سه جانبه در ۹ بهمن ۱۳۲۰ نیروهای اشغالگر نه تنها حق استقلال ایران را به رسمیت شناخته که تعهد کرده بودند ۶ ماه پس از اتمام جنگ ایران را تخلیه کنند. با نزدیک شدن زمان موعود، انگلیس نیروی خویش را به تدریج از ایران بیرون برد اما شوروی از انجام این اقدام سر باز زد.

هنگامی که هنوز صحبتی از خروج نیروهای بیگانه از ایران نبود روسها با اعزام هیأتی به سرپرستی کافتارادزه امتیاز نفت شمال را از ایران درخواست کرده بودند.

شوروی ها در این مورد ناکام ماندند چرا که با طرح ماده واحده ای از سوی مصدق مبنی بر عدم مذاکره درباره اعطای امتیاز نفت به دول خارجی تا پایان جنگ، که با خرسندی انگلیس و رأی نمایندگان مستقل و انگلوفیل مجلس به تصویب رسید، این کشور از دست یابی به امتیاز نفت شمال محروم شد. اما این به معنای انصراف شوروی و پایان کار نبود. این کشور برای دستیابی به این امتیاز مسیر دیگری را پیش گرفت که منجر به بحران آذربایجان شد. به طور مسلم می توان گفت که اگر کافتارادزه در مأموریت خود به نحوی از انحاء موفق شده بود هرگز ماجرای آذربایجان پیش نمی آمد.

در روز ۱۲ شهریور ۱۳۲۴ فرقه دموکرات آذربایجان موجودیت خود را اعلام کرد. سپس سیدجعفر پیشه وری از کمونیستهای قدیمی ایران که پس از انتخاب به عنوان نماینده تبریز، اعتبارنامه اش در مجلس شورای ملی به تصویب نرسیده بود شعبه های حزب توده در آذربایجان را با حمایت نیروهای اشغالگر روس به فرقه ملحق کرده، آغازگر بحرانی شد که بیش از یک سال طول کشیده و مصائب فراوانی را برای ایران و به ویژه برای مردم آذربایجان رقم زد. این بحران که با حمایت مستقیم شوروی ایجاد شده بود فی الواقع در حداقل تصور، نوعی گروکشی برای واگذاری امتیاز نفت شمال بود که در صورت تحقق و یا عدم تحقق این امر برای سیاست استعماری انگلیس صدماتی را به دنبال داشت.

اهداف شوروی از امتیازخواهی در ایران ناشی از عواملی است که هنوز بر اساس منابع روسی مستند نشده اما با توجه به قراین و حدس و گمان و نتایج حاصله از این بحران می توان به چند نکته توجه داشت. شوروی ها احتمالاً درصدد گسترش ارضی و در واقع ادامه سیاست روسیه قبل از انقلاب در قالب انقلاب کمونیستی و ضمیمه کردن ایران و یا شمال آن به اردوگاه شوروی بودند. علت دیگر شاید به دست آوردن موقعیت برابر با انگلیس در ایران و کسب امتیاز نفت در شمال مشابه امتیاز نفت انگلیس در جنوب بود. شاید هم عکس العملی در جلوگیری و نگرانی از گسترش نفوذ و

امتیازخواهی انگلیس و آمریکا در ایران و بالاخص شمال ایران که آن را به نوعی حریم امنیت خویش می شمرد، بود. و یا اینکه شورویها درصدد کسب امتیاز نفت بودند تا به این وسیله اقتصاد نابسامان خود پس از جنگ را بدین وسیله اندکی التیام بخشیده و مرحمی بر زخمهای بی شمار ناشی از جنگ در این کشور باشد. با احتساب احتمالی دیگر، دریافت امتیاز نفت شمال توسط شورویها، محیط کارگری سوسیالیستی در منطقه شمال ایران تشکیل شده، خود زمینه مقایسه شرایط کارگران و کارمندان دو امتیاز (شوروی و انگلیس) را به دنبال می داشت که البته این هم ضربه ای بر پیکر امتیاز نفت جنوب می بود. شاید هم مجموع علل فوق انگیزه اصلی این حرکت شوروی را فراهم ساخت.

با توجه به مطالب بالا می توان هدف دولت شوروی از به راه انداختن بحران آذربایجان را یک حداکثر و حداقل تعریف شده دانست. در حالت حداکثر دو موقعیت ممکن بود به دست آید: دولت شوروی می توانست آذربایجان و شاید کردستان را ضمیمه خاک شوروی کرده و یا اینکه قدرت حکومت مرکزی را چنان ضعیف کند که سرانجام تحت سلطه حزب توده قرار گیرد. و در حالت حداقل با گروکشی بتواند با گرفتن امتیاز نفت شمال از ایران جای پایی همسنگ با انگلستان در جنوب، در شمال ایران برای خود دست و پا کنند. به هر صورت بحران آذربایجان با تشکیل فرقه دموکرات و حمایت شوروی به وجود آمد. در ۲۱ آذر ۱۳۲۴ دولت ملی آذربایجان رسماً در تبریز اعلام موجودیت کرد و مجلس ملی آذربایجان در حضور کنسول شوروی گشایش یافته، پیشه وری به عنوان نخست وزیر کابینه ده نفری خود را به او معرفی کرد.

به هر صورت با نظرداشت هر یک از احتمالات مفروض در بحران آذربایجان، بار دیگر موجبات درگیر شدن انگلستان در مسائل مربوط به ایران فراهم شد. اهتمام این کشور در پیشگیری از هرگونه توسعه طلبی شوروی؛ و حفظ منافع انگلستان به ویژه امتیاز نفت جنوب، آنها را درگیر حوادثی ساخت که سرانجام با خروج نیروهای شوروی از ایران خاتمه یافت. و البته در مدتی طولانی تر موجب ملی شدن نفت گردید.

برای مقابله در برابر برتری خواهی شوروی در ایران، انگلستان دارای چه امتیازاتی بود؟

انگلیس برای مقابله با بحران آذربایجان و زیاده خواهی شوروی ها از امکانات بالقوه بسیاری برخوردار بود. گرچه این امکانات شرایط مقابله رو در رو با شوروی را برای انگلیس فراهم نمی ساخت و شاید منافع آن دولت در ایران ارزش چنین مقابله ای را نداشت. ولی به نظر می رسید راههای سهل الوصول تری در پیش پای سیاستمداران

انگلیس باشد. این راهها مجموعه ای از تهدید، تطمیع، دسیسه چینی و در صورت لزوم فدا کردن استقلال و تمامیت ارضی ایران و سیاست بازی به شیوه قرن نوزدهم انگلیس در مستعمراتش بود که اتفاقاً در اجرای آن سیاستمداران انگلیسی تبحر کامل داشتند.

امتیاز نفت انگلیس در جنوب ایران خود دولتی در دولت و جای پای مستحکمی برای انگلیس بود. این امتیاز به مرور، علاوه بر اهمیت اقتصادی از جنبه سیاسی نیز اهمیت یافته و انگلستان از قِبَل این امتیاز اهداف سیاسی خویش را به پیش می برد. همچنین انگلستان پایگاههای نفوذ دیگری هم به ویژه در میان عشایر جنوب در اختیار داشت و می توانست در شرایط بحرانی از این نفوذ به نحو احسن استفاده کند.

برخی سیاستمداران و نخبگان سیاسی صاحب نفوذ و همچنین نمایندگان مجلس به نوعی با سیاست انگلیس هم آوایی داشتند. در دربار اهرمهای نفوذ بی شماری از طریق عوامل پیدا و پنهان این کشور وجود داشت و می توانست در سیاست گذاری کانونهای قدرت سیاسی تأثیرگذار باشد.

ایرانیان از دیرباز نسبت به مطامع روسیه در ایران بدگمان بودند که این بدگمانی به شوروی هم تسری یافته بود؛ زیرا سیاستمداران ایرانی به درستی رگه هایی از سیاستهای توسعه طلبانه روسیه تزاری را در قالب اندیشه های انقلابی سوسیالیستی مشاهده می کردند. به علاوه به دلیل هم جواری ایران و شوروی مطمئن بودند که برخلاف دول غربی، در پی مطامع سیاسی و اقتصادی شوروی لاجرم مطامع ارضی نهفته است. این شرایطی بود که به طور کلی برتری نسبی را برای انگلیس در برابر شوروی و در ایران ایجاد کرده بود.

عوامل پیش گفته خواه ناخواه انگلستان را به عنوان وزنه ای اساسی در جریان حوادث ایران از اهمیت برخوردار ساخته بود و آن کشور می توانست از این ابزارها برای حفظ موقعیت خویش استفاده کند. اما از سوی دیگر قدرت رو به گسترش شوروی که بر اثر پیروزی های بزرگ آن کشور در برابر آلمان هیتلری و همچنین حضور گسترده آن کشور در شمال ایران به دست آمده بود، انگلیس را عملاً در مقابل شوروی قرار می داد.

در این میان اتفاق نامیمون دیگری که نفوذ انگلستان در ایران را به چالش می کشید حضور رو به گسترش آمریکا به عنوان قدرت برتر بعد از جنگ دوم در عرصه سیاست، اقتصاد و ارتش ایران بود که لاجرم در بسیاری موارد با سیاستها و منافع انگلستان همخوانی نداشته و یا در تعارض قرار می گرفت.

گرچه نفوذ آمریکا در ایران به اندازه نفوذ شوروی محسوس نبود، با این وجود می بایست سیاست گذاری انگلستان در ایران از ظرافت خاصی برخوردار باشد.

انگلیس و شوروی سیاستهایی سودجویانه را در مدت اشغال ایران دنبال می کردند. انگلستان حاضر بود برای حفظ منافع خویش استقلال و تمامیت ارضی ایران را وجه المصالحه با شوروی قرار دهد.

در ابتدای کار هنگامی که در ماه ژانویه/ اوایل دی ۱۳۲۴، حکیمی، نخست وزیر وقت ایران برای نخستین بار سعی کرد در سازمان ملل بر ضد مداخلات شوروی طرح دعوا کند «بوین» با این امر مخالفت کرد. بریتانیا از احتمال بازتاب بین المللی امتیاز خود در نتیجه گفتگوهایی که امکان داشت در مورد شرکت نفت مختلط ایران و شوروی پیش آید، نگران بود.

در همین ایام کنفرانس مسکو با شرکت وزرای خارجه شوروی، آمریکا و انگلیس تشکیل گردید. در این کنفرانس بوین برای آنکه راه حلی که متضمن حفظ منافع کشورش باشد، پیشنهاد کرد کمیسیونی مرکب از نمایندگان شوروی، آمریکا و انگلیس تشکیل شود و موادی را به دولت ایران تحمیل کند که از آن جمله تأسیس انجمن های ایالتی و ولایتی، اصلاحاتی در قوانین انتخابات و وظایف استانها، استفاده از زبانهای محلی و انجام اولین انتخابات تحت نظر کمیسیون سه جانبه بود. این ترفند که بانی آن انگلیس بود موجب اضطراب و نگرانی تهران شد چرا که چنین به نظر می رسید قدرتهای بزرگ به منظور تقسیم ایران به مناطق نفوذ همانند اقدام روس و انگلیس در قرارداد ۱۹۰۷ عمل خواهند کرد.

این نگرش و نگرانی از کمیسیون سه جانبه چندان هم بی ربط نبود. حتی آمریکایی ها هم به درجاتی به این کمیسیون بدگمان بوده، از نیات پشت پرده انگلیس با اطلاع بودند. به طوری که سفیر وقت آمریکا در تهران در تلگراف خود به وزیر خارجه آمریکا می نویسد که سر ریدر بولارد در طرح پیشنهادی مربوط به تشکیل کمیسیون سه جانبه در ایران مخصوصاً به وضع خوزستان مهم ترین استان نفت خیز ایران و وجود یک اقلیت عرب زبان در آنجا اشاره کرده و چنین به نظر می رسد که انگلیسیها امکان جدا کردن خوزستان را در ایران در ازاء تثبیت موقعیت شورویها در آذربایجان در مدنظر داشته اند.

طرح بوین مبنی بر تشکیل کمیسیون سه جانبه مزایایی برای انگلیسیها به ارمغان می آورد. به طوری که مهم ترین دست آورد آن حفظ منافع انگلستان درجنوب ایران بدون هزینه از طرف انگلستان بود. سیاست انگلیس درباره ایران در آن مقطع زمانی، یعنی هفته های اول ژانویه ۱۹۴۶ اصولاً ـ بر طرح بوین استوار بود که به اعتقاد وزیر امور خارجه انگلستان تنها راه عملی و ممکن برای حل مسئله آذربایجان به شمار می رفت. برای بریتانیا جذابترین وجه از طرح انجمن های ایالتی آن بود که به محض انتخاب انجمن های طرفدار انگلیس در استان های جنوبی، بخش های جنوبی کشور را نیز از

خطر نفوذ حزب توده و شوروی مصون می داشت.

به دنبال انتشار طرح بوین در ایران، انتقادات وسیعی علیه این طرح به وجود آمد. مصدق به مخالفت شدید با کمیسیون سه جانبه پرداخت و آن را صورت دیگری از قرارداد ۱۹۰۷ خواند و اظهار داشت که این طرح ایران را زیر سلطه و کنترل کشورهای متفق قرار خواهد داد. حکیمی و وزیر خارجه اش در مجلس حاضر شده و توضیحاتی درباره طرح بوین به نمایندگان مجلس دادند که مورد قبول نمایندگان قرار نگرفت و مجلس از تصویب طرح بوین سرباز زده و آن را رد کرد.

با مخالفتهای شدید داخلی طرح بوین با شکست مواجه شد و از آن پس بود که حکیمی درصدد طرح شکایت ایران در سازمان ملل برآمد. اما انگلستان به مخالفت با طرح شکایت ایران در سازمان ملل برخواست. این اقدام بیشتر ناشی از آن بود که دولت بریتانیا به هیچ وجه مایل نبود بیش از حد در کم و کیف اقدامات روسها در شمال کند و کاو کند، زیرا از آن بیم داشت که موقعیت خودش در جنوب مشمول توجهی مشابه گردد.

انگلستان به هیچ عنوان خواهان سختگیری نسبت به شوروی نبود و مایل بود مادام که چنین سیاستی منافع آن کشور در جنوب را به خطر نیندازد از آن پیروی کند. از این رو بریتانیا به دولت ایران اصرار می کرد که به تقاضای روسها (در مورد امتیاز نفت) پاسخ مثبت بدهد. اصولاً انگلیسیها گسترش نفوذ شوروی را در مناطق شمالی ایران امری اجتناب ناپذیر تلقی می کردند. همان گونه که چرچیل نیز متوجه شده بود، مشکل آن بود که چگونه این منافع در کنار یکدیگر جای گیرند. در بریتانیا به طور کلی چنین احساس می شد که به هر حال اتحاد شوروی نیز چه به لحاظ ارتباط های تاریخی، ملاحظات امنیتی یا حتی به عنوان پاداش جهت تلاشهای نظامی اش، در ایران سهمی به دست آورده است.

به نظر می رسد این سیاست تا آنجا می توانست توسط بریتانیا دنبال شود که به همان ترتیب قرارداد ۱۹۰۷ ایران را به حوزه های نفوذ تقسیم کنند، زیرا فقط از طریق شناسایی چیرگی روسها بر شمال بود که می شد ایالات مرکزی و جنوبی را به مثابه عرصه فعالیتهای اقتصادی بریتانیا و یک کمربند ارضی بی طرف جهت محافظت از موقعیت انگلیس در خلیج فارس حفظ کرد. بر این مبنا بولارد سفیر انگلستان به مقامات انگلیسی پیشنهاد کرد سعی کنند دولت ایران را متقاعد سازند که «برخورد منفی در مورد آذربایجان بیهوده است.»

پس از استعفای حکیمی و انتخاب قوام به نخست وزیری که تمهیدی از سوی ایران برای غلبه بر بحران آذربایجان بود، از همان ابتدا انگلستان به مخالفت با وی پرداخت.

نمایندگان انگلوفیل مجلس با قوام مخالف بودند. در رأس این دسته سیدضیاءالدین طباطبایی قرار داشت. سفیر انگلستان هم با این انتخاب مخالف بود؛ به طوری که قوام با اکثریت ضعیف یک رأی به نخست وزیری برگزیده شد. این بیشتر بدان دلیل بود که قوام گرایش به سوی آمریکا داشت و شوروی ها هم تمایل خویش را برای نخست وزیری قوام قبلاً اعلام داشتند.

انگلیس با انتخاب قوام به نخست وزیری طرح کمیسیون سه جانبه را که هم در داخل با مخالفت های گسترده مواجه شده بود و هم استالین آن را نپذیرفت به فراموشی سپرد. اما مخالفت با طرح شکایت ایران در سازمان ملل همچنان پابرجا بود، زیرا انگلستان خود را توانا به مقابله مستقیم با شوروی نمی دانست و از سویی از همراهی با آمریکا به عنوان یک رقیب بالقوه بیم داشت.

قوام بلافاصله پس از انتخاب به نخست وزیری عازم مسکو شد تا مذاکرات با روسها را آغاز کند. به دنبال آن سفیر جدید روسیه سادچیکف به ایران آمد. ادامه مذاکرات قوام و سادچیکف منجر به انعقاد قرارداد تشکیل شرکت مختلط نفت بین ایران و شوروی که پس از به رسمیت شناخته شدن توسط مجلس شورای ملی رسمیت می یافت، شد. این توافق که نوید نفوذ شوروی در شمال ایران را به دنبال داشت و آنان را به آینده امیدوار می ساخت به همراه فشارهای بین المللی به ویژه آمریکا بر شوروی، زمینه خروج نیروهای شوروی از ایران را فراهم ساخت. اکنون مسئله آذربایجان توسط قوام حل شدنی بود. قوام که سیاستمداری مجرب بود سعی داشت از طریق روابط دیپلماتیک و چانه زنی های سیاسی موفقیت خویش را تضمین کند. چه او به خوبی می دانست در غیر این صورت، اگر شورویها در امتناع از خروج از ایران سرسختی نشان دهند انگلیسی ها به تقسیم دوفاکتوی کشور رضایت خواهند داد؛ همانگونه که این ظن و گمان در طرح کمیسیون سه جانبه انگلستان به تأیید رسیده بود.

قوام در ادامه سیاستهای خویش که بر اساس جلب اطمینان نیروهای چپ و شوروی استوار بود مرحله دیگری از سیاست خویش را آغاز کرد. وی به مذاکره با فرقه دموکرات آذربایجان پرداخت. همچنین در اقدامی دیگر وی سه تن از اعضای حزب توده را به کابینه خویش پذیرفت؛ این در حالی بود که انگلستان با نگرانی و تشویش سیاستهای قوام، به ویژه مورد اخیر را پی گیری می کرد.

با افزایش فعالیت های حزب توده، دامنه فعالیت های آنها به مناطق جنوب و به ویژه به میان کارگران شرکت نفت کشیده شد و اعتصاب هایی در آن مناطق به راه افتاد. این وقایع جدید بر دامنه نگرانی های انگلیس افزود، از این رو انگلستان به کنکاش پیرامون اقدامات احتیاطی که آن کشور برای حفظ منافع خویش می بایست انجام دهد، پرداخت.

در این هنگام کارشناسان بخش شرقی وزارت امور خارجه بریتانیا پیش گرفتن سه خط مشی را برای انگلستان در ایران توصیه کردند که اولین آن حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران با حمایت و پشتیبانی ایالات متحده آمریکا از طریق مقابله با امپریالیسم تجاوزکار اتحاد شوروی بود. دومین خط مشی آن بود که دولت انگلیس به تشکیل و تأسیس حزب یا احزاب سیاسی مخالف حزب توده در ایران اقدام نماید تا این حزب یا احزاب سیاسی، حزب توده را از دستیابی به قدرت باز دارند. سومین راه توصیه شده از سوی کارشناسان وزارت امور خارجه بریتانیا به نقل از گزارشها عیناً چنین بود: «ما می توانیم فرض کنیم که استقلال ایران امری مربوط به گذشته بوده و دیگر وجود ندارد و در نتیجه برای حفظ منابع نفتی مربوط به کمپانی نفت ایران و انگلیس از دسترسی دولتی که ممکن است امتیاز ما را لغو کند، ما نیز باید تاکتیک روسها را به کار برده و برای ایجاد یک جنبش خودمختاری طلب در جنوب غربی ایران اقدام نمایید.»

انگلستان به تناسب وخیم شدن اوضاع آذربایجان و فعالیت توده ای ها اقدامات فوق را به مرحله اجرا درآورد. انگلستان، از آمریکا می خواست در اوضاع بحرانی ایران مداخلات مثبتی داشته باشد، توسط ایادی خود در داخل به مبارزه با حزب توده می پرداخت و سرانجام اینکه شورش عشایر جنوب را سازمان داد.

پس از انعقاد موافقت نامه دولت مرکزی با پیشه وری و گسترش اعتصابات در میان کارگران نفت که محرک اصلی آن حزب توده بود انگلستان به اقدام متقابل دست زد. «تشکیل انجمن ایالتی خوزستان» و «اتحادیه عشایر خوزستان» از آن جمله بود. انجمن ایالتی خوزستان به تقلید از انجمن ایالتی آذربایجان از دولت مرکزی تقاضای اختیارات کرد و در تلگراف خود به قوام السلطنه نوشت که «عین اختیاراتی که به انجمن ایالتی آذربایجان داده شده به سایر انجمن های ایالتی علی الخصوص خوزستان که تشنه اصلاحات است اعطا شود.»

هم زمان در کرمانشاه نیز قبادیان نوکر سرشناس انگلستان، نهضتی علم کرده، خواستار اختیاراتی شبیه اختیارات آذربایجان شد و رادیو لندن حتی قبل از آنکه خود قبادیان تقاضاهایش را به اطلاع دولت برساند، خبر تشکیل اتحادیه کرمانشاه و ایلات غرب به پیشوایی قبادیان را انتشار داد.

هنگامی که دولت ایران به ویژه مظفر فیروز مدعی دخالت انگلیس در وقایع جنوب شد و به آنها تذکر داد، انگلستان مدعی بود که شورش عشایر جنوب خودجوش بوده و ربطی به آن کشور ندارد و رسماً بیانیه ای در تکذیب مداخلاتش در نهضت جنوب منتشر کرد ولی این بیشتر تمهیدی بود جهت تسکین افکار عمومی و جلوگیری از فضاحت فراخوانی مقامات کنسولی.

علی رغم ادعاهای انگلیسی ها شواهد فراوانی در دست است که ثابت می کند این کشور به طور مستقیم در شورشهای جنوب دست داشته و به تحریک شورشیان اقدام می کرده است. جیکاک، ترات، گلد، آندرووود و... از افرادی بودند که تحریک و مدیریت شورشها را بر عهده داشتند. به علاوه وابستگان دولت انگلستان نظیر مصباح فاطمی (عمادالسلطنه) نقش مهم و مؤثری در پیشبرد اهداف انگلستان در جنوب داشتند.

هدف بریتانیا از بحران آفرینی در جنوب ایران چه بود؟ به طور کلی بریتانیا در تعقیب سیاست سنتی و قدیمی خود در جهت حفظ «وضع موجود» در ایران می کوشید راه هندوستان از طریق ایران باز و امن باشد، نفت بیشتری نصیب انگلستان شود و ایران در منطقه نفوذ غرب باقی بماند. لذا این شورش از سویی بیان مرام عناصر هواخواه انگلیس تلقی می شد و هم هشداری به تهران که بداند اگر خط مشی خود را تغییر ندهد چه در پیش خواهد داشت.

شورش جنوب به هر صورت به نفع انگلستان تمام می شد، زیرا ممکن بود قوام تحت فشار قرار گرفته، به نوعی تسلیم شود و از سیاست تمایل به چپ انصراف دهد؛ در غیر این صورت انگلیس تسلط خود را بر مناطق جنوبی ایران که محدوده نفوذ سنتی آن کشور بود و امتیاز ارزشمند نفت هم در آن قرار داشت به نوعی با خودمختاری و یا جداسازی نواحی فوق مستحکم می ساخت. فرض دیگر که از قراین و نتایج سیاستهای قوام تقویت می شود، داشتن بهانه در دست قوام و دولت مرکزی برای سرکوبی بحران آذربایجان است. سیاست اهمال و سستی دولت مرکزی در سرکوب شورش جنوب و حتی عفو آنان و شناسایی این شورش به عنوان «نهضت ملی فارس» مؤید این نظر است.

هدف انگلستان فشار بر قوام و کاهش نفوذ چپ در ایران و به ویژه مناطق جنوب کشور به عنوان حوزه سنتی نفوذ آن کشور بود که اکنون حزب توده موفق شده بود اعتصاباتی در میان کارگران صنعت نفت به وجود آورده، منافع انگلستان را به صورت مستقیم تهدید کند.

هدف دیگر از شورش جنوب احتمالاً، در صورت بحرانی شدن اوضاع ایران و جدا شدن آذربایجان که انگلستان اکنون آن را «بخش گندیده ای از سیب می دانست که می بایست جدا شود تا اجازه داده نشود بخشهای دیگر سیب را خراب کند» تجزیه ایران و جداسازی خوزستان بود. اقدامات انگلستان در ایجاد شورش جنوب نتایج خود را بخشید. سیاست همدلانه قوام با این شورش و ماهیت آن سران حزب توده را نگران ساخت. به طوری که وزیران توده ای از شرکت در جلسات هیأت دولت خودداری کردند و قوام مجبور به ترمیم کابینه و کنار گذاشتن آنان شد. مذاکرات نمایندگان تهران و هیأت نمایندگی آذربایجان دچار بن بست شد زیرا دولت به مذاکره کنندگان گفت چنانچه آذربایجان از

نهضت خود صـرف نظر نکنـد، خوزسـتان از ایران جـدا خواهـد شد. فرصت و بهانه لازم به قوام برای در پیش گرفتن سیاسـت دوری از چپ در اختیار وی قرار داده شد. وی اکنون فرصت می یافت اقدامات شدیدتری در مورد فرقه دموکرات را به مرحله اجرا بگذارد.

سرانجـام نیروهـای ارتش ایران به بهانه برقراری امنیت برای برگزاری انتخابات دوره پانزدهم مجلس شورای ملی پیشـروی خود به سوی آذربایجان را آغاز کردند و در مدتی کوتاه تبریز به تصرف ارتش درآمد.

قرقه ایهـا به شوروی گریختنـد و یـا کشـته شدنـد و به عمر حکومت یـک ساله فرقه دموکرات آذربایجان در بیست و یک آذر ۱۳۲۵ پایـان داده شـد. بـا تشـکیل مجلس پـانزدهم برخلاـف تصور شوروی و توصـیه هـای انگلیس ، واگـذاری امتیـاز نفت به شوروی توسط این مجلس رد شد و پس از مدت اندکی خود قوام هم نتوانست از مجلس رأی اعتماد بگیرد. بدین ترتیب شعله هـای این بحران که از عـواقب اشـغال ایران در جنـگ دوم بود و داشت به تجزیه ایران توسـط شوروی و انگلیس می انجامیـد، پایان یافت. گرچه پایان این بحران و حوادث و اتفاقات ناشی از آن سابقه ای ایجاد کرد که براساس آن ایران توانست خارجی ها را از حق بهره برداری از نفت کشور محروم سازد و سرانجام به ملی شدن صنعت نفت توسط دکتر مصدق منجر گردید.

مجموعه ای از دسـایس انگلیس برای حفـظ منافع خود از قبیل سودجسـتن از سیاسـتمداران طرفـدار خود در داخل ایران، زد و بنـدهای سیاسـی بـا دول متفق نظیر شوروی و آمریکـا هماننـد طرح بوین، ایجـاد بلوا و شورشـهای جنوب کشور، اعزام ناوهای جنگی به خلیج فارس و سـربازان انگلیسی به بصره، توصیه به ایران برای صرف نظر کردن از آذربایجان، همه در راستای حفظ منـافع انگلسـتان به ویژه نفت جنـوب بود که در صورت موفقیت شوروی در آذربایجـان، نه تنهـا آن اسـتان، که بقیه اسـتانهای جنوب هم توسط انگلسـتان تجزیه و از ایران جدا می شد. در سیاستهای استعماری انگلیس آن چیزی که مدنظر نبود استقلال و تمامیت ارضی ایران بود.

پی نوشت ها:

۱. خـامه ای، انور، فرصت بزرگ از دست رفته، انتشـارات هفته، تهران، ۱۳۶۳، ص ۲۲۸؛ فاوست، لوئیس، ایران و جنگ سـرد بحران آذربایجان (۲۵ ۱۳۲۴)، ترجمه کاوه بیات، مؤسسه انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۴، ص ۲۷۷.

۲. فرصت بزرگ...، ص ۲۲۷.

۳. آبراهامیان، یرواند، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، نشر نی، تهران، ۱۳۷۸، ص ۲۵۸.

۴. فونتن، آندره، تاریخ جنگ سرد، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، نشر نو، ج ۱، تهران، ۱۳۶۹، ص ۳۵۹.

ص: ۵۶۳

۵. عظیمی، فخرالدین، بحران دموکراسی در ایران (۱۳۳۲۱۳۲۰)، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نوذری، تهران، ۱۳۷۴، ص ۱۸۰.

۶. سیف پور فاطمی، نصرالله، گزند روزگار، شیرازه، تهران، ۱۳۷۹، ص ۳۷۰؛ ایران و جنگ سرد...، ص ۲۲۶؛ بحران دمکراسی...، ص ۱۸۶.

۷. برای اطلاع بیشتر ر.ک: گزند روزگار، صص ۳۶۳۳۶۲؛ بولارد، سرریدر، شترها باید بروند، ترجمه حسین ابوترابیان، نشر نو، تهران، ۱۳۶۳، صص ۱۲۶۱۲۵؛ ذوقی، ایرج، ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ دوم، شرکت انتشاراتی پاژنگ، تهران، ۱۳۶۸، ص ۲۷۵.

۸. ایران بین دو انقلاب، ص ۲۷۳.

۹. طلوعی، محمود، ترس از انگلیس، انتشارات هفته، تهران، ۱۳۶۹، ص ۱۵۵؛ ایران و قدرت های بزرگ...، ص ۲۷۹.

۱۰. همان، ص ۲۷۷.

۱۱. ایران و جنگ سرد...، صص ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۸۷.

۱۲. ایران و قدرت های بزرگ، صص ۲۷۹ و ۲۸۰.

۱۳. ایران و جنگ سرد...، ص ۲۶۱.

۱۴. ساتن، الول، نفت ایران، ترجمه رضا روئیسی، انتشارات صابرین، بی جا، ۱۳۷۲، ص ۱۳۶.

۱۵. ایران و جنگ سرد...، ص ۲۶۸.

۱۶. همان، ص ۲۶۹.

۱۷. بحران دمکراسی...، ص ۱۸۳.

۱۸. ایران و قدرت های بزرگ، ص ۲۸۸.

۱۹. ترس از انگلیس، ص ۱۵۵.

۲۰. کاتم، ریچارد، نفت ایران، جنگ سرد و بحران آذربایجان، ترجمه کاوه بیات، نشر نی، تهران، ۱۳۷۹، ص ۳۳.

۲۱. ایران و قدرت های بزرگ، صص ۳۰۴ ۳۰۱؛ ایران بین دو انقلاب، ص ۲۹۲.

۲۲. ایران و قدرت های بزرگ، ص ۲۰۸؛ ایران و جنگ سرد...، ص ۱۲۵؛ گذشته چراغ راه آینده است، جامی، تهران، ۱۳۵۷، ص ۳۷۴.

۲۳. همان، ص ۳۹۶؛ ایران و قدرت های بزرگ، ص ۳۱۳.

۲۴. ایران و جنگ سرد...، ص ۳۰۱.

۲۵. برای اطلاع بیشتر در مورد نقش انگلستان در شورشهای جنوب، ر.ک: گذشته چراغ راه آینده است، ص ۳۰۰ ۲۹۸؛ ایران و قدرت های بزرگ، صص ۳۲۰ ۳۱۴؛ ایران و جنگ سرد...، صص ۳۰۰ ۲۹۸.

۲۶. ایران بین دو انقلاب، ص ۲۹۷.

۲۷. ایران و قدرت های بزرگ، ص ۲۸۳.

۲۸. ایران و جنگ سرد...، ص ۳۰۱.

۲۹. همان، ص ۱۴۰.

۳۰. گذشته چراغ راه آینده است، ص ۳۹۸.

۳۱. ایران و جنگ سرد...، ص ۲۳۵.

۳۲. همان، ص ۱۲۹.

۳۳. گذشته چراغ راه آینده است، ص ۳۹۸.

۳۴. ایران و جنگ سرد...، ص ۳۰۳.

۳۵. همان، ص ۳۰۴.

۳۶. بحران دمکراسی...، ص ۲۰۸.

ص: ۵۶۴

۳۷. ایران و جنگ سرد...، ص ۳۰۲.

## استعمار انگلیس

دکتر سیدجلال الدین مدنی

انگلیس طی دویست سال گذشته لطمات زیادی به کشور ما وارد ساخته و در زمینه های مختلف موانعی را در راه پیشرفت این ملت فراهم نموده است. تنها نفت نبود که منجر به نهضت ملی شد، بلکه در مسئله جنگهای ایران و روسیه نیز یکی از عوامل شکست ایران و تحمیل عهدنامه های ننگین گلستان و ترکمنچای، سیاست انگلستان بود. در همین دویست سال اخیر، بخشهایی از ایران بزرگ با اقدامات، حیله و مکرهای زمامداران انگلیس جدا شده است. عوامل انگلیس باعث بسیاری از فتنه ها و فساد و کشتارهای درون مرزهای ایران در این مدت طولانی بوده اند. انگلیس ده ها سال نفت ایران را استخراج کرد و بدون حساب و کتاب به غارت برد و طلبکار هم بود که اشخاصی به لوله های نفت لطمه زده و خسارت وارد کرده اند. دستگاه فراماسونی با تمام فجایع بسیارشان، مربوط به سیاست پنهانکاری انگلیس است. در مسئله کاپیتولاسیون، در دادن قرض و فروش اسلحه چنان عمل کرده اند که گویا تصمیم به نابودی ملت ایران داشته اند. در انقلاب مشروطیت اصالت قیام عمومی علیه دستگاه استبداد را آلوده کردند و سفارت خود را مرکز توطئه قرار دادند.

هرگاه نظر اجمالی به حوادث و اتفاقات ۱۵۰ سال اخیر ایران بیفکنیم و نقش مبارزاتی و اصلاحی نیروهای مبارز را بررسی و مطالعه کنیم به خوبی درمی یابیم تنها نیرویی که همیشه در برابر دخالت مستقیم و غیرمستقیم اجانب و خطوط انحرافی و قدرتهای فرصت طلب ایستادگی کرده اند، نیروی اصیل اسلامی به رهبری روحانیت مبارز بوده است. تاریخ ایران به تنهایی شاهد موارد بسیاری از قیام مردانی بزرگ از تبار روحانیت است. که در هر برهه از زمان آگاهانه و بنابر تکلیف و وظیفه الهی در برابر خطرات و انحرافات فکری و التقاطاتی که فرهنگ و آداب و سنن اصیل اسلامی را به

تباهی بکشد مانند دژی مستحکم، پایداری و ایستادگی کرده اند. مخالفت با دخالت بیگانه و تجهیز ملت در مقابل آن تفاوتی نداشت که آن بیگانه انگلیس باشد یا روسیه یا آمریکا.

در قرارداد ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ ایران را با روسیه تقسیم کردند و برای خود منطقه نفوذ و منطقه اشغال و تصرف در نظر گرفتند. در قرارداد ۱۹۱۹ قصد تحت الحمایگی ایران را داشتند. هر کجا هم ملت و رهبران مردمی متوجه این سیاست مزورانه شدند و انگلیسیها را از در بیرون انداختند با لباس بدلی و با قیافه ای دوستانه از پنجره وارد شدند.

با مراجعه به سابقه امتیازاتی که در زمان شاهان قاجار می گرفتند؛ قبل از رژی، امتیازاتی داشتند که به همه منابع ثروت ایران مربوط می شد. مثل امتیاز رویتر که ملغی گردید و در امتیاز تنباکو که با ایستادگی روحانیت و زعامت آیت الله میرزای شیرازی مرجع بزرگ و تلاش سیدجمال الدین اسدآبادی با رسوایی و ندامت خارج شدند.

در اینجا به معرفی آیت الله سیدابوالقاسم کاشانی می پردازیم که در دو جبهه در مقابل انگلیس ایستاد؛ یکی برای استقلال عراق و دیگری در نهضت ملی ایران که رهبری آن را خود برعهده داشت. او در انقلاب ۱۹۲۰ عراق که علمای شیعه به همراه عشایر عراق در برابر قوای متجاوز ایستادند نیز حضور داشت.

در تاریخ استعمار به کشورهای استعمارگری برمی خوریم که از قاره اروپا حرکت کرده و تحت عنوان آبادکردن دیگر سرزمینها! به غارت و چپاول پرداخته اند، نقاطی را اشغال کرده اند، به قتل و کشتار مردم پرداخته اند. به لحاظ برتری در سلاح و امکانات دریانوردی صدمات بسیاری به ملل شرق وارد ساخته اند. در این میان نام پرتغال، اسپانیا، هلند و فرانسه و بعد در وضعی شدیدتر، نام انگلستان ثبت شده است. روسیه تزاری هم به لحاظ همسایگی و مجاورت، تجاوزات زیادی به ایران داشته است؛ اما بحث ما در خصوص انگلستان است که در دورانی توانست بحریه قوی تشکیل دهد و بر دیگر کشورهای استعمارگر اروپایی تفوق یابد و با قدرت تسلیحاتی آنان را عقب بزند.

در تاریخ تحولات سیاسی می بینیم هنگامی که جانشینان کریم خان مشغول کشتار یکدیگر بودند، انگلیسیها از فرصت استفاده کردند و با اشغال جزیره قشم آن را مرکز ناوگان خود در خلیج فارس قرار دادند و با نام توسعه روابط بازرگانی ایران مشغول اقداماتی شدند که باید آن را توطئه و خیانت نامید. در پاییز ۱۲۰۱/۱۷۸۷ کنسول انگلیس در بصره هیأتی را به شیراز فرستاد تا به حضور جعفرخان زند برسد و در حد ممکن امتیازاتی بگیرد. در ۱۸ ژانویه ۱۷۸۸ این هیأت فرمانی از جعفرخان گرفت که

به موجب آن اتباع انگلیس در امور بازرگانی ایران امتیازاتی به دست آوردند. اگر فرمان صادره را با دقت مرور نمایید می بینید که حاکم ایران با چه محبت و علاقه و دوستی از اتباع انگلیسی برای تجارت استقبال می نماید. سپس آن را با رفتار مأمورین و اتباع انگلیس بسنجید که چگونه عمل کرده اند. انگلیسیها این فرمان را بهانه قرار دادند و حق انحصاری تجارت در خلیج فارس را متعلق به خود شناختند. آنها با توسعه نفوذ در هند شرقی اداره مستقیم ایالات هند را در دست گرفتند. روابط ایران و انگلیس که تا آن زمان بر اساس تجارت بین دو کشور استوار بود تغییر شکل داد و از اواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ ایران و خلیج فارس، از نظر انگلیسیها به صورت حصار و حفاظ سرحدات هند درآمد. به این جهت سیاست و روابطشان را با زمامداران ایران طوری تنظیم می کردند که نظارت کافی بر ایران داشته باشند و آن را مانند سدی در مقابل کشورهای اروپایی نظیر فرانسه و روسیه در راه هندوستان حفظ نمایند. انگلیس برای تحقق منظور خود از هیچ گونه جنایت و خیانتی در منطقه رویگردان نبود. شرکت هند شرقی انگلیس پایگاهی در هند برای اقدامات انگلیس در منطقه بود. صرف نظر از اسناد با مراجعه به خاطرات سفر یا یادداشتهای مطالعاتی بعضی از انگلیسیها مثل گولداسمیت درمی یابیم که حضور آنها در منطقه با چه دقت و تحقیقات وسیعی همراه بوده و چگونه از اوضاع و احوال رجال حاکم بر ایران و رقابتی که بین آنها نسبت به سلطنت وجود داشته، اطلاع پیدا می کردند.

بالاخره در مشرق ایران، دوره رقابت روسیه، هلند و فرانسه با انگلیس به پایان رسید. انگلیسیها با حیله و نیرنگ و با کمک کمپانی هند شرقی بر شبه قاره هند مسلط شدند و دیگر رقیبان را از آنجا دور ساختند اما امپراتوری جدید روسیه و فرانسه و اتریش نمی توانستند این سرزمین وسیع را با تمام امتیازاتش در اختیار انگلیس ببینند و چشم طمع از آن بپوشند. لازمه امپراتوری و بقای قدرت و اعتبارشان ایجاب می کرد آنها هم به هند راه یابند و انگلیس را از صحنه خارج سازند و یا لااقل سهمی از آن به دست آورند. راه رسیدن به هند، از ایران می گذشت. فرانسه و روسیه تنها از راه ایران می توانستند ضربه کاری را به انگلیس وارد سازند و به ثروتهای سرشار هند دست یابند. انگلیس هم موقعیت حساس ایران را می شناخت. ایران در هند نفوذ فرهنگی داشت و حدود هشتصد سال زبان فارسی زبان رسمی هند بود و فرهنگ و تمدن ایرانی در سراسر هند رواج قطعی داشت. به همین جهت هیأتهای انگلیسی با عناوین مختلف به سوی ایران روان بودند و همواره وضع منطقه را مدنظر داشتند و با همین بیداری و سیاست گذاری، بزرگ ترین صدمات را به اشکال مختلف بر پیکر ایران وارد ساختند. از جمله به تدریج شیخ نشینهای خلیج فارس را که مطیع ایران بودند زیر نفوذ گرفت و در

این زمان می توان گفت ایران بازیچه سیاستهای انگلیس و فرانسه و روسیه شد.

با به سلطنت رسیدن فتحعلیشاه، انگلیسیها با تمهیدات خاص ارتباط نزدیکی با دربار شاه ایران برقرار ساختند؛ اما شرایطی پیش آمد که فرانسه جای انگلیس صاحب نفوذ را گرفت و هیأت گاردان برای تعلیم نظامی قوای ایران به این کشور آمدند و مدتی این تعلیمات ادامه یافت. اما انگلیس که آرام نگرفته بود و نمی خواست ایران را دور از نفوذ خود ببیند با شرایطی که فراهم کرد نمایندگان خود را به ایران گسیل داشت. سرهارد جونز توانست به طور کامل نفوذ گذشته را بازیابد. موریر که خود از عوامل انگلیس است و شرح مسافرتهای خود را به طور کامل نوشته با ذکر جزئیات اولین ملاقات سفیر انگلیس با فتحعلیشاه می نویسد: «... پادشاه ایران پس از آن گفت که دوستی این دو مملکت قدیمی است و امید است که بعدها این دوستی روز به روز زیادتر گردد. بعد شاه سئوال کرد برادر من پادشاه انگلستان حالش چگونه است؟ دماغش چاق است؟ احوالش چطور است؟ بعد سئوال کرد آیا شاه فعلی انگلستان پسر پادشاه سابق است؟ که اتباع او با ایران رابطه داشته اند؟... وقتی گفته شد این همان پادشاه است که در آن زمان هم سلطنت می کرد بعد شاه گفت عجب فرانسویها در این باب هم دروغ گفته اند...» فتحعلی شاه با ارتباطی که با انگلیس و نمایندگان آن داشت، شاه انگلیس، جرج سوم را که از زمان کریم خان در انگلیس سلطنت می کرد و تا سال ۱۸۲۰ هم زنده بود، نمی شناخت. البته از شخصی که از آن وضع ناآگاهی باشد و طرف مذاکره را نمی شناسد، نمی توان انتظار بیشتری از آنچه که گذشت، داشت.

در سال ۱۲۱۳ و سال بعد، از آن، انگلیس توانست از طریق ایران و قوای فتحعلیشاه که تربیت شده فرانسویان بود، پیروز شود و هندوستان را که در معرض خطر قرار گرفته بود همچنان حفظ کند با این توضیح که تیپو صاحب سلطان میسور علیه سلطه انگلیسیها بر هند قیام کرد و با زمان شاه، امیرافغانستان متحد گردید و در همین احوال ناپلئون با تهدید مستعمرات انگلیس در افریقا موفق شد مصر را تصرف و به سوی سوریه پیشروی کند. تیپو سلطان در چنین شرایطی از کمک فرانسه استفاده کرد. ناپلئون سپاه کوچکی به یاری او فرستاد و زمان شاه را هم به همکاری بیشتر با تیپو صاحب تشویق کرد. انگلستان از این جریان به هراس آمد. فرمانده کل هندوستان برای جلوگیری از شرکت احتمالی ایران در این اتحاد ضدانگلیسی دست به کار شد. مهدی علی خان بادر نماینده شرکت هند شرقی هند در بوشهر به صورت نماینده ای فوق العاده و با اختیارات تام عازم تهران گردید.

وی توانست فتحعلی شاه را به طمع تسخیر افغانستان اندازد و او را وادار نماید تا با اتحادی که علیه انگلیس تشکیل شده وارد جنگ کند، مهدی علی خان فرمانی از شاه

ایران گرفت که به موجب آن مأمورین ایران موظف باشند فرانسویها را در خاک ایران بازداشت کنند و در این زمان، زمان شاه، امیر افغانستان با قوای عظیمی از تنگه خیبر گذشت و پیشاور و لاهور را تصرف کرد و رهبر سیکها را به اطاعت واداشت. وی مهیای حمله به دهلی، مرکز هند بود اما انگلیس مشکل بزرگی در مقابل او بود.

فتحعلی شاه در این تصور بود که می تواند مرزهای ایران را به حدود دوره صفویه برساند و به همین جهت با سپاه خود عازم خراسان شد. محمودشاه که از جانب انگلیسیها حمایت می شد در ایران پناهنده بود و قشون ایران را همراهی می کرد. فتحعلی شاه توانست هرات و قندهار را به سادگی فتح نماید. زیرا زمان شاه تمام قوای خود را به هند برده بود و مشغول نبرد با انگلیسیها بود و چون اقدام فتحعلیشاه را دید، جبهه جنگ با انگلیس را رها کرد و به افغانستان بازگشت؛ اما در حوالی قندهار از قوای ایران شکست خورد و دستگیر و به دستور برادر پناهنده اش کور شد.

فتحعلی شاه در اولین سال سلطنت بدون آن که بفهمد چه خدمت بزرگی به انگلیس کرده از نظر فرانسویها بزرگ جلوه نمود. آنها ایران را مرکز پرقدرتی شناختند و فکر کردند اگر قبلاً ایران را همراهی کرده بودند نهضت علیه انگلیس در هندوستان با شکست مواجه نمی شد و لذا درصدد نزدیکی دوباره با ایران برآمدند. اما انگلیس چنین مجالی را بعد از دفع خطر تیپو سلطان به آنها نمی داد. انگلیس از لشکرکشی فتحعلی شاه به افغانستان بهره برد و از قیامی که علیه انگلیسیها برپا شده بود جلوگیری کرد. اکنون مسئله خطر ناپلئون بود و انگلیس می خواست این بار هم ایران را به صورت سدی در مقابل خواسته های ناپلئون درآورد. و در این راه هم موفق شد. ناپلئون که با یک کودتا در مقام کنسول اول جمهوری فرانسه قرار گرفته بود همچنان درصدد بود انگلیس را به زانو درآورد و به مستعمراتش چنگ اندازد ولی اتحاد با روسیه و حمله دوجانبه به هند را راه مطلوبی یافته بود. پل اول، امپراتور روسیه با نقشه ناپلئون موافق بود. حمله به هندوستان می بایست از طریق دریای سیاه و بحر آزوف و رودخانه ولگا و بحر خزر و ایران انجام شود. فرماندار کل هند، مارکی ولزلی در اجرای سیاست انگلیس و استفاده از تجربه گذشته، اتحاد با ایران را لازم می دانست و بر این اساس جان مالکوم، یکی از افسران مستعمراتی انگلیس در هند را به عنوان سفیر، مأمور دربار ایران کرد تا اولاً سیاست ضدافغانستانی ایران را همچنان گرم نگهدارد و ثانیاً شاه ایران را به انجام اقداماتی علیه فرانسه وادار سازد و ثالثاً در صورت لزوم، قراردادهای نظامی و بازرگانی با ایران منعقد نماید. مالکوم در پاییز ۱۲۱۵/دسامبر ۱۸۰۰ با هدایایی وارد ایران شد و ضمن ملاقات با شاه موفق شد معاهداتی با ایران منعقد نماید. مطابق معاهدات سیاسی که حاج ابراهیم خان اعتمادالدوله آن را امضا کرد دولت ایران دوست و متحد انگلیس

شـد و مقرر گردیـد چنـانچه افغانسـتان یـا فرانسه به هنـد حمله نماینـد انگلیس توپ و اسـلحه لازم را در اختیار ایران گـذارد و چنانچه فرانسه وارد یکی از بنادر ایران گردید دو دولت مشترکاً اقدام کنند. مالکوم اصرار داشت جزایر قشم و هنگام در اختیار انگلستان قرار گیرد ولی مردم با این تقاضا به مخالفت برخاستند و چنین اجازه ای ندادند.

معاهـده دیگری هـم بیـن انگلیس و ایران منعقـد شـد کـه به مـوجب آن تجـار دو کشـور حـق آمـد و رفت آزادانه به سـرزمین یکـدیگر را پیـدا کردنـد و بازرگانان انگلیسـی و هنـدی اجازه یافتنـد تا در تمام ایران بـدون پرداخت عوارض و مالیات اقامت نماینـد. فتحعلیشـاه می خواست به نحوی حمایت انگلیس را در مقابل تجاوزات احتمالی روسـیه جلب نمایـد؛ ولی انگلیسـیها با مهارت از چنین تعهداتی سر باز زدند.

مـالکوم، افسـر انگلیسـی در مأموریت به ایران با امضای قراردادهای سیاسـی و بازرگانی موفق بود و در بازگشت به لقب «سـر» مفتخر گردیـد و انتظار می رفت آثار زیادی برای قراردادها مترتب باشد. اما قتل ناگهانی پس اول تزار روسـیه در مارس ۱۸۰۱ وضع را عوض کرد و موضوع حمله به هنـد منتفی شـد و فرانسه هم به تنهـایی برای حمله به هنـد آمـادگی نـداشت. در نـتیجه انگلیس هم دیگر علاقه ای به اجرای معاهـده با ایران نـداشت هر چند تجاوز روسـیه به ایران فعلیت نداشت اصـرار فتحعلی شاه برای اجرای قرارداد بی فایده بود. مخصوصاً بین فرانسه و انگلیس معاهده صلح منعقد شد. فتحعلی شاه به ناچار محمدنبی خان را به عنوان سـفیر راهی هند انگلیس کرد که او هم نتیجه ای نگرفت. انگلستان در این تاریخ منافعی در اجرای قرارداد نداشت. به همین جهت شـرایطی سـنگین به فتحعلی شاه پیشـنهاد کرد و از جمله واگـذاری جزایر قشم و هرمز به انگلیس و اجازه ایجاد اسـتحکامات نظامی در بوشهر و همچنین قرار دادن بنادر دریای خزر در اختیار بازرگانان انگلیسی که معلوم بود چنین شرایطی نمی توانست مورد قبول ایران باشد. بدین ترتیب دولت انگلسـتان برای مقابله با تجاوزات روسیه کمکی به ایران نکرد و ارتش روسیه تزاری به شهرهای شمالی ایران در حوزه قفقاز تجاوز کرد. روسیه طرح پطرکبیر را اجرا می کرد.

دولت انگلیس به تقاضای کمک ایران با آن وعده ها پاسخ مساعد نداد و شـرایطی را پیشنهاد نمود که برای ایران قابل پذیرش نبود و ایران ناچار شد به دشـمن مشترک آن دو یعنی فرانسه روی آورد. فرانسه می کوشـید بین ایران و عثمانی روابط دوستانه ای برقرار گردد و آن دو از دو طرف به روسیه حمله کنند و کار این امپراتوری متجاوز را یکسره سازند. به علاوه فرانسه علاقه زیـادی داشت که هنـد را از جنـگ انگلیس بیرون آورد که آن هم از طریق ایران امکان داشت. در این زمان روابط خوبی بین فرانسه و

ایران برقرار شد و هیأتهای متعددی رد و بدل و پیشنهادهایی مطرح شد که منجر به انعقاد عهدنامه فین کنشتاین در ۱۸۰۷ بین فرانسه و ایران شد و بر طبق آن ایران متعهد گردید با انگلیس قطع رابطه کامل نماید و فرانسه هم تعهد کرد ایران را در بازپس گیری گرجستان یاری نماید و تمامیت ارضی ایران را تضمین نماید. روسها بعد از تصرف گنجه متوجه ایروان شدند. دولت عثمانی هم در یک زمان در اثر تلاش فرانسه علیه دولت روسیه و انگلیس اعلان جنگ داد اما در چنین اوضاعی به یکباره عهدنامه تیلسیت بین فرانسه و روسیه، فرانسه را از حمایت ایران دور ساخت و جنگ بین ایران و روسیه ادامه یافت. در یک زمان عثمانی و ایران از دو طرف با روسیه در جنگ بودند. عباس میرزا و یوسف پاشا، سرعسکر عثمانی تصمیم گرفته بودند که ارتش ایران از مغرب و سپاه عثمانی از مشرق در یک زمان وارد گرجستان گردند اما گودوویچ از این طرح مشترک ایران و عثمانی آگاهی یافت و قوای عثمانی را با نیرویی فراوان شکست داد و عباس میرزا هم با شکست عثمانی عقب نشینی کرد و عثمانیها قرارداد متارکه ۱۲۲۲ را با روسها امضا کردند. ولی جنگ روسیه و ایران همچنان ادامه یافت و ایران بدون کمک و حمایت انگلیس، فرانسه و عثمانی با روسیه می جنگید و هیچ کدام در مقام کمک و حمایت از ایران نبودند زیرا منافع زیادی برای خود نمی دیدند.

بعد از معاهده تیلسیت، هیأت سرهارفورد جونز به دستور لرد مینستو فرمانفرمای کل هند از راه بوشهر وارد ایران شد و به دلیل تغییر وضع و شرایط جدید، مورد استقبال قرار گرفت و موفق به عقد پیمانی با ایران در ۱۴ ماده معروف به مجمل شد. در این پیمان، شاه ایران حکم ژاندارمی را دارد که باید برای انگلیس، راه هند را آن طور که انگلیس دستور می دهد، محافظت نماید و چون با انگلیس دوست می شود باید تمام قراردادها و معاهداتی که با دول اروپا دارد از تاریخ این معاهده باطل اعلام، جزایر جنوب ایران در اختیار قشون انگلیس قرار گیرد و مأمورین محلی هم باید مهیای پذیرایی از قشون انگلیس باشند. به موجب این قرارداد تحمیلی، انگلیس حق داشت حتی با کشوری که با ایران در حال جنگ است متحد شود! ولی باید سعی کند ایران را هم با آن دولت به صلح بکشاند اما ایران باید قراردادهای گذشته اش را هم با دول اروپا باطل کند و بعد از این هم قراردادی با دولتی منعقد نکند که احتمال ضرر برای انگلیس داشته باشد. با انعقاد این قرارداد، سرهارفورد جونز موفقیتهای زیادی به دست آورد و حکومت هند انگلیسی می خواست دست آورد سرهارفورد جونز را به ملکم بسپارد.

سرانجام هنگامی که میرزاابوالحسن خان، نماینده ایران در لندن توقف داشت سرگوراوزلی به جای سرهارفورد جونز تعیین شد. وی در ۹ نوامبر ۱۸۱۱ وارد تهران گردید و می بایست دنبال فعالیت سفیر قبلی را بگیرد و قرارداد مفصل را با ایران منعقد

نمایـد که در ۲۹ صفر ۱۲۲۷/۱۴ مارس ۱۸۱۲ چنین کرد.و حاصـل این قرارداد، تحمیـل و مفصـل سه سال بود و در این مـدت اوضـاع اروپـا کاملاًـ فرق کرده بود و راههـایی که انگلیس در زمـان امضای قرارداد برای نزدیک شـدن به ایران داشت در این زمان از بین رفته بود؛ اما جنگهای ایران و روس ادامه داشت. مورخین، سـفیر جدیـد را یکی از اولین عاملین رواج فساد و یکی از اصـلی ترین مهره های فراماسونری یاد کرده اند که صدمات زیادی به ایران وارد ساخت. سر گوراوزلی با عنوان افسر عالی رتبه انگلیس (قبل از سفارت ایران) وظیفه پذیرایی از شاهزادگان و شخصیتهای برجسته و بارز خارجی را برعهده داشت. (مقام او در شبکه فراماسونری این شغل را برای او ایجاب کرده بود) او پس از آنکه به مقام سفارت کبرا در ایران نایل شد، ریاست شبکه هـای فرامـاسونری منطقه را هم به دست آورد. بـا اصـرار سـرگوراوزلی در نـامه هـای محرمـانه او به وزارت امور خارجه انگلیس به دنبـال خـدمات برجسـته میرزاابوالحسن خـان، مـاهی یکهزار روپیه برای وی تعیین شـد که از ۱۲۲۵ تا ۱۲۶۲ به وی پرداخـت شـد. سر گوراوزلی بعـد از ایران بـه سـفارت انگلیس در روسـیه رفـت و در نـامه ای که در ۱۵ اکتبر ۱۸۴۴م از سـن پطرزبـورگ به وزارت امـور خـارجه انگلیس نـوشت در مورد ایران چنین نظر داد: «عقیـده صـریح و صادقـانه من این است که چون مقصود نهایی ما فقط صـیانت از هندوستان می باشد در این صورت بهترین سیاست این خواهد بود که کشور ایران را در همین حال ضعف و توحش و بربریت بگذاریم و سیاست دیگری مخالف آن تعقیب نکنیم.»

روسـیه با توجه به رفتار انگلسـتان و فرانسه نسبت به ایران به سادگی توانست سیاست پیشرفت به سوی دریاهای آزاد را با بهانه هایی پیاده نماید و در نتیجه قرارداد تیلسیت، ایران با وضع دشواری مواجه شد زیرا مسـلم گردید که روسیه با فراغت از اروپا، تمـام نیروهای خود را در برابر ایران می گمارد. مارشال گودریـچ در مـدت قلیلی ۱۵۰ هزار سـرباز جنگی را که از جبهه اروپا آزاد شـده بودند برای جنگ با ایران آماده نمود و توانست بخشـهایی از سـرزمین ایران در قفقاز را اشـغال و تا ایروان پیشـروی کند و در سال ۱۳۲۴ق باز هم تغییراتی در جبهه اروپا رخ داد و انگلیس حامی جدیـد ایران، بعد از فرانسه در کنار روسـیه قرار گرفت و روسـها در صـفر ۱۳۲۴ به دسـتور تزار الکسانـدر اول در تمـام جبهه هـای جنـگ با ایران دست به تعرض زدنـد که با شجاعت بسیار زیاد ایرانیان، این حملات دفع شد.

ایـن درست در زمـانی بـود که ایرانیـان امیـدی به فرانسه و انگلیس نداشـتند و انـدکی اتکـای به نفس پیـدا کرده بودنـد و البته تغییراتی هم در وضع جبهه ها داده شـده بود. علمای اسـلام فتوای جهاد علیه روسـها دادند و در نتیجه به فاصـله کوتاهی، پنجاه هزار نفر برای جنگ مذهبی عازم جبهه ها شدند. روسها در این تاریخ مجبور شدند در دو

جبهه علیه ارتش عثمانی و ارتش ایران بجنگند و این کاری مشکل برای روسیه بود و اگر عثمانی اسلامی و ایران اسلامی متفقاً به جنگ ادامه می دادند قطعاً به شکست نهایی روسیه منجر می شد؛ اما در این زمان روسها ابتکار عمل به خرج دادند و به نظر می رسد از راهنمایی انگلیس هم برخوردار شدند. با این توضیح که ژنرال تورمسوف تصمیم گرفت با ایران صلح کند و تمام قوای خود را در جبهه با عثمانی به کار اندازد و به این منظور حمله سختی را به قوای ایران شروع کرد تا آنجا که فرمانده سپاه ایران مجبور شد به طرف ایروان عقب نشینی نماید و در همین زمان روسیه پیشنهاد صلح به ایران داد. میرزابزرگ قائم مقام مأمور مذاکره شد و پیشنهادهای روسها را غیرقابل قبول تشخیص داد زیرا روسها تقاضا داشتند که دولت ایران تمام نقاطی را که روسیه تا شروع مذاکرات متصرف شده ملك دولت تزاری بشناسند و ضمناً به ارتش روسیه اجازه داده شود تا از طریق ایران به عثمانی حمله نماید. چون ایران این شرایط را نپذیرفت بار دیگر حمله شدید روسیه در تمام جبهه ها شروع شد و به دلیل خیانت افسران انگلیسی، دفاع ایران مؤثر واقع نگردید، زیرا واحدهای توپخانه ایران در این زمان در اختیار افسران انگلیسی بود و چون انگلیس علاقه مند به توقف هرچه زودتر جنگ در جبهه ایران بود و قوای روس در جبهه دیگری مشغول گردد که مورنظر انگلیس بود، لذا افسران انگلیسی دستور یافتند تا پستهای خود را ترک کنند که واحدهای توپخانه بدون سرپرست ماندند. روسها نیز بر شدت حملات خود افزودند و پس از جنگ شدید اصلاندوز و ایروان، ارتش ایران به طرف رود ارس عقب نشست و یک بار دیگر ثابت شد که حضور بیگانه (آن هم بیگانه ای مثل انگلیس) در ارتش یک کشور تا چه درجه خطرناك است و زمامدارانی که به هر عنوان بیگانه را دوست می پندارند و به خدمت در قوای مسلح می گمارند چقدر در اشتباه هستند. معلوم نیست در آن دوره چرا با وجود سوابق باز به آنها اطمینان شد؟ چرا افسران انگلیسی سرپرستی واحدهای توپخانه را در اختیار گرفتند؟ چرا بعد از قطعی شدن همکاری انگلیس و روس در یک جبهه علیه فرانسه، باز هم افسران متخصص انگلیس در ارتش ایران باقی ماندند؟ ایران و عثمانی هر دو مورد تهاجم روسیه قرار داشتند و انگلیس از ادامه جنگ در این ناحیه احساس زیان کرد. دیپلماتهای انگلیس درصدد برآمدند راهی بیابند که منافع آنها را تأمین کند و به همین جهت در جمادی الاول ۱۲۲۷ بین روس و عثمانی بدون اطلاع ایران و برخلاف قرار دولت عثمانی با ایران، صلح برقرار شد و عهدنامه بخارست امضا گردید و یک بار دیگر ایران در مقابل روسیه تنها ماند. لشکریان آسیایی تزار که از جبهه عثمانی آسوده خاطر شده بودند متوجه شرق جبهه قفقاز گردیدند. انگلیس طمانی واسطه صلح روسیه با عثمانی شد و پیمان بخارست را به امضا رساند

که دو، سه ماه بیشتر از امضای معاهده مفصل با ایران نمی گذشت. البته برای ایران هم معاهده گلستان را به ارمغان آوردند. انگلیس به خاطر منافعی که در آن مقطع از نزدیکی با روسیه احساس می کرد ایران را وادار به امضای قرارداد گلستان در ۱۲۲۸ کرد.

یعنی در همان زمان که عثمانی و ایران برای جنگ با روسیه متحد بودند، انگلستان با محاسبات خود از یک طرف عثمانی را به قبول صلح و امضای قرارداد بخارست وادار نمود در حالی که ایران تنها می جنگید، وسیله سرگوراوزلی ایران را امیدوار به پیروزی می نمود و به تدریج واسط صلح با روسیه شدند و ایران را تحت فشار قرار دادند که به مذاکرات صلح تن دهد. در ۸ جمادی الثانی ۱۲۲۷ نماینده بریتانیا وارد تبریز شد و پس از مذاکره با عباس میرزا، وبرگوردن را برای مذاکره صلح نزد ژنرال دوریچیف فرستاد. جواب دوریچیف رونوشت عهدنامه بخارست و پیشنهاد متارکه چهل روزه جنگ بود. جیمز موریه مأمور شد تا پاسخ دوریچیف را به عباس میرزا گزارش دهد. عباس میرزا به ناچار به چهل روز متارکه موافقت کرد و قرار شد پس از پایان مدت متارکه، مذاکرات صلح در محل سلطان حصاری در کنار رود ارس شروع شود؛ اما در اوایل رمضان سال ۱۲۲۷ آق وردف، ژنرال روسی به ستاد عباس میرزا اطلاع داد که چون اسکندرمیرزا با کمک ایرانیان در گرجستان اغتشاش نموده و شرایط متارکه را به هم زده، مذاکرات صلح بی مورد است و به علاوه ژنرال دوریچیف دیگر اختیاری برای مذاکره صلح ندارد و چنانچه ایران مایل به مذاکره صلح است نماینده خود را به اصلاندوز اعزام دارد. روسیه دیگر شتابی در صلح نداشت اما با اصرار سرگوراوزلی که در انعقاد قرارداد صلح مأموریت داشت عباس میرزا ناچار از میرزاابوالحسن خان ایلچی به همراه جیمز موریه به اصلاندوز اعزام شد. در اصلاندوز مذاکرات ایران و روس به نتیجه نرسید ولی هر کدام شرایط خود را برای صلح عرضه کردند و جنگ بین ایران و روس مجدداً شروع شد. این در حالی بود که انگلیس با روسیه متحد شده بود. نماینده دولت انگلیس با اطلاع از اتحاد کشورش با روسیه اطلاع پیدا کرد و به افسران انگلیس شاغل در ارتش ایران دستور داد پستهای خود را ترک کنند و در عملیات نظامی علیه روسیه شرکت ننمایند. بدین ترتیب یک بار دیگر ایران فریب انگلیسیها را خورد و در لحظه حساس که خدمتگزاران می بایست صمیمانه خدمت نمایند، خیانت کردند. در شب ۱۲ شوال ۱۲۲۷/اکتبر ۱۸۱۲ روسیه از موضع نظامی عباس میرزا اطلاع یافت و مبادرت به حمله نمود. سپاهیان ایران پراکنده شدند و ولیعهد به سختی توانست از رود ارس بگذرد و خود را نجات دهد. پس از این شکست، عباس میرزا به سوی تبریز رفت تا مقدمات مقاومت خود را در سال ۱۲۲۸ فراهم نماید؛ اما سرگوراوزلی ادامه جنگ را مصلحت ندید و بر صلح بین روس و ایران

اصرار کرد و قول داد که عهدنامه صلح برابر میل ایران تنظیم شود. سفیر انگلیس به همراه نامه ای دکتر گامبل را به اردوگاه دوریچیف اعزام داشت تا به او اطمینان بدهد که بزودی طرح سازش پیشنهاد می شود. سپس به متارکه پنجاه روزه جنگ بین طرفین توافق شد. ابتدا مذاکرات با کندی صورت می گرفت. سفیر روس که همه مقدمات را برای صلح فراهم کرده بود و مقامات ایران را در شرایطی که جنگ برای ایران می توانست همرا با موفقیت باشد به صلح واداشته بود در مذاکرات صلح شرکت نکرد تا روسیه آزادی عمل بیشتری داشته باشد. سفیر انگلیس در نامه های دیگری که برای وزیر امور خارجه متبوعش ارسال می دارد به ظرافت کار خود هم تصریح می نماید که چگونه با تمهیداتی ایران را به صلح واداشته است و البته بعد از پیمان گلستان از او تشکر هم کرده اند. سرگوراوزلی در نامه ۱۰ نوامبر ۱۸۱۳ به وزیر امورخارجه انگلیس چنین می نویسد: «اگر توهم حاصل نمی شد که ممکن است تصور کنید مجاهدتهای من برای انعقاد پیمان صلح میان دولتین روس و ایران یک نوع تخطی از اختیارات و قدرت خود در مقابل دولت اخیر بود و یا اینکه از نفوذ خود در نزد شاه استفاده کرده و منافع حقیقی ایران را فراموش کرده باشم علت نداشت که طرز رفتار و سیاست خود شما را تصدیع بدهم... همان موقع که آ خرین نامه خود را از اقامتگاه مراغه برای شما فرستادم تبریکاتی برای شاه به تهران نوشته که جواب آن را برای اطلاع شما با این نامه می فرستم، می خواهم شما را مطمئن سازم که نامه هایی از وزراء دربار دریافت کردم که همگی تشکر و قدردانی خود را اظهار داشته اند) (به متن دو نامه سرگوراوزلی مراجعه شود.»

آنچه نوشته شد مربوط به اول تا اوایل قرن ۱۹ است. انگلستان در سوابق موجود به عنوان همسایه جنوب ایران شناخته می شود. در حالی که جزیره ای است در شمال اروپا. همسایگی آن در جنوب به مناسبت تسلط نامشروع آن نسبت به پاره ای از نقاط ایران و غیر ایران که در طول دو، سه قرن به دست آورده و در طول قرن بیستم مجبور به ترک این مناطق شده است. انگلستان یکی از عوامل مؤثر در عقب ماندگی کشورهای خاورمیانه است. زمامداران انگلیس در دوران استعمار بزرگ ترین خسارات را از طریق استفاده از کاپیتولاسیون و ایجاد شبکه های فراماسونری، سپس صهیونیسم زده اند. اینان سعی کرده اند نفوذ و تسلط خود را از دو طرف حفظ نمایند؛ عوام را با خرافات و مذهب تراشی و مذهب سازی از حقایق منحرف سازند و باسوادان و روشنفکران را به وسیله شبکه های فراماسونری در دام خود گرفتار سازند و مقاصد و اهداف شوم خود را پیاده نمایند. انگلستان در وضع طبیعی و عادی سرزمین فقیر و منتظر کمک دیگران است؛ اما با همین سیاستهای مکارانه از نوع نفاق افکنی و دورویی و پشت هم اندازی

ص: ۵۷۶

وضع خود را تأمین کرده است.

پی نوشت ها:

۱. جعفرخان زند که برادرزاده کریم خان به اعتبار اینکه کریم خان هم قبلاً- فرمانی برای نجات انگلیسیها صادر نموده بود فرمانی به این شرح صادر کرد «به نام خدای جهان آفرین، اما بعد، از آنجایی که ما همیشه خواهانیم که تجار و قوافل آنها که در مملکت ما آمد و رفت می کنند در ظل حمایت ما بوده و در مهد امن و امان باشند و مطمئناً به کار تجارت خود مشغول شوند و برای مساعدت به آنها آنچه که ما را در قوه باشد در حق آنها دریغ نخواهد شد. بنابراین فرمان مطاع برای تمام حکام و فرماندهان شهرها و قلاع به تمام سرداران و مأمورین جمع آوری حقوق گمرکی صادر می شود که درباره تمام عمال ملت انگلیس که به قصد تجارت به مملکت ما وارد شده و مشغول تجارت هستند نهایت همراهی و مساعدت مرعی دارند که همه آنها راحت و آسوده بدون مزاحمت احدی در امور تجاری خود خواه برای متاع وارده و خواه برای متاع صادره مشغول باشند و می باید از آنها حمایت و حفاظت شود. عمال دولتی نباید به هیچ اسم و رسمی از آنها مالیات یا حق راهداری مطالبه کنند و به هیچ عنوانی نباید از نمایندگان ملت انگلیس وجهی مطالبه شود و رفتار شما نسبت به آنها باید طوری دوستانه باشد که آنها به ما اطمینان نموده در رفت و آمد خودشان کاملاً آزاد باشند و همیشه باید بدون دغدغه خاطر مشغول تجارت خود بشوند. در هر موقع که مال التجاره خودشان را به فروش می رسانند در نقل و انتقال وجوه آن مختار می باشند و از طرف شما نباید ممانعتی به عمل آید. لازم است دولت محترم ما با لیوزای انگلیس مقیم بصره به خوبی بداند که عواطف و همراهی ما درباره شما بسیار زیاد و فوق خیال شماها است و برای امتحان، بهتر است به آزمایش بگذارند و ملت انگلیس را تشویق کنند که در ایران به تجارت خودشان توسعه دهند در آن وقت مشاهده خواهند نمود ما نهایت درجه برای حفظ امنیت آنها خواهیم کوشید به علاوه هر اندازه متاع ملت انگلیس وارد ایران گردد هیچ مانعی و رادعی برای ورود آن سد راه نخواهد بود و آزادانه در هر کجای ایران بخواهند می توانند متاع خودشان را به فروش رسانند و پس از فروش هم در تحت حفاظت ما آسوده خاطر وجوه آن را برگردانند. ما قول می دهیم که مطالبه حقوق گمرکی نخواهیم نمود و آنچه هم در سابق برقرار بوده ما آنها را لغو و باطل می نماییم. در این تاریخ تمام آنها باطل است و فراموش نخواهد شد. به تاریخ هشتم ربیع الثانی ۱۲۰۲ مطابق ۱۸ ژانویه ۱۷۸۸ تاریخ روابط سیاسی انگلیس در قرن ۱۹ محمود محمود، جلد ۱، ص ۹.

۲. وقتی گولداسمیت انگلیسی می نویسد: «بعد از اینکه صادق خان از مأموریت مراجعت کرد جاسوسان آقامحمدخان او را تحت نظر داشتند خواجه قاجار متوجه شده بود که اگر شرکای جنایت صادق خان نهاوندی در بین فراشان خلوت باشند به طور حتم بعد از مراجعت صادق خان به او خواهند گفت که منزلش مورد تفتیش قرار گرفته است لذا به جاسوسان سپرد مراقب باشند چه کسانی با او تماس حاصل می کنند. جاسوسان دیدند همین که صادق خان نهاوندی برگشت دو تن از فراشان خلوت به او نزدیک شدند و چیزی به وی گفتند و صادق خان از حرف آنها ناراحت شد. باز دیدند که بعد از خروج صادق خان نهاوندی از اطاق خواجه قاجار همان دو نفری که به صادق خان نزدیک شده بودند با وی صحبت کردند. جاسوسان این موضوع را به اطلاع خواجه قاجار رساندند و به او محقق شد که آن دو نفر همدست صادق خان نهاوندی اند.

غروب آن روز آقامحمدخان مردی را که در شماخی مورد سرقت قرار گرفته بود احضار کرد و آنگاه صادق خان نهاوندی و دو فراش را احضار کرد. آن دو نفر وقتی صاحب پول و طلاآلات را دیدند به لرزه درآمدند و سارقین مجبور شدند که آنچه برده بودند، پس بدهند و خواجه قاجار از صاحب مال پرسید آیا آنچه از تو گرفتند به تو رسید وی گفت دویست تومان از پولی که از من گرفتند کم است آغامحمدخان امر کرد دویست تومان از صندوق خانه او به متظلم بدهند و گفت این مبلغ را از بقیه اموال این سه نفر بعد از کشته شدنشان جبران خواهیم کرد. هر سه آن گفته را از دهان خواجه قاجار شنیدند و چون شب فرا رسیده بود هنگامی که در

بازداشت بودنـد، قطعیت قتل خود را با [........] و طرح نقشه قتل خان قاجار تبـدیل به احتمال نمودنـد. این گونه شـرح واقعه از جانب آن انگلیسی بعید نیست که خود هم در ماجرا به نحوی دخالت داشته اند.

۳. در مغرب ایران امـپراتوری عثمـانی قرار داشـت. این امـپراتوری عنـوان خلافـت اسـلامی را داشت و اسـلام بـا وجـود سـابقه گسترش یـافتنش در اروپـا مطلوب دول تازه قـدرت یافته اروپا از جمله انگلیس و فرانسه نبود و طبعاً دولت عثمانی می بایست کوچک شود و تجزیه گردد تا خطر بالقوه ای در مقابل اروپا نباشد و در هیچ زمان با ایران تشیع متحد نگردد. در جنوب ایران قبایـل عرب در اطراف خلیـج فـارس بر اسـاس سوابق طولانی تابع ایران بودنـد. تسـلط ایران بر سواحل و جزایر خلیـج فارس به قرنهـا قبـل می رسـید و ادامه داشت اما انگلیس با تسـلط بر هنـد می خواست که قبایل عرب سواحل خلیـج فارس از نفوذ ایران خارج شـده مطبع امپراتوری انگلیس گردنـد. انگلیس با توجه به ناوگان عظیم دریایی کم کم این شـیخ نشـین ها را زیر سـلطه خود درآورد. برای انگلیس این قسمت هم در خلیج فارس مهم بود.

۴. در سال ۱۲۲۱قمری/۱۸۰۷م ناپلئون امپراطور فرانسه به دنبال عهـدنامه فین کنشـتاین هیأت نظامی سیاسـی گاردان را به ایران اعزام داشت. چهـارده نفر افسـران این هیـأت کارهایی را در نظام ایران انجام دادنـد و کارخانه توپ ریزی در تهران و اصـفهان دایر کردنـد. لبـاس یـک شـکل (اونیفورم) را معمول کردنـد. نظامیـان را به صـفوف مختلف سواره نظـام، پیـاده نظام، توپخانه مهندسـی تقسـیم نمودنـد. توپخانه صـحرایی برقرار ساختنـد. به کار گرفتن سـرباز هم مربوط به همین دوره است. قبل از آن به تقلید از روسها (سالدات) می گفتند از میرزاابوالقاسم فراهانی که هنوز به مقام صدارت نرسیده بود خواستند معادل سالدات را به فارسی جستجو نماید و او کلمه سرباز را ارائه داد و مطلوب افتاد و تا به حال به کار می رود.

۵. در این تاریخ فرمانده کل هندوستان مارکی ولزلی بود که سیاست امپراتوری انگلیس در منطقه را اعمال می نمود.

۶. مورخین به صور مختلف از آمـدن مهدی علیخان و اهداف او نقل کرده اند از جمله اعتمادالسـلطنه در تاریخ منتظم ناصـری آن را در ردیف وقـایع سـال ۱۳۱۴ نگاشـته که برای تبریک سـلطنت خاقان اعزام شـده ناسـخ التواریـخ هم آن را ضـبط کرده. روضه الصـفای ناصـری بـا تفصـیل بیشتری به آن پرداخته و چنـانچه دقت شود، کار مهمی هم به نفع انگلیس در مسافرت خود انجام داده است. ملاحظات سیاسـی مؤثر انگلیسی ها در ایران از همین تاریخ شروع می شود و استمرار پیدا می کند و از همین زمان به صور مختلف این سـیاست مخرب عالم تضـعیف و انحطاط ایران می گردد. بارزترین آن تا انقلاب مشروطیت از دست دادن ثلث خاک ایران است.

۷. مهـدیقلی خـان در مـذاکرات بـا دربـاریـان ایران دقت داشت که وحشت انگلیس را از جمله زمـان شـاه به هنـد نشـان نـدهد خـودش در این مـورد می گویـد «من در مکاتبـات خـود مخصوصـاً از بردن اسم فرمانفرمـای هندوسـتان خـودداری نمـودم اما غیررسـمی از فجایع و غارت افغانها در لاهور شـرح مفصلی بیان نمودم و مخصوصاً گفتم هزاران سکنه شیعه آن نواحی از ظلم و تعـدی افغانها متواری و به هنـد انگلیس پناهنده شده اند و علاوه نمودم که اگر پادشاه ایران قادر است از تجاوزات شاه افغان جلوگیری کنـد به خداونـد لایـزال و عـالم انسـانیت هر دو حکومت کرده است (به کتـاب تاریـخ قاجار نوشـته واتسون مراجعه

شود.)

۸. واتسون نویسنده انگلیسی در کتاب خود به نام تاریخ قاجار که حوادث دوران فتحعلی شاه و محمدشاه را نگاشته مأموریت مهدیقلی خان را بسیار موفقیت آمیز می شناسد زیرا توانسته شاه ایران را وادار کند به افغانستان حمله نماید و خطر تیپوسلطان را از انگلیس دور سازد. محمدشاه برادر زمان شاه که به ایران پناهنده شده بود به جای زمان شاه بر افغانستان مسلط گردید. او دیگر کاری به هند مورد تصرف انگلیس نداشت. تیپو صاحب هم سرانجام وسیله قوای انگلیس به قتل رسید و با این شکل قیامی که علیه انگلیس در هند شکل گرفته بود خاموش گردید. تجربه بسیار ذیقیمتی برای سیاست انگلیس به وجود آمد تا در آینده هم از آن استفاده کند.

۹. ناپلئون در ۱۹۱۵/۱۸۰۰ قدرت بی سابقه ای داشت و در مقام روی آوری به متصرفات انگلیس بود. در بهار آن سال از کوههای آلپ گذشت و امپراتوری اطریش را شکست داد به طوری که ژنرال ملاس فرمانده قوای اطریش در وضع تسلیم شرایط پیشنهادی ناپلئون را پذیرفت. پل اول امپراتور روسیه هم که با ارتش عظیمی به

فرماندهی سووارد در ایتالیا در مقابل قوای ناپلئون می جنگید پس از چهل و پنج هزار نفر تلفات عقب نشینی کرد و به روسیه بازگشت. وحشت دیگری از قوای او که در اخبار انگلیس بود و برای تصرف هند تلاش می کرد یا کشته شدند و یا به اسارت درآمدند. پل که حریف را این چنین نیرومند یافت جذب او شد و راه اتحاد با ناپلئون را در پیش گرفت. پل و ناپلئون هر دو می دانستند که حکمرانان داخلی هندوستان با استقرار سلطه انگلیس بر آن سرزمین مخالفند و یک حمایت خارجی می تواند آنها را در قیام علیه انگلیس موفق سازد. بنابراین موافقت کردند به هندوستان حمله ننمایند. در ژانویه ۱۸۰۰ پل اول تزار روسیه فرمانی صادر کرد و پرنس اورلف فرمانده کل قزاقها را مأمور حمله به هند ساخت و نوشت... من این قوای اعزامی را تحت فرماندهی شما قرار می دهم و این مأموریت امتیازات زیادی برای تمام شماها فراهم خواهد کرد و برای ما ثروت زیادی تولید خواهد گردید و یک بازار خوبی برای متاع مملکت ما تهیه خواهد شد در ضمن ضربت مهلکی به قلب دشمن وارد می سازد. ضمناً ما یک وظیفه دیگر خود را نیز انجام داده ایم که آن آزاد نمودن سکنه هندوستان است. ملل هندوستان بعدها مطیع ما خواهند بود چنان که امروز مطیع انگلیسها می باشند و باید کلیه تجارت آن مملکت وسیع را برای خود اختصاص بدهیم. ناپلئون تمام دول اروپا را با میل و رضا یا با تهدید علیه انگلیس متحد کرده بود و همه بنادر اروپا برای تجارت انگلیس بسته شده بود می رفت که هند را هم از دست بدهد. در چنین شرایطی انگلیس به ایران روی آورد و دربار ناآگاه ایران را به دنبال مقاصد خود کشاند و با مقداری پول و هدایا آنها را سرگرم ساخت و تعهدات عجیب و غریب از زمامداران ایران گرفتند و وضع خود را مستحکم ساخت و در نتیجه فرصت یافت خطر اصلی را دفاع کند.

۱۰.یک بار با دقت این معاهده پنج ماده ای را مرور نمایید و دقت کنید که چگونه انگلیس برای حفظ هندوستان سرزمین ایران و دولتمردان را وسیله قرار داده است. بین تعهدات انگلیس و تعهدات ایران را مقایسه نمایید در حالی که ایران در آن زمان برای مقابله با روسیه نیاز به کمک داشته اما در این معاهده از این بابت مطلبی ندارد. این قرارداد با یک مقدمه و حمد و ثنای خداوند و چند آیه از قرآن و با درود بر پیامبر اکبر و ائمه اطهار شروع و سپس شرح مبسوطی از اتحاد و اتفاق سخن گفته و به استحکام بین ملل پرداخته و بعد تعریف و تمجیدی از فتحعلی شاه و ذکر مقام و القاب حاج ابراهیم کلانه صدراعظم و چند سطری مورد تعریف و توصیف کاپیتان جان مالکم و ادای احترام به شاه انگلیس و دعا به فرمانفرمای هند و بالاخره با این عبارت مقدمه بیان می یابد «این معاهده که بین دو مملکت معظم است وسیله و رابطه محکمی خواهد بود که نسلاً بعد نسل آنها را به هم مربوط نماید و هر دو دولت همیشه تا دنیا باقی است بر طبق قرارداد ذیل عمل خواهند کرد.»

ماده اول تا خورشید جهان افروز ممالک دولتین معظمین پرتوافکن است و عالم را منور می گرداند این اتحاد و یگانگی هم بین دولتین در صحنه روزگار باقی خواهد ماند و ریشه شوم [.....] و نفاق برای همیشه قطع خواهد گردید و جای آن را [.....] خواهد گرفت که اسباب کمک و مساعدت این دو ملت باشد و علل [.....] و فساد تا ابد محو خواهد گردید.

۱۱. در ۱۲۱۷/۱۸۰۲م حاج خلیل خان ملک التجار قزوینی از جانب فتحعلی شاه به هند اعزام شد تا بر تصرف و اجرای معاهدات اصرار ورزد اما در اثر نزاعی که بین همراهان سفیر و سربازان محافظ رخ داد حاج خلیل خان سفیر ایران به قتل رسید. حکومت انگلیسی هند برای جلوگیری از تیرگی روابط رسماً معذرت خواست و مبلغ قابل توجهی به عنوان خون بهای

سفیر برای فتحعلی شاه فرستاد برای ملاحظه تفصیل جریان قتل سفیر و وحشت انگلیسی ها از این حادثه و عزاداری که در هند به این مناسبت صورت گرفت به جلد اول کتاب زندگی و مأموریتهای مالکوم نوشته ویلیام کی مراجعه گردد.

۱۲. محمـدنبی خان قزوینی برادرزن حاج خلیل خان سـفیر مقتول به این مأموریت اعزام شـد تا حمایت انگلیس علیه روسـیه را جـذب نمایند، ولی او را مدتی طولانی نگهداشـتند. بعد از ۷ ماه فرمانفرمای هنـد او را پذیرفت و سـرانجام به او گفتند معاهده انگلیس و ایران برای جلـوگیری از خطر نـاپلئون بـوده نـه خطر روسـیه. ناچـار وی در اول ژانـویه ۱۸۱۷ بـا دست خـالی از هند بازگشت. (به کتاب جنگهای افغانستان نوشته جان ویلیام کی، صص ۴۶۴۲ مراجعه شود.)

۱۳. دولت بریتانیا پس از معاهده تیلسیت و احساس موقعیت مناسب برای نفوذ در ایران در یک زمان دو هیأت به سوی ایران روانه ساخت. هیأتی مستقیماً از جانب دولت انگلیس به ریاست سرهاردفورد جونز و هیأت دیگری از طرف فرمانفرمای هندوستان به ریاست سرجان ملکم. ملکم اجازه ورود به تهران را نیافت ولی سرهارفورد جونز توانست با دربار ایران نزدیک شود و معاهده ۲۰ محرم ۱۲۲۴/۱۸۰۹م با ایران امضا نمود. یکی از همراهان جونز موریر است که تمام جریان مسافرت را قدم به قدم و بر حسب سلیقه و نظر خود به رشته تحریر درآورده و بنام سفرنامه موریر انتشار یافته است که تمام جریان مسافرت را قدم به قدم و بر حسب سلیقه و نظر خود به رشته تحریر درآورده و به نام سفرنامه موریر انتشار یافته است. قسمتی از این نوشته وضع دربار و تشریفات آن را نشان می دهد و از رفتار و اخلاق شاه و صدراعظم و وزیران و [....] سخن می گوید و از استقبال و پذیرایی هایی که رجال و درباریان از سفیر داشته اند و تحفه و هدایایی که رد و بدل شده، بحثهایی دارد. متن عهدنامه گویای مقاصد انگلیس در اعزام نماینده نشان می دهد که چه ظلم و ستمی به ایران روا داشته اند. در جهت توسعه روابط میرزاابوالحسن خان شیرازی خواهرزاده میرزاابراهیم شیرازی صدراعظم مقتول در رأس هیأتی همراه جونیز به لندن اعزام شد.

۱۴. آنچه سرگوراوزلی در نامه ۱۵ اکتبر ۱۸۴۴ خود به وزارت خارجه انگلیس می نویسد و توحش و بربریت آن سیمای واقعی خود آنها است که با توطئه و فریب و نیرنگ و خدعه و پشت هم اندازی و جاسوس پروری سعی در بردن ثروت ملل افریقا و آسیا در قرون گذشته داشته اند. این برای انگلستان افتخاری نیست که در قرن ۱۸ و ۱۹ غارتگر بوده اند و در قرن بیستم نفرت مردم بسیاری از کشورها را جذب کرده اند. آنچه آنها ارتزاق می کنند دسترنج و مایملك مستضعفین جهان است. والا محصول جزیره بریتانیا قادر به تأمین سه ماه آن کشور هم نیست. اقتصادی که وسیله غرب تنظیم و گسترش یافته و با ابواب تجارت و مبادلات و پایه های علمی توجیه می شود سبب می گردد کشوری که دهها میلیارد دلار درآمد از صادرات نفت دارد و به علاوه از حیث گندم خودکفا و محصولاتی مثل خرما رتبه اول و تولیداتی مثل فرش کم نظیر باشد فقیر و توسعه نیافته محسوب شود و جزیره ای مثل بریتانیا ثروتمند تلقی گردد. تنها صنعت و علم نیست که امتیاز برتری را برای خود قائل هستند این زیر پا گذاشتن حقوق طبیعی و اولیه مردم سایر کشورها با اتکاء به قدرت تسلیحاتی و کشتن و تخریب و ایجاد اختلاف و نفاق و مهارت در رواج خرافات و دور نگهداشتن ملل از مطالبه حقوقشان بوده است.

۱۵. ما اشاره ای به جنگهای روسیه و ایران را از آن جهت لازم دیدیم که در وقوع این جنگها و ادامه آن و سپس صلح و از دست دادن شهرهایی از ایران دست انگلیس را می بینیم و در زمانی که انگلیس تعهداتی را پذیرفته بود و افسران انگلیسی در جنگ باید ارتش ایران را یاری کنند، خیانت کردند.

۱۶. سرگوراوزلی جانشین سرجان فورد جونز پس از ورود به ایران با خصوصیاتی که قبلاً از او یاد کردیم به سرعت با دربار و درباریان ایران آشنایی و دوستی کامل پیدا کرد و طرف توجه خاص شاه قرار گرفت و با شاه قرار گذاشت یک عده پنجاه هزار نفری قشون ایران را تحت تعلیم افسران انگلیسی قرار دهد و سی هزار قبضه تفنگ هم از هند برای قشون ارسال شد و با اینکه عباس میرزا تمایل داشت ملکم به خدمت سپاه ایران بیاید مأموریت دیگری پیدا کرد و از ایران رفت. هدایای پادشاه انگلیس برای شاه ایران به تهران رسید موریر در این مورد می نویسد: «تمام این هدایا از نظر شاه گشت و کالسکه ای را که

(یکی از هدایا بود) با تشریفات مخصوص با دست از کوچه های تنگ تهران کشان کشان به عمارت شاه بردیم. فتحعلی شاه با درباریان خود آمده خوب تماشا نمود و فوق العاده خوشحال گردید و رفت توی کالسکه نشست. عده ای از وزرای شاه که در این میان میرزاحسن خان شیرازی بود با فرج الله خان صاحب الدوله با لباسهای درباری خودشان را به کالسکه بسته (یعنی کار اسب را انجام داده اند) شاه را این طرف و آن طرف راه می برند و شاه اظهار خوشحالی می نمود. میرزا شفیع صدراعظم اظهار تعجب می نمود از اینکه کالسکه هم به جلو و هم به عقب کشیده می شود.» سرگوراوزلی موقعیت مهمی پیدا کرده بود، مورد اطمینان شاه بود. دیگری سرّی نبود که به او بازگو نکنند وی به تبریز رفت تا با عباس میرزا هم آشنا شود. یک ماه در تبریز ماند. طوری که عباس میرزا

نایب السلطنه را مجذوب ساخت و با او دوست شد که دیگر آداب و رسومی بین آنها وجود نداشت. عباس میرزا امید داشت با شورشی که در گرجستان علیه روس ها به وجود آمده نقاط از دست داده را بازپس گیرد و سرگوراوزلی را وسیله ای در این جهت تصور می کرد اما به زودی دریافت که سرگوراوزلی هم برای دریافت تقاضاهای او و شرایط صلح روبرت گوردن را به گرجستان فرستاد و عباس میرزا را با اصرار وادار ساخت تا تسلیم جریانی باشد که او پیش می آورد. سرگوراوزلی گزارش گوردون در ارتباط با اختیارات ژنرال در [...] برای صلح و تقاضای متارکه جنگ را وسیله موریه برای عباس میرزا که در اردو بود فرستاد و سرانجام عباس میرزا پس از ملاقات با سرگوراوزلی پذیرفت تا فرمانفرمای کل گرجستان را در آق تپه ملاقات نماید.

۱۷. با کوشش نماینده انگلیس محل مذاکرات صلح گلستان مشخص شد. گلستان خطه ای است در کنار رود سیوا در قره باغ ابتکار متارکه جنگ و پیمان صلح گلستان مربوط به سرگوراوزلی و فعالیت همه جانبه ای است که به دنبال شکست مذاکرات اصلاندوز انجام داد. مکاتبات وی با وزارت خارجه انگلیس و گزارشاتی که در این خصوص به وزیر خارجه کشور متبوع خود داده نشان می دهد که سرگوراوزلی از یک طرف رابطه خود را با فرانده کل قوای روس حفظ کرده و از طرف دیگر به فتحعلی شاه فشار وارد ساخته تا او را وادار به قبول مذاکرات صلح نماید.

۱۸. سفیر انگلیس در ایران سرگوراوزلی بعد از ورود به تبریز در نامه ای به وزیر خارجه انگلیس چنین گزارش داد با تهدید به قطع پرداخت کمک مالی بالاخره موفق شدم اجازه پادشاه را تحصیل کنم که با نمایندگان دولت روس بدون دخالت میرزا بزرگ و اطرافیانش داخل مذاکره شوم. اکنون افتخار دارم به اطلاع شما برسانم که ما توفیق یافتیم به رفیق و متحد خود روسیه حتی از این ناحیه دور کمک کنیم زیرا من اختیار تام دارم متارکه جنگ میان دولتین ایران و روس را برای مدت یک سال به مرحله قطعی برسانم با این ترتیب روسها خواهند توانست از سپاهیان قفقاز بر ضد دشمن مشترک استفاده نمایند. (نامه مورخ ۱۰ ژوئیه سرگوراوزلی به ویکونت کاریره)

۱۹. به نامه های متعدد نمایندگان انگلیس به وزارت خارجه کشور متبوع خود و دیگر اسناد و کتب تاریخی در مورد جنگهای ایران و روسیه و عهدنامه های گلستان و ترکمانچای مراجعه کنید. ملاحظه می نمائید که سیاستمداران و زمامداران کشور انگلیس در ۱۸۰ سال قبل با چه مکر و حیله و تزویری نظرات خود را به اولیاء حکومت ایران تحمیل می کردند و سند قدردانی هم می گرفتند

**سیاستهای استعمار بریتانیا در خلیج فارس**

ص: ۵۸۱

حسین مسعودنیا

مقدمه

پس از پایان جنگ اول نفت در خلیج فارس، ۱۹۹۱/۱۲۶۸ش، دولت امارات متحده عربی خواهان واگذاری جزایر تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی از سوی ایران به امارات شد. پس از آن در بیانیه های پایانی اکثر سازمان های همکاریهای منطقه ای اعراب شامل شورای همکاری خلیج فارس و اتحادیه عرب، این درخواست تکرار شده بود. حال آنکه از نظر دولت ایران مسئله جزایر در سال ۱۹۷۱م/۱۳۵۰ خاتمه یافته بود و سوءتفاهمات موجود در روابط دو کشور نیز در چارچوب تفاهم نامه ۱۹۷۱م/۱۳۵۰ش قابل حل است. جزایر مورد ادعای امارات، بر اثر سیاستهای استعماری دولت بریتانیا، به مدت ۶۸ سال، ۱۹۰۳م/۱۲۸۲ش تا ۱۹۷۱م/۱۳۵۰ش، از ایران جدا و به قاسمی های شارجه واگذار گردیده بود. سئوال اصلی این پژوهش این است که: «علت اصلی تصمیم بریتانیا در سالهای نخست قرن بیستم مبنی بر جدایی جزایر از ایران و واگذاری آن به قاسمی های شارجه چه بود؟»

به علاوه باید دانست که:

قاسمی ها [جاسمی ها] چه کسانی بودند؟

علت کشیده شدن پای طوایف قاسمی به تحولات جنوب ایران چه بود؟

تحولات داخلی ایران قبل از قاجاریه و در دوران سلطنت شاهان قاجار چه تأثیری بر نقش قاسمی ها در تحولات جنوب ایران داشته است؟

چرا دولت بریتانیا تصمیم به همکاری با قاسمی ها گرفت؟

رقابت روسیه و انگلستان در ایران قرن نوزده چه نقشی در تصمیم دولت بریتانیا مبنی بر واگذاری جزایر به قاسمی ها داشت؟

واکنش دولت وقت ایران در قبال جدایی جزایر از ایران چه بود؟

فرض اساسی ما در این پژوهش بر آن است که:

ضعف دولت مرکزی ایران و رقابت روسیه و انگلستان در صحنه سیاسی ایران در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در چهارچوب تئوری تعادل مثبت نقش اساسی در جدایی جزایر از ایران داشته است. شکست بریتانیا در صحنه سیاست خارجی ایران از روسیه پس از لغو امتیاز توتون و تنباکو و تلاشهای دولت بریتانیا برای جبران شکست خود از طریق رهیافت جنوب گرایی، سبب جدایی جزایر از ایران گردید ضمن آنکه دولت ایران نیز به دلیل درگیر بودن در حوادث منتهی به مشروطیت قادر به عکس العملی بیش از اعتراض لفظی نبود.

قاسمی ها در بندر لنگه

حمله طوایف افغان به ایران و سقوط دولت صفویه، ۱۷۲۲م/۱۱۳۵ق که سبب کاهش حضور و نفوذ دولت مرکزی ایران در سواحل خاوری و جنوبی خلیج فارس گردید، فرصت مناسبی در اختیار اعراب قاسمی مستقر در کرانه های مسندم قرار داد تا قلمرو فعالیت خود را افزایش دهند. به گونه ای که شیخ قاسمی با سوءاستفاده از اوضاع آشفته اطراف بندرعباس و هرمز در دهه ۱۷۲۰م/۱۱۳۰ه ق برای خود در باسعیدو واقع در جزیره ایرانی قسم بندری ایجاد کرد. از سال ۱۷۳۶م/۱۱۴۶ به بعد برای مدت کوتاهی با افزایش قدرت نادرشاه افشار و تلاشهای وی برای گسترش نفوذ ایران در خلیج فارس از طریق تأسیس نیروی دریایی، ایران موفق به اعاده حاکمیت خود بر جزایر و کرانه های شمال و جنوب خلیج فارس گردید.

با مرگ نادرشاه و بروز منازعات قبیله ای بر سر کسب قدرت در ایران میان طوایف افشار، زند و قاجار، فرصت تازه ای برای قاسمی ها فراهم شد تا در صدد گسترش نفوذ خود در جنوب ایران برآیند؛ آنچه در این میان شانس آنها را دو چندان کرد شیوه زمامداری کریم خان زند (۷۹-۱۷۵۷م/۱۱۹۳-۱۱۷۱ق) و برخورد توأم با تساهل و مدارای وی با اعراب سواحل جنوبی خلیج فارس، به منظور بهره گیری از آنها در ساختار حکومت در ایران بود. از این رو یکی از رؤسای قبیله قواسم [جواسم] فرمان کلانتری بندرلنگه را بر مبنای سنت استیجاری از حکمران ایرانی ناحیه جهانگیریه برای خود و اعقابش گرفت و این منصب تا اواخر سلطنت ناصرالدین شاه قاجار در اختیار رؤسای این قبیله ماند. در تقسیمات اداری آن زمان، بندرلنگه مرکز ولایتی بود که بندرهای کنگ، لافت، چارک و جزایر قشم، کیش، تنب بزرگ و کوچک، ابوموسی و سیری را دربر می گرفت. لذا بدیهی می نماید که همانند دوره های قبل بنادر و جزایر

نامبرده تحت قلمرو حکومت قاسمی های بندرلنگه به شمار آید. آنچه مسلم است اینکه قاسمی های بندرلنگه کارگزاران دولت ایران محسوب می شدند و شیوه معمول وفاداری به دولت مرکزی، پرداخت مالیات و ذکر نام پادشاه قاجار در خطبه و سکه را اعمال می کردند. لرد کرزن [G. Curzon] سیاستمدار معروف انگلیسی در کتاب خود، ایران و قضیه ایران، در این باره می نویسد:

جمعیت لنگه شامل ایرانی و عرب و نیمی هم افریقایی است و تعدادی نیز از افراد دورگه مختلط، که در تمام کرانه های واقع در مشرق پورت سعید دیده می شوند. اعراب آنجا به قبیله قواسم که عامه جواسم می نامند، تعلق دارند و ایشان از تیره عمده ای به شمار می روند که جماعت دیگری از آنها در آن سوی خلیج [فارس] در رأس الخیمه سکونت دارند و... حکومت لنگه تا چند سال با شیخ قبیله مزبور بود، وی در شهر اقامت داشت و از جانب دولت ایران نایب الحکومه بود.

بدین ترتیب قاسمی های مستقر در بندرلنگه از سال ۱۷۸۰ تا ۱۸۸۷م/۱۱۹۴ تا ۱۳۰۴ق به عنوان مأموران دولت، اداره جزایر ایرانی تنب بزرگ و کوچک، ابوموسی و سیری را در اختیار داشتند. در اواخر قرن نوزدهم، دولت قاجار تصمیم به تجدیدنظر در تقسیمات کشوری گرفت. بر اساس طرح جدید، سراسر ایران به ۲۷ ایالت تقسیم شد و هر ایالت از چند ولایت تشکیل می شد. در این طرح ایالت بیست و ششم در برگیرنده کرانه ها و جزایر خلیج فارس به نام ایالت بنادر خلیج فارس نام گرفت. با اعلان تقسیمات جدید، امین السلطان به عنوان والی ایالت جدید بنادر خلیج فارس، تصمیم به پایان دادن به حکومت قاسمی های بندر لنگه گرفت. [۱۱۸۰م/۱۲۹۷ق]. حکمران ایرانی بندرعباس سرتیپ حاج احمد خان کبابی نیز حاکم عرب بندرلنگه، شیخ قضیب جواسمی، را به دستور دولت مرکزی از مقامش عزل کرد و با زنجیر تحت الحفظ به تهران فرستاد [۱۸۸۷م/۱۳۰۴ق]. یکی از مأموران سیاسی بریتانیا در خلیج فارس هدف دولت ایران را از اقدام اخیر تلاش برای احیای نفوذ در خلیج فارس می داند:

چنان که دیدیم سالهای ۱۸۸۷ و ۱۸۸۸م شاهد تلاش جدی دولت ایران برای گرفتن جایی در سیاستهای خلیج فارس بود که به نظر می رسد نخستین گام در این راه از طرف مأمور مورد علاقه شاه، امین السلطان، برداشته شد. وی مأمور ایالت بنادر خلیج فارس بود. در نحوه اداره استان تحت حکومت وی در روابط خارجی اش، به زودی نشانه هایی از آمال محدود ساختن نفوذ خارجی پدید آمد.

در ۱۸۸۸م/۱۳۰۴ق نیروهای ایرانی در جزیره سیری پیاده و مستقر شدند که دولت ایران در خصوص جزایر تنب و ابوموسی نیز ادعای حاکمیت می کرد اما اقدامی بیش از این انجام نمی داد. در همین حال دولت بریتانیا و مأموران انگلیسی مستقر در هند

واکنشی در قبال آن نشان نداند اما به یکباره در سال ۱۹۰۲م/۱۳۱۹ق دولت بریتانیا مدعی شد که قاسمی های مستقر در بندرلنگه نه به عنوان مأموران دولت ایران بلکه به عنوان نماینده طوایف قاسمی بخش عرب نشین خلیج فارس بوده اند. یک سال بعد، در ۱۹۰۳م/۱۳۲۰ق، رأس الخیمه پرچم خود را ابتدا در ابوموسی، سپس در جزایر تنب به اهتزاز درآورد. این نقطه آغازین جدایی جزایر از ایران بود. سر دنیس رایت [Sir. D. Wright] نخستین مأمور سیاسی بریتانیا در ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲/۱۹۵۳م، بعدها بر نقش دولت متبوعش در جدایی موقت جزایری از ایران صحه گذارد:

از سالهای ۱۸۸۰م بر سرمالکیت چهار جزیره کوچک میان ایران و انگلستان اختلافات مکرری بروز کرد. این جزایر عبارت بودند از تنب بزرگ و کوچک، سیری و ابوموسی... از زمانی که شیوخ قاسمی به عنوان حاکم بندر لنگه به ایران خراج می دادند، در مورد این جزایر مشاجره ای نبود و به طور کلی متعلق به ایران تلقی می شد... اما در پی کشمکش و کشتار در میان قبیله قاسمی و تعیین حاکم ایرانی برای بندرلنگه، شیوخ عرب از آن سوی ساحل سر برداشتند و انگلستان هم از ادعایشان پشتیبانی کرد که این جزایر سرزمین پدریشان است و حاکمیت آنها بر عهده شیوخ قاسمی رأس الخیمه و شارجه می باشد و چنین نتیجه گیری شد که اعمال حق حاکمیت از طرف حاکم بندرلنگه بر آنها نه از حقوق حکومتی او به عنوان حاکم لنگه، بلکه در مقام شیخ قاسمی بوده است.

بدین ترتیب از ۱۹۰۳م/۱۲۶۸ش، علی رغم اعتراض دولت ایران، چهار جزیره ایرانی تنب بزرگ و کوچک، ابوموسی و سیری به طور موقت از حاکمیت ایران خارج گردید. به نظر می رسد علت این اقدام را باید در تحولات سیاست خارجی انگلستان در قبال ایران جستجو کرد. موضوعی که تبیین و درک آن تنها از طریق تحلیل سیاست خارجی بریتانیا در ایران در طول قرن نوزده و سالهای آغازین قرن بیستم بر اساس رقابت با روسیه در چهارچوب تئوری تعادل مثبت امکان پذیر است.

ورود ایران به دایره سیاست بین الملل

در دهه های پایانی قرن هجدهم و سالهای آغازین قرن نوزدهم میلادی تحولاتی در سطح منطقه و جهان به وقوع پیوست که سبب ورود ایران به دایره سیاست بین الملل گردید. به لحاظ منطقه ای در سال ۱۷۸۶م/۱۲۰۱ق دولت بریتانیا از طریق کمپانی هند شرقی، سلطه کامل خود بر هندوستان برقرار کرد. واقعه ای که سبب گردید تا از این پس خلیج فارس علاوه بر اهمیت تجاری به لحاظ امنیتی نیز برای بریتانیا حائز اهمیت

باشد ؛ واقعیتی که تا مدت زمانی بیش از یک قرن نقش اساسی در شکل دهی سیاستهای بریتانیا در منطقه داشت. در شمال کشور نیز روسیه، مجدداً سیاست پیشروی به سمت جنوب و دستیابی به آبهای گرم خلیج فارس را به منظور نزدیکی با هندوستان مدنظر قرار داده بود.

به لحاظ فرامنطقه ای نیز دو تحول بر اهمیت ایران افزد. نخست وقوع انقلاب صنعتی در اروپا و تکوین موج دوم استعمار که پیامد آن تلاش اروپاییان برای سلطه بر دیگر مناطق جهان بود؛ تحولی که پیامدهای آن به طور اجتناب ناپذیر ایران را نیز تحت تأثیر قرار می داد زیرا هم خود به لحاظ اقتصادی اهمیت داشت و هم پلی برای رسیدن به هندوستان بود. واقعه دوم ظهور ناپلئون در فرانسه، ۱۸۱۴-۱۷۹۹م/۱۲۲۹-۱۲۱۴ه ق و تصمیم نامبرده برای مقابله با برتری دولت بریتانیا در اروپا بود. اگرچه مجریان سیاستهای اخیر اروپایی بودند، اما تأثیرات جهانی آن به آنها خصلتی فراملّی و بین المللی داده بود.

مهم ترین پیامد این تحولات در منطقه و جهان، ورود ایران به دایره سیاست بین الملل در سالهای آغازین قرن نوزده میلادی بود چرا که علاوه بر اهمیت تجاری آن، از یک طرف روسیه و فرانسه (تا زمان حیات ناپلئون) درصدد ضربه زدن به منافع بریتانیا از طریق ایران در هندوستان بودند و از طرف دیگر انگلستان نیز می کوشید تا مانع از تحقق این مهم گردد. اگرچه با شکست ناپلئون در واترلو سپس تصمیمات کنگره وین، موضوع ناپلئون و سیاستهای وی حداقل تا مدت زمانی کوتاه به فراموشی سپرده شد و خیال زمامداران بریتانیا از این بابت راحت گردید اما سیاستهای تهدیدآمیز دولت روسیه از طریق ایران پایانی نداشت. روسها ابتدا با رویکرد نظامی در قالب جنگهای اول و دوم ایران و روسیه، که منتهی به امضای عهدنامه های گلستان و ترکمانچای به ترتیب در سالهای ۱۸۱۳و ۱۸۲۸م/۱۲۲۸ و ۱۲۴۳ق گردید، به لحاظ ارضی تا کناره های رود ارس پیشروی کردند سپس با چشم پوشی از سیاست گسترش ارضی، راهکار گسترش نفوذ سیاسی و اقتصادی در ایران را در دستور کار خود قرار دادند.

در مقابل، دولت بریتانیا نیز با توجه به اهمیت سیاسی و اقتصادی ایران تمام سعی خود را صرف مقابله و خنثی سازی سیاستهای رقیب، روسیه، در ایران کرد؛ واقعیتی که سبب گردید تا مدت زمانی بیش از یک قرن مشخصه اصلی سیاست خارجی ایران را رقابت روسیه و انگلستان بر اساس تئوری تعادل مثبت تشکیل دهد؛ پیامد مثبت این مهم حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران و ممانعت از تبدیل کشور به مستعمره کامل بود، اما در مقابل سبب تبدیل ایران به دولت حائل یا پوشالی در منطقه گردید ؛ دولتی

که نه آن اندازه ضعیف بود که تحت سلطه یکی از دو قدرت رقیب قرار گیرد و نه توان ایجاد خطر برای منافع آنها در منطقه را داشت.

پایان جنگهای اول و دوم ایران و روسیه و تحولات پس از آن، که سبب افزایش نفوذ سیاسی و اقتصادی دولت روسیه در ایران گردید، برای نخستین بار در قزن نوزده در ایران زنگ خطر را برای رهبران بریتانیا به صدا درآورد و این دولت را ترغیب به اتخاذ راهکارهایی برای جبران عقب ماندگی از رقیب و دفاع از منافع خود در ایران و منطقه کرد؛ پیشنهاد تضمین استقلال و تمامیت ارضی ایران به روسیه در سال ۱۸۳۴م/۱۲۵۰ق و تلاش برای کسب امتیازات اقتصادی و سیاسی شبیه روسها در ایران از طریق دیپلماسی و زور بود. به لحاظ منطقه ای نیز دولت بریتانیا برای دفاع از منافع خود در هندوستان دو رهیافت اتخاذ کرد؛ یکی با جدایی هرات و بخشهایی از سیستان از ایران و در نهایت تشکیل افغانستان متحد الشکل حریم امنیتی جدیدی برای هندوستان ایجاد کرد، دوم درصدد افزایش نفوذ خود در جنوب ایران به طور اعم و خلیج فارس به طور اخص برآمد.

بریتانیا و قاسمی ها

اسناد و مدارک تاریخی چنین می نماید که آنچه شانس بریتانیا را برای تحقق راهکار گسترش نفوذ در خلیج فارس افزایش داده است. کاهش نفوذ دولت مرکزی ایران در این خطه همراه با گسترش ناامنی و راهزنی دریایی در خلیج فارس از سوی قبایل عرب مستقر در جزیره مسندم، از جمله قاسمی ها بود. از این رو حکومت بریتانیا در هند به منظور گسترش نفوذ سیاسی و اقتصادی خود در خلیج فارس ابتدا در ۱۸۱۹م/۱۲۳۵ق اقدام به حمله و ویران ساختن پایگاه راهزنی قاسمی ها در جلفا (رأس الخیمه کنونی) کرد. سپس یک سال بعد در ژانویه ۱۸۲۰م/۱۲۳۶ق قرارداد صلحی با قواسم مسندم امضاء کرد که نه تنها قبایل مستقر در مسندم، از جمله قاسمی ها را تحت الحمایه خود درآورد بلکه با پایان جنگها و تغییر جغرافیایی سیاسی منطقه به حکومتهای جداگانه و وابسته به بریتانیا، زمینه برای شکل گیری امارات متصالحه (صلح کننده) فراهم شد.

سیاست خارجی بریتانیا در ایران از دهه ۱۸۲۰م/۱۲۳۰ق به بعد بیانگر آن است که یکی از ارکان سیاست خارجی این کشور در منطقه، گسترش نفوذ سیاسی و اقتصادی در خلیج فارس بوده است. به نظر می رسد در امتداد همین سیاست گسترش نفوذ در خلیج فارس بود که بریتانیا خواهان مقابله با تجارت برده در این منطقه گردید. با گسترش نهضت آزادیواهی در اروپا در اواخر قرن هجده و پس از کنگره وین، ۱۵

-۱۸۱۴م، یکی از مسائل مورد توجه اروپاییان مقابله با برده داری و تجارت آن بوده است؛ اگرچه این موضوع به لحاظ انسانی و اخلاقی حائز اهمیت بود اما از همان ابتدا دولت بریتانیا درصدد برآمد تا با استفاده از توان برتر نیروی دریایی خود، این موضوع را مستمسکی برای اجرای سیاستهای استعماری خود در جهان قرار دهد.

متأسفانه یکی از مناطقی که از مدتها قبل حمل و تجارت برده در آن رواج داشت، منطقه خلیج فارس بود. دولت بریتانیا نیز در جهت سیاست گسترش نفوذ خود در خلیج فارس، از زمان سلطنت محمد شاه قاجار به بهانه مبارزه با تجارت برده درصدد برآمده تا از طریق انعقاد قراردادهایی با ایران، که مفاد آن متضمن حق انگلیسیها برای بازرسی کشتیهای مظنون به حمل برده در خلیج فارس بود، نفوذ سیاسی خود را در منطقه گسترش دهد. محمدشاه که از اهداف واقعی بریتانیا اطلاع داشت ابتدا با این موضوع مخالفت و در پایان بر اثر اصرار کلنل فرانت [C.Ferrant]، کاردار وقت بریتانیا در ایران، تنها به صدور دستخطی مبنی بر منع تجارت برده و کنیز در ایران از طریق دریا اکتفا کرد. در دوره صدارت میرزا تقی خان امیرکبیر به دنبال توافق وی با روسیه در خصوص موضوع جزیره آشوراده، از آنجا که نامبرده معتقد به دکترین موازنه مثبت در سیاست خارجی بود. با دولت بریتانیا نیز در اوت ۱۸۵۱م/۱۲۶۷ق قراردادی منعقد ساخت که به موجب آن نیروی دریایی انگلستان و ناوگان کمپانی هند شرقی در خلیج فارس حق داشتند برای جلوگیری از حمل برده، کشتیهای تجاری متعلق به اتباع ایران را بازرسی کنند. اعتبار این قرارداد یازده سال بود ولی بعدها به موجب معاهدات دیگر، از جمله عهدنامه پاریس در ۱۸۵۶م/۱۲۷۲ق، این قرارداد تمدید گردید و فرصتی مناسب به بریتانیا برای گسترش نفوذ خود در خلیج فارس داد. به نظر می رسد در امتداد همین سیاست گسترش نفوذ در خلیج فارس بود که بریتانیا در سال ۱۸۸۸/۱۳۰۶ق امتیاز کشتیرانی بر روی رودخانه کارون را در جنوب ایران از طریق برادران لینچ [Lynch] به دست آورد و یک سال بعد موفق به کسب امتیاز احداث راه شوسه از اهواز به تهران از طریق بانک شاهنشاهی گردید؛ امتیازاتی که پیامد آن افزایش نفوذ سیاسی و اقتصادی بریتانیا در جنوب ایران، خلیج فارس و ایالتهای متصل به آن بود.

جنوب گرایی بریتانیا در ایران و واگذاری جزایر ایرانی به قاسمی های شارجه

تأمل در تحولات سیاست خارجی ایران از ابتدای قرن نوزده میلادی به بعد نشان می دهد که دولت بریتانیا در جهت تعقیب دکترین تئوری تعادل مثبت در ایران در مقابل توسعه نفوذ سیاسی و اقتصادی دولت روسیه در شمال، راهکار گسترش نفوذ سیاسی و

اقتصادی در خلیج فارس و مناطق جنوبی ایران را در دستور کار خود قرار داده بود؛ راهکاری که برخی عوامل از قبیل کاهش نفوذ دولت مرکزی ایران در مناطق جنوبی، واقعیتهای حاکم بر زندگی قبیله ای اعراب ساکن در سواحل جنوبی خلیج فارس، وجود راهزنی و ناامنی در مسیر کاروانهای تجاری در خلیج فارس همراه با حمل برده در این منطقه فرصت مناسبی در اختیار دولتمردان بریتانیا برای نیل به اهداف خود قرار می داد. اما آنچه در دو دهه آخر قرن نوزده و دهه آغازین قرن بیستم میلادی دولت بریتانیا را مصمم به تبدیل جنوب ایران به منطقه انحصاری نفوذ خود و تبدیل خلیج فارس به «دریاچه بریتانیا» کرد، تفوق روسیه در صحنه سیاسی ایران و در مقابل شکست بریتانیا از رقیب پس از واقعه لغو امتیاز توتون و تنباکو بود.

توضیح اینکه اعطای امتیاز انحصاری تجارت و خرید و فروش تنباکو از سوی ناصرالدین شاه قاجار در سال ۱۸۹۰م/۱۳۰۷ق به تالبوت انگلیسی با اعتراض گروههای مختلف مردم با هدایت رهبران مذهبی مواجه شد. امین السلطان، صدراعظم وقت، پس از آگاهی از دامنه اعتراضات مردمی تصمیم به تجدیدنظر در امتیاز گرفت اما نگرانی وی از واکنش احتمالی دولت بریتانیا در صورت لغو امتیاز به دولت روسیه نزدیک شد تا از حمایتهای آن دولت بهره مند گردد. دولت روسیه با خشنودی از چنین وضعیتی حاضر به حمایت از امین السلطان شد. از این رو ادعای برخی منابع مبنی بر تشویق امین السلطان از سوی بوتوزف [Butozov]، وزیر مختار وقت روسیه در تهران برای لغو امتیاز چندان مبالغه آمیز نیست. به هر روی دولت ناگزیر تصمیم به لغو امتیاز گرفت. ۱۸۹۲م/۱۳۰۹ق؛ تصمیمی که حمایتهای ضمنی دولت روسیه در اتخاذ آن نقش عمده ای داشت. لغو امتیاز توتون و تنباکو به لحاظ داخلی و خارجی پیامدهایی داشت که مهم ترین آن در حوزه سیاست خارجی، تفوق نفوذ روسیه در ایران بر نفوذ بریتانیا بود. دکتر فوریه [Feuvrier]، پزشک ناصرالدین شاه، در گزارشهای خود ذیل وقایع فوریه سال ۱۸۹۳م/۱۳۱۰ق چنین می نویسد:

جمع کثیری عقیده دارند که در حوادث اخیر [تحریم استعمال تنباکو] روسیه سخت دخیل بوده است و این حادثه نیز فصلی از داستان رقابت دیرینه روس و انگلیس در ایران را تشکیل می دهد. این دفعه غلبه کلی با روسها بوده است تا آنجا که امین السلطان پس از شکستی که در این قضیه خورده برای اینکه از صدارت نیفتد با زیرکی مخصوص خود را به انگلیسیها نزدیک کرده است. همین امروز پس از اینکه انحصار دخانیات (که انگلیسیها امتیازش را از ناصرالدین شاه گرفته بودند) لغو شد، تغییر سیاستش را علنی کرد به این معنی که به سفارت روسیه رف و برای مدتی نزدیک به سه ساعت با مسیو دوبوتوزف وزیرمختار آن دولت مشغول صحبت بود و

به او اطمینان داد که از روش سابق خود [سرسپردگی به انگلیسیها] برگشته است. سپس وزیرمختار را مخاطب قرار داد و گفت شما ممکن است به قول من اعتماد نکنید ولی عملیات آینده ام صدق این مقاله را ظاهر خواهد کرد.

لغو امتیاز توتون و تنباکو نقطه آغازین تفوق نفوذ روسیه بر نفوذ بریتانیا در ایران بود؛ فرایندی که وقایعی چون آمد و رفت کابینه ها در بریتانیا و اختلاف نظر سیاستمداران انگلیسی در خصوص نحوه برخورد با ایران و افغانستان همراه با دلخوری مظفرالدین شاه قاجار از ادوارد هفتم، پادشاه بریتانیا، به دلیل عدم اعطای نشان ساق بند به وی هنگام پذیرایی از نامبرده در جریان سفر شاه قاجار به اروپا آن را تشدید کرد. به نظر می رسد نقطه عطف این فرایند امضای قرارداد گمرکی ۱۹۰۱م/۱۳۱۹ق میان ایران و روسیه بود. بر اساس بند ۳ قرارداد تجارتی ضمیمه عهدنامه ترکمانچای ۱۸۲۸م/۱۲۴۳ق ایران و روسیه، کالاهای روسی به هنگام ورود به ایران برای یک نوبت و به ارزش ۵درصد بهای کالا حقوق و عوارض گمرکی دریافت می شد. بعدها دولت انگلستان با استفاده از اصل کامله الوداد بر اساس قرارداد ۱۹۴۱م/۱۲۷۵ق موفق به کسب امتیازی مشابه گردید. بدین ترتیب دو دولت از ابتدای قرن نوزده علاوه بر حوزه سیاست در حوزه اقتصادی نیز در ایران سعی در اجرای تئوری تعادل مثبت داشتند. اما در سالهای آغازین قرن بیستم وضع دگرگون شد. در زمان سلطنت مظفرالدین شاه، هنگامی که امین السلطان درصدد اخذ دومین وام از دولت روسیه برآمد، این دولت پرداخت وام به ایران را منوط به امضای قرارداد جدید گمرکی کرد که بر اساس آن تعرفه کالاهای وارداتی روسیه به ایران به نصف و حتی کمتر کاهش می یافت و در مقابل تعرفه کالاهای انگلیسی صد در صد افزایش می یافت. بالاخره قرارداد جدید در سال ۱۹۰۱م بین دو طرف امضا شد و بر اساس مفاد آن حقوق گمرکی مربوط به نفت و شکر، که دو قلم مهم واردات ایران از روسیه بود به ترتیب به ۵/۱ و ۲۵/۲ درصد تنزل یافت حال آن که حقوق گمرکی چای که از هند به ایران وارد می شد به ۱۰۰ درصد افزایش یافت.

امضای قرارداد گمرکی ۱۹۰۱ نقطه پایانی بر تئوری تعادل مثبت در روابط دو قدرت رقیب، روسیه و انگستان، در حوزه اقتصاد بود؛ تحولی که در حوزه سیاسی نیز در سال ۱۸۹۲م به هنگام لغو امتیاز توتون و تنباکو به وقوع پیوسته بود. اما تفوق نفوذ سیاسی و اقتصادی روسیه در ایران موضوعی نبود که از چشم سیاستمداران واقع بین بریتانیا از جمله سرآرتور هاردینگ [Sir. A. Harding]، وزیرمختار این کشور در تهران، پوشیده بماند چرا که نامبرده در گزارش خود به لندن، تهران را به یک شهر روسیه آسیایی تشبیه کرد که در همه جا اونیفورمهای قزاق به چشم می خورد. اما در این میان

آنچه بیش از همه آژیر خطر را برای بریتانیا به صدا درآورد تلاش روسیه برای نزدیکی به خلیج فارس بود؛ منطقه ای که برای بریتانیا به لحاظ امنیتی و تجارتی حائز اهمیت بود و به لحاظ اهمیت در سیاست خارجی بریتانیا در منطقه مقام اول را داشت.

روسها پس از تثبیت نفوذ خود در مناطق شمالی و مرکزی ایران، درصدد رخنه و تأسیس پایگاهی در جنوب ایران و خلیج فارس برآمدند. برای نیل بدین منظور برای نخستین بار در تابستان ۱۸۹۹م/۱۳۱۸ق پرنس دابیژا [Dabizha]، کنسول روسیه در اصفهان، به همراه دو قزاق وارد بوشهر شد. دابیژا در جنوب ایران ضمن ملاقات با شیخ خزعل، رئیس ایل کعب، به صراحت اذعان کرد که هدف اصلی دولت روسیه به دست آوردن پایگاهی در خلیج فارس است. یک سال بعد ۱۹۰۰م/۱۳۱۹ق ناو روسی گیلباک وارد بندرعباس شد و در سال ۱۹۰۱م/۱۳۲۰ق نیز کشتی بازرگانی روسیه کورنیلوف [Kornilov] در بندرعباس لنگر انداخت.

انجام چنین تحرکاتی از سوی دولت روسیه همراه با فعالیت های این دولت به منظور ایجاد کنسولگری در خلیج فارس و احداث پایگاهی به بهانه انبار کردن ذغال سنگ موجب وحشت و نگرانی سیاستمداران انگلیسی گردید و آنها را به واکنش واداشت. لرد کرزن، که در این زمان نایب السلطنه هندوستان بود، در گزارشی خطر گسترش نفوذ روسیه در خلیج فارس را برای منافع سنتی بریتانیا در منطقه چنین تشریح کرد:

اگر روسها در خلیج فارس دارای بندری شوند و رؤیای شیرین آن همه میهن پرستانی که در سرزمین میان رود نوا و رود ولگا زیسته اند تعبیر شود، این کار باعث خواهد شد که یک عنصر اضطراب و آشفتگی در حیات خلیج [فارس] راه یابد و تعادل ظریفی را که با رنج و زحمت برقرار کرده ایم بر هم زند و تجارتی را که ارزش آن چندین میلیون استرلینگ است نابود کند و دوباره لگام از سر شور و حرارت ملتهایی بردارد که با هم مخالف اند و آمده اند تا به جان هم افتند. بگذارید که بریتانیای کبیر و روسیه در جای دیگر بجنگند یا با هم کنار آیند اما نگذارید آنها صحنه آرام و داد و ستدی را که به زحمت به دست افتاده است مبدل به دشت مبارزه ای خونین کنند. در نظر من اعطای امتیازی به روسها برای دایر کردن بندری در خلیج فارس از ناحیه هر دولتی که باشد در حکم تحقیر عمدی بریتانیای کبیر و بر هم زدن «وضع موجود» [است].

با توجه به وجود چنین چالشهایی فراروی منافع بریتانیا در منطقه رهبران این کشور پس از پایان واقعه بوئرها، خلیج فارس را در کانون توجه خود قرار داده و درصدد اتخاذ راهکارهایی برای مقابله با وضع موجود برآمدند. اسناد وزارت امور خارجه

بریتانیا نشان می دهد که در میان دولتمردان انگلیسی سه نفر یعنی لرد لنزدوان [Lansdowne]، وزیر امور خارجه، لرد کرزن، نایب السلطنه حکومت هند، و سرآرتور هاردینگ، وزیرمختار بریتانیا در ایران، به مثابه یک مثلث نقش محوری در شکل دهی سیاستهای بریتانیا در منطقه برای جبران مافات داشته اند. اگر چه این سه نفر در برخی موارد با یکدیگر اختلاف سلیقه داشتند اما حداقل در یک نکته اتفاق نظر داشتند و آن اینکه تفوق نفوذ روسیه در ایران یک واقعیت است و رویکرد نظامی در قبال ایران نه تنها نتیجه مثبت ندارد بلکه سبب نزدیکی بیشتر ایران به روسیه می گردد. لذا این مثلث برای جبران مافات، البته بیشتر کرزن و هاردینگ، دکترینی با سه محور برگزیدن که به سیاست سه پایه کرزن – هاردینگ نیز مشهور است. این سه محور عبارت بودند از:

۱. تلاش برای کسب امتیازات اقتصادی در ایران شبیه دولت روسیه

۲. فراهم ساختن مقدمات سقوط امین السلطان از صدارت و روی کار آوردن یک صدراعظم هواخواه انگلستان در ایران

۳. توجه خاص به خلیج فارس و تبدیل آن به منطقه انحصاری نفوذ بریتانیا

دولت بریتانیا برای تحقق استراتژی تبدیل خلیج فارس به منطقه انحصاری نفوذ خود، سه رهیافت برگزید:

۱. طرح دکترین مونروی خاورمیانه از سوی لنزدوان، وزیر امور خارجه، با این مضمون که خلیج فارس منطقه انحصاری نفوذ دولت بریتانیاست و این دولت تلاش دولتهای دیگر را برای حضور در این منطقه تحمل نخواهد کرد:

ما تأسیس پایگاه دریایی و تأسیسات بندری را در خلیج فارس به وسیله هر دولتی باشد یک تهدید جدی به منافع بریتانیا می دانیم و به وسایل ممکنه ای که در دست داریم از آن جلوگیری می کنیم.

۲. سفر تاریخی لرد کرزن، نایب السلطنه حکومت هندوستان، در ۱۹۰۳م/۱۳۲۱ق به خلیج فارس با شکوه و عظمت تمام و معرفی دولت بریتانیا نزد شیخ نشینهای منطقه به عنوان دولت فائق و برتر از یک سو با هدف آگاهی بخشیدن به رهبران شیخ نشینهای منطقه به این نکته که تداوم بقای آنها منوط به حفظ روابط تحت الحمایگی با دولت بریتانیاست. و از سوی دیگر ترغیب بانفوذترین حاکم وقت خوزستان، شیخ خزعل رئیس ایل کعب، در جنوب ایران به فاصله گیری از دولت مرکزی و امضای قرارداد تحت الحمایگی با دولت بریتانیا شبیه شیوخ امارات متصالحه.

۳. واگذاری جزایر ایرانی تنب بزرگ و کوچک، ابوموسی و سیری به قاسمی های شارجه که قبلاً تحت الحمایه دولت بریتانیا قرار گرفته بودند.

یکی از ارکان اصلی سیاست خارجی بریتانیا در آغاز قرن بیستم در ایران،

جنوب گرایی و تلقی «دریای خودمانی» از خلیج فارس بود. وقوع برخی رویدادها و حوادث در منطقه در این سالها از قبیل اعطای امتیاز نفت از سوی ایران به تبعه بریتانیا، تبدیل سوخت نیروی دریایی بریتانیا با اتکاء به نفت ایران از زغال سنگ به نفت، تأسیس شرکت نفت ایران و انگلیس و مشارکت دولت بریتانیا در آن و مهم تر از همه تلاش رقیب تازه انگلستان در اروپا و جهان، یعنی آلمان، برای نفوذ و حضور در خلیج فارس، بریتانیا را در سیاست تبدیل خلیج فارس به منطقه انحصاری نفوذ خود مصمم تر ساخت.

امپراتوری آلمان به زعامت بیسمارک در ۱۸۷۱م پس از غلبه بر فرانسه، در قصر رؤسای پاریس اعلام موجودیت کرد. تا زمانی که بیسمارک زمام امور را در این کشور در اختیار داشت دیپلماسی آلمان حفظ وضع موجود بود اما با کناره گیری بیسمارک و انتصاب فون بولو [B. Van.Bulow] از سوی امپراتور ویلهلم دوم [ویلیام دوم] آلمان در مسیری دیگر گام نهاد. سیاستهای صدراعظم حداقل در دو حوزه برای بریتانیا خوشایند نبود؛ یکی تلاش برای گسترش نیروی دریایی و دیگری جهانی کردن سیاست آلمان. منظور از جهانی کردن سیاست، سلطه بر دیگر مناطق جهان و کسب مستعمرات بود اما مشکل این سیاست آلمان بود که بیشتر نواحی جهان تحت سیطره دولتهای بزرگ آن زمان قرار داشت و هر تحرکی می توانست منتهی به وقوع فاجعه ای گردد. از قضا کشوری که برای سلطه مورد توجه آلمان قرار گرفت عثمانی، ملقب به مرد بیمار اروپا بود که زمامداران آن پس از تشکیل کنگره برلن در ۱۸۷۸م و تصمیم دول اروپایی برای تجزیه عثمانی، که با سیاست سکوت بریتانیا همراه بود. از متحد سنتی خود یعنی انگلستان ناراضی و خواهان یافتن متحدی جدید بودند. این متحد جدید یعنی آلمان به تازگی قدم در راه جهانی کردن سیاست خود گذارده و مترصد فرصت برای پیدا کردن جاپایی در مستعمرات بود.

بدین ترتیب قیصر ویلهلم دوم، امپراتور آلمان، با معرفی خود به عنوان حامی مسلمانان جهان در سال ۱۸۹۸م/۱۳۱۶ق به عثمانی رفت و از سوی سلطان عبدالحمید دوم، پادشاه وقت عثمانی، و دیگر رجال آن کشور به گرمی استقبال شد. مهم ترین نتیجه این سفر اعطای امتیاز احداث راه آهن برلن – استانبول – بغداد از سوی عثمانی به آلمان بود که بعداً آلمانیها درصدد برآمدند آن را تا کویت گسترش دهند. هم زمان با این فعالیت، آلمانیها درصدد گسترش نفوذ خود در ایران به طور اعم، با توجه به تمایل برخی از ملیون ایرانی به آلمان، و خلیج فارس به طور اخص برآمدند. شرکت آلمانی ونک هاوس [ Wonckhaus] نمایندگی خود را در سال ۱۷۹۶م/۱۳۱۴ق در بندرلنگه تأسیس و شروع به معاملات صدف و مروارید نمود. همین شرکت سه سال بعد،

۱۹۰۱م/۱۳۱۹ق با گسترش دامنه عملیاتش مرکز نمایندگی خود را به بحرین منتقل کرد و شعباتی نیز در بصره و بندرعباس دایر نمود و بالاخره در سال ۱۹۰۲م/۱۳۲۰ق نیز خط کشتیرانی بین هامبورگ و بنادر خلیج فارس ایجاد گردید.

تحرکات اخیر آلمان، بریتانیا را در تعقیب سیاست خود در منطقه مبنی بر چشم پوشی از شمال ایران و تمرکز توجه خود به جنوب ایران و خلیج فارس مصمم تر ساخت؛ فرایندی که پیامد آن تبدیل خلیج فارس به منطقه انحصاری نفوذ بریتانیا در اوایل قرن بیستم بود و سبب گردید تا برای نخستین بار در برخی از نقشه ها و اسناد دیپلماتیک بریتانیا خلیج فارس با نام «دریاچه بریتانیا» معرفی گردد. بنابراین با توجه به چنین مقدماتی شاید بتوان مدعی شد که اگر چه بسیاری از پژوهشگران تاریخ دیپلماتیک ایران نام سرادواردگری [Sir. E. Grey] وزیر امور خارجه بریتانیا را به عنوان مبتکر دکترین تقسیم ایران به مناطق نفوذ با روسیه در قالب قرارداد تاریخی ۱۹۰۷م/۱۳۲۵ق معرفی می کنند. اما واقعیت آن است که نامبرده صرفاً ابزار پراگماتیک افکاری بود که از مدتها قبل در میان دولتمردان انگلیسی، به خصوص دیپلماتیکهای مکتب هندوستان، مطرح گردیده بود و وقوع برخی تحولات و رویدادها در سطح منطقه و جهان در دهه اول قرن بیستم ضرورت اجرا و تعقیب آن را تشدید کرد. لذا به جرئت می توان ادعا کرد که واگذاری جزایر ایرانی تنب بزرگ و کوچک، ابوموسی و سیری در سال ۱۹۰۳م/۱۲۸۲ش از سوی دولت بریتانیا به قاسمی های شارجه پیامد سیاست جنوب گرایی بریتانیا در ایران در دهه آغازین قرن بیستم بود.

دولت ایران در آن سالها به دلیل مواجه بودن با وقایعی که مدتی بعد منتهی به نهضت مشروطیت گردید، نتوانست اقدامی بیش از اعتراض لفظی و دیپلماتیک انجام دهد اما واقعیت این است که دولت ایران هیچ گاه از حق مسلم تاریخی خود در خصوص ایرانی بودن این جزایر چشم پوشی نکرد. در سال ۱۹۲۱م/۱۳۰۰ش رأس الخیمه از شارجه مستقل و از این پس اداره جزیره تنب به رأس الخیمه واگذار گردید. ابوموسی و سیری نیز در اختیار شارجه قرار گرفت. دولت ایران در سال ۱۳۴۲ش/۱۹۶۳م، در زمان نخست وزیری اسدالله علم، موفق به بازپس گیری جزیره سیری شد. در خصوص سه جزیره دیگر نیز در آذرماه ۱۳۵۰/دسامبر ۱۹۷۱، پس از گذشت ۶۸ سال، به دنبال اعلان تصمیم دولت بریتانیا مبنی بر خروج نیروهایش از شرق سوئز و خلیج فارس، ایران حاکمیت خود را بر جزایر تنب بزرگ و کوچک اعمال و در خصوص ابوموسی نیز با شارجه تفاهم نامه ای امضا کرد که تجزیه و تحلیل مفاد آن به لحاظ حقوق بین الملل به معنای حاکمیت تمام و کمال ایران بر این جزیره می باشد که خود پژوهشی مستقل را می طلبد.

نتیجه

سقوط دولت صفوی و کاهش نفوذ ایران در سواحل جنوب خلیج فارس، زمینه ساز افزایش نفوذ قبایل عرب در بخشهای جنوبی خلیج فارس گردید. گروهی از این قبایل به نام قاسمی ها/جاسمی ها با حضور در بندرلنگه اداره این بندر و جزایر توابع آن از جمله جزایر تنب، ابوموسی و سیری را در اختیار گرفتند؛ اینان کارگزاران دولت مرکزی ایران به شمار می آمدند و به آن خرج می پرداختند. سلطه بریتانیا بر هند و اهمیت یافتن خلیج فارس به دلایل امنیتی و تجاری برای این کشور، سبب وقوع دگرگونیهایی در منطقه از جمله امضای قراردادهای تحت الحمایگی میان شیوخ قبایل عرب سواحل جنوبی خلیج فارس و بریتانیا گردید. آنچه در این میان بر پیچیدگی اوضاع افزود یکی از تلاشهای ایران در سالهای پایانی قرن نوزده برای اعاده نفوذ خود در خلیج فارس و دیگر توجه خاص انگلستان به خلیج فارس به دلیل رقابت با روسیه بود. شکست بریتانیا از روسیه در صحنه سیاسی ایران همراه با تلاشهای روسیه برای نفوذ در خلیج فارس، بریتانیا را در سالهای آغازین قرن بیستم به تعقیب سیاست جنوب گرایی در ایران و تبدیل خلیج فارس به منطقه انحصاری نفوذ خود ترغیب کرد؛ رهیافتی که با اکتشاف نفت در ایران و تلاش آلمانیها برای نفوذ در خلیج فارس بیشتر مورد توجه دولتمردان انگلیسی قرار گرفت. مهم ترین پیامد این دگردیسی در سیاست خارجی بریتانیا، واگذاری جزایر ایرانی تنب بزرگ و کوچک، ابوموسی و سیری به قاسمی های شارجه بود. بدین ترتیب جدایی جزایر از ایران در سالهای آغازین قرن بیستم، ثمره سیاست خارجی بریتانیا در منطقه برای جبران شکست خود در صحنه سیاست ایران از روسیه بود.

پی نوشت ها:

۱. مجتهدزاده، پیروز، کشورها و مرزها در منطقه ژئوپلیتیک خلیج فارس، ترجمه حمیدرضا ملک محمدی نوری، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۲، ص ۹۳.

۲. برای اطلاع از سیاست خارجی نادرشاه افشار ن ـ ک: شعبانی، رضا، تاریخ اجتماعی ایران، بی جا، بی نا، ۱۳۶۸، ج اول، صص ۴۸۴-۴۴۸.

۳. برای اطلاع از این تحولات ن ـ ک: رجبی، پرویز، کریم خان و زمان او، تهران، امیرکبیر، ۲۵۳۵، صص ۱۱۹-۹۲.

۴. جواد شیخ الاسلامی، «مالکیت ایران بر جزایر تنب و ابوموسی»، در مجموعه قتل سیاسی اتابک و شانزده مقاله تحقیقی دیگر، تهران، کیهان، ۱۳۶۶، ص ۲۰۹.

۵. کشورها و مرزها در منطقه ژئوپلیتیک خلیج فارس، صص ۹۴-۹۳.

۶. کرزن، جرج، ایران و قضیه ایران، ترجمه ع. وحید مازندرانی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲، ج ۲، صص ۴۹۳-۴۹۲.

۷. کشورها و مرزها در منطقه ژئوپلیتیک خلیج فارس، ص ۹۳.

ص: ۵۹۵

۸. وجه تسمیه این فرد به خاطر پذیرایی از حکام و امرای عرب خلیج فارس با کباب ایرانی بود.

۹. «مالکیت ایران بر جزایر تنب و ابوموسی»، صص ۲۱۱-۲۱۰.

۱۰. به نقل از کشورها و مرزها در منطقه ژئوپلیتیک خلیج فارس، ص ۹۶.

۱۱. زرگر، علی، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ترجمه کاوه بیات، تهران، انتشارات معین و پروین، ۱۳۷۲، ص ۲۵۶.

۱۲. رایت، سردنیس، انگلیسیان در ایران، ترجمه غلامحسین صدری افشار، تهران، انتشارات دنیا، ۱۳۵۷، صص ۷۶-۶۴.

۱۳. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴، ج سوم، ص ۱۹۱.

۱۴. همان.

۱۵. پالمر، رابرت روزلت، تاریخ جهان نو، ترجمه ابوالقاسم طاهری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۰، ج اول، صص ۴۹۲-۴۸۰.

۱۶. برای اطلاع بیشتر از این تحولات ن-ك: اتحادیه، منصوره، گوشه هایی از تاریخ روابط خارجی ایران،، تهران، آگاه ۱۳۵۶، فصل اول و دوم.

۱۷. فوران، جان، مقاومت شکننده [تاریخ اجتماعی ایران...]، ترجمه احمد تدین، تهران، رسا، ۱۳۷۷، ص ۱۸۱.

۱۸. تاریخ روابط خارجی ایان...تاریخ روابط خارجی ایران...ریال صص ۲۶۳-۲۴۸.

۱۹. برای اطلاع بیشتر از این تحولات ن-ك: محمود، محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، تهران، اقبال، ۱۳۶۷، چ ششم، ج اول و دوم.

۲۰. کشورها و مرزها در منطقه...،ص ۱۶۰.

۲۱. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، ج ۲، صص ۴۰۶-۴۰۲ و تاریخ روابط خارجی ایران...، صص ۲۵۲-۲۵۰.

۲۲. برای اطلاع از سیاست خارجی امیرکبیر ن-ك: آدمیت، فریدون، امیرکبیر و ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۵ و هاشمی رفسنجانی، اکبر، امیرکبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار، بی جا، بی نا، بی تا.

۲۳. تاریخ روابط خارجی ایران...، صص ۲۶۴-۲۶۳.

۲۴. خواجه نوری، محمود، تاریخ دیپلماسی ایران، تهران، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۵۵، پلی کپی درسی، ص ۱۶۱.

۲۵. همان، صص ۲۲۱-۲۱۹.

۲۶. مقاومت شکننده، ص ۲۵۹.

۲۷. دکتر فوریه، سه سال در دربار ایران، ترجمه عباس اقبال آشتیانی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۸، ص ۲۴۷.

۲۸. در خصوص این تحولات به خصوص موضوع ساق بند نگاه کنید به خاطرات سرآرتور هاردینگ وزیرمختار بریتانیا در این سالها در ایران تحت عنوان: خاطرات یک دیپلماتیک، ترجمه جواد شیخ الاسلامی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۳.

۲۹. تاریخ دیپلماسی ایران،صص ۲۵۲-۲۵۱.

۳۰. کاظم زاده، فیروز، روس و انگلیس در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱، چ دوم، ص ۳۶۷.

۳۱. همان، صص ۴۱۴-۴۱۲.

۳۲. به نقل از روس و انگلیس در ایران، ص ۴۰۶.

۳۳. تاریخ دیپلماسی ایران،صص ۲۶۶-۲۶۳.

۳۴. تاریخ روابط خارجی ایران...، ص ۳۱۶.

۳۵. برای اطلاع بیشتر از هدف کرزن از این سفر و محتوای سخنرانی او برای اعراب سواحل جنوبی خلیج فارس

ص: ۵۹۶

ن–ک، ایران و قضیه ایران، ج ۲، صص ۴۹۰ به بعد.

۳۶. در خصوص نزدیکی شیخ خزعل به انگلستان و تحت الحمایه قرار گرفتن وی ن–ک: رئیس طوسی، رضا، نفت و بحران انرژی، تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۶۳، چ دوم، صص ۱۱–۱۰.

۳۷. ذوقی، ایرج، مسائل سیاسی – اقتصادی نفت ایران، تهران، پاژنگ، ۱۳۷۰، صص ۶۵–۶۳.

۳۸. نقیب زاده، احمد، تحولات تاریخ روابط بین الملل از کنگره وین تا امروز، تهران، قومس، ۱۳۷۸، چ ششم، ص ۷۳.

۳۹. همان، صص ۱۱۰–۱۰۸.

۴۰. تاریخ جهان نو، ج دوم، صص ۲۹۰–۲۸۹.

۴۱. تاریخ روابط خارجی ایران...، صص ۳۱۶–۳۱۵.

۴۲. ذوقی، ایرج، تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرتهای بزرگ ۱۹۲۵–۱۹۰۰، تهران، پاژنگ، ۱۳۶۸، صص ۵۵–۴۵.

**حمایت دموکرات های همدان از نهضت جنگل و**

ص: ۵۹۷

## مبارزه با نیروهای انگلیسی

ابوالفتح مؤمن

### اشاره

همـدان در ادوار تاریخی، نقش و موقعیت ممتازی داشـته است؛ بخصوص قرار گرفتن این شـهر در مسـیر جاده ابریشم، و محل انشـعاب این جـاده به شـمال، مرکز و غرب ایران اهمیت ویژه ای به آن بخشـیده است. هر مهـاجم و نیرویی که می خـواست از سمت غرب به شـمال و مرکز ایران دست یابـد، باید از این گذرگاه می گذشت؛ چنانچه در دو جنگ جهانی اول و دوم چنین شد.

همـدان بـا داشـتن این موقعیت منحصـر به فرد، در جنـگ جهانی اول، به طرفـداری و هواداری از آلمانیها و عثمانیها برخاست. بلافاصـله بـا نهضـت جنگـل و میرزاکوچـک خـان مرتبـط شـد و بـه مبـادله اخبـار و اطلاعـات بـا آنـان پرداخت. در این زمینه دمکراتهای همـدان، نقش برجسـته ای داشـتند. محمـدحسن خان فریدالدوله، از طرفداران سرسـخت میرزاکوچک خان رهبری آنـان را به عهـده داشت. این گفتـار بر آن است تا به روابط و همکاری میان دمکراتها و جنگلیها و همچنین چگونگی مقابله با انگلیسیها بپردازد.

### الف) دمکراتها و استبداد صغیر

قبـل از ورود به بحث ارتباط حزب دمکرات همـدان، که برآمـده از دو مجلس دوم و سوم بود، با نهضت جنگل، لازم است به روند شکل گیری و نحوه مبارزه آنان با استبداد صغیر و اعاده مشروطیت بپردازیم.

محمدعلی شاه در ۲۲ جمادی الاول ۱۳۲۶ به قزاقان تحت فرماندهی بالکونیک لیاخوف روسـی دستور داد مجلس شورای ملی را به توپ ببندد. پایداری مجاهدین نیز

در مقابل حملات لیاخوف نتیجه ای نبخشید؛ اما پس از کودتای محمدعلی شاه، معروف به استبداد صغیر (ج ۲/۱۳۲۶ ج ۱/۱۳۲۷) جنبش مقاومت در کشور به تدریج شکل گرفت. بدین ترتیب، ایالات سر به قیام برداشتند؛ اصفهان در دوم ژانویه ۱۹۰۹ به دست بختیاریها افتاد، رشت در هشتم فوریه از آن پیروی کرد. همدان و شیراز در بیست و پنجم مارس، یکی پس از دیگری به عناوین متعدد به قیام برخاستند. از طرف دیگر، خبر اردوکشی مجاهدین گیلان و بختیاریها به سوی تهران، جنبش انقلابی همدان، لرستان و سایر نواحی ایران را قوت بخشید.

به دنبال کودتای محمدعلی شاه، انجمن ولایتی همدان که از ۱۳۲۵ ریاست آن بر عهده آیت الله شیخ محمدباقر بهاری بود، دوباره فعال و خواهان اعاده مشروطیت شد؛ به همین علت فرماندار همدان ناگزیر از استعفا شد. در این حال اهالی همدان برای مقابله با مستبدان تحت رهبری شیخ محمدباقر بهاری و فریدالدوله گلگون ، متحد شدند و جنب و جوش عجیبی بر شهر حاکم گردید.

به این ترتیب، مردم به کمک مجاهدین قفقازی قزوینی، اردوی ملی همدان را تشکیل دادند. ورود مجاهدین قفقازی به همدان، به یک احتمال، در قبال شرکت افواج خوانین قراگزلوی همدان علیه مشروطه خواهان تبریز بوده است و به احتمال دیگر، آنان پس از سقوط تبریز به دست روسها به همدان آمدند؛ شاید هم از زمره مجاهدین گیلانی بوده اند، که در قزوین مستقر شده بودند. البته در جریان انقلاب مشروطه، عده ای از آذربایجانیها، امثال نوبریها در همدان فعالانه حضور یافتند. روزنامه اثر انقلاب ارگان اردوی مجاهدین همدان، در این باره نوشت:

گروهی [از] مردمان بصیر و دانا محض ارائه طریق از طرف مجاهدان ایران به این شهر آمده، در رفع اختلافات شهر کوشیدند، تحصیل اتحاد نموده و به تشکیل «کمیسیون جنگ» اقدام کردند.

حزب سوسیال دمکرات همدان به ریاست محلی محمدحسن خان فریدالدوله در این حرکت مسلحانه نقش مؤثری داشت، که بعدها از هم دستان میرزاکوچک خان در همدان گردید.

عناصر سوسیال دمکرات در جریان قیام مردم؛ علیه استبداد صغیر، در آذربایجان و گیلان نقش ویژه ای داشتند. بسیاری از آنها، که از اعضای حزب همت باکو بودند، در این بحبوحه، حضوری پررنگ داشتند و البته تقسیم مجلس شورای ملی و افراد سیاسی جامعه؛ به دو گروه «دمکرات» و «اعتدالی» از دوره دوم مجلس شورای ملی مشخص گردید؛ دمکراتها افکار تند و انقلابی داشتند و خواهان اصلاحات سریع و فوری در جامعه و سیاست خارجی بودند. در حالی که اعتدالیون جزو محافظه کاران بودند.

محمدعلی خان فرزین (کلوپ)، نماینده مردم همدان در مجلس سوم، از جمله دمکراتهایی بود که همراه مهاجرین به کرمانشاه سپس استانبول مسافرت کرد.

مجاهدین قفقازی و دمکراتهای همدان، در اردوی ملی به عنوان معلم مشغول تعلیم و آموزش شدند. آنان در قلعه کهنه (دبیرستان امام خمینی کنونی) اردوگاه خود را برپا کردند، و تپه مصلی را برای تمرینات نظامی برگزیدند. جمع آوری مجاهدین مسلح، منحصر به دمکراتها نبود؛ چرا که شیخ محمدباقر بهاری نیز اردویی از مریدان خود فراهم آورد.

پس از تشکیل اردوی ملی، تلگرافهای تبریک و اظهار خرسندی از ایالات و ولایات به کمیسیون جنگ ارسال شد.

«انجمن ایالتی گیلان ضمن تبریک به برادران غیور همدان خواستار آن شد که هر قدر ممکن باشد، اعانه مالی و افراد مسلح به اردوی ملی در اطراف تهران کمک شود.» اردوی ملی، ضمن کمک و مساعدت با اردوی اطراف تهران، امنیت شهر همدان را عهده دار گردید. آنها در حالی که آماده حرکت به سوی تهران بودند، خبر فتح تهران توسط مجاهدین گیلانی و بختیاری در روزهای ۲۵ و ۲۶ جمادی الثانی ۱۳۲۷ به آنان رسید و بدین ترتیب از حرکت بازماندند. اعضای دمکرات همدان که در این مرحله فعال بودند، عبارت بودند از: سیدحسن مترجم نظام همدانی (مدنی) ، محمد یوسف زاده (غمام) از شعرای همدان، میرزامحمدعلی خان فریدالملک، هاشم خان فریدالملک و ابوالقاسم محمودزاده، رئیس کمیسیون جنگ معروف به رئیس المجاهدین، که رهبری مهاجران را از قزوین به طرف غرب در جنگ جهانی اول عهده دار گردید.

ب) ارتباط و همکاری دمکراتها با نهضت جنگل در جنگ جهانی اول

همدان از مشکلات استبداد صغیر، کمر راست نکرده بود که جنگ جهانی اول آغاز شد. دمکراتهای همدان در این میان به امور فرهنگی مشغول بودند و از جمله مدرسه همدان، بازار و دکانها را تعطیل کردند که در نتیجه وی برکنار و به جای او، عباس میرزا از جانب پدرش، عبدالحسین میرزا فرمانفرما، والی غرب ایران به عنوان حکمران، راهی همدان گردید. حکمران جدید هم نتوانست انتظام چندانی به شهر بخشد. زیرا فعالیت کنسولگریهای روس، انگلیس، آلمان و عثمانی در همدان، برای جذب نیرو و تغییر شرایط به نفع خود، اوضاع شهر را به هم ریخته بودند. از سوی دیگر، مردم شهر اعم از تحصیل کردگان، فرهنگیان، روحانیان، بازاریان و عامه مردم به دلیل نفرت شدید از ظلم و ستم روسیه و انگلیس به طور غیررسمی و غیرعلنی از آلمانیها و عثمانیها طرفداری می کردند. در این میان، دمکراتهای همدان از همه فعال تر و جدی تر بودند و لحظه ای از

مبارزه با روسیه و انگلیس غافل نمی شدند.

حرکت نیروهای روسی به سوی تهران هیجان و اعتراض شدید مردم همدان را برانگیخت؛ به نحوی که آنان در مجامع و مساجد جمع می شدند، و در حالی که دمکراتها برای آنان سخنرانی مهیج می کردند با پوشیدن کفن در تلگرافخانه به بست ن نشسته به اولیای دولت پیغام می فرستادند. در همین زمان، عده ای از قزاقها نیز به ژاندارمری پیوستند.

در این ایام احسان الله خان دوستدار به جمع دمکراتها و قوای ژاندارمری به فرماندهی محمدتقی خان پسیان پیوست تا علیه روسیه مبارزه کند. سفارت روسیه ضمن مکاتبه ای در ذی قعده ۱۳۳۳ به وزارت امور خارجه ایران در این باره نوشت:

در تکمیل مراسله مورخ ۱۶ شوال حال نمره ۱۷۴ خود با نهایت توقیر و احترام تصدیع می دارد، که از قرار اخبار واصله از همدان فساد اوضاع آنجا روزافزون و اگر به همین قرار بماند اشکالات زیادتر خواهد شد. مفسدین با جدیت تمام مشغول کار و به آقای [علی آقا] شریعتمدار که او را مقصر به روس خیلی قرار داده اند تکلیف نموده اند، که یا در عرض یک هفته علناً با مسلک آنها داخل شود، یا در صورتی که نخواهد در منزل خود منزوی بوده [و] قطع مراوده پلتیکی نماید و باید به کلی همدان را ترک کرده هجرت نماید. بنا علیه دوستدار مراتب را به استحضار خاطر مودت مظاهر جناب مستطاب اجل عالی رسانده، مخصوصاً خاطرنشان می نماید، که اگر اولیای دولت علیه واقعاً قصد دارند که رفع فساد در همدان شده مشکلات مرتفع گردد، باید مزیدالدوله، ظهیر دفتر، جلال الممالک، رضاخان برهان المتکلمین و احسان الله خان از آنجا تبعید شوند تا اوضاع مساعد شود.

وضع همدان به سبب رفتار کنسولگریهای اروپایی، به صورت دژهای مسلح درآمده بود، که روز به روز بدتر هم می شد. در همین اوضاع (۱۳۳ق) روسها بر آن شدند تا با پاک سازی نیروهای مخالف در راه غرب، از همدان تا عراق و بین النهرین، مسیر حرکت خود را در حمله به عثمانیها و آ لمانیها و پیوستن به انگلیسیها هموار سازند. اما در این میان نیروی ژاندارمری به فرماندهی محمدتقی خان پسیان، که از آلمانیها هواداری می کرد، مانع تحقق این امر شد. آنان با اخراج قزاقها که رضاخان میرپنج هم جزو آنها بود، عملاً وارد معرکه شدند.

آلمانها عملیات نظامی مؤثری را در همدان آغاز کردند. در آغاز نوامبر یک واحد ژاندارم به سرکردگی کلنل محمدتقی خان پسیان با کمک و پشتیبانی یک فوج مجاهد به رهبری احسان الله خان به قزاقهای ایرانی حمله برد. قزاقها مقاومت نکردند، عده ای از آنها فرار کردند و بقیه اسیر شدند.»

این نبرد، معروف به جنگ تپه مصلا باعث تفوق و کنترل و اداره شهر همدان به دست ژاندارمها گردید، از سوی دیگر حضور احسان الله خان و دیگر آزادی خواهان در همدان برای مبارزه با روسها، نشان از ارتباط و همبستگی این نیروها با هم در همدان دارد به طوری که تا حد ممکن در کنار هم مبارزه کردند.

رضاقلی قائم مقامی، که در جنگ تپه مصلی در کنار احسان الله خان و محمدتقی خان حضور داشت، در این باره می گوید:

یاور محمدتقی خان با جوانمردی و احترام زیاد فرماندهی قوای قزاق [همدان] را به تسلیم اسلحه و مهمات و رفتن به مرکز دعوت نمود، ولی افسران قزاق ضمن جواب توهین آمیز به تحویل سلاح راضی نشدند. با این حال یاور مذکور توهین کتبی سرتیپ محمودآقا و افسران قزاق را ناچیز پنداشته بار دیگر با احترام بیست ساعته به آنها مهلت داده بود، که بدون زد و خورد سلاح را تحویل دهند، انجام این تکلیف بر فرماندهان قزاق بسیار سنگین بوده و میسر نمی شد... خواهی نخواهی محل سکونت خود یعنی کاروانسرای بزرگ در ریشه تپه مصلا را سنگربندی و استحکامات جنگی آماده نموده و چون سمت را از شمال تپه تصور می کردند، منظر جبهه خود را در همان سمت قرار دادند. یاورمحمدتقی خان از نظر شرافتمندی نمی خواست با قهر غلبه حریف را سرکوب نماید، لیکن چون دو مرتبه به آنها پیشنهاد داده بود، از تسلیم اسلحه خودداری نمودند، ناچار نقشه تعرض و تهاجم خود را طرح کرده با حال تأسف وظایف واحدهای مهاجم را تعیین کرد. در ساعت اتمام مهلت ۳ بعد از نصف شب از سمت شمال تپه مصلا همان طور که قزاقها در انتظار بودند، حمله شروع شد.

پس از حمله، قزاقها شکیت خوردند و تعدادی از فرماندهان آنان از جمله رضاخان میرپنج به منازل علمای همدان پناه بردند. در نهایت با وساطت روحانیان قرار شد که همدان را به سوی قزوین ترک نمایند. بدین ترتیب همدان عملاً در اختیار محمدتقی خان پسیان و مجاهدین دمکرات قرار گرفت.

چند ماه بعد عده ای از دمکراتهای همدان از جمله میرزاحسین خان معاون، لاهوتی و میرزاده عشقی از سوی محمدتقی خان پسیان مأمور شدند از راه زنجان، خلخال، طارم و انبارلوی گیلان به جنگل عزیمت و با میرزاکوچک خان ارتباط برقرار کنند. به احتمال زیاد این اولین تماس مجاهدین و دمکراتهای همدان با میرزاکوچک خان است.

در اواخر ۱۳۳۳ق حسن خان معین الرعایا و اسمعیل خان، خواهرزاده میرزاکوچک خان، به عللی از جنگل قهر کرده به همدان رفتند. حضور این افراد، مسلماً همراه با انتقال اطلاعات و اخبار نهضت جنگل برای مردم همدان بود و آگاهی و شناخت مردم از میرزا و جنگل را بیشتر می کرد. از طرف دیگر، ایوانف، در کتاب

انقلاب مشروطیت ایران آورده است:

افسران آلمانی توانستند کوچک خان را راضی کنند تا چند دسته مجاهد به کمک واحدهای آلمانی و عثمانی که در حوالی همدان و کرمانشاه فعالیت می کردند، بفرستند.

درباره درستی یا نادرستی این مطلب، در منابع دیگر سخنی به میان نیامده است. شاید منظور ایوانف رفتن حسن خان معین الرعایا و اسمعیل خان جنگلی به همدان بوده است.

به دنبال تسلط محمدتقی خان، دمکراتها و هواداران آلمان بر همدان، روسها بر آن شدند تا با تصرف این شهر به سوی کرمانشاه و بین النهرین حرکت کنند. ولی در گردنه آوج تا همدان با مقاومت نیروهای ژاندارمری، مجاهدین دمکرات و افراد تحت رهبری محمدتقی خان، احسان الله خان و حاجی محمدجعفر کنگاوری روبه رو شدند و در چند مورد عقب نشینی کردند. در این هنگام دمکراتها به رهبری فریدالدوله علیه روسیه و انگلیس دست به تبلیغاتی گسترده زدند؛ تا جایی که کنسولگری روس و انگلیس در همدان مجبور شد، از استخدام و جذب نیروهای عشایری و بومی منطقه صرف نظر کند. در این زمان دمکراتها به منزله ستاد تبلیغاتی نیروهای مجاهدین و ژاندارمها عمل می کردند، و با در اختیار داشتن روزنامه های محلی، این مسئولیت را به خوبی انجام می دادند. علی رغم تمام تلاشهای مجاهدین و قوای ژاندارمری، نیروهای روسی در ۱۱ صفر ۱۳۳۴/۲۶ آذر ۱۲۹۴ همدان را به تصرف خود درآوردند. دمکراتها، نظیر میرزاده عشقی، هاشم خان فریدالملک، محمدشفیع تاجر همدانی، فتح السلطنه همدانی و... نیز به مهاجرین در کرمانشاه پیوستند، که چندی بعد بعضی از آنها رهسپار استانبول شدند. احسان الله خان نیز به تهران برگشت و وارد کمیته مجازات گردید.

روسها در ایام تصرف همدان مرتکب فجایعی شدند، در ۱۳۳۴ق در همدان شایعه شد قزاقهای روس دو دختر ایرانی را در همدان به زور گرفته بر آنها لباس قزاقی پوشانده اند و می خواهند از راه رشت و انزلی به روسیه ببرند. این خبر باعث هیجان و ناراحتی آنان شد. از این رو نیروهای میرزاکوچک خان به خطوط ارتباطی روسها در قریه خمام، بین رشت و انزلی، حمله کردند و چند نفر از قزاقها را کشتند.

این عمل میرزاکوچک خان، علاوه بر ایجاد ترس و رعب در روسها نشان از احساس مسئولیت میرزا نسبت به مردم همدان دارد که گرایش مردم را به سوی نهضت جنگل بیشتر ساخت. همچنین ارتباط و هماهنگی بین مجاهدین و هواداران میرزا در همدان را دو چندان کرد، چنان که میراحمد مدنی در خاطراتش از مبارزه مردم همدان به عنوان جنگلیهای همدان یاد می کند.

با وقوع انقلاب بلشویکی روسیه در اکتبر ۱۹۱۷ و تغییر رژیم سیاسی این کشور، سربازان و قزاقهای روسی ناگزیر از ترک ایران شدند. آنها به صورت پراکنده از همدان خارج می شدند. در این بی نظمی، بازار شهر همدان در آتش سوخت، و خبر آن بلافاصله از سوی دمکراتها و هواداران میرزا به گوش وی رسید، و وی را به تدارک تدابیر پیشگیرانه واداشت. چگونگی ارسال پیامهای دمکراتها و طرفداران میرزا در همدان که بیشتر از طریق تلگرافخانه شهر صورت می گرفت، دنسترویل، فرمانده انگلیسی، را به گماردن جاسوسانی در آنجا برانگیخت.

وجود نیروهای روسی در همدان و استفاده از آنان از گندم و مواد غذایی، قحطی و پریشان حالی مردم این شهر را در پی داشت. تا جایی که گروهی از فقیران و نیازمندان همدان ناگزیر از کوچ به سمت گیلان شد ند. «هیأت اتحاد اسلام» به منظور ساماندهی این مهاجران همه مساجد، تکایا، بقاع و اماکن عمومی، حتی خانه های بعضی از اشخاص را آماده و مهاجران را به تناسب جمعیت که علاوه بر همدان از کردستان و قزوین نیز آمده بودند، جای داد؛ در هر نقطه، چند نفر به عنوان معتمد محلی، تعیین می شدند تا امور فقرای حوزه خود را اداره نمایند. در همین سال، پرورشگاهی نیز برای یتیمان دایر گردید، و بسیاری از کودکان یتیم که پدر و مادر آنها در حین مهاجرت به گیلان، از گرسنگی مرده بودند، در آن اسکان یافتند. به این ترتیب گروهی از فقرا و مردم همدان در گیلان ساکن شدند، و از سوی جنگلیها مورد لطف و محبت قرار گرفتند.

با وقوع انقلاب اکتبر روسیه، و خروج اکثر نیروهای روسی از همدان و کشور، ژنرال دنسترویل به همراه نیرو و تسلیحات و وسایل جنگی انگلیسیها از طریق بغداد، همدان و قزوین به سوی گیلان اعزام شدند. ورود این نیروها برای مردم همدان مصیبت دیگری بود، که با مقاومت و مخالفت شدید اهالی شهر مواجه شد. دنسترویل مأموریت داشت، ضمن جمع آوری سربازان روسیه در غرب ایران، علیه بلشویکها در گیلان و قفقاز عملیاتی انجام دهد. او در ۱۳ ربیع الاول ۱۳۳۶ از بغداد به سوی ایران حرکت کرد، و در مدت کمتر از یک ماه، خود را به انزلی رساند؛ اما مجاهدین جنگلی و میرزاکوچک خان مانع از پیشروی آنان شده، آنها را وادار به عقب نشینی به سوی همدان کردند. بازگشت نیروهای انگلیسی به همدان، نه تنها با استقبال مردم روبه رو نشد؛ بلکه اهالی با وحشت و نفرت به این مهاجمین نگاه می کردند:

ورود ما شهر را به هیجان و غلیان انداخت، و شایعاتی در شهر منتشر شد، مبنی بر اینکه میرزاکوچک خان ما را در رشت نگاه داشته و پس از اخذ طلا و نقره و اشیاء قیمتی ترحماً مرخص کرده است، به ما به چشم شکست خورده و مغلوب نگاه

می کردند، و خیال اینکه زودتر ما را از شـهر بیرون کنند، این دفعه قوی تر شده بود، با شـرایط موجود، تصمیم بیرون کردن ما از شـهر، از طرف اهالی ممکن بود تولیـد زحمت نمایـد، زیرا مجالس میتینگ در مساجد منعقد کرده و قطعنامه شدیداللحن به دیوار می چسبانند.

در بین مخالفان انگلیسـیها در همـدان، فعالیتها و تبلیغات دمکراتها به رهبری محمـدحسن فریدالـدوله، که با میرزاکوچک خان مکاتبه و مراوده داشت، از اهمیت خاصـی برخوردار بود. آنان تمام مشکلات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی همدان را ناشی از حضور نیروهای بیگانه می دانستند. به همین سبب ژنرال دنسترویل اعلامیه ای خطاب به مردم همدان صادر کرده بود:

توقف انگلیسـیها در اینجا موقتی خواهـد بود، و ابـداً خیال ندارنـد در این ناحیه ایران مدت مدیدی اقامت نمایند. اقامت موقتی انگلیس جهت عملیـات قوای ترکهـا بی نهایت لازم است. در کلیه ممالک و نواحی اولین وظیفه ما امـداد و مساعـدت با اهالی بوده و به هر کجا که بیرق انگلیس وارد شود، به نام آزادی و صـلح و رفاه عمومی به اهتزاز درمی آیـد. ما گنـدم را خریداری نمی کنیم و برخلاـف بـا تمـام قـوای خـود بـا قحطی زدگـان مساعـدت می نمـاییم. قیمتهـای سـنگین کنـونی جنس به واسـطه خریـداری جنس از طرف مـا نیسـت زیرا مـا گنـدم خریـداری نمی کنیم، بلکه ترقی قیمت جنس به واسـطه عملیـات دسـتجات دمکراتهاست، که انبارداران و خبازان را بی جهت مرعوب کرده و وادار می کنند که مظنه جنس را به طور مصـنوعی بالا برده و مردم را علیه ما برانگیزانند.

به دنبال این اعلامیه، دمکراتهای همـدان نیز در بیانیه ای، اعلامیه مزبور را محکوم کردند. در این بیانیه، خطاب به مردم همدان آمده بود:

ژنرال انگلیسی می گوید که برای صلح و رفاه عمومی به اینجا وارد شده است، آیا ما از ایشان خواهش کرده بودیم، بهتر است این صـلح و رفـاه را در مملکت خودشـان برقرار نماینـد. مـا که تـاکنون در این زمینه از آنهـا تمنـایی ننموده ایم. ایران در یک موقعی متمـدن بود، که انگلیسـیها حتی معنـای آن را نمی توانسـتند بفهمنـد. به علاـوه ما احتیاجی نـداریم، که از [آنان] چیزی بیاموزیم.

آنچه بیش از هر چیز مـایه نگرانی و ترس انگلیســیها شــده بـود، طرفـداری مردم از نهضـت جنگـل و ارتبـاط دمکراتهـا با میرزاکوچک خان بود.

در شـهر همدان عده زیادی بودند که هواخواهی از حضرات [نهضت جنگل] می نمودند و یکی از وظایف عمده خودشان می دانسـتند که مـا را از شـهرها اخراج کننـد... در طبقـات اعیـان و ممتـاز هم میرزا کوچک خان طرفـدارانی پیـدا کرده و عمال و آژانسهای او در قزوین و همدان و سایر شهرها با نهایت جدیت مشغول تبلیغ و کار بودند،

میرزاکوچک خان در واقع ناجی ایران دانسته و یقین داشتند که قوای اجانب را از مملکت بیرون خواهد کرد...

دنسترویل بعد از استقرار در همدان، درصدد برآمد با تشکیل یک شعبه اطلاعاتی، جاسوسان خود را در ادارات و مکان های حساس جا دهد. او این مأموریت را به کاپیتان سااونـدوس واگـذار کرد، که وی نیز به خوبی از عهـده کار برآمـد. یکی از جاهایی که جاسوسان دنسترویل به شدت فعال بودند، تلگرافخانه همدان بود؛ آنها به این وسیله به تمام اسناد و مکاتبات مردم همدان و دمکراتها با نهضت جنگل و دیگر آزادی خواهان دست یافتند:

ما بدون اینکه خیانتی از طرف اعضای تلگرافخانه همدان سر زده باشد؟ تلگرافات او را می خواندیم بعضـی از تلگرافات او را که معمولی بود ترجمه می کردیم ولیکن تلگرافات رمزدار همین طور کشف نشده می ماند.

دنسترویل درباره ارتباط دمکراتها با نهضت جنگل می گوید:

تقریباً هر روز از طرف آنها به عنوان میرزاکوچک خان از یک طرف و سفارت عثمانی از طرف دیگر مراسلاتی فرستاده می شد، و کلیه آنها به دست من می رسید.

در یکی از مراسلات، دمکراتها به میرزاکوچک خان آمده بود:

انگلیسیها در اینجا توقف دارند، و عده آنها خیلی قلیل است، با اجازه و موافقت شما ما می توانیم علیه آنها قیام کرده و به کلی آنهـا را نـابود نمـاییم، ولی در این عمل کمک شـما خیلی لازم است زیرا ما در اینجا مرد جنگی خیلی کم داریم، و انگلیسیها خوب مسلح هستند، اهالی و رؤسای شهر عموماً طرفدار شما هستند و ما منتظر اشاره شما هستیم، پول ما هم کم است.

اگرچه درباره اینکه آیا میرزاکوچک خان به تلگراف و مراسله دمکراتهای همدان جواب داده یا نه، مدرک و سندی در دست نیست؛ امـا در همین زمان، اهالی و دمکراتهای همـدان به مقابله با انگلیسـیها پرداختنـد و حتی شـبانه به محل اسـتقرار نیروهای انگلیسی تیراندازی کردند. دنسترویل در این باره می نویسد:

شایعات متعـدده شـهرت یافته بود که شایـد چندان هم بی اساس نبود، مبنی بر اینکه تصـمیم گرفته اند به هیأت نظامی انگلیس حمله کنند... ولی گویا مراقبتهای دائمی و شبانه روزی ما مانع پیشرفت خیالات آنها بوده و به آنها اجازه نمی داد که سوءقصد خودشان را نسبت به ما علنی کنند.

انگلیسـیها برای جـذب مردم همـدان، و جلوگیری از هواداران و طرفـداری آنـان از میرزاکوچـک خـان، برنامه هایی را به اجرا گذاشـتند. از جمله برگزاری مسابقه فوتبال با جوانان شـهر، که البته این ترفند آنها سودی نبخشید. آنان برای ارتباط با رؤسای شهر و

نزدیک شدن به دمکراتها، از طریق شعبه اطلاعات به جمع آوری اطلاعات درباره سیاسیون، دمکراتها و اهالی همدان پرداختند:

با وجود یک چنین شعبه اطلاعات و مهارتی که در تهیه اخبار پیدا شده بود، به دست آوردن اسناد و مدارک مثبته که معرف خصوصیات اخلاقی و خط مشی واقعی اعضای کمیته دمکرات باشد، که تحت سرپرستی فریدالدوله است، چندان اشکالی نداشت. مکاتبات آنها همیشه روشن و نزدیک به حقیقت بود و من می توانستم از نوشته های آنها استفاده کرد و از جریان واقعی سیاست محلی مطلع باشم.

ژنرال انگلیسی سعی کرد به بهانه صرف چای با رؤسای شهر و اعضای دمکراتها باب مراوده و مذاکره بگشاید، تا بتواند به نحوی آنها را جذب یا حداقل از مخالفت آنان بکاهد؛ اما سیاسیون و دمکراتهای همدان نه تنها برای مدت مدیدی به دعوتهای وی پاسخ مثبت ندادند و به هیچ ملاقاتی راضی نشدند بلکه از طریق روزنامه های اتحاد، اکباتان، افسانه و... علیه انگلیسیها به مبارزه شدید مطبوعاتی و تبلیغاتی دست زدند.

دنسترویل پس از مدتها تلاش، برای اولین بار با نظام السلطان، حکمران همدان دیدار کرد، او درباره نظام السلطان، یکی از دمکراتهای افراطی می گوید:

در جامعه معروف شده بود که از افراطی ترین دمکراتها می باشد و حتی در مصاحبه و مکالمه جلوتر رفته و رنگ آنارشیستی به خود داده بود...

در این ملاقات نظام السلطان از تعداد نفرات و تجهیزات و مدت اقامت انگلیسیها سئوال کرد، که در واقع بازجویی دوستانه بود که البته به مذاق دنسترویل خوش نیامد و در عوض ژنرال صحبت را به نهضت جنگل و میرزاکوچک خان کشاند و اظهار داشت: «میرزاکوچک خان آدم خوبی است، و با اینکه درباره مسائل با او موافقت نظر ندارم، مع ذالک من او را پسندیده ام، گمان می کنم علت اختلاف نظر ما هم این باشد، که تا امروز موفق نشده ایم حضوراً و بدون واسطه با او ملاقات و مذاکره نماییم. اگر ممکن می شد ما همدیگر را ملاقات می کردیم، من یقین داشتم کلیه اختلافات موجوده مرتفع می شد. تصور می کنم حضرت اشرف با نظریه من راجع به او موافق باشید. سئوال من همانطور که انتظار داشتم از طرف او با اظهار تنفر تلقی نشده، لیکن معلوم بود که کراهت و نفرت او از روی عقیده نیست.

ژنرال دنسترویل از علاقه و گرایش حاکم همدان به میرزا آگاه بود. ولی دانست که علاقه حاکم از روی مصلحت و ترس نسبت به میرزا نیست. از طرف دیگر، عنوان می کند که ما شانس آورده ایم حکومت مرکزی با نظر این افراد [مبنی بر طرفداری از نهضت جنگل] موافق نیست وگرنه ما دچار مشکل حادی می شدیم.

ملاقات بعدی دنسترویل با امیرمفخم شورینی، از خوانین قراگزلوی همدان بود، که برای حفظ منافع و مصلحت اندیشی، طرفدار روسها و انگلیسها بود تا جایی که وی در زمان تسلط روسها بر همدان از سوی آنان حکمران همدان شد. امیرمفخم، به شدت مخالف دمکراتها بود و می کوشید بزرگان همدان را به سوی انگلیسیها جذب نماید. از طرف دیگر، دنسترویل نیز می کوشید دمکراتها را به سوی خود جذب کند؛ اما تلاش او سودی نبخشید.

اگر خیال کنیم که با استقرار این دوستی ما موفق خواهیم شد مناسبات حسنه با عموم دمکراتها برقرار نماییم اشتباه رفته ایم؛ زیرا این پیش آمد سایر دمکراتها را علیه دوستان ما به قیام واداشته است.

دیدارهای افراد متعدد با ژنرال انگلیسی عکس العمل طرفداران میرزا و دمکراتها را برانگیخت، به گونه ای که اخطارنامه هایی برای این افراد فرستاده شد:

یکی از رؤسای ادارات مهم محلی که با من دوستی و مراوده دارد به ملاقات من آمده، ضمناً مکتوب تهدیدآمیزی را که دریافت داشته بود ارائه داد. متن مکتوب با جوهر سرخ (علامت خون) نوشته شده بود، و مارک کاغذ هم گراور یک مازور [نوعی تفنگ] بود. در ضمن مکتوب نوشته شده بود، همه فهمیده اند که او خودش را به انگلیسیها فروخته و پول گرفته است و چنانچه در دید و بازدید با فرمانده انگلیسی مداومت نماید کشته خواهد شد.

فرمانده انگلیسی در این برهه سعی کرد با کمکهای ناچیزی به قحطی زدگان همدان، نظر عامه مردم را به سوی خود برگرداند، اما این شگرد نیز ناکام ماند. زیرا کمکهای غذایی میرزاکوچک خان به مردم همدان ، فعالیت و تبلیغات انگلیسیها را به کلی خنثی ساخت.

ماژور دنسترویل پس از مدتها تلاش، دمکراتها را متقاعد کرد که دعوت او را قبول کنند، تا شاید از حمایت و تبلیغات آنان به نفع میرزاکوچک خان و نهضت جنگل، جلوگیری نماید:

مدتها سیاسیون محل رضایت نمی دادند که به دعوت من برای صرف چای حاضر شوند، ولیکن رفته رفته دو نفر و سه نفر حضور به هم رسانده و در دست آخر هم فریدالدوله، لیدر قهار آنها با شرف حضور خود ما را مفتخر و سرافراز نمود.

با توجه به اسناد و مدارکی که ژنرال انگلیسی از مکاتبات دمکراتها با میرزاکوچک خان به دست آورده بود، سعی کرد به هنگام مذاکره، آنان را مجاب و تحت تأثیر سخنان خود قرار دهد:

با یک چنین اطلاعات و مدارک صحیح و معتبر من خودم را برای پذیرایی مهمانان که

جهت «صرف چای» می آمدند، حاضر کرده بودم. در موقع یکی از تشریف فرماییها، مهمانان یعنی قریب دو، سه ساعت به ورود آنها مانده و مراسله که نظیر مکاتیب سابق الذکر ]مکاتبه با میرزا و عثمانیها] بود آوردند. من مضمون هر دو مراسله را مطالعه کردم، و بعد برای پذیرایی واردین حاضر شدم در اینکه مهمانان من به من دروغ می گفتند، ابداً تردید نبود و حق هم داشتند. اگر آنها صادق ترین مردمان دنیا هم بودند، قطعاً در این موقع در جواب سئوالات من ناچار می شدند دروغ بگویند، زیرا اگر می خواستند حقیقت را اظهار نمایند، برای مقصود اصلی آنها مضر بود.

دنسترویل در این میهمانی پس از صحبت راجع به سردی هوا و تلفات قحطی، موضوع میرزاکوچک خان را پیش کشید، و گفت:

به طوری که شهرت پیدا کرده است، و من هم شنیده ام، گویا شما نسبت به هیأت ما خصومت می ورزید، پرواضح است که من نسبت به شایعات و اخبار بی اساس نمی توانم اهمیتی بدهم. ولی نسبت به اطلاعات صحیح و با اساس البته کاری نمی شود کرد... البته شماها با نظریات میرزاکوچک خان همراهی و موافقت دارید، و علت هم ندارد که با او همراه نباشید؟! شما دمکرات هستید او هم از قراری که شنیده می شود، از هر دمکراتی دمکرات تر است. شاید شما تصدیق کنید، که من هم دمکرات هستم، زیرا من نماینده تنها حکومت دمکراسی عالم می باشم. ولی او اشتباه می کند که با ما از در خصومت داخل شده و راه ما را به طرف دریا مسدود نموده. من یقین دارم عاقبت مضار این سیاست متوجه خود او خواهد شد... چه شایعات بی اساسی! چه افکار وحشیانه ای! چگونه ما می توانیم با میرزاکوچک خان هم فکر باشیم، در صورتی که او مظهر انقلاب و هرج و مرج است و ما طرفدار نظم و آسایش عمومی، ولی شما با کمال شدت علیه ورود و اقامت ما در اینجا اعتراض و پروتست کردید و من برای اثبات بیانات خود دلایل و مدارک مثبتی در دست دارم وانگهی از قطعنامه و بیان نامه های شما پرواضح است، که شما تصمیم گرفته اید ما را در رختخوابمان به قتل رسانده و نابودمان کنید، و جنگلیها هم یقیناً در این عمل با شما همراهی خواهند کرد.

سخنرانی و تهدیدات زیرکانه دنسترویل کوچک ترین تأثیری در روحیه مبارزه جویانه دمکراتها علیه انگلیسیها و طرفداری از میرزاکوچک خان نداشت، به گونه ای که ژنرال به این امر اعتراف می کند:

عقیده ندارم که این قبیل صحبتها برای دمکراتها فایده داشته باشد ولی در هر صورت آنها از اظهار این گونه مطالب خیلی خوشوقت و مسرور بودند و یقیناً هم پیش خودشان اظهار خوشوقتی می کردند که چگونه ژنرال انگلیسی این مزخرفات و

لاطائلات آنها را راجع به اظهار نفرت از میرزاکوچک خان و عدم هواخواهی آلمانها و ترکها شنیده و باور کرده!!

در این زمان انگلیسیها بعد از مدتها، خود را برای مقابله جدی با میرزاکوچک خان و نهضت جنگل آماده کرده شروع به جذب داوطلب از مردم همدان نمودند. اقدامی که واکنش شدید دمکراتها را در پی داشت. دمکراتها با صدور اعلامیه مردم را از این کار برحذر داشتند:

در سراسر شهر اعلانات چاپی از طرف دمکراتها الصاق کرده بودند مبنی بر اینکه خدمت کنندگان به انگلیس گرفتار غضب و انتقام ملت خواهند شد، و دشنه جلاد هر کس را که متشبث به این عمل پست شود، سزایش را به دستش می گذارد.

در پی تشدید فعالیت دمکراتها، دنسترویل تنها چاره خود را دستگیری و تبعید آنان دید. وی ابتدا فریدالدوله، لیدر دمکرات را دستگیر و یکسره به هندوستان تبعید کرد. از میان روحانیون نیز شیخ علی ثقه الاسلام همدانی که طرفدار اتحاد دنیای اسلام و میرزاکوچک خان بود، به همان سرنوشت دچار شد.

انگلیسیها پس از تبعید این افراد، تا اندازه ای توانستند اوضاع شهر را در دست گیرند، در این موقع که اوضاع همدان رو به اختلال و هرج و مرج گذاشته بود، در نتیجه، برای تأمین آسایش و حفظ انتظامات عمومی، فریدالدوله سردسته دمکراتهای افراطی از شهر تبعید شد، که از همان روز تبعید آنها اختلال و هرج و مرج در شهر موقوف گردید... همدان بعد از توقیف حکومت و دستگیری فریدالدوله، یکی از متمردین درجه اول محل رو به آرامش گذاشت.

پس از دستگیری فریدالدوله و افراد دیگر و جایگزینی حاکم همدان، دنسترویل مدعی شد:

اگر با نهضت جنگل مقابله نمی شد و ارتباط آنان با سایر جاها از جمله همدان قطع نمی گردید، چه بسا انقلابی عظیم به وجود می آمد... و اهالی و سکنه همدان و سایر بلاد ایران هم تحت تبلیغات دمکرات[ها] به انقلابیون [نهضت جنگل] ملحق گردیده و سرتاسر شمال ایران بزودی در منجلاب بالشویزم غوطه ور می شد...

همدان به دلیل موقعیت جغرافیایی خاص خود، که شمال، مرکز و غرب ایران را به همدیگر مرتبط می سازد، از اهمیت ویژه ای برخوردار بود؛ از همین رو فعالیت دمکراتها و مردم همدان علیه انگلیسیها و نیز طرفداری آنان از میرزاکوچک خان و آلمانیها، برای انگلیسیها اهمیت حیاتی داشت، چرا که در صورت وقوع قیامی مسلحانه، تمام خطوط ارتباطی و مراسلاتی آنها با پشت جبهه و بین النهرین قطع و ضربه مهلکی به آنان وارد می شد. از طرف دیگر تعداد نیرو و تجهیزات و فعالیتهای انگلیسیها به راحتی به اطلاع

جنگلیها می رسید. به همین سبب دنسترویل با کنترل پنهانی تلگرافخانه کوشید تا اطلاعات لازم را به دست آورده و از غفلت نیروهای انگلیسی جلوگیری کند و مانع از هرگونه حرکت انقلابی و مسلحانه دمکراتها و هواداران میرزا در همدان گردد؛ در نهایت او با کمک دولت مرکزی ایران توانست، مبارزان همدان را تبعید و این ارتباط و همکاری را قطع کند. به این ترتیب، یک بار دیگر حرکت عدالت جویانه و استقلال طلبانه یکی از مناطق ایران به دست استعمار پیر، سرکوب و منکوب گردید. البته اگر نهضت جنگل به پیروزی می رسید، شاید بار دیگر، این آتش زیر خاکستر شعله ور می گشت.

پی نوشت ها:

۱. براون، ادوارد، انقلاب ایران، ترجمه احمدپژوه، تهران، کانون معرفت، ۱۳۳۸ش، ص ۳۲۳.

۲. ایوانف، م. س، انقلاب مشروطیت ایران، ترجمه آذر تبریزی، تهران، شبگیر، ارمغان ۱۳۵۷ش، ص ۸۶.

۳. حاج شیخ محمود بهاری، فرزند محمدجعفر بهاری در ۱۲۷۵ق در بهار همدان متولد شد. او از شاگردان آخوند ملامحمدکاظم خراسانی در نجف بود، سپس منصب اجتهاد و امامت مسجد جامع همدان را یافت. وی در انقلاب مشروطه یکی از آزادی خواهان و رهبران بنام در همدان بود که حتی نیروی مسلح تشکیل داد و از لحاظ نظری نیز رساله ایضاح الخطاء فی الردع عن الاستبداد، در رد بیانیه شیخ فضل الله نوری نوشت.

۴. معاصر، حسن، تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، جلد دوم، تهران، ابن سینا، ۱۳۵۳ش، ص ۱۱۰.

۵. میرزامحمدحسن خان کبابیانی در حدود ۱۲۹۵ق درهمدان زاده شد، پدرش میرزااسماعیل مستشار از خاندان معروف گلگون همدان بود که در جریان انقلاب مشروطه و شورش نان در همدان علیه خوانین قراگزلو، از افراد فعال بود. وی رهبر دمکراتها بود و در جریان جنگ جهانی اول توسط انگلیسیها دستگیر و به هندوستان تبعید گردید، او از چهره های فرهنگی سیاسی همدان به شمار می رود که در سال ۱۳۱۶ش درگذشت.

۶. کتاب نارنجی، جلد دوم، به کوشش احمد بشیری، تهران، نشر نور، ۱۳۶۶ش، ص ۸۸.

۷. اثر انقلاب، سال اول، شماره ۳، ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷، ص ۲.

۸. ر.ک: دنسترویل، گ. آگرا: سرکوبگر جنگل (خاطرات دنسترویل)، ترجمه حسین انصاری، تهران، فرزان، بی تا، صص ۱۹۲۱۶۱.

۹. اثر انقلاب، سال اولف شماره ۲، ۲۰ جمادی الثانی ۱۳۲۷ق، ص ۱.

۱۰. سازمان اسناد ملی ایران، آرشیو سند شماره ۲۹۳۰۰۱۱۵۳/۵۰۷ ط ه ب آ ا.

۱۱. سیدحسن مدنی، مترجم النظام همدان، فرزند حاج سیدمحمود مدنی (صدیق الاشراف) کردستانی الاصل، از افاضل صدر مشروطه و آغاز تجددگرایی بود. پدرش از بازرگانان معتبر بود، سیدحسن به امر مظفرالدین شاه برای ادامه تحصیل به اروپا و امریکا رفت و در دانشگاه «وال پالیزو» امریکا با چند دانشجوی مسلمان از اندونزی، چین و ترکمنستان آشنا شد. که یکی از آنان دکتر «احمد سوکارنو» رئیس جمهور فقید اندونزی بود. اینان برای اولین بار انجمن دانشجویان مسلمان دنیا را در دانشگاه یاد شده تأسیس کردند. مترجم نظام مدنی بعد از تحصیل با مدرک دکتری تجارت به ایران بازگشت و در مدرسه تجارت با درجه استادی مشغول خدمت گردید. او اولین رئیس اداره معارف همدان بعد از مشروطیت بود.

۱۲. سیدمحمد یوسف زاده متخلص به غمام، فرزند سیدیوسف، در ۱۲۹۲ق/۱۲۵۳ش در کربلاـ به دنیا آمد. تحصیلات مقدماتی را تا سیزده سالگی در زادگاه خود فراگرفت، آن گاه به اتفاق پدر به ایران آمد و در همدان

اقامت گزید. غمام ادبیات فارسی و عربی و فقه و اصول و فلسفه را نزد استادان آن سامان آموخت، چندی نیز به تجارت مشغول شد و مدتی نیز در ادارات دولتی خدمت کرد. غمام در آغاز نهضت مشروطیت در شمار آزادی خواهان درآمد و به همین منظور به تأسیس انجمن اتحاد اقدام کرد. در سال ۱۳۲۵ق روزنامه الفت را انتشار داد و از این رهگذر به نهضت آزادی خواهی خدمت کرد و به بیداری مردم کمک نمود و تا سال ۱۲۹۱ش به فعالیت سیاسی خود ادامه داد. از این پس به کارهای ادبی پرداخت. غمام شاعری غزلسرا بود. وی در سوم مهر ۱۳۲۱ در تهران درگذشت و در مقبره خانوادگی شاهزاده حسین در همدان به خاک سپرده شد.

۱۳. دولت آبادی، یحیی، حیات یحیی، ج ۳، تهران، عطار، فردوسی، ۱۳۷۱ش، ص ۱۲.

۱۴. مجموعه اسناد عبدالحسین میرزا فرمانفرما، ۱۳۲۵۱۲۴۰ق، ج ۱، به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان، تهران، نشر تاریخ، ۱۳۴۶ش، صص ۱۹۴۱۹۳.

۱۵. سپهر، مورخ الدوله، ایران درجنگ بزرگ ۱۹۱۸م، تهران، ادیب، ۱۳۶۲ش، ص ۲۴۴.

۱۶. همان، ص ۲۴۵.

۱۷. اسناد جنگ جهانی اول در ایران، به کوشش بهروز قطبی، تهران، قرن ۱۳۷۰ش، ص ۱۷۵.

۱۸. میروشینکف، ل. ی، ایران در جنگ جهانی اول، ترجمه ع. دخانیان، تهران، فرزانه، ۱۳۴۵ش، ص ۵۰.

۱۹. همان، ص ۵۵.

۲۰. قائم مقامی، رضاقلی، وقایع غرب ایران در جنگ جهانی اول، اراک، فروردین، بی تا، صص ۶۷۶۵.

۲۱. مصاحبه با دکتر علی اقبالی (رئیس مؤسسه مهندسی عمران و توسعه روستاها، همدان).

۲۲. فریدالملک، محمدعلی خان، خاطرات فرید، به کوشش مسعود فرید، تهران، زوار، ۱۳۵۶ش، ص ۴۴۹.

۲۳. ایران در جنگ بزرگ ۱۹۱۸، ص ۳۸۵.

۲۴. گیلک (خمامی)، محمدعلی، تاریخ انقلاب جنگل، رشت، گیلکان، ۱۳۷۱ش، ص ۳۷.

۲۵. فخرایی، ابراهیم، سردار جنگل، تهران، جاویدان، ج دوازدهم، ۱۳۶۸ش، ص ۲۶.

۲۶. احسان الله خان و حاجی محمدجعفر کنگاوری بعدها به جنگل پیوستند.

۲۷. همان، ص ۸۹.

۲۸. ر.ک: اسناد جنگ جهانی اول در ایران، به کوشش بهروز قطبی، صص ۱۸۰۱۷۸.

۲۹. تاریخ انقلاب جنگل، ص ۳۹.

۳۰. مدنی، میراحمد، جنبش جنگل و میرزاکوچک خان (خاطرات میراحمد مدنی)، به کوشش سیدمحمدتقی میرابوالقاسمِی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۷ش، ص ۴۸.

۳۱. تاریخ انقلاب جنگل، ص ۴۵.

۳۲. همان، صص ۷۶۷۵.

۳۳. کتابی، احمد، سرزمین میرزاکوچک خان «پژوهشی درباره گیلان...»، تهران، معصومی، ۱۳۶۲، ص ۱۲۶.

۳۴. سرکوبگر جنگل، ص ۷۰.

۳۵. همان، ص ۸۵.

۳۶. همان، ص ۸۶.

۳۷. همان، ص ۸۷۷۹.

۳۸. همان، ص ۱۳۱.

۳۹. همان، ص ۱۳۲.

۴۰. همان، ص ۱۳۲.

۴۱. همان، ص ۹۸.

۴۲. همان، ص ۱۳۲.

۴۳. ر.ک: برنا، قاسم: «تاریخچه مجلات و روزنامه های صدسال اخیر همدان»، هگمتانه، شماره ۴۲۴۱، ۱۳۷۳ش، ص ۱۲.

ص: ۶۱۲

۴۴. سرکوبگر جنگل، ص ۱۱۳.

۴۵. همان، ص ۱۱۶.

۴۶. خاطرات فرید، ص ۴۴۷.

۴۷. سرکوبگر جنگل، ص ۱۶۴.

۴۸. همان، ص ۱۵۵.

۴۹. همان، ص ۱۲۹.

۵۰. همان، صص ۱۳۵۱۳۴.

۵۱. همان، ص ۱۳۶.

۵۲. کوهستانی نژاد، مسعود، «خورشید بر فراز جنگل»، گنجینه اسناد (ویژه نامه نهضت جنگل)، سال ۱۱، دفتر سوم، شماره ۴۳، پاییز ۱۳۸۰، ص ۲۸.

۵۳. سرکوبگر جنگل، ص ۸۸.

۵۴. ر.ک: اذکایی، پرویز، «فریدالـدوله گلگون»، آینـده، سال ۱۸، شماره ۱۶ (فروردین و شـهریور ۱۳۷۱)، ص ۷۷، سرکوبگر جنگل، ص ۸۸.

۵۵. مصاحبه با دکتر علی اقبالی.

۵۶. ر.ک: آینده، همان جا؛ سرکوبگر جنگل، صص ۲۶۷۲۵۴.

۵۷. همان، صص ۲۶۷۲۵۴.

**هدف ادوارد براون از سفر به ایران**

ص: ۶۱۳

دکتر عباس نصری

تحقیق و درک فرهنگ و تاریخ سیاسی معاصر ایران بدون شناخت طراحان و سازندگان آن ممکن نیست. یکی از کسانی که در این دو مقوله نقش بسزایی داشت «ادوارد براون» انگلیسی است. او نقشهای جداگانه ای در تراژدی مشروطیت، نگارش و تحلیل ادبیات، تاریخ، ایجاد تفرقه دینی و... بازی کرد و نام خود را با مسائل مختلف ملی ما گره زد. «ویژگی دو رویه بودن تمدن غرب و اشخاص غربی» را در او می توان سراغ کرد.

مرحوم دکتر عبدالهادی حائری، تمدن غرب را دارای دو ویژگی ۱. پیشرفتهای گسترده ۲. استعمار کشورها دانسته است. عجیب آنکه این ویژگی در تک تک افراد غربی سرایت کرده است، به طوری که حتی انسان گراترین اشخاص غربی نیز در برخورد با ملل شرق دو بعد خدمت و خیانت یا اثر مثبت و منفی دارند. براون در کتاب یک سال در میان ایرانیان مطلبی می نویسد که عیسی صدیق نیز آن را نقل کرده و می گوید در شیراز، باغ بزرگ و باصفایی بوده است ولی مردم درباره صاحب این باغ بسی بدگویی می کرده اند که براون از این ناسزاها در شگفت می شود، بعد از تحقیق معلوم می شود که باغ از آن یکی از نوادگان و احفاد حاجی ابراهیم خان، وزیر کریم خان زند است که به ولی نعمت خود خیانت کرده است. به همین خاطرمردم شیراز بعد از گذشت یک قرن به اعقاب کسی که خیانت کرده ناسزا می گفته اند.

بنابراین اگر چه براون با نگارش کتابهایی به ایران و ادبیات آن برای ما باغ باصفایی ایجاد کرده که مملو ازگل و خار است اما رفتار استعمارگرانه او، پس از یک قرن، همان قضاوتی را می طلبد که اهالی شیراز نسبت به صاحب آن باغ باصفا روا می داشتند. اما براون نیز همچون تمدن غرب دو رویه داشت و نباید هیچ یک از این دو رویه را

فراموش کرد.

براون کیست

«ادوارد گرانویـل براون» روز هفتم فـوریه ۱۸۶۲ در انگلسـتان به دنیا آمـد. پـدرش رئیس یک مؤسسه کشتی سازی و ماشین سازی بود. و... پدرش چون میلی به مهندسی در او ندید، پسر را به تحصیل طب واداشت و به دانشگاه کمبریج فرستاد... در تابستان ۱۸۸۲ دو ماه در استانبول به سر برد، ... براون از ۱۸۸۴ تا ۱۸۸۷ در لندن در بیمارستانها به تکمیل فن طبابت مشغول بود ولی تمـام ساعـات فراغت خود را به خوانـدن کتابهـای فارسـی همراهش یـا به مطـالعه کتب فارسـی در بریتیش میوزیوم، یـا به معاشـرت و گفت و گو با دوستان ایرانی خود می گذرانید. هرچه با زبان فارسی و مردم ایران آشناتر می شد علاقه او به دیدار از ایران زیادتر می شد، تا عاقبت در سال ۱۸۸۷ وقتی که ۲۵ ساله بود این آرزوی او برآورده شد.

یکی از ایرانیان مشـهوری که براون با او آشـنا شد، درویش و موصوف معروف، حاجی پیرزاده بود. درباره چگونگی آشـنایی حاجی پیرزاده و براون در سفرنامه پیرزاده این طور آمده است:

حاجی پیرزاده در سفر دوم فرنگ (۱۸۸۵ میلادی) با ادوارد براون که در آن ایام تازه آموختن زبان فارسی را شروع کرده بود، آشنا می شود. کار این آشنایی به دوستی می کشد. آنچنان که براون از حاجی پیرزاده لقب «مظهرعلی» را اخذ می کند.

براون قبل از سفر به ایران از وزارت امور خارجه کشورش خواست تا او را به ایران بفرستند چنانچه می گوید:

نظر به اینکه السـنه فارسی و عربی و ترکی را می دانستم، به مقامات رسمی مراجعه نمودم و از آنها درخواست کردم که مرا به عضویت امور خارجه بپذیرند و با سمت قنسولی و یا عضو سفارت انگلستان به ایران بفرستند.

ورود «ادوارد براون» به ایران مصـادف بـا نهضت معروف بـابی بود و «ادوارد براون» چنـد سـال درباره این نهضت نیز مطالعاتی کرد، بویژه آنکه بابیها در ایران تلفاتی داده بودند.

وقتی «ادوارد براون» وارد ایران شد زبان فارسـی را طوری صحبت می کرد که اروپایی ها بعد از چند سال اقامت در ایران نمی توانستند آن طور صحبت کنند.

حـافظه خـارق العـاده ای داشت و تمام مـذاکراتی که با اشـخاص مختلف در عرض یک سال اقامت در ایران کرده بود لفظ به لفظ به یادش مانده بود.

تقی زاده در خاطرات خود از پذیرایی و سخاوت براون سخن می گوید.

عیسی صدیق از خانه شخصی و زندگی خصوصی او می گوید:

بالای مدخل عمارت به خط ثلث نوشته شده بود: مرحباً و اهلاً و سهلاً. در خانه مذکور همه چیز ایران را به یاد انسان می آورد. کتابخانه شخصی براون با چند هزار جلد کتاب و رساله مرقع به فارسی و عربی، اثاثیه خانه از فرش و قلمکار و سفره و پرده و رومیزی و ظرف و قلیان و تصویر و عکس و امثال آن. انگشتری عقیق با سجع «ادوارد براون» در دست داشت و زنجیر ساعتش از دانه های فیروزه به شکل تسبیح بود.

سفر به ایران و تحقیق و تألیفات

مجتبایی درباره سفر او می نویسد: وی در سال ۱۸۸۷ به ایران سفر کرد، مدت یک سال در شهرهای این کشور چون یزد و کرمان و تهران اقامت گزید. با طبقات مختلف و فرقه های مذهبی آشنا گشت و آداب و رسوم و چگونگی معیشت مردم نواحی ایران را از نزدیک مشاهده کرد. این سفر شوق او را به تحقیق در فرهنگ و تمدن ایران افزون کرد و موجب شد که از آن پس عمر خویش را یک سر در این راه صرف کند. نخستین کتاب او که به نام سرگذشت یک سیاح در سال ۱۸۹۱ انتشار یافت، شرح مشاهدات او در ایران است. وی این کتاب را بار دیگر به نام یک سال در میان ایرانیان، به طبع رسانید. براون پس از بازگشت به انگلستان در دانشگاه کمبریج به تدریس زبان فارسی پرداخت و در سال ۱۹۰۲ به استادی زبان عربی آن دانشگاه انتخاب گردید، و تا سال ۱۹۲۶ که پایان عمرش بود در این سمت باقی بود. ادوارد براون به امور سیاسی و اجتماعی ایران آن زمان نیز توجه خاصی داشت. وی در دوران انقلاب مشروطیت (۱۹۱۲۱۹۰۵) ایرانیانی را که از وطن متواری شده بودند گرد هم جمع کرد، انجمنی به نام «انجمن ایران» تشکیل داد و به پشتیبانی مشروطه خواهان برخاست و از سوی دیگر در برابر تجاوزات کشورهای بیگانه با سخنرانیها و مقالات مؤثر خود مدافع استقلال و حامی حقوق ملت ایران شد.

شرح مختصری از وقایع ایران، انقلاب ایران؛ بحران ایران در دسامبر ۱۹۱۱، حکومت وحشت در تبریز، مطبوعات و شعر جدید در ایران، آثاری است که در این باب تألیف کرده است.

تحقیقات درباره بابیه

تحقیقات او درباره بابیه نیز شایسته ذکر است. وی پس از مطالعه کتاب مذاهب و فلسفه در خاورمیانه، تألیف کنت دوگوبینو، که یکی از فصول آن بحث در تاریخ و

عقایـد این فرقه است، به این موضوع توجه یافت و هنگام اقامتش در ایران، اطلاعاتی فراوان در این باب به دست آورد. سـپس به عکا و قبرس رفت و شـخصاً با میرزایحیی (صبح ازل) و میرزاحسینعلی (بهاء) ملاقات کرد و به گردآوری رسالات و اسناد و اوراق مربوط به این طـایفه مشـغول شـد. از کتبی که در این بـاب منتشـر سـاخته است، یکی ترجمه مقـاله سـیاح، تألیف عباس افنـدی معروف به عبـدالبهاء است و دیگری ترجمه تاریخ جراید تألیف میرزاحسـین همدانی. کتاب اول در سال ۱۸۹۱ و کتاب دوم در سال ۱۸۹۳ انتشار یافت.

وی علاـوه بر این دو ترجمه، متن مقـاله سـیاح و نقطه الکـاف حاجی میرزا جانی کاشانی (از معاصـرین باب) را نیز طبع و نشـر کرده است. این کتاب دارای حواشی و مقدمه هایی است که از لحاظ تحقیقات تاریخی حائز اهمیت بسیار است.

مقالاتی نیز در این باره در مجله انجمن سلطنتی آسیایی (J.R.A.S) منتشر ساخت.

تحقیق و تألیفات ادبی

پرارزش ترین کارهـای این مستشـرق ایران دوست(!) تألیفـات و تحقیقـات ادبی اوست. تاریـخ ادبیـات ایران، حاصل سـی سال کوشش و تحقیق و مطالعه او در چهار مجلد بزرگ انتشار یافت.

ایرانیـان در مطبوعـات و کتب خویش از براون فراوان یـاد کرده و خـدمات علمی و سیاسـی او را سـتوده انـد. برای نمونه مقاله روزنـامه وطن که دنیس راس آن را نقل کرده است. این مقاله با اشاره به اینکه ایرانیان قـدردان خـدمتگزاران خود هسـتند می گوید براون توانسـته است آن چنان احساسات این گونه نویسندگان را برانگیزد و عشق آنها را به خویش معطوف کند که آنها با تمام وجود برایش اشک قلم جاری سازند.

البته مواضع سیاسی براون در قبال مسائل جاری در ایران را همگان تأیید نمی کنند و از زمان براون تاکنون محل بحث و جدال بـوده است. مطـالب علمی وی نیز در زمینه هـای گونـاگون مـورد نقـد و بررسـی قرار گرفته است و همچون کتب علمی دیگر مردود یا تأییـد و تمجید شده است. از جمله کسانی که نظریات تاریخی ادوارد براون را نقد کرده مرحوم شـهید مطهری است. ایشان در کتاب خدمات متقابل اسـلام و ایران، دیدگاههای براون را درباره چگونگی ورود اسـلام به ایران به نقد کشـیده و از نظریات او در برخی موارد سود جسته و برخی را اصلاح کرده است.

هدف براون از مسافرت به ایران

براون در آغاز سفرنامه اش سه هدف عمده از سفر به ایران ذکر کرده است.

۱. مطالعه درباره امراض موجود در ایران ۲. سیاحت و گردش ۳. تکمیل زبان فارسی.

او خود می گوید:

بنابراین من می توانستم در آن سفر هم راجع به امراضی که در ایران هست مطالعه بکنم و هم آن کشور را از نزدیک ببینم و نواقص زبان فارسی خود را رفع نمایم.

ولی مطالعه سفرنامه او گویای آن است که مورد اول از همان آغاز حقیقت نداشته چرا که او نیز به صراحت اعتراف می کند که من برای طبابت سفر نمی کنم.

او در ایران به کلی شغل طبابت را کنار می گذارد و آن را از همه مخفی می نماید، خود او می گوید:

به حاجی صفر و باباخان و مرد ایروانی سپرده بودم که به دیگران نگویند من طبیب هستم. او به قدری در ترک کار طبابت اصرار می ورزید که وقتی در کرمان دچار چشم درد می شود از مداوای خودش هم درگذشته و طبق رسوم ایرانیان از معجون استاداکبرنامی استفاده می کند که چشم او بدتر می شود و سپس به تریاک پناه می برد.

اما اینکه براون در ایران با ادیبان گفتگوهای ادبی نکرد و یا در جلسات شعر و مرثیه شرکت نکرد و سری به مکتبخانه ها و مدارس ادبی نزد و یا در دارالفنون حضور علمی نیافت بیانگر این نکته است که وی در این سفر قصد مطالعه بر روی ادبیات نداشته است. بلکه شاید بتوان گفت منظور او از تکمیل زبان فارسی دریافت گفتگوهای روزمره مردم کوچه و بازار بوده است.

اما هدف دوم براون، یعنی دیدن ایران، موضعی کلی است که بر همه چیز قابل تطبیق است و باید به دنبال مصادیق آن گشت. او در جایی دیگر می گوید: «بزرگ ترین علت مسافرت من به ایران شناختن ایرانیها و روحیه و نبوغ این ملت بود.» بنابراین دو هدف دیگر یعنی تکمیل زبان فارسی و شناخت بیماریهای ایران اهداف جنبی بوده است و بزرگ ترین هدف او را تشکیل نمی داده است. اما ابزارهایی که براون برای شناخت روحیه و نبوغ این ملت به کار می برد با ابزارهای دیگر مستشرقین فرق داشت، چرا که مستشرقین دیگر برای شناخت روحیه ایرانیان به سراغ آثار هنری، آثار باستانی، شخصیتهای علمی و ادبی، معابد و مساجد، شاه و دربار، بازار و اقتصاد و تحقیق درباره زن و خانواده و کانون های علمی و اجتماعی می رفته اند ولی براون کمتر به این امور پرداخته و هرکجا از این آثار حرفی می زند حالتی گذرا دارد. برای مثال وقتی از دیدن مقبره سعدی و حافظ یاد می کند، میزان صحبت و شور و حال او در این باره کمتر از آن چیزی است که درباره ملاقات با یک غلام بچه بهایی دارد. در حالی که او در مقدمه کتابش می نویسد که یکی از عوامل مهم شیفتگی او به ایران سعدی و حافظ بوده اند

و این شعر را همیشه زمزمه می کرده است.

ترا زکنگره عرش می زنند صفیر ندانمت که در این خاکدان چه افتاده است

در مقدمه نیز آورده است که اشعار شعرا و عرفای ایران، آینده و حیات را برایش امیدوارکننده تر می ساخت، ولی او در آن هنگام که به مقبره حافظ می رسد، کمتر از رؤیت جایگاه اعدام باب و یا مقبره دو بابی در اصفهان و یا احساساتی که برای اسب خود نشان داده و مواردی دیگر متغیر و متأثر می شود و نگاه و تفحص کمتری می نماید. این در حالی است که وقتی با یکی از بهاییها روبه رو می گشت سئوالات بسیار ریز و جزئی درباره اعتقادات و اشخاص و روابط آنها می نماید. از جمله اینکه زین المقربین کیست و چرا به این نام خوانده شد. و یا چگونگی ارتباط عکا با مردم شهرهای اصفهان و یزد و کرمان را تحقیق کرده و با تمام جزئیات نگاشته است.

گفتگو با براون

برای پی بردن به اهداف وی به گفتگویی تاریخی با او می نشینیم و پاسخهایش را از کتابش جویا می شویم. آقای براون؛

۱) مگر نباید عنوان یک کتاب، قابل تطبیق بر مطالب آن باشد، پس چرا عنوان سفرنامه خودتان را یک سال در میان ایرانیان نهاده اید در حالی که از نظر کمی و کیفی بیش از نیمی از آن اختصاص به بابیان و بهاییان و اعتقادات و روابط آنها دارد و بقیه سفرنامه حاشیه این موضوع محسوب می شود؟ آیا تمام ایرانیان بابی هستند؟ آیا بهتر نبود نام کتاب را یک سال در میان بابیان (و یا اقلیتهای ایرانی) می گذاشتید؟

۲) علت این همه مخفی کاریها که در سفرنامه به عمل آورده اید چیست؟ حتماً می پرسید که کدام مخفی کاری؟ برای نمونه، در سفرنامه خود از شخصی نام می برید به نام آقای (ه ) که از معرفی نام و کار و مسئولیت او خودداری کرده اید؟ و اینکه چه کسی ایشان را به همراه شما فرستاد و مأموریتش چه بود و... همه نامعلوم است در حالی که گفته اید:

از دوستان دانشگاهی من بود، مسلح بود، و نشان داده اید که در سفارتخانه ها، کنسولگریهای سر راه انگلستان فوق العاده نفوذ داشته است. در گمرکات ترتیبی می داده است که بار و بنه شما را نگردند، وقتی صاحب منصب شهربانی به دلیل اشکال گذرنامه ای در مسافرخانه نزد شما می آید و در حقیقت بازداشت می شوید با رفتن آقای (ه ) به کنسولگری مشکل رفع می شود و صاحب منصب شهربانی از نزد شما می رود.

این ابهام گوییها چیست و این موضوع چه بوده است؟ شما گفته اید که وقتی به تهران رسیدید ایشان که علاقه به زبان و ادبیات فارسی نداشت از شما جدا شد و فوری

به بوشـهر رفت و از آنجا به انگلستان بازگشت. پس ایشان برای چه با شما به ایران آمده بود؟ و در تهران چه کاری داشت که چنـد روزی با شـما مانـد و ناگهان بازگشت؟ چه چیزی باعث شد تا زمانی که ایشان در تهران بود در مسافرخانه با او بمانید و پس از رفتن او به خـانه دوسـتان حسن علیخـان برویـد؟ آیـا ایشان مأمور اطلاعاتی نبوده است که موظف بود شـما را به تهران برساند و به زودی بازگردد. و حسن علیخان کیست؟

آیـا در آن زمان برای همه مستشـرقین چنین همراهانی می فرسـتادند؟ یا وضع شـما اسـتثناء بوده است؟ راستی علت عمراهیهای زیاد اشخاص و مراکز سیاسی انگلستان با شما چه بوده است؟ نمونه این همراهی ها عبارتند از اینکه گفته اید:

کنسـول انگلیس در طرابـوزان بـا محبت شـما را پـذیرفته است. سـپس مـترجم مخصـوص خود را فرسـتاده تـا بـانفوذ خود همه کارهای گمرک را روبه راه کنـد تا جایی که اسـلحه آقای (ه ) را که در عثمانی حمل آن غیرمجاز بوده است از گمرک عبور دهد.

در جای دیگر گفته اید:

وقتی به ارزروم رسـیدید پیشـکار صـراف بزرگ شـهر نزد شـما می آمد و شما را به ملاقات صراف بزرگ شهر دعوت کرد و آماده هرگونه خدمت گزاری بوده است. علت این امر را سفارش از طرابوزان ذکر کرده اید در حالی که سفارش کننده معلوم نیست. آیا کنسولگری انگلستان یا کدام محفل دیگری از صراف ارزروم خواسته است همه کارهای شما را روبه راه نمایند؟

در جای دیگر سفرنامه خود گفته اید:

وقتی به تبریز رسـیدید توصـیه نـامه ای برای کنسول تبریز داشـته ایـد و کنسول تبریز با محبت شـما را پـذیرفته و چهار روز نزد ایشان مانده اید، یک روحانی امریکایی راهنمای شـما شده و شـهر را به شـما نشان داده است. سـپس با کنسول ترکیه در تبریز آشـنا شدیـد و رفت و آمـد داشـته اید. آن توصـیه نامه از کجا بود؟ آیا روحانی امریکایی جزء گروه تبشیری نبود؟ آیا رفت و آمـد بـا کنسول ترکیه و زنـدگی در کنسول گری تبریز و به کـار گرفتن آن روحـانی در حـد مقامات عالی رتبه سیاسـی نبوده است؟ پس چرا برای انگلیسـیهای دیگر (غیر از مأموریت عالی رتبه) چنین امکاناتی فراهم نمی گشت؟ خود شم از بـدبختیهای دو نفر فرانسوی که در کرمان آنها را دیـده اید سـخن گفته اید و یادآور شده اید که حتی نتوانسـته بودند در ایران یک بطری شراب تهیه کنند.

شما به وسـیله سـرگرد (ولس) رئیس تلگراف هنـد و اروپا به ناصـرالدین شاه معرفی می شوید. با وساطت دکتر تورنس، طبیب آمریکایی مقیم تهران به فرهادمیرزا عموی ناصـرالدین شاه معرفی می شوید. با تمام مسئولان سیاسی و حکومتی ایران از تهران تا کرمان ملاقات می کنید. سرگرد ولس، رئیس تلگراف هند و اروپا به تمام تلگرافخانه ها

بخشنامه ای صادر می کند که از شما پذیرایی نمایند. و آنها نیز در همه جا پذیرای شما هستند. تا جایی که می گویید با کارکنان تلگراف هند و اروپا که عیال داشتند مربوط بودم و ساعات خوشی را با یکدیگر گذراندیم.

طبق گفته خودتان در شیراز در منزل نماینده دولت انگلیس بودید و می توانستید با مجامعی مربوط باشید که بدون او ارتباط با آن مجامع امکان نداشت. همچنین گفته اید که در شیراز به دوستان اروپایی خود نوشته اید که مجبور هستید به کرمان بروید و نمی توانید از این اقدام خودداری نمایید؟ موضوع چیست؟ نیز در شیراز تلگرافی به شما می رسد که همسر یک انگلیسی که از ده بید می گذشته بیمار شده و چون مأموریت عجولانه ای داشته است موظف بوده همسر بیمار خود را رها کند و برود. تلگرافخانه هم دستورات دارویی از دکتر (س) در بوشهر می گرفته ولی دکتر (س) که شنیده بود شما طبیب هستید به شما تلگراف می کند که خود را به ده بید برسانید. این خواسته او آن چنان وظیفه ای در شما ایجاد می کند که سفر خود را نیمه کاره رها کرده و به سوی ده بید می روید و آن قدر این کار مهم بوده است که گفته اید: وسایل طبی گرفتم و شبانه مراجعت کردم و وقتی وارد بستر برای خواب شدم یک ساعت بعد از نصف شب بود و تا صبح بر اثر اضطراب نتوانستم به راحتی بخوابم و ... بیشتر اضطراب من ناشی از این بود که مبادا وقتی بالای بستر مریض برسم که مبدل به بستر مرگ شده باشد.

راستی این همه اضطراب برای کسی که شغل پزشکی خود را از ایرانیان مخفی می نماید برای چیست؟ و هماهنگ کننده این مأموریت چه کسی بوده است که این چنین شما را مضطرب کرده است؟ جالب است که در بین راه شیراز تا ده بید مسئله ای پیش می آید که اثبات می کند موضوع انسانی در میان نبوده است:

آخرین لحظه که ما می خواستیم حرکت کنیم زنی بچه خود را به نزد من آورد و گفت که شنیده ام شما حکیم هستید و آمده ام که زخم دست بچه ام را معالجه کنید و دوایی بدهید که مداوا شود. گفتم تقریباً سه ساعت است که من اینجا معطل هستم و شما نیامدید و حالا من فرصت ندارم و باید بروم و رکاب کشیدم و به راه افتادم...

بنابراین باید بپذیرید که یا نژادپرستی در شغل طبابت شما سایه افکنده بود که برای آن زن انگلیسی آن چنان مضطرب شده بودید که برای رسیدن به بالین او سر از پا نمی شناختید ولی طفل ایرانی را رها کرده رکاب کشیدید و به راه افتادید؟ یا اینکه دکتر (س) به جایی مربوط می شده که چنان در سرنوشت شما اثر داشت، مؤثر بود که مضطربتان کرده بود؟

شما چگونه روابط تنگاتنگ خود را با مسئولان سیاسی، کنسولگریها و مراکز تلگراف هند و اروپا در حد یک رشته روابط شخصی و دوستانه توجیه می کنید؟

نمونه دیگری از مخفیکاریهایتان که در سفرنامه آمده است قرار دادن نامهای مستعار و مخفف است. علت برخی را ذکر نموده اید که مثلاً برای مستخدم خود که نام عمر داشت علی را انتخاب کردم چرا که ایرانیان از علی خوششان می آید و از عمر نه. یا با ذکر نام بهاییان و بابیان زیادی همه جا گفته اید این نام را من برای او انتخاب کرده ام که برای او زحمتی ایجاد نشود. اما چه شد که مثلاً ـ نام عندلیب شاعر بابیان را به درستی ذکر کرده اید. و معلوم نیست چرا برای او زحمتی ایجاد نمی شود؟ اما برای دیگران ایجاد زحمت می کرد. چرا از افراد خارجی یعنی انگلیسی و فرانسوی اعم از پزشک و مشاغل سیاسی و غیره هم با نام مستعار یاد کرده اید به خصوص کسانی را که ممکن است در ارتباطی خاص وابسته سیاسی قلمداد شوند. نظیر دکتر (س) که از بوشهر برای ایشان تلگراف زده اند و یا آقای (ه ) که همراه او به ایران آمده اید و غیره).

۳) مگر شما چه سمتی داشتید که با اقدام شما دولت انگستان برای زردشتیان یزد نماینده ای از جانب خود تعیین کرد؟ شما گفته اید:

زردشتیها نسبت به دولت انگلستان که در هندوستان مدافع تمام مذاهب و از آن جمله زردشتیها می باشد نظر خوب دارند... بعد از اینکه من به انگلستان مراجعت کردم، من و ستوان (ووگان) مسافر انگلیسی، که اسم او را ذکر کردم، نزد دولت خودمان اقدام نمودم که یکی از زردشتیهای یزد را به سمت نماینده خود در آن شهر انتخاب کند و دولت انگلستان اجازه داد که یکی از زردشتیهای یزد را به سمت نماینده سیاسی خود انتخاب نماید و زردشتیها از این موضوع خیلی خوشحال شدند زیرا می دانند در موقع اغتشاش و ناامنی خطری آنها را تهدید نخواهد کرد.

این در حالی است که خود شما بارها از عدالت حاکم یزد تعریف کرده اید که مراعات حال زردشتیها را می نماید. برای نمونه گفته اید:

من هم متقابلاً خوش آمدگویی کردم ولی قسمت بیشتری از اظهارات من از روی خلوص عقیده بود و از عدالت و ملت نوازی حاکم تمجید نمودم و به راستی از خداوند خواستم که به او و سایر حکامی که مثل او عادل هستند سلامتی و طول عمر بدهد و در خاتمه توجه حاکم را به زردشتیها جلب کردم و از اینکه این گونه با زردشتیها نیک رفتاری می نماید او را تقدیر نمودم و یادآوری کردم که بیشتر به آنها توجه نماید که مردم نتوانند آسیبی به زردشتیها برسانند.

وقتی از عدالت حاکم یک ملت خالصانه تمجید می کنید دیگر تعیین نماینده از جانب انگلستان برای آن مردم چه معنی دارد؟ و چه شد که بلافاصله پس از درخواست شما دولت انگلستان هم اقدام کرد؟ مگر شما به کجا مربوط بودید؟

۴) سئوال دیگر اینکه شما که آن همه دلسوز زردشتیها و بابیها (که خواهد آمد)

بودید، بهتر نبود قدری هم به فکر اکثریت جامعه شیعه می بودید، شما همه جا برای جذب بابیها و زردشتیان کوشیدید که حتی از دلسوزی برای بیماران عادی هم خودداری نمودید. در سفرنامه شما از این موارد بسیار دیده می شود، از جمله گفته اید:

آن روز دو برادر با شیخ قمی به منزل من آمدند که من آنها را به نام آقامحسن و آقامحمد صادقی می نامم. نفر دوم که شیعه بود بعد ارتباطی با من پیدا نکرد. ولی آقامحسن بهایی بود با من مربوط گردید و من او را جوان بسیار خوبی یافتم.

چه بود که بهاییان و بابیان به شما مربوط می شدند ولی شیعیان مربوط نمی شدند؟

۵) جناب براون بفرمایید در برخورد با اقلیتهای مذهبی در ایران چرا موضع تشدید اختلاف اتخاذ می کردید و بدون تحقیق از طرف مقابل به تشجیع اقلیتها در برابر اکثریت می پرداختید.

راستی این جبهه گشایی برای یک محقق دانشگاهی که آمده است تا درباره طبابت و زبان و ادبیات تحقیق نماید چه مفهومی دارد؟ آیا این حرکت شما کار سیاستمداران است یا کار یک محقق. چنانچه گفته اید:

هنگامی که مشغول تهیه وسایل سفر بودم حاکم یزد باز برای من پیغام داد که به ملاقات او بروم و یکی از دوستان بابی من، که اسب سفید زیبایی داشت، پیشنهاد نمود که من با اسب به منزل حاکم بروم. من نخواستم که این پیشنهاد را بپذیرم برای اینکه دستور (پیشوای زردشتیان) هم پیوسته با من به منزل حاکم می آمد... او یک زردشتی است و من یک مسیحی و من و او هر دو در نظر مسلمین ناپاک هستیم و اگر مسلمین می توانستند مرا هم مثل او وادار می نمودند که لباس زرد بپوشم و به همین جهت علاقه دارم که پیاده با دستور به منزل حاکم بروم که مسلمین ببینند که من به دستور احترام می گذارم و از معاشرت با او نفرت ندارم.

بابیها گفتند که اگر شما می خواهید به زردشتیها احترام بگذارید و هرگاه مایل هستید که مردم جرأت نکنند که زردشتیها را مورد اذیت قرار بدهند همان بهتر که با احترام و شکوه نزد حاکم بروید زیرا هر چه تجمل شما زیادتر باشد مردم بیشتر از اذیت و آزار زردشتیها وحشت خواهند کرد. خود دستور هم این پیشنهاد را پذیرفت و نیم ساعت به غروب رفیق بابی من اسب خویش را با مستخدمش به باغ فرستاد و مقارن غروب آفتاب دسته معمولی فراشهای حاکم برای بردن من آمدند و این مرتبه فانوس بزرگی نیز با خود آورده بودند. آن شب من لباس جدیدی را که یک خیاط یزدی برای من دوخته بود دربر کرده بودم... حاجی صفر وقتی آن لباس را دربرم دید گفت صاحب، مردم خیال می کنند که شما بابی شده اید (برای اینکه بابیها لباس سفید را دوست می دارند) ولی از این موضع گذشته تصدیق کرد که لباس خوبی است.

آیا این کارها در شأن استاد دانشگاه است و راستی آیا شما از یک مسلمان راجع به صحت حرفهای این بابی سئوال کردید، سپس سوار بر اسب شدید یا نه؟

این چه معنی دارد که طبق نظر یک بابی، دفاع از زردشتیها را می پذیرید، با آنکه یزد حاکم عادلی هم داشت، جبهه ای سنگربندی شده از بابیها و زردشتیها در یک طرف و بقیه مردم در طرف دیگر، و آقای ادوارد براون انگلیسی نیز به دفاع از بابیها و زردشتیها برخاسته با لباس بابیها سوار بر اسب به نفع مواضع زردشتیها به سوی حاکم می رود و (دستور) پیشوای مذهبی زردشتیها نیز در پشت سر او حرکت می کند تا مردمی که بابی و زردشتی نیستند از ایشان حساب ببرند!؟! آیا این جبهه گشایی نیست؟

چرا هر چه شکوائیه از زردشتیها و بابیان نقل کرده اید در برخورد با مسلمین یک جانبه بوده است و حتی یک مورد را تحقیق نکرده اید که بفهمید آیا صحت دارد یا نه؟

برای مثال از یک جوان زردشتی این داستان را نقل می نمایید که:

امروز صبح رستم، جوان زردشتی که ذکرش سابقاً به میان آمده به ملاقات من آمد و راجع به آزار و اذیتی که مسلمین نسبت به زردشتیها می کنند صحبت کرد و گفت آنها دختران و پسران ما را می ربایند و آنها را تهدید می کنند که مذهب اسلام را بپذیرند. مثلاً یک پسر دوازده ساله زردشتی را ربودند و او را به حمام بردند و تهدید کردند که یا مسلمان شود و مراسم ختان درباره او به عمل بیاید و یا برای مرگ آماده باشد و در مورد دیگر دو زن به سن پانزده و بیست ساله ای را ربودند و با اذیت آنها را مجبور کردند که به دین اسلام درآیند ولی آنها مقاومت می کردند تا اینکه یکی از آنها را عریان نمودند و در برف انداختند و وی برای نجات از این شکنجه ناچار شد که هر چه می گویند اطاعت کند و مسلمان شود.

از این دست مطلب فراوان نوشته اید، اما حتی یک مورد هم کاوش نکرده اید که صحت یا بطلان آن را ارزیابی نمایید، آیا وظیفه محقق دانشگاهی درج یک طرفه مطالب است؟

۶) آقای براون! شما در هنگام ورود به ایران مسلح نبودید چرا که گفته اید در کشور عثمانی فقط ناراحت اسلحه آقای (ه ) بودید که در گمرک آن را ضبط نکنند. ولی در ایران مسلح شدید و به هنگام ترک ایران آن را برای یکی از دوستان خود در تهران به عنوان یادگار ارسال داشته اید؟ در حالی که در سفرنامه خود منبع تهیه اسلحه را ذکر تکرده اید؟ و نام دوست خود را نیز به میان نیاورده اید؟ چه کسی شما را مسلح کرد؟ آیا اسلحه از آن آقای (ه ) است یا فرد دیگر.

۷) چرا از مردمی که با شما ملاقات کرده اند کسی باور نکرده است که شما برای کاری غیر از جاسوسی به ایران آمده اید؟ برای نمونه از گفته های خود شما نقل می کنیم که:

راجع به خدابخش هنوز صحبت نکرده ام و باید بگویم که برخلاف چهارپادارهای دیگر به اصطلاح شم سیاسی داشت و وقتی که دید من مشغول تماشای اطراف هستم گفت مبادا شما یک جاسوس فرنگی باشید و از طرف کشور خود آمده اید که از اوضاع این مملکت و جاده ها و کاروانسراها مستحضر شوید و گزارش عملیات خود را به دولت خویش بدهید تا آنها به ایران تهاجم کنند؟ از شنیدن این حرفها از دهان آن چهارپادار حیرت کردم و به او اطمینان دادم که من جاسوس نیستم بلکه بر عکس دوست ایران می باشم و آمده ام زیباییهای ایران را تماشا کنم ولی متوجه بود که او حرفهای مرا باور نمی کند و مرا جاسوسی می داند و راجع به ینگی دنیا (امریکا) از من سئوالات کرد...

سکنه آن قریه سئوالات زیادی راجع به ملیت و مذهب و شغل من می کردند. یک مرد سالخورده که گفتار و رفتاری مضحک داشت، می گفت: من یقین دارم که شما به اینجا آمده اید (که در دین و دولت رخنه بکنید) و می خواهید که تمام شهرها و آبادیها و دشتها و کوهها را بشناسید که بعد در موقع گرفتن ایران از آن استفاده کنید...

در جای دیگر نوشته اید:

... هندوها راجع به علت مسافرت من تحقیق کردند و حاضر نبودند قبول کنند که من برای سیاحت و فراگرفتن زبان فارسی مسافرت می کنم و یقین داشتند که من از عمال دولت انگلستان هستم و یکی از آنها گفت: آخر شما برای چه ایران را تصرف نمی کنید؟ و چرا از گرفتن این مملکت خودداری می نمایید؟

در جای دیگر گفته اید:

بلوچ قدری سرش را از روی تفکر تکان داد. گفت صاحب شما کاملاً درست می گویید اما من خوب می دانم که شما مأمور دولت انگلیس هستید و اینجا آمده اید که اطلاعاتی تحصیل کنید. گفتم شما اگر به زندگی من نظر بیندازید می بینید که من مثل یک درویش زندگی می کنم و چگونه ممکن است که یک مأمور دولتی انگلستان این طور زندگی کند. بلوچ گفت: شما انگلیسیها وقتی که بخواهید به منظور خاصی برسید این جور زندگیها را تحمل می کنید، من شما را خوب می شناسم و به خوبی از طرز فکر و نقشه شما اطلاع دارم...

حتی بابیها هم که برایشان دلسوزی می کردید باور نمی کردند که علاقه شما به کسب اطلاعات در مورد عقاید و تاریخ بابیها ناشی از کنجکاوی باشد. شما نیز کنجکاوی را دلیل اصلی سفر نمی دانستید اما در توضیح مسئله همان کنجکاوی را انگیزه خویش برای آن دلال بابی برشمرده اید و آیا راستی زندگی شما، زندگی درویشی بود. شما که در انگلستان وضع بسیار خوبی داشتید پس چرا در ایران درویش شدید. در ایران هم

هر کجا که لازم بود ریخت و پاش کردید و البته تا آخرین ریال حساب آن را نگه داشتید؟:

وقتی که صحبت مربوط به کتابها و خطوط تمام شد من از دلال پرسیدم که آیا می داند قبر دو نفر بابی که به سال ۱۸۷۹ میلادی در اصفهان به قتل رسیدند در کجاست؟ دلال گفت بلی... من می دانم که قبر آن دو در کجاست و در صورتی که مایل باشید حاضرم آن دو قبر را به شما نشان بدهم ولی می خواهم از شما که در عکا بوده اید و علاقه به خرید کتابهای ما دارید و می خواهید قبر شهدای ما را ببینید سئوال کنم که آیا شما هم بابی هستید؟ و اگر بابی هستید چرا از من پنهان می کنید؟ زیرا تصور نمی کنم که این علاقه شما فقط ناشی از کسب اطلاع و کنجکاوی باشد؟ جواب دادم رفیق من نه بابی هستم و نه امروز به عکره مسافرت کرده ام ولی این را تصدیق می کنم که علاقه من به تحصیل اطلاعات راجع به بابیها فقط ناشی از کنجکاوی نیست یعنی بیش از کنجکاوی است چون من احساس می کنم مرامی که یک چنین طرفدارانی پیدا کرده و آنها در راه مرام خود شکنجه های هولناك را استقبال می کردند اقلاً درخور این است که مورد مطالعه قرار بگیرد و انسان ببیند که بابیها چه می گویند و اساس عقیده آنها مبنی بر چیست؟

اینکه می خواهم قبر این دو نفر را ببینم برای زیارت قرآنها نمی باشد بلکه برای این است که در زندگی حاضر شدند در راه پر نشیب خود جان را فدا کنند و اگر این دو نفر در راه مرام و پرنسیب دیگری هم جان خود را فدا می کردند در نظر من مستوجب اعتنا بودند.

بابی، بلوچ، زردشتی، چهارپادار و هندی و غیره هیچ کدام باور نمی کنند که شما جاسوس نباشید؟ و شما می گویید سفر من برای کنجکاوی نیست و باز توضیح می دهید که برای کنجکاوی است.

ایران با همه شهید و کشته های فراوان هیچ یک احترام شما را برنینگیخت ولی دو نفر بابی، آن همه عظمت پیدا کردند. گویی براون می گوید، آنها من را جاسوس می دانستند، تو درباره من چه نظری داری و برداشت تو از رفتار و گفتارهای من چیست؟ و از جمع بندی سئوالاتت چه نتیجه ای خواهی گرفت؟

براون در گردونه وزارت مستعمرات

در پاسخ به آقای براون باید گفت: به دلیل آنکه شما اقرار نموده اید که اطلاعاتی عمیق در سیاست نداشته و در پاسخ صحبتهای حکمران کرمان درمانده بودید چنانچه گفته اید: «حکمران (کرمان) مرتباً راجع به سیاست اروپا صحبت می کرد و تصور می نمود که

من در سیاست بصیر هستم در صورتی که متأسفانه من اطلاعات عمیقی از مسائل سیاسی نداشتم.»

بنابراین در آن دوره نباید سیاستهای کلی و استعمارگری انگلیس و روس و فرانسه و رقابتهای آنها در ایران برای شما که هنوز جوان بودید روشن بوده باشد (و یا دروغ می گفتید و نزد حکمران کرمان مخفی کاری کرده اید.) بنابراین در آن موقع این سه قدرت با رقابت شدید درصدد یافتن پایگاههایی بیشتر در ایران بودند و هر یک به نوبه خود می کوشیدند تا از دیگری عقب نیفتند، در آن میان امریکا نیز با آهستگی و صبورانه مشغول برنامه ریزی درازمدت در ایران بود.

قبل از شما، دوستان لرد کرزن، سفیر انگلیس در ایران، سپس فرمانروای هند که در نهایت نخست وزیر انگلستان شد به ایران آمده بود و مطالعاتی سیاسی درباره ایران انجام داده بود که جنابعالی نیز درباره مطالعات او نوشته اید:

اخیراً از طرف جناب آقای ج.ن.کورزن تذکره ای دایره المعارف مانند، راجع به ایران نوشته شد، که خیلی مفید است و تصور نمی کنم که به این زودی کسی بتواند راجع به ایران چیزی بیرون بدهد که مشابه و یا بالاتر از آن باشد.

به هر حال انگلستان نیز سخت مشغول کار و فعالیت و تحقیق و تفحص درباره ایران بود. از سوی دیگر موضوع بابیت و بهاییت که دامنه گسترده اش غیر از شورشهای داخل ایران، عثمانی و مصر را هم دربر گرفته بود و شما شرح بعضی ماجراهای سیاسی آن را در سفرنامه خویش از زبان افراد مطلع بابی و بهایی نقل کرده اید نیز در همان روزها در کشور سودان نیز کسی به نام مهدی علیه استعمارگران قیام کرد و خود را امام زمان دانست و کار او به پیروزی منجر شد به همین خاطر دولت انگلستان که برای حفاظت از هندوستان، خیلی نگران اوضاع ایران بود، بایستی تحقیقات کرزن را تکمیل می کرد. فرانسه هم قبل از این توسط گوبینو، از فرق دینی و اوضاع فرهنگی ایران مطلع شده بود؛ شخصی به نام (م ر) را که شما در سفرنامه خود از او یاد کرده اید و (نحوه بیان مطالب شما درباره او مؤید نظر ماست به ایران فرستاد تا همچون شما جزییات مطالب مربوط به بابیت را تحقیق نماید. در این زمان انگلستان در برخی موارد (نظیر آموزش زبان فارسی در دانشگاهها) نسبت به فرانسه عقب تر بود، پس از آنکه شما از وزارت امور خارجه تقاضای شغلی در ایران کردید، وضعیت شما را بررسی کردند و به این نتیجه رسیدند که به دلیل سوابقتان بهترین کسی هستید که می توانید درباره باب و بها و حوادث فرقه ای در ایران مطالعه کرده، نتایج آن را به سرعت در اختیار دولت انگلستان قرار دهید و به شما سفارش شده است که نباید هیچ کس از این مأموریت اطلاع یابد، لذا شما گاه در جلسه ای مجبور به دروغ گفتن می شوید. چنانچه گفته اید:

در بین میهمانیهای آن شب شخصی را دیدم که به اتفاق حکمران جدید از شمال وارد شیراز شده بود وی صحبت را دوست می داشت بدواً راجع به فلسفه صحبت کرد و در جریان صحبت من فکر کردم که شاید بابی باشد زیرا به من گفت وقتی که من شرح شما را در اسفهان شنیدم خیلی مایل شدم که زودتر شما را ملاقات کنم و بعد گفت آیا شما آقای (م ر) فرانسوی را که چندی قبل به ایران آمده بود، دیده اید. سئوال اخیر ظن مرا که وی شاید بابی باشد قوی تر کرد چون آقای (م ر) راجع به بابیها مطالعاتی کرده و از طرفداران آنها به شمار می یود. وی مدتی در سوریه بود و از آنجا از طرف رؤسای بابی توصیه نامه هایی دریافت کرد و به همین جهت در هر شهری از شهرهای ایران که بابیها در آن بودند وارد می شد و مورد پذیرایی کامل قرار می گرفت. من نمی خواستم که ارتباطم با بابیها افشا شود زیرا قطع نظر از این که بابی نبودم اگر ارتباط من با آنها افشا می شد مسلمانها از من دوری می کردند و من نمی توانستم با آنها معاشرت نمایم. این بود که در جواب شخص مزبور راجع به اینکه آیا آن مرد فرانسوی را می شناسم با احتیاط گفتم نه... من او را نمی شناسم؟... چه جور آدمی است؟ آن شخص گفت که من چندین مرتبه با او ملاقات کردم و او را آدم بسیار خوبی دیدم. یکی دو نفر از میهمانان با کنجکاوی مخصوص گوش به صحبتهای ما داده بودند و من نمی خواستم در آن مجلس این رشته صحبت طولانی شود.

در اینجا برخلاف همیشه، شما از افشای ارتباط خود با بابیها خودداری می کنید چرا که احتمال می دادید کسی که با آقای (م ر) آشنا بوده است، این موضوع را به او اطلاع دهد و فرانسویها متوجه شوند که انگلستان نیز در حال تحقیق بر روی موضوع بابیهاست. ولی علت این مخفی کاری را به مسلمانها نسبت می دهید، این در حالی است که طبق گفته خود شما در اصفهان شایع بود که به دنبال بابیها می گردید و علت معرفی دلال بابی را این شایعه ها می دانید و یا در یزد لباس بابیها را می پوشید و به خانه حکمران می روید و...

به هر حال انگلستان به خاطر تحقیق بر روی این موضوع با شما قراردادی بست که کلیه امکانات سفر را برای شما تأمین کند و شما پس از مطالعه نوشته های گوبینو و دیگر مطالب مربوط به این موضوع با سفر به ایران و تحقیق همه جانبه درباره عقاید، روابط، حوادث مربوط به بابیت و بهاییت نمایید. شما که عشق سفر به کشورهای شرقی داشتید با کمال میل پذیرفتید و به ایران آمدید. به همین دلیل از سفرنامه شما برمی آید که ذره بین بابی یابی بر چشم زده بودید و هیچ چیزی از زیباییهای ایران را ندیدید.

پیرو همین قرارداد برای شما تا تهران آقای (ه ) را فرستادند تا محافظ و راهنمایتان

باشد. نیز کنسولگریها همه گونه همکاری را با شما به عمل آوردند. اسلحه به شما دادند. به مراکز مخابرات در سراسر کشور ابلاغ شد که با شما همه گونه مساعدت به عمل آید. مراکز مخابرات که شبکه اصلی کار سیاسی دولت انگلستان بود و طبق گفته خود شم اغلب کارکنان آن بابی و بهایی بوده اند و چون شریعت از آنها برداشته شده بود، در آن روزگاری که ارتباط بین زن و مرد بسیار سخت بود، می توانستند با زنانشان با شما به تفریح بیایند و خوش بگذرانید. و چون حقوق بگیر انگلیس بودید، آماده همه گونه خدمت گزاری بوده اند تا اطلاعات دقیق جمع آوری کنند و یا راهنمای شما برای جمع آوری اطلاعات باشند. البته دولت انگلستان وقتی کسی را به کشور دیگری گسیل می کرد دقیقاً زیرنظر داشت. به همین دلیل چند نوبت به شما تلگراف می شود که اجازه دهید کرسی زبان فارسی کمبریج را به شما اختصاص دهیم. یا وقتی که مطلع شدند شما در کرمان معتاد شده اید، پی در پی تلگراف می زنند که شما از کرمان خارج شوید. نیز یکی از دلایلی که هزینه ها را به صورت ریز و جزیی (که حوصله خواننده را کدر می کند) در گزارش خود آورده اید، به خواهش آنهاست وگرنه شما گفته اید من از بیان مطالب زاید خودداری می کنم و فقط به شرح چیزهایی می پردازم که بتواند ایران را به ملل اروپایی و سایر ملل بشناساند. ذکر صورت هزینه ها در چند مورد می توانست حدود قیمتها را بیان کند و نقل جزء به جزء انعامها و دیگر هزینه ها، جز برای محاسبه با کارفرما علت دیگری ندارد. بنابراین، سفرنامه شما هم یک گزارش است مشابه گزارش دیگر مأمورین انگلستان که با حذف و اضافاتی چاپ شده است.

شما ازشخصی به نام «میرزاعلی» نام می برید که اندیشه های اروپایی داشته و بابی هم نبوده است (چون در جواب شما گفته است مردد هستم)، او در اروپا با شما آشنا شده است ولی در شیراز زمانی که شما سرگردان شدید، ناگهان با قبا و ردا وارد شده است و شما را تا زمانی که در شیراز هستید از این محفل به آن محفل می برد و کتابهای آن فرقه را در اختیار شما می گذارد؟

به محض اینکه من وارد شیراز شدم، تصمیم گرفتم بدون اینکه توجه کسی را جلب نمایم خود را با آن بابی که مقیم شیراز بود مربوط نمایم. آن شخص در شیراز شغل نسبتاً مهمی داشت ولی من نمی توانم بگویم که دارای چه شغلی بود و هکذا از ذکر نام واقعی او نیز خودداری می کنم و او را به نام (میرزامحمد) می خوانم که این سطور برای وی تولید زحمت ننماید. ولی نمی دانستم که چگونه بدون جلب توجه دیگران خود را با وی مربوط کنم تا اینکه یک واقعه غیرمنتظره دیگر پیش آمد و سه روز بعد از ورود من به اصفهان جوانی موسوم به میرزاعلی که سابقاً در اروپا وی را دیده بودم از من ملاقات کرد بدواً من او را نشناختم زیرا کلاه پوستی ایرانی بر سر نهاده و

لباده پوشیده و عبا بر دوش گرفته بود و بعد هر دو از این ملاقات خوشوقت شدیم ولی او زیاد نزد من توقف نکرد و هنگام رفتن از من دعوت نمود که فردا برای ملاقات او به منزلش بروم. روز دیگر وقتی که وارد اتاق شدم بدون نظر خاص چشم به اطراف انداختم و دیدم... و تقاطع نگاه به من ثابت کرد که میرزاعلی بابی است... او پرسید که آیا با میرزامحمد شما ملاقات کردید؟ گفتم نه، چون وسیله نداشتم که با او مربوط شوم میرزاعلی گفت من همین یکی دو روزه وسیله ملاقات شما را با او فراهم می کنم و بدواً باید از او بپرسیم که چه موقع فرصت دارد که اینجا بیاید و بعد روز ملاقات را به شما خواهم گفت و شما را با رفقای دیگر هم مربوط خواهیم کرد. من گفتم که راجع به خود شما اطلاعی نداشتم آیا شما هم... آیا واقعاً شما؟ میرزاعلی بدن این که سئوال من تمام شود گفت من اعتراف می کنم که مردد هستم... که آیا مذهب آنها را قبول کنم یا نه؟

در آن روز میرزاعلی بعضی از کتب بهائیها را به من نشان داد و یکی از آنها کتاب کوچکی موسوم به (مدنیات) بود که به وسیله چاپ سنگی در بمبئی چاپ کرده بودند و جزء کتب مبتدی محسوب می گردید. یعنی از کتابهایی بود که بهاییها برای جلب همه و مخصوصاً آنهایی که سواد و اطلاعات کمی دارند و بهایی هم نیستند می نویسند. کتاب دیگر موسوم به کتاب اقدس بود که در آن مقررات و نظامات مذهبی بهایی را در فصول موجز و مختصر جمع آوری کرده بود. میرزاعلی گفت شما مخصوصاً بایدکتاب اقدس را بخوانید تا بتوانید بفهمید که بابیها چه می گویند و تصور می کنم که تا اینجا هستید این کتاب را بخوانید که اگر اشکالی داشته باشید از میرزامحمد یا دیگران بپرسید و من می گویم که منشی ما مخصوصاً یک نسخه از این کتاب را برای شما بنویسد و ضمناً در اینجا سیدی است که در فلسفه دست دارد و من او را نزد شما می فرستم که هر روز به ملاقات شما بیاید و اگر اشکالی دارید از او هم توضیح بخواهید و...

در جای دیگر از اندیشه های اروپایی میرزاعلی سخن می گویید:

دو روز بعد میرزاعلی مجدداً به ملاقات من آمد و مدت دو ساعت نزد من بود و در طی آن راجع به بعضی از مسائل مربوط به بابیها صحبت کرد که سایر بابیها متوجه آن نیستند زیرا میرزاعلی چون در اروپا بوده و مطالعات اروپایی دارد به نکاتی پی می برد که مورد علاقه حاجی میرزاحسن و دیگران نیست و اصلاً ملل شرق کمتر به کسب اطلاع راجع به افکار و فلسفه و فرهنگ اروپا علاقه دارند و حاجی میرزاحسن و سایرین بیشتر دوست دارند که راجع به اصول مذهب خودشان مطالعه و بحث کنند.

چگونه است که شما ارتباط خود را با این شخص در اروپا تعریف نکرده اید، این

طور ترسیم نموده اید که به تصور شما این شخص بابی بوده است و نخواسته مذهبش را نزد شما اقرار نماید لذا گفته است مردد هستم ولی برای ما روشن است کسانی که در آن ایام اندیشه های اروپایی داشتند در چارچوب اسلام آن روزها هم باقی نمی ماندند (مگر اسلام کسانی همچون سیدجمال)، دیگر چه رسد به پایداری در مسیر فرقه ای که خود شما بدون آنکه مطالعات اسلامی داشته باشید چندین نوبت در جلسات، رؤسای آنها را مجاب کرده اید (در این باره خواهد آمد).

چه بسا خود شما هم نمی دانستید ولی این شخص مأموریت داشته است خود را به شما برساند و عملیات کاوش درباره بابیت را پشتیبانی نماید تا سفر شما برای انگلستان بارورتر گردد. لذا در شیراز شما را به طور کامل به اشخاص و کتب و تشکیلات آنها م ربوط کرد و در متن کار قرار داد.

شاید هم به دلیل سرگردانی، از دولت انگلستان کمک خواستید تا بتوانید به تشکیلات بابیها مربوط گردید. زیرا با وجود آنکه گفته اید از موقع ورود به ایران به دنبال بابی بوده اید. تا اصفهان نتوانسته بودید کسی را بیابید. حتی در تهران از فرط ندانم کاری استاد فلسفه یعنی میرزااسدالله سبزواری را که توصیفات زیادی درباره او آورده اید به هنگام درس مخاطب قرار داده و می گویید تو بابی هستی:

من در تهران به قدری علاقه مند به ملاقات بابیها بودم که روزی به یک گفتار بی موقع، خیلی معلم خود میرزااسدالله سبزواری را رنجانیدم. من شنیده بودم که در گذشته میرزااسدالله را به جرم اینکه بابی است توقیف کرده بودند و بعد سفارت انگلستان واسطه می شود و او را نجات می دهد و خواستم بدانم آیا این شایعه صحت دارد یا نه؟ و آیا میرزااسدالله بابی است یا خیر؟ من می بایستی این موضوع را در یک فرصت مقتضی و آن هم به اشاره به میرزااسدالله بگویم ولی بر اثر بی صبری روز دیگر بدون مقدمه این مسئله را در حضور او مطرح کردم. میرزااسدالله بدواً از شنیدن اظهارات من خیلی حیرت کرد و بعد مدت چند دقیقه سکوت کرد و به فکر فرو رفت و بعد گفت این واقعه این طور که شما می گویید اتفاق نیفتاده بلکه طرز دیگری اتفاق افتاده است...

خلاصه از اینکه نتوانستید یک بابی پیدا کنید گیج شده فیلسوف و بابی را یکی دانسته اید. در اصفهان هم هر چه تلاش کردید و به این و آن سپردید نتوانستید کسی را پیدا کنید تا آنکه:

... هفته اول که وارد اصفهان شدم با ایرانیها آمیزش نداشتم و جز با (میرزای) هیأت روحانی (کلیسا) فارسی صحبت می کردم... ولی میرزا نمی خواست یا نمی توانست که سئوال مرا اجابت کند. لیکن بعد از یک هفته که از ورود من به اصفهان گذشت

واقعه ای روی داد که مرا از کمک میرزا مستغنی کرد و من توانستم به طور مستقیم با بابیها تماس بگیرم. این واقعه غیرمنتظره که سبب گردید من بالاخره با بابیها تماس حاصل کنم از این قرار است: یک روز بعد از ظهر درست یک هفته بعد از ورود من به اصفهان و فردای روزی که من از کوه تخت رستم بالا رفته بودم در اتاق نشسته بودم و در این فکر بودم که چه موقع به مسافرت خود ادامه بدهم و از دو شهر شیراز و یزد کدام یک را زودتر برای سفر به آنجا انتخاب نمایم که در این اثنا دو نفر دلال وارد شدند... یکی از آن دو نفر که از رفیق خود سالخورده تر بود و یک ریش حنایی داشت گفت صاحب... ما از یک راه دور آمده ایم که چیزی به شما بفروشیم و شما مدتی وقت ما را گرفتید و حالا بدون اینکه بخواهید چیزی از ما بخرید ما را جواب می کنید؟ گفتم مگر من آدم عقب شما فرستاده بودم؟... دلال دیگر دهان خود را نزدیک گوش من گذاشت و گفت که من می دانم که شما می ترسید که مبادا مغبون شوید ولی بدانید که من مسلمان نیستم که شما را مغبون کنم بلکه من بابی می باشم. از این حرف طوری یکه خوردم که تا چند لحظه ندانستم چه جواب بدهم. به محض شنیدن این جمله که وی گفت من بابی هستم فهمیدم که او به چه دلایل خود را به من معرفی کرده است اول اینکه بر اثر شایعات، شنیده که من خیلی میل دارم با بابیها تماس حاصل کنم زیرا در ایران شایعات خیلی سریع منتشر می شود برای اینکه در این کشور روزنامه زیاد وجود ندارد که مردم اخبار و حوادث را از مطالعه جراید به دست آورند و یگانه وسیله کسب خبر و انتشار وقایع، شایعات است و چون ایرانیها و مخصوصاً سکنه اصفهان و شیراز و غیره خوش مشرب و اجتماعی هستند و صحبت و معاشرت را دوست می دارند، لذا شایعات به سرعت منتشر می گردد.

دلیل دوم این بود که او به عقیده خود تصور می کرد که چون من مسیحی هستم بابیها را از مسلمانها زیادتر دوست می دارم و دلیل سوم اینکه می دانست که اگر هویت مذهبی خود را به من که یک مسافر مسیحی هستم بروز بدهد خطری برای او تولید نخواهد کرد. وقتی که من فهمیدم دلال مزبور بابی است او را کنار کشیدم و گفتم آیا به راستی شما بابی هستید؟ دلال گفت بلی گفتم از وقتی که من وارد ایران شده ام میل دارم که با بابیها ملاقات کنم ولی تاکنون نتوانستم که حتی یک نفر از آنها را ببینم و حال که شما بابی هستید خواهش می کنم که هر چه زودتر... آری هر چه زودتر... کتابهای مذهبی خود را برای من بیاورید.

دلال گفت: صاحب، من تا آنجا که بتوانم خواست شما را اجابت می کنم و یکی دو جلد از کتابهای خودمان را برای شما [می آورم تا] به چگونگی دین ما پی ببرید ولی می خواهم بفهمم چطور شد که شما نسبت به دین ما علاقه مند شدید در صورتی که خود

می گویید از بدو ورود به ایران با هیچ بابی ملاقات نکرده اید؟ گفتم مدت مدیدی قبل از اینکه من به ایران بیایم می خواستم با بابیها ملاقات کنم و به چگونگی مـذهب آنها پی ببرم زیرا چنـدی قبل من موفق شـدم که کتاب یک نفر فرانسوی موسوم به (کنت دوگوبینو) را راجع به بابیها بخوانم، این فرانسوی انـدکی بعـد از اینکه باب شـروع به تبلیغ مرام خود کرد در ایران بود و نیز تقریباً به چشم خود دید که چگونه پیروان باب با سـخت ترین طرز، مورد شکنجه قرار گرفتند و وقتی مشاهده می گردد که آنها در قبال شـکنجه و مرگ آن قدر جسور و بااسـتقامت هستند به فکر افتاد که تاریخ باب و مذهب بابی را بنویسد و لذا بعد از بازگشت به اروپا تاریخ مزبور را به زبان خویش که زبان فرانسوی باشد نوشت و من آن را خواندم و من هم مانند او به فکر افتادم که چرا این اشخاص در قبال شکنجه های هولناک و مرگ، آن همه استقامت به خرج دادند و حال که به ایران آمده ایم میل دارم که آنها را بشناسم و با آنها مذاکره کنم و گرچه تاکنون موفق به ملاقات آنها نشده ام ولی با مساعدت شما امیدوارم که آنها را ملاقات کنم.

دلاـل از اظهـارات من خیلی حیرت کرد و گفت عجب؟... آیا خبر (ظهور) به فرنگسـتان هم رسـیده است... من از این موضوع مطلع نبودم و حال که چنین است مطمئن باشید که من تا بتوانم سعی خواهم کرد که شما را با مذهب بیشتر آشنا کنم و وسایل ملاقات شـما را با یکی از هم مذهبان خود که مردی فاضل و باتقوی می باشد و خیلی در راه دیانت آسیب دیده فراهم خواهم نمود. گفتم این شـخص کیست؟ دلال گفت او در اینجا رئیس ماست و بیش از دو هفته در اصـفهان نخواهد ماند و در این دو هفته به منازل یکایک ما سر خواهد زد و تعلیمات لازم را به ما خواهد داد و ما را نسبت به آینده امیدوار خواهد نمود...

من بیش از یـک دلال نادان نیسـتم ولی او مرد عالمی است و هر چه از او بپرسـید جواب خواهـد داد. هنگامی که مشـغول این گفت و شـنود بودیم دلاـل دیگری اظهـار کم صبری می کرد و از نجوای مـا حیرت می نمود و وقتی صـحبت مـا تمام شـد من قدری از اشیاء او را خریداری کردم که ناراضی نرود و آهسته به دلال جوان گفتم که فردا حتماً نزد من بیاید.

روز دیگر مشوش بودم که مبادا دلال نیایـد و قول خود را فراموش کند ولی در همان ساعت آمد و نظری که با یکدیگر مبادله کردیم فهمیدم که کتابها را آورده است.

این همه تراژدی در سـفرنامه خود ردیف کرده ایـد تا خواننـده را جذب کنید و بدون تجزیه و تحلیل تا پایان سـفرنامه بر روی امواج احساسـات پیش ببریـد. نمی توان همه را به طور طبیعی و بـدون آنکه دستی از غیب شـما را هـدایت کنـد عادی قلمـداد کرد.

ناگهان یک دلال سر در گوش شما بگذارد و بگوید من بابی هستم و از من چیزی

بخر و جای دیگر میرزاعلی که در اروپا بوده است با قبا و ردا در اولین فرصت در شیراز به منزل شما بیاید و تا زمانی که در شیراز هستید تمام روابط و عقاید و کتب بابیان را در اختیار شما قرار دهد؟ و یا در تهران کشیش امریکایی خصوصیات بابیها و راه شناخت آنها را به شما تعلیم دهد و دهها موضوع که در جهت مأموریت شماست، به طور اتفاقی به کمک شما آمده باشد.

البته یک احتمال دیگر هم می توان داد که شما از انگلستان کمک نخواسته باشید تا شما را به بابیها مربوط کند، بلکه ناموفق بودن سفر شما را همان اسقف یا پزشک کلیسای انگلیسی اصفهان گزارش کرده، از انگلستان خواسته که به شما کمک بیشتری نمایند، چرا که طبق اسناد دولت انگلستان، کشیش مقیم اصفهان در آن ایام گزارشگر دولت انگلستان بوده است. لذا وقتی سفر شما را ناکام می بیند نیروهای وابسته را برای کمک به شما بسیج می کند.

به هر حال شما، جوانی با احساسات پاک انسانی(!) مایل بودید به نفع ترکهای مظلوم کشته شوید، دولت انگلستان از این احساسات پاک استفاده کرد و از مسئله بابیت چهره ای مظلومانه در نظرتان ترسیم و شما را یک پارچه شیفته آنان کرد تا برای شناخت دقیق آنها ایران را که در سوز و گداز دیدارش به سر می بردید با این هدف طی کنید. چه بهتر که شما شجاعانه اعلام نمایید که بلی درست است من می خواستم به کشورم انگلستان خدمت کنم. ما هم از خدمت گزاری ایثارگرانه شما به کشورتان تقدیر می کنیم. پس ما سفر شما را از قبل تعیین شده می دانیم و این طور نبود که به ایران بیایید و به طور اتفاقی و به دلیل مطالعات قبلی که راجع به بابیت از گوبینو خوانده بودید شیفته تحقیق پیرامون این موضوع شوید؟ سراسر سفرنامه شما اثبات کننده این مطلب است که شما از بدو ورود در کنکاش برای تحقیق پیرامون این مطلب بوده اید و تمام مطالب دیگری را که درباره ایران خوانده بودید بایگانی کرده و در ردیف دوم و سوم صندوق ذهن خود قرار دادید.

مثلاً شما می گویید هنگام دیدن ارگ تبریز توجه من به حرفهای راهنما نبود بلکه متوجه قتل علی محمدباب شیرازی بود که در نهم ژوئیه ۱۸۵۰ در نزدیک ارگ او را اعدام کردند.

اصولاً در سفرنامه شما اولین سئوال تحقیقی شخصی است به نام میرزاهاشم درباره شورش بابیها در زنجان و قبل از این سئوال، هیچ پرسشی دیگر درباره ایرانیان با ۲۵ قرن تاریخ پرماجرا مطرح نکرده اید. آنجا در ضمن شرح سفر خود از تبریز به زنجان گفته اید:

بعد از حرکت در راه شخصی که سوار بر اسب بود به ما ملحق گردید و می گفت که

موسوم به میرزاهاشم است و قصد داشت که به (میانه) برود. من برای اینکه تحقیقی راجع به شورش زنجان از او بکنم گفتم آیا در خصوص شورش بابیها در زنجان اطلاعاتی دارد یا نه.

... بدبختانه هیچ یک از کسانی که در جنگ شرکت کردند در زنجان نبودند که من بتوانم از آنها اطلاعاتی راجع به جنگ کسب کنم. من خصوصاً از اینکه نتوانسته ام بازماندگان آن جنگ را در زنجان پیدا کنم متأثر شدم. زیرا امیدوار بودم به وسیله آنها، از جزئیات واقعه مطلع گردم و شرح وقایع را در تاریخ بابیها بنویسم. روز چهاردهم نوامبر تمام اوقات من در زنجان صرف این شد که بازماندگان آن جنگ را پیدا کنم و حتی یک نفر پیدا نشد که خود در آن جنگ شرکت کرده باشد و چون ادامه توقف من در زنجان دیگر فایده نداشت روز دیگر که پانزدهم نوامبر بود از آنجا حرکت کردیم.

بنابراین شما از ابتدا با هدف مطالعه بر روی موضوع بابیت و شورشیهای آنها به ایران آمده اید. حتماً خواهید پرسید پس تماس من با غیر از بابیها چه بوده است؟

شما قصد تحقیق روابط آنها با بابیان را داشته اید و مثلاً گفته اید:

روابط زردشتیها و بابیها با یکدیگر بهتر از روابط هر یک از دو مذهب با مسلمین است.

تماس شما با صوفیها و علی اللهی ها نیز برای فهم رابطه آنها با بابیها بوده است. نیز مطرح کردن موضوع مسیحیت در حضور بابیان و یا بر عکس، بر همین اساس بوده است. علت سفر شما به جنوب ایران هم برای یافتن بابیها بود چون در تهران کسی را نیافتید. چنانچه گفته اید: اما در تهران هر قدر سعی کردم و وسیله به کار انداختم، نتوانستم که با بابیها تماس حاصل کنم.

برخی تماسهای شما با شخصیتهای ایرانی نظیر حاکم یزد از روی اجبار و اکراه بوده است و خودتان مایل به مصاحبت نبوده اید اما پس از ملاقات با بهاییها به دیدار او رفته اید چنانچه گفته اید:

تازه من از شستشوی خود فراغت حاصل کرده بودم که حاجی صفر اطلاع داد که یک مرد زردشتی می خواهد مرا ملاقات کند و وقتی آمد، دیدم که مردی است سالخورده که عمامه و جامه زرد گبرها را دربر دارد. وی خود را معرفی کرد و معلوم شد که دستور تیرانداز بزرگ ترین رئیس روحانی زردشتیها در یزد است و گفت که حضرت والا- شاهزاده عمادالدوله حکمران یزد وقتی که مطلع شد که یک اروپایی وارد شهر شده مرا نزد شما فرستاد که از ملیت و شغل شما و اینکه برای چه به یزد آمده اید سئوال نمایم و بدانم که اگر دارای مقام رسمی هستید و (متشخص) می باشید از طرف حکمران با احترامات لازم مورد پذیرایی قرار بگیرید. گفتم ملیت من انگلیسی است و شغل من جهانگردی می باشد و برای دیدن جاهای تازه و تکمیل زبان فارسی به ایران

مسافرت کرده ام و در خصوص مقام من... به حکمران بگویید من مقام رسمی ندارم و متشخص نیستم و ایشان نباید برای پذیرایی من خود را به زحمت بیندازد و برای من قائل به احترام و تشریفات شوند و بر عکس این من هستم که احترامات خود را به ایشان تقدیم می کنم. دستور زردشتی گفت بسیار خوب ولی اگر مقصود شما تکمیل زبان فارسی بود می توانستید که در تهران و اصفهان و شیراز این زبان را تکمیل کنید...؟ گفتم منظور من از این مسافرت دیدن شهرهای ایران و مخصوصاً شهرهای قدیم آن است... چون دیدم دستور حرف مرا قبول نمی کند، یک مرتبه از او پرسیدم که آیا حرف مرا باور می نمایید یا نه؟ دستور در جواب صادقانه گفت نه... بعد از رفتن آنها آدمی از طرف حاجی سید (م) که من برای او یک توصیه فرستاده بودم آمد و گفت هر وقت که مایل هستید به ملاقات آبا بیایید و من بی درنگ به اتفاق او به راه افتادم و وارد خانه حاجی سید (م) شدیم. دیدم در حدوده ده دوازده نفر از رفقا و منسوبان اطراف او هستند. سید مزبور مرا با محبت پذیرفت و برای من شربت و چای و قلیان آوردند و توصیه نامه که میرزاعلی اکبر از شیراز نوشته بود در آن مجلس دست به دست گشت و همه وقتی آن را می خواندند تحسین و تمجید می کردند زیریا حضار بهایی بودند و میرزاعلی در آن توصیه نامه شرح بلیغی راجع به من نوشته و مخصوصاً ذکر کرده بود که من می خواهم راجع به مذهب بهایی اطلاعات کامل کسب کنم...

اما چنانچه در بحث جبهه گشایی گفته شد برای دیدن این حاکم رئوف(!) با راهنمایی یک بابی سوار بر اسب با لباس بهاییها، دستور پیر را دنبال اسب خویش به سوی خانه عمادالدوله بردید تا عظمت خود را ثابت کنید؟

حق می دهیم که ابراهیم صفایی بگوید:

فرستادن براون را در راستای شناخت بابی گری برای فهم انقلاب مهدی سودانی، انگلستان انجام داده است و برای این کار انگلستان از هر وسیله دیگری نظیر دعوت سیدجمال و پرسش نظریات او ابا نکرده است.

فؤاد فاروقی نیز هدف از مسافرت شما به ایران را از روی کتابتان مشابه این نویسنده یافته و می گوید:

ادوارد براون مستشرق بوده است، قبول. محقق بوده است، قبول. در شناساندن ادبیات ایران به اروپاییان فعالیت کرده است، قبول. ولی... مقصود براون از مسافرت به ایران شناختن مذاهب غیرقانونی و مطرود بابی و بهایی بوده است.

خدمات براون به بابی ها در سفر به ایران

براون که شیفته سفر به ایران بود مأمور تحقیقی جامع درباره فرقه بابیت بود که در

آن ایام مسئله حاد سیاسی گشته و دامنه آن به عثمانی و مصر نیز کشیده شده بود. براون با ذره بین بابی یابی وارد ایران شد و همه جا را در جستجوی یافتن بابیها، حوادث، روابط شخصیتها و اعتقادات آنها گشت و به نظر ما سفرنامه اش مختصری از مشروح گزارشی است که به مقامات سیاسی انگلستان تحویل داده بود و پس از حذف و اضافاتی به نام سفرنامه خود به نام یک سال در میان ایرانیان به چاپ رسانده است. خدماتی که ایشان در این کتاب به بابیها و بهاییان کرده است عبارتند از:

۱. اصلاح برداشتها و نظریات گوبینو در این باره.

۲. ثبت و انتشار تاریخ حوادث آنها.

۳. بیان اعتقادات آنها در ضمن سفرنامه اش به خصوص ریزه کاری های فراوانی از عقاید آنها را بیان کرده که گاه حالت تبلغ به خود می گیرد.

۴. با مظلوم نماییهایی از آنها زمینه پذیرش حقانیت آنان را در ضمیر ناخودآگاه خواننده فراهم ساخته است.

۵. از چهره پاره ای از آنها نظیر قره العین غبارزدایی کرده او را قهرمان جلوه داده است.

۶. چهره علما و بزرگان را ملوث کرده و بدون تحقیق گفته های بابی ها را علیه آنها در کتاب منعکس کرده است.

شاید خواننده محترم این همه از خودگذشتگی براون درباره این فرقه را از آن رو بداند که لابد براون خودش بابی یا بهایی بوده است؟ در حالی که چنین نیست. بر عکس براون گاهی از اعتقادات آنها اظهار تنفر نیز کرده است.

براون در هر جلسه ای با بابیان و بهاییان بر سر اعتقاداتشان با آنها به مشاجره برخاسته و اغلب آنها را مجاب می کند یا پس از اتمام جلسه، خود به جمع بندی اعتقادات آنها می پردازد و آنها را مردود برمی شمارد:

من از این بت پرستی یا انسان پرستی طوری حیرت کردم که گفتم پناه بر خدا... خدا نکند که من به تصور اینکه می روم و خدا را می بینم به عکره بروم شما هم اکنون شعر مثنوی را خواندید و گفتید (مه بباﻻ دان نه اندر آب جو) و این گفته اظهار شما را دایر بر این که (بها) همان خداوند می باشد رد می کند زیرا ماه در آب جو نیست بلکه در آسمان است. مثنوی می خواهد بگوید که اگر می خواهید خداوند را بشناسید از این دنیای مادی که دنیای صور و حوادث است خارج شوید آنچه را شما در اینجا می بینید عکسی است که در آیینه ای افتاده ولی خود عکس در اینجا نیست و احتیاجی هم به آینه ندارد. فتح الله به سخن درآمد و گفت حضرت فرنگی تمام این افکار و تصورات که شما درباره خدا دارید و هکذا تردید و شکی اگر داشته باشید از شماست و شما خالق آن افکار و تردیدها هستید و آنها مخلوق شما می باشند و لذا پروردگار آنها هستید...

شیخ ابراهیم گفت که پیغمبر اسلام اظهار داشت به درستی که من بشری مثل شما هستم و منظور او از این گفته این بود که بتواند ما را انسان بکند... شیخ ابراهیم مدتی به همین منوال صحبت کرد و من از حرارتی که او از خویش نشان می داد قدری متحیر و از اظهارات و عقیده او ناراحت بودم اما از حرارتی که او از خویش نشان می داد قدری متحیر و از اظهارات و عقیده او ناراحت بودم اما از فصاحت بیان وی قدری خوشم می آید و در حالی که او مشغول صحبت بود در دل به خویشتن می گفتم که اینها چه می گویند و اساس گفته و حرف حساب اینها چیست؟

در اینکه بعضی از اینها ممکن است واقعاً مؤمن بدین خود باشند و با صداقت و فداکاری از آن طرفداری نمایند تردید نیست ولی اگر فراموش نکرده باشم عقیده ای که اینها ابراز می کنند آیا همان عقیده کهنه مزدک و المقنع نیست؟...

یا اینکه اینها بابی نیستند بلکه... عدم اعتقاد به خداوند را در لفافه اصطلاحات مخصوص پیچانده و خود را با افکار ماوراءالطبیعه مشغول کرده اند... وقتی که غذا صرف شد شیخ ابراهیم دوباره شروع به صحبت کرد ولی این مرتبه صحبت او طوری کفرآمیز بود که من با نفرت از جا برخاستم و میهمانان هم از جا برخاستند.

بله آقای براون، شما بت پرستی و آدم پرستی بابیها را دیدید و به آن اعتراف کردید و از آن ناراحت هم شدید ولی باز از آنها ح مایت کردید و برای آن قلم زدید و قدم برداشتید.

وای از آن وقت که شک کنیم، نکند عشق شما به ایران و آن همه نوشته و خدمات ادبی و تاریخ نگاری از همین نوع باشد؟ در عین تنفر، فداکاری و عشق ورزیدن؟ و برای چه؟! خدا آگاه تر است!

پی نوشت ها:

۱. حائری، عبدالهادی، نخستین رویارووییهای اندیشه گران با دو رویه تمدن بورژ.وازی غرب، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۶، ص ۲۳.

۲. دنیس رایس از دوستان براون در مقدمه ای که بر کتاب یکسال در میان ایرانیان نوشته، او را به طور کامل معرفی کرده است. نیز می توانید برای شناخت کامل او به کتاب نقش سیاسی ادوارد براون در ایران، نوشه عباس نصر مراجعه فرمایید.

۳. براون، ادوارد گرانویل، یکسال در میان ایرانیان، ترجمه ذبیح الله منصوریف تهران، کانون معرفت، صص ۷ و بعد.

۴. مینویی، مجتبی، نقد حال، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۱، ص ۴۰۰.

۵. سفرنامه حاجی پیرزاد، جلد اول، به کوشش حافظ فرمانفرماییان، دانشگاه تهران، ۱۳۴۲، ص ۲۶.

۶. یکسال در میان ایرانیان، ص ۳۶.

۷. براون، ادوارد، انقلاب ایران، ترجمه احمد پژوه، تهران، کانون معرفت، ۱۳۳۸، صص ب و پ.

ص: ۶۳۸

۸. نقد حال، ص ۴۰۲.

۹. تقی زاده، سیدحسن، زندگی طوفانی، به کوشش ایرج افشار، تهران، علمی، ۱۳۶۸، صص ۹۷ تا ۹۹.

۱۰. صدیق، عیسی، یادگار عمر، جلد اول، تهران، دهخدا، ۱۳۵۲، چاپ چهارم، صص ۱۱۷۱۱۵.

۱۱. براون، ادوارد، تاریخ ادبیات ایران، جلد اول، ترجمه فتح الله مجتبایی، تهران، مروارید، ۱۳۶۱، صص ۱۰۴.

۱۲. یکسال در میان ایرانیان، ص ۳۹.

۱۳. همان. ص ۷۰.

۱۴. همان، ص ۳۱۲.

۱۵. همان، صص ۳۸۹ و ۴۴۰.

۱۶. همان، ص ۳۸۷.

۱۷. همان، ص ۴۳۲ به بعد.

۱۸. همان، ص ۴۳۵ به بعد.

۱۹. شما آقای براون، فصل ۱۶ کتاب خود را که اختصاص به کرمان دارد این طور آغاز می کنید «در هیچ یک از شهرهای ایران که من دیدم نتوانستم به اندازه کرمان آشنا و دوست از هر طبقه با هر نوع روحیه و اخلاق پیدا کنم.» (همان، ص ۳۸۸) ولی متأسفانه در کرمان تمام وقت در اختیار بابیان و بهاییان و ازلیان بودید و اغلب اوقات را نیز در جلسات جرس و بنگ مشغول تریاك کشیدن و عرق خوردن حتی متهم به صیغه کردن شدید. (ص ۴۱۸) بنابراین ظلم است که شما این گونه وقت گذرانیها را به نام ایران شناسی و ایرانی شناسی بنامید.

۲۰. یکسال در میان ایرانیان، صص ۴۱، ۴۰، ۳۷.

۲۱. همان، ص ۵۰.

۲۲. همان، ص ۹۵.

۲۳. همان، صص ۳۹ و ۴۰.

۲۴. همان، ص ۴۹.

۲۵. همان، ص ۴۲۷.

۲۶. همان، ص ۱۰۸.

۲۷. همان، ص ۱۱۱.

۲۸. همان، جاهای مختلف.

۲۹. همان، صص ۱۶۰ و ۱۶۱.

۳۰. همان، ص ۲۶۸.

۳۱. همان، صص ۳۰۸، ۳۰۹.

۳۲. همان، ص ۳۱۰.

۳۳. همان، ص ۴۰.

۳۴. همان، ص ۳۳۱.

۳۵. به استثنای اشخاص مشهور و معلوم، براون هرکسی را که احتمال جاسوس بودن وی می رفت با نام مستعار ذکر می کند.

۳۶. یک سال در میان ایرانیان، ص ۳۴۳.

۳۷. همان، ص ۳۷۳.

۳۸. همان، ص ۳۷۱.

۳۹. همان، ص ۴۰۲.

۴۰. همان.

۴۱. همان، ص ۴۹۳.

۴۲. همان، صص ۱۶۳ و ۱۶۴.

۴۳. قریه (کاتو) بین یزد و بوانات واقع شده بود و ظاهراً اهالی آن زردشتی بوده اند.

۴۴. یکسال در میان ایرانیان، ص ۳۲۴.

۴۵. همان، ص ۳۸۳.

۴۶. همان، صص ۴۲۲ و ۴۲۳.

۴۷. همان، ص ۱۹۷.

۴۸. همان، ص ۴۲۸.

۴۹. همان، ص ۲۵.

۵۰. همان، صفحات ۳۰۰ و ۳۰۱ و جاهای دیگر.

۵۱. همان، ص ۱۹۳.

۵۲. همان، ص ۴۱۸.

۵۳. همان، ص ۹۴.

۵۴. شیراز صحیح است.

۵۵. یکسال در میان ایرانیان، همان، صص ۲۶۹ و ۲۷۰.

۵۶. همان، ص ۲۸۴.

۵۷. براون به دلال بابی می گوید: از وقتی که وارد ایران شده ام میل دارم که بابیها را ملاقات کنم ولی تاکنون نتوانستم که حتی یک نفر از آنها را ببینم. (یکسال در میان ایرانیان، ص ۱۹۴).

۵۸. یکسال در میان ایرانیان، صص ۱۴۹ و ۱۵۰. ادامه واقعه از این قرار است؛ «مأمورین رفته اند یک بابی را دستگیر کنند چون نتوانسته اند، گفته اند فیلسوف و بابی تفاوتی ندارد و سبزواری را دستگیر کرده اند. بعد هم ملاها شهادت می دهند که او بابی نبوده است و نایب السلطنه او را آزاد می کند و چون خانه اش نزدیک سفارت انگلستان بوده است شایع می شود که سفارت انگلستان واسطه شده است.»

۵۹. یکسال در میان ایرانیان.

۶۰. همان، ص ۱۴۹.

۶۱. رجوع شود به: کتاب آبی، جلد اول، به کوشش احمد بشیری، تهران، نشر نو، ۱۳۶۱، ص ۷۰ .

۶۲. یکسال در میان ایرانیان، ص ۷۲.

۶۳. همان، ص ۸۰.

۶۴. همان، ص ۸۸.

۶۵. همان، ص ۳۵۵.

۶۶. همان، صص ۳۶۷۳۶۴.

۶۷. همان، ص ۲۸۰ و جاهای دیگر.

۶۸. همان، ص ۱۴۸.

۶۹. همان، صص ۳۳۲۳۲۷ با حذف برخی قسمتها.

۷۰. صفایی، ابراهیم، رهبران مشروطه، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۲، ص ۱۶.

۷۱. فاروقی، فؤاد، سیری در سفرنامه ها، مطبوعات عطائی، ۱۳۶۱، ص ۱۳۴.

۷۲. یکسال در میان ایرانیان، صص ۴۴۲، ۴۴۳ و ۴۴۴.

## ۳.نقش انگلستان در عزل استاروزلسکی و نصب رضاخان

ص: ۶۴۱

دکتر بهرام نوازنی

موقعیت جغرافیایی ایران در طول تاریخ و از جمله در قرن بیستم همواره یکی از انگیزه های پیدایش و گسترش نظام سلطه جهانی و همچنین منبع نگرانی جدی در منطقه بوده است. کشف منابع عظیم نفتی نیز در اوایل قرن بیستم به این موقعیت حساس دامن زد و قدرت های بزرگ سلطه گر جهانی را بر آن داشت تا با اتخاذ سیاست های همکاری جویانه یا رقابت جویانه به تاراج سرزمین ایران و دارایی های آن اقدام نمایند.

رقابت انگلیس و روسیه که در اواخر قرن هجدهم شروع شده بود با توسعه روسیه در آسیای مرکزی به نقطه اوج خود رسید. گسترش روسیه عوامل متعددی داشت. یکی از این عوامل مهم حل مسئله شرقی (امپراتوری عثمانی) و ایجاد میان بری در شاه راه قسطنطنیه و تنگه ها بود. از آنجا که تنگه های بسفر و داردانل از سوی بریتانیا احاطه شده بود، روسیه مجبور بود فشار را بر قلب امپراتوری یعنی هندوستان وارد کند. خلأ قدرت در سرزمین پهناوری که از یک سو از دریای مازندران تا مرزهای چین امتداد می یافت و از سوی دیگر از افغانستان تا دشت های سیبری گسترده شده بود، حقیقتی بود که برای روسیه جذاب می نمود. هدف دیگر روسیه را می توان دستیابی به راه آبی دانست که آن را در خاورمیانه و خاور نزدیک به اقیانوس متصل می کرد؛ یعنی خلیج فارس.

این اهداف روس های تزاری، موجب برانگیخته شدن مبارزه شدید بریتانیا می شد، که خود پیش از این منابع سرشاری در منطقه و ایران داشت. منافع بریتانیا در ایران شامل انحصار بازرگانی خارجی در بنادر خلیج فارس و موافقت نامه های سیاسی با کشورهای منطقه بود. هندوستان به تنهایی «قلب امپراتوری» به شمار می رفت و به هر قیمتی باید برای بریتانیا محفوظ می ماند. مطمئن ترین شیوه برای حفاظت از هندوستان

ایجاد زنجیره ای از سرزمین های مجاور بود «که یا تحت سلطه بریتانیا باشد یا از نفوذ قدرت بزرگ دیگر دور مانده باشد.» در نظر سِر اچ. رالینسون، نقش ایران به اندازه ای مهم بود که چنین هشدار دهد: درست است که ایران امروز، ایران داریوش نیست،... اما کشوری است که به هر ترتیب می تواند به طور مؤثری بر سرنوشت امپراتوری بریتانیای کبیر در شرق تأثیر بگذارد.

از این رو حکومت بریتانیا حفظ وضعیت موجود در ایران را بیشتر از وجود یک سلطه مشترک (Condominium) ترجیح می داد و برای تعقیب چنین سیاستی، نفوذ پیش گیرانه (Pre-emptive in fluence) را اتخاذ کرد. اعمال سیاست نفوذ پیش گیرانه بیشتر برای مقابله با تهدیدی بود که از سوی روسیه استقلال ایران را در خطر قرار می داد. وجود ایران که همواره یک عامل مهم برای امنیت هندوستان بود، در این زمان به یک «ضرورت نظامی» تبدیل شده بود.

در ۳۱ آگوست ۱۹۰۷ که انگلستان و روسیه برای «منافع مهمتر» مجبور به ترک رقابت دیرینه خود و اتخاذ سیاست همکاری در «منافع ویژه» شده بودند به رقابت خود در ایران پایان دادند و با امضای موافقتنامه ای در سنت پتربورگ، ایران را به «حوزه های نفوذ»(Spheres of influence) که با یک منطقه حایل(Buffer) جدا می شد میان خود تقسیم کردند. «حوزه» روسیه پایتخت، تهران، و تمامی استان های شمال کشور شامل آذربایجان (بخش جنوبی سرزمینی که شمال آن مدت ها پیش از این خاک به امپراتوری تزاری ضمیمه شده بود)، استرآباد و خراسان و استان های سرسبز و پرمحصول گیلان و مازندران را دربر می گرفت. انگلیسی ها نیز در مقابل گوشه جنوب شرقی ایران را به عنوان حوزه خود برگزیدند چرا که این منطقه به آنان اجازه می داد بر مسیرهای مستقیم به افغانستان و هندوستان و همچنین بر راه های ورود به آنچه که به تحقیق در آن زمان خلیج فارس نامیده می شد، نظارت داشته باشند. حل و فصل امور امنیتی، سیاسی و اقتصادی هر یک از مناطق نفوذ به حامی خارجی خود وابسته بود و منطقه حایل نیز قرار بود به صورت حوزه «بی طرف» تحت اداره دولت ایران باقی بماند. ولی از آنجا که در شرایط اشغال نظامی، دولت ایران از توان و اراده مستقلی برای اداره سرزمین و مردم خود برخوردار نبود، چاره ای جز تسلیم در برابر درخواست ها و تحکم های قدرت های اشغال گر نداشت.

بعدها در سال ۱۹۱۵ و در جریان جنگ اول جهانی، هر دو دولت روسیه و انگلستان برای نبرد مشترکشان با عثمانی که متحد آلمان بود و در آن زمان بیشتر کردستان و سراسر بین النهرین (عراق امروزی) را در تصرف خود داشت، نیروهای خود را روانه ایران کردند. قوای انگلیسی از جانب هندوستان و نیروهای روسی از جانب

قفقاز و ترکستان خاک ایران را مورد تاخت و تاز خود قرار دادند و منطقه حایل را نیز میان خود تقسیم کردند. این توافق سبب شـد برتری انگلسـتان در منطقه نفت خیز جنوب غربی که در آن شـرکت نفت انگلیس و ایران مشـغول کـار بود و همچنین در شهرهای بزرگی چون شیراز و اصفهان و در تمامی ساحل خلیج فارس تثبیت گردد.

آنچه که به «بازی بزرگ»(The Great Game) شـهرت دارد در واقع به همین رقابت و همکاری میان روسـیه و انگلستان اشـاره دارد که از میان سـده نوزدهم و برای سـلطه جویی بر منطقه پهناور میان دریای خزر و دریای عرب به راه افتاد و در قرن بیسـتم هم ادامه یـافت. این مقاله ضـمن بررسـی زمینه های بازی بزرگ در ایران و خلأ قـدرت ناشـی از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، تلاش می کنـد به تحلیل نقش انگلسـتان در برکناری استاروزلسـکی از فرمانـدهی تیپ قزاق ایرانی و تشویق رضاخان به کودتا بپردازد.

تحولات انقلابی روسیه و خلأ قدرت

حکومت موقت روسـیه که در حدفاصل خلع تزار (فوریه ۱۹۱۷) تا به قدرت رسیدن لنین (اکتبر ۱۹۱۷) در پطروگراد به قدرت رسـیده بود همچنـان به سـیاست اتحـاد بـا انگلسـتان و جنـگ بـا عثمانی ادامه می داد. در این دوره ژنرال باراتف (General Baratov) فرماندهی ۷۵ هزار نیروی روسـی را در جبهه ایران در دست داشت و همگام با نیروهای انگلیسـی در خاک ایران مشـغول نبرد بـا نیروهـای عثمانی بود. اما پس از آنکه نیروهای عثمانی در ۲۶ فوریه ۱۹۱۷ و نیروهای روسـی در جولای ۱۹۱۷ اقـدام به عقب نشینی از نواحی اشـغالی ایران کردنـد، و حکومت بلشویکی روسـیه پس از انقلاـب اکتبر ۱۹۱۷ نیز از سیاسـت دولت های اسـتعمارگر کناره گیری و موافقت نامه های ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ را افشا و لغو نمود، خلأ قدرتی در «حوزه نفوذ» روسـیه در شـمال ایران به وجود آمـد و فرصت منـاسب برای انگلسـتان فراهم شـد تـا ضـمن پر کردن این خلأ، به توسـعه منافع خود و تسـلط بر مناطق نفتی قفقاز و باکو نیز اقدام نماید. در این زمان انگلسـتان که بر بین النهرین مسـلط شده بود، نیروهای انگلیسـی هنـدی خود را برای تصـرف نقاط مهم در مسـیر کرمانشاه، همدان و قزوین اعزام کرد و با اسـتقرار در قزوین به جنگ با ارتش سرخ روسـیه و کمـک رسـانی به جنبش های ضـدانقلاب روسـیه از جمله ملی گرایان داشـناک، مساوات طلب و قفقازی برای تشکیل حکومت های مستقل ارمنستان، آذربایجان و گرجستان اقدام نمود.

تنهـا مـانع «روسـی» که در این زمان در مسـیر سـلطه کامل انگلسـتان بر سراسـر ایران وجود داشت نیروی قزاق ایرانی بود که از حضور سـابق روسـیه در شـمال ایران به جـا مانـده بود، در سـفر ناصـرالدین شاه به سـنت پترزبورگ در سال ۱۸۷۸، شاه ایران آنچنان

از نظم و ترتیب قزاقان روسی به وجد آمده بود که از تزار درخواست کرد تعدادی از افسران روسی را برای تربیت گروهی از سربازان ایرانی مطابق اسلوب «قزاق» در اختیار وی گذاشته، واحدی تشکیل دهد که هدف اصلی اش حفاظت از شخص شاه باشد. در قراردادی که در سال ۱۸۸۲ به امضا رسید، یک هنگ (Brigade) قزاق تشکیل شد که بعدها قدرت و توسعه یافت، تا حدی که به عنوان «تنها نیروی کارآزموده و قابل اعتماد» در ارتش ایران به شمار آمد. تمامی افسران این هنگ، روسی بودند و هزینه های آن نیز از جانب روسیه تأمین می شد و به همین دلیل ابزار ارزشمندی برای نفوذ روسیه به شمار می رفت.

استاروزلسکی و فرماندهی هنگ قزاق

در این دوره نیروی قزاق ایرانی در اندازه یک هنگ بود و حکومت موقت روسیه، فردی به نام سرهنگ کلرجت (Colonel Clerget) را به تهران اعزام کرده بود تا فرماندهی هنگ قزاق را به دست بگیرد اما وی نتوانست حمایت و تبعیت زیردستان خود را به دست بیاورد چرا که معتقد بود وظیفه افسران روسی تربیت افسران بومی ایرانی است و هر چه زودتر باید به روسیه بازگردند. در نتیجه یک تمرد بدون خونریزی، وی اخراج گردید و سرهنگ استاروزلسکی (Colonel Staroselsky) جای وی را گرفت. استاروزلسکی فرماندهی گردان کاباردین (Cabardian regiment) از تیپ بومی قزاق ارتش تزار در زمان جنگ را بر عهده داشت که سربازان آن از میان مردم قفقاز و بیشتر از مسلمانان تشکیل شده بود و به «تیپ ژیان» شهرت یافته بود.

در طول جنگ جهانی اول و برای رویارویی با خطر حمله عثمانی به ایران، هنگ قزاق گسترش یافت و به تیپ تبدیل گردید. اما پس از چندی در اکتبر همان سال که حکومت موقت در روسیه به دست بلشویکها سرنگون شد، استاروزلسکی و دیگر افسران روسی نیروی قزاق ایرانی به ضد انقلاب بلشویکی پیوستند و چشم به روزی دوختند که ژنرال های روس سفید، دنیکین (General Denikin) و رانگل (General Wrangel) در جنگ با بلشویک ها پیروز شده، حکومت تزاری را مجدداً به سریر قدرت بازگردانند. از نظر حکومت بلشویکی شوروی، افسران روسی این هنگ وابسته به حکومت تزاری بودند. در نامه ای که ایوان کولومیتسیف (Ivan Kolomitsev) برای دولت ایران آورده بود خواستار عزل آنان شده بود. از این جهت این هنگ تبلیغات و اقداماتی بر ضد روابط ایران با حکومت شوروی به راه انداخت.

در این زمان که ارتباط و کمک مالی روسیه به نیروی قزاق ایرانی قطع شده و افسران روسی این تیپ، بدون هرگونه پشتیبانی مالی و لجستیکی در وضع فلاکت بار

خود رها شده بودند، دولت انگلستان از این فرصت استفاده کرد و با کمک مالی ماهانه ۵۰ هزار پوند به این نیرو و برقرار کردن ارتباط دوستانه با روس های سفید و هیأت نمایندگی روسیه که خود را همچنان نماینده حکومت تزاری می دانستند تلاش نمود خلأ قدرت را پر کرده، شمال ایران را نیز به منطقه نفوذ خود اضافه کند. البته انگلستان از سال ۱۹۱۵م که شورش ضدانگلیسی شیراز در «حوزه نفوذ» او به وقوع پیوسته بود یک نیروی نظامی متشکل از نیروهای محلی مورد اعتماد خود به نام تفنگداران ایران جنوب (South Persian Rifles) تشکیل داده بود و از آن برای برقراری و حفظ وضع موجود استفاده می کرد. با وجود این در ۳۰ نوامبر ۱۹۱۷ و در شرایط قطع کمک مالی که پس از انقلاب اکتبر پدید آمده بود، سرچارلز مارلینگ (Sir Charles marling)، وزیرمختار انگلیس در تهران، پیشنهاد کرد که قزاقان را از طریق تأمین مالی و اعطای کمک هایی که پیش از این از روسیه دریافت می کردند زیر نظارت انگلستان درآیند. تیپ قزاق قرار بود به صورت موقت همان وظیفه ای را که تفنگداران ایران جنوبی در استان های جنوبی بر عهده داشتند در شمال ایران به اجرا بگذارد. به این ترتیب انگلستان می توانست بر سراسر کشور تسلط یابد. کابینه جنگی انگلستان نیز این پیشنهاد را پذیرفت و در ۲۰ دسامبر همان سال به وزیرمختار اطلاع داد که طرح او مورد پذیرش قرار گرفته است. به این ترتیب تیپ قزاق ایران در فهرست حقوق بگیران انگلستان وارد شد.

مارلینگ در شمار آن دسته از دولتمردان انگلیسی بود که اعتقاد داشت «سرهنگ استاروزلسکی به نظر بسیار مستعد می رسد و من فکر می کنم که ما باید همچنان به پرداخت حقوق تیپ ادامه بدهیم.» اما از نظر ژنرال مک دوناف (General Mc donagh)، رئیس اداره اطلاعات ارتش در وزارت جنگ، افسران روسی قابل اعتماد نبودند و به همین جهت به وزارت خارجه انگلستان پیشنهاد کرد حکومت ایران را تحت فشار قرار دهد تا افسران روسی را برکنار و به جای آن افسران انگلیسی بگمارد.

نگرانی مک دوناف مورد توجه مارلینگ نیز بود چرا که وی نیز می دانست که گرچه استاروزلسکی «و بیشتر فرماندهان تاکنون وفادار بوده اند... ولی شکی نیست که بسیاری از آنان در احساس ناخشنودی روسها از دیدن نیروهای انگلیسی در شمال ایران شریک هستند.» با این حال وی معتقد بود که «اگر ما بخواهیم وفاداری تیپ قزاق را حفظ کنیم» باید دستمزدهایشان را که سخت بدان محتاجند بدون وقفه بپردازیم.» تا ماه مه وزارت خارجه انگلستان به این نتیجه رسید که بهترین کار این است که نیروی قزاق را زیر نظارت مستقیم خود درآورد؛ از این رو به مارلینگ نوشت که «در زمان مناسب

(یعنی در مذاکره با حکومت ایران)... جایگزینی افسران روسی تیپ را با افسران انگلیسی به خاطر داشته باش.» در همین زمان به وی هشدار داده شد که «با این حال نباید کاری کند که جایگاه وثوق الدوله و حکومت مطلوب وی در تهران را به خطر بیندازد.» این پیام دو پهلو در پی حمله بزرگ آلمان به فرانسه بود که از یک سو روسیه شوروی را به امضای قرارداد جداگانه ای با آلمان در برست لیتوفسک (Brest-Litovsk) وادار کرده بود و از سوی دیگر موجب تحریک جنبش های ضدانگلیسی در ایران شده بود. این رخدادها بیم و هراسی را در میان انگلیسی ها دامن زده بود که گمان می بردند در صورت بروز مشکلی در تهران، نیروی قزاق ممکن است «به دشمن بپیوندد» بنابراین اگر طرح جایگزینی افسران روسی با افسران انگلیسی به پیش نرود تیپ باید یا منحل گردد یا به استعداد اولیه خود یعنی «هنگ» تنزل یابد.

از دیگر موارد همکاری میان این دو، عملیات مشترک با نیروی ایران شمالی در سرکوب جنبش جنگل بود. نیروهای انگلیسی از هوا مواضع جنگلی ها را بمباران می کردند و نیروی قزاق نیز از زمین آنها را به تصرف خود درمی آورد. افرادی که مظنون به همکاری با جنگلی ها بودند از سوی نیروی قزاق دستگیر و پس از یک محاکمه مختصر به اعدام محکوم می شدند. از این دوره به دوره وحشت استاروزلسکی هم یاد شده است. برخی از این محاکمات نظامی در کنسولگری انگلستان برگزار می شد و استاروزلسکی هم نقش قاضی ارشد را برعهده داشت. در این زمان بود که انگلیسی ها موفق شدند وثوق الدوله را که فرد مورد اعتماد خود به شمار می آمد، به عنوان نخست وزیر به شاه تحمیل کنند و شاه هم که خود جیره خوار انگلیسی ها شده بود چاره ای جز تبعیت نداشت. به همین منظور انگلستان به هنگ قزاق و تجارب آن نیاز داشت و با گسترش آن به تیپ، هر چه بیشتر در مسیر سیاست خود بهره برداری کرد.

سیاست کرزن و موافقت نامه ۱۹۱۹

احمدشاه برای سمت نخست وزیری تمایلی به وثوق الدوله، «نامزد انگلیسی»، نداشت بلکه به یکی دیگر از اشراف به نام صمصام السلطنه که دیدگاهش در نظر سِرچارلز مارلینگ «اصلاً امیدوارکننده نبود» تمایل نشان می داد. از این رو وزیرمختار انگلستان اقدام به ساماندهی تظاهراتی در خیابان های تهران کرد که بر ضد صمصام و به نفع وثوق به اجرا گذاشته شد. وی مطمئن بود که قزاقان با وجودی که وظیفه شان حفظ قانون و نظم در پایتخت بود اما برای این که حقوق و مواجب خود را از وی دریافت می کردند اقدامی بر ضد تظاهرکنندگان نخواهند کرد. اما این چنین نشد و قزاقان جمعیت را متفرق کردند. سرهنگ استوکس (Colonel Stokes) که در آن زمان

مشاور نظامی هیأت نمایندگی انگلستان در تهران بود درباره این وقایع گزارشی برای رئیس ستاد ارتش انگلستان ارسال کرد که در آن آمده است: «نتیجه این است که تیپ قزاقی که حکومت انگلستان ماهانه تقریباً ۵۰ هزار پوند برایش هزینه می کند هیجان و آشوب بر ضد کابینه ای را سرکوب کرده است که برایش ۱۰ هزار تا ۱۵ هزار پوند استرلینگ خرج شده است.» در پی این گزارش وزارت خارجه از مارلینگ خواست با استاروزلسکی وارد مذاکره شود و به وی تأکید کند مادامی که وی و کارکنان روسی زیردستش «حسن نیت خود را از طریق اقدام منطقی و پرتحرک در جایی که منافع انگلستان به خطر افتاده است نشان ندهد، ما دیگر نمی توانیم به کمک های خود ادامه دهیم.»

وزیرمختار در روز ۱۶ ژوئیه ۱۹۱۸ در پاسخ نوشت: «من رابطه بسیار دوستانه ای با فرمانده تیپ قزاق دارم و اعتقاد کامل دارم که وی از انجام هر کاری که بر وفق منافع ما باشد کوتاهی نخواهد کرد.» درست بود که استاروزلسکی «کمک و اطلاعات بسیاری» به وی می رساند و «یک همکار وفاداری» برای وی بود اما این هم واقعیت داشت که استاروزلسکی تحت فرمان شاه بود و نمی توانست از فرامین وی که «باید از کابینه حمایت کند» سرپیچی نماید. از نظر مارلینگ علت اینکه تظاهرات به نتیجه مطلوبی نینجامید این بود که استوکس نتوانسته بود به خوبی آن را سازماندهی کند و از بروز «یک شکست ننگ آور» پیشگیری نماید.

وقایع جبهه غربی که در بهار و اوایل تابستان به نفع دشمنان انگلستان در ایران تمام شده بود در این زمان به نفع انگلستان رقم می خورد و نه تنها جلوی آلمان ها سد شده بود بلکه پیشروی متفقین نیز شروع شده بود. از این رو در ۶ آگوست ۱۹۱۸ شاه مصلحت دید که وثوق الدوله، نامزد «انگلیسی»، را به نخست وزیری بگمارد. سِر جان شاکبرگ (Sir Hogn Shuckburgh)، رئیس بخش سیاسی وزارت هندوستان، در یادداشت ۸ آگوست خود نوشته بود: «بازگشت وثوق الدوله به قدرت، همان چیزی است که ما در ماه های گذشته برایش برنامه ریزی کرده بودیم. بادی که وی را به صدارت پرتاب کرد، از سواحل مارن (Marne) برخاسته بود.»

در ابتدای اکتبر ۱۹۱۸ وثوق الدوله پیشنهاد کرد دست از بی طرفی برداشته، به همراه تیپ قزاق و متحد با انگلستان در جنگ با آلمان و متحدانش شرکت کند، اما در پرتو تسخیر دمشق از سوی آلِنبی (Allenby) و شک و تردیدی که از نیات و مقاصد فرماندهان روسی تیپ قزاق می رفت انگلستان دیگر نیازی به چنین متحدی نداشت. علاوه بر این از نظر دولت انگلستان، هدف دولت ایران در طرح این پیشنهاد این بود که خود را در وضعی قرار دهد که بتواند به کمک آن وارد کنفرانس صلحی شود که انتظار

می رفت در پی پیروزی متفقین برگزار گردد و در آن سرزمین های از دست رفته خود را در جنگ با روسیه و عثمانی طلب کند. و این در حالی بود که دولت انگلستان در تلاش بود یا قیمومت ایران را از طریق کنفرانس صلح یا تحت الحمایگی آن را از طریق امضاء موافقتنامه ای میان کاکس و وثوق الدوله که به جای مارلینگ مأموریت تهران را عهده دار شده بود به چنگ آورد که در هر دو حالت وجود تیپ قزاق و افسران روسی آن مسئله ساز بود. دولت انگلستان که موفق به روی کار آوردن وثوق الدوله شده بود از این نگران بود که مبادا با رشد یک جنبش خطرناک مخالف، تیپ قزاق از حمایت این حکومت سرپیچی کند.

در نشست کمیته شرقی انگلستان که در تاریخ ۱۹ دسامبر ۱۹۱۸ تشکیل شده بود سیاست انگلستان درباره تیپ قزاق تبیین گردید که به گفته ژنرال مک دوناف این بود «که در درجه اول از دست نظارت روسی بر قزاقان ایرانی خلاص شویم و در درجه دوم اداره قزاقان ایرانی را... در دستان انگلیسی ها بگذاریم.» از این رو به کاکس اجازه داده شد نقشه خود را به اجرا بگذارد و به استاروزلسکی بگوید: «تا وقتی که کابینه ای بر سر کار است و از حمایت و تأیید ما برخوردار است، ما در نظر داریم کمک مالی ماهانه خود را (به تیپ)، به جای پرداخت مستقیم، از طریق وزارت جنگ بپردازیم. این کار سبب می شود که وی احساس کند که موظف به حمایت از کابینه است.»

کنفرانس صلحی که قرار بود در پاریس برگزار شود در شرف تشکیل بود. این کنفرانس باید درباره همه کشورهای خاور نزدیک و میانه تصمیماتی می گرفت. لرد کرزن، وزیر امور خارجه انگلستان، در آستانه پایان سال ۱۹۱۸م یادداشت محرمانه ای درباره «خط مشی» حکومت انگلستان نسبت به ایران در کنفرانس تهیه کرد. هدف این بود که با در اختیار داشتن قیمومت ایران انگلیسی ها می توانستند با ادغام قزاقان و تفنگداران ایران جنوبی، یک نیروی نظامی متشکل و یکپارچه در کشور به وجود آورند. اجرای این کار «مشکلاتی را به بار خواهد آورد... درست است که هنگ [تیپ] بدون کمک مالی روسیه فقط از پول انگلستان تأمین می گردد و همین به حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان اهرم نظارتی می دهد، اما این موضعی در هم و برهم است چرا که افسران روسی که بر این نیرو نظارت دارند خود را به عنوان حافظان منافع حکومت آینده روسیه می دانند و انتظار دارند که حکومت آینده نیز سیاست روسیه قدیم را در ایران دنبال کند. اگر نیروهای کنونی ما از ایران خارج شوند، فرمانده تیپ قزاق به یک مستبدی تبدیل خواهد شد و هر حکومت ایرانی را که باب میل روسیه نباشد، سرنگون خواهد کرد. ... بنابراین ضروری است که به منظور ادغام تیپ در یک نیروی یکپارچه جدید، قیمومتی را از کنفرانس صلح طلب کنیم که به ما امکان دهد در

زمانی که نیروهای ما هنوز در شمال غربی ایران حضور دارند، افسران انگلیسی را به جای افسران روسی بگماریم، چرا که اگر اقدام ما تنها متکی به تصمیم خودمان و مستقل از کنفرانس باشد، هر حکومتی که در آینده در روسیه حاکم شود مستمسک قوی تری بر ضد ما خواهد داشت.»

مخالفت آمریکا و فرانسه در این کنفرانس، مانع از تحقق طرح لرد کرزن شد و دولت انگلستان به ناچار به فکر شیوه دوم افتاد. وثوق الدوله که به ظاهر برای کاهش مشکلات کشور دست استقراض به طرف انگلستان دراز کرده بود با شرط لرد کرزن برای در اختیار قرار دادن امور مالی و نظامی ایران به دولت انگلستان موافقت کرد و به این ترتیب موافقتنامه تحت الحمایگی ایران را در ۹ آگوست ۱۹۱۹ با سرپرسی کاکس امضا کرد. در این موافقتنامه ضمن تأکید بر تضمین استقلال و تمامیت ارضی ایران از سوی دولت انگلستان، این دولت متعهد شده بود که «به هزینه حکومت ایران» هر چه «مشاور متخصص» که «پس از مشورت میان دو حکومت» لازم شناخته شود برای «ادارات متعدد هیأت حاکمه ایران... تأسیس نیروی متحدالشکل»، برای توسعه ارتباطات از طریق «ساختمان راه آهن و دیگر اشکال حمل و نقل» و برای اصلاح «تعرفه های موجود گمرکات... تأمین کند.» لرد کرزن در نطقی در جلسه هیأت دولت انگلستان در روز امضای این موافقتنامه اهداف و برنامه اجرای آن را چنین بیان کرده بود:

موقعیت جغرافیایی ایران و منافع ما در آن جا و امنیت امپراتوری به ما اجازه نمی دهد که به سرنوشت ایران بی علاقه باشیم؛ همان طور که در ۵۰ سال اخیر نبوده ایم. به علاوه اکنون مسئولیت حمایت بین النهرین را داریم و از این راه هم در سوی باختر ایران با آن کشور هم مرز شده ایم و نمی توانیم اجازه بدهیم که بین سرحدات هند امپراتوری در بلوچستان و مرزهای تحت الحمایه جدید ما یک محیط بی نظم و کانون تحریکات دشمنان و آشفتگی سیاسی و اقتصادی وجود داشته باشد. از طرف دیگر چنانچه ایران را به حال خود بگذاریم، بیم آن می رود که نفوذ بلشویکی از شمال به سراسر کشور نفوذ کند و نیز ما در جنوب غربی ایران منابع بزرگی از میدان های وسیع نفت در اختیار داریم که مورد بهره برداری نیروی دریایی امپراتوری می باشد و سبب علاقه خاص ما در این قسمت از ایران می گردد. با توجه به این اوضاع و احوال، وزارت خارجه و اداره هندوستان بالاتفاق ابراز تمایل نموده اند که ترتیبی اتخاذ شود که بدون نظارت مستقیم در امور داخلی ایران یا قبول مسئولیت های سنگین مالی بتوانیم کارشناس یا مستشار به ایران اعزام داریم تا قادر به تجدید سازمان خود شوند. مطابق این موافقتنامه ما تعهد می کنیم که به خرج دولت ایران کارشناس و مستشار برای رشته های مختلف در اختیارشان بگذاریم. مثلاً دولت ایران مایل است که نیروی

نظامی متحدالشکلی بـه وجـود آورد. مـا تعهـد می کنیم افسرانی را که برای ترتیب و تنظیم چنین نیرویی لازم است به ایران گسیل داریم. به علاوه خزانه داری موافقت دارد دو میلیون لیره به رسم مساعده به دولت ایران بدهد. ... رسماً تصریح شده است قسط اول این مبلغ وقتی پرداخته می شود که مستشاران مالی انگلیس کار را در دست بگیرند. در قسمت های دیگر موافقتنامه پیش بینی شده است که از ایران در خصوص دعاوی و مطالباتی که دارد پشتیبانی نماییم.

دولت انگلستان به محض امضای وثوق الدوله و بی آنکه منتظر تصویب موافقتنامه در مجلس شورای ملی بماند اقدام به اعزام ژنرال دیکسون و آرمیتاژ اسمیت، سران هیأت های نظامی و مالی خود کرد تا کار بازسازی ارتش و خزانه داری را آغاز کنند. یک گروه از مهندسان انگلیسی هم برای ساختمان راه آهن اعزام شدند. این موافقتنامه از نظر جورج لنچافسکی چیزی جز «وسیله تبدیل ایران به تحت الحمایگی» و به تعبیر جواد شیخ الاسلامی، «یک رژیم مستشاری و یک وسیله غیرمستقیم برای تسلط بر ایران» بیش نبود. پیتر آوری هم که انتظار داشت این موافقتنامه «خوشبختی را برای ایران تضمین کند» اشکال این خوشبختی را در «تحت قیمومت بریتانیای کبیر» قلمداد کرده است. به این ترتیب انگلستان امیدوار بود که بتواند نیروی قزاق ایرانی را که وفاداری اش مورد شک و تردید بود در یک نیروی متحدالشکل ملی ادغام کند. مورخ رسمی انگلستان وضعیت قزاقان را در اواسط سپتامبر ۱۹۱۸ به این شرح خلاصه کرده است:

حکومت اعلیحضرت (انگلستان) همچنان حقوق تیپ قزاق ایرانی را تأمین می کرد و چندی پیش در اوایل این ماه پیشنهاد سرهنگ استاروزلسکی، فرمانده را برای افزایش نیرو از ۶۰۰۰ نفر به ۱۲۰۰۰ نفر پذیرفته است تا بتوانند در مقابل ترک ها مقاومت کنند. اما در پاسخ، ژنرال مارشال (General Marshall) (فرمانده نیروهای انگلیسی در بین النهرین) نسبت به قزاقان ایرانی اظهار بی اعتمادی کرده است و او مایل است که عملیات خود را بدون مشارکت آنان انجام دهد و اینکه حضور آنان تنها موجب سرافکندگی خواهد شد.

ژنرال مالسون (General Malleson) که فرماندهی نظامیان انگلیسی اعزامی از هندوستان به مشهد را که در حوالی مرز شمال شرقی ایران مستقر بودند بر عهده داشت، پس از عقب نشینی روس ها از منطقه، توجه سیملا (Simla) را به دیدگاه دیپلمات های روسی وابسته به رژیم گذشته که همچنان سمت های خود را در ایران نگاه داشته بودند (و در ارتباط با همقطاران خود در تیپ قزاق بودند) این چنین جلب کرد: «قطعاً نه کنسولگری روسیه در اینجا (مشهد) و نه هیأت نمایندگی در تهران، آن گونه

که از پیام ها ملاحظه کرده ام، کمک زیادی نمی توانند بکنند... همه این افراد به نظر منتظر زمانی هستند که بخش اعظم ایران دوباره به زیر چکمه روس ها برود.» گزارش کاکس از انتشار این موافقتنامه هم حاکی از بروز «نشانه هایی از نارضایتی» در میان افسران تیپ قزاق بود که «اگر پرداخت (کمک به تیپ قزاق) در این زمان قطع شود... یک نارضایی واقعی فوری نیز به آن بلاتکلیفی که طبیعتاً (به خاطر موافقتنامه) به وجود آمده علاوه می گردد.»

کاکس، وزیرمختار انگلستان، در پیام ۲۹ آگوست خود این هشدار را با آب و تاب بیشتری بیان کرده بود. به نوشته وی هنگامی که اخبار موافقتنامه برای اولین بار به بیرون درز کرد، سرهنگ استاروزلسکی با کابینه ایران در این باره به مذاکره پرداخت و «با لحنی آمیخته با مسخره و تهدید» گفت که افراد او هرگز زیرنظر افسران ملیت دیگر خدمت نخواهند کرد و اگر با چنان وضعی مواجه گردند ممکن است که ایران را ترک کنند و به دنیکین بپیوندند «یا حتی بلشویک شوند.» کاکس با استاروزلسکی صحبت کرد تا وی را مطمئن سازد که «هیچ اقدام عجولانه ای» برای ایجاد یک فرماندهی انگلیسی در تیپ قزاق اندیشیده نشده است. اما عقیده اش را چنین به مسئولان دولت متبوع خود فرستاد: افسران روسی هیچ گاه به وضعیت جدید تن نخواهند داد مگر اینکه در این باره دستورالعمل هایی از سوی سازانف (که در پاریس حکومت در تبعید تشکیل داده بود) یا دنیکین به آنها ابلاغ گردد. «یا در صورت دیگر مگر اینکه ما نیروی کافی در دسترس داشته باشیم که در صورت اقتضای شرایط آنها را بدین کار مجبور سازیم.» در همان حال باید پذیرفت که «از زمانی که ما به جای پرداخت مستقیم کمک مالی به استاروزلسکی، از طریق کابینه (تهران) شروع به این کار کردیم، استاروزلسکی خیلی بیشتر از گذشته تابع نخست وزیر (ایران) و خود من شده و در خلال عملیات جنگل یک همکاری صمیمی میان او و مقامات نظامی ما برقرار شده است.» کاکس در اوایل اکتبر ۱۹۱۹ نیز بر این نکته مجدداً تأکید کرد:

هیأت روسی، استاروزلسکی و دیگر عوامل روسی که ما با آنها در ایران در ارتباط هستیم یادگاران رژیم گذشته هستند و به این امید زنده هستند که روسیه در ایران دوباره به خودش بیاید. موافقتنامه ما با ایران کاملاً مغایر با برداشت آنها از منافع روسیه است و وقتی که استاروزلسکی اظهارات خصمانه با موافقتنامه را از دهان لنین و حکومت آذربایجان نقل می کند به معنی این است که او واقعاً خودش و افراد زیرفرمانش چنین تمایلی دارند.

از نظر دولت انگلستان پس از غلبه بلشویک ها بر نیروهای ضدانقلاب، نیاز به تیپ قزاق به عنوان تنها نیروی کارآمد کشور دو چندان شد تا حدی که خطر فرماندهان

روسی نیز نادیده گرفته شد. کاکس در ۳۰ سپتامبر مهم ترین نکات گزارش استاروزلسکی را درباره وضعیت استان های شمالی که برای نخست وزیر ایران تهیه کرده بود به لندن مخابره کرد. فرمانده تیپ قزاق نسبت به خطرات خارجی که ممکن است به زودی دست به دست نارضایتی داخلی بدهد هشدار داده بود. وی پیشنهاد کرده بود تیپ در گیلان و آذربایجان ایران که خطر حمله بلشویک ها در آینده نزدیک محتمل است متمرکز شود و در این مناطق حکومت نظامی اعلام گردد و اداره امور شهری نیز در اختیار وی قرار داده شود. به نظر استاروزلسکی انگلستان باید هزینه این کار را بپردازد چرا که دفاع از این مناطق در راستای منافع او می باشد.

از نظر کاکس دولت انگلستان باید با احتیاط کامل با تیپ قزاق برخورد می کرد زیرا «مادامی که آنها با نیروی دیگری عوض نشده اند یا مادامی که یک شکل جدید به آنها داده نشده است، خدمات آنها مورد نیاز است.» تیپ قزاق تنها نیروی ایرانی قادر به ایستادگی در مقابل تهاجم بلشویکی بود و انگلستان مجبور بود که از این تیپ در برابر سیل خروشان بلشویسم که با تعقیب نیروهای دنیکین هر لحظه به مرزهای ایران شمالی نزدیک تر می شد استفاده نماید. از سوی دیگر بیش از این نمی شد نیروهای انگلیسی و هندی را در ایران نگاه داشت. علاوه بر فشار مردمی برای بازگشت نظامیان به کشور خود و کاهش هزینه نظامی، یک موضوع قابل توجه دیگر نیز مطرح بود. وزیر هندوستان در ۵ ژانویه ۱۹۲۰ به کرزن گفته بود که آنچه او «سیاست ضدمحمدی» لندن می نامد آنچنان تأثیر بدی در هندوستان داشت که «من واقعاً نمی دانم چقدر می توانیم روی نیروهای هندی برای ایستادگی در هر جنگی در ایران اتکا بکنیم.»

در یک نشست مهم کمیته شرقی کابینه که در ۱۲ ژانویه برگزار شد و کرزن هم در آن حضور نداشت، فرمانده ارتش امپراتوری انگلستان که مورد حمایت چرچیل نیز بود اعلام کرد که حفاظت از جمهوری های قفقاز (که خط باکو باتوم را در دست داشتند) خارج از توان نظامی انگلستان است و اگر بلشویک ها به ایران یورش ببرند، دفاع از استان های شمالی ممکن نخواهد بود. اوستن چمبرلن (Austen Chamberlain) که در نبود کرزن ریاست نشست را برعهده داشت نتیجه گرفت نیروهایی که خطوط مقدم در ایران شمالی را در دست دارند در صورتی که مورد حمله قرار گرفتند باید به قزوین و بیرجند عقب نشینی کنند.

در چنین وضعیت بسیار سستی بود که هیأت نظامی انگلستان به سرپرستی ژنرال دیکسون کار خود را در ایران شروع کرد. وابسته نظامی انگلستان در این باره توضیح می دهد: «تاکنون سرهنگ استاروزلسکی از ژنرال دیکسون دعوت نکرده که از تیپش بازدید کند و اجبار وی به این کار نیز به مصلحت نمی باشد... با این همه سرهنگ استاروزلسکی

اعلام آمادگی کرده که تمامی اطلاعات مورد نیاز وی را درباره تیپ تهیه و تسلیم کند.» وی اضافه کرد که «در میان افسران ایرانی یک انجمن مخفی برای دشمنی با انگلیسی ها تشکیل شده است و از این دیدگاه طرفداری می کند که تیپ قزاق زیر فرماندهی مستقیم شاه قرار دارد و فرماندهی آن نیز تغییر نخواهد کرد مگر به فرمان شاه.»

بهانه حمله بلشویکی به پادگان انگلیسی بندر انزلی وقتی فراهم شد که تعدادی از کشتی های جنگی ناوگان دنیکین به آنجا پناهنده شدند. معلوم بود که بلشویک ها دیر یا زود برای تصاحب آنها اقدام خواهند کرد و به این ترتیب وارد درگیری با حامیان انگلیسی وی خواهند شد و از دست هنگ انگلیسی هندی مستقر در ایران شمالی نیز کاری ساخته نبود چرا که وزارت جنگ انگلستان در ۲۵ فوریه دستورالعمل کابینه را به سرفرماندهی بین النهرین ابلاغ کرده بود. بر طبق آن «هیچ قصدی برای ایستادگی در انزلی در صورت حمله جدی وجود ندارد و شما باید مقتضیات خود را جوری ترتیب دهید که عقب نشینی یگان شما حتمی باشد.» در همین حال احتمال زیادی وجود داشت که بلشویک ها بخواهند استان های ساحلی ایران در دریای خزر را به اشغال خود درآورند که بسیار فراتر از تصرف کشتی های روس های «سفید» یا اخراج نیروهای انگلیسی بود.

بهار در حال آمدن بود و یخ های دلتای استراخان به زودی آب می شد. کاکس در این زمان اعلام کرد که «حالا وقت گلاویز شدن فوری به مشکل قزاق فرا رسیده است به طوری که اگر بتوانیم پیش از آنکه بازگشایی ولگا به بلشویک ها اجازه اجرای طرح هایشان را بدهد باید این عامل خطر احتمالی را از میان برداریم.» از استاروزلسکی بی پرده پرسیده شد که آیا وی با هیأت نظامی انگلستان همکاری خواهد کرد؟ جواب شنیده شد که وی هیچ اختیاری درباره تغییر در وضعیت تیپ که «مبتنی بر قراردادهایی است که از نظر او همچنان معتبر است» ندارد. همکاری وی در نابودی تیپ «به منزله قربانی کردن خائنانه منافع روسیه خواهد بود.» حکومت ایران هم که در این زمان می پنداشت در صورت عقب نشینی انگلیسی ها، هیچ پشتیبانی جز تیپ قزاق وجود نخواهد داشت، از انحلال یا تحریک تیپ پرهیز می کرد. از این بدتر برای انگلستان متصور نبود که تیپ به بلشویک ها بپیوندد.

پیش روی روسیه و ناتوانی انگلستان

پیش روی های بلشویک ها در شمال قفقاز و آسیای مرکزی در ماه های نخست ۱۹۲۰ به وضوح آشکار کرد که آنان بر روسیه چیره شده اند و در نتیجه حکومت ایران نه تنها باید به طور جدی به فکر شیوه جدیدی از رفتار با همسایه جدید خود باشد

بلکه در صورتی که بخواهد روابط خوبی با روسیه برقرار کند باید موافقتنامه ۱۹۱۹ خود با انگلستان را نیز فسخ نماید. بازرگانان استان های ساحلی خزر به همراه خوانینی که زمین هایشان در این استان ها محصول صادراتی تولید می کرد همگی علاقه داشتند که یک بار دیگر بتوانند بازارهای سنتی خود را در روسیه زنده کنند. حکومت هم خوشحال بود که مجدداً با دریافت عوارض از این محصولات، درآمد گمرکی خود را آغاز کند.

با آمدن بهار و تاخت و تاز بلشویک ها، بی قراری انگلیسی ها درباره تیپ قزاق نیز شدت گرفت. در نشست کنفرانس میان بخشی درباره امور خاورمیانه که در ۱۷ مارچ برگزار شد، کرزن در حالی که استاروزلسکی را به عنوان «یک منبع آشکار خطر برای ما» توصیف می کرد خواستار توقف کمک مالی به تیپ قزاق شد. ژنرال رادکلیف (General Radcliffe)، رئیس اداره عملیات نظامی در وزارت جنگ انگلستان هم موافق بود و وجود تیپ قزاق را «یکی از دلایل اصلی برای حفظ نیروی ایران شمالی» می دانست. بر طبق مصوبات این نشست بود که کمک مالی به تیپ پس از پرداخت ماه مه متوقف گردید. کمک مالی که در ابتدا به امید مهار استاروزلسکی اختصاص یافته بود، اینک به امید اینکه به کار وی پایان دهد قطع گردید و احمدشاه مجبور شد که هزینه تیپ را از جیب خود بپردازد.

درک انگلستان از ارزش نظامی تیپ قزاق باعث شد که در فکر نابودی آن برآید چرا که از اقدام احتمالی استاروزلسکی در صورت ورود بلشویک ها به سرزمین ایران در هراس بود. سرفرماندهی نیروی ایران شمالی در ۱۶ آپریل به بغداد گزارش کرد که «در خلال چند ماه آینده» ممکن است مجبور به جنگ «در دو جبهه متفاوت گردد: (۱) در منطقه انزلی در مقابل بلشویک ها و (۲) در تهران در مقابل تیپ قزاق. چرا که اگر من وضعیت را درست درک کرده باشم، یورش به انزلی به احتمال بسیار می تواند نشانه ای برای کودتای استاروزلسکی و نیروهای آن در تهران باشد.» لرد دربی در این زمان در گزارشی به کرزن دیدگاه وزیر خارجه ایران را تشریح کرد: «چیزی در میان مخالفان حکومت در تهران، هنگ [تیپ] قزاق و هیأت نمایندگی فرانسه در جریان است تا اتفاقی را در آینده نزدیک ایجاد کند.» اینکه استاروزلسکی مشغول بهره برداری از خصومت میان انگلستان و فرانسه بود و حالا ـ سراسر امور خاورمیانه و نزدیک را به خود مشغول داشته است در واقع چیزی بود که در پیام کاکس در این زمان بدان اشاره شده است. وی در این باره نوشته بود: «یکی دو روز پیش استاروزلسکی به اطلاع نخست وزیر رساند که بونین (Bonin)، (وزیرمختار فرانسه در تهران) به وی اطلاع داده بود که جامعه ملل شناسایی موافقتنامه (انگلستان و ایران) را رد کرده یا قصد رد

آن را دارد.»

در این زمان احمدشاه در پاریس به سر می برد و دربی در ملاقاتی با شاه ضرورت برکناری استاروزلسکی را مطرح کرد اما مورد قبول واقع نشد:

وی خیلی سرسخت و مصمم بود. با این که من به وی خاطرنشان کردم علیرغم اعترافات او به وفاداری به انگلستان، در برخورد اول که از وی خواسته شد سندی از احساسات خود بدهد از همنوایی با دیدگاه های انگلستان خودداری کرد و همچنان به مخالفت های خودش ادامه داد.

بلشویک ها در اواخر آوریل باکو را به تصرف خود درآوردند و کاکس در ۱۰ مه چگونگی واکنش روس های مقیم «ایران شمالی» به این واقعه را این چنین گزارش کرد:

صرف نظر از هراس هایی که برخی افراد درباره چگونگی گذران زندگی زیردست بلشویک ها دارند، جامعه روسی، به عنوان یک مجموعه، از عملیات بلشویکی در باکو سرافراز شده اند و مطمئن هستند که روسها حالا (سراسر) قفقاز و در نهایت وضع سابق خود را در ایران دوباره به دست خواهند آورد.

راه حل هایی که کاکس در پیش روی انگلستان می دید یا دستگیری و اخراج افسران روسی از ایران و خلع سلاح تیپ بود که نیروهای ژنرال بتمن چمپین برای این کار کافی نبودند و یا به امید یک تغییر عقیده احتمالی در شاه اعلام کنند که کمک مالی به تیپ قطع شده است و وی باید از تعداد افراد تیپ بکاهد. در این حال سرهنگ استاروزلسکی به اطلاع نخست وزیر ایران رساند که وی از پاسگاه مرزی خود در مرز آذربایجان شوروی خبری دریافت کرده که بلشویک ها آماده اند ادعای خود درباره کشتی های جنگی دنیکین را که وارد انزلی شده اند با استفاده از زور به کرسی بنشانند و مبارزه خود را برای بیرون کردن انگلیسی ها از ایران شمالی آغاز کنند. سید ضیاءالدین طباطبایی، روزنامه نگار ایرانی طرفدار انگلستان، که از سوی وثوق الدوله به باکو اعزام شده بود تا وضعیت جدید را گزارش کند این اطلاعات را تأیید کرد. کاکس در این باره گزارش کرد:

وی بر نظر خود تأکید می کرد که مأموران بلشویکی در قفقاز از حضور ما در ایران شمالی به عنوان بهانه ای برای اقدام بر ضد ایران بهره برداری می کنند و عقیده شخصی خود را این گونه ابراز کرد که نیروی ما در انزلی که جز یک طعمه و بهانه برای بلشویک ها نیست، توانایی چندانی در مقابل یک حمله جدی آنها ندارد.

وی توصیه کرد پیش از آنکه یگان بندرانزلی در مقابل فشار بلشویکی مجبور به عقب نشینی شود خود فوراً به همدان عقب نشینی کند. اما از آنجا که هرگونه عقب نشینی نیروهای انگلیسی می توانست «موقعیت مسلطی را برای استاروزلسکی فراهم کند»

سرفرمانـدهی نیروی ایران شـمالی از ایـن کـار خودداری کرد. ژنرال رادکلیف در یادداشت ۱۳ مه تصریح کرده بود که استاروزلسکی «با حکومت روسیه شوروی کمال همکاری را می کند» و در نظر دارد «پرچم روسیه را به هر هزینه ای که باشد بر سراسر ایران شمالی به اهتزاز درآورد. انتظار می رود که وی از هر ابزاری که در اختیار دارد خواه با توطئه، خواه با زور برای بر هم زدن موضع انگلستان در اینجا استفاده کند.» از نظر وی با وجود احتمال یورش از جانب باکو، نیروی ایران شمالی به اندازه کافی توان مقابله همزمان با شش هزار نیروی مسلح در اختیار استاروزلسکی را نداشت.

کاکس پس از مشورت با بغداد در این زمان توصیه کرد که نیروهای انگلیسی در شمال غرب ایران از مناطق ساحلی عقب نشینی کنند، ولی نه تا همدان بلکه تا قزوین. در قزوین آنها «آماده شوند که تکلیف خود را با تیپ قزاق یکسره کنند و همزمان با تخلیه انزلی از نیروهای انگلیسی، دیگر بلشویک ها بهانه ای برای ورود به ایران نخواهند داشت.» اما بلشویک ها که استرداد کشتی های دنیکین را بهانه قرار داده بودند در صبحدم ۱۸ مه در نزدیکی بندر انزلی نیرو پیاده کردند و پس از یک درگیری مختصر، ژنرال بتمن چمپین، فرمانده انگلیسی را که اتفاقاً در آن لحظه در حال سرکشی از یگان خود بود مجبور به پذیرش شرایط آنان و عقب نشینی به قزوین کردند.

در این زمان اتفاق عجیبی در بندر انزلی رخ داد که بدترین ظن و گمان انگلیسی ها از افسران روسی تیپ قزاق را مورد تأیید قرار می دهد. این اتفاق مربوط به گزارشی است که می گفت راسکولنیکف(Raskolnikov)، فرمانده نیروی شوروی که در انزلی پیاده شده بود، پادگان انگلیسی ها را بر هم زده، کشتی ها را تصرف کرده بود. این گزارش به لنین مخابره شد:

سروان کندراتیف (Captain Kondratiev)، رئیس کارکنان تیپ قزاق ایرانی در دیداری که با ما داشت از طرف استاروزلسکی، فرمانده تیپ، اظهار داشت که فرماندهی روسی تیپ، خود را در اختیار حکومت روسیه قرار خواهد داد و از آنجا که در حال حاضر این به معنی حکومت شوروی است وی می خواست خود را به من معرفی کند و از من دستورالعمل های بیشتری دریافت کند. من وضعیت را برایش توضیح دادم و به فرمانده تیپ توصیه کردم در حالی که خود را کنار نگاه می دارد از همه نفوذ خود برای تحقق یک حکومت انقلابی موقت استفاده کند تا یک پیشروی بدون زحمت و خونریزی به سوی تهران انجام شود. من همچنین وی را از پذیرش مطلق هر افسر پیشین ارتش داوطلب (Volunteer Army) برای خدمت در تیپ منع کردم. کندراتیف حالا ـ با این دستورالعمل ها به تهران بازگشته است. تیپ قزاق ایرانی شامل هشت، نه هزار قزاق است و تنها نیروی واقعی است که در اختیار تهران است.

هزار و پانصد قزاق ایرانی که در رشت و زیر فرمان افسر روسی، بولاتسل (Bulatsel)، است، تبعیت خود را از رفیق میرزا کوچک (Comrade Mirza Kuchik) اعلام کرده اند.

در میان نوشته های سروان پنفولد (Captain Penfold)، افسر رابط با تیپ قزاق، یک «خلاصه اطلاعاتی» وجود دارد که یکی از مسائل مورد اشاره وی ترجمه ای از یک مطلب چاپ شده در وُنمور (Voenmor)، ارگان ناوگان ولگا خزر بلشویک ها به تاریخ ۱ جون ۱۹۲۰ درباره وقایع بندرانزلی است. در آن جا آمده است که «نمایندگان قزاقان ایرانی (تیپ استاروزلسکی) به نزد ما آمدند و اعلام کردند که حاضرند خود را به طور کامل در اختیار ما قرار دهند.» و یک «فهرست از افسران تیپ قزاق» بدون تاریخ که در بایگانی WO ۶۸۷/۱۵۸. نگهداری شده از سروان کندراتیف یاد می کند که تا این زمان رئیس کارکنان بوده و «دو بار از سوی استاروزلسکی برای گفت و گو با بولوس (Bolos) به انزلی فرستاده شده بود. وی اکنون فرماندهی قزاقان در مازندران را برعهده دارد و اعتقاد بر این است که در ارتباط با بولوس می باشد.»

انگیزه واقعی دیدار یا دیدارهای کندراتیف از بندر انزلی و رفتار غیرعادی بولاتسل در رشت، هر چه که باشد، موجب تقویت هراس انگلیسی ها از استاروزلسکی و نیز نگرانی آنها از احتمال روی آوردن افسران روسی تیپ به حکومت بلشویکی شد. همان طور که در گزارش راسکولنیکف آمده بود، بلشویک ها به چیزی بیشتر از تصرف کشتی های دنیکین و اخراج انگلیسی ها از بندر انزلی دل بسته بودند. میرزا کوچک خان هم برای گفت و گو با راسکولنیکف و ارجونیکیدزه(Ordjonikidze)، یکی از رهبران بلشویک قفقاز، وارد بندرانزلی شده بود و نیروی اعزامی بلشویک نه تنها عقب نشینی نکرده، بلکه با نیروی تازه نفس و توپ اعزامی از باکو تقویت هم شده و همراه با جنگجویان میرزا کوچک خان پیشروی خود را به سمت رشت آغاز و در اوایل ماه جون، جمهوری شوروی ایران (Soviet Republic of Persia) را اعلام کردند. این برای انگلستان یک برهه تاریخی بود چرا که نیروهای بلشویک سرگرم اولین رخنه های مسلحانه خود به سرزمین هایی بودند که پیش از این بخشی از امپراتوری روسیه نبود.

پیامد فوری واقعه بندر انزلی، سقوط وثوق الدوله و به قدرت رسیدن مشیرالدوله به عنوان نخست وزیر بود. مشیرالدوله در ۱۴ ژوئیه ۱۹۲۰ بیانیه ای صادر کرد و به دنبال آن دست به اقدامات فوری برای اصلاح وضع موجود زد. اولین اقدام وی توقف اجرای موافقتنامه ۱۹۱۹ بود که هنوز به تصویب مجلس نرسیده، اجرای آن را موکول به تعیین تکلیف قطعی آن از طرف مجلس کرده بود. بر همین اساس آرمیتاژ اسمیت و عده ای از مستشاران مالی انگلیس را تحت عنوان مأموریت و مرخصی از ایران بیرون کرد.علاوه

بر این ضـمن برقراری آزادی مطبوعـات دسـتور داد افرادی که در مخـالفت با امضای موافقتنامه مزبور تبعیـد شـده بودنـد آزاد گردنـد. اقدام بعدی مشیرالدوله برکناری نزدیکان وثوق الدوله و کارگزاران طرفدار انگلسـتان از سـمت های حساس از جمله وسـتهال سوئـدی از ریـاست نظمیـه بـود. وی همچنیـن در مقابـل اصـرار انگلیسـی هـا ایسـتاد و از عزل استاروزلسـکی صـریحاً خودداری نمود.

مشـیرالدوله همچنین به منظور اجرای سـیاست موازنه اقدام به اعزام سـفیر فوق العاده و تام الاختیار به روسیه کرد تا زمینه انعقاد یک عهـدنامه مودت و برقراری روابط سیاسـی و اقتصادی را فراهم آورد. از این رو بود که لرد کرزن وزیر خارجه انگلیس در نطقی در ۱۷ نوامبر ۱۹۲۰ در مجلس اعیان انگلسـتان ضمن تشریح موافقتنامه ۱۹۱۹ تعویق اجرای آن را نتیجه اقـدامات نماینده دسته ملیون (مشیرالدوله) قلمداد کرد. وی با برقراری ارتباط با بلشویک ها «نه تنها امیدوار بود که کمونیست های ایرانی را که به تـازگی کنگره نخسـتین خود را در گیلانِ «رهـا شـده» برگزار کرده بودنـد از حمـایت خـارجی محروم کنـد، بلکه سیاسـت خارجی ایران را به سمتی هدایت کند که بیشتر ملی گرایان آن را حالت عادی محسوب می کردند.»

پیامـد دیگر روی کـار آمـدن مشـیرالدوله، جـایگزینی هرمـن نـورمن (Herman Norman)، بـه جـای کـاکس در هیأت نمایندگی انگلسـتان در تهران بود، کاکس به مقام مأمور عالیرتبه در بغداد گماشـته شده بود تا بر دولت تازه تأسـیس عراق در بین النهرین که از سوی مخالفان مورد تهدید بود نظارت کند. نورمن هم مأمور شده بود تا با فشار بر شاه برای برکناری افسران روسی، زمینه لازم را برای ترتیبات تازه ای که با شرایط جدید سازگار باشد فراهم نماید.

شاه پیشـنهاد کرد تیپ برای جنگ با بلشویکها و متحـدان محلی آنها به گیلان فرسـتاده شود. نورمن «از این وضع ناراضـی بود چرا که استاروزلسکی به ارتباط با بلشویک ها شهرت داشت و احتمال داشت که به شکست کامل این نیرو بینجامد.» در حالی کـه از نظر احمـدشاه تیـپ قزاق «مردمی تریـن نیرو در کشـور بـود» نـورمن «اصـرار می کرد که اگر استاروزلسـکی از پـذیرش برکنـاری خـودداری کنـد، می تـوان بـا اسـتفاده از زور وی را مجبور به درک موضوع نمود. آنگـاه وی تسـلیم را بر بازداشـت مفتضـحانه و اخراج از کشور ترجیـح خواهـد داد. اما شاه معتقد بود که بر عکس، وی برای اینکه ثابت کند که پیش از تسـلیم نهایت تلاش خود را برای روسیه به عمل آورده است تا به آخر خواهد جنگید.»

در همین زمان و پیش از آغاز سفر به اروپا بود که احمدشاه «به دنبال سرهنگ استاروزلسکی فرستاد و به وی سفارش کرد که در مدت غیبت شاه از هر فرمان

حکومت ایران مبنی بر ترک فرماندهی خویش سرپیچی کند. سرهنگ باید در قبال هر فرمانی که از اروپا به وی می رسید حتی اگر به امضای خود شاه نیز رسیده باشد موضع مشابهی اتخاذ می کرد و اگر حکومت ایران سعی کرد وی را مجبور به اطاعت کند با استفاده از زور در مقابل آن ایستادگی کند.»

ناتوانی انگلستان برای مقاومت چه رسد به پس زدن هر تهدید جدی از آن سوی خزر حالا بیش از هر وقت دیگر برای وزارت جنگ انگلستان که با مسئولیت های سنگینی در ایرلند و بین النهرین مواجه بود، آشکار شده بود. سِر هنری ویلسون خاطرات خود را درباره نشست کابینه مورخ ۱۸ جون چنین بازگو کرده است:

من برای خودم یک بیانیه کامل و بلندبالایی نوشته بودم که به اینجا می رسید که صرف نظر از انگلستان، مصر و هندوستان، من برای اجرای سیاست کابینه در ایرلند، قسطنطنیه، فلسطین، بین النهرین و ایران نیروی کافی ندارم... بیانیه من برای عقب نشینی از ایران، کرزن و میلنر (Milner) (وزیر مستعمرات) را به زانو درآورد و کاملاً معلوم بود که اگر عملی شود آنها استعفا خواهند داد.

سیاست کرزن در این زمان دستخوش انتقادهای تندی در مطبوعات انگلستان نیز شده بود. دیلی اکسپرس (Daily Express) مورخ ۲۱ جون ۱۹۲۰ کرزن را برای تعقیب «امپریالیسم گسترده پالمرستون (Palmerston) بدون منابعی که پالمرستون در اختیار داشت» سرزنش می کرد و نوشته بود بدون توجه به «محدودیت های جیبمان و نفراتمان» سیاست او «امپراتوری زخمی را به حالت مرگ» انداخته است. هیچ گریزی نبود و باید از قزاقان به عنوان جانشینی در نبرد شمال ایران استفاده می شد. نورمن در ۲۶ جون گزارش کرد که نخست وزیر ضرورت «تنبیه فوری جنگلی ها برای جلوگیری از گسترش بلشویسم و شورش» را به وی متذکر شد و اینکه «تیپ تنها نیروی در دسترس است که توانایی اجرای این مأموریت را دارد.» شورش تحت حمایت بلشویک ها در گیلان به استان همسایه در دریای خزر یعنی استان مازندران (که به تهران نزدیک تر بود) هم رسیده بود و حکومت ایران درخواست فوری داشت که قزاقان را برای مقابله با این تهدید اعزام کند. عملیات نیاز به پول داشت و نورمن دست نیاز به حکومت انگلستان دراز کرد که کمک مالی خود را آغاز کند.

البته من کاملاً آگاهم که [این] درخواست... برای حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان ناخوشایند است ولی مطمئنم که به جای آنکه تهران را برای تسخیر بلشویک ها خالی کنیم می توانیم اعتراض های آنان را خاموش سازیم.

پرداخت ها با بی میلی از سر گرفته شد و نیروی قزاق به تعداد لازم و با فرماندهی استاروزلسکی برای فرونشاندن شورش مازندران اعزام شد. از آنجا که استاروزلسکی

فرمانده «تنها نیروی نسبتاً مؤثر در اختیار حکومت ایران» بود، حکومت ایران چاره ای نداشت که فرماندهی این لشکرکشی را به وی بسپارد و از نظر انگلستان هم با وجود مخالفت هایی، این چنین انتظار می رفت که استاروزلسکی برای بقای سمت خود هم که شده نهایت تلاش خود را برای موفقیت این لشکرکشی خواهد کرد.

عملیات نظامی در ایران در این زمان دستخوش ملاحظات سیاسی ناشی از گفت وگوهای کراسین، رئیس هیأت نمایندگی شوروی در مذاکره با مقامات انگلیسی، در لندن نیز شده بود. کرزن شرطی را برای ادامه گفت وگوها گذاشته بود که شوروی ها باید از اقدام خصمانه نظامی بر ضد منافع انگلستان در ایران خودداری کنند و شوروی ها نیز آمادگی خود را برای پذیرش این شرط اعلام کرده بودند. در نتیجه، وزارت جنگ با طرح نورمن برای اقدام آفندی در گیلان موافق نبود و به بغداد گفته شده بود که «عملیاتی که شامل پیشروی به سوی رشت باشد تأیید نمی شود.» به این ترتیب بی آنکه نیروی انگلیسی ایران شمالی شرکتی در عملیات جنگی داشته باشد، استاروزلسکی موفق شد حاکمیت تهران را بر مازندران برقرار کند و به افتخار دریافت شمشیر الماس نشان از شاه نایل گردد. از نظر نصرالله فاطمی:

اهمیت پیروزی نیروهای ایرانی بر نیروهای بلشویک در مازندران صرفاً به خاطر خود پیروزی نبود بلکه بیشتر به خاطر استقلال عملی بود که ایرانیان برای پیروزی به خرج دادند. برای اولین بار پس از توافق ۱۹۰۷ انگلیس و روسیه بود که ایران به صورت یک حکومت مستقل عمل می کرد.

وابسته نظامی انگلیس همواره اصرار می کرد که نیروهای ایران شمالی باید در جبهه گیلان اقدامی بکنند که با دستاوردهای قزاقان در مازندران برابری بکند. او اشاره می کرد که جدیت خطر شورشیان در گیلان به این خاطر بوده که جنگلی ها و کارگران ایرانی تبعیدی که در باکو جمع شده بودند و برای تقویت چهره «ارتش سرخ ایران» به داخل مرزهای ایران گسیل می شدند تحت فرماندهی افسران توانمند روسی قرار داشتند و از سوی نیروهای روسی تجهیز می شدند. بتمن چمپین برای آخرین بار در ۲۹ جولای از طریق بغداد درخواست خود را به مقامات ارشد سیاسی رساند. او از حرکت به سمت رشت منع شده بود، اما این پیشروی برای موفقیت طرح حکومت ایران در بازگرداندن نظم به گیلان ضروری بود.

و اگر ما این کار را انجام ندهیم، سرهنگ استاروزلسکی... باید ترتیب اعزام نیرو [برای حمله] از این خط را بدهد. اگر این اتفاق بیفتد و عملیات با پیروزی همراه شود به اعتبار نظامی ما آسیب وارد می شود و به همین میزان نیز بر عزم و اراده استاروزلسکی افزوده می شود. او به یک قهرمان مردمی تبدیل می گردد و حذفش دشوار خواهد شد.

کرزن، وزیر خارجه انگلستان که از خودداری همکاران خود در وزارت خزانه داری و جنگ برای تأمین پول و نظامیان کافی برای اجرای سیاست های خود ناامید شده بود به نورمن نوشت که اکنون در واقع استاروزلسکی «ارباب صحنه» است در حالی که «وضعی که بریتانیای کبیر در آن قرار دارد تحقیر کمی نیست.» این در حالی بود که انگلستان کمک مالی به تیپ را برعهده گرفته بود اما این تیپ قدمی در راه منافع انگلستان برنمی داشت.

در نهایت به نیروی ایران شمالی اجازه داده شد که منجیل را مجدداً اشغال نمایند ولی از آن جلوتر نروند. کرزن مطمئن بود که این تغییر بسیار محدود در سیاست نظامی بریتانیا در ایران می تواند آثار سیاسی درازمدتی برای بریتانیا به ارمغان آورد. او به نورمن گفت که حکومت ایران را بر آن دارد که تا پایان اکتبر مجلس را برای تصویب موافقتنامه ۱۹۱۹ انگلیس و ایران تشکیل دهد. در این صورت مأموران نظامی بریتانیا می توانند بر پایه و اساس مناسب تری به کار خود ادامه دهند. «آنگاه باید با استاروزلسکی تسویه حساب کنیم.»

در حالی که حکومت ایران مشتاق بود که انگلستان نقش کاملی در پیروزی گیلان برعهده گیرد از این نگران بود که کمک این کشور آشکار شده و بهانه ای به دست بلشویک ها بدهد تا برای رویارویی با امپریالیسم بریتانیا اقدام به تقویت نیروهای نظامی خود در گیلان بکنند. از این رو ترتیبی داده شد که قزاقانی که از مازندران حرکت کرده و در حال حاضر در مواضع پشت نیروهای ایران شمالی مستقر شده بودند، ابتدا وارد منجیل و دو روز بعد نیروهای انگلیسی وارد شهر شوند. استاروزلسکی که از منجیل گذشته و به سمت رشت در حال پیشروی بود بدون کمک نیروی ایران شمالی در ۲۳ آگوست رشت را نیز به تصرف خود درآورد. قزاقان ۵۰۰ اسیر گرفته بودند که همگی سربازان تیپ یازدهم ارتش (قزاق) شوروی بودند. این پیشروی همزمان با شکست ارتش سرخ در جبهه لهستان شده بود و ارتش سرخ در همه جبهه ها به وضعیت عقب نشینی کامل درآمده بود. زمانی که استاروزلسکی برای پیشروی به سمت انزلی پافشاری می کرد، وابسته نظامی بریتانیا به وزارت جنگ نوشت: «شکست حقارت بار دشمن در رشت از دست نیروهای ایرانی که از حمایت نیروهای انگلیسی نیز برخوردار نبودند... موجب از دست رفتن بیش از پیش اعتبار نظامی ما شده و این در حالی است که فرمانده روسی [تیپ قزاق] قهرمان دوران شده است.» این ناخشنودی دولت انگلستان سبب شد قزاقان ایرانی در نبرد با نیروهای بلشویک در بندر انزلی تنها بمانند و در حالی که دیگر مهماتی برایشان باقی نمانده بود بعد از تحمل تلفات سنگین ناگزیر به عقب نشینی شوند. برایان پییرس

بـا اسـتناد به یادداشت های جنگی نیروی ایران شـمالی، احساس قزاقان را که مجبور به عقب نشـینی به منجیل بودنـد این چنین بیان کرده است:

قزاقها فکر می کردنـد که انگلیسـی ها شـکست جنگ را به گردن قزاقان انـداخته انـد تا تیپ قزاق را تضـعیف کنند. آنها نمی فهمند چرا انگلسـتان پیشـروی نمی کند. ... قزاقان از دست انگلیسـی ها به شدت عصـبانی هسـتند و می گویند انگلیسی ها می خواهنـد ایران را برای خودشـان تصـاحب کننـد؛ پس به محض اینکه از شـرّ شـوروی خلاص شدنـد انگلیسـی هـا را نیز بیرون خواهند کرد.

نظامیان انگلیسی در ایران به دلیل سرسختی و اصرار کرزن در شرایط کاملاً نامساعدی قرار داشتند. آنان مجبور بودند در پست های خود بمانند و با دشـمنی روبرو شوند که از مبارزه با او منع شده اند. آنان هرگز نباید انتظار نیروی کمکی داشـته باشند؛ و تـازه، هر لحظه هم ممکن است به خـاطر عقب نشـینی برخی واحـدها به بین النهرین از همین هم که هست خوارتر و خفیف تر گردند. سِر هنری ویلسون به ژنرال هالدین (Haldane) که در بغداد فرماندهی می کرد در ۲۴ آگوست نوشته بود:

من شـخصاً خیلی طرفـدار خروج از ایران هسـتم... اما حکومت انگلسـتان به این موضوع توجهی نمی کند. بنابراین من مجبورم که دایماً به شـما تلگراف بزنم که در آنجا بمانید گرچه من همواره علیرغم ناخشـنودی وزارت امور خارجه شـرط کرده ام که چنانچه احساس ضرورت کردی برای حفظ بین النهرین اختیار کامل داری که ایران را تخلیه کنی.

در اول سـپتامبر وزارت جنگ انگلستان به بغداد اطلاع داد که نیروهای ایران شمالی حداکثر تا بهار در ایران باقی خواهند ماند و در این فاصـله نباید دست به عملیاتی فراتر از زنجان و منجیل بزنند. استاروزلسکی نیز که متوجه این بی تفاوتی انگلستان شده بود در گفت وگو بـا نورمن گفته بود که وی می دانـد که قصـد نهـایی انگلسـتان حـذف سازمـان مسـتقل تیپ قزاق به محض برطرف شـدن خطر تهـاجم بلشویکی است و به همین دلیل افسـران روسـی میل چنـدانی به ادامه جنگ ندارنـد و این در حالی است که برداشت رایج ایرانیان نیز از بلشویسم «به سادگی معنای مخالفت با انگلسـتان را می دهد». استاروزلسـکی که به «طرح هـای مقـابله بـا تیپ قزاق که سـال پیش میان حکومت اعلیحضـرت انگلسـتان و حکومت پیشـین ایران (در زمان وثوق الـدوله) مطرح شـده بود آگـاه بود» در این گفتگو اظهـار کرده بود: «خود را آمـاده کرده که بـا زور جلوی این کار را بگیرد و یکی از کارهای او ایجاد وقفه در ارتباطات با بین النهرین بوده است.» نورمن در این باره نوشته بود:

اگر به تیپ قزاق تضمینی داده شود که قصدی برای نابودی آن نداریم در این صورت

به وظیفه خود که همکاری با ما است کاملاً ـ عمل خواهد کرد. در عین حال وی این واقعیت را پنهان نکرد که خود را... به عنوان حافظ منافع روسیه در ایران نیز به حساب می آورد.

نورمن اضافه کرده بود که استاروزلسکی «به درستی فهمیده که امنیت ایران کاملاً ـ به ناتوانی یا بی میلی حکومت روسیه شوروی برای اعزام نیروی کافی برای سرنگونی اش بستگی دارد و این موضوع تا زمانی که با شوروی به یک تفاهمی برای رها کردن ایران به حال خودش دست نیابیم همچنان ادامه خواهد داشت.» استاروزلسکی به نورمن گفته بود که «فکر نمی کند که نیروهایش توان کافی برای پیشروی دوم به سوی رشت داشته باشند مگر اینکه نیروهای انگلیسی کمک فعالانه ای به وی بکنند.» «دستور قاطع مقام ارشد» مبنی بر ممنوعیت نیروی ایران شمالی برای هرگونه اقدام تهاجمی در تیپ قزاق به این صورت تفسیر می شد که انگلستان آشکارا قصد «قربانی کردن» قزاقان را دارد «تا آنها را تضعیف و سپس به راحتی منحل کند.»

شکست قزاقان و عزل استاروزلسکی

در چنین وضعیتی و در ۲۶ سپتامبر بود که ژنرال سِرادموند آیرونساید (Ironside) به جای بتمن چمپین، فرماندهی نیروهای ایران شمالی را برعهده گرفت. در این زمان دو نکته معلوم بود؛ اول اینکه دولت شوروی می خواست از نقش خود در درگیری های گیلان بکاهد و دوم اینکه دولت انگلستان هم موافقت کرده بود تا آوریل ۱۹۲۱ نیروی ایران شمالی را از ایران عقب براند. اما از نظر آیرونساید باید چاره ای اندیشیده می شد که بعدها مانع مداخله گسترده تر شوروی در امور ایران می شد؛ چرا که اجرای موافقتنامه انگلیس و ایران و تشکیل یک ارتش تحت کنترل انگلستان «بدون واهمه از نیروی ایران شمالی در آغاز کار غیرممکن» بود و می باید «در اولین فرصت ممکن» و دقیقاً پیش از محو نیروی ایران شمالی به جای روسها، افسران انگلیسی را بر تیپ قزاق گمارده، «استاروزلسکی به طور قانونی اخراج گردد.» از نظر وی، کسی جز سرهنگ هادلستون (Colonel Huddleston) که در این زمان در بین النهرین بسر می برد آمادگی این کار را نداشت. دیکسون، رئیس هیأت نظامی انگلیس، هم آن قدر خودش را درگیر سیاست های محلی کرده بود که مناسب این کار نبود.

وابسته نظامی نگران بود که زمان برای این جابه جایی کافی نباشد. اگر نیروی ایران شمالی، طبق برنامه بخواهد در آوریل عقب نشینی کند، «ایران برای چند ماه آینده در چنگ یک دشمن بیرونی قرار می گرفت»، چرا که حکومت تهران تا تصویب موافقتنامه انگلیس ایران توسط مجلس به افسران انگلیسی اجازه نمی داد کنترل تیپ قزاق را در

اختیار بگیرند. در آن زمان نمایندگان مجلس هنوز انتخاب نشده بودند و تا ژانویه مجلسی در کار نبود. تازه بعد از این هم ماهها طول می کشید تا نظم جدید به طور مناسب در تیپ پیاده شود؛ به ویژه تا وقتی که موافقتنامه به اجرا درنمی آمد «حکومت امپراتوری انگلستان از تأمین هر نوع مهمات جنگی خودداری می کرد.» آیا ممکن بود نیروی ایران شمالی تا سپتامبر ۱۹۲۱ باقی بماند؟ با توجه به وضعیت مالی انگلیس، تعهدات نظامی آن در بسیاری از نقاط دیگر و موضوع افکار عمومی، معلوم بود که حرکت پیشنهادی بر ضد استاروزلسکی در آینده نزدیک کار بسیار خطرناکی بود.

آیرونساید در دستورالعملی که در ۱۳ اکتبر درباره نقش منجکل (Menjcol)، دسته پیش قراولان خود در منجیل، صادر کرد دیدگاههای خود را درباره قزاقها روشن نمود. وی گفت نباید قزاقها فراتر از جایی بروند که در صورت عقب نشینی اجباری، نیروهای ایران شمالی به دام بیفتند و «چنانچه نیروهای ایرانی تحت فرمان استاروزلسکی در رشت به مرام بلشویکی گرویدند باید نخستین سپر دفاعی در مقابل آنها بشوند.» آیرونساید در ۲۱ اکتبر به نورمن نوشته بود «من دوست دارم... توجه شما را به این واقعیت جلب کنم که در صورتی که نظام بلشویکی در اروپا سقوط بکند استاروزلسکی می تواند به یک مخالف احتمالی سرسخت ما تبدیل گردد.» به نظر می رسد از نظر انگلستان و شخص آیرونساید چه بلشویک ها بتوانند وضعیت خود را تثبیت کنند، چه نتوانند و ضدانقلابیون به پیروزی برسند، در هر حالت وجود یک میهن پرست روسی مثل استاروزلسکی یک تهدید جدی به شمار می آمد. به همین جهت بود که آیرونساید نه تنها از کمک به پیشروی نیروی قزاق در بازپس گیری انزلی خودداری می کرد، بلکه از هر فرصتی نیز برای ضربه زدن به حیثیت و افتخار این تیپ استفاده می نمود.

در وضعیتی که نه انگلستان حاضر به کمک بود و نه نیروی قزاق ایرانی و افسران روسی آن دل و دماغ جنگیدن را داشتند، تهاجم نیروی بلشویکی آنها را به عقب نشینی از رشت مجبور نمود. در این صحنه، قزاقها نه تنها روحیه خود را باختند، بلکه کمبود پول، چکمه و لباس مناسب برای نبرد در زیر یک باران سیل آسا و سرمای سخت نیز جانکاه شد. به نوشته یک افسر انگلیسی «آنها چندین هفته در زیر باران مداوم بسر برده و سنگرهایشان پر از مالاریا بوده است.» و هنگامی که خسته و کوفته به منجیل رسیدند، به نوشته خود آیرونساید، «همگی تب داشتند.» در چنین شرایطی بود که آیرونساید، فرمانده جدید نیروی ایران شمالی دستور داد که هیچ تدارکاتی به آنان داده نشود. هدف این بود که «سرهنگ استاروزلسکی خود به تنهایی با این گندکاری دست و پنجه نرم کند تا خلاص شدن از دستش خیلی راحت تر شود.» استاروزلسکی هم که برای دیدن احمدشاه و گزارش جنگ راهی تهران شده بود بی خبر از سرنوشت پیش

رو، نیروهای خود را در اختیار آیرونساید گذارد. آیرونساید هم از فرصت استفاده کرده دستور فرمانده قزاق را درباره محل اردو تغییر داد و آنها را در جایی مستقر کرد که بتواند کنترل بیشتری بر آنها داشته باشد. علاوه بر این یگان موتوری گورخاس و گایدس (Gurkhas and Guides Cavalry) را نیز مأمور کرد که قزاقها را در مسیر اردوگاه خود «از نزدیک زیر نظر قرار دهند.»

افراد با آرامش کافی وارد اردوگاه شدند؛ گرچه سروان جانشین فرمانده قزاق شکایت می کرد که تعداد زیادی نیروی انگلیسی و هندی سایه وار آنها را تعقیب کرده اند. اردوگاه تمام شب کاملاً ـ زیر دیده بانی قرار داشت و یگان موتوری گایدس آماده بود که هر حرکتی در شب را متوقف کند. ما شانس آوردیم که حیله ای را که برای روس ها به کار برده بودیم بدون مشکل به ثمر رسید. این ممکن بود به یک واقعه ناخوشایند همراه با تیراندازی بینجامد.

عقب نشینی قزاق ها از رشت، وضع سرهنگ استاروزلسکی و افسران روسی را به کلی دگرگون کرده بود و او به چشم افسر بی کفایتی دیده می شد که ادامه کارش در فرماندهی نیروهای ایرانی برای کشور خطرناک به شمار می رفت. این زمان مناسبی برای انگلیسی ها بود که برای همیشه مسئله استاروزلسکی را حل نمایند. آیرونساید «به طور جدی پیشنهاد کرد که باید فرصت را برای خلاص شدن از دست این مردان نالایق و خطرناک غنیمت شمرد.» به نظر وی ضمن موافقت با برکناری سرهنگ روسی و افسران همکار او، «موقتاً مسئولیت پر کردن سمت های افسری و سازماندهی تیپ قزاق ... به هزینه حکومت ایران» پذیرفته می شود. این نیرو تنها نیروی ایرانی است که ما می توانیم از آن برای محافظت از استان های شمالی و جبهه شمال غرب ایران استفاده کنیم. در شرایط موجود این تنها نیروی توانایی است که می تواند هسته ارتش جدید ایران که ما می خواهیم تشکیل دهیم، باشد.

به همین منظور آیرونساید و نورمن از نخست وزیر ایران خواستند فوراً استاروزلسکی را برکنار کند و یک ایرانی را به فرماندهی تیپ بگمارد و افسران انگلیسی نیز در این کار به وی کمک کنند. نورمن هم تأکید کرده بود تا اقدامات موردنظر به مرحله اجرا درنیاید، دولت انگلستان از پرداخت کمک های مالی خودداری خواهد کرد. جرج چرچیل، مسئول میز ایران در وزارت امور خارجه انگلستان، که خلاصه این مذاکرات را به نگارش درآورده بود این سیاست نورمن را به «یک خط مشی کاملاً ـ جدیدی که نتیجه همفکری با ژنرال آیرونساید است» تعبیر کرد. از نظر کرزن، وزیر خارجه انگلستان هم که «استاروزلسکی تا دیروز یک قهرمان مزاحم بود» حالا به صورت «یک بزدل» درآمده است؛ و با توجه به ناامید شدن از تشکیل مجلس و تصویب

موافقتنـامه انگلیس ایران و آمـاده شـدن نیروی ایران شـمالی برای ترک ایران، بایـد فوراً مخالفـان روسـی موافقتنـامه، برکنار و افسران انگلیسی در سمت های مهم فرماندهی نیروهای قزاق گمارده شوند.

اما از آنجا که احمـدشاه و مشـیرالدوله، نخست وزیر، زمان را برای برکناری افسـران روسـی مناسب نمی دیدند و انتصاب یک افسـر انگلیسـی به فرماندهی تیپ قزاق را خلاف سیاست موازنه منفی میان همسایگان شمالی و جنوبی خود تلقی می کردند با این درخواست نورمن مخالفت کردنـد و در نتیجه نورمن دست به اسـتفاده از ابزار فشار مالی برد؛ و با وجودی که می دانسـت که هیـچ حق قـانونی برای این کـار نـدارد از بانـک شـاهی (The Imperial Bank) در ایران خـواست از پرداخـت سـهم حکومت ایران از سوی شـرکت نفت انگلیس ایران خودداری کنـد. این اقـدام سـبب شـد مشـیرالدوله، نخست وزیر ملی گرای میـانه رو اسـتعفا را بر اجرای دسـتورات هیـأت نماینـدگی انگلسـتان ترجیـح دهـد. امـا احمـدشاه در برابر فشارهـای نـورمن و آیرونساید سـر تسـلیم فرو آورد و با پذیرش نامزد انگلیسی ها، سپهدار اعظم، به نخست وزیری، مجدداً کمک ماهانه انگلستان برای نگهـداری تیپ قزاق از سـر گرفته شـد. همچنین زیر فشـار انگلسـتان، احمـدشاه مجبور شـد استاروزلسـکی و نوزده افسـر روسـی دیگر را برکنار کند که بلافاصـله به دستور آیرونساید همگی بازداشت و از ایران اخراج شدند. کرزن در مجلس لردها در ۱۶ نوامبر درباره این اخراج ها چنین توضیح داد:

مـا ناگهان شـنیدیم که در عملیات نظامی بر ضـد بلشویک ها، این افسـر و همکارانش در مقابل نیروهای بسـیار زبون بلشویک عقب نشـینی کردنـد و هیـچ تلاشـی هم برای یک مقاومت پایـدار به خرج ندادنـد. شـخص افسـر فرمانـده نیز در یک تبلیغات براندازانه ضدانگلیسـی در ایران شرکت داشته و وی خیلی بیش از یک مظنون جدی در اختلاس گسترده اموال حکومت ایران بود. ادامه حضور این افسر و همکاران روسی وی غیرممکن بود... هم برای ایران و هم برای ما، چیزی جز یک تهدید نبود.

مذاکرات مسکو و راه حل نهایی انگلستان

کرزن، نورمن و آیرونسایـد که در این زمان موفق شـده بودند با حذف استاروزلسـکی و دیگر افسـران روسـی، مهار تیپ قزاق ایرانی را در دست بگیرنـد خود را برای دستیابی به دو هـدف حداکثری و حداقلی آماده می کردند: هدف حداکثری آنان این بود که ضـمن فشـار بر حکومت ایران برای تشـکیل مجلس و تصویب موافقتنـامه انگلیس ایران و انتصاب افسـران انگلیسـی در تیپ قزاق، زمینه را برای خروج نیروی ایران شـمالی از ایران و تشـکیل یـک ارتش متحـد ایرانی تحت رهبری انگلسـتان فراهم نمایند و چنانچه در این

راه با مقاومت جدی مواجه شوند، در نظر داشتند ضمن عقب نشینی به مرزبندی های سال ۱۹۱۵ و تقویت مواضع خود در ایران جنوبی، «سیاست جنوب» را دنبال نمایند. کرزن در ۲۳ دسامبر به نورمن نوشت:

ایرانی ها با عملکرد حکومت فعلی به روشنی نشان دادند... که آنها اشتیاق زیادی به داشتن یک نیروی نظامی زیر فرمان افسران انگلیسی ندارند اما ترجیح می دهند که با شوروی ها مذاکره کنند... تنها کاری که اکنون باید انجام داد این است که ببینیم چگونه با وضعیت جدیدی که ناشی از سقوط احتمالاً ـ کامل ما در شمال است برخورد کنیم و از منافع مان در دیگر مناطق حمایت کنیم.

این ایده قبلاً از سوی جرج چرچیل در یادداشت ۱۳ دسامبر مطرح شده بود؛ اینکه «اگر موافقتنامه تأیید نشود و نیروهای شمال غربی ما در بهار عقب نشینی کنند، ممکن است وضعیتی در ایران شمال غربی پیش آید که لازم شود منافع مان را در ایران جنوبی استحکام بخشیم.» وی در ۲۰ دسامبر دوباره نوشت که «وقتی نیروهای انگلیسی عقب نشینی کردند این احتمال وجود دارد که ایران شمالی بی دفاع، زیر سلطه بلشویک ها سقوط کند. انگلیسی ها نمی توانند تیپ قزاق را از حالا تا ماه مارس سازماندهی مجدد کنند. اگر این تلاش در آخرین لحظه انجام شود هر تجهیزات نظامی که به آنها داده شود به احتمال زیاد به دست دشمن خواهد افتاد.» در نتیجه او پیشنهاد کرد هیأت نمایندگی انگلیس به اصفهان، جایی که شاه باید راضی شود پایتختش را منتقل نماید، عقب نشینی کند و تفنگداران جنوب ایران آماده باشند و مناسبات تازه ای را با خان های بختیاری که رهبران قدرتمند قبایل محلی هستند، ایجاد کنند. به نظر وی در این صورت بود که انگلستان می توانست جنوب ایران، میادین نفتی و بندرهای خلیج را از روسیه و بلشویسم حفظ کند و «برای یک تلاش احتمالی در راه برقراری مجدد اقتدار شاه در شمال آمادگی کسب کند.»

نورمن که بی اعتمادی احمدشاه به خان های بختیاری و مخالفت با انتقال پایتخت به اصفهان را مشاهده کرده بود در این زمان از شیراز به عنوان پایتخت جدید صحبت کرد. او معتقد بود اگر شاه به سرسختی خود ادامه دهد «باید در پی تغییر حاکم برآییم.» اما خبرهایی که از مسکو و مذاکرات موفقیت آمیز مشاورالممالک با حکومت روسیه شوروی دریافت می شد هرگونه امیدی را از نورمن سلب کرد.

نورمن در ۶ ژانویه ۱۹۲۱ به کرزن اطلاع داد که مشاورالممالک، نماینده ایران در مسکو، از سوی بلشویک ها اطمینان یافته که «جمهوری کمونیست گیلان» منحل خواهد شد مشروط بر اینکه حکومت تهران عهدنامه دوستی با شوروی را امضا کند؛ و نیروهای روسی زمانی خاک ایران را تخلیه خواهند کرد که نیروهای انگلیسی از ایران رفته باشند. وی در پیام روز بعد خود درباره خطی که مسکو در آن زمان می پیمود

این گونه توضیح داده است: «اعضای مجلس (که هنوز تشکیل جلسه نداده اند) دیگر هیچ انگیزه و تمایلی برای پذیرش موافقتنامه (انگلیس ایران) ندارند و در صورتی که چنین کاری کنند به سادگی بهانه تازه ای برای تجاوز بلشویکی فراهم خواهد شد.»

به این ترتیب به نظر می رسد که هیچ یک از دو هدف حداکثری و حداقلی قابل دستیابی نبود و انگلستان برای حفظ منافع خود در ایران مجبور بود اقدام فوری نماید و این اقدام فوری جز از سوی رضاخان، فرمانده آتریاد تبریز که تربیت شده خود استاروزلسکی بود از دست کس دیگری ساخته نبود.

در فاصله برکناری استاروزلسکی تا کودتای رضاخان، یک دیپلمات ایرانی به نام سردار همایون فرماندهی تیپ قزاق را بر عهده گرفت اما قدرت اصلی در دست سرهنگ هنری اسمیت (Colonel Henry Smyth)، عضو هیأت نظامی انگلستان در تهران بود. چهار ماه بیشتر از اخراج استاروزلسکی از ایران نگذشته بود که در ۲۲ فوریه ۱۹۲۱ رضاخان، بدون هرگونه مقاومتی از سوی انگلستان، دست به کودتا زد. طبق گفته نورمن، رضاخان اعلام کرده بود:

قزاقها که تجربه بلشویک ها را داشتند و آنها را می شناختند از دیدن حکومت های ناکارآمدی که یکی پس از دیگری در تهران به قدرت می رسید و ظاهراً هیچ یک کاری برای جلوگیری از پیشروی بلشویک ها که بعد از خروج نیروهای انگلیسی از ایران صورت می گرفت نمی کردند دیگر خسته شده بودند. بنابراین آنها به تهران آمدند تا حکومتی قوی را که به این موضوع بپردازد تأسیس کنند.

مقامات انگلیسی با ادعای اینکه «هیچ مدرکی وجود ندارد که انگلیسی ها کاری با کودتای ۱۹۲۱ داشته اند و به نظر می رسد که هم حکومت انگلستان و هم هیأت نمایندگی انگلستان در تهران را غافلگیر کرده است» همواره هرگونه دخالت در امور داخلی ایران را تکذیب کرده اند. ولی ژنرال سِر ادموند آیرونساید، طراح اصلی کودتا که در این زمان فرماندهی نیروی ایران شمالی را در دست داشت، بعدها در سال ۱۹۷۲ به نقش خود در این جریان اعتراف کرد. وی در این باره نوشت که او زمینه را برای برکناری فرمانده روس سفید تیپ قزاق فراهم کرد و پس از آن اقدام به دستگیری او نمود و در آخر رضاخان را به فرماندهی گمارد.

آیرونساید چنین وانمود کرد که وی از رضاخان خواسته است که قول بدهد «هیچ اقدام خشونت باری برای خلع [احمد]شاه مرتکب نشود و اجازه آن را هم ندهد» ولی این گفتگو تلویحاً نشان می دهد که رضاخان در آرزوی این چنین اقدام خشونت باری بوده است. از این گذشته آیرونساید می دانست که رضاخان «آشکارا... از سیاستمدارانی که مجلس را به خاطر منافع شخصی خود در کنترل دارند... بدش

می آید.» به توصیف آیرونساید، احمدشاه «مرد جوانی بود که در یک کت بلند خاکستری با تکانهای عصبی می لولید.» او می پنداشت که «دیدن یک چنین مرد فلک زده ای آن هم در چنان مقام بزرگی واقعاً مشقت بار بود؛» در حالی که ایران «که به شدت به یک رهبر برای زمان های سخت آینده نیاز داشت... اینجا [رضاخان] بی تردید مردی بود که ارزش والایی داشت»

به این ترتیب بود که وقتی انگلیسی ها قزاقان را به حال خود رها کردند در ۲۲ فوریه ۱۹۲۱ رضاخان کودتایی را ترتیب داد که او را ابتدا به فرماندهی کل قزاق، سپس در آوریل همان سال به سمت وزارت جنگ و بعد در اکتبر ۱۹۲۳ به نخست وزیری و نهایتاً در ۳۱ اکتبر ۱۹۲۵ به مقام شاهنشاهی ایران ارتقا داد. هارولد نیکلسون که در این زمان کنسول انگلستان در تهران بود این نکته را این چنین تأیید می کند:

ترقی رضا در مراتب [نظامی] مدیون لرد آیرونساید بود. ... همچنین به مرد انگلیسی دیگری نیز مدیون بود و معلوم بود که ایران کاملاً به سوی تشتت غوطه ور بود؛ تنها امید این بود که کشور بتواند تحت رهبری مقتدر اندرونی مجدداً قوت گیرد؛ سرپرسی [لورین] به درستی پیش بینی کرده که رضاخان برای چنین حیات تازه ای توانا می باشد.

طرح انگلیسی به گونه ای به اجرا درآمد که وانمود می کرد بالاخره یک نظام ملی و ضدانگلیسی و ضدبلشویکی در تهران روی کار آمده است. روس ها ابتدا حدس زدند که کودتا یک عملیات انگلیسی بوده است اما جز اینکه سرهنگ هنری اسمیت (Henry Smyth)، افسر رابط بین تیپ قزاق و نیروی ایران شمالی به صورت غیررسمی در سازماندهی و آموزش قزاق ها دست داشته است مدرک متقنی برای اثبات آن نداشتند.

سرهنگ دوم گری (Lieutenant-Colonel W.G. Grey) در سخنرانی خود درباره تاریخ جدید ایران در نوامبر ۱۹۲۵ که بعدها در مجله انجمن سلطنتی آسیای میانه چاپ شد گفته بود که وقتی از قزوین می گذشتیم از سرهنگ اسمیت پرسیدم که به نظر شما کار درستی بود که در تحرکات سیاسی کشور شرکت کرده ایم. وی در پاسخ من گفت که از من درخواست توصیه نظامی شد و من هم به عنوان یک راهنما باید آنچه می دانستم در اختیار می گذاشتم. معلوم است که کاری مثل این (کودتا) اگر بخواهد صورت گیرد بهتر است که به شکل منطقی و منظمی که اتفاق افتاد رخ می نمود.

حکومت جدید به سرعت دست به کارهایی زد که در ظاهر با سیاست کرزن در تضاد بود: نه تنها آشکارا موافقتنامه ۱۹۱۹ را فسخ کرد بلکه تعدادی از افراد سرشناس را که به عنوان آلت دست هیأت نمایندگی انگلستان مشهور بودند از جمله شاهزاده فیروز، وزیر خارجه، را به اتهام اینکه در سال های ۱۹۲۰ ۱۹۱۸ در مقابل رشوه

همچون عروسک انگلستان رفتار کرده است، بازداشت کرد. اما در پنهان بنا به گزارش نورمن، سیدضیاء به او گفته بود با وجودی که موافقتنامه ملغی گردیده اما در نظر دارد که به خاطر منافع ملی کشور، مستشاران نظامی و مالی انگلیسی را بر پایه قراردادهای خصوصی وارد ایران نماید. این کار باید با احتیاط کامل انجام شود و تعدادی مستشار غیرانگلیسی هم در این زمینه درگیر خواهند شد «تا به کوری چشم بلشویک ها و مخالفان داخلی، بتوان تا جای ممکن از قدرت های خارجی دیگر نیز دلجویی گردد.»

نتیجه

ایران پیش از کودتای سوم اسفند رضاخان صحنه رقابت قدرت های بزرگ خارجی برای کسب امتیاز و توسعه حوزه نفوذ انگلستان و روسیه بود. موافقتنامه های ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ به وضوح این سازش قدرت های بزرگ برای تصاحب سرزمین ایران را به نمایش گذارده است.

اما شکست امپراتوری عثمانی در جنگ اول جهانی و تخلیه آذربایجان ایران و همچنین گرفتاری امپراتوری روسیه در انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ سبب شد تا انگلستان به فکر استفاده از خلأ قدرت پدید آمده در ایران و انتقال سراسر ایران به حوزه نفوذ خود بیفتد و به بهانه ایجاد حصار مطمئنی بر گرداگرد کمونیسم تلاش کرد تا ایران را به قیمومت خود درآورد. اما هنگامی که با مخالفت فرانسه و ایالات متحده نتوانست از کنفرانس صلح پاریس طرفی در این باره ببندد تلاش کرد از حضور نیروهای نظامی خود در ایران و ابزار کمک مالی، برای تحمیل موافقتنامه آگوست ۱۹۱۹ استفاده کند و به این ترتیب ایران را تحت الحمایه خود سازد؛ به طوری که پیش از تصویب مجلس شورای ملی اقدام به اعزام هیأت های کارشناسی نظامی و مالی به ایران نمود.

اما قدرت گرفتن مجدد روسیه و تهاجم بلشویکی به ایران و اشغال بندر انزلی و رشت و حمایت از نهضت جنگل باعث شد تا مجدداً وضعیت رقابت سابق احیا شده و انگلستان خود را این بار با یک دشمن ایدئولوژیکی روبه رو ببیند که تنها به استان های شمالی ایران راضی نخواهد شد. به همین منظور نهایت تلاش خود را نمود تا با ظاهری ملی ولی سرکوبگر و استبدادی، نظام مبتنی بر کودتایی را به روی کار آورد تا سیاست ایران یکپارچه در زیر سایه انگلستان و به هزینه دولت ایران به مرحله اجرا درآورد.

پی نوشت ها:

۱. Rouhollah K. Ramazani, The Foreign Policy of Iran: A. Developing Nation in World Affairs, ۱۵۰۰-

.Charlottesville: University Press of Virginia, ۱۹۶۶, p. ۳۸.۲ ,۱۹۴۱

۲. Rouhollah K. Ramazani, The Foreign Policy of Iran: A. Developing Nation in World Affairs, ۱۵۰۰-۱۹۴۱, Charlottesville: University Press of Virginia, ۱۹۶۶, p. ۳۸.

۳. Quoted in George Urzon, Persia and the Persian Quustion, London,: Longmans, ۱۸۹۲-. Vol ۲, p. ۵۸۸..

۴. A. P. Thornton, "British Policy in Persia, ۱۸۵۸-۱۸۹۰," English Historical Review, vol. LXIX, ۱۹۵۴, PP. ۵۵۴-۵۷۹.

۵. برای مطالعه متن موافقتنامه ۱۹۰۷ و مکاتبات رسمی انگلیسی روسی فرانسوی در سال ۱۹۱۵ ر.ک:

J. C. Hurewitz, Diplomacy in the Near and Middle East, New York: Octagon Book, ۱۹۷۲, vol. I, pp. ۲۱۹-۲۴۹; Ramazai, op. cit., pp. ۸۹-۹۴.

نوازنی، بهرام، عهدنامه مودت ایران و شوروی ۲۶ فوریه ۱۹۲۱، تهران، نشر همراه، ۱۳۶۸، صص ۶۱ ۵۵؛ یزدی، محمود افشار، سیاست اروپا در ایران، ترجمه سیدضیاءالدین دهشیری، تهران، انتشارات بنیاد موقوفات نویسنده، ۱۳۵۸، صص ۳۵۸ ۲۷۹.

۶. Josef Upton, The History of Modern Iran, Cambridge: Harvard University Press, ۱۹۷۰, pp. ۳۹۰-۴۰.

۷. عهدنامه مودت...، صص ۸۳ ۷۳.

۸. برای مطالعه دخالت نظامی انگلستان و متفقین در روسیه و حمایت از ضدانقلابیون روسی ر.ک: قادری، حاتم، پژوهشی در روابط ایران و روسیه شوروی با قرارداد ۱۹۲۱، ج ۱، صص ۱۰۷ ۱۰۱؛ کنان، ژرژ، روسیه و غرب در زمان لنین و استالین، ترجمه ابوالقاسم طاهری، بی جا، کتابخانه ایرانمهر، ۱۳۴۴، صص ۸۸ ۸۵؛ تروتسکی، لئو، زندگی من، ترجمه هوشنگ وزیری، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۸، صص ۴۴۵ ۴۴۴.

۹. N. Keddie and M. Amanat, “Iran Under the Later Qajars, ۱۸۴۸-۱۹۲۲”, in Cambridge History of Iran, vol. ۷, London, ۱۹۹۱, p. ۱۷۷.

۱۰. Hassan Arfa, Under Five Shahs, London, ۱۹۳۵, p. ۳۳۴.

۱۱. P. A. Polovtsoff, Glory and Downfall, London, ۱۹۳۵, p. ۳۳۴.

۱۲. F. J. Moberly, Operations in Persia ۱۹۱۴-۱۹۱۹, London, ۱۹۸۷, p. ۱۳۷.

۱۳. مهمید، محمدعلی، پژوهشی در تاریخ دیپلماسی ایران (قبل از هخامنشیان تا پایان قاجاریه)، تهران، نشر میترا، ۱۳۶۱، ص ۳۲۱.

۱۴. FO. ۳۷۱/۲۹۸۵/۲۲۹۱۷۸ Quoted in Pearce Brian, The Staroselsky Problem ۱۹۱۸-۲۰: An Eposode in British-Russian Relations in Persia, London: University of London, ۱۹۹۴ (Hereafter Pearce)

۱۵. L/P S/۱۰/۷۳۴/۶۳۶ Quoted in ibid.

۱۶. FO. ۳۷۱/۳۲۶۸/۴۱۰۱۹ Quoted in ibid.

۱۷. L/PS/۱۰/۷۳۴/۱۰۶۹; FO. ۳۷۱/۳۲۶۸/۴۸۶۵۴ Quoted in ibid.

۱۸. FO. ۳۷۱/۳۲۶۸/۸۹۵۶۴ Quoted in ibid.

۱۹. FO. ۳۷۱/۳۲۶۸/۹۰۳۷۰ Quoted in ibid.

۲۰. Houshang Sabahi, British Policy in Persia ۱۹۱۸-۱۹۲۵, London, ۱۹۹۰.

۲۱. Moberly, F. J. (ed.). History of the Great War: Operations in Persia ۱۹۱۴-۱۹۱۹.

۲۲. FO. ۳۷۱/۳۲۶۱/۱۱۹۸۲۲. Quoted in Pearce, p.

۲۳. FO. ۳۷۱/۳۲۶۱/۱۲۵۱۳۹: L/PS/۱۰/۷۳۵/۳۱۶۴. Quoted in ibid.

۲۴. L/PS/۱۰/۷۳۵/۳۴۰۵. Quoted in ibid.

۲۵. CAB ۲۷/۲۴: R.H. Ullman, Britain and the Russian Civil War, London: ۱۹۶۸ [hereafter Russian Civil War], p. ۸۲.

۲۶. FO. ۳۷۱/۳۲۶/۲۱۲ ۲. Quoted in Pearce.

ص: ۶۷۲

۲۷. Curzon Collection in India Office Library, MSS Eur. F. ۱۱۲/۲۵۳. Quoted in ibid.

۲۸.اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، ج ۱، ترجمه جواد شیخ الاسلامی، تهران، نشر کیهان، ۱۳۶۸، صص ۲۹۴ ۲۹۳.

۲۹. صفایی، ابراهیم، زمینه های اجتماعی کودتای ۱۲۹۹، تهران، بی نا، ۱۳۵۳، صص ۲۰۶ ۲۰۵.

۳۰. - Georg Lenczowski, Russia and the West in Iran, ۱۹۱-۱۹۴: A Study i Power Rivalry, Westport: Greenwood Press, ۱۹۴۹, p. ۴۶.

۳۱. اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ایران و انگلیس، ج ۱، صص ۲۹۴ ۲۹۳.

۳۲. Peter Avery, Modern Iran, London: Ernest Benn Limited, ۱۹۶۵, p. ۲۰۵.

۳۳. in Moberly, op. cit., p. ۳۶۶.

۳۴. FO. ۳۷۱/۳۲۶۳/۲۰۲۳۰. Quoted in Pearce.

۳۵. L/P S/۱۰/۷۳۶/۴۱۰۲; Documents on British Foreign Policy, ۱st series, IV [hereafter DBFP], doc. ۷۲۳, p. ۱۱۳۲. Quoted in ibid.

۳۶. DBFP, IV, doc. ۷۴۱, pp. ۱۱۴۵-۴۶. Quoted in ibid.

۳۷. DBFP, ۱st series, IV, doc. ۷۹۹, pp. ۱۱ ۷- Quoted in ibid.

۳۸. FO. ۳۷۱/۳ ۶ /۱۷۴۹۱۲. Quoted in ibid.

۳۹. Briton Cooper Busch. usch, Mudros to Lausanne: Britain’s Frontier in West Asia ۱۹۱۸-۱۹۲۳, Albany: New York, ۱۹۷۶, p. ۲۷۲.

۴۰. امروزه به نام کمیته میان بخشی درباره امور خاورمیانه تغییر یافته است.

۴۱. H. Sabahi, British Policy in Persia ۱۹۱۸-۱۹۲۵, London: ۱۹۹۰, p. ۶۵; FO. ۳۷۱/۳ ۶۷/۱۷۱۶ ۰. Quoted in Pearce.

۴۲. FO. ۳۷۱/۳ ۷۰/۱۹۰۳ ۷. Quoted in ibid.

۴۳. WO. ۱۵/۶۹۷. Quoted in ibid.

۴۴. FO. ۳۷۱/۳ ۷۲/۲۰۱۱۰۰. Quoted in ibid.

۴۵. Curzon Collection in India Office Library, MS Eur. F. ۱۱۲/۲۷۵. Quoted in ibid.

۴۶. DBFP, XIII, doc. ۴۶۴, pp. ۵۱۷-۱۹. Quoted in ibid.

۴۷. W. O. ۱۵/۶۹۷. Quoted in ibid.

۴۸. FO. ۳۷۱/۳ ۹۲/۱۹۵۳ ۱. Quoted in ibid.

۴۹. FO. ۳۷۱/۳ ۹۲/۱۹۵۳ ۱. Quoted in ibid.

۵۰. DBFP, XIII, doc. ۴۱۶, p. ۴۷۴. Quoted in ibid.

۵۱. British Documents on Foreign Affairs [henceforth BDFA], Series A, Vol. ۳, p. ۱۱۱. Quoted in ibid.

۵۲. D FP, XIII, doc. ۴۲۲, p. ۴۷. Quoted in ibid.

۵۳. DFA, Vol. ۳, pp. ۱۱۱-۱۲. Quoted in ibid.

۵۴. FO. ۳۷۱/۳ ۷۱/۱۹۷۹۷. Quoted in ibid.

بر اساس ارقامی که چرچیل در ۲۹ جون در پارلمان انگلستان ارائه کرد، نیروهای انگلیسی در شمال غرب ایران در اول آپریل ۱۹۲۰ بالغ بر ۱۰۵۰ نفر نیروی انگلیسی و ۱۰۱۰۰ نفر نیروی هندی می شد. (The Times, ۳۰ June ۱۹۲۰)

۵۵. D FP, XIII, docs ۴۳۳ and ۴۳۴, pp. ۴۶, ۴, ۴۹. Quoted in Pearce

۵۶. A. N. Kheifets, Sovetskaia Rossiia i sopredel'nye strany Vostoka ۱۹۱۸-۱۹۲۰, Moscow, ۱۹۶۴, p. ۲۳۴. Quoted in Pearce.

برایان پیرس در هامش این نکته اضافه کرده است که وی نسخه سند بایگانی (مورخ ۶ جون ۱۹۲۰) را به

دست آورده است که در آن، وی منبع خود را پروفسور R. W. Davies معرفی کرده است.

۵۷. مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری قاجاریه، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۴۳، ص ۱۳۰.

۵۸. دولت آبادی، یحیی، تاریخ معاصر یا حیات یحیی، ج ۴، تهران، انتشارات فردوسی + عطار، ۱۳۶۱، ص ۱۵۱.

۵۹. مکی، حسین، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۱، تهران، نشر نشار، ۱۳۶۲، ص ۷۴.

۶۰. باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، تلاش آزادی، محیط سیاسی و زندگانی مشیرالدوله پیرنیا، تهران، انتشارات نوین، ۱۳۵۶، ص ۲۸۵.

۶۱. Sabahi, British Policy in Persia, p. ۹۵.

۶۲. DFA, Vol. ۳, p. ۲۴۳ Quoted in Pearce.

۶۳. Ibid., PP. ۲۴۹, ۲۵۰. Quoted in ibid.

۶۴. D FP, ۱st series, XIII, doc. ۴۶۱, pp. ۵۱۲-۱۳. Quoted in ibid.

۶۵. Diaries of Sir Henry Wilson, edited by Major-General C.E. Caldwell, London, ۱۹۲۷, II, P. ۲۴۴.

۶۶. L/P S/۱۰/۹۰۵/۵۰۱۷. Quoted in Pearce.

۶۷. L/P S/۱۰/۹۰۵/۵۲۴۱. Quoted in ibid.

۶۸. D FP, XIII, doc. ۵۶۱, n. ۵. Quoted in ibid.

۶۹. FO. ۳۷۱/۴۹۱۲/۶۹ ۶. Quoted in ibid.

۷۰. D EP, XIII, doc. ۵۱۰, pp. ۵۶۴-۶۵. Quoted in ibid.

۷۱. WO. ۹۵/۵۰۴۹ (Appendix ۱). Quoted in ibid.

۷۲. E. Lesueur. Les Anglais en Perse, Paris, ۱۹۲۱, p. ۵۱ Quoted in ibid.

۷۳. N. S. Fatemi, Oil Diplomacy, New York, ۱۹۵۴, p. ۹۵.

.FO. ۳۷ ۱/۴۹۲۲/۲۶۵۰. Quoted in Pearce .۷۴

.WO. ۹۵/۵۰۴۹ (Appendix ۱). Quoted in ibid .۷۵

.D. FP, XIII, doc. ۵۳۱, p. ۵ ۱. Quoted in ibid .۷۶

.WO. ۹۵/۵۰۴۹ and WO. ۱۵/۶۹۷. Quoted in ibid .۷۷

.D. FP, XIII, doc. ۵۴۰, p. ۵۹۶. Quoted in ibid .۷۸

.WO. ۹۵/۴۹۶ (Appendix ۲۴). Quoted in ibid .۷۹

.FO. ۳۷ ۱/۴۹۰۵/۵۰۳۰. Quoted in ibid .۸۰

WO. ۹۵/۵۰۴۹; WO. ۱۵ /۶۹۷ Quoted in ibid.; Edmonds Papers, VI, ۴; Arfa, Under Five .۸۱
.Shahs, p. ۱۰۳

.WO. ۹۵/۵۰۴۹. Quoted in Pearce .۸۲

The Military Correspondence of Sir Henry Wilson, edited by Keith Jeffery London, .۸۳
.۱۹ ۵, pp. ۱۹-۹۹

.FO: ۳۷۱/۴۹۰۵/۵۵ ۵. Quoted in Pearce .۸۴

.DFA, Vol. ۳, pp. ۳ ۹-۹۰. Quoted in ibid .۸۵

.PRO. ۳۰/۳۰/۲۳. Quoted in ibid .۸۶

.WO. ۱۵/۶ ۷; FO. ۳۷۱/۴۹۰۶/۱۰۶ ۷. Quoted in ibid .۸۷

.Ibid .۸۸

.WO. ۱۵ /۶۹۷. Quoted in Pearce .۸۹

.WO. ۱۵ /۶ ۷. Quoted in ibid .۹۰

.Edmonds Papers, VI, ۴. Quoted in ibid .۹۱

. .E. Ironside, High Road to Command, London, ۱۹۷۲, p. ۱۴۴ .۹۲

.WO. ۱۵ /۶۹۷. Quoted in Pearce .۹۳

ص: ۶۷۴

.Ironside, op. cit., pp. ۱۴۵-۴۶ .۹۴

.FO. ۳۷۱/۴۹۰۹/۱ ۱۴ ۹. Quoted in Perarce .۹۵

.FO. ۳۷۱/۴۹۱۴/۹۵۷۳; PRO. ۳۰۱۳۰/۲۳. Quoted in ibid .۹۶

.D FP, XIII, doc. ۵۶۷, pp. ۶۲۰-۲۱; PRO. ۳۰/۳۰/۲۳ Quoted in ibid .۹۷

.D FP, XIII, doc, ۵۷۰, pp. ۶۲۴-۲۶, Quoted in ibid .۹۸

.WO. ۱۵ /۶ ۷. Quoted in ibid .۹۹

.Ibid., XIII, doc. ۶۱, p. ۶۷۰. Quoted in ibid .۱۰۰

.FO. ۳۷۱/۴۹۱۴/۱۳۵ ۴. Quoted in ibid .۱۰۱

.FO. ۳۷۱/۴۹۰۷/۱۴۴۵۵. Quoted in ibid .۱۰۲

.D FP, XIII, doc. ۶۳, p. ۶ ۷. Quoted in ibid .۱۰۳

.FO. ۳۷۱/۶۳۹۹/۴۰۶. Quoted in ibid .۱۰۴

.FO. ۳۷۱/۶۳۹۹/۵۰۹. Quoted in ibid .۱۰۵

.FO. ۳۷۱/۶۴۲۱/۹۱. Quoted in ibid .۱۰۶

.D FP, XIII, doc. ۶ ۱, pp. ۷۲۹-۳۰. Quoted in ibid .۱۰۷

.R. Bullard, The Camels Must Go, p. ۲۲۹ .۱۰۸

.Ironside, op. cit., p. ۱۴۹ .۱۰۹

.Ibid., p. ۱۶۱ .۱۱۰

.Ibid .۱۱۱

.Ibid., p. ۱۵۲ .۱۱۲

.Ibid., p. ۱۶۱ .۱۱۳

.H. Nicolson, Friday Mornings, p. ۷ .۱۱۴

.The Royal Central Asian Society, Vol. XIII, ۱۹۲۶ .۱۱۵

و ایجاد تفرقه بین شیعه و سنی

آیت الله محمد واعظ زاده خراسانی

مقدمه

پیش از بحث درباره نقش انگلستان در فرقه سازی، لازم است به تاریخچه ای از دخالت انگلیس در مسائل ایران بپردازیم.

معمولاً ـ مورخین، دخالت انگلیس در کشور ما را از زمان جنگ ایران با انگلیس در هرات می دانند که به شکست ایران و از دست دادن هرات انجامید. همان گونه که دخالت روس را در اوضاع ایران، از زمان شکست ایران در جنگ قفقاز و سقوط و جدایی آن سرزمین از ایران، و قرارداد ننگین «ترکمن چای» می دانند که هر دو شکست در زمان فتحعلیشاه اتفاق افتاد. آنان دخالت دو دولت روس و انگلیس را در ایران پیش از این تاریخ کمرنگ و یا ضعیف و یا پنهانی می دانند.

دکتر شیخ الاسلامی در مجموعه مقالات خود، چند مقاله اول را به سابقه نفوذ انگلیس در ایران اختصاص داده است. وی در مقاله اول، سبب دوستی و طرفداری برخی از رجال سیاسی ایران در این عصر از یکی از این دو دولت را، عمدتاً استبداد حاکمان و سلاطین قاجاری، در انتقام گیری از شخصیتهای سیاسی برکنار شده دانسته و شواهدی چند نیز ذکر کرده است.

حال آنکه در کتاب خاطرات همفر، دخالت انگلیس در ایران، پیش از این تاریخ در عصر صفویه به صراحت آمده است.

خاطرات همفر

بر اساس اعترافات همفر، عامل اطلاعاتی انگلیس در ممالک اسلامی، که ما را به

مقصود نزدیک می کند و ضمناً از دقت و دوراندیشی فوق العاده وزارت مستعمرات انگلستان پرده برمی دارد:

اولاً: بنا به گفته همفر : وی در سال ۱۷۱۰م/۱۱۲۳ق/۱۰۸۸ش که تقریباً دوازده سال پیش از انقراض سلسله صفویه (۱۱۳۵ ق یعنی درست سه قرن پیش) از سوی وزارت مستعمرات انگلستان مأمور جاسوسی در کشورهای مصر، عراق، ایران، حجاز، استانبول (مرکز خلافت عثمانی) می شود، تا اطلاعات کافی به منظور جستجوی راههای در هم شکستن اتحاد مسلمانان، و نفوذ استعماری در ممالک اسلامی به دست آورد. هم زمان با او نه نفر جاسوس دیگر از بهترین و ورزیده ترین مأموران وزارت مستعمرات، این گونه مأموریتها را بر عهده داشتند و در راه فراهم ساختن موجبات تسلط استعماری انگلیس، و تحکیم مواضع آن دولت در نقاط استعمار شده، فعالیت می کردند.

اعتبار مالی کافی در اختیار این هیأتها قرار داشت و به نقشه های دقیق و اطلاعات دست اول مجهز بودند. از جمله فهرستی کامل از نام وزرا، فرمانروایان، مأموران عالی رتبه، علما و رؤسای قبایل به آنها داده شده بود.

ثانیاً: برای اینکه دقیقاً به فعالیتهای جاسوسی و استعماری دولت انگلیس، در ممالک تحت استعمار آن، و دیگر ممالک آشنا شویم، به چند نکته اشاره می شود:

۱ انگلستان وزارتی به نام «وزارت مستعمرات انگلستان» در سه قرن پیش از این با برنامه ها و نقشه های منظم و اطلاعات کافی از ممالک اسلامی داشت.

۲ همفر، از آغاز اشتغال در این وزارتخانه وظیفه خود را به خوبی انجام داد بویژه مأموریت رسیدگی به امور «شرکت هند شرقی» که ظاهراً مسئله ای بازرگانی و در باطن جاسوسی بود، در آن وزارتخانه موقعیت خوبی داشت.

۳ به گفته وی، دولت انگلیس خیالش از هندوستان و چین تحت نفوذش، به لحاظ تضادهای داخلی و اختلافات قبیله ای و قومی و مذهبی، آسوده بود، و مواظبت می کرد که آنان بیدار نشوند، و همچنان در جهل و تفرقه و فقر و بیماری به سر برند، و برای این کار برنامه های دقیقی تهیه شده بود.

اما در دو کشور عثمانی و ایران، با وجود قراردادهایی بین آنان و انگلیس، و نفوذ جاسوسان انگلیس در این دو کشور که با موفقیتهایی از قبیل ترویج فساد اداری، و رشوه خواری، و خوشگذرانی پادشاهان همراه بود و بنیان این حکومتها را متزلزل کرده بود، در عین حال، انگلستان از نتایج ضعف این حکومتها به سود خود مطمئن نبود، به دلایلی از جمله نفوذ معنوی اسلام، و اینکه اسلام دین زندگی و سیادت و آزادگی است، و پیروان راستین اسلام، به آسانی تن به اسارت و بندگی نمی دهند، هوشیاری و

دوراندیشی و تحریکات حکومتها در این دو کشور، و نیز علمای اسلام: مانند مفتیان «الازهر» در مصر، و مراجع تشیع در ایران و عراق، هر کدام مانع بزرگی در برابر مقاصد استعماری انگلستان، جلوه می کردند. به خصوص که علما در مردم نفوذ فراوان داشتند و حکومتها و مردم برای آنان احترام قائل بودند.

۴ همفر بارها از تشکیل کنفرانسهایی برای در هم شکستن نیروهای مسلمین و ایجاد نفاق و تفرقه در میان آنها، سخن می گوید که شاید بتوانند مسیحیت را در کشورهای اسلامی همان طور که در اسپانیا رخ داد رواج دهند. اما بنا به اعتراف آنها ریشه های درخت تناوری یعنی درخت اسلام را که از شرق تا غرب کره زمین امتداد دارد به آسانی نمی توانند قطع کنند و گفتند: در عین حال، باید به هر قیمتی شده، این دشواریها را تحمل کنیم، زیرا آیین مسیحیت در صورتی پیروز خواهد شد، که در سراسر عالم انتشار یابد.

۵ پس از برگشت وی به لندن و بازگویی نتایج مأموریتش خود، که قبلاً هم مرتباً گزارش می کرد، معاون وزارت مستعمرات به وی می گوید: موضوع مهم برای تو در مأموریت آینده دو نکته است: یافتن نقاط ضعف مسلمانان، و ایجاد تفرقه بین آنان.

۶ بار دیگر او را به لندن فراخواندند تا، وزیر به او بگوید: همان گونه که کمیسیون مخصوص امور مستعمرات، ابراز عقیده کرده است باید شما را از دو راز مهم باخبر سازم، که در مأموریتهای آینده شما فوق العاده سودمند و مؤثر خواهد بود. به گفته همفری؛ وزیر مرا به یکی از اتاقهای وزارتخانه برد، عده ای در اطراف میز گردی نشسته بودند که عبارت بودند از ۱ شبیه امپراتوری عثمانی که به زبان ترکی صحبت می کرد ۲ شبیه شیخ الاسلام قسطنطنیه (استانبول) ۳ شبیه پادشاه ایران ۴ شبیه عالمی شیعی مذهب در دربار ایران ۵ شبیه مرجع تقلید شیعیان در نجف.

سه نفر اخیر به فارسی و انگلیسی صحبت می کردند که همراه آنان مترجم و منشی بود و منشیان قبلًا با آن اشخاص، تماس داشته و آنان را از اطلاعات رسیده توسط جاسوسان از پنج تن اصلی مقیم استانبول و تهران، و نجف کاملاً باخبر کرده بودند.

معاون گفت: این پنج نفر در قالب شخصیتهای اصلی خود رفته اند تا آشکار شود مقامات مذکور چگونه می اندیشند. و سؤالاتی که از آنها می شد ۷۰ درصد با اندیشه شخصیتهای اصلی، هماهنگ بود. آن گاه نمونه هایی را یاد می کند.

این نخستین رازی بود که معاون وزیر به دستور وزیر به همفر گفت که در کتابی گرد آمده بود. راز دیگر را هنگامی به او گفتند که کتاب دوم را مطالعه کند و از اطلاعات تازه ای از اوضاع ممالك اسلامی و نقاط ضعف و قوت آنها باخبر شود. مانند چگونگی اندیشه و اعتقاد مسلمانان شیعه و سنی در مسائل گوناگون، علل عقب ماندگی

ملتهای مسلمان و غیره. در این کتاب نقاط ضعف مسلمین عبارت بودند از:

۱ اختلافات شیعه و سنی، و فرمانروایان و مردم و حکومتهای عثمانی و ایران و اختلافات عشایر و سوءتفاهمات علما و عمال حکومت.

۲ نادانی و بی سوادی عمومی.

۳ جمود فکری و تعصب.

۴ بی اعتنایی به زندگی مادی.

۵ استبداد و ستم حکومتها.

۶ ناامنی و نبود راههای ارتباط.

۷ فقدان بهداشت عمومی و درمان.

۸ ویرانی شهرها و نبود سیستم آبیاری.

۹ هرج و مرج در ادارات دولتی و نبود قانون...

۱۰ اقتصاد ناسالم.

۱۱ فقدان ارتش منظم.

۱۲ تحقیر زنان.

۱۳ آلودگی شهرها و روستاها.

در این کتاب، پس از برشمردن نقاط ضعف، به این حقیقت اشاره می کند که آیین اسلام ابداً با این کمبودها هماهنگی ندارد، و آن گاه مزایای اسلام را هم در سیزده مورد برمی شمارد. سپس در فصل دیگری به نقاط قوت اسلام و علل پیشرفت مسلمانان در ۲۳ امر می پردازد که آخرین آنها ارج گزاری بسیار به قرآن و حدیث و لزوم پیروی و به کار بستن آنها است. آن گاه توصیه هایی برای گسترش آن نقاط ضعف اشاره می کند از جمله دامن زدن به اختلافات مذهبی و نگه داشتن مسلمین در جهل و بی خبری، و فقر و قحطی و ویرانی.

در فصل دیگر، ۲۳ توصیه در نابود ساختن عوامل و اسباب قوت و نیرومندی مسلمانان و ناتوان کردن آنان عرضه می کند از

قبیل تشدید تعصبات قومی و قبیله ای و مذهبی، ترویج شرابخواری، ایجاد تزلزل در عقیده مسلمانان به جهاد با کفار، بر هم زدن رابطه دوستی میان عالمان دین و مردم، معرفی اسلام به دین اختلاف و آشوب و هرج و مرج، و مانند اینها.

پس از آن، معاون وزارت مستعمرات از راز دوم که به همفر وعده داده بودند پرده برداشت و آن موافقت نامه چهارده ماده ای بود که مقامات بلندپایه انگلیس به تصویب رسانده بودند. از آن جمله در ماده ۶ آمده بود: تبلیغ عقاید و مذاهب ساختگی، در مناطق اسلامی، با برنامه ریزی آگاهانه و منظم.

ثالثاً: مهم ترین کـار همفر در عراق و ایران که بـا قـدردانی و سپاس وزارت مستعمرات همراه بود، و از راههـای گوناگون، و توسط جاسوسان، همواره از آن کار باخبر می شدند، آشنایی او در بصره با محمد بن عبدالوهاب، مؤسس مسلک وهابیت و آماده ساختن او برای گسترش این مسلک بود.

همفر، نخست سفر خود را از استانبول، مرکز خلافت عثمانی و بـا آشنایی بـا زبـان ترکی و عربی، و آموزش نماز و احکام اسلام، توسط روحانی «کهنسالی» از اهل تسنن به نام «شیخ احمـد افنـدی» آغاز کرد و پس از دو سال توقف در استانبول به لندن فرا خوانده شد. پس از شش ماه توقف در لندن و ازدواج، مأمور رفتن به عراق شد که با شش ماه معطلی در راه به شهر بصره رسید. او برای اولین بار در این شهر با ایرانیها و مذهب تشیع آشنا شد و از آنان زبان فارسی را می آموخت.

در بصره بـا جوانی عرب زبـان به نـام «محمـد بن عبـدالوهاب» برخورد که به سه زبـان ترکی و فارسی و عربی آشنا بود. این جوان، در کسوت روحانیت و علمای دین، و بسیار جاه طلب و بلندپرواز، و بی نهایت عصبانی مزاج بود.

همفر، گفتگوهـای خود را بـا محمـد آغـاز کرد و از کوشش خود برای نفوذ وی در افکار و آماده ساختن محمـد برای ادعای جدیـدش، در چنـد جـای این کتـاب به تفصیل، از جمله بحثهای طولانی اش با او در موضوعات مختلف دینی، بیان کرد، و از روشنفکری و آزاداندیشی این جوان به نیکی یـاد نمـود و گفت: «هـدف من از این بحثهـا ایجـاد فکر رهـبری و پیشوایی در شخصیت محمد بود. و به همین خاطر به دروغ، خواب ندیده ای را بازگو نمود سپس او را روانه شهر اصفهان کرد تا با عقاید و آداب شیعیان، کاملاً آشنا شود. در اصفهان نیز با جاسوسان دیگر انگلیس برخورد نمود و آنان هم به نوبه خود به افکار او کمکی شایان کردند.

همفر، در جـایی دیگر از خاطرات خود، دستور وزارت مستعمرات را درباره کار محمـد بن عبـدالوهاب، در شش ماده برمی شمرد، از جمله:

۱ تکفیر همه مسلمانانی که به مذهب او نگرویده اند.

۲ در صورت امکان، انهدام کعبه به بهانه این که هنوز نشانه هایی از بت پرستی در آن به جای مانده است.

۳ ویران کردن بارگاهها و مقابر و زیارتگاههای مسلمانها در همه جا.

همفر پس از بازگشت به بصره برای بار دوم، با خبر شد که محمـد بن عبدالوهاب راهی «نجد» در عربستان شده است، او نیز عازم نجد شد و او را در ادعای خودش یاری داد تا آخر کتاب.

حال، اگر گفته های همفر درست باشد، باید اعتراف کرد که وی بزرگ ترین شالوده

را برای ایجاد اختلاف ریشه ای (یعنی اختلاف در حد کفر و ایمان) در جامعه اسلامی ریخته است تا مسلمانها نه تنها در چند مذهب شناخته شده و بر سر مسائلی از قبیل خلافت و امامت یا در مسائل فقهی فرعی مانند وضو و نماز و حج، با هم اختلاف داشته باشند، بلکه در اصل اسلام و کفر یکدیگر، که لازمه اش جواز کشتن هم دیگر است با هم درگیر شوند.

اکنون نیز وهابیت (که خود را «سلفی» یعنی پیرو سلف صالح پیش از پیدایش مذاهب، و به قول آنان: :«بدعت مذاهب» می داند) همه مسلمانان جز خود را گمراه، و بدعت گذار، و غالباً کافر می دانند و از این رو مفتی آنان به طور رسمی به کفر و جواز کشتن شیعیان، فتوی می دهد.

از دیرباز، وهابیت با رژیم سعودی همدست و هماهنگ بودند و هستند و همواره از کمکهای مالی و سیاسی و حمایتهای همه جانبه آن رژیم، برخوردار بوده است.

بنا به گفته همفر ، محمد بن سعود، سرسلسله این نظام، یکی از عمال انگلیس بوده، و اصولاً این نظام، به خاطر یاری رساندن و همکاری با محمد بن عبدالوهاب به وجود آمده است، و هماهنگ با آن ادامه دارد. سیاست و حکومت از آن خاندان سعودی، که حتی نام خود را جزء نام کشورشان کرده اند (عربستان سعودی) و امر دیانت و فتوا و ریاست کلیه شئون دینی، از آن خاندان محمد بن عبدالوهاب بنام «آل الشیخ» است.

این نظام، همواره مورد حمایت انگلیس (و در سالهای اخیر امریکا) بوده است و اولین ضربه را به خلافت عثمانی (که به هر حال، پشتوانه محکمی برای اسلام بود) زد، و عربستان را با کمک انگلیس از قلمرو خلافت بیرون آورد.

ناگفته نماند که محمد بن عبدالوهاب از نوشته ها و نوآوریهای «ابن تیمیه» (معاصر علامه حلی - متوفای ۷۲۸ ق - بوده و با او در کتاب منهاج السنه در برابر کتاب منهاج الکرامه از علامه، به جدال پرداخته است) بهره فراوان برده، عنوان «سلفی» را از «ابن تیمیه» گرفته است. با این تفاوت که ابن تیمیه پیروان مذاهب را تکفیر نمی کرد، ولی آنها را بدعت گذار و گمراه می دانست. اما محمد بن عبدالوهاب این گمراهی را نسبت به برخی از فرقه های اسلامی مانند شیعیان و صوفیان، به حد کفر و شرک رسانیده است.

این نکته در خاطرات «همفر» نیامده است و حتماً باید به گفته های او ضمیمه گردد.

به هر حال، نقش وهابیت به تدریج در شبه قاره هند و آسیای میانه، و افریقا و حتی در مصر و سوریه و اردن، آشکار است. دولت سعودی، با سرمایه نامحدود نفتی، و با تأسیس دانشگاهها و مدارس و حوزه های علمیه در داخل و خارج کشور، به آموزش و تربیت هزاران استاد و دانشجو، برای انتشار مسلک وهابیت (یا سلفی گری) سعی بلیغ

دارد که نمونه بارز آن، پدیده شوم «طالبان» در پاکستان و افغانستان است، و تنها دولت سعودی و یکی از امارات خلیج فارس، رژیم طالبان را (که از میان رفت ولی به مسلک خود ادامه می دهند) به رسمیت شناختند.

اینجانب، در سفرهای مکرر به ازبکستان، و دیگر کشورهای آسیای میانه که از سلطه شوروی سابق آزاد شده اند، نمونه هایی از اختلافات داغ میان اهل سنت و دسته های وهابی شده را به رأی العین، مشاهده کرده ام که آینده شومی متوجه این کشورهاست.

ناگفته نگذارم، من در دوران تصدی اداره «مجمع تقریب مذاهب اسلامی» از سال **۱۳۶۹** تا **۱۳۷۹** برخوردهایی با طرفداران وهابیت داشته ام، از جمله نامه ای به آقای «بن باز» مفتی عربستان (که تنها مفتی از غیر خاندان آل الشیخ بود) نوشتم مبنی بر اینکه «زیارت قبور» و تبرک به اولیا، کفر و شرک نیست، بلکه از قبیل سایر مسائل اختلافی میان مسلمانان است، که باید مورد بحث قرار گیرد. نه اینکه وسیله کفر و شرک شود. «بن باز» به این نامه جواب داد که هر دو در مجله رساله التقریب منتشر گردید.

فرقه قادیانیه یا احمدیه

ظهور فرقه قادیانیه در هند نیز بسیار شباهت دارد به آنچه در ایران رخ داد. این فرقه را میرزاغلام احمد قادیانی (۱۲۵۵ق/ ۱۳۲۶ق) بنیاد نهاد. وی مردی روحانی و اهل قصبه «قادیان» از شهرستان «گرداس پور پنجاب» بود که در پنجاه سالگی مدعی مهدویت و رجعت مسیح شد؛ یعنی خود را مهدی موعود اسلام، و مسیح موعود مسیحیت خواند، و در چهاردهم مارس **۱۸۸۹** ادعا کرد که وحی بر او نازل شده و پیامبر است و عده ای به او گرویدند.

نام این فرقه قادیانی یا میرزایی است، و اینک خودشان را «احمدیه» می نامند. در کانالهای تلویزیونی عربی، کانالی به نام «قناه الاحمدیه الاسلامیه العربیه» وجود دارد که به زبان عربی تبلیغ می کند، و به منظور نفی ادعای نبوت جدید، همواره برنامه های خود را با این آیه شریفه آغاز می کند: «ما کان محمد اَبا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین » لکن در خلال بحثها به اثبات نبوت تبعی غلام احمد را در دین اسلام می پردازند و او را به عنوان مروج اسلام معرفی می کنند، در عین حال اصرار بر مهدویت و مسیح بودن او دارند، و شب و روز پیرامون این مذهب با نشان دادن مساجد و اجتماعات آنان در سراسر جهان، و گفتگو با رهبر چهارم آنان که فوت شده است و رهبر کنونی آنها تبلیغ می کنند. از رهبرشان به عنوان «امیرالمؤمنین» نام می برند که به انگلیسی سخن می گوید و سخنانش به عربی ترجمه می شود و این برنامه از مرکز آنان در لندن پخش می شود.

ظاهراً عقاید و اعمال عبادی و آداب غلام احمد موافق اسلام بود، و فقط در سه اصل نفی جهاد و ادعای مسیح و مهدی بودن، با سایر مسلمانان اختلاف داشت و می گفت: اسلام مشتق از سِلم و دین آشتی و صلح است، و باید با منطق و مسالمت، و نه با زور (و با جهاد) پیش رود و مسلمانان باید پیرو دولتهای خود باشند.

این، در حالی بود که هند مستعمره انگلیس بود، و این دو امر یعنی اسقاط حکم جهاد اسلامی و لزوم پیروی از دولت که انگلیسی بود که به وضوح، حمایت از انگلیس، شمرده می شد و از سوی مسلمانها وسیله انتقاد و بدگمانی به غلام احمد بود.

پس از مرگ غلام احمدمیرزا نورالدین، و بعد از او در سال ۱۹۱۴م میرزابشیرالدین محمد احمد پسر غلام احمد، خلیفه اول و دوم او شدند. و بعد از مرگ نورالدین بین آنها انشعاب پیدا شد. گروهی پیرو مولوی محمدعلی گردیدند که معتقد بود، غلام احمد نبی یا مهدی و یا مسیح نبوده بلکه مبشر و مجدد اسلام بوده است. این گروه انجمنی به نام «انجمن اشاعه اسلام احمدیه» تشکیل دادند، و به «اعضای انجمن لاهور، و مجددی» معروف گشتند. اما اکثریت قادیانیها به ریاست میرزابشیرالدین و جانشینانش، بر عقیده نبوت و مهدویت و مسیحیت غلام احمد، باقی ماندند.

مرکز این فرقه «قادیان» بود، و بعد از تشکیل پاکستان به این کشور منتقل و در قصبه «ربوه» مستقر شدند. هر دو گروه مساجدی در نقاط مختلف جهان (از جمله در افریقا) بنا کرده، تبلیغات دامنه داری را دنبال می کنند. و هیأتهایی از هر دو دسته با پشتکار به نشر عقاید خود ادامه می دهند. پیروان این مذهب از هر دو گروه بیش از یک میلیون نفر است که بیشتر در پنجاب و بمبئی و افغانستان و عربستان و ایران و مصر سکونت دارند. دسته مجددی از سوی مسلمانان تا حدودی پذیرفته شده اند، اما قادیانیها از سوی مسلمانان و مسیحیان و هندوان، ملحد و مطرود تلقی می شوند. و در حال حاضر در پاکستان، قادیانیها تکفیر گردیده اند، پایگاه مرکزی آنها در لندن است.

از غلام احمد کتابهایی به جای مانده است. او مجله ای انگلیسی زبان از سال ۱۹۵۲م در قادیان منتشر می نمود که ارگان رسمی قادیانیها است و هنوز هم ماهیانه مرتباً انتشار می یابد.

مولانا محمدعلی رهبر مجددیّه قرآن را به سبکی بدیع به انگلیسی ترجمه و تفسیر کرده است. کتابی نیز تحت عنوان آیین اسلام به انگلیسی و بر مبنای عقاید مجددیّه تألیف نموده که به زبانهای مختلف ترجمه شده است.

چند سال قبل، اینجانب در کشور «کنیا» در شهر نایروبی از مرکز قادیانیها بازدید کردم. مدیر آن مرکز که در کسوت روحانیت بود اصرار داشت که از آیات قرآن ثابت کند پس از رسول اکرم، پیغمبر خواهد آمد، و از اینکه در پاکستان آنان را تکفیر کرده اند

به شدت ناراحت بود. من از او پرسیدم شما پیرو یک از مذاهب اربعه اید. گفت: «مذهب حنفی». در کنار آن دفتر، مسجدی قرار داشت که همراهان ما از آن دیدن کردند اما من تا در آن رفتم بنا به احتیاط، کفشهای خودم را درآوردم و با پای برهنه وارد آن مسجد شدم. در هر حال، ظهور قادیانیه تقریباً هم زمان با پیدایش بابیه و با ادعای مهدویت بوده است لکن بابیه از آن تجاوز کرده چنان که خواهیم گفت دین جدیدی ادعا کرده اند و اسلام را منسوخ دانسته اند، اما قادیانیه هر دو گروه به ظاهر، پیروی از اسلام را شعار خود قرار داده اند.

نقش انگلیس در پیدایش قادیانیه

عجیب است که نقشه های وزارت مستعمرات انگلستان، به طور دقیق در هند به وسیله قادیانیها پیاده شده است. کتابی عربی پیش رو دارم به نام القادیانیه و الاستعمار الانجلیزی نوشته «الدکتور عبدالله سالوم السامرائی» ظاهراً چاپ عراق که از هر لحاظ به طور مستند رابطه غلام احمد قادیانی با انگلیس را، روشن می کند. این کتاب ارزش ترجمه به فارسی را دارد.

در فصل اول از کتاب القادیانی و القادیانیه (صص ۱۶ و ۱۷) نوشته ابوالحسن ندوی، نویسنده معروف هندی، در این باره آمده است: غلام احمد بن مرتضی... از خاندانی مغولی و اصلاً ایرانی است که در زمان «سلطان بابر» در «سمرقند» ساکن بودند و به هند هجرت کردند، در ناحیه پنجاب سکنا گزیدند. و خود غلام احمد نسب خود را بدین گونه نقل می کند و مشروحاً علت مهاجرت به هند و سمتهایی را که در هند دارا بوده اند، یاد می کند. از سوی دیگر خود را به خاندان رسول اکرم منتسب می سازد می گوید از نسل حضرت فاطمه علیهاسلام است.

در این صفحات، زندگی شخصی غلام احمد به تفصیل آمده است تا اینکه به نقل از «کتاب آقا شور کشمیری» به نام «حَوَنه الاسلام» یعنی خائنین به اسلام (ص ۳) می گوید: هنگامی که انگلیس در ولایت پنجاب به جنگ پرداخت، پدر غلام احمد، غلام مرتضی (و برادرش غلام قادر) به اردوی انگلیس پیوسته خدمات مشترکی به آن نمود و با مبلغ هفتصد روپیه بازنشسته شد. غلام مرتضی در انقلاب عمومی سال ۱۸۵۷م (علیه انگلیس) پنجاه تن سواره به کمک انگلیس گسیل داشت، و خود او در این جنگ عده ای از جوانان مسلمان را که با انگلیس می جنگیدند کشت و مورد تقدیر و سپاس جنرال نکلسون (فرمانده انگلیسی) قرار گرفت. میرزاغلام احمد نیز در کتابهایش به دوستی صمیمی خود با انگلیس اعتراف می کند و در کتاب البریه (صص ۳ تا ۴) می گوید: «حکومت، اعتراف کرده که خاندان من در «پیشاپیش» خاندانهایی بود که در

هند به وفاداری و اخلاص با حکومت انگلیس معروفند.»

غلام احمد در چنین خاندانی پرورش یافت. و هفده ساله بود که به کمک پدر و برادرش به نیروهای انگلیسی شتافتند. او می دید که خانه آنها مرکز اجتماع فرماندهان جنگی انگلیسی بود. و از سوی دیگر احساس می کرد که نیروهای انگلیس، نیاز به رهبری روحانی دارند که از آنها حمایت کند و او خود را از همان جوانی برای این خدمت، آماده می کرد. انگلیس نیز او را برای این امر یاری می داد تا با شورشهای فراوان علیه انگلیس در منطقه هند و افغانستان و مناطق مجاور آن مقابله کند.

دکتر سامرائی، از قول ابوالحسن ندوی نقل می کند: در آن زمان، مناظره بین ادیان و فرقه ها شایع بود، و کشیشها به شدت علیه اسلام فعالیت می کردند، و مسلمانان هم به رد آنها می پرداختند، حتی غلام احمد نیز در آن معرکه علیه دشمنان اسلام، قلم فرسایی می کرد، و انگلیس هم به منظور سرگرمی مردم، و انصراف آنان از جنگ با انگلیس در انقلاب سال ۱۸۵۷، به این درگیریهای مذهبی کمک می کرد.

سرانجام، انگلیسیها به شخصیت غلام احمد پی بردند و دانستند که او هنوز در دل خود برق پیروزیهای چنگیزخان مغول، سرکرده خاندان خود را احساس می کند. به علاوه او از خاندانهای معروف پنجاب است و به خاندان ایرانی و هاشمی هم نسبت دارد، پس چه بهتر که او را برای هدف خود آماده کنند.

غلام احمد نیز با گرایش به تصوف و پوشیدن لباس درویشی و زهد و ریاضت خود را آماده می کرد.

و اینک این بحث را با گفته خود غلام احمد که در مجله الفضل مورخ ۳ مارس ۱۹۳۵ و نیز در کتاب تریاق القلوب تألیف او آمده، پایان می دهیم. در آن مجله با افتخار می گوید: «خاندان ما به حکومت انگلیس در هند و خارج هند خدمت کردند و با سخاوت، خون خود را در راه آنها بذل نمودند، مانند عبداللطیف قادیانی که در افغانستان دعوت قادیانه را نشر می داد و جهاد را انکار می کرد به طوری که دولت افغانستان، می ترسید این دعوت حس جهاد با کفار را از میان ببرد.»

و درکتاب تریا ق القلوب می گوید: «من بیشتر عمر خود را در حمایت از دولت انگلیس گذرانده ام و در جلوگیری از جهاد و لزوم اطاعت از(اولی الامر انگلیس) قلم زده ام.»

بابیت و بهاییت در ایران

بحث درباره پیدایش بابیت و بهاییت که مآلاً ـ به دین جدید ساختگی تبدیل شدند و اسلام را منسوخ دانستند، متوقف بر شناخت مسلک شیخیه است که یک مسلک شیعه افراطی و غلو آمیز با ادعای رابطه خاص مؤسسین آن با امام عصر عجل الله فرجه (نه به

نام وکیل آن حضرت مانند وکلای اربعه ایشان) بلکه به عنوان بنده خالص و مؤمن حقیقی که دارای کمالات عالی است و به گونه ای از آن حضرت الهام و دستور می گیرد.

شیخیه، برای اسلام، چهار رکن قایل اند: توحید، نبوت، امامت، اعتقاد به وجود کسی با این اوصاف به عنوان «رکن رابع».

درباره شیخیه کتاب هایی نوشته شده، که تنها از کتاب بهاییت در ایران، نوشته دکتر سعید زاهد زاهدانی به طور فشرده مطالبی را با قید شماره از فصل دوم این کتاب (از صفحه ۸۶ تا ۹۷) تحت عنوان «گفتار اول» نقل می کنم.

۱ در عصر فتحعلیشاه قاجار، در بین شیعیان و به خصوص در ایران و عراق دو مکتب فقهی که از دیرباز آغاز شده بود به شدت با هم درگیر بودند، یکی مکتب اصولی که علم اصول را در استنباط احکام دخیل می دانست و علاوه بر کتاب و سنت از دلیل عقل هم استفاده می کرد. این مکتب توسط وحید بهبهانی متوفای ۱۲۰۴ق حمایت شد و در قرن سیزده و چهارده، به اوج خود رسید، و نمودار کامل آن در قرن سوم کتاب جواهر الکلام که تنها از روایات ائمه اهل بیت، فقه را می گرفت و به عقل اعتنایی نداشت. فهم قرآن را هم مختص به ائمه اهل بیت می دانست.

در اواخر قرن ۱۲ قمری عالمی به نام شیخ احمد احسائی اهل احساء متولد ۱۱۶۶ با گرایش اخباری گری و یک نوع غلو درباره امامان، و با آمیزه ای از فلسفه و تصوف، مسلکی را با سخنان تازه، بنا نهاد که بعداً به نام «شیخیه» شهرت یافت.

۲ عقاید خاص شیخ احمد: او اعتقاد به وجود رکن رابع داشت که حقایق را مستقیماً از امام زمان می گیرد و قهراً بر خود او منطبق می گردید.

او محل اقامت امام زمان را در اقلیم هشتم به نام «عالم هور قلیاء» و بیرون از کره زمین می داند که دارای دو شهر است به نامهای «جابلقا و جابلسا» با شرح خصوصیات آنها. در حالی که عموم شیعیان حضرتش را در روی زمین و در میان مردم می دانند.

او بسیاری از بیانات خود را توسط خوابهایی به امامان معصوم نسبت می داد و مستند مکتوبی ندارد. او عقاید خود را صریح و روشن بیان نمی کرد.

او به علت ردّ معاد جسمانی، مورد تکفیر یکی از علمای بزرگ قزوین مشهور به شهید ثالث قرار گرفت. او معاد را روحانی و با جسم هور قلیایی می دانست.

شیخ احمد، کتابی در شرح زیارت جامعه کبیره نوشته که غلو آمیز است، و عقاید خود را در آن کتاب و نیز در کتاب جوامع الکلام ذکر کرده است.

۳ یکی از شاگردان شیخ احمد، سید کاظم رشتی است که در کربلا ساکن بود و عده ای شاگرد داشت. او نیز به رکن رابع که

او را «قریه ظاهره» می نامید زیاد اهمیت می داد و پیاپی شاگردان خود را به یافتن این رجل الهی دعوت می نمود، و به طور

غیرمستقیم آنان را به سوی خویش می خواند.

او نیز به چهار رکن برای دین از جمله «رکن رابع» قایل بود. و عقیده داشت مردم نمی توانند به معرفت خدا و پیامبر و امام نایل گردند پس ناچارند به دنبال رکن رابع باشند و با شناخت او به معرفت ارکان دین دست یابند.

۴ شیخ احمد و سید کاظم به هر پرسشی پاسخ می دادند و از خود مطالبی می بافتند به خصوص سیدکاظم در رساله ای به نام شرح خطبه طتنجیه که به دروغ به امام علی علیه السلام نسبت داده اند و هم در کتاب مجموعه رسائل و کتاب شرح قصیده مطالب تازه ای درباره عالم هورقلیا و شهرها و کوچه های آن آورده که بسیار خنده آور است.

سیدکاظم برای شیخ احمد مقامات علمی و روحانی بسیار قایل می شد، و خود را شاگرد یگانه و وارث دانش او می دانست. او در اظهارات تخیل آمیز و در غلو درباره امامان، افراط می کرد.

شیخیه در چند گروه، هنوز وجود دارند، و در پاره ای از مسائل با هم اختلاف دارند، و به جای مجتهدین اصولی که نواب عام امام زمان هستند، خود را رابط بین مردم و امام زمان می دانند و به شدت اجتهاد را انکار می کنند. همان طور که گفته شد روش فقهی آنان، روش اخباریون است. پیروان سیدکاظم را «کشفیه» نیز می خواندند و به لحاظ این که آنان اقامه نماز در بالاسر امام را جایز نمی دانستند، مخالفان آنان را «بالاسری» می نامیدند. زیرا آن را جایز می دانستند. سیدکاظم در سال ۱۲۵۹ق درگذشت.

۵ بابیه از میان مسلک شیخیه پدید آمد و «سیدعلی محمد باب» چندی شاگرد سیدکاظم رشتی بود و گفته می شود معلم مکتب سیدعلی محمد به نام شیخ عابد پیرو مکتب شیخیه بوده و سیدعلی محمد در همان مکتبخانه با مسلک شیخیه آشنا شده است. شخیه به خاطر رفع اتهام از خود، بر ردّ بابیه کتاب نوشتند و تأویلات سیدباب را از روایات، رد کردند.

اینک سه رساله وجود دارد: یکی نوشته حاج کریمخان که از شاگردان سیدکاظم، و رئیس فرقه شیخیه کرمان بود به نام رساله در ردّ تأویلات بابیه دیگری از حاج محمدخان، فرزند و جانشین حاج کریمخان، به نام رساله ازهاق الباطف فی ردّ البابیه، و سوم از فرزند و جانشین محمدخان، حاج زین العابدین خان، به نام رساله صاعقه در ردّ باب مرتاب.

حاج کریمخان در اول رساله خود توصیف فوق العاده ای از سیدکاظم، استاد خود نموده و او را رکن رابع دانسته است.

حال، آیا انگلیس (یا روس) در پیدایش و یا گسترش مسلک شیخیه، دست داشته است؟ در این خصوص اینجانب به دلیلی و نقلی برخورد نکرده ام. اما هنگامی که این

در مقایسه مسلک غلو آمیز تشیع را با مسلک سلفی گری و وهابیت، که تقریباً هم زمان با مسلک شیخیه پدید آمد، در می یابیم که این دو مسلک، در دو طرف نقیض جای دارند: یکی افراطی و دیگری تفریطی!! به نظر دور نمی آید که دست استعمار انگلیس، با ساقه ای که از خاطرات همفر داریم در هر دو مسلک، دخیل باشد تا برنامه وزارت مستعمرات انگلستان در ایجاد تفرقه بین مسلمانان، به طور کامل پیاده شود که شد. و تا حد زیادی آن سیاست شوم به مطلوب خود رسید.

در کتاب ارمغان استعمار نوشته محمد محمدی اشتهاردی راجع به پیدایش شیخیه آمده: به دنبال نقشه های استعمار در ایجاد تفرقه بین مسلمانان، ناگهان شخصی به نام شیخ احمد احسایی بروز و فرقه ای را به دور خود جمع کرد و سیدکاظم نامی که معلوم نبود از کجا آمده خود را رشتی معرفی کرد و شاگرد شیخ احمد احسایی شد، و پس از فوت شیخ احمد به جای او نشست. وی درباره سیدکاظم رشتی می گوید: جالب اینکه این شخص وقتی به کربلا آمد خود را سیدکاظم رشتی معرفی کرد، در صورتی که اهالی رشت چنین کسی را نمی شناختند... از قرائن، به دست آمده که وی از یکی از بلاد روسیه (ولادی وستک) آمده، خود را به رشت منسوب کرد، و چون لهجه گیلکیها بی شباهت به لهجه «کینیازدالگورکی» نیست که خود را شیخ علی لنکرانی نامید. وی در حاشیه شرح بیشتری در این باره را از مقدمه مرحوم خالصی بر این گزارش نقل می کند.

فرقه بابیه و بهاییه

درباره بابیه و بهاییه کتابهای زیادی نوشته شده که من در پایان مقاله فهرستی از آنچه در دست دارم می آورم. یکی از قدیم ترین کتابها در این خصوص کتاب مفتاح باب الابواب نوشته دکتر میرزامهدیخان زعیم الدوله است که مقیم مصر بود و پدر او از علمای تبریز بود و در آن شهر در جلسه ای (با حضور علما و شخص ناصرالدین میرزا قاجار هنگام ولیعهدی) با سید باب بحث کرده است.

وی در کتاب خود مطالبی راجع به سید باب از قول والد خود و نیز تاریخچه ای را از «دایره المعارف باستانی» از قول سید جمال الدین اسدآبادی معروف به افغانی نقل می کند. من از نسخه عربی کتاب مفتاح باب الابواب چاپ مصر به سال ۱۳۲۱ق مطالبی دست اول در این خصوص را نقل می کنم. نویسنده معتقد است تا آن هنگام، اطلاعات نادرستی درباره سید باب نوشته اند.

سیدعلی محمد باب فرزند میرزارضای بزّاز، اهل شیراز در اول محرم ۱۳۲۵ق متولد و پس از ۳۱ سال عمر، در ۲۷ شعبان سال ۱۳۶۵ در تبریز به دار آویخته شد. در کودکی پدرش را از دست داد و سرپرستی او را دایی اش سیدعلی به عهده گرفت، و

مبادی فارسی و عربی را فراگرفت، و در نوشتن خط نستعلیق و خط شکسته مهارت پیدا کرد و به دایی اش در تجارت کمک می کرد. سپس همراه او به بوشهر رفت. تا بیست سالگی به عبادت و ریاضت و تسخیر ارواح ستارگان می پرداخت، و در «کاروانسرای حاج عبدالله»، محل تجارت دایی اش، با سر برهنه بالای بام در حرارت شدید هوا از بامداد تا عصر در آفتاب به سر می برد، و با خود زمزمه می کرد و اوراد و اذکار می خواند.

این وضعیت، عصبانیت شدیدی در او ایجاد کرد به طوری که قوای او را تحلیل می برد و حتی به نصایح دایی خود نیز گوش نمی داد تا سرانجام بر او غضب کرد و او را به کربلا و نجف فرستاد شاید به برکت آن دو شهر شفا یابد. او پس از بیست سالگی روانه عراق، و در کربلا متوطن شد و باز هم به ریاضتهای شاقه ادامه داد. در این اثناء با برخی از شاگردان سیدکاظم رشتی آشنا شد و به جلسه درس سیدکاظم راه یافت، او از سید کاظم شرح کلمات و کتابهای شیخ احمد احسایی را شنید که در آغاز از آنها رویگردان بود، اما به تدریج با آنها انس گرفت و به ملازمت سیدکاظم ادامه داد و مشکلات خود را از او می پرسید. آن گاه مدتی از محضر سید کناره گرفت و همراه چند نفر به نجف رفت، و در آنجا به چله نشینی پرداخت، آن گاه از خلوت بیرون آمد و به حالت غیرعادی به سر برد، و باز هم به محضر سیدکاظم با حالت خاموشی و وحشت، حاضر گردید، و با برخی دیگر از شاگردان شیخ احمد و سیدکاظم سخنانی به زبان می آورد، که آنها را مخالف با منهج شریعت اسلام و سنت نبوی می شمردند. ابتدا آنان از در ملاطفت و مجامله با او درآمدند و بعداً او را ترک گفتند.

سید باب، در این هنگام پنهانی مردم را به سوی خود می خواند و بسیار پارسایی و زهد از خود نشان می داد. به طوری که ساده لوحان بسیاری به او گرویدند و به هر کس اطمینان پیدا می کرد می گفت: «فادخلوا البیوت من ابوابها» پی در پی حدیث «انا مدینه العلم و علی بابها» را به زبان می آورد. مرادش این بود که راه وصول به حق مسدود است مگر از راه نبوت و ولایت، و چون به آنها دسترس نیست پس واسطه لازم است که من همان واسطه هستم و چون ورود به خانه جایز نیست مگر از باب آن، پس من همان باب هستم و خود را باب علم نامید و جز با لقب «باب» از خود نام نمی برد و لهذا پیروان او به بابیه شهرت یافتند.

عده ای از مریدان شیخ احمد و سیدکاظم به او گرویدند (این عنوان باب بر همان رکن رابع شیخیه هم منطبق است).

به اعتقاد بابیه آخرین مبشر بعد از پیغمبران به باب، همانا دو عالم یعنی شیخ احمد و سیدکاظم رشتی هستند. او به سخنانی از آن دو استشهاد می کرد. که در صص ۱۱۶ و

۱۱۷ این کتاب آمده است که هرگز دلالت بر ادعای او ندارد.

تعداد مریدان باب به هجده تن رسید که آنها را مطابق حروف (حیّ) به حساب ابجد «اصحاب حیّ» نامید و اساس تعالیم خود را به آنها آموخت، و آنها را به شهرهای ایران گسیل داشت، تا مردم را به ظهور او بشارت دهند. او آنها را از نامبردنش برحذر، و به کتمان واداشت، تا هنگامی که به آنها فرمان دیگری بدهد.

آن گاه به نوشتن کتاب و تدوین احکام پرداخت. اولین کتابی که در کربلا نوشت عبارت از الرساله العدلیه فی الفرائض الاسلامیه بود که پاره ای از احکام اسلام را در آن رساله کنار گذارده بود. سپس به تفسیر سوره یوسف پرداخت که آن را به ۱۲۰ سوره یا فصل تقسیم کرد. در آن کتاب و دیگر آثار خود بارها می گوید «من افضل از محمدم و قرآن هم افضل از قرآن محمد است و اگر محمد می گوید: بشر از آوردن یک سوره از قرآن عاجزند من می گویم: بشر از آوردن حرفی از حروف کتاب من عاجزند!؟ محمد در رتبه الف است و من در رتبه نطفه ام.»

نویسنده کتاب مفتاح باب الابواب سپس از توصیه باب به داعیان خود که باید نام او را همواره در مآذن و منابر ببرند یاد می کند و نیز از تصمیم به رفتن او همراه چند تن از مریدانش به مکه سخن می گوید تا طبق روایات در آنجا دعوت خود را اعلان کند. اما هرگز به مکه نرسید زیرا کشتی او خراب شد و برگشت.

نیز از نامه های دعوت که برای علمای ایران نوشته نام می برد. از جمله نامه ای برای «حاج کریمخان کرمانی» از شاگردان سیدکاظم رشتی و رئیس شیخیه کرمان و آشنا به وضعیت سید باب، نوشت. حاج کریمان نامه سراسر غلط باب را در مسجد کرمان بر مردم خواند و او را کافر و منحرف از اسلام دانست. و نیز از «ملا حسین بشرویه ای» که او را «باب الباب» نامید نام می برد که او را به خراسان فرستاده تا از آنجا قیام کند. و حدیث «اذا رأیتم الرایات السود من قبل خراسان فآتوه فأن فیها خلیفه الله المهدی» بر او منطبق شود. و نیز سید باب نامه هایی برای دو تن دیگر از پیشوایان شیخیه در تبریز نوشت یکی ملقب به «حجت الاسلام» که از بزرگ ترین شاگردان سیدکاظم بود، و فرقه دیگری از شیخیه را تشکیل داد، و دیگری ملقب به «ثقه الاسلام» که هردو مانند حاج کریمخان، سیدباب را می شناختند که البته آنان به دعوت باب اعتنا نکردند.

این بود خلاصه ای از مندرجات کتاب مفتاح باب الابواب درباره سید باب . اینک برخی از مطالب مهم دیگر او را هم فهرست می کنم:

۱ رفتن باب از بوشهر به شهر خودش شیراز در ۱۶ شعبان ۱۲۶۱ و گفتگوی او با علمای شیراز و توبه نامه و زندانی شدنش.

۲ فرار باب از زندان شیراز و رفتن او به اصفهان با کمک والی آن شهر

(منوچهر خان معتمدالدوله) که اصلاً از ارامنه تفلیس بود و محمد شاه قاجار، او و برادرش (گرگین خان) را به ایران آورد و آنان خود را نو مسلمان معرفی می کردند، و به تدریج در دستگاه قاجاریه منصب و مقام یافتند ولی باطناً خیانت می کردند.

حاکم اصفهان با نیرنگ، علمای اصفهان را به استقبال باب برد و آنان در مجلسی با او به بحث پرداخته او را تکفیر کردند.

و این اولین نمونه دخالت بیگانه در حمایت از باب بود.

۳ شرح زمینه های سیاسی و اجتماعی ایران و نابسامانیهای فراوانی که روی آوری مردم را به دعوت سید باب باعث می گردید.

حق بود از اندیشه رکن رابع که عموم شیخیه به آن اعتقاد داشتند نام می برد زیرا این اندیشه مسلماً علت اصلی گرویدن «برخی از شیخیه» و از شاگردان سیدکاظم به سید باب بوده است.

۴ انتقال باب از اصفهان به آذربایجان، و زندانی شدنش در قلعه چهریق در شهر ماکو سپس احضار او به تبریز و گفتگوی علما با او در جلسه ای که به امر محمدشاه و با حضور ولیعهدش ناصرالدین میرزا تشکیل شده بود و سرانجام فتوای علما به کفر و قتل باب. از جمله حاضران در آن جلسه پدر و جد نویسنده کتاب بوده اند و خاطراتی را از آنان نقل می کند که مسلماً اطلاعاتی دست اول است و نیز دعاوی بابیه درباره کشتن باب.

۵ قیام اصحاب باب علیه دولت در چند شهر و داستانهای زرین تاج ملقب به «قره العین» و دعوت او به اباحی گری، و نسخ کلیه احکام اسلام.

۶ پندارهای نادرست بابیه درباره قتل سید باب.

۷ مطالبی درباره قوانین و احکام سید باب.

۸ توطئه بابیه برای کشتن ناصرالدین شاه.

۹ نمونه هایی از سخنان باب و آنچه به نام «الواح» صادر می کرد. و دیگر آثار او.

۱۰ شرح حال میرزا حسین علی ملقب به بهاءالله و نمونه هایی از نوشته های او.

۱۱ تبعید بابیها از ایران به بغداد، از بغداد به استانبول، و سرگذشت میرزایحیی برادر میرزاحسین علی ملقب به صبح ازل و دعاوی او.

در همین جا به درگیریهای زیاد طرفداران این دو برادر در استانبول و نامه های فراوانی که بین آنها رد و بدل گردیده اشاره

می کنم که کنسول ایران در استانبول آنها را در استانداری آن شهر دیده بود، و می گفت چند صد هزار یادداشت در آنجا وجود دارد.

۱۲ اعیاد بابیه و بهاییه.

خلاصه ای از دعاوی بابیه و بهاییه و ازلیه به نقل از کتاب مفتاح باب الأبواب

سید باب در آغاز مدعی بود که وی باب علم است، و این عنوان را به جای ادعای شیخیه (رکن رابع) گذارده بود، و به تدریج خود را باب امام مهدی معرفی می کرد. سپس خود را مهدی خواند، آن گاه مدعی دین جدید شد و در کتاب بیان، احکام جدیدی مطرح کرد، و در اواخر حیات، خود را مظهر خدا و بلکه خدا می دانست که این دعاوی مختلف در کتابها و الواح او وجود داد؛ از جمله در وصیتنامه باب برای میرزایحیی صبح ازل که در مقدمه کتاب نقطه الکاف عیناً گراور شده است. او می نویسد «کتاب من الله العزیز الحکیم الی الله العزیز الحکیم» یعنی خودش و صبح ازل هر دو خدا هستند.

بنا به وصیت باب، میرزایحیی صبح ازل جانشین باب بود و برادرش میرزاحسین علی در تمام مدتی که در ایران بودند و چندی هم در بغداد تابع او بود، ولی بعداً ادعای «من یظهره الله» کرد که سید باب وعده ظهور او را پس از هزار سال داده بود و شریعت باب را نسخ کرد و دین جدیدی عرضه کرد.از آن هنگام بابیه دو دسته شدند: «ازلیه» پیروان میرزایحیی صبح ازل، و «بهاییه» پیروان میرزاحسین علی بهاءالله. ولی حسینعلی که مدتها پیشکار برادر خود بود و زمینه ادعای خود را فراهم کرده بود جلو افتاد و بیشتر بابیه به او گرویدند. کتاب احکام او به نام اقدس شامل احکامی است که بهاییه آن را کتاب الهی می دانند و به مندرجات آن عمل می کنند.

نزاع میان دو برادر و پیروان آنان در استانبول بالا گرفت، و دولت عثمانی صبح ازل را به جزیره قبرس و میرزا حسینعلی بها را به عکا فرستاد و اعقاب این دو پس از درگذشت آنان در قبرس و عکا ماندند. پیروان میرزا یحیی صبح ازل به تدریج تقلیل یافتند و پنهان شدند. ولی به عکس،پیروان بها با کوشش خود او و جانشینش عباس افندی رو به فزونی نهادند و حتی به اروپا و امریکا هم رسیدند و دارای تبلیغات و انتشارات وسیعی گردیدند.

این دو برادر اهل «نور» مازندران بودند. میرزا حسینعلی برادر بزرگ تر بود، و در ۳ محرم سال ۱۲۳۳ متولد گردید و تا سال ۱۲۶۹ در ایران بود و از بابیت دفاع می کرد. در این سال به بغداد رفت و بابیه را دور خود جمع کرد و ادعای خود را آشکار نمود. و تا ۱۵ ذی قعده ۱۲۷۹ در بغداد ماند. او در اول رجب ۱۲۸۰ به شهر ادرنه و در ۱۲ جمادی الاولی ۱۲۸۵ به شهر عکا، از شهرهای فلسطین منتقل گردید و در ۲ ذی قعده ۱۳۰۹ پس از ۷۶ سال، از دنیا رفت و پسر بزرگ خود عباس افندی، ملقب به «غُصن اعظم» را جانشین خود کرد.

ص: ۶۹۲

نقش انگلستان در پیدایش بهاییت

موضوع اصلی بحث ما همین امر است، اما باید پیش از آن نقش روسیه را در پیدایش و انتشار بابیت ذکر کنیم:

در کتاب مفتاح باب الابواب از دخالت روس و انگلیس در این بدعت جدید نامی نبرده است اما دیگران این موضوع را به تفصیل ذکر کرده اند، از جمله در کتاب سیاست دین سازی استعمار در ایران تألیف علی صمدی فر مدارك و منابع آن بیان شده است. در مورد نقش کینیاز دالگورکی که کتابش به نام خاطرات او منتشر گردیده و در دسترس همه است (لکن برخی آن را انکار کرده اند). در کتاب سیاست دین سازی استعمار در ایران به نقل از مجله شرق ارگان کمیسر خارجی، داستان او را به تفصیل آورده است.

از رابطه «کینیاز دالگورکی» با حسینعلی و میرزا یحیی و مستمری که از سفارت روس به آنان داده می شده، و نیز از رفتن به کربلا و حضور در درس سیدکاظم رشتی، و آشناییش با سیدعلی محمد باب و نحوه نفوذ در او تا ادعای بابیت و کمك مالی به او و مطالبی از این قبیل یاد می کند.

حال، اگر ما سابقه دین سازی انگلیس را که قبلاً گفته شد، و نیز رقابت روسیه با انگلیس در ایران و کشورهای منطقه را در نظر بگیریم، هیچ بعید نمی یابیم که روسیه نیز به دین سازی دست زده باشد. این مأمور روسی نه تنها در پیدایش بابیت دست داشته حتی در پیدایش ازلیت و بهاییت نیز دخیل بوده است، و نیز در نجات میرزا حسینعلی از زندان و پناه دادن او در سفارتخانه روس، و در انتقال حسینعلی و ازل از ایران به بغداد و استانبول نقش داشته است.

از مطاوی کتاب (سیاست و دین سازی استعمار در ایران) به دست می آید که روس و انگلیس هر دو با هم در پیدایش و گسترش بابیت و بهاییت دست داشته اند. در این کتاب اسناد دیگری از وزارت خارجه روسیه در این خصوص آمده است.

در این باره در کتاب (ارمغان استعمار) چنین آمده: از قول علی اصغر شمیم در کتاب (ایران در دوره سلطنت قاجار) در صفحه ۱۰۹ نقل می کند: پس از آنکه سید باب به بوشهر برگشت، عمال زیرك حکومت (هند انگلیس) باب را در ایران وسیله سیاسی خود قرار دادند، و مردم ساده لوح را به پیروی از باب می خواندند. و در صفحه ۱۱۰ می نویسد هواداران باب با پولهای گزافی که از طرف عمال (کمپانی هند) در اختیار آنان گذاشته شده بود معتمدالدوله حکمران اصفهان را به استخلاص باب از زندان شیراز واداشتند.

در همین کتاب صفحه ۱۲۷ آمده: وقتی که قرار شد حسینعلی را به عراق تبعید کنند همه می نویسند مأمورین روسی همراه مأمورین ایرانی او را تحت الحفظ به عراق

بردند. و اعتراف خود حسینعلی را هم به این امر نقل می کند. در این خصوص باید این کتاب مطالعه شود.

و در کتاب (سیاست دین سازی) از عوامل اختلاف میان دو برادر: حسینعلی و یحیی به تفصیل بحث شده است. و نیز از انشعاب بهاییت پس از درگذشت شوقی افندی نوه دختری عباس افندی و آخرین پیشوای بهاییت، مطالب جالبی آمده است.

در همین کتاب اسنادی از وزارت امور خارجه روسیه تزاری در رابطه سفیر روسیه راجع به سید باب و حمایتهای سفیر از وی آمده که بسیار مهم است به خصوص در سند شماره ۴۲ دخالتهای سفیران روس و انگلیس در مورد این فرقه آمده که شاهد ترویج آن دو دولت از این فرقه است.

در کتاب تاریخ جامع بهاییت تألیف نوماسونی ترجمه بهرام افراسیابی منابع بسیاری از رابطه روس و انگلیس با بابیت و بهاییت وجود دارد. از جمله در صفحه ۶۵۰ حمایت انگلستان از عبدالبهاء و اعطای لقب سِر به او و تشکر عبدالبهاء از وی آمده است.

در این خصوص باید به این قبیل کتابها که در پایان مقاله نام آنها فهرست شده، مراجعه کرد.

بهاییت و صهیونیسم

آن گونه که از منابع موجود در تاریخ انقراض خلافت عثمانی به دست می آید، بهاییت همراه یهودیان در انقراض این امپراتوری، به انگلستان کمک می کردند، کمااینکه در پیدایش اسرائیل نیز دست داشتند. همچنین انگلستان باعث انتقال میرزا حسین علی از استانبول به فلسطین گردید و این فرقه را در آنجا تحت حمایت خود قرار داد. اینک فرازهایی از مقاله «صهیونیسم و بهاییت» را مرور می کنیم:

«سرزمینی که بیش از نیم قرن است صهیونیسم بر آن چنگ افکنده، از دیرباز قبله بهاییان محسوب می شود، و افزون بر این، سالهاست مرکزیت جهانی بهاییت، در آن کشور قرار دارد... اگر با عمق بیشتری به موضوع نگاه شود، می توان ردّ پای این روابط را با آژانس یهود و سران صهیونیسم جهانی در دهها سال پیش از تأسیس رژیم اشغالگر قدس یافت.

پس از سقوط و تجزیه امپراتوری عثمانی، فلسطین تحت قیمومت بریتانیا قرار گرفت، تا چرچیل (وزیر مستعمرات انگلیس) به عنوان کمک به ایجاد «کانون ملی یهود» در فلسطین، مقدمات تأسیس دولت اسرائیل را فراهم سازد.

در دوران قیمومت نیز تشکیلات بهاییت در فلسطین از تسهیلات و امتیازات ویژه ای برخوردار بود از جمله حمایت از موقوفات آنان. پیداست که استعمار بریتانیا، این

امتیازات را رایگان در اختیار بهاییت قرار نمی دهـد و طبعاً بهاییت نیز خدمات شایانی برای انگلستان و صـهیونیسم، انجام داده بود. باید کمی به عقب برگردیم تا این مطلب کاملاً روشن شود:

«هرتزل بنیانگذار صـهیونیسم می کوشـید موافقت «سلطان عبدالحمید» خلیفه عثمانی را برای ایجاد یک مستعمره نشین صهیونیستی در فلسطین جلب کند. ولی او مخالفت می کند و از پذیرفتن هیأت صـهیونیستی خودداری می ورزد... سرانجام به دلیل همین مخالفتها سلطان عبدالحمید تخت خلافت را از دست می دهد.

سالها بعـد، در اواخر جنگ جهانی اول با شکست عثمانی، زمینه رخنه صـهیونیسم به فلسطین فراهم شـد و در اواخر جنگ در سال ۱۹۱۷ میلادی «بالفور وزیر امور خارجه انگلیس» اعلامیه مشهور خود را صادر می کند.

فرمانـده کـل عثمانی که از نقشه بریتانیـا و صـهیونیسم در فلسـطین، و هم از کمـک عبـاس افنـدی به این نقشه شوم، خبر دارد تصـمیم به قتل عباس افندی می گیرد. دولت انگلستان هم متقابلاً به حمایت جدی از وی برمی آید و لقب «سر» به او می دهد. چندی بعد در مرگ عباس افندی، سفارتخانه ها و کنسولگریهای انگلستان، اظهار تأسف و هم دردی کرده، چرچیل تلگرامی برای کمیسر عالی انگلیس در فلسطین صادر می کنـد، و از او می خواهـد مراتب هم دردی و تسلیت حکومت انگلیس را به خانواده عباس افنـدی ابلاغ کنـد. کمیسر عالی انگلیس خود شـخصاً در تشییع جنازه عباس افنـدی حاضر شـد و مقدم بر همه شرکت کنندگان، حرکت می کند.

تشکیل دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸ میلادی در زمان حیات شوقی افندی اتفاق افتاد. و قبل از آن، شوقی افندی طی نامه ای به رئیس کمیته رسیدگی به مسئله فلسطین، از تشکیل دولت یهود و اولویت آنان به این سرزمین حمایت کرد.

در ۱۴ می ۱۹۴۸ انگلستان به قیمومت فلسطین پایـان داد و همان روز شورای ملی یهود در تل آویو تشکیل و تأسیس دولت اسرائیل را اعلام کرد. شوقی افندی این امر را نتیجه پیشگوییهای حسینعلی بها و عباس افندی شمرد، و از آن هنگام ارتباط بین هیأت بین المللی بهایی (بیت العدل) و دولت اسرائیل برقرار گردید.

به تدریج نتایج ملاقاتهای سیاسی، جنبه های ملموس و عینی خود را نشان داد، و یکی از نزدیکان شوقی، از حمایتهای انگلیس و اسرائیل از آنان نام می برد، و دولت اسرائیل هم مانند انگلیس، آنان را از کلیه مالیاتها معاف دانست...

در تقویت بهـاییت سـران صـهیونیسم نیز نقش داشـتند، و آنـان بهـاییت را در ردیـف سـه دین ابراهیمی: (اسلام و یهـودیت و مسیحیت) به رسمیت شناختند.

در سی سال اخیر نیز بهاییت و صهیونیسم روابط خود را ادامه داده اند و نسبت به

گذشته عمق و گسترش بیشتری به آن بخشیده اند، اما بهاییان رابطه خود را با آن رژیم انکار می کنند، ولی مسلماً آنان در کلیه ستمهایی که این رژیم غاصب به مردم فلسطین روا می دارد سهیم هستند...

امت اسلام که مانع دیرینه صهیونیسم برای رسیدن به اهدافشان هستند با انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی به حرکت جدید و پویایی دست زد. اسرائیل در دوران جنگ تحمیلی از رژیم عراق حمایت می کرد. بهاییان نیز چنین می کردند. و همچنین در کلیه حوادث، آنان در قبال انقلاب اسلامی موضع می گیرند.»

در تأیید آنچه راجع به مخالفت سلطان عبدالحمید با تشکیل اسرائیل گفته شد، به خاطر دارم در مجله العربی چاپ کویت در شماره های سالهای اول آن مجله، نامه ای به خط سلطان عبدالحمید به یکی از اقطاب صوفیه آمده بود به این مضمون: «از من می خواهند با تشکیل دولت یهود در فلسطین موافقت کنم، اجداد ما به اسلام خدمت کرده اند، و من آماده ام سلطنت را از دست بدهم، و این خیانت را مرتکب نشوم.»

منابع

۱ کیش مات «خاطرات انگلیسی سردار اکرم»، دکتر حسین ابوترابیان، تهران ۱۳۶۶.

۲ محاکمه و بررسی باب و بها، ۳ جلد، دکتر ح م ت، تهران، ۱۳۴۴، چاپخانه مصطفوی.

۳ بهاییت در ایران، دکتر سید سعید زاهد زاهدانی، ۱۳۸۰، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

۴ نقش انگلیس در ایران (دنیس رایت)، ترجمه فرامرز فرامرزی، انتشارات فرخی.

۵ باب و بها را بشناسید، حاج فتح الله مفتون یزدی، اداره یتیمان حیدرآباد دکن.

۶ بهایی چه می گوید؟، ج تهرانی، ج ۱، ۱۳۳۴، چاپخانه حیدری، تهران.

۷ افزایش نفوذ روس و انگلیس در ایران عصر قاجار، دکتر شیخ الاسلامی، انتشارات کیهان.

۸ سیاست دین سازی استعمار در ایران، علی صمدی فر، انتشارات نوید.

۹ ارمغان استعمار، محمد محمدی اشتهاردی، انتشارات نسل جوان.

۱۰ دست پنهان سیاست انگلیس در ایران، خان ملک ساسانی، چاپخانه حیدری.

۱۱ سیاست های استعماری روسیه تزاری، انگلستان و فرانسه در ایران، احمد تاج بخش، چاپ اقبال.

۱۲ اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا، دکتر جواد شیخ الاسلامی، ج ۱، انتشارات کیهان.

۱۳ مفتاح باب الابواب، میرزا مهدی خان زعیم الدوله، چاپ ۱۳۲۱ قمری، در مصر.

۱۴ جمال الهی، مرکز میثاق، چاپخانه حکمت قم، ۱۳۴۸.

۱۵ کشف الحیل، عبدالحسین آیتی، کتابخانه سخن، تهران، ۱۳۲۶.

۱۶ عملیات در ایران در جنگ جهانی اول (جیمز مالبرلی)، ترجمه کاوه بیات، چاپخانه آرون، ۱۳۶۹.

۱۷ نفوذ انگلیسی ها در ایران (امیل لوسوئور) ترجمه محمدباقر احمدی ترشیزی، انتشارات شرکت کتاب.

۱۸ حقوق بگیران انگلیسی در ایران، اسماعیل رائین، چاپ افست گویا، ۱۳۴۸.

۱۹ کشف تلبیس، یا دورویی و نیرنگ انگلیس، عین الله کیانفر، پروین استخری، انتشارات زرین، ۱۳۶۳.

۲۰ مفاوضات، عبدالبها، طبع لیدن، ۱۹۰۸م.

۲۱ خاتمیت، علی امیرپور، سازمان مطبوعات مرجان، تهران.

۲۲ خاتمیت پیامبر اسلام، یحیی نوری، چاپخانه خدمات چاپی، ۱۳۶۰.

۲۳ رساله نصایح الهدی و الدین، عبدالامیر الحیدری البغدادی، مطبعه دارالسلام، بغداد، ۱۳۳۹قمری.

۲۴ رساله أزهاق الباطل، حاج محمدکریم خان، مطبه السعاده کرمان، ۱۳۵۱.

۲۵ رساله رد ردّ تأویلات بابیه، حاج محمدکریم خان، چاپخانه سعادت.

۲۶ رساله صاعقه ردّ باب مرتاب، حاج زین العابدین خان، چاپخانه سعادت، ۱۳۵۲.

۲۷ القادیانیه، الدکتور عبدالله سلوم السامرایی، عراق.

۲۸ الخطبه الالهیه، مؤسس الحرکه القادیانیه، ربوه پاکستان، ۱۳۸۸ قمری.

۲۹ خاطرات همفر، ترجمه دکتر محسن مؤیدی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۱.

۳۰ روند توسعه بهاییت در ایران، روزنامه جمهوری اسلامی، سه شنبه ۲۹ آبان ۱۳۸۶.

۳۱ تحلیلی از مناسبات بهاییت و صهیونیسم، روزنامه کیهان، ۱۳ آبان ۱۳۸۵، اکبر صبری.

پی نوشت ها:

۱. دکتر جواد شیخ الاسلامی در مجموعه مقالات بنام «افزایش نفوذ روس و انگلیس در ایران عصر قاجار» ص ۱۶.

۲. سید محمد محیط طباطبایی در انتقاد خود از کتاب «حقوق بگیران انگلیس در ایران» ص ۴۴۹.

۳. مجموعه مقالات، ص ۱۶ به بعد.

۴. مجموعه مقالات، ص ۱۶ به بعد.

۵. خاطرات همفر، ص ۱۵.

۶. همان، ص ۷.

ص: ۶۹۷

۷. همان، ص ۸.

۸. همان، ص ۸.

۹. همان، ص ۹.

۱۰. همان، صص ۹ تا ۱۲.

۱۱. همان، صص ۱۲ تا ۱۴.

۱۲. همان، ص ۲۷.

۱۳. همان، صص ۶۵ تا ۶۶.

۱۴. همان، صص ۷۰ تا ۷۶.

۱۵. همان، صص ۷۲ تا ۸۷.

۱۶. همان، ص ۹۱ به بعد.

۱۷. همان، صص ۱۹ تا ۲۲.

۱۸. همان، صص ۲۵ تا ۳۳.

۱۹. همان، ص ۳۶.

۲۰. همان، صص ۳۶ تا ۴۸ و ۵۷ تا ۵۸ و ۶۲ تا ۶۳ و ۹۶ تا ۱۰۴.

۲۱. همان، ص ۴۶.

۲۲. همان، ص ۴۸.

۲۳. همان، ص ۶۳.

۲۴. همان، ص ۹۷ به بعد.

۲۵. همان، ص ۱۹.

۲۶. همان، ص ۱۰۲.

۲۷. دایره المعارف تشیع، ج ۱، ص ۵۳۴.

۲۸. سوره احزاب/۴۰.

۲۹. دایره المعارف تشیع، ج ۱، ص ۵۳.

۳۰. همان.

۳۱. همان.

۳۲. همان.

۳۳. القادیانیه، ص ۱۵.

۳۴. همان، صص ۱۵ تا ۱۷.

۳۵. همان، ص ۲۱.

۳۶. همان جا.

۳۷. همان جا.، ص ۲۲.

۳۸. همان، ص ۲۳.

۳۹. همان، ص ۲۵.

۴۰. همان، ص ۳۲.

۴۱. همان، ص ۲۶.

۴۲. همان، ص ۱۰۰.

۴۳. همان، صص ۱۱۱ تا ۱۳۰.

۴۴. همان، صص ۱۳۱ تا ۱۴۲.

۴۵. همان، صص ۱۴۳ تا ۱۵۶.

۴۶. همان، صص ۱۵۶ تا ۱۷۱.

ص: ۶۹۸

۴۷. همان، صص ۱۸۴ تا ۱۹۷ و ۲۲۵ تا ۲۴۸.

۴۸. همان، صص ۱۷۴ تا ۱۸۴.

۴۹. همان، صص ۲۴۱ تا ۲۵۰.

۵۰. همان، صص ۲۵۱ تا ۲۶۹.

۵۱. همان، صص ۲۷۰ تا ۲۷۴.

۵۲. همان، صص ۲۷۶ تا ۳۳۴.

۵۳. همان، صص ۲۷۳۶ تا ۳۳۴.

۵۴. همان، صص ۳۳۴ تا ۳۴۵؛ صص ۳۷۱ تا ۴۳۶.

۵۵. همان، صص ۳۴۶ تا ۳۷۰.

۵۶. همان، صص ۳۶۳ تا ۳۶۵.

۵۷. همان، صص ۳۳۴ تا ۳۶۳ و از ۳۶۵ تا ۳۷۱.

۵۸. همان، صص ۸۰ تا ۸۵.

۵۹. همان، صص ۵۶ تا ۹۰.

۶۰. همان، صص ۹۰ تا ۹۶ و صص ۱۲۱ تا ۱۲۴.

۶۱. همان، صص ۱۰۳ تا ۱۰۴.

۶۲. همان، ص ۱۰۹.

۶۳. همان، صص ۹۰ تا ۹۶.

۶۴. در این باره ر.ک. به کتاب جامع بهاییت، ص ۶۰۱.

۶۵. «صهیونیسم و بهاییت»، روزنامه جمهوری اسلامی، ۶/۸/۱۳۸۶.

۶۶. منابع مقاله جمهوری اسلامی از این قرار است:

۱) اطلاعات سیاسی دیپلماتیک سال ۱، شماره ۱۲، ۱۸ خرداد ۱۳۶۵.

۲) اطلاعات سیاسی، همان، ص ۶.

۳) شوقی افندی، قرن بدیع، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۳/۲۹۱.

۴) بهاییان، سید محمدباقر نجفی، چاپ اول، طهوری، ۱۳۵۷، ص ۶۸۹.

۵) توقیعات مبارکه، شوقی افندی، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، بدیع ۱۲۵، ص ۲۹۰.

۶) تاریخ قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد مرکزی، اسناد انقلاب اسلامی، جواد منصوری، چاپ اول.

۷) اخبار امری، مرداد و شهریور ۱۳۳۳ش، ص ۵۴.

۸) سالنامه جوانان بهایی ایران، ج ۳، (۱۰۹۱۰۸) بدیع، ص ۱۳۰.

۹) مجله اخبار امری، اردیبهشت ۱۳۳۱.

۱۰) مجله اخبار امری، آذر و دی ۱۳۲۹.

۱۱) مجله اخبار امری، تیر ۱۳۳۳.

۱۲) مجله اخبار امری، شهریور ۱۳۳۱.

۱۳) مراجعه شود به کتاب (سایه شوم) خاطرات یک نجات یافته از بهاییت، مهناز رئوفی، انتشارات کیهان، با مقالات مستمر روزنامه کیهان در همین مورد.

سایر منابع مربوط به بخشهای آخر مقاله است که از آنها صرف نظر شده است.

## تحلیل سیاست رژیم پهلوی درباره انگلیس

ص: ۶۹۹

«با تأکید بر نقش انگلیس در تقویت دیکتاتوری و

تحقیر هویت ملی ایرانیان»

دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی

۱. دوران زمامداری سردار سپه

پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ با کمک افسران انگلیسی مقیم ایران به رهبری سیاسی سیدضیاءالدین طباطبائی و رهبری نظامی رضاخان میرپنج، سیدضیا رئیس الوزرا و رضاخان با لقب سردارسپه، فرمانده دیویزیون قزاق شد. ولی سیدضیا در دوران سه ماهه نخست وزیری اش، به سبب افراط کاریهایی، انگلیسیها را مجبور به برکناری اش در خرداد ۱۳۰۴ کرد.

از جمله اقدامات افراطی سیدضیا بازداشت ۱۵۰ نفر از نخست وزیران، وزیران و رجال دوره پانزده ساله مشروطیت، اعطای مدال و پاداش نقدی به دوازده نفر از افسران انگلیسی که در کودتا شرکت کرده بودند، لغو قرارداد ۱۹۱۹ وثوق الدوله و اقدامات انقلابی دیگری بود که با سیاست کلی بریتانیا در خاورمیانه تطبیق نمی کرد. از این رو سیدضیا را در خرداد ۱۳۰۰ از ایران بیرون کردند و قوام السلطنه، سیاستمداری میانه رو را، از زندان سیدضیا آزاد کردند و به نخست وزیری گماردند.

در این هنگام انگلیسها رضاخان، وزیر جنگ، را به خوبی نمی شناختند. زیرا تنها یک ماه قبل از کودتا، ژنرال آیرونساید او را صرفاً با معرفی اردشیر ریپورتر و سرهنگ اسمایس به فرماندهی شاخه نظامی کودتا منصوب کرده بود. در حالی که سیدضیا را از سالها پیش می شناختند که مدیریت روزنامه هوادار انگلیس، رعد را برعهده داشت. از این رو نسبت به سردار سپه سیاست محتاطانه ای در پیش گرفتند و اعمال و رفتار او را زیر ذره بین و محک آزمایش قرار دادند. پس از آنکه رضاخان در طول سال ۱۳۰۰

جنبش میرزا کوچک خان در گیلان و جنبش کلنل محمدتقی خان پسیان را در خراسان سرکوب کرد و از قوای پراکنده قزاق، ژاندارم و بریگاد مرکزی قشون واحد ایران را تشکیل داد و به خصوص پس از آن که در سالروز سوم اسفند که روزنامه ها دنبال مسبب کودتا می گشتند، رسماً مسئولیت این کار را به عهده گرفت؛ انگلیسیها نسبت به وی نظری مساعد پیدا کردند و در اردیبهشت ۱۳۰۱ تحریم پرداخت مساعده های بانک شاهنشاهی به دولت ایران را لغو کردند و پنج میلیون قران در برابر وثیقه گمرکات جنوب پرداختند.

از این تاریخ تا آبان ۱۳۰۴ که رضاخان سمت وزیر جنگ در کابینه های مختلف، سپس نخست وزیری را برعهده داشت، انگلیسیها به روشهای گوناگون در تحکیم و تقویت موقعیت او کوشیدند، به طوری که بانک شاهنشاهی که امور مالی وزارت جنگ را در دست گرفته بود در فاصله ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۴ مبلغ نهصد هزار لیره به عنوان مساعده به رضاخان پرداخت و او موفق شد امنیت را در سراسر کشور برقرار کند. انگلیسیها شیخ خزعل را فدای این سیاست تمرکزگرایی نمودند که بدین ترتیب استان خوزستان به ایران بازگشت.

انگلیسیها با نقشه رضاخان مبنی بر استقرار جمهوری طبق الگوی مصطفی کمال در ترکیه موافق بودند، ولی پس از آنکه علمای حوزه علمیه قم و مرحوم مدرس با این نقشه مخالفت کردند، با سلطنت رضاشاه مخالفتی ابراز نداشتند و حتی در اردیبهشت ۱۳۰۵ برای اجرای مراسم تاجگذاری رضاشاه، خانم سکویل ولت و گروهی کارشناس انگلیسی را به ایران فرستادند.

۲. دیکتاتوری رضاشاه

اکنون نوبت آن رسیده بود که دولت دست نشانده رضاشاه در برابر پشتیبانی مستمر انگلیسیها از وی، تلافی کند و خواسته های آنان را برآورده سازد. انگلیسیها خواستار استرداد وجوهی بودند که در سالهای گذشته به عنوان مساعده، وام و کمک بلاعوض به ایران پرداخته بودند و مجموع آن بالغ بر چهار میلیون و ۴۵۹ هزار و دویست لیره می شد. آنان موفق شدند در سال ۱۳۰۵ مطالب خود را به تصدیق ذکاءالملک فروغی وزیر مالیه وقت برسانند، در حالی که دولت شوروی مطالبات یازده میلیون لیره ای خود را، طبق قرارداد ۱۹۲۱ بخشیده و از دریافت آن چشم پوشی کرده بود. سرانجام در اردیبهشت ۱۳۰۷ قراردادی با انگلیس امضا شد که این مبلغ را به ۵/۲ میلیون لیره کاهش داد و در مقابل، گمرکات جنوب را آزاد و به دولت ایران منتقل ساخت. دولت ایران تا خرداد ۱۳۱۲ مبلغ مزبور را به اقساط پرداخت کرد. دومین خواسته انگلیسیها

تجدیدنظر در قرارداد دارسی بود که در زمان استبداد امضا شده بود و چه بسا در دوران مشروطیت از آن ایراد گرفته می شد.

از این رو مذاکرات درباره انعقاد قرارداد جدید را از سال ۱۳۰۷ با تیمورتاش، وزیر دربار پهلوی آغاز نمودند. مذاکرات در نتیجه سرسختی تیمورتاش در حفظ منافع ایران به نتیجه ای نرسید تا اینکه سرانجام رضاشاه در حرکتی نمایشی از طول کشیدن مذاکرات نفت اظهار نارضایتی کرد و در آذر ۱۳۱۱ پرونده نفت را در آتش افکند و به دولت دستور داد آن را رسماً لغو نماید. پس از صحنه سازی شکایت انگلیس به جامعه ملل و تمهیداتی که فروغی، وزیر امور خارجه و تقی زاده وزیر دارایی فراهم کرده بودند، سرانجام رضاشاه با امضای قراردادی جدید بر اساس ۲۰ درصد حق السهم ایران موافقت کرد که بر اساس آن قرارداد نفت به مدت ۳۲ سال دیگر یعنی تا ۱۹۹۳ تمدید گردید و این کمال مطلوب انگلیسیها بود. از این تاریخ تا شهریور ۱۳۲۰ شرکت نفت مجموعاً ۳۲ میلیون لیره به ایران پرداخت که در بودجه کل کشور لحاظ نمی شد و ظاهراً صرف خرید جنگ افزار از انگلستان و کشورهای دیگر می گردید ولی در باطن بخشی از آن به حساب شخصی رضاشاه در بانک انگلستان واریز می شد. تیمورتاش نیز جان خود را به سر این کار گذاشت و در زندان قصر به قتل رسید.

در سال ۱۳۱۶ که انگلیسیها انعقاد پیمان دفاعی خاورمیانه، میان ایران و ترکیه و افغانستان و عراق را طرح کردند، ضرورت داشت قبلاً اختلافات مرزی بین کشورهای عضو حل و فصل شود. مهم ترین این اختلافات درباره (شط العرب) اروندرود بین ایران و عراق بود که به فشار انگلیسیها سرتاسر این رودخانه مرزی به استثنای پنج کیلومتر ساحل مقابل خرمشهر و آبادان به عراق واگذار شد و رضاشاه هیچ اعتراضی نکرد.

بنابراین رضاشاه تا این تاریخ همواره نسبت به انگلیسیها سیاست انفعالی داشت زیرا خودش را مدیون آنها می دانست و ضمناً بیم از آن داشت که انگلیسیها زیر پای او را مانند احمدشاه قاجار جارو کنند.

با روی کار آمدن آدولف هیتلر در آلمان، نیرویی جدید در اروپا پدیدار شد که در چالش با انگلستان و روسیه شوروی بود. از این تاریخ توجه رضاشاه به آلمان هیتلری جلب شد و انگلیسیها نیز که در ابتدا از زمامداری هیتلر پشتیبانی می کردند و او را سد محکمی در برابر روسیه کمونیست می دانستند، دست رضاشاه را در نزدیکی با آلمان باز گذاشتند. به موجب این قرارداد تهاتری ایران و آلمان مورخ آبان ۱۳۱۴، دولت آلمان خریدار کلیه محصولات غیرنفتی ایران به بهای مناسب در مقابل تحویل ۲۵ کارخانه ای شد که بسیار موردنیاز ایران بود. آلمان نیز به تدریج آنها را تحویل ایران داد. به منظور به کار انداختن کارخانه های مزبور و همچنین سیستم مخابرات و رادیو ایران، شماری از

مهندسان آلمانی روانه ایران گردیدند و آلمان مقام نخست را در تجارت خارجی ایران به دست آورد.

به دنبال الحاق اتریش به آلمان و اشغال چکسلواکی که منجر به قرارداد مونیخ در اکتبر ۱۹۳۸ گردید، انگلیسیها دریافتند که آلمان هیتلری بیش از آنکه رقیبی در برابر شوروی باشد، توسعه طلب و در واقع دشمنی خطرناک بر ضد خودشان است. از این رو در سیاست خود تجدیدنظرکردند و ضمناً به رضاشاه هشدار دادند تا روابط خود را با آلمان هیتلری کاهش دهد و جنبه تعادل را حفظ نماید.

ولی رضاشاه که به شدت شیفته عقاید ناسیونالیستی افراطی هیتلر شده بود و به کالاها و مهندسین آلمانی هم نیاز مبرم داشت اعتنایی نکرد و به پشتیبانی آلمان تا آغاز جنگ جهانی دوم در شهریور ۱۳۱۸ به این وضع ادامه داد.

با آغاز جنگ در اروپا، دولت ایران اعلام بی طرفی کرد و چندی بعد رضاشاه به لندن پیشنهاد کرد ایران و انگلیس یک قرارداد دفاعی و دریافت کمک تسلیحاتی امضا کنند تا ایران بتواند در برابر تجاوز احتمالی شوروی مقاومت کند. اما انگلیسیها به این بهانه که قرارداد مزبور بریتانیا را متعهد خواهد ساخت از مرزهای شمالی ایران دفاع کند، پیشنهاد را نپذیرفت. در این هنگام رضاشاه گزارش دکتر متین دفتری، وزیر دادگستری را پذیرفت که پیروزی آلمان را قطعی می دانست و آن را به سود ایران تشخیص داد و خود او را به نخست وزیری منصوب کرد.

در تابستان ۱۳۱۹ که انگلستان زیر بمباران های شدید نیروی هوایی آلمان قرار داشت، رضاشاه به شرکت نفت انگلیس و ایران فشار وارد ساخت که تعهد خود را دایر بر اینکه درآمد ایران از عایدات نفت کمتراز چهار میلیون لیره در سال نباشد، بدون توجه به کاهش تولید نفت در زمان جنگ اجرا کنند. انگلیسیها تقاضا کردند اجرای این تعهد به وقت دیگری موکول شود که وضع مالی انگلستان بهبود یافته باشد. ولی رضاشاه زیر بار نرفت و شرکت نفت ناچار به پرداخت چهار میلیون لیره گردید و روابط ایران و انگلیس بیش از پیش به سردی گرایید.

در این هنگام احساسات طرفداری از آلمان هیتلری در سراسر خاورمیانه در کشورهای تحت استعمار انگلیس و فرانسه شعله ور شده بود: مصر، سوریه، لبنان، عراق و ایران.

هیتلر پس از کسب پیروزی در جبهه غرب و اشغال کشورهای هلند، بلژیک، لوکزامبورگ، فرانسه، دانمارک و نروژ در طول سال ۱۳۱۹، متوجه جبهه شرق شد و بیش از دو میلیون سرباز در مرزهای شوروی متمرکز کرد. در این میان در فروردین ۱۳۲۰ کودتایی در عراق به نفع آلمان صورت گرفت و سوریه تحت حکومت ویشی،

فرودگاه های خود را در اختیار آلمان قرار داد. انگلیسیها با دستپاچگی ناوگان جنگی خود را در خلیج فارس به اروندرود فرستادند و موفق شدند حکومت رشید عالی گیلانی را در خردادماه ۱۳۲۰ ساقط کنند و نیروهای طرفدار ویشی را در سوریه شکست دهند. اکنون همه نگاهها متوجه ایران شده بود.

در اول تیرماه ۱۳۲۰ آلمان به شوروی حمله کرد. بلافاصله قرارداد همکاری نظامی بین انگلستان و روسیه شوروی امضا شد و مسئله ارسال کمکهای انگلیس به شوروی مطرح گردید. ساده ترین راه، خط آهن سراسری ایران بود. ولی در هیچ یک از سه یادداشتی که دولتهای شوروی و انگلستان به ایران تسلیم کردند مسئله واگذاری راه آهن سراسری مطرح نبود و فقط به حضور چند هزار آلمانی - که به عقیده آنان جاسوس بودند - اعتراض داشتند و این موضوع را بهانه قرار دادند.

رضاشاه به اتکای هیتلر که ارتش او در قلب روسیه و شمال افریقا در حال پیشرفت بود به یادداشتهای روسیه و انگلیس اعتنایی نکرد و پاسخ داد شمار مهندسان آلمانی در ایران ۷۹۰ نفر است در حالی که ۲۵۰۰ انگلیسی در ایران اقامت دارند و همگی تحت مراقبت شهربانی می باشند.

در سپیده دم سوم شهریور ۱۳۲۰ ارتش انگلیس از غرب و جنوب و ارتش شوروی از شمال به ایران حمله کردند. ارتش نوپای ایران که توان مقاومت در برابر آنها را نداشت در بیشتر جبهه ها مقاومت جدی نکرد و رضاشاه ناچار شد در ۶ شهریور دستور ترک مقاومت صادر کند.

در این هنگام برنامه فارسی تازه تأسیس رادیو بی بی سی شروع به انتشار اخبار و تفسیرهایی کرد که هدف آن آماده ساختن ذهن مردم ایران به برکناری رضاشاه و تحول اوضاع کشور بود. رادیو بی بی سی بیانیه دولت انگلیس را به شرح زیر منتشر ساخت:

ما در ۱۹۱۹ قراردادی با ایران بستیم که شما و بسیاری از مردم گمان بردند که ما می خواهیم ایران را تحت حمایت خود درآوریم. این کار به سبب آن بود که از مشاهده وقایع چندین ساله اخیر مأیوس شده بودیم که ایرانیها بتوانند خودشان امور خود را اداره کنند. پس از آنکه دیدیم ملت ایران نسبت به آن قرارداد بدبین است و آن را مبتنی بر غرض فاسد می داند، قرارداد را لغو کردیم و در عوض دولت ایران را تقویت و مساعدت کردیم که نظم و امنیت و اقتدار را در کشور خود برقرار نماید. تمام تقویت و مساعدت ما از رضاشاه پهلوی سرّش این بود.

رادیو دهلی نیز که در حمله به رضاشاه گوی سبقت را از بی بی سی ربوده بود در گفتاری با صدای ماژور عبدالصمد اظهار داشت:

معلوم نیست دلیل این همه جوش و خروش ملت ایران چیست؟ رضاشاه را ما

خودمان آوردیم و اکنون خودمان او را از ایران خواهیم برد و ربطی به ملت ایران ندارد.

رضاشاه که تا این زمان در اوج اقتدار به سر می برد و در طول بیست سال، دیکتاتور خودکامه ایران بود، ناگهان ضعف شدیدی از خود نشان داد. یک بار در ۹ شهریور قصد داشت از تهران بگریزد و یک بار دیگر می خواست به سفارت انگلیس در تهران پناهنده شود. انگلیسیها که در طول بیست سال گذشته کوشیده بودند روابط خاص خود را با رضاشاه پنهان نگهداشته و وی را رهبری ناسیونالیست و خودساخته معرفی کنند ضمن مخالفت با این تقاضای رضاشاه به او قول دادند وی را صحیح و سالم از ایران خارج کنند. بنابراین هنگامی که ذکاءالملک فروغی در ۲۵ شهریور استعفای رضاشاه را گرفت، انگلیسیها با خارج کردن وی از ایران خدمت بزرگی به شاه سابق کردند تا هم از خشم مردم ایران در امان بماند و هم از گزند روسها خلاص شود که دشمن خونی او بودند. رضاشاه تا پایان عمرش در مرداد ۱۳۲۳ با عزت و احترام در ژوهانسبورگ زندگی کرد ولی میراثی که از خود باقی گذاشت اشغال پنج ساله کشور توسط نیروهای بیگانه، قحطی، بیماری و هزاران بدبختی دیگر بود.

رضاشاه در عرشه کشتی «برمه» که او و خانواده اش را به تبعید می برد به سرکلارمونت اسکرین مهماندار انگلیسی اش اظهار داشته بود: «چرا به من نگفتید که انگلیسیها به کمک من احتیاج دارند؟ اگر وزیرمختار شما به من توضیح داده بود که کشور من چقدر برای استراتژی بزرگ متفقین ضرورت دارد، من فرصت همکاری می یافتم. شما انگلیسیها ادعا می کنید که من جاسوسان آلمانی را پناه داده بودم. این حرف بی معنی است. آلمانیها در ایران بودند ولی مأمورین شهربانی و تأمینات من از نزدیک مراقبتشان بودند تا مبادا بی طرفی ما را به خطر بیندازند. می گویید احتیاج به ایران داشتید تا از طریق آن برای روسها تانک و توپ بفرستید. اگر به جای بدبختی که بر سر ما آوردید این را به من گفته بودید من راه آهن سراسری خود را در اختیارتان می گذاشتم. شما به جای اینکه بگویید به چه چیز احتیاج دارید نه تنها به جنگ با کشور من پرداختید، بلکه در حمله با منفورترین و ترسناک ترین دشمن ما روسیه هم دست شدید.»

ملی گرایی کاذب و باستان گرایی افراطی رضاشاه، بدون توجه به ۱۳۰۰ سال سابقه اسلام در ایران سبب شد که به هویت ملی اسلامی ایرانیان بی اعتنایی و تحقیر شود که پشتیبانی انگلیسیها از این سیاست نقش عمده ای در آن ایفا کرد.

هر چند رضاشاه در زمانی که سردار سپه نامیده می شد، بنا به مصلحت روز در ۱۳۰۱ با مهاجرت شیخ

عبدالکریم حایری و شماری از علمای شیعه مقیم نجف به ایران و تأسیس حوزه علمیه قم موافقت کرده بود و در ۱۳۰۲ پس از دستیگری شیخ خزعل به زیارت عتبات عالیات رفته و شخصاً در مراسم عزاداری محرم شرکت کرده و در ۱۳۰۳ با تقاضای علمای قم در چشم پوشی از استقرار جمهوریت موافقت کرده بود و تا زمانی که بر تخت سلطنت جلوس کرد، با علمای شیعه روابط حسنه ای داشت، ولی پس از آن نقاب از چهره برگرفت و دشمنی خود را با مذهب شیعه آشکار کرد.

در فروردین ۱۳۰۶ که زنان و خانواده اش با چادر نماز به زیارت حرم حضرت معصومه در قم رفته بودند با اعتراض یکی از روحانیون مواجه شدند، رضاشاه شخصاً به قم رفت و روحانی مزبور را با شلاق به باد کتک گرفت و به روحانیون اهانت کرد. در ۱۳۰۷ نیز قانون نظام وظیفه عمومی را به تصویب مجلس دست نشانده خود رساند و روحانیون جوان را وادار به پوشیدن لباس سربازی و انجام خدمت وظیفه کرد. در همین حال فرهنگ دادگستری را از چنگ روحانیون درآورد و قوانین جزایی اسلامی را به قوانین عرفی تبدیل کرد. روحانیونی که خواهان حفظ مقامات فرهنگی یا قضایی بودند، مجبور به تغییر لباس و بر سر نهادن کلاه پهلوی سپس شاپو مشهور به «کلاه لگنی» شدند.

در ۱۳۱۳ که مردم مشهد برای اعتراض به تغییر لباس در مسجد گوهرشاد اجتماع کردند، رضاشاه به نظامیان دستور شلیک داد که در نتیجه در حدود یکصد نفر به قتل رسیدند. کشف حجاب زنان در دی ماه ۱۳۱۴ ضربه دیگری بود که به باورهای اسلامی مردم وارد شد و انگیزه تنفر قاطبه مردم از رژیم رضاشاهی گردید. آخرین اقدام ضدمذهبی رضاشاه شهادت سیدحسن مدرس در کاشمر در آذرماه ۱۳۱۶ بود. مجموع این اقدامات سبب شد که روحانیون شیعه تا شهریور ۱۳۲۰ و استعفای رضاشاه از کاهش هویت ملی اسلامی ایرانیان رنج بردند و خون دل خوردند.

۳ دوران جنگ و اشغال ایران

در آخرین روزهای سلطنت رضاشاه، محمدعلی فروغی، استاد اعظم لژ فراماسونری که به نخست وزیری منصوب شده بود خدمات ارزنده ای به انگلیسیها کرد، از جمله:

کسب موافقت رضاشاه با صدور دستور ترک مخاصمه، در حالی که هنوز لشکر ۵ کرمانشاه و لشکر ۶ خوزستان در برابر ارتش انگلیس مقاومت می کرد.

اخذ استعفای رضاشاه و ترتیب خروج مسالمت آمیز او از ایران.

بر تخت نشاندن محمدرضا پهلوی به رغم مخالفت انگلیسیها که از احساسات آلمانوفیلی او آگاه و به دنبال حمید میرزا قاجار پسر محمدحسن میرزا ولیعهد احمدشاه بودند.

حفظ دوره سیزدهم مجلس که انتخابات آن در دوره رضاشاه انجام گرفته بود.

حفظ هیأت حاکمه و سازمان های دوران دیکتاتوری.

انعقـاد پیمان سه جانبه با انگلسـتان و شوروی که طرح آن در لنـدن تهیه شـده بود و اشـغال ایران را به اتحاد تبـدیل می کرد و متفقین را متعهد به تخلیه خاک ایران ظرف شش ماه پس از پایان جنگ می کرد.

فروغی پس از انجـام مأموریت خود در اسـفند ۱۳۲۰ از نخست وزیری اسـتعفا کرد و پس از آن — به اسـتثنای قـوام السـلطنه — نخست وزیرانی منصوب شدنـد که همگی دست نشانده و گوش به فرمان انگلیسـیها بودند: علی سـهیلی، محمد ساعد، ابراهیم حکیمی و محسن صدر.

در دوران پنج ساله اشـغال ایران، سرریدر بولارد وزیرمختار (سپس سفیر) انگلیس فرمانروای بلامنازع ایران به شمار می رفت و بـا کمـک کـارگزاران خـود در دولـت و مجلس امـور داخلی ایران را اداره می کرد. مهـم تریـن کـارگزاران انگلیس در امـور سیاسـی، سیدضـیاءالدین طباطبایی، نخست وزیر کودتا بود که در غیاب خودش او را به نمایندگی مجلس از حوزه انتخابیه یزد برگماشـته بودنـد و رهـبر اکـثریت مجلس چهـاردهم شـده بـود. در امور نظـامی نیز سرلشـکر ارفع که به طرفـداری از سیاسـت انگلیس شهرت داشت با بولارد همکاری می کرد.

در این سالها شوروی ها به شدت سـرگرم جنگ با آلمان بودند و توجه چندانی به تحولات سیاسـی ایران نداشتند و به تبلیغات کمونیستی در مناطق اشـغالی خود به وسیله حزب کمونیست توده بسنده می کردند. محمدرضا شاه نیز محلی از اعراب نداشت و انگلیسـیها با بی اعتنایی به وی سیاسـتهای خود را اجرا می کردنـد. بازداشت حـدود دویست افسـر ارتش، مهندس راه آهن و رجال سیاسی به اتهام طرفداری از آلمان و اعزام آنان به اردوگاه اراک در ۱۳۲۳، اعلان جنگ ایران به آلمان در ۱۳۲۲ و بهره برداری از راه آهـن و جـاده هـای ایران به منظـور ارسـال اسـلحه و مهمـات به جبهه روسـیه، حمـل گنـدم ایران به دیگر منـاطق خاورمیانه، که باعث قحطی در ایران گردید، از جمله اقداماتی بود که به دستور سرریدی بولارد صورت گرفت.

بی اعتنایی متفقین به شاه تا جایی رسـید که هنگام تشـکیل کنفرانس تهران با شـرکت سـران سه کشور متفق در آذرماه ۱۳۲۲، روزولت رئیس جمهور امریکا و چرچیل نخست وزیر بریتانیا از دیدار تشریفاتی با شاه، رئیس کشور میزبان خودداری ورزیدند و شـاه به ناچـار خود به سـفارت شوروی (محـل اقـامت روزولت) و سـفارت انگلیس (محـل اقـامت چرچیل) رفت. تنها رئیس کشوری که از شاه دیدن کرد مارشال استالین رهبر شوروی بود.

در قضیه تقاضای امتیاز نفت شمال از جانب شورویها در ۱۳۲۳ و همچنین غائله

پیشه وری در آذربایجان در ۱۳۲۴، انگلیسیها هر چند از سیر رویدادها ناراضی بودند، ولی پشتیبانی از ایران به عمل نیاوردند. ظاهراً انگلیسیها بر این باور بودند که هرگاه ایران کاری به کار شرکت نفت جنوب نداشته باشد، اعطای امتیاز نفت شمال به روسها مانعی نخواهد داشت. حتی سفیر انگلیس در دی ماه ۱۳۲۴ پیشنهاد تشکیل کمیسیون سه جانبه (امریکا، انگلستان، شوروی) را به منظور نظارت در امور داخلی ایران که ظاهراً در کنفرانس مسکو به تصویب وزیران امور خارجه سه کشور رسیده بود، به حکیمی، نخست وزیر وقت تسلیم کرد که با مخالفت جدی رجال میهن پرست ایرانی روبه رو شد و منتفی گردید.

در بهمن ۱۳۲۴ که احمد قوام یک بار دیگر به نخست وزیری منصوب گردید، پس از سفری نوزده روزه به مسکو و ملاقات با استالین و سران شوروی، در بازگشت دستور بازداشت سیدضیا و سرلشکر ارفع و شماری از عوامل نشاندار انگلستان را صادر کرد و در ۱۵ فروردین ۱۳۲۵ قراردادی در سه ماده با سادچیکوف، سفیر جدید شوروی امضا کرد که بر اساس آن دولت ایران در ازای تخلیه خاک کشور از ارتش سرخ، قول تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی و تقدیم لایحه مربوط به آن را به مجلس پانزدهم می داد. سپس قوام سیاست مسالمت آمیزی نسبت به دمکراتهای آذربایجان در پیش گرفت و امتیازاتی به آنان داد و سه وزیر توده ای را وارد هیأت وزیران کرد.

واکنش انگلیسیها پشتیبانی از نهضت جنوب بود که سران ایلات قشقایی و عشایر فارس در مهرماه ۱۳۲۵ تشکیل داده بودند و خواستار امتیازاتی شد نظیر آنچه که به دمکراتهای آذربایجان داده شده بود و نیز اخراج وزیران توده ای از هیأت وزیران. قوام با پیشنهادهای سران نهضت جنوب موافقت کرد و آن را بهانه ای برای اخراج وزیران توده ای و اعزام قشون به آذربایجان قرار داد که در نهایت به نفع انگلیسیها تمام شد.

مجلس پانزدهم در ۲۹ مهر ۱۳۲۶ به صواب دید قوام، قرارداد قوام – سادچیکوف را کان لم یکن اعلام و ضمناً تبصره ای تصویب کرد مبنی بر این که «دولت مکلف است در کلیه مواردی که حقوق ملت ایران نسبت به منافع ثروت ملی کشور اعم از منابع زیرزمینی و غیر آن مورد تضییع واقع شده است به خصوص راجع به نفت جنوب، به منظور استیفای حقوق ملی مذاکرات و اقدامات لازمه را به عمل آورد.» این تصمیم مجلس شورای ملی که با موافقت و رهنمود قوام تصویب شده بود، موجب خشم روسها، خشنودی آمریکاییها و نارضایتی انگلیسیها گردید.

انگلیسیان نگران بودند که آتش ناسیونالیسم ایرانیان شعله ور شود و منافع آنان را در نفت جنوب به مخاطره افکند. از این رو عوامل خود را تشویق کردند که حکومت قوام

را هر چه زودتر ساقط کنند. این کار با هم دستی شاه عملی گردید و حکومت قوام در ۱۸ آذر ۱۳۲۶ ساقط شد.

۴. جنبش ملی شدن نفت

بلافاصله پس از سقوط رضاشاه، احساسات ملی و مذهبی در ایران سربرافراشت و احزاب و گروههای گوناگون سیاسی خواستار اعاده هویت ملی و رهایی از قید و بند استعمار بریتانیا شدند. تا زمانی که جنگ ادامه داشت و نیروهای بیگانه در ایران اقامت داشتند، تلاش برای کسب حقوق ملی آسان نبود ولی همین که جنگ جهانی پایان یافت و کشورهای جهان سوم – بویژه هند و پاکستان – به نعمت استقلال نایل آمدند، زمینه لازم برای فعالیت احزابی مانند حزب ایران، حزب ملت ایران، حزب سوسیالیستهای خداپرست، مجمع مسلمانان مجاهد و گروههای مانند فداییان اسلام فراهم شد.

پس از سقوط کابینه قوام، یک بار دیگر سلسله ای از نخست وزیران دست نشانده انگلیس روی کار آمدند که تلاشی جدی در کسب حقوق حقه ایران از شرکت نفت ایران و انگلیس به عمل نیاوردند. در دی ماه ۱۳۲۶ آنتونی ایدن، وزیر امور خارجه سابق انگلیس در سفری به ایران پس از بازدید از تأسیسات نفت جنوب به ایرانیان توصیه کرد قدر این تأسیسات را بدانند و کاری نکنند که شرکت نفت دچار دشواری شود.

شاه نیز در سفری غیررسمی در خرداد ۱۳۲۷ و به بهانه مشاهده بازیهای المپیک به لندن، در مذاکراتی با رهبران انگلیس موافقت کرد که در ازای کسب اختیارات بیشتر در انحلال مجلسین و تشکیل مجلس سنا (که نیمی از اعضای آن را خودش منصوب می کرد)! قرارداد الحاقی را به تصویب برساند که بهای هر تن نفت را از چهار به شش شلینگ افزایش می داد. بدیهی است که قرارداد الحاقی منافع ایران را تأمین نمی کرد و مخالفت رجال سیاسی و مذهبی مانند آیت الله کاشانی و دکتر مصدق را برانگیخت. قرارداد مزبور در محیط اختناق و ارعابی که پس از تیراندازی به شاه در دانشگاه تهران در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ به وجود آمده بود، در آخرین روزهای عمر مجلس پانزدهم به مجلس تقدیم شد. ولی نمایندگان اقلیت (که بعداً در جبهه ملی حضور یافتند) با آن مخالفت کردند و عمر مجلس تمام و رسیدگی به آن به مجلس بعدی موکول شد.

در مجلس شانزدهم هشت تن از رهبران جبهه ملی به مجلس راه یافتند و دکتر مصدق از نخستین جلسه به مخالفت با مصوبات مجلس مؤسسان و قرارداد الحاقی پرداخت و نامه آیت الله کاشانی را – که پس از واقعه ۱۵ بهمن به لبنان تبعید شده بود – در همین زمینه قرائت کرد. مخالفت با قرارداد الحاقی و پیشنهاد ملی شدن صنعت

نفت در سراسر کشور گسترش یافت و تظاهرات و راهپیماییهایی به نفع ملی شدن صنعت نفت برگزار شد. ولی سپهبد رزم آرا نخست وزیر نظامی به شدت با آن مخالفت می کرد. قتل رزم آرا به دست یکی از اعضای فداییان اسلام نقشه انگلیسیها را نقش بر آب کرد و راه را بر ملی شدن نفت در سراسر کشور گشود که سرانجام در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ به تصویب مجلس شورای ملی و مجلس سنا رسید.

نخست وزیری دکتر مصدق در ۷ اردیبهشت ۱۳۳۰ انگلیسیها را به شدت عصبانی کرد زیرا آنان خواستار زمامداری سیدضیاء بودند و مذاکرات مقدماتی را با وی به عمل آورده بودند و انتظار نداشتند مجلس به دکتر مصدق اظهار تمایل کند.

در طول دو سال و چهار ماهی که دکتر مصدق نخست وزیر بود وی با پشتیبانی آیت الله کاشانی و قاطبه ملت ایران که آماده هرگونه جانفشانی بودند، از شرکت نفت انگلیس و ایران با مسالمت خلع ید و کارشناسان انگلیسی را از آبادان اخراج کرده بود، انگلیسیها در فاصله اردیبهشت ۱۳۳۰ تا اسفند ۱۳۳۱ مجموعاً پنج پیشنهاد برای حل مسئله نفت ارائه کردند که چون همگی با قانون اجرای ملی شدن صنعت نفت مغایرت داشت از سوی مصدق پذیرفته نشد.

شکایت انگلیس به شورای امنیت سازمان ملل متحد و دیوان بین المللی دادگستری نیز نتیجه ای دربر نداشت و دیوان به نفع ایران رأی داد. تلاش انگلیسیها برای نخست وزیری قوام نیز با قیام ملی ۳۰ تیر ۱۳۳۱ ناکام ماند. از آن هنگام انگلیسیها به فکر براندازی دولت مصدق از طریق کودتا برآمدند. به خصوص وقتی که مصدق در ۳۰ مهر ۱۳۳۱ روابط دیپلماتیک با انگلستان را قطع و سفارت انگلیس در تهران را تعطیل کرد. انگلیسیها نقشه کودتای نظامی را طرح کردند و در برابر واگذاری سهم عمده ای از منافع نفت ایران به حکومت دمکرات امریکا ارائه دادند. ولی دمکراتهای امریکایی شرکت در کودتا را نپذیرفتند. اما پس از آنکه ژنرال آیزنهاور از حزب جمهوریخواه به کاخ سفید راه یافت در عقیده خود تجدیدنظر کردند و مقدمات کودتای ۲۸ مرداد را فراهم ساختند. نخستین مرحله کودتا ایجاد اختلاف در جبهه ملی و جدا ساختن آیت الله کاشانی، دکتر بقایی، حسین مکی و حائری زاده از مصدق بود. مرحله دوم حادثه ۹ اسفند ۱۳۳۱ بود که نزدیک بود به بهای جان مصدق تمام شود. مرحله سوم امضای فرمان عزل مصدق و انتصاب سرلشکر زاهدی به نخست وزیری بود که با شکست روبه رو شد و شاه از ایران گریخت. آخرین مرحله، کودتای ۲۸ مرداد بود که با نقشه انگلیسیها، پول آمریکاییها و به دست عوامل ایرانی خودفروخته آنان به موفقیت انجامید.

دولت مصدق سرنگون شد و یک بار دیگر انگلیسیها به ایران بازگشتند و عوامل

نشاندار آنان زمام امور را در دست گرفتند. از این تاریخ تا ۲۵ سال بعد رژیم دیکتاتوری شاه برقرار شد، ایرانیان از شرکت در تعیین سرنوشت خود محروم شدند و هویت ملی آنان تحقیر شد.

۵. دیکتاتوری ۲۵ ساله محمدرضا شاه

در قراردادی که یک سال پس از کودتا با کنسرسیوم نفت امضا شد، انگلیسیها به ناچار ۴۰ درصد از سهام کنسرسیوم را به آمریکاییها واگذار کردند. با وجود این شرکت سابق نفت – که اکنون شرکت نفت بریتانیا نامیده می شد – سهم بیشتری به خود اختصاص داد، چون علاوه بر ۴۰ درصدی که نصیب خودش شده بود ۱۴ درصد سهام به شرکت هلندی – انگلیسی شل تعلق گرفت و در نتیجه ۵۵ درصد سهام در دست انگلیسیها ماند. انگلیسیها موفق شدند در حدود ۶۵۰ میلیون دلار بابت غرامت، استهلاک و پذیره یا در حقیقت عدم النفع از دولت ایران دریافت کنند که به مراتب بیشتر از مبلغی بود که دولت مصدق حاضر بود بپذیرد. در واقع انگلیسیها و کنسرسیوم با یک دست به دولت ایران پول می پرداختند و با دست دیگر پس می گرفتند.

در فاصله ۱۳۳۳که قرارداد کنسرسیوم امضا شد تا ۱۳۵۳ که بهای نفت افزایش یافت، کنسرسیوم ۲۴ میلیارد بشکه نفت به بهای ۷۰/۱ دلار از ایران صادر کرد که پس از کسر هزینه های تولید ۵۰ درصد آن نصیب ایران می شد. چنین غارتی در هیچ یک از ادوار تاریخی مشاهده نشده است.

پس از تصویب قرارداد کنسرسیوم و تحکیم مجدد موقعیت انگلیس در ایران، انگلیسیها با فشار به شاه، ایران را به عضویت پیمان بغداد درآوردند. پیمان مزبور قبلاً به امضای دولتهای پاکستان، عراق، ترکیه و انگلستان رسیده بود و شاه نیز به منظور تحکیم موقعیت متزلزل خود در داخل ایران با اشتیاق آن را پذیرفت. در نتیجه اصرار و فشار انگلستان که سرپرستی پیمان را برعهده داشت، دولت ایران در ۳۰ مهر ۱۳۳۴ به عضویت پیمان بغداد درآمد. امریکاییها به خاطر کشورهای عربی و به خصوص جمال عبدالناصر، رهبر مصر که به شدت با پیمان بغداد مخالفت می ورزید، هر چند در کلیه کمیسیونهای آن شرکت می کردند، ولی عضو رسمی پیمان نبودند.

پیمان نظامی بغداد که پس از کودتای ۲۳ تیر ۱۳۳۷ عبدالکریم قاسم در عراق نام خود را به «سازمان پیمان مرکزی» یا «سنتو» تغییر داد و دبیرخانه اش را از بغداد به آنکارا منتقل کرد، به بی طرفی سنتی ایران خاتمه داد و ایران را به غرب وابسته ساخت. از این رو با تنفر قاطبه مردم روبه رو شد و در طول ۲۳ سال عمر خود هیچ سودی عاید ایران نکرد.

در سال ۱۳۳۶ شاه به توصیه انگلیسیها دو حزب ملیون و مردم را تأسیس کرد تا مانند الگوی پارلمان بریتانیا، ایران نیز حزب اکثریت و اقلیت وفادار به شاه داشته باشد و رهبری این دو حزب فرمایشی را به دکتر اقبال و علم، نوکران سرسپرده انگلیس سپرد. سفر رسمی شاه به انگلستان در اردیبهشت ۱۳۳۸ و بازدید ملکه الیزابت دوم از ایران در اسفند ۱۳۳۹، امضای عهدنامه بازرگانی و اقامت و دریانوردی بین دو کشور در اسفند ۱۳۳۷ و قرارداد مبادلات فرهنگی در اردیبهشت ۱۳۳۸ و موافقتنامه درباره سرویسهای هوایی و به خصوص افزایش حجم مبادلات بین دو کشور، از جمله اقداماتی بود که به استقرار مجدد بریتانیا در ایران کمک و نفوذ دیرینه آنها را تقویت کرد.

پس از برکناری سپهید زاهدی از مقام نخست وزیری در فروردین ۱۳۳۴ و روی کار آمدن عوامل انگلیس نظیر حسین علاء، دکتر اقبال و شریف امامی و اشاعه فساد و ارتشا در سازمان های لشکری و کشوری، امریکاییان به شدت از اوضاع ایران ناراضی شدند. از این رو کنگره امریکا در ۱۳۳۷ هیأتی را برای تحقیق به ایران فرستاد. هیأت مزبور در گزارش خود نوشت: «فساد و ارتشاء در ایران به اعلا درجه رسیده است و کمکهای بلاعوضی که امریکا به ایران داده گویی دود شده به هوا رفته است.» بنابراین ایالات متحده درصدد تغییر سیاست خود در ایران برآمد. روی کار آمدن جان کندی در بهمن ۱۳۳۹ به این روند سرعت بخشید و رئیس جمهور جدید، اورل هریمن، مشاور مخصوص خود را به ایران فرستاد تا نظریات واشنگتن را به شاه ابلاغ کند.

نخست وزیری دکتر امینی در اردیبهشت ۱۳۴۰ در همین جهت بود، و بی درنگ شماری از سران ارتش و کارمندان بلندپایه دولت را که دستانشان به دزدی آلوده بود بازداشت کرد و ضمن اعلام برنامه مبارزه با فساد مجلس بیستم را که لبریز از عوامل انگلیس بود منحل کرد.

سیاستهای امینی مورد پسند شاه نبود، زیرا تکیه گاه خود را سران فاسد ارتش می دانست. انگلیسیها نیز از دخالت امریکاییان در امور ایران ناراضی بودند. بنابراین شاه در سفری در فروردین ۱۳۴۱ به لندن و واشنگتن ابتدا نظریات خود را با انگلیسیها هماهنگ کرد، سپس در واشنگتن به کندی قول داد در صورت موافقت با برکناری دکتر امینی، خودش برنامه اصلاحاتی را اجرا می کند که کندی به کشورهای جهان سوم پیشنهاد کرده بود. نتیجه این تعهد، «انقلاب سفید» یا انقلاب شاه و مردم بود. به دنبال کنگره آزادمردان که در دی ماه ۱۳۴۱ برپا شد، رفراندومی که در ۶ بهمن به عمل آمد، دنیس رایت، سفیر انگلیس «مراتب خشنودی ملکه انگلستان را از تصویب لوایح ششگانه و پیروزی شاه در رفراندوم» ابلاغ کرد.

ناگفته نماند که رفراندوم ۶ بهمن با مخالفت شدید آیت الله خمینی، رهبر شیعیان

روبه رو شد که منجر به واقعه مدرسه فیضیه در ۲ فروردین ۱۳۴۲، سپس قیام ۱۵ خرداد و بازداشت آیت الله خمینی گردید.

پس از آن که شاه در اسفند ۱۳۳۵ سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) را با کمک کارشناسان آمریکایی و اسرائیلی تأسیس کرد، انگلیسیها نیز برای اینکه در امور اطلاعاتی ایران عقب نمانند، پیشنهاد تأسیس «دفتر ویژه اطلاعات» با نظر کارشناسان انگلیسی را عرضه کردند. شاه، ارتشبد فردوست را به لندن فرستاد و وی در مدت شش ماه طرز کار دفتر ویژه اطلاعات ملکه انگلستان را که هر روز گزارشهای واصله از سازمانهای گوناگون اطلاعاتی انگلیس را برای ملاحظه ملکه خلاصه می کرد، فراگرفت و نظیر آن را در ایران به وجود آورد و انگلیسیها از این طریق به مسائل اطلاعاتی ایران دست یافتند.

بخش مهمی از دلایل ترسناک شدن ساواک به حمایتهای انگلیس و امریکا از رژیم پهلوی مربوط می شد که علاقه مند بودند ساواک ادامه حضور و سلطه آنان را در ایرانی امن و خاموش تضمین کند. حامیان خارجی رژیم پهلوی میل نداشتند با مخالفان سیاسی و مذهبی رژیم مماشات و مدایایی صورت بگیرد و دست ساواک را در اعمال خشونت و بی رحمی باز گذاشته بودند. ارتشبد فردوست رئیس دفتر اطلاعات ویژه، پس از چندی با حفظ سمت به معاونت کل ساواک منصوب گردید تا انگلیسیها از رویدادهای درونی ساواک بی اطلاع نباشند.

در این هنگام توافقی کلی میان انگلیسیها و امریکاییها درباره ایران به عمل آمد که به رقابت ایجاد شده پس از کودتای ۲۸ مرداد بین دو کشور خاتمه داد. انگلیسیها همان طور که در مورد کنسرسیوم نفت عمل کرده بودند حاضر شدند نقش اول را به امریکاییان واگذار کنند. نخست وزیری حسنعلی منصور، نامزد امریکاییها یک شکست کامل بود. زیرا منصور با گذاراندن قانون مصونیت پرسنل نظامی امریکا در ایران مشهور به کاپیتولاسیون از مجلسین و تبعید آیت الله خمینی به ترکیه آن چنان مورد نفرت عامه قرار گرفته بود که ترور وی در بهمن ۱۳۴۳ به دست گروه مؤتلفه باعث خوشحالی مردم شد. پس از منصور، امیرعباس هویدا که مورد توافق انگلیسیها و امریکاییها بود به نخست وزیری گمارده شد و در بیش از دوازده سال نخست وزیری، خواسته های بیگانگان را بی کم و کاست اجرا کرد.

در واقع استعمار بریتانیا پس از شکست در لشکرکشی به مصر در ۱۳۳۵ و کودتای عراق در ۱۳۳۷ بسیاری از نفوذ خود را در خاورمیانه از دست داده بود و به جز در اردن هاشمی و شیخ نشینهای خلیج فارس، پایگاهی مستحکم نداشت. از این رو با تقسیم قدرت در ایران نیز تسلیم امریکاییها گردید و نقش اول را به پسرعموهای خود

سپرد. با وجود این، مهره های وفادار خود را در سمتهای کلیدی حفظ کردند: شریف امامی در ریاست مجلس سنا، دکتر اقبال در ریاست شرکت نفت، اسدالله علم در وزارت دربار و ارتشبد فردوست در ریاست دفتر ویژه اطلاعات و معاونت ساواک.

از این تاریخ به بعد انگلیسیها بیشتر به امور بازرگانی و فروش کالاهای انگلیسی به ایران همت گماشتند. انحصار واردات دارو به شرکت داروسازی انگلیسی دیویس و انحصار مونتاژ اتومبیل به شرکت انگلیسی تالبوت واگذار شد که قطعات خودروهای هیلمن هانتر را در ایران مونتاژ می کردند و به نام پیکان به مردم می فروختند. در سال ۱۳۴۶ که شاه قصد تاجگذاری داشت، یک بار دیگر دست به دامن انگلیسیها شد و از ملکه انگلستان دعوت کرد در مراسم تاجگذاری اش حضور یابد. وقتی ملکه الیزابت به بهانه نداشتن وقت دعوت را نپذیرفت، شاه تصمیم گرفت هیچ رئیس کشوری را دعوت نکند تا مراسم تاجگذاری صرفاً جنبه ایرانی داشته باشد.

پیش بینی خروج انگلستان از شرق سوئز در پایان سال ۱۹۷۱، تحولات جدیدی در روابط ایران و بریتانیا به وجود آورد. نخستین واکنش شاه، مخالفت با خروج انگلیسیها از خلیج فارس بود. مدتی گفت و گو از همکاری بین ایران و عراق و کویت و عربستان سعودی در میان بود تا اینکه سرانجام امریکاییان با اعلام دکترین نیکسون در ۱۹۶۹ سیاست دوپایه را برگزیدند و حفاظت راههای صدور نفت در خلیج فارس را به ایران و عربستان سعودی سپردند. دولت ایران ضمن اظهار آمادگی رسمی برای پر کردن خلاء در خلیج فارس و تأکید بر اینکه اجازه نخواهد داد هیچ کشور خارجی در امور این منطقه دخالت کند، به حقوق دیرینه خود در این منطقه اشاره کرد که منظورش حاکمیت بر بحرین بود. شاه در نظر داشت این ادعای تاریخی را وجه المصالحه برای تصرف سه جزیره کوچک تنب بزرگ و تنب کوچک و ابوموسی در دهانه خلیج فارس قرار دهد.

دنیس رایت، سفیر وقت بریتانیا در ایران در کتابی تحت عنوان ایران و بریتانیا که در سال ۲۰۰۲ در لندن منتشر شده است می نویسد:

در یک مورد ناچار شدم پیشنهاد ایرانیان را مبنی بر اینکه حل مسئله بحرین باید در گرو توافق درباره جزایر سه گانه باشد رد کنم. همچنین ناگزیر شدم به ایرانیان هشدار دهم که هرگونه تلاش آنان در تصرف جزایر پیش از فسخ قراردادهای تحت الحمایگی با شیوخ رأس الخیمه و شارجه که حاکمیت آنان را بر جزایر شناخته بود، ما را به برخورد مسلحانه با ایران خواهد کشاند.

بنابراین یک بار دیگر شاه تسلیم نظریات انگلیسیها گردید و با چشم پوشی از بحرین بدون کسب هیچ مابه ازایی به نظریات لندن گردن نهاد. دنیس رایت می نویسد: «حل

مسالمت آمیز این اختلاف دیرپا یکی از موفقیتهای دیپلماسی مخفی بریتانیا و شاه به شمار می رفت، در حالی که شماری از ایرانیان با آن مخالفت می ورزیدند.»

در مورد جزایر سه گانه نیز، سرانجام پس از چانه زنیهای بسیار، سرویلیام موس نماینده انگلیس حاضر به امضای «تذکاریه تفاهم» بین ایران و شیخ شارجه شد که دولت بریتانیا ضمانت اجرای آن را عهده دار شده بود.

در مقدمه ایران تذکاریه قید شده بود: «نه ایران و نه شارجه از ادعاهای خود بر جزیره ابوموسی دست برنمی دارند و ادعاهای طرف دیگر را به رسمیت نمی شناسند!»

در مورد جزایر تنب بزرگ و تنب کوچک نیز هیچ موافقتنامه ای بین ایران و شیخ رأس الخیمه امضا نشد.

به دنبال امضای تفاهم نامه با شارجه، واحدهای نیروی دریایی ایران با موافقت لندن در ۹ آذر ۱۳۵۰ در سه جزیره پیاده شدند. در جزیره تنب بزرگ نیروهای رأس الخیمه به مقاومت پرداختند و این کار به کشته شدن شش نظامی و چند غیرنظامی انجامید. بدین سان مسئله جزایر سه گانه تبدیل به استخوان لای زخمی شد که هنوز هم ادامه دارد.

به مجرد این که نیروهای انگلیسی در پایان ۱۹۷۱ خلیج فارس را ترک کردند، شورشیان ظفار که ابتدا از جانب چین و جمهوری دمکراتیک یمن (جنوبی) سپس از جانب شوروی حمایت می شدند، دست به حملات پارتیزانی علیه سلطان نشین عمان زدند. شورشیان ظفار در کنگره ای که در سپتامبر ۱۹۶۸ در بحرین تشکیل داده بودند نام جنبش خود را «جبهه خلق برای آزادسازی خلیج عربی اشغال شده» نهاده بودند تا مسئله همه شیخ نشینها شود، و ضمناً تصمیم به تأسیس یک ارتش منظم و نیروهای مجهز گرفته بودند.

جبهه مزبور در فاصله سالهای ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۲ به پیروزیهای مهمی نایل گردید. خطر به اندازه ای جدی بود که انگلیسیها مصلحت دانستند سعید ابن تیمور، سلطان عمان که کشورش را در عقب ماندگی قرون وسطایی نگه داشته بود و قادر به سرکوب شورشیان نبود، در اول مرداد ۱۳۴۹ از سلطنت خلع و پسرش قابوس را به جای او بنشانند. انگلیسیها قابوس را وادار کردند از ایران یاری بطلبد.

طبق موافقتنامه سری که در مارس ۱۹۷۲ (اسفند ۱۳۵۰) بین سلطنت نشین عمان و ایران به امضا رسید مقرر شد ارتش ایران با همکاری نیروهای انگلیسی که برای آموزش ارتش در عمان مانده بودند، در سرکوب شورشیان تشریک مساعی کند. در این هنگام انگلستان تخلیه بخش عمده نیروهایش را از شیخ نشینهای خلیج فارس به پایان رسانده و به جز پانصد افسر و سرباز مزدور کسی را در خدمت سلطان عمان باقی نگذاشته بود و این در حالی بود که شورش در جنوب آن کشور روز به روز گسترش می یافت و

ارتش ده هزار نفری عمـان زیرنظر افسـران انگلیســی پی در پی شکست می خورد. مسئله ظفـار افکـار عمـومی انگلسـتان را برانگیخته بود و برای سرکوب شورشیان خواستار توسل به نیروهای منطقه ای بودند.

تا اواخر سال ۱۳۵۱ کمک ایران منحصر به ارسال جنگ افزار و تجهیزات گوناگون می شد تا اینکه سرانجام در ۲۹ آذر ۱۳۵۱ واحـدهای ارتش ایران مجهز به وسایـل پیشـرفته، بالگردهـای بارکش و ناوگان جنگی در سواحل نزدیک صـلاله پیاده شدنـد. بخشـی از ایـن نیروهـا در جزیره کوریاموریـا مسـتقر شدنـد و پس از تخلیـه بخشـی از ساکنـان جزیره بـه سـاختن سـربازخانه و تأسیسات نظامی پرداختند.

پیمـان سـنتو به منظور پوشـش اعزام سـربازان ایرانی به ظفـار، اعلام کرد یک سلسـله رزمایش با شـرکت نیروهای انگلیسـی و امریکایی و ترک و ایرانی به مـدت دوزاده روز در خلیـج فارس انجام خواهـد گرفت و در همین حال نیروهای ایرانی از پایگاه چاه بهار سوار ناوهای جنگی شده به سوی ظفار عزیمت کردند.

دخالت نظامی ایران در جنگ ظفار که به خواست انگلیسیها صورت گرفته بود بازتاب گسترده ای در جهان عرب نداشت، این در حالی بود که برای نخستین بار در تاریـخ معاصـر، نیروهای یک کشور غیرعرب در سـرزمینی عربی پیاده شـده و مبادرت به جنگ کرده بودند.

در آذرماه ۱۳۵۳ نیروهـای چریکی جبهه تلفـات سـنگینی به واحـدهای ایران وارد ساختنـد. شاه که وسـعت دامنه این جنگ را پیش بینی نکرده بود ناچـار شـد در دی مـاه همـان سـال ده هزار سـرباز دیگر به عمـان بفرسـتد که به یازده هزار نفری که قبلاً مشغول نبرد بودند افزوده شدند.

نیروهای ایرانی موفق شدند در اسفند ۱۳۵۳ صـلاله، کرسی نشین ایالت ظفار را تصرف کنند و چریکها را پراکنده سازند و در حملـه نهـایی در مهر ۱۳۵۴ آنـان را به کلی تـار و مـار کننـد سـپس به نـابودی کانونهـای مقاومت بپردازنـد. شاه در مصاحبه با خبرنگار روزنامه هرالد تریبیون اظهار داشت: «این وحشـیها که از کمونیسـتها بدترند باید قلع و قمع شوند.» و در سـفری که در آذرماه ۱۳۵۶ به عمان کرد، پس از بازدیـد نیروهای ایرانی گفت: «هرگاه عمان دیگر احتیاجی به حضور نیروهای ما در خاک خود نبینـد، این نیروهـا احضـار خواهنـد شـد و در صورت تقاضـای کمـک از هر کشور آزاد خلیـج فـارس، ایران از امنیت آن کشور دفاع خواهد کرد.»

با وجود این واحـدهای ایرانی تا بعـد از پیروزی انقلاب در سـلطنت نشـین عمان ماندنـد و شاه ارتش خود را در جنگی درگیر کرد که هیچ نتیجه ای برای کشورش نداشت ولی برای آخرین بار از دسـتور انگلیسیها اطاعت و خواسته آنان را برآورده کرده بود.

۶. سیاست انگلیس در آخرین سالهای رژیم شاه

با افزایش درآمد ایران از فروش نفت که در فاصله سالهای ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۷ به حدود سالی بیست میلیارد دلار رسیده بود، دولتهای غربی شاه را وادار کردند بخشی از درآمد ایران را به صورت وام، کمک بلاعوض و سرمایه گذاری در اختیار کشورهای دیگر قرار دهد. در این دوره چهارساله مجموعاً ۸/۷ میلیارد دلار به کشورهای دیگر و مؤسسات بین المللی پرداخت شد که سهم انگلستان از این بذل و بخششها ۲/۱ میلیارد دلار بابت نوسازی شبکه آب لندن بود.

در میان کشورهایی که بیش از همه به چاپلوسی از شاه نوکیسه حریص بودند و می کوشیدند حداکثر استفاده را از ایران ببرند، انگلستان مقام نخست را داشت. آنتونی پارسونز، آخرین سفیر انگلیس در دربار شاه می نویسد: «بعید به نظر می رسید که رژیم دیگری بتواند منافع اقتصادی و بازرگانی و هدفهای سیاسی و استراتژیکی انگلستان در منطقه را بهتر از رژیم شاه تأمین نماید، هر چند بعضی از اقدامات شاه و روش او در حکومت ازنظر ما ناخوشایند بود و در پاره ای موارد نتایج معکوس و نامطلوب آن از قبل پیش بینی می شد.»

ظاهراً اشاره پارسونز به انحلال حزب ایران نوین و مردم و پان ایرانیست در اسفند ۱۳۵۳ و تأسیس حزب واحد رستاخیز به رهبری شخص شاه بود که انگلیسیها نظر مساعدی نسبت به آن نداشتند و سیستم دو حزبی را مناسب تر می دانستند.

پارسونز در بدو مأموریت خود در ایران به سال ۱۳۵۳ در گردهمایی بازرگانان انگلیسی در تهران اظهار داشت: «ایران یک کشور جهان سوم است و دگرگونی رژیم در هیچ یک از کشورهای جهان سوم نمی تواند مایه شگفتی باشد. اگر می خواهید با این کشور روابط بازرگانی داشته باشید، ناگزیر باید این خطر را بپذیرید. بنابراین کالاهای خود را در هر جا می توانید بفروش برسانید ولی سرمایه گذاری نکنید، مگر این که فروش کالاهایتان بدون سرمایه گذاری ممکن نباشد و صنایعی را انتخاب کنید که از طریق واردات کالا از بریتانیا تأمین شود، نه از صدور کالا از ایران.»

واقعیت این است که ایران در دوره پهلوی دوم هم یک منبع نفت ارزان قیمت، هم یک متحد با ارزش و هم یک بازار فروش وسیع و پرمنفعت برای انگلستان بود. در فاصله سالهای ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۷ ایران وسیع ترین بازار صادرات کالاهای انگلیسی در خاورمیانه به شمار می رفت و سالی یک میلیارد لیره ارز مورد نیاز خزانه داری انگلیس را تأمین می کرد.

افزون بر آن در این مدت چهار ساله میزان فروش جنگ افزارهای انگلیس به ایران به مبلغی در حدود ده میلیارد دلار می رسید که برای صنایع نظامی کوچک بریتانیا — در

مقایسه با امریکا و شوروی – مبلغی گزاف به شمار می رفت. در پایان سال ۱۳۵۶، مجموع سرمایه گذاریهای انگلیس در ایران ۸۵۰ میلیون لیره می شد و در مجموع انگلیسیها بیش از هر کشوری دیگر از رژیم شاه سود می بردند و تا روز آخر از آن پشتیبانی می کردند.

چند روز پس از حادثه خونین ۱۷ شهریور ۱۳۵۷، سفیران انگلیس و امریکا متفقاً به دیدن شاه رفتند و به او گفتند برخلاف آنچه در سال ۱۹۵۱ در زمان ملی شدن صنعت نفت گذشت، این بار کشورهای ما در کنار شما قرار دارند و قویاً از شما پشتیبانی می کنند پارسونز پیام جیمز کالاهان، نخست وزیر انگلیس را مبنی بر پشتیبانی از شاه به او تسلیم کرد و اطمینان داد می تواند روی قول او حساب کند که انگلستان نه از انجام تعهدات خود طفره خواهد رفت و نه درصدد بیمه کردن منافع خود با مخالفان رژیم برخواهد آمد. پارسونز با تأیید سیاست شاه افزود: «عزم جزم دولت ایران برای حفظ ثبات و امنیت کشور، بریتانیا را دلگرم ساخته است.»

در ۳۰ مهر ۱۳۵۷ تلویزیون بی بی سی مصاحبه دکتر دیوید اوئن وزیر امور خارجه انگلیس را پخش کرد که گفت: «شاه در مسئله حقوق بشر انعطاف پذیری نشان داده است و در این مورد باید گفت صرف نظر از ارزش شاه برای تأمین منافع ملی بریتانیا، ما باید تداوم سلطنت را بر حکومت ملایان یا کمونیستها ترجیح بدهیم، چون سوابق هر یک از این دو گروه در رعایت حقوق بشر، به مراتب بدتر از رژیم شاه است. اکنون موقعی است که ما باید از دولت ایران حمایت کنیم و دوستی خود را ثابت نماییم، چون اگر رژیم شاه سقوط کند، مطمئناً کمونیستها یا ملایان قدرت را در ایران در دست خواهند گرفت.»

در ۱۰ آبان نیز ملکه انگلستان در مراسم افتتاح پارلمان اظهار داشت: «بریتانیا آرزومند بقای رژیم پادشاهی ایران است.» با وجود این انگلیسیها با راه حل نظامی و به کار بردن قوه قهریه برای سرکوب مخالفان و راه حل سیاسی را به مصلحت می دانستند. پارسونز در خاطراتش می نویسد: «روز ۱۴ آبان سفارت ما و دفتر هواپیمایی بریتانیا در تهران مورد حمله قرار گرفت و به آتش کشیده شد، چون ما با تشکیل دولت نظامی مخالف بودیم. بنابراین نظامیان خواستند درسی به ما بدهند و از این راه دولت بریتانیا را متقاعد کنند که ادامه فشار به شاه برای یافتن یک راه حل سیاسی بی نتیجه است.»

در ۲۱ آذر ۱۳۵۷ که مصادف با فردای راهپیمایی دو میلیون نفری روز عاشورا در تهران بود، مسئله ایران در مجلس عوام بریتانیا مطرح شد و جیمز کالاهان به حدود بیست پرسش نمایندگان پاسخ داد. کالاهان اظهار داشت: «اگر اوضاع کنونی ایران ادامه یابد، صلاح نمی داند ملکه انگلستان برنامه سفر خود را به ایران در ماه فوریه ۱۹۷۹ به اجرا درآورد. در هر حال چنانچه سفر ملکه به ایران عملی شود، این اقدام به هیچ وجه

به معنای پشتیبانی از رژیم شاه نخواهد بود.» کالاهان نتیجه گرفت که در برابر انقلاب مردمی ایران، حفظ رژیم شاه دیگر امکان پذیر نیست.

آخرین تشبث شاه نزد مقامات انگلیسی، اعزام امیرخسرو افشار، وزیر امور خارجه به لندن بود که در ملاقات با دکتر اوئن عاجزانه خواستار نجات شاه و رژیم سلطنتی ایران شد. دکتر اوئن در پاسخ با اشاره به تعداد عظیم تظاهرکنندگان روز عاشورا و لزوم به کار بردن حداقل زور گفت؛ «کشت و کشتار در افکار عمومی غرب اثر منفی می گذارد. لیکن به عقاید ما در پایتختهای غربی کاری نداشته باشید و ما را فراموش کنید. اگر کاری از دست ما برآید بگویید ولی درست نیست که ما مشکلات داخلی شما را حل کنیم، حتی اگر راه حلی می داشتیم.» وزیر امور خارجه بریتانیا با این گفتار خود آب پاکی را روی دست افشار ریخت.

در کنفرانس گوادلوپ نیز که در ۱۴ دی ۱۳۵۷ با شرکت جیمی کارتر رئیس جمهور آمریکا، جیمز کالاهان نخست وزیر انگلیس، هلموت اشمیت صدراعظم آلمان و ژیسکاردستن رئیس جمهور فرانسه تشکیل شد، از نخست وزیر انگلیس تقاضا شد به مناسبت پیشینه دیرینه ای که کشورش با ایران دارد، گزارشی درباره اوضاع ایران بدهد. کالاهان نیز با تکرار مطالبی که در مجلس عوام گفته بود حفظ رژیم شاه را امکان پذیر ندانست که مورد قبول سران سایر کشورها قرار گرفت. عزیمت آنتونی پارسونز سفیر بریتانیا از تهران چند روز پیش از پیروزی انقلاب، نقطه پایانی به پشتیبانی مستمر انگلیس از رژیم پهلوی نهاد.

### مبارزات آیت الله بلادی در خلال جنگ جهانی اول

ص: ۷۱۹

سیدقاسم یاحسینی

زندگی نامه آیت الله بلادی

آیت الله سید عبدالله مجتهد بلادی بوشهری بهبهانی به سال ۱۲۹۱ هجری قمری در خانواده ای اهل علم و تقوی در شهر مقدس نجف اشرف دیده به جهان گشود. پدرش آیت الله «حاج سید ابوالقاسم» ملقب به «سلطان العلما» بود و مادرش «بی بی آمنه بیگم» نام داشت.

سید عبدالله تا سن نه سالگی در نجف اشرف به سر برد و آموزش های اولیه را در محضر پدرش و بانویی فاضل و دانشمند به نام «ملا معصومه» فراگرفت. نه ساله بود که به همراه خانواده اش در سال ۱۳۰۰ قمری به بوشهر آمد. در سال ۱۳۰۳ سید جمال الدین اسدآبادی را در بوشهر ملاقات کرده، به شدت تحت تأثیر افکار انقلابی و آزادی خواهانه او قرار گرفت.

در بوشهر سید عبدالله دروس کلاسیک مذهبی را پی گرفت و نزد دانشمندان برجسته ای چون «شیخ اسماعیل آل الجبار»، «آیت الله علم الهدی بلادی»، «سید سلیمان صدرالاسلام» و «محمدعلی بهبهانی» فقه، اصول، حدیث و علم رجال را آموخت. همچنین نزد «سید عبدالرضا حافظ الصحه» پزشکی و زبان انگلیسی و نزد «شیخ حبیب الله ذوالفنون آبادی» هندسه و نجوم جدید را تحصیل کرد.

بلادی به سال ۱۳۱۱ قمری راهی نجف اشرف شده، به ادامه تحصیل پرداخت. در سال ۱۳۱۷ قمری با دختر عمویش ازدواج کرد. وی در حوزه علمیه نجف نزد بزرگان و مجتهدانی چون «آخوند ملاکاظم خراسانی» صاحب «کفایه»، «سید کاظم یزدی» صاحب «عروه الوثقی»، «آقا ملا فتح الله شریعت اصفهانی» و علامه بحرالعلوم تلمذ نمود و از همه این بزرگان اجازه اجتهاد گرفت.

در سال ۱۳۲۶ قمری هم زمان با انقلاب مشروطه به بوشهر بازگشت و فعالانه در پیشبرد اهداف این انقلاب در نواحی جنوب ایران تلاش کرد. با وقوع جنگ جهانگیر اول، همانطور که در صفحات آینده خواهیم دید، مبارزه سختی را با انگلیس آغاز نمود. با به قدرت رسیدن رضاخان پهلوی، آیت الله بلادی به صف مخالفان وی پیوست و چندین رساله کوتاه و بلند به زبان های فارسی و عربی درباره اعمال ضداسلامی رضاشاه منتشر ساخت. با سقوط رضاشاه، آیت الله بلادی به ارشاد و هدایت مردم ادامه داد و سرانجام در ۲۳ محرم الحرام سال ۱۳۷۳قمری/۲۱ مهرماه ۱۳۳۱ شمسی در سن ۸۱ سالگی دارفانی را وداع گفت.

آیت الله بلادی ۸۳ جلد کتاب در زمینه های مختلفی چون تاریخ معاصر ایران و جهان اسلام، اصول و عقاید، فقه و حقوق اسلامی، حدیث، رجال، پزشکی، هیأت و نجوم جدید تألیف و تدوین کرده که بسیاری از این کتاب ها تاکنون خطی باقی مانده و به چاپ نرسیده است.

مبارزات ضدانگلیسی آیت الله بلادی در بوشهر

آیت الله سید عبدالله بلادی بوشهری به سال ۱۳۲۶ قمری در گرماگرم جنبش مشروطیت در ایران، از نجف اشرف به بوشهر بازگشت. در این هنگام هیجان انقلاب مشروطه، روح تازه ای در کالبد مرده مردم دمیده بود و آزادی خواهان بوشهر نبرد سختی را علیه استبداد آغاز کرده بودند. آیت الله بلادی خیلی زود جذب این جنبش شد و شورمندانه به صفوف آنان پیوست.

انگلستان که منافع زیادی در جنوب ایران و به خصوص بوشهر داشت از حضور و نقش سیاسی و اجتماعی مردم در این نواحی هراس داشت. از این روی کوشید با ایجاد تفرقه در بین صفوف انقلابیون، آنان را از یکدیگر جدا سازد و خیلی زود به این هدف رسید.

با انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ بین انگلستان و روسیه تزاری، انگلیسی ها که بوشهر را منطقه ای از خاک خود می دانستند، شروع به اشغال تدریجی آن کرده، به بهانه های مختلف سرباز و آلات جنگی وارد بوشهر کردند. این حرکت موجب خشم اهالی شد و نارضایتی عمومی از سیاست متجاوزانه انگلستان در سطح وسیعی بالا گرفت. برخی از نیروهای پارتیزانی به رهبری رئیس علی دلواری برای نشان دادن خشم خود، انگلیسی ها و منافع آنها در بوشهر را هدف حمله خود قرار داده و ضمن به هلاکت رساندن چند نفر انگلیسی، ضربات موثری نیز به منافع آنان وارد آوردند. انگلیسی ها نیز بیکار ننشسته و با یورش های ناگهانی به روستاهای اطراف بوشهر، ضمن کشتن عده زیادی از اهالی،

اموال آنان را سوزانیده و نابود کردند.

این رفتار زشت انگلیسی ها از دید تیزبین آیت الله بلادی دور نماند و وی را واداشت که در سطح وسیعی به مخالفت و مبارزه با انگلیسی ها بپردازد. ایشان برای ژرفا بخشیدن به نبرد خود روابط ویژه ای با رئیس علی دلواری برقرار کرد و او را در حرکت های ضدانگلیسی اش یاری داد. آیت الله بلادی یک نظام قوی اطلاعاتی در بوشهر سازماندهی کرد و کلیه اخبار و اطلاعات مهم درباره تحرکات انگلیسی ها در این شهر را گردآوری نموده، در سریع ترین زمان ممکن توسط یک پیک سری به دلوار برای رئیس علی ارسال نمود. این اطلاعات در تاکتیک های جنگی و تصمیم گیری های سیاسی علیه انگلیسی ها بسیار مؤثر بود.

بلادی افزون بر ارتباط با رئیس علی دلواری، با دیگر خوانین جنوب مانند «زائر خضرخان» و «شیخ حسین خان چاه کوتاهی» نیز ارتباط داشت. او حتی تلاش می نمود که با برخی از خوانین خائن و بیگانه پرست «بندر ریگ» و «شبانکاره» نیز تماس حاصل نماید و آنان را به ملت و آزادی خواهان پیوند دهد که البته موفق نشد. حتی برای آنکه با آنان اتمام حجت کند، خود شخصاً به بندر ریگ و شبانکاره رفت و با «حیدرخان حیات داوودی» و «اسماعیل خان شبانکاره ای» دیدار و گفتگو انجام داد و این دو را به پیوستن به مردم و تنفر از انگلیس فراخواند، اما سودی نبخشید. در این باره در کتاب خاطرات سیاسی اش می نویسد:

قبل از مهاجرت از بوشهر به فاصله یک سال، احقر خصوصاً به دیدن این خوانین در مقر حکومتشان فرد فرد رفتم و لساناً همه گونه نصح و انذار کردم. همه را تصدیق می کردند و وعده های خوب می دادند، لکن بعد از رسیدن مقام و مرحله امتحان... تا آخر نفس هم دست از حمایت انگلیسی ها و خزئل، که ابلیس آنها بود، برنداشتند.

منزل آیت الله بلادی واقع در محله «بهبهانی» بوشهر، کانون مبارزه با انگلیس ها بود. وی در سخنرانی های عمومی خود در مساجد و بر منابر شدیداً به آنها حمله می کرد و جنایات انگلیسی ها را در ایران و دیگر کشورهای اسلامی افشا می نمود. وی برای ضربه زدن به اقتصاد انگلیس و مبارزه با توسعه طلبی اقتصادی و سیاسی این کشور در جنوب ایران و حوزه خلیج فارس، طی یک فتوای تاریخی، خرید و فروش کالاهای ساخت انگلیس را تحریم کرد و مبادله با بازرگانان انگلیسی را «حرام» دانست. این تحریم بازتاب گسترده ای در بوشهر و نواحی اطراف داشت وجمع زیادی از تجار میهن پرست به آن فتوا عمل نمودند.

تحریم کالاهای انگلیسی و حرام دانستن معامله با آنان خشم قنسول انگلیس در بوشهر و سفیر این دولت در ایران را برانگیخت و قنسول انگلیس را واداشت که

گزارش خصمانه ای علیه وی به وزارت خارجه بریتانیا ارسال دارد. «سِرادوارد گری» وزیر امور خارجه انگلستان پس از دریافت این گزارش، طی تلگرافی به «جورج بارکلی» سفیر انگلیس در ایران نوشت که برای مقابله با این تحریم و سرکوب مردم بوشهر تصمیم به اعزام یک فروند ناو جنگی به سواحل بوشهر گرفته است. گری در این تلگراف همچنین نظر بارکلی در این باره را جویا شده بود. بارکلی در پاسخ نوشت:

من گمان می کنم اعزام کشتی های جنگی به بندر بیشتر باعث هیجان در باب تحریم بشود. لذا من این نوع اقدامات را تصویب نمی نمایم.

متأسفانه به دلیل عدم همراهی دولت و برخی از رهبران مذهبی محلی، این تحریم چندان مؤثر واقع نشد و پس از مدتی در هم شکست.

آیت الله بلادی برای آنکه رخدادهای جهان اسلام را مستقیماً دنبال کند و اطلاعات لازم را از منبع مستقیم دریافت دارد، علاوه بر مطالعه روزنامه های ایرانی چاپ خارج از ایران مانند ثریا، حبل المتین و اختر، با روزنامه انگلیسی زبان تایمز مشترک شده بود و مرتب آنها را مطالعه می کرد. وی در سخنرانی ها و نوشته هایش استفاده های فراوانی از مطالب این روزنامه ها می نمود.

در آستانه جنگ بین الملل اول، بلادی به عنوان برجسته ترین رهبر روحانی و مذهبی مخالف انگلیس در بوشهر و نواحی جنوب ایران به شمار می رفت. وی اخبار دنیا را به طور مرتب دنبال می کرد و نسبت به کوچکترین مسائل جهان اسلام حساسیت و واکنش از خود نشان می داد و مردم را نیز در این مسائل آگاه می کرد. او برای آنکه حساسیت مذهبی رهبران جهان تشیع در عراق را برانگیزاند و برای آنکه جنایات انگلیسی ها در جنوب ایران را افشا سازد، به مراجع طراز اول نجف اشرف و سامرا تلگراف ها و نامه های فراوانی نوشت. در این نوشته ها بلادی مجتهدین مقیم عراق را به ظلمی که بر مردم بوشهر و تنگستان می رفت آگاه ساخت و از آنان برای رهایی از یوغ ظلم انگلیس استمداد طلبید. این نوشته ها نقش مؤثری در تنویر افکار مجتهدین داشت و شناخت مناسبی در مورد رفتار خشن و ضدانسانی انگلیسی ها با مردم ایران به آنها داد. در کتاب «لوایح و سوانح» در این باره می نویسد:

احقر هم بر حسب تکلیف دینی خود از بدو ورود به بوشهر و عودت از نجف اشرف، چون این دخالت من غیرالحق را و دخالت مسلحه را در ثغر مهم ایران، بوشهر، می دیدم، به قدر امکان مشغول به نطق بر منابر و خطابات در محافل و تلگراف به مرکز دولت و ملت و خطوط به عراق و علما می نمودم. این معنی بیشتر اسباب عداوت آنان [انگلیسی ها] و اتباعشان با احقر گردید.

نویسنده جزوه «مجتهد مبارز» درباره فعالیت های سیاسی آیت الله بلادی در بوشهر

در آستانه جنگ جهانی اول می نویسد:

در جنگ بین الملل اول، به اقتضای تقوی و فضیلت با نهایت کفایت و شهامت به منظور ترویج شرع شریف و حفظ استقلال ایران، با صدور فرمان جهاد، علم مخالفت و مبارزه با بیگانگان برافراشت و دارالشرع معظم له، کانون احرار و آزادی خواهان بود.

یکی از فرزندان او نیز در همین باره چنین نوشته است:

یکی از سخنرانی های آیت الله بلادی بهبهانی در بوشهر بین جمعیت چند هزار نفری در یکی از مساجد در زمانی صورت گرفت که کشتی های جنگی انگلیسی در لنگرگاه بوشهر برای شلیک و گلوله باران کردن بوشهر آمادگی داشتند و این امر باعث شد که فرماندار وقت بوشهر از ایشان تقاضای ختم مجلس و متفرق شدن جمعیت را بنماید.

در پی سخنرانی های شدیداللحن و آتشین آیت الله بلادی علیه انگلیسی ها و مزدوران داخلی آن، اوضاع شهر بوشهر متشنج شد و مردم در مساجد گرد آمده و علیه انگلیس شعار داده و قصد حمله به آنان را نمودند.

در روز ۲۵ ربیع الثانی ۱۳۳۳ آیت الله بلادی و جمعی از علمای دیگر به «مسجد نو»، واقع در محله شنبدی، رفته و سخنرانی های فراوانی علیه انگلیس نمودند. مردم پس از شنیدن این سخنان تهییج شده، سر به شورش برداشته و خود را آماده یورش به قنسولگری انگلیس واقع در محله کوتی نمودند. «موقرالدوله» حاکم بوشهر که خود در مسجد حضور داشت به هراس افتاد و به هر نحوی که بود، علما را راضی نمود تا مردم را آرام نمایند. وی در بازگشت از مسجد طی تلگرافی به «احتشام السلطنه» وزیر داخله ایران نوشت:

الساعه که نیم ساعت به ظهر جمعه ۲۵ (ربیع الثانی ۱۳۳۳) مانده از مسجد نو برگشتم. هیجان عمومی به درجه ای است که فوق تصور است. چنین ازدحامی در بوشهر هرگز دست نداده بود. کل علما و عموم طبقات اهالی حضور داشتند. ملخص خطابه علما این بود که سه سال بدون اینکه هیچ ضرر مالی و جانی از بنادر به انگلیس رسیده باشد، در آنجا اخلال کرده و عده قشون نگاه داشته و حالا هم علانیه هتک حرمت و حیا و بی طرفی دولت را کرده، با وصف احکام جهادیه حجج الاسلام خودداری کرده ایم. حالا هم قصد بلوا و جنگ و جهاد نداریم. جلاء قشون انگلیس و رجعت قنسول و تاجر و خانم آلمانی را می خواهیم و دست از حقوق مشروعه برنمی داریم و اگر ما را بکشند ایلات و عشایر و اهالی غیور جنوب زنده هستند و به وظیفه اسلامیت و ایرانیت رفتار خواهند کرد.

با همه تلاشی که آیت الله بلادی و دیگر علمای بوشهر در جهت جلوگیری از مظالم و تجاوزات انگلیسی ها به مردم کردند، به مقصود نائل نیامدند و تیرشان به سنگ خورد.

از ایـن رو آیـت الله بلادی تیر آخر را از کمـان رهـا کرده، علیه انگلسـتان و اتبـاع آنهـا و همچنین جاسوسـان و خـائنین ایرانی طرفدار آنان اعلام جهاد داد. در قسمتی از متن اعلامیه جهادیه آمده بود:

دولت جبار و ستمگر انگلیس قصد حمله به خاک ما را دارد. بر ما واجب است که از خاک خود دفاع کنیم.

به دنبال فتوای جهاد آیت الله بلادی دیگر مجتهدان منطقه مانند آیات عظام سیدمرتضـی اهرمی، شیخ محمدحسین برازجانی و شیـخ علی آل عبدالجبار نیز اعلام جهاد کردند. افزون بر این علما و مراجع تقلید نجف اشـرف نیز که پیش از این از طریق نامه های آیت الله بلادی از مظالم انگلیسی ها آگاه شده بودند، طی فتاوی جداگانه علیه ارتش و دولت بریتانیا اعلام جهاد کردند.

تحرکات ضدانگلیسـی بلادی، مقامات دیپلماتیک بریتانیا در بوشـهر را خشـمگین کرد و آنان را واداشت این سـد بزرگ را از جلوی پـای خود بردارنـد. از این روی با همکاری برخی عناصـر وابسـته ایرانی، نقشه ترور و از میان برداشـتنش را پی ریختنـد. فرزند ایشان در این باره می نویسد:

خلاصه اینگونه امور باعث شد اسـتعمارگران در صدد ترور آیت الله بلادی برآیند. علاوه بر این، جریان از چند طریق به اطلاع ایشان رسـید. نامه هایی از علمای طراز اول شـیراز و رؤسای عشایر و سـران نهضت مانند زائر خضرخان و شیخ حسین خان چاه کوتاهی و رئیس علی دلواری و... برای ایشان ارسال شد که بیم ترور ایشان و از بین یا از هم پاشـیدن نهضت (وجود دارد) لذا ضمن تأیید جریان ترور از او خواسته شده بود هر چه زودتر عازم شیراز شود.

امـا آیت الله بلادی بـا وجود خطر حتمی ترور، مـدت دیگری نیز در بوشـهر مانـده، علیه انگلیسـی ها فعالیت کرد. در این میان اخبار نومیدکننده ای از حضور رو به گسترش انگلیسـی ها در بوشـهر به او می رسید. وی که دید نمی تواند در بوشهر بماند و به فعالیت مذهبی و سیاسی خود ادامه دهد، طرح مهاجرت از بوشهر را ریخت. خود ایشان درباره انگیزه مهاجرتش از بوشهر به شیراز چنین نوشته است:

... متأسـفانه مددی از ملت و دولت ندیدم و روز به روز قوه و قدرت آنها زیاد می شد، تا آنکه تکلیف شـرعی خود [...] و اباء نفس و منع شـرع از مانـدن در بلـده ای که در تحت سـیطره اجانب باشد، مجبور به مهاجرت و جلای وطن شدم. لذا روز شـنبه دوم ماه جمادی الآخر سال یک هزار و سـیصد و سـی و سه [۱۳۳۳] هجری [قمری] ترک خـانه و لانـه و اهل و اولاد و جنبیات شخصی گفته به شیراز آمدم در زمان حکومت جناب مخبرالسلطنه...

مؤلف رساله «مجتهد مبارز» نیز درباره مهاجرت ایشان از بوشهر به شیراز و استقبال آزادی خواهان شیراز از وی می نویسد:

چون دید انگلیسی ها در بوشهر نفوذ زیادی پیدا کرده، اراده تصرف بوشهر دارند، دولت وقت هم ضعیف و توجهی نسبت به آن بندر مهم ننموده و اقدام نتیجه بخشی مشاهده نمی گردد، بنابراین علاوه بر این که مقصد پیشرفتی ندارد، جانش هم در خطر است، لذا از روی کمال اضطرار مهاجرت به شیراز فرموده، آزادی خواهان آنجا، صاحبان بصیرت، مقدم مقدسش را گرامی دانسته، پذیرایی شایان و احترام فراوان و بسزایی برایش قائل گردیدند.

برخی از مورخان کوشیده اند این مهاجرت را نوعی «فرار» قلمداد کنند. اینان به این اکاذیب اکتفا نکرده و حتی تاریخ مهاجرت آیت الله بلادی را که روز شنبه سوم ماه جمادی الآخر ۱۳۳۳ بوده، چند ماه به جلو برده و روز یا شب ۲۶ رمضان ۱۳۳۳ رقم زده اند تا با این کار وی را فردی بی مسئولیت و جبون که قدرت مقاومت در برابر دشمن نداشته، فرار را بر قرار ترجیح داده است، معرفی کنند. اما مراجعه به متن کتاب «لوایح و سوانح» واهی بودن این ادعا را به اثبات می رساند و نشان می دهد که چندین ماه قبل از آنکه اساساً بوشهر به اشغال انگلیسی ها درآید، وی اقدام به مهاجرت به شهر شیراز نموده است.

مبارزات ضدانگلیسی آیت الله بلادی در شیراز

آیت الله بلادی در شیراز مورد استقبال پرشور علما و مردم قرار گرفت و پس از استقرار در شیراز در استمرار اقدامات و فعالیت های ضداستعماری، تلگرافی به مجلس شورای ملی مخابره کرد. در این تلگراف با اشاره به اشغال بوشهر، نظر دولت مرکزی و مجلس را به سوی اشغال غیرقانونی بوشهر توسط نیروهای انگلیسی معطوف و جلب نمود. بلادی در این تلگراف نوشته بود:

مجلس مقدس. شر الاوطان مالا- یأمن فیه الیقظان. با وجود بودن اردوی هم جوار جنوب و عدم تقابل آنها به اردوی دولت متبوعه توقف دعاگو در بوشهر مشکل. عاجلانه وارد شیراز. عودت به بوشهر متوقف بر یکی از دو امر: رفع جُند مخالف، یا وجود اردوی مؤالف. منتظر کسب تکلیف از آن مقام منیع است.

جواب مجلس شورای ملی آب سردی بود بر احساسات انقلابی و وطن پرستانه آیت الله بلادی:

فلان. مطلب مهم مجلس و دولت مشغول به تصفیه، نمی توانند عقیده سیاسی خود اظهار فرمایند مگر نتیجه اقدامات آنها تدریجاً ظاهر گردد. تفصیل پست می نویسیم.

البته هرگز «جواب تفصیلی» نیز توسط پست نرسید!

بلادی که از کمک و همیاری دولت مرکزی و مجلس شورای ملی در دفاع از بوشهر و آزادسازی این شهر نومید شده بود، برای تهییج حس وطن پرستی و آزادی خواهی مردم شیراز شروع به نگارش اعلامیه های افشاگرانه و مقالات هشداردهنده نمود. به همین دلیل چندین مقاله کوتاه و بلند درباره جهاد و نبرد با کافران و همچنین نقش مخرب انگلیس در از هم پاشیدن و استثمار کشورهای اسلامی نگاشت و در برخی از روزنامه های محلی شیراز به چاپ رسانید. در یکی از نخستین مقالات خود با اشاره به حرکت های ضداسلامی روسیه تزاری و انگلستان در سرزمین های اسلامی نوشت:

... ملاحظه بفرمایید: چقدر از ممالک مسلمانان را برده اند؟ مملکت مراکش را برده اند. مملکت طرابلس را برده اند. جبل الطارق را بردند. جبل الاسود را بردند. تونس را بردند. اندلس را بردند. بالقان را بردند. قفقاز را بردند. مصر را بردند. حبشه را بردند. زنگبار را بردند. هندوستان را بردند. عمانات را بردند. بلوچستان را بردند. ترکستان خوارزم و خیوه و بخارا را بردند. قبرس را بردند. الجزیره (الجزایر) را بردند. فقط مملکت ایران و عثمانی باقی مانده بود. امروز از طرف شمال و جنوب و شرق و غرب با این دو دولت اسلامی در مهاجمه اند.

بنادر ایران و عراق عرب را هم اشغال نموده اند و حاضر شده اند که اسلامبول و طهران، که عاصمه این دو مملکت و دولت اسلامی است، هم قبضه کنند تا آنکه قلب مملکتین را هم گرفته باشند، که خدای نخواسته یک مرتبه نبض مملکتین ساقط و ساکن شود و به کلی جسد هر دو مملکت از حرکت بیفتد.

آیت الله بلادی برای آنکه حس مذهبی و معنوی مسلمانان ایران را برانگیزاند و برای آنکه روحیه جهاد و نبرد با انگلیس را در مجاهدین تقویت نماید، طی مقاله مفصلی مفاد دعای «مرزداران» صحیفه سجادیه امام زین العابدین رهبر چهارم شیعیان را مورد بحث و بررسی قرار داده، فرازهای مهم و حساس این دعا را تجزیه و تحلیل کرد. این مقاله نیز در سطح وسیع چاپ و به سرتاسر ایران فرستاده شد. همچنین چند روزنامه محلی شیراز اقدام به چاپ متن کامل آن مقاله نمودند.

در اعلامیه جداگانه دیگری بلادی ضمن شرح جنایات دول استعمارگر در کشورهای اسلامی و ایران حکمرانان و سلاطین این کشورها را مخاطب قرار داد و نوشت:

لاکن مع التأسف سلاطین اسلام به علت غلبه تن پروری و انغمار در راحت طلبی و عدم زاجر و رداع به کلی غافل از نصح آن حکیم مشفق علیم گشته، اوقاتی را که قیمت هر

آنش خراج مملکتی بود، به واسطه آسودگی از حملات دشمنان که به خوبی می توانستند همه گونه تدارک و تهیه از برای رفع دشمن نمایند، صرف ملاهی و عیش بهیمی نمودند. تا آنکه امروز کار ممالک اسلامی به جایی رسیده که دل دشمن هم به حالش می سوزد. گویا نصاری عمل به آیه نمودند و در مقام تهیه و تدارک قلع مسلمین برآمده اند. امروزه شجره طیبه توحید را می خواهند از ریشه درآورند. با آنکه بحمدالله سیصد میلیون مسلمان روی کره زمین مسکن دارند، مع ذالک در کمال خوف و وحشت زیست می نمایند. دشمنان هم بی رحمانه موقع را غنیمت شمرده، از شش جهت بر ممالک مسلمین حمله ور شده اند. گاهی بقعه مقدسه رضوی را روس هدف گلوله توپ و اهالی آنجا را طعمه شمشیر، گاهی بر تبریز در روز عاشورا حمله نموده بزرگان مسلمین را قصاب وار قطعه قطعه نمایند، گاهی بر قزوین، گاهی بر گیلانات، گاهی تهیه حمله بر عاصمه و پایتخت مملکت می نمایند.

رفیقش انگلیس هم الحال چند سال است اردوی منحوس خود را ساخلو بوشهر و سایر نقاط بنادر نموده، چون دید مطلقاً کسی تعرض به آنها ندارد، دیگ طمعش به جوش آمده، رسماً بوشهر را تصرف مالکانه نموده، بیرق شاهنشاهی را خوابانیده، بیرق منحوس صلیب را در شهر اسلام افراشت، مشغول عملیات شده، جوانان غیور متدین وطن دوست دشتی، و تنگستان و چاه کوتاه را با آنکه قلیل الاستعداد بودند، بدون هیچ درنگ سینه خود را هدف گلوله توپ و تفنگ این دشمن دین نموده، الحال یک ماه و چند روز است که روح صاحب شرع را از خود شاد کرده اند.

وی در قسمت دیگری از همین مقاله با تکیه بر تز «اتحاد اسلامی» که از سوی برخی علما و خصوصاً امپراطوری عثمانی طرح شده بود، راه حل نجات ایران را قیام عمومی مردم می داند و در همین باره می نویسد:

... فقط چیزی که می تواند آنها را خارج کند اتفاق دولت و ملت و مساعدت ایلات و عشایر و مساعدت ارباب ثروت است تا به قوه سرنیزه آنها بیرون شوند. خدا می داند موقعی از برای استفاده ایران به دست آمده که هیچ وقت چنین موقعیتی به دست نیامده بود و بعد از صلح عمومی دیگر به دست نخواهد آمد. مرحوم سید جمال الدین اسدآبادی همدانی معروف به افغانی طاب ثراه، که درجات اسلامیت و دیانت و توحیدش از کتاب او در رد نیچری که به دست خود در هندوستان نوشته است و به طبع رسانیده، معلوم می شود این مرد بزرگ مسلمان از این حسرت جان داد، که چه زمانی باشد که دولت عثمانی و ایرانی و افغانی و ترکستان و هندوستان بر ضد روس و انگلیس قیام نمایند و یک بیرق توحید را فی مابین مراتب نصب کنند و همگی در تحت آن بیرق با روس و انگلیس در مقام مقابله برآمده مراتب شئون کعبه و قرآن و

دیانت و مملکت و نوامیس اسلامیان از شر ارباب تثلیث محفوظ بماند.

سپس با تحلیل اوضاع جهان و اروپا عموماً و وضعیت بحرانی و تزلزل انگلیس و روسیه تزاری خصوصاً می نویسد:

امروز بحمدالله از طرف مغرب دولت عثمانی با روس و انگلیس مشغول مقاتله است و از طرف مشرق دولت افغان مشغول مقاتله است با روس و انگلیس، دولت فاتحی مثل آلمان و اطریش هم در اروپا روز روشن را در چشم روس و انگلیس سیاه کرده. دولت انگلیس در جزایر بریتانیای خود هم در تحت فشار است. ایرلندیها استقلال طلبند. در هندوستان در فشار، در جبل الطارق در فشار و گرفتاری، و در داردانل در فشار و گرفتاری، در کانال سوئز و حدود مصر در فشار و گرفتاری در باب المندب و عدن در فشار و گرفتار، در بحر اقیانوس کبیر در کمال وحشت و اضطراب، کانادای آمریکا در معرض حمله اتازونی، جزیره استرالیایی او در خط استقلال طلبی و تهاجم آلمان، در حدود عراق عرب مشغول و گرفتار، در حدود بلوچستان و سیستان در فشار و گرفتار، الحال در حدود جنوب ایران هم گرفتار شده است. آیا از این موقع بهتر از برای ایران به دست می آید؟ نه!

از آن طرف دشمن شمالی، اروپای مغربی او به کلی ساقط و در تصرف دولت فاتح امپراتوری آلمان است و به همین زودی پایتخت او را تهدید خواهد نمود و داخله اروپای او و در کمال اغتشاش، حدود قفقاز او به واسطه حملات لشکر منصور عثمانی در فشار...

پس از تحلیل اوضاع روس و انگلیس آیت الله بلادی در مقام نتیجه گیری برآمده و می نویسد:

... درچنین موقع خداداد، دولت که بایست شخص اعلیحضرت شاهنشاه، که اول دلسوز این مملکت است، به نفس نفیس [...] از مقر سلطنت بعد از نصب ولیعهد در دارالخلافه با تمام قوای سلطنتی و تمام ایلات و عشایر شجاع ایران حرکت کرده با دو دولت اسلامی شرق و غرب ایران و مساعدت امپراطوری آلمان همدست شده یک جهت مسلمین را دو حصه کرده، قسمتی به طرف شمال و قسمتی به طرف جنوب برانند، از خداوند استمداد نصرت اسلام را درخواست نمایند. امید است در این دوره که بهترین دوره های عالم است، اسلامیان از حضیض اسارت به اوج امارت برسند.

آیت الله بلادی با روشن بینی، آینده جنگ را پیش بینی کرد و در سال ۱۹۱۵ دقیقاً وقایع سال ۱۹۱۹ و جریان صلح ورسای و عدم توجه به ادعاهای ایران در صلح پاریس را حدس زده و چنین نوشت:

اگر دولت ایران خود را به جریان مذاکرات مرکزی تسلیت بدهد، یک وقت ملتفت

می شود که صلح عمومی شده و آن مذاکرات همه از برای اغفال دولت و ملت بوده و داخله هم مغشوش شده، آن وقت دولت ایران به هر طرف رو آورد اعتراض خواهد شنید.

بلادی چون دید اعلامیه ها و مقالاتش چندان در روند امور مؤثر نیست، برای آنکه به تکلیف شرعی و سیاسی خود عمل کند، تلاش کرد بار دیگر با خوانین خائن جنوب مکاتبه کرده و آنان را از کار پلیدشان باز دارد. از این رو نامه ای به صورت بخشنامه نوشته و به کلیه خوانین دشتستان و شبانکاره و بندر ریگ ارسال کرد. وی در این نامه خوانین خائن جنوب را نصیحت کرده و عمل ننگین آنها را گوشزد کرد، اما این نکته ها سودی نبخشید و حتی آن خوانین زحمت پاسخ منفی را نیز به خود ندادند.

بلادی دلسرد نشد و چون دید کار عملی از او برنمی آید کوشید با تجدید سازمان شبکه اطلاعاتی متلاشی شده اش در بوشهر و برازجان، اخبار نبرد و درگیری مجاهدین را به دست آورد تا در سطح وسیعی منتشر نماید. از این رو شروع به نامه نگاری با عوامل اطلاعاتی خود در بوشهر و برازجان نمود و از آنان خواست کلیه اخبار جنگ تنگستانی ها با انگلیس را برای او ارسال دارند.

این کار با موفقیت صورت گرفت و بلادی اخبار رسیده را در سطح گسترده ای در شیراز و دیگر مناطق پراکنده نمود و حتی در برخی روزنامه ها به چاپ رساند.

جنگ نامه ضدانگلیسی آیت الله بلادی

در این هنگام از مرکز مجاهدین تنگستان و چاه کوتاه از آیت الله بلادی تقاضا شد که برای نبرد با دشمن دستورالعملی تنظیم و تدوین نماید. او بلادرنگ تقاضای مجاهدین را با مسرت تمام اجابت کرد و با الهام از تعالیم عالیه اسلامی و احکام رهایی بخش قرآن دستورالعملی در ۱۱۰ ماده درباره اصول نبرد با کفار تحریر و برای مجاهدین ارسال داشت.

مطالعه این نگاشته، روشن بینی و دید «تاریخی» بلادی را کاملاً نشان می دهد. وی ضمن ارائه دستورالعمل های مختلف درباره اصول نبرد، رعایت بهداشت، رفتار خوب با اسرای جنگی، تشکیل یک شبه ضداطلاعات، رعایت نظم و امور اداری بر مسئله به اصطلاح امروز «روابط عمومی» و «تاریخ نگاری جنگ» تأکید فراوانی نمود و چندین بند از نظامنامه را اختصاص به این مهم داد. او از مجاهدین خواست برای خود چاپخانه ای فراهم آورند و اخبار جنگ را به طور مرتب چاپ و منتشر کنند.

بی گمان اگر رهبران مجاهدین به این دستورالعمل و رهنمودها دایر بر نگارش و حفظ مدارک رخدادهای جنگ با امپریالیسم انگلیس عمل کرده بودند، امروز بایگانی

باارزشی از رخدادهای جنگ جهانی اول در جنوب ایران در دسترس مورخان و محققان قرار داشت و آنان را راهنمایی می کرد.

آیت الله بلادی و اشغال شیراز توسط انگلیسی ها

مقاومت و خیزش اسلامی تنگستانی ها به دلیل خیانت های دشمنان دوست نما و قدرت نابرابر دشمن توسعه طلب چندان دوام نیاورد تا جایی که مجاهدین برخلاف میل باطنی مجبور به امضاء معاهده صلح با انگلیسی ها شدند. در شیراز نیز وضع نه تنها رضایتبخش نبود بلکه بدتر هم شد. انگلیسی ها توانستند از ضعف و زبونی حکومت مرکزی استفاده کرده، مخبرالسلطنه را از شیراز بیرون کنند و بعد از چند زد و خورد خونین چند ماهه، بر نیروهای حزب دموکرات و ژاندارمری فائق آیند و با دسایس و ایجاد تفرقه و نفاق، از آتش جهنم مردم مؤمن و انقلابی فارس رهایی یابند. بار دیگر خفقان و سانسور شدید بر فضای شهر شیراز حاکم شد و انقلابیون تحت تعقیب قرار گرفتند؛ عده زیادی بازداشت و زندانی و چند نفر به طرز فجیعی گردن زده شدند و یا جلو توپ گذاشته شدند. ارتجاع به شهر بازگشت و آیت الله بلادی به شدت تحت نظر قرار گرفت. با وجود این او دست از مبارزه با انگلیس برنداشت و با ارسال نامه های فراوانی به شمال ایران، هموطنان خود را از اوضاع تیره جنوب ایران آگاه کرد. کتاب «لوایح و سوانح» در این باره می نویسد:

در این موقع که ابواب سرور بر انگلیس پرست ها مفتوح و ابواب حزن و اندوه بر وطن دوستان گشوده، و قشون مرکزی فارس و حکومت و متنفذین و بعضی تجار داخله و بی شرفان همه بر میل آنان بودند، اظهار حق علناً خیلی با خطر بود. لهذا محافل علما و احتفالات احزاب را برچیدند و خفیه گرد، حتی از اندرون خانه های مردم، استراق سمع می کرد. واقعاً دوره تلخی بر وطن دوستان مرور می کرد، لذا انواع لوایح را سراً نوشته به طهران و اصفهان و تبریز و نقاط دیگر روانه می کردم...

در یکی از این «لوایح» درباره مظالم انگلیسی ها در جنوب ایران آمده بود:

آیا تقابل ملت مظلوم ایران با رژیم استبداد و دادن هزاران جوان نیکونهاد و تحمل خسارت های مادی و معنوی فقط برای آن بود که دولت انگلیس قسمت مهم جنوب ایران را غاصبانه متصرف شود؟

آیا باید ساکت نشست آنکه دولت انگلیس به توسط مأمورین سیاسی و نظامی و تجارتی خود با عجله فوق التصور در استملاک صفحه جنوب، تهیه ها و تدارک ها نماید؟

آیا می توان ساکت ماند بدان که تقریباً دوازده هزار قشون هندی به سرکردگی تیمی از مأمورین نظامی اروپایی در تمام بنادر و ولایات و ایالات جنوب حکم فرما شوند.

آیا می توان به اهمال گذرانید آنکه در بندر مهمی مثل بوشهر و محمره و عباس و لنگه با همدستی حاکمی عاری از ناموس و دیانت و شرف و امانت، مثل دریابیگی و ریاست گمرکات جنوب بلجیکی علی الدوام کشتی ها وارد شده قشون و آلات ناریه و مهمات حربیه پیاده و حمل به نقاط داخله داده و تهیه بر باد دادن این آب و خاك و اتلاف نفوس فلك زده این مملکت نمایند؟

... آیا می توان ساکت ماند که دولت انگلیس به هم دستی حکام خائن مثل خزعل ها و دریابیگی ها و حیدرخان ها و اسماعیل خان ها و نام داری کل قشون جنوب را به اسم «اس. پی. ار» در کف سیاست خود بگیرند؟...

در نامه دیگری به آزادی خواهان شمال ایران که تازه از قید حکومت روسیه تزاری آزاد شده بودند و به رهبری روحانی مبارز «میرزا کوچك خان» برای استقرار یك حکومت جمهوری مبارزه می کردند، نوشت:

ناله جمعی از جنوبیان اسیر که در هنگام نورانیت آفاق سیاسی عالم متأسفانه تازه اسارت و رقیت نصیب و سرنوشت آنان شده است. چون در این موقع مهم تا یك اندازه برادران شمالی و خصوص احزاب سیاسی ایران با زبان آزاد و قلم جاری و قدم ثابت و عزم راسخ مشغول اصلاحات مفاسد مادی و معنوی صفحه شمال می باشند، و چون ما بدبختان جنوب در حقیقت یك مشت اسیر بدبختانه از جمیع جهات آزادی قدم و قلم و لسان محروم مانده ایم، استدعای عطف نظری از برادران شمالی خود داریم.

در این هنگام در شرایطی که حکومت انگلستان سرتاسر خاك جنوب را متصرف شده بود، دولت مرکزی ایران قصد نمود که انتخابات چهارمین دوره مجلس شورای ملی را برگزار نماید. احزاب سیاسی فارس اعم از حزب دموکرات و حزب اعتدالیون به جوش و خروش افتاده و جمعی آزادی خواه را نامزد کرده و شروع به فعالیت نمودند.

آیت الله بلادی که از هوشیاری بالای سیاسی برخوردار بود و می دانست که محال است انگلیسی ها بگذارند نماینده ای وطن دوست و ضدانگلیسی از شیراز به مجلس راه یابد، طی یك نشست محرمانه با سران انقلابی فارس به آنها توصیه نمود انتخابات را تحریم کرده و خود را درگیر مبارزه ای عبث و بی فایده نسازند. به همین دلیل نیز چندین جلسه با گروه ها و احزاب سیاسی برگزار کرد و دلایل خود را بازگفت. حتی مقاله ای نیز در این باره نوشته، به طور مخفی منتشر کرد. حزب اعتدالیون به نصایح بلادی گوش داده، انتخابات را در شیراز تحریم کرد. اما حزب دموکرات فارس همچنان به مشی خود ادامه داد و پس از اندکی با شکست روبرو شد و از صحنه کنار گذاشته شد.

آیت الله بلادی در لیست سیاه انگلیسی ها

فعالیت های انقلابی و وطن دوستانه آیت الله بلادی از چشم جاسوسان و مأموران اطلاعاتی قنسولگری انگلیس در شیراز دور نماند و نام وی در «لیست سیاه» قنسولگری قرار گرفت. جاسوسان انگلیس خبر دادند که آیت الله بلادی برای ادامه مبارزه قصد بازگشت به بوشهر را دارد. این خبر خیلی زود به بوشهر رسید. مسئولان قنسولگری انگلیس در بوشهر بلافاصله تلگراف محرمانه ای به قنسولگری شیراز ارسال و در این تلگراف که به امضاء سرگرد «ترور» رسیده بود، نوشته شده بود:

از قرار مسموع جناب آقای عبدالله مجتهد بهبهانی این اوقات در نزد ایالت [...] اسباب برای عودت به بوشهر می نماید. البته اکیداً از آمدن ایشان منع کنید. چون از هواخواهان آلمان است. تولید زحمت برای ما و خود خواهد کرد.

قنسول انگلیس در شیراز به مجرد دریافت این تلگراف یادداشتی به این مضمون به حکمران فارس نوشت:

... این تلگراف الساعه رسید. بعد از ترجمه به خدمت فرستادم. ببینید این شخص در چه کاری است و اگر سفارشی به او نداده اید ندهید و اگر داده اید پس بگیرید به بوشهر نرود. اگر رفت او را برمی گردانند.

حکمران فارس عبدالحسین فرمانفرما، فوراً آیت الله بلادی را به دارالحکومه احضار و مراتب نارضایتی انگلیسی ها مبنی بر بازگشت او به بوشهر را به اطلاع ایشان رساند. آیت الله بلادی ناچار نامه ای به حکمران فارس نوشت و از اتهامات وارده بر خود از جمله آلمان دوستی دفاع کرد.

اتهام آلمان دوستی انگلیسی ها به آیت الله بلادی ناشی از عدم شناخت مواضع سیاسی ایشان در قبال دولت متجاوز انگلیس بود. وی در آغاز رساله «لوایح و سوانح» درباره گرایش مردم ایران به آلمان و علت اصلی آن می نویسد:

این معنی و امثال آن به انضمام ظلم هایی که از قبل از جنگ عمومی از این دو دولت [منظور روس و انگلیس] از شمال و جنوب نسبت به ایران شده بود [...] نوعاً ملت ایران را متمایل کرد به طرف آلمان و عثمانی. زیرا که آنها را دشمن خود می دیدند و انسان بالطبع دشمن دشمن را دوست می دارد.

در نامه ای نیز که به حکمران فارس نگاشت ضمن ردِّ اتهام آلمان دوستی و وابستگی به سیاست این کشور نوشت:

و اما در خصوص هواخواهی احقر نسبت به بعضی که آنها توهم کرده اند، آن هم خیلی بی اساس بلکه توهم فاسد است.

احقر شأن خود را اجل از آن می دانم که متمایل به طرفی شوم و مجذوب اجانب

گردم. با آنکه یکی از نمایندگان شرع در شمارم و اگر می خواستم این ننگ را به خود هموار نمایم، لازم نبود که به شیراز بیایم بلکه در همان صفحات حول و حوش صحاری بوشهر می ماندم. به خانه و عیال و اطفالم نزدیکتر بودم. شاید بعضی استفاده های منحوسه هم می کردم. یکی از وجوه آمدنم به شیراز خوف همین اتهام بود مبادا کسی این گمان را در حق احقر ببرد والا همان مواضع قریب به بوشهر می ماندم.

سرانجام دول متحد (آلمان، اطریش و عثمانی) پس از چهار سال زد و خورد خونین در ۱۹۱۸ میلادی/۱۳۳۶ قمری از دول متفق (انگلیس، فرانسه و آمریکا) شکست خوردند. این شکست برای مبارزان و آزادی خواهان ایران فاجعه آمیز بود و باعث شد انگلیس سلطه مطلقی بر سرتاسر ایران پیدا نماید.

آیت الله بلادی و قرارداد ورسای

پیروزی انگلستان نه تنها آیت الله بلادی را از ادامه مبارزه نومید نکرد بلکه بر شدت مخالفت او با دولت بریتانیا و سیاست ضدایرانی او، افزود. بلادی با روشن بینی، آینده شوم و تاریک انگلستان را حدس زده و صراحتاً سقوط و از هم پاشیدن امپراطوری بریتانیا و برانیگخته شدن موج استقلال خواهی در درون مرزهای این کشور را در اواسط قرن بیستم میلادی پیش بینی نمود. در این باره در اواخر کتاب «لوایح و سوانح» چنین مرقوم کرده است:

... انگلیس اگر راست است و این گردش چرخ روزگار به اختیار و قوه و قدرت علم و حکمت و سیاست آنها به میل آنها شده است، پس این قرن بیستم مسیحی را برای خود محفوظ دارند که این قرن تمام شود و متلاشی نگردند. گویا ببینم به چشم آنکه، مستعمرات دولت انگلیس متلاشی شده که مطلقاً التیام پیدا نخواهد کرد و هر کدام از کانادا و استرالیا و هندوستان و مصر جدا جدا استقلال برای خود تحصیل کرده از سیطره انگلیس خارج شده اند. وکذالک جزایر مرکزی او هم تجزیه خواهد شد و سپس کار نژاد انگلوساکسون ها به جایی برسد که با کمال ذلت و خواری در ممالک اجانب در کارخانجات عمله و مستخدم گردند.

وی همچنین با توجه به روند غیرمنصفانه صلح ورسای و قرارداد ۱۹۱۹ پاریس و رفتار ظالمانه دول متفق با آلمان، خیز دوباره آلمان و وقوع یک جنگ جهانگیر دیگر را پیش بینی کرده و نوشت:

می خواهند بلکه او [آلمان] را از هستی ساقط کنند و از وحشت جلالت آتیه او راحت شوند و حال آنکه قویاً گمان می رود آنکه، آلمان ها نهضت دیگری بر ضد انگلیس ها و

فرانسه بنمایند...

آیت الله بلادی و مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹

پس از جنگ جهانی اول، انگلیسی ها برای یکسره کردن کامل کار ایران و سلب کامل استقلال سیاسی و اقتصادی این کشور، قرارداد ننگین ۱۹۱۹ را با وثوق الدوله امضاء کردند. سلطان احمدشاه قاجار نیز در ضیافتی در لندن به مناسبت انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ جام شراب نوشید!

بلادی که اوضاع سیاسی ایران را از طریق مطبوعات انگلیسی زبان و به خصوص تایمز دنبال می کرد، هنگامی که خبر انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ و سخنان احمدشاه در حضور «جرج پنجم» پادشاه انگلستان را شنید، خشمگین شد و اعلامیه شدیداللحنی علیه انگلیس و احمدشاه صادر نمود:

عجب آن است که در این اواخر با آن همه تطاولات ظالمانه انگلیس، دولت ایران بدون مراجعه به ملت، عقد معاهداتی جدید با انگلیسی ها بسته است که هر ماده اش جداگانه تیشه ای است که بر ریشه اساس سیاست و استقلال ایران می زند و اگر به جریان آمد، مسلماً ایران به کلی از استقلال ابداً محروم خواهد شد. احمدشاه مسافرت به اروپا بدون مراجعه به ملت می کند و در مجلس ضیافت شاه انگلیس در لندن، مشغول استماع و تصدیق کلمات محیلانه پادشاه انگلیس می شود که می گوید: «از یک صد سال به این طرف دولت انگلیس کمال رعایت دوستی را نسبت به ایران داشته!» خیال می کند مردم ایران همه غافلند و فراموش کرده اند تعدیات او را نسبت به ایران، ابتدا در مجزا کردن عضو افغانستان از ایران و کذا بردن بحرین و بلوچستان ایران و کذا جنگ شصت سال قبل او با ایران و بمبارد بوشهر و محمره و کذا بستن معاهدات با حکام مأمورین ایران... و کذا مساعدت با روس در معاهده (هزار و) نهصد و هفت و کذا اخراج شوستر خزانه دار و مستشار مالیه ایران و کذا دخالت مسلحه او در ایران در این جنگ عمومی و به اسیری بردن ایرانیان بدون حق مشروع و تغییر بیرق ایران و قبضه بوشهر و بمباردمان دلوار و تنگستان و ... به دست گرفتن قشون نظامی ایران و تصرف کردن جهازات بحری ایران و منع تجارت ایران با دول غیر از خود و منع دولت از عزل و نصب حکام و... و امثال اینها که همه کشتن استقلال ایران است، باز می گوید: من استقلال ایران را می خواهم... معاهده بستن ایران با او مانند معاهده گوسفند است با گرگ.

سپس با نظر به قانون اساسی و مشروطیت ایران و ضمن حمله به احمدشاه و «جوان خام» خطاب کردن او می نویسد:

... این جوان خام که خود را پادشاه مملکت اسلام و شیعه می داند و با آنکه در قانون اساسی ماده اول ثبت است آنکه پادشاه این مملکت باید رسماً جعفری مذهب و مروج این مذهب باشد، متأسفانه با این حال، علناً می گوید: «من این جام را به سلامتی پادشاه انگلستان و ملت انگلستان می نوشم...» آیا ترویج مذهب جعفری به همین است؟... امان از جهالت، امان از بدبختی، نه ملت علم دارد نه دولت.

فعالیت های تئوریک ضدانگلیسی آیت الله بلادی در شیراز

آیت الله بلادی در طول اقامت خود در شیراز، افزون بر فعالیت های سیاسی و اجتماعی، چندین کتاب و رساله علمی، نظری و تاریخی در افشاگری مقاصد استعماری انگلستان و شرح مبانی اصیل اسلامی و شیعی نوشت که از آن جمله می توان این کتاب ها را نام برد:

۱. ایقاظ الحبیب فی مظالم الصلیب (کتابی است درباره ظلم های مسیحیان و اهل صلیب در ممالک اسلامی از صدر اسلام تا عصر مؤلف).

۲. الشمس الطالعه فی شرح الجامعه (شرط مبسوطی است از زیارت جامعه)

۳. ترجمه البصر الحدید (رساله ای است درباره نجوم و ستاره شناسی)

۴. نجمیه مثلثه (رساله ای است درباره برخی مسائل نجومی)

۵. پنجاه سئوال تعلیم الاطفال (رساله کوتاهی است درباره آموزش مسائل دینی برای کودکان و نوجوانان به زبانی ساده و شیرین)

۶. مختصر مفید در شواهد توحید (کتابی است در اثبات واجب الوجود و ردِّ عقاید فلسفی ماتریالیست ها)

۷. جلد دوم کشکول

۸. لوایح و سوانح

آیت الله بلادی سرانجام پس از هفت سال اقامت در شیراز به سال ۱۳۳۹ هجری قمری پس از پایان قطعی جنگ جهانی اول و بیرون رفتن سپاهیان اشغالگر انگلیس از این شهر، به بوشهر بازگشت.

پی نوشت ها:

۱. برای زندگی، مبارزات و آثار آیت الله بلادی ر.ک: یاحسینی، سید قاسم، نگاهی به مبارزات و اندیشه های آیت الله

سیدعبدالله بلادی بوشهری، نشر شروه، چ اول، بوشهر، ۱۳۷۱.

۲. برای آگاهی از جنایات انگلیسی ها در جنوب ایران و به خصوص دلوار ر.ک: اسناد جنگ جهانی اول در جنوب ایران، به کوشش کاوه بیات، انتشارات مرکز بوشهرشناسی با همکاری انتشارات همسایه، چ اول، قم

ص: ۷۳۶

بوشهر، ۱۳۷۷.

۳. در زمینه فعـالیت هـای رئیس علی دلـواری در ایـام جنـگ جهـانی اول و رابطـه اش بـا آیـت الله بلاـدی ر.ک: یاحسـینی، سیدقاسم، رئیس علی دلواری تجاوز نظامی بریتانیا و مقاومت جنوب، نشر شیرازه، چ اول، تهران، ۱۳۷۶، فصل سوم و چهارم.

۴. آیت الله سـید عبدالله مجتهد بلادی بوشـهری، لوایح و سوانح اسـنادی درباره جنبش روحانیت جنوب ایران در جنگ جهانی اول، انتشارات کنگره بزرگداشت هشتادمین سال شهادت رئیس علی دلواری، چ اول، بوشهر، ۱۳۷۳، ص ۶۵.

۵. کتاب آبی، ج ۶، به کوشش احمد بشیری، نشر نو، چاپ اول، تهران، ۶۸ ۱۳۶۲، ص ۱۳۴۱.

۶. لوایح و سوانح...، ص ۳۹.

۷. بلادی، سید ابوالمکارم، مجتهد مبارز، چاپخانه موسوی،چ اول، شیراز، ۱۳۴۰، ص ۵.

۸. همو، «مروری کوتـاه در زنـدگی و مبـارزات آیت الله بلاـدی بهبهـانی»، روزنـامه جمهوری اسـلامی، ۱۴ دی ۱۳۷۰، شماره ۳۶۴۹، ص ۱۰.

۹. مورخ الدوله سپهر، ایران در جنگ بزرگ، نشر ادیب، چ دوم، تهران، ۱۳۶۲، صص ۹۸ ۹۷.

۱۰. همان، صص ۷۳ ۷۲.

۱۱. «مروری کوتاه در...»، ص ۱۰.

۱۲. لوایح و سوانح، ص ۳۹.

۱۳. مجتهد مبارز، ص ۵.

۱۴. رکن زاده آدمیت، محمدحسین، دلیران تنگستانی، اقبال، چ هفتم، تهران، ۱۳۵۴، ص ۹۷.

۱۵. لوایح و سوانح، ص ۴۰.

۱۶. همان، ص ۴۰.

۱۷. همان، صص ۴۸ ۴۷.

۱۸. همان، صص ۵۲ ۴۹.

۱۹. همان، صص ۵۵ ۵۴.

۲۰. همان، ص ۵۶.

۲۱. همان، صص ۵۷ ۵۶.

۲۲. همان، ص ۵۷.

۲۳. همان، صص ۵۸ ۵۷.

۲۴. همان، صص ۶۵ ۶۰.

۲۵. همان، صص ۷۴ ۶۷.

۲۶. برای آگاهی دست اول از اوضاع فارس و شیراز در هنگام قیام ژاندارمری و سقوط آنها توسط انگلیسی ها ر.ک: یاحسینی، سیدقاسم، اسناد مطبوعاتی جنبش مقاومت جنوب ایران، ۱۳۳۴ ۱۳۳۳ه . ق، انتشارات بوشهر، چ اول، بهار ۱۳۷۲، صفحات متعدد.

۲۷. لوایح و سوانح، ص ۸۵.

۲۸. همان، ص ۸۶.

۲۹. همان، ص ۸۹.

۳۰. برای آگاهی دست اول از فعالیت احزاب سیاسی فارس و شیراز در خلال سال های جنگ جهانی اول ر.ک: شیخ نیرشیرازی، عبدالرسول، تحفه نیر، تصحیح و توضیح دکتر محمدیوسف نیری، بنیاد فارس شناسی، چ اول، شیراز، ۱۳۸۳.

۳۱. لوایح و سوانح، صص ۹۳ ۹۰.

۳۲. همان، ص ۱۰۷.

ص: ۷۳۷

۳۳. همان

۳۴. همان، صص ۳۹ ۳۸.

۳۵. همان، ص ۱۱۰.

۳۶. همان، صص ۱۱۶ ۱۱۵.

۳۷. همان، ص ۱۱۵.

۳۸. برای اطلاع از موافقت احمدشاه قاجار با قرارداد ۱۹۱۹ و اخذ رشوه از انگلیسی ها، ر.ک: شیخ الاسلامی، محمدجواد، سیمای احمدشاه قاجار، نشر گفتار، چ اول، تهران، ۱۳۶۸، ج ۱، صص ۴۴۵ ۴۴۰.

۳۹. لوایح و سوانح، صص ۱۱۷ ۱۱۶.

۴۰. متن این کتاب را من تصحیح و منتشر کرده ام: چند رساله سیاسی از آیت الله بلادی، به کوشش و تصحیح سیدقاسم یاحسینی، انتشارات بوشهر، چ اول، بوشهر ۱۳۸۲.

۴۱. چاپ جدید این رساله با مشخصات زیر منتشر شده است: آیت الله العظمی سید عبدالله بلادی، پنجاه سئوال در تعلیم اطفال، با مقدمه و کوشش سیدقاسم یاحسینی، انتشارات سلام، ج اول، بوشهر، بهار ۱۳۸۲.

## عکس ها

## درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹